نسخه خطی

ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء

محدث هند شاه ولی الله دهلوی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بعث نبينا اشرف الرسل والانبياء الى اقوم السبل وجعل اصحابه
وعترته في [illegible] من بعده [illegible] [illegible] الا الله
ومن [illegible] ان محمدا عبده ورسوله الذي [illegible] صلى الله عليه وسلم وعلى آله وصحبه اجمعين
میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که درین زمان بدعت تشیع ظاهر شده و نفوس
عوام بشبهات ایشان متشبث گشته و اکثر مردم این اقلیم در اثبات خلافت
خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین شکوک بهم رسانیده لاجرم نور توفیق
الهی در دل این بنده ضعیف علمی را منشرح و مبسوط کردانید تا آنکه بعلم الیقین دانسته شد
که اثبات خلافت این بزرگواران اصلیست از اصول دین تا وقتیکه این اصل را محکم نگیرند
هیچ مسئله از مسائل شرعیه محکم نشود زیرا که اکثر احکامی که در قرآن عظیم مذکور شده مجمل است
بدون تفسیر سلف صالح بمحل آن معانی نرسید و اکثر احادیث خبر واحد صحیح بیان بعضی روایته
جماعه از سلف آنرا واستنباط مجتهدان از ان متمسک نگردد و تطبیق احادیث
متعارضه و رای صحابه این بزرگواران صورت نگیرد و همچنین جمع قرآن [illegible]

علم قراءة و تفسیر و عقاید و علم سلوک سعادة آنرا این عزیزان حاصل شود و قدوة خلف

در این امور مختلف را شده است و متمسک ایشان اند پس خلفا جمع قرآن و موفق شده اند

متواتر را از شاذه جدا نموده بر سعی خلفاست و قضایا و حدود و احکام فقه و غیر آن همه

منتسب بر تحقیق ایشان است هر که در تمسک این امر اعمال سعی میکند بحقیقت هم جمیع فنون دینیه

متواتر و منتشر داشته شده عدد السموات و الارض تا آنکه [illegible] سایر شرایع را

اولا در مرتبه کلام نفسی [illegible] از آن معین و مقرر که باشد در اشاره بهمان مرتبه است

آیه کریمه ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض

منها اربعة حرم [illegible] از آن بر قلب مبارک حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم اجمالا نازل و تفصیلا

[illegible] آورد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] اشاره [illegible]

[illegible]

[illegible] و در قرآن

عظیم اجمالا فرود آمد [illegible] آنحضرت صلی الله [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه [illegible]

علم شریعت [illegible] اکثر تکلیف عباد باختلاف این بزرگواران [illegible]

[illegible] مستحق [illegible] اختلاف [illegible]

عمل کردند بر خلاف آنچه متاخرین [illegible] تقریر میکنند که خلافت ایشان [illegible] مطلقا

با نص جلی نیست بلکه امر اجتهادی است که اهل عصر بنا بر اجتهاد بر آن اتفاق نمودند و بر خلاف

آنچه شیعیان میکنند که در عترت او حیف عظیم رفته بسبب طلب دنیا خلافت را از مستحق

آن غصب کردند و بر غیر مستحق اتفاق نمودند [illegible]

شد که تطبیق در اختلاف علما [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

وجه نتوانند چون که استخلاف [illegible] اطلاق کرده [illegible] تنبیه شارع بر مکلف [illegible]

عباد بانتها داین مابعد رادکاهی بر بسته معاد و نزدیک وصیت بولایة عهد انجامید بلکه

[illegible] بتنصیص بلفظ استخلاف و مانند آن هرگز معمول زیاده کرده است و عجب آنکه

[illegible] صحابه تحفظ احادیث بوده واستنباط از نصوص و تذکر معانی مستخرجه از آنها

[illegible] و مانند آن و تطبیق در میان اختلاف علما در آنکه خلافت منصوص جلی ست یا خفی با آن

[illegible] که جمعی زا آیتی جلی یافته بتفسیر آیات مربوط باهم معطوف شده جلی قایل

شدند و جمعی آیتی را جدا دانستند و جواب آن وا نتوانستند برانداختن و این دو شبه

را جدا [illegible] تمسک بآیة نساختند بانکه احادیث اخبار آحاد بود منفق در معنی آنیاست خلافت

که [illegible] بانظر در حدیثی دون حدیثی افتاده انستند که خبر واحدست و جمعی را

[illegible] آنکه قدر مشترک بالمعنی شناختند و [illegible] تحقیق این مقام [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] آخر [illegible] معتبر [illegible]

[illegible] معنی [illegible] عرض [illegible] و [illegible] قسمی [illegible] مقصد [illegible] ما

[illegible] نموده [illegible] در [illegible] خلفا [illegible]

[illegible] تفسیر کرده آمد [illegible] در مآثر خلفا [illegible]

[illegible] و شروع [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] اهل سنت در میان خویش [illegible] خلافت [illegible]

و هذا اوان الشروع في المقصود بتوفيقه فيقه اسشت علی فضله التوکل و الی کلامه

و حفظه کل امر انوض حسبنا الله و نعم الوکیل و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مقصد

[illegible] در خلافت عامه مسئله در تعریف خلافة

هي الرياسة [illegible] لاقامة الدين باحياء العلوم الدينية واقامة اركان

الاسلام والقيام بالجهاد وما يتعلق به من ترتيب الجيوش والفرض للمقاتلة واعطائهم

من الفيء والقيام بالقضاء واقامة الحدود ورفع المظالم والامر بالمعروف و

[illegible]

المنهی عن المنكر نيابة عن النبي صلى الله عليه وسلم تفصیل این تعریف آنکه معلوم بالقطع است
از ملت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون
مبعوث شدند برای کافه خلق الله تعالی ایشان را بحال ایشان نگذاشتند و تصرفها فرمودند و برای هر حاجت
تعیین ابواب فرمودند و اهتمام عظیم در هر معامله مبذول داشتند چون آن معاملات را
استقرا نماییم و از جزئیات بکلیات و از کلیات بکلی واحد که شامل همه باشد انتقال
نماییم معلوم شود که آن اقامت دین باشد که متضمن جمیع کلیات است و تحت وی اجناس دیگر است
یکی از آنها احیاء علوم دینیه است از تعلیم قرآن و سنت و موعظت قال الله تعالی هو الذي بعث
في الأميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة مستفیض شد که
حضرت صلی الله علیه وسلم تعهد میکردند صحابه را به تذکیر و موعظه و دیگر اقامت ارکان
اسلام است زیرا که مستفیض شد که امامت جمع و اعیاد و جماعات خود میکردند و نصب
امام در هر محلی میفرمودند و اخذ زکوة و صرف آن به مصارف نمودند و عمال برای
این عمل منصوب میساختند و همچنین شهادت بر هلال رمضان و هلال عید میشنیدند و بعد
ثبوت شهادت حکم بصوم و فطر میفرمودند و حج را خود اقامت نمودند و سال نهم که
عذری شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مکه متحقق شد حضرت ابو بکر صدیق را
فرستادند تا اقامت حج نماید و قیام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهاد و نصب امرا و بعث
جیوش و سرایا و قیام آنحضرت بقضا در خصومات و نصب قضاة در بلاد اسلام و
اقامت حدود و امر معروف و نهی منکر مستغنی است از آنکه به تنبیه احتیاج داشته باشد
و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم برفیق اعلی انتقال فرمودند واجب شد اقامت این مهمات
بتفصیلی که گذشت و اقامت دین موقوف است بر نصب شخصی که در دین
اهتمام عظیم فرماید و نواب را بآفاق فرستد و هر جا از ایشان اهمال یابد و ایشان
از امر وی تجاوز نکنند و برحسب اشاره وی جاری شوند و این شخص خلیفه آنحضرت

باشند و بعد ازان نبی صلی الله علیه وسلم پس اگر نیابت عامه برآید علما و مسلمین که به
تعلیم شریعت مشغول شوند و قضاة امصار و امراء جیوش که بامر خلیفه اقامت
امور نمایند در عصر اوشان و بعد ازان دیگر همه خلافت بود قال صلی الله علیه وسلم لا یقص
الا امیر او مامور او مختال و از لفظ حی المتصدی لاقامة الدین برآمد شخصی که نیابت
در خلیفه را اثبات مینکند و متصدی شود اعتداد باو نه بغیر وجه شرعی مثل ملوک جابره
متغلبه … حفظ نصت و برآمد شخصی که قابلیة امامت بر وجه اکمل داشته باشد و
اهل زمان او خود … لیکن باعوان از دست وی چیزی ازین امور برآید پس خلیفه مختفی
و غیر متصدی و غیر متسلط خواهد بود و قید نیابت عن النبی صلی الله علیه وسلم بری آرد
از مفهوم خلیفه انبیاء را هرچند در قرآن عظیم حضرت داود را علیه السلام خلیفه گفته
شده زیرا که سخن در خلافت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و حضرت داود خلیفه الله
بوده لهذا حضرت ابوبکر صدیق راضی نشدند باسم خلیفة الله و فرمودند که مرا
خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم خلیفه باید … واجب بالکفایه است بر مسلمین الی
یوم القیامة نصب خلیفه مستجمع شروط بچند وجه یکی آنکه صحابه رضوان الله علیهم تعیین
نصب خلیفه و تعیین او بعد از دفن آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوجه شدند پس اگر از شرع
وجوب نصب خلیفه ادراک نمیکردند بر چنین امر خطیر مقدم نمیساختند و این وجه اثبات
دلیل شرعی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مینماید هرچند اجمال دوم آنکه در حدیث وارد
شده من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة یعنی هر که بمیرد در حال آنکه بیعت در
گردن او از بیعت خلیفه مرده است بمرگ جاهلیت و این نص شرع است تفصیلا سوم
آنکه خدای تعالی … جهاد و احیاء علوم دین و اقامت ارکان اسلام و دفع کفار
از حوزه اسلام فرض بالکفایه گردانید و آنچه بدون نصب امام صورت نگیرد
و مقدمه واجب واجب است کما … برانوجه تنبیه نموده اند مسئله در شرح

خلافت را اصل قرین مسئله آنست که معنی خلافت چنانکه گذشت متضمن است احیاء علوم
دین را و اقامت ارکان اسلام و امر معروف و نهی منکر و قیام بامر جهاد و قضا و اقامت
حدود را پس هر چه شرط هر یکی ازین امور باشد شرط خلافت است جز یاده ازان
شرطی دیگر بمقتضای حدیث مستفیض وارد است و آن قرشیت است چون این اصل دانستی باید
خوض در تفصیل نمایم از جمله شروط خلافت آنست که مسلمان باشد زیراکه با مسلمین
را حق شمرد کافر مسلمانان قال الله تعالی ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا و ظاهر
که این مقاصد از غیر مسلمان سرانجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد والعیاذ بالله واجب
شود عزل وی پس نصب کافر اولا اولی است باآنکه درست نیاید و از آن جمله است که
عاقل و بالغ باشد زیراکه مجنون و سفیه و صبی محجور اند از تصرفات معتبره خویش قال
الله تعالی ولا تؤتوا السفهاء اموالکم اگر چون مردمان خود هنا قادر نباشند بر اموال جمیع
مسلمین البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کارها مطلوبه از استخلاف بالقطع از ایشان
سرانجام نشود و از آن جمله آنست که ذکر باشد نه امرأة زیراکه در حدیث بخاری
آمده ما افلح قوم ولوا امرهم امرأة چون بسمع مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید که
اهل فارس دختر کسری را به پادشاهی برداشتند فرمود رستگار نشد قومی که والی امر
پادشاهی خود ساختند زنی را و زیراکه امرأة ناقص العقل والدین است و در جنگ
و پیکار بیکار و قابل حضور محافل و مجالس نی پس ازوی کارهای مطلوب سرانجام نیاید
و از آن جمله آنست که حر باشد زیراکه عبد قابل شهادت در خصومات نیست و منظر
مردم حقیر و مهان و واجب است بر وی اشتغال همه بخدمت سید خود و از آن
جمله آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد زیراکه [illegible] خلیفه حاکم گردد بوجهی
که در مقصد او اشتباه واقع نشود و [illegible] مدعا علیه و مقر و منکر و شاهد
و مشهود علیه را سماع کلام ایشان [illegible] واجب است بر وی تولیه قضاة امصار

و نصب عمال و امر کردن مردم به آنچه در جهاد سبیل الله واقع شود بدون سلامت
اعضا متحقق نشود و مقدمه واجب واجب است و از آنجمله آنست که شجاع باشد و
صاحب رای در حرب و سلم و عقد ذمه و ترتیب معاقد و تعیین امرا و عمال و صاحب
کفایت یعنی در عهده دست بسته نشود تا کارها که حفظ کند و امور ملت اندیشه انجام
دادن مهمات را زیرا که جهاد و تجهیز جیوش بی صاحب رای و کفایت صورت نه بندد و آن
مقصد اعظم است از مطالب خلافت و از آنجمله آنست که عدل باشد یعنی مجتنب
از کبائر غیر مصر بر صغائر و صاحب مروت باشد بنده هرگز خلیع العذار نه برآید در رسانیدن
و ناقص در ادای حقوق هرگاه این معانی شرط است در ریاست عامه که زمام خلق
بدست او دهند اولی تر آنکه شرط باشد و قال الله تبارک و تعالی ممن ترضون
من الشهداء ... بعدالة ومروة و از آنجمله آنست که مجتهد باشد
زیرا که خلافت منصب قضا و احیاء علوم دین و امر معروف و نهی منکر را دارد
بدون مجتهد صورت نگیرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القضاة ثلاثة واحد
في الجنة واثنان في النار فاما الذي في الجنة فرجل عرف الحق فحكم به فهو في الجنة
ورجل عرف الحق فجار في الحكم فهو في النار ورجل قضى للناس على جهل فهو في
النار رواه ابو داود و اصل معانی اجتهاد آنست که جمله عظیمه از احکام فقه دانسته
باشد با دلائل تفصیلیه از کتاب و سنت و اجماع و قیاس و هر حکمی را منوط بدلیل دانسته
و ظن قوی بدان دلیل حاصل کرده باشد پس درین زمانه مجتهد نمیتواند شد مگر کسی
که جمع کرده باشد پنج علم را علم کتاب قراءة و تفسیرا و علم سنت با سانید آن و معرفت
صحیح و ضعیف در آن و علم اقاویل سلف در مسائل تا از اجماع تجاوز ننماید
و در مسائل که اختلاف کرده اند علی قولین قول ثالث اختیار نکند و علم عربیة از لغت و نحو
و غیر آن و علم طرق استنباط و وجوه التطبيق بين المختلفين بعد از آن اعمال فکر کند

در مسایل جزئیه در هر حکمی را منوط بدلیل او بشناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد مثل

ابی حنیفه و شافعی بلکه مجتهد منتسب که تحقیق سلف را بشناسند و بسند لاسیما ... آن

فهمیده ظن قوی در هر مسئله بهم رساند کافیست و تحقیق آنست که احیا علوم قرآن

نیز جزئی از این علوم بیگانه نیست لیکن معتبر اینجا احادیث اسباب نزول و مناسب

اوست و آثار سلف در باب تفسیر غط و قوه فهم سیاق و سباق و توجیه و مانند

آن و در علم تفسیر قیاس باید کرد جمیع فنون دینیه را والله اعلم و قصد ما آن ... اکثر

این شروط لازم نبود زیرا که معرفت قرآن و حفظ سنت در ... زبان ایشان

بود بغیر تعلم نحو بعلم کلام عربی می رسیدند و نحو ... تا در عهد ... ظاهر نشده و از صحابه

سلف بعید ... آنست که قرشی باشد اعتبار صفت آنکه خود زیرا که

حضرت ابوبکر صدیق ... کرده الفاظ را از ... که آنحضرت صلی الله

علیه و سلم فرموده اند الائمه من قریش و ... روایت میکنند از ...

... قریش فی هذا الشان ... روایت میکنند ... و ... قریش ...

... روایت میکنند ان هذا الامر فی قریش ...

احد الا کبه الله علی وجهه ما اقاموا الدین و غیر اینها طرق دیگر هم ...

بجهت اختصار بر همین قدر اکتفا نمودیم و اختلاف کرده اند در اشتراط ... [illegible]

آن کرده اند بملاحظه آنکه بسیاری از امور دینیه موقوفست بر معرفت خط از علم

کتاب و سنت و انشاء احکام و نامهای و بعضی رد کرده اند آنرا بآنکه آنحضرت

صلی الله علیه و سلم امی بودند و حق آنست که بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیگری

قیاس نمی توان کرد دیگر ... الیوم معرفت ... موقوفست بر شناختن خط و

بسیاری از مصالح منوط بنوشتن بالجمله چون این شروط در شخصی مجتمع باشد مستحق

خلافت شود اگر او را خلیفه سازند خلافت را برای وی عقد کنند خلیفه ...

باشد و غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند ساعیان خلافت او عاصی گردند لیکن
اگر تسلط یابد حکم او فیما یوافق الشرع نافذ باشد برای ضرورة که بر داشتن او انسد
خلافت اختلاف امت پیدا کند و هرج و مرج پدید آید مسئله در طریق انعقاد و قسم
انعقاد خلافت بچهار طریق واقع شود طریق اول بیعت اهل حل و عقد است از علما
و قضاة و امرا و وجوه ناس که حضور ایشان میسر شود و اتفاق اهل حل و عقد همه
بلاد اسلام شرط نیست زیرا که آن ممتنع است و بیعت یک دو کس فائده ندارد زیرا
حضرت عمر در خطبه آخر فرمودند من بایع رجلا علی غیر مشورة من المسلمین فلا یتابع هو
و الذی بایعه تغرة ان یقتلا و انعقاد خلافت حضرت صدیق بطریق بیعت بود
طریق دوم استخلاف خلیفه مستجمع شروط را یعنی خلیفه عادل بمقتضای نصح مسلمین
شخصی از اهالی مستجمع شروط خلافت اختیار کند و جمع نماید مردمان را و تصریح کند
باستخلاف و وصیت نماید باتباع او پس این شخص بیان سابق مستجمع شروط مستحق
بیعت گردد و قوم را لازم است که آن شخص را خلیفه سازند انعقاد خلافت حضرت
فاروق بهمین طریق بود طریق سیم شوری است و آن این است که خلیفه شوری
گرداند خلافت را در میان جمعی از مستجمعین شروط و گوید از میان ایشان هر که را
اختیار کنید خلیفه او باشد پس بعد موت خلیفه مشاورت کنند و یکی را معین سازند
و اگر برای اختیار شخصی را یا جمعی را معین کنند اختیار همان شخص یا همان جمع معتبر باشد
و انعقاد خلافت ذی النورین بهمین طریق بود که حضرت عمر فاروق خلافت
بطریق شوری در میان شش کس آمیخته ساختند و آخرها عبدالرحمن بن عوف برای تعیین خلیفه
مقرر شدند و وی حضرت ذی النورین را اختیار نمود طریق چهارم استیلاست
چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد بغیر بیعت و استخلاف و مردم را
بر خود جمع سازد یا بتالیف قلوب یا بقهر و نصب قتال خلیفه شود لازم گردد

بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد • این دو نوع است یکی آنکه مستولی جمع
شروط باشد و صرف منازع عین کند بصلح و تدبیر بی‌آنکه [illegible] ارتکاب محرمی و این قسم جایز است و
رخصت و انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان بعد حضرت مرتضی و بعد صلح امام حسن [illegible] از همین
نوع بود دیگر آنکه مستولی جامع شروط نباشد و صرف منازع عین کند بقتال و ارتکاب محرم و این
جایز نیست و فاعل این عاصی است لیکن واجب است قبول احکام او چون موافق شرع باشد و
مال [illegible] زکوة که بعمال او دهند از ذمه ارباب اموال ساقط شود و چون قاضی او حکم نماید نافذ گردد حکم او
و همراه او جهاد میتوان کرد و این انعقاد بنابر ضرورت است زیرا که در عزل او انقطاع تکالیف
مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می‌آید و بیقین معلوم نیست که این شدائد منقضی بصلاح شود
یا نه محتمل که دیگری بدتر از او غالب شود پس ارتکاب فتنه که فی الحال متیقن باعث بر
[illegible] باید در مراعات مصلحتی که موهوم است [illegible] و آنچه [illegible] فتنه عبدالملک [illegible] و آن [illegible] اول [illegible]
بنی عباس [illegible] همین نوع بود تا آنکه اگر شخصی مستقر شد [illegible] شود [illegible]
[illegible] و خلافت [illegible] متصل [illegible] منعقد شود [illegible] از طرق
مذکوره زیرا که بمصلحتی که [illegible] سلطان یا بیعت خلافت [illegible] نشود و [illegible]
[illegible] نکردند لهذا صحابه [illegible] بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
کردند بر بیعت حضرت صدیق و اکتفا نه نمودند بر افضلیت او و آنچه علما [illegible] کرده‌اند
آنکه خلافت حضرت مرتضی بکدام طریق از طرق مذکوره واقع شد مقتضای کلام اکثر آنست
که به بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند خلیفه شدند و اکثر فقهای حضرت
مرتضی که باب بغی نوشته‌اند بنا بر همین است و جمعی گفته‌اند که بشوری انعقاد خلافت
ایشان شده زیرا که مشورت متضمن استقرار خلافت در عثمان باشد یا علی چون عثمان نماند
علی متعین شد و فیه ما فیه در ذیل مسئله که باید [illegible] سوالی متوجه میشود
تقریرش آنکه تو قائلی بآنکه خلافت حضرت شیخین منصوص بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

پس انعقاد خلافت حضرت صدیق به بیعت اهل حل و عقد و خلافت حضرت فاروق باستخلاف
هر قول و فعل که پیدا شود آید جواب که بهم مقصود آنست که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم لازم
شد خلافت خاصه حضرت صدیق و فاروق در زمان مخصوص و بالتبع متوجه شدن و عقد
خلافت برای ایشان به بیعت و امتثال امر ایشان نمودن در آنچه متعلق است بخلیفه لیکن وجه
به بیعت اهل حل و عقد بود یا باستخلاف مثلا اگر نماز فرض شده بود در کلام ازلی
و بنص شارع و تعلق حکم وجوب بالفعل منوط گشت بحصول وقت پس باعتبار حکمت
اسباب و علل نسبت کرده میشود انعقاد خلافت را به بیعت اهل حل و عقد یا باستخلاف
و همچنین ما بیقین میدانیم که شارع علیه الصلوة والسلام نص فرموده است بآنکه امام مهدی
در زمان قیامت موجود خواهد شد و وی عند الله و عند رسوله امام برحق است و بر خواص
[illegible]
[illegible] فرموده اند آنحضرت امام مهدی را واجب الاتباع او در آنچه متعلق بخلیفه دارد
چون وقت خلافت او آید [illegible] بعد از بیعت [illegible] ظهور امام مهدی وقت
باید میان [illegible] در مقام [illegible] مشوره قوم برای حضرت صدیق [illegible]
فاروق را برای [illegible] عزم کرده عبد الرحمن بن عوف برای [illegible]
آنست که [illegible] نصی باشد بلکه [illegible] آنست که این بزرگان نصی [illegible] از شارع
دیده اند [illegible] ساخته اند و مشهور شده در میان مردم نسبت بایشان چنانکه گویند ابوبکر
این را واجب ساخت و مثل آن را واجب گردانیده است یا گویند حضرت فاروق
را حلال گردانید و موعد تفصیل این سخن باب سیوم است انشاء الله و الله اعلم مسئله
در بیان آنچه بر خلیفه واجب است از احیای مصالح مسلمین و اصل درین مسئله نظر کردن است
در معنی خلافت و دانستن مهمات اقامت دین که بفعل آنها اقامت دین متصور شد
و ممکن است او که بوجه اتمها علی الکل و به تحقیق پذیرد واجب است بر خلیفه سعی در آن

دین محمد صلی الله علیه وسلم بر صفتی که بنسبت مستفیضه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و حفظ
سلف صالح بر آن منعقد گشته باشد و ابکار بر مخالف و انکار بر آنهمه خواهد بود و کسر فتنه کند مرتدین
و زنادقه را و زجر نماید مبتدعه را دیگر اقامت ارکان اسلام نموده از جمعه و جماعات و زکوة
و حج و صوم بآنکه در محل خود بنفس خود اقامت نماید و در مواضع بعیده ائمه مساجد و عمال
نصب فرماید و امیر حج معین کند و احیاء علوم دین نماید بنفس خود قدری که متیسر شود و مقرر
سازد مدرسین را در هر بلدی چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه عبد الله بن مسعود را با جماعه
در کوفه نشانده و معقل بن یسار و عبد الله بن معقل را به بصره فرستاد و فیصل کند میان اهل
خصومت یعنی قضا کند در دعاوی و نصب قضاة نماید برای آن و نگاه دارد بلاد اسلام
را از شر کفار و قطاع طریق و متغلبان و سرحدهای دار الاسلام را با افواج و آلات جنگ
مشحون سازد و جهاد نماید با اعدا تا اعدا تهدید و رفعا و ترتیب دهد جیوش را و فرض
ارزاق کند برای مقاتله و اخذ جزیه و خراج و قسمت آن بر غزاة بعمل آرد و تقدیر عطایا
قضاة و مفتیان و مدرسان و واعظان و ائمه مساجد باجتهاد خود نماید بغیر اسراف و قتر
و نایب گیرد در کارها امرا عدول را از اهل نیکخواهی را و همت در کارها مصروف سازد و تصفح
احوال رعیت و افواج و امرا امصار و جیوش غزاة و قضاة و عمال ایشان مقید باشد تا
خیانتی و حیفی درمیان نیاید و سپردن کارهای مسلمین بکفار اصلا درست نیست حضرت عمر
ازین امر نهی شدید فرموده اند اخرج شیخ الشیوخ العارف السهروردی قدس سره
فی العوارف عنه وسق الرومی قال کنت مملوکا لعمر وکان یقول لی اسلم فانک ان اسلمت
استعنت بک علی امانة المسلمین فانه لا ینبغی ان استعین علی امانتهم بمن لیس منهم قال
فابیت فقال عمر لا اکراه فی الدین فلما حضرته الوفاة اعتقنی فقال اذهب حیث شئت
اینست بیان آنچه واجبست بر خلیفه بطریق اختصار و ایجاز مشتمل بر بیان آنچه
بر رعیت واجبست از طاعت خلیفه لازمست بر مسلمین هرچه امر فرماید خلیفه از

مسائل اسلام و آنچه مخالف شرع نباشد خواه خلیفه عادل باشد خواه جابر و اگر خود بد
[illegible] سبب فرقه مختلف شده‌اند و خلیفه حکم فرماید بامری که مجتهد فیه است غیر مخالف کتاب
و سنت مشهوره و اجماع سلف و قیاس جلی بر اصل و اصح الثبوت لازم است عمل او و تنفیذ
و تنفیذ قضای قضات او در فتوی هر چند موافق مذهب محکوم علیه نباشد و حرام است خروج بر
سلطان بعد از آنکه مسلمین بر وی مجتمع شده‌اند مگر کفر بواح از وی دیده شود اگر چه از او فسق
صریح ظاهر باشد و خروج بر خلیفه بسه نوع تواند بود یکی آنکه خلیفه کافر شود یا انکار
ضروریات دین والعیاذ بالله نماید درین صورت واجب است خروج بر وی و قتال با وی
و این قتال اعظم انواع جهادست تا اسلام مضمحل نگردد و کفر غالب نشود دیگر آنکه خروج
کنند برای نهب اموال و قتل نفوس و تحلیل فروج بغیر تاویل شرعی ایشان را حکم سارقین
قانون شرع است و حکم اینها حکم قطاع طریق است دفع کردن ایشان و از هم متفرق نمودن
جماعت ایشان را واجب است سیوم آنکه خروج کنند به نیت اقامت دین و تقریر کنند در خلیفه
ارتکاب امر شنیعی مثل کفر تاویل اگر باطل شد قطعا هیچ اعتبار ندارد مانند تاویل اهل
ردة در منع زکوة در زمان صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه و معنی قطعیة بطلان تاویل
آنست که مخالف نص کتاب یا سنت مشهوره یا اجماع یا قیاس جلی واقع شود و اگر آن
تاویل مجتهد فیه است نه قطعی البطلان آن قوم بغاة باشند و در زمان اول حکم آن
قوم حکم مجتهد مخطی بعد از اعطاء یک اجر چون احادیث منع بغی که در صحیح مسلم و غیر آن
مستفیض است ظاهر شد و اجماع امت بر آن منعقد گشت امروز حکم عصیان باغی کنیم
اگر از خلیفه جور صریح صادر شود یا حکم بر خلاف شرع نماید و در آن مسئله برهانی از
جانب شرع پیش ما موجود است و معنی برهان همانست که تقریر کرده ایم جائز است
قیام و منع مظلوم از خود و ترک فرمان برداری او و جمعی که رفیق سلطان شوند در
ایذای او عصاة باشند و اگر در آن مسئله برهانی از جانب شرع نیست جبر نماید و آن

را

ناگاه بر سروی میکند و از آیات سماویه شمرده دست از قتال باز دارد و از اعظم انواع
جهاد دست امر کردن خلیفه بمعروف و نهی او از منکر بغیر خوف [illegible] و میباید که بلطف
باشد دون العنف و در خلوة باشد دون الجلوة تا فتنه بر نخیزد و چون معنی خلافت
و شروط خلیفه و آنچه متعلق است بخلافت دانسته شد وقت آن رسید که باصل مقصد خود
کشیم اثبات خلافت خاصه برای خلفای اربعه از اجلی بدیهیات است چون مفهوم خلیفه و شروط
او را در ذهن تصور نمائیم و از احوال خلفای اربعه آنچه مستفیض شده تذکره نمائیم بالبداهة
تحقق شروط خلافت در ایشان و ظهور مقاصد خلافت بکمال وجه از ایشان ادراک کرده
میشود اگر خفائی در ثبوت خلافت ایشان هست باعتبار اخذ منهج دیگر است در مفهوم خلیفه که
شیعه عصمت و وصی النبی در او شرط میکنند والا وجود اسلام و عقل و بلوغ و حریت
و ذکورة و سلامة اعضا و قرشیة درین بزرگان محل بحث عاقلی نمی تواند بود و هیچ عاقلی
انکار نمی تواند کرد که مقاتله اهل رده و فتح بلاد عجم و بلاد روم و واقعه جیوش کسری و
قیصر بتدبیر و امر ایشان بوده است و فی هذا الکفایة لمن اتقی و شیعه باین قدر معترف
اند که حضرت شیخین خلافت را از دست حضرت مرتضی بغصب بردند و این صورت
نبندد الا بکمال جرأت و تدبیر و ائتلاف ناس با خود بسبب شجاعت و رای و کفایت تا کامل
نشدند از انجهت که قصد نکردند باقی ماند شرط اجتهاد و عدالت و اقاویل علمای
[illegible]ن باید تامل کرد و در قضایای ایشان و مناظرات ایشان خوض می باید نمود تا
ایشان [illegible] شود تا حال هیچ کس از مخالفان بر دامن ایشان فسق ظاهر
نبسته است هر آنچه که خائیده اند هیچ آن امر مخل فسق نیست که جمهور اسلام
آنرا نمیدانند الا همین فرقه عاملهم الله بعدله پس اثبات خلافت برای ایشان باین معنی مذکور
مستغنی است از برهان و آنچه درین باب مطلوب شود تحریر معنی اوست از معانی دیگر
و تحریر شروط خلافت و بیان مقاصد نصب خلیفه لا غیر و [illegible]

دیره عجالة بهمین ساختیم و الحمد لله رب العالمین

در بیان لوازم خلافت خاصه و رتبه

باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر دادند که چندگاه نبوت و رحمت خواهد بود بعد از آن خلافت و رحمت بعد از آن ملک عضوض بعد از آن جبریه و عتو و در بعض روایات خلافت بر منهاج نبوت واقع شده و نیز به ثبوت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند الخلافة بعدی ثلاثون سنة و خدای عز و جل در چندین آیت از قرآن عظیم باوصاف و علامات خلافتی که در کمال رضا و محبوبیت است تلویح و تصریح فرموده از آنجمله آیه الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و آیه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم و آیه محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار و آیه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه الی غیر ذلک من الآیات و صحابه در وقت مشاورت در تعیین خلیفه به بعض اوصاف نطق نموده اند چنانکه گفتند احق بهذا الامر و توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو عنهم راض از استقراء این ادله و صحف چند فصل میشود زیاده از اوصافی که در خلافت عامه گفته شد درین فصل میخواهیم که آن اوصاف را برشمریم و ثبوت آنها در خلفای اربعه رضوان الله علیهم بیان کنیم و باستجماع لوازم خلافت خاصه معروفین بفضیلت تفسیر کرده قتاده شیخ بصره اجل از تابعین حواریه را قال معمر قال قتادة الحواریون کلهم قریش ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حمزه و جعفر و ابو عبیده و عثمان بن مظعون و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و تفسیر قتاده فیما روی عنه روح بن القاسم الحواریون الذین تصلح لهم الخلافة کذا فی استیعاب ابن عبدالبر و اصل در اعتبار این اوصاف سه نکته است نکته نخستین آنکه نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده است و در حکمت

الهی سیان صفا و علو فطرت مستوجب حق گشته اند و ریاست علما با ایشان مفوض شد قال الله

الله اعلم حیث یجعل رسالته و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا

مخلوق شده و این جماعه در اصل فطرت خلفای انبیا اند در امت مثل آنکه آئینه آهنی از آفتاب

اثر قبول میکند که ... سنگ ... این فریق که علما امت اند از نفس قدسیه پیغامبر

صلی الله علیه وسلم بوجهی متأثر میشوند که دیگران را میسر نمی آید و آنچه از آن حضرت صلی الله علیه وسلم

فرا گرفته اند شبهات دل فرا گرفته اند گویا دلالت آن آنچه با را اجمالا ادراک کرده بود و کلام آن

حضرت صلی الله علیه وسلم شرح تفصیل این معنی اجمالی شود و بعد از ایشان جماعه دیگر ندیا به پایه فرود تر

را آنکه نسبت عوام مسلمین ... نسبت خاصه ... در ظاهر حال ایشان مسلمین شود بحسب وضع

طبیعی که مراتب ... اوقات ... فطرت ... الا مثل ...

باشد تا ... ظاهر ... گردد ... طبیعی ... اند در تسمیه

مسمی اند بصدیقین و شهدا و صالحین ... مقصود ... و آنچه ... قال الله تعالی ...

عباده اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و قال تبارک و تعالی و من یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله

علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن اولئک رفیقا ... افاده

فرموده که مطلوب مسلمین و مطلوب ایشان در صلوة خویش و مطمح همت ایشان در سلوک مراتب قرب

موافقت با جماعه منعم علیهم است و مراد از منعم علیهم اینجا این چهار فریق و در جای دیگر یا ایها الذین آمنوا

من یرتد منکم عن دینه الی ان قال انما ولیکم الله نیز اشارة بهمین معنی است یعنی ولی عوام مسلمین عوام

... اهل ... اند که ... صالحات و وصف محبیة و محبوبیة و غیر آن متصف اند و آنچه

را عبد الله بن مسعود بیان کرد اخرج ابو عمر فی خطبة الاستیعاب عن ابن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب

العباد فوجد قلب محمد صلی الله علیه وسلم خیر قلوب العباد فاصطفاه و بعثه برسالته ثم نظر فی قلوب

العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه وسلم فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه صلی الله

علیه وسلم یقاتلون عن دینه و ... مثل آن ذکر کرد الآیه ... و وزراء نبیه

قال ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما راوه قبیحا فهو عند الله قبیح و چنانکه اولویت این فرع

در خلافة متحقق است اجماع را این فرع نیز اولی و اوثق است از اجتهاد دیگران وجه دوم آنکه اوصاف

مذکوره علامات [illegible] وارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان مناقب صحابه گاهی بنص صریح موده

اند ثبوت این اوصاف در ایشان وگاهی باثبات علامات و خواص تلویح ابلغ من التصریح اداکرده

نکته سوم آنکه خلیفه تحقیق پیغامبر مثلی نیست که نامی آنرا بر زبان حفظ میشود بجهت بلند گردانیده

[illegible] باشد آنکه [illegible] و تعیین کیفیت آن راجح است بنا بر آنکه پیغامبر از تقاسیم رحمت الهی

میشود [illegible] و پیغامبر صلی الله علیه وسلم قبل از مامور بودن آنکه برفیق اعلی پیوسته بوجهی از وجوه نسبت

[illegible] آنکه [illegible] علما [illegible] اند و حقیقت آن همه راجع است به پیغامبر [illegible]

[illegible] پیغامبر [illegible] است که از خلیفه کار [illegible] آنحضرت است صلی الله

علیه وسلم [illegible] بیان [illegible] در قرآن [illegible] و حدیث قدسی [illegible] آنحضرت

صلی الله علیه وسلم [illegible] و تلویحی [illegible] شده [illegible] تا آنچه کار [illegible] در جریده

اعمال حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم [illegible] گردد و الیکار حضرت [illegible] شده [illegible]

حیا [illegible] فی التوریة [illegible] و مسلم [illegible] سنة [illegible] حدیث قدسی [illegible]

[illegible] ان الله نظر الی اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقایا من اهل الکتاب و قال انما

بعثتک لابتلیک وابتلی بک رواه مسلم و این قصه بیان میباید که حضرت داود علیه السلام با [illegible]

همت متوجه بنای مسجد اقصی گشتند و این کار از دست ایشان سرانجام نیافت لابد فرزند ایشان را طلب

کردند که بر دست وی تمام شود و بعلاقه آنکه وی حسنه ایست از حسنات ایشان در جریده اعمال

حضرت داود ثبت گردد که داود بانی مسجد اقصی است نکته سوم آنکه خلافت امر خطیری است [illegible]

بنی آدم مجبول بر اتباع هوا و شیطان در بنی آدم جاریست مجری الدم چون خلافت برای شیخی [illegible]

شود احتمال دارد که چون [illegible] در مقاصد خلافت تهاون و تسامح بعمل آرد [illegible]

خلیفه در امت مرحومه شده باشد از ضرر ترک استخلاف وی و این احتمال اکبر الوقوع است

لی

نحو معنی که پادشاهان بعد الا ما شاء الله در این مملکه گرفتار شده اند و مبتلا شوند تا وقتی که ...
احتمال سر انداختن نشود بوعده الهی یا اوصافی که نزد در حصول آنها جهد و سعی باید و من مقتضیات
کرده به طول عمر قوی بودن و قیام با امر ملت بظهور رسد آنحضرت این چنین شخص منتخب شد و تفویض
بنی آدم با مامت او و اطمینان پیدا کنند و کسی که منتخب شد خلافت کرده و مرتبه ایشان در ... عالم
و باطن متحمل که در علم و حال خود غلط کرده باشد و دیگران بعض قرائن متمسک شده ...
را رواج داده باشند و نا احسن اقوال [illegible] باب الحیل اکرم [illegible] بعث [illegible] و مستحق
نشانه داده است تا از اعتماد بر علم و حال شخصی تجدید مستفیض صادق و مصدوق و انتشار
او حاصل شود کار را تمام ساخته پس خلافت کامله آنست که وثوق بصلاحیت آن داشته باشیم
بعضها بعض و اشاره او در خلافت عامه آنکه بمجرد عدالت خلیفه و علم او اکتفا کنیم چون این
سخن گفته متبین شد خوض در تفصیل آنها کنیم از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه از مهاجرین
اولین باشد و از حاضران حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران دیگر مشاهد عظیمه
مثل بدر و تبوک که در شرع تنویه شان آنها آمده و وعده جنت برای حاضران آنها مستفیض شده
اما آنکه از مهاجرین اولین باشد [illegible] از انجمله [illegible] که خدا تعالی در شان مهاجرین اولین
مستانف [illegible] اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا [illegible] فرموده الذین اخرجوا [illegible]
بعد از آن فرموده الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف
و نهوا عن المنکر حاصل معنی این آیت آنست که در باب مهاجرین اولین [illegible] تعالی [illegible]
ایشان را داده باشد [illegible] که السیاره را تمکین فی الارض دهیم یعنی [illegible] کرده ایم اقامت
صلوة کنند و ایتاء زکوة نمایند و امر بمعروف و نهی منکر بجا آرند و نهی منکر [illegible]
زیرا که اشد منکرات کفر است و اشد نهی قتال و متناول است اقامت حدود و ادرع مظالم را
و امر بمعروف متناول است احیاء علوم دینیه را پس بتحقیق [illegible] این تعلیق لازم شد که هر یکی از مهاجرین
اولین که متمکن فی الارض شود از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و در وعده الهی خلافت

... خلیفه اگر از مهاجرین اولین شد امر حاصل شود بر دین و اطمینان ملت متحقق گردد از فضائل
دینی مهاجرین فضیلت عظیمه است که برای انبیا علیهم السلام ثابت است و نیز میفرماید فالذین هاجروا
و اخرجوا من دیارهم و اوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم ولادخلنهم جنات
تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله و نیز میفرماید والذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل
الله والذین آووا و نصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة و رزق کریم و نیز میفرماید الذین
آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اما آنکه از
مشاهیر [illegible] از آنجهت مطلوب شد که حق تعالی میفرماید محمد رسول الله والذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم تا آنکه میفرماید ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل کزرع
اخرج شطأه فآزره فاستغلظ حاصل معنی این آیت آنست که بر دست جماعه که همراه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در هر واقعه مبارکه حاضر بودند اظهار دین و اعلاء کلمة الله واقع خواهد شد پس چون
این وصف در خلیفه ثابت شد امید تحقق شود که مقاصد خلافت از وی سرانجام خواهد
یافت و نیز قرآن عظیم اثبات رضا برای این قوم مقرر شد قال الله تعالی لقد رضی الله عن
المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و در حدیث آمده عن جابر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل النار احد
ممن بایع تحت الشجرة و اما آنکه [illegible] باشد از آنجهت مطلوب شد که حق تعالی
میفرماید وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم لفظ منکم [illegible] حاضرین [illegible]
نیز از آنکه جمیع مسلمین مراد می بودند [illegible] لفظ منکم با کلمه الذین امنوا و عملوا الصالحات تکرار
لازم می آید پس حاصل معنی آنست که وعده برای جمعی است از شاهدان نزول آیه که تمکین دین
بر وفق سعی ایشان خواهد بود و کوشش ایشان بظهور خواهد رسید و اما آنکه از جمله
مبشرین باشد از آن جهت که ایشان افضل صحابه اند اخرج البخاری عن معاذ بن [illegible]

بن رافع

بن نافع الازرق عشرة آيه وكان ابوه من اهل بدر وكان مما جاء جبرئيل الي النبي صلي الله عليه وسلم فقال ما
تعدون اهل بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلمة نحوها قال وكذلك من شهد بدرا من الملائكة
ودر شان ايشان در صحيح شده لعل الله اطلع علي اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم او فقد
وجبت لكم الجنة ودر حق حاضران تبوك نازل شده لقد تاب الله علي النبي والمهاجرين [illegible]
الذين اتبعوه في ساعة العسرة وصحيح [illegible] صريح كلامي كه ابن عمر [illegible] كرد [illegible] با معاويه
بن ابي سفيان بگويد احق بهذا الامر منك من قاتلك وقاتل اباك علي الاسلام [illegible] البخاري
وكلام عبد الرحمن بن غنم الاشعري صحبه شام چون ابو هريره وابو الدرداء از نزد حضرت مرتضي
برگشتند وايشان را ميانجي كردند ميان معاويه وحضرت مرتضي ومعاويه طلب ميكرد خلافت را
بگذارد وشوري گرداند در ميان مسلمين فكان مما قال لهما عجبا منكما كيف جاز عليكما ما جئتما به
تدعوان عليا ان يجعلها شوري وقد علمتما انه قد بايعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق
وان من رضيه خير ممن كرهه ومن بايعه خير ممن لم يبايعه واي مدخل لمعاوية في الشوري وهو
من الطلقاء الذين لا تجوز لهم الخلافة وهو وابوه من رؤس الاحزاب [illegible]
[illegible] ابو عمر [illegible] في الاستيعاب واز لوازم خلافت [illegible]
يعني بر زبان مبارك آنحضرت صلي الله عليه وسلم گذشته باشد كه فلان شخص [illegible]
[illegible] از اهل بهشت است و[illegible] بخلاف [illegible]
قطعا سعادت اين شخص را [illegible]
در خلافت [illegible] گذشته اند واگر ده [illegible] من اليقين كه [illegible]
باشد وايشان مجتنب باشند از معاصي وعامل بطاعات اگرچه معفرة مرتكب كبيره پيش اهل
سنت وجماعت جايز قليل الوجود است ليكن اينجا تلبيس عظيم خواهد شد پس تشديد لازم مي آيد و
تلبيس وتدليس از آنحضرت صلي الله عليه وسلم منفي است ودر شان خلفاي اربعه بحديث متواتر [illegible]
[illegible] كه احتمال خلاف آن نماند اعتقاد اجمالا در اثبات [illegible] مهاجرين [illegible]

و جمیع عشره و غیر آن چه در احادیث مناقب مطلق صحابه و مناقب با هم همه آمد و ذکر

آن احادیث طولی دارد و آنانکه در ضمن عشره مبشره عن سعید بن زید آمده برای جلفای

[illegible] عن ابی موسی و جابر [illegible] و در آنجا برای شیخین و در حدیث ابی سعید خدری و ابن مسعود

[illegible] فرادی فرادی انجا عکس از آنجمله حدیث عثمان رفیقی فی الجنة و تعلیق سبحان فی الجنة

و از لوازم خلافت خاصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نص فرمایند کردی از طبقه علیای امت

از صدیقین [illegible] و محدثین نیز شغل صدیقیست و بیک اعتبار داخل در حد صدیقیت یا بیان

علو درجه او در صحبت فرموده باشند و این لازم بود تخصیص از طبقه علیای امت یا رای او

موافق باشد با وحی یا آیات کثیره بر وفق رای او نازل شده باشد و اینمعنی نیز لازم بود تخصیصات

از طبقه علیا یا سوابق ثابت او ذکر نموده باشند و در عبادات و تقرب الی الله اکمل است از سیرت

سایر مسلمین و علم باشد بخصال مرضیه و مقامات علیه و احوال سنیه و کرامات قویه یعنی

[illegible] کرامت و نام طریقه صوفیه ملقب میگردد و صاحب قوة القلوب و غیر او در کتب خویش

[illegible] کرده اند [illegible] مسئله را با احادیث و آثار محکم [illegible] داده و این نیز لازم صدیقیت و

[illegible] و این معنی در خلیفه برای آن مطلوب است که تا سنت ها مر او معروف باشد بر سنت

[illegible] و [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیدا کند و در عداد آیه کریمه والذین معه اشداء

علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم

من اثر السجود و در عداد یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین الآیة داخل شود

و [illegible] این معانی برای خلفای اربعه از شریعت دین [illegible] بانه احادیث بسیار از آن

جمله حدیث ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو و ابو بکر و عمر و عثمان

و علی و طلحة و الزبیر فتحرکت الصخرة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدأ فما علیک الا نبی

او صدیق او شهید اخرج الحدیث مسلم و الترمذی و حدیث انس ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم صعد احدا و ابو بکر و عمر و عثمان فرجف بهم فقال اثبت احد ان ما علیک

بحراء فانما عليك نبي وصديق وشهيدان اخرجه البخاري وابو داود والترمذي و

حديث عثمان ومثل حديث انس وفي آخره فشهد معه رجال اخرجه النسائي هذا آنكا حديث النبي

اما انك يا ابا بكر اول من يدخل الجنة اخرجه ابو داود وحديث جابر يا ابا بكر اعطاك الله الرضوان

الاكبر فقال بعض القوم وما الرضوان الاكبر يا رسول الله قال يتجلى الله لعباده في الآخرة عامة

ويتجلى لابي بكر خاصة اخرجه الحاكم وهو في صحيحه والموضوع الحاكم وحديث عبد الله بن عمر ان رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر انت صاحبي على الحوض وصاحبي في الغار لهذا حكم حديث جعل

الله الحق على لسان عمر وقلبه برواية ابن عمر وابي ذر وعلي بن ابي طالب وحديث لقد كان فيما

كان قبلكم من الامم ناس محدثون فان يكن في امتي احد فانه عمر برواية ابي هريرة وعائشة

وشبيه بالست حديث عقبة بن عامر لو كان بعدي نبي لكان عمر بن الخطاب وحديث والذي نفسي

بيده ما لقيك الشيطان سالكا فجا الا سلك فجا غير فجك حديث سعد بن ابي وقاص وابي هريرة و

عائشة وبريدة الاسلمي وحديث موافقات فاروق با وحي الهي از روايت عمر وابن

مسعود وانس حديث هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين

والمرسلين از روايت علي بن ابي طالب وانس وابي جحيفة وحديث ان اهل الدرجات العلى

ليراهم من تحتهم كما ترون النجم الطالع في افق السماء وان ابا بكر وعمر منهم وانعما اخرجه الترمذي

وابن ماجه وحديث الا استحيي ممن تستحيي منه الملائكة يعني عثمان اخرجه مسلم وحديث

لكل نبي رفيق ورفيقي في الجنة عثمان اخرجه الترمذي وحديث اما ترضى ان تكون مني بمنزلة

هارون من موسى برواية سعد بن ابي وقاص وجابر وغيرهما وحديث لاعطين الراية

غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله رواه جماعة من الصحابة وقال علي عن النبي

صلى الله عليه وسلم ان لكل نبي سبعة نجباء رقباء واعطيت انا اربعة عشر قلت من هم قال انا وابناي

وجعفر وحمزة وابو بكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبد الله بن مسعود وابو ذر

والمقداد رواه الترمذي وپاره از سيرة مرضيه خلفاى اربعه كه بنقل مستفيض المعنى

شده در فصل آینده نقل خواهیم کرد و از لوازم خلافت خاصه است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم [illegible] بفضائل او تصریح فرماید به عبارات بسیار و کرات بیشمار چنانکه اخبار متظافره معامله
[illegible] بمعنی که چند وجه تواند بود یکی آنکه استحقاق خلافت او بیان فرماید و
[illegible] معامله با امت ذکر کند دوم آنکه اظهار فرماید قراین بسیار چندانکه [illegible]
صحابه [illegible] ذکر او بگمان مستخلفا لاستخلف فلانا و بدانستند که احب الناس الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فلان و [illegible] بگویند توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو عنهم راض و آنچه ازین باب
باشد سیوم آنکه صفات حمیده این شخص را اعتبار نماید که متعلق بنفس مبارک آنحضرت صلی
الله علیه وسلم من حیث النبوة امر فرماید و این معنی در خلافت خاصه از آنجهت مطلوب شده
که چون خلافت خلیفه از جهت تشریع بهم رسد در حضرت شیخین چون متحقق است که صفات [illegible]
متعلق بخلافت وابسته باستقرار شد تنصیص معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این صفات را آنگاه
معمول [illegible] ساخته اند [illegible] اگر چنین یا صفات مقتضای عزیمت منظور بود و الا موقوف
بود [illegible] و این تنصیص بحد تواتر رسیده است الحمد لله پاره از آن در فصل آینده بیان
کنیم و نیز چیزی که این شخص را امور دینی نسبت کرده شود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه منسوب شیخ
[illegible] مسلک تبجیل [illegible] المدینة انا بیان کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلفا را باو و صاحب
کرسی [illegible] کرده [illegible] مستفیض شده است در بیان مناقب جماعه از افاضل
صحابه و تنها تنها نیز و این بیان آنحضرت بمنزله اجازه روایت حدیث و اجازه تدریس
به علم و فتوی و صحبت چنانکه الیوم علما رسوم اجازه خلافت [illegible] مکرر شده و بعض منها قید
باستحقاق [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم امین منزلته را بفضلای صحابه و کبرای
ایشان تفویض فرموده اند از آنجمله حدیث ابی سعید خدری قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ارحم امتی بامتی ابوبکر و اقواهم فی دین الله عمر و اصدقهم حیاء عثمان و اقضاهم علی بن ابی
طالب الخ اخرجه ابو عمر فی اوائل الاستیعاب فی حدیث شیخ من الصحابة [illegible] ابو محجن [illegible]

فقال

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ارأف امتي بامتي فذكر الحديث وحديث

انس بن مالك ارحم امتي بامتي ابو بكر فذكر مثله اخرجها ابو عمر في الاستيعاب وفيه اجمال حديث

مرتضى وحديث ان تؤمروا ابا بكر تجدوه امينا زاهدا في الدنيا راغبا في الآخرة وان تؤمروا

عمر تجدوه قويا امينا لا يخاف في الله لومة لائم وان تؤمروا عليا ولا اراكم فاعلين تجدوه هاديا

مهديا يأخذ بكم الطريق المستقيم وسئلت عائشة من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مستخلفا لو استخلفه

قالت ابو بكر فقيل ثم من بعد ابي بكر قالت عمر فقيل من بعد عمر قالت ابو عبيدة قال عمر ما احد احق بهذا الامر

من هؤلاء النفر الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمى عليا وعثمان والزبير

وطلحة وسعدا وعبد الرحمن واز انجمله حديث ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من

نبي الا وله وزيران من اهل السماء ووزيران من اهل الارض واما وزيراي من اهل السماء فجبريل

وميكائيل واما وزيراي من اهل الارض فابو بكر وعمر اخرجه الترمذي ولهذا الحديث طرق عند الحاكم

وغيره وقال من كنت مولاه فعلي مولاه اخرجه جماعة من الحفاظ آنحضرت صلى الله عليه وسلم بالايمان جماعه

مستظهر الامارة ليس بجاه آن تفويض الامامة مبلو بست درحضرت فتنى بعضيهم ووجه موعوف عند ربه

چون اعراب مسلمين مرتد شده آمدند وحضرت صديق را براي عرصه لشكر واقامه صلوة معين فرمود

در مرض آخر وآن متواتر بالمعنى است وآنحضرت ايشان را ساختن ودر سال ايشان وانحضرت ومسلمانان

چندين بار وهميشه مشاورت فرمودن باشيخين در امور مسلمين وامير ساختن حضرت عمر را در بعض

غزوات وعامل صدقات مدينه فرمودن او را وفرستادن حضرت عثمان را بجانب مكه در ايام

حديبيه ووالي يمن گردانيدن حضرت مرتضى را ودعا نمودن براي وي كه قضا بر وي آسان شود

واين احاديث بر هيئة مجموعي متواتر بالمعنى شده است علامت لوازم خلافت خاصه است كه آنچه

خداي عز وجل بجاي آنحضرت صلى الله عليه وسلم وعده فرموده است بعد ايشان بر دست اين جماعه

ظاهر شود واين علامت خلافت خاصه در وقت خلافت ايشان ظاهر شد نه قبل از خلافت

بخلاف علامات ديگر وجود انيمعنى در خلفاى سه گانه پس حقه آيه الذين ان مكناهم في الارض

اقاموا الصلوة اقامت صلوة وایتاء زکوة وامر بمعروف ونهی از منکر مذکور شده ودر آیة

وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات تمکین وتقویة دین بر دست ایشان وبرحسب سعی

ایشان وحصول اطمینان از کفار مذکور است ودر آیة ذلك مثلهم في التورية ومثلهم في الانجيل

اشتداد [illegible] ایشان وشیوع اسلام در اقالیم معموره ودر آیة لیظهره علی الدین کله غلبه بر دین یهود

ونصاری ومجوس مذکور است وآن در زمان خلفای ثلثه بوده است ودر آیة من یرتد منکم قتال

مرتدین مذکور است وآن در زمان صدیق اکبر بظهور پیوست ودر آیة ستدعون الی قوم اولی باس شدید

جمع عساکر به [illegible] قتال فارس و روم مذکور است وآن در زمان مشایخ ثلثه متحقق شد ودر آیة

ان علينا جمعه وقرآنه جمع قرآن در مصاحف مذکور است وآن در عهد مشایخ ثلثه ظهور یافت ودر

حدیث قدسی ان الله مقت عربهم وعجمهم قتال عجم مذکور است وآن در ایام خلفای ثلثه ظاهر گشت

ودر حدیث اذا هلك كسرى فلا كسرى بعده واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده ودر حدیث لیفتحن کنوز کسری فتح

فارس و روم مذکور است وآن در [illegible] خلفای ثلثه بظهور رسید ودر حدیث قتال خوارج لئن

ادرکتهم لاقتلنهم قتل عاد ودر حدیث دیگر بلفظ یلی قتالهم اولی الفرقتین وآن در زمان حضرت

مرتضی واقع شد واز لوازم خلافت خاصه آنست که قول خلیفه حجت باشد در دین نه بآن معنی که تقلید

عوام مسلمین [illegible] اکثر این معنی از لوازم اجتهاد است ودر خلافت عامه بیان آنکه

کرده شد [illegible] بمعنی آنکه قول خلیفه فی نفسه لایق اعتماد است بر تنبیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم واجب

الاطاعة باشد [illegible] اینمعنی غیر نبی را میسر نیست بلکه مراد اینجا منزلتی است بین المنزلتین تفصیل

اینمعنی آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حواله فرموده باشند بعض امور را بشخصی بخصوصه باسم

او پس لازم شود [illegible] او چنانکه لازم میشود متابعت امر آنحضرت بمقتضای

امر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین خصلت در خلفای راشدین بعیان میبینیم که قول زید بن

ثابت را در فرایض مقدم باید ساخت بر اقوال مجتهدین دیگر وقول عبد الله بن مسعود در قراءة

وفقه وقول ابی بن کعب [illegible] قراءة بر قول دیگران وقول اهل مدینه نزد یکی اختلاف امت

بر قول دیگران از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتعلیم الله عز و جل دانستند که آنحضرت را خلافت
ظاهر خواهد شد و امت در بعض مسایل بحیرت در مانند رأفت کامله آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برامت اقتضا فرمود که خلفا را آنحضرت برای ایشان تعیین فرمایند و درینباب حجتی بجای
امت قایم کنند و این معنی ثابت است برای خلفای اربعه زیرا که قال الله تبارک وتعالی ولیمکنن
لهم دینهم الذی ارتضی لهم درین آیه افاده میفرماید که بعضی ایشان را تمکین و تایید نموده شود
دین مرتضی است پس لابد که بگوئیم انجامیدن شد ان شاء الله بسیر معلوم گشت و میفرماید ان مکناهم
فی الارض اقاموا الصلوة الآیه درین آیه افاده فرمود که هرجائی بذکور قیام امر معروف و
نهی منکری که از تمکین ایشان ظاهر شود محمود و محل رضا است و در حدیث عرباض بن ساریه علیکم
بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین من بعدی و در حدیث ابن مسعود و حذیفه اقتدوا باللذین من
بعدی ابی بکر و عمر و این معنی از اکابر صحابه هم ثابت است اخرج الدارمی عن عبیدالله بن ابی یزید قال
کان ابن عباس اذا سئل عن الامر فکان فی القرآن اخبر به و ان لم یکن فی القرآن وکان عن رسول
الله صلی الله علیه وسلم اخبر به فان لم یکن فعن ابی بکر و عمر فان لم یکن قال فیه برأیه و مجتهدان
تابعین و تبع تابعین باین اصل قایل شده و اهل مذاهب اربعه باین رفته اند کسیکه در موطا
و آثار محمد بن الحسن تامل نماید بیقین این را بداند اگرچه بعض اصولیان شافعیه درین باب تردد
دارند و غالبا منشاء تردد عدم اخذ سلف بعض آثار خلفا بوده باشد و تحقیق درین باب
آنست که نزدیک تعارض ادله تقدیم بعض ادله شرعیه بر بعض نوعی حجت دیگر میکنند چنانکه خبر
واحد را نزدیک مخالفت حدیث مشهور یا اجماع امت ترک میکنیم و مآخذ فقه را طبقات است
و هر طبقه را حکمی اینجا کلام امام شافعی بعینه نقل کنیم قال البیهقی فی السنن الصغری اخبرنا ابو سعید
بن ابی عمرو قال حدثنا ابو العباس قال اخبرنا الربیع قال قال الشافعی رحمه الله ما کان الکتاب
والسنة موجودین فالعذر علی من سمعهما مقطوع الا باتباعهما فاذا لم یکن ذلک صرنا الی اقاویل
اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم او واحدهم ثم کان قول ابی بکر و عمر و عثمان قال فی القدیم

وعلی رضی الله عنهم اذا اضطررنا الی التقلید احب الینا وذلك اذا لم نجد دلالة فی الاختلاف تدل
علی اقرب الاختلاف من الکتاب والسنة فنتبع القول الذی معه الدلالة ثم بسط الکلام فی ترجیح
قول الائمة الی ان قال فاذا لم یوجد عن الائمة فاصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الدین فی
موضع الامانة اخذنا بقولهم وکان اتباعهم اولی بنا من اتباع من بعدهم قال والعلم طبقات الاولی
الکتاب والسنة اذا ثبتت السنة ثم الثانیة الاجماع فیما لیس فیه کتاب ولا سنة والثالثة ان
یقول بعض اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ولا نعلم له مخالفا منهم والرابعة اختلاف اصحاب النبی صلی
الله علیه وسلم والخامسة القیاس علی بعض هذه الطبقات ولا یصار الی شیء غیر الکتاب والسنة
وهما موجودان وانما یؤخذ العلم من اعلی انتهی. از لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه افضل امت باشد
در زمان خلافت خود عقلا ونقلا اما عقلا از آنجهت که در نکته اولی تقریر کردیم که چون خلافت ظاهره
بعد ازین خلافت حقیقیه باشد و نصب مفضول جایز باشد ثابت کرد لیکن اینجا نکته باید ساخت که
غیر از بعض خواص ریاست که لوازم امامت است پس خلافت او مطلق نباشد و نصب غیر افضل
حکم رخصت دارد به نسبت عزیمت و رخصت خالی از ضعفی نیست و عزیمت مطلق نمیتواند
شد و این نکته که در خلافت خاصه تکمیل دین مرتضی من کل وجه مطلوب است و آن بغیر استخلاف
افضل صورت نمی بندد چنانکه حضرت مرتضی نیز در یک استخلاف امام حسن رضی الله عنه و آن برد
ابید بالنا من خیر افضلهم بعدی علی خیرهم رواه الحاکم بخلاف خلافت عامه که آنجا تکمیل
دین مرتضی من وجه دون وجه مطلوب است لا من کل الوجوه و از آنجهت که خلافت خاصه
حقیقت نبوت است زیرا که در حدیث آمده خلافة علی منهاج النبوة و بنا بر آنکه تکون
نبوة ورحمة ثم خلافة ورحمة و جامع هر دو ریاست عامه است در دین و دنیا ظاهرا و باطنا
پس چنانکه استنباط نصی دلالت میکند بر افضلیت وی بر امت تا قیام از مستنبی جا ذکره
مرتعیه کرد همچنان استخلاف نصی بر امت دلالت میکند بر افضلیت وی بر امت و از آنجهت
که عامل ساختن شخص مفضول خیانت است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم من استعمل رجلا من عصابة وفي تلك العصابة من هو ارضى لله منه فقد خان الله وخان

رسوله وخان المؤمنين وعن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ولي من

امر المسلمين شيئا فامر عليهم احدا محاباة فعليه لعنة الله لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا حتى يدخله

جهنم اخرجها الحاكم ازينجا ميتوان دريافت كه حال خلافت كبرى چه خواهد بود ازين نزديك تزاحم

امور و اختلاط خير وشر و عدم انتظام امر على ما ينبغي ميتوان راه حصر پيش گرفت و

ازانجهت كه در وقت مشاهده صحابه مدار استخلاف افضليت را نهادند ولفظ احق بهذا

الامر گفتند و جمعي كه منافات داشتند در استخلاف صديق اكبر چون خطاى خود بر ايشان

ظاهر شد قايل شدند بافضليت او و اين مبنيست بر آنكه استخلاف بافضليت مساوق بود و افضليت

خلفاى اربعه ثابت بترتيب خلافت بادله بسيار اينجا بر سه مسلك اكتفا كنيم مسلك اول

آنكه استخلاف اين بزرگواران به نص و اجماع ثابت شده و استخلاف كذا لازم است

افضليت را كما مر تقريره مسلك ثاني احاديث مرفوعه دال بر افضليت ايشان نصا ازانجمله

حديث ابن عمر كنا نخير في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنقول ابو بكر خير هذه الامة ثم عمر

ثم عثمان و ازانجمله حديث هذان سيدا كهول اهل الجنة و تلويحا مثل حديث ابي بكرة و عرفجه

در وزن ميزان و رجحان ايشان به ترتيب و حديث ابي هريرة اما انك يا ابا بكر اول من

يدخل الجنة و حديث جابر يتجلى الله تعالى في الآخرة للناس عامة و يتجلى لابي بكر خاصة رواه

الحاكم و حديث ان اهل الجنة ليتراءون اصحاب الغرف الخ مسلك ثالث اجماع صحابه اجمالا

و تفصيلا و اين قدر بس وارد است از بسي صحابه بلفظ خير هذه الامة و احق بهذا الامر و

ادا آن معنى نموده چنانكه حضرت فاروق در وقت بيعت حضرت صديق گفته است

افضل مني و ابو عبيده گفته است تا توئي و حكم ثالث ثلثه اشاره ميكرد بآيه كريمه ثاني

اثنين و چنانكه حضرت صديق وقت استخلاف فاروق اعظم و شكايه مردمان از درشتي

او فرمود ليسكان الخ و اعلا گفته است ابي تخوفني اللهم استخلف عليهم خير خلقك الخ

ابوبکر بن ابی شیبة کل ذلک لیکن مصرح‌ترین به حضرت مرتضی است انه در بطریق تواتر
ثابت شده که بر منبر کوفه در وقت خلافت خود میفرمود خیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر این
نص را محمد بن الحنفیه و ابوجحیفه و علقمه و نزال بن سبرة و عبد خیر و حکم بن حجل و غیر
ایشان روایت کرده‌اند و از هر یکی طریق متعدد منشعب شده و بطریق استفاضه از وی
منقول است که میفرمود سبق رسول الله صلی الله علیه وسلم و صلی ابوبکر و ثلث عمر ثم خبطتنا
فتنة رواه عبد الله بن احمد فی زوائد المسند والحاکم وغیرهما و نیز بطریق استفاضه
مروی شده که علی مرتضی بر جنازه عمر فاروق حاضر شد و گفت ما من الناس احد احب الی ان
القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی اخرجه الحاکم من طریق سفیان بن عیینة عن جعفر بن محمد
عن ابیه عن جابر واخرجه محمد بن الحسن عن ابی حنیفه عن ابی جعفر الباقر عن علی [illegible] و ایضا روایت
کرده شده از طریق ابی جحیفه و عبد الله بن عمرو و نزال [illegible] و بطریق استفاضه از وی به ثبوت
رسید که روایت میکرد [illegible] سید کهول اهل الجنة و اولاد امام حسن و امام حسین
همراه ایشان این حدیث را روایت کرده‌اند قال ابوداود حدثنا محمد بن مسکین قال حدثنا
محمد یعنی الفریابی قال سمعت سفیان یقول من زعم ان علیا کان احق بالولایة منهما فقد خطأ
ابابکر و عمر و المهاجرین والانصار رضی الله عنهم وما اراه یرتفع مع هذا له عمل الی السماء
واخرج البیهقی عن الشافعی بطریق متعدده انه قال اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه
وسلم الی ابی بکر فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم در ذیل این مسئله
باید دانست که فضیلتی که در شرایع مدار افضلیت خلفا شده امور غیر فضیلت که تعاطی
آنها با آن تفاخر کنند مثل نسب و قوه فصاحت و زیادة شجاعت و کمال صباحت و نهایت
در سماوة اکف [illegible] المجلس شرع استحسان این اخلاق فرموده است و نه علوم غریبه از رمل
و جفر و قیافه و نه اموری که در شرع تصریح بآن نرفته مثل معرفة وحدة وجود و مراتب
تنزلات سته چون این امور در شرع مذکور نشود افضلیت را بهاین دایر ساختن چرا باشد

بلکه

ثبت العرش ثم انقش بلکه مراد اینجا اوصافی است که در قرآن عظیم و سنت صحیح مبدا ایشم
درجه و اکثر ثوابا میخوانند آن بر آن دایر ساخته باشد کما قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق
من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وقال تعالی لا یستوی
القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله
المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین اجرا عظیما وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل
العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم وقال من افضل المسلمین اهل بدر او کما قال پس باین مبادی
می باید عاقل را راه داد باز از این صفات تکلیف می باید کلیات آن اشتغال نمود و
از مقدمات بمقاصد تا واضح شود که افضلیة خلفای با یکدیگر باعتبار زیادة نسبة بالانبیاء
علیهم السلام بحسب بعثتهم یا گوییم باعتبار قوة اوصافی که در خلافت خاصه شرح داده شد ایاما
نشست فعال باز مکملات و مقدمات قیام بخلافة خاصه بصحابت اصل مقصود مقاصد
خلافة است بطریق موصل با آن چون مقاصد خلافة حاصل گشت بمقدمات آن و مکملات
نتوان پرداخت این سهامی مانند که مقصود قتل عدوی باشد تا شر عالم از ظلم مرتفع گردد
جوانمردی به صفتی که توانست بآن قیام نمود پیاده لوحی میگوید قتل بشمشیر ادل است
بر شجاعت از قتل به تیر یا تخت رمح از فلان درخت بهتر باشد پس اقوی وجوه افضلیة
کمال تمکین فی الارض است و ظهور دین مرتضی بر دست خلیفه زیرا که اصل الاصول در نبوت
خلافت عامه و خاصه باشد مدار مسایل خلافت برین آیات و این افضلیة در مسایل
[illegible] است نیز اقوی وجوه افضلیة در خلفا نص شریعت است باستخلاف
ایشان و این معنی در مسایل ملة اجلی است زیرا که در اکثر احادیث خلافة ذکر مسایل ملة آمده
است فقط و نیز اقوی وجوه افضلیة قیام بامور موعوده برای پیغامبر است چنانکه
کردار اگر باد بر میدارد و کبندی اصطلاح میشود باید ارادة الهی نفس پیغامبر را حرکت
داده و بعض کارها بوجود آمد و کارهای دیگر نمونه تمام بود که حکمت الهی پیغامبر را

از عالم رحلت برفیق اعلی رسانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنحوی از اسباب آن را که منسوب
گردانید وصورت آن کارها بخلفا راجع گشت و ایام خلافت بحقیقت ایام نبوت بود لیکن در جهان
اسباب منزوی نمی آمد بایں وجه در مشایخ ثلثه زیاده تر نمایان گشت و نیز اقوی وجوه
افضلیت اعانت پیغامبر است در تکمیل دین و احیاء نبوت بمحاصره و جهاد او و اتفاق او قال
الله تعالی لا یستوی منکم من انفق الآیة و ظاهر است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تن تنها بود چون اراده
الهی بظهور امر او منعقد گشت الهام شد در قلوب اذکیا حاضرین اقتدا کرده او را اعانت کنند
هر چند حصول این اعانات رحمت الهی که پیغامبر را رسیده است شامل حال این اذکیا شد باین وجه در شیخین
خصوصا قبل از هجرت ظاهر است و نیز اقوی وجوه افضلیت نسبت با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در تالیف قلوب ناس بر اسلام و اتصاف شیخین بآن واضح تر است و اقوی وجوه
افضلیت واسطه بودن است در میان پیغامبر و امت در ترویج علوم از قرآن و سنت و تمیز این
در حضرت شیخین آشکاراتر است و اقوی وجوه افضلیت جهاد عرب و عجم است و این معنی
در مشایخ ثلثه بود بیشتر [illegible] اینهم خلافت خاصه متعین شد الحال باید شناخت که جمعی کثیر
از صحابه بفیض صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قدر معتبر از این اوصاف حاصل کرده
بودند و بعد از آن بخلافت مقیده فائز گشتند مانند عبدالله بن مسعود در قراءة و فقه
و معاذ بن جبل در [illegible] قضا و زید بن ثابت در فرائض از جمله آنکه قرشی بوده اند و
اهلیت تحمل اعباء ریاست داشتند مستحق خلافت مطلق گشتند باز مستحقان خلافت
در بارگاه عزت منتظر ایستاده اند تا کدام یکی را فضل الهی بمرتبهٔ استخلاف مطلق
رساند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و در آخر این فصل
باید دانست که هر چند جمله این فصل ماخوذ است از کتاب و سنت و معضد است باقوال
کبراء امت و علماء اهل سنت اما تحریر و ترتیب آن و انتقال از جزئیات بکلیات
در آن از مستخرجات این بنده ضعیف است و اثری از انوار توفیق که شامل بوده باین الشاء

رفته والله سبحانه اعلم   در تفسیر آیت دال بر خلافت خلفا ده بر لوازم خلافت

فاما بعد خدای تعالی در سوره نور که بکلام سوره انزلناها وفرضناها وانزلنا فیها آیات

بینات مصدر ساخته میفرماید وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم

فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم

امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی وعده

ست خدای تعالی آنانیکه ایمان آورده اند از شما و کارهای شایسته کرده البته خلیفه سازد ایشان

را در زمین چنانکه خلیفه ساخته بود آنانیکه پیش از ایشان بوده اند یعنی بعد حضرت

موسی و حضرت داود و سلیمان را بعد انقطاع نبوت از عهد حضرت موسی علیه السلام و البته استوار

سازد برای ایشان دین ایشان را آن دین که پسندیده است برای ایشان و البته بدل کند بعد

ایشان بعد از ترس ایشان ایمنی تا پرستش کنند مرا و شریک نگردانند با من چیزی را و هرکه

ناسپاس داری کند بعد ازین پس آنجماعه ایشانند فاسقان حقیقت استخلاف در عرف قدیم

و جدید خلیفه ... او کرده شده است قال الله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض وقال

صلی الله علیه وسلم ما من نبی ولا خلیفة الحدیث وقال یکون فی آخر الزمان خلیفة یحثو المال الحدیث

ومعنی لیستخلفنهم لیستخلفن جمیعا منهم چنانکه گویند استخلف بنو العباس و ... بنو تمیم اگرچه مقتول

و صاحب شوکت از ایشان در هر وقتی یکی باشد بحکم آنکه ... خلافت و شوکت عاید بهمه قوم

ست و این هر دو نکته که ذکر کردیم تاویل نیست بلکه ظاهر استعمال است زیرا که امثال این کلمات

... استقرا ... مواقع ... بیابی و در جا بمعنی دیگر و ... میزان ...

تاویل در معنی ظاهر یا معنی لیستخلفنهم اصحاب القیاد ... که ... خلیفه باشد چنانکه اگر

آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق شخصی فرمایند امرته علیکم و خلیفه ... جعلت فلان واضیا علیکم

او ولیته ... دلالت میکند بر جمیع آنچه ... یا حق قاضی ست بعبارت

این لفظ ... مختصر اجابت جمیع حقوق تفصیل خلافت ... آنکه گویند

حضرت ... معهد ...

استخلف فلانا علیکم و در میان آنکه وعدت فلانا ان استخلفه علیکم هذا چون عذر رسد و موعود
متحقق شود باز معنی لیستخلفنهم آنست که خدا ایشان را مستخلف ساخته است و این استخلاف منسوب بذات
حق تعالی است زیرا که خالق السموات والارض است و لطیف لما یشاء است پس هر که صلاحیت
در نفس خلیفه باشد الخ … باید معلوم است … مقتضی استخلاف او
خلیفه باید بحقیقت جمیع حوادث منسوب بحق باشد لیکن چون در بعض حوادث الهام الهی بجهت
مخصوص میشود و در بعض با نهاد اسباب از قبیل خرق عادت باشد نسبت می آید و علی هذا القیاس
معانی دیگر که مخصص نسبت این حادثه بحق باشد استعمال اختیار میکنند کما قال تعالی فلم تقتلوهم ولکن الله
قتلهم و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی پس نسبت استخلاف بخود اظهار کمال تشریف ایشان است و
بیان آنکه استخلاف نعمتی است عظیم و کرامتی است رایع در حقیقت چنانکه لفظ عبادی و بیت الله و نفخت
فیه من روحی دلالت بر کمال تشریف و رضا میکند و لفظ منکم محتمل دو معنی است من الامة المحمدیة
یا من الحاضرین عند نزول الآیة و عند التحقیق معنی ثانی متعین است زیرا که در معنی اول تکرار بلا فایده
لازم می آید بلفظ الذین آمنوا … و مغنی است و چون دانسته شد که … بعد نزول سوره
نور از حضرت معاویه و بنی امیه و بنی عباس از آن خارج باشند و کلمه ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی
لهم دلالت میکند بر دو معنی یکی آنکه این خلفای که خلافت ایشان موعود است چون وعده منجز شود
دین علی اکمل الوجوه بظهور آید دوم آنکه از باب عقاید و عبادات و معاملات و مناکحات و
احکام خراج الجزیه در عصر مستخلفین ظاهر شود ایشان باهتمام تمام سعی در اقامت آن کنند دین
مرتضی است پس اگر امثال قضایای مستخلفین در مسئله با فتوای ایشان … ظاهر شود از قبیل …
باشد که مجتهدان مسلک نماید زیرا که آن دین مرتضی است که تمکین آن واقع شد هر چند اجتهاد مجتهدی
جلیل کان صحابه با احتمال خطا دارد و نزدیک کسی که میگوید کل مجتهد مصیب تعدد صواب در هر حادثه
محتمل است و نزدیک کسی که میگوید المصیب واحد والآخر معذور غیر آثم احتمال خطا در هر دو
جانب … لیکن با این همه ظهور حقیت الجزیه در زمان ایشان و شیوع آن شایع شده

هر چی دارید دیگر نعمت و مقول انجمان از عبارتهای ایشان و از استنباط مستنبطان قویه تو ام ... شیعه

امامیه میگویند که بعد هر نبی نبی مستقل منتقل باید و انبیاء اهل بیت بسبب تقیه میکردند و شیر اطفال

خود بیچاره قادر نشدند که انبیا را ادعا کرده تکیه ایشمه بعد هر نبی نبی است و باطل است زیرا که اکثر

... و مقتضای این دعوی کمینه ... لا نبی بعدی ... من بعد خوفهم ... دلالت میکنند بر آنکه

... مستخلفین ... مسلمین بعد وقت ... موعود معطلین باشند و امن ... از ... خلفا ...

... دارند ... از ... اماما ... میکنند که انبیا اهل بیت بسبب ... ایشان ...

... تقیه میکردند ... مسلمانان ... ایشان ... ایشان قایله ...

... ... شدند ... امنوا منکم وعملوا الصالحات دلالت میکند بر آنکه

... ... بعد ... استخلاف ... شوند ... ...

... وعملوا الصالحات ... ...

... مومنین ... کما استخلف الذین من قبلهم ... ... از ... ...

... ... حضرت موسی علیه السلام

... حضرت موسی ... حضرت یوشع ... حضرت یوشع بعد

... حضرت موسی ... بنی اسرائیل را ... کرد ... ...

و ... حضرت موسی ... بنی اسرائیل تقسیم ... ... صلی الله علیه وسلم ...

... ... قال الله تعالی لیظهره علی الدین کله ... ...

آنحضرت ... ... بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... تا الآن موجود

... حضرت داود و سلیمان که ... ... شدن ... ... خلیفه

... قال الله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض ... مسلمین ... ...

... ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعد ... ...

... این تشبیه بیان ... که خلافت ... ... راشده ... ...

... و آثار خیر از آن ظاهر شود و تمکین لهم فی قلوبهم و لیمکنن لهم ... میکنند بر جلی [illegible]
[illegible] آنست که این تمکین دین ایشان سر آمد و الیشان بتوفیق الهی ... علیهم در آن [illegible]
گشته [illegible] الیشان شود و آنچه ... مستقیم و در آن ایام ... بفضل الهی
[illegible] ظهور شود ... الصلوة و اتوا الزکوة ... آنست که [illegible]
[illegible] و ... از خدای تعالی ... می نمودند تا آنکه ... و
[illegible] متمتع شدند و الشایعه ... سرور کلی حاصل گشت و این نعمت عظیمه تمام شد بر
مستخلفین حق آنست که ... محقق گشت و الله اعلم ... وعد الله الذین آمنوا
دلالت میکند که ... بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... خواهند شد تا ... تمکین
... و ... تمکین الشایعه ... که استخلاف ... کما ...
[illegible] ... حقیقی ... نعمت استخلاف ... امیر المؤمنین
عثمان ... دلالت میکند که ... آنحضرت ... علیه
[illegible] ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... کرده و ...
[illegible] ... علیهم ... اهل ... از ...
[illegible] ... و ... حضرت ... رضی الله عنه ...
[illegible] ... فاروق اعظم ... کرده از ...
[illegible] ... البدایه معلوم کرده ...
[illegible] فاروق اعظم ... مرتضی ... مقصود ...
[illegible] ... السنت و الجماعت ... که ان ...
[illegible] ... الاکبر ... النبی ...
[illegible] ... تحت ... آمنوا ...
[illegible] ... میکنند ... امام مهدی ...

جواب شد یا در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و مستقیم [illegible] و کل ذلک لیس فیهم الذی
[illegible] لم یکن بعید [illegible] بایشان با بعض [illegible] که [illegible]
[illegible] که دین [illegible] [illegible] ان الله یدافع عن الذین آمنوا ان الله لا
یحب کل خوان کفور هر آینه خدا دفع میکند از مسلمانان یعنی ضرر کفار ایشان را تمام او
[illegible] کفار از مسلمانان [illegible] هر آینه خدا دوست نمیدارد هر خیانت
کننده ناسپاس را رخصت داده شد اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر و دستوری
جهاد داده شد یعنی جهاد آنکه در مکه قبل هجرت ممنوع شده بود آنها که کفار با ایشان جنگ
میکنند بسبب آنکه ایشان مظلوم شده اند و هر آینه خدا بر نصرت ایشان تواناست الذین
اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت
صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی
عزیز [illegible] شده شد آنانرا که بیرون کرده شدند [illegible] از خانهای ایشان
بغیر حق مگر بسبب آنکه میگویند پروردگار ما خداست و اگر نبودی دفع کردن خدا مر کفار
بعضی را بدست بعضی هر آینه ویران کرده میشد خلوتهای رهبانان و عبادتخانهای نصاری و
عبادتخانهای یهود و عبادتخانهای مسلمانان یاد کرده میشود در آنجا ها نام خدای یاد
کردن بسیار و البته نصرت خواهد داد خدای کسی را که عزم نصرت دین وی کند هر آینه خدا
تواناست غالب الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا
بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور دستوری جهاد داده شد آنانرا که اگر
[illegible] دهیم ایشان را در زمین برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و بفرمایند بکار
پسندیده و منع کنند از کار ناپسندیده و خدای راست انجام همه کارها قوله
[illegible] تنبیه اذن جهاد [illegible] موضع عظیم دارد از [illegible] یعنی سنت مستمره

ست دفع شر کفار از سر مسلمانان و ما یعنی در جهاد خود او بعد باز فرمود آن الله لا یحب کل
خوان کفور و آنکه ... یعنی ... بعضی از آن است ما دفع شر کفار ... شد که ... ظالم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نصرت موحدان و کسب کفار است ... اذن للذین یقاتلون بسبب
... برای اذن جهاد تقریر کرده شد یعنی مظلوم اند و خدای تعالی ... مظلوم
... دفع ظالم از خود در جمیع ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگر ... الذین ... الذین یقاتلون اقامة ...
دیگر ... یعنی یکی آنکه ... میکنند ... میانید دیگر آنکه از خانهای ... بیرون میکنند
بغیر گناهی که کرده باشند الا ان یقولوا ربنا الله ... یعنی ای ... ایشان ...
گرا ... که توحید ... موجب ... بود ... گناه ... با موحدان ...
اند گناهکاران ... قوله تعالی ولولا دفع الله ... دیگر برای اذن جهاد ...
میباید یعنی ... مظلوم را دفع ظالم از ... و مال ... کما قال فقد جعلنا
لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا ...
و آن است که حکمت الهی ... بر دست ...
و ... خود ... بر ... موحد ... باشند

چنانکه مصداق این بشارت در آن عهد بظهور آمد نفی شرک و ارکان تمکین و ابدال خوفهای ایشان در زمره ایمن خوش
میرسید در تحقیق فکر بشارت بخاطر فتوحات باب معدوم میگشت و تیسیر اقامه شعائر ابدال
ست لشکر کسی که او را کالا رضه میبایستند و برود ست حکومت زمین را بهر میگشت بعد آنچه
حاجت مجاهدین بهت بالای کلمه الله شد و مستوجب آن آیت که غیر استخلاف بود و کالا رضه
این جا زده و ما نیست سبب در تحقیق دعیه و دو اعلای دین کردانند هر از کلمه با یک بشر
از مهاجرت است و هر کسی بشارت شد غلبه دین داند و قوله تعالی الذین ان مکناهم بدلالت از الذین
یقاتلون و الذین اخرجوا من دیارهم و معنی ان مکناهم ان مکن بعضهم مثل آنکه گویند و عمالی حمید
بسند و بغیر حق کشتند زیرا که تمکین کل مهاجرین بلکه کل جمیع غیر مستحیل عادت است
باین صفت متمکن صد بها بحدیث خوانند نا قالت الانصار کذا و فعل بنو تمیم کذا و مراد
زعمای ایشان می باشند نه کل فرد فرد و باز متحقق ان مکناهم تعلیق یک حکم است بمعنی خلافت است
دیگر زیرا که خلافت عبارت از تمکین فی الارض است تا ... اقامت دین ... و بمعنی باید که اکثر متمکنین
جامع فی الارض متحقق شود البته ان تمکین متعقب خواهد بود باقامت دین و همین است معنی
خلافت راشده پس حضرات خلفای از مهاجرین اولین اند که یقاتلون و اخرجوا من
دیارهم و اذن جهاد برای ایشان بالقطع محقق شده و تمکین شدند در ارض بالقطع پس
لازم آمد که اقامت دین کرده باشند بالقطع بمقتضای این تعلیق پس بالقطع خلفاء راشدین
بودند زیرا که معنی خلافت راشده غیر این دو جزء نیست اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة
[illegible] اشاره است باقامت ارکان اسلام و امروا بالمعروف شامل است احیای علوم دین را و
نهوا عن المنکر شامل است جهاد کفار را و اخذ جزیه نیز زیرا که منکری زیاده تر از کفر نیست
و نهی ورد عی بالاتر از قتل اهل کفر و گرفتن جزیه نه و شامل است اقامت حدود و تعزیرات
را بر عصاة مسلمین با نه مفهوم اقاموا و آتوا و امروا و نهوا آنست که هر از متمکنین در
ایام تمکین ایشان از [illegible] ظاهر شود معلوم است بعد شرعا اینه معنی ان مکناهم

اینجا که نام اخبار است بتمکین ایشان بعد زمان آینده منصرف تعلیق [illegible] مستقدم [illegible]

مفهوم شد که سابق مذکور شد ان الله یدافع و لولا دفع الله الناس و کلمه [illegible] ولله عاقبة الامور

[illegible] بامور میدانیم و اخبار آخر خواهد بود می شناسیم و لهذا اذن جهاد

[illegible] میان جهاد [illegible] معنی [illegible] جمیع معانی [illegible]

کلمات معدود این آیات شما [illegible] اگر نکته دیگر [illegible] آن وقت که [illegible]

آیة استخلاف و آیة تمکین و یک [illegible] منصوص است و تعبیر مختلف و این نکته را [illegible]

از [illegible] آیه کریمه که [illegible] معانی می باید شناخت اینجا لیستخلفنهم و لیمکنن

لهم دینهم گفته شد و جای دیگر تمکین فی الارض با اقامة دین گفته آمد و حاصل هر دو یکی است

اینجا لفظ منکم مذکور شد و آنجا ان مکناهم بسبق ان الله یدافع و لولا دفع الله الناس

اینجا و لیمکنن لهم گفته شد و آنجا اقاموا الصلوة اینجا استخلاف مذکور شد و اینجا تمکین فی

الارض اینجا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا گفته آمد و اینجا اقاموا الصلوة الخ اینجا

[illegible] و احد [illegible] مرات [illegible] اینجا از لفظ لیمکنن

لهم دینهم الذی ارتضی لهم [illegible] و اینجا از کلمه اقاموا الصلوة الخ اینجا و لیبدلنهم

من بعد خوفهم امنا گفته شد و اینجا الا ان الله یدافع و لولا دفع الله الناس اینجا منکم ای من

الحاضرین عند نزول الآیة گفته شد و جای دیگر اخرجوا من دیارهم و در مفهوم هر دو کلمه عموم

و خصوص من وجه است زیرا که بعض مهاجرین در [illegible] شدند و نزول آیة

استخلاف [illegible] کسانی [illegible] از صحابه مهاجرین اولین نبودند [illegible] آیة

استخلاف [illegible] خلافت در اینجا [illegible] که هر دو صفت [illegible] شد اینجا

[illegible] واحد باشد و تعبیر مختلف ظاهر [illegible] یکی تعبیر را بعض تعبیر دیگر میتوان [illegible] ساخت و عام

یکی را بخصوص تعبیر دیگر میتوان مخصص نمود و مطلق یکی را به مقید دیگر می توان مقید گردانید

چون اینهمه گفته شد باصل غرض متوجه شویم [illegible] بتحقیق واحد [illegible]

به تخلف وعده الهی شد پس خلافت خلفا ثلثه حق شد اگر وعده خدا تعالی راست است و البته در خارج واقع

شده است پس استخلاف ایشان و تمکین فی الارض بامر دین و اطمینان و عافیت از آیه استخلاف مسلم قطعی

شد و اگر این وعده ایشان را نبود وعده الهی تخلف نموده باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اگر

دین به تمکین این [illegible] در زمان [illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم باقی ماند فکیف بعد از [illegible]

و خلیفه استخلاف ایشان در زمان استخلاف موعود و تمکین موعود متحقق شد الی یوم القیمة

موجود نیست وعده را که زمانه [illegible] عمر [illegible] متمکن شدند و مستخلف شدند و تمکینه ایشان اند

بالقطع و این جا [illegible] خلافت ایشان از [illegible] حضرت [illegible] تکذیب

خدا و تکذیب رسول او باید نمود [illegible] مخالف امر شرعی بعضوری کرده بود را امر مجاز کرده اند تا نکار

نه مخالفت وعده الهیه [illegible] وعده است و اجماع آمده و تشریح استخلاف ایشان [illegible]

وعده شده است که با [illegible] و [illegible] عمر [illegible] بود چون [illegible] استخلاف منجز شد

معنی استخلاف علیکم فلانا ثم فلانا ثم [illegible] آمده [illegible] ظاهر

به عبارت [illegible] انعقاد خلافت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم [illegible]

تمام را مستخلف [illegible] باشند فقط [illegible] اگر [illegible] مطلع [illegible] زمان [illegible]

مستوجب [illegible] کنند [illegible] وعده بعد از [illegible] کما [illegible] نیست

و در [illegible] و [illegible] و اختیار [illegible] بخواری [illegible] معین [illegible] مسند خلافت

تشریف [illegible] ان مسلمین [illegible] چنانکه [illegible] حضرت صلی الله

علیه [illegible] فرموده [illegible] العظمی [illegible] مسلمین را علم

بالقطع حاصل شد که عقد [illegible] برای هر که خواهد بود [illegible] لیکن [illegible] کدام

شخص معین با این دولت سرفراز گردد روز دیگر [illegible] برای حضرت [illegible]

[illegible] جناب نبوی صلی الله علیه وسلم کرامت شد [illegible] که [illegible] حضرت

[illegible] همچنان [illegible] این آیات معلوم بالقطع شد که [illegible] مستخلف و ممکن خواهند

خلافت بعد نیز بعض وا استحکام باقی مانده بود که آن افراد معهود که عالم کلام آن نیز خواهند بود دین

پس و ظاهر انداخته شد و تمام جماعت خلافت استحکام یافته بود آمد و پس دست انتقال خود

بلاد و تمکین دین ایشان شد و اعلای کلمة الله تحقق یافت بعد وفات ایشان که در عهد سراسر ایشان

بود در فرد عدد استخلاف بس که فی الارض نام ایشان اسلام آکر بحال خود بود در ایشان هیچ یک را

انکار از بعضی در تفسیر این آیه میگوید قال مادة كما استخلف داود و سلیمان و غیرهما

از انبیاء علیهم السلام و قیل كما استخلف الذین من قبلهم یعنی بنی اسرائیل حیث اهلك الجبابرة

بمصر والشام و اورثهم ارضهم و دیارهم پس قول خدا در استخلاف خلیفه ساختن بعد از آنها

بجای دیگر بجای قومی نشاندن و همچنین محتمل است که مراد تمکین کافه مهاجرین اولین باشد

و حینئذ استدلال بر خلافت خلفا با این آیه درست نمی‌شود گوییم توجیه اول مقصور است باعتبار

استدلال هر سه با قرار تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حینئذ التفات کرده نمی‌شود و بقول دیگر

و علی تقدیر التسلیم استخلاف خلیفه عظمی و تمکین ایشان بغیر خلیفه ممکن فی الارض ممکن نیست

و صورت خارجیه مستقر نه ساختن مسلمین و تمکین مهاجرین بغیر خلیفه و تمکین ایشان [illegible] است

پس حقیقة استخلاف و تمکین کافه مسلمین در حقیقت وعده خلیفه ممکن فی الارض است اینجا نکته

دیگر هم کثیر الفوائد حق سبحانه و تعالی وعده فرمود که قرآن را اعلی امر الله خود حفظ نماید قال تعالی

و انا له لحافظون و در آیه دیگر صورت حفظ بیان فرمود ان علینا جمعه و قرآنه ثم ان علینا بیانه و وعده

خدا تعالی تخلف ندارد و حفظ الله بعضی لیکن حفظ او سبحانه در رنگ صفت حفظ بنی آدم اسباب

خود را با انفس خود نیز حفظ ظاهر نمی‌شود بلکه صفت ظهور حفظ الهی در

که الهام فرموده در قلوب صحابه اقدامات مرجوحه که سعی هر چه تمامتر در تدوین آن کنند بین

الدفتین و جمیع مسلمین جمع شوند بر یک نسخه و همیشه جماعات عظیمه انقراض خصوصا

در حیات مسلمین خصوصا قرآن و مدارست آن مشغول باشند تا سلسله تواتر آن گسیخته نگردد

بلکه هیچ [illegible] منقطع نشود جمیع جماعات دیگر در وقت [illegible] غریب و بنا [illegible]

از

قرآن آنکه سعی بلیغ بکار برده‌اند و بر بنای آن اهتمام کنند تا هر قدر صورت خطا بعین را معین و [illegible]

نه نقض هر حرف [illegible] صورت خط [illegible] کالتکه محفوظ نیست و وقت آن هر حرفی ثبت نمایند

[illegible] آن بعضی اند [illegible] و قرآن خوانده شود دیگر قرائت متواتره و قراة متواتره

از [illegible] اما قرآن چون لغت اصحاب بکدام رسید نه مجرد

محل غلطی [illegible] اگر خط مصاحف عثمانیه محل آن باشد [illegible] صورت خط آن نه در بین

الدفتین جمع است بر آن [illegible] غلط [illegible] محفوظ است [illegible] محفوظ است غیر قرآن که

لا ان الله تعالی قال و انا له لحافظون [illegible] آیه پس قراة الذکر [illegible]

نمی توان [illegible] مسعود [illegible] جمع شده است و در [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] مصاحف [illegible] بعض آیات [illegible] ربک [illegible]

ربک گفت [illegible] و دیگر [illegible] ربک

[illegible] شده [illegible] صحیح بود و دیگر

ابن عباس من باب خطاء المعتذر و همچنین جمیع از صحابه [illegible]

بود و هر یکی از اهل العصر سوره قرآن را بلغت خود نوشت [illegible] لغت قریش حضرت ذی النورین امام

[illegible] خوانا نکرد [illegible] قرآن [illegible] باب [illegible] مفتوح شد [illegible]

و مات [illegible] جانب عثمان آمد چون تمام عالم بر مصاحف عثمانیه جمع شد [illegible] کردیم که محفوظ

بمانت و مراد [illegible] الحفظ نبود اگر مراد الحفظ می بود محو نمی شد و این [illegible] عاقلی حفظ [illegible]

[illegible] دیگر امام موهوم الوجود مختفی الحال ادعا کنند که پنهان شده است سبحانک هذا بهتان عظیم

یا روایتی غریبی در کتابی نادر [illegible] طریق تعجب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان

چنین نوشت در وقت استقلال یک جانب اصحاب بود و یک جانب خطاء المعذور چون [illegible]

از روی کار بر داشتند و حق مثل فلق الصبح پدیدار گشت مجال خلاف نماند هر که الحال [illegible]

[illegible] افتد زندیق است او را می باید بقتل رسانید اگر گوش شنوا و دل دانا دارد [illegible]

بار دیگر بشنو منافع همت بر خلافت بالهام [illegible] در قلوب عباد صالحین ما نشئه مراد
او گشتند و موعود [illegible] سرانجام دیدند و دری تحقق قضیه نظر با حضرت موسی نکرد دیگر برای افاده
همین نکته اما چون ایام نبوة موجود بود درین مفترض الطاعة در قلب پیغامبر رسید و شک و شبهه
را اصلا هیچ گنجایش نیست در اول وهله [illegible] و متی که ایام نبوة منقضی شد وحی منقطع گشت [illegible] آید
عباد الله الصالحین در کارهای مطلوب تشبه باشد که از اجتهاد و یا نوعی از رؤیا و الهام و فراست خواهد بود
[illegible] انها همه حجت قائمه موجبه یقین نیست چون کار به آخر رسید و [illegible] آن مانند فلق الصبح ظاهر
گشت معلوم [illegible] اهل التحقیق شد که آنهمه محض حق بوده است کما قال عمر رضی الله عنه فی مباحثته مع ابی
بکر رضی الله عنه فی مسئلة المرتدین فعرفت انه الحق و دعائی که در تهذیب خلفا فرموده است باید
مستحب بعد ایام خلافت بعینها ایام نبوة بوده است گویا در ایام نبوة حضرت پیغامبر صلی الله علیه
وسلم تقریبا بر زبان مبارک [illegible] در ایام خلافت [illegible] بدست و سر اشاره می فرماید یعنی
[illegible] بمقصود برآمد و بعض را مطلقا [illegible] کردند و معنی اجماع که بر زبان علما درین شنیده باشی این نیست
که همه مجتهدین یک [illegible] قرن [illegible] در مسئله اتفاق کنند زیرا که این صورتی است غیر واقع بل غیر
ممکن عادی بلکه معنی اجماع حکم خلیفه است بچیزی بعد مشاورة ذوی الرأی یا بغیر آن و نفاذ آن حکم
تا آنکه شایع شد و در عالم محکم گشت قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین
من بعدی الحدیث و چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که حق تعالی وعده فرمود و الله لا
یخلف المیعاد که مهاجرین اولین را که در مضمار ایمان و عبادت سبقت نموده اند باستخلاف [illegible]
مساحت داران [illegible] کار [illegible] بظهور خواهد آمد و صورت ظهور این وعده آنست که [illegible] بر
بعد [illegible] از ایشان خلیفه شود بدون نصب خلیفه قوم کثیر محال عادیست قال صلی الله علیه وسلم
الامام جنة یقاتل من ورائه و قال [illegible] لا یصلح الناس فوضی لا سراة لهم ولا سراة اذا جهالهم
سادوا این مقدمه معلوم بالقطع است لیکن در آن وقت نوعی از غموض و اشکال موجود بود که
کدام کس خلیفه خواهند شد و مدت خلافت [illegible] چقدر باشد و ترتیب خلافت ایشان بچه

اسلوب

اسلوب الخ قصد واقف شناخته بعد که هر عدد اخبار تمام کلام یکی جز به برآید و از آنجا معجز [illegible]

کرلا [illegible] ممتاز کنند بعضی الباء [illegible] تعیین ما هو بعید و اشد [illegible] مثل آن الهام [illegible] قبول

نکند و در باعم این الهام [illegible] بعد الثنیا والتی [illegible] بر حد ادعا [illegible]

[illegible] مسلک [illegible] بود [illegible] بر آنکه [illegible] بود و [illegible]

بعد از [illegible] کلام [illegible] مسلک [illegible] اما [illegible]

در ابتدای [illegible] و اگر [illegible] بعد که [illegible] الهی [illegible] اما از

[illegible] واقع شد [illegible] اعیان [illegible] تا گیرد [illegible]

مقولات [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار انبیا [illegible]

در انجیل و سایر کتب الهیه و آن با [illegible] صحابه و مؤمنین اهل کتاب [illegible]

بروایت کرده اند [illegible] متکلمین اعتراض بر این مسلک ایراد میکنند و از جواب آن عاجز میشوند

[illegible] ضعف این مسلک میل [illegible] حاصل اعتراض آنکه اگر در کتب الهیه خبری [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکور است [illegible] آنکه [illegible] بود [illegible] متعلق

شود که [illegible] بود [illegible]

کلیه [illegible] اشاره [illegible] بود [illegible] کلیه [illegible] کنند [illegible]

داد بلکه تعلق ذهن [illegible] ممنوع است زیرا که در کتب الهیه [illegible] مذکور [illegible]

نبوت [illegible] ذکر [illegible] تکلیف ناس با قرار نبوت [illegible]

[illegible] قاضی عضد فی المواقف فان قیل ان زعمتم صحة [illegible] انه یجیئ فی آخر

الزمان [illegible] وکذلک [illegible] فاعلموا انه نبی [illegible]

والا [illegible] عند ذلک [illegible] فلا [illegible] النبوة بل [illegible]

[illegible] لم یظهر بعد قلنا المعتمد ظهور المعجزة [illegible] وهذه الوجوه [illegible]

والزیادة انتهی فقیر میگوید [illegible] متکلمین واقع شد [illegible]

عند عنهم عامه مسلمین اما باید که گوش بآن نه نهد حالا تا باید که انکار آن کنند و این سخن سهوا
می نماید که حالا متفق الخبر اکثر که اجتهاد مجتهد و اختیار قاضی هر خلاف صریح قرآن یا صریح سنت
مشهوره یا صحیح اجماع یا صریح قیاس جلی واقع شود نافذ نیست و تقلید آن که جایز نه عند تعارض
میفرماید او لم یکن لهم آیة ان یعلمه علماء بنی اسرائیل و میفرماید [illegible] تا بندارهم و اینجا
معلوم شود بالقطع که علما اهل کتاب بسبب نعت و صفت پیامبر آخر الزمان مکلف شدند آنچه
تفسیر [illegible] بآن شد پس قول باینکه ایمه اخبار حجة ملزمه نیست [illegible] تحقیق درین
باب آنست که بعد ازیکه مرتبه سالفه بود حجت قایم گشت و تکلیف متحقق شد یقین حاصل شود به
چیزها قیاس اقترانیه و استثنائیه چون مواد آن یقینیه باشند و بشکل منتج و بحدسی که تمام مقدمات
را ذکر نکنند و از بعض مقدمات و الطریق طفره بمطلب انتقال نمایند مثل انعکاس مستفاد نور قمر
بشمس بسبب دیدن اختلاف اشکال قمر با اختلاف قرب و بعد او از شمس لیکن حدس دو قسم است
حدسی که غیر افراد قلیله از طبقه قوم بآن پی ببرند لغموض ماخذه و فقدان [illegible] این قسم تکلیف نمیدهد
عامه را و حدسی که اکثر افراد انسانی بآن پی می برند مثل آنکه وجود لیل و نهار از جهه غیبوبه
شمس و طلوع اوست و این قسم تکلیف واقع میشود و حجت قایم میکرد و نصوص کتب الهیه
باعتبار بوجود پیامبر آخر زمان صلی الله علیه وسلم هر چند از جهه اقیسه اقترانیه و استثنائیه تعیین
فرد خاص که افضل افراد بشر است نمی رسانند اما از جهه حدس قریب الیقین می رسانید و بهمان مکلف
میشوند شک نیست که وجود [illegible] این اوصاف پیامبرها بعد [illegible] [illegible] که در نفر
خاص یافته شد حدس آنجا قرار گرفت چون این حکایت آخر شد باید دانست که [illegible] خلافت
خلفا هر چند نوعی از غموض داشته باشند چون فتح عجم و شام تا مغرب که از زمان حضرت آدم تا
این عصر گاهی نشده بود بظهور انجامید و تالیف مسلمین و اطمینان قلوب ایشان و تمکین دین
بوجهی متحقق شد که در هیچ ملتی در زمانی غیر عهد آن بوجود نیامده پس برای مصداق وعده استخلاف
[illegible] امر خلافت بیشتر ازین خواهد بود و هم نیز قرائن بسیار مثل [illegible] آیه ملحق شد حدس

قریب بلا انقضا هم رسید که عقب بهمین عزیزان اند و مردمان بهمان عدد قریب با خود شدند و
این نوع سخن در تعبیر ایات برای چه سبب است که تتبع احادیث نبویه پیش گرفته اند و اما آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس مبین قرآن عظیم است هر جا اشکالی هم رسد بحدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجوع
می باید کرد قال الله تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم حالا برقعه بر گردانیم و سخن را بعبارت دیگر بگوییم
چون این آیات نازل شد که مداومت معنی خلافت خاص ثابت شود تعیین آن افراد و ترتیب ایشان
در معرفت و مدت خلافت ایشان بخصوص واقع بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم منتظر عالم غیب ماندند
که چه افاضه میشود حق تعالی در حدیثها حل کلما فرمود بعض رؤیا خود دیدند و بعض بعد یا اصحاب
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدند و تعبیر آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که قصه بعد یا انواع
مرد با یکدیگر القدر قال صلی الله علیه وسلم بینا انا نائم رایتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما
شاء الله ثم اخذها ابن ابی قحافة فنزع منها ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له ثم
استحالت غربا فاخذها ابن الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع نزع عمر حتی ضرب الناس بعطن اخرجه
الشیخان من حدیث ابی هریرة والترمذی من حدیث ابن عمر واخرج ابن مردویه عن ابن عمر خرج علینا
رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات غداة بعد طلوع الشمس فقال رایت قبیل الفجر کانی اعطیت المقالید
والموازین فاما المقالید فهی المفاتیح واما الموازین فهذه التی یوزن بها فوضعت فی کفة ووضعت
امتی فی کفة فوزنت بهم فرجحت ثم جیء بابی بکر فوزن بهم فرجح ثم جیء بعمر فوزن بهم فرجح
ثم جیء بعثمان فوزن بهم فرجح ثم رفعت واخرج ابو داود عن ابی بکرة ان رجلا قال لرسول الله
صلی الله علیه وسلم رایت کان میزانا نزل من السماء فوزنت انت وابو بکر فرجحت انت ووزن ابو بکر وعمر
فرجح ابو بکر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان فاستاء لها رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعنی فساءه ذلک فقال خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء واخرج ابو عمر عن عرفجة نحوه واخرج
ابو داود عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اری اللیلة رجل صالح کان ابا بکر نیط برسول
الله صلی الله علیه وسلم ونیط عمر بابی بکر ونیط عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند رسول الله صلی الله

عليه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلى الله عليه وسلم واما نوط بعضهم ببعض فهم ولاة
هذا الامر الذي بعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم اخرج ابو داود عن سمرة بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله
اني رايت كان دلوا دلي من السماء فجاء ابو بكر فاخذ بعراقيها فشرب شربا ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ
بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء علي فاخذ بعراقيها فانتشطت
وانتضح عليه منها شيء العراقي جمع عرقوة وعرقوة الدلو الخشبة المعترضة على فم الدلو وانتشطت
اضطربت وعن ابن عباس كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني
ارى الليلة ظلة ينطف منها السمن والعسل فارى الناس يتكففون بايديهم فالمستكثر والمستقل
وارى سببا واصلا من السماء الى الارض فاراك يا رسول الله اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل آخر
فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فانقطع ثم وصل فعلا به فقال ابو بكر بابي انت وامي
لتدعني فاعبرها فقال اعبرها فقال اما الظلة فظلة الاسلام واما ما ينطف من السمن والعسل فهو القرآن لينه
وحلاوته واما المستكثر والمستقل فهو المستكثر من القرآن والمستقل منه واما السبب الواصل من السماء
الى الارض فهو الحق الذي انت عليه تاخذ به فيعليك الله ثم ياخذ به بعدك رجل فيعلو به ثم ياخذ به
رجل آخر فيعلو به ثم ياخذ به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به اي رسول الله لتحدثني اصبت ام اخطات
فقال النبي صلى الله عليه وسلم اصبت بعضا واخطات بعضا فقال اقسمت يا رسول الله لتحدثني ما الذي
اخطات فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقسم اخرجه البخاري ومسلم والدارمي وابو داود والترمذي
قوله اخطات بعضا علما در معنى خطا سخنها گفته اند لیکن آنچه بذهن فقیر قرار یافته همین است که مراد
از خطا آنست که سبب را بعلو اشتباه بوجهی از استعاره بلفظ خطا تعبیر کرده شده است عن الحسن قال
قال ابو بكر يا رسول الله ما ازال اراني اطا في عذرات الناس قال لتكونن من الناس بسبيل
قال رايت في صدري كالرقمتين قال سنتين معنى الحديث ابن سعد باز فراست آنحضرت صلى الله عليه وسلم
در بعض حوادث کار کرد وازینجا استنباط فرمود که این جماعه خلفا اند اخرج الحاكم عن سفينة
قال لما بنى النبي صلى الله عليه وسلم المسجد وضع حجرا ثم قال ليضع ابو بكر حجرا الى جنب حجري ثم قال

ليضع عمر حجره الى جنب حجر ابي بكر ثم قال ليضع عثمان حجره الى جنب حجر عمر ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدي واخرج
ابو يعلى عن عائشة قالت اول حجر حمله النبي صلى الله عليه وسلم لمسجد المدينة جاء بحجر فوضعه وجاء ابو بكر
بحجر فوضعه وجاء عمر بحجر فوضعه وجاء عثمان بحجر فوضعه فسئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك
فقال هم الخلفاء من بعدي واخرج البزار والطبراني في الاوسط والبيهقي عن ابي ذر قال كان النبي
صلى الله عليه وسلم جالسا وحده فجئت حتى جلست اليه فجاء ابو بكر فسلم ثم جلس ثم جاء عمر ثم جاء عثمان وبين
يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم سبع حصيات فاخذهن فوضعهن في كفه فسبحن حتى سمعت لهن حنينا
كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فوضعهن في يد ابي بكر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن

سبع احصر من ه

فخرسن ثم تناولهن فوضعهن في يد عمر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن ثم تناولهن
فوضعهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم هذه خلافة نبوة واخرج ابن عساكر عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم اخذ حصيات في يده
فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد ابي بكر فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد عمر فسبحن حتى
سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في ايدينا رجلا رجلا فما سبحت
حصاة منهن چون بعد از وصال مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی اما امارات غیبیه بر بند ظاهر شد
از آنکه در معامله ما سر ظاهر گردید تعیین زمان و مکان آن فرمود و خبر داد و بذکر آن
چنانچه بنام امت خوانده بود فی حدیث سفینة الخلافة بعدی ثلثون سنة و فی حدیث ابن مسعود
تدور رحی الاسلام لخمس وثلثین سنة فتناقض در میان این دو حدیث نیست زیرا که چون حضرت
مرتضی رضی الله عنه را با خلفا عد کنند نظر بقوت سوابق اسلامیه او و فضائل او ما بعد او شد
در زمان خلافت خود مدت خلافت ثلثین شود و اگر عد نکنند نظر بآنکه خلافت انسانی انتظام نیافت
بموت حضرت عثمان خلافت خاصه منقطع گشت و اکثر احادیث بهمین مضمون صادق شده و فی
حدیث ابی هریرة وغیره الخلافة بالمدینة والملک بالشام واین از لفظ خلافت بعد این
احادیث و در احادیثی که منزه خواهد آمد دلالت مینماید بر آنکه مراد تقسیم لفظ خلافت

كه در آية كريمه آمده چنانكه لفظ خذوا اعني خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا دلالت ميكند كذا في الجزء وعد
تهم جعل الله لهن سبيلا بود وهست واخرج الحاكم عن انس بن مالك قال بعثني بنو المصطلق الى رسول الله
صلى الله عليه وسلم الى من ندفع زكوتنا اذا حدث بك حدث قال ادفعوها الى ابي بكر فعلت ذلك بهم
قالوا سله ان حدث بابي بكر حدث الموت فالى من ندفع زكوتنا فعلت ذلك فقال تدفعونها
الى عمر قالوا فالى من ندفعها بعد عمر فعلت له قال ادفعوها الى عثمان وعن سهل بن ابي حثمة قال بايع
اعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي للاعرابي ايت النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله ان اتى
عليه اجله من يقضيه فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال يقضيك ابو بكر فخرج الى علي فاخبره
فقال ارجع واسأله ان اتى على ابي بكر اجله من يقضيه فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال
يقضيك عمر فخرج الى علي فاخبره فقال ارجع فاسأله من بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال علي للاعرابي
ايت النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله ان اتى على عثمان اجله من يقضيه فقال النبي صلى الله عليه وسلم
اذا اتى على ابي بكر اجله وعمر اجله وعثمان اجله فان استطعت ان تموت فمت اخرجه الاسماعيلي
في معجمه واخرجه ايضا من حديث ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بايع اعرابيا بقلائص
الى اجل فقال يا رسول الله ان عجلت منيتك فمن يقضيني قال ابو بكر قال فان عجلت بابي بكر
منيته فمن يقضيني قال عمر قال فان عجلت لعمر منيته فمن يقضيني قال عثمان قال فان عجلت لعثمان
منيته فمن يقضيني فقال ان استطعت ان تموت فمت وعن جبير بن مطعم ان امرأة اتت رسول
الله صلى الله عليه وسلم فكلمته في شيء فامرها ان ترجع قالت فان لم اجدك كأنها تعني الموت
قال ان لم تجديني فأتي ابا بكر اخرجه البخاري ومسلم والترمذي وابو داود وابن ماجه
وعن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم استسلف من يهودي شيئا الى الحول فقال ارأيت
ان جئت ولم اجدك فالى من اذهب قال الى ابي بكر قال فان لم اجده قال الى عمر قال فان لم اجده
قال ان استطعت ان تموت اذا مات عمر فمت ذكره المحب الطبري في الرياض النضرة
واخرج ابن سعد عن ابن شهاب قال رأى النبي صلى الله عليه وسلم رؤيا فقصها على ابي بكر

بابكر

[illegible] استخلف [illegible] وضعف فقال یا رسول الله

[illegible] واخرج البیهقی وابو نعیم عن ابن

عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یکون خلفی اثنا عشر خلیفة ابو بکر الصدیق لا یلبث

خلفی الا قلیلا [illegible] رسول الله

[illegible]

الذی [illegible] واخرج ابو یعلی عن ابی [illegible]

[illegible] عن النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] ابا بکر [illegible]

[illegible]

حضرت مرتضی باشد [illegible] ابو بکر الصدیق [illegible] حضرت

[illegible] عبد الرحمن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت مرتضی [illegible] ابا بکر [illegible]

[illegible] عن ابن عباس [illegible] ابی بکر وعمر [illegible] قال

[illegible]

[illegible]

[illegible] عن النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] ابی طالب فقالت الملائکة یا محمد [illegible] الخلیفة من بعدک ابو بکر [illegible]

حدیث البخاری ان عمر سأل حذیفة عن الفتنة التی تموج کموج البحر ماذا احفظ عن النبی صلی الله علیه
وسلم فیها فقال ما لک و لها یا امیر المؤمنین ان بینک و بینها بابا مغلقا قال ایکسر الباب
ام یفتح قال قلت لا بل یکسر قال ذلک حری ان لا یغلق ابدا ثم فسر حذیفة الباب بعمر چون آن
[illegible] امر فرمود با قتدای ابی [illegible] در حدیث ابن مسعود اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر
و عمر و در حدیث حذیفة انی لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی و اشاره الی ابی
بکر و عمر و این حدیث مبنا کلام بر اصول نهادن دلالت میکند بر آنکه علم ایشان بقیام شیخین بامر آن
بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] چندین حدیث با این تخصیص و تعیین شنیده بودند
فی حدیث ابن ماجه عن عرباض بن ساریة فمن ادرک ذلک منکم فعلیه بسنتی و سنة الخلفاء
الراشدین المهدیین بعدی عضوا علیها بالنواجذ باز نزدیک وفات [illegible] در خلافت حضرت
ابی بکر اشاره فرمودند عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه لقد هممت او اردت
ان ارسل الی ابی بکر و ابنه فاعهد ان یقول القائلون او یتمنی المتمنون ثم قلت یابی الله و یدفع
المؤمنون او یدفع الله و یابی المؤمنون اخرجه البخاری و مسلم معناه و فیه و یابی الله و المؤمنون
الا ابا بکر و این حدیث صحیح و صریح است در آنکه نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف حضرت
صدیق مراد بود و ترک [illegible] استخلاف [illegible] ابا بر اعتماد بر فعل الهی بعد از آن امامت
بجماعت [illegible] فرمودند و این قصه مشهور است بالجمله اینجا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در بیان آیات افاده فرمود و لا بیان بعد بیان [illegible] بجای خود بیشتر از این مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی بالجمله اینها احادیث با اصل آیه ملحق شد [illegible] بیان قدر صحیح [illegible] مسح با جمل
آیت [illegible] یا در آیه تام این بزرگواران آمد اگر استخلاف [illegible] خلیفه گردانید
تمام این بزرگواران [illegible] و اگر [illegible] قومی را جانشین ساختن [illegible] عمومی است تعبیره
[illegible] و الله اعلم بالصواب قال الله تبارک
و تعالی فی سورة الانبیاء و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون

برید

یعنی هر آنچه نوشتیم در صحیفها بعد از تورات که زبور بود مقصود و عبارت آن شود بندهای شایسته
من مراد اند به صفات که نیک است با نبوت حضرت و امت او لفظ از زبور عمل که مکتوب است و کلام الله
بعضی او مصدق نصیب است قال تعالی ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه
تا آخره و هر دو احادیث و تعبیر مختلف از جا نبود و ذکر حضرت شده اکه تورات و انجیل اینجا عبارت از عز
کفه شده اینجا اخرج شطأه که صاحب این کتب دولت اسلامیت که بعد ابنی العصالحون ذکر کرده شده اینجا
جمیع مختلف مسلم با اتفاق ذکر یا شده آمد در یک فصل بعد از این الاتقان شیخ جلال الدین السیوطی
ذکر کرده نام اخرج ابن ابی حاتم فی تفسیره عن ابن عباس فی الآیة قال اخبر الله سبحانه فی التوریة والزبور
وسابق علمه قبل ان تکون السموات والارض ان یورث امة محمد الارض ویدخلهم الجنة وهم الصالحون
وعن ابی الدرداء انه قرأ قوله تعالی ان الارض یرثها عبادی الصالحون فقال نحن الصالحون قال
السیوطی وقد وقفت علی نسخة من الزبور وفیها مائة وخمسون سورة فی السورة الرابعة
عشر منه ما نصه یا داود اسمع ما اقول ومر سلیمان فلیقول للناس بعدک ان الارض اورثها محمدا
صلی الله علیه وسلم وامته واخرج ابن عساکر عن ابن مسعود قال قال ابو بکر الصدیق خرجت
الی الیمن قبل ان یبعث النبی صلی الله علیه وسلم فنزلت علی شیخ من الازد عالم قد قرأ الکتب
واتت علیه اربعمائة سنة الا عشر سنین فقال لی احسبک حرمیا قلت نعم قال واحسبک قرشیا
قلت نعم قال واحسبک تیمیا قلت نعم قال بقیت لی فیک واحدة قلت ما هی قال تکشف لی
عن بطنک قلت لا افعل او تخبرنی لم ذلک قال اجد فی العلم الصادق ان نبیا یبعث فی الحرم یعاون علی امره فتی
وکهل فاما الفتی فخواض غمرات ودفاع معضلات واما الکهل فابیض نحیف علی بطنه شامة وعلی
فخذه الیسری علامة وما علیک ان ترینی فقد تکاملت لی فیک الصفة الا ما خفی علی قال ابو بکر
فکشفت له عن بطنی فرأی شامة سوداء فوق سرتی فقال انت هو ورب الکعبة واخرج ابو نعیم عن
الربیع بن انس قال مکتوب فی الکتاب الاول مثل ابی بکر الصدیق مثل القطر اینما وقع نفع واخرج
[illegible] عن ابی بکرة قال اتیت عمر وبین یدیه قوم یاکلون فرمی ببصره فی مؤخر القوم الی رجل فقال

احمد فما تقرر فيكم من الكتب قال فعليه النبي صلى الله عليه وسلم صدقه واخرج الدينوري في المجالسة وابن
عساكر من طريق زيد بن اسلم قال اخبرنا عمر بن الخطاب قال خرجت مع ناس من قريش في تجارة الى الشام
في الجاهلية فلما خرجنا الى مكة نسيت قضاء حاجة فرجعت فقلت لاصحابي الحقكم فوالله اني لفي سوق
من اسواقها اذا انا بطريق فقال فاخذ بعنقي فذهبت انازعه فادخلني كنيسة فاذا
تراب متراكب بعضه على بعض فدفع الي مجرفة وفاسا وزنبيلا وقال انقل هذا التراب فجلست اتفكر
في امري كيف اصنع فاتاني في الهاجرة فقال لي لم اركت اخرجت شيئا ثم ضم اصابعه فضرب
بها وسط راسي فقمت فضربت بها هامته فاذا دماغه قد انتثر ثم خرجت على وجهي ما ادري
اين اسلك فمشيت بقية يومي وليلتي حتى اصبحت فانتهيت الى دير فاستظللت في ظله فخرج
الي رجل فقال يا عبد الله ما يجلسك ههنا قلت ضللت عن اصحابي فجاءني بطعام وشراب وصعد
في النظر وخفضه ثم قال يا هذا قد علم اهل الكتاب اني لم يبق على وجه الارض احد اعلم مني بالكتاب واني
اجد صفتك الذي تخرجنا من هذا الدير وتغلب على هذه البلدة فقلت له ايها الرجل قد ذهبت في غير
مذهب قال ما اسمك قلت عمر بن الخطاب قال انت والله صاحبنا غير شك فاكتب لي على ديري وما فيه
قلت ايها الرجل قد صنعت معروفا فلا تكدره فقال اكتب لي كتابا في رق ليس عليك فيه شيء فان تك
صاحبنا فهو ما نريد وان تكن الاخرى فليس يضرك قلت هات فكتبت له ثم ختمت عليه فلما قدم
عمر الشام في خلافته اتاه ذلك الراهب وهو صاحب دير العدس بذلك الكتاب فلما راه عمر تعجب منه
قال اوجدتنا قد بيتنا فقال اوفى لي بشرطي فقال عمر ليس لعمر ولا لابن عمر منه شيء واخرج ابن سعد
عن ابن مسعود قال كشف عمر جرحا فانكشف ثوبه عن فخذه فراى اهل نجران في فخذه شامة سوداء
فقالوا هذا الذي نجد في كتابنا انه يخرجنا من ارضنا واخرج عبد الله بن احمد في زوائد الزهد من
طريق ابي الحسين عن ابيه قال كشف عمر فخذه عند النبي صلى الله عليه وسلم فاذا في فخذه من
تحت القباء فابصر رجل من اهل نجران شامة في فخذه فقال هذا الذي نجده في كتابنا يخرجنا من ديارنا
واخرج ابو نعيم من طريق شهر بن حوشب عن كعب قال قلت لعمر بالشام انه مكتوب في هذه

الكتاب أن هذه البلاد مفتوحة على يد رجل من الصالحين رحيم بالمؤمنين شديد على الكافرين سره مثل
علانيته وقوله لا يخالف فعله القريب والبعيد سواء في الحق عنده أتباعه رهبان بالليل وأسد بالنهار
متراحمون متواصلون متبارون قال عمر أحق ما تقول قال إي والله قال الحمد لله الذي أعزنا وأكرمنا
وشرفنا ورحمنا بنبينا محمد صلى الله عليه وسلم وأخرج ابن عساكر عن عبيد بن آدم وأبي مريم وأبي شعيب
أن عمر بن الخطاب كان بالجابية فقدم خالد بن الوليد إلى بيت المقدس فقالوا له ما اسمك
قال خالد بن الوليد قالوا فما اسم صاحبك قال عمر بن الخطاب قالوا انعته لنا فنعته قالوا أما أنت فلا
تفتحها ولكن عمر فإنا نجد في الكتاب أنه يفتح كل مدينة قبل بيت المقدس فاذهبوا فافتحوها ثم تعالوا بعد ذلكم
وأخرج الطبراني وأبو نعيم في الحلية عن مصعب [illegible] أن عمر بن الخطاب قال لكعب الأحبار كيف
تجد نعتي في التوراة قال خليفة قرن من حديد أمير شديد لا يخاف في الله لومة لائم ثم يكون من بعده
خليفة تقتله أمة ظالمون له ثم يقع البلاء بعده وأخرج ابن عساكر عن الأقرع مؤذن عمر أن عمر دعا الأسقف
فقال هل تجدنا في شيء من كتبكم قال نجد في كتبنا صفتكم وأعمالكم ولا نجد أسماءكم قال كيف تجدني قال
قرنا من حديد قال ما قرن من حديد قال أمير شديد قال عمر الله أكبر قال فالذي من بعدي قال رجل صالح
يؤثر أقرباءه قال عمر يرحم الله ابن عفان قال فالذي من بعده قال صدأ من حديد قال عمر وادفراه
قال مهلا يا أمير المؤمنين فإنه رجل صالح ولكن تكون خلافته في هراقة من الدماء والسيف مسلول
وأخرج ابن عساكر عن ابن سيرين قال قال كعب الأحبار لعمر يا أمير المؤمنين هل ترى في منامك شيئا فانتهره
فقال إنا نجد رجلا يرى أمر الأمة في منامه وأخرج ابن راهويه في مسنده بسند حسن عن أبي فلج مولى أبي
أيوب الأنصاري قال كان عبد الله بن سلام يقول لأهل مصر [illegible] وقريش [illegible] ويقول لهم
لا تقتلوا هذا الرجل يعني عثمان فيقولون والله ما نريد قتله فيخرج وهو يقول والله [illegible] ثم قال
لهم لا تقتلوه فوالله ليموتن إلى أربعين يوما فأبوا فخرج عليهم بعد أيام فقال لهم لا تقتلوه فوالله ليموتن
إلى خمس عشرة ليلة وأخرج ابن سعد وابن عساكر عن طاوس قال سئل عبد الله بن سلام حين قتل
عثمان كيف تجدون صفة عثمان في كتبكم قال نجده يوم القيامة أميرا على القاتل والخاذل وأخرج ابن

عند الحاكم عن محمد بن يوسف عن عبد الله بن سلام انه دخل على عثمان فقال له ما ترى في القتال قال الكف
قال الكف فانه ابلغ للحجة وانا لنجد في كتاب الله انك يوم القيامة الحجة على قاتلك [illegible] فاخرج
[illegible] ان عبد الله بن سلام قال للمصريين لا تقتلوا عثمان فانه لا يستكمل [illegible] حتى يأتي على [illegible]
الحاكم عن ابي الاسود الديلي عن علي رضي الله عنه قال اتاني عبد الله بن سلام وقد وضعت رجلي في الغرز
وانا اريد العراق فقال لا تأت العراق فانك ان اتيته اصابك به ذباب السيف قال علي وايم الله
لقد قالها لي رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلك قال ابو الاسود فقلت في نفسي بالله ما رأيت كاليوم
رجلا محاربا يحدث الناس بمثل هذا واخرج ابو القاسم البغوي عن سعيد بن عبد العزيز قال لما توفي رسول
الله صلى الله [illegible] قيل للنبي [illegible] الحميري وكان من اعلم يهود [illegible] من بعده قال الامين يعني
ابا بكر قيل فمن بعده قال قرن من حديد يعني عمر قيل فمن بعده قال الازهر يعني عثمان قيل فمن بعده
قال الوضاح المنصور يعني معاوية اخرجه ابن راهويه والطبراني عن عبد الله بن مغفل قال قال عبد الله بن
سلام [illegible] فما رأس اربعين سنة [illegible] صلح واخرج ابن سعد عن ابي صالح قال كان
الحادي يحدو بعثمان [illegible] ان الامير بعده علي وفي الزبير خلف مرضي فقال كعب بل هو صاحب
[illegible] معاوية فاخبر معاوية بذلك فقال يا ابا اسحاق كيف [illegible] وهاهنا اصحاب محمد علي والزبير قال انت صاحبها
[illegible] بزرگ چون امری عظیم در عالم غیب مقدر شود [illegible]
اعلی صورة آن مرتسم گردد و در اسافل آن امر را تلقی نمایند چون نوبت باینجا رسید کهانت کهنه
خود آن امر را بشناسد و اهل اذهان صافیه هر دو یا بلکه در بعض اجسام و جسمانیات نیز صورة
آنها مرتسم گردد ازین باب نیز نقلی چند بر [illegible] من قول السطيح بعد ذكر
النبي صلى الله عليه وسلم ثم يلي امره الصديق اذا قضى صدق وفي رد الحقوق لا خرق ولا نزق
ثم يلي امره الحنيف مجرب [illegible] قد اضاف الضيف واحكم التحنيف ثم يلي امره دارع لامره
مجرب فيجتمع له جموع وعصب فيقتلونه نقمة عليه وغضبا فيؤخذ الشيخ فيذبح اربا فيقوم له رجال
خطباء ثم يلي امره الناصر يخلط الرأي برأي ماكر يظهر في الارض العساكر ثم يلي بعده ابنه الناصر

بلي

بنيها معاوية بن ابي سفيان واخرج ابن عساكر عن ابي الطيب عبد المنعم بن غلبون المقري قال لما
فتحت عمورية وجدوا على كنيسة من كنائسها مكتوب بالذهب منذ الف خلف بسم السلف واحد
من السلف خمس مائة من الالف صاحب الغار نلت الكرامة الا افتخار اذ ثنى عليك الملك الجبار
اذ يقول في كتابه المنزل ثاني اثنين اذ هما في الغار يا عمر ما كنت واليا بل كنت عدلا
عثمان قتلوك مقهورا اعلم ثم وجدوك مقبورا وانت يا علي امام الابرار والمدافع شبهة وجه
رسول الله صلى الله عليه وسلم الكفار فهذا اصحاب الغار هذا احد الاخيار هذا فيافث الاطهار
وهذا امام الابرار فعلى من ينتقصهم لعنة الجبار فقلت لصاحب قد سقطت حاجبا على عينه من
الكبر منذكم هذا على باب كنيستكم مكتوبا قال منذ الفان بعث نبيكم بالفي عام واخرج ابن عساكر في تاريخ
دمشق عن كعب قال كان اسلام ابي بكر الصديق سببه وحي من السماء وذلك انه كان تاجرا بالشام
فرأى رؤيا فقصها على بحيرا الراهب فقال له من اين انت قال من مكة قال من ايها قال من قريش
قال فايش انت قال تاجر قال صدق الله رؤياك فانه يبعث نبي من قومك تكون وزيره
في حياته وخليفته بعد موته فاسرها ابو بكر حتى بعث النبي صلى الله عليه وسلم فجاءه فقال يا محمد ما الدليل
على ما تدعي قال الرؤيا التي رايت بالشام فعانقه وقبل ما بين عينيه وقال اشهد انك رسول الله
واخرج ابن عساكر عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اسري بي رايت على العرش
مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذو النورين واخرج ابو
يعلى والطبراني في الاوسط وابن عساكر والحسن بن عرفة في جزئه المشهور عن ابي هريرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة عرج بي الى السماء ما مررت بسماء الا وجدت اسمي فيها مكتوبا
محمد رسول الله ابو بكر الصديق خلفي واخرج الدارقطني في الافراد والخطيب وابن عساكر
عن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال رايت ليلة اسري بي في العرش فريدة خضراء فيها
مكتوب بنور ابيض لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق واخرج ابن عدي
وابن النجار في تاريخه عن ابي الحسن علي بن عبد الله الهاشمي الرقي قال دخلت بلاد الهند فرايت

في بعض قراها شجرة ورد اسود تفتح عنه وردة كبيرة طيبة الرائحة سوداء عليها مكتوب بخط
ابيض لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق فشككت في ذلك وقلت انه
معمول فعمدت الى حبة لم تفتح ففتحتها فرأيت فيها كما رأيت في سائر الورد وفي البلدة منه شيء
كثير وقال الله تعالى في سورة المائدة يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله
بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون
لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم يعني اي مؤمنان هر كه برگردد از شما
از دين خود پس خواهد آورد خدا انجا گروهي را كه دوست ميدارد ايشان را ودوست
ميدارند او را فروتنان اند براي مسلمانان و درشت طبع اند بر كافران جهاد ميكنند در راه خدا ونمي
ترسند از ملامت ملامت كننده اين بخشش خداست ميدهد بهر كه خواهد و خدا فراخ داناست
انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون يعني جز اين
نيست كه كارساز و ياري دهنده شما خداست ورسول او وآن مؤمنان كه برپا ميدارند نماز را
وميدهند زكوة را و ايشان خشوع كنندگانند يا نماز نافله بسيار خوانندگانند ومن يتول الله ورسوله
والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون وهر كه دوستي ميكند با خدا ورسول او وبا مؤمنان
پس هر آينه گروه خدا بصورت غالب خواهد شد يا ايها الذين آمنوا [illegible] غرض ازين كلام
اخبار است بآن حادثه كه در مرض موت آنحضرت صلى الله عليه وسلم پيدا شد وبعد انتقال آنحضرت صلى
الله عليه وسلم مستكمل شد واعلام تدبيري كه خداي تعالى در غيب الغيب مقرر فرموده بود تا
چون آن حادثه رو دهد على بصيرة باستعداد آن قيام نمايند واضطراب بسيار بخاطر اهالي اسلام راه نيابد
وچون آن تدبير رسيد تا بود [illegible] كوشند وبذل مساعي در اتمام آن سعادت خود دانند
شرح اين اجمال آنكه در اواخر ايام آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] از عرب مرتد شدند
وهر فرقه شخصي بدعوي نبوت برخاست و قوم وي بتصديق او گرويدند وفتنه عظيم برپا شد
ذو الخمار [illegible] كه مرد كاهن وشعبده باز تمام بود در ميان [illegible] دعوي نبوت نمود [illegible]

چون

حضرت صلی الله علیه وسلم بجانب معاذ بن جبل و جمعی از مسلمین که همراه او بودند نامه نوشت تا مر آ
قتل او را آماده شوند فیروز دیلمی از آنجماعه متصدی قتل او شدند و بجناب نبوی صلی الله علیه وسلم مژده
این امر الهی مطلع شده و فرمودند فاز فیروز و در جای انجام واقعه در آخر ربیع الاول بصدیق
اکبر رضی الله عنه رسید و این اول مژده فتحی بود که حضرت صدیق بآن مسرور گردید و مسیلمه
کذاب در دیار بنی حنیفه دعوی پیامبری نمود و تمرد خاست و بجناب اقدس نبوی صلی الله علیه
وسلم نامه نوشت من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک
و این نامه را بدست دو کس بحضور مقدس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن دو کس را فرمودند
اتشهدان ان مسیلمه رسول الله قالا نعم فقال النبی صلی الله علیه وسلم لولا ان الرسل لا تقتل لضربت
اعناقکما بعد از آن جواب نامه او نوشتند من محمد رسول الله الی مسیلمه الکذاب اما بعد فان الارض
لله یورثها من یشاء و العاقبة للمتقین و بعد از این ماجرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مریض شدند
و بعد چند روز ارتحال فرموده برفیق اعلی پیوستند صدیق اکبر رضی الله عنه خالد بن ولید را با جیش کثیر
بطرف مسیلمه روان فرمودند که او را در آخر معرکه وحشی آن کذاب را بکشت و جمع او متفرق
گشتند و بعضی از ایشان تائب شدند و طلیحه اسدی در میان بنی اسد دعوی نبوت نموده در حیات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعد انتقال وی صلی الله علیه وسلم حضرت صدیق رضی الله عنه خالد
بن ولید را برای محاربه فرستاد تا لشکر او را هزیمت داد و طلیحه بگریخت و بعد از آن مسلمان شد و در
غزوه قادسیه ترددهای نمایان بعمل آورد و بعد از آن فتنه ردة بجایها بلند شد اکثر عرب بغیر حرمین
و قریه جواثی راه ارتداد پیش گرفتند و فرقه منع زکوة نمودند در باب اینجماعه فقهای
صحابه باهم در مباحثه افتادند که اهل قبله اند قتال با ایشان جائز نیست از آنجمله حضرت عمر
فاروق رضی الله عنه گفت کیف نقاتل الناس وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت
ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قالها فقد عصم منی نفسه و ماله الا بحقه و حسابه
علی الله فقال ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة فان الزکوة حق المال

والله لو منعوني عناقا كانوا يؤدونها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلتهم على منعها
قال عمر فعرفت انه الحق اخرجه الشيخان وغيرهما و صریح تدبیری که خدای تعالی برای ابقای
مقرر فرموده آنست که داعیه قتال در دل صدیق اکبر با تمام تمام فرو ریخت و آن تفسیر قول
آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در بیان فتنة العصبة فيها السيف رد داده حذیفه اکثر صحابه درین
امر متوقف بودند تا آنکه فاروق اعظم از صدیق اکبر طلب رفق نمود و حضرت صدیق فرمود
اجبار في الجاهلية خوار في الاسلام و با حضرت مرتضی مشیر باشد این جواب سوال در میان آمد قال
انس بن مالك كره الصحابة قتال مانعي الزكاة وقالوا اهل القبلة فتقلد ابو بكر سيفه وخرج
وحده فلم يجدوا بدا من الخروج قال ابن مسعود كرهنا ذلك في الابتداء ثم حمدناه عليه في الانتهاء
اخرجها البغوي وغيره و داعیه که در قلب حضرت صدیق ریختند بمنزله چراغی بود هر کسی محاذی او
می افتاد منور می شد تا آنکه جموع عظیمه از مسلمین مهیا برای قتال شدند و سبق مرتبه
تا منتهی کار بسر بردند قال ابو بكر بن عياش سمعت ابا حصين يقول ما ولد بعد النبيين مولود افضل
من ابي بكر لقد قام مقام نبي من الانبياء في قتال اهل الردة اخرجه البغوي و این بشارت تحمل
داعیه الهیه که در نفس نفیس او رضی الله عنه مرتسم شد و از انکار ایشان با امر جهاد در خاطر
مسلمانان منبعث گشت اخرج ابو بكر عن القاسم بن محمد عن عائشة انها كانت تقول توفي رسول
الله صلى الله عليه وسلم فنزل بابي بكر ما لو نزل بالجبال لهاضها اشرأب النفاق بالمدينة
وارتدت العرب فوالله ما اختلفوا في نقطة الا طار الى لحظها وغنائها في الاسلام وكانت
تقول مع هذا ومن رأى عمر بن الخطاب عرف انه خلق غناء للاسلام كان والله احوذيا
نسيج وحده قد اعد للامور اقرانها و قوله تعالى فسوف يأتي الله بقوم این آورده باین وجه است
که از عدم بوجود آورد و از کفر باسلام بلکه از زمره مسلمین حقیقی را بسبب داعیه که در قلب صدیق
اکبر ریختند منبعث گرداند بسوی جهاد و در میان ایشان کرسی زدند با همه بصورة اجتماعیه
آورده جمع شدند یعنی آن هیئت اجتماعیه بتدبیر الهی و بالهام او و داعیه ... در قلوب

ایشان

المرتدین خواهند کشت و از ایشان اند یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل
الله ولا یخافون لومة لائم این همه صفات مذکور شد و علاوه آن در میان هذا و عبدالله و دو درمیانه
ثابت شد و از نبوده انبیاء علیهم و هر که موصوف به این نسبت او مجاهد فی الله باشد و هر که کافر است
در حق او مسکن جبرئیل ثابت و وقت و مو جاهد از خواص البی میشود و در فعل اتلاف داراکه
و در وصف در نظر قوت ملت یکی خواص جهاد و فی معناه الامر بالمعروف والنهی عن المنکر و یکی نوشت
ملاحظه اور که بگفت مردم بالسبب خواب منان آن اینها و مثل فی کرده ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء و الله واسع علیم فکان این صفت علم القدر و تحقیق و ثبت این خصال در بیان منزلتها
عند الله و از اینجا معلوم میشود که قتال مرتدین مثل غزوه بدر و حد بیه بود و نمونه ان ذلک مقام
عظیم القدر عند الله انما ولیکم الله و رسوله انما در کلام عرب برای حصر میآید و تحقیق و ثبت
ادعی آنکه جمیع مسلمانان از اعتقاد و عرب جمیع مخلوق الدنیا امتی است غیر مت کردگار
سازد و ناصر و یاری دهنده سیما در حقیقت هذا است که مستحق و امام خبر و مسجد نماز را پس و
در رسول اکرم سرشته ترغیب جهاد و فی عالم الرحمه او است و برای امت خود بدعا
و استکبار این نعمت و نعظام مسفقین ابل ایمان که با قامت صلوات و ایتاء زکوة موصوف
خشوع و تمامی ایشان متصف اند و تکمیل اعمال میکنند و هذا تجارت ایشان کارهای نیک در
عالم سر انجام فرماید و سبب نزول در ما صدق این آیه صدیق اکبر است لفظ عام است شامل همه
محققین و دخول سبب قطعی و بجهت این عموم جابر بن عبدالله گفته است نزلت فی عبدالله بن
سلام لما هجره قومه من الیهود اخرج البغوی عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین فقیل له انها نزلت فی علی فقال هو من المؤمنین چنانکه شیعه گمان کرده
اند و قصه موضوعه روایت میکنند و راکعون را حال از مؤتون الزکوة می گیرند و بر
برما فتق انگشتری بجانب فقیری در حالت رکوع فرودمی آیند و سیاق و سباق آیه را بر هم
زنند خدای تعالی اعضای ایشان را از هم جدا سازد چنانکه ایشان آیات ... بعضها ببعض

و انهم حزب اکبر اند و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة مفهوم این کلام آنست که ولایت مسلمانان

در کار رسانیدن این چنین جهاد در حد این جماعت عظام بسبب جمع شدن صفات کمال لایق

شد غیر ایشان و قوله تعالی و من یتول الله الی ... بسبب اطاعت خدا و رسول و خلیفه رسول خدا ترغیب

بجهاد آن و بیان آنکه غلبه اسلام موقوف است بر آن و سعادت محصور است در آن چنانچه این جمله بیان نموده

شد باید دانست که وعده خدا تعالی راست است و انجاز این وعده در زمان حیات آنحضرت صلی الله

علیه وسلم واقع نشد زیرا که قومی مجتمع برای قتال اهل ارتداد در آن زمان نه بر آمد و بعد شیخین

در عهد ... نیز قتال مرتدین بجمیع رجال و نصب آلات قتال بوقوع نیامده ناچار مصداق

وعده خود ... صدیق اکبر است رضی الله عنه که بجهت محاربه مرتدین برآمدند و لعون الهی در

اسرع ... جمع ... اتمام این امر عظیم دادند و جمع رجال و نصب قتال با فرق مرتدین

یکی از لوازم خلافت است ... خلافت ... در ... جهاد اعدا

الله و اعلای کلمة الله ... که ... و ... در دین ... باشند ... و رضا ...

متوجه شود و جهاد مرتدین از اعظم انواع ... درین آیات اظهر من الشمس فی رابعة

النهار و نیز باید دانست که ... الله ... ترغیب بجهاد خلیفه راشد و صدیق اکبر

موعود ... در آن ... الموعود ... خلیفه راشد ... فذلک

... خلافت حضرت صدیق و نیز باید دانست که حق سبحانه ... تاکید ... آنکه

آن جماعه در وقت قیام بقتال مرتدین محبوبین و محبین و کذا و کذا باشند و این جمله صفات کامل

پس اگر حضرت صدیق در خلافت خود بر حق نمی بود کسی که با امر او جهاد کردند و با او بیعت نمودند

و با استخلاف او راضی شدند محبین و محبوبین و متصفین باوصاف کمال نباشد و اللازم باطل

بشهادة الله تعالی و نیز باید دانست که اینجا گفته شد فسوف یاتی الله بقوم و در ظاهر صورت

احتیاج ... آوردن مسلمین از دست حضرت صدیق اتفاق افتاد و ... کفر ... بود ...

... الله رمی ... ایشان بقوم کذا و کذا فی الحقیقه فعل حق است سبحانه تعالی و حضرت صدیق

کالآله

سابقا بعمل آمده و دانی که کدام منزلت بالاتر ازین منزلت خواهد بود بعد منزلة الانبیا صلوات الله
و سلامه علیهم و کدام کمال کمال مانند او باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
و نیز باید دانست که اما و لیکن اینجا هر چند لفظ عام است اما مقصود نص صدیق اکبر است چه دخول مورد نص
در عام قطعی است پس صدیق اکبر از مسلمانان دکارسازان است و ثبوت معنی خلافة راشده
و صدیق اکبر بصفت اقامت صلوة و ایتای زکوة است با وصف خشوع یا با وصف انکار بر اهل [illegible]
و این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است نیز باید دانست که امر جهاد و قتال اشد و انفع در نصرت
شرایع ملک آمر [illegible] باید که او صاحب این صفات باشد تا پرتو وی در دل دیگران کار کند پس این صفات ستشکا
در صدیق اکبر رضی الله عنه علی اکمل الوجوه متحقق شد و این معنی از لوازم خلافت خاصه است بلکه وی قوله
بود که این همه صفات ستشکا صفات صدیق باشد که بطریق تعریض ادا کرده شد که ولا یأتل [illegible] حایل
ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة الآیة مراد اینجا حضرت صدیق است رضی الله عنه تنها بلفظ
جمع بیان نموده آمده [illegible] تعریض است و از غرابتها تحقیق آنست که چه صورة قتال مرتدین لوم
لائمی که مسلمان باشد پس کفار [illegible] را اعتبار نیست پس اگر چه لا یخافون لومة لائم تنها
برای صدیق اکبر است چون در قتال مانعین زکوة صحابه استکال داشتند و ملامت می‌کردند بعد
و نیز دیگر حضرت صدیق کفر ملاحظه و آن قرین محقق بود با [illegible] و ملامت انجام النعمات
نفرمود و از تعجب الیشان خوفی بر دل مبارک او راه نیافت فلذا صفات برای جمع ثابت نماند
فذلک هو نعت لا یخافون فی الله لومة لائم و قال الله تعالی فی سورة الفتح قل للمخلفین من الاعراب
ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا و ان
تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما بگو یا محمد پس ماندگان را از بادیه نشینان که خواهند
خوانده شد از قومی خداوند کارزار سخت که جنگ کنید با ایشان یا آنکه ایشان
مسلمان شوند پس اگر فرمان برداری کنید بدهد خدای تعالی شما را مزد نیک و اگر روی گردانید
چنانکه روی گردانیده بودید پیش ازان عقوبت کند شما را عقوبت دردناک [illegible]

نزول آیه بعد فتح اجماع مفسرین و دلالت سیاق و سباق آیات و بر طبق مضمون احادیث صحیحه
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال حدیبیه اراده نمودند که عمره بجا آرند پس دعوت فرمودند
اعراب اهل بوادی را تا درین سفر رکاب آنجناب صلی الله علیه وسلم سعادت اندوز باشند زیراکه
احتمال قوی بود که قریش از دخول مکه مانع آیند و بسبب کینهای که از جهت قتلی بدر و احد داشتند
در قلوب ایشان ممکن بود متعرض حرب شوند و درین هنگام جمعیت بیشتر غالبا باعث انتصار است و بجهت
کثرت لشکر ترس قریش هم حاصل شود بسیاری از اعراب دعوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم گوش نکرده
ازین سفر تخلف نمودند و بعضی باشتغال ضروری در اهل و مال اشتغال کردند و مخلصین مسلمین که سر
تا سر بشاشت ایمان بودند مرافقت و موافقت را سعادت دانسته اختیار صحبت نمودند چون
نزدیک حدیبیه رسیده شد قریش بحمیت جاهلیه مبتلا گشته مستعد قتال و جدال شدند بعد اللتیا
والتی صلح منعقد شد و آنجا اتفاق افتاد بیرون حرم احصار ادا کردند و بازگشتند چون
مسلمانان از صلح مغلوبانه غمگین گشت و بر خواطر ایشان کرب عظیم مستولی شده بود بسبب فوت عمره
و از جهت صلح مغلوبانه حکمت الهی تقاضا فرمود که جبر قلوب ایشان نماید بمغانم خیبر که عنقریب
بدست ایشان افتد و آن غنیمت را خاص بحاضران حدیبیه گرداند غیر ایشان را اذن خروج نداد
و عده آن مغانم پیشتر کرده بود قال تعالی سیقول المخلفون اذا انطلقتم الی مغانم لتأخذوها ذرونا
نتبعکم یریدون ان یبدلوا کلام الله قل لن تتبعونا کذلکم قال الله الآیه و باظهار رضامندی خود
از آن جماعه که در حدیبیه بیعت نمودند قال الله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة الآیة و هیچکس از حاضرین حدیبیه از بیعت تخلف نکرد الا جد بن قیس منافق تنها
واخرج البغوی وغیره عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یدخل النار احد ممن بایع تحت
الشجرة و این مشهد یکی از مشاهد خیرست که صحابه کرام هر آنکه شهید بود بمقامات عالیه فائز گشتند
و بمغانمی که بعد مطلق بدست ایشان افتد مانند غنائم حنین و سائر مغانم اخری که تا حال عرب
بر آن قادر نشده بودند و آن مغانم فارس و روم است که بسبب فتوحات و ترتیب وعده

وعده

فیعد الذین اصطفاهم علیهم الحجة و انقضی تمام ازالت و بعضها عبرت کیفیت قال الله تعالی
وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه پس مواضع خیبر که منفعل به
دست ایشان آمد و اخری لم تقدروا علیها مغانم فارس شد پس تکلیف الهی تقاضا نمود که
تهدید مخلفین و تفضیح حال ایشان کرده شود قال الله تعالی قل للمخلفین الآیة و از آن تهدید کرده شود ایشان
برای قتال اولی باس شدید الاسلام کرده آید تا ایشان را واقعه قتال اولی باس موافق فعل
نعمت و عقوبت متوالی کرده باشند و چون بودی ... بر بصیرت باشند تا آن و احتمالات عقلیه مشوش
حالات ایشان نگردد ... شد هون طریق اقتضا از تکلیف مفهوم شد که ... تا آن مستقبل
... بود اعراب بسوی جهاد کفار ... تکلیف شرعی ... اگر
... باید اگر رد کنند معاقب شوند ... مع ... بسوی
جهاد اعظم ... خلیفه ... و ... بسوی جهاد ... معهم
شد ... اعراب که بودند ... بر کدام ... شد
است ... دعوة برای جهاد اعراب باشد ... انکه ... دعوت کنند و دوم آنکه
کفار اولی باس شدید ... و معنی اولی باس شدید است که ... مستعد ... شدند ...
و ... شد ... باشند و الا ... و ... مستبعد ...
... باشند ... عرف عام باشند آن قتال می‌شد اگر به نسبت ایشان مستعد ...
... باشند اولی باس شدید گویند و الا ... معنی اولی باس شدید است که ...
قیاس ... مغلوب ... آدم اقرب ... دیده شود اگرچه ... عادة ...
... اقلیم ... سوم آنکه دعوة برای غیر قریش باشند ... قوم
کیهم غیر الاولین الذین دعاهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الحدیبیة در مصداق ... هم
قریش باشند نظم کلام چنین باید ساخت ستدعون الیهم مرة اخری و کفته نشود ستدعون الی
قوم ... آنکه این دعوة برای احکام خلافت خلیفه ... نیابة مسلمین ... حضرت ...

نیز مستعمل بود اهل سنت را یاد دعوت برای فرسانیدن تشکیک و چون سبب اقتضا و باید کرد دانسته

قتال نماید اکنون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تبوک دعوت بغزو کردند بر مردم بسیاری بالعموم و تخصیص

اسبابی بودند که در آن کشتند و هم آیه فقالی واقع نشد چه آنکه مدد داشت بنا بر آن

که این دعوت مصادف نیست بر خلفای ثلثه بدلیل آنکه بعد از آن مقاتلات عظیمه جماعتی با جنگ

مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا خلفای ثلثه یا حضرت مرتضی یا بنی امیه یا بنی عباس یا از ترک

که بعد دولت عرب سر بر آوردند لا تجاوز الامر عن ذلک اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعوت ایشان

واقع نشد زیرا که نزول آیت در قصه حدیبیه است و غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد حدیبیه

در معلوم است یکی دعوت کذا ما در آمد متصل حدیبیه غزوه خیبر واقع شد و تخلف کنندگان

از اعراب بعد آن غزوه دعوت نفرمودند بلکه صریحا فرمودند که ممنوع بودند از حضور در آن

مشهد کما قال الله تعالی لن تتبعونا کذلکم قال الله من قبل و بعد از آن غزوة الفتح پیش آمد فی الواقع واقع شد

اما آن برای قتال قوم اولی بأس شدید نبود زیرا که ایشان ... بودند که دعوت ... برای ایشان بود

و نظم کلام دلالت میکند بر آنکه ایشان دو قوم میباید و غزوه حنین نیز مراد نیست زیرا که هوازن اقل از اول

بودند ... نسبت ... دوازده هزار مرد جنگی که ... حضرت نبوی صلی الله علیه

وسلم از مهاجرین و انصار و اعراب و مسلمة الفتح جمعیت کرده بودند ... اصحاب

گفته شود هر چند حکمت الهی در مقابله ... گشتند ... ایشان کرده ... و تبوک

نیز مراد نیست زیرا که تقاتلونهم او یسلمون در آنجا متحقق نشد ... سبب بود در قلوب

اسلام و روم ... قتال ... فرمودند و بنو امیه و بنو عباس

و من بعد ایشان ... اعراب حجاز و یمن را بقتال نخوانده اند کما هو معلوم من التاریخ قطعا این

دعوت منعقد در عهد ... غیر خلفای ثلثه متحقق نگشت قال الواقدی لما قبض رسول الله

صلی الله علیه وسلم استخلف ابوبکر رضی الله عنه فقتل فی خلافته مسیلمة الکذاب صاحب الیمامة الذي

ادعی النبوة و قاتل بنی حنیفة و قتل ... سجاح و الاسود العنسی و ضرب ... الی الزکاة ...

[illegible] عجب [illegible] الانام و
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ظهور نمود کشود [illegible]

مصاعف [illegible] شکوه و اتمام طالع کرده اند و این معنی عین [illegible] دعوی [illegible] شده بعضی

الله عنهما [illegible] سلوک [illegible] واقعه [illegible] دعوت اعراب [illegible] بود [illegible] ثابت [illegible] الاحزاب [illegible]

غزوه [illegible] چون [illegible] کنیم برو [illegible] [illegible] اسور خود [illegible]

امیر المؤمنین عمر [illegible] از عمال [illegible] نوشت [illegible] تا [illegible]

و [illegible] غزوات [illegible] جهاد [illegible] [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین عثمان [illegible] سعد [illegible] تا [illegible]

[illegible] کرده بود چون ثابت شد که این خلفای داعی بودند و موصوف

[illegible] ثابت شد که خلفای راشدین بودند دعوت ایشان موجب تکلیف [illegible]

[illegible] قبول [illegible] گشتند و قال الله تعالی [illegible] محمد رسول الله

والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم

فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاه

فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات

منهم مغفرة و اجرا عظیما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر خداست و آنکه همراه او یند سخت

اند بر کافران مهربان اند در میان خود [illegible] [illegible] ایشان را رکوع کننده سجده

[illegible] [illegible] از خدا و خوشنودی [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] ایشان است در توریة و [illegible] در انجیل

مانند زراعتی [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خود [illegible] [illegible] کافران [illegible]

[illegible] که بخشم آرد خدا تعالی بسبب ایشان کافران را وعده داده است خدای تعالی آنان را که ایمان آورده

اند و کارهای شایسته کردند [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مراد [illegible] [illegible]

که در سفر حدیبیه همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند و [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] فعله تعالی [illegible] و الله [illegible] فکر [illegible]

[illegible] محمد رسول الله [illegible]

[illegible] العزا [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] کلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میکنند که

[illegible]

اند [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امر و آخره [illegible]

[illegible]

[illegible]

و نظام را تا آنکه آن انتقالات کلیه چهار صد می یابیم اول آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مکه
مبعوث شدند و اهل مکه همه مشرک بودند و به تعریفات آبای خود مطمئن گشته با انکار و اصرار
پیش آمدند اینجا اسلام نو پیدا شد بر اظهار آن قادر نبودند دوم آنکه از دست مشرکین مکه
مسلمانان بمدینه هجرت کردند و بجهاد اعدای الله مشغول شدند بقتال قریش قصدا و بقتال عرب تبعا
تا آنکه فتح مکه نمودند و تمام حجاز در اطاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم درست گشت اینجا صورت
[illegible] در نواحی زمین پدید شد و انتهای اینحال آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دار دنیا
برفیق اعلی انتقال فرمودند حرکت سیوم آن بود که شیخان با دو پادشاه ذو شوکت که بر تمام عالم
غالب بودند کسری و قیصر قصد جهاد نمودند تا آنکه هر دو دولت بپایان [illegible] شوکت اهل اسلام گشت
[illegible] و نشانی نماند حرکت چهارم در کار [illegible] بلکه ملوک نواحی بلکه در اصل [illegible]
کسری و قیصر بودند [illegible] و [illegible] ساخته بودند بر انداخته شد و [illegible]
السلام [illegible] بنا آید [illegible] مساجد بنا شود و قضاة منصوب کردند و [illegible]
حدیث [illegible] کردند [illegible] انتقالات کلیه ملاحظه [illegible] معلوم شد
که [illegible] انتقالات [illegible] باید دانست که ملوک
از [illegible] بالقطع [illegible] علی الکفار رحماء بینهم و صفات [illegible]
یکی از لوازم خلافت [illegible] و مطلع [illegible] استخلاف [illegible]
[illegible] حضرت عثمان [illegible] آید [illegible]
فرق مسلمین [illegible] خلیفه وقت [illegible] قصدا [illegible]
کرده است اینجا معلوم شد [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] جهاد اعدای الله و اعلای کلمة الله [illegible]
[illegible] حاصل کرده [illegible]
حضرت الوهیت [illegible] وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم [illegible]

بآنچه آنیند و استنطقوا [illegible] معنی لیظهره مفهوم گشت یعنی اسلام غالب خواهد آمد بر جمیع [illegible]
اسلام ظاهر خواهد شد و وعده کرده است بعلما ایشان بر جمیع [illegible] از اینجا [illegible] ایمان [illegible] کرده و عمل
شده اجر [illegible] نعیم مقیم [illegible] قالوا [illegible] فی سورة [illegible] حتی یعطوا
الجزیة عن ید وهم صاغرون و بعد از ذکر من کفرهم [illegible] غضب
الله علیهم الا [illegible] یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره
الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون ثم گاه
فی سورة الصف بعد [illegible] المفتریه علی الله عز و جل یریدون ان لیطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره ولو کره الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره
علی الدین کله ولو کره المشرکون میخواهند مشرکان و نصاری و غیر ایشان که [illegible] نور
خدا را ببهانه خویش و قبول نمیکند خدا ایشان مگر آنکه تمام گرداند نور خود را اگرچه ناخوش دارند
آنرا کافران اوست آنکه فرستاد پیغامبر خود را بهدایت و دین درست تا غالب سازد
آنرا بر ادیان همه اگرچه ناخوش باشند از آن مشرکان [illegible] کلام برای آنست که نصاری
خصوصا و جمیع اهل ادیان منسوخه عموما اعتقاد سوء در جناب نبوت پیغمبر [illegible]
و در سبیل عداوت در هر حین که [illegible] افتادند و این معنی مهیج غضب الهی گشت لهذا
[illegible] متعلق شد [illegible] برهم زدن این فرق و [illegible] برهم زدن
ایشان در [illegible] الغیب چنین مقرر شد که ارسال رسول با هدایت و دین راست کرده
شود بوجهی که مفضی گردد با ظهار دین حق بر جمیع ادیان [illegible] یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم بدو وجه مفسرست یکی آنکه نور الله را چراغی یا آتش قلیل گمان نموده اند که بنفخ
دهان [illegible] نور خداست [illegible] آنجا چه [illegible] دیگر آنکه شبهات
[illegible] ایراد مینمایند [illegible] هر کسی که ضعیف العقل است [illegible] میسازند بخیال آنکه دین اسلام
[illegible] [illegible] [illegible] او را [illegible] ساخت [illegible]

على الدين كله چون ظهور دين حق بر جميع اديان در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم صورت نگرفت
زيرا كه خود نصارى و مجوس با طمطراق خود قايم بودند عامه مفسرين در تفسير اين آيه فرموده‌اند
قال الضحاك ذلك عند نزول عيسى عليه السلام وقال الحسين بن الفضل ليظهره على الدين كله بالحجج الواضحة
الامام الشافعي معنى اين مبحث متواتر از اوست قال اظهر الله رسوله على الاديان بان ابان لكل من سمعه انه الحق
وما خالفه من الاديان باطل وقيل اظهره بان جماع الشرك دينان دين اهل الكتاب ودين الاميين
فقهر رسول الله صلى الله عليه وسلم الاميين حتى دانوا بالاسلام واعطى بعض اهل الكتاب الجزية
صاغرين وجرى عليهم حكمه فهذا ظهوره على الدين كله فقير ميگويد عفى عنه چون بمعنى آيتى اشكالى
[illegible] رسد دو وجه مشروح است يكى آنكه نظم كلام الله را با معنى كه تقرير ميكنند در ميزان عرف و عقل كه
ما [illegible] بايد سنجيد اگر هر دو باهم موافق شدند فبها والا آن معنى را ترك نمائيم ديگر
آنكه حديث آنحضرت صلى الله عليه وسلم پيشواى خود سازيم زيرا كه وى صلى الله عليه وسلم مبين قرآن است چون
غلبه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر نصارى نجران و مجوس هجر و يهود خيبر واقع شد و [illegible]
در يكى [illegible] وعده ليظهره على الدين كله در يكه ديگر گذاريم باهم موافق شوند غلبه بر طائفه قليله از
اهل دين [illegible] باشد غلبه تام آنست كه بعض آن دين مستاصل گردد و عامه ايشان سر بهم خورند
تا آنكه هيچكس داعى آن دين نماند و عزت و شرف آن دين مطلقا زايل گردد اما حديث النبي
صلى الله عليه وسلم فقد اخرج مسلم عن عياض بن حمار المجاشعي ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال ذات يوم في خطبته الا ان ربي امرني ان اعلمكم ما جهلتم مما علمني يومي هذا كل مال نحلته عبدا
حلال واني خلقت عبادي حنفاء كلهم وانهم اتتهم الشياطين فاجتالتهم عن دينهم وحرمت
عليهم ما احللت لهم وامرتهم ان يشركوا بي ما لم انزل به سلطانا وان الله نظر الى اهل الارض
فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقايا من اهل الكتاب وقال انما بعثتك لابتليك وابتلي بك وانزلت
عليك كتابا لا يغسله الماء تقرأه نائما ويقظانا وان الله امرني ان احرق قريشا فقلت
رب اذا يثلغوا راسي فيدعوه خبزة فقال استخرجهم كما اخرجوك واغزهم نغزك وانفق

فسننفق

تستنفقن ملكه والبعث حيا بعث حسنه مثل الحديث وأخرج مسلم عن ثوبان قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم ان الله زوى لي الارض فرأيت مشارقها ومغاربها وان امتي سيبلغ ملكها

ما زوي لي منها واعطيت الكنزين الاحمر والابيض الحديث وأخرج مسلم عن ابي هريرة قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم هلك كسرى ثم لا يكون كسرى بعده وقيصر ليهلكن ثم لا يكون قيصر بعده ولتقسمن

كنوزهما في سبيل الله وأخرج مسلم عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

يقول لتفتحن عصابة من المسلمين او من المؤمنين كنز آل كسرى الذي في الابيض وأخرج الترمذي

في حديث طويل عن عدي بن حاتم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لا اخاف عليكم الفاقة فان

الله ناصركم ومعطيكم حتى تسير الظعينة فيما بين يثرب والحيرة اكثر ما تخاف على مطيتها

السرق قال فجعلت اقول في نفسي فاين لصوص طي واخرج احمد عن المقداد انه سمع رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يبقى على ظهر الارض بيت مدر ولا وبر الا ادخله الله كلمة الاسلام

بعز عزيز وذل ذليل اما يعزهم الله فيجعلهم من اهلها او يذلهم فيدينون لها قلت فيكون

الدين كله لله آنچه مقتضاي اين احاديث صحيحه است آنست که تمام ظهور دين بعد آنحضرت

صلى الله عليه وسلم خواهد بود اگر چه بايد بظهور مهدي دين حق را رواج کرده تا بيني باشد

که ارسال رسول بهدي و دين حق مقتضي خواهد بود بظهور آن بهدي و دين حق بر جميع

اديان اين لازم نيست که بحضور آنحضرت باشد ارسال مقتضي ظهور بوده است که بعض

ظهور بر دست نواب آنجناب بوقوع آيد صلى الله عليه وسلم و اگر چه بايد ارسال رسول باشد نيز

در رتبت ظهور دين که بر دست نواب آنحضرت واقع شود ظهور آنحضرت است صلى الله عليه

وسلم بلا شبهه اگر مي تواني بشنوي نکته بايد بگويم خداي تعالى چون پيغامبر را براي

اصلاح عالم و تهذيب الناس بخبر و بخيد اين نه انتشر مبعوث کرده اند و در غيب الغيب

آن اصلاح را صورتي معين فرمايد تا دنيا بصورت تام شود لا جرم الضرورت در بعثت

پيغامبر ملحوظ خواهد بود تا آنچه چون حکمت الهي اقتضاء فرمايد انتقال پيغامبر از عالم

بر رفیق اعلی شتافتن تکمیل آن صورت اجمالی آن پیغامبر بجهت اتمام آن مقاصد که مصروف ملکوت قدس

بعثت او است شخصی از امت خود را جارحه خود سازد و او را تربیت کند تا دل او شایسته علوم

و اعیه الهیه گردد باز وصیت نماید او را بآن و تخصیص فرماید بر آن دعا کند برای اتمام آن چنانکه

شخصی استطاعت بدنی نداشته باشد که قصد حج نماید و استطاعت مالی دارد واجب شود برو که نیابةً حج

کند بعد موت ما حج غیر در نامه اعمال او این حج مثبت گردد و نسبت این سببیه مطلق شود و هم

او فیما بعد اسیح تفصیل نماید بقسم استخلاف سه طور واقع شده حضرت موسی علیه السلام حضرت

یوشع را خلیفه خود ساختند و حضرت عیسی علیه السلام حواریین را خلیفه کردانیدند در انجیل مذکور است

که حضرت عیسی علیه السلام نانی بدست خود گرفتند و گفتند این گوشت و پوست عیسی است باز آن

در میان حواریین قسمت فرمودند چون ایشان آن نان را خوردند حضرت عیسی مبالغه فرمود

چنانکه ایشان نان را بخوردند جسد و ابدان ایشان فرو رفت بجهان همچنین شد بدن ایشان

در آمد ... و فداء انا ... که من واری ... ایشان کن تا شد کان ... تو خواند ...

بهیمه قاعده چون عالم باعتقاد سوء مبتلی شده خیالات بعجبیه و بعقیده ارما یعنی نا جزاوی

از ... بارده عدم خوف از عواقب آنکه مخالف مذاهب جمیع انبیا علیهم السلام غضب الهی

بجوش آمد و داعیه انتقام در ملکوت پیدا شد بعد از آن اهلاک و اتلاف ایشان را با جلی باز

کن قال لکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون چون آن وقت در

رسید افضل افراد بشر را مبعوث گردانید که ذات مقدس آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم و کتاب

خود بر وی صلی الله علیه وسلم نازل فرمود و آنحضرت با قصی الهمة بجا آورند ابای هدایت دین حق

دعوت نمود مستعدان آن سعادت اندوز گشتند و اشقیا ملعون ابدی شدند و مقتضای این بعثت

معنی انتقام از کجا معلوم است که سبب اعتقاد در جناب الوهیت داشتن ملحوظ شده آنحضرت

صلی الله علیه وسلم و اصحاب او در این انتقام بمنزله جارحه بوده اند باید چنین تحمل دعوت نمود لهذا

... که بطرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد منطبق شد بر کات عظیمه ...

ده‌اند که تکمیل عبادت نفس مسلمان چندین کار ریاضت صد ساله میکند در تهذیب باطن لهذا
در شریعت ما ثواب جهاد بالاترین ثواب‌ها بعد از فرائض است و فضل اهل بدر و احد و حدیبیه تحقق
و معنی دیگر صورت اصلی عالم ذکر قضیه انتقام از اعدا الله نزدیک خدا بوضعی خاص عالی شد
بر جسد ایشان بر مرض یا نزول مطر حجاره یا امثال آن [illegible] لا یعلمها الا هو و آن
وضع خاص ظهور دین اتباعت پیغمبران بر آن و شکست حامیان او و متابعان و داعیان او بجهل
و سعی و غیرت اهل حق و جزیه [illegible] دولت و شوکت ایشان و پایمال و ذلیل مقدار ساختن
ایشان و این موعود مؤکد اصلی بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ملحوظ شد و بعثت آنحضرت
متضمن این صورت گشت فذلک قوله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
کله و لو کره المشرکون و قوله صلی الله علیه السلام انما بعثتک لابتلیک و ابتلی بک و در تواریخ
عجم و روم بالبداهة معلوم میشود که ایشان یقین داشتند بر آنکه عنقریب دولت ایشان برخورد و
دولت عرب متمکن گردد و منجمان ایشان را از نحوست دلایل سلطنت در [illegible] و بطریق عداوت
ایشان در میان خودها و قوت کوکب عرب [illegible] ذلک دانستند [illegible] کاهنان [illegible] و سایر
ناس بر ذیاد و هواتف و مانند آن شنیده بودند و این نکته بر اجماعه محقق ماند [illegible] عام
از فوق سبع سموات نازل شد و ملاء اعلی و ملاء سافل بهمان رنگین گشته این [illegible] ملائکه
اجلی است برای انتقام انجامیده موثر حقیقی آن را [illegible] از غیب الغیب می شناختند
حق را از باطل جدا میکند بالجمله در آن وقت جمیع ارض تحت حکم دو پادشاه ذی شوکت مجتمع
بود کسری و قیصر و دین این هر دو پادشاه بر ادیان دیگر غالب و هر دو دین با احسن میداشتند
و عقیده اعیان هر دو غالب است کسری و قیصر حامیان این دو دین بودند و داعیان سوی آن
قولا و فعلا دولت [illegible] اکثر [illegible] ملوک روم و روس و فرنگ الآن و افریقیه و شام و مصر
و بعض بلاد مغرب و حبشه [illegible] نصرانیه بودند و اهل عراقین و خراسان و توران و آذربایجان
و باختر و غیر آن مجوس بودند و متابعت کسری و سایر ادیان مثل [illegible] یهود [illegible]

و دین یهود و دین نصاری پامال شوکت اسلام شد و بادشاه شده بودند و ضعیف گشته و متدینان بهما
بهم خوردند تا جسم داعیه ظهور دین حق و قصد اتمام این معجزه برهم زدن دولت کسری
و قیصر را اتشانید خود کرده اند تا چون این هر دو دولت برهم خورد اعظم اسباب موجوده که سهم
آنها برهم خورده باشد و چون سطوت اسلام بجای سطوت این دو ملت بنشیند سایر ادیان خود
بخود پامال شوکت اسلام شوند مانند پامال بودن آنها باین دو ملت و استقرار ملت حقه در قطر
بلاد که نه در تصرف کسری بودند نه در تصرف قیصر هر دو از آن غافل بودند و غلبه بر طور غالب بکو
در حسن این قطر منحصر بود و چون خدا میخواست برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم نوعی از معانی که غیر لایق
به جنة اعلی میرسانید اختیار رفیق اعلی نمود لازم شد که تکمیله اکمال ظهور دین حق و اتمام کیفیت اعدا از سنه
آنحضرت نماید تا آنچه در جریده اعمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثبت شود و انتظام
انتقام در بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کار خود کرده باشد مثل آنکه بنده خاص از بندگان بادشاه
خود در مجلس انس و محافل قدس همنشین بادشاه شود و فتح بعض قلاع که بادشاه بآن قصد
بلیغ نموده بود یکی از عمدهای دولت خود باز گذارد پس فتح کردن آن قلعها بر بنده خاص نیز باید
محسوب ... خدا با مخصوص گردد چون اینجا گفته شد باید دانست که توجیه صحیح درین آیت آنست
که ظهور تام که دین حق را حاصل شد همه در کلمه لیظهره علی الدین کله مندرج است و اعظم انواع آن که
برهم زدن دولت کسری و قیصر است بالاولی داخل درست و عامل اولی این مرتبه خلفا بودند رضی
الله عنهم مساعی این بزرگواران متممات ارسال آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و مندرج در آن
والسابقون ... جارحه تدبیر غیب بودند در ظهور آن و همین است معنی خلافت خاصه باز معنی هو
الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله آنست که هدی و دین حق که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بآن مرسل بودند ظاهر و غالب باشد جلی و مشهور نه خفی و مستور و این آیت حکم
است در میان اهل سنت ... بعثت خدا تعالی هدی و دین حق را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
انزال فرمود و وی صلی الله علیه و سلم آن را بصحابه تبلیغ نمود و صحابه آنچه که مراد حضرت ...

شیاد

صلی الله علیه وسلم ضم شده و بخواص یا بعض رسانیده هم وهم زیرا که اراده الهی نه محض تعلیم
آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بلکه مع اصحاب آن جناب است که عهده تبلیغ اگرچه سامعان نفهمیده باشند بلکه مراد ظهور
دین حق است در عالم پس کسی که گوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دین حق را بعضی رسانیده
لیکن بیان معنی که مراد بود نفهمیده یا فهمیده اما آخر همه فانی حاصل شد این را بر کتمان آن
در جمیع است پس تقریر شود که میگویند ائمه مستغرق در بکم العرب معنی آن علم یقینی بود صحابه
از صحبت مستفیض هم عنوانها مکرر شده دیگر چه که میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر خلافت حضرت
مرتضی نص فرموده بود صحابه جمیع نفسانی خود کتمان کرده اند و عصیان امر ورزیدند
انداختن مراد حق سبحانه هست مراد او را جل و علا بر هم نشیندند و سبحانک هذا بهتان
عظیم قال الله تعالی فی سورة آل عمران کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون
عن المنکر وتؤمنون بالله ولو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون واکثرهم الفاسقون
هستید شما بهترین گروهی که بیرون آورده شدند برای اصلاح مردمان میفرمایید به کار
پسندیده و منع مینمایید از ناپسندیده و ایمان می آرید بخدا و اگر ایمان میآوردند اهل کتاب
بهتر بود برای ایشان را طائفه از آنها مؤمنان اند و اکثر آنها از حد بیرون رفته اند قوله کنتم
خیر امة بدو وجه عبارت است یعنی شما باین صفت یا بودید در علم الهی باین صفت قوله اخرجت
للناس این برآورده شدن کنایت است که از عدم یا از مضیق برآورده باشند بلکه معنیش آنست
که باطن مقدس آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بداعیه اصلاح ناس متعلق ساختند مشعله نور از
دل وی صلی الله علیه وسلم بیرون افتاد جمعی که مستعد بودند بآن نور متنور گشتند و همان داعیه
از باطن ایشان سر بر آورده از میان افراد بشر این طائفه بآن دولت سرفراز شدند و بآن
صفت مخصوص گشتند پس بجا هست که آورده حق اند از میان مردمان و للناس اعاده
شعر باید که این تدبیر الهی است برای اصلاح عباد الهی بواسطه این گروه متعدد
کرده اخرج البغوی وغیره عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم الا ان

تو فی سبعین امة انتم خیرها و اکرمها علی الله عز و جل و اخرج البغوی عن بهز بن حکیم عن ابیه
عن جده انه سمع النبی صلی الله علیه و سلم یقول فی قوله تعالی و تبارک کنتم خیر امة اخرجت للناس قال
انتم تتمون سبعین امة انتم خیرها و اکرمها علی الله و اخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن عبد الله بن
مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه و سلم فوجد قلوب اصحابه
خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه یقاتلون عن دینه و اخرج ابو عمر عن ابی هریرة فی قوله تعالی
کنتم خیر امة قال خیر الناس للناس یجیئون بهم فی السلاسل یدخلونهم فی الاسلام قوله تأمرون
بالمعروف استیناف است برای بیان وجه خیریت قال مجاهد کانوا خیر الناس علی الشرط الذی ذکر
تعالی تأمرون بالمعروف الآیة باز اینجا دو وصف ذکر کرده متعدی فیما بینهم و بین الناس
و آن امر بمعروف و نهی عن المنکر است و یکی فیما بینهم و بین الله و آن ایمان است که متضمن تقوی
و چند سطر بعد فرمود ولو آمن اهل الکتاب لکان فائده میفرماید سبب برآمدن این امت و آن
آنست که اهل کتاب وقتی از اعدات امت اخرجت للناس بودند صفت ایشان متغیر شد
لهذا حکمت الهی اقتضا نمود اصلاح امتی دیگر قال البغوی روی عن عمر رضی الله عنه قال کنتم
خیر امة اخرجت للناس لاولنا ولا تکون لآخرنا و قال ابو عمر جاء عن عمر بن الخطاب من سره
ان یکون من تلک الامة فلیؤد شرط الله تعالی فیها و هر دو قول باهم نزاعی ندارند زیراکه
مفهوم آیت عام است برای هر کسی که داعیه اصلاح عالم در قلب او تلقی کند از اول امت باشد
یا آخر آن لیکن مصداق آن صحابه اولا ثابت شد زیراکه بعد ایشان رسم جهاد و امر معروف
و نهی منکر مندرس شد چنانچه مبین کردیم باید دانست که حضرات خلفا از آن امت
بودند که اخرجت للناس صفت ایشان است جهت آنچه از حالات ایشان متواتر ثابت
گشته زیاده ازین چه خواهد بود که جماعات عظیمه از مسلمین بقوت همت ایشان مزیدکار رتبت
شدند و اقالیم وسیعه را فتح نمودند و طوایف ناس بسعی ایشان در ربقه اسلام درآمدند
پس ایشان خیر امت باشند و هو المراد قال الله تعالی فی سورة الحدید لا یستوی منکم من

انفق

انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى
والله بما تعملون خبير بدانکه ازین آیت اشارت کنیم که معرفت حال خود مشتمل از فتح و کارزار کرد با کسی که [illegible]
نکرد آنچه بعد از فتح [illegible] ایشان اکمل اند بعرفت آن جماعت که بعد از فتح انفاق نمودند و کارزار کرد. [illegible]
و هر یکی را وعده داد و بهشت [illegible] تا حضرت [illegible] باعث [illegible] میکند [illegible]
این آیت افاده میشد بانکه [illegible] صحابه [illegible] مرتبه نیستند بعضی ازیشان اجمعی افضل و اکمل اند بتقدم و
تقدم انفاق و قتال اخرج الخلال من حدیث ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تسبوا
اصحابی فو الذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك مد احدهم ولا نصیفه مع
الفتح [illegible] که [illegible] دیگر صحابه [illegible] احادیث فضائل
المذهبیه [illegible] اما [illegible] که برین دو وجه [illegible]
وازین آیت بطریق منطوق افاده میشد بافضلیت جماعه که پیش از فتح انفاق و قتال کرده اند نسبت بجماعه
اند بر جماعه که بعد از فتح انفاق و قتال نموده اند و بطریق مفهوم موافق میفهماند که هر که انفاق
و قتال او مقدم تر افضل تر و قتالی که در مکه بود بدست و عصا بود و قتالی که [illegible] واقع
شد بشمشیر و [illegible] در لغت هر دو را قتال میتوان گفت ملاحظه همین مفهوم موافق گفته اند
که نزلت فی ابی بکر الصدیق قال البغوی وروی محمد بن فضیل عن الکلبی انها نزلت
فی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه فانه اول من اسلم واول من انفق فی سبیل الله عز وجل قال عبد الله
مسعود رضی الله عنه اول من اظهر اسلامه بسیفه ابو بکر رضی الله عنه والنبی صلی الله علیه وسلم ورد
عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کنت عند النبی صلی الله علیه وسلم وعنده ابو بکر الصدیق رضی الله
عنه وعلیه عباءة قد خللها فی صدره بخلال فنزل جبرئیل علیه السلام فقال ما لی اری ابا بکر
علیه عباءة قد خللها فی صدره بخلال فقال انفق ماله علی قبل الفتح قال فان الله یقرأ
علیه السلام ویقول له اراض انت عنی فی فقرک هذا ام ساخط فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا ابا بکر ان الله عز وجل یقرأ علیک السلام ویقول لک اراض انت فی فقرک هذا ام

ساعته فقال ابو بكر رضي الله عنه ما علي بني لنا من عبور ... الناس ... اخرج الحاكم و ابو نعيم

عن هشام بن عروة عن ابيه قال اسلم ابو بكر وله اربعون الف انفقها كلها على رسول الله صلى

الله عليه وسلم في سبيل الله في الرياض النضرة عن عائشة رضي الله عنها قالت لما اجتمع اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانوا ثمانية وثلثين رجلا الح ابو بكر على رسول الله صلى الله عليه وسلم

في الظهور فقال يا ابا بكر انا قليل فلم يزل يلح على رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ظهر رسول الله صلى الله

عليه وسلم وتفرق المسلمون في نواحي المسجد وقام ابو بكر في الناس خطيبا ورسول الله صلى الله عليه وسلم

جالس فكان اول خطيب دعا الى الله والى رسول الله صلى الله عليه وسلم وثار المشركون

على ابي بكر وعلى المسلمين فضربوهم في نواحي المسجد ضربا شديدا ووطئ ابو بكر وضرب ضربا شديدا

ودنا منه الفاسق عتبة بن ربيعة فجعل يضربه بنعلين مخصوفتين ويحرفهما لوجهه واثر ذلك

حتى ما يعرف انفه من وجهه وجاءت بنو تيم يتعادون فاجلوا المشركين عن ابي بكر وحملوا ابا بكر

في ثوب حتى ادخلوه في بيته ولا يشكون في موته ورجع بنو تيم فدخلوا المسجد وقالوا والله

لئن مات ابو بكر لنقتلن عتبة ورجعوا الى ابي بكر فجعل ابو قحافة وبنو تيم يكلمون ابا بكر حتى اجابهم

فتكلم آخر النهار ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فنالوه بالسنتهم وعذلوه ثم قاموا وقالوا

لام الخير بنت صخر انظري ان تطعميه شيئا او تسقيه اياه فلما خلت به الحت عليه وجعل يقول ما فعل رسول

الله صلى الله عليه وسلم قالت والله ما لي علم بصاحبك فقال اذهبي الى ام جميل بنت الخطاب فسائليها

عنه فخرجت حتى جاءت ام جميل فقالت ان ابا بكر يسألك عن محمد بن عبد الله قالت ما اعرف

ابا بكر ولا محمد بن عبد الله وان تحبي ان امضي معك الى ابنك فعلت قالت نعم فمضت معها حتى

وجدت ابا بكر صريعا دنفا فدنت منه ام جميل واعلنت بالصياح وقالت ان قوما نالوا منك هذا

لاهل فسق واني لارجو ان ينتقم الله لك ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هذه امك

تسمع قال فلا عين عليك منها قالت سالم صالح قال اين هو قالت في دار ابن الارقم قال فان

لله علي ان لا اذوق طعاما او شرابا او آتي رسول الله صلى الله عليه وسلم فامهلتا

حتى اذا هدأت الرجل وسكن الناس خرجتا به يتكئ عليهما حتى ادخلتاه على النبي صلى الله عليه وسلم قالت

فانكب عليه فقبله وانكب عليه المسلمون ورق له رسول الله صلى الله عليه وسلم رقة شديدة فقال ابو بكر

بابي انت وامي ليس بي الا ما نال الفاسق من وجهي هذه امي برة بولدها وانت مبارك فادعها

الى الله تعالى وادع الله عز وجل لها ان يستنقذها بك من النار فدعا لها رسول الله صلى الله عليه وسلم

فاسلمت قالوا واقام رسول الله صلى الله عليه وسلم شهرا وهم تسعة وثلثون رجلا وكان اسلام حمزة

يوم ضرب ابو بكر واخرج البخاري عن عروة بن الزبير قال سألت عبد الله بن عمرو عن اشد ما صنع

المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال رأيت عقبة بن ابي معيط جاء الى النبي صلى الله عليه

فوضع رداءه في عنقه فخنقه به خنقا شديدا فجاء ابو بكر حتى دفعه عنه فقال اتقتلون رجلا ان يقول

ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم واخرج الحاكم عن انس قال لقد ضربوا رسول الله صلى الله

عليه وسلم حتى غشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادي ويقول ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله فقالوا

من هذا قالوا هذا ابن ابي قحافة المجنون وقال ابن اسحاق حدثني نافع عن ابن عمر قال لما اسلم

عمر قال اي قريش انقل للحديث قال له جميل بن معمر الجمحي قال فغدا عليه قال عبد الله بن عمر وغدوت

اتبع اثره وانظر ما يفعل وانا غلام اعقل كل ما رأيت حتى جاءه فقال اعلمت يا جميل اني قد اسلمت

ودخلت في دين محمد صلى الله عليه وسلم قال فوالله ما راجعه حتى قام يجر رداءه واتبعه عمر واتبعت

ابي حتى اذا قام على باب المسجد صرخ باعلى صوته يا معشر قريش وهم في انديتهم حول الكعبة الا ان

ابن الخطاب قد صبا قال يقول عمر من خلفه كذب ولكن قد اسلمت وشهدت ان لا اله الا

الله وان محمدا عبده ورسوله وثاروا اليه فما برح يقاتلهم ويقاتلونه حتى قامت الشمس على

رؤوسهم قال وطلح فقعد وقاموا على رأسه وهو يقول افعلوا ما بدا لكم فاحلف بالله لو قد كنا ثلاثمائة

رجل لقد تركناها لكم او تركتموها لنا فقال فبينما هم على ذلك اذ اقبل شيخ من قريش عليه حلة حبرة

وقميص موشى حتى وقف عليهم فقال ما شأنكم قالوا صبأ عمر قال فمه رجل اختار لنفسه امرا فماذا تريدون

اترون بني عدي بن كعب يسلمون لكم صاحبهم هكذا خلوا عن الرجل قال فوالله لكانما كانوا ثوبا

كنا عنده فما فعلت الى بعد ان هاجر الى المدينة فاسمعه الرجل الذى زجر القوم فيك بكره يوم
اسلمت ثم بقا ثوبك قال ذلك اى نبى الله عن هذا بل اسمعى حتى ابنيه باى مقدم مسكوت عنه
ا... پیشینین بر جماعه که بعد فتح مسلمان شدند بالمنطوق ثابت شد و بر جماعه متقدمه بالمفهوم فهذه
... خلافت را شده باشند و مکی ... و لزم خلافت خاصه افضلیت خلفه است نسبت بعامه مسلمین
بفضل کلی و نسبت بخواص ایشان که مستعد خلافت اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم باب ... منتظر
الامامة محمول بود بفضل جزئی معتد به که در حکم فضل کلی باشد خصوصا در اموری که مناسب با
خلافت باشد و از انجمله ... فی سورة ... انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون مراد از آیه انا
فرود آورده ایم قرآن را و هر آئینه ما نگاهدارنده اویم و قال فی سورة القیامة لا تحرک به
لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه یعنی مجنبان
زبان خود را بقرآن تا بشتابی بحفظ آن هر آئینه وعده است بر ما بهم آوردن و خواندن آن پس چون
بخوانیم قرآن را یعنی نازل گردانیم آن را پس پیروی کن قراءة او را یعنی استماع آن کن باز هر آئینه
بر ما وعده است واضح ساختن او را اخرج مسلم فی حدیث عیاض بن حمار عن النبی صلی الله علیه وسلم
عن ربه تبارک و تعالی و انزلت علیک کتابا لا یغسله الماء و این کنایه است از آنکه هر مساعی بنی آدم
... قرآن قادر نشوند بر آن علیه تغییر صحف قرآن است باز در آیه دیگر صورت حفظ
بیان فرمود اخرج البخاری عن ابن عباس فی قوله عز وجل لا تحرک به لسانک الآیة قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یعالج من التنزیل شدة و کان مما یحرک شفتیه فانزل الله عز وجل لا تحرک به لسانک
لتعجل به ان علینا جمعه و قرآنه قال جمعه فی صدرک و تقرأه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه قال فاستمع
له و انصت ثم ان علینا بیانه ثم ان علینا ان تقرأه فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ذلک
اذا اتاه جبریل استمع فاذا انطلق جبریل قرأه النبی صلی الله علیه وسلم کما قرأ و ... این
حدیث قصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقط و تفسیر جمعه فی صدرک ...
... مسکوت عنه در این تفسیر است ... که ... معانی ... مجمل

کردن بعید هنا آنچه در تفسیر مشهور است فلا تستعجل به را تفسیر کردن کما بینه شیخ الهند باز فرود آورده

ثم ان علینا بیانه بر معنی که بعضی متراخی معتقد شده واقع شده پس بعضی وارد است در تفسیر آن

بیاید که معنی ان علینا جمعه آنست که لازم است در ذمه جمع کردن قرآن یعنی در مصاحف و قرائه

یعنی توفیق حسن قرائت امت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و عوام ایشان را بر تلاوت آن بسلسله

تواتر از هم بست نشود خدای تعالی مشیئت یافته که در تفکر آن مباش که قرآن از دل تو فراموش نشود

خدای تعالی امید داد که در تفکر آن مباش که قرآن از دل تو فراموش شود و شفقت دیگر از آن

ملک سبکی انه رفیع و عزیز است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم صعوبت تکرار که جمهور مسلمین در حفظ قرآن

می کشند تحمل نمی کنند جمهور تبلیغ جبریل بخاطر مبارک متمکن شد پس جای این فکر که بجا خود لازم

کردانیده ایم آنچه بر آن شتاب نموده تبلیغ تو ما فرست و آن جمع قرائت در مصاحف و خواندن امت

است اکثر ایشان خواص و عوام سینه خاطر خود را مشغول شغف حفظ آن نگردانند بلکه چون ما بر

زبان جبریل تلاوت کنیم در پی استماع آن باش باز بر ماست توضیح قرآن در هر عصری جمعی را موفق بتشریح

غریب قرآن و بیان سبب نزول آن کنانیم یا مصدق حکم آن بیان کنند پس این همه مراتب متأخر است

از حفظ تو و تبلیغ تواتر او چون آیات قرآن متشابه اند بعض آن مصدق بعض است و آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مبین قرآن عظیم است حفظ قرآن که موعود حق است با شدت ظاهر شد که جمع

آن در مصاحف کنند و مسلمانان توفیق تلاوت آن شرقاً و غرباً لیلاً و نهاراً یافتند و همین

معنی لا یغسله الماء باز جمعه وقرآنه یکجا ایراد فرمودن و وعده بیان بکلمه ثم که برای تراخی است

ذکر نمودن می فهماند که در وقت جمع قرآن در مصاحف استعمال تلاوت آن شایع شد و تفسیر

آن من بعد بظهور آمد و در تابعین تحقق شد اول شروع حفظ آن از جانب ابی بن کعب

و عبد الله بن مسعود است در زمان حضرت عمر رضی الله عنه و اول اشتغال به تفسیر از ابن عباس

واقع شد بعد انقضای ایام خلافت چون اینهمه ذکر کردیم باید دانست که جمع کردن و تخمین

قرآن عظیم را در مصاحف سبیل حفظ آن شد که خدای تعالی بر خود لازم ساخته بود و وعده آن

فرموده در فی الحقیقة این نسبت فعل حق است و آنچه از وعد اوست که در بعثت شیخین ظهور یافت
آنچه یکی از لوازم خلافت خاصه است الحال این فصل را بر تکمله باب یکی ختم کنیم بدانکه اهل حق نبوت
ملکه نفسیه که بر تربیه نفسانیه و بدنیه انبیا اثر آن یافته شده امر نیست جبلی که نفس ایشان را بعض
نفس انبیا گرچه بود اند بس چون ورقه خبط مستعد شود با فاعیل مناسبه قدسیه بلکه چون [illegible] ازبهی
[illegible] حکمت [illegible] مقتضی آن شود که خدای تعالی از فوق سبع سموات اراده فرماید اصلاح بنی آدم
و اقامت نوع انسان بالقاء و [illegible] در قلب آنکه بنی آدم را صحیح و اعداء الشیطان را مقهور و اعلا
کلمة الله [illegible] در آن خواهد بود امر فرماید و مرآن [illegible] را الزام کند انرا اگر کردند فبها و اگر
نکنند [illegible] مجاهده [illegible] سعداء [illegible] گردند و عالمی بهدایت منور شود
و اقتضای عالم این که حقیقت خاص [illegible] اجتماع [illegible] مقتضی اراده نتیجه گردد
بر شخص [illegible] بتشخیص با مقتضی کرده و انقلاب انرا بهواجس عالم این را اقتضا کند فهذا
الهی نازل شود از فوق سبع سموات بملاء اعلی و ملاء اعلی همه از آن رنگین شوند و میل [illegible]
ملاء اعلی در نفس قدسیه مستقر و ملاء اعلی برای این نفس بصور مناسبه متمثل شوند و علوم غیبیه
و اسما [illegible] در نفس القاء نمایند و این نفس قدسیه [illegible] که از فوق سبع سموات
نازل شده و در سدرة المنتهی باحکام ملکیه گشته در ملاء اعلی منتشر شده در زمین فرود
آمده است مطلع شود و وحی متلو و غیر متلو که از عالم مجرد [illegible] اراده نزول فرمود
لباس مناسب ملاء اعلی پوشیده باز دیگر لباس الفاظ و حروف [illegible] در بر کرده بر
قلب این پیغامبر نزول فرماید و در هر وقت در لسان شرع گفته شود بعث الله فلانا نبیا و
امره بتبلیغ الاحکام و اوحی الیه پس نبوت امریست حادث بسبب تعلق اراده غیب
این پیغامبر بجهت اصلاح عالم نه امر جبلی و نه مکتسب بریاضت آری این دولت نمی دهند مگر
کسی را که عقل او و نفس قدسیه باشند و در اصل جبلت مستعد از ملاء اعلی و قوی ملکیه آن شد
مندرج ست در غایت ظهور و غلبه صفات صلاح و سعادت [illegible]

[illegible]

اعتدال انسانی جهت قوتیه دارد فی العاقلیه الاعتقاد قلب و قلبیه در رشده مباحث و نیست
الاعتقاد عقلی و عقل او در کمال جودت و استقامت الاعتقاد و علو اعلی و لتسخیر انسان
و آمیختیه برای انسان قوة عاقله او شبیه ادراک اطوار علویست و لهذا قنوان حمی و یدید قوه
عاقله او در غایت صلاح و لهذا عصمت عقول او میباشد و انبیا معصوم لازم اند بلکه سلطنت
آیه عالی میشود که نبوت عنایت الهی است که کسی را که چنین آفریده باشند تا انبیا مردم را صوب
معقول فرستند که هیچ یک از او هدایت یا نکرده آن متصف باشند و نبوت نصیب ایشان نباشد
یا آنچه مشهور است که هیچ کس نیکو نگردد و در سه هر آنکه بد و نیکو گرفت و الله تعالی اعلم
جهت تکمیل ما نده و چنانکه نبوت کلیست جبلی نیست همچنین خلافت خاص پیغمبر نیست و جمله
نیست ارادهٔ الهی از فوق نبوت تا زل میشود برای تشبیه هدایة پیغامبر در میان مردم
و اتمام نور او و اظهار دین او و انجاز موعود برای او لیس لهذه الحیات میسر باید چه
خلیفه هر چند جوانب پیغامبر که داعیه نصرت دین پیغامبر از قبل او و اعانت چنین در دلها
الهیان منعکس شده هزاران باشند این خلیفه منزله درست و انچه منزله جوارح اول هم اول
داعیه البته دل خلیفه است و از انجا منزله نور چراغ که در آینه های منصوبه بدیوارها منطبع
شود بدیگران هم نور می آید و اینهمه بر ترتیب الاشد ادراک کرده میشود گویا اینست
معنیهای بلکه همه جوانب کلمة النبی من امر تبلیغ شریعة الله ظاهری دارد و بطنی ظاهر او نشر
شریعت است بمردم و بطن او داعیه است قویه که از میان فواد او جوشیده و همچنین
کلمة الخلیفة من تمشیة شریعة النبی فی الناس و یظهر علی یده موعود الله لنبیه ظاهری دارد و بطنی
ظاهر تمشیه و تنفیذ داعیه الهیست قویه که بواسطه پیغامبر در دل او متمکن شده
بلکه از حد ردل او جوشیده و اگر این داعیه را نزد کسی بجویند او را خلیفه خاص نمیتوان
گفت اگر فاخرست مصداق آمده نهد الدین بالرجل الفاجر گردد و اگر شاهرست مثل سنگ دیگ
او را تحریک کنند و تحریکات کار مطلوب با تمام رسانند و او را هیچ فضیلتی نه و همین قدر

الا فقد که معنی ... است با منزله محسوس و خلیفه حامل امانت و لعب میکند هرچند احتمال [illegible] تجویز

میتواند کرد تصور و آخر ایام حیات پیغامبر مسلمان نشود و این داعیه از دل او بیرون نیاید اما این احتمال هرگز

در حق ... است [illegible] ... است ولی نگاه داشته است [illegible] این داعیه حقیقیه نازل از فوق

سبع سموات ... که همه ... را اصلا در کسی [illegible] مگر آنکه جوهر نفس او مستعد [illegible]

اجتبا از همه باشند ... حافظ او ... و ... باشد [illegible]

... از عصمت گذشته و آن صدیقیت است ... انتقال [illegible]

استعداد نفس ... بوده است تا پیغامبر را ... آن ... پیدا نشود و قابلیه نفس او [illegible]

جز با ... نفس پیغامبر ... نباشد و این کلامیست محکم که شرح آن بسطی دارد عمری باید که

یار آید یکبار این دولت ... که ... سالها باید که در سایه پیغامبر زندگانی

کرده باشد و بارها ... نفس قدسیه پیغامبر را ... از بیرون ... و با رسول الله صلی

الله علیه و سلم محبت عظمی بهم رسانیده باشد که لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و ولده

والناس اجمعین ... و ... اعانت پیغامبر ... مسابقت ربوده ... تقلید

پیغامبر ... جهاد در حق او ... تحقیق رسیده در شداید و مکاره ... پیغامبر

... و آن حوادث را ... بالاصالة بر خود ... و ... تهذیب نفس از درجه

اصحاب الیمین درگذشته بر مسند سابقین جا گرفته نفس قدسیه پیغامبر ... [illegible]

اعمال ... نفس ... تجربه فرموده و احتساب نفس او ... از انوار [illegible]

و اخلاق نامرضیه السنه ... کرات و مرات بشارت نجات و فوز بدرجات ... داده [illegible]

سنیه و مقامات عالیه او اخبار فرموده و شرف و عظمت وی و لیاقت او [illegible]

و فعلا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم تواتر ... نموده مثل این کس قابلیت آن پیدا کرده است که

داعیه نازله از فوق سبع سموات ... بالوان ... جوهر نفس خود تحمل کند و آن داعیه

... پیغامبر و ... فرماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء این خلافت [illegible]

[illegible]

جهت آنکه حقوق [illegible] به اینچنین [illegible] ولایت [illegible]

اثبات [illegible] [illegible] صحابه [illegible] اعلم [illegible]

[illegible] شخصی [illegible] الهیه [illegible]

[illegible] الا [illegible]

الهیه [illegible]

[illegible] قبیل [illegible] گردد [illegible]

[illegible] استخلاف [illegible] و [illegible]

[illegible] قبل الاستخلاف [illegible] مستحقین [illegible]

[illegible] که [illegible] افضل [illegible] که [illegible]

را اگر سوای تمکن شخص در حسن سیاست و تابعیت [illegible] با ابتدا [illegible] بسیار [illegible]

و وجود اخلاقی که اسد بر دست این شخص اصلاحات [illegible] لوازم دیگر [illegible] او [illegible]

در لوازم خلافت اگر بحال انداختن [illegible] حق بر دست او [illegible] محال [illegible]

و اگر اندراجی در دل شخصی [illegible] دین را بر دست او ظاهر کنند و اصل این لوازم قدرتی

که بوجهی اتکا این [illegible] داشته باشند او خلیفه نیست چنانکه مطلوب قتل شیر [illegible]

شخصی [illegible] یا [illegible] و در بارگاه سلطنت عزت یافت [illegible]

چنانکه فنی تیراندازی یا اسب تازی فلانکس از وی بهتر میداند آن شخص [illegible] میکند که

قوت و شجاعتی که برای قتل شیر [illegible] در کار بود [illegible] موجود است زیاده از آنکه در مقصد

من در کار نیست بلکه اصل قتل کسی منظور نیست الا بالعرض بلکه اصل قوت و شجاعت [illegible]

الا [illegible] رضای سلطان بوده است [illegible] حصول چون آن مقصد را [illegible]

کتب کلامیه بخوانده [illegible] که [illegible] بخاطر تو [illegible] میخواهیم که [illegible]

توانسته بود [illegible] اما اگر [illegible] استعمال و [illegible] اعتقاد در جناب

بالله حتی دیدا شد آن اقتضا می کند بعضی رسل السابق اعلی بر سیاسات ملت [illegible] فان الله تعالی
[illegible] اقولوا ما انتم [illegible] وفي حديث عياض عند [illegible] عن النبي صلى الله عليه وسلم عن ربه تبارك وتعالى
كل مال نحلته عبدا حلال واني خلقت عبادي حنفاء كلهم وانهم اتتهم الشياطين فاجتالتهم عن دينهم
وحرمت عليهم ما احللت لهم وامرتهم ان يشركوا بي ما لم انزل به سلطانا وان الله نظر الى اهل الارض
فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقايا من اهل الكتاب وقال انما بعثتك لابتليك وابتلي بك الحديث اخرجه مسلم اما
آنکه [illegible] النبی اعلا [illegible] اعلی [illegible] ایکه از شواهد آن حدیث [illegible] اخرج مالک عن
ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا احب الله العبد قال لجبرئیل علیه السلام یا جبرئیل
قد احببت فلانا فاحبه فيحبه جبرئيل ثم ينادي جبرئيل في اهل السماء ان الله قد احب فلانا فاحبوه
فيحبه اهل السماء ثم يضع له القبول في الارض اما آنکه انبیا علیهم السلام در اخلاق جبلیه خود
فوقیت دارند بر غیر خود پس دلیل این جز آنکه سیاسات ملت [illegible] کسی که [illegible] این حکم خلقیه [illegible]
بفطرت می داند که انتظام اخلاق جبلیه باین روشنی که در انبیا ظاهر شد بدون انقیاد نفس
ملکیه او قلب [illegible] را میسر نیست از شواهد آن حدیث انس است کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم احسن الناس واسمح الناس واجود الناس اخرجه الشیخان و اخرج البخاری عن محمد بن جبیر
بن مطعم عن ابیه بینما هو یسیر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ومعه الناس مقفله من حنین
فعلقت الاعراب یسألونه حتی اضطروه الی سمرة فخطفت رداءه فوقف النبی صلی الله
علیه وسلم فقال اعطونی ردائی لو کان لی عدد هذه العضاه نعما لقسمته بینکم ثم لا تجدونی
بخیلا ولا کذابا ولا جبانا و اخرج الدارمی عن الزهری قال ان جبرئیل قال ما فی الارض اهل
عشرة ابیات الا قلبتهم فما وجدت احدا اشد انفاقا لهذا المال من رسول الله صلی الله
علیه وسلم و اما آنکه غیر انبیا هم گاهی در اصل جوهر نفس شبیه میباشند بجوهر نفوس انبیا
علیهم السلام پس دلیل آن قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رؤیا المؤمن جزء من ستة واربعین
جزءا من النبوة اخرجه البخاری و قال [illegible] السمت الصالح جزء من خمسة وعشرین جزءا من النبوة

اخرجه

اثر صحابی نیز دیده شده [illegible] آنچه [illegible] بوده [illegible] اخرج ابو نعیم عن عبد الله بن مسعود قال ان الله
نظر فی قلوب العباد فوجد قلب محمد صلی الله علیه وسلم خیر قلوب العباد فاصطفاه وبعثه برسالته ثم نظر
فی قلوب العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه وسلم فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء
نبیه صلی الله علیه وسلم یقاتلون علی دینه واخرج ابو نعیم عن ابن عباس فی قوله تعالی قل الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی قال اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم و [illegible] السدی و الحسن البصری [illegible]
[illegible] اخرج البخاری [illegible] عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد کان
فیما قبلکم من الامم محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر واخرج الترمذی عن عائشة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبیان فقام رسول الله
صلی الله علیه وسلم فاذا حبشیة تزفن والصبیان حولها فقال یا عائشة تعالی فانظری فجئت
فوضعت لحیی علی منکب رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعلت انظر الیها ما بین المنکب الی راسه
فقال لی اما شبعت اما شبعت فجعلت اقول لا لانظر منزلتی عنده اذ طلع عمر فارفض الناس
عنها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لانظر الی شیاطین الجن والانس قد فروا من عمر قالت فرجعت
حاصل آنکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نفسی [illegible]
[illegible] [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه وسلم [illegible] ابو طالب [illegible] ابو سهیل [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] قال الله تعالی وقال الحواریون
نحن انصار الله [illegible] این اشاره [illegible] ظهور [illegible] در
[illegible] که [illegible] احتیاج افتد
[illegible] [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] خواجه حافظ دیوان خود را بغیر [illegible]
[illegible] تدوین کرده باشد یا ابو علی قانون را

بغیر تعبیر در فن فهم مخی حجیه بر تحقیق و ترتیب مسایل این فن تصنیف نموده باشد سبحان الله
چه شان عظیم اگر داعیه نمی بود این افعال متشابهه در وجود مصطفی علیه چگونه ظاهر میشد و اگر داعیه
دخیل نبود میزان بر لسان غیب ترجمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرجح ابی بکر جاری گشت ما انجا که
کسی تواند رسید و اگر داعیه قائمه از قوی نفسانی بود مراد این کمال از فوق ما نازل شود انتهیه جز تاثیر
ظهور نمی شود و کمال این بشر نتواند از کوشش بشری کار نجا آمد واما اگر تعمیم کرده شود تعلق بداده
بخلافت خاصه علی افضلیت هذا صرح به جمع از سلف ما احادیث بسیار است از آنجمله حدیث اخرج الدارمی عن ابی ذر
الغفاری قال قلت یا رسول الله کیف علمت انک نبی حین استنبئت فقال یا ابا ذر اتانی ملکان
وانا ببعض بطحاء مکة فوقع احدهما الی الارض وکان الآخر بین السماء والارض فقال احدهما لصاحبه
اهو هو قال نعم قال فزنه برجل فوزنت به فوزنته ثم قال فزنه بعشرة فوزنت بهم فرجحتهم
ثم قال زنه بمائة فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال زنه بالف فوزنت بهم فرجحتهم فکانی انظر الیهم
ینتثرون علی من خفة المیزان قال فقال احدهما لصاحبه لو وزنته بامته لرجحها اخرج الدارمی
حدیث عتبة بن عبد السلمی حدیثا طویلا فیها شق صدره صلی الله علیه وسلم عند ظئره حلیمة قال احدهما
لصاحبه اجعله فی کفة واجعل الفا من امته فی کفة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا انا انظر
الی الالف فوقی اشفق ان یخر علی بعضهم فقال لو ان امته وزنت به لمال بهم ثم انطلقا وترکانی
واخرج ابو بکر ... عن ابن عمر خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات غداة بعد طلوع الشمس
قال رایت قبیل الفجر کانی اعطیت المقالید والموازین فاما المقالید فهی المفاتیح واما الموازین
فهذه یوزن بها فوضعت فی کفة ووضعت امتی فی کفة فوزنت بهم فرجحت ثم جیء بابی بکر
فوزن بهم فرجح ثم جیء بعمر فوزن بهم فرجح ثم جیء بعثمان فوزن بهم فرجح ثم رفعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از وزن با امت ... بجز ... مخلد در این
وزن و رجحان دلالت کرد بر افضلیت ... معتبر عند الله بسبب آن لازم نبوت است همین
رویا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و رنا خلفا دیدند ... و ... افضلیت

خلفا

خلفا را که ثابت شده منشاء آن در صحابه ایشان فی نفس الامر اتصاف بلوازم خلافت خاصه است معنا آنکه

حقیقت آن خلافت مجرد تعلق اراده الهی بآنست [illegible] دیگر بحسب عادة لازم او [illegible]

[illegible] صحیح الا انتقال بمجرد اراده ثابت بحسب دو شق مشهور و مراد ما فضیلتی

که ما بر مسائل [illegible] باعتبار [illegible] و [illegible]

[illegible] و لکن هذا اکثر [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] ثابت [illegible] خلافت [illegible] مقصود

[illegible] هر یکی [illegible]

[illegible] التفسیر [illegible] صحابه [illegible]

ساز در [illegible] هر [illegible] موقوف [illegible] معلوم خواص و عوام کرده که آنچه

مشهور است که ثبوت خلافت ایشان باجماع و در [illegible] خلیفه متقدم بوده است کلام محقق

است لیکن معنی اجماع آن نیست که هر یکی بفکری که مستند بشرع نباشد بلکه مستند باشد بعقل یا

دید وقت رای زده باشند بلکه معنی اجماع آنست که هر یکی بدلیل شرعی که نسبت بسینه آنحضرت

نسبت صلی الله علیه و سلم خلافت ایشان استنباط نموده از تصریحات آنحضرت تارة و تلویحات

آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخری تا آنکه هر یکی بملاحظه این دلیل مکلف شده بقبول خلافت

ایشان [illegible] مجتهدان عصر اول اتفاق کردند بر آنکه [illegible] اجماع متحقق گشت و من بعد کسی را

مجال مخالفت نماند و تلویحات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخلافت ایشان راجع است باثبات لوازم

خلافت عامه یا لوازم خلافت خاصه ایشان را مثلا جایی که گفتند زکوة را بعد من بابو بکر خواهند

داد اثبات بعض لوازم خلافت عامه نمودند که حفظ بیت المال و اخذ زکوة مسلمین است و جایی

که گفتند ابو بکر رضی الله عنه صدیق است و عمر شهید یا گفتند درجات ایشان در بهشت اعلی

درجات خواهد بود و یا ایشان [illegible] بهشت داده اند [illegible] بترتیب خلافت یا

یا گفتند بهترین امت ایشان اند و علی هذا القیاس اثبات لوازم خلافت خاصه فرموده اند

تلمیح است مخالف باشد و اشاره را اگر بجای طرق تردد می‌کنند دیگر دلالت التزام مساوی بر وجه
ملزوم مسلم است اما دلالت لازم اعم بر وجود ملزوم مسلم نمیداریم در اینجا اوصاف لازم اعم خلافت
خاصه است در غیر خلیفه خاص بعض این صفات یافته میشود گوییم تعریض از همین است اثبات او و تفهیم آنکه
خاص است مشهود اخرج مالک عن عمرة بنت عبد الرحمن ان رجلین استبا فی زمان عمر بن الخطاب فقال
احدهما للآخر والله ما ابی بزان ولا امی بزانیة فاستشار فی ذلک عمر بن الخطاب فقال قائل مدح
اباه وامه فقال آخرون قد کان لابیه وامه مدح غیر هذا نری ان تجلده الحد فجلده عمر بن الخطاب
الحد ثمانین پس تعریض مثل صریح است و تحقیق در تعریض آنست که دلالت میکند بمحض لفظ
لیکن میکند بمساعده قراین شک نیست که قراین را دلالتی هست اما قطعیه و اما ظنیه مثل دلالت
دخان بر وجود نار و دلالت ابر و رعد بر طلب باران و همچنین لفظ را نیز دلالت هست بر معنی
منطوق خود پس هر تعریض مرکب از دو جز میشود ابهام بعضی با بعض دیگر منضم میگردانند و همچنین
تحقیق نزدیک فقیر در ایماآت و فحاوی و غیر آن همین است که دلالت لفظ فقط نیست بلکه لفظ مع
القراین و آن قراین گاهی خفیه می‌باشند و گاهی جلیه میزان در استنباط معانی از مثل این دلایل
فهم اهل لسان است در مثل محاورات لهذا مفهوم وصف نزدیک امام شافعی که رأس رئیس مستنبطات است
موقوف آمد بر شروط چند که آنها محقق قراین معانی مقصوده باشند و چون حال برین منوال است
دلالت وجود لازم اعم بر وجود ملزوم اخص مستبعد و مستنکر نیست چون این مقدمه ممهد شد خوض
در مقصود نمائیم مسند ابی بکر الصدیق رضی الله عنه اخرج الدارمی عن حیة بنت ابی حیة عن ابی بکر
الصدیق فی قصة طویلة فذکرت غزونا خثعما وغزوة بعضنا بعضا فی الجاهلیة وما جاء الله به
من الالفة واطناب الفساطیط وشبک ابن عون اصابعه ووصفه لنا معاذ وشبک احمد فقلت
یا عبد الله حتی متی امر الناس هذا قال ما استقامت الائمة قلت ما الائمة قال اما رأیت
السید یکون فی الحواء فیتبعونه ویطیعونه فما استقام اولئک واخرج الدارمی عن قیس بن
ابی حازم قال دخل ابو بکر علی امرأة من احمس یقال لها زینب قال فرآها لا تتکلم فقال ما

لها

لها لا تكلم قالوا حجت مصمتة فقال لها تكلمي فإن هذا لا يحل هذا من عمل الجاهلية قال فتكلمت فقالت
من أنت قال امرؤ من المهاجرين قالت أي المهاجرين قال من قريش قالت من أي قريش أنت
قال إنك لسؤول أنا أبو بكر قالت ما بقاؤنا على هذا الأمر الصالح الذي جاء الله به بعد الجاهلية فقال بقاؤكم
عليه ما استقامت بكم أئمتكم قالت وما الأئمة قال أما كان لقومك رؤوس وأشراف يأمرونهم
فيطيعونهم قالت بلى قال فهم أولئك على الناس قوله استقامت أي ما استقامت [illegible] وقد
ذكرنا آيات ومتابعات وعضادة أخرج البخاري في حديث عمر الطويل أن أبا بكر قال للأنصار ما ذكرتم فيكم
من خير فأنتم له أهل ولن يعرف هذا الأمر إلا لهذا الحي من قريش هم أوسط العرب نسبا ودارا أخرج
أبو بكر بن أبي شيبة في [illegible] فقال أبو بكر في [illegible] فحمد الله وأثنى عليه قال يا معشر الأنصار
والله ما ننكر فضلكم ولا بلاءكم في الإسلام ولا حقكم الواجب علينا ولكنكم قد عرفتم أن هذا الحي
من قريش بمنزلة من العرب ليس بها غيرهم وأن العرب لن تجتمع إلا على رجل منهم فنحن الأمراء وأنتم
الوزراء فاتقوا الله ولا تصدعوا الإسلام ولا تكونوا أول من أحدث في الإسلام اشتراط نسب
قريش في الخليفة مجمع عليه أهل السنة أخرج البخاري ومسلم والدارمي وغيرهم عن ابن عباس كان أبو
هريرة يحدث أن رجلا أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال إني أرى الليلة ظلة تنطف منها
السمن والعسل فأرى الناس يتكففون بأيديهم فالمستكثر والمستقل وأرى سببا واصلا من السماء
إلى الأرض فأراك أخذت به فعلوت ثم أخذ به رجل آخر فعلا به ثم أخذ به رجل آخر
فعلا به ثم أخذ به رجل آخر فانقطع ثم وصل فعلا به فقال أبو بكر بأبي أنت وأمي لتدعني فأعبرها
فقال اعبرها فقال أما الظلة فظلة الإسلام وأما ما ينطف من السمن والعسل فهو القرآن لينه
وحلاوته وأما المستكثر والمستقل فهو المستكثر من القرآن والمستقل منه وأما السبب الواصل
من السماء إلى الأرض فهو الحق الذي أنت عليه تأخذ به فيعليك الله ثم يأخذ به بعدك رجل فيعلو به
ثم يأخذ به رجل فيعلو به ثم يأخذ به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به أي رسول الله لتحدثني
أصبت أم أخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم أصبت بعضا وأخطأت بعضا فقال أقسمت

يا رسول الله لتخبرني بالذي اخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقسم انتهى حيث معلوم میشود که
حضرت صدیق میدانست که خلافت بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیکی علی الترتیب بخواهد
رسید و ایشان بر منهاج نبوت سیر خواهند بود و بر منهاج نبوت سیر خواهند گذشت باقی ماند آنکه هیچ
موافق تعبیر حضرت صدیق در خارج بوقوع آمد پس خطا چه حد باشد فقیر میگوید سکوت
از تعیین آن ثبوت امر با وجود قدرت بر تعیین آن بطریق مسامحه منسوب بخطا شد و شاید آنحضرت
... این جزا باقیا هم مجال مسامحت آن است ... چند بیت که در خصایص مذکور است اخرج ابن عساکر عن
كعب قال كان اسلام ابي بكر الصديق سببه وحي من السماء وذلك انه كان تاجرا بالشام فرأى رؤيا
فقصها على بحيرا الراهب فقال له من اين انت قال من مكة قال من ايها قال من قريش قال فاي شيء
انت قال تاجر قال صدق الله رؤياك فانه يبعث نبي من قومك تكون وزيره في حياته وخليفته
بعد موته فاسرها ابو بكر حتى بعث النبي صلى الله عليه وسلم فجاءه فقال يا محمد ما الدليل على ما تدعي قال الرؤيا
التي رأيت بالشام فعانقه وقبل ما بين عينيه وقال اشهد انك رسول الله واخرج ابن عساكر عن ابن
مسعود قال قال ابو بكر الصديق خرجت الى اليمن قبل ان يبعث النبي صلى الله عليه وسلم فنزلت
على شيخ من الازد قد قرأ الكتب واتت عليه اربعمائة سنة الا عشر سنين فقال لي احسبك
حرميا قلت نعم قال واحسبك قرشيا قلت نعم قال واحسبك تيميا قلت نعم قال بقيت لي
فيك واحدة قلت ما هي قال تكشف لي عن بطنك قلت لم ذاك قال اجد في العلم الصادق
ان نبيا يبعث في الحرم يعاون على امره فتى وكهل فاما الفتى فخواض غمرات ودفاع معضلات
واما الكهل فابيض نحيف على بطنه شامة وعلى فخذه اليسرى علامة وما عليك ان تريني ما
سألتك فقد تكاملت فيك الصفة الا ما خفي علي قال ابو بكر فكشفت له عن بطني فرأى شامة سوداء فوق
سرتي فقال انت هو ورب الكعبة واخرج ابن سعد عن الحسن قال قال ابو بكر يا رسول الله ما زلت
ارى في عذرات الناس قال لتكونن من الناس بسبيل قال ورأيت في صدري كالرقمتين
قال سنتين و اگر کسی میگوید که صدیق رضی الله عنه از کجا میدانست که مستحق بخلافت اوست در

دو

وقت بیعت بما اشاره نمود فاروق و ابو عبیده و معاذ کرد با جمع اهل دین گویم این اشاره بخیری
معتنی لکن نیست که البته اکثر اهل مطلب یافته بیانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم فرموده بودند که حضرت
عائشه رضی الله عنها از وجع الخ آنچه ابتدا بود معهود ایشان در مرض ... نموده بودند فرمودند ان
یکن هذا من عند الله یمضه احوال اهل الله عز وجل نشهود مختلف است گاهی سعی در تدبیر میکنند با
وثوق بوجود آن وگاهی ترک میکنند و منتظر تدبیر غیبی می‌باشند که لطف الهی هر کدام غالب
آید هر چه را منفذ میسازد حضرت صدیق راه توقف اختیار نمودنا اعتبار بعد از خلاف نفس بالسیه بر
ما تقدم اما آنکه بیعت حضرت صدیق خلافت خود را بسوابق اسلامیه فقد اخرج الترمذی عن ابی
سعید الخدری قال قال ابوبکر الست احق الناس بها الست اول من اسلم الست صاحب کذا الست
صاحب کذا اما استدلال صدیق بر منع توقف از بیعت بعد انعقاد بیعت عامه بلزوم شق عصا
المسلمین فقد اخرج الحاکم عن ابی سعید فی قصة طویلة فلما قعد ابوبکر علی المنبر نظر فی وجوه القوم
فلم یر علیا فسأل عنه فقام ناس من الانصار فاتوا به فقال ابوبکر ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم
وختنه اردت ان تشق عصا المسلمین فقال لا تثریب یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم فبایعه ثم لم
یر الزبیر بن العوام فسأل عنه حتی جاؤا به فقال ابن عمة رسول الله صلی الله علیه وسلم وحواریه
اردت ان تشق عصا المسلمین فقال لا تثریب یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل قوله فبایعه
اما اثبات صدیق رضی الله عنه خلافت حضرت فاروق را بافضلیة او فقد اخرج الترمذی
عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر
اما انک ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر
من عمر واخرج ابوبکر بن ابی شیبة عن زبید بن الحارث ان ابابکر حین حضره الموت ارسل الی
عمر یستخلفه فقال الناس تستخلف علینا فظا غلیظا ولو قد ولینا کان افظ واغلظ فما تقول
لربک اذا لقیته وقد استخلفت علینا عمر قال ابوبکر ابربی تخوفنی اقول اللهم استخلفت علیهم
خیر خلقک الحدیث واخرج ابوبکر بن ابی شیبة عن محمد عن رجل من بنی زریق فی قصة طویلة

قال ابو بکر لعمر انت اقوى مني فقال عمر انت افضل مني تا ظاهر شود در این آثار مضطر می شود
انکه این اوصاف را دخل است در اثبات خلافت خاصه که در طبقه اولی بود والا ذکر این
کلمات در مبحث اثبات خلافت خاصه از فائده خالی است باید من مسند عمر بن الخطاب
رضی الله عنه اما شروط خلافت فقد اخرج ابو یوسف عن ابی الملیح الهذلی قال خطب عمر بن الخطاب
رضی الله عنه فقال ایها الرعاء ان لنا علیکم حق النصیحة بالغیب والمعونة علی الخیر ایها الرعاة
انه لیس من حلم احب الی الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه ولیس جهل ابغض الی الله ولا اعم ضررا
من جهل امام وخرقه وانه من یاخذ بالعافیة فیما بین ظهرانیه یعطی العافیة من فوقه واخرج ابو
یوسف عن عثمان بن عطاء الکلاعی عن ابیه قال خطب عمر الناس فحمد الله واثنی علیه ثم قال اما بعد
فانی اوصیکم بتقوى الله الذی یبقى ویهلک ما سواه الذی بطاعته ینفع اولیاءه وبمعصیته
یضر اعداءه فانه لیس لهالک هلک معذرة فی فعل ضلالة حسبها هدى ولا فی ترک حق حسبها
ضلالة وان احق ما تعاهد الراعی من رعیته ان تعاهدهم بالذی لله علیهم فی وظائف دینهم الذی
هداهم الله له وانما علینا ان نامرکم بما امرکم الله به من طاعته وان ننهاکم عما نهاکم الله عنه من معصیته
وان نقیم امر الله فی قریب الناس وبعیدهم ولا نبالی علی من مال الحق الا وان الله فرض الصلوة
وجعل لها شروطا فمن شروطها الوضوء والخشوع والرکوع والسجود واعلموا ایها الناس ان
الطمع فقر وان الیاس غنى وفی العزلة راحة من خلطاء السوء واعلموا انه من لم یرض عن
الله من قضائه لم یؤد الیه فیما یجب له من شکره واعلموا ان لله تعالى عبادا یمیتون الباطل بهجره
ویحیون الحق بذکره رغبوا فرغبوا ورهبوا فرهبوا ان خافوا فلم یامنوا ابصروا من الیقین ما لم یعاینوا
فخلصوا بما لم یزایلوا اخلصهم الخوف فهجروا ما ینقطع عنهم الحیوة علیهم نعمة والموت لهم کرامة واخرج
ابو یوسف عن الزهری قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقال یا امیر المؤمنین لا
ابالی فی الله لومة لائم ام اقبل علی نفسی فقال اما من ولی من امر المسلمین شیئا فلا یخاف فی
الله لومة لائم ومن کان خلوا من ذلک فلیقبل علی نفسه ولینصح لولی امره واخرج ابو یوسف

فی یو

بن سعيد بن المسيب قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي موسى اما بعد فان اسعد الرعاة عند الله من سعدت
به رعيته وان اشقى الرعاة عند الله من شقيت به رعيته واياك ان ترتع فيرتع عمالك فيكون
مثلك عند الله مثل البهيمة نظرت الى خضرة من الارض فرتعت فيها تبتغي بذلك السمن وانما حتفها
في سمنها والسلام واخبرني ابو يوسف عن مسعر عن رجل عن عمر قال لا يقيم امر الله الا رجل لا
يصانع ولا يضارع ولا يتبع المطامع ولا يقيم امر الله الا رجل لا ينتقص عزيمته ولا يكظم في الحق
على حزبه قال ابو يوسف حدثني محمد بن اسحق قال حدثني من سمع طلحة بن عبد الله بن عوف قال
خطبنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه فحمد الله واثنى عليه ثم صلى على النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر
الصديق فاستغفر له ثم قال ايها الناس انه لم يبلغ ذو حق في حقه ان يطاع في معصية الله واني
لا اجد هذا المال يصلحه الا خلال ثلاث ان يؤخذ بالحق ويعطى في الحق ويمنع من الباطل وانما انا و
مالكم كولي اليتيم ان استغنيت عنه استعففت وان افتقرت اكلت بالمعروف ولست ادع
احدا يظلم احدا ولا يعتدي عليه حتى اضع خده على الارض واضع قدمي على الخد الاخر حتى يذعن
بالحق ولكم علي ايها الناس خصال اذكرها لكم فخذوني بها لكم علي ان لا اجتبي شيئا من خراجكم
ولا ما افاء الله عليكم الا من وجهه ولكم علي اذا وقع في يدي الا يخرج مني الا في حقه ولكم علي
ان ازيد عطاياكم وارزاقكم ان شاء الله تعالى واسد ثغوركم ولكم علي ان لا القيكم في
المهالك ولا اجمركم في ثغوركم وقد اقترب منكم زمان قليل الامناء كثير القراء قليل الفقهاء
كثير الامراء يعمل فيه اقوام للآخرة يطلبون به دنيا عريضة تأكل دين صاحبها كما تأكل النار الحطب
الا من ادرك ذلك منكم فليتق الله ربه وليصبر يا ايها الناس ان الله عظم حقه فوق
حق خلقه فقال فيما عظم من حقه ولا يأمركم ان تتخذوا الملائكة والنبيين اربابا ايأمركم بالكفر
بعد اذ انتم مسلمون الا واني لم ابعثكم امراء ولا جبارين ولكن بعثتكم ائمة الهدى يهتدى
بكم فادروا على المسلمين حقوقهم ولا تضربوهم فتذلوهم ولا تحمدوهم فتفتنوهم ولا تغلقوا
الابواب دونهم فيأكل قويهم ضعيفهم ولا تستأثروا عليهم فتظلموهم ولا تجهلوا عليهم وقاتلوا

بهم الكفار لما فتحوا فما رأيتهم بهم كلالة تخلفوا عنه وكان عثمان في جهاد عدوكم اسبابه

التي شهدكم على امرها او حضارا لي لم اعطيتم الا ليفقهوا الناس في دينهم ويقسموا عليهم فيئهم ويحكموا

بينهم فان اشكل شيء رفعوه الي قال وكان عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول لا يصلح هذا الامر الا

لشدة في غير عنف ولين في غير وهن واخرج ابو يعلى عن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

الا اخبركم بخياركم من شراركم الذين تحبونهم ويحبونكم ويدعون لكم وتدعون لهم وشراركم

الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم ويلعنونكم واخرج مسلم وابو يعلى وغيرهما ان عمر بن الخطاب

خطب يوم جمعة فذكر النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر فقال اني رايت كان ديكا نقرني نقرة

او نقرتين واني لا اراه الا حضور اجلي وان اقواما يامروني ان استخلف وان الله لم يكن ليضيع

دينه ولا خلافته والذي بعث به نبيه صلى الله عليه وسلم وقال قد علمت ان اقواما سيطعنون في

هذا الامر انا ضربتهم بيدي هذه على الاسلام فان فعلوا فاولئك اعداء الله الكفرة الضلال فان

عجل بي امر فالخلافة شورى بين هؤلاء النفر الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض

... وان الله لم يكن ليضيع دينه فهذا صريح في الخلافة الى ان قال في آخر ايام الخلافة

العامة قال قد اقتربت ان ... الاخرة وقوله ان اقواما سيطعنون في هذا الامر

هذا ايضا فيه اشارة الى الخلافة الحقة لا الخاصة وان يتعرض لها من ليس من اهلها من

الاوليين وقوله اولئك اعداء الله الكفرة الضلال تهديد وتخويف لا انهم حقيقة الكفر والله اعلم واخرج

البخاري وابو يعلى وغيرهما عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال حججت مع عمر بن الخطاب فلما كان بمكة استقبله

امير مكة نافع بن علقمة فقال له يا نافع من استخلفت على مكة قال استخلفت عليها عبد الرحمن

بن ابزى قال عمدت الى رجل من الموالي فاستخلفته على من بها من قريش واصحاب رسول الله صلى

الله عليه وسلم قال نعم وجدته اقراهم لكتاب الله ومكة ارض محتضرة فاحببت ان يسمعوا كتاب

الله من رجل حسن القراءة قال نعم ما رايت ان الله يرفع بالقرآن اقواما ويضع بالقرآن اقواما

وان عبد الرحمن بن ابزى ممن رفعه الله بالقرآن وفي رواية ... في العز

فقال

فقال استخلفه آل الله عبد الرحمن بن ابزى قال الا يجتمع الامر الا كتاب الله افقههم في دين الله
بنو الخبيث ابا عمرو حتى الصبح فقال ابى قلت ذلك لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان
الله جعل بينها الذين اقوالا ويفيض به آخرين الا استخلف صديق رضي الله عنه سرا فقال عمر بن الخطاب
رضي الله عنه متواترة فمن حديث عائشة اخرج البخاري عن عائشة رضي الله عنها في قصة الاتفاق
على ابي بكر ثم تكلم ابو بكر فتكلم ابلغ الناس فقال في كلامه نحن الامراء وانتم الوزراء فقال حباب بن المنذر
لا والله لا نفعل منا امير ومنكم امير فقال ابو بكر ولكنا الامراء وانتم الوزراء هم اوسط العرب دارا
واعربهم احسابا فبايعوا عمر او ابا عبيدة بن الجراح فقال عمر بل نبايعك انت فانت سيدنا وخيرنا و
احبنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخذ عمر بيده فبايعه وبايعه الناس واخرج الحاكم عن هشام بن عروة
عن ابيه عن عائشة عن عمر قال كان ابو بكر سيدنا وخيرنا واحبنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن حديث
ابن عباس اخرج البخاري عن ابن عباس في قصة الاتفاق على ابي بكر قول عمر رضي الله عنه ثم انه بلغني ان قائلا
منكم يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا فلا يغترن امرؤ ان يقول انما كانت بيعة ابي بكر فلتة وتمت
الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وقى شرها وليس فيكم من تقطع الاعناق اليه مثل ابي بكر وفي هذا
الحديث ايضا قال ابو بكر وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايهما شئتم فاخذ بيدي وبيد ابي عبيدة
بن الجراح وهو جالس بيننا فلم اكره مما قال غيرها كان والله ان اقدم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك من
اثم احب الي من ان اتأمر على قوم فيهم ابو بكر اللهم الا ان تسول الي نفسي عند الموت شيئا لا اجده
الآن ومن حديث انس اخرج البخاري عن انس انه سمع خطبة عمر الآخرة حين جلس عمر على المنبر وذلك
الغد من يوم توفي النبي صلى الله عليه وسلم فتشهد وابو بكر صامت لا يتكلم قال كنت ارجو ان يعيش
رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يدبرنا يريد بذلك ان يكون آخرهم فان يك محمد صلى الله عليه
وسلم قد مات فان الله قد جعل بين اظهركم نورا تهتدون به هدى الله محمدا صلى الله عليه وسلم وان
ابا بكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثاني اثنين وانه اولى المسلمين باموركم فقوموا فبايعوه
وكانت طائفة منهم قد بايعوه قبل ذلك في سقيفة بني ساعدة وكانت بيعة العامة على المنبر

حديث شيبة اخرج البخاري عن ابي وائل قال جلست مع شيبة على الكرسي في الكعبة فقال لقد جلس هذا المجلس
عمر فقال لقد هممت ان لا ادع فيها صفراء ولا بيضاء الا قسمته قلت ان صاحبيك لم يفعلا قال هما المرءان
اقتدي بهما ومن حديث رجل من بني تميم في قصة الاتفاق على ابي بكر اخرج ابو بكر بن ابي شيبة قال
عمر قدموا ابا بكر فقال ابو بكر انت اقوى مني فقال عمر انت افضل مني فقالا لها الثانية فلما كانت
الثالثة قال له عمر ان قوتي لك مع فضلك قال فبايعوا ابا بكر ومن حديث جابر بن عبد الله اخرج
الترمذي عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
ابو بكر اما انك ان قلت ذلك فلقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس على رجل
خير من عمر ومن علقمة بن قيس وقيس بن مروان اخرج ابو يعلى عن علقمة وقيس بن مروان كليهما
في قصة ابن عبد الله بن مسعود عن عمر قال فغدوت اليه لابشره فوجدت ابا بكر قد سبقني اليه
فبشره ولا والله ما سابقته الى خير قط الا سبقني اليه وفي المشكوة عن عمر ذكر عنده ابو بكر فبكى
وقال وددت ان عملي كله مثل عمله يوما واحدا من ايامه وليلة واحدة من لياليه اما ليلته فليلة
سار مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الغار فلما انتهيا اليه قال والله لا تدخله حتى ادخل قبلك
فان كان فيه شيء اصابني دونك فدخل فكسحه ووجد في جانبه ثقبا فشق ازاره وسدها به وبقي
منها اثنان فالقمهما رجليه ثم قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم ادخل فدخل رسول الله صلى الله
عليه وسلم ووضع راسه في حجره ونام فلدغ ابو بكر في رجله من الجحر ولم يتحرك مخافة ان ينتبه
رسول الله صلى الله عليه وسلم فسقطت دموعه على وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما لك
يا ابا بكر قال لدغت فداك ابي وامي فتفل رسول الله صلى الله عليه وسلم فذهب ما يجده ثم انتقض
عليه وكان سبب موته واما يومه فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ارتدت العرب وقالوا
لا نؤدي زكوة فقال لو منعوني عقالا لجاهدتهم عليه فقلت يا خليفة رسول الله تألف الناس
وارفق بهم فقال لي اجبار في الجاهلية وخوار في الاسلام انه قد انقطع الوحي وتم الدين
اينقص وانا حي رواه رزين واما استدلال او بر خلافت صديق بتفويض امامت صلوة

باد فقد اخرج الحاكم وابو بكر بن عاصم عن زر عن عبد الله قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه
قالت الانصار منا امير ومنكم امير قال فاتاهم عمر رضي الله عنه فقال يا معشر الانصار الستم تعلمون
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر يؤم الناس فايكم تطيب نفسه ان يتقدم ابا بكر فقالت
الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابا بكر واخرج احمد عن رافع الطائي رفيق ابي بكر في غزوة السلاسل
قال وسألته عما قيل من بيعتهم فقال وهو يحدثه عما تكلمت به الانصار وما كلمهم به عمر بن الخطاب وما
ذكرهم به من امامتي اياهم بامر رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فبايعوني لذلك وقبلتها منهم
وتخوفت ان تكون فتنة تكون بعدها ردة واما استدلال او بر خلافت صديق بسوابق اسلاميه
ايشان فقد اخرج ابو بكر عن ابن عباس رضي في قصة الاتفاق على ابي بكر ثم قلت يا معشر الانصار يا معشر
المسلمين ان اولى الناس بامر رسول الله صلى الله عليه وسلم من بعده ثاني اثنين اذ هما في الغار ابو بكر
السباق المبين ثم اخذت بيده وبادرني رجل من الانصار فضرب على يده قبل ان اضرب على يده
فتتابع الناس اما فهميدن او خلافت عامه خلفا را از دخول خلافت ايشان در ايام ظهور اسلام
عدد فوق او فقد اخرج ابو يعلى عن طلق بن عبد الله المزني عن رجل قال كنت بالمدينة في مجلس فيه
عمر بن الخطاب فقال لجلسائه كيف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصف الاسلام فقال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الاسلام بدأ جذعا ثم ثنيا ثم رباعيا ثم سديسا ثم بازلا
فقال عمر فما بعد البزول الا النقصان ودرين باب احاديث بمضمون آية اخرى نيز ماثوره است
واما فهميدن او خلافت خاصه خلفا را از حديث قرون ثلثه فقد اخرج الترمذي عن عمر ابن عمر قال
خطبنا عمر بالجابية فقال يا ايها الناس اني قمت فيكم كمقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فينا فقال
اوصيكم باصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يفشو الكذب حتى يحلف الرجل ولا يستحلف ويشهد
الشاهد ولا يستشهد اما فهميدن او خلافت خاصه خود را از انكه باب فتنه عامه بوجود
فقد اخرج البخاري عن شقيق قال سمعت حذيفة قال بينما نحن جلوس عند عمر رضي الله عنه اذ قال
ايكم يحفظ قول النبي صلى الله عليه وسلم في الفتنة قال قلت فتنة الرجل في اهله وولده

وصيامه تكفرها الصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس هذا اسألك
ولكن التي تموج كموج البحر قال ليس عليك منها بأس يا امير المؤمنين ان بينك وبينها بابا مغلقا
ايكسر الباب ام يفتح قال لا بل يكسر قال عمر اذا لا يغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذيفة اكان عمر يعلم
الباب قال نعم كما اعلم ان دون غد الليلة وذلك اني حدثته حديثا ليس بالاغاليط فهبنا ان
نسأل حذيفة من الباب فامرنا مسروقا فسأله فقال من الباب قال عمر اما استدلال او بر خلافت خود بمجرد
موافقه وحی اخرج مسلم عن ابن عمر قال عمر وافقت ربي في ثلث في مقام ابراهيم وفي الحجاب وفي
اسارى بدر واخرج مسلم عن سماك عنه عن عمر في قصة الايلاء وقلما تكلمت واحمد الله بكلام الا رجوت
ان يكون الله يصدق قولي الذي اقول الحديث اما بيان افضليت خود در زمان خلافت خود اخرج
محمد في الموطا عن سالم بن عبد الله بن عمر قال عمر بن الخطاب لو علمت ان احدا اقوى على هذا الامر
مني لكان ان اقدم فيضرب عنقي اهون علي فمن وليه هذا الامر بعدي فليعلم ان سيرده عنه القريب
والبعيد وايم الله ان كنت لاقاتل الناس عن نفسي واما بيان خلافت من بعد وشورى ساختن
او را ميان شش تن اخرج البخاري في قصة مقتل عمر والاتفاق على عثمان من حديث عمرو بن
ميمون عن عمر قالوا اوص يا امير المؤمنين استخلف قال ما اجد احق بهذا الامر من هولاء النفر او
الرهط الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمى عليا وعثمان والزبير
وطلحة وسعدا وعبد الرحمن الحديث ومن مسند عثمان بن عفان رضي الله عنه اما استدلال
بر خلافت خاصه مناقب خود با تكرار سابقه بعده ان فقد اخرج الترمذي عن ابي عبد الرحمن السلمي
قال لما حصر عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد قالوا نعم
واخرج الترمذي عن ثمامة بن حزن القشيري في قصة طويلة قال عثمان انشدكم الله والاسلام
هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على ثبير مكة ومعه ابو بكر وعمر وانا فتحرك الجبل
حتى تساقطت حجارته بالحضيض قال فركضه برجله قال اسكن ثبير فانما عليك نبي وصديق

وشهيدان

شهيدان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر شهدوا لي ورب الكعبة اني شهيد ... اخرجه

عن عبيد الله بن عدي بن الخيار ... قال عثمان اما بعد فان الله بعث محمدا صلى الله عليه وسلم

بالحق فكنت ممن استجاب لله ولرسوله وآمنت بما بعث به وهاجرت الهجرتين كما قلت وصحبت

رسول الله صلى الله عليه وسلم وبايعته فوالله ما عصيته ولا غششته حتى توفاه الله عز وجل ثم ابو بكر مثله ثم

عمر مثله ثم استخلفت افليس لي من الحق مثل الذي لهم قلت بلى قال فما هذه الاحاديث التي تبلغني عنكم اخرجه

[illegible]

... عن ابي عبد الرحمن السلمي اخرجه الترمذي عن ابي عبد الرحمن السلمي

قال لما حصر عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد قالوا نعم قال

اذكركم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في جيش العسرة من ينفق نفقة متقبلة

والناس مجهدون معسرون فجهزت ذلك الجيش قالوا نعم ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان بئر رومة

لم يكن يشرب منها احد الا بثمن فابتعتها فجعلتها للغني والفقير وابن السبيل قالوا اللهم نعم واشياء

[illegible] رواية احنف بن قيس اخرجه النسائي عن الاحنف بن قيس قال خرجنا حجاجا فقدمنا

المدينة ونحن نريد الحج فبينا نحن في منازلنا نضع رحالنا اذ اتانا آت فقال ان الناس قد اجتمعوا

في المسجد وفزعوا فانطلقنا فاذا الناس مجتمعون على نفر في وسط المسجد واذا علي والزبير

وطلحة وسعد بن ابي وقاص فانا لكذلك اذ جاء عثمان بن عفان عليه ملاءة صفراء قد قنع بها راسه

فقال ههنا علي ههنا طلحة ههنا الزبير ههنا سعد قالوا نعم قال فاني انشدكم بالله الذي

لا اله الا هو اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يبتاع مربد بني فلان

غفر الله له فابتعته بكذا وكذا فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت قد ابتعتها

بكذا وكذا قال اجعلها في مسجدنا واجره لك قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله الذي

لا اله الا هو اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نظر في وجوه القوم فقال من يجهز هؤلاء

جهز بالله هل تعلمون اني جهزت جيش العسرة من مالي قالوا اللهم نعم قال اللهم اشهد ومن رواية
ثمامة بن حزن القشيري هذا اخرجه الترمذي والنسائي وهذا لفظ النسائي عن ثمامة بن حزن القشيري
قال شهدت الدار حين اشرف عليهم عثمان فقال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قدم المدينة وليس بها ماء يستعذب غير بئر رومة فقال من يشتري بئر رومة
فيجعل دلوه فيها مع دلاء المسلمين بخير له منها في الجنة فاشتريتها من صلب مالي فجعلت دلوي فيها
مع دلاء المسلمين وانتم اليوم تمنعوني من الشرب منها حتى اشرب من ماء البحر قالوا اللهم نعم قال
فانشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان المسجد ضاق باهله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يشتري
بقعة آل فلان فيزيدها في المسجد بخير له منها في الجنة فاشتريتها من صلب مالي فزدتها في المسجد
وانتم تمنعوني ان اصلي فيه ركعتين قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان على ثبير مكة ومعه ابو بكر وعمر وانا فتحرك الجبل فركضه رسول الله صلى
الله عليه وسلم برجله وقال اسكن ثبير فانما عليك نبي وصديق وشهيدان قالوا اللهم نعم قال
الله اكبر شهدوا لي ورب الكعبة يعني اني شهيد ومن رواية ابي سلمة بن عبد
الرحمن بن عوف اخرجه النسائي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان عثمان اشرف عليهم حين حصروه
فقال انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الجبل حين اهتز فركضه برجله
وقال اسكن فانه ليس عليك الا نبي او صديق او شهيدان وانا معه فانتشد له رجال ثم قال
انشد بالله رجلا شهد رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بيعة الرضوان يقول هذه يد الله وهذه
يد عثمان فانتشد له رجال ثم قال انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم
جيش العسرة يقول من ينفق نفقة متقبلة فجهزت نصف الجيش من مالي فانتشد له رجال ثم قال
انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يزيد في هذا المسجد ببيت في
الجنة فاشتريته من مالي فانتشد له رجال ثم قال انشد بالله رجلا شهد رومة تباع فاشتريتها
من مالي فابحتها لابناء السبيل فانتشد له رجال اخر بث ... مع ... سوى ... الكلمة

فقد اخرج احمد عن عاصم عن شقيق قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عقبة فقال له الوليد ما لي أراك
قد جفوت امير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن ابلغه اني لم افر يوم عينين قال عاصم يقول يوم احد
ولم اتخلف يوم بدر ولم اترك سنة عمر فانطلق فخبر ذلك عثمان فقال اما قوله اني لم افر يوم عينين
فكيف يعيرني بذنب قد عفا الله عنه فقال ان الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان انما استزلهم
الشيطان ولقد عفا الله عنهم واما قوله اني تخلفت يوم بدر فاني كنت امرض رقية بنت رسول الله
صلى الله عليه وسلم حتى ماتت وقد ضرب لي رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهمه ومن ضرب له رسول
الله صلى الله عليه وسلم بسهمه فقد شهد واما قوله اني لم اترك سنة عمر فاني لا اطيقها ولا هو فأته فحدثه
بذلك. اما انكم جوزوا بالقطع ميدان السبك اهل الحديث فقد اخرج احمد عن زيد بن اسلم عن ابيه قال
شهدت عثمان يوم حوصر في موضع الجنائز ولو القي حجر لم يقع الا على رأس رجل فرأيت عثمان اشرف
من الخوخة التي تلي مقام جبريل عليه السلام فقال ايها الناس افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس
افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحة فقام طلحة
بن عبيد الله فقال له عثمان الا اراك ههنا ما كنت ارى انك تكون في جماعة قوم تسمع ندائي آخر ثلاث
مرات ثم لا تجيبني انشدك الله يا طلحة تذكر يوم كنت انا وانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
في موضع كذا وكذا ليس معه احد من اصحابه غيري وغيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلى الله عليه
وسلم يا طلحة انه ليس من نبي الا ومعه من اصحابه رفيق من امته في الجنة وان عثمان بن عفان هذا يعني
رفيقي معي في الجنة قال اللهم نعم ثم انصرف. واما انكم سبقتم ميدان السبك في بلوى بعد البشر
جواب لكم فقد اخرج الترمذي والحاكم عن اسمعيل بن ابي خالد عن قيس عن ابي سهلة مولى عثمان
قال قال عثمان يوم الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الي عهدا وانا صابر عليه واخرج
الحاكم والترمذي عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله يقمصك قميصا
فان ارادوك على خلعه فلا تخلعه لهم وقد صح عن ابي موسى الاشعري قوله صلى الله عليه وسلم بشره
بالجنة على بلوى تصيبه. واما انكم بالقطع ميدان ... فقد اخرج الترمذي عنه ...

ببعض ما كسبوا

مرة بن كعب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الفتنة فقربها فمر رجل مقنع في ثوب فقال هذا يومئذ
على الهدى فقمت اليه فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجهه فقلت هذا قال نعم واخرج الترمذي
عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال يقتل فيها هذا مظلوما لعثمان واخرج
الحاكم عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انها ستكون فتنة واختلاف
او اختلاف وفتنة قال قلنا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فما تامرنا قال عليكم بالامير
واصحابه واشار الى عثمان واخرج احمد عن كثير بن الصلت قال اغفى عثمان في اليوم الذي قتل فيه فاستيقظ
فقال لولا ان يقول الناس تمنى عثمان الفتنة لحدثتكم قال قلنا اصلحك الله حدثنا فلسنا نقول ما يقول
الناس فقال اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في منامي هذا فقال انك شاهد معنا الجمعة واخرج
احمد عن نائلة بنت الفرافصة امراة عثمان بن عفان قالت نعس امير المؤمنين عثمان فاغفى فاستيقظ
فقال ليقتلني القوم قلت كلا ان شاء الله لم يبلغ ذلك ان رعيتك استعتبوك قال اني رايت
رسول الله صلى الله عليه وسلم في منامي وابا بكر وعمر فقالوا تفطر عندنا الليلة ومن مسند علي بن ابي
طالب رضي الله عنه انا نورد علاوة فقط اخرج احمد عن عبد الملك بن عمير عن حارثة بن [illegible]
علي بن ابي طالب قال سمعت اذناي ووعاه قلبي من رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقريش
صالحهم تبع لصالحهم وشرارهم تبع لشرارهم واخرج ابو يعلى عن علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
خطب الناس ذات يوم فقال الا ان الامراء من قريش الا ان الامراء من قريش الا ان الامراء
من قريش ما اقاموا بثلاث ما حكموا فعدلوا وما عاهدوا فوفوا وما استرحموا فرحموا فمن لم يفعل
ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين انما ابتدانا بفضيلة الشيخين لانه روي متواترا عنه
مرفوعا وموقوفا هرچند اين مسند [illegible] اهل حديث است اما كسى از صحابه [illegible] معرفت و [illegible]
على مرتضى با سند تام مرفوع بحديث ابوبكر وعمر سيدا كهول اهل الجنة روي بطرق متعددة عنه
ومن طريق الشعبي عن الحارث عن علي اخرج الترمذي وابن ماجه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ابوبكر
وعمر سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والاخرين ما خلا النبيين والمرسلين يا علي ومن طريق [illegible]

فمن علي اخرج عبد الله بن احمد في زوائد المسند من طريق الحسن بن زيد بن حسن قال حدثني ابي عن ابيه
عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر وعمر فقال يا علي هذان سيدا كهول اهل
الجنة وشبابها بعد النبيين والمرسلين ومن طريق ولده الحسين بن علي اخرج الترمذي عن الزهري عن علي
بن حسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ طلع ابو بكر وعمر فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين
يا علي لا تخبرهما وقد وافق عليا رضي الله عنه غيره من الصحابة فقد اخرج الترمذي عن انس قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين لا
تخبرهما يا علي واخرج ابن ماجه عن ابي جحيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر سيدا
كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين ومن موقوفه خير هذه الامة ابو بكر
ثم عمر وقد اشتهر عنه بروايات كثيرة جدا فمن رواية ابنه محمد بن الحنفية عنه اخرج البخاري وابو
داود من طريق سفيان الثوري عن جامع بن راشد قال حدثنا ابو يعلى عن محمد بن الحنفية
قال قلت لابي اي الناس خير بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قلت ثم من قال ثم
عمر فخشيت ان يقول عثمان قلت ثم انت قال ما انا الا رجل من المسلمين ومن رواية عبد
الله بن سلمة عنه اخرج ابن ماجه عن عبد الله بن سلمة قال سمعت عليا يقول خير الناس بعد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وخير الناس بعد ابي بكر عمر ومن رواية علقمة بن قيس
اخرجها احمد ومن رواية عبد خير صاحبه لما يجيء عنه وفي طرقها الصحيحة وقد روى وهب
بن ابي جحيفة عن عبد خير قال سمعت عليا يقول على المنبر الا اخبركم بخير هذه الامة بعد
نبيها قال فذكر ابا بكر ثم قال الا اخبركم بالثاني فذكر عمر ثم قال لو شئت لانبأتكم بالثالث
قال فسكت فرأينا انه يعني نفسه قال سعيد فقلت انت سمعت عليا يقول هذا قال نعم ورب
الكعبة والا صمتا وروى عطاء بن السائب عن عبد خير عن علي قال الا اخبركم بخير هذه
الامة بعد نبيها ابو بكر وخيرها بعد ابي بكر عمر ثم يجعل الله الخير حيث احب [illegible]

وعن المسيب بن عبد خير عن أبيه قال قام علي فقال خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر وإنا قد أحدثنا
بعدهم أحداثا يقضي الله فيها ما شاء. وعن أبي إسحاق عن عبد خير عن علي خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر
وعمر ومن رواية أبي جحيفة عنه وفي طريقها العدة عن عاصم بن أبي النجود عن زر بن حبيش
عن أبي جحيفة قال سمعت عليا يقول ألا أخبركم بخير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر ثم قال ألا أخبركم بخير هذه
الأمة بعد أبي بكر عمر وعن الشعبي قال حدثني أبو جحيفة الذي كان علي يسميه وهب الخير قال علي يا أبا جحيفة
ألا أخبرك بأفضل هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وبعد أبي بكر عمر وبعدهما آخر ثالث ولم يسمه وعن أبي
إسحاق عن أبي جحيفة قال قال علي خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وبعد أبي بكر عمر ولو شئت أخبرتكم
بالثالث وعن عون بن أبي جحيفة قال كان أبي من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني أبي أنه
صعد المنبر يعني عليا فحمد الله وأثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم وقال خير هذه الأمة بعد نبيها
أبو بكر والثاني عمر وقال يجعل الله الخير حيث أحب وعن سفيان الثوري عن الأسود بن قيس عن رجل
عن علي أنه قال يوم الجمل إن رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يعهد إلينا عهدا نأخذ به في الإمارة
ولكنه شيء رأيناه من قبل أنفسنا ثم استخلف أبو بكر رحمة الله على أبي بكر فأقام واستقام ثم
استخلف عمر رحمة الله على عمر فأقام واستقام حتى ضرب الدين بجرانه أخرج هذه الروايات كلها
أحمد ومن رواية مسعر بن كدام عن عبد الملك بن ميسرة عن النزال بن سبرة عن علي قال خير
هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر أخرجه أبو عمر في الاستيعاب ومن موقوفه أيضا سبق رسول الله
صلى الله عليه وسلم وصلى أبو بكر وثلث عمر أخرج الحاكم عن قيس الخارفي قال سمعت عليا يقول
يقول سبق رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلى أبو بكر وثلث عمر ثم خبطتنا فتنة يعفو الله
عمن يشاء. وعن الشعبي عن أبي وائل قال قيل لعلي بن أبي طالب ألا تستخلف علينا قال ما استخلف
رسول الله صلى الله عليه وسلم فأستخلف ولكن إن يرد الله بالناس خيرا فسيجمعهم بعدي على خيرهم
ومن موقوفه المشتمل على المرفوع ما أخرج البخاري وغيره عن ابن أبي مليكة أنه سمع ابن عباس
يقول وضع عمر رضي الله عنه على سريره فتكنفه الناس يدعون ويصلون قبل أن يرفع

ولما [...] فلم يرعني الا رجل [...] فاذا هو علي رضي الله عنه فترحم على عمر وقال ما خلفت احدا احب

الي ان القى الله بمثل عمله منك وايم الله ان كنت لاظن ان يجعلك الله مع صاحبيك وحسبت اني كنت كثيرا

اسمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول ذهبت انا وابو بكر وعمر ودخلت انا وابو بكر وعمر وخرجت

انا وابو بكر وعمر واخرج احمد عن نافع عن ابن عمر قال وضع عمر بن الخطاب بين المنبر والقبر فجاء علي بن

ابي طالب حتى قام بين يدي الصفوف فقال هو هذا ثلاث مرات ثم قال رحمة الله عليك ما من خلق الله

احد احب الي من ان القاه بصحيفته بعد صحيفة النبي صلى الله عليه وسلم من هذا المسجى عليه ثوبه واخرج

احمد عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه قال كنت عند عمر وهو مسجى بثوبه قد قضى نحبه فجاء علي فكشف الثوب

عن وجهه ثم قال رحمة الله عليك يا ابا حفص فوالله ما بقي بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم احد احب

الي ان القى الله بصحيفته منك واخرج الحاكم عن سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر

بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو مسجى فقال صلى الله عليك ثم قال ما من الناس احد احب الي ان

القى الله بما في صحيفته من هذا المسجى واخرج محمد في كتاب الآثار عن ابي حنيفة عن محمد بن علي مرسلا نحوا من

ذلك اما بيان ان كل من فضل عليا على الشيخين مبتدع [...] ويستحق التعزير فقد اخرج ابو عمر في

الاستيعاب عن الحكم بن حجل قال قال علي لا يفضلني احد على ابي بكر وعمر الا جلدته حد المفتري قال

ابو القاسم الطلحي في كتاب السنة انا ابو بكر بن مردويه قال حدثنا سليمان بن احمد نا الحسن

بن منصور الرماني نا داود بن معاذ نا ابو سلمة العتكي عبد الله بن عبد الرحمن عن سعيد بن ابي

عروبة عن منصور بن المعتمر عن ابراهيم عن علقمة قال بلغ عليا ان اقواما يفضلونه على ابي بكر وعمر

فصعد المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ايها الناس انه بلغني ان قوما يفضلوني على ابي بكر وعمر

ولو كنت تقدمت فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول هذا فهو مفتر عليه حد المفتري

ثم قال ان خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم عمر ثم الله اعلم بالخير بعد قال وفي المجلس الحسن

بن علي فقال والله لو سمى الثالث لسمى عثمان واخرج ابو القاسم عن عبد خير صاحب لواء علي

ان عليا قال الا اخبركم باول من يدخل الجنة من هذه الامة بعد نبيها فقيل له يا امير المؤمنين

وان ابوبكر ثم عمر فقيل له جعلنا فداك يا امير المؤمنين فقال اي والذي فلق الحبة وبرأ النسمة
انهما فلانهما ولكن ليس معاوية معروف في الصحابي و مما يدل على بشارتهما بالجنة من حديث البخاري
البخاري من حديث الحسن بن محمد بن علي انه سمع عبيد الله بن ابي رافع كاتب علي عن علي عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال في قصة حاطب بن ابي بلتعة انه قد شهد بدرا وما يدريك لعل الله اطلع
على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم و مما يدل على كونهما من الاصحاب النجباء المعروفين في حديث
ترمذي عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل نبي سبعة نجباء رقباء واعطيت
اربعة عشر قلنا من هم قال انا وابناي وجعفر وحمزة وابوبكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان
وعمار وعبد الله بن مسعود وابو ذر والمقداد اما استدلال بر خلافت شيخين از جهت معامله منتظمه
من حديثا اخرج الحاكم عن ابي اسحق عن زيد بن يثيع عن علي قال قيل يا رسول الله من نؤمر بعدك
قال ان تؤمروا ابابكر تجدوه هاديا امينا زاهدا في الدنيا راغبا في الآخرة وان تؤمروا عمر تجدوه
قويا امينا لا يخاف في الله لومة لائم وان تؤمروا عليا ولا اراكم فاعلين تجدوه هاديا مهديا
يأخذ بكم الطريق المستقيم واما استدلال بر خلافت شيخين از جهت تعريض علي بصديقيت واخرج الترمذي
من حديث ابي حيان التيمي عن ابيه عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابابكر زوجني
ابنته وحملني الى دار الهجرة واعتق بلالا من ماله رحم الله عمر يقول الحق وان كان مرا تركه الحق وما له
صديق رحم الله عثمان تستحييه الملائكة رحم الله عليا اللهم ادر الحق معه حيث دار واما استدلال بر خلافت
صديق از جهت تفويض امامت صلوة باو فاخرج ابو عمر في الاستيعاب عن الحسن البصري عن قيس بن
عباد قال قال لي علي بن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مرض ليالي واياما ينادى بالصلوة
فيقول مروا ابابكر يصلي بالناس فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم نظرت فاذا الصلوة علم
الاسلام وقوام الدين فرضينا لدنيانا من رضي رسول الله صلى الله عليه وسلم لديننا فبايعنا ابابكر
واما ثناء علي على الصديق بعد موته ذكر ابو عمر في ترجمة اسيد بن صفوان انه ادرك رسول الله صلى الله
عليه وسلم وروى عن علي حديثا حسنا في ثنائه على ابي بكر يوم مات رواه عنه ابراهيم ... الخ

وعن محمد الحلبي عن أسيد بن صفوان وكان قد أدرك النبي صلى الله عليه وسلم قال لما قبض أبو بكر
سجي بثوب وارتجت المدينة بالبكاء ودهش القوم كيوم قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم
وأقبل علي بن أبي طالب مسرعاً باكياً مسترجعاً حتى وقف على باب البيت فقال رحمك الله يا أبا بكر وذكر
الحديث بطوله ثم وجدت هذا الحديث في الرياض النضرة وهذا لفظه عن أسيد بن صفوان وكان قد
أدرك النبي صلى الله عليه وسلم قال لما قبض أبو بكر سجي عليه وارتجت المدينة بالبكاء عليه كيوم قبض
رسول الله صلى الله عليه وسلم وجاء علي مسترجعاً وهو يقول اليوم انقطعت خلافة النبوة حتى وقف
على باب البيت الذي فيه أبو بكر وهو مسجى فقال رحمك الله يا أبا بكر كنت الف رسول الله صلى الله
عليه وسلم وأنسه ومستراحه وثقته وموضع سره ومشاورته وكنت أول القوم إسلاماً وأخلصهم إيماناً
وأشدهم يقيناً وأخوفهم لله وأعظمهم غناء في دين الله وأحوطهم على رسول الله صلى الله عليه وسلم
وأحدبهم على الإسلام وأيمنهم على أصحابه وأحسنهم صحبة وأكثرهم مناقب وأفضلهم سوابق وأرفعهم
درجة وأقربهم وسيلة وأشبههم برسول الله صلى الله عليه وسلم هدياً وسمتاً ورحمة وفضلاً و
أشرفهم منزلة وأكرمهم عليه وأوثقهم عنده فجزاك الله عن الإسلام خيراً وعن رسوله خيراً كنت عنده
بمنزلة السمع والبصر صدقت رسول الله صلى الله عليه وسلم حين كذبه الناس فسماك الله عز وجل في تنزيله
صديقاً فقال والذي جاء بالصدق وصدق به الذي جاء بالصدق محمد صلى الله عليه وسلم وصدق
به أبو بكر واسيته حين بخلوا وقمت معه عند المكاره حين عنه قعدوا وصحبته في الشدة أكرم
الصحبة ثاني اثنين وصاحبه في الغار المنزل عليه السكينة والوقار ورفيقه في الهجرة وخليفته
في دين الله وأمته أحسنت الخلافة حين ارتد الناس وقمت بالأمر ما لم يقم به خليفة نبي فنهضت حين
وهن أصحابه وبرزت حين استكانوا وقويت حين ضعفوا ولزمت منهاج رسول الله صلى الله
عليه وسلم إذ هموا كنت خليفته حقاً لم تنازع ولم تصدع برغم المنافقين وكبت الكافرين وكره
الحاسدين وغيظ الباغين وقمت بالأمر حين فشلوا وثبت إذ تتعتعوا ومضيت بنور الله إذ
وقفوا فاتبعوك فهدوا وكنت أخفضهم صوتاً وأعلاهم فوتاً وأقلهم كلاماً وأصوبهم منطقاً وأطولهم

حسا وابلغهم قولا واشجعهم نفسا واعرفهم بالامور واشرفهم عملا كنت والله للدين يعسوبا اولا حين
نفر عنه الناس واخرا حين اقبلوا كنت للمؤمنين ابا رحيما حين صاروا عليك عيالا فحملت اثقال ما ضعفوا
ورعيت ما اهملوا وحفظت ما اضاعوا وعلمت ما جهلوا وشمرت اذ خضعوا وصبرت اذ جزعوا
فادركت اوتار ما طلبوا وراجعوا رشدهم برايك فظفروا ونالوا بك ما لم يحتسبوا كنت على الكافرين
عذابا صبا ولهبا وللمؤمنين رحمة وانسا وحصنا فطرت والله بعنانها وفزت بحبائها وذهبت
بفضائلها وادركت سوابقها لم تفلل حجتك ولم تضعف بصيرتك ولم تجبن نفسك ولم يزغ قلبك
ولم تخن كنت كالجبل الذي لا تحركه العواصف ولا تزيله القواصف وكنت كما قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم امن الناس عليه في صحبتك وذات يدك وكنت كما قال ضعيفا في بدنك قويا في امر الله متواضعا
في نفسك عظيما عند الله جليلا في اعين الناس كبيرا في انفسهم لم يكن لاحد فيك مغمز ولا لقائل فيك
مهمز ولا لاحد فيك مطمع ولا لمخلوق عندك هوادة الضعيف الذليل عندك قوي عزيز حتى تاخذ
بحقه والقوي عندك ضعيف ذليل حتى تاخذ منه الحق القريب والبعيد عندك في ذلك سواء اقرب
الناس اليك اطوعهم لله واتقاهم له شانك الحق والصدق والرفق قولك حكم وحتم وامرك حلم
وحزم ورايك علم وعزم فاقلعت وقد نهج السبيل وسهل العسير واطفئت النيران واعتدل
بك الدين وقوي بك الايمان وثبت الاسلام والمسلمون وظهر امر الله ولو كره الكافرون فسبقت
والله سبقا بعيدا واتعبت من بعدك اتعابا شديدا وفزت بالخير فوزا مبينا فجللت عن البكاء وعظمت
رزيتك في السماء وهدت مصيبتك الانام فانا لله وانا اليه راجعون رضينا عن الله قضاءه وسلمنا
له امره فوالله لن يصاب المسلمون بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم بمثلك ابدا كنت للدين عزا وحرزا
وكهفا وللمؤمنين فئة وحصنا وغيثا وعلى المنافقين غلظة وغيظا فالحقك الله بنبيك صلى الله
عليه وسلم ولا حرمنا اجرك ولا اضلنا بعدك فانا لله وانا اليه راجعون قال وسكت الناس حتى
انقضى كلامه ثم بكوا حتى علت اصواتهم وقالوا صدقت يا ختن رسول الله صلى الله عليه وسلم
الا تبرئة علي نفسه من قتل عثمان والشهادة على فضله فقد اخرج الحاكم من طريقين من حديث

[illegible] عن قيس بن عباد قال سمعت عليا رضي الله عنه يوم الجمل

يقول اللهم اني ابرأ اليك من دم عثمان ولقد طاش عقلي يوم قتل عثمان وانكرت نفسي وجاؤوني

للبيعة فقلت والله اني لاستحيي من الله ان ابايع قوما قتلوا رجلا قال له رسول الله صلى الله عليه

وسلم الا استحيي ممن تستحيي منه الملائكة واني لاستحيي من الله ان ابايع وعثمان قتيل على الارض لم يدفن

بعد فانصرفوا فلما دفن رجع الناس فسألوني البيعة فقلت اللهم اني مشفق مما اقدم عليه ثم جاءت

عزيمة فبايعت فلما قالوا يا امير المؤمنين فكأنما صدع قلبي وقلت اللهم خذ مني لعثمان حتى ترضى

[illegible] سمعت [illegible] بن ابي بكر ان علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال يا ليتني ان

[illegible] قبل [illegible] الدنيا [illegible] الحاكم من حديث اسماعيل بن ابي خالد عن

[illegible] عن علي بن ابي طالب [illegible] رضي الله عنه [illegible] فقال علي [illegible]

[illegible] الا [illegible] فقتلت عثمان [illegible] علي [illegible]

ثم قال والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما قتلت ولا امرت [illegible] على عثمان [illegible] من

الذين آمنوا ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا الآية [illegible] قال الله [illegible]

[illegible] الآية فقد اخرج الحاكم من حديث [illegible] عبد الرحمن بن [illegible]

[illegible] عن [illegible] في القتلى قال فقام علي والحسن بن علي وعمار

بن ياسر ومحمد بن ابي بكر [illegible] في القتلى [illegible] الحسن بن علي [illegible]

علي وجهه [illegible] ثم [illegible] الينا [illegible] قريش والله فقال [illegible]

[illegible] يا علي فقال محمد بن طلحة بن عبيد الله فقال انا لله وانا اليه راجعون اما والله لقد كان

شابا صالحا ثم قعد كئيبا حزينا فقال الحسن يا ابت قد كنت انهاك عن هذا المسير فغلبك على رأيك

فلان وفلان قال قد كان ذلك يا بني ولوددت اني مت قبل هذا بعشرين سنة قال محمد بن

حاطب فقلت يا امير المؤمنين انا قادمون المدينة والناس سائلونا عن عثمان فما

نقول فيه قال فتكلم عمار بن ياسر ومحمد بن ابي بكر فقالا وقالا فقال لهما علي يا عمار ويا محمد تقولان

[illegible] وانما الامر [illegible]

ثم قال يا معشر [illegible] اذا [illegible]

ثم [illegible]

[illegible]

وعنده ابو بكر وعمر فقال [illegible] اكون [illegible]

ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين [illegible] مسند ابي عبيدة بن الجراح [illegible]

[illegible] النبي صلى الله

عليه وسلم [illegible] فقد اخرج ابو يعلى من حديث [illegible] عبد الرحمن بن [illegible]

قال كان ابو عبيدة بن الجراح ومعاذ بن جبل يتناجيان بحديث فقلت لهما ما حفظتما وصية

الله صلى الله عليه وسلم لي قال [illegible] فقالا ما اردنا ان ننتجي بشيء دونك انما ذكرنا

حديثا حدثناه رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] قال انه بدأ هذا الامر نبوة ورحمة

ثم كائن خلافة ورحمة ثم كائن ملكا عضوضا ثم كائن عتوا وجبرية وفسادا في الامة يستحلون

الحرير والخمور والفروج والفساد في الامة ينصرون على ذلك ويرزقون ابدا حتى يلقوا الله

واما استدلال ابي عبيدة على خلافة ابي بكر رضي الله عنه [illegible] فقد اخرج ابو بكر

بن ابي شيبة عن ابن عون عن محمد يعني ابن سيرين [illegible] قال [illegible] الناس [illegible]

الى ابي بكر ابا عبيدة بن الجراح فقال [illegible] ابا بكر [illegible]

قال هو [illegible] ثاني اثنين اذ هما في الغار [illegible] مسند عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه اما حديثه

في بشارة العشرة بالجنة فقد اخرج ابو يعلى من حديث قتيبة بن سعيد عن عبد العزيز بن محمد عن

عبد الرحمن بن حميد عن ابيه عن عبد الرحمن بن عوف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عشرة

في الجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي في الجنة وطلحة في الجنة والزبير

في الجنة وعبد الرحمن بن عوف في الجنة وسعد بن ابي وقاص في الجنة وسعيد بن زيد بن عمرو

عن الفتنة والمعصية بعد النبي في الخلافة والامارة في خلافة ابي بكر رضي الله عنه فقد اخرج الحاكم
عن موسى بن عقبة عن سعد بن ابراهيم قال حدثني ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن
بن عوف كان مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه وان محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير ثم قام ابو بكر فخطب
الناس واعتذر اليهم وقال والله ما كنت حريصا على الامارة يوما ولا ليلة قط ولا كنت فيها راغبا
ولا سألتها الله عز وجل في سر ولا علانية ولكني اشفقت من الفتنة وما لي في الامارة من راحة
ولكن قلدت امرا عظيما ما لي به من طاقة ولا يد الا بتقوية الله عز وجل ولوددت ان اقوى الناس عليها مكاني
اليوم فقبل المهاجرون منه ما قال الحديث هذا ما يأتي في خلافة عثمان فقد اخرج البخاري في قصة مقتل عمر
وان تفاق على عثمان فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن اجعلوا امركم الى ثلاثة منكم
قال الزبير قد جعلت امري الى علي فقال طلحة قد جعلت امري الى عثمان وقال سعد قد جعلت امري الى
عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ايكما تبرأ من هذا الامر فنجعله اليه والله عليه والاسلام لينظرن افضلهم في
نفسه فاسكت الشيخان فقال عبد الرحمن افتجعلونه الي والله علي ان لا آلو عن افضلكم قالا نعم فاخذ
بيد احدهما فقال لك قرابة من رسول الله صلى الله عليه وسلم والقدم في الاسلام ما قد علمت فالله
عليك لئن امرتك لتعدلن ولئن امرت عثمان لتسمعن ولتطيعن ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك فلما اخذ
الميثاق قال ارفع يدك يا عثمان فبايعه فبايع له علي وولج اهل الدار فبايعوه ومن مسند ابن الزبير
رضي الله عنه اما رجوعه الى القول بخلافة ابي بكر رضي الله عنه بعد توقف ما والقول بفضله
واستحقاقه للخلافة فقد اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف في حديث طويل فقبل
المهاجرون منه ما قال وما اعتذر به قال علي رضي الله عنه والزبير ما غضبنا الا لانا اخرنا عن
المشورة وانا نرى ابا بكر احق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب
الغار وثاني اثنين وانا لنعلم بشرفه وكبره ولقد امره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة
بالناس وهو حي ومن مسند طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه واما ثناؤه على عمر فذكر المحب الطبري
عن ابن مسعود رضي الله عنه ان عمر بادر الناس في الزحف الى قتال ملك فارس التي اجتمعت [illegible]

ومن مسند ابن الزبير

ومن مسند طلحة بن عبيد الله

فقام طلحة بن عبيد الله وكان من خطباء الصحابة فتشهد ثم قال اما بعد يا امير المؤمنين فقد احكمتك الامور
وعجمتك البلايا واحتنكتك التجارب فانت وشانك وانت ورايك لك هذا الامر فمرنا نطع وادعنا
نجب واحملنا نركب وقدنا ننقد فانك ولي هذه الامور وقد بلوت واختبرت وجربت فلم ينكشف لك
من شيء من عواقب قضاء الله عز وجل الا عن خيار ثم جلس والاحاديث في فضل عثمان اخرج الملا عن زيد
بن اسلم عن ابيه قال شهدت عثمان يوم حصر في موضع الجنائز فقال انشدك الله يا طلحة اتذكر يوم كنت انا
وانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكان كذا وكذا ليس معه من اصحابه غيري وغيرك فقال
لك يا طلحة انه ليس من نبي الا وله رفيق من امته في الجنة فقال طلحة اللهم نعم واخرج ابو يعلى عن طلحة
بن عبيد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي رفيق ورفيقي عثمان ومن مسند سعد بن ابي
وقاص الاحاديث ما لقيك الشيطان الا فقد اخرج مسلم من حديث ابن شهاب قال اخبرني عبد الحميد
بن عبد الرحمن بن زيد ان محمد بن سعد بن ابي وقاص اخبره ان اباه سعدا قال استاذن عمر على رسول الله صلى
الله عليه وسلم وعنده نساء من قريش يكلمنه ويستكثرنه عالية اصواتهن فلما استاذن عمر رضي الله عنه
قمن يبتدرن الحجاب فاذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم يضحك فقال
عمر رضي الله عنه اضحك الله سنك يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عجبت من هؤلاء
اللاتي كن عندي فلما سمعن صوتك ابتدرن الحجاب قال عمر رضي الله عنه فانت احق يا رسول الله ان يهبن
ثم قال عمر رضي الله عنه اي عدوات انفسهن تهبنني ولا تهبن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلن نعم انت
افظ واغلظ من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده
ما لقيك الشيطان قط سالكا فجا الا سلك فجا غير فجك واخرج ابو بكر بن ابي شيبة من حديث
ابي سلمة قال قال سعد اما والله ما كان باقدمنا اسلاما ولا اقدمنا هجرة ولكن قد عرفت
باي شيء فضلنا كان ازهدنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب اما منعه من الخروج على عثمان فقد
اخرج ابو يعلى عن بسر بن سعيد ان سعد بن ابي وقاص قال عند فتنة عثمان اشهد سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي

واما مشي خيرهم الساعي فانه اراد ان يدخل على بيتي ويبسط يده ليقتلني فلأكن كابن آدم
واخرج ابو يعلى من حديث عامر بن سعد بن ابي وقاص ان اباه حين رأى اختلاف اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم وتفرقهم اشترى له ماشية ثم خرج فاعتزل فيها باهله على ماء قال وكان من احد
الناس بصرا فرأى ذات يوم شيئا يزول فقال لمن معه ترون شيئا فقالوا نرى شيئا كالطير
قال ارى راكبا على بعير ثم جاء بعد قليل عمر بن سعد على بختي او بختية ثم قال اللهم انا نعوذ بك من شرها
ثم سلم عمر ثم قال لابيه ارضيت ان تتبع اذناب هذه الماشية بين هذه الجبال واصحابك يتنازعون
في امر الامة فقال سعد بن ابي وقاص سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انها ستكون بعدي
فتن او قال امور خير الناس فيها الغني الخفي التقي فان استطعت يا بني ان تكون كذلك فكن فقال
له عمر اما عندك غير هذا فقال له سعد لا يا بني فوثب عمر ليركب ولم يكن حط عن بعيره فقال له سعد امهل حتى
نغديك قال لا حاجة لي بغدائكم قال سعد فنحلب لك فنسقيك قال لا حاجة لي بشرابكم ثم ركب فانصرف
مكانه واما التاسع من حديثه على ان الخلافة لقريش فقد اخرج ابو يعلى عن محمد بن سعد بن ابي
وقاص عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يرد هوان قريش اهانه الله عز وجل

مسند سعيد بن زيد

مسند سعيد بن زيد رضي الله عنه اما حديثه في بشارة العشرة بالجنة فقد اخرج ابو يعلى عن عبد
الرحمن بن الاخنس قال خطبنا المغيرة بن شعبة فنال من علي فقام سعيد بن زيد فقال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول النبي في الجنة وابو بكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة
وعلي في الجنة وطلحة في الجنة والزبير في الجنة وعبد الرحمن بن عوف في الجنة وسعد في
الجنة ولو شئت ان اسمي العاشر سميت واخرج الترمذي عن عبد الرحمن بن حميد عن ابيه ان
سعيد بن زيد حدثه في نفر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عشرة في الجنة ابو بكر في الجنة
وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي في الجنة والزبير وطلحة وعبد الرحمن وابو عبيدة وسعد بن
ابي وقاص قال فعد هؤلاء التسعة وسكت عن العاشر فقال القوم ننشدك الله يا ابا الاعور من
العاشر قال نشدتموني بالله ابو الاعور في الجنة واما بيان ان ابا بكر صديق وثانيهم شهداء

فقد اخرج ابو داود من ... عن سعيد بن زيد قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
فوق حراء فلما استوينا ارتجف بنا فضربه رسول الله صلى الله عليه وسلم بكفه ثم قال اسكن حراء فانه ليس
عليك الا نبي او صديق او شهيد وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان وعلي
وطلحة والزبير وسعد وعبد الرحمن وسعيد بن زيد الذي حدث بالحديث واخرج البخاري عن قيس
قال سمعت سعيد بن زيد يقول والله لقد رأيتني وان عمر لموثقي على الاسلام قبل ان يسلم ولو ان
احدا ارفض للذي صنعتم بعثمان لكان ... الكثير من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ادبها
مسند عبد الله بن مسعود اما بشارة الشيخين بالجنة فقد اخرج الترمذي عن عبد الله بن سلمة عن
مرة الهمداني عن عبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يطلع عليكم رجل من اهل الجنة فاطلع
ابو بكر ثم قال يطلع عليكم رجل من اهل الجنة فاطلع عمر واما امره صلى الله عليه وسلم امته بالاقتداء بهما
فقد اخرج الترمذي والحاكم من حديث سلمة بن كهيل عن ابي الزعراء عن عبد الله بن مسعود قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين من بعدي من اصحابي ابي بكر وعمر واهتدوا بهدي عمار
وتمسكوا بعهد ابن مسعود واما عد قول الخلفاء اذا قضوا وامضوا في مرتبة الادلة بعد سنة
النبي صلى الله عليه وسلم وقبل القياس فقد اخرج الدارمي عن سفيان عن الاعمش عن عمارة بن عمير
عن حريث بن ظهير عن عبد الله بن مسعود قال اتى علينا زمان لسنا نقضي ولسنا هنالك وان
الله قد قدر من الامر ان بلغنا ما ترون فمن عرض له قضاء بعد اليوم فليقض فيه بما في كتاب
الله فان جاءه ما ليس في كتاب الله فليقض بما قضى [به رسو]ل الله صلى الله عليه وسلم فان
جاءه ما ليس في كتاب الله ولم يقض به رسول الله صلى الله عليه وسلم فليقض بما قضى به الصالحون
ولا يقل اني اخاف واني ارى فان الحلال بين والحرام بين وبين ذلك امور مشتبهة فدع
ما يريبك الى ما لا يريبك واخرج الدارمي هذا الحديث من حديث شعبة بالاسناد المذكور
وفيه اذا سئلتم عن شيء فانظروا في كتاب الله فان لم تجدوه في كتاب الله ففي سنة رسول الله
صلى الله عليه وسلم فان لم تجدوه في سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فما اجمع عليه المسلمون

فان

فإنه لم يكن [illegible] وإنه [illegible] خير الحديث وأخرج الدارمي
من حديث [illegible] الأعمش نحو ذلك وأخرج الدارمي من طريق الأعمش عن إبراهيم
قال قال عبد الله كان عمر إذا سلك بنا طريقا وجدناه سهلا وإنه قال في زوج وأبوين للزوج النصف
وللأم ثلث ما بقي وأخرج الدارمي من هذا الطريق أيضا قال عبد الله كان عمر إذا سلك
طريقا اتبعناه وجدناه سهلا وإنه قضى في امرأة وأبوين من أربعة فأعطى المرأة الربع والأم
ثلث ما بقي وما بقي للأب [illegible] أفضلية أبي بكر [illegible] فقد أخرج أبو عمر في الاستيعاب عن
ابن مسعود [illegible] فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل أبا بكر [illegible] وأما ما [illegible]
[illegible] فقد أخرج [illegible] قال لأن أطلب مع عمر [illegible] أحب إلي من عبادة سنة وأخرج
الحاكم من طريق مجالد عن الشعبي عن مسروق عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم أعز
الإسلام بعمر بن الخطاب أو بأبي جهل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر فبنى عليه
الإسلام وهدم به الأوثان وأخرج الحاكم من طريق المسعودي عن القاسم بن عبد الرحمن عن أبيه
عن جده قال والله ما استطعنا أن نصلي عند الكعبة ظاهرين حتى أسلم عمر وأخرج الحاكم من طريق سفيان
عن إسماعيل بن أبي خالد عن قيس بن أبي حازم عن ابن مسعود قال ما زلنا أعزة منذ أسلم عمر وأخرج
الحاكم عن أبي إسحاق عن أبي عبيدة قال قال عبد الله أفرس الناس ثلاثة العزيز حين تفرس في يوسف
فقال لامرأته أكرمي مثواه والمرأة التي رأت موسى عليه السلام فقالت لأبيها يا أبت استأجره
وأبو بكر حين استخلف عمر وأخرج الحاكم من طريق [illegible] عن يزيد بن أبي زياد عن أبي جحيفة عن عبد الله
بن مسعود قال كان إسلام عمر حصنا حصينا يدخل الإسلام فيه ولا يخرج منه فلما أصيب عمر انثلم الحصن
فالإسلام يخرج منه ولا يدخل فيه إذا ذكر الصالحون فحي هلا بعمر وأما حكاية [illegible] الأنصار
بخلافة الصديق رضي الله عنه فقد أخرج الحاكم عن عاصم عن زر عن عبد الله قال لما قبض
رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الأنصار منا أمير ومنكم أمير قال فأتاهم عمر فقال يا معشر
الأنصار ألستم تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد أمر أبا بكر أن يؤم الناس فأيكم تطيب

نفسها ان يتقدموا ابا بكر فقالت الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابا بكر رواه ... للاستدلال على خلافة
الصديق بالاجماع فقد اخرج الحاكم من حديث عاصم عن زر عن عبد الله قال ما راى المسلمون حسنا
فهو عند الله حسن وما راوا سيئا فهو عند الله سيئ وقد راى الصحابة جميعا ان يستخلف ابا بكر واما
الاستدلال بتنصيص النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته بخمس ليال على مناقب الصديق مما يومئ الى
الى خلافته وعلى هذه الطريقة اعتمد ابو عمر في الاستيعاب فقد اخرج مسلم عن ابي الاحوص قال سمعت
عبد الله بن مسعود يحدث عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا
ولكنه اخي وصاحبي وقد اتخذ الله صاحبكم خليلا واما الاستدلال على خلافة الخلفاء الثلثة بمدح
مدة التي عبر بها النبي صلى الله عليه وسلم لدوران رحى الاسلام ووقوع خلافتهم في تلك المدة فقد
اخرج الحاكم من طريق عن منصور عن ربعي بن حراش عن البراء بن ناجية قال عبد الله قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان رحى الاسلام ستزول بعد خمس وثلثين او ست وثلثين او سبع وثلثين
سنة فان يهلكوا فسبيل من قد هلك وان يبق لهم دينهم يقم لهم سبعين قال عمر رضي الله عنه يا رسول
الله بما مضى او بما بقي قال لا بل بما بقي هذه رواه الحاكم باسانيد صحيحة من طرق متعددة وان عثمان
رضي الله عنه قتل في ذي الحجة سنة خمس وثلثين فكانت خلافتهم في هذه المدة واما الاستدلال
على خلافتهم من حديث القرون الثلثة فقد اخرج احمد عن ابراهيم عن عبيدة عن عبد الله قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ياتي بعد ذلك
قوم تسبق شهادتهم ايمانهم وايمانهم شهادتهم شیخ ... ابن عبد السلام در توجیه این حدیث گفته
ست که قرن اول از زمان هجرت صلى الله عليه وسلم تا زمان وفات وی صلى الله عليه وسلم
وقرن ثانی را از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا زمان وفات حضرت فاروق رضی الله عنهما
وقرن ثالث قرن حضرت عثمان رضی الله عنه و هر قرنی قریب به دوازده سال بوده است و قرن
در لغت قوم متقاربین فی السن اهل زمان آن قومی که صدر ریاست و خلافت مقرون باشند و قرن گفته
شد چون خلیفه دیگر باشد و وزرا صنفی دیگر و امرای امصار دیگر و روسای جیوش دیگر و سپاهی

دیگر

ومن مسند عبد الله بن عمر

بكر وعمر بالبيعة ولكن مقتله بعد غيرهم فبسببه اما خوفه في خلافة عثمان فقد اخرج الحاكم
من حديث الاعمش عن عبد الله بن شقيق قال لما استخلف عثمان قال عبد الله ما الونا عن اعلانا ذا
فوق واما تفرده من الخبر في علو عثمان فقد اخرج ابو بكر بن ابي شيبة عن ابي سعيد مولى ابي سعود
قال قال عبد الله والله لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا ومن مسند عبد الله بن عمر رضي الله
عنه اما ان الخلافة في قريش فقد اخرج ابو احمد وابو يعلى وغيرهما من طرق تنتهي الى عبد
الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال هذا الامر في قريش ما بقي في الناس
اثنان واما ان المسلمين من الاولين الذين هاجروا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم احب
في اول الاسلام احق بالخلافة فقد اخرج البخاري من طريق معمر عن الزهري عن سالم عن ابيه
حديثا فيه فلما تفرق الناس خطب معاوية قال من كان يريد ان يتكلم فليطلع لنا قرنه فلنحن احق
به منه ومن ابيه قال حبيب بن مسلمة فهلا اجبته قال عبد الله فحللت حبوتي وهممت ان اقول
احق بهذا الامر منك من قاتلك واباك على الاسلام فخشيت ان اقول كلمة تفرق بين
الجمع وتسفك الدم ويحمل عني غير ذلك فذكرت ما اعد الله في الجنان قال حبيب حفظت
وعصمت اما افضلية الخلفاء على ترتيب الخلافة فقد اشتهر عن ابن عمر بروايات فيها اتحد
واتفق فقد اخرج البخاري من طريق يحيى بن سعيد عن نافع عن ابن عمر قال كنا نخير بين الناس
في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنخير ابا بكر ثم عمر ثم عثمان بن عفان رضي الله عنهم واخرج
البخاري وابو داود عن عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر
قال كنا في زمن رسول الله لا نعدل بابي بكر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترك اصحاب رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا نفاضل بينهم واخرج ابو داود من حديث يونس عن ابن شهاب
قال قال سالم بن عبد الله ان ابن عمر قال كنا نقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم حي افضل
امة النبي بعده صلى الله عليه وسلم ابو بكر ثم عمر ثم عثمان واخرج الترمذي من طريق حارث
بن عمير عن عبيد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال كنا نقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم

النبي ابو بكر وعمر وعثمان وفي بعض طرق احمد وابي يعلى ذكر علي رضي الله عنه فاخرج ابو يعلى عن عمر بن
السعيد عن ابن عمر قال كنا نقول على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم النبي ثم ابو بكر ثم عمر ولقد اعطي
علي بن ابي طالب ثلاث خصال لان يكون في واحدة منهن احب الي من حمر النعم تزوج فاطمة وولدت
له وغلق الابواب غير بابه ودفع الراية اليه يوم خيبر اما رؤيا القلب التي هي حجة ظاهرة في خلافة
الشيخين فقد اخرج البخاري من حديث عبيد الله عن ابي بكر بن سالم عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال رايت في المنام اني انزع بدلو بكرة على قليب فجاء ابو بكر فنزع ذنوبا او ذنوبين
نزعا ضعيفا والله يغفر له ثم جاء عمر بن الخطاب فاستحالت غربا فلم ار عبقريا يفري فريه حتى
روي الناس وضربوا بعطن اما التعريض الظاهر على خلافتهم من جهة ذكر فضائلهم على الترتيب
فقد اخرج ابو يعلى من طريق محمد بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ارأف امتي بامتي ابو بكر واشدهم في الاسلام عمر واصدقهم حياء عثمان بن عفان واقضاهم علي بن ابي
طالب وافرضهم زيد بن ثابت واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل واقرأهم ابي بن كعب
ولكل امة امين وامين هذه الامة ابو عبيدة بن الجراح اما ثبوت الشيخين بانهما يبعثان مع
النبي صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الترمذي والحاكم من طريق عاصم بن عمر العمري عن عبد الله بن دينار
عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اول من تنشق عنه الارض ثم ابو بكر ثم عمر ثم
اتي اهل البقيع فيحشرون معي ثم انتظر اهل مكة حتى احشر بين الحرمين واخرج ابن ماجه والحاكم
من طريق اسماعيل بن امية عن نافع عن ابن عمر قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بين
ابو بكر وعمر فقال هكذا نبعث واما مناقب الصديق رضي الله عنه فقد اخرج البخاري من طريق
موسى بن عقبة عن سالم عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جر ثوبه خيلاء
لم ينظر الله اليه يوم القيامة فقال ابو بكر رضي الله عنه ان احد شقي ثوبي يسترخي الا ان اتعاهد
ذلك منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لست تصنع ذلك خيلاء واخرج الترمذي
من حديث جميع بن عمير عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر انت صاحبي

على الحوض

[illegible] في الصحيح [illegible] وأما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد أخرج الشيخان وغيرهما
من طرق متعددة عن ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا أنا نائم شربت يعني اللبن حتى
انظر إلى الري يجري في أظفاري ثم ناولت عمر قالوا فما أولته قال العلم وأخرج الترمذي من
طريق عمر بن محمد أن زيد بن أسلم حدثه عن أبيه قال سألني ابن عمر عن بعض شأنه يعني عمر فأخبرته فقال
ما رأيت أحدا قط بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من حين قبض كان أجد وأجود حتى انتهى من عمر
بن الخطاب وأخرج الترمذي من طريق خارجة بن عبد الله الأنصاري عن نافع عن ابن عمر أن رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم أعز الإسلام بأحب هذين الرجلين إليك بأبي جهل أو بعمر بن الخطاب
قال وكان أحبهما إليه عمر وأخرج الترمذي أيضا من هذا الطريق عن ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه قال وقال ابن عمر ما نزل بالناس أمر قط فقالوا فيه وقال
فيه عمر إلا نزل فيه القرآن على نحو ما قال عمر وأخرج الحاكم من طريق خالد بن أبي بكر بن عبيد الله بن عبد
الله بن عمر عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم ضرب صدر عمر بن الخطاب
بيده حين أسلم ثلاث مرات وهو يقول اللهم أخرج ما في صدره من غل وأبدله إيمانا يقول ذلك
ثلاثا وأخرج الحاكم من حديث عبيد الله عن نافع عن ابن عمر أن النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم أيد
الدين بعمر بن الخطاب وأما بشارة أهل بدر فقد أخرج أبو يعلى من طريق حرب بن حمزة عن سالم عن
ابن عمر أن حاطب بن أبي بلتعة [illegible] فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
أو كنت كاتبه قال نعم إذا أذنت [illegible] فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يدريك لعل الله
اطلع على أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم وأما ذبه عن عثمان فقد أخرج البخاري عن عثمان بن موهب
قال جاء رجل من أهل مصر حج البيت فرأى قوما جلوسا فقال من هؤلاء القوم فقالوا هؤلاء قريش
قال فمن الشيخ فيهم قالوا عبد الله بن عمر قال يا ابن عمر إني سائلك عن شيء فحدثني هل تعلم أن
عثمان فر يوم أحد قال نعم قال تعلم أنه تغيب عن بدر ولم يشهد قال نعم قال تعلم أنه تغيب عن
بيعة الرضوان فلم يشهدها قال نعم قال الله أكبر قال ابن عمر تعال أبين لك أما فراره يوم أحد

فأشهد أن الله عفا عنه وغفر له وأما تغيبه عن بدر فإنه كانت تحته بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم
وكانت مريضة فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم إن لك أجر رجل ممن شهد بدرا وسهمه وأما
تغيبه عن بيعة الرضوان فلو كان أحد أعز ببطن مكة من عثمان لبعثه مكانه فبعث رسول الله صلى الله عليه
وسلم عثمان وكانت بيعة الرضوان بعد ما ذهب عثمان إلى مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
بيده اليمنى هذه يد عثمان فضرب بها على يده فقال هذه لعثمان فقال له ابن عمر اذهب بها الآن
معك ولنا رواية في عثمان أنه يقتل مظلوما فقد أخرج الترمذي عن كليب بن وائل عن
ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال يقتل فيها هذا مظلوما لعثمان وأخرج الحاكم
عن ... عن نافع عن ابن عمر أن عثمان أصبح فحدث قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في المنام
الليلة فقال يا عثمان أفطر عندنا فأصبح عثمان صائما فقتل من يومه رضي الله عنه وأما قعوده
عن الفتنة فأخرج أبو يعلى من حديث ... ابن عمر قال كنا نتحدث
بحجة الوداع ورسول الله صلى الله عليه وسلم بين أظهرنا لا ندري ما حجة الوداع فحمد الله ورسوله
وأثنى عليه ثم ذكر المسيح الدجال فأطنب في ذكره ثم قال ما بعث الله من نبي إلا أنذره أمته
لقد أنذره نوح والنبيون من بعده وإنه يخرج فيكم فما خفي عليكم من شأنه فلا يخفى عليكم أنه أعور
العين اليمنى كأنها عنبة طافية ثم قال إن الله حرم عليكم دماءكم وأموالكم كحرمة يومكم هذا في
بلدكم هذا في شهركم هذا ألا هل قد بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال ويحكم انظروا لا
ترجعون بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض وأخرج أبو يعلى عن ابن فضيل عن أبيه عن سالم
عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن الفتنة تجيء من هاهنا وأومأ بيده
نحو المشرق حيث يطلع قرن الشيطان وأنتم يضرب بعضكم رقاب بعض وإنما قتل موسى الذي
قتل من آل فرعون خطأ فقال الله له وقتلت نفسا فنجيناك من الغم وفتناك فتونا ومن مسند
عبد الله بن عباس رضي الله عنه أما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من خطبة
النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته فقد أخرج البخاري عنه حديث ... عن عكرمة عن ابن عباس

قال

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت متخذا من امتي خليلا لاتخذت ابا بكر ولكن اخي وصاحبي واخرج

احمد من حديث جرير بن يعلى بن حكيم عن عكرمة عن ابن عباس قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم

في مرضه الذي مات فيه عاصبا راسه بخرقة فقعد على المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال انه ليس احد امن

علي في نفسه وماله من ابي بكر بن ابي قحافة ولو كنت متخذا من الناس خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا ولكن

خلة الاسلام افضل سدوا عني كل خوخة في هذا المسجد غير خوخة ابي بكر واما ما يستدل به على خلافة الصديق

رضي الله عنه من حديث الامامة فقد اخرج احمد من حديث الحجاج عن ارقم بن شرحبيل عن ابن

عباس في قصة مرضه صلى الله عليه وسلم فلما اذنه بلال بالصلاة فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس الحديث

واما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج ابن ماجه من حديث العوام بن حوشب عن مجاهد

عن ابن عباس قال لما اسلم عمر نزل جبريل فقال يا محمد لقد استبشر اهل السماء باسلام عمر واخرج الحاكم

عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اللهم اعز الاسلام بعمر واخرج الترمذي

من حديث النضر ابي عمر عن عكرمة عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعز الاسلام بابي

جهل بن هشام او بعمر قال فاصبح فغدا عمر على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلم واخرج البخاري

من حديث ايوب عن ابن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة قال لما طعن عمر جعل يألم فقال له ابن عباس

وكانه يجزعه يا امير المؤمنين ولا كل ذلك لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت صحبته

ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت ابا بكر فاحسنت صحبته ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت

صحبتهم فاحسنت صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم وهم عنك راضون فقال اما ما ذكرت من صحبة

رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضاه فان ذلك من من الله تعالى من به علي واما ما ذكرت من

صحبة ابي بكر ورضاه فانما ذلك من من الله تعالى من به علي واما ما ترى من جزعي فهو من اجلك ومن

اجل اصحابك والله لو ان لي طلاع الارض ذهبا لافتديت به من عذاب الله عز وجل قبل ان اراه

واما قول الشيخين رضي الله عنهما في ترتيب الادلة بعد حديث النبي صلى الله عليه وسلم وقبل القياس

فقد اخرج الدارمي عن عبد الله بن ابي يزيد قال كان ابن عباس اذا سئل عن الامر فكان في

القرآن اخذ به فان لم يكن في القرآن فما كان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ به فان لم يكن فعن ابي
بكر وعمر فان لم يكن قال برايه واما ما استدل به على خلافة الخلفاء من حديث رؤيا الظلة فقد اخرج
احمد وغيره من حديث سفيان عن الزهري عن عبيد الله عن ابن عباس قال اتى رجل رؤيا الى النبي صلى
الله عليه وسلم فقال اني رايت كان ظلة تنطف سمنا وعسلا وكان الناس ياخذون منها فبين مستكثر
وبين مستقل وبين ذلك وكان سببا متصلا الى السماء فجئت فاخذت به فعلوت فعلاك الله ثم جاء
رجل من بعدك فاخذ به فعلا فعلاه الله ثم جاء رجل من بعدكما فاخذ به فعلا فعلاه الله ثم جاء رجل من بعدكم
فاخذ به فقطع به ثم وصل له فعلا فعلاه الله قال ابو بكر ائذن لي يا رسول الله فاعبرها فاذن له فقال اما
الظلة فالاسلام واما السمن والعسل فتلاوة القرآن فبين مستكثر وبين مستقل وبين ذلك واما السبب
فما انت عليه تعلو فيعليك الله ثم يكون رجل من بعدك على منهاجك فيعلو فيعليه الله ثم يكون من بعدكما
رجل فياخذ باخذكما فيعلو فيعليه الله ثم يكون من بعدكم رجل يقطع به ثم يوصل له فيعلو فيعليه الله ثم
اصبت يا رسول الله قال اصبت واخطات قال اقسمت يا رسول الله لتخبرني فقال لا تقسم واما
ان النبي صلى الله عليه وسلم لم ينص بالخلافة لعلي خاصة ولا لبني هاشم عامة فقد اخرج احمد من حديث
ابن المبارك عن يونس عن الزهري عن عبد الله بن كعب عن ابن عباس قال خرج علي من عند رسول الله
صلى الله عليه وسلم في مرضه فقالوا كيف اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا حسن فقال اصبح بحمد الله
بارئا فقال العباس الا ترى اني لارى رسول الله صلى الله عليه وسلم سيتوفى من وجعه واني لاعرف
في وجوه بني عبد المطلب الموت فانطلق بنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فلنسأله فان كان الامر
فينا بينه وان كان في غيرنا كلمناه فاوصى بنا فقال علي ان قال الامر في غيرنا لم يعطناه الناس
ابدا واني والله لا اكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك ابدا واما ان ابا بكر الصديق وسائرهم
شهيد فقد اخرج ابو يعلى باسناد غريب عن عكرمة عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه
وسلم على حراء فتزلزل الجبل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت فما عليك الا نبي وصديق
وشهيد وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعلي وعثمان وطلحة والزبير وعبد الرحمن

بن عوف ... عثمان فقد اخرج البخاري
في الاستخلاف ... حتى اجتمع الناس على عثمان ... فوم لوط

ومنها مسند ابي موسى الاشعري ... ان الائمة في قريش فقد اخرج احمد
عن ابي موسى الاشعري عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان هذا الامر في قريش ما داموا اذا استرحموا
رحموا واذا حكموا عدلوا واذا قسموا اقسطوا فمن لم يفعل ذلك فعليه لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل واما بشارة الخلفاء بالجنة والتعريض بالامر على وفقهم واشار
... فقد اخرج الشيخان وغيرهما بروايات فيها العدد والتقديم فلنذكر ما اخرجه البخاري

من حديث سعيد بن المسيب عن ابي موسى الاشعري انه توضا في بيته ثم خرج فقلت لالزمن رسول الله صلى
الله عليه وسلم ولاكونن معه يومي هذا قال فجاء المسجد فسال عن النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا خرج
ووجه ههنا فخرجت على اثره اسال عنه حتى دخل بئر اريس فجلست عند الباب وبابها من جريد حتى قضى
رسول الله صلى الله عليه وسلم حاجته فتوضا فقمت اليه فاذا هو جالس على بئر اريس وتوسط قفها وكشف
عن ساقيه ودلاهما في البئر فسلمت عليه ثم انصرفت فجلست عند الباب فقلت لاكونن بواب النبي صلى
الله عليه وسلم اليوم فجاء ابو بكر رضي الله عنه فدفع الباب فقلت من هذا فقال ابو بكر فقلت على رسلك
ثم ذهبت فقلت يا رسول الله هذا ابو بكر يستاذن فقال ائذن له وبشره بالجنة فاقبلت حتى
قلت لابي بكر ادخل ورسول الله صلى الله عليه وسلم يبشرك بالجنة فدخل ابو بكر فجلس عن يمين رسول
الله صلى الله عليه وسلم معه في القف ودلى رجليه في البئر كما صنع صلى الله عليه وسلم وكشف عن ساقيه
ثم رجعت فجلست وقد تركت اخي يتوضا ويلحقني فقلت ان يرد الله بفلان يريد اخاه خيرا
يات به فاذا انسان يحرك الباب فقلت من هذا فقال عمر بن الخطاب فقلت على رسلك ثم جئت
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلمت عليه فقلت هذا عمر بن الخطاب يستاذن فقال ائذن له و
بشره بالجنة فجئت فقلت ادخل وبشرك رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة فجلس مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم في القف عن يساره ودلى رجليه في البئر ثم رجعت فجلست فقلت ان يرد الله

فجلس حتى ... اياما فقال ان يحرك الباب فقلت من هذا فقال عثمان بن عفان فقلت على رسلك ثم ذهبت
الى رسول الله صلى الله عليه فاخبرته فقال ائذن له وبشره بالجنة على بلوى تصيبه فقلت له ادخل وبشرك
رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة على بلوى تصيبك فدخل فوجد القف قد ملئ فجلس وجاهه من
الشق الآخر قال شريك قال سعيد بن المسيب فاولتها قبورهم واخرج البخاري حديث ابي عثمان النهدي
عن ابي موسى رضي الله عنه قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في حائط من حيطان المدينة فجاء رجل فاستفتح
فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة ففتحت له فاذا ابو بكر رضي الله عنه فبشرته بما قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة ففتحت
له فاذا عمر رضي الله عنه فاخبرته بما قال النبي صلى الله عليه وسلم فحمد الله ثم استفتح رجل فقال لي افتح له وبشره
بالجنة على بلوى تصيبه فاذا عثمان رضي الله عنه فاخبرته بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله ثم قال
الله المستعان وأما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من احاديث الامامة فقد اخرج احمد
عن عبد الملك بن عمير عن ابي بردة عن ابي موسى قال مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشتد مرضه
فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس فقالت عائشة يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابا بكر رجل
رقيق متى يقوم مقامك لا يستطيع ان يصلي بالناس فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس فانكن صواحب
يوسف فاتاه الرسول فصلى ابو بكر بالناس في حياة الرسول صلى الله عليه وسلم واما قعوده عن
الفتنة فقد روي عنه بروايات فيها العدد اصححها ما اخرج الترمذي عن هزيل بن شر
حبيل عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال في الفتنة كسروا فيها قسيكم وقطعوا فيها
اوتاركم والزموا فيها اجواف بيوتكم وكونوا كابن آدم فلفظ احمد عن هزيل بن شرحبيل عن
ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بين يدي الساعة فتنا كقطع الليل المظلم يصبح فيها
الرجل مؤمنا ويمسي كافرا ويمسي مؤمنا ويصبح كافرا القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي
والماشي فيها خير من الساعي فكسروا قسيكم وقطعوا اوتاركم واضربوا بسيوفكم الحجارة فان دخل
على احدكم بيته فليكن كخير ابني آدم واخرج احمد من حديث ... عن ابي موسى عن النبي

صلى الله عليه وسلم قال إن بين يدي الساعة الهرج قالوا وما الهرج قال القتل قالوا أكثر مما يقتل الآن إنا نقتل

في العام الواحد أكثر من سبعين ألفا قال إنه ليس بقتلكم المشركين ولكن قتل بعضكم بعضا قالوا ومعنا

عقولنا يومئذ قال إنه لينزع عقول أكثر أهل ذلك الزمان ويخلف لهم هباء من الناس يحسب أكثرهم أنه على شيء قال

أبو موسى والذي نفسي بيده ما أجد لي ولكم منها مخرجا فيما عهد إلينا نبينا إلا أن نخرج منها كما دخلناها

لم نصب منها دما ولا مالا أخرج أحمد من طريق الحسن عن أبي بكرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إذا توجه المسلمان

بسيفيهما فقتل أحدهما الآخر فالقاتل والمقتول في النار قيل يا رسول الله هذا القاتل فما بال المقتول قال إنه أراد قتل

صاحبه ومن مسند أبي موسى رضي الله عنه من بشارته الخلفاء بالجنة فقد أخرج أحمد من طريق

عن أبي موسى رضي الله عنه قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاء أبو بكر فاستأذن

فقال ائذن له وبشره بالجنة ثم جاء عثمان فاستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة و... قال

إنما قال أنت مع ... هذا ما يستدل به من حديثه على الخلافة للأمة من حيث كونها في زمن

الفتنة فقد أخرج أحمد عن الأعمش عن زيد بن وهب عن عبد الرحمن بن عبد رب الكعبة قال

انتهيت إلى عبد الله بن عمرو بن العاص وهو جالس في ظل الكعبة فسمعته يقول بينا نحن مع رسول الله

صلى الله عليه وسلم في سفر إذ نزلنا منزلا فمنا من يضرب خباءه ومنا من هو في جشره ومنا من ينتضل

إذ نادى مناديه الصلاة جامعة قال فاجتمعنا قال فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فخطبنا فقال

إنه لم يكن نبي قبلي إلا دل أمته على ما يعلمه خيرا لهم وينذرهم ما يعلمه شرا لهم وإن أمتكم هذه جعلت

عافيتها في أولها وإن آخرها سيصيبهم بلاء شديد وأمور تنكرونها تجيء فتن يرقق بعضها

لبعض تجيء الفتنة فيقول المؤمن هذه مهلكتي ثم تنكشف ثم تجيء الفتنة فيقول المؤمن هذه هذه ثم

تنكشف فمن سره منكم أن يزحزح عن النار وأن يدخل الجنة فلتدركه موتته وهو يؤمن بالله واليوم

الآخر وليأت إلى الناس الذي يحب أن يؤتى إليه ومن بايع إماما فأعطاه صفقة يده وثمرة قلبه

فليطعه ما استطاع فإن جاء آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر قال فأدخلت رأسي من بين

الناس فقلت أنشدك الله أنت سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فأشار بيده

ومن مسند عبد الله بن عمرو
ابن العاص

الى الهوان فقال سعد [illegible] قال فقلت يا رسول الله [illegible] بامرنا باهل اموالنا

[illegible] العقل [illegible] يا ايها [illegible] الله [illegible]

[illegible] على جبهته [illegible] ثم [illegible] فقال الطبري [illegible]

الله والاسماء ابنة ابي بكر الصديق رضي الله عنه [illegible] عن عروة [illegible] قال سالت عبد الله بن

عمرو عن اشد ما صنع المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رايت عقبة بن ابي معيط جاء الى النبي

صلى الله عليه وسلم وهو يصلي فوضع رداءه في عنقه فخنقه به خنقا شديدا فجاء ابو بكر رضي الله عنه حتى

دفعه عنه فقال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وفي مسند ابي هريرة

رضي الله عنه ان الامارة للخلافة في قريش فهذا خرج احمد والشيخان [illegible] عن ابي هريرة قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقريش في هذا الشان مسلمهم لمسلمهم وكافرهم لكافرهم واخرج احمد من

طريق ابي ذئب عن سعيد المقبري عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للامراء من قريش

حقا ما حكموا فعدلوا وائتمنوا فادوا واسترحموا فرحموا واما ما استدل به على خلافة [illegible]

الثلاثة فهذا حجة [illegible] والطرق مشهورة ومنها ما اخرج ابو داود من طريق الزهري

عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس قال كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى الى رسول الله صلى

الله عليه وسلم فقال اني ارى الليلة ظلة ينطف منها السمن والعسل فارى الناس يتكففون

بايديهم فالمستكثر والمستقل وارى سببا واصلا من السماء الى الارض فاراك يا رسول الله

اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل آخر فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فانقطع

ثم وصل فعلا به فقال ابو بكر بابي انت وامي لتدعني فلاعبرها فقال اعبرها قال اما الظلة

فظلة الاسلام واما ما ينطف من السمن والعسل فهو القرآن لينه وحلاوته واما المستكثر والمستقل

فهو المستكثر من القرآن والمستقل منه واما السبب الواصل من السماء الى الارض فهو الحق الذي

انت عليه تاخذ به فيعليك الله ثم ياخذ به بعدك رجل فيعلو به ثم ياخذ به رجل آخر فيعلو به ثم ياخذ

به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به اي رسول الله لتحدثني اصبت ام اخطات فقال

اصبت بعضا واخطات بعضا قال اقسمت يا رسول الله لتحدثني بالذي اخطات فقال النبي صلى الله عليه وسلم
لا تقسم واما ما يستدل به من حديث القليب فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب قال اخبرني سعيد ان ابا
هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا انا نائم رايتني على قليب عليها دلو فنزعت منها
ما شاء الله ثم اخذها ابن ابي قحافة فنزع منها ذنوبا او ذنوبين وفي نزعه ضعف والله يغفر له ضعفه ثم استحالت
غربا فاخذها ابن الخطاب فلم ار عبقريا من الناس ينزع نزع ابن الخطاب حتى ضرب الناس بعطن واخرج
من حديث معمر عن همام عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بينا انا نائم رايت اني على
حوضي اسقي الناس فاتاني ابو بكر فاخذ الدلو من يدي ليريحني فنزع ذنوبين وفي نزعه ضعف والله يغفر
له فجاء ابن الخطاب فاخذ منه فلم ار نزع رجل قط اقوى منه حتى تولى الناس والحوض يتفجر واما ما يستدل به على ... فمنهم من العلامة
التي ضربها النبي صلى الله عليه وسلم للخلافة الى ... منها في المدينة فقد اخرج الحاكم من حديث هشيم
عن العوام بن حوشب عن سليمان بن ابي سليمان عن ابيه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال الخلافة بالمدينة والملك بالشام واما ما يستدل به على خلافتهم الى ... من حديث القرون
فقد اخرج احمد وغيره من طرق منها طريق عبد الله بن شقيق عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم خير امتي القرن الذي بعثت فيهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم والله اعلم اذكر
الثالث ام لا ثم يجيء قوم يحبون السمانة يشهدون قبل ان يستشهدوا واما ما يستدل به على خلافة
الصديق رضي الله عنه من الخطبة التي خطبها النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته اخرج الترمذي من
طريق داود بن يزيد الاودي عن ابيه عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
لاحد عندنا يد الا وقد كافيناه ما خلا ابا بكر فان له عندنا يدا يكافيه الله بها يوم القيمة
وما نفعني مال احد قط ما نفعني مال ابي بكر ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا الا وان
صاحبكم خليل الله واخرج احمد من طريق الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما نفعني مال قط ما نفعني مال ابي بكر فبكى ابو بكر وقال هل انا ومالي الا لك يا
رسول الله واما مواعيد الله الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج الشيخان وغيرهما بطرق متعددة

منها ما اخرج البخاري عن ايوب بن محمد عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه
وسلم اعطيت مفاتيح الكلم ونصرت بالرعب وبينا انا نائم البارحة اذ اتيت بمفاتيح خزائن
الارض حتى وضعت في يدي قال ابو هريرة فذهب رسول الله صلى الله عليه وسلم وانتم تنتقلونها واخرج
البخاري ومسلم بطرق متعددة منها ما اخرج احمد عن الزهري عن سعيد عن ابي هريرة عن النبي
صلى الله عليه وسلم اذا هلك كسرى فلا كسرى بعده واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده والذي نفس محمد
بيده لتنفقن كنوزهما في سبيل الله واما مناقب ابي بكر الصديق رضي الله عنه فقد اخرج البخاري عن
الزهري عن حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من انفق
زوجين من شيء من الاشياء في سبيل الله دعي من ابواب يعني الجنة يا عبد الله هذا خير فمن كان من
اهل الصلوة دعي من باب الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصدقة
دعي من باب الصدقة ومن كان من اهل الصيام دعي من باب الصيام باب الريان فقال ابو بكر رضي
الله عنه ما على هذا الذي يدعى من تلك الابواب من ضرورة وقال هل يدعى منها كلها احد يا رسول الله
قال نعم وارجو ان تكون منهم يا ابا بكر واخرج ابو داود من طريق عبد السلام بن حرب عن ابي خالد
الدالاني عن ابي خالد مولى آل جعدة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاني جبريل
فاخذ بيدي فاراني باب الجنة الذي يدخل منه امتي فقال ابو بكر يا رسول الله وددت اني كنت معك
حتى انظر اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انك يا ابا بكر اول من يدخل الجنة من امتي واما
مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان ابا
هريرة قال بينا نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ قال بينا انا نائم رايتني في الجنة فاذا
امرأة تتوضأ الى جانب قصر فقلت لمن هذا القصر قالوا لعمر فذكرت غيرته فوليت مدبرا فبكى
عمر وقال اعليك اغار يا رسول الله واخرج البخاري عن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن ابي سلمة عن
ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد كان فيما قبلكم من الامم ناس محدثون فان
يك في امتي احد فانه عمر وفي رواية لقد كان فيما قبلكم من بني اسرائيل رجال يكلمون من غير

الله يكون فقال انما هو هاتان بكرين في امتي منهم ابو بكر وعمر واخرج البخاري من حديث ابن شهاب عن سعيد ابن المسيب
انه سمع ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بينا راعي في غنمه عدا الذئب فاخذ
منها شاة فطلبها حتى استنقذها فالتفت اليه الذئب فقال من لها يوم السبع ليس لها راع غيري
فقال الناس سبحان الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم فاني اومن به انا وابو بكر وعمر وما ثم ابو بكر وعمر
وفي رواية اخرى وبينا رجل يسوق بقرة قد حمل عليها فالتفتت اليه فكلمته فقالت اني لم اخلق
لهذا ولكني خلقت للحرث فقال الناس سبحان الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم فاني اومن به وابو بكر
وعمر فصل في مناقب عثمان رضي الله عنه فقد اخرج ابن ماجه من عبد الرحمن بن ابي الزناد عن ابيه
عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لكل نبي رفيق في الجنة ورفيقي
فيها عثمان بن عفان واخرج ابن ماجه بهذا الاسناد ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي عثمان عند باب
المسجد فقال يا عثمان هذا جبريل اخبرني ان الله قد زوجك ام كلثوم بمثل صداق رقية على مثل
صحبتها واما عثمان فقتل مظلوما وانه على الحق يوم قتل فقد اخرج الحاكم من طريق موسى [illegible]
بن عقبة قالوا حدثنا ابو امي ابو حبيبة قال سمعت ابا هريرة وعثمان محصور في الدار [illegible]
ابو هريرة فسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انها ستكون فتنة واختلاف او اختلاف
وفتنة قال قلنا يا رسول الله فما تامرنا قال عليكم بالامير واصحابه واشار الى عثمان واخرج
الحاكم من حديث ابي زرعة عن ابي هريرة اشترى عثمان بن عفان الجنة من النبي صلى الله عليه وسلم مرتين
حيث حفر بئر رومة وحين جهز جيش العسرة واما ان ابا بكر الصديق وسايرهم شهداء فقد اخرج الترمذي
من حديث عبد العزيز بن محمد عن سهيل عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
على حراء هو وابو بكر وعمر وعثمان وعلي بن ابي طالب وطلحة والزبير فتحركت الصخرة فقال النبي صلى
الله عليه وسلم اهدأ فما عليك الا نبي او صديق او شهيد واما بشارة اهل بدر بالجنة فقد اخرج ابو
داود من عاصم عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل اطلع
على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم واما قعوده من الفتنة فقد اخرج الترمذي من حديث

عبد العزيز بن محمد عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
بادروا بالاعمال فتنا كقطع الليل المظلم يصبح الرجل مؤمنا ويمسي كافرا ويمسي مؤمنا ويصبح كافرا
يبيع احدهم دينه بعرض من الدنيا من تخلف لم المؤمنين مالت ... الا ان يستدل به على
تقدمهم من حديث الاحجار التي سبحت في يد النبي فقد اخرج الحاكم من طريق احمد بن عبد الرحمن بن وهب
عن عمه عن يحيى بن ايوب عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت اول حجر حمله النبي صلى الله عليه
وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بكر حجرا آخر ثم حمل عمر حجرا آخر ثم حمل عثمان حجرا آخر فقلت يا رسول الله
الا ترى الى هؤلاء كيف يساعدونك فقال يا عائشة هؤلاء الخلفاء من بعدي ثم قال هذا حديث صحيح على شرط
الشيخين ولم يخرجاه وانما اشتهر باسناد فيه رواية محمد بن الفضل بن عطية فلذلك هجروا واما
ما يستدل به على ترتيبهم من حديث القرون فقد اخرج احمد بطريق غريب عن عبد الله البهي عن عائشة
قالت سأل رجل رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الناس خير قال القرن الذي انا فيه ثم الثاني ثم الثالث
ثم [illegible] الا قولها في الخلافة يستفيض فقد اخرج مسلم من حديث ابن ابي مليكة قال سمعت عائشة
وسئلت من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مستخلفا لو استخلفه قالت ابو بكر فقيل لها ثم من
بعد ابي بكر قالت عمر ثم قيل لها من بعد عمر قالت ابو عبيدة بن الجراح ثم انتهت الى هذا واخرج
الترمذي عن عبد الله بن شقيق قال قلت لعائشة اي اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم كان احب
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت ابو بكر قلت ثم من قالت عمر قلت ثم من قالت ابو عبيدة
بن الجراح قال قلت ثم من فسكتت واما ما يستدل به على خلافة الصديق من قول النبي صلى الله
عليه وسلم ادعي لي ابا بكر فقد اخرج مسلم من حديث الزهري عن عروة عن عائشة قالت قال
لي رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه ادعي لي ابا بكر اباك واخاك حتى اكتب كتابا فاني
اخاف ان يتمنى متمن ويقول قائل انا اولى ويأبى الله والمؤمنون الا ابا بكر واما ما يستدل
به من خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته فقد اخرج الترمذي عن الزهري عن عروة
عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بسد الابواب الا باب ابي بكر واما ما يستدل به من

حديث

حديث [illegible] فقد اخرج الترمذي من حديث مالك بن انس عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة يا رسول الله ان ابا بكر اذا
قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل قالت فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس قالت
عائشة فقلت لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل بالناس
ففعلت حفصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انكن لانتن صواحب يوسف مروا ابا بكر فليصل
بالناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا واخرج الترمذي من حديث القاسم بن محمد عن عائشة
قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لقوم فيهم ابو بكر ان يؤمهم غيره وكذا ما في الجا
مكرر الصفا رضي الله عنه فقد اخرج الترمذي من حديث اسحاق بن يحيى بن طلحة عن عمه اسحاق بن طلحة
عن عائشة ان ابا بكر دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انت عتيق الله من النار فيومئذ
سمي عتيقا واخرج الحاكم عن عائشة بنت طلحة عن عائشة ام المؤمنين قالت قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم من سره ان ينظر الى عتيق من النار فلينظر الى ابي بكر واخرج الحاكم من حديث معمر
عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت لما اسري بالنبي صلى الله عليه وسلم الى المسجد الاقصى
اصبح يحدث الناس بذلك فارتد ناس ممن كان آمنوا به وصدقوه وسعوا بذلك الى ابي بكر
فقالوا هل لك الى صاحبك يزعم انه اسري به الليلة الى بيت المقدس قال وقال ذلك قالوا
نعم قال لئن قال ذلك لقد صدق قالوا فتصدقه انه ذهب الليلة الى بيت المقدس وجاء قبل ان
يصبح قال نعم اني لاصدقه فيما هو ابعد من ذلك اصدقه بخبر السماء في غدوة او روحة فلذلك سمي
ابو بكر الصديق واما فضل عمر بن الخطاب فقد اخرج مسلم من حديث ابراهيم بن سعد عن ابيه
عن ابي سلمة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يقول قد كان يكون في الامم قبلكم
محدثون فان يكن في امتي منهم احد فان عمر بن الخطاب منهم واخرج ابن ماجه من حديث الزنجي
بن خالد عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم
اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة واخرج الترمذي من حديث يزيد بن رومان عن عروة عن عائشة

قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبيان فقام رسول الله صلى الله
عليه وسلم فاذا حبشية تزفن والصبيان حولها فقال يا عائشة تعالي فانظري فجئت فوضعت
لحيي على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعلت انظر اليها ما بين المنكب الى راسه فقال لي اما
شبعت اما شبعت قالت فجعلت اقول لا لانظر منزلتي عنده اذ طلع عمر قالت فارفض الناس عنها قالت فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم اني لانظر الى شياطين الجن والانس قد فروا من عمر قالت فرجعت

ومنها حياء الملائكة من عثمان رضي الله عنه فقد اخرج مسلم عن عطاء وسليمان ابني يسار وابي سلمة بن عبد الرحمن
ان عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مضطجعا في بيتي كاشفا عن فخذيه او ساقيه
فاستاذن ابو بكر فاذن له وهو على تلك الحال فتحدث ثم استاذن عمر فاذن له وهو كذلك فتحدث
ثم استاذن عثمان فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم وسوى ثيابه فدخل فتحدث فلما خرج قالت عائشة
دخل ابو بكر فلم تهتش له ولم تباله ثم دخل عمر فلم تهتش له ولم تباله ثم دخل عثمان فجلست وسويت ثيابك
فقال الا استحيي من رجل تستحيي منه الملائكة وما اخرج الترمذي عن النعمان بن بشير عن عائشة ان
النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله يقمصك قميصا فان ارادوك على خلعه فلا تخلعه
لهم ومنها مسند انس بن مالك رضي الله عنه ان الخلافة في قريش فقد اخرج احمد عن بكير بن وهب
الجزري قال قال لي انس بن مالك احدثك حديثا ما احدثه كل احد ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قام على باب البيت ونحن فيه فقال الائمة من قريش ان لهم عليكم حقا ولكم مثل ذلك ما ان
استرحموا رحموا وان عاهدوا وفوا وان حكموا عدلوا ومن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة
والناس اجمعين واخرج احمد عن انس قال دعا النبي صلى الله عليه وسلم الانصار ليقطع لهم البحرين
فقالوا لا حتى تقطع لاخواننا من المهاجرين فقال انكم ستلقون بعدي اثرة فاصبروا حتى تلقوني
واما الدليل على خلافتهم من جهة تفويض الصدقات اليهم من بعده فقد اخرج الحاكم من طريق علي بن
حجر عن المختار بن فلفل عن انس بن مالك قال بعثني بنو المصطلق الى رسول الله صلى الله عليه
وسلم فقالوا سل لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى من ندفع صدقاتنا بعدك قال فاتيته

فقال

فنالته فقال الى ابي بكر فاتيتهم فاخبرتهم فابوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بابي بكر حدث فمن
فاتيته فاخبرته فقال الى عمر فقال ارجع اليه فاسأله فان حدث بعمر حدث فالى من فاتيته فسألته
فقال الى عثمان فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فسأله فان حدث بعثمان حدث فالى من فاتيته فسألته
فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر فتبا هذا الحديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه واما ان ابا بكر
صديق وسايرهم شهداء فقد اخرج البخاري عن يحيى عن سعيد عن قتادة ان انس بن مالك حدثهم
ان النبي صلى الله عليه وسلم صعد احدا وابو بكر وعمر وعثمان فرجف بهم فقال اثبت احد فانما عليك
نبي وصديق وشهيدان واما افضلية الشيخين فقد اخرج الترمذي من حديث محمد بن كثير عن الاوزاعي
عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر هذان سيدا كهول اهل الجنة
من الاولين والاخرين الا النبيين والمرسلين لا تخبرهما يا علي واما تقديمهم على غيرهم فقد
اخرج احمد والترمذي عن قتادة عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ارحم امتي بامتي ابو بكر واشدهم في امر الله عمر واصدقهم حياء عثمان واعلمهم بالحلال
والحرام معاذ بن جبل وافرضهم زيد بن ثابت واقراهم ابي بن كعب ولكل امة امين وامين هذه
الامة ابو عبيدة بن الجراح قال الترمذي وقد رواه ابو قلابة عن انس عن النبي صلى الله عليه
وسلم نحوه واما تقديمه الامامة في اليوم الذي مات فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم بحضرة رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب قال حدثني انس بن مالك ان المسلمين بينما هم
في صلوة الفجر من يوم الاثنين وابو بكر يصلي بهم لم يفجأهم الا رسول الله صلى الله عليه وسلم قد كشف
ستر حجرة عائشة فنظر اليهم وهم صفوف في الصلوة ثم تبسم يضحك فنكص ابو بكر على عقبيه ليصل
الصف وظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة فقال انس وهم المسلمون
ان يفتتنوا في صلوتهم فرحا برسول الله صلى الله عليه وسلم فاشار اليهم بيده رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان اتموا صلوتكم ثم دخل الحجرة وارخى الستر واما منزلة الشيخين عنده صلى الله
عليه وسلم فقد اخرج الترمذي عن الحكم بن عطية عن ثابت عن انس ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم كان يخرج على أصحابه من المهاجرين والأنصار وهم جلوس وفيهم أبو بكر وعمر فلا يرفع إليه أحد منهم
بصره إلا أبو بكر وعمر فإنهما كانا ينظران إليه وينظر إليهما ويتبسمان إليه ويتبسم إليهما وأما من
أبي بكر الصديق فقد أخرج ابن ماجه من طريق معتمر بن سليمان عن حميد عن أنس قال قيل يا رسول الله
أي الناس أحب إليك قال عائشة قيل من الرجال قال أبوها وأخرج أحمد من حديث جعفر بن سليمان
الضبعي عن ثابت عن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن طير الجنة كأمثال البخت ترعى
في شجر الجنة فقال أبو بكر يا رسول الله إن هذه الطير ناعمة قال أكلتها أنعم منها قالها ثلاثا وإني لأرجو
أن تكون ممن يأكل منها يا أبا بكر وأما مناقب عمر بن الخطاب فقد أخرج الترمذي من حديث إسماعيل بن
جعفر عن حميد عن أنس أن النبي صلى الله عليه وسلم قال دخلت الجنة فإذا أنا بقصر من ذهب فقلت
لمن هذا القصر قالوا لشاب من قريش فظننت أني أنا هو فقلت ومن هو فقالوا عمر بن الخطاب
وأما تقرب الناس إلى الله تعالى بحب الشيخين فقد أخرج البخاري من حديث حماد عن ثابت عن أنس أن رجلا
سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن الساعة فقال ومتى الساعة قال وماذا أعددت لها قال لا شيء إلا
أني أحب الله ورسوله قال أنت مع من أحببت قال أنس فما فرحنا بشيء فرحنا بقول النبي صلى الله
عليه وسلم أنت مع من أحببت قال أنس فأنا أحب النبي صلى الله عليه وسلم وأبا بكر وعمر وأرجو أن
أكون معهم بحبي إياهم وإن لم أعمل بمثل أعمالهم ومن مسند أبي سعيد الخدري رضي الله عنه أما الخطبة
التي خطبها النبي صلى الله عليه وسلم في مناقب أبي بكر رضي الله عنه قبل موته فقد أخرج البخاري
عن بسر بن سعيد عن أبي سعيد الخدري قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس وقال إن الله
تبارك وتعالى خير عبدا بين الدنيا وبين ما عنده فاختار ذلك العبد ما عند الله قال فبكى أبو بكر
رضي الله عنه فعجبنا لبكائه أن يخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عبد خير فكان رسول الله صلى
الله عليه وسلم هو المخير وكان أبو بكر رضي الله عنه أعلمنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
إن من أمن الناس علي في صحبته وماله أبا بكر ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت أبا بكر ولكن أخوة
الإسلام ومودته لا يبقين في المسجد باب إلا سد إلا باب أبي بكر وأخرج الترمذي عن عبيد بن حنين

عن أبي

عن أبي سعيد الخدري أن رسول الله صلى الله عليه وسلم جلس على المنبر فقال إن عبدا خيره الله بين

أن يؤتيه من زهرة الدنيا ما شاء وبين ما عنده فاختار ما عنده فبكى أبو بكر [illegible] أما قوله عمر بن الخطاب

فهذا أخرجه البخاري من [illegible] عن أبي سعيد الخدري قال سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] رأيت الناس يعرضون علي وعليهم قمص فمنها ما يبلغ

الثدي ومنها ما يبلغ دون ذلك وعرض علي عمر وعليه قميص يجره قالوا فما أولته يا رسول الله قال

الدين [illegible] من الجنة [illegible] من أهل الدرجات العلى فهذا أخرجه [illegible] من

طريق سالم بن أبي حفصة [illegible] عن عطية عن أبي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم إن أهل الدرجات العلى ليراهم من تحتهم كما ترون النجم الطالع في أفق السماء وإن أبا بكر وعمر

منهم وأنعما وأما أنهما [illegible] فهذا أخرجه الترمذي من حديث أبي

الجحاف عن عطية عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي إلا وله

وزيران من أهل السماء ووزيران من أهل الأرض فأما وزيراي من أهل السماء فجبريل وميكائيل وأما

وزيراي من أهل الأرض فأبو بكر وعمر وأما الدليل على خلافتهم من جهة وقوع خلافة فيهم

أمراء الخير فهذا أخرجه أحمد من حديث عبد الله [illegible] أن رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال يكون عليكم أمراء تطمئن إليهم القلوب وتلين لهم الجلود ثم يكون عليكم أمراء تشمئز منهم

القلوب وتقشعر منهم الجلود فقال رجل أنقاتلهم يا رسول الله قال لا ما أقاموا الصلاة ومن

مسند جابر بن عبد الله رضي الله عنه أما أن الخلافة لقريش فهذا أخرجه أحمد من حديث ابن جريج

عن أبي الزبير عن جابر أن النبي صلى الله عليه وسلم قال الناس تبع لقريش في الخير والشر وأما الدليل

على خلافة الخلفاء فهذا أخرجه أحمد والحاكم من حديث الزبيدي عن ابن شهاب عن عمرو بن أبان بن

عثمان عن جابر بن عبد الله أنه كان يحدث أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أري الليلة

رجل صالح أن أبا بكر رضي الله عنه نيط برسول الله صلى الله عليه وسلم ونيط عمر بأبي بكر ونيط

عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند النبي صلى الله عليه وسلم قلنا أما الرجل الصالح فرسول الله صلى

الله عليه وسلم والمذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم منه بنوره بعض فهم ولاية هذا الامر الذي
به صلى الله عليه وسلم وكانا بشارته لهم بالجنة فقد اخرج احمد من حديث عبد الله بن محمد بن عقيل عن الطفيل
عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنة قال فطلع
ابو بكر رضي الله عنه فهنيناه بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لبث هنيهة ثم قال يطلع عليكم
من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنة قال فطلع عمر رضي الله عنه قال فهنيناه بما قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم قال يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنة قال فطلع عثمان رضي
الله عنه قال فهنيناه بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال يطلع عليكم من تحت هذا الصور
رجل من اهل الجنة اللهم ان شئت جعلته عليا ثلث مرار قال فطلع علي رضي الله عنه واما مناقب
ابي بكر الصديق رضي الله عنه فقد اخرج الحاكم عن محمد بن المنكدر عن جابر قال كنا عند النبي صلى الله عليه
وسلم اذ جاءه وفد عبد القيس فتكلم بعضهم بكلام لغا في الكلام فالتفت النبي صلى الله عليه وسلم
الى ابي بكر وقال يا ابا بكر سمعت ما قالوا قال نعم يا رسول الله وفهمته قال فاجبهم قال فاجابهم
ابو بكر بجواب وجاد بالجواب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر اعطاك الله الرضوان
الاكبر فقال بعض القوم وما الرضوان الاكبر يا رسول الله قال يتجلى الله لعباده في الاخرة
عامة ويتجلى لابي بكر خاصة واما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج البخاري من حديث
عبد العزيز بن الماجشون عن محمد بن المنكدر عن جابر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم رايتني دخلت
الجنة فاذا انا بالرميصا امراة ابي طلحة وسمعت خشفة فقلت من هذا فقال هذا بلال ورايت
قصرا بفنائه جارية فقلت لمن هذا فقال لعمر فاردت ان ادخله فانظر اليه فذكرت غيرتك فقال عمر
رضي الله عنه بابي وامي يا رسول الله اعليك اغار واما مناقب عثمان فقد اخرج الحاكم عن جابر
بن عبد الله قال بينا نحن في بيت في نفر من المهاجرين منهم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة
والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لينهض كل رجل منكم الى كفوه فنهض النبي صلى الله عليه وسلم الى عثمان فاعتنقه وقال انت وليي

في الدنيا

في الدنيا والآخرة [illegible] بيعة الرضوان فقد أخرج أبو داود من حديث الليث عن أبي
الزبير عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يدخل النار أحد ممن بايع تحت الشجرة وكذا أخرج أحمد
من حديث سفيان عن عمرو عن جابر قال كنا يوم الحديبية ألفا وأربعمائة فقال لنا رسول الله صلى
الله عليه وسلم أنتم اليوم خير أهل الأرض [illegible] أصحاب بيعة الرضوان صلى الله عليه وسلم أولها
[illegible] أفضل الشيخين وكونهما من السابقين الأولين [illegible] أن أبا بكر أفضل من عمر فقد
أخرج أبو يعلى من طريق خالد بن أبي سليمان عن [illegible] علقمة عن عمار بن ياسر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم [illegible] أتاني جبريل آنفا فقلت يا جبريل حدثني بفضائل عمر بن الخطاب في السماء
فقال يا محمد لو حدثتك بفضائل عمر مثل ما لبث نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاما ما نفدت
فضائل عمر وإن عمر حسنة من حسنات أبي بكر [illegible] سوابق أبي بكر الصديق رضي الله عنه فقد أخرج
البخاري من [illegible] همام قال سمعت عمارا يقول رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وما معه إلا خمسة أعبد
وامرأتان وأبو بكر [illegible] مسند حذيفة بن اليمان [illegible] ما يدل على [illegible] منتظر الإمارة
فقد أخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن ربعي بن حراش عن حذيفة بن اليمان قال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت أن أبعث إلى الآفاق رجالا يعلمون الناس السنن والفرائض
كما بعث عيسى بن مريم الحواريين فقيل له فأين أنت عن أبي بكر وعمر قال إنه لا غنى لي عنهما إنهما من الدين
كالسمع والبصر [illegible] فقد أخرج الحاكم من حديث مسعر بن كدام
عن عبد الملك بن عمير عن ربعي بن حراش عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين
من بعدي أبي بكر وعمر [illegible] واهتدوا بهدي عمار وإذا حدثكم ابن أم عبد فصدقوه وفي رواية الترمذي
من حديث سفيان عن عبد الملك بن عمير عن مولى لربعي عن ربعي بن حراش عن حذيفة قال كنا جلوسا
عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال إني لا أدري ما قدر بقائي فيكم فاقتدوا باللذين من بعدي وأشار إلى
أبي بكر وعمر واهتدوا بهدي عمار وما حدثكم ابن مسعود فصدقوه وأما الدلالة على خلافة عمر
أنه غلق الفتنة فقد أخرج البخاري من حديث الأعمش قال حدثنا شقيق قال سمعت حذيفة

وفي مسند [illegible] الربيع

بعوف بينا نحن جلوس عند عمر اذ قال ايكم يحفظ قول النبي صلى الله عليه وسلم في الفتنة قال
قلت فتنة الرجل في اهله وماله وولده وجاره يكفرها الصلوة والصدقة والامر
بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس عن هذا اسألك ولكن التي تموج كموج البحر قال ليس
عليك منها بأس يا امير المؤمنين ان بينك وبينها بابا مغلقا قال عمر أيكسر الباب ام يفتح
قال لا بل يكسر قال عمر اذا لا يغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذيفة اكان عمر يعلم الباب قال نعم
كما ان دون غد الليلة وذلك اني حدثته حديثا ليس بالاغاليط فهبنا ان نسأل
من الباب فأمرنا مسروقا فسأله من الباب قال عمر واخرج الحاكم من حديث [illegible]
عن ربعي عن حذيفة قال كان الاسلام في زمان عمر كالرجل المقبل لا يزداد الا قربا فلما قتل
عمر كان كالرجل المدبر لا يزداد الا بعدا واما الدلالة على خلافة عثمان رضي الله عنه وانه قام
بالمستقيم امر الخلافة ابدا فقد اخرج الترمذي عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاري الاشهلي
عن حذيفة بن اليمان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة
حتى تقتلوا امامكم وتجتلدوا باسيافكم ويرث دنياكم شراركم [illegible] على
عثمان فقد اخرج الحاكم عن ربعي بن حراش قال انطلقت الى حذيفة بالمدائن ليالي سار الناس
الى عثمان فقال يا ربعي ما فعل قومك قلت عن اي بالهم تسأل قال من خرج منهم الى هذا الرجل
فسميت رجالا ممن خرج فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعة
واستذل الامارة لقي الله لا حجة له عنده واما الدلالة على ان عليا حقيق بالخلافة ولكن
الامة لا تجتمع عليه فلذلك لم يستخلف النبي صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الحاكم من طريق شريك
بن عبد الله عن عثمان بن عمير عن شقيق بن سلمة عن حذيفة قال قالوا يا رسول الله صلى الله عليه
وسلم لو استخلفت عليا قال ان استخلفت عليكم خليفة فتعصوه ينزل العذاب وان تستخلفوا
عليا [illegible] قال انكم لا تفعلون وان تفعلوا تجدوه هاديا مهديا يسلك بكم الطريق المستقيم
[illegible] دليل على خلافتهم من الترتيب الذي بينه النبي صلى الله عليه وسلم للخلافة فقد اخرج

أحمد في مسند النعمان بن بشير من حديث حبيب بن سالم عن النعمان بن بشير عن حذيفة قال قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم تكون النبوة فيكم ما شاء الله أن تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون خلافة

على منهاج النبوة ما شاء الله أن تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون ملكا عاضا فيكون ما شاء الله

أن يكون ثم يرفعها الله تعالى ثم يكون ملكا جبرية فيكون ما شاء الله أن تكون ثم يرفعها الله تعالى

ثم تكون خلافة على منهاج النبوة ثم سكت ومن مسند أبي ذر رضي الله عنه أما التسبيح الظاهر على أنامله

الملا فقد ذكر محب الطبري من رواية سويد بن يزيد السلمي قال دخلت المسجد فرأيت أبا

ذر جالسا وحده فاغتنمت ذلك فذكر بعض القوم عثمان فقال لا أقول لعثمان أبدا إلا خيرا

لا أقول له أبدا إلا خيرا لا أقول لعثمان أبدا إلا خيرا لشيء رأيته عند رسول الله صلى الله

عليه وسلم كنت أتتبع خلوات رسول الله صلى الله عليه وسلم أتعلم منه فخرج ذات يوم حتى انتهى إلى موضع

كذا وكذا فجلس فاتبعته إليه فسلمت عليه وجلست إليه فقال يا أبا ذر ما جاء بك قلت الله ورسوله

إذ جاء أبو بكر فسلم وجلس عن يمين رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له يا أبا بكر ما جاء بك قال الله

ورسوله ثم جاء عمر فسلم وجلس عن يمين أبي بكر فقال يا عمر ما جاء بك قال الله ورسوله ثم جاء عثمان فسلم

وجلس عن يمين عمر فقال يا عثمان ما جاء بك قال الله ورسوله قال فتناول النبي صلى الله عليه وسلم

سبع حصيات أو تسع حصيات فوضعهن في كفه فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن

فخرسن فتناولهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد أبي بكر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين

النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد عمر فسبحن حتى سمعت

لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد عثمان

فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن وأما أن عمر محدث فتقدم فيه أيضا أمر

ومن هذا أخرج الحاكم من حديث هشام بن الغاز عن ابن عجلان ومكحول عن غضيف

بن الحارث عن أبي ذر قال مر فتى على عمر فقال عمر نعم الفتى قال فتبعه أبو ذر فقال يا فتى

استغفر لي فقال يا أبا ذر أستغفر لك وأنت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بلى استغفر

ومن مسند أبي ذر

قال ألا أخبرني فقال إنك مررت على عمر فقال نعم أعتق وإني سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه ومن مسند المقداد بن الأسود أما مواعيد الله
الظاهرة على أيدي الخلفاء فقد أخرج أحمد من حديث سليم بن عامر قال سمعت المقداد بن الأسود يقول سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يبقى على ظهر الأرض بيت مدر ولا وبر إلا أدخله الله كلمة الإسلام
بعز عزيز أو ذل ذليل إما يعزهم الله عز وجل فيجعلهم من أهلها أو يذلهم فيدينون لها ومن مسند خباب
بن الأرت أما مواعيد الله الظاهرة على أيدي الخلفاء فقد أخرج أبو يعلى من حديث إسماعيل عن
قيس عن خباب بن الأرت قال شكونا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو متوسد في بردة له في
ظل الكعبة فقلنا ألا تستنصر لنا فجلس محمرا وجهه فقال قد كان من قبلكم يؤخذ الرجل فيحفر له في
الأرض ثم يجاء بالمنشار فيجعل فوق رأسه ما يصرفه عن دينه ويمشط بأمشاط الحديد ما دون
لحمه من عظم وعصب ما يصرفه عن دينه وليتمن الله هذا الأمر حتى يسير الراكب من صنعاء إلى حضرموت
لا يخشى إلا الله عز وجل والذئب على غنمه ولكنكم تعجلون ومن مسند بريدة الأسلمي أما أن أبا بكر
صديق وهما شهيدان فقد أخرج أحمد عن الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة عن أبيه أن رسول الله
صلى الله عليه وسلم كان جالسا على حراء ومعه أبو بكر وعمر وعثمان فتحرك الجبل فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم اثبت حراء فإنما عليك نبي أو صديق أو شهيدان وأما حديث القرون فقد أخرج أحمد
عن عبد الله بن حوالة قال كنت أسير مع بريدة الأسلمي فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
خير هذه الأمة القرن الذي بعثت أنا فيهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يكون
قوم تسبق شهادتهم أيمانهم وأيمانهم شهاداتهم وأما حديث الإمامة فقد أخرج أحمد عن عبد الملك
بن عمير عن ابن بريدة عن أبيه قال مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مروا أبا بكر يصلي بالناس
فقالت عائشة يا رسول الله إن أبي رجل رقيق فقال مروا أبا بكر يصلي بالناس فإنكن صواحب
يوسف فأم أبو بكر الناس وأما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد أخرج أحمد عن حسين بن
واقد عن عبد الله بن بريدة قال سمعت أبي بريدة يقول أصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم فدعا بلالا فقال

يا بلال

اصبح فقال يا بلال بم سبقتني الى الجنة ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتك امامي اني دخلت البارحة الجنة
فسمعت خشخشتك امامي فاتيت على قصر مربع مشرف من ذهب فقلت لمن هذا القصر فقالوا لرجل من
العرب فقلت انا عربي لمن هذا القصر قالوا لرجل من المسلمين من امة محمد صلى الله عليه وسلم فقلت فانا محمد
لمن هذا القصر قالوا لعمر بن الخطاب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولا غيرتك لدخلت القصر فقال يا
رسول الله ما كنت لاغار عليك فقال لبلال بم سبقتني الى الجنة فقال ما احدثت الا توضأت وصليت
ركعتين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بهذا واخرج احمد من حديث عبد الله بن بريدة عن ابيه
ان امة سوداء اتت رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجع من بعض مغازيه فقالت اني كنت نذرت
ان ردك الله صالحا ان اضرب عندك بالدف قال ان كنت فعلت فافعلي وان كنت لم تفعلي
فلا تفعلي فضربت فدخل ابو بكر وهي تضرب ودخل غيره وهي تضرب ثم دخل عمر فجعلت دفها خلفها
وهي مقنعة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشيطان ليفرق منك يا عمر انا جالس ههنا فدخل
هؤلاء فلما ان دخلت فعلت ما فعلت ومن مسند عقبة بن عامر ما ان عمر محدث يقتدى برايه
فقد اخرج الترمذي عن مشرح بن هاعان عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو
كان بعدي نبي لكان عمر بن الخطاب وفيما للقواعد الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج عن ابي الخير
عن عقبة بن عامر الجهني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوما فصلى على اهل احد صلاته على الميت
ثم انصرف الى المنبر فقال اني فرط لكم وانا شهيد عليكم واني والله لانظر الى حوضي الآن واني قد اعطيت
مفاتيح خزائن الارض او مفاتيح الارض واني والله ما اخاف عليكم ان تشركوا بعدي ولكني اخاف عليكم ان
تنافسوا فيها واخرج احمد من حديث عمرو بن الحارث عن ابي علي عن عقبة بن عامر قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ستفتح عليكم الارضون ويكفيكم الله عز وجل فلا يعجز احدكم
ان يلهو باسهمه ومن مسند سفينة ما يدل على خلافة الاربعة [illegible]
عليهم فقد اخرج الترمذي من حديث سعيد بن جمهان قال حدثني سفينة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم الخلافة في امتي ثلاثون سنة ثم ملك بعد ذلك ثم قال لي سفينة امسك خلافة ابي بكر

(هامش: مسند عقبة بن عامر)

(هامش: مسند سفينة)

ثم قال وخلافة عمر وخلافة عثمان ثم قال امسك خلافة علي فتلك ثلاثون سنة قال سعيد فقلت
ان بني امية يزعمون ان الخلافة فيهم قال كذبوا بنو الزرقاء بل هم ملوك من شر الملوك واما
ما يدل على خلافة الشيخين بعده صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الحاكم من سعيد بن جمهان عن سفينة مولى ام
سلمة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى الصبح اقبل على اصحابه فقال ايكم رأى رؤيا
فقال رجل انا يا رسول الله كان ميزانا نزل من السماء فوضعت في كفة ووضع ابو بكر في كفة
اخرى فرجحت بابي بكر فرفعت وترك ابو بكر مكانه فجيء بعمر بن الخطاب فوضع في الكفة الاخرى
فرجح ابو بكر ثم رفع ابو بكر ووضع عثمان فرجح عمر ثم رفع عمر ورفع الميزان قال فتغير وجه رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلاثون عاما ثم يكون ملك قال سعيد بن جمهان فقال لي سفينة
امسك سنتي ابي بكر وعشر عمر وثنتي عشرة عثمان وست علي ومن مسند عرباض بن سارية اما وجوب
اتباع سنن الخلفاء الراشدين فقد اخرج ابن ماجه من حديث عبد الرحمن بن مهدي عن معاوية بن
صالح عن ضمرة بن حبيب عن عبد الرحمن بن عمرو السلمي انه سمع العرباض بن سارية يقول وعظنا رسول
الله صلى الله عليه وسلم موعظة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فقلنا يا رسول
الله ان هذه لموعظة مودع فماذا تعهد الينا قال قد تركتكم على البيضاء ليلها كنهارها لا يزيغ
عنها بعدي الا هالك من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بما عرفتم من سنتي وسنة الخلفاء
الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ وعليكم بالطاعة وان عبدا حبشيا فانما المؤمن
كالجمل الانف حيثما قيد انقاد ورواه [illegible] الخلفاء فقد اخرج احمد من
طريق اسماعيل بن عياش عن ضمضم عن شريح بن عبيد قال قال العرباض بن سارية كان النبي صلى
الله عليه وسلم يخرج الينا وعلينا الصوف [illegible] زوى عنكم
ويفتح لكم فارس والروم ومن مسند عبد الرحمن بن غنم الاشعري اما [illegible]
الشيخين وان رأيهما حجة [illegible] فقد اخرج احمد من حديث عبد الحميد بن بهرام
عن شهر بن حوشب عن عبد الرحمن بن غنم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر وعمر لو اجتمعتما

فاخرجه

في تسوية ما عاملهم (؟) الا ان المنازعة من المهاجرين الا على من عدوه الطلقاء فقد اخرج ابو
عمر في الاستيعاب ان حبيبا رجع غنم فاصاب ابا هريرة حول المسجد فقيل اذا اعرضنا من عند
علي رسول معاوية وكان ما عاملنا به احب الينا كما كنت تعاملنا (؟) علينا
الى ان يجعلها شورى وقد علمنا انه قد اجمع المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق
من رضيه حين من كرهه ومن تابعه غير مكره واجمعوا وفضل الموافقة في الشورى وهؤلاء الطلقاء

ومن مسند ابي اروى الدوسي

الذين لا يجوز لهم الخلافة وعهد الله (؟) فيهما الغلب فضلا على من سواهم (؟) وما ورد من مسند
ابي اروى الدوسي انما يدل على خلافتهما وان هو اعد الله لبنيه يظهر على يديها فقد اخرج الحاكم
من طريق سهيل بن ابي صالح ومحمد بن ابراهيم عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي اروى الدوسي قال كنت
جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم فاطلع ابو بكر وعمر رضي الله عنهما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ومن مسند ابي امامة الباهلي

الحمد لله الذي ايدني بهما ومن مسند ابي امامة الباهلي اخرج الحاكم من حديث موسى بن عمير قال
سمعت مكحولا يقول وساله رجل عن قول الله عز وجل فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين
قال حدثني ابو امامة انه قال الله مولاه وجبريل وصالح المؤمنين ابو بكر وعمر ومن مسند سالم بن عبيد
الاشجعي حديثه في امامة ابي بكر الصديق نصا اخرج ابن ماجه من حديث سلمة بن نبيط عن سالم
بن عبيد قال اغمي على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فقال احضرت الصلوة قالوا نعم قال
مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس ثم اغمي عليه فافاق فقال احضرت
الصلوة قالوا نعم قال مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة
ان ابي رجل اسيف فاذا قام مقامك بكى لا يستطيع فلو امرت غيره ثم اغمي عليه فافاق
فقال مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس فانكن صواحب يوسف قال فامر بلال
فاذن واقام ابو بكر فصلى بالناس ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وجد خفة فقال انظروا
الى من اتكئ عليه فجاءت بريرة ورجل آخر فاتكأ عليهما فلما رآه ابو بكر ذهب لينكص فاومأ
اليه ان اثبت مكانك ثم جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم حتى جلس الى جنب ابي بكر حتى قضى

ابو بكر صلاة ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبض ومن مسند عمرو في الانجم المحدث الوزن

وهذا اخرج ابو جعفر الطبري ... عمر في الاعجم قال صلى بنا النبي صلى الله عليه وسلم الفجر

جلس فقال من رأى منكم الليلة رؤيا وزن ابو بكر فوزنه ثم وزن عمر فوزنه ثم وزن عثمان ... وجه

رجل صالح ومن مسند عياض بن حمار المجاشعي حديثه في ان الله نظر الى اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم

الا بقايا من ... عياض بن حمار المجاشعي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم في خطبته الا ان

ربي امرني ان اعلمكم ما جهلتم مما علمني يومي هذا كل مال نحلته عبدا حلال واني خلقت عبادي حنفاء

كلهم وانهم اتتهم الشياطين فاجتالتهم عن دينهم وحرمت عليهم ما احللت لهم وامرتهم ان يشركوا

بي ما لم انزل به سلطانا وان الله نظر الى اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقايا من اهل الكتاب

وقال انما بعثتك لابتليك وابتلي بك وانزلت عليك كتابا لا يغسله الماء تقرؤه نائما ويقظان

وان الله امرني ان احرق قريشا فقلت رب اذا يثلغوا راسي فيدعوه خبزة قال استخرجهم كما اخرجوك

واغزهم نغزك وانفق فسننفق عليك وابعث جيشا نبعث خمسة مثله وقاتل بمن اطاعك من عصاك

الحديث ومن مسند ربيعة بن كعب الاسلمي حديثه في منزلة ابي بكر الصديق رضي الله عنه عند النبي

صلى الله عليه وسلم واصحابه اخرج احمد من حديث ابي عمران الجوني عن ربيعة الاسلمي فذكر حديثا

طويلا آخره ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاني بعد ذلك ارضا واعطى ابا بكر ارضا

وجاءت الدنيا فاختلفنا في عذق نخلة فقلت انا هي في حدي وقال ابو بكر هي في حدي فكان

بيني وبين ابي بكر كلام فقال لي ابو بكر كلمة كرهها وندم فقال لي يا ربيعة رد علي مثلها حتى تكون قصاصا

قال قلت لا افعل فقال لي ابو بكر لتقولن او لاستعدين عليك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت

ما انا بفاعل قال ورفض الارض وانطلق ابو بكر رضي الله عنه الى النبي صلى الله عليه وسلم وانطلقت

اتلوه فجاء ناس من اسلم فقالوا رحم الله ابا بكر في اي شيء يستعدي عليك رسول الله صلى الله عليه

وسلم وهو قال لك ما قال فقلت اتدرون من هذا ابو بكر الصديق هذا ثاني اثنين وهذا ذو

شيبة المسلمين اياكم لا يلتفت فيراكم تنصروني عليه فيغضب فياتي رسول الله صلى الله عليه وسلم

فيغضب

فغضب بعضه فتعصبت الي قومي فقالوا لبعضهم فهلك بعد ما قالوا تأمرنا قال ادعوا فانطلق ابو بكر
رضي الله عنه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فتبعته وحدي حتى اتى النبي صلى الله عليه وسلم فحدثه
الحديث كما كان فرفع الي رأسه فقال يا ربيعة ما لك وللصديق قلت يا رسول الله كان كذا وكذا فقال لي
كلمة كرهها فقال لي قل كما قال حتى يكون قصاصا فأبيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجل
فلا ترد عليه ولكن قل غفر الله لك يا ابا بكر فقلت غفر الله لك يا ابا بكر قال الحسن فولى ابو بكر رضي الله
عنه وهو يبكي. ومن مسند ابي برزة الاسلمي حديثه في امامة قريش اخرج احمد عن سيار بن سلامة

ومن مسند

قال دخلت مع ابي على ابي برزة الاسلمي فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامراء من قريش
الامراء من قريش الامراء من قريش لكم عليهم حق ولهم عليكم حق ما فعلوا ثلاثا ما حكموا فعدلوا و
استرحموا فرحموا وعاهدوا فوفوا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين

ومن مسند

ومن مسند عمرو بن عبسة حديثه في تقدم ابي بكر الصديق رضي الله عنه في الاسلام اخرج احمد من حديث
سليم بن عامر وغيره عن عمرو بن عبسة قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو بعكاظ فقلت
من تبعك على هذا الامر فقال حر وعبد ومعه ابو بكر وبلال فقال لي ارجع حتى يمكن الله عز وجل لرسوله

واخرج احمد من طريق عبد الرحمن بن ابي عبد الرحمن عن عمرو بن عبسة قال اتيت النبي صلى الله عليه
وسلم فقلت من اتبعك على امرك هذا قال حر وعبد يعني ابا بكر وبلالا وكان عمرو يقول بعد لقد
رأيتني واني لربع الاسلام. ومن مسند سلمان الفارسي رضي الله عنه قوله في فضل عمر رضي

ومن مسند

الله عنه اخرج الحاكم من طريق عمران بن خالد الخزاعي عن ثابت البناني عن انس بن مالك قال دخل سلمان
الفارسي على عمر بن الخطاب رضي الله عنهما وهو متكئ على وسادة فالقاها له فقال سلمان صدق الله
ورسوله فقال عمر حدثنا يا ابا عبد الله قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو متكئ على وسادة
فالقاها الي ثم قال لي يا سلمان ما من مسلم يدخل على اخيه المسلم فيلقي له وسادة اكراما له الا غفر الله
له. ومن مسند ذي مخمر حديثه في خلافة قريش اخرج احمد عن ابي حي عن ذي مخمر ان رسول الله

ومن مسند

صلى الله عليه وسلم قال كان هذا الامر في حمير فنزعه الله عز وجل منهم فجعله في قريش وسيعود

وإلى يوم ... ومن مسند عوف بن مالك الأشجعي حديثه في صفة الخلفاء الراشدة أخرج مسلم
عن عوف بن مالك الأشجعي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خيار أئمتكم الذين تحبونهم ويحبونكم و
تصلون عليهم ويصلون عليكم وشرار أئمتكم الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم
ويلعنونكم قال قلنا يا رسول الله أفلا ننابذهم عند ذلك قال لا ما أقاموا فيكم الصلاة لا
ما أقاموا فيكم الصلاة ألا من ولي عليه وال فرآه يأتي شيئا من معصية الله تعالى فليكره ما
يأتي من معصية الله تعالى ولا ينزعن يدا من طاعة وأخرج أحمد عن عبد الملك بن عمير قال حدثني
أبو بردة وأخي عن عوف بن مالك الأشجعي أنه رأى في المنام كأن الناس جمعوا فإذا فيهم رجل
فرعهم فوقهم ثلاث أذرع قال فقلت من هذا قال عمر قلت لم قال لأن فيه ثلاث خصال لأنه
لا يخاف في الله لومة لائم وإنه خليفة مستخلف وشهيد مستشهد قال فأتى أبا بكر فقصها عليه
فأرسل إلى عمر فدعاه ليبشره قال فجاء عمر فقال لي أبو بكر اقصص رؤياك قال فلما بلغت خليفة
مستخلف انتهرني عمر وانتهرني وقال اسكت تقول هذا وأبو بكر حي قال فلما كان بعد وولي عمر مررت
بالشام وهو على المنبر قال فدعاني وقال اقصص رؤياك فقصصتها فلما قلت لا يخاف في
الله لومة لائم قال إني لأرجو أن يجعلني الله منهم قال فلما قلت خليفة مستخلف قال قد استخلفني
الله فسأله أن يعينني على ما ولاني فلما أن ذكرت شهيد مستشهد قال أنى لي بالشهادة وأنا بين
أظهركم تغزون ولا أغزو ثم قال بلى يأتي الله بها إن شاء الله ومن مسند عبد الله بن مغفل المزني
حديثه في حب الصحابة أخرج أحمد عن عبد الله بن عبد الرحمن عن عبد الله بن مغفل المزني قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتخذوهم غرضا بعدي فمن أحبهم فبحبي أحبهم ومن أبغضهم فببغضي
أبغضهم ومن آذاهم فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله ومن آذى الله أوشك أن يأخذه
ومن مسند حفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم حديثها في فضل عثمان أخرج أحمد من حديث
ابن جريج عن أبي خالد عن عبد الله بن أبي سعيد المزني قال حدثتني حفصة ابنة عمر بن الخطاب
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم قد وضع ثوبه بين فخذيه فجاء أبو بكر فاستأذن

ومن حديث

ومن مسند

فأذن

قال بلى ثم جلس خلفه ثم جاء عمر فاستأذن فأذن له ثم أتى نفر من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
بعده ثم جاء عثمان فاستأذن فأذن له فلما دخل غطى فخذه ثم تحدثوا ثم خرجوا قلت يا رسول الله جاء
أبو بكر وعمر وعلي وسائر أصحابك وأنت على هيئتك فلما دخل عثمان تجللت بثوبك فقال ألا أستحيي ممن
يستحيي منه الملائكة وحديثهما في تبشير أهل بدر والحديبية أخرج مسلم عن حفصة قالت قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم إني لأرجو أن لا يدخل النار أحد إن شاء الله ممن شهد بدرا والحديبية قلت يا رسول الله
أليس قد قال الله وإن منكم إلا واردها قال فلم تسمعيه يقول ثم ننجي الذين اتقوا وفي رواية
لا يدخل النار إن شاء الله من أصحاب الشجرة الذين بايعوا تحتها ومن حديث ... ومن أحاديث

مناقب الصحابة

رسول الله صلى الله عليه وسلم من مسند معاذ بن جبل في المشكوة عن أبي عبيدة ومعاذ بن جبل عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال إن هذا الأمر بدأ نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم ملكا عضوضا ثم كائن
جبرية وعتوا وفسادا في الأرض يستحلون الحرير والفروج والخمور ويرزقون على ذلك وينصرون حتى
يلقوا الله رواه البيهقي في شعب الإيمان ومن مسند أبي بن كعب حديث في فضل عمر رضي الله عنه

ومن مسند

أخرج الحاكم من ... عن سعيد بن المسيب عن أبي بن كعب قال سمعت النبي صلى الله عليه
وسلم يقول أول من يعانقه الحق يوم القيامة عمر وأول من يصافحه الحق يوم القيامة عمر وأول من
يؤخذ بيده فينطلق به إلى الجنة عمر بن الخطاب رضي الله عنه ومن مسند أبي الطفيل حديث

ومن مسند

في ... الإسلام أخرج الحاكم عن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن أبي الطفيل عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إني
رأيت في المنام غنما سودا دخلت فيها غنم عفر ... فقال أبو بكر يا رسول الله ... العرب
تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم كذلك عبرها الملك سحر ومن مسند أبي

ومن مسند

الدرداء حديث في التعريض بخلافة الشيخين أخرج الحاكم عن سعيد بن جبير عن أبي الدرداء قال خطب
رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبة خفيفة فلما فرغ من خطبته قال يا أبا بكر قم فاخطب فقام أبو بكر
فخطب فقصر دون النبي صلى الله عليه وسلم ودون أبي بكر وحديث في منزلة أبي بكر الصديق رضي الله
عنه عند النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه أخرج البخاري عن بسر بن عبيد الله عن عائذ الله ...

وفيه عن ابي الدرداء قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ اقبل ابو بكر آخذا بطرف
ثوبه حتى ابدا عن ركبته فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما صاحبكم فقد غامر فسلم وقال اني كان بيني
وبين ابن الخطاب شيء فاسرعت اليه ثم ندمت فسالته ان يغفر لي فابى علي فاقبلت اليك
فقال يغفر الله لك يا ابا بكر ثلاثا ثم ان عمر ندم فاتى منزل ابي بكر فسال اثم ابو بكر قالوا لا فاتى النبي صلى
الله عليه وسلم فجعل وجه النبي صلى الله عليه وسلم يتمعر حتى اشفق ابو بكر فجثا على ركبته فقال يا رسول الله
والله انا كنت اظلم مرتين فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله بعثني اليكم فقلتم كذبت وقال
ابو بكر صدق وواساني بنفسه وماله فهل انتم تاركو لي صاحبي مرتين فما اوذي بعدها ومن مسند
اسيد بن حضير حديثه في فضل ابي بكر رضي الله عنه عند الصحابة اخرج البخاري عن مالك عن عبد
الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة في قصة نزول آية التيمم فقال اسيد بن الحضير ما هي باول بركتكم
يا آل ابي بكر وقد قال ان ابا بكر لم تكن الا بعدهم اخرج ابو يعلى من طريق محمود بن لبيد عن ابن عباس
وكان طبيبا عن اسيد بن حضير سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لكم ستلقون اثرة بعدي
فلما كان عمر بن الخطاب قسم حللا فبعث الي منها بحلة فاستصغرتها فاعطيتها ابني
فبينا انا اصلي اذ مر بي شاب من قريش عليه حلة من تلك الحلل يجرها فذكرت قول رسول الله صلى
الله عليه وسلم انكم ستلقون اثرة بعدي فقلت صدق الله ورسوله فانطلق رجل الى عمر فاخبره فجاء
وانا اصلي فقال صل يا اسيد فلما قضيت صلاتي قال كيف قلت فاخبرته فقال تلك حلة بعثت
بها الى فلان وهو بدري احدي عقبي فاتاه هذا الفتى فابتاعها منه فلبسها فظننت ان
ذلك يكون في زماني قلت والله يا امير المؤمنين ظننت ان ذلك لا يكون في زمانك
ومن مسند زيد بن ثابت قوله ان المهاجرين احق بالخلافة منهم عندهم اخرج الحاكم من طريق
وهيب عن داود بن ابي هند عن ابي نضرة عن ابي سعيد الخدري قال لما توفي رسول الله
صلى الله عليه وسلم قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان اذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا منا فنرى ان يلي الامر رجلان

ومن مسند

احدهما منكم واحد منا قال فتتابعت خطباء الانصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان من المهاجرين وان الامام يكون من المهاجرين ونحن انصاره كما كنا انصار
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام ابو بكر رضي الله عنه فقال جزاكم الله خيرا يا معشر الانصار وثبت
قائلكم ثم قال اما لو فعلتم غير ذلك لما صالحناكم ثم اخذ زيد بيد ابي بكر فقال هذا صاحبكم فبايعوه
ثم انطلقوا فلما قعد ابو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير عليا فسال عنه فقام ناس من الانصار
فاتوا به فقال ابو بكر ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وختنه اردت ان تشق عصا المسلمين
فقال لا تثريب يا خليفة رسول الله فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام فسال عنه حتى جاؤوا به فقال ابن
عمة رسول الله صلى الله عليه وسلم وحواريه اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا تثريب يا خليفة
رسول الله فقام فبايعاه هذا حديث صحيح على شرط مسلم فلم يخرجاه ومن مسند زيد بن خارجة تكلمه
بعد موته بفضائل الثلاثة اخرج ابو عمر من طريق سليمان بن بلال عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب
ان زيد بن خارجة الانصاري ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي في زمن عثمان بن عفان فسجي
بثوب ثم انهم سمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال احمد احمد في الكتاب الاول صدق صدق ابو بكر الصديق
الصديق الضعيف في نفسه القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي
الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت اربع وبقيت سنتان
اتت الفتن واكل الشديد الضعيف وقامت الساعة وسياتيكم خبر بئر اريس وما بئر اريس قال
يحيى بن سعيد قال سعيد بن المسيب ثم هلك رجل من بني خطمة فسجي بثوب فسمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال
ان اخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق قال ابو عمر وكانت وفاته في خلافة عثمان وقد
عرض مثل قصته لاخي ربعي بن حراش ومن مسند رفاعة بن رافع الزرقي حديثه في فضل اهل بدر
اخرج البخاري عن رفاعة بن رافع قال جاء جبريل الى النبي صلى الله عليه وسلم قال ما تعدون اهل
بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلمة نحوها قال وكذلك من شهد بدرا من الملائكة ومن مسند
رافع بن خديج حديثه في فضائل اهل بدر اخرج ابن ماجه من حديث سفيان عن يحيى بن سعيد

عن معاذ بن رفاعة عن ابيه رافع بن خديج قال جاء جبريل او ملك الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال
ما تعدون من شهد بدرا فيكم قال خيارنا قال كذلك هم عندنا خيار الملائكة ومن مسند ابي سعيد بن
المعلى حديثه في ثبت التي خطبها النبي صلى الله عليه وسلم فيه الى خلافة ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج
الترمذي عن عبد الملك بن عمير عن ابي المعلى عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب يوما فقال
ان رجلا صالحا خيره ربه بين ان يعيش في الدنيا ما شاء ان يعيش ويأكل من الدنيا ما شاء ان
ياكل وبين لقاء ربه فاختار لقاء ربه قال فبكى ابو بكر فقال اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ان رجلا
صالحا خيره ربه بين الدنيا وبين لقاء ربه فاختار لقاء ربه قال فكان ابو بكر اعلمهم بما قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال ابو بكر بل نفديك بآبائنا واموالنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من
الناس احد امن الينا في صحبته وذات يده من ابن ابي قحافة ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابن
ابي قحافة خليلا ولكن ود واخاء ايمان مرتين او ثلاثا وان صاحبكم خليل الله ومن مسند براء
بن عازب حديثه في فتوح الامصار اخرج ابو يعلى عن ابي عبد الله ميمون عن البراء قال امر رسول
الله صلى الله عليه وسلم بحفر الخندق قال فعرض لنا صخرة لا تأخذ فيها المعاول فشكوا ذلك الى النبي
صلى الله عليه وسلم قال فاخذ المعول قال واحسبه قال وضع ثوبه فضرب ضربة
وقال بسم الله فكسر ثلث الصخرة ثم قال الله اكبر اعطيت مفاتيح الشام اني لانظر الى قصورها
الحمر من مكاني هذا ثم قال بسم الله وضرب اخرى فكسر ثلثها وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح فارس
والله اني لانظر الى المدائن وقصورها الابيض من مكاني هذا ثم قال بسم الله وضرب اخرى
وكسر بقية الحجر وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح اليمن والله اني لانظر الى مفاتيح صنعاء من مكاني
هذا ومن مسند ام حرام الانصارية حديثها في الوعد بغزوة البحر كانت في زمن عثمان
رضي الله عنه اخرج البخاري عن خالد بن معدان ان عمير بن الاسود العنسي حدثه انه اتى عبادة
بن الصامت رضي الله عنه وهو نازل في ساحل حمص وهو في بناء له ومعه ام حرام قال عمير فحدثتنا
ام حرام رضي الله عنها انها سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اول جيش من امتي يغزون البحر

قد اوجبوا

ومن مسند

ومن مسند

فقام حتى أتاهم أم حرام فقلت يا رسول الله أنا منهم قال أنت منهم قالت ثم قال النبي صلى الله عليه
وسلم أول جيش من أمتي يغزون مدينة قيصر مغفور لهم فقلت أنا منهم يا رسول الله قال لا ومن مسند
سهل بن سعد الساعدي حديث في إثبات الصديقية لأبي بكر والشهادة لهما أخرج أبو يعلى عن عبد
الرزاق عن معمر عن أبي حازم عن سهل بن سعد أن أحدا ارتج وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر
وعمر وعثمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت أحد فما عليك إلا نبي أو صديق أو شهيدان
وحديث في منزلة أبي بكر عند النبي صلى الله عليه وسلم أخرج أبو يعلى عن حماد بن زيد عن أبي حازم عن
سهل بن سعد قال كان قتال بين بني عمرو بن عوف فأتاهم النبي صلى الله عليه وسلم ليصلح بينهم وقد
صلى الظهر فقال لبلال إن حضرت صلاة العصر ولم آت فمر أبا بكر فليصل بالناس فلما حضرت صلاة
العصر أذن بلال ثم أقام ثم قال يا أبا بكر تقدم فتقدم أبو بكر فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فشق الصفوف
فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم صفحوا يعني التصفيق قال وكان أبو بكر إذا دخل في صلاته لم يلتفت
فلما رأى التصفيق لا يمسك عنه التفت فرأى رسول الله صلى الله عليه وسلم خلفه فأومأ إليه النبي صلى
الله عليه وسلم أن امض فلبث أبو بكر هنيهة يحمد الله على قول رسول الله صلى الله عليه وسلم امض ثم
مشى أبو بكر القهقرى يعني على عقبه فلما رأى ذلك النبي صلى الله عليه وسلم تقدم فصلى بالقوم صلاتهم
فلما قضى صلاته قال يا أبا بكر ما منعك إذ أومأت إليك أن لا تكون مضيت قال أبو بكر لم يكن لابن أبي
قحافة أن يؤم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال للناس إذا نابكم في صلاتكم شيء فليسبح الرجال و
ليصفق النساء ومن مسند نعمان بن بشير حديث في القرون الثلاثة أخرج أحمد من حديث عاصم بن بهدلة
عن خيثمة والشعبي عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين
يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يأتي قوم يسبق أيمانهم شهاداتهم وشهاداتهم أيمانهم ومن مسند عويم
بن ساعدة حديث في النهي عن سب الصحابة وبيان فضيلتهم أخرج الحاكم من حديث عبد الرحمن
بن سالم بن عبد الرحمن بن عويم بن ساعدة عن أبيه عن جده عويم بن ساعدة أن رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال إن الله تبارك وتعالى اختارني واختار لي أصحابا فجعل لي منهم

وعلى آله واصحابه انس يسبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله يوم القيمة صرف
ولا عدل ومنها مسند شداد بن اوس حديثه في منع الاصحاب اخرج احمد عن عبد الرزاق عن معمر عن
ايوب عن ابي قلابة عن ابي اسماء الرحبي عن شداد بن اوس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان
الله عز وجل زوى لي الارض حتى رايت مشارقها ومغاربها وان ملك امتي سيبلغ ما زوي لي منها
واني اعطيت الكنزين الابيض والاحمر واني سألت ربي عز وجل ان لا يهلك امتي بسنة عامة وان
لا يسلط عليهم عدوا فيهلكهم وان لا يلبسهم شيعا ولا يذيق بعضهم باس بعض فقال يا محمد اني
اذا قضيت قضاء فانه لا يرد واني قد اعطيتك لامتك ان لا اهلكهم بسنة عامة ولا اسلط عليهم
عدوا ممن سواهم فيهلكهم بعامة حتى يكون بعضهم يهلك بعضا ويقتل بعضهم بعضا ويسبي بعضهم بعضا
قال وقال النبي صلى الله عليه وسلم اني لا اخاف على امتي الا الائمة المضلين فاذا وضع السيف
في امتي لم يرفع عنهم الى يوم القيمة ومنها مسند حسان بن ثابت شعره في الثناء على ابي بكر رضي
الله عنه اخرج الحاكم من حديث غالب بن عبد الله عن ابيه عن جده حبيب بن حبيب قال شهدت
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لحسان بن ثابت قلت في ابي بكر شيئا قل حتى اسمع قال
قلت وثاني اثنين في الغار المنيف وقد طاف العدو به اذ صاعد الجبلا وكان حب
رسول الله قد علموا من الخلائق لم يعدل به بدلا فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرج
الحاكم من حديث مجالد بن سعيد قال سئل الشعبي من اول من اسلم فقال اما سمعت قول حسان اذا
تذكرت شجوا من اخي ثقة فاذكر اخاك ابا بكر بما فعلا خير البرية اتقاها واعدلها بعد النبي
واوفاها بما حملا الثاني التالي المحمود مشهده واول الناس منهم صدق الرسلا واخرج ابو عمر
من حديث ابي بكر بن ابي شيبة قال حدثنا شيخ لنا قال حدثنا مجالد عن الشعبي قال سألت ابن
عباس او سئل اي الناس كان اول اسلاما قال اما سمعت قول حسان بن ثابت اذا تذكرت
شجوا من اخي ثقة فاذكر اخاك ابا بكر بما فعلا خير البرية اتقاها واعدلها الا النبي واوفاها
بما حملا والثاني التالي المحمود مشهده واول الناس منهم صدق الرسلا قال ابو عمر وقد روي

ومنها مسند

ان

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لحسان هل قلت في ابي بكر شيئا قال نعم وانشده الابيات
وفيها بيت سائر وثاني اثنين في الغار المنيف وقد طاف العدو به اذ صعد الجبلا فسر النبي
صلى الله عليه وسلم بذلك وقال احسنت يا حسان وقد روي فيها بيت خامس وكان حب

ومن مسنده

رسول الله قد علموا خير البرية لم يعدل به رجلا ومن مسند ابي الهيثم بن التيهان مما يؤثر ومما
قيل في ابي بكر قول ابي الهيثم بن التيهان فيما ذكروا قلنا الا رجال القوم بامرنا وخليفة الصديق

ومن مسنده

والهم من مثلها اولاك خيار الحي فهر بن مالك واتقانا بالدين [illegible] ومن مسند كعب
بن عجرة حديثه في ان عثمان على الحق اخرج احمد من حديث مطر الوراق عن ابن سيرين عن كعب بن عجرة
قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها وعظمها قال ثم مر رجل مقنع في ملحفة فقال هذا
يومئذ على الحق فانطلقت مسرعا او محضرا فاخذت بضبعيه فقلت هذا يا رسول الله قال هذا فاذا

مسانيد الصحابة

هو عثمان بن عفان مسانيد ساير الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين اولها مسند جابر بن سمرة
اخرج البخاري وغيره عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يزال الدين
قائما حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش واخرج احمد عن عامر بن سعد بن ابي وقاص قال
كتبت الى جابر بن سمرة مع غلامي اخبرني بشي سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فكتب الي
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة عشية رجم الاسلمي يقول لا يزال الدين قائما
حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش قال وسمعته يقول عصبة المسلمين يفتتحون البيت
الابيض بيت كسرى او ال كسرى واخرج البخاري من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة
رفعه قال اذا هلك كسرى فلا كسرى بعده واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده والذي نفس محمد بيده
لتنفقن كنوزهما في سبيل الله ومن مسند عدي بن حاتم حديثه في فتوح الامصار اخرج البخاري
من حديث محل بن خليفة عن عدي بن حاتم قال بينا انا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ اتاه
رجل فشكى اليه الفاقة ثم اتاه اخر فشكى اليه قطع السبيل فقال يا عدي هل رايت الحيرة قلت
لم ارها وقد انبئت عنها قال فان طالت بك حياة لترين الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف

بالكعبة لا تخاف أحداً إلا الله قلت فيما بيني وبين نفسي فأين دعار طيء الذين قد سعروا البلاد
ولئن طالت بك حياة لتفتحن كنوز كسرى قلت كسرى بن هرمز قال كسرى بن هرمز ولئن طالت بك
حياة لترين الرجل يخرج ملء كفه من ذهب أو فضة يطلب من يقبله منه فلا يجد أحداً يقبله منه وليلقين الله
أحدكم يوم يلقاه وليس بينه وبينه ترجمان يترجم فيقولن ألم أبعث إليك رسولاً فيبلغك
فيقول بلى فيقول ألم أعطك مالاً وولداً وأفضل عليك فيقول بلى فينظر عن يمينه فلا يرى إلا جهنم
قال عدي سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اتقوا النار ولو بشق تمرة فمن لم يجد شق تمرة فبكلمة طيبة
قال عدي فرأيت الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لا تخاف إلا الله وكنت فيمن افتتح
كنوز كسرى بن هرمز ولئن طالت بكم حياة لترون ما قال النبي أبو القاسم صلى الله عليه وسلم يخرج ملء كفه
ومن مسند كرز بن علقمة الخزاعي حديثه في الفتوح أخرج الحاكم من طريق سفيان ومعمر عن الزهري
عن عروة قال سمعت كرز بن علقمة يقول سأل رجل النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله هل
للإسلام من منتهى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أيما أهل بيت من العرب والعجم أراد الله بهم
خيراً أدخل عليهم الإسلام ثم تقع الفتن كأنها الظلل هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه
قال الحاكم سمعت علي بن عمر الحافظ يقول مما يلزم مسلماً والبخاري إخراجه حديث كرز بن علقمة
هل للإسلام من منتهى ومن مسند عبد الله بن حوالة حديثه في خلافة عثمان رضي الله عنه أخرج
الحاكم عن عبد الله بن شقيق عن عبد الله بن حوالة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم
ستهجمون على رجل معتجر ببردة يبايع الناس من أهل الجنة فهجمت على عثمان رضي الله عنه وهو معتجر
ببردة حبرة يبايع الناس وحديثه في التحرز من الخروج عليه أخرج الحاكم من حديث الليث
عن يزيد بن أبي حبيب عن ربيعة بن لقيط التجيبي عن عبد الله بن حوالة الأزدي عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال من نجا من ثلاث فقد نجا قالوا ماذا يا رسول الله قال موتي وقتل خليفة
مصطبر بالحق يعطيه ومن الدجال ومن مسند هاشم بن عتبة بن أبي وقاص حديثه في الفتوح
أخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة عن هاشم بن عتبة بن أبي وقاص

قال

قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يظهر المسلمون على جزيرة العرب ويظهر المسلمون
على فارس ويظهرون على الروم ويظهر المسلمون على الأعور الدجال ومن مسند نافع بن عتبة
بن أبي وقاص حديثه في الفتوح أخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن
سمرة عن نافع بن عتبة قال قدم قوم من قبل المغرب على رسول الله صلى الله عليه وسلم يسلمون عليه وعليهم
الصوف فجئت فقلت لأحولن بينه وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قلت في نفسي
هو نجي القوم ثم أبيت نفسي إلا أن أقوم إليه قال فسمعته يقول تغزون جزيرة العرب فيفتحها الله
ثم تغزون فارس فيفتحها الله ثم تغزون الروم فيفتحها الله ومن مسند عبد الله بن هشام
بن زهرة القرشي حديثه في فضل عمر أخرج البخاري من حديث ابن وهب قال أخبرني حيوة قال حدثني
أبو عقيل زهرة بن معبد أنه سمع جده عبد الله بن هشام قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو آخذ
بيد عمر بن الخطاب وهذا حديث لم يطوله البخاري وأخرج الحاكم من حديث رشدين بن سعد وابن
لهيعة عن زهرة بن معبد عن جده عبد الله بن هشام قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو آخذ بيد عمر بن الخطاب فقال عمر والله يا رسول الله لأنت أحب إلي من كل شيء إلا نفسي
فقال النبي صلى الله عليه وسلم الآن يا عمر ومن مسند عمران بن حصين الخزاعي حديثه في
القرون الثلاثة من طرق كثيرة منها ما أخرجه الحاكم من حديث الأعمش عن هلال بن يساف
قال انطلقت إلى البصرة فدخلت المسجد فإذا شيخ مستند إلى أسطوانة يحدث يقول
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يجيء
أقوام يعطون الشهادة قبل أن يسألوها ومن مسند عبد الرحمن بن أبي بكر حديثه في
الدليل على خلافة أبي بكر أخرج الحاكم من حديث ابن أبي مليكة عن عبد الرحمن بن أبي بكر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ائتني بدواة وكتف أكتب لكم كتابا لا تضلوا
بعده أبدا ثم ولانا قفاه ثم أقبل علينا فقال يأبى الله والمؤمنون إلا أبا بكر ومن مسند عثمان
بن أرقم المخزومي حديثه في سوابق عمر رضي الله عنه أخرج الحاكم عن عثمان بن أرقم أنه كان

يقول انا ابن سبع الاسلام اسلمت سابع سبعة وكانت داره على الصفا وهي الدار التي كان
النبي صلى الله عليه وسلم يكون فيها في الاسلام وفيها دعى الناس الى الاسلام فاسلم فيها قوم
كثير وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة الاثنين فيها اللهم اعز الاسلام باحب الرجلين اليك
عمر بن الخطاب او عمرو بن هشام فجاء عمر بن الخطاب من الغد بكرة في الاسلام فاسلم في دار الارقم
وخرجوا منها وكبروا وطافوا بالبيت ظاهرين ودعيت دار الارقم دار الاسلام ومن مسند
الاسود بن سريع حديثه في فضل عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن سعد عن الزهري
عن عبد الرحمن بن ابي بكرة عن الاسود بن سريع التميمي قال قدمت على نبي الله صلى الله عليه وسلم
فقلت يا نبي الله قد قلت شعرا واثنيت فيه على الله تبارك وتعالى ومدحتك فقال اما ما اثنيت
على الله تعالى فهاته وما مدحتني به فدعه فجعلت انشده فدخل رجل طوال اقنى فقال امسك فلما خرج
قال هات فقلت من هذا يا نبي الله الذي اذا دخل قلت امسك واذا خرج قلت هات
قال هذا عمر بن الخطاب ليس من الباطل في شيء ومن مسند ابي جحيفة السوائي حديثه في خلافة
قريش اخرج الحاكم عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه قال كنت مع عمي عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال لا
يزال امر امتي صالحا حتى يمضي اثنا عشر خليفة ثم قال كلمة وخفض بها صوته فقلت لعمي وكان
امامي ما قال يا عمي قال يا بني كلهم من قريش وحديثه في فضل الشيخين اخرج ابن ماجه من حديث
مالك بن مغول عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر
سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين ومن مسند عبد الله بن
زمعة بن الاسود حديثه في امامة ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج ابو داود والحاكم
من حديث ابن اسحاق عن الزهري عن عبد الملك بن ابي بكر بن عبد الرحمن عن ابيه عن عبد الله
بن زمعة بن الاسود قال لما استعز برسول الله صلى الله عليه وسلم وانا عنده في نفر من المسلمين
دعاه بلال الى الصلوة فقال مروا من يصلي بالناس فخرج عبد الله بن زمعة فاذا عمر في الناس
وكان ابو بكر غائبا فقلت يا عمر قم فصل بالناس فتقدم فكبر فلما سمع رسول الله صلى الله

فلم

يصلي بهم وكان عمر رجلا مجهرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فأين أبو بكر يأبى الله ذلك
والمسلمون يأبى الله ذلك والمسلمون فبعث إلى أبي بكر فجاء بعد أن صلى عمر تلك الصلاة فصلى بالناس
قال عبد الله بن زمعة فقال لي عمر ويحك ماذا صنعت بي يا ابن زمعة والله ما ظننت حين
أمرتني إلا أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أمرك بذلك ولولا ذلك ما صليت بالناس قلت والله
ما أمرني رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكني حين لم أر أبا بكر رأيتك أحق من حضر بالصلاة بالناس
وفي رواية لأبي داود من طريق ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله عن عبد الله بن زمعة في هذا الخبر
قال لما سمع النبي صلى الله عليه وسلم صوت عمر خرج النبي صلى الله عليه وسلم حتى أطلع رأسه من حجرته ثم قال
لا لا لا ليصل للناس ابن أبي قحافة يقول ذلك مغضبا ومن مسند أبي بكرة الثقفي حديثه في الوزن
أخرج أبو داود عن الحسن عن أبي بكرة أن النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم من رأى منكم رؤيا
فقال رجل أنا رأيت كأن ميزانا نزل من السماء فوزنت أنت وأبو بكر فرجحت أنت بأبي بكر ووزن
عمر وأبو بكر فرجح أبو بكر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع الميزان فرأينا الكراهية في وجه
رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي رواية له من طريق عبد الرحمن بن أبي بكرة عن أبيه بمعناه
ولم يذكر الكراهية قال فاستاء لها رسول الله صلى الله عليه وسلم يعني فساءه ذلك فقال خلافة
نبوة ثم يؤتي الله الملك من يشاء ومن مسند سمرة بن جندب حديثه في رؤيا دلو دلي من
السماء أخرج أبو داود عن الأشعث بن عبد الرحمن عن أبيه عن سمرة بن جندب أن رجلا قال
يا رسول الله رأيت كأن دلوا دلي من السماء فجاء أبو بكر فأخذ بعراقيها فشرب شربا ضعيفا ثم
جاء عمر فأخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فأخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء علي
فأخذ بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه منها شيء ومن مسند عباس بن عبد المطلب رضي الله
عنه حديثه في استخلاف أبي بكر رضي الله عنه أخرج أبو يعلى عن أبي بشر جبيل عن ابن عباس عن العباس
قال دخلنا على رسول الله صلى الله عليه وسلم نعوده لنا فاستترت مني إلا ميمونة فدقت لتعطه
فلما قال لا يبقين في البيت أحد إلا لد إلا العباس فإنه لم تصبه يمينه ثم قال مروا أبا بكر يصلي بالناس

ومن مسند

حديث

ومن مسند

فقالت عائشة خفض عليك ان ابا بكر اذا قام ذلك المقام بكى فقالت [illegible] مروا ابا بكر
فصلى بالناس فصلى ابو بكر ثم وجد رسول الله صلى الله عليه وسلم خفة فخرج فلما رآه ابو بكر تأخر فأومأ
اليه بيده اي مكانك فجاء فجلس الى جنبه فقرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم من حيث انتهى ابو بكر
ومن مسند ابي الطفيل حديثه في رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم في ابي بكر وعمر اخرج ابو يعلى من طريق
حماد عن علي بن زيد عن ابي الطفيل عن النبي صلى الله عليه وسلم حتى حديث [illegible] رسول الله صلى الله
صلى الله عليه وسلم قال بينا انا انزع الليلة اذا وردت على غنم سود وغنم عفر فجاء ابو بكر فنزع
ذنوبا او ذنوبين فيهما ضعف والله يغفر له ثم جاء عمر فاستحالت غربا فملأ الحياض واروى الواردة
فلم ار عبقريا من الناس احسن نزعا منه فاولت ان الغنم السود العرب وان العفر العجم ومن مسند مرة بن
كعب حديثه ان عثمان على الهدى في الفتنة اخرج الترمذي عن ابي قلابة عن ابي الاشعث الصنعاني
ان خطباء قامت بالشام وفيهم رجال من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقام آخرهم رجل يقال له مرة بن
كعب فقال لولا حديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قمت وذكر الفتن فقربها فمر رجل مقنع
في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدى فقمت اليه فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجهه فقلت
هذا قال نعم واخرج احمد من حديث جبير بن نفير قال كنا معسكرين مع معاوية بعد قتل عثمان رضي الله
عنه فقام كعب بن مرة او مرة بن كعب فقال لولا شيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قمت المقام
فلما سمع بذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ مر عثمان بن عفان مرجلا فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لتخرجن فتنة من تحت قدمي او من بين رجلي هذا يومئذ ومن اتبعه على الهدى
فقام ابن حوالة الازدي من عند المنبر فقال انك لصاحب هذا قال نعم قال والله اني لحاضر ذلك المجلس
ولو علمت ان لي في الجيش مصدقا كنت اول من تكلم به ومن مسند ابي رمثة حديثه في منزلة
الشيخين عند النبي صلى الله عليه وسلم اخرج الحاكم من حديث الازرق بن قيس قال صلى بنا امام
لنا يكنى ابا رمثة قال صليت هذه الصلاة او مثل هذه الصلاة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال وكان ابو بكر وعمر رضي الله عنهما يقومان في الصف المقدم عن يمينه وكان رجل قد شهد التكبيرة

ومن مسنده

ومن مسنده

ومن مسنده

الاولى

الاخرى من الصلوة فقام نبي الله صلى الله عليه وسلم ثم سلم عن يمينه وعن يساره حتى رأينا بياض خده
ثم انفتل كانفتال ابي رمثة يعني نفسه فقام الرجل الذي ادرك معه التكبيرة الاولى من الصلوة يشفع
فوثب اليه عمر فاخذ بمنكبه فهزه ثم قال اجلس فانه لم يهلك اهل الكتاب الا انه لم يكن بين صلواتهم فصل
فرفع النبي صلى الله عليه وسلم بصره فقال اصاب الله بك يا ابن الخطاب ومن مسند نافع بن عبد الحارث
حديث في بشارة ابي بكر وعمر وعثمان بالجنة مثل حديث ابي موسى اخرج احمد من طريق صهيب عن نافع
بن عبد الحارث قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى دخل حائطا من حوائط المدينة فجلس على قف البئر فجاء ابو بكر يستأذن فقال ائذن له
وبشره بالجنة ثم جاء عمر يستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة ثم جاء عثمان يستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة
وسيلقى بلاء واخرجه احمد ايضا عن يزيد بن هارون عن محمد بن عمرو عن ابي سلمة قال قال نافع بن عبد
الحارث فذكر نحوه ومن مسند جبير بن مطعم حديثه في الدليل لخلافة ابي بكر رضي الله عنه اخرج
البخاري عن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه قال اتت امرأة النبي صلى الله
عليه وسلم فامرها ان ترجع اليه قالت ارأيت ان جئت ولم اجدك كانها تقول الموت قال ان لم تجديني
فاتي ابا بكر ومن مسند عبد الله بن الزبير حديثه في فضل ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج البخاري
من طريق حماد بن زيد عن ايوب عن عبد الله بن ابي مليكة قال كتب اهل الكوفة الى ابن الزبير في
الجد فقال اما الذي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت متخذا من هذه الامة خليلا لاتخذته انزله
ابا يعني ابا بكر رضي الله عنه وحديثه في فضل عمر رضي الله عنه اخرج البخاري من حديث نافع بن عمر
عن ابن ابي مليكة قال كاد الخيران ان يهلكا ابو بكر وعمر رفعا اصواتهما عند النبي صلى الله عليه وسلم
حين قدم عليه ركب بني تميم فاشار احدهما بالاقرع بن حابس اخي بني مجاشع واشار الآخر برجل آخر
قال نافع لا احفظ اسمه فقال ابو بكر لعمر ما اردت الا خلافي قال ما اردت خلافك فارتفعت
اصواتهما في ذلك فانزل الله يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم الآية قال ابن الزبير
فما كان عمر يسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذه الآية حتى يستفهمه ولم يذكر ذلك عن ابيه

ومن مسند

ومن مسند

يعني أبا بكر وأخرج البخاري من طريق ابن جريج عن ابن أبي مليكة أن عبد الله بن الزبير أخبرهم أنه قدم
ركب من بني تميم على النبي صلى الله عليه وسلم فذكر نحو ما في الحديث المتقدم ومن مسند عبد الرحمن بن خباب
السلمي حديثه في فضل عثمان أخرج أحمد من حديث الوليد بن أبي هشام عن فرقد أبي طلحة عن عبد
الرحمن بن خباب السلمي قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم فحث على جيش العسرة فقال عثمان بن
عفان علي مائة بعير بأحلاسها وأقتابها قال ثم حث فقال عثمان علي مائة أخرى بأحلاسها وأقتابها
قال ثم نزل مرقاة من المنبر ثم حث فقال عثمان علي مائة أخرى بأحلاسها وأقتابها قال فرأيت
النبي صلى الله عليه وسلم يقول بيده هكذا يحركها وأخرج عبد الصمد كالمتعجب ما على عثمان ما عمل
بعد هذا ومن مسند عبد الرحمن بن سمرة القرشي حديثه في فضل عثمان أخرج الحاكم من طريق ابن شوذب
عن عبد الله بن القاسم عن كثير مولى عبد الرحمن بن سمرة عن عبد الرحمن بن سمرة قال جاء عثمان رضي الله
عنه إلى النبي صلى الله عليه وسلم بألف دينار حين جهز جيش العسرة ففرغها عثمان في حجر النبي صلى
الله عليه وسلم قال فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يقلبها ويقول ما ضر عثمان ما عمل بعد هذا اليوم
قالها مرارا ومن مسند معاوية بن أبي سفيان حديثه في خلافة قريش أخرج البخاري من حديث
شعيب عن الزهري قال كان محمد بن جبير بن مطعم يحدث أنه بلغ معاوية وهم عنده في وفد من قريش
أن عبد الله بن عمرو يحدث أنه سيكون ملك من قحطان فغضب فقام فأثنى على الله بما هو أهله ثم قال أما
بعد فإنه بلغني أن رجالا منكم يتحدثون أحاديث ليست في كتاب الله ولا تؤثر عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم وأولئك جهالكم فإياكم والأماني التي تضل أهلها فإني سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول إن هذا الأمر في قريش لا يعاديهم أحد إلا كبه الله على وجهه ما أقاموا الدين
وحديثه في فضل أحاديث التي كانت في عهد عمر أخرج أحمد عن عبد الرحمن بن مهدي عن معاوية
بن صالح عن ربيعة بن يزيد عن عبد الله بن عامر اليحصبي قال سمعت معاوية يحدث وهو يقول
إياكم وأحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا حديثا كان على عهد عمر وإن عمر رضي الله
عنه أخاف الناس في الله عز وجل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يرد الله به

نبرا فيغضب في انسه ومجعه يقول لهم انا قاسم وانما يعطي الله عز وجل فمن اعطيته عطاء
بطيب نفس فبورك له فيه ومن اعطيته بكراهة نفس فهو كالذي يأكل ولا يشبع وسمعته
يقول لا تزال امة من امتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خالفهم حتى ياتي امر الله وهم ظاهرون على
الناس ومن مسند عمرو بن العاص حديث في فضل ابي بكر وعمر رضي الله عنهما اخرج البخاري من حديث
ابي عثمان قال حدثنا عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه على جيش ذات السلاسل قال فاتيته
فقلت اي الناس احب اليك قال عائشة فقلت من الرجال فقال ابوها فقلت ثم من قال ثم عمر بن الخطاب
فعد رجالا ومن مسند رجل من الصحابة اخرج ابو يعلى من حديث قتادة عن محمد بن سيرين ان رجلا
بالكوفة يشهد ان عثمان رضي الله عنه قتل شهيدا فاخذه الزبانية فرفعوه الى علي رضي الله عنه
وقالوا لولا انه نهيتنا ان لا نقتل احدا لقتلناه هذا يزعم ان يشهد ان عثمان قتل
شهيدا فقال الرجل لعلي وانت تشهد اتذكر اني اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فسالته فاعطاني
واتيت ابا بكر فسالته فاعطاني واتيت عمر فسالته فاعطاني واتيت عثمان فسالته فاعطاني
قال فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله ادع الله لي ان يبارك لي فقال النبي
صلى الله عليه وسلم كيف لا يبارك لك وقد اعطاك نبي وصديق وشهيدان واعطاك نبي وصديق
وشهيدان واعطاك نبي وصديق وشهيدان ومن مسند رجل من الصحابة حديثه في رؤيا
الوزن اخرج احمد من حديث ابن سودة عن بلال العبسي عن رجل من قومه كان يقول في خلافة عمر بن الخطاب
لا يموت عثمان حتى يستخلف قلنا من اين تعلم ذلك قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
رايت الليلة في المنام كان ثلاثة من اصحابي وزنوا فوزن ابو بكر ثم وزن عمر ثم وزن عثمان
فنقص صاحبنا وهو صالح ومن مسند عبد الله بن جعفر حديثه في الثناء على ابي بكر الصديق
رضي الله عنه اخرج الحاكم من طريق يحيى بن سليم عن جعفر بن محمد عن ابيه عن عبد الله بن جعفر رضي
الله عنهما قال ولينا ابو بكر فكان خير خليفة الله وارحمه بنا واحناه علينا ومن مسند جرير
بن عبد الله البجلي حديثه في سبق ابي بكر وعمر الى الخير اخرج احمد من حديث شعبة عن عون بن

من الرجال الى النبي
ابا بكر ثم عمر

الى جحيفة عن المنذر بن جرير عن ابيه قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم في صدر النهار قال فجاءه
قوم حفاة عراة مجتابي النمار او العباء متقلدي السيوف عامتهم من مضر بل كلهم من مضر فتمعر وجه رسول
الله صلى الله عليه وسلم لما راى بهم من الفاقة قال فدخل ثم خرج فامر بلالا فاذن واقام فصلى ثم
خطب فقال يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة الاية والاية التي في الحشر ولتنظر
نفس ما قدمت لغد تصدق رجل من ديناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره حتى قال
ولو بشق تمرة قال فجاء رجل من الانصار بصرة كادت كفه تعجز عنها بل قد عجزت ثم تتابع الناس
حتى رايت كومين من طعام وثياب حتى رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يتهلل وجهه حتى كانه مذهبة
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سن في الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها بعده من
غير ان ينقص من اجورهم شيء ومن سن في الاسلام سنة سيئة كان عليه وزرها ووزر من عمل بها
بعده من غير ان ينقص من اوزارهم شيء واخرج احمد في هذه القصة من طريق عبد الرزاق عن معمر عن قتادة
عن حميد بن هلال عن جرير بن عبد الله ان رجلا من الانصار جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم بصرة من ذهب
تملا ما بين اصابعه فقال هذه في سبيل الله ثم قام ابو بكر فاعطى ثم قام عمر فاعطى ثم قام المهاجرون
فاعطوا فاشرق وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى رايت الاشراق في وجنتيه فقال من سن سنة
صالحة في الاسلام الحديث وتقدم عن ذي عمرو انهم لا يزالوا بخير اذا كانت ملكا فاذا كانت
السيف اخرج احمد من طريق اسماعيل بن ابي خالد عن قيس بن ابي حازم عن جرير في قصة بعث رسول الله
صلى الله عليه وسلم اياه الى اليمن وذكر القصة حتى قال ثم لقيت ذا عمرو فقال لي يا جرير انكم لن
تزالوا بخير ما اذا هلك امير تامرتم في آخر واذا كانت بالسيف غضبتم غضب الملوك ورضيتم
رضى الملوك وحديث ان الخلق من قريش ... للمهاجرين في الدين واخرج احمد من
طريق عاصم عن ابي وائل عن جرير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المهاجرون والانصار
اولياء بعضهم لبعض والطلقاء من قريش والعتقاء من ثقيف بعضهم اولياء بعض الى يوم القيامة
ومن مسند جندب بن عبد الله حديثه في خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قبل موته بخمس قبل ان يموت

ومن مسند

اخرج

أخرج مسلم عن جندب بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل أن يموت بخمس وهو
يقول إني أبرأ إلى الله أن يكون لي منكم خليل فإن الله قد اتخذني خليلا كما اتخذ إبراهيم خليلا
ولو كنت متخذا من أمتي خليلا لاتخذت أبا بكر خليلا ألا وإن من كان قبلكم كانوا يتخذون قبور أنبيائهم
وصالحيهم مساجد ألا فلا تتخذوا القبور مساجد إني أنهاكم عن ذلك ومن مسند محجن أو أبي محجن حديثه

ومن مسند

في النص على خلافة من الصحابة منهم الأربعة أخرج أبو عمر من حديث عبد الحميد بن عبد الرحمن الحماني
الحماني عن أبي سعد البقال عن حذيفة عن شيخ من الصحابة يقال له أبو محجن أو محجن بن فلان قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم إن أرحم أمتي بأمتي أبو بكر وأقواها في أمر الله عمر وأصدقها حياء عثمان وأقضاها
علي وأقرأها لكتاب الله أبي وأفرضها زيد وأعلمها بالحلال والحرام معاذ بن جبل ولكل أمة أمين وأمين هذه
الأمة أبو عبيدة بن الجراح وقال أبو عمر في ترجمة أبي بكر الصديق وقال فيه أبو محجن الثقفي   وسميت
صديقا وكل مهاجر سواك يسمى باسمه غير منكر سبقت إلى الإسلام والله شاهد وكنت جليسا بالعريش
المشهر وبالغار إذ سميت بالغار صاحبا وكنت رفيقا للنبي المطهر ومن مسند زرارة بن

ومن مسند

عمرو النخعي والد عمرو بن زرارة حديثه في رؤيا تدل على أن عثمان على الحق قال أبو عمر تعليقا قدمنا
على النبي صلى الله عليه وسلم في وفد النخع فقال يا رسول الله إني رأيت في طريقي رؤيا هالتني قال وما
هي قال رأيت أتانا خلفتها في أهلي ولدت جديا أسفع أحوى ورأيت نارا خرجت من الأرض
فحالت بيني وبين ابن لي يقال له عمرو وهي تقول لظى لظى بصير وأعمى فقال النبي صلى الله عليه وسلم أخلفت
في أهلك أمة مسرة حملا قال نعم قال فإنها قد ولدت غلاما وهو ابنك قال فأنى له أسفع أحوى
قال ادن مني فدنا منه قال هل بك من برص تكتمه قال والذي بعثك بالحق ما علم به أحد قبلك قال فهو ذاك وأما النار ففتنة
تكون بعدي قال وما الفتنة يا رسول الله قال يقتل الناس إمامهم ويشتجرون اشتجار أطباق الرأس
وخالف بين أصابعه دم المؤمن عند المؤمن أحلى من الماء يحسب المسيء أنه محسن إن مت أدركت

ومن مسند

ابنك وإن مات ابنك أدركتك قال فادع الله أن لا تدركني فدعا له ومن مسند سعيد بن المسيب
مرسلا حديثه في فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه أخرج الحاكم من حديث ربيعة بن أبي عبد الرحمن

عن سعيد بن المسيب قال وكان ابو بكر الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في
جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام وكان ثانيه في الغار وكان ثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه
في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا قال ابو عمر تعليق قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لبعض اصحابه وقد رآه يمشي بين يدي ابي بكر تمشي بين يدي من هو خير منك قوله
عبد الله بن حنطب مرسلا حديثه في فضيلة الشيخين رضي الله عنهما اخرج الترمذي والحاكم من طريق
عبد العزيز بن المطلب عن ابيه عن جده عبد الله بن حنطب ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى ابا بكر وعمر
فقال هذان السمع والبصر قول محمد بن سيرين اخرج الترمذي من طريق حماد بن زيد عن ايوب عن محمد
بن سيرين قال ما اظن رجلا ينتقص ابا بكر وعمر يحب النبي صلى الله عليه وسلم ذريته [illegible]
الاشراف قول الحسن بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما اخرج ابو يعلى من طريق ابي مريم رضيع
الجارود قال كنت بالكوفة فقام الحسن بن علي خطيبا فقال ايها الناس رأيت البارحة في منامي
عجبا رأيت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قام عند قائمة من قوائم
العرش فجاء ابو بكر فوضع يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على
منكب ابي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده رأسه فقال رب سل عبادك فيم قتلوني قال فانثعب
من السماء ميزابان من دم في الارض قال فقيل لعلي الا ترى ما يحدث به الحسن قال يحدث بما رأى
واخرج ابو يعلى من طريق آخر عن الحسن بن علي قال ما كنت لاقاتل بعد رؤيا رأيتها رأيت النبي صلى
الله عليه وسلم واضعا يده على العرش ورأيت ابا بكر واضعا يده على عمر ورأيت دماء دونهم
فقلت ما هذه الدماء فقيل دم عثمان يطلب الله به وذكر المحب الطبري عن ابن السمان انه
اخرج في كتابه عن الحسن بن علي قال لا اعلم عليا خالف عمر ولا غير شيئا مما صنع حين قدم الكوفة
وذكر ابن الضياء في كتاب الموافقة انه اخرج عن ابي جعفر قال بينا عمر يمشي في طريق من طرق المدينة
اذ لقيه علي ومعه الحسن والحسين فسلم عليه واخذ بيده فاكتنفاه الحسن والحسين عن يمينه وشماله
قال فعرض له من البكاء ما كان يعرض له فقال له علي ما يبكيك يا امير المؤمنين قال عمر ومن احق

مني بالبكاء

مني بالجفاء بالمسير الى قبره وليست امرأة الا استراحت منها ولا ادري ام مسمى ثم ام محسن فقال له
علي يا عبد الله اتحب تعالى ذلك او تعدل الى كذا وكذا قال فامنعوا ذلك منا لبكاء ثم تكلم الحسن بما شاء الله فذكر
من ولايته وفضله ما لم يسمع ذلك ثم تكلم الحسين بمثل كلام الحسن فانقطع بكاؤه عند انقطاع كلام الحسين
فقال اشهد ان بكما لاحيي وجهكما قبل الى ابيهما فقال علي اشهد انا سمعنا شهيد قول
اولاد حسن بن علي رضي الله عنهما اخرج عبد الله بن احمد في زوائد المسند عن الحسن بن زيد بن حسن
قال حدثني ابي عن ابيه عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر وعمر فقال يا علي
هذان سيدا كهول اهل الجنة وشبابها بعد النبيين والمرسلين وذكر المحب الطبري عن عبد الله بن
الحسن بن الحسن بن علي بن ... انه سئل عن ابي بكر وعمر فقال افضلهما واستغفر لهما فقيل له لعل هذا
تقية وفي نفسك خلافه قال لا نالتني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم ان كنت اقول خلاف ما في نفسي
وعنه وقد سئل عنهما فقال صلى الله عليهما وسلم ولا صلى على من لم يصل عليهما وروي عنه الحسن المثلث
اخي عبد الله المذكورات قال الرجل ممن يغلو فيهم ويحكم احبونا بالله فان اطعنا الله فاحبونا وان
عصينا الله فابغضونا فقال له رجل انكم ذوو قرابة من رسول الله صلى الله عليه وسلم واهل بيته فقال
ويحكم لو كان الله نافعا بقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم بغير عمل بطاعته لنفع بذلك من هو اقرب
اليه منا اباه وامه والله اني لاخاف ان يضاعف للعاصي منا العذاب ضعفين والله
اني لارجو ان يؤتى المحسن منا اجره مرتين ثم قال لقد اساء بنا اباؤنا وامهاتنا ان كان ما تقولون من
دين الله ثم لم يخبرونا به ولم يطلعونا عليه ولم يرغبونا فيه ونحن كنا اقرب منهم قرابة منكم واوجب
عليهم واحق ان يرغبونا فيه منكم ولو كان الامر كما تقولون ان الله جل وعلا ورسوله صلى الله
عليه وسلم اختارا عليا لهذا الامر وللقيام على الناس بعده فان عليا اعظم الناس خطيئة وجرما اذ
ترك امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقوم فيه كما امره ويعذر الى الناس فقال له الرافضي
الم يقل النبي صلى الله عليه وسلم لعلي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال اما والله لو يعني رسول الله
صلى الله عليه وسلم بذلك الامر والسلطان والقيام على الناس لافصح به كما افصح بالصلاة والزكوة

والصيام والحج ويقال أيها الناس هذا وليكم بعدي فاسمعوا له وأطيعوا ومن أقوال أولاد الحسين
رضي الله عنهم أما مرفوعا فقد أخرج الترمذي عن الزهري عن علي بن الحسين عن علي بن أبي طالب قال كنت مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم إذ طلع أبو بكر وعمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذان سيدا كهول أهل
الجنة من الأولين والآخرين إلا النبيين والمرسلين يا علي لا تخبرهما وأما موقوفا فقد أخرج أحمد في
مسنده ذي اليدين عن أبي حازم قال جاء رجل إلى علي بن الحسين فقال ما كان منزلة أبي بكر وعمر من النبي
صلى الله عليه وسلم فقال منزلتهما الساعة وأخرج الحاكم من طريق عبد الله بن عمر بن أبان قال حدثنا
سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر بن عبد الله أن عليا دخل على عمر وهو مسجى فقال
صلى الله عليه وسلم ما من الناس أحد أحب إلي أن ألقى الله بما في صحيفته من هذا المسجى وأخرج
محمد بن حسن عن أبي حنيفة قال حدثنا أبو جعفر محمد بن علي قال جاء علي بن أبي طالب إلى عمر بن الخطاب
حين طعن فقال رحمك الله فوالله ما في الأرض أحد كنت ألقى الله بصحيفته أحب إلي منك وروي
عن ابن أبي حفصة قال سألت محمد بن علي وجعفر بن محمد فقال يا سالم أيسب الرجل جده أبو بكر الصديق
جدي لا نالتني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم إن لم أكن أتولاهما وأتبرأ من عدوهما وعن أبي جعفر
أنه قال من جهل فضل أبي بكر وعمر جهل السنة وقيل له ما ترى في أبي بكر وعمر فقال إني أتولاهما وأستغفر
لهما وما أدركت أحدا من أهل بيتي إلا وهو يتولاهما وسئل عن قوم يسبون أبا بكر وعمر فقال أولئك
المراق وعنه قال من شك فيهما كمن شك في السنة وبغض أبي بكر وعمر نفاق وبغض الأنصار
نفاق أنه كان بين بني هاشم وبين بني عدي وبني تيم شحناء في الجاهلية فلما أسلموا تحابوا ونزع
الله ذلك من قلوبهم حتى إن أبا بكر اشتكى خاصرته فكان علي يسخن يده بالنار ويضمد بها خاصرة
أبي بكر ونزلت فيهم هذه الآية ونزعنا ما في صدورهم من غل إخوانا على سرر متقابلين تذكرة

الفصل

الفصل واين موقوف است بر تمهيد مقدمه از ملت محمديه على صاحبها الصلوة والسلام
دو قسم است قسمی آنست که پرده از روی حقیقت آن بالکلیه برانداخته شود و تکلیف
ناس بآن متحقق گشت اگر کسی بشبهه ضعیفه متمسک شد بخلاف آن قایل شود معذور نگردد

و[illegible]

معتقد اند که قائل [illegible] شافعی و حنفی [illegible] در صحت بیان احکام است و تشنیع [illegible]
بقبول [illegible] منوط [illegible] ماخوذ است از صریح کتاب
یا صحیح سنت مشهوره یا اجماع طبقهٔ اولی یا قیاس جلی که ثابت است چون حکمی با توجیه تا ثابت
شود که خلاف [illegible] مخالف معذور نباشد مثل انکار زکوة بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه
و سلم صحابه رضوان الله علیهم در آن باب انکار کردند آخر با قول حضرت صدیق رضی الله عنه
رجوع نموده همه با جمعهم قتال ایشان پیش گرفتند قدریه و مرجیه و خوارج و روافض در باب
تفضیل ایشان اند و در احادیث صحیحه [illegible] و تشنیع این هر چهار مذکور است قسم دیگر آنکه پرده از
روی کار برانداخته نشد و تعلیل [illegible] این چهره باز متحقق نگشت بلکه اختلاف ادله یا عدم صحت
احادیث [illegible] در آن مسئله حجاب چهرهٔ مقصود آمد یا دلیل صریح در آن باب یافته نشد اجتهادات
[illegible] متعدد و متغایر افتاد و این قسم مجتهد فیه است جمعی گویند کل مجتهد مصیب و طائفه
المصیب واحد و الآخر معذور گویند و تحقیق نزدیک بنده ضعیف [illegible] تفصیل است اگر [illegible]
[illegible] اول مصیب است و آخر معذور و اگر منشأ اختلاف تعدد
طرق جمع بین الدلیلین است یا قیاس خفی هر دو مصیب اند [illegible] موافقت سائر [illegible]
[illegible] مذاهب فقهای اهل سنت با هم [illegible]
قسم در فرعیات افتاده اند و همه مقبول اند [illegible] بلکه در [illegible] نصوص [illegible]
[illegible] خلفاء [illegible] را از قسم اول است حجت
[illegible] ایشان را
[illegible]
[illegible]
[illegible] بانکار [illegible] خلافت خاصه [illegible] صحیح [illegible]
صحابه ثابت است بانکار خلافت خلفاء در شریعت [illegible] صحابه [illegible]

مسائلیست معدوده مسکوت عنه اند و هر مسئله که دلالتی دارد اما قطعیه یا ظنیه چون حدیث ما اجمع
الکریم متواتر بالمعنی گردد و عمومات آیات و اشارات و قرائن آن چون بآن حدیث منضم شده
قطع فرماید چون اجتهاد مجتهد شد میگوییم اما بودن خلفای از قریش و بودن ایشان از سابقین
در اسلام و بودن ایشان از مهاجرین اولین و شهود ایشان در بدر و حدیبیه و سایر مشاهد خیر
مقطوع بسبب مخالف ما جای انکار نیست ذات الا که کلام در آن شبیه میشود مینماید معنیها حقیقی از آنکه
در مآثر ایشان مالی وجوه مذکوره خواهد شد غیر آنکه ذو النورین رضی الله عنه در بدر و بیعت الرضوان
و مرتضی کرم الله وجهه در تبوک حاضر نبودند لیکن حکم حاضرین داشتند چنانکه بیاید اما آنکه قریشیت
شرط خلافت اختیاریست دلیل الکلام فی الخلافة الفردیة لیس الا خاص ... احادیث ثابت
از آن جمله حدیث صدیق اکبر رضی الله عنه مرفوعا الائمة من قریش و موقوفا لن یعرف هذا الامر
الا لهذا الحی من قریش هم اوسط العرب دارا و حدیث ذی النورین و سعد بن ابی وقاص مرفوعا من یرد
هوان قریش اهانه الله و حدیث مرتضی مرفوعا الا ان الامراء من قریش ما اقاموا ثلاثا
ما حکموا فعدلوا و ما عاهدوا فوفوا و ما استرحموا فرحموا و حدیث ابن عمر مرفوعا لا یزال هذا الامر
فی قریش ما بقی فی الناس اثنان و حدیث ابن عباس مرفوعا اللهم اذقت اول قریش نکالا فاذق
آخرهم نوالا اخرجه الترمذی و حدیث ابی موسی مرفوعا ان هذا الامر فی قریش ما اذا حکموا اذا استرحموا
فرحموا الخ و حدیث ابی هریرة مرفوعا الناس تبع لقریش فی هذا الشأن مسلمهم لمسلمهم و کافرهم لکافرهم
و ایضا حدیث ابی هریرة ایضا مرفوعا الملک فی قریش و القضاء فی الانصار و الاذان فی
الحبشة و الامانة فی الازد و حدیث جابر مرفوعا الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر و حدیث
انس مرفوعا الائمة من قریش ان لهم علیکم حقا و لکم علیهم حقا مثل ذلک ما ان استرحموا رحموا
و ان عاهدوا وفوا و ان حکموا عدلوا فمن لم یفعل ذلک منهم فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس
اجمعین و حدیث ابی برزة الاسلمی مرفوعا الامراء من قریش لکم علیهم حق و لهم علیکم حق ما فعلوا
ثلاثا کحدیث انس و حدیث ذی مخمر کان هذا الامر فی حمیر فنزعه الله منهم فجعله فی قریش و حدیث

معاوية بن ابي سفيان مرفوعا ان هذا الامر في قريش لا يعاديهم احد الا كبه الله على وجهه ما اقاموا الدين
وحديث جابر بن سمرة وابي جحيفة مرفوعا لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة كلهم من قريش
وحديث عمرو بن العاص مرفوعا قريش ولاة الناس في الخير والشر الى يوم القيامة اخرجه الترمذي
واخرج الشافعي عن ابن ابي فديك عن ابن ابي ذئب [illegible] احاديث منها عن ابن شهاب
انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قدموا قريشا ولا تقدموها وتعلموا من قريش ولا
تعالموها او تعلموها شك ابن ابي فديك ومنها عن حكيم بن ابي حكيم انه سمع عمر بن عبد العزيز وابن
شهاب يقولان قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهان قريشا اهانه الله ومنها عن الحارث
بن عبد الرحمن انه قال بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لولا ان تبطر قريش لاخبرتها بالذي
لها عند الله عز وجل ومنها عن شريك بن ابي نمر عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لقريش انتم اولى الناس بهذا الامر ما كنتم مع الحق الا ان تعدلوا عنه فتلحون كما تلحى هذه الجريدة
يشير الى جريدة في يده واخرج الشافعي عن يحيى بن سليم عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن اسماعيل بن
عبيد بن رفاعة الانصاري عن ابيه عن جده رفاعة ان النبي صلى الله عليه وسلم نادى ايها
الناس ان قريشا اهل امانة من بغاها العواثر كبه الله لمنخريه يقولها ثلاث مرات واخرج الشافعي عن
عبد العزيز بن محمد عن يزيد بن الهاد عن محمد بن ابراهيم حدث ان قتادة بن النعمان وقع
بقريش فكانه نال منهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مهلا يا قتادة لا تشتم قريشا
فانك لعلك ترى فيها رجالا او ياتي منهم رجال تحتقر عملك مع اعمالهم وفعلك مع افعالهم وتغبطهم اذا رايتهم لولا
ان تطغى قريش لاخبرتها بالذي لها عند الله واخرج الشافعي عن سفيان بن عيينة عن ابن ابي نجيح عن
مجاهد في قوله تعالى وانه لذكر لك ولقومك قال يقال ممن الرجل فيقال من العرب فيقال من اي العرب
فيقال من قريش وذكر الشافعي متن الحديث تعليقا ثم وصله البيهقي باسناده عن جبير بن مطعم ان
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للقرشي مثل قوة الرجلين من غيرهم قيل للزهري بم ذلك قال
من نبل الرأي وذكر هذه الاحاديث كلها البيهقي في اوائل سنته الصغرى باحاديث [illegible]

بعضا بعض الصحابه از روایت کرده اند بالفاظ مختلفه و طرق متغایره بعضا از آن صریح است در نفی
ترتیب و بعضی اشاره است بآن و بعضی قرینه است که ذهن را بآن نزدیک میگرداند بعد از آن نزدیک وفات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و مهاجرین بهمین حدیث الائمة من قریش الزام
نمودند و بر همین معنی اجماع منعقد شد و مخالفت سعد ثابت نشد و ابو بکر صدیق بلا طلب و تاسیا بسنت آن
در مرض انتقال امامت حضرت صدیق را بخواهیم کرد بالجمله بعد آن مناظرها اجماع منعقد شد
مجلس سقیفه بنی ساعده اتفاق گذشت الا آنکه از مهاجرین اولین بعد ده تن در خلافت واحد است پس بقول
قال تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد الآیة
و بقول حق تعالی عز و جل الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة الآیة و قول حضرت امیر در
در خطبه آخره چون وفات یافت و سقیفه بنی ساعده در بعضی سخنان کرد و انی قد علمت ان اقواما یستطیعون
فی هذا الامر انا خبرهم بهدی منه علی الاسلام فان فعلوا فاولئک اعداء الله الکفار الضلال و قول
ابو بکر احق بهذا الامر من غیری فانکم [illegible] قال ابایک علی الاسلام و قول زید بن ثابت روز انعقاد خلافت
حضرت صدیق ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من المهاجرین فان الامام یکون من المهاجرین و نحن
انصاره کما کنا انصار رسول الله صلی الله علیه وسلم و قول رفاعة بن رافع زرقی بدری فی قصة حرب طلحه
و الزبیر مع علی و بلغ الخبر الی علی فی الاستیعاب فقال رفاعة بن رافع الزرقی ان الله لما قبض
رسول الله صلی الله علیه وسلم ظننا انا احق الناس بهذا الامر لنصرتنا الرسول و مکاننا من الدین
فقلتم نحن المهاجرون الاولون و اولیاء رسول الله صلی الله علیه وسلم الاقربون انا نذکرکم الله
ان لا تنازعونا مقامه فی الناس فخلیناکم و الامر فانتم اعلم و ما کان بینکم غیر انا لما رأینا الحق معمولا
به و الکتاب متبعا و السنة قائمة رضینا و لم یکن لنا الا ذلک فلما رأینا الاثرة اکلنا الی
آخر ما قال و قول عبد الرحمن بن غنم الاشعری لابی هریرة و لابی الدرداء و ای مدخل لمعاویة
فی الشوری و هو من الطلقاء الذین لا تجوز لهم الخلافة و هو و ابوه رؤس الاحزاب فندما علی
مسیرهما و تابا بمعاویه و از اینجا معلوم شد که ابو درداء و ابو هریره آخر القول عبد الرحمن بن غنم

بی

رجوع کردند و حدیث جریر بن عبد الله مرفوعا المهاجرون والانصار اولیاء بعضهم لبعض والطلقاء من
قریش والعتقاء من ثقیف بعضهم اولیاء بعض الی یوم القیمة و آثار قرآنی دلالت بر این مدعا نقل حضرت
مرتضی ست که چندین مرة بطرف اهل شام نوشت که امر خلافت مخصوص ست بمهاجرین و انصار دیگران
در حل و عقد آن دخل نه چون ایشان بیعت کردند دیگران را مجال خلاف نماند و از قرائن این مدعا
حدیث آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم در احق بامامت صلوة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فان
کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة و آیه کریمه انا احللنا لک ازواجک الی ان قال اللاتی هاجرن معک
وام هانی بسبب قید هجرت از مرتبه زوجیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محروم ماند و از قرائن آنست
که حضرت عباس با وجود عمومت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و مقدم بنی هاشم بودن در امر خطیر خلافت
دخل نبود و با او اعتدادی نه و بعض ولد او بآن معنی اشاره کرده ست اخرج الحاکم عن اسحق قال سألت
قثم بن العباس کیف ورث علی رسول الله صلی الله علیه وسلم دونکم قال لانه کان اولنا به لحوقا واشدنا
به لزوقا و بالجمله این مدعا که مهاجرین اولین بودن اعظم شرفیست در اسلام و مطلوب ست
در خلافت مانند سیادت ثابت ست و در مجلس انعقاد اجماع بر خلافت صدیق اکبر مذکور شده هست
قرشیت و هجرت اولی باهم عموم و خصوص من وجه دارند و صدیق اکبر نظر اول بماده اجتماع بودند
لهذا حضرت انصار سپر دو صفت واقع شد و در مناظره حضرت مرتضی و معاویة بن ابی سفیان صفت
هجرة مدار فرق گشت و احتجاجی ست شریف اخرج البخاری عن عاصم عن ابی عثمان النهدی عن مجاشع بن
مسعود قال انطلقت بابی معبد الی النبی صلی الله علیه وسلم لیبایعه علی الهجرة فقال مضت الهجرة
لاهلها ابایعه علی الاسلام والجهاد فلقیت ابا معبد فسألته فقال صدق مجاشع و اخرج البخاری
عن ابن عمر لا هجرة الیوم او بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم و اخرج عن مجاهد کان ابن عمر یقول لا هجرة
بعد الفتح و اخرج عن عائشة قالت لا هجرة الیوم کان المؤمن یفر احدهم بدینه الی الله والی رسوله مخافة
ان یفتن علیه فاما الیوم فقد اظهر الله الاسلام فالمؤمن یعبد ربه حیث شاء ولکن جهاد ونیة
و اخرج الطبرانی فی الصغیر من حدیث ابی یحیی بن عبد الله بن محمد بن عبد الجبار ... ابن مجمع

المنذري الكوفي بالكوفة قال حدثنا عيسى بن محمد بن محمد بن عبد الجبار قال حدثني سعيد بن عبد الجبار عن ابيه عبد الجبار

[illegible] ابن محيريز [illegible] في قصة [illegible] على النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] على معاوية فقال له معاوية فامسك عنه [illegible]

[illegible] قال وكيف [illegible]

[illegible] ان النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] قلت [illegible] تحية [illegible] حضرت رسول الله

صلى الله عليه وسلم [illegible] فقال انكم [illegible]

[illegible] يا رسول الله [illegible]

[illegible] فقال [illegible] اصحاب المسلمين [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

الى الهجرة [illegible] قلت كيف [illegible] يقول رسول الله صلى الله

عليه وسلم من [illegible]

سفيان [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع التوبة [illegible]

مرات ولا تنقطع التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها [illegible] در بيان اين دو حديث [illegible]

كه هجرت [illegible] هجرت مسلمان است در وقت [illegible]

[illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] آنحضرت صلى الله عليه

وسلم [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] حقيقة [illegible]

[illegible] بتوسط [illegible]

[illegible] براى طلب [illegible] از طلب علم و زيارة صالحين

[illegible]

چون آمد و در نفس ... کمالات پیدا گشت ... معرفت نبوت و اقتضای تمام
ایشان ... انتقال است بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ... تعلیم ... و ... یا بجناب ... و علیه الصلوة
والسلام و ... ایشان ... معاویه بن ابی سفیان ... منسوب گردد والله اعلم بحقیقة
الحال و ... استنباط ... و دیگر در خلافت ... بعد آن ... خاصه ... کامل ...
کوی چون ... معنی آن کنیم ... خلیفه ... باشد که منسوب بکاملان و ... آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ... باشد ... مبعوث من الله تعالی و ...
افعالی کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر ... نبی مبعوث من الله تعالی و تحقیق این
... و صفات ... شریعت معلوم باشد و چون استقرای کلی ... ایشان
... قسم باشد قسم اول حسن عبادات ... و ... معاملات ... قسم دوم افعال
حضرت ... صلی الله علیه وسلم در جهاد اعداء الله و اعلای کلمة الله و قسم سیوم افعالی که بعد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بظهور آمد از قبیل تتمیم افعال جناب نبوی علیه الصلوة والسلام و انجاز مواعید
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل بر هم زدن ملک کسری و قیصر و فتح بلاد ... مانند آن
... صفات ... قسم باشد قسم اول بود ... سابقین و مقربین ... تعالی مسلمانان را
... قسم ساخت و قال عز وجل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد
ومنهم سابق بالخیرات و قال تعالی وکنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة واصحاب
المشئمة ما اصحاب المشئمة والسابقون السابقون اولئک المقربون و قال تعالی وما ادراک
ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون اخبرنا شیخنا ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی ...
... المدینة المشرفة بسنة ... قراءة علیه وانا اسمع قال اخبرنی الشیخ الابراهیم الکردی قال
اخبرنی الشیخ احمد القشاشی قال انبانا الشمس الرملی اجازة عن الزین زکریا عن ابن الفرات عن
عمر بن حسن المراغی عن الفخر بن البخاری عن فضل الله بن سعد النوقانی عن محیی السنة ابی محمد الحسین
بن مسعود البغوی قال فی تفسیره انا ابو سعید احمد بن ابراهیم الشریحی انا ابو اسحق ... ابراهیم

...علي قال اخبرنا ابو عبد الله الحسين بن محمد بن فنجويه الثقفي الدينوري ثنا محمد بن علي بن الحسن بن
... القاضي ثنا بكر بن محمد المروزي ثنا ابو قلابة ثنا عمرو بن الحصين عن الفضل بن عميرة عن ميمون
الكردي عن ابي عثمان النهدي قال سمعت عمر بن الخطاب رضي الله عنه قرأ على المنبر ثم اورثنا الكتاب
الذين اصطفينا من عبادنا فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سابقنا سابق ومقتصدنا ناج وظالمنا
مغفور له قال ابو قلابة فحدثت به يحيى بن معين فجعل يتعجب منه ... باید کرد از قسم اول آنچه
در شریعت قطعا معلوم شود که شیئی از اشیا بعینه مقرب است از صدیقین یا شهدا یا صالحین
و قسم دوم علم بحکمت و با احکام الله بوجهی که انبیا صلی الله علیه وسلم در تبلیغ شرایع و حکم
توانند شد و قسم سیوم اتصاف بحزم و اموری که ریاست عالم بآن میسر آید از سیاست و کفایت و معرفت
شناسی نفس و رفق در تدبیر و غیر آن تا از تحقق تشبه با انبیا من حیث النبوة نسبت ... داد
دادن ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجنت از جنبه وحی دوم بیان فرمودن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم قولا و فعلا استحقاق او مر خلافت را سیوم تلویح و تصریح آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بآنکه افضل است بحسب وحی اما عبادات پس لازم مقربیت و معاملات با خلق پس
لازم ریاست پس ... و این هردو صفت متفرع شد در آن دو قسم و اما اعانت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در اعلای کلمة الله بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام حیوة او پس مسمی است بسوابق اسلامیه
و آیة لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اشاره بآن است و هجرت نیز از این باب است اما
اشتراط سوابق اسلامیه پس ثابت است بوجوه بسیار از شریعت مطهره بالقطع معلوم است که مدار
فضیلة عند الله و مدار شرف در اسلام سوابق اسلامیه بوده است چنانچه آیات در بیان آن نازل
شد لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل و در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر چیزها گذشت
که بالقطع دلالت میکند بر اعتبار سوابق اسلامیه قال ابو بکر رضی الله عنه الست احق الناس بها الست
اول من اسلم الست صاحب کذا الست صاحب کذا و قال عمر رضی الله عنه ان ابا بکر صاحب رسول الله
صلی الله علیه وسلم و ثانی اثنین و انه احق المسلمین بامرکم فقوموا فبایعوه ... عثمان رضی الله

منه سوابقه الاسلامية مبين در خلافت واعترضوا عليه عمر رضي الله عنه بسوابقه في ايام

خلافته بامير يا كون ... اثبات خلافت ونص ... على غيره وروي عن النبي صلى الله عليه

وسلم ان الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وقال ابو عيسى ... ثابت

ثلث وروي ابن عمر ما يدريك لعل الله اطلع على اهل بدر فقال ما شئتم وروي ابو هريرة اطلع الله

على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وروت حفصة اني لارجو ان لا يدخل النار احد شهد

بدرا والحديبية وروي جابر لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وروي عنه قال لنا النبي صلى الله

عليه وسلم انتم اليوم خير اهل الارض وروي رفاعة بن رافع جاء جبرئيل الى النبي صلى الله عليه وسلم

فقال ما تعدون اهل بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلمة نحوها فقال كذلك من شهد بدرا من

الملائكة وروي رافع بن خديج نحوا من ذلك وقال سعيد بن المسيب كان ابو بكر الصديق من النبي صلى الله

عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام وكان ثانيه في الغار

وكان ثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه

احدا واخرج ابو عمر تعليقا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لبعض منهم اتشهد بدرا وقد رآه يمشي

بين يدي ابي بكر تمشي بين يدي من هو خير منك قال العارف السهروردي في الباب الخامس

والخمسين من العوارف روي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان جالسا في صفة ضيقة فجاءه

قوم من البدريين فلم يجدوا موضعا يجلسون فيه فاقام رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يكن من

اهل بدر فجلسوا مكانهم فاشتد ذلك عليهم فانزل الله تعالى واذا قيل انشزوا فانشزوا الآية باز

حضرت عمر رضي الله عنه اهل بدر را بعد از آن اهل حديبيه را مقدم ساخت بر سائر صحابه چه

باعتبار اثبات در دفتر غزاة وچه باعتبار اعطاء عطيات وچه باعتبار تقدم در محافل

ومجالس وچه در امور استحقاق خلافت وچه در طلب دعا از ايشان وتبرك بايشان بعد از آن

امت مرحومه در تعظيم وتوقير ايشان گذشت الى اليوم واخرج الواقدي عن ابي بكر الصديق

رضي الله عنه في وصية عمرو بن العاص اتق الله في سر امرك وعلانيته فانه يراك ويرى

بحالك فقد رايت تقدمونك على منه بما اقدم منك سابقة اعلم يا عمر ان منك المهاجرين والانصار
من اهل بدر فاكرمهم واعرف لهم حقهم ولا تطاولن عليهم بسلطانك ولا تدخلنك نخوة الشيطان
فتعموا انما ولاني ابوبكر لاني خير منكم ولكن فضل النفس فكن كاحدهم وشاورهم فيما تريد من امرك
واخرج الحافظ ابن ... عن قيس بن ابي حازم قال كان عطاء اهل بدر خمسة آلاف خمسة آلاف
وقال عمر لافضلنهم على من بعدهم اما آيات در فضايل ايشان بسبب تطرق بسيار اول عمومات
قرآن در باب مهاجرين ومجاهدين وحاضران مشاهد خصوصا بيعت تبوك وغيرها ثانيا احاديث وارده
در فضل اهل بدر حديث لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم از مسند عمر و علي
وابن عمر وابن عباس وابو هريرة وحديث جاء جبريل فقال ما تعدون اهل بدر فيكم فقال من افضل
المسلمين واز مسند رفاعة بن رافع ورافع بن خديج وحديث حفصة وجابر اني لارجو ان لا يدخل
النار احد شهد بدرا والحديبية ثالثا احاديث وارده در فضل اهل حديبية مانند حديث
لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وحديث انتم خير اهل الارض از مسند جابر رابع احاديث
وارده در بشارت عشره از مسند عبد الرحمن وسعيد بن زيد خامس احاديث وارده در بشارت
اربعه از انجمله حديث جابر بن عبد الله سادس احاديث وارده در بشارت ثلثه مثل حديث ابي موسى
ونافع بن عبد الحارث سابع احاديث وارده در بشارت شيخين از حديث ابو سعيد خدري ان
اهل الدرجات العلى يراهم من تحتهم كما ترون النجم الطالع في افق السماء وان ابابكر وعمر منهم وانعما
وحديث مرتضى وانس فقال هذان سيدا كهول اهل الجنة وحديث ابن مسعود سيطلع عليكم رجل من اهل
الجنة فيهما جميعا ثامن احاديث وارده در بارت صديق اكبر از انجمله حديث ابي هريرة
انه يدعى من ابواب الجنة كلها وحديث انس في وصف طير الجنة في آخره قول صلى الله عليه
وسلم لابي بكر واني لارجو ان تكون ممن ياكل منها تاسع احاديث وارده در بارة فاروق
اعظم از انجمله حديث رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم قصرا من ذهب حديث جابر وانس وابي
هريرة وبريدة الاسلمي عاشر احاديث وارده در بارة ذي النورين از انجمله حديث

عبد الله بن حوالة تهجمون على رجل يبايع الناس وهو معتجر ببرد من برد الحبرة فكان عثمان وحكايت
عشر احاديث مى آرد در اثبات زهد و تصوف ايشان حديث على كل نخل في الجنة عذق منها لنا بعد الخلفاء
از سابقين معتبرين ليس نيست بسبب احاديث بسيار از انجمله حديث تحرك الجبل وقول النبي صلى الله
عليه وسلم اثبت فانما عليك نبي او صديق او شهيدان من طرق كثيرة جدا من مسند عثمان وسعيد
بن زيد وابي هريرة وابن عباس وانس وبريدة وسهل بن سعد وحديث ان الشيخين من النجباء
من مسند علي وحديث ان اهل الدرجات العلى ليراهم من تحتهم الخ من مسند ابي سعيد وحديث تحدث
جبرئيل بفضلهما من مسند عمار وحديث رؤيا رجحانهم في الميزان من مسند ابي بكرة وعرفجة وغيرهما
وحديث تسمية الشيخين بالكلبين مقربين من حديث ابن مسعود وغيره وحديث هما سيدا كهول اهل الجنة
من مسند علي وانس وحديث يدعى من ابواب الجنة كلها في مناقب ابي بكر وحديث لقد كان فيما
كان قبلكم ناس محدثون من غير ان يكونوا انبياء فان يكن في امتي احد فانه عمر وحديث فرار الشيطان
من ظل عمر وحديث رفيقي في الجنة عثمان وآنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم با خلفاء ثلاثه معامله ناظر
الى الامارة مى كردند پس ثابت است بطرق بسيار حديث سهل بن سعد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم
براى صلح بقبيله بني عمرو بن عوف رفتند و صديق اكبر را امامت صلوة تفويض نمودند و در
وقت مرض موت امامت صلوة تاكيد فرمودند و اين قصه متواتر المعنى است وحديث امارة
حج از مشاهير است و در حديث ابو درداء فرمودند فهل انتم تاركون لي صاحبي فاوذيتم
بعده و در حديث ابو سعيد خدري مرد و وزير گفته شد وقال علي لعمر حين توفي ان كنت
لارجو ان يجعلك الله معهما انى كنت لاسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول جئت انا وابو بكر
وعمر ودخلت انا وابو بكر وعمر وسئل علي بن الحسين عن منزلة ابي بكر وعمر من النبي صلى الله عليه
وسلم فقال كمنزلتهما اليوم وهما ضجيعاه و در چندين حديث حضرت صديق را ارحم امت
وعمر فاروق را اشدهم في امر الله وذي النورين را اصدقهم حياء و مرتضى را اقضاهم
گفته شد و هر يكي ازين خصال اشاره جليه است بآنكه ايشان استحقاق رياست عظمى مسلمين دارند

و در حدیث حذیفه مرفوعاً بیشتر ازان نوشته‌اند فاقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و در حدیث مطلب بن ابی وداعه الحمد لله الذی ایدنی بهما و در حدیث حذیفه مرفوعاً انی لست ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا بالذین من بعدی و اشار الی ابی بکر و عمر و در حدیث عبد الرحمن بن غنم اسعدی لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما و در حدیث انس کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل المسجد لم یرفع احد منا راسه غیر ابی بکر و عمر فانهما کانا یتبسمان الیه و یتبسم الیهما و اما آنکه موعود شد این مقاصد برای این امت مرحومه بر دست خلفا ظاهر شد پس متضمن دو مطلب است مطلب اول آنکه این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است و آن از اجلی معلومات است زیرا که خلافت بمعنی جانشینی است و آن در عرف شرع عبارتست از تصدی اقامت امور که پیغامبر صلی الله علیه وسلم برای اقامت آن مبعوث شده و خلافت خاصه وقتی متحقق شود که با خلافت بمعنی اول ربطی مناسبت بسیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل کرده و از جمله سیر و افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکی عمده آنها فتح بلاد کفر بوده است مطلب ثانی آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعده فرموده بود امت خود را که بلاد شام و عراق فتح خواهند کرد و این معنی ثابت است باحادیث متواتر المعنی از حدیث ابی هریره و عقبه بن عامر و عدی بن حاتم و خباب و غیرهم ممن لا یحصی عددهم مطلب سیوم آنکه این موعود بر دست خلفا ظاهر شد و نقل متواتر جماهیر مسلمین فقها و محدثین و جمهور حاملین در اثبات این مطلب کافی است مع هذا حدیث الحمد لله الذی ایدنی بهما و حدیث استبشار اهل سموات باسلام عمر و غیر آن بر همین معنی دلالت میکند اما آنکه فعل خلفا حجت است چون آنرا امضا کنند و آن حق و ممکن شود در مسلمین پس آن بالاشاره از قیاس است و این فضلت ثابت است درین بزرگواران پس ثابت است الطریق الثانی قال الله تعالی و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و قال عز و جل الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور و فی حدیث عرباض بن ساریة علیکم بسنتی و سنة الخلفاء من بعدی و فی حدیث ابن مسعود و حذیفه اقتدوا بالذین من بعدی

بابی بکر و عمر و در حدیث عبد الرحمن بن غنم الاشعری لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما و از ادلهٔ این مبحث
احادیث متواتره بالمعنی در معنی السکینة تنطق علی لسان عمر من طریق علی و ابی ذر و ابن عمر و غیرهم و احادیث
متواتره بالمعنی در موافقات عمر فاروق با وحی الهی و آثار ادل دلایل این مبحث عده آنحضرت صلی
الله علیه و سلم در مصالح جهاد و او مبادرت بتزویج با شیخین و قبول مشاورهٔ ایشان و حدیث متواتر بالمعنی
علیکم بالسواد الاعظم با کثرت طرق خود شیخ امام شافعی آنرا در اثبات اجماع روایت کرده و علما
در معنی این احادیث مختلف اند جمعی بر وجوب طاعت خلیفه اذا لم یکن فی معصیة حمل نموده اند و طایفه
بر وجوب قول باجماع و تعبیر میکویند یعنی اسد مراد الست که قول خلیفه حجت جون ممکن شود در مسلمین
پس معنی طاعت خلیفه و قول باجماع هر دو مجموع است تفصیل این اجمال آنکه خدا تعالی در نفوس این طریقه
مالکیه هاله ست بعد از آن بانید از نزدیک خویش داده است ز سبب آن در فهم حکم و احکام مصالح
سیاست ملک غالبا اصابت کنند و تجیان در حق این امت فعلی خواست که مجتمع نشوند با بر قول و تاییدی
درین باب نازل کرده پس چون هر دو فضیلت جمع شود آن رای حجت باشد در دین نور علی نور
یهدی الله لنوره من یشاء اخرج الحاکم حدیث عمر فی خطبة بالجابیة من طرق منها طریق عبد الله بن دینار
عن ابن عمر قال خطبنا عمر بالجابیة فقال انی قمت فیکم کمقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فینا فقال
اوصیکم باصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب حتی یحلف الرجل ولا یستحلف
ویشهد الرجل ولا یستشهد فمن اراد منکم بحبحة الجنة فیلزم الجماعة فان الشیطان مع الواحد وهو
من الاثنین ابعد الا لا یخلون رجل بامرأة الا کان ثالثهما الشیطان فالعیاذ منکم و علیکم بالجماعة
فان الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین ابعد الا و من سرته حسنته و ساءته سیئته فهو مومن و منها
طریق عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال وقف عمر بن الخطاب بالجابیة فقال رحم الله رجلا
سمع مقالتی فوعاها انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فینا کمقامی فیکم ثم قال احفظونی
فی اصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یکثر الهرج و یظهر الکذب و یشهد الرجل ولا یستشهد
و یحلف ولا یستحلف من احب منکم بحبوحة الجنة فعلیه بالجماعة فان الشیطان مع الواحد و هو

بين الاثنين ابعد ولا يخلون رجل بامرأة فان الشيطان ثالثهما من سرته حسنته وساءته سيئته فهو مؤمن
واخرج البيهقي من طريق الشافعي عن ابن عيينة عن عبد الله بن ابي لبيد عن ابن سليمان بن يسار عن ابيه ان عمر بن الخطاب
قام بالجابية خطيبا فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قام فينا كمقامي فيكم فقال اكرموا اصحابي ثم
الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يظهر الكذب حتى ان الرجل ليحلف ولا يستحلف ويشهد ولا يستشهد الا فمن سره
بحبحة الجنة فليلزم الجماعة فان الشيطان مع الفذ وهو من الاثنين ابعد من سرته حسنته وساءته سيئته فهو مؤمن قال الشافعي
[...] كلامه فلم يكن للزوم جماعتهم معنى الا ما عليه جماعتهم من التحليل والتحريم والطاعة فيهما من قال بما تقول
جماعة المسلمين فقد لزم جماعتهم وانما تكون الغفلة في الفرقة فاما الجماعة فلا يمكن فيها كافة غفلة
عن معنى كتاب الله ولا سنة ولا قياس ان شاء الله واخرج الحاكم من حديث معتمر بن سليمان عن رجل عن
عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجمع الله هذه الامة على الضلالة
ابدا وقال يد الله على الجماعة فاتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ في النار واختلفت الرواة على
معتمر بن سليمان في تسمية الرجل الواقع بينه وبين عبد الله بن دينار وبين الحاكم كل ذلك واخرج
الحاكم عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم في حديث طويل وسألت ربي ان لا يجتمعوا على ضلالة فاعطاني
ذلك واخرج الحاكم عن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة قيد شبر فقد
خلع ربقة الاسلام من عنقه واخرج الحاكم من حديث نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال من خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه حتى يراجعه وقال من مات
وليس عليه امام جماعة فان موتته ميتة جاهلية واخرج الحاكم من حديث الحارث الاشعري حديثا
طويلا في آخره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم آمركم بخمس كلمات امرني الله بهن الجماعة والسمع
والطاعة والهجرة والجهاد في سبيل الله فمن خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام
من رأسه الا ان يرجع واخرج الحاكم عن معاوية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
فارق الجماعة شبرا دخل النار واخرج الحاكم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول من فارق امته او عاد اعرابيا بعد هجرته فلا حجة له واخرج الحاكم من حديث حذيفة عن النبي

بن حراش قال اتيت حذيفة بن اليمان ليالي سار الناس الى عثمان فقال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول من فارق الجماعة واستذل الامارة لقي الله ولا حجة له واخرج الحاكم عن فضالة بن عبيد
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ثلاثة لا يسأل عنهم رجل فارق الجماعة وعصى امامه فمات عاصيا
وامة او عبد ابق من سيده فمات وامرأة غاب عنها زوجها وقد كفاها مؤنة الدنيا فتبرجت
بعده فلا يسأل عنهم واخرج الحاكم عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة المكتوبة
الى الصلوة المكتوبة التي بعدها كفارة لما بينهما والجمعة الى الجمعة وشهر رمضان الى شهر رمضان كفارة
لما بينهما ثم قال بعد ذلك الا من ثلث الاشراك بالله ونكث الصفقة وترك السنة قال
يا رسول الله اما الاشراك بالله فقد عرفناه فما نكث الصفقة وترك السنة قال اما نكث الصفقة
ان تبايع رجلا بيمينك ثم تخالف اليه فتقاتله بسيفك واما ترك السنة فالخروج من الجماعة واخرج الشيخان
في حديث حذيفة الطويل حين ذكر دعاة يهدون بغير هديي ودعاة يدعون الى ابواب جهنم قلت فما
تأمرني ان ادركت ذلك قال تلزم جماعة المسلمين وامامهم قلت فان لم يكن لهم امام ولا جماعة قال
فاعتزل تلك الفرق كلها واخرج الشيخان من حديث عمر بطرق مختلفة انتم شهداء الله في الارض
واخرج الحاكم من حديث ابي زهير الثقفي قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوشك
ان تعرفوا اهل الجنة من اهل النار او قال خياركم من شراركم قيل يا رسول الله بماذا قال بالثناء
الحسن والثناء السيء انتم شهداء الله بعضكم على بعض واخرج مسلم من حديث ثوبان والمغيرة وجابر
بن سمرة وجابر بن عبد الله ومعاوية بن ابي سفيان والفاظهم مختلفة لا تزال طائفة من امتي
قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم او خالفهم حتى يأتي امر الله وهم ظاهرون على الناس مخفي نيست
كه حديث لا تجتمع امتي على الضلالة بر موافقت همين حديث مذكور باشد [illegible]
سنت و قائم بود [illegible] اجماع [illegible] الذي [illegible]
الفقهاء والله اعلم و ازين طريق كثيره [illegible]
سواد اعظم [illegible]

بر ذات آن مفهوم می‌شود یکی اقامت خلافت که منبع چندین فواید است و دیگر حفظ ملت از اختلاف

آراء و پس متبادر بفهم آنست که مرجح حکم در همان محل است که خلیفه راشد حکمی فرماید بعد استماع دیگر

اهل علم کل ابنا دیار مصور [illegible] حکم ممکن شود در مسئله اما اتفاقیات چه بوجه قضا چون صورت

نقلا نشد با آن یار [illegible] و همچنین مذهب خلیفه چون در بعضی مجتهد فیه فتوی کنند واجب الاتباع است بلکه

با اصول منصوص از جهت مشارکت در علت [illegible] تنقیح العلة دارد [illegible] بیان [illegible] که امام [illegible]

آیت [illegible] فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین

کفروا [illegible] که منطوق آیه اباحه قصر است در صورت اجتماع سفر و خوف هر دو و سنت جلی

است ملحق کرده است باو قصر فی السفر من غیر خوف و سر درین مسئله آنست که سفر و خوف

هر یکی از آنها مناسب تخفیف است و در احکام خلفای راشدین ملحق اصابت رای ایشان باین دو

مصلحت جمع شد و از همین گفته‌اند فاتیة الولادة [illegible] ملحق اصابت عبد الله بن مسعود در سنت قراءة

و ابی بن کعب در قراءة و علی مرتضی در قضا و سنت و زید بن ثابت در فرایض با جماع [illegible]

اند از جهت ثنای جمیل ایشان که بر زبان غیب ترجمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشته و باعتبار

دو مصلحت دیگر مختلف و اتفاقیات فقهای امصار در حکم خلیفه باعتبار مصلحت که امام شافعی

بآن اشاره کرده حیث قال انما الغفلة فی الفرقة فاما الجماعة فلا یمکن فیها کافة غفلة عن معنی

کتاب ولا سنة ولا قیاس [illegible] اصابت است قال عمر رضی الله عنه فاقض بما قضی به الصالحون

و این نیز مفهوم بالقطع است که اگر در فصل مجتهد فیه حکم خلیفه را قبول نکنند و هر یکی برای خود

رود حکم خلافت مختل گردد و مصلحت اقامت خلافت متحقق نشود بملاحظه همین مراتب

امام شافعی گفته و اذا رجعنا الی التقلید فقول الائمة ابی بکر و عمر و عثمان قال فی القدیم و علی احب

الینا و توقف در قول مرتضی بمذهب جدید از جهت عدم تمکین است و عدم اجتماع امت بر قول او

که یکی از اوصاف [illegible] است اما آنکه هر یکی از خلفا در وقت خلافت خویش افضل امت

بوده است از حدیث ابن عمر کنا نخیر فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنقول ابو بکر [illegible]

الامة ثم عمر ثم عثمان و حدیث مرتضی هذان سیدا کهول اهل الجنة و حدیث وزن و ظهور رجحان ابوبکر
بروایة ابی بکرة ثقفی و عمر فیه و غیر آن ثم عمر فاروق افضلیة ابوبکر صدیق را بیان کرده است
و آن متواتر است از وی و صدیق گفت اقول اللهم استخلفت علیهم خیر اهلک و عبدالرحمن بن عوف
در وقت عقد خلافت برای ذی النورین گفت عباد الله انی لا آلو عن افضلهم فی نفسه و مرتضی
بر سر منبر کوفه فرموده خیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر و سفیان ثوری [illegible] گفته است
من زعم ان علیا کان احق بالولایة منهما فقد خطأ ابابکر و عمر و المهاجرین و الانصار و ما اراه
یرتفع مع هذا له عمل الی السماء و شافعی گفته اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر
فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم و چندین صحابه و تابعین گفته اند که صدیق
اکبر در امر تدبیر جیش قائم شد که کار انبیا بود اما اثبات خلافت خلفا پس طرق بسیار دارد
از آنجمله اجماع صحابه بر خلافت صدیق اکبر و این مسلک را عبدالله بن مسعود اختیار نموده است قال
عبدالله ما رأی المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و ما راوه سیئا فهو عند الله سیئ و قد رأی الصحابة
جمیعا ان یستخلفوا ابابکر و استخلاف صدیق اکبر در خلافت فاروق اعظم قال عبدالله بن مسعود
افرس الناس ثلثة ابوبکر استخلف عمر الحدیث و اتفاق ناس بر خلافت عمر فاروق بوجهی که هیچکس را در
آن اشکالی نماند اظهر است از آنکه احتیاج به بیان داشته باشد پس معنی اجماع اینجا هم متحقق شد لیکن
بعد از استخلاف و تسلط و همچنین قصه اتفاق بر ذی النورین معلوم و مشهور است و متاخرین
اشاعره همین مسلک را اختیار نمودند و برهان مسلک اتفاق کرده و از آنجمله تفویض امامت
صلوة بصدیق اکبر در ایام مرض و در عین وقت استخلاف برین دلیل اعتماد نمودند و جماعه
مهاجرین و انصار اذعان آن کردند اصل قصه امامت صدیق از متواترات است و استدلال
بامامت بر خلافت مستفیض از اکابر فقهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود رضی
الله عنهم و قصه ذکر امامت در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر و اذعان مخالف و باز ماندن
انصار بسبب همین حدیث صحیح شده است از حدیث ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عبدالله

مسعود و وجه استدلال اما اجمالاً پس آنست که اکابر صحابه بآن استدلال فرموده‌اند و جمیع امت
این استدلال را بالتلقی بقبول نموده‌اند و سبب آن او مخالفت بآن دلیل آمد پس اجماع بر صحت استدلال
منعقد گشت اما تفصیلاً پس باید دانست که عادت مستمره حضرت آفریدگار است که هر [illegible] خود کار عظیم
و کار عظیم او می باید که محل آن هم باشد و افهام در هر طبقه و در هر زمان مختلف می باشد حضرت
پیغمبر [illegible] در حلقه درس و بازو [illegible] بر تخت [illegible] نشد [illegible]
[illegible] غامضات [illegible] آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم امامت صغری بوی تفویض نمود
[illegible] دلیل جلی بر استخلاف ابا بکر و از آنجمله حدیث عایشه و عبد الرحمن لقد هممت ان
ارسل الی ابی بکر و ابنه [illegible] و از آنجمله خطبه اخیره که قبل از وفات به پنج شب بود و هست روایات جماعه
من الصحابة منهم ابن مسعود و ابو سعید و جندب بن عبد الله و ابو هریرة و غیرهم [illegible] باب
استیعاب این طریقه اخبار موضوعه [illegible] اعتماد کرده و از آنجمله رؤیاهای بسیار که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیده‌اند یا بعضی صحابه بآنحضرت عرض کرده‌اند و تعبیر علم آنها
خلافت خلفا بوده است و این مثل تعبیر آیت استخلاف است و آیه تمکن فی الارض [illegible]
[illegible] ابو هریرة و ابن عمر و دیگر رؤیا [illegible] در حدیث ابو بکرة ثقفی [illegible] دیده است
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعبیر فرموده‌اند بخلافت و عمر رضی و جماعه روایت کرده‌اند که آن
حضرت صلی الله علیه و سلم خود دیده [illegible] که هر دو صورت واقع شده باشد سیوم حدیث
[illegible] حدیث جابر چهارم [illegible] حدیث سمرة بن جندب پنجم رؤیا ظله و حبل
[illegible] حدیث ابو هریرة و ابن عباس ششم مرسل حسن بصری و از آنجمله تعریض
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخلافت خلفای ثلثه بعد از امور که تعلق به بیت المال دارد
[illegible] اذا امرنا [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] خلافة ابی بکر و حدیث [illegible] المصطلق و حدیث [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم و حدیث ابو هریرة [illegible]

بلم

بلکه تعیین خلافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلافت خلفای ثلثه و تعیین خواص خلافت خاصه در حق ایشان

بزرگان بصحت رسانیده‌اند و صحت تسمیه المغیبات فی اسمی الخلفاء الثلاثة علی الترتیب و تحقق انس کوامن

ذلک وحدیث ابی داود فی امره صلی الله علیه وسلم للصدیق بالخطبة ثم امره عمر بالخطبة وحدیث

ابی موسی الاشعری فی قصة القلیب و انا آنچه فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلفای ثلثه را کرم

الخلفاء فی قصة تاسیس المسجد و حدیث عائشه و سعید و از آنجا که حدیث دارد بر مماثله منتظر الحدیث

و قضیه که خلافت برای ایشان منعقد شود دلالت نمود بر صحت خلافت ایشان بعد صحت علی مرتضی و حدیث

اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و حدیث حذیفه و غیره لا غنی لی عنهما انهما من الدین بمنزلة السمع والبصر و حدیث

نظر بمنزلة الرأس من الجسد و حدیث ابی سعید ما من نبی الا له وزیران فی الارض فابوبکر و ابو عمر و ایضا

خلافت خاصه بر آنکه ترتیب دولت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدین نهج خواهد بود که نبوة و رحمة

ثم خلافة و رحمة و فی لفظ خلافة علی منهاج النبوة ثم یکون ملکا عضوضا و قد حاسب بعد زمان نبوة

خلافة علیا حاصل شد و بعد از آن ملک عضوض پیش آمد که خلافت ایشان خلافت علی

منهاج النبوة است و خلافت رحمت است از حدیث ابوعبیده و معاذ بن جبل و حذیفه و غیر ایشان

و لهذا آنجا اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بانکه خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم

ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهاداتهم ایمانهم بروایة جماعة عظیمة منهم عمر و ابن مسعود

و عمران و حذیفه و غیرهم قرن اول زمان آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از هجرت تا وفات

و قرن ثانی زمان شیخین و قرن ثالث زمان ذی النورین بعد از آن اختلافها بهم پدید آمد و فتنها

ظاهر گردید تفصیل این اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه که بعد مقتل حضرت عثمان

بظهور پیوست در احادیث متواتره متکثرة الطرق بیان فرمودند چنانکه عنقریب مذکور

میگردد و ما قبل آنرا بوجوه متعدده از صفات صلاح مخصوص گردانیدند و ما بعد آنرا

بانواع بسیار از صفات ذم نکوهیدند چون ملاحظه آنچه طرق بیانیم مختلف اند در تعبیر و متحد

اند در اصل مقصود چنین قوت بهم رسید که مراد از قرون ثلثه تفصیل بیان شده است و تقسیم

حدیث خیر القرون قرنی الخ
قرن اول از زمان حضرت
مسکینه رسیده حضرت و قرن ثالث
و ثانی زمان شیخین
زمان ذی النورین

بقرون ثلاثه صدق آن قرون حیث الجماعه یکسان است بر آنکه عرف خصوصیت باعتبار جمهور ائمها
و باعتبار شیوع فتاوی خیر و ظهور و نسبت الاسلام میشد الجاه موجود است و جمله ظهور دین حق و
جمله احادیث داله بر آنکه ملت اسلامیه را نشو و نمای خواهد بود تا مدتی معین آنگاه متناقص میگردد
مثل حدیث علقمه بن کرز و حدیث یکون نبوة ثم رحمة ثم ملک و حدیث تدور رحی الاسلام
و همچنین مشاهده اقوام و وقایع که تا زمان حضرت عثمان اسلام متزاید بود و بعد از آن متناقص گشته
شد که خلافت ایشان خلافت راشده مستمره بوده است و از آنجمله حدیث ابن مسعود تدور رحی الاسلام بخمس
و ثلثین یعنی بعد از آن بالفعل فتنه عظیمه ابراز نمودند که فان یهلکوا فسبیل من هلک و ان یقم لهم دینهم یحیی
الاسلام دلالت میکند بر استقامت امور خلافت . . . مراد بیان کثرت فتوح و اکمل خلافت راشده
است پس خلافت این عزیزان خلافت راشده آمد و از آنجمله حدیث ابی هریره الخلافة بالمدینة
والملک بالشام از اینجا دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود و بعد عثمان خلفا را نگذاشتند در مدینه
اقامت نمودند و از آنجمله احادیث داله بر آنکه عمر بن الخطاب غلق فتنه است و بعد شهادت او فتن
مثل حدیث حذیفه و ام سلمه این باب است و حدیث عبدالله بن سلام و ابوذر و غیر ایشان و بعد وقایع
همچنان واقع شد که در زمان حضرت عمر هیچ فتنه بر نخاست و علیهذا تحقق خلافت منعقده عمر بن
الخطاب و از آنجمله احادیث داله بر آنکه حضرت عثمان در وقت فتنه بر حق باشد و مخالفان او بر
باطل و در طرق این احادیث کثرتیست از مسند ابن عمر و عبدالله بن حواله و مره بن کعب و کعب
بن عجره و ابوهریره و حذیفه و عایشه و غیر ایشان رض حضرت عثمان هنگام فتنه خلیفه بود و مخالفان
او منتزع خلافت او میخواستند پس خلافت او عندالله و عند رسوله ثابت بود و از آنجمله احادیث
داله بر لوازم خلافت خاصه باکثرت آن و تشعب طرق آن و استدلال باین لوازم دو صورت
دارد یکی آنکه معنی خلافت خاصه منقح کنیم و معلوم کنیم که خلافت خاصه با کدام از خلافت عامه صحیحه و
خلافت جابره متمیز شود بشناسیم باز هر یکی را از آن معانی بادله مستقله ثابت کنیم در خلفاء اربعه ثابت
نمایم و این صورت بالقطع دلالت میکند بر مقصود صورت دیگر آنکه بر بعض لوازم اکتفا نمایم و آنرا

بادیدار و خلفا را ثابت کنیم و بهار زمی را دلیل علامه تقریر تمام دیگر صحابه و تابعین با این

نوع سلوک کرده اند و حقیقت خلافت خلفای را به مسلک سابقه دارند تا کار محال و ده وجه

یکی آنکه بعض را ملک کرده اند و بعض آن را حذف نموده اند اعتماد اهل بر معلوم مفهوم چنانکه در بعض

ادلہ آیات ازین مقدمه الادل یکی را ذکر کنند و از دیگری سکوت نمایند چه هنوز اصل استدلال تمام

باشد و در تقریر مسالک [illegible] بکار برده باشند وجه دیگر آنکه فهم ایشان استدلال باشد بیکی لازم فقط

چون هر یکی مناسبت با اصل غرض و مطلوب نماید چه دلیل ظنی باشد یا خطابی پس جمعی از صحابه

بسوابق اسلامیه فقط استدلال کردند و جمعی به بشارة بالجنة فقط و جمعی بآنکه با حضرت صدیق

و فاروق معامله منتظر الامارة میفرمودند و ازین قبیل است استدلال بقول حضرت عائشه لو کان

رسول الله صلی الله علیه و سلم مستخلفا لاستخلف ابوبکر ثم عمر و جمعی بآنکه خلفاء را در شرع وصف

سابقین مقربین اثبات نموده اند و ازین قبیل است استدلال شیخ محیی الدین بن عربی بر خلافت

ایشان [illegible] قاعده باین مضمون که حقیقت نبوة وحی و عصمت است و حقیقت خلافت نبوة

وجود نمونه از هر یکی در خلیفه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون فرمودند که فاروق محدث است و سکینه

بر زبان او نطق می نماید و فرمودند که شیطان از ظل فاروق می گریزد اثبات کردند خلافت

نبوة او را و جمعی با فضلیه هر یکی ماخوذ از حدیث عرباض است و از حدیث [illegible] درین مسلک

کثرتی است که در احصا نیاید و منقطع نمی شود [illegible] از کلام ما طرق بسیار ثبت کرده

فلا نطول الکلام در تقریر فتنی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان فرموده اند که بعد

انقضاء ایام خلافت خاصه بظهور رسد و آن مشتمل است بر دو مقصد یکی آنچه فتنه که متصل

بانقضاء خلافت خاصه پیش آمد دوم بیان فتنه دیگر که تا قیام قیامت پیدا شود مقصد اول

باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث متواتره بالمعنی افاده فرمودند که حضرت

عثمان مقتول خواهد شد و نزدیک بقتل او فتنه عظیمه خواهد برخاست که تغیر اوضاع و رسوم

مردم کنند و بلای مستطیر باشد زمانی که پیش از آن فتنه است اکثر با اوصاف مدح [illegible]

وعلمای کبار با جماعت هم تکلم نموده‌اند و استقصا نمودند در بیان آن فتنه‌ها اکثر علامات موهومه
بجانب واقع شده بهر [illegible] تحقیق نمانده با بلیغ بیان واضح ساختند که انتظام خلافت خاصه تا
وقت شهادت عثمان بود و بقیه برکات ایام نبوت روی باختفا نهاد اکنون در اینجا بیان آن باید
کرد که پرده از روی کار برخاست و حجة الله مبعوث آن قائم شد و آن چیز در حال متحقق گشت
با آن وجه که حضرت ذی النورین با وجود سبق قدم در سوابق اسلامیه و نفاذ صاحب خلافت خاصه
انعقاد بیعت برای او و وجوب انقیاد رعیت فی حکم او به نسبت جمیع ممالک است در خلافت وی در
انفاذ [illegible] حکم او و تا [illegible] و تمامه مسلمین تحت حکم او سر فرو نهاده بودند و چون دور زمان
وی رضی الله عنه بالکلیه منقطع شد و افتراق کلمه مسلمین بظهور پیوست و [illegible] ایشان از
بهم گشتند مردم بحرب عظیم با او پیش آمدند و دست او را از تصرف ملک کوتاه ساختند
و هر روز دایره سلطنت او لا سیما بعد تحکیم تنگتر شدن گرفت تا آنکه در آخر بجز کوفه
[illegible] آن [illegible] صافی نماند و هر چند این خلیفه را در صفات کامله نقصی نبود [illegible] ایشان خللی
نمی‌افتد لیکن مصادقه خلافت علی وجهها متحقق نگشت و بعد حضرت مرتضی چون معاویه بن
ابی سفیان متمکن شد و اتفاق ناس بر وی بحصول پیوست و فرقه جماعه مسلمین از میان برخاست
وی سوابق اسلامیه نداشت و لوازم خلافت خاصه در وی متحقق نبود بعد از آن پادشاهان
دیگر از مرکز حق دورتر افتادند کما لا یخفی پس خبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بانقطاع خلافت
خاصه منتظمه [illegible] از این جهت متحقق گشت اما آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار فرمودند
بمقتول شدن حضرت عثمان و آنکه او بر حق خواهد بود پس ثابت است بطرق بسیار عن ابن عمر
ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنة فقال یقتل هذا فیها مظلوما اخرجه الترمذی وعن
عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا عثمان لعل الله یقمصک قمیصا فان ارادوک علی
خلعه فلا تخلعه لهم اخرجه الترمذی وعن مرة بن کعب و عبد الله بن حوالة وکعب بن عجرة والفاظهم
متقاربة ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنة فقربها فمر رجل مقنع راسه فقال رسول الله

صلی الله

[illegible] فقلت يا رسول الله

[illegible] كعب بن عجرة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم [illegible]

[illegible] قال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الشيطان [illegible]

[illegible] أخرج

الترمذي [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم قال [illegible]

[illegible] قال الترمذي هذا حديث حسن وأخرج [illegible]

[illegible] ابن مسعود [illegible]

كما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] إلى أن قال

[illegible] وذكر أبو عمران زرارة بن عمرو وفد على النبي

صلى الله عليه وسلم [illegible] فقال رأيت [illegible]

[illegible] فقال النبي صلى الله عليه وسلم في تعبيره [illegible]

[illegible] الخلفاء بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] فتنة [illegible] [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] [illegible]
وابو بكر [illegible] [illegible]
[illegible] ابو بكر [illegible]
[illegible] المنبر [illegible] [illegible]
جندب ان رجلا قال يا رسول الله [illegible] ابو بكر [illegible]
[illegible] جاء عمر فاخذ [illegible] [illegible]
ثم جاء علي فاخذ [illegible] فانقطعت [illegible] [illegible]
النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي للاعرابي ايت النبي صلى الله عليه وسلم فاساله ان [illegible]
فاتى الاعرابي الى النبي صلى الله عليه وسلم فساله فقال يخلفك ابو بكر فرجع الى علي فاخبره فقال
ارجع فاساله ان اتى على ابي بكر اجله من يخلفه فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فساله
فقال يخلفك عمر فقال علي للاعرابي سله من بعد عمر فقال يخلفك عثمان فقال علي للاعرابي
ايت النبي صلى الله عليه وسلم فساله ان اتى على عثمان اجله من يخلفه فقال صلى الله عليه وسلم

إذا فقال ائتي أبا بكر كأنها تعني الموت ... وأخرج الحاكم عن أنس قال
بعثني بنو المصطلق إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا سل لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى من ندفع
صدقاتنا بعدك قال فأتيته فسألته فقال إلى أبي بكر فأتيتهم فأخبرتهم فقالوا ارجع إليه فاسأله فإن حدث
بأبي بكر حدث فإلى من فأتيته فسألته فقال إلى عمر فقالوا ارجع إليه فإن حدث بعمر حدث فإلى من
فأتيته فسألته فقال إلى عثمان فأتيتهم فأخبرتهم فقالوا ارجع إليه فإن حدث بعثمان حدث فإلى من
فأتيته فسألته فقال إن حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا يعنى آنحضرت صلى الله عليه وسلم خبر دادند
که امامت بحضرت ... تمام شود و کار بر مال ... تقریر فرمودند أخرج الحاكم عن علي رضي الله
عنه قال إن مما عهد إلي النبي صلى الله عليه وسلم أن الأمة ستغدر بي بعده وأخرج الحاكم عن ابن عباس قال
قال النبي صلى الله عليه وسلم لعلي أما إنك ستلقى بعدي جهدا قال في سلامة من ديني قال في سلامة من دينك
وأخرج أبو يعلى عن علي بن أبي طالب قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم آخذ بيدي ونحن نمشي في بعض
سكك المدينة إذ أتينا على حديقة فقلت يا رسول الله ما أحسنها من حديقة قال لك في الجنة
أحسن منها ثم مررنا بأخرى فقلت يا رسول الله ما أحسنها من حديقة قال لك في الجنة أحسن منها
حتى مررنا بسبع حدائق كل ذلك أقول ما أحسنها ويقول لك في الجنة أحسن منها فلما خلا لي الطريق اعتنقني
ثم أجهش باكيا قال قلت يا رسول الله ما يبكيك قال ضغائن في صدور أقوام لا يبدونها لك
إلا من بعدي قلت يا رسول الله في سلامة من ديني قال في سلامة من دينك وأخرج أحمد عن علي
... وإن تؤمروا عليا ولا أراكم فاعلين تجدوه هاديا مهديا يأخذ بكم الطريق
المستقيم وأخرج الطبراني في الأوسط عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي إنك مؤمر
مستخلف وإنك مقتول وإن هذه مخضوبة من هذه يعني لحيته من رأسه باز آنحضرت صلى الله
عليه وسلم خبر دادند از آن فتنه فرمودند و در بیان آن تأکید تمام نمودند و فرمودند شما را در
آن فتنه ... کنید ... قطع کنید من حدیث سعد بن أبي وقاص قال عند فتنة عثمان
أشهد أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إنها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم

والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي قال قلت افرايت ان دخل علي بيتي وبسط يده
الي ليقتلني قال كن كابن آدم ومن حديث ابي موسى انه قال في الفتنة كسروا فيها قسيكم وقطعوا
فيها اوتاركم والزموا فيها اجواف بيوتكم وكونوا كابن آدم ومن حديث ام مالك
البهزية ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها قالت قلت يا رسول الله من خير الناس
فيها قال رجل في ماشيته يؤدي حقها ويعبد ربه ورجل آخذ برأس فرسه يخيف العدو ويخوفونه
ومن حديث اهبان بن صيفي حين دعاه علي الى الخروج معه ان خليلي وابن عمك عهد الي اذا
اختلف المسلمون اتخذ سيفا من خشب ومن حديث خباب بن الارت عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم انه ذكر فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها
خير من الساعي فان ادركت ذلك فكن عبد الله المقتول ولا تكن عبد الله القاتل ومن حديث
عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه وسلم تكون فتنة المضطجع فيها خير من القاعد
القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الراكب والراكب خير من
المجري قلت يا رسول الله ومتى ذلك قال ذلك ايام الهرج حين لا يامن الرجل جليسه قلت فبم
تامرني ان ادركت ذلك الزمان قال اكفف نفسك ويدك وادخل دارك الحديث
ومن حديث ابي هريرة قال يا ايها الناس اظلتكم فتن كانها قطع الليل المظلم خير الناس فيها
صاحب شاء يأكل من رأس غنمه ورجل من وراء الدروب آخذ بعنان فرسه يأكل من سيفه ومن
حديث ابي بكرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا انها ستكون فتن الا ثم تكون فتنة
القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي فاذا نزلت
الامر كان له ابل فليلحق بابله ومن كان له غنم فليلحق بغنمه ومن كانت له ارض فليلحق بارضه فقال
له رجل يا رسول الله ارأيت ان لم يكن له ابل ولا غنم ولا ارض قال فليأخذ حجرا فليدق به على
سيفه ثم لينج ان استطاع النجاء ثم قال هل بلغت ثلاثا ومن حديث محمد بن مسلمة قلت يا رسول الله
كيف اصنع اذا اختلف المصلون قال تخرج بسيفك الى الحرة فتضربها به ثم تدخل بيتك حتى

تأتيك

[illegible] و نافت [illegible] حدیث [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم

[illegible] فقال [illegible] الله [illegible]

[illegible] یا رسول الله [illegible]

اختلف [illegible] الاسلام [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

[illegible] سنت [illegible] من [illegible]

[illegible] وجه [illegible] براد [illegible]

[illegible] واتفقوا [illegible]

[illegible] در حدیث ابی هریرة آمده الخلافة بالمدینة والملک

بالشام و در مشکاة عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیت عمودا من نور

خرج من تحت رأسی ساطعا حتی استقر بالشام [illegible] تقسیم نموده [illegible]

را [illegible] و دیگر [illegible] ما تقدم من حدیث ان هذا الامر بدأ نبوة

[illegible] ثم یکون خلافة [illegible] ملک عضوض [illegible] وعد الله الذین آمنوا

منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم [illegible]

[illegible] خلفای ثلثه [illegible] امامت [illegible]

[illegible] حواله [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم یا ابن حوالة اذا رأیت الخلافة قد نزلت الارض المقدسة

فقد دنت الزلازل والبلابل والامور العظام والساعة یومئذ اقرب من الناس من

[illegible] امانت از صدور رجال [illegible] حدیث حذیفة

[illegible] حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثین قد رأیت احدهما وانا انتظر الآخر حدثنا

ان الامانة نزلت فی جذر قلوب الرجال ثم نزل القرآن فعلموا من القرآن وعلموا من السنة

[illegible] بعد ما [illegible] قیام [illegible] در وقت [illegible]

و بما [illegible] لیکن [illegible]

[illegible] ولقد [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

والله [illegible] مستقبل بوده

نسبت بجماعتی ظهور کذب خصوصا در حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] قال

خطبنا عمر بالجابیة [illegible] قام فینا النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] فقال اوصیکم باصحابی ثم الذین یلونهم

ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب حتی یحلف الرجل ولا یستحلف ویشهد الشاهد ولا یستشهد

اخرج مسلم عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال یکون فی آخر امتی اناس

یحدثونکم بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم فایاکم وایاهم واخرج مسلم عن مجاهد قال جاء بشیر بن

کعب العدوی الی ابن عباس فجعل یحدث ویقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل ابن

عباس لا یأذن لحدیثه ولا ینظر الیه فقال یا ابن عباس ما لی لا اراک تسمع لحدیثی احدثک

عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا تسمع فقال ابن عباس انا کنا مرة اذا سمعنا رجلا یقول

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابتدرته ابصارنا واصغینا الیه باذاننا فلما رکب الناس

الصعب والذلول لم نأخذ من الناس الا ما نعرف [illegible] باید که

[illegible] موجود است [illegible] آنکه [illegible] الصعب

والذلول بیان کرده است [illegible] وقوع این فتنه است [illegible] عراق شیعه [illegible]

در احادیث حضرت [illegible] مرفوعا وموقوفا اخرج مسلم عن ابی اسحاق قال لما احدثوا

تلک الاشیاء بعد علی قال رجل من اصحاب علی قاتلهم الله ای علم افسدوا واخرج مسلم عن ابی بکر

بن عیاش قال سمعت المغیرة یقول لم یکن یصدق علی علی فی الحدیث عنه الا من اصحاب

عبد الله بن مسعود واخرج مسلم عن ابن ابی ملیکة قال کتبت الی ابن عباس اسأله ان

یکتب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وإنما قال موسى

[illegible] ولهذا

[illegible]

[illegible] بن مسعود وفيها السبب [illegible]

[illegible]

[illegible] احتياط

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جابر بن [illegible] قال

[illegible]

[illegible] وأخرج أبو داود عن

[illegible] فقال الحمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] القرآن [illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible] البخاري [illegible]

وسلم هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب واخر متشابهات [illegible] قال

[illegible] صلى الله عليه وسلم فاذا رأيتم الذين يتبعون ما تشابه منه [illegible] واخرج الدارمي

عن سليمان بن يسار ان رجلا يقال له صبيغ قدم المدينة فجعل يسأل عن متشابه القرآن [illegible]

[illegible] وقد اعد له [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] واخرج الدارمي

[illegible]

الفتوى ... بعضها ... يقول اذا سئل عن الامر اكان هذا فان قالوا نعم قد كان حدث فيه

بالذي يعلم والذي يرى وان قالوا لم يكن قال فذروه حتى يكون واخرج الدارمي عن عامر الشعبي قال سئل

عمار عن مسئلة فقال هل كان هذا بعد قالوا لا قال فدعونا حتى يكون فاذا كان تجشمناها لكم واخرج

الدارمي عن مسروق قال كنت امشي مع ابي بن كعب فقال فتى ما تقول يا عماه كذا وكذا قال يا

ابن اخي اكان هذا قال لا قال فاعفنا حتى يكون واخرج الدارمي عن سعيد بن جبير قال ما رايت قوما

كانوا خيرا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ما سالوه الا عن ثلث عشرة مسئلة حتى قبض كلهن في

القرآن منهن يسالونك عن الشهر الحرام ويسالونك عن المحيض قال ما كانوا يسالون الا عما ينفعهم واخرج

الدارمي عن عبادة بن نسي وسئل عن امراة ماتت مع قوم ليس لها ولي فقال ادركت اقواما ما كانوا

يشددون تشديدكم ولا يسالون مسائلكم واخرج الدارمي عن عطاء بن السائب قال سمعت عبد

الرحمن بن ابي ليلى يقول لقد ادركت في هذا المسجد عشرين ومائة من الانصار وما منهم من احد يحدث بحديث

الا ود ان اخاه كفاه الحديث ولا يسال عن فتيا الا ود ان اخاه كفاه الفتيا واخرج الدارمي

عن داود قال سالت الشعبي كيف كنتم تصنعون اذا سئلتم قال على الخبير وقعت كان اذا سئل الرجل

قال لصاحبه افتهم فلا يزال حتى يرجع الى الاول واخرج الدارمي عن ابن المنكدر قال ان العالم يدخل

فيما بين الله وبين عباده فليطلب لنفسه المخرج واخرج الدارمي عن مسعر قال اخرج الي معن بن عبد

الرحمن كتابا فحلف لي بالله انه خط ابيه فاذا فيه قال عبد الله والذي لا اله الا هو ما رايت

احدا كان اشد على المتنطعين من رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا رايت احدا بعده اشد عليهم من

ابي بكر رضي الله عنه واني لارى عمر رضي الله عنه كان اشد خوفا عليهم او لهم ... سوال

مترجم در الهيات با آنكه گويند من خلق الله ... ابو هريرة ... اخرج مسلم

من حديث محمد بن سيرين عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس يسالونكم عن

العلم حتى يقولوا هذا الله خلقنا فمن خلق الله قال وهو آخذ بيد رجل فقال صدق الله ورسوله قد سالني

اثنان وهذا الثالث او قال قد سالني واحد وهذا الثاني واخرج مسلم من حديث ابي سلمة عن ابي

هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الناس يسألونك يا ابا هريرة حتى يقولوا هذا الله خلق الخلق

فمن خلق الله قال فبينا انا في المسجد اذ جاءني ناس من الاعراب فقالوا يا ابا هريرة هذا الله خلقنا فمن خلق الله قال فاخذ

حصى بكفه فرماهم ثم قال قوموا قوموا صدق خليلي [illegible]

[illegible] ان عمر بن الخطاب [illegible]

الله عنه اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم بنسخة من التوراة فقال يا رسول الله هذه نسخة من التوراة

فسكت فجعل يقرأ ووجه رسول الله صلى الله عليه وسلم يتغير فقال ابو بكر ثكلتك الثواكل ما ترى

ما بوجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر عمر الى وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اعوذ بالله

من غضب الله ومن غضب رسوله رضينا بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد نبيا فقال

رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده لو بدا لكم موسى فاتبعتموه وتركتموني لضللتم

عن سواء السبيل ولو كان حيا وادرك نبوتي لاتبعني [illegible] ابن عباس قال يا

معشر المسلمين كيف تسألون اهل الكتاب عن شيء وكتابكم الذي انزل الله على نبيكم صلى الله عليه وسلم

احدث الاخبار بالله محضا لم يشب وقد حدثكم الله ان اهل الكتاب قد بدلوا من كتب الله وغيروا

وكتبوا بايديهم الكتاب فقالوا هو من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا الا ينهاكم ما جاءكم من العلم

عن مسالتهم فلا والله ما رأينا رجلا منهم يسألكم عن الذي انزل عليكم [illegible]

بحجة تقرب الى الله عز وجل بزيادة [illegible]

[illegible] ابن [illegible]

قال سمعت ابي يحدث عن ابيه قال كنا نجلس على باب عبد الله بن مسعود قبل صلوة الغداة فاذا

خرج مشينا معه الى المسجد فجاءنا ابو موسى الاشعري فقال اخرج اليكم ابو عبد الرحمن بعد قلنا

لا فجلس معنا حتى خرج فلما خرج قمنا اليه جميعا فقال له ابو موسى يا ابا عبد الرحمن اني رايت في المسجد

آنفا امرا انكرته ولم ار والحمد لله الا خيرا قال فما هو فقال ان عشت فستراه قال رايت في المسجد

قوما حلقا جلوسا ينتظرون الصلوة في كل حلقة رجل وفي ايديهم حصاة كبروا مائة فيكبرو

أدركم حلقا حلقا جلوسا ينتظرون الصلاة في كل حلقة رجل وفي أيديهم حصى فيقول كبروا مائة فيكبرون مائة قال فماذا قلت لهم قال

ما قلت لهم شيئا انتظار رأيك او انتظار أمرك قال أفلا أمرتهم أن يعدوا سيئاتهم وضمنت لهم

أن لا يضيع من حسناتهم شيء ثم مضى ومضينا معه حتى أتى حلقة من تلك الحلق فوقف عليهم فقال ما هذا الذي

أراكم تصنعون قالوا يا أبا عبد الرحمن حصى نعد به التكبير والتهليل والتسبيح قال فعدوا سيئاتكم فأنا

ضامن أن لا يضيع من حسناتكم شيء ويحكم يا أمة محمد صلى الله عليه وسلم ما أسرع هلكتكم هؤلاء صحابة

نبيكم صلى الله عليه وسلم متوافرون وهذه ثيابه لم تبل وآنيته لم تكسر والذي نفسي بيده إنكم

لعلى ملة هي أهدى من ملة محمد صلى الله عليه وسلم أو مفتتحو باب ضلالة قالوا والله يا أبا عبد الرحمن ما أردنا

إلا الخير قال وكم من مريد للخير لن يصيبه إن رسول الله صلى الله عليه وسلم حدثنا أن قوما يقرؤون

القرآن لا يجاوز تراقيهم وايم الله ما أدري لعل أكثرهم منكم ثم تولى عنهم فقال عمرو بن سلمة رأينا عامة

أولئك الحلق يطاعنونا يوم النهروان مع الخوارج. وفي مصنف أبي بكر بن أبي شيبة قيل لابن

عمر تصلي الضحى قال لا قيل صلاها عمر قال لا قيل صلاها أبو بكر قال لا قيل صلاها رسول الله صلى

الله عليه وسلم قال لا إخال. وفي شرح السنة كان ابن عمر إذا سئل عن صلاة الضحى قال لا آمر بها ولا

أنهى عنها ولقد أصيب عثمان وما أرى أحدا يصليها وإنها لمن أحب ما أحدث الناس إلي

ومن الدارمي عن يزيد بن عميرة قال كان معاذ بن جبل رضي الله عنه يقول تفتح القرآن على الناس

حتى تقرأه المرأة والصبي والرجل فيقول الرجل قد قرأت القرآن فلم أتبع والله لأقومن به

فيهم لعلي أتبع فيقوم به فيهم فلا يتبع فيقول قد قرأت القرآن فلم أتبع وقد قمت به فيهم

فلم أتبع لأحتظرن في بيتي مسجدا لعلي أتبع فيحتظر في بيته مسجدا فلا يتبع فيقول قد قرأت القرآن فلم أتبع

وقمت به فلم أتبع وقد احتظرت في بيتي مسجدا فلم أتبع والله لآتينهم بحديث لا يجدونه

في كتاب الله ولم يسمعوه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي أتبع قال معاذ فإياكم وما

جاء به فإن ما جاء به ضلالة. اندر زمان صحابه و تابعین وعظ و فتوی موقوف بود بر اذن خلیفه بدون امر خلیفه وعظ

نمیگفتند و فتوی نمیدادند آخر بتغیر توقف بر رای خلیفه وعظ میگفتند و فتوی میدادند

ودر یوقت مشاوره وجماعه صالحین در فتوی معروف بود چنانکه اخرج ابو داود عن عوف بن مالک
الاشجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص الا امیر او مامور او مختال واخرج الدارمی عن
ابی ... قال قال عمر لابن مسعود الم انبأ او انبئت انک تفتی ولست بامیر ولّ حارها من
تولی قارها واخرج الدارمی عن المسیب بن رافع قال کانوا اذا نزلت بهم قضیة لیس فیها
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم اثر اجتمعوا لها واجمعوا فالحق فیما رأوا فالحق فیما رأوا واز اوتحقیق
آنست که تا زمان حضرت عثمان اختلاف در مسائل فقهیه واقع نشد و مرجع اختلاف خلیفه بود
میکردند و خلیفه بعد مشاوره امری را اختیار میکرد و همان امر مجمع علیه میشد و چون خلیفه حصول
هر کس خود فتوی میداد و در این زمان اختلاف واقع شد و آنکه شهرستانی در کتاب ملل ونحل
گفته که مجموع وقائع آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف پیدا آمد مطابق است اختلاف آنچنانست
یکبار ... متعدده اقوال متغایره گویند و باخر امری متفق شود و هر یا ... اجماع کنند اختلاف
... که هر دو مستقر پیدا شود و هر یکی بجانب خود و هم ... مخالف ... و با الجمله بعث
... تغیر ... است که علما و فقها ... فراانه ... عظیمه ... آن مرتب
گشته است طبقات متاخرین تغیر را بهشیار ... قیاس کردند ... که اصل
او ما خوذ از سنت ... قایم نمودند ... اخرج الدارمی عن
ابراهیم عن علقمة عن عبد الله قال کیف انتم اذا لبستکم فتنة یهرم فیها الکبیر ویربو فیها
الصغیر اذا ترک منها شیء قیل ترکت السنة قالوا ومتی ذلک قال اذا ذهبت علماؤکم
وکثرت جهلاؤکم وکثرت قراؤکم وقلت فقهاؤکم وکثرت امراؤکم وقلت امناؤکم والتمست
الدنیا بعمل الآخرة وتفقه لغیر الدین ... قال ... اخرج ابن ماجه
من حدیث اسید بن المتشمس قال حدثنا ابو موسی حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بین یدی
الساعة لهرجا قال قلت یا رسول الله ما الهرج قال القتل فقال بعض المسلمین یا رسول الله
انا نقتل الآن فی العام الواحد من المشرکین کذا وکذا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس

بقتل

ليس بقتل المشركين ولكن يقتل بعضكم بعضا حتى يقتل الرجل جاره وابن عمه وذا قرابته فقال

بعض القوم يا رسول الله ومعنا عقولنا ذلك اليوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تنزع

عقول اكثر اهل ذلك الزمان ويخلف له هباء من الناس لا عقول لهم ثم قال الاشعري وايم الله اني

لاظنها مدركتي واياكم وايم الله ما لي ولكم منها مخرج ان ادركتنا فيما عهد الينا نبينا صلى الله عليه

وسلم الا ان نخرج منها كما دخلنا فيها واخرج ابن ماجه من حديث عبد الله بن شداد بن الهاد عن

معاذ بن جبل قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما صلوة فاطال فيها فلما انصرف قلنا او قالوا يا رسول

الله اطلت اليوم الصلوة قال اني صليت صلوة رغبة ورهبة سألت الله عز وجل لامتي ثلاثا

فاعطاني اثنتين ورد علي واحدة سألته ان لا يسلط عليهم عدوا من غيرهم فاعطانيها وسألته ان لا يهلكهم غرقا فاعطانيها

وسألته ان لا يجعل بأسهم بينهم فردها علي واخرج ابن ماجه من حديث ابي قلابة الجرمي

عن ابي اسماء الرحبي عن ثوبان مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

زويت لي الارض حتى رأيت مشارقها ومغاربها واعطيت الكنزين الاصفر او الاحمر والابيض

يعني الذهب والفضة وقيل لي ان ملكك الى حيث زوي لك واني سألت الله عز وجل ثلاثا ان لا يسلط

على امتي جوعا فيهلكهم به عامة وان لا يلبسهم شيعا ويذيق بعضهم بأس بعض وانه قيل لي اذا

قضيت قضاء فلا مرد له واني لن اسلط على امتك جوعا فيهلكهم فيه ولن اجمع عليهم من بين

اقطارها حتى يفني بعضهم بعضا واذا وضع السيف فلن يرفع عنهم الى يوم القيمة وان مما اتخوف

على امتي ائمة مضلين وستعبد قبائل من امتي الاوثان وستلحق قبائل من امتي بالمشركين

وان بين يدي الساعة دجالين كذابين قريبا من ثلاثين كلهم يزعم انه نبي ولن تزال طائفة

من امتي على الحق منصورين لا يضرهم من خالفهم حتى يأتي امر الله عز وجل وقد وقع قتال وشدة آن

بعد مقتل ذي النورين اظهر است از آنكه به بيان محتاج باشد تفسير شيوع سب سلف صالح

في الترمذي في تعداد علامات القيامة وان يلعن آخر هذه الامة اولها واخرج ابن ماجه

من حديث محمد بن المنكدر عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا لعن آخر هذه الامة

اولیا فمن کتم حدیثا فقد کتم ما انزل الله عزوجل وظاهر است که بعد قتل حضرت عثمان رضی الله

عنه اهل اسلام مبتلا شدند بسبب حضرت مرتضی و در مشاجرهٔ که حکومت کرده در لشکر حضرت مرتضی

سبئیین ظاهر شد و حضرت مرتضی چندین کس را بهمین گناه از لشکر اخراج کردند و جمعی

حضرت عثمان تشیع تمام پیدا کرد چهارم افتراق مسلمین اخرج ابن ماجه من حدیث ابی سلمة

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تفرقت الیهود علی احدی وسبعین فرقة

وتفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة واخرج ابن ماجه من حدیث راشد بن سعد عن عوف بن

مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افترقت الیهود علی احدی وسبعین فرقة فواحدة

فی الجنة وسبعون فی النار وافترقت النصاری علی ثنتین وسبعین فرقة فاحدی وسبعون

فی النار وواحدة فی الجنة والذی نفس محمد بیده لتفترقن امتی علی ثلث وسبعین فرقة واحدة

فی الجنة وثنتان وسبعون فی النار قیل یا رسول الله من هم قال الجماعة واخرج ابن ماجه

من حدیث قتادة عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بنی اسرائیل افترقت

علی احدی وسبعین فرقة وان امتی ستفترق علی ثنتین وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة

وهی الجماعة و بعد ازین ظهور خوارج اخرج الحاکم ذکر الخوارج من مذهب جماعة عظیمة من الصحابة

وهذا حدیث متواتر بالمعنی اخرج ابن ماجه من حدیث زر عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول

الله صلی الله علیه وسلم یخرج فی آخر الزمان قوم احداث الاسنان سفهاء الاحلام یقولون

من قول خیر الناس یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمیة

فمن لقیهم فلیقتلهم فان قتلهم اجر عند الله لمن قتلهم واخرج ابن ماجه من حدیث ابی سلمة قال

قلت لابی سعید الخدری هل سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یذکر فی الحروریة شیئا فقال

سمعته یذکر قوما یتعبدون یحقر احدکم صلوته مع صلوتهم وصومه مع صومهم یمرقون من الدین

کما یمرق السهم من الرمیة اخذ سهمه فنظر فی نصله فلم یر شیئا فنظر فی رصافه فلم یر شیئا فنظر

فی قدحه فلم یر شیئا فنظر فی القذذ فتماری هل یری شیئا ام لا واخرج ابن ماجه عن عبد الله

ابن عمر

الحارث [illegible] قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا [illegible] الى [illegible]
[illegible] القرآن لا يجاوز [illegible] يمرقون من الدين كما يمرق السهم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
فقال [illegible] ما اخرجا في صحيحيهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرج ابن ماجه عن [illegible] جابر
[illegible] قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجعرانة وهو يقسم التبر والغنائم وهو في حجر بلال
فقال رجل اعدل يا محمد فانك لم تعدل فقال ويلك ومن يعدل بعدي اذا لم اعدل فقال عمر دعني يا رسول
الله حتى اضرب عنق هذا المنافق فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذا في اصحاب او اصيحاب
له يقرءون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية واخرج ابن ماجه
[illegible] عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ينشأ نشء يقرءون القرآن
لا يجاوز تراقيهم كلما خرج قرن قطع قال ابن عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كلما خرج
قرن قطع اكثر من عشرين مرة حتى يخرج في عراضهم الدجال واخرج ابن ماجه عن [illegible]
[illegible] قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج قوم في آخر الزمان [illegible]
الامة يقرءون القرآن لا يجاوز تراقيهم [illegible] [illegible] فاذا لقيتموهم
فاقتلوهم [illegible] قدرية [illegible] واخرج ابن ماجه من حديث جابر بن عبد الله
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان مجوس هذه الامة المكذبون باقدار الله ان مرضوا
فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تشهدوهم وان لقيتموهم فلا تسلموا عليهم واخرج ابن ماجه من حديث
عكرمة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صنفان من هذه الامة ليس لهما في الاسلام
نصيب المرجئة والقدرية [illegible] [illegible] الحاكم عن علي رضي الله عنه قال
قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا علي ان فيك من عيسى عليه السلام مثلا ابغضته اليهود
حتى بهتوا امه واحبته النصارى حتى انزلوه بالمنزلة التي ليست له ثم قال وقال علي الا وانه
يهلك فيّ محب مطر [illegible] ومبغض مفتر يحمله شنآني على ان يبهتني الا واني لست

يحيى ولا نوحيا الى ولكن لعله كان [illegible] صلى الله عليه وسلم بما استخلف فاكرم
من محمد ما قد الله في عليكم الا حق ما احسبهم او كرهتم وما امركم بمعصية الا [illegible]
[illegible] فيها اعلامات في الصرف [illegible] يوشك ان يكون خير مال المسلم غنم
يتبع بها شعف الجبال ومواقع القطر يفر بدينه من الفتن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اخرج البخاري وغيره من حديث
ابي مالك الاشعري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكونن من امتي اقوام يستحلون
الخز والحرير والخمر والمعازف ولينزلن اقوام الى جنب علم يروح عليهم بسارحة لهم يأتيهم لحاجة
فيقولون ارجع الينا غدا فيبيتهم الله ويضع العلم ويمسخ آخرين قردة وخنازير الى يوم القيامة واخرج
ابن ماجه من حديث خالد بن معدان عن ابي امامة الباهلي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا
تذهب الليالي والايام حتى تشرب طائفة من امتي الخمر يسمونها بغير اسمها واخرج ايضا من
حديث [illegible] عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليستحلن
طائفة من امتي الخمر باسم يسمونها اياه وقد وجدت في كتاب [illegible] للحافظ ابن حجر
العسقلاني [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
من حديث شقيق عن حذيفة قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال احصوا لي كم يلفظ
الاسلام قال فقلنا يا رسول الله اتخاف علينا ونحن ما بين الستمائة الى السبعمائة قال انكم
لا تدرون لعلكم ان تبتلوا قال فابتلينا حتى جعل الرجل منا لا يصلي الا سرا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حديث حذيفة [illegible] [illegible] اخرج البخاري وغيره من حديث ابي هريرة قال

بينما

النبی صلی [illegible] اقیم جابر و اعرابی قال [illegible] قال لا ادع فیها شیئا الا ما

[illegible] ابدا [illegible] النبوی [illegible]

[illegible] للعلما [illegible]

[illegible] حضرت عثمان [illegible]

[illegible] القاسم

عبد الرحمن [illegible] عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و سلم قال سیلی

امورکم بعدی رجال یطفئون السنة و یعملون بالبدعة و یؤخرون الصلوة عن مواقیتها فقلت یا

رسول الله ان ادرکتهم کیف افعل قال تسألنی یا ابن ام عبد کیف تفعل لا طاعة لمن عصی الله و اخرج

البخاری [illegible] ما اعرف شیئا مما کنت اعهده علی عهد رسول

الله صلی الله علیه و سلم لیس قولکم لا اله الا الله قلت یا ابا حمزة الصلوة قال قد صلیتم عند غروب

الشمس افکانت تلک صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] عثمان [illegible]

[illegible] اقامت حج [illegible] حضرت عثمان

خلیفه [illegible] حضرت مرتضی برای آن اقامت حج

[illegible]

[illegible] بن عفان [illegible] در ایام خلافت [illegible]

[illegible] اقامت حج [illegible] اقامت حج ضمیمه خلافت بود

[illegible] پادشاهان [illegible] اقامت

[illegible] و سیوم اعتبار شده

[illegible] فی المصابیح قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدین

یسر و لن یشاد الدین احد الا غلبه فسددوا و قاربوا و ابشروا و استعینوا بالغدوة و الروحة

[illegible] ذكر البغوي في شرح السنة قال [illegible] أدركت من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] سبعين
بدريا [illegible] فلو رأيتموهم [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] قال الشعبي إذا اختلف عليك أمر فانظر [illegible] فخذ بها من الحق [illegible]
[illegible] ذكر البغوي [illegible] يوم [illegible] الصحابة [illegible]
[illegible] والاجماع [illegible]
[illegible] فما عرض [illegible] في العتق [illegible]
[illegible] ذكر [illegible] أخرج البغوي [illegible] حديث حذيفة قال قلت يا رسول الله
إنا كنا [illegible] بهذا الخير فهل بعده من شر قال نعم قلت فما العصمة يا رسول الله قال السيف
قلت وهل بعد السيف بقية قال نعم يكون امارة على أقذاء وهدنة على دخن قال قلت ثم ماذا
قال ثم تنشأ دعاة الضلالة فإن كان لله في الأرض خليفة جلد ظهرك وأخذ مالك فالزمه
وإلا فمت وأنت عاض على جذل شجرة قلت يا رسول الله [illegible]
[illegible] فهل بعد هذا الخير من شر قال نعم قلت وهل بعد ذلك الشر من خير قال نعم وفيه
دخن قلت وما دخنه قال قوم يهدون بغير هديي تعرف منهم وتنكر فقلت فهل بعد ذلك
الخير من شر قال نعم دعاة على أبواب جهنم من أجابهم إليها قذفوه فيها فقلت يا رسول الله
صفهم لنا قال هم من جلدتنا ويتكلمون بألسنتنا قلت فما تأمرني إن أدركني ذلك قال تلزم
جماعة المسلمين وإمامهم قلت فإن لم يكن لهم جماعة ولا إمام قال فاعتزل تلك الفرق كلها ولو أن
تعض بأصل شجرة حتى يدركك الموت وأنت على ذلك أخرجه مسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] سعيد بن المسيب قال وقعت الفتنة الأولى
[illegible] فلم تبق من أهل بدر أحدا [illegible] الثانية فلم تبق من أصحاب الحديبية أحدا [illegible]
[illegible] فلم ترتفع وبالناس طباخ قال البغوي [illegible]

الفتنة فوق ظهرها ثم تحجز فیقع فیقال فلان ان لا طهارة انی لا اقدر ان ... اصل معنی حضرت

[illegible] خلافت معاویة بن ابی سفیان [illegible] و فتنه ثانیه بعد فوت ...

[illegible] عبد الملک [illegible] در زمان ...

[illegible] باتفاق شده و مسلمین ...

[illegible] المسلمین [illegible]

کفار [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] معین فرمودند

[illegible] اخرج البغوی عن کرز بن

علقمة الخزاعی قال قال اعرابی یا رسول الله هل للاسلام منتهی قال نعم ایما اهل

بیت من العرب او العجم اراد الله بهم خیرا ادخل الله علیهم الاسلام قال ثم ماذا یا رسول الله

قال ثم تقع الفتن کانها الظلل فقال الاعرابی کلا یا رسول الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم

بلی والذی نفسی بیده ثم تعودون فیها اساود صبا یضرب بعضکم رقاب بعض [illegible]

[illegible] صحابی [illegible] آنحضرت

صلی الله علیه وسلم [illegible] فرمودند اخرج البغوی عن عوف بن مالک قال اتیت

النبی صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک وهو فی قبة ادم فقال اعدد ستا بین یدی الساعة

موتی ثم فتح بیت المقدس ثم موتان یاخذ فیکم کقعاص الغنم ثم استفاضة المال حتی یعطی الرجل

مائة دینار فیظل ساخطا ثم فتنة لا یبقی بیت من العرب الا دخلته ثم هدنة تکون بینکم وبین

بنی الاصفر فیغدرون فیاتونکم تحت ثمانین غایة تحت کل غایة اثنا عشر الفا بعد از وفات

حضرت صلی الله علیه وسلم برفیق الاعلی فتح بیت المقدس واقع شد بعد از آن طاعون عمواس

بعد از آن کثرت مال در زمان حضرت عثمان بعد از آن فتنه مستطیره که بسبب

شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه پدید آمده است و بعضی اخرج البغوی من حدیث حمید بن

نعیم عن مالک بن یخامر عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عمران بیت المقدس

وخراب يثرب خروج الملحمة وخروج الملحمة فتح القسطنطينية وفتح القسطنطينية خروج الدجال

ثم ضرب بيده على فخذ الذي حدثه او منكبه ثم قال ان هذا لحق كما انك هاهنا او كما انك

[illegible] المقدس [illegible] بيت المقدس [illegible] قوم [illegible]

[illegible] اسماعيل عليهم السلام [illegible] عمر [illegible]

حضرت عثمان [illegible] معاويه [illegible] سفيان [illegible] حضرت عثمان [illegible]

[illegible] بعثت [illegible] حجاج [illegible]

سلطنت [illegible] معاويه [illegible] الى سفيان [illegible] حجاج [illegible]

دجال را [illegible] قسطنطنيه [illegible] زياده از هزار [illegible] فتح قسطنطنيه

گذشت [illegible] دجال [illegible] حديث [illegible] مذكور [illegible]

ولا تقوم الساعة حتى تقاتلوا [illegible] اشراط [illegible]

[illegible] علامات قيامت [illegible] از هزار

[illegible] بعثت انا والساعة كهاتين [illegible]

[illegible] السبابة والوسطى [illegible] احاديث [illegible] آيات في هذا المعنى [illegible]

[illegible] قيامت [illegible] مذكور [illegible]

[illegible] ابتداى حركت اين [illegible]

خروج دجال [illegible] حضرت نوح عليه السلام [illegible] دجال [illegible]

حضرت نوح [illegible] دجال [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] خروج دجال [illegible]

[illegible] حديث ابي عبيدة بن الجراح و معاذ

بن جبل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذا الامر بدأ نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة

ثم كائن ملكا عضوضا ثم كائن عتوا وجبرية وفسادا في الامة يستحلون الحرير والخمور والفروج

والفساد في الامة ينصرون على ذلك ويرزقون ابدا حتى يلقوا الله تعالى ثم اخرج ابن ابي شيبة من

حديث سعد بن وهب عن عبد الرحمن بن عبد رب الكعبة قال انتهيت الى عبد الله بن عمرو بن العاص

وهو جالس في ظل الكعبة والناس مجتمعون عليه فسمعته يقول بينا نحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في

سفر اذ نزل منزلا فمنا من يضرب خباءه ومنا من ينتضل ومنا من هو في جشره اذ نادى مناديه

الصلوة جامعة فاجتمعنا فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فخطبنا فقال انه لم يكن نبي قبلي الا كان

حقا عليه ان يدل امته على ما يعلمه خيرا لهم وينذرهم ما يعلمه شرا لهم وان امتكم هذه جعلت عافيتها في اولها

وان آخرهم يصيبهم بلاء وامور ينكرونها ثم تجيء فتن يرقق بعضها بعضا فيقول المؤمن هذه

مهلكتي ثم تنكشف ثم تجيء فيقول المؤمن هذه مهلكتي ثم تنكشف فمن سره ان يزحزح عن

النار ويدخل الجنة فلتدركه موتته وهو يؤمن بالله واليوم الآخر وليأت الى الناس الذي يحب

ان يأتوا اليه ومن بايع اماما فاعطاه صفقة يمينه وثمرة قلبه فليطعه ما استطاع

فان جاء آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر قال فادخلت رأسي من بين الناس فقلت انشدك

الله انت سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فاشار بيده الى اذنيه فقال سمعته اذناي

ووعاه قلبي ثم اخرج البغوي من حديث شبيب [illegible] عن مرداس الاسلمي قال قال النبي

صلى الله عليه وسلم يذهب الصالحون الاول فالاول ويبقى حثالة كحثالة الشعير او التمر لا يباليهم

الله بابة ودر تفسير هذا الحديث من قول سعيد بن المسيب [illegible] آنحضرت

صلى الله عليه وسلم بيان فرموده اند که [illegible] و [illegible] در احاديث

مستوران مانده [illegible] العزة [illegible] العزيز والخلفاء

البعيد الكبير آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى شان [illegible] احكام ومصالح

... بهم [illegible] فرموده اند که چون زمان گذرد ظاهر شود بايد

[illegible] و چنان علماء بايد [illegible] غير مستحق خلافت [illegible] طاعت

أرضنا وأفشى الشرك فيها [illegible]

[illegible] من حديث أنس أن النبي صلى الله

عليه وسلم قال يا أيها الناس اسمعوا وأطيعوا وإن [illegible] عبد حبشي كأن رأسه زبيبة ومن حديث أم الحصين أنها سمعت

النبي صلى الله عليه وسلم يخطب في حجة الوداع وهو يقول ولو استعمل عليكم عبد يقودكم بكتاب الله

فاسمعوا له وأطيعوا ومن حديث عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال السمع والطاعة

على المرء المسلم فيما أحب وكره ما لم يؤمر بمعصية فإذا أمر بمعصية فلا سمع ولا طاعة ومن حديث علي

أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا طاعة في معصية إنما الطاعة في المعروف ومن حديث

النواس بن سمعان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق

ومن حديث عبادة بن الصامت قال دعانا النبي صلى الله عليه وسلم فبايعناه فقال فيما

أخذ علينا أن بايعنا على السمع والطاعة في منشطنا ومكرهنا وعسرنا ويسرنا وأثرة علينا

وأن لا ننازع الأمر أهله إلا أن تروا كفرا بواحا عندكم من الله فيه برهان ومن حديث أم

سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون عليكم أمراء تعرفون وتنكرون فمن أنكر

فقد برئ ومن كره فقد سلم ولكن من رضي وتابع قالوا أفلا نقاتلهم قال لا ما صلوا لا ما صلوا

ومن حديث الحارث الأشعري أن النبي صلى الله عليه وسلم قال إن الله أمر يحيى بن

زكريا بخمس كلمات أن يعمل بهن ويأمر بني إسرائيل أن يعملوا بهن فكاد يبطئ فقال له

عيسى إن الله أمرك بخمس كلمات أن تعمل بهن وتأمر بني إسرائيل أن يعملوا بهن فإما أن تبلغهم

وإما أن أبلغهم فقال يا أخي إني أخشى إن سبقتني أن أعذب أو يخسف بي فجمع بني إسرائيل في بيت

المقدس حتى امتلأ المسجد وقعدوا على الشرفات فوعظهم ثم قال إن الله أمرني بخمس

كلمات أن أعمل بهن وآمركم أن تعملوا بهن أولهن أن تعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا فإن مثل ذلك كمثل رجل اشترى

عبدا من خالص ماله بذهب أو ورق فقال هذه داري وهذا عملي فاعمل وأد إلي فكان يعمل ويؤدي

عمله إلى غير سيده فأيكم يسره أن يكون عبده كذلك وإن الله عز وجل خلقكم ورزقكم فاعبدوه

ولا تشركوا به شيئا وامركم بالصلاة فان الله ينصب وجهه لوجه عبده ما لم يلتفت فاذا صليتم فلا
تلتفتوا وامركم بالصيام فان مثل الصيام كمثل رجل معه صرة من مسك في عصابة كلهم يعجب ان
يجد ريح المسك وامركم بالصدقة فان مثل ذلك كمثل رجل اسره العدو فشدوا يده الى عنقه وقدموه
ليضربوا عنقه فقال هل لكم الى ان افدي نفسي فجعل يفتدي نفسه وامركم بذكر الله كثيرا فان مثل
ذلك كمثل رجل طلبه العدو سراعا في اثره حتى اتى حصنا حصينا فتحصن فيه وان العبد احصن ما يكون من الشيطان
اذا كان في ذكر الله تعالى قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا آمركم بخمس الله امرني بهن بالجماعة
والسمع والطاعة والهجرة والجهاد في سبيل الله وانه من خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة
الاسلام من عنقه الا ان يراجع ومن حديث ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
من فارق الجماعة وخرج من الطاعة فمات مات ميتة جاهلية ومن خرج على امتي بسيفه يضرب برها وفاجرها
لا يحاشي مؤمنها ولا يفي لذي عهد بعهده فليس من امتي ومن حديث عبد الله بن مسعود قال قال
لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم انكم سترون بعدي اثرة وامورا تنكرونها قالوا فما تامرنا يا رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال ادوا اليهم حقهم وسلوا الله حقكم ومن حديث وائل بن حجر قال سال سلمة
بن يزيد الجعفي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله ارايت ان قامت علينا امراء يسالونا
حقهم ويمنعونا حقنا قال اسمعوا واطيعوا فانما عليهم ما حملوا وعليكم ما حملتم [illegible] هذه الاحاديث
كلها البغوي [illegible] چون بیعت برای تحقیق منعقد شد و شرایط او مستقر گشت اگر دیگری بر وی خروج
نماید و قتال کند او را می باید کشت افضل آنکه اندری با مسامحه [illegible] اخرج البغوي من حديث عرفجة
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من خرج على امتي وهم جميع يريد ان يفرق بينهم فاقتلوه كائنا من
كان واخرج البغوي من حديث ابي نضرة عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا بويع لخليفتين فاقتلوا الآخر منهما واخرج البغوي من حديث ابي حازم عن ابي هريرة عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال كانت بنو اسرائيل تسوسهم الانبياء كلما هلك نبي خلفه نبي وانه لا نبي بعدي
وستكون خلفاء فيكثرون قالوا فما تامرنا قال فوا ببيعة الاول فالاول اعطوهم حقهم فان الله

سالم سليم ... اخرج مسلم من حديث عبد الله بن عمرو بن العاص في قصة طويلة عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال من بايع اماما فاعطاه صفقة يده وثمرة قلبه فليطعه ما استطاع فان جاء
آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر [illegible] در زمان فتنه [illegible] باخبر كرده
اخرج مسلم عن ابي ذر قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كانت عليك
امراء يميتون الصلوة او يؤخرون الصلوة عن وقتها قلت فما تأمرني قال صل الصلوة لوقتها فان
ادركتها معهم فصل فانها لك نافلة [illegible] زكوة واقع
[illegible] اخرج ابو داود عن جابر بن عتيك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيأتيكم
ركب مبغضون فاذا جاؤكم فرحبوا بهم وخلوا بينهم وبين ما يبتغون فان عدلوا فلانفسهم وان
ظلموا فعليها وارضوهم فان تمام زكوتكم رضاهم وليدعوا لكم واخرج ابو داود عن جرير بن عبد الله
قال جاء ناس يعني من الاعراب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقين
يأتونا فيظلمونا فقال ارضوا مصدقيكم قالوا يا رسول الله وان ظلمونا قال ارضوا مصدقيكم
وان ظلمتم [illegible] در زمان اول [illegible] در زمان فتنه [illegible] مطلوب شد
اخرج الترمذي عن ابي هريرة قال مر رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بشعب فيه عيينة من
ماء عذبة فاعجبته فقال لو اعتزلت الناس فاقمت في هذا الشعب فذكر لرسول الله صلى الله عليه
وسلم فقال لا تفعل فان مقام احدكم في سبيل الله افضل من صلوته في بيته سبعين عاما الا
تحبون ان يغفر الله لكم ويدخلكم الجنة اغزوا في سبيل الله من قاتل في سبيل الله فواق ناقة
وجبت له الجنة اخرج احمد عن ابي امامة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية
فمر رجل بغار فيه شيء من ماء فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى من الدنيا فاستأذن رسول
الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لم ابعث باليهودية
ولا بالنصرانية ولكني بعثت بالحنيفية السمحة والذي نفس محمد بيده لغدوة او روحة في
سبيل الله خير من الدنيا وما فيها ولمقام احدكم في الصف خير من صلوته ستين سنة اخرج

الترمذي

البخاري عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوشك ان يكون خير مال المسلم غنم
يتبع بها شعف الجبال ومواقع القطر يفر بدينه من الفتن واخرج البخاري عن ابي هريرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ستكون فتن القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير
من الماشي والماشي فيها خير من الساعي من تشرف لها تستشرفه فمن وجد ملجأ او معاذا فليعذ به
تا هم کسی که رعیت بر حرب کرده باشد بعیب در [illegible] باشد اخرج احمد و مسلم عن سلمة
بن الاكوع انه دخل على الحجاج فقال يا ابن الاكوع ارتددت على عقبيك وذكر كلمة معناها وتعربت
قال لا ولكن رسول الله صلى الله عليه وسلم اذن لي في البدو ششم امر بمعروف و نهی از منکر است
و اجابت سلام بود و در زمان فتنه ساقط باشد اخرج الترمذي وابو داود عن ابي بكر رضي الله
عنه قال ايها الناس انكم تقرءون هذه الآية يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم
من ضل اذا اهتديتم فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الناس اذا راوا
منكرا فلم يغيروه يوشك ان يعمهم الله بعقابه واخرج الترمذي وابن ماجه عن ابي ثعلبة الخشني
في قوله تعالى عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم فقال اما والله لقد سألت عنها رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنكر حتى اذا رأيت شحا مطاعا
وهوى متبعا ودنيا مؤثرة واعجاب كل ذي رأي برأيه ورأيت امرا لا بد لك منه فعليك بنفسك
ودع امر العوام فان من ورائكم ايام الصبر فمن صبر فيهن كان كمن قبض على الجمر للعامل فيهن مثل اجر
خمسين رجلا يعملون مثل عمله قالوا يا رسول الله اجر خمسين منهم قال اجر خمسين منكم واخرج ابو داود
عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كيف بكم اذا ابقيتم في حثالة
من الناس مرجت عهودهم وأماناتهم واختلفوا فكانوا هكذا وشبك بين اصابعه قالوا فبم
تأمرنا قال عليكم بما تعرفون ودعوا ما تنكرون وعليكم بخاصة انفسكم ودعوا امر عوامهم وفي رواية
الزم بيتك واملك عليك لسانك وخذ ما تعرف ودع ما تنكر وعليك بامر خاصة نفسك
ودع امر العامة [illegible] چون فرشته برکات [illegible] کنند [illegible] باید گرفت اخرج ابو

[illegible] في الزوائد [illegible] صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
في حجة الوداع ايها الناس [illegible] ثم قال الا بلغت قالوا اللهم نعم ثم قال اذا اختلفت قريش بينها فخذوا
[illegible] الفضل [illegible] در معاملات [illegible]
[illegible] في المشكوة عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه [illegible] عن ابن عمر رضي الله عنهما [illegible]
[illegible] السوابق [illegible] رضي الله عنه [illegible]
[illegible] بما ظن [illegible]
[illegible] در ايام فتنه [illegible]
[illegible] ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي بعثه الله في امة قبلي الا كان له من امته
حواريون واصحاب يأخذون بسنته ويقتدون بامره ثم انها تخلف من بعدهم خلوف يقولون ما
لا يفعلون ويفعلون ما لا يؤمرون فمن جاهدهم بيده فهو مؤمن ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن ومن
جاهدهم بقلبه فهو مؤمن وليس وراء ذلك من الايمان حبة خردل في المشكوة عن ابن مسعود قال
من كان مستنا فليستن بمن قد مات فان الحي لا تؤمن عليه الفتنة اولئك اصحاب محمد رسول الله صلى
الله عليه وسلم كانوا افضل هذه الامة ابرها قلوبا واعمقها علما واقلها تكلفا اختارهم الله
لصحبة نبيه ولاقامة دينه فاعرفوا لهم فضلهم واتبعوهم وتمسكوا بما استطعتم من اخلاقهم
وسيرهم فانهم كانوا على الهدى المستقيم رواه رزين اخرج ابن ماجه عن العرباض بن سارية
قال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم فوعظنا موعظة بليغة وجلت منها القلوب
وذرفت منها العيون فقيل يا رسول الله وعظتنا موعظة مودع فاعهد الينا بعهد فقال عليكم
بتقوى الله والسمع والطاعة وان عبدا حبشيا وسترون من بعدي اختلافا شديدا فعليكم
بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ واياكم والامور المحدثات
[illegible] فان كل [illegible] واخرج الدارمي [illegible]

يقال لها عائذة قالت رأيت ابن مسعود يوصي الرجال والنساء [illegible] ومن أدرك منكم من امرأة
أو رجل فالسمت الأول والسمت الأول فإنا على الفطرة و[illegible] ذكره عبد الله بن مسعود
در آخر ايام خلافت حضرت عثمان رضي الله عنه وقوع فتنه [illegible] الله [illegible] فرموده
ستدعون إلى قوم أولي بأس شديد تقاتلونهم أو يسلمون [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم
منع نموده از قتال و امر [illegible] فرموده [illegible] خليفه
[illegible] امر كرد [illegible] تكلف [illegible] مفقود [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] أخرج الترمذي عن بلال بن الحارث قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أحيى سنة من سنتي قد أميتت بعدي فإن له من الأجر مثل أجر من
عمل بها من غير أن ينقص من أجورهم شيئا ومن ابتدع بدعة ضلالة لا يرضاها الله ورسوله كان عليه
من الإثم مثل آثام من عمل بها لا ينقص ذلك من أوزارهم شيئا وأخرج الترمذي وأخرج [illegible] عن
أبي ثعلبة الخشني عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فإن من ورائكم أيام الصبر الصبر فيهن كالقبض
على الجمر للعامل فيهن أجر خمسين رجلا يعملون مثل عمله قال يا رسول الله أجر خمسين منهم قال
أجر خمسين منكم مختصر وأخرج البغوي عن معقل بن يسار أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العبادة
في الهرج كهجرة إلي [illegible] ايام [illegible] قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا كان أمراؤكم خياركم وأغنياؤكم سمحاءكم وأموركم شورى بينكم
فظهر الأرض خير لكم من بطنها وإذا كان أمراؤكم شراركم وأغنياؤكم بخلاءكم وأموركم إلى نسائكم
فبطن الأرض خير لكم من ظهرها [illegible] اظهار كلمه حق نزديك سلطان جابر افضل جهاد باشد
وأخرج البغوي عن أبي أمامة أن رجلا قال يا رسول الله أي الجهاد أفضل ورسول الله صلى الله
عليه وسلم يرمي الجمرة الأولى فأعرض عنه ثم قال له عند الجمرة الوسطى فأعرض عنه فلما رمى جمرة
العقبة ووضع رجله في الغرز قال أين السائل قال أنا يا رسول الله قال أفضل الجهاد
كلمة حق عند سلطان جائر [illegible] وقايع عجيبه واقع شد كه بلسان حال دلالت كرد [illegible]

ز سبع تا سبع بركات ايام ... في المشكوة عن ابي هريرة قال اتيت النبي صلى الله عليه وسلم
بتمرات فقلت يا رسول الله ادع الله فيهن بالبركة فضمهن ثم دعا لي فيهن بالبركة فقال خذهن واجعلهن
في مزودك كلما اردت ان تاخذ منه شيئا فادخل فيه يدك فخذه ولا تنثره نثرا فقد حملت من ذلك
التمر كذا وكذا من وسق في سبيل الله فكنا ناكل منه ونطعم وكان لا يفارق حقوي حتى كان يوم قتل
عثمان فانه انقطع اخرج البخاري عن ابن عمر قال اتخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من
ورق وكان في يده ثم كان بعد في يد ابي بكر ثم كان في يد عمر ثم كان في يد عثمان حتى وقع بعد
في بئر اريس نقشه محمد رسول الله اخرج البخاري عن انس رضي الله عنه قال كان خاتم النبي صلى الله عليه
وسلم في يده وفي يد ابي بكر بعده وفي يد عمر بعد ابي بكر قال فلما كان عثمان جلس على بئر اريس قال فاخرج
الخاتم فجعل يعبث به فسقط قال فاختلفنا ثلثة ايام مع عثمان فننزح البئر فلم نجده واخرج ابو نعيم
قال قام ... [illegible] ... الناس في الطهور فقال عثمان فصلى ... ثم نام
... في المنام فقيل له قم فاسأل الله ان يعيذك من الفتنة التي اعاذ منها صالح عباده فقام
فصلى ودعا ثم اشتكى فما خرج بعد الا بجنازته واخرج ابو يعلى عن ... قال السيد المجتبى الحسن بن علي
رضي الله عنه انه قام خطيبا فقال ايها الناس رأيت البارحة في منامي عجبا رأيت الرب تعالى فوق عرشه
فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قام عند قائمة من قوائم العرش فجاء ابو بكر فوضع يده على منكب
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على منكب ابي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده راسه فقال
رب سل عبادك فيم قتلوني فانبعث من السماء ميزابان من دم في الارض قال فقيل لعلي الا ترى ما يحدث به
الحسن قال يحدث بما رأى واخرج ابو نعيم عن سعيد بن المسيب ان زيد بن خارجة توفي في زمن عثمان بن
عفان فسجي بثوب ثم انهم سمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم قال احمد احمد في الكتاب الاول صدق
صدق ابو بكر الصديق الضعيف في نفسه القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر
بن الخطاب القوي الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت
اربع وبقيت سنتان اتت الفتن واكل الشديد الضعيف وقامت الساعة وسيأتيكم خبر اريس

دما بين مجلس ثم هلكت عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث بسمعوا الحلبة في مسجده ثم تكلم فقال ان اتاني الآت

بن خطبة مسعود صدق وقد فتح بعد ابن المسيب في بيان في ذلك الصالحين بسبب الفتن ابدا اخبار انكم آت

ا فيصون حدثنا قد اخرج الطبراني عن عمر بن الخطاب بالكعب الاحبار كيف تجد نعتي في التورية قال اجد

قرن من حديد امير شديد لا يخاف في الله لومة لائم ثم يكون من بعدك خليفة تقتله امة ظالمون ثم يقع البلاء

بعده وفي الرياض عن حذيفة بن اليمان قال في بيت اهله في كتاب الله المنزل محمد صلى الله عليه وسلم ابو بكر

الصديق عمر الفاروق عثمان الامين علي بن ابي طالب في امر بعده الامة ثم ما دوا الناس جميعا في

كتاب الله المنزل ان اول الفتن اخرج ابو نعيم في الحلية عن عبد الله بن سلام قال لقد فتح الناس على انفسهم

باب فتنة لا يغلق عليهم الى يوم القيامة قال واخرج ابو بكر عن يوسف بن عبد الله بن سلام

عن ابيه قال لا تقتلوه فانه لم يقتل نبي الا قتل به سبعون الف ... واخرج احمد عن جرير في قصة بعث

رسول الله صلى الله عليه وسلم اياه الى اليمن قال ثم لقيت ذا عمرو فقال لي يا جرير انكم معشر العرب

بخير ما اذا هلك امير تآمرتم في الآخر واذا كانت بالسيف غضبتم غضب الملوك ورضيتم رضى الملوك

از احوال آنحضرت صلى الله عليه وسلم خبر داده بعظم این قضیه در وقت ... واخرج ابو بكر بن ابي

شيبة عن مسعود قال قال عبد الله والله لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا اخرج البغوي قال

ابو زيد ... ان انا من كان ... فقال لا تسبوا عثمان فانه ... واخرج ابو عمر ان ...

بن عدي امير عمان على المنبر خطب يوم جمعة فوت عثمان فقال الحكام ثم قال لقد انفتحت

حد فتنة امة محمد صلى الله عليه وسلم ... ولا يطبق ... الى يوم القيامة

اختلاف ... زمان سابق ولاحق بطول اراده و نزدیک است که رشته ترتیب از هم گسسته شود

... از حد گذشت بس کن نعت رشید آنچه ضبط بعض کتب الکون با مطلق مقصود بود ... عق

... ازبکه در رشته عبارات نقل ... از آن یافته میشود ثبوت می پیوندد که آنحضرت صلی الله علیه

وسلم فتنه ها که نزدیک قتل حضرت عثمان پیدا شد مطلع اشاره ساخته اند و آن را ابتدای ... که

... از آن بیان نشود بیان فرموده اند و آن را حد فاصل نهاده اند در میانه زمان خیر

و در زمان [illegible] آنکه [illegible] وقت خلافت علی [illegible] منقطع شود و [illegible]

بعد آید و معنی [illegible] دلالت می‌کند بر [illegible] مقالات [illegible]

[illegible] عادت [illegible] حکم جمع کرده تا آنکه [illegible]

[illegible] مرتبه [illegible] متعلق اند [illegible]

و در [illegible] انقطاع خلافت [illegible]

[illegible] در قصه [illegible] روایه ابو داود [illegible]

[illegible] رفع المیزان [illegible]

[illegible] از آن [illegible]

[illegible] ابو داود [illegible]

و در مرتبه چهارم انتهای [illegible] تمام گردید و در قصه سوال [illegible]

و در قصه [illegible] اتخاذ [illegible] الملک [illegible] و در قصه [illegible]

[illegible] و در قصه [illegible]

[illegible] دلالت [illegible]

[illegible] قال البغوی اراد بالدین الملک

قال ابو سلیمان [illegible] عبد الملک بنی امیه [illegible] الی بنی العباس و کان ما بین

ان استقر الملک لبنی امیه الی ان ظهرت الدعاة بخراسان وضعف امر بنی امیه ودخل الوهن فیه

خمس و سبعین سنه [illegible] حدیث الخلافة بالمدینة والملک بالشام [illegible]

و [illegible] باقی ماند [illegible] در حدیث [illegible] الخلافة بعدی ثلثون سنة

[illegible]

[illegible] اجتماع کلمه مسلمین [illegible]

[illegible] حکمت الهی مقتضی [illegible]

[illegible]

پس در حالت اختلاف این مجموع منعقد شد نقیض و صفت اجماع کل مسلمین بر عدم انعقاد کلیه مسئله شرعیه

نقض بعضی است که در خلافت خلیفه اول اجماع منعقد شد و در خلافت ابی بکر شرعاً منعقد شد

هنگامی که فرقت مسلمین پدیدار گشت و تفرقت امت در فروع [illegible] از جهت فساد نیت و هوای نفس [illegible]

[illegible] به جای [illegible] نصب شد و طالب علم را امر کنند که از جانب او استفاده کنند [illegible]

[illegible] اتفاقات بسیار که بعضی از آنها را انتساب [illegible] به بعضی اخبار [illegible] و استفاده [illegible]

صورت گرفت و در موقعی [illegible] هیچ یک [illegible] مشهور آن گشت [illegible] هیچ سبب [illegible]

[illegible] و هیچ [illegible] مشهور گشت که [illegible] هیچ [illegible] متصف [illegible]

[illegible] که ما موجود است و [illegible] او بالفعل نیست

[illegible] مجتمع شد [illegible] از میان برخاست [illegible] با وصاف معتبره [illegible]

متصف بوده [illegible] علی [illegible] دارد [illegible] در دست [illegible] اقتدای با وصاف [illegible]

[illegible] احتیاج مسلمین [illegible] در رفتند [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] پیدا شد [illegible] علی [illegible] حکایت این فرقت است [illegible] از آن [illegible]

[illegible] فرقه از میان رفت و احکام خلافت [illegible] که آنحضرت [illegible]

[illegible] احادیث [illegible] آن [illegible] بوده بودند بر [illegible] و آن [illegible] که [illegible]

از انجا سبب با وارد و سلیقه تطبیق بعضی به بعضی [illegible] آخر [illegible] در محل [illegible]

باشد مقطوع است و اگر تحقیق سلیقه است [illegible] احکام از احادیث متفرقه نداشته باشد [illegible]

باید که [illegible] را از دخول در معارک [illegible] معذور دارد [illegible] دانسته [illegible]

می‌باید [illegible] دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده بسبب [illegible] که لا یعرف الحق بالرجال

و لا یعرف الرجال الا بالحق [illegible] با [illegible] مشهور باشند [illegible] این مبحث

تمام شد [illegible] مقصد [illegible] ختم نمائیم [illegible] اول [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] سابق و لاحق [illegible] حضرت [illegible] که [illegible]

مأخوذ است و در مورد الهی حکمی جاری فرموده که کل یوم هو فی شأن و چون [illegible] السلطنة [illegible]
را در [illegible] ساخته اند [illegible] موضوع [illegible] مخصوص [illegible] معین نهاده اند [illegible]
[illegible] تغییر و تبدیل نخواهد بود [illegible] بعبارة القوانین [illegible] نظام طبیعی [illegible] نهایت [illegible]
نظام در [illegible] می شود [illegible] انتظام عالم [illegible] حدود [illegible] احوال است [illegible]
[illegible] گردد [illegible] کیفیت [illegible] استقامت [illegible] سعد [illegible]
[illegible] می نماید تا [illegible] حضرت الهی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] که موجب [illegible] کرده [illegible] حکم [illegible] موضوع [illegible] عالم [illegible] حکم [illegible]
[illegible] صلاح عالم [illegible] [illegible] با [illegible] [illegible] موقوف میگذارند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عقوبت [illegible] [illegible]
عقوبت کنند [illegible] [illegible] [illegible] عقوبت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] بنی آدم [illegible] کنند [illegible] مقدرات [illegible] [illegible]
[illegible] فرمایند که از مقتضیات [illegible] [illegible] تغییرات عالم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] و موضوع [illegible] [illegible] حکمت نخواهد کرد و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فیوض خواهد ساخت [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] [illegible] [illegible] آن خلیفه [illegible] خود در اتمام مواعید [illegible] خواهد
[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] نخواهد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شریعت [illegible] فرمودند و بعد از آن حکم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] احادیث [illegible] اخرج ابن ماجه عن

انس بن مالک قال قیل یا رسول الله متی نترک الامر بالمعروف والنهی عن المنکر قال اذا ظهر فیکم

ما ظهر فی الامم قبلکم قلنا یا رسول الله وما ظهر فی الامم قبلنا قال الملک فی صغارکم والفاحشة فی کبارکم

والعلم فی رذالکم [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] اذا کان العلم

فی [illegible] ابی بکر الصدیق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اخرج ابن ماجه عن عیاض بن عبد الله انه سمع ابا سعید الخدری یقول [illegible]

رسول الله صلى الله عليه وسلم فخطب الناس فقال لا والله ما أخشى عليكم أيها الناس إلا ما يخرج الله لكم

من زهرة الدنيا فقال رجل يا رسول الله أويأتي الخير بالشر فصمت رسول الله صلى الله عليه وسلم ساعة ثم

قال كيف قلت قال قلت أويأتي الخير بالشر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الخير لا يأتي إلا

بالخير أو خير هو إن كل ما ينبت الربيع يقتل حبطا أو يلم إلا آكلة الخضر أكلت حتى إذا امتدت

خاصرتاها استقبلت الشمس فثلطت أو بالت ثم اجترت فعادت فأكلت فمن يأخذ مالا بحقه

يبارك له فيه ومن يأخذ مالا بغير حقه فمثله كمثل الذي يأكل ولا يشبع أخرجه مسلم عن عبد الله بن عمرو

بن العاص عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا فتحت عليكم فارس والروم أي قوم

أنتم قال عبد الرحمن بن عوف نقول كما أمرنا الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أو غير ذلك

تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون أو نحو ذلك ثم تنطلقون في مساكين المهاجرين

فتجعلون بعضهم على رقاب بعض وله [illegible] عروة بن الزبير أن المسور بن مخرمة أخبره

أن عمرو بن عوف وكان شهد بدرا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم أن رسول الله صلى الله عليه

وسلم بعث أبا عبيدة بن الجراح إلى البحرين يأتي بجزيتها وكان النبي صلى الله عليه وسلم هو صالح أهل

البحرين وأمر عليهم العلاء بن الحضرمي فقدم أبو عبيدة بمال من البحرين فسمعت الأنصار بقدوم أبي عبيدة

فوافوا صلاة الفجر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف فتعرضوا

له فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم حين رآهم ثم قال أظنكم سمعتم أن أبا عبيدة قدم بشيء

من البحرين قالوا أجل يا رسول الله قال أبشروا وأملوا ما يسركم فوالله ما الفقر أخشى عليكم ولكني

أخشى عليكم أن تبسط الدنيا عليكم كما بسطت على من كان قبلكم فتنافسوها كما تنافسوها فتهلككم كما أهلكتهم وفي المشكاة

[illegible] لا يبقى منه [illegible]

[illegible] تنبيه دوم گمان مبر که در زمان [illegible]

[illegible] عجيب [illegible]

[illegible] در زمانه طائفه [illegible]

[illegible] و سلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] علی الناس [illegible] [illegible] عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

[illegible] بدأ الاسلام غریبا وسیعود غریبا کما بدأ فطوبی للغرباء [illegible] ابن ماجه عن انس [illegible]

الله صلی الله علیه و سلم قال ان الاسلام بدأ غریبا وسیعود غریبا فطوبی للغرباء [illegible] ابن ماجه [illegible]

[illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الاسلام بدأ غریبا وسیعود غریبا فطوبی للغرباء قال [illegible]

الغرباء قال النزاع من القبائل واخرج ابن ماجه عن [illegible] [illegible]

صلی الله علیه و سلم [illegible] [illegible] عند قبر النبی صلی الله علیه و سلم [illegible] [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الذین اذا غابوا لم یفتقدوا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] زمانه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یا رسول الله [illegible] [illegible]

[illegible] فی المشکوة عن حذیفة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول تعرض الفتن علی القلوب

کالحصیر عودا عودا فای قلب اشربها نکتت فیه نکتة سوداء وای قلب انکرها نکتت فیه نکتة

بیضاء حتی تصیر علی قلبین ابیض مثل الصفا فلا تضره فتنة ما دامت السموات والارض والآخر اسود مربادا کالکوز

مجخیا لا یعرف معروفا ولا ینکر منکرا الا ما اشرب من هواه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

و سلم [illegible] [illegible] در هر طبقه [illegible] [illegible] [illegible] طبقه [illegible] طبقه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسول الله صلی

الله علیه و سلم [illegible] [illegible] [illegible] ثم الذین یلونهم الی [illegible]

[illegible] [illegible] ثم الذین یلونهم الی [illegible] [illegible] [illegible]

... البطائق ... روایت ... قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امتی علی خمس طبقات کل طبقة

اربعون سنة فطبقتی و طبقة اصحابی اهل علم و ایمان و اما الطبقة الثانیة ... الی [illegible]

[illegible] ... تفصیل این احوال ... [illegible]

[illegible] ... هر یک ... [illegible] ... طبقه ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... اعراب ... [illegible]

[illegible] ... اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

[illegible] ... قبل ... آنحضرت

صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... را در

[illegible] ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده ... علوم ... [illegible]

[illegible] ... صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

[illegible] ... مسائل ... [illegible]

[illegible] ... طبیعت ... [illegible]

[illegible] ... آن ... علوم ... [illegible]

[illegible] ... عقلیه و نقلیه ... [illegible]

[illegible] ... عبد الله ... [illegible]

[illegible] ... طبقه ثانیه

[illegible] ... اسلام ... اخوان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... اهل البر والتقوی ... [illegible]

با اعمال خیر بر سبیل ... و صدر با ... شد و هر کس و ناکس بصور اعمال متلبس گشت و تفریق و ...
محو و مبطل با عجز صورت اعمال بماند هر که جز صورت اندر و این حالت معانی ... محفوظ بود
... اعمال و تهذیب اخلاق بود و هر که همین بصورت صرف اعمال او را با وجود ... نشاید پس ...
اعمال نیست ... سیر نجات ... اعمال بغلبه ... و هر که با ...
موانع قبول اعمال را توانست از صفحه رفع کردن بخلاف طبقه ... در ... ذات
او ... بود و ریا ... اعمال ... و هم اهل التواصل و التزام و در طبقه رابعه ...
... و ... هر ... اعمال ... و ...
در ... صحبت ... در ... طبقه ...
صحبت با ... و ... اهل التدبیر و التفاطع و در طبقه خامسه ...
الهی ... با اعمال ... و ... و در ... الطبقه ...
و ... می کند ... اهل المقامات و الاحوال ...
الهی را ان میباشد علی حده ... و الکلام فی هذا الفصول و لنقتصر هنا علی تفصیل الطبقات
الخمس از اینجا معلوم می توان شناخت که عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و ابن مسعود
رضی الله عنهم در کدام منزلت بوده اند و سعید بن المسیب ...
در کدام مرتبه ... باید دانست که معاویه بن ابو سفیان رضی الله عنهما از اصحاب
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صاحب فضیلت جلیله است ... صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
زنهار در حق او سوء ظن نکنی و در ورطه سب او نیفتی تا مرتکب حرام نشوی اخرج ابو
داود عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی
بیده لو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه و اخرج ابو داود عن ابی بکرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للحسن بن علی ان ابنی هذا سید و انی ارجو ان یصلح
الله به بین فئتین من امتی و فی روایة لعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین عظیمتین

واخرج الترمذي من حديث عبد الرحمن بن ابي عميرة وكان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم عن
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لمعاوية اللهم اجعله هاديا مهديا واهد به واخرج ابن سعد وابن عساكر
عن مسلمة بن مخلد قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لمعاوية اللهم علمه الكتاب ومكن له في البلاد
وقه العذاب واخرج الترمذي من حديث عمير بن سعد سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اللهم اهد به
ومقصود ازين روايات دلالت ميكند بر آنكه از طرق كثيره معلوم شده كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم معلوم فرموده
كه معاويه از دعوات خليفه خواهد شد و آنحضرت صلى الله عليه وسلم حريص بر شفقت و اجر بر امت
داشتند كما قال الله تعالى حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم پس رافت كه با ابراهيم عليه الصلوة و
السلام بنسبت امت اقتضا فرمود كه خليفه ايشان را دعا بهدايت فرمايند و انها اخرج
الديلمي عن الحسن بن علي قال سمعت عليا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تذهب الايام
والليالي حتى يملك معاوية واخرج الآجري في كتاب الشريعة عن عبد الملك بن عمير قال قال معاوية
ما زلت في طمع من الخلافة منذ سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا معاوية ان
ملكت فاحسن وفي صحيح مسلم من حديث ام حرام ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اول جيش من امتي
يغزون البحر قد اوجبوا وكان اول من غزا في البحر معاوية في زمان عثمان بن عفان و
كانت ام حرام في جيشه فماتت بعد ما خرجت من البحر وقد استفاض ان النبي صلى الله عليه
وسلم استكتبه وهو لا يستكتب الا عدلا امينا وقد روى الآجري من طرق متعددة ان
ذلك كان باشارة من جبريل ومعاوية بن ابي سفيان ششم خليفه ولكن اول ملوك
الاسلام وستجربون الملوك بعدي از تبركات شريفه آنحضرت صلى الله عليه وسلم چيزي
با خود داشت وقت وفات وصيت نمود كه آنرا در منافذ او بگذارند و بعض مقاصد
خلافت مبنيست كه از مصالح آن توان گفت اخرج احمد عن عبد الله بن عامر اليحصبي
قال سمعت معاوية يحدث وهو يقول اياكم واحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم
الا حديثا كان على عهد عمر فان عمر رضي الله عنه اخاف الناس في الله عز وجل تنبيه چهارم

في

تغییر او وضع یا امر ملی دیگر نیز قسمیست و هر قسمی را حکمی است علما و بعضی از ان جمله است که
اخبار ریشه را هدایت نه راه مثبت میز فعل منکرات و کثرة لب و دعا و ریا با جلسه رست انکار [illegible]
العف و قلة اخبار معتدل الاخلاق و نزد هر حکم آخر التسمیات منه حدیث ابن عمر قال رسول الله صلى الله
علیه وسلم ان الناس کالابل المائة لا تجد فیها راحلة و حکم تقسیم آنست که تکلیف شرعی
واجبست و هوا الذی منوط باختیار تصرفات خود نیست لیکن تفهیم مقصود شرعی ممکنست
از وصول کمال مطلوب محبوب اگرچه باختیار نباشد و بعض از آن قبیل است که باختیار آدمی
واقع میشود و انقسام یا قسام چند منقسم میگردد یکی آنکه ارتکاب کنند منهی عنه را مثل شرب خمر
و کثرت زنا یا ترک یا ترک صوم و صلاة یا مثل صلاة و دیگر آنست که لازم حال نوافل دست دیگر
آنکه التزام کنند مستحبی را مانند التزام سنن موکده یا صورتی مخصوص یا معین از امور
لازم گیرند و اکثر اینها حکم [illegible] و این قسم را بدعت میگویند مثل اختراع اوراد و اذکار
و در تقسیم ترتیب ثواب تحقق نشود داعی را که آنکه بالطبع [illegible] ثواب که [illegible]
از شرع شده و ان [illegible] صورة مباح است [illegible] متروک شد و مثل که [illegible]
بر آن التزام مترتب شد و [illegible] الی [illegible] اهل سنت [illegible]
اما این محض [illegible] مفاسد [illegible] سوم آنکه لازم گیرد [illegible] مباحی
را که [illegible] مباح [illegible] و [illegible] نباشد [illegible] را گردد [illegible]
باقی [illegible] است [illegible] مباح [illegible] الا [illegible] آید [illegible]
و صنعی [illegible] دیگر تحقق گردد یا قربت تالی [illegible] باشد و در [illegible] تحریف [illegible]
یا [illegible] اشیای [illegible] که [illegible] کتاب الله یا احادیث مشهوره یا قیاس جلی یا اجماع [illegible]
[illegible] خصوصا ایام [illegible] خاصه [illegible] برکات [illegible] منه الله [illegible]
در [illegible] اقسام [illegible] در [illegible] محض [illegible] امور [illegible] و استدلال
[illegible] یا [illegible] خلاف [illegible] مخالف را [illegible]

قیاس عقلا [illegible] تفسیر حدیث صحیح بغیر معارض ثابت شود و نه بصورت [illegible] که آنحضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] نسبت [illegible] معذور و [illegible] پرده بر خاست و [illegible] تجلی شد [illegible]

[illegible] نموده اند و [illegible] آنها [illegible] متعارضه ثابت گردد و اگر [illegible] است

[illegible] که المجتهد [illegible] المصیب له اجران و الآخر مخطی معذور و [illegible]

معلوم [illegible] که [illegible] تغییر [illegible] در دنیا [illegible] است که [illegible] پیدا شده

[illegible] را [illegible] و دیگر [illegible] نازل [illegible] مرتبه [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] مقصد [illegible] ساخته معین کرده شد [illegible] تغییرات کلیه در [illegible]

واقع شد [illegible] که در مقصد اول تقریر نموده ایم و این مبحث [illegible] الذیل [illegible]

استیعاب آن در [illegible] مقصود [illegible] مقصود ما درین فصل شرح بعض احادیث متعلقه بمبحث [illegible]

مانند حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم [illegible] و حدیث [illegible] سنة و حدیث [illegible]

خلیفه و حدیث [illegible] سنه اول تغییری که درین امت واقع شد انتقال آنحضرت صلی الله

علیه وسلم از دار دنیا برفیق اعلی و کدام حادثه [illegible] تر و تغییر [illegible] از آن خواهد بود که

وحی الهی [illegible] منقطع گردد و برکات متواتره [illegible] بشمار

[illegible] الدارمی عن عکرمة فی آخر حدیث [illegible] فی وفاة النبی صلی الله علیه وسلم فجعلت

ام ایمن تبکی فقیل لها یا ام ایمن اتبکی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت انی والله ما ابکی

علی رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اکون اعلم انه قد ذهب الی ما هو خیر له من الدنیا ولکنی

ابکی علی خبر السماء انقطع واخرج الدارمی عن انس وذکر النبی صلی الله علیه وسلم قال شهدته یوم

دخل المدینة فما رأیت یوما قط کان احسن ولا اضوأ منه یوم دخل علینا رسول الله صلی الله

علیه وسلم المدینة وشهدته یوم موته فما رأیت یوما کان اقبح ولا اظلم منه یوم مات فیه رسول

الله صلی الله علیه وسلم واخرج الترمذی عن انس قال لما کان الیوم الذی دخل فیه رسول الله

صلی الله علیه وسلم المدینة اضاء منها کل شیء فلما کان الیوم الذی مات فیه اظلم منها کل شیء

[illegible]

ولا نفضنا ایدینا من التراب و انا لفی دفنه حتی انکرنا قلوبنا و در جمیع الدارمی عن مکحول ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم مصیبة فلیذکر مصیبته بی فانها من اعظم
المصائب تعبیر از آنکه موت حضرت فاروق اعظم است در احادیث بسیار وارد شده که
غلق باب فتنه است از آنجمله حدیث حذیفه لیس علیک منها بأس یا امیر المؤمنین که در فتن
گذشت و سیرة شیخین متقارب بود و منشأ در بیان جمعیت متوافق در سوابق اسلامیه و جماعت
و عدم اتفاق که در ایام عثمان واقع شد منشأ به نفس شد اول صدیق اکبر است و اتمام آن بدست
دست فاروق اعظم حصول اجتماع تمام مسلمین در زمان ایشان باهم مؤتلف و با یکدیگر
مهربان و بر کفار شدید و در جهاد متوافق باهم مخالفت در میان ایشان واقع نشد سپاه
در عالم خلیفه را از جان خود دوست تر میدارند و خلیفه بر عالم یا بر سپاه از پدر مشفق و مهربان
تر بود و جیوش و امرا امصار را مثل ... از همه ... و لیس ... انصار اخرج الترمذی
فی کتاب الشمائل عن عتبة بن غزوان فی حدیث طویل آخره قال عتبة بن غزوان لقد رأیتنی
وانی لسابع سبعة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لنا طعام الا ورق الشجر حتی تقرحت اشداقنا فالتقطت
بردة فقسمتها بینی و بین سعد فما منا من احد الا وهو امیر مصر من الامصار و ستجربون
الامراء بعدنا هر دو بزرگ در عهد شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نهایت ... مسعود الحال
را بدل طعام و جد بیارات کلیه از ملة و ... پذیرای تمام در فاروق اعظم در خلافت
حضرت صدیق و تدبیر و تیسیر و با صرخلافت و ظاهر و معین چون نوبت خود رسانید کارها
سرانجام داده بود و تأکید در پیروی بسیار از ایشان بر روی کار آمد که مقدور دیگری نیست
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بملاحظه همه ... باعتبار سوابق و سیر و باعتبار تحمل اعباء مساوی
بلکه فی الجمله و باعتبار الجهر برای ایشان در سیره حبیب مقدم بود از کشودگی و ترجیح شیخین
هر دو عزیز را در احادیث بسیار جمع ساختند مانند قوله ... و مثل فرقدین قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی قصة تکلم البقرة و فی حدیث الذئب و من به انا و ابو بکر و عمر و قال

علی کثیرا ما کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وابو بکر وعمر وفعلت انا وابو بکر
وعمر وذهبت انا وابو بکر وعمر وانطلقت انا وابو بکر وعمر ودخلت انا وابو بکر وعمر قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان اهل الجنة لیتراءون اهل علیین کما ترون الکوکب الدری فی افق السماء
وان ابا بکر وعمر منهم وانعما وقال صلی الله علیه وسلم ابو بکر وعمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین
والآخرین الا النبیین والمرسلین وقال انی لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا بالذین من بعدی
ابی بکر وعمر وقال انس کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل المسجد لم یرفع احد رأسه غیر ابی بکر وعمر
کانا یتبسمان الیه ویتبسم الیهما وخرج صلی الله علیه وسلم ذات یوم ودخل المسجد وابو بکر وعمر
احدهما عن یمینه والآخر عن شماله وهو آخذ بایدیهما وقال هکذا نبعث یوم القیمة وقال صلی
الله علیه وسلم لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما وقال هذان السمع والبصر وقال ان لی وزیرین
من اهل السماء جبرئیل ومیکائیل ووزیرای من اهل الارض ابو بکر وعمر وکلما الحمد لله الذی
ایدنی بهما ورأی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رؤیا انه نصب المیزان ... رجحانهما فی رؤیا
الرجحان فی الوزن تعبیر النبی صلی الله علیه وسلم بالخلافة واخبر ان حسنات عمر کعدد نجوم السماء
ثم قال جمیع حسنات عمر کحسنة واحدة من حسنات ابی بکر وفی حدیث الا استحیی ممن تستحیی منه الملائکة
فی منقبة عثمان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عامل الصدیق والفاروق معاملة واحدة وفی حدیث
ابی موسی انه بشرهما ببشارة واحدة بخلاف عثمان ثم بما صحبناه صلی الله علیه وسلم وقال علی بن الحسین
منزلتهما فی حیاته کمنزلتهما بعد موته الی احادیث کثیرة علی هذا الاسلوب لا جرم میرود در
یک قرن بوده‌اند وقرن ثانی با نقراض ... و مستقر شد اینجا مناسب دیده میشود که خطبه
اتم عظیم ... را که ... صفات داده ... اخرج الدارمی عن حدیث خالد بن معدان
قال دخل عبد الله بن الاهتم علی عمر بن عبد العزیز مع العامة فلم یفجأ عمر الا وهو بین یدیه یتکلم
فحمد الله واثنی علیه ثم قال اما بعد فان الله خلق الخلق غنیا عن طاعتهم آمنا لمعصیتهم والناس یومئذ
فی المنازل والرأی مختلفون فالعرب بشر تلک المنازل اهل الحجر واهل الوبر یحتازون دون طیبات

الدنیا

للدنيا ومن حسب انهم يبالون الله جانب ولا يغلبونكما لا منهم في النار وعتيق احمى يحسبونها
انه يحصى من المرغوب فيه والمرهوب منه فلما اراد الله تعالى ان يتم عليهم رحمته بعث اليهم رسولا
من انفسهم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم صلى الله عليه وسلم وعليه السلام
ورحمة الله وبركاته فلم يمنعهم منه كونه ان جرحوا في جسده ونقضوا في يده ومدوا كتب حبيبه الله ان
لا يقدم الا باذنه ولا يؤخر الا باذنه فلما امر بالعزيمة وحمل على الجهاد انبسط لامر الله وقام
لله مجيبا واجاب كلمته واظهر دعوته وفارق الدنيا تقيا نقيا ثم قام بعده ابو بكر رضي الله عنه
فسلك سنته واخذ سبيله وارتدت العرب او من فعل ذلك منهم فابى ان يقبل منهم بعد رسول الله
صلى الله عليه وسلم الا الذي كان قابلا انتزع السيوف من اغمادها واوقد النيران في شعلها
ثم نكب باهل الحق اهل الباطل فلم يبرح يقطع اوصالهم ويسقي الارض دماءهم حتى ادخلهم في
الذي خرجوا منه وقررهم بالذي نفروا عنه وقد كان اصاب من مال الله بكرا يرتوي عليه وحبشية
ارضعت ولدا له فراى ذلك عند موته غصة في حلقه فادى ذلك الى الخليفة من بعده و
فارق الدنيا تقيا نقيا على منهاج صاحبه ثم قام بعده عمر بن الخطاب رضي الله عنه فمصر الامصار
وخلط الشدة باللين وحسر عن ذراعيه وشمر عن ساقيه واعد للامور اقرانها وللحرب آلتها
فلما اصابه فتى المغيرة بن شعبة امر ابن عباس ان يسال الناس هل يثبتون قاتله فلما قيل فتى المغيرة
بن شعبة استهل يحمد الله ان لا يكون اصابه ذو حق في الفيء فيحتج عليه بانه انما استحل دمه بما استحل
من حقه وقد كان قد اصاب من مال الله بضعة وثمانين الفا فكسر لها رباعه وكره بها كفالة
اولاده فاداها الى الخليفة من بعده وفارق الدنيا تقيا نقيا على منهاج صاحبيه ثم انكم يا
معشر الدنيا ولدتم ملوكها واعطيتم تدبيرها وبنيتم فيها تلتمسون مطانها فلا تلبثوها
الصقتها حيث الغاها الله محرتها دخونها وتقدرتها انا ما تمزقت منها والحمد لله الذي
خلا بك حوبتها وكشف بك كربتها فامضوا ولا تلتفتوا فانه لا يعز على الحق شيء ولا يذل على الباطل
شيء اقول قولي هذا واستغفر الله لي وللمؤمنين والمؤمنات قال ابو الحسن وكان عمر بن

عبد العزيز يقول في السبي قال لي ابو الاسلم اعقو ولا تلقف تغيير ثالث شد در حضرت ذي النورين

و بعد ازان منقرض شد و این اعظم تغیرات است آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را صریحا فرموده

در میان زمان خیر و زمان شر و سلیم اشاره به تغیر ساختند در زمان ... بسیار که ...

اجماع عیب ... تربا ... انجا و خلافت خاصه منتظم منقطع شد کما نص النبي صلی الله علیه وسلم

ذلك ... في احادیث کثیره و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بسیاری از احادیث ...

اجمع فرموده اند چنانکه در مقصد اول نوشتیم و اگر کسی تأمل در تاریخ ... دیگر خلافت

خاصه منقضیه بالفعل مذکور شده در هر ششم ... بزرگ پیدا آمده و خلافت خاصه با مداخلت در

امور نظام بعضوا غرض بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر جا که مذکورست ذکر شیخین بالخیر

و انجا قرون ثلثه مشهود بالخیر منقطع شد و قرن ثالث مدة خلافة ذي النورين بود که تا

... دوازده سال بود و بعد سیرة حضرت ذي النورين نسبت بسیرة شیخین مغایر بود ذات

... اگر ... از غریمت برخصت تنزل می نمود و امرا حضرت ذي النورين نه بر صفت امرای

شیخین بودند و انقیاد رعیت هم امرا را مثل انقیاد رعیت با حضرت صدیق و فاروق

نبود هر چند آن فتنه ها از قوه بفعل نیامده و از دل و زبان بدست و سلاح انتقال نکرده

بود الا کنند ایام ... القریب ... انا ... فيه الا ... بدان اسعدك الله تعالی اگر در

... حدیثی اشکالی بهم رسد رجوع بحدیث دیگر کن تا مطمح نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ...

حدیث پیش رو منقح شود که حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل قرآن است که بعضه بعضا

قال الله تعالی کتابا متشابها مثاني و آنحضرت صلی الله علیه وسلم غالبا هر مضمون را بعبارات

مختلفه و اسالیب متنوعه بیان فرموده اند حدیث خیر الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين

يلونهم ثم يفشو قوم تسبق ايمانهم شهادتهم و شهادتهم ايمانهم و في لفظهم يفشو الكذب

آنچه از خیریت قرون اولی و شریت قرون آخره فهمیده مذکور شد ملاحظه باید کرد ...

حدیث تزول رحي الاسلام لخمس وثلثين سنة فان يهلكوا ... مضمون ... مفهوم است ...

کی ۶۶

[illegible] که حدیث [illegible] الاسلام [illegible] منسوخ ولفظه

[illegible] ولفظ [illegible] منسوخ [illegible]

[illegible]

لکن چون [illegible]

[illegible]

[illegible] بعد [illegible] حدیث [illegible] الخلافة بالمدینة والملک بالشام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خلافت در مدینه

مصداق [illegible]

و حدیث ابی عبیده و معاذ بن جبل ان هذا الامر بدا نبوة ورحمة ثم یکون خلافة ورحمة

ثم یکون ملکا عضوضا [illegible] و حدیث تدور رحی الاسلام و حدیث الخلافة

بالمدینة والملک بالشام [illegible] که خلافت و رحمت [illegible]

[illegible] عضوضا [illegible]

[illegible] اساود صبا [illegible]

و [illegible] اساود صبا [illegible] رحی الاسلام

خلافت و رحمت [illegible] اساود صبا [illegible]

و [illegible] الکلمة [illegible]

[illegible] حدیث حذیفه [illegible] لا تقوم الساعة حتی تقتلوا امامکم وتجتلدوا باسیافکم

ویرث دنیاکم شرارکم [illegible]

الی غیر ذلک من الاحادیث [illegible]

سابقاً بعض منقول شد تا مقصد کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شود و حق شود بعد از آنکه
اخبار احوال اوّلکم ... صحابه کرام بیاد آوردن ... کرده مگر
را وجود استعمال این طریق کاری یکشود و معنی منع آن شد [illegible] بود باید
دانست ... محبت بهم از آن طریق چیزی بدست نخواهد آمد و در صحیح مسلم زیاده بر این
طریق مسطور است ... نخواهد شد و هیچ فایده ... اذا لم تستطع امرا فدعه وجاوزه
الی ما تستطیع ... اختلاف ... در بیان نوع دوم
یک صحابه ... و یک صحابه مختلف و متعدد آمده اند و در حدیث رحی الاسلام
همه را یکسر نموده اند و در حدیث الخلافة بالمدینة والملک بالشام همه را یک صورت
نهاده اند و در حدیث فتن که از مسند حذیفه است همه را زمان استقامت گفته اند و مدت
گذشتن ... آنکه ... اند چون تغییر اعظم بظهور پیوست سلک عالم
برگشت ... نسبت ... بظهور آمد ... تغییر ... فتنه و در صحیح
واقع شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم شرح و تفصیل آن بنحو حادثه فرموده اند بما لا مزید علیه اخرج
الشیخان عن حذیفة قال کان الناس یسألون رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخیر وکنت اسأله
عن الشر مخافة ان یدرکنی قال قلت یا رسول الله انا کنا فی جاهلیة وشر فجاءنا الله بهذا الخیر
فهل بعد هذا الخیر من شر قال نعم قلت فهل بعد ذلک الشر من خیر قال نعم وفیه دخن قلت وما دخنه
قال یستنون بغیر سنتی ویهدون بغیر هدیی تعرف منهم وتنکر قلت فهل بعد ذلک الخیر من شر
قال نعم دعاة علی ابواب جهنم من اجابهم الیها قذفوه فیها قلت یا رسول الله صفهم لنا قال
هم من جلدتنا ویتکلمون بالسنتنا قلت فما تامرنی ان ادرکنی ذلک قال تلزم جماعة المسلمین وامامهم
قلت فان لم یکن لهم جماعة ولا امام قال فاعتزل تلک الفرق کلها ولو ان تعض باصل شجرة حتی
یدرکک الموت وانت علی ذلک وفی روایة قلت یا رسول الله انا کنا فی جاهلیة وشر
فجاءنا الله بهذا الخیر فهل بعد هذا الخیر من شر قال نعم قلت وهل بعد ذلک الشر من خیر قال نعم وفیه دخن

قلت

قال قلت وما دخنه قال قوم يهدون بغير هديي تعرف منهم وتنكر قلت فهل بعد ذلك الخير من شر
قال نعم دعاة على أبواب جهنم من أجابهم إليها قذفوه فيها قلت يا رسول الله صفهم لنا قال هم
من جلدتنا ويتكلمون بألسنتنا قلت فما تأمرني إن أدركني ذلك قال تلزم جماعة المسلمين وإمامهم
قلت فإن لم يكن لهم جماعة ولا إمام قال فاعتزل تلك الفرق كلها ولو أن تعض بأصل شجرة حتى
يدركك الموت وأنت على ذلك وفي رواية قلت فما العصمة يا رسول الله قال السيف قلت
وهل بعد السيف بقية قال نعم تكون إمارة على أقذاء وهدنة على دخن قال قلت ثم ماذا قال
ثم يخرج الدجال بعد ذلك معه نهر ونار فمن وقع في ناره وجب أجره وحط وزره ومن
وقع في نهره وجب وزره وحط أجره قال البغوي قوله فما العصمة قال السيف كان قتادة
يضعه على أهل الردة كانت في زمن الصديق رضي الله عنه وقوله هدنة على دخن يعني صلحا
على بقايا من الضغن وذلك أن الدخان أثر من النار قال أبو عبيد أصل الدخن أن يكون
في لون الدابة أو الثوب أو غير ذلك كدورة إلى السواد وفي بعض الروايات قلت يا
رسول الله الهدنة على الدخن ما هي قال لا ترجع قلوب أقوام على الذي كانت عليه ويروى
وجماعة على أقذاء يكون اجتماعهم على فساد من القلوب شبهه بأقذاء العين فتنه أولى
مشتمل است بر حادثهٔ عظیمه بعد از این فتنه بخلافت حضرت مرتضی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تحت از خلافت حضرت مرتضی خبر داده اند که منتظم نشود و از آنجمله [illegible]
أخرج الطبراني وأبو نعيم عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي إنك مؤمر مستخلف
وإنك مقتول وإن هذه مخضوبة من هذه يعني لحيته من رأسه وأخرج الحاكم عن علي رضي الله عنه قال
إن مما عهد إلي النبي صلى الله عليه وسلم أن الأمة ستغدر بي بعده وأخرج الحاكم عن ابن عباس قال
قال النبي صلى الله عليه وسلم لعلي أما إنك ستلقى بعدي جهدا قال في سلامة من ديني قال
في سلامة من دينك وأخرج أحمد عن إياس بن عمرو الأسلمي عن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم
أنه سيكون اختلاف أو أمر فإن استطعت أن تكون السلم فافعل [illegible]

و آنحضرت صلی الله علیه [و سلم] آنرا در خبر واحد عن سبب بیان فرموده اخرج ابو یعلی عن قیس
بن ابی حازم قال لما بلغت عائشة میاه بنی عامر لیلا نبحت الکلاب الحواب فقالت ای ماء
هذا قالوا ماء بنی عامر فقالت ردونی ردونی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کیف
باحداکن اذا نبحت علیها کلاب الحوأب. و اخرج الحاکم من حدیث یحیی بن سعید عن ابن الجنید عن عباس
عن ابراهیم عن علقمة قال ابن مسعود رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احذرکم
سبع فتن تکون بعدی فتنة تقبل من المدینة و فتنة بمکة و فتنة تقبل من الیمن و فتنة
تقبل من الشام و فتنة تقبل من المشرق و فتنة تقبل من المغرب و فتنة من بطن الشام
و هی السفیانی قال فقال ابن مسعود منکم من یدرک اولها و من هذه الامة من یدرک آخرها
قال الولید بن عباس فکانت فتنة المدینة من قبل طلحة و الزبیر و فتنة الشام من قبل بنی
امیة و فتنة المشرق من قبل هولاء. حادثه ثانیه حرب صفین و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از آن خبر داده اند در صحیح اخرج الشیخان عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا تقوم الساعة حتی تقتتل فئتان عظیمتان دعوتهما واحدة و اشکال اینجا سبب آنکه
اهل شام مصحف داشتند که در میان ما و شما این قرآن است و حضرت مرتضی فرمودند که این
قرآن صامت است و من قرآن ناطقم. و اخرج البخاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لعمار تقتلک الفئة الباغیة و آن منتهی شد بتحکیم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم این قطعه
را بالخصوص بیان فرمودند که [illegible] باشند برآنکه [illegible] گردد و من بعض مناقب
حادثه ثالثه حرب نهروان و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان اخبار بتواتر بیان فرمودند
و ارشاد نمودند که در حین فرقه مسلمین خوارج خواهند آمد و متولی قتل الخوارج اولیهما بالحق یعنی
و از یکی از این دو طائفه که خوارج را خواهد کشت بعد بصواب نزدیک‌تر است حادثه رابعه واقعه حضرت مرتضی بطلبه
اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان آن در حدیث مستفیض فرموده اند و قاتل حضرت مرتضی
را اشقی الآخرین گویند. اخرج الحاکم فی حدیث طویل عن عمار بن یاسر رضی الله عنه قال

الا

كنت انا وعلي رفيقين في غزوة ذات العشيرة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا احدثكما باشقى

رجلين قلنا بلى يا رسول الله قال احيمر ثمود الذي عقر الناقة والذي يضربك يا علي على هذه يعني قرنه

حتى يبتل من الدم لحيته و هدنه و صلح مبارك سبط حضرت امام حسن بود با معاوية بن ابي سفيان

آنحضرت صلى الله عليه وسلم اشاره بدين حديث بيان فرموده اند اخرج البخاري عن الحسن قال لقد سمعت

ابا بكرة رضي الله عنه قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب جاء الحسن فقال ابني هذا سيد ولعل الله

ان يصلح به بين فئتين من المسلمين بعد از آن از حقيقت اين جهت تفرد كه امارت علي افتاد

و بعد علي دمشق بازه استقلال معاوية بن ابي سفيان بپادشاهي بيان فرموده اند اخرج ابن ابي

شيبة عن معاوية قال ما زلت اطمع في الخلافة منذ قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم

يا معاوية ان ملكت فاحسن فتنه ثانيه مستقر وارد شد يكي شهادة حضرت امام حسين في

المشكوة معزوا الى البيهقي عن ام الفضل بنت الحارث انها دخلت على رسول الله صلى الله عليه

وسلم فقالت يا رسول الله اني رأيت حلما منكرا الليلة قال وما هو قالت انه شديد قال وما هو

قالت رأيت كان قطعة من جسدك قطعت ووضعت في حجري فقال رسول الله صلى الله عليه

وسلم رأيت خيرا تلد فاطمة ان شاء الله غلاما يكون في حجرك فولدت فاطمة الحسين فكان

في حجري كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخلت يوما على رسول الله صلى الله عليه وسلم فوضعته في

حجره ثم حانت مني التفاتة فاذا عينا رسول الله صلى الله عليه وسلم تهريقان الدموع قالت

فقلت يا نبي الله بابي انت وامي ما لك قال اتاني جبريل فاخبرني ان امتي ستقتل ابني هذا

فقلت هذا قال نعم واتاني بتربة من تربته حمراء دوم واقعه حره اخرج ابو داود عن

ابي ذر قال كنت رديفا خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما على حمار فلما جاوزنا بيوت

المدينة قال كيف بك يا ابا ذر اذا كان بالمدينة جوع تقوم عن فراشك ولا تبلغ مسجدك

حتى يجهدك الجوع قال قلت الله ورسوله اعلم قال تعفف يا ابا ذر قال كيف بك يا ابا ذر

اذا كان بالمدينة موت يبلغ البيت العبد حتى انه يباع القبر بالعبد قال قلت الله ورسوله

اعلم قال تصبر يا ابا ذر قال كيف يا ابا ذر اذا كان بالمدينة قتل تغمر الدماء احجار الزيت
قال قلت الله ورسوله اعلم قال تأتي من انت منه قال قلت فالبس السلاح قال شاركت القوم
اذا قلت فكيف اصنع يا رسول الله قال ان خشيت ان يبهرك شعاع السيف فالق ناحية
ثوبك على وجهك يبوء باثمك واثمه و در ائمه سوم آن اختلال كه سبب خروج عبد الله بن زبير واكراه اهل
حره داد و چهارم خروج ابراهيم بن الاشتر با حكم عبد الله بن زياد تا پنجم تسلط مختار و در كوفه
و ارتكاب اعمال شنيعه شد واقع كردند في ثقيف كذاب و مبير اخرج الترمذي عن ابن عمر قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم في ثقيف كذاب ومبير قال عبد الله بن عصمة يقال الكذاب هو المختار بن ابي عبيد
والمبير هو الحجاج بن يوسف وروى مسلم في الصحيح بعد قتل الحجاج عبد الله بن الزبير قالت اسماء ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم حدثنا ان في ثقيف كذاب ومبير ششم قتل مصعب مختار را
هفتم قتل ... مروان هشتم قتل عبد الملك مصعب را نهم ... حجاج و ظلم او و
حضرت صلى الله عليه وسلم از آن خبر فرموده اند و آنحضرت صلى الله عليه وسلم از اينجا تا ثلاث خبر داده اند
به عافيت على ... تا آنكه بعد اللتيا والتي امر سلطنت بر عبد الملك مستقر شد
همه اهل اسلام تحت حكم او در آمدند و اولاد و احفاد او مدتی در عالم بهمين نسق فرمان روایی
كردند و در حديث شريف بيان سلطنت اين فريق آمده است اخرج البخاري من حديث ابي هريرة
هلاك امتي على يدي غلمة من قريش واخرج الحاكم عن ابي ذر سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول اذا بلغت
بنو امية اربعين اتخذوا عباد الله خولا ومال الله نحلا وكتاب الله دغلا واخرج ابو يعلى والحاكم
عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال رأيت في النوم بني الحكم ينزون على منبري كما تنزو
القردة قال فما رئي النبي صلى الله عليه وسلم مستجمعا ضاحكا حتى توفي واخرج البيهقي عن ابن المسيب
قال رأى النبي صلى الله عليه وسلم بني امية على منبره فساءه ذلك فاوحي اليه انما هي دنيا اعطوها
فقرت عينه واخرج الترمذي والحاكم والبيهقي عن الحسن بن علي قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
رأى بني امية على منبره يخطبون رجلا رجلا فساءه ذلك فنزلت انا اعطيناك الكوثر و

انز

و نزلت انا انزلناه في ليلة القدر وما ادريك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر يملكها
بنو امية قال القاسم بن الفضل فحسبنا ملك بني امية فاذا هي الف شهر لا يزيد ولا ينقص اخرجه
ابو داود عن عبد الله بن حوالة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن حوالة اذا رايت الخلافة قد
نزلت الارض المقدسة فقد دنت الزلازل والبلابل والامور العظام والساعة يومئذ اقرب
الى الناس من يدي هذه من راسك اينجا نكته ايست باريك اگر انرا بايد فهميد كه در باب
خلافت شام احاديث مختلف آمده بعضها ظاهر بذم و بعضها ظاهر بمدح مانند حديث ديگر از مسند
ابن حوالة اخرج احمد و ابو داود عن ابن حوالة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيصير الامر الى ان
تكونوا جنودا مجندة جند بالشام وجند باليمن وجند بالعراق فقال ابن حوالة خر لي يا رسول الله ان ادركت
ذلك فقال عليك بالشام فانها خيرة الله من ارضه يجتبي اليها خيرته من عباده فاما ان ابيتم
فعليكم بيمنكم واسقوا من غدركم فان الله عز وجل توكل لي بالشام واهله وجه تطبيق اين تعارض آن است
كه امير المؤمنين در خلافت خود استحقاق خلافت نداشتند و خلافت بر ايشان مستقر نشد و غايه
شورش بود امر جهاد و قضا دين بر آن گشت لهذا مدح يافت متوجه بذوات آن
جماعة است و مدح باعتبار وجه ديگر متوجه با امور كليه و مانند آن از شاميان اينها عمر بن عبد العزيز
خليفه راشد بود بكلية علم و فضل و زهد آراسته و از وي آثار محموده در عالم باقي مانده لكن
حديث و جمع آن ديگر ترك سب اهل بيت و بر وي صادق آمد مضمون حديث ان الله يبعث
راس كل مائة من يجدد لها دينها فتنه ثالثه اگرچه ابتدا آن نزديك بانقضاء رسيد
دعاة بني عباس از طرف خراسان سر بر آوردند و جنگها واقع شد و مظلمها بر روي كار آمد
هر كه از نفس بني امية يا اعوان ايشان بود يافتند كشتند و مصادره ها نمودند و امثال آن در
همه اطراف نواحي فاش گرديد و همار باصاد بعد اينهمه هنگامها امر بني عباس استقرار يافت
و تغير يافت تمام شد و تغيير رابع ظاهر گشت اگرچه اين تغيير حوادث عظام در بغداد داشت
و در زمان طويل سپري شد و حدي داشت چنانكه تغيرات متقدمه حدي داشتند

اعتبار می توان گفت دو دولت بنسبت اول در مدینه بود و ثانی در شام قال النبی صلی
الله علیه وسلم الخلافة بالمدینة والملك بالشام وفي ان اسرائيليات في وصف النبي صلی
الله علیه وسلم مهاجره طيبة وملكه بالشام اول لفظ جزئیت خلافت و رحمت بود و
ثانی موید و ثانی بوصف نسبوا ابائهم تهیا و لقوله الملك ثم ملك عضوض وازو
بیانه صورت گرفت اول موضع تدوین علم اسلام گشت و ثانی بعد قیام امر سلطنت بدینه
اول موضع تحصیل است و در اول زمانه سیاست عادل بود و در ثانی سلطنت عالی از
نیکو در ثانی اختلاف و اسهم حالها و در اول جمیع امور دینی اتفاق راجع بود به خواهر
خلیفه عادل و اختلافات معتدبه در دین الهی موجود نشد و در زمان ثانی احتمالا فیها و در
پراکنده در اصول عقائد که مرجئیه و قدریه و خوارج و روافض پیدا شدند و در فقه و
و احکام جمعی مذهب اهل مدینه داشتند و طائفه مذهب اهل عراق لیکن هنوز این اختلافها
مدون نشده و این نزاع تحکم الا ما ملتفت این حالة با حالة اولی نمیرسد و وقوع تخلف
الحقیقة بحث حسبی تصور باید کرد باعتبار آن امر جامع آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
اند لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و فی روایة لا یزال امر الناس
ماضیا ما ولیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش اخرجه الشیخان من حدیث جابر بن سمرة و تحقیق
این امر جامع که مشترک است در میان دو دولت دولتی که در مدینه بود و دولتی که در شام
استقرار یافت تفصیلی میطلبد ظهور دین دو جناح دارد یکی خلافت و دیگر علم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اما اتفاق هر دو دولت باعتبار خلافت از ان جهت است که در هر دو
دولت خلیفه مستقل محیط متصرف در ملک بغیر مزاحمت خارجیان و بدون احتیاج و تکیه
بر امرای لشکر بخلاف دولت بنی عباس اما اتفاق این هر دو باعتبار علم از ان جهت است
که تا این وقت تدوین مذاهب نشده بود و هیچ مکلفی کسی را تابع فلان متعین الا او
نمی دانست ا هر دو فریق مذهب اصحاب خود تأویل مینمود و هر یکی دعوی میکرد که متبع سنت

صراح شریعت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام حکم جنین و جنبیت اطلاق بر او

اصحاب فقه این زمانه مخلوط بود با آثار صحابه و تابعین مسند و مرسل همه را اخذ میکرد

و ما آن را بعد مستقر در خلافت بنی عباس و در عراق و این دولت قریب بهمان عهد

ماند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده اخرج الترمذی عن ابی هریرة قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج من خراسان رایات سود فلا یردها شیء حتی تنصب بایلیا

و بیعت فتنه السراء و هرج و مرج منصور ثم یکون ... اخرج ابو داود من حدیث عبد الله

بن عمر قال کنا قعودا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر الفتن فاکثر فی ذکرها حتی ذکر

فتنة الاحلاس فقال قائل یا رسول الله وما فتنة الاحلاس قال هی هرب وحرب ثم فتنة

السراء دخنها من تحت قدمی رجل من اهل بیتی یزعم انه منی ولیس منی انما اولیائی المتقون

ثم یصطلح الناس علی رجل کورک علی ضلع ثم فتنة الدهیماء لا تدع احدا من هذه الامة الا لطمته

لطمة فاذا قیل انقضت تمادت یصبح الرجل فیها مؤمنا ویمسی کافرا حتی یصیر الناس الی فسطاطین

فسطاط ایمان لا نفاق فیه وفسطاط نفاق لا ایمان فیه فاذا کان ذاکم فانتظروا الدجال

من یومه او من غده قال الخطابی قوله فتنة الاحلاس انما اضیفت الفتنة الی الاحلاس لدوامها

وطول لبثها یقال للرجل اذا کان یلزم بیته لا یبرح هو حلس بیته وقد یحتمل ان یکون شبهها

بالاحلاس لسواد لونها وظلمتها والحرب ذهاب المال والاهل یقال حرب الرجل فهو حریب

اذا سلب اهله وماله والدخن یرید انها تثور کالدخان من تحت قدمیه وقوله کورک علی ضلع

مثل معناه الامر الذی لا یثبت ولا یستقیم وذلک ان الضلع لا یقوم بالورک ولا یحمله

انما یقال فی باب الملائمة والموافقة اذا وصفوا به کف فی ساعد وساعد فی ذراع

ونحو ذلک یرید ان هذا الرجل غیر خلیق للملک ولا مستقل به والدهیماء تصغیر الدهماء صغرها علی

مذهب المذمة لها انتهی و معنی احادیث سابقه بغیر ... مقید است فتنة الاحلاس فتنه بنی

امیه است در شام و هرب ... عبد الله بن الزبیر از مدینه بمکه و حرب آنجه بعد

از آن معاملات ... که به جهت ... واقع شد و فتنه السراء فتنه بنی عباس است ... بعد
ملاهیم ... در کتب تاریخ خوانده باشی و فتنة الدهيماء فتنه ترکست و آن
... تا ... با استقلال طوایف اتراک ... بعد خلیفه ... روم ...
... در حدیث ابن ماجه اشاره ... واقع است
واقع شده و آنکه خلیفه المهدی گفته اند ... بحضرت او نموده اند و تطبیق آن
... که ذکر کرده اند اخرج ابن ماجه من حدیث علقمة عن عبد الله بن مسعود قال بينما
نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اقبل فتية من بني هاشم فلما رآهم النبي صلى الله عليه
وسلم اغرورقت عيناه وتغير لونه قال فقلت ما نزال نرى في وجهك شيئا نكرهه
فقال انا اهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا وان اهل بيتي سيلقون بعدي بلاء
وتشريدا وتطريدا حتى يأتي قوم من قبل المشرق معهم رايات سود فيسألون الخير فلا
يعطونه فيقاتلون فينصرون فيعطون ما سألوا فلا يقبلونه حتى يدفعوها الى رجل من اهل
بيتي فيملؤها قسطا كما ملؤها جورا فمن ادرك ذلك منكم فليأتهم ولو حبوا على الثلج واخرج
ابن ماجه عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقتتل عند كنزكم ثلاثة كلهم ابن خليفة
ثم لا يصير الى واحد منهم ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق فيقتلونكم قتلا لم يقتله قوم
ثم ذكر شيئا لا احفظه فقال فاذا رأيتموه فبايعوه ولو حبوا على الثلج فانه خليفة الله المهدي
واخرج ابن ماجه عن عبد الله بن الحارث بن جزء الزبيدي قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم يخرج ناس من المشرق فيوطئون للمهدي يعني سلطانه و تحقیق این سه حدیث آنست
که مراد از مهدی خلیفه مهدی عباسی است نه امام مهدی که در آخر زمان ظهور خواهد نمود مهدی
گفتن و خلیفة الله نامیدن دست بحضرت او محض عجیب است که خلافت این فریق در
[illegible] تقدیر مقسم شد اگر تغییر و تبدیل نیست پس همان مهدی است ... راه نموده شده
... که ... باشد باستقرار خلافت ... دیگر که ... [illegible]

مرد ...

شد و بجز بیعت و مرجع چیزی ... او خلیفه است یعنی آنکه خلافت او در رقبهٔ

مسلمین گشت و با او باید بود و مدد او باید نمود زیراکه مطلوب اهم در شریعت قطع نزاع است و

تعطیل مرجع خلافت منعقده بجهت آنکه سبب آن کور کردن فتنها است از خلافت

منتظمه که صاحب آن افضل بود تمیز تشریع تعطیل منعقده و تعیین را بحیثی که موافق تقدیر بوده

حاصل کرده شد و اول دولت عباسیه امر خلیفه در اطراف عالم نافذ بود و بعد معتصم حکم ایشان

ضعیف شد سلجوقیان مستقل شدند تا آنکه سلطنت صورتی ماند غیر حقیقت و عبیدیان مصر خروج

کردند و از جهادی که با فتنه عظیمه بر خاست نصاری بر شام تسلط یافتند آخر همه عباسیان

بهم خوردند و هم نصاری از اکثر شام بر آورده شدند بعد از آن اتراک چنگیزیه خروج

نموده کردند و آخر آنها خلیفه عباسی بر هم خورد در این حالت دولت عرب منقرض شد و عجمیان

در هر ناحیه به ریاست سر بر آوردند و از ابتدای نوبت قاهره بعد در ایام دولت بنی عباس

اصول و فروع محکم الا اساس گشت حنفی و مالکی و شافعی تصانیف پرداختند و در اصول معتزله

و شیعه و جهمیه با هم مشاجره گشتند و در همین عصر علوم یونانی از لغت عرب نقل کرده شده

تا آنکه اعتقاد بسیاری محرف یافتند و هر یکی مذهب خود را مستقر گردید تا انقراض دولت شام

هیچ یک جعفر را حنفی و شافعی متمکن گشت که بعد از آن در آن سر فرق مذاهب اصحاب حق تاویل میکردند و در

دولت عراق هر کسی برای حق تاویلی معین نمود تا نقض اصحاب حق نیابد ... و اسباب دست

حکم نکنند اختلافی که از مقتضای تاویل کتاب و سنت لازم می آید الحال محکم الاساس گشت و در تنبیه

دولت بنی عباس اول و اوسط و آخر مختلف بود اما همه بر اسباب مذاهب و تعریف آن تسریع

بر آن گذشت و اینجا است به نسبت حالتی اولیه و از نند و حسب تحت چنین حالی تصور باید کرد

و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مبادی این امر مستشرف فرموده اخرج ابو داود من حدیث سعد بن

ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی لارجو ان لا تعجز امتی عند ربها ان یؤخرهم نصف

یوم قیل لسعد وکم نصف یوم قال خمسمائة سنة تفصیل این نصیحت آنکه خلافت در دو دولت بنیه

و تمام دیار عراق حجاز قریب بود در ملک عرب با طراف شرق احکام جاری شد و کوکب

الاسلام را امری و غیبی عجب نمود و هیئت است از این تاریخ باز دولت عرب متفرق

شد و دست غیر عرب بهم خورد ... تا آنکه علم ... دولت ... نگرد

عزم در بلاد مختلفه ... اخیره انقراض یافت ... اصل ...

... سابق بود الا آنکه ... تخریج بر تخریج و تفریع بر تفریع شد و دست

... مانند ... مجوس الا آنکه نماز میگذارند و کلمه شهادتین میگویند ... مردم در

دل ... تغیر پدید شد ... خدای تعالی ... و هذا آخر الفصل الرابع

خامس در مسموعات قرآن و حدیث و آثار آنکه دلالت میکند بر صفات خلافت خاصه

و بر خلافت خلفا و فضایل و سوابق ایشان و آیاتی که موافقات خلفا اند و آیاتی که سبب

نزول آنها خلفا بوده اند علم حدیث بطبیعت خود منقسم میشود بر پنج فن اول ... باعتبار

اسناد ... مثل موطا و جامع سفیان بعد از آن فن سیرة مثل کتاب ابن اسحاق

و کتاب موسی بن عقبه و ابواب شمایل نیز داخل در آنست و فن تفسیر مانند تفسیر عبد الرزاق و تفسیر

... ترمذی و ابن ماجه و حاکم و غیر ایشان و فن زهد و رقایق مانند کتاب الزهد لابن

المبارک ... و کتاب قوة القلوب ... و ابواب فتن و اشراط

قیامت ... و ... نیز در رقایق داخل است و فن معرفة الصحابة مثل استیعاب

... نیز در آن فن داخل است ... مناسبت ...

... میتوان تخریج کرد و بعض کتب مصنف اند برای یک فن تنها ...

... اصلی از وضع این فصل آنست که دلایل صفات خلافت خاصه

و دلایل خلافت خلفا و سوابق ایشان از احادیث و آثار ... در علم تفسیر بیان کرده

شود و آنچه از خلفا در تفسیر قرآن و در مواعظ و غیر آن منقول شده در ذیل ...

... آن ذکر کرده آید ... استدلال ... آنست که در این ...

و حالیه جمع شود که مستظهر گردند این را بجزم بآنکه اینجا تخصیص است کلا و کفوا اشاره بحکم
کتاب اوست اگر بعضی کسب قوم خود تمام باشند فراین حال تحضر واحد باین معامله جمیع شود
استدلال اثبات نتوان کرد لیکن کلامی بآیه مذکور میکنیم مقصد آنکه صاحب آیه اشراف
صحابه یا تعیین بعض خلفا باید است و اشراف مسلک است در سلک اجماع کل بر تعظیم و
تبجیل خلفا قال ابو العالیة و الحسن البصری در تفسیر قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم رسول الله صلی الله علیه و سلم و صاحباه
تفسیر او بید توجیه این کلام آنست که خدای تعالی بیان صراط مستقیم میفرماید صراط الذین انعمت
علیهم باز الذین انعم علیهم را جای دیگر بیان میکند که من النبیین و الصدیقین و الشهداء
و الصالحین و حسن اولئک رفیقا باز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث مستفیض بیان
فرمودند که ابوبکر صدیق است و عمر شهید باز آنجناب صلی الله علیه و سلم اصحاب خود را باتباع
فرمود که اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر از این آیه میتوان استدلال کرد که خدا بندگان
خود را تعلیم میفرماید که وقت مناجات از من طلب کنید هدایت بسوی صراط مستقیم چون
بعد التیا و اللتی منتج شد که صراط مستقیم طریقه شیخین است ثابت شد آنکه شیخین خلیفه خاص
باشند زیرا که خلیفه خاص آنست که صراط مستقیم طریقه او باشد و مطلوب بعد در شریعت
توجه بسوی او قال الله تعالی قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون
له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفاه علیکم
و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم تفسیر گوید حق
خدای عز و جل قصص پیغمبران بیان نفرموده است الا برای آنکه عبرة باشد برای [illegible]
پس ازین آیه مسئله چند از مسائل خلافت خاصه مفهوم میشود یکی آنکه چون خلیفه کفار مسلمین
پدید آید و در صورت وجوب جهاد و فوایا اصل موضوع قدر سد در صورت وجوب
جهاد ابتداء و آنچه اینجا حاصل از ریاست و مردمی و عده و عدة کفایت میکند در اتمام
امر مقصود در قضای الهی لازم میشود حکم تا آنکس شخصی که در نسب [illegible] او و نرسیده [illegible]

و چون نوبت بانجا رسید فرض مینماید و استخلاف او داد خلیفه خاص باشد من عند الله و حی
خفایه دیگر چنانکه بنی اسرائیل چون مغلوب شدند در دست عمالقه و اولاد ایشان در دیار
ایشان محصور گشت حالی که در آن وقت داشتند کرامت میکرد برای نبی خدای تعالی مستخلف
ساخت طالوت را و پیغمبر ایشان فرمود که علامت که او کذا و کذا او را نیست ... خلافت را
بنام او کند دیگر آنکه بعد استقرار خلافت او بنصرتهای سر باز زدن از قبول خلافت او
و شکوک و اوهام پیدا کردن در استحسان تقدیم او معصیت چنانکه بنی اسرائیل چون گفتند
انی یکون له الملک علینا یعنی طالوت هرچند از نسب بنی اسرائیل بود لیکن سابقه در ملک
نداشت در باطن بود با سقای خدای تعالی این سخن را از ایشان نپسندید در باب التفات
نفرمود سیوم آنکه در باب استخلاف موثر شدن قدرت در غیب که فتح تدبیر او به نام
او واقع شود و استخلاف بنده ایشان مستلزم اصطفا است و مدار این اصطفا نه بر صفات
که مدار مدح باشد نزد عامه مانند کثرت مال که نداشت حسب بلکه مدار آن بر صفات مقربه
به مصلحت استخلاف است مع هذا سنة الله است که فضیلت جزئی برای او معین فرماید تا نفوس
قوم مطمئن شود چنانکه در استخلاف طالوت بعلامة تابوت التفات نکردند و بقای او از دل
نه نمودند ... تا او در علم و جسم بر منصب فضیلت آوردند تا نفوس قوم به تقدیم او مطمئن
گردد والله اعلم قال الله تعالی واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسماعیل
ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ربنا واجعلنا مسلمین لک ومن ذریتنا امة مسلمة
لک وارنا مناسکنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم ربنا وابعث فیهم رسولا منهم
یتلو علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمة ویزکیهم انک انت العزیز الحکیم وقال تعالی وکذلک
جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا و مثله قوله
تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس الآیة اخرج البغوی عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال ان هذه الامة توفی سبعین امة هی خیرها واکرمها علی الله عز و جل اخرج

الدارمي عن كعب في السطر الاول محمد رسول الله عبدي المختار لا فظ ولا غليظ ولا سخاب
في الاسواق ولا يجزي بالسيئة السيئة ولكن يعفو ويغفر مولده بمكة وهجرته بطيبة وملكه بالشام
وفي السطر الثاني محمد رسول الله امته الحمادون يحمدون الله في السراء والضراء يحمدون الله في
كل منزلة ويكبرونه على كل شرف رعاة الشمس يصلون الصلوة اذا جاء وقتها ولو كانوا على
رأس كناسة ويأتزرون على اوساطهم ويوضئون اطرافهم واصواتهم بالليل في جو السماء
كاصوات النحل واخرج الدارمي عن ابن عباس انه سأل كعب الاحبار كيف تجد نعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم في التورية قال كعب نجده محمد بن عبد الله يولد بمكة ويهاجر الى طابة ويكون ملكه
بالشام وليس بفحاش ولا صخاب في الاسواق ولا يكافئ بالسيئة السيئة ولكن يعفو ويغفر امته الحمادون
يحمدون الله في كل السراء والضراء ويكبرون الله على كل نجد يوضئون اطرافهم ويأتزرون في اوساطهم
يصفون في صلوتهم كما يصفون في قتالهم دويهم في مساجدهم كدوي النحل يسمع مناديهم في جو السماء
حق تعالى شكر نمود شهدا عفاى [illegible] خواست كه پاك كند بر دست پيامبر صلى الله عليه وسلم [illegible]
و انصار را و پاك كرد انرا بر دست مهاجرين و انصار [illegible] ايشان را قال الله تعالى آمن الرسول
بما انزل اليه من ربه والمؤمنون اخرج البغوي عن النعمان بن بشير ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال ان الله كتب كتابا قبل ان يخلق السموات والارض بالفي عام فانزل منه آيتين ختم بهما
سورة البقرة فلا تقرآن في دار ثلث ليال فيقربها شيطان واخرج البغوي عن عبد الله بن
مسعود قال لما اسرى برسول الله صلى الله عليه وسلم انتهى الى سدرة المنتهى وهي في السماء
السادسة اليها ينتهي ما يعرج به من الارض فيقبض منها واليها ينتهي ما يهبط به من فوقها
فيقبض منها قال اذ يغشى السدرة ما يغشى قال فراش من ذهب قال فاعطى رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثلثا الصلوات الخمس واعطى خواتيم سورة البقرة وغفر لمن لا يشرك
بالله من امته شيئا المقحمات فقير گويد عفى عنه چون صورت محمديه على صاحبها الصلوة
والتسليمات در ازل الآزال براى سورة معينه [illegible] ميان [illegible] امت او نيز [illegible] شده

هر چند که نبوت امر نسبت اضافی است تا امت نباشد نبوت صورت نگیرد تقریب این صحبت سلطان و چوگان
بوده و تمکین او بگوی زدن در میدان چوگان چه کار دارد و آنانکه در زمانه بعد بودند میان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و امت او بصورت واسطگی ظاهر شدند و هم السبقة الی الاسلام بودند تا
تا اختلاف و نقصان در ظهور رسید مثل اینکه اگر کره به چوگان تصویر کنی [illegible] بعد از
از صلب [illegible] تصور لازم آید میان چوب [illegible] ادا تدریجی لهذا در کتب احادیث جایی که ذکر آنحضرت
آمده ذکر امت او نیز آمده و این فقیر چند جا در مواضع مشخص نمود که آخر کار ایشان مغفرت
باشد و در شرع به عمل و سجود ایشان را مشکلات باشند و اینجا در صورت [illegible] و اطاعت [illegible]
نشست تقاضای عز و جل این دو آیه را از همین موضع فرود آورده آنحضرت صلی الله علیه وسلم از این
سر خبر دادند بالجمله آنچه در ازل الله ان مقصود بود بصورت ظهور نمود آنچه ظاهر شده
مقصود بود بلکه [illegible] کالتباب [illegible] بر کسی که کار
میکند که مقصود شرع خلافت شخصی بود واقع خلافت در امتیاز دیگر باشد اگر کسی فعل
در قضای الهی داخل است اینجا حکم الهی دیگر باشد و واقع در خارج دیگر جواب که هم [illegible] و تحقیق
که ما در تقریر آن صورت تشریع است که از محض رحمت امتنانیه بر آمده و صورت رسالت
آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و قیام امت مرحومه با فتدای او به فتن و معاصی و خلافت
مرضی شان نیست با همه قال الله تعالی و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله
رؤف بالعباد و قال تعالی ان الذین آمنوا والذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله
اولئک یرجون رحمة الله والله غفور رحیم و قال سبحانه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون فقیر گوید عفی عنه فضائل [illegible]
که مقربت بشر را بجناب قدس دو قسم است قسمی آنست که جمیع ملل در آن متساوی الاقدام
اند و افراد بشر [illegible] تقرب الی الله بان نمایند و آن بر حقیقی ست قال الله تعالی
لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة

والکتب

ذلك الكتاب فى البنين الآية وتشبیه آنست که در بعض ملل مدار فضل و مناط قرب میشود و بنا
بعضها را از آنکه باعث عزت دنیا است قرآن عظیم این نوع فضائل را خصوصا شرح و تفصیل
تمام داده و علو مراتب در دنیا و آخرت بر آن مدار ساخته و این مدعا از بسیاری آیات
مستغنی است [illegible] آنکه بیکرا [illegible] احتیاج داشته باشد لیکن چون علوم جنسیه در مسلمین داخل شده
و جهة تحقیق گشت لازم آمد تذکر آن در ذیل قوله تعالی و من الناس من یشتری لهو الحدیث [illegible]
فرقه متضاده را ذکر میفرماید یکی را میستاند و دیگری را مینکوهد و وصف ستوده
آنها بدین بیان میکند یعنی نفوس خود را در طلب مرضاة رب جل شانه یعنی در بهای آن می اندازند
قوله ان الذین آمنوا والذین هاجروا وجاهدوا و النص صریح است در فضیلت مجاهدان و مهاجران
قوله الذین ینفقون الآیة مفهوم حسب عرف کثرة انفاق در مصارف خیر مرة بعد اخری
و کرة بعد اخری نکته آنست که خلفاء رضوان الله علیهم بذل نفوس خودها کردند لطلب مرضاة
الله صدیق اکبر رضی الله عنه در مکه دعوت اسلام نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و ایذا
ها رسانیدند و همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیار هجرت کردند حالانکه کفار در طلب
آنها [illegible] رسانیدند و دیتی برای یافتن ایشان مقرر نمودند و عمر فاروق رضی الله عنه
قبل از هجرت اظهار توحید نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و در هجرت جانبازی عظیم از وی
ظاهر شد و علی مرتضی رضی الله عنه وقت هجرت بر فراش آنحضرت صلی الله علیه وسلم خوابید
بوجهی که اگر کفار حمله میکردند سر وی می افتاد و ذی النورین رضی الله عنه [illegible] خود و قوم
خود ایذاها کشید و عقد ایمان او در آنمیان شکست نورزید با هجرت نمود هجرت حبشه و
هجرت مدینه بعد از آن همه این عزیزان با قلة احباء و کثرة اعداء در معارک و ملاحم تحت
رایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم داد قتال دادند بعد از آن همه این بزرگان در مشاهد
خیر بذل اموال فرمودند پس ایشان همه اهل این آیات باشند بلکه سر دفتر اهل آنها و هو
المقصود و اگر متعصبی گوید که اینهمه کلمات عموم است محتمل که مراد بعض افراد دیگر باشند گوییم

مقرر عام بر بعض افراد معنی دارد و اما آنانکه در انواع صحبت ... مشهور باشند و غلبه بهشتی قدم

و در اوان معانی کلام نظر نمایند بر آن افتد عذر ایجاد ... عموم لغت عربیه و

میگویند اگر با غیر ... تعهد انتراکم ... بجالکت ... اینها عظیم ذکر مخصص ... و گوید

اول این همه فضایل ثابت ... بسبب بعض بیانات گوییم زیرا ...

از اول ... ابتدا ... اسلام تا قیام قیامت این آیات را در صلوة و محافل ...

تلاوت میکنند و خواهند کرد اگر عام ... اراده باشد ... در هر زمان ...

طبقه ... رضی الله عنهم ذلک علوا کبیرا وروی عن ابن عباس فی قوله تعالی آمنوا کما

آمن الناس قال ابو بکر و عمر و عثمان و علی غیر میگوید این اثر ضعیف است از جهت سند قوی

از جهت معنی و در معنی اهدنا الصراط المستقیم مفصل بیان کردیم قوله تعالی من کان عدوا لجبریل

الآیة نزلت من موافقات عمر رضی الله عنه روی ذلک عن الشعبی و عکرمة و قتادة و عبد

الرحمن بن ابی لیلی والسدی وذلک عند الطبرانی بسند صحیح مستفیضة طرقها عن عکرمة قال کان

عمر یأتی یهود فقالوا انه لیس من اصحابک احد اکثر اتیانا الینا منک فاخبرنا من صاحب

صاحبک الذی یأتیه بالوحی فقال جبریل قالوا ذلک عدونا من الملائکة ولو ان صاحبه صاحب

میکائیل لاتبعناه فقال عمر من صاحب صاحبکم ... میکائیل قال فما هما قالوا اما جبریل

فینزل بالعذاب والنقمة واما میکائیل فینزل بالغیث والرحمة واحدهما عدو لصاحبه

فقال وما منزلتهما قالوا هما من اقرب الملائکة منه احدهما عن یمینه وکلتا یدیه یمین والآخر

من الشق الآخر قال عمر لئن کانا کما تقولون ما هما بعدوین ثم خرج من عندهم فمر بالنبی صلی

الله علیه وسلم فدعاه فقرأ علیه من کان عدوا لجبریل الآیة فقال عمر والذی بعثک بالحق

انه الذی خاصمتهم به آنفا واخرج الحاکم عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

وزیرای من اهل السماء جبریل ومیکائیل ومن اهل الارض ابو بکر وعمر واخرج الطبرانی بسند

حسن عن ام سلمة ان النبی صلی الله علیه وسلم ان فی السماء ملکین احدهما یأمر بالشدة والآخر یأمر

باللین

باللين فكل مصيب وفي حديث جبريل وميكائيل ونبيان احدهما يامر باللين والآخر يامر بالشدة و
كل مصيب وذكر ابراهيم ونوحا و صاحبان احدهما يامر باللين والآخر بالشدة وكل مصيب
وذكر ابا بكر وعمر واخرج البزار والطبراني في الاوسط والبيهقي في الاسماء والصفات عن
عبد الله بن عمرو قال جاء ناس من الناس الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا يا رسول الله زعم
ابو بكر ان الحسنات من الله والسيئات من العباد وقال عمر الحسنات والسيئات من الله فتابع
هذا قوم وتابع هذا قوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاقضين بينكما بقضاء اسرافيل بين
جبريل وميكائيل ان ميكائيل قال بقول ابي بكر وقال جبريل بقول عمر فقال جبريل لميكائيل
انا متى تختلف اهل السماء تختلف اهل الارض فلنتحاكم الى اسرافيل فتحاكما اليه فقضى بينهما بحقيقة
القدر خيره وشره وحلوه ومره كله من الله ثم قال يا ابا بكر ان الله لو اراد ان لا يعصى لم يخلق
ابليس فقال ابو بكر صدق الله ورسوله ومنها قوله تعالى واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى هذه الآية من
موافقات عمر فقد اخرج البخاري ومسلم والترمذي وغيرهم عن عمر قال وافقت ربي في ثلث
او وافقني ربي في ثلث قلت يا رسول الله لو اتخذت من مقام ابراهيم مصلى فنزلت واتخذوا
من مقام ابراهيم مصلى الحديث ومن قيام عمر بحفظ شعاير الله عز وجل اعادة المقام في مكانه
بعينه وحدثنا السعيد عن سفيان بن عيينة عن حبيب بن ابي الاشرس قال كان سيل ام نهشل
قبل ان يعمل عمر الردم باعلى مكة فاحتمل المقام من مكانه فلم يدر اين موضعه فلما قدم عمر سال
من يعلم موضعه فقال المطلب بن ابي وداعة انا يا امير المؤمنين قد كنت قدرته وذرعته
بمقاط وتخوفت عليه هذا من الحجر والركن اليه ومنه وجه الكعبة فقال ايت به فوضعه موضعه هذا
وعمل عمر الردم عند ذلك قال سفيان فذلك الذي حدثنا هشام بن عروة عن ابيه ان
المقام كان على سقع البيت فاما موضعه الذي هو موضعه الآن فاما ما يقول الناس
انه كان هنالك موضعه فلا قلت المقاط بالكسر حبل صغير شديد الفتل والجمع مقط عن عمر
في قوله تعالى يتلونه حق تلاوته قال اذا مروا بذكر الجنة سالوا الله الجنة واذا مروا بذكر النار

ثم ذا بادمنه ان ... روي من طريق منقودة ... ان الذين لما دخلوا على عثمان كان المصحف
بين يديه فضربوه بالسيف على يديه فجرى الدم على فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم فقال عثمان
والله انها لاول يد خطت المفصل وقيل كانت منهم رجلا سوداء ... واخرج ابو داود عن
معاذ بن جبل كان عمر اصاب من النساء بعد ما نام فاتى النبي صلى الله عليه وسلم فذكر
ذلك له فانزل الله تعالى احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم الى قوله ثم اتموا الصيام الى
الليل واخرج الطبراني في الاوسط عن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول ذاكر الله تعالى في رمضان مغفور له وسائل الله لا يخيب وعن عمر في قوله تعالى الحج
اشهر معلومات قال شوال وذو القعدة وذو الحجة وعن عمر افصلوا بين حجكم وعمرتكم
اجعلوا الحج في اشهر الحج واجعلوا العمرة في غير اشهر الحج اتم لحجكم وعمرتكم وعن ابي بكر
الصديق انه قال في خطبته الصدق امانة والكذب خيانة الكيس التقي والحمق الفجور وعن عمر
كتب الى ابنه عبد الله اما بعد فاني اوصيك بتقوى الله فانه من اتقاه وقاه ومن اقرضه
جزاه ومن شكره زاده واجعل التقوى نصب عينيك وجلاء قلبك واعلم انه لا عمل لمن
لا نية له ولا اجر لمن لا حسنة له ولا مال لمن لا رفق له ولا جديد لمن لا خلق له واخرج الشافعي
في الام عن عروة بن الزبير ان عمر بن الخطاب ... من عرفة قال اليك تعدو قلقا
وضينها مخالفا دين النصارى دينها واخرج البيهقي عن ابي هريرة ان رجلا مر بعمر بن
الخطاب وقد قضى نسكه فقال له عمر احججت قال نعم فقال له اجتنبت ما نهيت قال ما الوت
قال عمر استقبل عملك فقيل لعطاء بن ابي رباح ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يستأنف
العمل يعني الحاج قال لا ولكني بلغني عن عثمان بن عفان وابي ذر الغفاري انهما قالا استقبلوا العمل
وعن سالم عن ابيه عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله تعالى من شغله
ذكري عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين وعن ابي نجيح سئل ابن عمر عن صوم عرفة
فقال حججت مع النبي صلى الله عليه وسلم فلم يصمه ومع عمر فلم يصمه ومع عثمان فلم يصمه وانا لا

[illegible] لا آمر رجلا نهى عنه ويتعرض عن صحبة المشركين [illegible] فجاء رسول الله صلى

الله عليه وسلم وجبهته تقطر [illegible] فقال [illegible]

[illegible] الا [illegible] الخوف [illegible]

[illegible] فخرج حتى [illegible]

على رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة [illegible] أبو بكر [illegible]

بالآية التي نزلت في [illegible] رسول الله صلى الله عليه

وسلم فقال [illegible] عن عكرمة أن عمر بن الخطاب كان إذا أتى على هذه الآية ومن الناس

من يعجبك قوله [illegible] ومن الناس من يشري نفسه [illegible] قال اقتتل الرجلان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عن أبي بكر الصديق أن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما اغبرت قدما

في سبيل الله [illegible] وعن عثمان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حرس ليلة في

سبيل الله أفضل من ألف ليلة يقام ليلها ويصام نهارها وعن أبي بكر الصديق قال قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم ما ترك قوم الجهاد إلا عمهم الله بالعذاب [illegible] الخطاب أن الله

لا يستحيي من الحق [illegible] وعن زيد بن أسلم قال بلغني أنه [illegible] امرأة إلى

عمر بن الخطاب [illegible] زوجها لا يصيبها فأرسل إليه فسأله فقال كبرت [illegible]

فقال عمر في كم تصيبها قال في كل طهر مرة فقال اذهب فإن فيه ما يكفي المرأة وعن الحسن قال

سأل عمر ابنته حفصة كم تصبر المرأة عن الرجل فقالت ستة أشهر فقال لا أحبس رجلا أكثر

من ستة أشهر وعن عمر قال والله إني لأكره نفسي في الجهاد [illegible] وعن [illegible]

بن أسلم [illegible] قال بينا عمر يصلي [illegible] خلفه [illegible]

كما فعلنا من [illegible] حطينا [illegible] الذي جعل المولى [illegible] عمر [illegible] في كتاب

[illegible] قبل [illegible] الشوق [illegible] سنة [illegible] في [illegible] صلى الله عليه [illegible]

[illegible] في [illegible] اني [illegible] عليهم [illegible] حتى [illegible]

[illegible] عليهم [illegible] عليهم [illegible] بعد [illegible]

فقال [illegible] الله [illegible] في [illegible] الآية

[illegible] عمر بن الخطاب خرج [illegible] الى الناس فقال ايكم يخبرني باعظم آية في القرآن و

اعدلها واخوفها وارجاها فسكت القوم فقال ابن مسعود على الخبير سقطت سمعت رسول الله صلى الله

عليه وسلم يقول اعظم آية في القرآن الله لا اله الا هو الحي القيوم واعدل آية في القرآن ان الله يامر بالعدل

والاحسان الآية واخوف آية في القرآن فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا

يره وارجى آية في القرآن يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله وعن ابي الدرداء

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين من بعدي ابي بكر وعمر فانهما حبل الله الممدود

فمن تمسك بهما فقد تمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها وعن ابن عباس قال قال عمر يوما لاصحاب

النبي صلى الله عليه وسلم فيم ترون هذه الآية نزلت ايود احدكم ان تكون له جنة قالوا الله

اعلم فغضب عمر [illegible] نعلم او لا نعلم فقال ابن عباس في نفسي منها شيء [illegible] قال عمر اي عمل قال

ابن عباس [illegible] فقال عمر رجل غني يعمل بطاعة الله ثم بعث له الشيطان فعمل بالمعاصي حتى اغرق

[illegible] ابن عباس [illegible] قال عمر بن الخطاب قرات الليلة آية اسهرتني ايود احدكم ان

تكون له جنة من نخيل واعناب [illegible] ما عنى بها فقال بعض القوم الله اعلم فقال اني اعلم ان

الله اعلم ولكن انما سالت ان كان عند احد منكم علم فيها وسمع فيها شيئا ان يخبر بما سمع [illegible]

[illegible] البصري [illegible] ولم يخبر [illegible] العمل [illegible] عنى بها العمل

[illegible] صدقت يا ابن اخي عنى بها العمل ابن آدم

افقر ما يكون الى جنته اذا كبرت سنه وكثر عياله وابن آدم افقر ما يكون الى عمله يوم القيامة

[illegible]

صدقت يا ابن أبي قحافة الدارقطني عن عمر بن الخطاب أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
يأمر بالزكاة في هذه الأربعة الحنطة والشعير والزبيب والتمر وعن أبي بكر الصديق قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم على هذه الأعواد المنبر يقول اتقوا النار ولو بشق تمرة فإنها تقوم
العوج وتدفع ميتة السوء وتقع من الجائع موقعها من الشبعان أخرجه أبو داود والترمذي
عن عمر قال أمرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم أن نتصدق فوافق ذلك مالا عندي فقلت اليوم
أسبق أبا بكر إن سبقته يوما فجئت بنصف مالي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أبقيت
لأهلك قلت مثله وأتى أبو بكر بكل ما عنده فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أبقيت لأهلك
قال أبقيت لهم الله ورسوله فقلت لا أسابقك إلى شيء أبدا وعن الشعبي قال نزلت هذه
الآية إن تبدوا الصدقات فنعما هي إلى آخر الآية في أبي بكر وعمر جاء عمر بنصف ماله يحمله
إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على رؤوس الناس وجاء أبو بكر بماله أجمع يكاد يخفيه من نفسه
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تركت لأهلك قال عدة الله وعدة رسوله فقال عمر لأبي بكر ما استبقنا
إلى باب خير قط إلا سبقتنا إليه وأخرج أحمد عن ابن أبي مليكة قال ربما سقط الخطام من يد أبي بكر الصديق
فيضرب بذراع ناقته فينيخها فيأخذه فقالوا له أفلا أمرتنا نناولكه فقال إن حبي صلى الله
عليه وسلم أمرني أن لا أسأل الناس شيئا أخرج أحمد وأبو يعلى عن أبي سعيد الخدري قال قال عمر يا
رسول الله لقد سمعت فلانا ما هو كذلك لقد أعطيته ما بين عشرة إلى مائة فما يقول ذلك قال
أما والله إن أحدكم ليخرج بمسألته من عندي يتأبطها نارا قال عمر يا رسول الله لم تعطيها إياهم
قال فما أصنع يأبون إلا مسألتي ويأبى الله لي البخل وأخرج البخاري ومسلم عن عمر [illegible]
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطيني العطاء فأقول أعطه من هو أفقر إليه مني فقال خذه إذا
جاءك من هذا المال شيء وأنت غير مشرف ولا سائل فخذه فتموله فإن شئت كله وإن شئت
تصدق به وما لا فلا تتبعه نفسك قال سالم بن عبد الله فلأجل ذلك كان عبد الله لا يسأل
أحدا شيئا ولا يرد شيئا أعطيه وعن أبي إسحاق قال لما قبض أبو بكر استخلف عمر خطب

اتقى من فهد اسعد الشيخ عليه بما هو اهله ثم قال ايها الناس ان بعض الطيرة كفر وان بعضها لمن شرك
وانكم تقولون بالا تاكلون وتاملون ما لا تدركون واعلموا ان بعض الشح شعبة من النفاق فاتقوا
شح انفسكم فانه شر صاحبه والآية الذين يعقدون اموالهم بالقناطير والقناطير مسلولة مختومة فلا اجرهم
عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون ثم عمر قال من اخر ما انزل الله آية الربوا وان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قبض ولم يفسرها لنا فدعوا الربوا والريبة وعن ابي بكر
الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب ان يسمع الله دعوته ويفرج كربته في الدنيا
والآخرة فلينظر معسرا او ليدع له ومن سره ان يظله الله من فور جهنم يوم القيمة ويجعله في
ظله فلا يكونن على المؤمنين غليظا وليكن بهم رحيما وعن عثمان بن عفان سمعت النبي صلى الله
عليه وسلم يقول اظل الله عبدا في ظله يوم القيمة يوم لا ظل الا ظله انظر معسرا او ترك لغارم
قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا
بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمت الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم
فاصبحتم بنعمته اخوانا وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته
لعلكم تهتدون ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر و
اولئك هم المفلحون ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البينات و
اولئك لهم عذاب عظيم يوم تبيض وجوه وتسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم اكفرتم
بعد ايمانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون واما الذين ابيضت وجوههم ففي رحمت
الله هم فيها خالدون تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق وما الله يريد ظلما للعالمين ولله ما
في السموات وما في الارض والى الله ترجع الامور فقير گويد عفي عنه خداى عز وجل در اين آيات
بيان فرموده است حقيقت خلافت خاصه وحقيقت فتنه كه بعد از ايام خلافت خاصه
بظهور آيد و رسانيد حضرت خود تا اين كيفيت وسقط حجاب خود از آن حالت ديگر
[illegible] ومتعهد احوال امر معضل نمايد منقوى فرسوده قدم در آن بعد از آن حكم نمايد باجماع

در اعتصام بحبل الله و نهی میکند از تفرق در راه باطل از اشارات معجزه آنحضرت اجتماع
مسلمانان است یکی آنکه در فهم شرائع الهیه از کتاب الله مختلف نشوند بحیثیتی که مذهب خود ایشان را
کسی بجد و دیگری چیزی دیگر کما قال تعالی فی هذه الآیة واعتصموا بحبل الله جمیعا بطریق اجمال مبین شده
آیه ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات مقرر و بند اقتدا
که با یکدیگر مساعده کنند و اختلاف را از میان خود بر اندازند و در قضایا اتفاق و اجماع
را اصل خود دانند و عادة الله است که اجماع و رفع اختلاف واقع نمی‌شود الا بتصدی خلیفه راشد
عالم بعلم الفصل فیما بینهم دیگر آنکه همه بر اعلاء کلمة الله سعی باید کرد و خود را متفق سازند و اجتماع
در هر شهر که در جاهلیت میان ایشان بود بر افراد کرده اند در هر مضمون امتنان نموده و لقد
ذاذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء بعد از آن ارشاد میفرماید که سبب این اجتماع کسب
خیری است آنست که جماعه از ایشان باحیای علوم دین و اقامت جهاد و اقامت حدود و امر
بمعروف و نهی منکر قایم شوند و دیگران امتثال امر ایشان کنند و این یکی از وجوه اجابت باکره
امامت عادة الله آنست که امر اقامت معلق بدون تصدی شخصی مسلم الفضل فیما بینهم
هرین اقامت صورت نگیرد بعد از آن تشدید میفرماید در تفریق فی الدین تا مانند اهل کتاب نشوند
که بعد وضوح حق و ثبوت حجت الله طریقت مختلف شدند و بعد از وقوع اختلاف
حال ایشان روز قیامت آنست که بعض وجوه سیاه شود و بعد از آن اینجا که در میان
امت محمدیه قایم باحیای دین باشند بر جماعتی که در امم سابقه باین امر قیام می‌نمودند ارشاد
میفرماید و سبب موخر داشتن یهود و نصاری ازین منزلت بیان میفرماید که کنتم خیر امة الخ
بالجمله خلافت خاصه آنست که اجماع مسلمین بهر وجه معنی متحقق گردد اتفاق در مذاهب داشته
باشند و اجماعی که بسبب شعبش نفس سبعی و بهیمی دلهای ایشان را مشحون سازد
از میان خودها دفع کرده اند و آن قرن خیر القرون باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم
خیر القرون قرنی الحدیث و ایام فتنه آنکه اختلاف در مذاهب پیدا آمد و جماعات

مسلمین از جهت اعتقاد جمیع مجتهد شوند و مجتهد و مجدد گردند پس به بطلان این اعتقاد آنچه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از انکار ایشان در اخبار مشهوره ارشاد فرموده اند سابق بتقریر پیوسته فرق جماعت
مسلمین که در بیعت آیت ثابت شده که جماعت عظیم از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیر امت اند حضرت
المرام سعید و شهید بیعت کنند اجماع در تصدیق امامت بر شخصی از ایشان همه متفق باشند و
و در حکم ایشان وعده الی الحشر کرده اند که بعد بیعت خلافت پس اگر اتفاق ایشان بر باطل
باشد غیر مستحق ریاست را رئیس کرده اند غیر امت باشند و از جمعی غیر مستحق ریاست را رئیس
کرده اند و جمعی دیگر سکوت نموده اند انکار منکر نکرده اند هر دو از خیریت معزول باشند سبحانک
هذا بهتان عظیم قال الله سبحانه الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا
منهم واتقوا اجر عظیم الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا
حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله
ذو فضل عظیم انما ذلکم الشیطان یخوف اولیاءه فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین تفسیر کبیر
عن جمعی مفسرین در تفسیر این آیات مختلف اند اکثر بر قبیل آیه دارند که الذین استجابوا والذین
قال لهم الناس در بدر صغری نازل شده با جماعه اعلی از حاضران بدر صغری عبارت فانقلبوا بنعمة
من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله دلالت بر آن ممدوح بود و ناهیک
من التشریفات قال الله تعالی ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات
لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات
والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل النار فقد
اخزیته وما للظالمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم
فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا
علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامة انک لا تخلف المیعاد فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل
عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم واوذوا

فی سبیلی

فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار

ثوابا من عند الله والله عنده حسن الثواب تفسیر کرده‌اند این آیات در شأن مهاجرین

اولین نازل شده هر چند در اوائل آیات عنوان مهاجرین مذکور نشده است اما چون در آخر مذکور

شد انی لا اضیع عمل عامل منکم فالذین هاجروا واخرجوا معلوم شد که این جماعه مهاجرین اولین‌اند

که از دیار خود بر آورده شده‌اند و اینها اند که در فی الله ایذا داده شدند ایشان را و قتال

کردند و بعض ایشان مقتول شدند و بعض دیگر در صدد مقتولیت آمده و بذل نفوس نمودند

لحفظ الهی ایشان را الله ان مهلکه محفوظ داشت کما قال فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر و

همه جاهای خاص با خلاصه تمام متصف اند و اگر از این جماعه سیئه صادر شده باشد بحکم لعل الله اطلع

علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم مغفور است و مآل حال ایشان دخول جنات

وما اعظم من بشارة وعن عمر بن الخطاب قال من قرأ البقرة والنساء وآل عمران کتب

عند الله من الحکماء واخرج الدارمی عن سلیمان بن یسار ان رجلا یقال له صبیغ قدم المدینة

فجعل یسأل عن متشابه القرآن فارسل الیه عمر وقد اعد له عراجین النخل فقال من انت قال انا

عبد الله صبیغ فقال وانا عبد الله عمر فاخذ عرجونا من تلک العراجین فضربه حتی دمی رأسه

فقال یا امیر المؤمنین حسبک قد ذهب الذی کنت اجد فی رأسی وعن ابی عثمان النهدی ان عمر

کتب الی اهل البصرة ان لا تجالسوا صبیغا قال فلو جاء ونحن مائة لتفرقنا وعن محمد بن سیرین قال

کتب عمر بن الخطاب الی ابی موسی الاشعری ان لا یجالس صبیغ وان یحرم عطاءه ورزقه

وقال الشافعی حکمی فی اهل الکلام حکم عمر فی صبیغ ان یضربوا بالجرید ویحملوا علی الابل ویطاف

بهم فی العشائر والقبائل وینادی علیهم هذا جزاء من ترک الکتاب والسنة واقبل علی علم الکلام

واخرج الدارمی عن عمر بن الخطاب قال انه سیأتیکم ناس یجادلونکم بشبهات القرآن فخذوهم

بالسنن فان اصحاب السنن اعلم بکتاب الله وعن ابی هریرة قال کنا عند عمر بن الخطاب

اذ جاءه رجل یسأله عن القرآن مخلوق هو او غیر مخلوق فقام عمر فاخذ بمجامع ثوبه حتی قاده الی

علی بن ابی طالب فقال یا ابا الحسن الا تسمع ما یقول هذا قال وما یقول قال علی یا ابنی عنه العزیز
المخلوق هو او غیر مخلوق فقال علی هذه کلمة وسیکون لها ثمرة لو ولیت من الامر ما ولیت
ضربت عنقه عن قتادة فی هذه الآیة ولتکن منکم امة ذکر لنا ان عمر بن الخطاب کان
یقول اللهم زینت لنا الدنیا وانبأتنا ان ما بعدها خیر منها فاجعل حظنا فی الذی هو
خیر وابقی وعن عمر قال لو ترک الناس الی اقالتهم ولکنا نقاتلهم علی الصلوة والزکوة وعن
عثمان انه قرأ ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویستعینون
الله علی ما اصابهم اولئک هم المفلحون فقیر گوید معنی این حدیث آنست که حضرت عثمان این کلمه را از قرآن
میدانست نه براکه متواتر شده در ملته که این کلمه در مصاحف عثمانیه بود بلکه معنی این سخن آنست
که این کلمه از فحوای این آیت مفهوم میشود یعنی آنکه مفسر میگوید واما ان القرینة تقوله واسیل الی
القرینة دالة حیثیه این کلمه آنست که منصب خلیفه راشد بدعوت تام دست بزبان فقط بلکه همت
بسته وجود دفع بلاها از امت در پیش خیل بهانه نیاید تا حاصل آنکه از متممات خلافت
راشده است که دفع بلای امت بدعای او شود وعن عمر قال لو شاء الله تعالی لقال انتم فکنا
کلنا ولکن قال کنتم فی خاصة اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ومن صنع مثل صنیعهم کانوا خیر امة
اخرجت للناس وعن عمر فی قوله تعالی کنتم خیر امة قال یکون لاولنا ولا یکون لآخرنا وعن
قتادة قال ذکر لنا ان عمر بن الخطاب تلا هذه الآیة کنتم خیر امة ثم قال یا ایها الناس من
سره ان یکون من الامة التی اخرجت للناس فلیؤد شرط الله فیها وعن عیاض الاشعری
قال شهدت الیرموک وعلینا خمسة امراء ابو عبیدة ویزید بن ابی سفیان وابن حسنة
وخالد بن الولید وعیاض ولیس عیاض هذا الذی حدث سماک قال وقال عمر اذا کان قتال فعلیکم ابو عبیدة
فکتبنا الیه انه قد جاش الینا الموت واستمددناه فکتب الینا انه قد جاءنی کتابکم تستمدونی
وانی ادلکم علی من هو اعز نصرا واحضر جندا الله عز وجل فاستنصروه فان محمدا صلی الله
علیه وسلم قد نصر یوم بدر فی اقل من عدتکم فاذا جاءکم کتابی هذا فقاتلوهم ولا تراجعونی

فقاتل

فقال لهما ثم قرأ هذه الآية اخرجه احمد وابو داود والترمذي عن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما اصر من استغفر وان عاد في اليوم سبعين مرة وقيل لما مات قام عمر فقرأ وما
محمد الا رسول الى قوله الشاكرين فقال لقد علمنا عمر فقال انه نزلت على المنبر آل عمران ثم قال تعلموا عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم يوم احد فصعدت الجبل فسمعت يهوديا يقول قتل محمد فقلت لا اسمع احدا
يقول قتل محمد الا ضربت عنقه فنظرت فاذا انا برسول الله صلى الله عليه وسلم والناس يتراجعون
اليه فنزلت هذه الآية وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اخرجه البخاري عن ابي سلمة عن
ابن عباس ان ابا بكر خرج وعمر يكلم الناس فقال اجلس يا عمر وقال ابو بكر اما بعد من كان يعبد محمدا
فان محمدا قد مات ومن كان يعبد الله فان الله حي قال الله وما محمد الا رسول الى قوله الشاكرين
قال والله لكانهم لم يعلموا ان الله انزل هذه الآية حتى تلاها ابو بكر فتلقاها منه الناس كلهم فما
اسمع بشرا من الناس الا يتلوها وقد روي عن ابي هريرة وعروة وغيرهما نحو ذلك وقال ابراهيم
قال ابو بكر لو منعوني عقالا اعطوا رسول الله صلى الله عليه وسلم لجاهدتهم ثم تلا وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم وعن علي بن ابي طالب في قوله وسيجزي
الله الشاكرين قال الثابتين على دينهم ابا بكر واصحابه فكان علي يقول ابو بكر امير الشاكرين وعن
عن ابن عباس وشاورهم في الامر ابو بكر وعمر وفي رواية عن ابن عباس قال نزلت هذه الآية
في ابي بكر وعمر فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما و درین موضع اشکالی
بهم میرسد زیرا که سوق آیات برای جماعتی ست که در غزوه احد از ایشان تقصیری روی
داده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم می باید که از سر تقصیر ایشان درگذرند و بانواع
ملاطفات غبار ندامت از چهره حال ایشان زایل فرمایند آنجا نسبت مشاوره در امور
حرب وارد و شیخین تقصیری در آن واقعه ظاهر نشده تا مصداق این آیت توانند بود جواب
آنست که ذکر دن عبد الله بن عباس شیخین را درین موضع مذهبی دارد غیر مذاهب مشهور
در تفسیر و آن آنست که عرب گاهی ذکر الشی بالشی و این نکته را یاد گیر که در بسیار

ومن موافقته كما نقل من تفسير قوله تعالى ... وقرأ ابن عمر وقال كتب ابو بكر الصديق الى عمرو بن
... رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ... في ... وعن الضحاك قال كان عمر بن الخطاب
يساعد ... المراة فنزل قوله تعالى لقد عفى الله عنهم اخرج البخاري من حديث ابن عمر ... من الله
انا شهيد ان الله قد عفى عنه وعن الحسن في ... مقام النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر
وعمر وعثمان وعلي وناس من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فتبعوهم المدينة وقالت عائشة
في قصة حمراء الاسد فانتدب منهم سبعون رجلا منهم ابو بكر والزبير ومن موافقاته لابي بكر
الصديق قوله تعالى لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء روي ذلك من طرق
متعددة منها ما يدل على موافقته ومنها ما يدل على تصديق مقالته روي عن عكرمة ان النبي
صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر الى فنحاص اليهودي يستمده وكتب اليه وقال لابي بكر لا تفتات
علي بشيء حتى ترجع الي فلما قرا فنحاص الكتاب قال قد احتاج ربكم قال ابو بكر فهممت ان امده
بالسيف ثم ذكرت قول النبي صلى الله عليه وسلم لا تفتات علي بشيء فنزلت لقد سمع الله قول
الذين قالوا ان الله فقير الاية وقوله ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم وما بين ذلك في يهود
قينقاع وفي رواية فغضب ابو بكر فضرب وجه فنحاص ضربة شديدة وقال والذي نفسي بيده لولا
العهد الذي بيننا وبينك لضربت عنقك يا عدو الله فذهب فنحاص الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال يا محمد انظر ما صنع صاحبك بي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر ما حملك
على ما صنعت قال يا رسول الله قال قولا عظيما يزعم ان الله فقير وانهم عنه اغنياء فلما قال ذلك
غضبت لله مما قال فضربت وجهه فجحد فنحاص فقال ما قلت ذلك فانزل فيما قال فنحاص تصديقا
لابي بكر لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير الاية ونزل فيما بلغه في ذلك من الغضب
ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم ومن الذين اشركوا اذى كثيرا الاية وعن السدي
في قوله لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير قالها فنحاص اليهودي من بني مرثد لقيه ابو بكر
فكلمه فقال له يا فنحاص اتق الله وامن وصدق واقرض الله قرضا حسنا فقال فنحاص يا ابا بكر

ثم زعم ان ربنا فقير يستقرض اموالنا وما يستقرض الا الفقير من الغني ان كان ما تقول حقا فان
الله اذا لفقير فانزل الله هذا فقال ابو بكر فلولا هدنة كانت بين النبي صلى الله عليه وسلم وبين
بني مرثد لقتلته وعن مجاهد قال صك ابو بكر رجلا منهم الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء لم
يستقرضنا وهو غني وهم يهود اخرج الترمذي عن عثمان بن عفان سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول موقف ساعة في سبيل الله خير من الف يوم فيما سواه من المنازل ونحوه ابن ماجه
من رابط في سبيل الله كانت كالف ليلة صيامها وقيامها فقير گويد عفي عنه سابق بيان کرديم
فضائلی که عبادات اسلام نيز دو گونه شده به سبب ورود کار خوب من دو قسم است يکی آنکه خلاص کردن
آنها افراد بشر را از مقتضای طبيعت و نزديک ساختن آنها به حظيرة القدس مشابه مذهب
طبيعی است لاجرم در جميع اديان و ملل اهتمام امر فرموده اند مثل توکل و يقين و صبر و صلوة
و صوم و صدقه و ذکر باری جل مجده و قسم ثانی آنکه تاثير آنها در افراد بشر با عنايت
الهی مخصوص به زمانه خاص است مانند هجرت و جهاد و حج و ... و در بعض ملل مقرب می باشد افراد
بشر را به حظيرة القدس و در بعض ملل نه مثلا در شريعت ما اراده الهيه متعلق شد که بيت حرام
فضا ... از مشرکين و يهود و نصاری و مجوس و صورت کشتن ايشان ... حظيرة القدس با ... گفت
ممثل گشت که لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض الآية و تجليات جامعه از افراد ... الهيه
الهيه بواسطه صحبت پيامبر صلى الله عليه وسلم نازل شدند مانند جبرئيل در وقت صحبه ... و منعوتا
نفحات الهيه گشتند و در ميان ايشان و در ميان ملا اعلی مشابهتی و مناسبتی واقع شد
و از انجاست فتح کرد بر ايشان باب عظيم را از قرب که اگر صد سال رياضت بدنيه و نفسانيه ميکشيدند
بعشر عشير آن مشابهت فائز نميگشتند و در ملل ديگر اين داعيه و اراده متعلق نگشت و ام
را باين صورت در ميان نيامده اند پس هجرت و جهاد در ملل ايشان از اعمال مقربه نبود
در قرآن عظيم و سنت سنيه هر دو فضل را بيان فرموده اند و فضل ثانی را مزيد اهتمام
نموده اند و مناط تفاضل مراتب گردانيده تا مردم هر دو فضل ... باشند تقدم بر

افراد بشر را استحقاق ریاست عامه مسلمین میسر نیست خدای عزوجل در سوره نسا هر دو فضل
بیان فرموده باید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را باین هر دو صفت شناخت تا حجت باشد است را
و تکلیف بتقدیم ایشان بر دیگران ظاهر شود قال الله ومن یطع الله والرسول فاولئک مع
الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا ذلک الفضل
من الله وکفی بالله علیما در اول افاده میفرماید که ایمان مستکملان بکلمه توحید درست نشود تا آنکه
در وقت مشاجرات کارخانه ظهور نفس حقیقت تسلیم ما انزل ایشان ظاهر گردد و بعد از آن میفرماید
که این مطیعان با پیغامبران و صدیقان و شهیدان خواهند بود و حسن اولئک رفیقا
آیه ششم باید دیگر که کتاب مرقوم یشهده المقربون ومزاجه من تسنیم عینا یشرب بها
المقربون کمال ابتغاء ابرار است که با این چهار فرقه محشور شوند و در ذیل ایشان معدود
گردند و این چهار طائفه سر دفتر اهل نجات اند و طبقه علیا از طبقات امت موجود از صحابه
در مواضع دیگر مقربین و سابقین تعبیر رفته است قدر از آیه کریمه واضح گشت و چون
این معنی مقرر شد باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث مشهوره که تکلیف بآنها قطعی
علما را اخبار داده که ابوبکر صدیق است و عمر و عثمان و علی شهید پس ریاست
معنوی ایشان بر سایر طبقات مبرهن گشت و در ملت اسلامیه خفائی درین معنی نماند قال الله
تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم
وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله
الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة
وکان الله غفورا رحیما خدای تعالی درین آیه افاده میفرماید که صحابه بر یک طبقه
نیستند بلکه بعض ایشان افضل اند از بعض و مناط فضل جهاد است فی سبیل الله با
نفس خویش یعنی بمباشرت قتال کفار و با اموال خویش یعنی بانفاق فی سبیل الله ازین آیه
واضح گشت که مجاهدان بانفس خویش و با اموال خویش سر دفتر امت اند و از طبقات

علیا

علمای امت و ایشان افضل اند از غیر خود تا زود را عاقبت سعود که تخلیف بان قایم
است و معنی بعد فوت انها باقی نمی ماند تا بشنگ به این بزرگان و جمیع منا با غیر
در کتاب سعادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اخر بعد از آنکه فی بعض الاوقات و اجمعی
مباشره قتل بیشتر بوقوع آمد و از معنی دیگر اتفاق نه یاره مرتبطنو انجا میدو از معنی هر دو
وجه کان حقوق گشت قال الله تعالی ومن یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا وسعة
ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله وکان الله
غفورا رحیما تدای عمر و جاهد او صحبت شرعی میکرد اند هجرت را اندیا رکفر و بیان می
فرماید عقوبت تارکان هجرت و مستثنی مینماید ضعفا را که حیله هجرت نمیدانند و از بعضی
سرآمدن نمی توانند بعد از آن فضیلت هجرت بیان میکند و اجر آن در دنیا و آخرت
استثنا مینماید و کسی را که بقصد هجرت از خانه خود بر آید و بمقصد نا رسیده انجام میکند
ثواب جزیل وعده میدهد از ین آیت فضیلت مهاجران ثابت شد والله اعلم وعن
عمر بن الخطاب قال انی انزلت نفسی من مال الله بمنزلة والی الیتیم ان استغنیت استعففت
وان احتجت اخذت منه بالمعروف فاذا ایسرت قضیت وعن ابن مسعود قال کان عمر
بن الخطاب اذا سلک بنا طریقا فاتبعناه وجدناه سهلا وانه سئل عن امراة وابوین فقال
للمراة الربع وللام ثلث ما بقی وما بقی فللاب وعن ابن عباس انه دخل علی عثمان فقال ان الاخوین
لا یردان الام عن الثلث قال الله فان کان له اخوة والاخوین لیسا بلسان قومک
اخوة فقال عثمان لا استطیع ان ارد ما کان قبلی ومضی فی الامصار وتوارث به الناس
و اجابت زید بن ثابت بجواب آخر قالوا یا ابا سعید ان الله یقول فان کان له اخوة وانت
تحجبها بالاخوین قال ان العرب تسمی الاخوین اخوة فقیر گوید این اختلاف نیست بلکه حضرت
عثمان رضی الله عنه تمسک نمود باین اصل که حکم خلیفه راشد چون مبرم شود و سبیل
المسلمین گردد حجت است در دین و زید بن ثابت معنی را که صحابه در وقت مشاوره

فيه سعيد و بعضه تعرّض منه وعن ابن شهاب قال قضى عمر بن الخطاب ان ميراث الاخوة من الام
للذكر مثل الانثى قال ورأى عمر بن الخطاب قضى بذلك حتى علماً من رسول الله صلى الله عليه وسلم
و لهذه الآية قال الله تعالى فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث وعن عمر وعثمان و
ابن مسعود و زيد في ام و زوج و اخوة لاب و ام و اخوة لام ان الاخوة من الاب
و الام شركاء الاخوة من الام في ثلثهم وذلك انهم قالوا هم بنو ام كلهم ولم تزدهم الاب الا قربا
فهم شركاء في الثلث وكتب عمر الى ابي موسى اذا لهوتم فالهوا بالرمي واذا تحدثتم فتحدثوا
بالفرائض وعن عمر قال تعلموا الفرائض واللحن والسنة كما تعلمون القرآن وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم افرضهم زيد بن ثابت فقير گوید عفی عنه در تخریج این حدیث [illegible]
در افاده اصلیست از اصول مسائل با خلاف ابن عباس و غیر او لهذا بیان [illegible]
عن الزهري قال لولا ان زيد بن ثابت كتب الفرائض لرأيت انها ستذهب من الناس
وعن عمر انه كان يقول عجبا للعمة تورث ولا ترث وعن قبيصة بن ذؤيب قال جاءت
الجدة الى ابي بكر فقالت ان لي حقا ابن ابن او ابن ابنة لي مات قال ما علمت لك في كتاب
الله حقا ولا سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه شيئا وسأسأل فشهد المغيرة بن شعبة
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاها السدس قال من سمع ذلك معك فشهد محمد بن
مسلمة فاعطاها ابو بكر السدس وعن زيد بن ثابت ان عمر لما استشارهم في ميراث الجدة
والاخوة قال زيد كان رأيي ان الاخوة اولى بالميراث وكان عمر يرى يومئذ ان الجد اولى
من الاخوة [illegible] حضرت [illegible] علی وابن عباس مثلا [illegible] سبیل [illegible] و
[illegible] علی نحو تصریف زید فقیر گوید بعد از آن از حضرت فاروق و حضرت عمر رضی الله عنه
نقل کرده شد که ازین رای رجوع کردند و درین مسئله قولی ثابت تر از قول حضرت
صدیق نیست [illegible] اخرجه البخاري وعن ابن عباس قال اول من اعال الفرائض
عمر تدافعت عليه وركب بعضها بعضا قال والله ما ادري كيف اصنع بكم والله ما ادري ايكم قدم

يقول الكم اعترفوا بالعول في هذا المال شيئا احسن منه ان قسمه عليكم بالحصص ثم قال ابن عباس
وايم الله لو قدم من قدم الله واخر من اخر الله ما عالت فريضة فقيل له وايها قدم الله قال كل
فريضة لم يهبطها الله عن فريضة الا الى فريضة فهذا ما قدم الله وكل فريضة اذا زالت عن
فرضها لم يكن لها الا ما بقي فتلك التي اخر الله فالذي قدم كالزوجين والام والذي اخر كالاخوات
والبنات فاذا اجتمع من قدم الله واخر بدئ بمن قدم فاعطي حقه كاملا فان بقي شيء كان
لهن وان لم يبق شيء فلا شيء لهن وذكر قصة عمر الثلث في الوصية فقال الثلث وسط لا بخس
ولا شطط وعن ابي عبد الرحمن السلمي قال قال عمر بن الخطاب لا تغالوا في مهور النساء فقالت
امراة ليس ذلك لك يا عمر ان الله يقول وآتيتم احداهن قنطارا من ذهب قال وكذلك
هي في قراءة ابن مسعود فقال عمر ان امراة خاصمت عمر فخصمته وعن بكر بن عبد الله المزني قال قال
عمر خرجت وانا اريد ان انهاكم عن كثرة الصداق فعرضت لي آية من كتاب الله وآتيتم
احداهن قنطارا وروي ان رجلا تزوج امراة ولم يدخل بها ثم راى امها فاعجبته فاستفتى
ابن مسعود فامره ان يفارقها ثم يتزوج امها ففعل وولدت له اولادا ثم اتى ابن مسعود
المدينة فسال عمر وفي لفظ فسال اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا لا يصلح فلما رجع
الى الكوفة قال للرجل انها عليك حرام ففارقها وسئل عمر عن الاختين تكون احداهما
بعد الاخرى فقال ما احب ان اجيزهما جميعا ونهاه واخرج مالك والشافعي عن قبيصة
بن ذؤيب ان رجلا سال عثمان بن عفان عن الاختين في ملك اليمين هل يجمع بينهما فقال
احلتهما آية وحرمتهما آية وما كنت لاصنع ذلك فخرج من عنده فلقي رجلا من اصحاب النبي
صلى الله عليه وسلم اراه علي بن ابي طالب فساله عن ذلك فقال لو كان لي من الامر شيء ثم وجدت
احدا فعل ذلك لجعلته نكالا وقد روي هذا الكلام بعينه عن علي من طريق ابي صالح عن علي قال سئل
الاختين المملوكتين احلتهما آية وحرمتهما آية ولا آمر ولا انهى ولا احل ولا احرم ولا افعل
انا ولا اهل بيتي وعن عمر انه خطب فقال ما بال رجال ينكحون هذه المتعة وقد نهى رسول الله

صلى الله عليه وسلم عنها الا ان اوتى باحد نكحها الا رجمته وسئل ابن عمر عن المتعة فقال حرام فقيل ان
ابن عباس يفتي بها قال فهلا ترمرم بها في زمان عمر وعن [illegible] ... الى
صفين فقام بين الصفين فقال يا ايها الناس اتقوا الله انكم لو ان [illegible] ...
السرائر [illegible] وسمعتم كلامه فقال ان الله [illegible] انتم فيه [illegible] مستحيين قالوا [illegible]
الله قال هو الله [illegible] على محمد صلى الله عليه وسلم وان ذلك [illegible] الله وقال
ان تقتلوا انفسكم ان الله كان بكم رحيما ثم رجع الى الكوفة وعن داود بن الحصين قال كنت
اقرا على ام سعد ابنة الربيع وكانت يتيمة في حجر ابي بكر فقرات عليها والذين عاقدت
ايمانكم فقالت لا ولكن والذين عقدت ايمانكم انها نزلت في ابي بكر وابنه وعن عبد الرحمن
حين ابى ان يسلم فحلف ابو بكر لا يورثه فلما اسلم امره الله ان يورثه نصيبه وعن عمر قال ما
استفاد رجل بعد الايمان بالله امراة حسنة الخلق ودودا ولودا وما استفاد رجل بعد
الكفر بالله شرا من امراة سيئة الخلق حديدة اللسان وعن عمر بن الخطاب قال النساء ثلث
امراة عفيفة مسلمة هينة لينة ودود ولود تعين اهلها على الدهر ولا تعين الدهر على
اهلها وقليلا ما تجدها وامراة لم تزد على ان تلد الولد والثالثة غل قمل يجعلها الله في عنق من
يشاء واذا اراد ان ينزعه نزعه وعن ابن عباس بعثت انا ومعاوية حكمين فقيل لنا
ان رايتما ان تجمعا جمعتما وان رايتما ان تفرقا فرقتما والذي بعثهما عثمان وعن ابي بكر
الصديق قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يدخل الجنة سيء الملكة وقال عمر
القبلة من اللمس فتوضؤوا منها وقال عثمان اللمس باليد وعن عمر قال الجبت الساحر والطاغوت
الشيطان قرئ عند عمر كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها فقال معاذ عندي تفسيرها تبدل
في ساعة مائة مرة فقال عمر هكذا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي رواية الى [illegible]
معاذ وقال عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم اول ما يرفع من الناس الامانة واخر ما
يبقى الصلاة ورب مصل لا خير فيه وعن عكرمة في قوله واولي الامر منكم قال ابو بكر وعمر

وعن الكلبي واولي الامر قال ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وابن مسعود وعن عكرمة انه سئل عن امهات

الاولاد فقال هن احرار فقيل باي شيء تقول قال بالقرآن قالوا باي شيء من القرآن قال قول الله اطيعوا

الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم وكان عمر من اولي الامر قال اعتقت وان كان سقطا

عن عمر قال اسمع واطع وان امر عليك عبد حبشي مجدع ان ضربك فاصبر وان حرمك فاصبر وان

اراد امرا ينتقص دينك فقل دمي دون ديني واخرج الثعلبي عن ابن عباس في قوله الم تر الى

الذين يزعمون انهم امنوا بما انزل اليك وما انزل من قبلك الاية قال نزلت في رجل من المنافقين

يقال له بشر خاصم يهوديا فدعاه اليهودي الى النبي صلى الله عليه وسلم ودعاه المنافق الى كعب بن

الاشرف ثم انهما احتكما الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقضى لليهودي فلم يرض المنافق وقال

تعال نتحاكم الى عمر بن الخطاب فقال اليهودي قضى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يرض بقضائه

فقال للمنافق كذلك قال نعم فقال عمر مكانكما حتى اخرج اليكما فدخل عمر فاشتمل على سيفه ثم خرج فضرب

عنق المنافق حتى برد ثم قال هكذا اقضي لمن لم يرض بقضاء الله ورسوله فنزلت وللحديث

طرق متعددة يأتي بعضها عن ابن لهيعة عن ابي الاسود وعن عتبة بن ضمرة عن ابيه وعن

مكحول وغير ذلك واخرج مسلم في حديث ابن عباس عن عمر بن الخطاب قال لما اعتزل النبي صلى الله عليه

وسلم نساءه دخلت المسجد فناديت باعلى صوتي لم يطلق نساءه ونزلت هذه الآية

واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه الى الرسول والى اولي الامر

منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم فكنت انا استنبطت ذلك الامر وعن يعلى بن امية قال

سألت عمر بن الخطاب قلت ليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان يفتنكم الذين

كفروا وقد امن الناس فقال لي عمر عجبت مما عجبت منه فسألت رسول الله صلى الله عليه وسلم

عن ذلك قال صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته وعن عمرو بن دينار ان

رجلا قال لعمر احكم بما اراك الله قال مه انما هذه للنبي صلى الله عليه وسلم خاصة وعن

ابن وهب قال قال لي مالك الحكم الذي يحكم به بين الناس على وجهين فالذي يحكم بالقرآن

دلالة على الا عقيبه فذلك الحكم الواجب وادوب في الحكم الذي يجتهد فيه العالم النفس ما كانت فيه

نقل اهل العلم عن قال وقالت الشافعي لا اعلم فالمرجع ذلك الا توافق وذ حديث عن توبة

عن علي قال سمعت ابا بكر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من عبد اذنب فقام فتوضأ

فاحسن وضوءه ثم قام فصلى واستغفر من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول ومن يعمل سوءا

او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وعن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب

اطلع على ابي بكر وهو يمد لسانه فقال ما تصنع يا خليفة رسول الله قال ان هذا الذي اوردني الموارد ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس شيء من الجسد الا يشكو الى الله اللسان على حدته عن مالك قال كان

عمر بن عبد العزيز يقول سن رسول الله صلى الله عليه وسلم وولاة الامر من بعده سننا الاخذ بها

تصديق لكتاب الله واستكمال الطاعة وقوة على دين الله ليس لاحد تغييرها ولا تبديلها ولا النظر فيما

خالفها من اهتدى بها مهتد ومن استنصر بها منصور ومن خالفها اتبع غير سبيل المؤمنين وولاه

الله ما تولى واصلاه جهنم وساءت مصيرا وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب كان ينهى عن اقتصاء

التمر ثم ويقول بل اليها الا في انه ورد فصح من طرق متعددة عن ابي بكر الصديق انه قال

كيف الصلاح يا رسول الله بعد هذه الآية ليس باماميكم ولا اماني اهل الكتاب من يعمل سوءا يجز

به فكل سوء عملنا جزينا به فقال النبي صلى الله عليه وسلم غفر الله لك يا ابا بكر الست تنصب الست تحزن

الست تصيبك اللاواء قال بلى قال فهو ما تجزون به وفي رواية عن ابي بكر الصديق قال

كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فنزلت هذه الآية من يعمل سوءا يجز به ولا يجد له من دون الله

وليا ولا نصيرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر الصديق الا اقرئك آية نزلت علي

قلت بلى يا رسول الله فاقرانيها فلا اعلم الا اني وجدت انفصاما في ظهري حتى تمطأت لها

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لك يا ابا بكر قلت بابي انت وامي يا رسول الله واينا لم

يعمل سوءا وانا لمجزيون بكل سوء عملناه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انت واصحابك

يا ابا بكر المؤمنون فتجزون بذلك في الدنيا حتى تلقوا الله ليس لكم ذنوب واما الآخرون فيجمع

ثم ذلك

هم ذلك حتى تجزون يوم القيامة وعن محمد بن المنتشر قال قال رجل لعمر بن الخطاب إني لأعرف أشد آية
في كتاب الله فأهوى عمر فضربه بالدرة وقال ما لك نقبت عنها حتى تعلمها فانصرفت حتى إذا كان
الغد قال له الآية التي ذكرت بالأمس فقال من يعمل سوءا يجز به فما منا أحد يعمل سوءا إلا جزي به فقال عمر
لبثنا حين نزلت ما ينفعنا طعام ولا شراب حتى أنزل الله بعد ذلك ورخص وقال ومن يعمل سوءا
أو يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وأخرج مالك ومسلم عن عمر قال ما سألت النبي صلى الله
عليه وسلم عن شيء أكثر مما سألته عن الكلالة فقال يكفيك آية الصيف التي في آخر النساء وأخرج
البخاري ومسلم عن عمر قال ثلاث وددت أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان عهد إلينا فيهن
عهدا ننتهي إليه الجد والكلالة وأبواب من أبواب الربا وعن سعيد بن المسيب أن عمر كتب في الجد والكلالة
كتابا فمكث يستخير الله يقول اللهم إن علمت فيه خيرا فأمضه حتى إذا طعن دعا بالكتاب
فمحي فلم يدر أحد ما كتب فيه فقال إني كتبت في الجد والكلالة كتابا وكنت أستخير الله فيه فرأيت
أن أترككم على ما كنتم عليه وعن الشعبي قال سئل أبو بكر عن الكلالة فقال إني سأقول فيها برأيي
أراه ما خلا الولد والوالد فلما استخلف عمر قال الكلالة ما عدا الولد والوالد فلما طعن عمر قال إني لأستحيي
الله أن أخالف أبا بكر رضي الله عنه وعن أبي بكر الصديق أنه قال [illegible] من لم يترك ولدا ولا
والدا فورثته كلالة فتسخط منه ثم رجع إلى قوله وعن قتادة قال ذكر لنا أن أبا بكر الصديق قال
في خطبته ألا إن الآية التي نزلت في أول سورة النساء في شأن الفرائض أنزلها الله في الولد
والوالد والآية الثانية أنزلها في الزوج والزوجة والإخوة من الأم والآية التي ختم بها
سورة الأنفال أنزلها في أولي الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله مما جرت الرحم
من العصبة قال الله تعالى يا أيها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم
ويحبونه أذلة على المؤمنين أعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم
ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين
يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا

فان حزب الله هم الغالبون مخفی نگوید یعنی هذه الآیات اول دلیل است بر خلافت خاصه ابوبکر
صدیق و بر فضایل و مناقب او و انجاز وعده بوجهی که در ظهور آن حدوث شد و منکر آن منقطع
الحجه باشد چه اسلام تفصیلا یا حاسب علی هذا یعنی قطع بدین آیات خبر داد که جماعه از
اهل اسلام مرتد خواهند شد و وعده فرمود که جماعه از محبین و محبوبین و کذا و کذا را از ایشان
خواهند و حق آن است که از میان قبایل عرب گروه گروه مرتد شده بتوفیق الهی
مخلصین جمع شدند بر اعدای مرتدین و قتال نمودند و این جماعه بر ایشان و بر حضرت ایشان در زمان صدیق
اکبر واقع شد ذکر کرده گروه از قبایل عرب برآمده بر رایت حضرت صدیق جمع شدند و با ایشان
او مقاتله کردند تا آنکه نایره فتنه فرو نشست و عالم منتظم و امان باز گشت و بعد از آن حادثه
الی یومنا هذا که هیچ مسلما در هیچ وقت بدین صفت قتال مرتدین واقع نشد پس صدیق اکبر و رفقای
او دارای فضایل عظیمه که در اسلام نصیحت بالاسلام ... باشند منعقد بودند و همین است معنی خلافت
خاصه و هو المقصود اخرج البخاری و مسلم عن طارق بن شهاب قال قالت الیهود لعمر انکم تقرؤن
آیة فی کتابکم لو نزلت علینا معشر الیهود لاتخذنا ذلک الیوم عیدا قال وای آیة قالوا
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی قال عمر والله انی لاعلم الیوم الذی نزلت علی رسول
الله صلی الله علیه وسلم فیه والساعة التی نزلت فیها علی رسول الله صلی الله علیه وسلم عشیة عرفة
فی یوم الجمعة وعن عنترة قال لما نزلت الیوم اکملت لکم دینکم وذلک یوم الحج الاکبر بکی عمر فقال له
النبی صلی الله علیه وسلم ما یبکیک قال ابکانی انا کنا فی زیادة من دیننا فاما اذا کمل فانه لم
یکمل شیء قط الا نقص قال صدقت وعن علقمة بن عبد الله المزنی قال حدثنی رجل قال کنت فی مجلس
عمر بن الخطاب فقال عمر لرجل من القوم کیف سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ینعت الاسلام قال ان
الاسلام بدأ جذعا ثم ثنیا ثم رباعیا ثم سدیسا ثم بازلا قال عمر فما بعد البزول الا النقصان
وعن عمر بن الخطاب قال المسلم یتزوج النصرانیة ولا یتزوج المسلمة النصرانی اخرج مسلم عن بریدة
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یتوضأ عند کل صلوة فلما کان یوم الفتح توضأ ومسح علی

خفیه

حينئذ وصلى الصلوات بوضوء واحد فقال له عمر يا رسول الله انك فعلت شيئا لم تكن تفعله فقال
عمدا فعلته يا عمر وعن علي انه قرأ وارجلكم قال عاد الى الغسل وعن ابن مسعود انه قرأ وامسحوا
برؤسكم وارجلكم بالنصب وعن عروة انه كان يقرأ وارجلكم يقول رجع الامر الى الغسل وعن ابي
عبد الرحمن السلمي قال قرأ الحسن والحسين وارجلكم الى الكعبين فسمع علي ذلك وكان يقضي بين
الناس فقال وارجلكم هذا من المقدم والمؤخر من الكلام وعن الاعمش قال كانوا يقرؤونها برؤسكم
وارجلكم بالخفض وكانوا يغسلون وعن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال اجمع اصحاب رسول الله صلى
الله عليه وسلم على غسل القدمين وعن الحكم قال مضت السنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم والمسلمين
بغسل القدمين وعن انس قال نزل القرآن بالمسح والسنة بالغسل قلت فاخبرهم ابن عباس فقال
بالمسح وكان عامة على الغسل وعن ابن عباس قال ابى الناس الا الغسل ولا اجد في كتاب الله الا المسح
وعن ابن عباس قال الوضوء غسلتان ومسحتان وعن ابن عباس قال افترض الله غسلتين ومسحتين
الا ترى انه ذكر التيمم فجعل مكان الغسلتين مسحتين وترك المسحتين واخرج البخاري عن عائشة
قالت سقطت قلادة لي بالبيداء ونحن داخلون المدينة فاناخ رسول الله صلى الله عليه وسلم
ونزل فثنى رأسه في حجري راقدا واقبل ابو بكر فلكزني لكزة شديدة وقال حبست الناس
في قلادة فبي الموت لمكان رسول الله صلى الله عليه وسلم وان النبي صلى الله عليه وسلم استيقظ
وحضرت الصبح فالتمس الماء فلم يوجد فنزلت هذه الآية يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى
الصلوة فاغسلوا وجوهكم فقال اسيد بن الحضير لقد بارك الله للناس فيكم يا آل ابي بكر وذكر عكرمة
في حديث طويل ان رجلين من السلميين قتلا رجلين كان بين قومهما وبين النبي صلى الله عليه وسلم
موادعة فقدم قومهما على النبي صلى الله عليه وسلم يطلبون عقلهما فانطلق النبي صلى الله عليه
وسلم ومعه ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف حتى دخلوا على
بني النضير ليستعينوا بهم في عقلهما فقالوا نعم فاجتمعت يهود لقتل النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه
فاعتلوا له بصنعة الطعام فاتاه جبريل بالذي اجتمعت له يهود من الغدر فخرج ثم دعا عليا

فقال ابن التيمي فكاتبه فانه من حزبك من اصحابي فما تكاسلني فقال اذهب الى المدينة فاذكره
فعلوا به وبين علي فيقول لهم الذي امره النبي صلى الله عليه وسلم حتى اتى الى عليه آخرهم ثم شيعهم ففيهم
ذلك نزلت اذ هم قوم ان يبسطوا اليكم ايديهم حتى والامر التطلع على عايشه منهم وعن
مسروق قال قلت لعمر بن الخطاب ارايت الرشوة في الحكم من السحت قال لا ولكن كفر
انما السحت ان يكون للرجل عند السلطان جاه ومنزلة ويكون للآخر الى السلطان حاجة فلا يقضي
حاجته حتى يهدي اليه هدية عن عمر قال بابان من السحت يأكلهما الناس الرشا في الحكم ومهر
الزانية عن ابن سيرين قال تقدم الى عمر بن الخطاب خصمان فاقامهما ثم عادا فاقامهما ثم عادا
ففصل بينهما فقيل له في ذلك فقال تقدما الي فوجدت لاحدهما ما لم اجد لصاحبه فكرهت ان افصل
بينهما على ذلك ثم عادا فوجدت بعض ذلك فكرهت ثم عادا وقد ذهب ذلك ففصلت
بينهما عن عياض ان عمر امر ابا موسى الاشعري ان يرفع اليه ما اخذ وما اعطى في اديم واحد
وكان له كاتب نصراني فرفع اليه ذلك فعجب عمر وقال ان هذا لحفيظ هل انت قارئ لنا كتابا
في المسجد جاء من الشام فقال انه لا يستطيع ان يدخل المسجد فقال عمر اجنب هو قال لا بل نصراني
قال فانتهرني وضرب فخذي ثم قال اخرجوه ثم قرأ لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء
الآية عن قتادة قال انزل الله هذه الآية وقد علم انه سيرتد مرتدون من الناس فلما
قبض الله نبيه ارتد عامة العرب عن الاسلام الا ثلاثة مساجد اهل المدينة واهل مكة واهل
الجواثا من عبد القيس وقال الذين ارتدوا نصلي الصلوة ولا نزكي والله لا تغصب اموالنا
فكلم ابو بكر في ذلك ليتجاوز عنهم وقيل له انهم لو قد فقهوا ادوا الزكوة فقال والله لا افرق
بين شيء جمعه الله ولو منعوني عقالا مما فرض الله ورسوله لقاتلتهم عليه فبعث الله عصابة
مع ابي بكر فقاتلوا حتى قتلوا واقروا بالماعون وهو الزكوة قال قتادة فكنا نتحدث
ان هذه الآية في ابي بكر واصحابه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه الى آخر الآية وعن الضحاك
في قوله تعالى فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه قال ابو بكر واصحابه لما ارتد من ارتد

من العرب

كتب في الإسلام فإنهم أبو بكر وأصحابه حتى ردهم إلى الإسلام [illegible] فسوف يأتي

الله بقوم يحبهم ويحبونه قال هم الذين قاتلوا أهل الردة من العرب بعد رسول الله صلى الله عليه

وسلم أبو بكر وأصحابه عن ابن أبي هبيرة قال [illegible] ثم قرأ من يرتد منكم عن

دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه ثم ضرب على منكبي وقال احلف بالله إنهم لمن أهل

اليمن [illegible] قال لما نزلت عند النبي صلى الله عليه وسلم فسوف يأتي الله بقوم

يحبهم ويحبونه قال هؤلاء قوم من أهل اليمن ثم من كندة ثم من السكون ثم من تجيب فجزأ [illegible]

امر [illegible] فقال [illegible] عن [illegible] سمعت عمر بن الخطاب يقول إني أحلف

لا أعطي أقواما ثم يبدو لي أن أعطيهم فأطعم عشرة مساكين كل مسكين صاعا من شعير أو صاعا من تمر أو نصف

صاع من قمح [illegible] قالت كان أبو بكر إذا حلف لم يحنث حتى نزلت آية الكفارة فكان

بعد ذلك يقول لا أحلف على يمين فأرى غيرها خيرا منها إلا أتيت الذي هو خير فقالت رحمه

الله وأخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب أنه قال اللهم بين لنا في الخمر بيانا شفاء فنزلت التي في البقرة

يسألونك عن الخمر والميسر قل فيهما إثم كبير الآية فدعي عمر فقرئت عليه فقال اللهم بين لنا في

الخمر بيانا شفاء فنزلت التي في النساء يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلاة وأنتم سكارى

فدعي عمر فقرئت عليه ثم قال اللهم بين لنا في الخمر بيانا شفاء فنزلت التي في المائدة إنما يريد الشيطان

أن يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر إلى قوله فهل أنتم منتهون فدعي عمر فقرئت

عليه فقال انتهينا انتهينا وأخرج النسائي عن عبد الرحمن بن الحارث قال سمعت عثمان رضي الله

عنه يقول اجتنبوا الخمر فإنها أم الخبائث إنه كان رجل ممن خلا قبلكم يتعبد فعلقته امرأة غوية

فأرسلت إليه جاريتها فقالت له إنا ندعوك للشهادة فانطلق مع جاريتها فطفقت كلما دخل

بابا أغلقته دونه حتى أفضى إلى امرأة وضيئة عندها غلام وباطية خمر فقالت إني والله ما

دعوتك للشهادة ولكن دعوتك لتقع علي أو تشرب من هذا الخمر كأسا أو تقتل هذا الغلام قال

فاسقيني من هذا الخمر كأسا فسقته كأسا قال زيدوني فلم يرم حتى وقع عليها وقتل النفس فاجتنبوا

[illegible] الا ابو بكر [illegible] احدهما لصاحبه عن ابن عباس

[illegible] يضربون على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالايدي والنعال والعصي حتى توفي رسول

الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر لو فرضنا لهم حدا فتوخى نحو ما كانوا يضربون في عهد رسول

الله صلى الله عليه وسلم فكان ابو بكر يجلدهم اربعين حتى توفي ثم كان عمر من بعده فجلدهم كذلك

اربعين حتى اتي برجل من المهاجرين الاولين وقد شرب فامر به ان يجلد فقال لم تجلدني

بيني وبينك كتاب الله فقال عمر وفي اي كتاب الله تجد ان لا اجلدك فقال ان الله يقول في كتابه

ليس على الذين امنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا فانا من الذين امنوا وعملوا

الصالحات ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا شهدت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرا واحدا

والخندق والمشاهد فقال عمر الا تردون عليه فقال ابن عباس ان هؤلاء الايات انزلت

عذرا للماضين وحجة على الباقين فعذر الماضين بانهم لقوا الله قبل ان تحرم عليهم الخمر

وحجة على الباقين لان الله يقول انما الخمر والميسر والانصاب والازلام حتى بلغ الاية الاخرى

فان كان من الذين امنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا فان الله قد نهى ان يشرب

الخمر فقال عمر فماذا ترون فقال علي بن ابي طالب نرى انه اذا شرب سكر واذا

سكر هذى واذا هذى افترى وعلى المفتري ثمانون جلدة فامر عمر فجلد ثمانين [illegible] الحكم

في اية جزاء الصيد [illegible] عن ميمون بن مهران

ان اعرابيا اتى ابا بكر فقال قتلت صيدا وانا محرم فما ترى علي من الجزاء فقال ابو بكر

لابي بن كعب وهو جالس عنده ما ترى فيها فقال الاعرابي اتيتك خليفة رسول الله صلى الله عليه

وسلم اسالك فاذا انت تسال غيرك قال ابو بكر وما تنكر يقول الله يحكم به ذوا عدل منكم فشاورت

صاحبي حتى اذا اتفقنا على شيء امرناك عن بكر بن عبد الله المزني قال كان رجلان محرمين فحاش

احدهما ظبيا فقتله الاخر فاتيا عمر وعنده عبد الرحمن بن عوف فقال له عمر فما ترى قال

شاة قال وانا ارى ذلك اذهبا فاهديا شاة فلما مضيا قال احدهما لصاحبه ما درى امير

المؤمنين

المؤمنين بما يقول حتى قال لصاحبه [illegible] عمر [illegible] أعرابي [illegible] فلما

تقتلوا الصيد وأنتم حرم ثم [illegible] النبي [illegible] منكم ثم قال

[illegible] رضي الله عنهما [illegible] عن ابن عباس [illegible] خطب أبو بكر [illegible]

وقال أحل لكم صيد البحر وطعامه [illegible] عن أبي بكر الصديق في الآية [illegible]

ما [illegible] طعامه ما لفظه [illegible] عن أبي هريرة قال قدمت البحرين فسألني أهل البحرين

عما قذف البحر من السمك فقلت لهم كلوا فلما قدمت سألت عمر بن الخطاب عن ذلك فقال

بم أفتيتهم قلت أفتيتهم أن يأكلوا قال لو أفتيتهم بغير ذلك لعلوتك بالدرة ثم قال أحل

لكم صيد البحر فصيده ما صيد [illegible] وطعامه ما قذف [illegible] قال [illegible]

[illegible] صيد [illegible] يأكل علي فقال عثمان [illegible]

[illegible] فقال علي [illegible] وحرم عليكم صيد البر ما دمتم حرما [illegible]

کرده شود [illegible] صید کرده شد

[illegible] عن الحسن [illegible] الصيد إذا صيد [illegible]

[illegible] علي بن أبي طالب [illegible] عن الحسن أن أبا بكر الصديق حين حضرته الوفاة قال ألم تر أن الله ذكر

آية الرخاء عند آية الشدة وآية الشدة عند آية الرخاء ليكون المؤمن راغبا راهبا [illegible]

ولا يلقي بيده إلى التهلكة [illegible] وعن أبي هريرة قال خرج رسول الله صلى الله

عليه وسلم [illegible] فجلس على المنبر فقام إليه رجل فقال أين أبي قال في النار

فقام آخر فقال من أبي فقال أبوك فلان فقام عمر بن الخطاب فقال رضينا بالله ربا وبالإسلام

دينا وبمحمد نبيا [illegible] يا رسول الله [illegible]

[illegible] ونزلت هذه الآية يا أيها الذين آمنوا لا تسألوا عن أشياء

عن قيس قال قام أبو بكر فحمد الله وأثنى عليه وقال أيها الناس إنكم تقرؤون هذه الآية

يا أيها الذين آمنوا عليكم أنفسكم لا يضركم من ضل إذا اهتديتم وإنكم تضعونها على غير

مرفوعا قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الناس اذا رأوا المنکر ولم یغیروه اوشک
ان یعمهم الله بعقاب منه اخرجه وعن ابی ذر قال قام النبی صلی الله علیه وسلم بالحیات وتاملی یا رسول الله
قمت اللیلة بآیة من القرآن ومعک قرآن لو فعل هذا بعضنا وجدنا علیه قال دعوت لامتی
قال فماذا اجبت قال اجبت بالذی لو اطلع علیه کثیر منهم طلیعة لترکوا الصلوة قال افلا ابشر
الناس قال بلی قال عمر یا رسول الله انک ان تبعث الی الناس بهذا اتکلوا عن العبادة فناداه
ان ارجع فرجع وتلک الآیة التی یتلوها ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت
العزیز الحکیم قال الله تعالی ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ما علیک
من حسابهم من شیء وما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین وقال سبحانه او
من کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج
منها کذلک زین للکافرین ما کانوا یعملون وکذلک جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها لیمکروا
فیها وما یمکرون الا بانفسهم وما یشعرون واذا جاءتهم آیة قالوا لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی
رسل الله الله اعلم حیث یجعل رسالته سیصیب الذین اجرموا صغار عند الله وعذاب شدید
بما کانوا یمکرون فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره
ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون وهذا صراط
ربک مستقیما قد فصلنا الآیات لقوم یذکرون لهم دار السلام عند

باید دانست که خدای عزوجل در سوره انعام سه آیت نازل فرمود متضمن سه
فرقه از مهاجرین اولین فرقه اولی جماعه از اذکیاء صحابه که در اول بعثت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند بمشاهده علوم جمالیه که در صدور ایشان موجود
بود تصدیق نمودند و از اینجاست عثمان بن عفان و سر دفتر ایشان صدیق اکبرست که بر
عبادت اصنام و اثبات تعدد و اجتناب از زنا و نفرت از خمر و سایر قبایح در جاهلیه
او مخالطت جهو خوابهای بسیاری که دلالت بر رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکرد دیده

لاجرم

لاجرم مجرد دعوت انبیا اکثر در محتاج به تکرار دعوت با اظهار معجزات با انواع محاجات
نشد حق تعالی تعریض کمال ایشان بکجا یا به [illegible] آیت میفرماید و صفات ایشان را می نهد در میان
ایشان و در میان جماعه از کفار که [illegible] حضرت [illegible] انبیا [illegible] مقابله [illegible] با
ظلمت [illegible] قال الله تعالی فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام [illegible]
[illegible] جماعه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] در زمان دراز [illegible]
در صورت معنوی که عبارت از انکار [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد بعثت او کرده
بودند باز بتوفیق الهی دستگیری [illegible] ایشان [illegible] حیات معنوی عطا فرموده [illegible] مسلمان
ساخت مثل حمزة بن عبد المطلب و عمر بن الخطاب [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] خدای تعالی
ایشان تعریض [illegible] میفرماید بلکه [illegible] ایشان و [illegible] می نهد در میان ایشان و در میان [illegible]
که [illegible] مانند ابو جهل [illegible] قاتله الله [illegible] از [illegible]
[illegible] کشاف [illegible] در باب ایشان
نازل شده ولا تطرد الذین یدعون ربهم الآیة باید دانست که [illegible]
[illegible] در صورت [illegible] در [illegible]
قرآن [illegible] نازل شده [illegible] با جماع [illegible]
[illegible] حضرت عمر رضی الله عنه و صدیق اکبر رضی الله عنه [illegible] مدت دراز مسلمان شده
بود پس لفظ او من کان میتا [illegible] فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام [illegible]
[illegible] مهاجرین [illegible] انصار [illegible] من اتبعهم باحسان [illegible] پنجاه [illegible]
نزول آیت مسلمان [illegible] مراد [illegible] لا غیر و ثانیاً [illegible] من کان میتا دلالت میکند [illegible]
[illegible] دراز از بعثت پیغامبر گذشته باشد [illegible] ایمان نیاورده و بعد از آن
ایمان آورده و قدم راسخ زده در اسلام [illegible] داشته است تا او را در
مقابله اکابر مجرمیها توان [illegible] فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره [illegible] در آن

صورت تحقیق نتوانند نمود که مشخص است ... [illegible] تکرار دعوت و تغییر نحو احوال ایمان امده با

و شکوک و شبهات ... [illegible] ... امثال این کرد فاطمه را ... [illegible]

شرایع ... [illegible] ... وجود از خود شود ... [illegible] ... تقلیل ... عبد الله بن سلام ... [illegible]

... [illegible] ... در باره ... [illegible] ... میکنند که ... [illegible]

و ... [illegible] ... مسلمانان عاید شود در آن حضرت ... [illegible] ... عمر بن الخطاب

... [illegible] ... را ... [illegible] ... وقال النبي صلى

الله عليه وسلم ... [illegible] ... اليوم ... هذه الامة و آنحضرت صلى الله عليه وسلم دعا

... [illegible] ... اللهم ايد الاسلام باحب هذين الرجلين اليك بعمر بن الخطاب او بعمرو بن هشام ... دعای آن

... [illegible] ... عمر بن الخطاب ... [illegible] ... مستجاب ... [illegible]

نظر باید نمود ... که خدا ... [illegible] ... که حقیقت ... [illegible]

حقیقت ... [illegible] ... حقیقت خلافت خاصه و حقیقت محمدیه

وصف میکنند ... [illegible] ... والله یدعوا الی دار السلام ویهدی ... الی صراط مستقیم برای ایشان اثبات

... [illegible] ... انها صفات خلافت خاصه است ... [illegible]

... [illegible] ... بالعداوة ... [illegible] ... تفضیل ... [illegible]

... [illegible] ... کدام فضیلت بهتر ازین فضایل ... [illegible]

عمر بن الخطاب ... الانعام من نواجب القرآن قلت في ... [illegible] ... الانعام من نجائب القرآن

او نواجبه اي افاضل سوره ... [illegible] ... والنواجب ... [illegible] ... عن قيس قال دخل عثمان بن

عفان على عبد الله بن مسعود فقال كيف تجدك قال مردود الى مولاي الحق قال ... [illegible]

... [illegible] ... الترمذي عن سعد بن ابي وقاص عن النبي صلى الله عليه وسلم في هذه الآية قل هو القادر

على ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم او من تحت ارجلكم فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما انها

كائنة ولم يأت تأويلها بعد ... [illegible] ... ويذيق بعضكم بأس بعض ... قتل مسلمين وارد

الحق

شده

شده و آن بعد فتح [illegible] عبد القضا [illegible] و در حدیث متواتر ظاهر شد که عذابا من فوقکم

او من تحت ارجلکم بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرتفع شد و بذیق بعضکم بأس بعض باقی

[illegible] نظر والذین الآیة اخرج مسلم عن سعد بن ابی وقاص قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم ستة

نفر فقال المشرکون للنبی صلی الله علیه وسلم اطرد هؤلاء لا یجترءون علینا قال وکنت انا وابن مسعود

ورجل من هذیل وبلال ورجلان لست اسمیهما فوقع فی نفس رسول الله صلی الله علیه وسلم ما شاء الله

ان یقع فحدث نفسه فانزل الله عز وجل ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون

وجهه عن ابی بکر الصدیق انه سئل عن هذه الآیة الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم قال ما تقولون

قالوا لم یظلموا قال حملتم الامر علی اشده بظلم بشرک الم تسمع الی قول الله ان الشرک لظلم عظیم

وعن عمر بن الخطاب ولم یلبسوا ایمانهم بظلم قال بشرک [illegible] عکرمه قال لما تزوج عمر ام کلثوم بنت

ام کلثوم دختر علی [illegible]

علی اجتمع له اصحابه فبرکوا له ودعوا له فقال تزوجتها [illegible] بالحاجة الی النساء ولکنی سمعت رسول

الله صلی الله علیه وسلم یقول ان کل نسب وسبب ینقطع یوم القیمة الا نسبی وسببی فاحببت ان یکون

بینی وبین رسول الله صلی الله علیه وسلم سبب عن ابن عباس فی قوله او من کان میتا فاحییناه

قال کان کافرا ضالا فهدیناه وجعلنا له نورا هو القرآن کمن مثله فی الظلمات فی الکفر والضلال

عن زید بن اسلم فی قوله او من کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی

الظلمات قال نزلت فی عمر بن الخطاب وابی جهل بن هشام کانا میتین فی ضلالتهما فاحیا

عمر بالاسلام واعزه واقر ابا جهل فی ضلالته وموته وذلک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا

فقال اللهم اعز الاسلام بابی جهل بن هشام او بعمر بن الخطاب عن الحسن مثله عن الضحاک نزلت

قوله او من کان میتا فاحییناه قال عمر بن الخطاب کمن مثله فی الظلمات قال ابو جهل بن هشام

وعن ابی سنان او من کان میتا فاحییناه قال نزلت فی عمر بن الخطاب جعفر گوید این آیت

در نعت عمر بن الخطاب و ابو جهل نزدیک جمهور مفسرین است عن ابن مسعود قال ان الله نظر

فی قلوب العباد فوجد قلب محمد خیر القلوب فاصطفاه لنفسه فابتعثه برسالته ثم نظر فی قلوب

العباد بعد قلب محمد صلى الله عليه وسلم فوجد قلوب اصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه يقاتلون
على دينه فما راى المسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما راوه سيئا فهو عند الله سيئ وعن ابي الصلت
الثقفي ان عمر بن الخطاب قرا هذه الاية ومن يرد الله ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا بفتح الراء
وقراها بعض من عنده من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حرجا بالخفض فقال عمر ابغوا لي رجلا
من كنانة واجعلوه راعيا فاتوه به فقال له عمر يا فتى ما الحرجة فيكم قال الحرجة فينا الشجرة التي
تكون بين الاشجار التي لا تصل اليها راعية ولا وحشية ولا شيء فقال عمر كذلك قلب المنافق
لا يصل اليه شيء من الخير وعن علي بن ابي طالب قال لما امر الله نبيه صلى الله عليه وسلم ان يعرض نفسه
على قبائل العرب خرج الى منى وانا معه وابو بكر وكان ابو بكر رجلا نسابة فوقف على منازلهم
ومضاربهم بمنى فسلم عليهم وردوا السلام وكان في القوم مفروق بن عمرو وهاني بن قبيصة
والمثنى بن حارثة والنعمان بن شريك وكان اقرب القوم الى ابي بكر مفروق وقد غلب عليهم
بيانا ولسانا فالتفت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الى ما تدعوا يا اخا قريش
فتقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلس وقام ابو بكر يظله بثوبه فقال النبي صلى الله عليه وسلم
ادعوكم الى شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واني رسول الله وان تؤووني
وتنصروني وتمنعوني حتى اؤدي عن الله الذي امرني به فان قريشا قد تظاهرت على امر
الله وكذبت رسوله واعانت الباطل على الحق والله هو الغني الحميد قال له والام تدعو
ايضا يا اخا قريش فتلا رسول الله صلى الله عليه وسلم قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الا
تشركوا به شيئا الى قوله تتقون فقال له المفروق والى ما تدعونا ايضا يا اخا قريش فوالله
ما هذا من كلام اهل الارض ولو كان من كلامهم لعرفناه فتلا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الله يامر بالعدل والاحسان الاية فقال له مفروق دعوت والله يا قرشي الى مكارم الاخلاق
ومحاسن الاعمال ولقد افك قوم كذبوك وظاهروا عليك وقال هاني بن قبيصة قد سمعت
مقالتك واستحسنت قولك يا اخا قريش واعجبني ما تكلمت به ثم قال لهم رسول الله صلى الله

سلم ان تلبثوا الا یسیرا حتی یحکم الله بلادهم و اولادهم یعنی ارض فارس و اصفهان کرد

که بناتهم تستحون الله و تتقدمون بعلة الفرقان بن شریک اللهم و الخ ذلک بالاحا قریش

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله

باذنه و سراجا منیرا الآیة ثم نهض رسول الله صلی الله علیه و سلم قایما علی ید ابی بکر عن ابن

عباس قال خطبنا عمر فقال ایها الناس سیکون قوم من هذه الامة یکذبون بالرجم و یکذبون

بالدجال و یکذبون بطلوع الشمس من مغربها و یکذبون بعذاب القبر و یکذبون بالشفاعة و یکذبون

بقوم یخرجون من النار بعد ما امتحشوا قال الله تعالی و اکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة و فی الآخرة

انا هدنا الیک قال عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون

و یؤتون الزکوة و الذین هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی

یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة و الانجیل یامرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم

الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا

به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون مضمون این

آیات آنکه حضرت موسی علیه السلام بدرگاه مجیب الدعوات مناجات نمود که اکتب لنا

فی هذه الدنیا حسنة و فی الآخرة انا هدنا الیک خداوندا یعنی مقدر کن و در [illegible]

قضا [illegible] حسنة نازل گردان و صورة مثالیه ثبوت حسنه در دنیا و آخرت برای [illegible]

من مخلوق فرما از جناب رب الارباب خطاب [illegible] رسید که [illegible] را که حال نخواهد بود [illegible]

اصیب به من اشاء و رحمت وسعت کلیه از آن [illegible] جمعی باشند که عقوبت دنیا [illegible]

رسید کما قال عز من قائل و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین

و جمعی باشند که رحمت الهی بایشان [illegible] کما قال عز من قائل اذکروا نعمة الله علیکم اذ

جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا و آتاکم ما لم یؤت احدا من العالمین فساکتبها للذین یتقون

الآیة خواهم نوشت حسنة دنیا و آخرت را در زمان آینده برای جمعی که صفت ایشان

اینست که متقیان آنچه واجب است از زکوة میدهند و بآیات ما ایمان می‌آورند از اینجا

که در زمان [illegible] پیدا خواهند شد متصف باین صفات و خدا [illegible]

علامت [illegible] ارزاق و آنکه [illegible] عالم [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] ایشان باشند و حسنه آخرت که

[illegible] حسنه دنیا [illegible]

که [illegible] موعود [illegible] برای ایشان [illegible] حسنه دنیا و آخرت

برای ایشان نوشتیم یعنی [illegible] قضای [illegible] آنانکه پیروی پیغامبر امی میکنند

ایمان آوردند باو و تقویت [illegible] او یاری نمودند و پیروی نوری که همراه او

نازل شد یعنی پیروی قرآن کردند ایشان اند رستگاران و وصف پیغامبر امی آنست که می‌یابند

نعت او را در توریت و انجیل [illegible] در توریت خوانده اند و [illegible] در انجیل و [illegible]

[illegible] علیهما السلام [illegible]

ایشان [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] کافر [illegible]

[illegible] و این نعت آنست که میفرماید بکار پسندیده و نهی میکند از ناپسندیده

و حلال میکند برای ایشان چیزهای پاکیزه را و حرام میکند بر ایشان چیزهای ناپاکیزه را

و از سر ایشان [illegible] بار گران ایشان را و طوقها [illegible]

یعنی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] المقصود [illegible]

[illegible]

الخطاب قال اعطيت ناقة في سبيل الله فاردت ان اشتري من نسلها فسالت النبي

صلى الله عليه وسلم فقال دعها تأتي يوم القيامة هي واولادها جميعا في ميزانك عن الحسن قال رأيت

عمر على المنبر قال يا ايها الناس اتقوا الله في هذه السرائر فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

يقول والذي نفس محمد بيده ما عمل احد عملا قط سرا الا البسه الله رداء علانيته ان خيرا فخير وان شرا

فشر ثم تلا هذه الآية وريشا ولم يقل ورياشا ولباس التقوى ذلك خير قال السمت الحسن عن الحسن

قال دخل عمر على ابنه عبد الله واذا عندهم لحم فقال ما هذا اللحم قال اشتهيته قال وكلما اشتهيت شيئا

اكلته كفى بالمرء اسرافا ان ياكل كل ما اشتهى عن عمر بن الخطاب قال اياكم والبطنة في الطعام و

الشراب فانها مفسدة للجسد مورثة للسقم مكسلة عن الصلاة وعليكم بالقصد فيهما فانه اصلح للجسد

وابعد من السرف وان الله ليبغض الحبر السمين وان الرجل لن يهلك حتى يؤثر شهوته على دينه عن

ابن المسيب قال لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون فقال كعب قد قال الله وما يعمر من معمر ولا ينقص

من عمره الا في كتاب فان الله يؤخر ما يشاء ونخشى فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون

عن ابن ابي مليكة قال لما طعن عمر جاء كعب فجعل يبكي بالباب ويقول والله ان امير المؤمنين

يقسم على الله ان يؤخره لاخره فدخل ابن عباس عليه فقال يا امير المؤمنين هذا كعب يقول

كذا وكذا قال اذا والله لا اساله عن سالم بن عبد الله وابان بن عثمان وزيد بن حسن ان

عثمان بن عفان اتي برجل قد فجر بغلام من قريش فقال عثمان احصن قالوا قد تزوج بامراة ولم يدخل

بها بعد فقال علي لعثمان لو دخل بها لحل عليه الرجم فاما اذا لم يدخل بها فاجلده الحد فقال ابو ايوب

اشهد اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الذي ذكر ابو الحسن فامر به عثمان فجلد مائة عن

ابي بكر الصديق قال قال موسى عليه السلام يا رب ما لمن عزى الثكلى قال اظله في ظلي يوم لا ظل الا ظلي

عن خالد الربعي قال قرأت في كتاب الله المنزل ان عثمان ياتي رافعا يديه الى الله يا رب قتلني

عبادك المؤمنون عن مسلم بن يسار الجهني ان عمر بن الخطاب سئل عن هذه الآية واذ اخذ ربك

من بني آدم فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عنها قال ان الله خلق آدم ثم مسح

ظهره بيمينه فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون فقال رجل يا رسول الله ففيم العمل فقال ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة فيدخله الجنة واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخله النار وعن عبد الله بن الحارث قال خطب عمر بن الخطاب بالجابية فحمد الله واثنى عليه ثم قال من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل الله فلا هادي له فقال له قس بين يديه كلمة بالفارسية فقال عمر لمترجم له ما يقول قال يزعم ان الله لا يضل احدا فقال عمر كذبت يا عدو الله بل الله خلقك وهو اضلك وهو يدخلك النار ان شاء الله تعالى ولولا ان بيننا عقد لضربت عنقك فتفرق الناس وما يختلفون في القدر واخرج البخاري عن ابن عباس قال قدم عيينة بن حصن بن حذيفة فنزل على ابن اخيه الحر بن قيس وكان من النفر الذين يدنيهم عمر وكان القراء اصحاب مجالس عمر ومشاورته كهولا كانوا او شبانا فقال عيينة لابن اخيه يا ابن اخي هل لك وجه عند هذا الامير فتستاذن لي فاستاذن له فاذن له عمر فلما دخل قال هي يا ابن الخطاب فوالله ما تعطينا الجزل ولا تحكم بيننا بالعدل فغضب عمر حتى هم ان يوقع به فقال له الحر يا امير المؤمنين ان الله عز وجل قال لنبيه صلى الله عليه وسلم خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين وان هذا من الجاهلين والله ما جاوزها عمر حين تلاها عليه وكان وقافا عند كتاب الله عز وجل قال الله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة واعلموا ان الله شديد العقاب واذكروا اذ انتم قليل مستضعفون في الارض تخافون ان يتخطفكم الناس فآويكم وايدكم بنصره ورزقكم من الطيبات لعلكم تشكرون فقير گوید مفسران در معنی این فتنه اختلاف دارند بعضی گویند این فتنه آنست که طایفه از مسلمانان مرتکب معاصی شوند و دیگران از نهی منکر توقف نمایند پس عذاب همه را در گیرد عاصیان بعصیان خود ماخوذ شوند و ساکتان از نهی منکر بترک نهی منکر معذب گردند و فیه بحث زیرا که چنین هرگز ... شد للظالم خود از فعل ... گفت معنی صحیح آنست که این فتنه فتنه خلافت است وهي الفتنة التي تموج كموج البحر چون مسلمین جنود مجنده شوند و هر یکی برای طلب خلافت با جنود خود برخیزد افنای

یعنی

بنفوس شیب اعوان و غلبه کفار که بسبب در انتهاز این فرصت می باشند بظهور آید و این فتنه
شما فرو نشیند که همه مسلمانان را رحمها از اهل حضر و از اهل بوادی همه جا تا وقت مشهور چه عنقریب
حق تعالی بعد از مقیم فتنه تهویل و تهدید میفرماید و عقب آن ارشاد میکند و اذکروا اذ
انتم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس یعنی یاد کنید که شما قلیل و ترسنده بودید خدای تبارک و تعالی
از آن حالت نجات داد و نصرت و قوت داد و فضل فرمود مگر این نعمت آنست که کاری بکنید که زوال
نعمت از شود و سبب نحوست شما گردد قال الله تعالی ان الذین آمنوا
و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک
بعضهم اولیاء بعض و الذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا و ان استنصروکم
فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم و بینهم میثاق و الله بما تعملون بصیر و الذین کفروا بعضهم
اولیاء بعض الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض و فساد کبیر و الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی
سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة و رزق کریم و الذین آمنوا
من بعد و هاجروا و جاهدوا معکم فاولئک منکم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
ان الله بکل شیء علیم میگوید خدا تعالی درین آیات فضیلت مهاجرین اولین و انصار می فرماید و در دنیا
و آخرت و میگوید که مهاجرین اولین و انصار با هم اکفا اند و نصرت یکدیگر جوینده اند
لیکن گرفتار آید هر یکی از ایشان قیام بنصرت او و اینمعامله با سایر مهاجرین لازم
نیست الا چون میان ایشان و میان حربیان تا نیز در حرب مرتفع شود اگرچه بسبب معاهده دنیاوی
باشد آنگاه لازم است نصرت ایشان زیرا که اینها با هم رفیق یکدیگر اند اگر مسلمین بنصرت
اینها قیام ننمایند غلبه کفر لازم آید و مردمان از اسلام نکول کنند و ذلک قوله الا تفعلوه
تکن فتنة فی الارض بعد از آن فضیلت مهاجرین اولین و انصار بیان میفرماید و الذین آمنوا
الآیة و کدام فضیلت بالاتر ازین فضیلت تواند بود بعد از آن متاخرین مهاجرین الی وقت
را بذیل ایشان در می آرد و متشبه بایشان می گرداند قوله و اولوا الارحام الخ ای بیان حکم وجوب

نماهر نماید بغفرانیه رحم وان با آیت سابق منافات ندارد بر وجه توجیه دیگر با آیت منسوخ
نیست هر این جمیع توجیهات است نزدیک بفقیر مروی عنه عمر بن الخطاب قال لو وزن ... ایمان
... ایمان اهل الارض لرجح ایمان ابی بکر فقیر گوید در حدیث موافقات عظیمه در فراست عمر
است ... مذکور گردید دیگر ... قصه بدر بعضها فنذکر من فراسة عمر
... رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اشیروا علینا فی امرنا ومسیرنا فقال ابو بکر انا اعلم الناس بها
مسافة الارض اخبرنا عدی ان العیر کانت بوادی کذا وکذا فکانا وایاهم فرسی رهان
الی بدر ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشیروا علی فقال عمر بن الخطاب انها قریش وعزها
والله ما ذلت منذ عزت ولا امنت منذ کفرت والله لتقاتلنک فتأهب لذلک اهبته واعدد
عدته وذکر من فراسة ابی بکر الصدیق فقال لما طلع المشرکون قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اللهم هذه قریش قد جاءت بخیلائها وفخرها تحادک وتکذب رسولک اللهم انی اسألک ما وعدتنی
... رسول الله صلی الله علیه وسلم ممسک بعضده ابو بکر یقول اللهم انی اسألک ما وعدتنی فقال ابو بکر
ابشر فو الذی نفسی بیده لینجزن الله ما وعدک فاستنصر المسلمون واستغاثوه فاستجاب الله
لنبیه صلی الله علیه وسلم وللمسلمین ثم ذکر اشتغال المسلمین الی الله بالدعاء حین رأوا القتال
قد زاد ... رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو الی الله ... ویقول اللهم ان ظهروا
علی هذه العصابة ظهر الشرک ... فلم یقم لک دین وابو بکر یقول یا رسول الله والذی نفسی
بیده لینصرنک الله ولیبیضن وجهک فانزل الله من الملائکة جندا فی اکناف العدو فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم قد انزل الله نصره ونزلت الملائکة ابشر یا ابا بکر فانی قد رأیت
جبریل معتجرا یقود فرسا بین السماء والارض فلما هبط الی الارض جلس علیها فتغیب عنی ساعة
ثم رأیت علی شفته غبارا وعن علی قال نزل جبریل فی الف من الملائکة عن میمنة النبی
صلی الله علیه وسلم وفیها ابو بکر ونزل میکائیل عن میسرة النبی صلی الله علیه وسلم وانا فی المیسرة
وعن عمر بن الخطاب ... فو ... ومن یولهم یومئذ دبره قال لا تعرفکم هذه الآیة فاما کان

يوم بدر وإمداد الملائكة لمسلم أخرجه مسلم وأبو داود والترمذي عن عبد الله بن عباس قال حدثني
عمر بن الخطاب قال لما كان يوم بدر نظر النبي صلى الله عليه وسلم إلى أصحابه وهم ثلاثمائة وبضعة عشر
رجلا ونظر إلى المشركين فإذا هم ألف وزيادة فاستقبل نبي الله القبلة ثم مد يديه وجعل يهتف
بربه مادا يديه مستقبل القبلة حتى سقط رداؤه فأتاه أبو بكر فأخذ رداءه فألقاه على منكبيه
ثم التزمه من ورائه قال يا نبي الله كفاك مناشدتك ربك فإنه سينجز لك ما وعدك
فأنزل الله إذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم أني ممدكم بألف من الملائكة مردفين فلما كان يومئذ
والتقوا هزم الله المشركين فقتل منهم سبعون وأسر منهم سبعون رجلا واستشار رسول الله صلى
الله عليه وسلم أبا بكر وعمر وعليا فقال أبو بكر يا رسول الله هؤلاء بنو العم والعشيرة والإخوان
إني أرى أن تأخذ منهم الفدية فيكون ما أخذنا منهم قوة لنا على الكفار وعسى الله أن يهديهم
فيكونوا لنا عضدا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترى يا ابن الخطاب قلت والله ما أرى
ما رأى أبو بكر ولكني أرى أن تمكني من فلان قريب لعمر فأضرب عنقه وتمكن عليا من عقيل فيضرب
عنقه وتمكن حمزة من فلان أخيه فيضرب عنقه حتى يعلم الله أنه ليس في قلوبنا هوادة للمشركين
هؤلاء صناديدهم وأئمتهم وقادتهم فهوي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قال أبو بكر ولم يهو
ما قلت وأخذ منهم الفداء فلما كان من الغد قال عمر فغدوت إلى النبي صلى الله عليه وسلم فإذا
رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر قاعدان يبكيان فقلت يا رسول الله أخبرني ماذا
يبكيك أنت وصاحبك فإن وجدت بكاء بكيت وإن لم أجد بكاء تباكيت لبكائكما فقال
النبي صلى الله عليه وسلم أبكي للذي عرض علي أصحابك من أخذ الفداء لقد عرض علي عذابهم
أدنى من هذه الشجرة شجرة قريبة وأنزل الله ما كان لنبي أن يكون له أسرى حتى يثخن في
الأرض إلى قوله لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما أخذتم من الفداء ثم أحل لهم الغنائم فلما
كان يوم أحد من العام المقبل عوقبوا بما صنعوا يوم بدر من أخذهم الفداء فقتل منهم سبعون
وفر أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم عن النبي صلى الله عليه وسلم وكسرت رباعيته وهشمت

السيف على راسه ثم سالت النبي صلى الله عليه وسلم فانزل الله اذ انما تتقي معصيته فما صنعتم مثلها

ولستم النبي بدا قال بوضعه التشكيكم ما تقتلهم الكفار قال ابن عباس بينما رجل من المسلمين يشتد في

اثر رجل من المشركين امامه اذ سمع ضربة بالسوط فوقه وصوت الفارس فوقه اقدم حيزوم

اذ نظر الى المشرك امامه خر مستلقيا فنظر اليه فاذا هو قد حطم انفه وشق وجهه كضربة السوط

فاخضر ذلك اجمع فجاء الانصاري فحدث ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدقت ذلك

من مدد السماء الثالثة فقتلوا يومئذ سبعين واسروا سبعين وعن عمر بن الخطاب انه سمع

غلاما يدعو اللهم انك تحول بين المرء وقلبه فحل بيني وبين الخطايا فلا اعمل بسوء منها فقال

رحمك الله ودعا له بخير وعن مطرف قال قلنا للزبير يا ابا عبد الله ضيعتم الخليفة حتى قتل ثم جئتم

تطلبون بدمه قال الزبير انا قرانا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان

واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة ولم نكن نحسب انا اهلها حتى وقعت منا حيث

وقعت وعن قتادة في الاية قال علم الله وذو الالباب من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم

حين نزلت هذه الاية انه سيكون فتن وعن الحسن الاية نزلت في علي وعثمان وطلحة

والزبير وعن الضحاك نزلت في اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم خاصة وعن السدي اخبرت انهم

اصحاب الجمل وعن رفاعة بن رافع ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لعمر رضي الله عنه اجمع لي قومك

فجمعهم فلما حضروا باب النبي صلى الله عليه وسلم دخل عليه عمر فقال قد جمعت لك قومي فسمع ذلك

الانصار فقالوا قد نزل في قريش الوحي فجاء المستمع والناظر ما يقال لهم فخرج النبي صلى الله

عليه وسلم فقام بين اظهرهم فقال هل فيكم من غيركم قالوا نعم فينا حليفنا وابن اختنا

وموالينا قال النبي صلى الله عليه وسلم حليفنا منا وابن اختنا منا وموالينا منا انتم تسمعون

ان اوليائي منكم الا المتقون فان كنتم اولئك فذاك والا فانظروا لا ياتي الناس بالاعمال

يوم القيامة وتاتون بالاثقال فيعرض عنكم وعن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال سالت عليا قلت

يا امير المؤمنين اخبرني كيف كان صنع ابي بكر وعمر في الخمس نصيبكم فقال اما ابو بكر رحمه الله

فهو

فلم تكن في ولاية اخماسها وانا عمر فلم يزل يدفعه الي في كل خمس حتى كان خمس السوس وجنديسابور

فقال وانا عنده هذا نصيبكم اهل البيت من الخمس وقد اخل ببعض المسلمين واشتدت حاجتهم

فقلت نعم فوثب العباس بن عبد المطلب فقال لا تعرض في الذي لنا فقلت الستا احق من ارفق

المسلمين وشفع امير المؤمنين فقبضه فوالله ما قضاناه ولا قدرت عليه في ولاية عثمان

ثم انشأ علي يحدث فقال ان الله حرم الصدقة على رسوله فعوضه سهما من الخمس عوضا مما حرم

عليه وحرمها على اهل بيته خاصة دون امته فضرب لهم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم سهما عوضا

مما حرم عليهم ورغب بكم عن غسالة الايدي لان لكم في الخمس ما يغنيكم او يكفيكم وعنه على ما

ولاني رسول الله صلى الله عليه وسلم في خمس الخمس فوضعته مواضعه حياة رسول الله صلى الله عليه

وسلم وابي بكر وعمر وعن قتادة ان ابا بكر اوصى بخمسه قال ارضى بما رضي الله لنفسه ثم

تلا واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وعن حيان بن واسع بن حبان عن اشياخ من قومه

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عدل صفوف اصحابه يوم بدر ورجع الى العريش فدخل ابو بكر

وقد خفق رسول الله صلى الله عليه وسلم خفقة وهو في العريش ثم انتبه فقال ابشر يا ابا بكر

اتاك نصر الله هذا جبريل آخذ بعنان فرسه يقوده على ثناياه النقع وعن ابي هريرة قال

انزل الله على نبيه بمكة سيهزم الجمع ويولون الدبر فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله اي جمع

ذلك قبل بدر فلما كان يوم بدر وانهزمت قريش نظرت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم

في آثارهم مصلتا بالسيف يقول سيهزم الجمع ويولون الدبر وعن حرام بن معاوية قال كتب

الي عمر بن الخطاب ان لا يجاورنكم خنزير ولا يرفع فيكم صليب ولا تاكلوا على مائدة يشرب

عليها الخمر وادبوا الخيل وامشوا بين الغرضين قال الله تعالى اجعلتم سقاية الحاج وعمارة

المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا يستوون عند الله والله لا يهدي

القوم الظالمين الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند

الله واولئك هم الفائزون يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم

فی النار هم خالدون همیشه ابدا [illegible] امر عظیم تفسیر گوید سبب نزول این آیت آنست که گروهی از قریش با

مسلمانان [illegible] مفاخرت کردند که ما آباد میداریم مسجد حرام را و آب میدهیم

حاجیان را [illegible] و مهاجران جواب گفتند که ما ایمان آوردیم به پیغمبر و به روز

قیامت [illegible] پس خدای عز و جل فصل در بین مسلمانان فرمود ما

کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر اولئک حبطت اعمالهم و فی النار

هم خالدون انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر و اقام الصلوة و آتی الزکوة و لم

یخش الا الله فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین یعنی عمارت مسجد عملیست از اعمال صالح

شرط قبول عمل صالح ایمان است بخدا و روز قیامت و اقامت صلوة و ایتاء زکوة و کمیت

دیگر [illegible] از خشیت حق جل و علا [illegible] در کفار [illegible] این صفات مفقود است اعمال ایشان

حبط [illegible] بجا [illegible] اعمال [illegible] حاصل شد [illegible]

[illegible] اگر [illegible] آن عمل را [illegible] مسجد [illegible] بمقابله

هجرت و جهاد [illegible] لا یستوون عند الله [illegible] پس تاکیدا میفرماید که الذین

آمنوا و هاجروا و جاهدوا [illegible] آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد فی سبیل الله باموال

و انفس خویش بجا آوردند بزرگترند باعتبار درجه نزدیک خدای تعالی یعنی از عمارت مسجد

سقایه حاج و سایر اعمال ایشان اند [illegible] بشارت میدهد ایشان را پروردگار

ایشان برحمتی از جانب خود و خشنودی و بهشتها که ایشان را باشد آنجا نعیم دایم

[illegible] ابدا همیشه [illegible] خدای تعالی نزدیک اوست اجر بزرگ یعنی بدست اوست هر

کرا خواهد عطا فرماید [illegible] خواهد [illegible] از این فضل مهاجران و مجاهدان معلوم شد

[illegible] آن عمل از سایر اعمال خیر [illegible] ما یکون [illegible] و هو المقصود قال

الله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار

اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها و جعل

کلمة الذین

کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا والله عزیز حکیم فقیر گوید عفی عنه خدای تعالی توبیخ
میکند مسلمانان را که اگر شما نصرت ندهید پیغامبر را زیان نکرده باشید مگر نمی بینید او را هیچ ضرر
به پیغامبر نخواهد بود هر آینه نصرت داد او را خدای تعالی وقتی که برآوردند او را کافران
حالانکه دوم دو کس بود وقتی که آن دو کس در غار بودند وقتی که میگفت آن یار خود را اندوه
مخور هر آینه خدای تعالی با ماست پس فرود آورد خدای تعالی آرام دل را بر وی و تائید داد
او را بآن لشکرها که ندیدید شما آنرا یعنی ملائکه را در غزوه بدر وغیر آن تا نازل فرمود و ساخت
خدای تعالی سخن کافران را پست تر و سخن خدای تعالی همان است بلندتر و خدا غالب با حکمت است
اخبار متواتره و اتفاق امت هر دو صریح اند بهمه اینچه متفق اند دال است بر آنکه آن یار دیگر ابوبکر
صدیق بود و این فضیلتی عظیم است او را رضی الله تعالی عنه و اشاره جلیه است بسوی قبول
آن حال از وی چون آن حال اگر در اعلی مرتبه غزوه قبول نمی بود این تشریف دائما تعظیم نمی
فرمود و هو المقصود قال الله تعالی وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها ومساکن طیبة فی جنات عدن ورضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم
فقیر گوید عفی عنه خدای تعالی درین آیات حال و مآل منافقان و مومنان بیان می فرماید صفت
منافقان امر است بمنکر و نهی از معروف و بخل در حقوق مالیه واجبه و مآل ایشان آنکه بموافقه
کفار همیشه در نار باشند و باشد ایشان را لعنت و عذاب دائمی بعد از آن تشبیه میفرماید ایشانرا
بکفار پیشین و انذار مینماید بهمان پاداش که بآنجا وارد شده است و صفت مومنان نصرت یکدیگر
دادن و در حق و امر بمعروف و نهی از منکر و برپا داشتن نماز و دادن زکوة و فرمان برداری
خدا و رسول او و مآل ایشان آنکه وعده داده است خدای تعالی بهشتها میرود زیر آن جویها
جاوید در آنجا و جاهای پاکیزه در باغهای جاوید و از همه نعمتها بزرگتر خشنودی حق تبارک
و تعالی است و آن ایشان را کتابت که خلفا متصف بودند باین اوصاف از جهت
اخبار متواتره که هیچ شبهه در آن نتوان نمود کیف و بشارات ختم بدیشان باشند و هو المقصود

قال الله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم
ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم فقیر گوید یعنی
خدای عز وجل بیان میفرماید درین آیت حسن حال وکمال اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم گوید
پیشقدمان نخستینان از مهاجران وانصار که قبل از هجرت یا قبل از برگشتن قبله از بیت المقدس
بکعبه جمع شده ونزدیک یکدیگر بوده است وآنانکه پیرو ایشان شدند به نیکوکاری که هجرت
کردند ونصرت خدا دادند راضی شد خدای تعالی از ایشان وراضی شدند ایشان ازوی تعالی شانه
ومهیا کرد خدای تعالی برای ایشان بهشتها میرود زیر آن جویها جاوید آنجا همیشه این است
کامیابی بزرگ درین آیت تشریف عظیم است صحابه را واخبار است که خدای تعالی از ایشان راضی
شد وایشان ازوی جل شانه راضی شدند واین یک بس فضیلت قال الله تعالی لقد تاب الله
علی النبی والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب
فریق منهم ثم تاب علیهم انه بهم رؤف رحیم فقیر گوید این آیه در غزوه تبوک نازل شد
که خدای تعالی برحمت باز گشت یعنی لطف مهربانی زیاده از آنچه سابق بود انعام فرمود بر
پیغامبر ومهاجران وانصار که پیروی او کردند در وقت تنگدستی بعد از آنکه نزدیک
بود که کج شود دل جماعه از ایشان از جهت تنگ دستی حال یعنی با وجود آنکه یک طایفه از
ایشان ضعف صبر داشتند رحمت عفو بر همه ایشان هر آینه خدای در حق ایشان مهربانست
درین آیت فضیلت عظیم است حاضران تبوک را بچند وجه یکی آنکه ایشان را با پیغامبر
در یک سلک جمع فرمود دیگر آنکه لفظ عفو بر جمیع لفظ برحمت بر ایشان سیوم آنکه صدور
نا صبوری از آن جماعه هم صاحب فضل اند والله اعلم بالصواب قال الله تعالی ما کان لاهل
المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه
ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطؤن موطئا یغیظ
الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین وقال

ینفقون

ينفقون نفقة صغيرة ولا كبيرة ولا يقطعون واديا الا كتب لهم ليجزيهم الله احسن ما كانوا يعملون

خداي عز وجل لوم ميكند متخلفان را از سفر تبوك كه لايق نبود ايشانرا كه تخلف نمايند اين بسبب

آنست كه همه سيد مجاهدان لشكر آنحضرت صلى الله عليه وسلم تشنگى و رنج و گرسنگى در راه خدا ميكشيدند

و موضعى را كه خشم مى آرد كفار را سپردند آن و بدست مى آرند از كفار هيچ دست بردى را

يعنى قتل كنند كفار را يا نهب نمايند اموال ايشان را يا جرح رسانند بجهى از كفار يا اسير كنند بعض

ايشانرا مگر نوشته ميشود براى مجاهدان بعوض آن عمل نيك مر آئينه خدا ضايع

نميكند اجر نيكوكاران را و انفاق نميكنند هيچ نفقه خورد يا بزرگ و قطع نمى نمايند هيچ وادى را مگر

نوشته ميشود عمل خير براى ايشان تا جزا دهد ايشان را خدا تعالى بر بهتر آنچه بعمل

آورده اند در بعض آيه فضايل جهاد تبوك خصوصا و ساير مجاهدات عموما بصريح تر وجهى

معلوم شد و بالقطع معلوم است كه خلفاى كرام از مجاهدان اين واقعه و ساير مشاهد بودند پس

اين جزا ايشان را باشد و هو المقصود اخرج الترمذى عن ابن عباس قال قلت لعثمان بن عفان ما

حملكم على ان عمدتم الى الانفال وهى من المثانى والى براءة وهى من المئين فقرنتم بينهما ولم تكتبوا

سطر بسم الله الرحمن الرحيم ووضعتموها فى السبع الطوال ما حملكم على ذلك فقال عثمان كان

رسول الله صلى الله عليه وسلم مما يأتى عليه الزمان وهو ينزل عليه السور ذوات العدد فكان

اذا نزل عليه الشىء دعا بعض من كان يكتب فيقول ضعوا هؤلاء الآيات فى السورة التى يذكر فيها

كذا وكذا وكانت الانفال من اوائل ما نزل بالمدينة وكانت براءة من آخر القرآن نزولا

وكانت قصتها شبيهة بقصتها فظننت انها منها فقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يبين

لنا فمن اجل ذلك قرنت بينهما ولم اكتب بينهما سطر بسم الله الرحمن الرحيم ووضعتها

فى السبع الطوال وعن عثمان بن عفان قال كانت الانفال وبراءة يدعيان فى زمن رسول الله صلى

الله عليه وسلم القرينتين فلذلك جعلتها فى السبع الطوال وعن ابى عطية الهمدانى قال كتب عمر بن

الخطاب تعلموا سورة براءة وعلموا نساءكم سورة النور وعن الشعبى ان ابا ذر والزبير

العوام سمع احدهما من النبي صلى الله عليه وسلم انه يقرأها وهو على المنبر يوم الجمعة فقال لصاحبه
متى انزلت هذه الآية فلما قضى صلوته قال له عمر بن الخطاب لا جمعة لك فاتى النبي صلى الله عليه
وسلم فذكر ذلك له فقال صدق عمر وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استعمل ابا بكر على
الحج ثم ارسل عليا ببراءة على اثره ثم حج النبي صلى الله عليه وسلم العام المقبل ثم رجع فتوفي فولي
ابو بكر فاستعملني على الحج ثم حج ابو بكر عام قابل ثم مات ثم ولي عمر بن الخطاب فاستعمل عبد الرحمن
بن عوف على الحج ثم كان يحج بعد ذلك هو حتى مات ثم ولي عثمان فاستعمل عبد الرحمن بن عوف
على الحج ثم كان هو يحج حتى قتل اخرج الدارمي والنسائي عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر
على الحج ثم ارسل عليا ببراءة فقرأها على الناس في مواقف الحج حتى ختمها وعن عروة قال بعث رسول
الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر اميرا على الناس سنة تسع وكتب سنن الحج وبعث معه علي بن
ابي طالب بآيات من براءة فامره ان يؤذن بمكة وبمنى وبعرفة وبالمشاعر كلها بانه برئت
ذمة الله وذمة رسوله من كل مشرك حج بعد العام او طاف بالبيت عريانا واجل من كان
بينه وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد اربعة اشهر وسار على راحلته والناس كلهم يقرأ
عليهم القرآن براءة من الله ورسوله وقرأ عليهم يا بني آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد
الآية فقير گوید درین قصه بعض رواة را غلط واقع شده که میگویند ابو بکر صدیق را باز
گردانید اصل قصه آنست که ابو بکر صدیق بلا نزاع امیر الحج بود و سوره براءة اول بدست ابو بکر
صدیق داده بودند بعد از آن جبرئیل فرود آمد و امر کرد که آنرا بدست حضرت مرتضی باید فرستاد
اخرج الترمذي عن انس قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم ببراءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا
ينبغي لاحد ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياها وعن سعد بن ابي وقاص
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر ببراءة الى اهل مكة ثم بعث عليا على اثره فاخذها
منه فقال ابو بكر وجد في نفسه فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر لا يؤدي عني الا انا او رجل مني
اخرج البخاري ومسلم عن ابي هريرة قال بعثني ابو بكر في تلك الحجة في مؤذنين بعثهم يوم النحر

يؤذنون

يوم النحر بمنى ان لا يحج بعد هذا العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ثم اردف النبي صلى
الله عليه وسلم عليا بن ابي طالب فامره ان يؤذن ببراءة قال فأذن معنا علي في اهل منى يوم النحر ببراءة
ان لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ثم اردف النبي صلى الله عليه واخرج
الترمذي وحسنه والحاكم وصححه عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر وامره
ان ينادي بهولاء الكلمات ثم اتبعه عليا وامره ان ينادي بهولاء الكلمات فانطلقا فحجا فقام
علي في ايام التشريق فنادى ان الله بري من المشركين ورسوله فسيحوا في الارض اربعة اشهر
ولا يحجن بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ولا يدخل الجنة الا مومن فكان علي ينادي
فاذا عيي قام ابو بكر فنادى بها وعن الحسن انه سئل عن يوم الحج الاكبر فقال ذاك عام حج فيه ابو بكر
استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم فحج بالناس واجتمع فيه المسلمون والمشركون فلذلك سمي
الحج الاكبر ووافق عيد اليهود والنصارى وعن عمر بن الخطاب قال الحج الاكبر يوم عرفة عن ابن ابي
مليكة قال قدم اعرابي في زمان عمر بن الخطاب فقال من يقرئني مما انزل الله على محمد فاقرأه رجل
براءة فقال ان الله بري من المشركين ورسوله بالجر فقال الاعرابي لقد بري الله من رسوله ان يكن
الله بري من رسوله فانا ابرأ منه فبلغ عمر مقالة الاعرابي فدعاه فقال يا اعرابي اتبرأ من رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال يا امير المومنين اني قدمت المدينة ولا علم لي بالقرآن فسألت من
يقرئني فاقرأني هذه السورة براءة فقال ان الله بري من المشركين ورسوله فقال الاعرابي
وانا والله ابرأ مما برئ الله منه فامر عمر بن الخطاب ان لا يقرئ الناس الا عالم باللغة وامر ابا الاسود
فوضع النحو وعن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى مسجدا يذكر فيه
اسم الله بنى الله له بيتا في الجنة وعن عبد الله بن هشام قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو
آخذ بيد عمر بن الخطاب فقال والله لانت يا رسول الله احب الي من كل شيء الا نفسي فقال النبي
صلى الله عليه وسلم لا يومن احدكم حتى اكون احب اليه من نفسه وعن جابر قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم لئن بقيت لقابل لاخرجن المشركين من جزيرة العرب فلما ولي عمر اخرجهم وعن جعفر

وضع نحو در وقت عمر شد

عن ابي سيار ان عمر بن الخطاب استشار الناس في المجوس فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول سنوا بهم سنة اهل الكتاب عن سعيد بن ابي سعيد ان رجلا باع دارا على
عهد عمر فقال له عمر احرز ثمنها احفر تحت فراش امراتك فقال يا امير المؤمنين اوليس بكنز
قال ليس بكنز ما ادى زكوته عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية والذين يكنزون الذهب والفضة
كبر ذلك على المسلمين وقالوا ما يستطيع احد منا لولده مالا يبقى بعده فقال عمر انا افرج عنكم فانطلق
عمر واتبعه ثوبان فاتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله قد كبر على اصحابك هذه الآية
فقال ان الله لم يفرض الزكوة الا ليطيب بها ما بقي من اموالكم وانما فرض المواريث عن مال يبقى
بعدكم فكبر عمر ثم قال له النبي صلى الله عليه وسلم الا اخبرك بخير ما يكنز المرء المراة الصالحة التي اذا
نظر اليها سرته واذا امرها اطاعته واذا غاب عنها حفظته وعن بريدة قال لما نزلت والذين
الذين يكنزون الذهب والفضة الآية قال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل اليوم في الكنز
ما نزل فقال ابو بكر يا رسول الله ماذا نكنز اليوم قال لسانا ذاكرا وقلبا شاكرا وزوجة صالحة
تعين احدكم على ايمانه واخرج البخاري ومسلم عن البراء بن عازب قال اشترى ابو بكر من عازب رحلا
بثلاثة عشر درهما فقال لعازب مر البراء فليحمله الى منزلي فقال لا حتى تحدثنا كيف صنعت حين
خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم وانت معه فقال ابو بكر خرجنا فادلجنا فاحثثنا يومنا وليلتنا
حتى اظهرنا وقام قائم الظهيرة فضربت ببصري هل ارى ظلا فاوي اليه فاذا انا بصخرة فاهويت
اليها فاذا بقية ظلها فسويته لرسول الله صلى الله عليه وسلم وفرشت له فروة وقلت اضطجع
يا رسول الله فاضطجع ثم خرجت انظر هل ارى احدا من الطلب فاذا انا براعي غنم فقلت
لمن انت يا غلام فقال لرجل من قريش فسماه فعرفته فقلت هل في غنمك من لبن قال نعم قلت
وهل انت حالب لي قال نعم قال فامرته فاعتقل شاة منها ثم امرته فنفض ضرعها فحلب كثبة
ثم صببت الماء على القدح حتى برد اسفله ثم اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فوافيته قد استيقظ
فقلت اشرب يا رسول الله فشرب حتى رضيت ثم قلت الم يأن الرحيل قال فارتحلنا

والقوم

والقوم يطلبونا فلم يدركنا منهم الا سراقة بيننا وبينه قدر رمح او رمحين او ثلاثة قلت يا
رسول الله هذا الطلب قد لحقنا فقال لا تحزن ان الله معنا حتى اذا دنى فكان بيننا وبينه
قدر رمح فقلت يا رسول الله هذا الطلب قد لحقنا وبكيت قال لم تبكي قال قلت اما والله
لا ابكي على نفسي ولكن ابكي عليك فدعا عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اللهم اكفناه بما شئت
فساخت فرسه الى بطنها في ارض صلد ووثب عنها وقال يا محمد ان هذا عملك فادع الله
ان ينجيني مما انا فيه فوالله لاعمين على من ورائي من الطلب وهذه كنانتي فخذ منها سهما فانك
ستمر بابلي وغنمي في موضع كذا وكذا فخذ منها حاجتك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا
حاجة لي بها فانطلق ورجع الى اصحابه ومضى رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا معه حتى قدمنا المدينة
فتلقاه الناس فخرجوا في الطريق وعلى الاجاجير واشتد الخدم والصبيان في الطريق الله اكبر
جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فنزل الليلة على بني النجار اخوال عبد المطلب لاكرامهم بذلك
فلما اصبح غدا حيث امر وعن ضبة بن محصن قال قلت لعمر بن الخطاب انت خير من ابي بكر فبكى
وقال والله لليلة من ابي بكر ويوم خير من عمر وآل عمر هل لك ان احدثك بليلته ويومه قال
قلت نعم يا امير المؤمنين قال اما ليلته فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم هاربا من اهل مكة
خرج ليلا فتبعه ابو بكر فجعل يمشي مرة امامه ومرة خلفه ومرة عن يمينه ومرة عن يساره فقال له
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هذا يا ابا بكر من فعالك قال يا رسول الله اذكر الرصد فاكون
امامك واذكر الطلب فاكون خلفك ومرة عن يمينك ومرة عن يسارك لا آمن عليك قال
فمشى رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلته على اطراف اصابعه حتى حفيت رجلاه فلما
رآها ابو بكر رضي الله عنه انها قد حفيت حمله على كاهله وجعل يشتد به حتى اتى به فم الغار
فانزله ثم قال له والذي بعثك بالحق لا تدخله حتى ادخله فان كان فيه شيء نزل بي قبلك فدخل
فلم ير شيئا فحمله فادخله وكان في الغار خرق فيه حيات وافاعي فخشي ابو بكر ان يخرج منهن
شيء فيؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فالقمه قدمه فجعلن يضربنه وتلسعه الحيات والافاعي

وجعلت دموعه تتحدر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر لا تحزن ان الله معنا فانزل
الله سكينته الطمانينة لابي بكر فهذه ليلته واما يومه فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم
وارتدت العرب فقال بعضهم نصلي ولا نزكي وقال بعضهم لا نصلي ولا نزكي فاتيته ولا آلوه نصحا
فقلت يا خليفة رسول الله تالف الناس وارفق بهم فقال جبار في الجاهلية خوار في الاسلام
فبماذا اتالفهم بشعر مفتعل او بسحر مفترى قبض النبي صلى الله عليه وسلم وارتفع الوحي فوالله
لو منعوني عقالا مما كانوا يعطون رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلتهم عليه قال فقاتلنا معه
وكان والله رشيد الامر فهذا يومه وعن علي بن ابي طالب قال ان الله ذم الناس كلهم ومدح
ابا بكر فقال الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذين كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ
يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا وعن ابي بكر قال ما دخلني اشفاق من شيء ولا دخلني في
الدين وحشة الى احد بعد ليلة الغار فان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين راى اشفاقي
عليه وعلى الدين قال لي هون عليك فان الله قد قضى لهذا الامر بالنصر والتمام وعن انس بن مالك
قال لما كان ليلة الغار قال ابو بكر يا رسول الله دعني فلادخل قبلك فان كانت حية او
شيء كانت لي قبلك قال ادخل فدخل ابو بكر فجعل يلتمس بيديه فكلما راى جحرا قال بثوبه فشقه ثم
القمه الجحر حتى فعل ذلك بثوبه اجمع فبقي جحر فوضع عليه عقبه وقال ادخل فلما اصبح قال له النبي
صلى الله عليه وسلم فاين ثوبك يا ابا بكر فاخبره بالذي صنع فرفع النبي صلى الله عليه وسلم يديه
وقال اللهم اجعل ابا بكر معي في درجتي يوم القيمة فاوحى الله اليه ان الله استجاب لك وعن جندب
بن سفيان قال لما انطلق ابو بكر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الغار قال له ابو بكر لا تدخل يا
رسول الله حتى ادخل استبريه فدخل ابو بكر الغار فاصاب يده شيء فجعل يمسح الدم عن اصبعه
وهو يقول هل انت الا اصبع دميت وفي سبيل الله ما لقيت وعن عمر بن الحارث عن ابيه ان
ابا بكر الصديق قال ايكم يقرا سورة التوبة قال رجل انا قال اقرا فلما بلغ اذ يقول لصاحبه
لا تحزن بكى وقال والله انا صاحبه وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر

اخي

اخي وصاحبي في الغار ... عمر فقال لو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا سدوا كل
خوخة في هذا المسجد غير خوخة ابي بكر وعن عبد الله بن الزبير ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لو اتخذت
خليلا غير ربي لاتخذت ابا بكر خليلا ولكن اخي وصاحبي في الغار واخرج البخاري عن انس قال
لما اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى المدينة وهو مردف ابا بكر وابو بكر شيخ يعرف
والنبي صلى الله عليه وسلم لا يعرف فكانوا يقولون يا ابا بكر من هذا الغلام بين يديك فقال هذا
يهديني الى السبيل قال فلما دنا من المدينة نزل في الحرة وبعث الى الانصار فجاءوا وقال
فشهدته يوم دخل المدينة فما رأيت يوما كان احسن ولا اضوأ منه يوم دخل علينا فيه وشهدته
يوم مات فما رأيت يوما كان اقبح ولا اظلم منه يوم مات فيه صلى الله عليه وسلم وعن ابن عباس
في قوله تعالى فانزل الله سكينته عليه قال على ابي بكر ان النبي صلى الله عليه وسلم لم تزل السكينة معه
وعن حبيب بن ابي ثابت فانزل الله سكينته عليه قال على ابي بكر فاما النبي صلى الله عليه وسلم
فقد كانت عليه سكينة ومن موافقات عمر رضي الله عنه آية ومنهم من يلمزك في الصدقات
اخرج البخاري والنسائي عن ابي سعيد الخدري قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يقسم قسما اذ
جاءه ابن ذي الخويصرة التميمي فقال اعدل يا رسول الله فقال ويلك ومن يعدل اذا لم اعدل فقال
عمر بن الخطاب يا رسول الله ائذن لي فاضرب عنقه فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعه فان له اصحابا
يحقر احدكم صلاته مع صلاتهم وصيامه مع صيامهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية
فينظر في قذذه فلا يوجد فيه شيء ثم ينظر في نصله فلا يوجد فيه شيء قد سبق الفرث والدم آيتهم رجل
اسود احدى يديه او قال ثدييه مثل ثدي المرأة او مثل البضعة تدردر يخرجون على حين فترة
من الناس قال فنزلت فيهم ومنهم من يلمزك في الصدقات الآية قال ابو سعيد اشهد اني سمعت
هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم واشهد ان عليا حين قتلهم وانا معه جيء بالرجل على النعت
الذي نعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن عمر بن الخطاب انه مر برجل من اهل الكتاب مطروح
على باب فقال استكدوني واخذوا مني الجزية حتى كف بصري فليس احد يعود علي بشيء فقال

عمر انا الضعفا اذا جمعوا قال عمر من الدين قال الله انما الصدقات للفقراء والمساكين [illegible]
فلا يجري عليه وعن عمر في قوله تعالى انما الصدقات للفقراء قال هم زمنا اهل الكتاب [illegible] يستعينون
بسبب العوم يعني قوله والمؤلفة قلوبهم انما كان رجالا يتألفهم النبي صلى الله عليه وسلم على الاسلام
فلما ان كان ابو بكر قطع الرشى في الاسلام وعن عبيدة السلماني قال جاء عيينة بن حصن والاقرع
بن حابس الى ابي بكر فقالا يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم عندنا ارض سبخة ليس
فيها كلا ولا منفعة فان رايت ان تقطعناها لعلنا نحرثها ونزرعها ولعل الله ان ينفع بها
فاقطعهما اياها وكتب لهما بذلك كتابا واشهد لهما فانطلقا الى عمر ليشهد على ما فيه
فلما قرئ على عمر ما في الكتاب تناوله من ايديهما فتفل فيه فمحاه فتذمرا وقالا له مقالة
سيئة فقال عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتألفكما والاسلام يومئذ قليل
ان الله قد اعز الاسلام فاذهبا فاجهدا جهدكما لا ارعى الله عليكما ان رعيتما عنه يزيد
بن هارون قال خطب ابو بكر الصديق فقال في خطبته يؤتى بعبد قد انعم الله عليه وبسط له في رزقه
واصح بدنه وقد كفر نعمة ربه فيوقف بين يدي الله تعالى فيقال له ماذا عملت ليومك هذا
وما قدمت لنفسك فلا يجده قدم خيرا فيبكي حتى تنفد الدموع ثم يعير ويخزى بما ضيع
من طاعة الله فيبكي حتى يسقط لحم وجنتيه وكل واحد منهما فرسخ في فرسخ ثم
يعير ويخزى حتى يقول يا رب ابعثني الى النار وارحمني من مقامي هذا وذلك قوله انه من يحادد
الله ورسوله فان له نار جهنم الى قوله العظيم ومن موافقات عمر رضي الله عنه عن شريح
بن عبيد ان رجلا قال لابي الدرداء يا معشر القراء ما بالكم اجبن منا وابخل اذا سئلتم
واعظم لقما اذا اكلتم فاعرض عنه ابو الدرداء فلم يرد عليه شيئا فاخبر بذلك عمر بن الخطاب
فانطلق عمر الى الرجل الذي قال ذلك فقال بثوبه وخنقه وقاده الى النبي صلى
الله عليه وسلم فقال الرجل انما كنا نخوض ونلعب فاوحى الى نبيه صلى الله عليه وسلم ولئن سألتهم
ليقولن انما كنا نخوض ونلعب ومن موافقات عمر استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآية اخرج

ابي

البخاري عن ابن عباس قال سمعت عمر يقول لما توفي عبد الله بن أبي دعي رسول الله صلى الله عليه وسلم
للصلوة عليه فقام عليه فلما وقف قلت أعلى عدو الله عبد الله بن أبي القائل كذا وكذا والقائل
كذا وكذا أعدد أيامه ورسول الله صلى الله عليه وسلم يتبسم حتى إذا أكثرت قال يا عمر أخر عني إني
خيرت قد قيل لي استغفر لهم أو لا تستغفر لهم إن تستغفر لهم سبعين مرة فلو أعلم أني إن زدت
على السبعين غفر له لزدت عليها ثم صلى عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ومشى معه حتى قام على قبره
حتى فرغ منه فعجبت لي وجرأتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم والله ورسوله أعلم فوالله ما كان
إلا يسيرا حتى نزلت هاتان الآيتان ولا تصل على أحد منهم مات أبدا ولا تقم على قبره فما صلى
بعده النبي صلى الله عليه وسلم على منافق بعد حتى قبضه الله عز وجل أخرج البخاري ومسلم عن ابن عمر قال
لما توفي عبد الله بن أبي سلول جاء ابنه عبد الله رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله أن يعطيه قميصه
يكفنه فيه فأعطاه ثم سأله أن يصلي عليه فقام عمر بن الخطاب فأخذ بثوبه فقال يا رسول الله أتصلي
عليه وقد نهاك الله أن تصلي على المنافقين قال إن ربي خيرني وقال استغفر لهم أو لا تستغفر لهم
إن تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم وسأزيد على السبعين وقال إنه منافق فصلى عليه فأنزل
الله ولا تصل على أحد منهم مات أبدا ولا تقم على قبره فترك الصلوة عليهم وعن حبيب بن الشهيد
عن عمرو بن عامر الأنصاري أن عمر بن الخطاب قرأ والسابقون الأولون من المهاجرين
والأنصار الذين اتبعوهم بإحسان فرفع الأنصار ولم يلحق الواو في الذين فقال له زيد بن ثابت
والذين فقال عمر الذين فقال زيد أمير المؤمنين أعلم فقال ائتوني بأبي بن كعب فأتاه فسأله عن
ذلك فقال أبي والذين فقال عمر فنعم إذا فتابع أبيا عن أبي صخر حميد بن زياد قال قلت لمحمد بن كعب
القرظي أخبرني عن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما كان من الفتن فقال إن الله قد غفر لجميع
أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وأوجب لهم الجنة في كتابه محسنهم ومسيئهم قلت له وفي أي موضع
أوجب الله لهم الجنة في كتابه قال ألا تقرأ قوله والسابقون الأولون الآية أوجب لجميع أصحاب
النبي صلى الله عليه وسلم الجنة والرضوان وشرط على التابعين شرطا لم يشترطه فيهم قلت وما

استقر علیهم قال اسفرطا یتبعوهم باحسان یقول یشتدوا بهم فی اعمالهم الحسنة ولم یقصدوا

بهم فی غیر ذلک قال ابو جعفر فو الله لکانی لم اقرأها قبل ذلک وما عرفت تفسیرها حتی قرأها

علی ابی بن کعب یعنی ابن عمر فی قوله تعالی ثم ابی الذین اتبعوهم فذلک مع محمد واصحابه وقال بعضهم

جلست الی ابی بکر وعمر وقال الضحاک امروا ان یکونوا مع ابی بکر وعمر واصحابهما وقال ابن عیینة

مع علی بن ابی طالب قال ابو جعفر عن علی بن ابی طالب عنه سفیان قال لیس فی تفسیر القرآن اختلاف

انما هو کلام جامع یراد به هذا وهذا عن یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب قال اراد عمر بن الخطاب ان

یجمع القرآن فقام فی الناس فقال من کان تلقی من رسول الله صلی الله علیه وسلم شیئا من

القرآن فلیأتنا به وکانوا کتبوا ذلک فی الصحف والالواح والعسب وکان لا یقبل من احد

شیئا حتی یشهد به شاهدان فقتل وهو یجمع ذلک الیه فقام عثمان بن عفان فقال من کان

عنده شیء من کتاب الله فلیأتنا به وکان لا یقبل من ذلک شیئا حتی یشهد به شاهدان فجاء خزیمة

بن ثابت فقال انی رأیتکم ترکتم آیتین لم تکتبوهما قالوا ما هما قال تلقیت من رسول الله صلی

الله علیه وسلم لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم فقال عثمان وانا اشهد انهما من

عند الله فاین تری ان نجعلهما قال اختم بهما آخر ما نزل القرآن فختمت بهما براءة قال الله تعالی

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی

الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم مفسر گوید معنی عنده کاین

آیه مقصود است در فضیلت اولیاء الله و اولا بیان حال ایشان میفرماید که لا خوف علیهم

ولا هم یحزنون در آخرت برای ایشان ترسی نباشد از هیچ مخوف و کرده داند و غمگین نشوند

از هیچ فایت ثانیا حقیقت ولایت ما با صدق آن مذکور میفرماید که الذین آمنوا وکانوا یتقون

پس حقیقت ولایت در جماعه متحقق شود که بوصف ایمان حقیقی که شرح آن در سوره انفال

مذکور است انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و بوصف تقوی متصف

اند ثالثا بعض لوازم ولایت ارشاد می فرماید لهم البشری الخ وابه ... ثبت تجنبه برآ

بمسلمانان موالات اهل اسلام علیهم و آن اعظم الولایة ثابت با بر و با و فراست صادقه
نفوس بودن است اشتقاقه بوجه عموم از آیه مفهوم میشد باقی ماند آنکه اعیانی که در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین اوصاف متصف بوده باشند کی تا ملی بکار در ما
باید شد ولی بدو معنی مستعمل میشود یکی آنکه ولایة بمعنی دوستی و محبت پس بمعنی ولی دوست
و دوست خدا نیست شده باشد و دیگر بمعنی ولایت کار سازی کردن پس بمعنی ولی کار سازنده
و کار ساخته شده باشد مانند لفظ جا بنکه بر هر دو معنی اطلاق کرده میشود فاعل و مفعول
و اگر معنی اول مراد است خدا ایشان را میفرماید در حق صدیق رضی الله عنه و تابعان او کسی یحبهم و یحبونه
و اگر معنی ثانی مراد است حق تعالی میفرماید و هو یتولی الصالحین بعد از آن حضرت صلی الله
علیه وسلم در احادیث متواتره که شیعه یاد از آن در حق ابا بکر جماعه را بوصف صدیقیت
و شهید مشهود شده در برابر ایمان و تقوی آیات که گواهی داده اند ثابت ذات عظیمه بهشت بلکه با علی
درجات بهشت داده اند و هو المقصود عن الاحنف قال صلیت خلف عمر الغداة فقرأ
یونس و هود و غیرهما و عن قتادة قوله تعالی ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لننظر
کیف تعملون قال ذکر لنا ان عمر بن الخطاب قرأ هذه الآیة فقال صدق ربنا ما جعلنا خلائف
فی الارض الا لینظر الی اعمالنا فاروا الله خیرا من اعمالکم باللیل و النهار و السر و العلانیة عن ابن
عمر ان تمیما الداری سال عمر بن الخطاب عن رکوب البحر فامره بتقصیر الصلوة قال یقول
الله تعالی هو الذی یسیرکم فی البر و البحر و عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان من عباد الله اناسا ما یغبطهم الانبیاء و الشهداء قیل منهم یا رسول الله قال
قوم تحابوا فی الله من غیر اموال و لا انساب لا یفزعون اذا فزع الناس و لا یحزنون اذا
حزنوا ثم تلا رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
قال الله تعالی افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة
اولئک یؤمنون به و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا تک فی مریة منه انه الحق

من ربک ولکن اکثر الناس لا یؤمنون همانا عجز و جهل در اول کلام سابق دیگر مذکور شده حال کسانی

می‌باشد که من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها الآیة بعد از آن بیان میکنند حال جماعه از مؤمنین

محققین را فرق در میان حال کفره و مؤمنین بیان میشود مانند فرق لیل به نسبت نهار و شب

سفر به نسبت حضر ... و فرق ... عظیم فاما تفاوت چه چیز است میان

مؤمنین ... در آیات ... لا جرم ... بعد از آن ... مؤمنین محققین رسید

... افمن کان علی بینة من ربه ... مفسرین در معنی این کلمه اختلاف دارند اما آنچه محقق

است و آنچه بعد تحقیق ... ایمان اجمالی ... است آنست که بعض محققین ... شرایع

را پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشهادة دل خود تلقی نموده بودند و لهذا

عبادة اصنام مکروه میداشتند و قبح خمر و زنا از خود در دل خود می یافتند و بعضی

مسائل که در آن زمان معروف بود بطریق رؤیا و فراسة ادراک مینمودند و نعوت

ایشان آنهمه مطمئن گشت و عقل ایشان به آنها درست و این علم اجمالی مقصود

رسید و ایشان بینة است از جانب پروردگار تبارک و تعالی بعد از آن قرآن نازل

شد و شهادة بر آن علم اجمالی داد و آن مجمل را مفصل ساخت و آن مظنون را کالعیان

نمود پس گویا که از طرف حق تعالی ... برهان ... اکمل نمود قرآنست و پیش از

قرآن کتاب حضرت موسی بود مقتدای اهل دین در حقیقت از جانب خدا تعالی که مثل این

شهادة ادا می فرمود ... این وصف متصف بودند از آنجمله

صدیق اکبر رضی الله عنه و ابوذر و غیر ایشان و حضرت صدیق اکمل ایشان است در سبق

ایشان و از جهت همین مناسبت باطنی توقف نکرده ایمان آوردن و معجزه نطلبید

پس حق سبحانه ... در این آیه است ... اغلب ... آنکه تعریفی است ... اشاره است

بجانب او والله اعلم اخرج الترمذی عن ابن عباس قال قال ابوبکر یا رسول الله قد شبت

قال شیبتنی هود والواقعة والمرسلات وعم یتساءلون واذا الشمس کورت و عن ابی

سعيد الخدري قال قال عمر بن الخطاب يا رسول الله اسرع اليك الشيب قال شيبتني هود واخواتها
الواقعة وعم يتساءلون واذا الشمس كورت حم عمر بن الخطاب قال لما استقرت السفينة
على الجودي لبث ما شاء الله ثم انه اذن له فهبط على الجبل فدعا الغراب فقال ائتني بخبر
الارض فانحدر الغراب على الارض وفيها الغرقى من قوم نوح فاطار عليه فلعنه ودعا الحمامة
فجنح على كف نوح فقال اهبطي فلعل شيء بخضر الارض فلم تلبث الا قليلا حتى جاءت تنفض ريشها
في منقارها فقال اهبطي فهبطت الارض قال نوح بارك الله فيك وجعل بيتك في بيوت ويكون حبك
الى الناس لولا ان يغلبك الناس عليها فذلك لدعوت الله ان يجعل راسك من ذهب وعن
محمد بن المنكدر ويزيد بن خصيفة وصفوان بن سليم ان خالد بن الوليد كتب الى ابي بكر الصديق
انه قد وجد رجلا في بعض نواحي العرب ينكح كما ينكح المرأة وقامت عليه بذلك البينة
فاستشار ابو بكر اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال علي بن ابي طالب ان هذا ذنب
لم يعص الله به امة من الامم الا امة واحدة فصنع الله بها ما قد علمتم ارى ان تحرقه بالنار فاجتمع
اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم على ان يحرقوه بالنار فكتب ابو بكر الى خالد ان تحرقه بالنار ثم
حرقهم ابن الزبير في امارته ثم حرقهم هشام بن عبد الملك عن عمر بن الخطاب قال لما
نزلت فمنهم شقي وسعيد قلت يا رسول الله فعلى ما نعمل على شيء قد فرغ منه او على شيء
لم يفرغ منه قال على شيء قد فرغ منه وجرت به الاقلام يا عمر ولكن كل ميسر لما خلق له عن ابي بكر
الصديق قال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سلوا الله العافية فانه لم يعط احد
افضل من معافاة بعد اليقين واياكم والريبة فانه لم يؤت احد اشد من ريبة بعد كفر عن
ابي اليسر اتتني امرأة تبتاع تمرا فقلت ان في البيت تمرا اطيب منه فدخلت معي البيت
فاهويت اليها فقبلتها فاتيت ابا بكر فذكرت ذلك له قال استر على نفسك وتب ولا
تخبر احدا فلم اصبر فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك فقال اخلفت غازيا
في سبيل الله في اهله بمثل هذا حتى تمنى انه لم يكن اسلم الا تلك الساعة حتى ظن انه من اهل النار

[illegible]

[illegible]

ثم انطلق فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اطلبوه حتى اوحى الله اليه واقم الصلوة طرفي النهار الاية فدعاه

فتلاها عليه فقال الرجل البشرى يا نبي الله فقرأها عليه فقال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم الهذا

خاصة ام للناس كافة وعن سلمان التيمي قال ضرب رجل على كفل امرأة ثم اتى ابا بكر وعمر فسألهما

عن كفارة ذلك فقال كل منهما لا ادري ثم اتى النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال لا ادري

حتى نزل الله اقم الصلوة الاية عن عثمان قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ

ثم قال من توضأ وضوئي هذا ثم قام فصلى صلوة الظهر غفر له ما كان بينه وبين صلوة

الصبح ثم صلى العصر غفر له ما كان بينه وبين صلوة الظهر ثم صلى المغرب غفر له ما كان بينه

وبين صلوة العصر ثم صلى العشاء غفر له ما كان بينه وبين صلوة المغرب ثم لعله يبيت

يتمرغ ليلته ثم ان قام فتوضأ وصلى الصبح غفر له ما بينها وبين صلوة العشاء وهن الحسنات

يذهبن السيئات قالوا هذه الحسنات فما الباقيات يا عثمان قال هي لا اله الا الله

سبحان الله والحمد لله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله اخرج مالك عن عثمان بن عفان انه قال الا احدثكم

حديثا لولا انه في كتاب الله ما حدثتكموه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما

من امرئ يتوضأ فيحسن الوضوء ثم يصلي الصلوة الا غفر الله له ما بينه وبين الصلوة الاخرى

حتى يصليها قال مالك اراه يريد هذه الاية اقم الصلوة طرفي النهار وزلفا من

الليل ان الحسنات يذهبن السيئات قال الله تعالى وقال الملك ائتوني به استخلصه

لنفسي فلما كلمه قال انك اليوم لدينا مكين امين قال اجعلني على خزائن الارض اني حفيظ

عليم فقير گويد عفی عنه که حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طلب کرد از ملک

مصر امارت بیت المال را و بیان نمود استحقاق خود این امارت را که انی حفیظ علیم پس

ازینجا معلوم شد که شرط تصرف در بیت المال حفظ ست از ضیاع و از خیانت خائنین

و علم ست باحکام که از کجا باید گرفت و بکجا باید صرف نمود چون نصب امین بر بیت المال

کار خلیفه ست لازم آمد که خلافت خاصه مرضیه وقتی متحقق گردد که خلیفه حافظ و علیم

نباشد و [illegible] که مذهب لازم عقلا فقه ما هست و اهل سنت چنانکه سابقا تقریر نمودیم عن خالد بن عرفطة
قال كنت جالسا عند عمر اذ اتي برجل من عبد القيس فقال له عمر انت فلان العبدي قال نعم
فضربه بقناة معه فقال الرجل ما لي يا امير المؤمنين قال اجلس فجلس فقرأ عليه بسم الله الرحمن الرحيم الر تلك
آيات الكتاب المبين الى قوله لمن الغافلين فقرأها عليه ثلثا وضربه ثلثا فقال له الرجل ما لي يا
امير المؤمنين فقال انت الذي نسخت كتاب دانيال قال مرني بامرك اتبعه قال انطلق فامحه بالحميم
والصوف ثم لا تقرأه ولا تقرئه احدا من الناس فلئن بلغني عنك انك قرأته او اقرأته احدا
من الناس لانهكنك عقوبة ثم قال له اجلس فجلس بين يديه فقال انطلقت انا فانتسخت كتابا
من اهل الكتاب ثم جئت به في اديم فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هذا في يدك يا عمر
قلت يا رسول الله كتابا انتسخته لنزداد به علما الى علمنا فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى احمرت وجنتاه ثم نودي بالصلاة جامعة فقالت الانصار اغضب نبيكم السلاح السلاح
فجاؤا حتى احدقوا بمنبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس اني قد اوتيت جوامع
الكلم وخواتيمه واختصر لي اختصارا ولقد اتيتكم بها بيضاء نقية فلا تتهوكوا ولا يغرنكم المتهوكون
قال عمر فقمت فقلت رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبك رسولا ثم نزل رسول الله صلى
الله عليه وسلم وعن ابراهيم النخعي قال كان بالكوفة رجل يطلب كتب دانيال وذلك الضرب
فجاء فيه كتاب من عمر بن الخطاب ان يرفع اليه فلما قدم على عمر علاه بالدرة ثم جعل يقرأ عليه الر
تلك آيات الكتاب المبين حتى بلغ الغافلين قال فعرفت ما يريد فقلت يا امير المؤمنين فوالله لا
ادع عندي شيئا من تلك الكتب الا حرقته قال فتركه عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن
ابيه قال سمع عمر رجلا يقرأ هذا الحرف ليسجننه عتى حين فقال له عمر من اقرأك هذا قال ابن مسعود
فقال عمر ليسجننه حتى حين ثم كتب الى ابن مسعود سلام عليك اما بعد فان الله انزل القرآن فجعله
قرآنا عربيا مبينا وانزله بلغة هذا الحي من قريش فاذا اتاك كتابي هذا فاقرئ الناس بلغة
قريش ولا تقرئهم بلغة هذيل عن عمر انه استاذن عليه رجل فقال استاذنوا لابن الاخيار فقال عمر

نظر لعمر فلما دخل قال من انت قال فلان بن فلان فقال لا عهد لك بالاشراف في الجاهلية فقال
له عمر انت يوسف بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم قال لا قال ذاك الكريم ابن الكريم وانت
ابن اللئيم انما نعد في حياة الناس ما بعد ابوهريرة قال استعملني عمر على البحرين ثم نزعني فغرمني
اثني عشر الفا ثم دعاني بعد الى العمل فابيت فقال لم وقد سأل يوسف العمل وكان خيرا منك
فقلت ان يوسف نبي بن نبي بن نبي بن نبي وانا ابن اميمة وانا اخاف ان اقول بغير
علم وان افتي بغير علم وان يضرب ظهري ويشتم عرضي ويؤخذ مالي عن عبد الله بن شداد قال
سمعت نشيج عمر بن الخطاب واني لفي آخر الصفوف في صلوة الصبح وهو يقرأ انما اشكو بثي و
حزني الى الله عن علقمة بن وقاص قال صليت خلف عمر بن الخطاب العشاء فقرأ سورة
يوسف فلما اتى على ذكر يوسف نشج حتى سمعت نشيجه وانا في مؤخر الصفوف قال الله تعالى
وإما نرينك بعض الذي نعدهم او نتوفينك فانما عليك البلاغ وعلينا الحساب اولم يروا
انا نأتي الارض ننقصها من اطرافها والله يحكم لا معقب لحكمه وهو سريع الحساب فقير گويد
ترجمه آيت آنست كه اگر بنمائيم تو را بعض آنچه وعده ميدهيم ترا از فتوح وغلبه اسلام يا قبض
روح تو كنيم يعني پيش از وقوع بعض آنچه وعده ميدهيم از باب فتوح وغلبه اسلام در هر دو
صورت باك نيست چيزي نيست كه لازم بر تو پيغام رسانيدن است ولازم بر ما حساب است
بعد از آن تسجيل ميفرمايد كه مراد وعده فتوحات اسلاميه است آيا نديدند كه ما مي آئيم بسوي
زمين مشركان تا نقص ميگردانيم آنرا از طرف، آن يعني در مدينه و در قبايل اسلم و غفار و جهينه
و مزينه و غير ايشان اسلام آمد و جمعي مسلمان شدند و در شوكت كفر رخنه عظيمه پديد آمد
و اين همه مقدمات و ارهاصات اوست فقير گويد درين آيه اشاره جليه است بسوي آنكه بعض
فتوح اسلام كه وعده بآن رفته است در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم بظهور آمد و بعض
از آن بعد وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم ولابد آن مواعيد بر دست شخصي از نواب
آنحضرت صلى الله عليه وسلم ظهور خواهد شد و اين يكي از لوازم خلافت خاصه است والله

اعلم قال الله تعالى للذين استجابوا لربهم الحسنى والذين لم يستجيبوا له لو ان لهم ما في الارض جميعا

ومثله معه لافتدوا به اولئك لهم سوء الحساب ومأويهم جهنم وبئس المهاد افمن يعلم انما انزل

اليك من ربك الحق كمن هو اعمى انما يتذكر اولوا الالباب الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون

الميثاق والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب والذين صبروا

ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية ويدرؤن بالحسنة السيئة

اولئك لهم عقبى الدار والذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان

يوصل ويفسدون في الارض اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار فقيه گوید حق سبحانه

تعالی بیان عبارت سعدا و اشقیا بیان می فرماید چنانکه سنت مستمره اوست تعالی در جمیع قرآن

برای تهییج کسانی که قبول کردند دعوت حق را حسنی که کلیه جامع جمیع خیرات است اثبات می نماید در این آیه

فرقه که قبول ننمودند دعوت او را عقوبت عظیم الجا میکند که لو ان لهم ما فی الارض جمیعا الی آخره

فرق دیگر میان العذیین تقریر میفرماید که آن یک گروه اهل علم است بحقیت کتاب منزل الهی

دیگر اعمی باز اشاره میکند که اینجا مراد از علم علمی است که معزز باشد با قوه عامله باشد از

آنجهت که تذکر بمعنی پند پذیرفتن و بعلم حق منسوب شده است و آن بدون صحت عمل میسر

از جمله تصحیح عمل چند خصلت را اشاره تخصیص میفرماید وفا بعهد خدا اتباع رسول و تحمل احکام

و وصل چیزهای وغیر آن را فعل آنچه وصل پیغامبر است صلی الله علیه وسلم و ترسیدن

از خدای عز وجل و باز داشتن حساب آخرت و صبر بر مشاق طاعات و تحمل بر شدت

بطلب مرضات پروردگار و تعلیم و اقامت صلوة و نفاق مال فی سبیل الله و حلم نمودن

و مقابله سیئه بحسنه آوردن باز مآل حال این سعدا بیان میفرماید اولئك لهم

عقبى الدار جنات عدن الآية بعد از آن وخامت احوال اشقیا ارشاد میفرماید از آنجمله است

نقض عهدی که با خدای تعالی بسته اند و قطع ارحام و عقوق آبا و امهات و اشد از آنجمله

عقوق پیغامبر است صلی الله علیه وسلم که مبعوث من عند الله است و منصوب برای هدایة

ضمن دعوا ایشان طاعت خود را طاعت او بانسبند وازان انجلا فساد فی الارض است بازمانند
و آن الفاظ بعضیا تقریع حضر باید او [illegible] هم اللذین ولم سوء الدار باز [illegible] میکویند ودرهمه این
صفات بخصوصها از سایر صفات مستثنی است تعریض است بحال جماعه از سابق مهاجرین که اتصاف
ایشان باین صفات مشهور است مثل صدیق اکبر و عمر فاروق وامثال ایشان که [illegible]
آورده اند با انحضرت صلی الله علیه وسلم در میثاق نصرت وقیام باعلاء کلمه بستند هر یکی بعهد
[illegible] از آن کوتاهی نمی نمودند و همراه انحضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب او بجا آوردند
بوجهی که لسان نبوت باین کلمه نطق فرمود که امن الناس علی فی صحبته وماله ابو بکر و خشیة
[illegible] وصبر بر ایذای قوم واکثار صلوة وانفاق بر انحضرت صلی الله علیه وسلم و صبر بر فقر ایشان
و حلم در برابر جهل جاهلان علی اکمل الوجوه از ایشان ظهور نموده چنانکه در تتبع [illegible] از
احوال آن بزرگواران [illegible] بر آن [illegible] المقصود منه کما نقله العدوی قال دخل
عثمان بن عفان على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اخبرني عن العبد كم معه من ملك
فقال ملك على يمينك على حسناتك وهو امير على الذي على الشمال اذا عملت حسنة كتبت عشرا وان
عملت سيئة قال الذي على الشمال للذي على اليمين اكتب قال لا لعله يستغفر الله ويتوب فاذا
قال ثلاثا قال نعم اكتب اراحنا الله منه فبئس القرين ما اقل مراقبته لله واقل استحياءه منا و
يقول الله ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد وملكان من بين يديك ومن خلفك يقول
الله له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه من امر الله وملك قابض على ناصيتك فاذا
تواضعت لله رفعك واذا تجبرت على الله قصمك وملكان على شفتيك ليس يحفظان عليك
الا الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم وملك قائم على فيك لا يدع ان يدخل الحية في فيك و
ملكان على عينيك فهؤلاء عشرة املاك على كل بني آدم ينزلون ملائكة الليل على ملائكة النهار
لان ملائكة الليل سوى ملائكة النهار فهؤلاء عشرون ملكا على كل آدمي وابليس بالنهار وولده
بالليل [illegible] جريح [illegible] [illegible] الله [illegible] خلقه [illegible] اخبرني [illegible] بن ابي

سلمان

سيلا ابي محمد عن حذيفة بن اليمان عن ابي بكر اما حضرت ذلك مني بقية من النبي صلى الله عليه وسلم
مع ابي بكر بما حدث اياه ابوبكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الشرك فيكم اخفى من دبيب
النمل قال ابوبكر يا رسول الله وهل الشرك الا ما عبد من دون الله او ما دعي مع الله قال ثكلتك
امك الشرك فيكم اخفى من دبيب النمل الا اخبرك بقول يذهب صغاره وكباره او قال صغيره
وكبيره قال بلى قال تقول كل يوم ثلاث مرات اللهم اني اعوذ بك ان اشرك بك وانا
اعلم واستغفرك لما لا اعلم والشرك ان تقول اعطاني الله وفلان والند ان تقول لولا فلان قتلني
فلان وعنه معقل بن يسار قال انطلقت مع ابي بكر الصديق الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا
ابابكر للشرك فيكم اخفى من دبيب النمل فقال ابوبكر وهل الشرك الا من جعل مع الله الها آخر فقال النبي
صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده للشرك اخفى منه دبيب النمل الا ادلك على شيء اذا قلته
ذهب عنك قليله وكثيره قال قل اللهم اني اعوذ بك ان اشرك بك وانا اعلم واستغفرك لما
لا اعلم عنه مجاهد قال قرأ عمر على المنبر جنات عدن فقال ايها الناس هل تدرون ما جنات عدن
قصر في الجنة له عشرة آلاف باب على كل باب خمسة وعشرون الفا من الحور العين لا يدخله الا
نبي او صديق او شهيد وروي نحو ذلك عنه عبد الله بن عمر مرفوعا وعن ابي مسعود والحسن
والضحاك وكعب الاحبار موقوفا عليهم تا اين جا بعد اباست براى خفيه تعبير كرديم از تعريض
والله اعلم عنه ابن عمر قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم طوبى فقال النبي صلى الله عليه وسلم
يا ابابكر هل بلغك ما طوبى قال الله ورسوله اعلم قال طوبى شجرة في الجنة لا يعلم طولها الا الله
يسير الراكب تحت غصن من اغصانها سبعين خريفا ورقها الحلل يقع عليها الطير كامثال البخت
قال ابوبكر ان ذلك الطير ناعم فقال انعم منه من ياكله وانت منهم يا ابابكر رضي الله عنه عمر بن
الخطاب انه قال وهو يطوف بالبيت اللهم ان كنت كتبت علي شقوة او ذنبا فامحه فانك
تمحو ما تشاء وتثبت وعندك ام الكتاب فاجعله سعادة ومغفرة وعنه السائب بن ملحان من اهل
الشام وكان قد ادرك الصحابة قال لما دخل عمر رضي الله عنه الشام حمد الله واثنى عليه ووعظ

في تخفيف الشرك

[illegible]

في شجرة طوبى في الجنة

و ذکر امر بالمعروف و نهی عن المنکر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
فیکم فامر بتقوی الله و صلة الرحم و صلاح ذات البین و قال علیکم بالجماعة فان
ید الله علی الجماعة و ان الشیطان مع الواحد و هو من الاثنین ابعد لا یخلون رجل بامراة فان
الشیطان ثالثهما و من سائته سیئته و سرته حسنته فهو امارة المسلم المؤمن و امارة المنافق
ان لا تسوؤه سیئته و لا تسره حسنته ان عمل خیرا لم یرج من الله فی ذلک ثوابا و ان عمل شرا لم یخف
من الله فی ذلک الشر عقوبة و اجملوا فی طلب الدنیا فان الله قد تکفل بارزاقکم و کل سیتم له عمله
الذی کان عاملا استعینوا الله علی اعمالکم فانه یمحو ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب صلی
الله علی نبینا محمد و آله و علیه السلام و رحمة الله السلام علیکم عن الزهری قال کان عمر بن الخطاب
شدیدا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فانطلق یوما حتی دنی من رسول الله صلی الله علیه
وسلم و هو یصلی فسمعه و هو یقرأ و ما کنت تتلو من قبله من کتاب حتی بلغ الظالمون و سمعه
و هو یقرأ و یقول الذین کفروا لست مرسلا الی قوله علم الکتاب فانتظره حتی سلم فاسرع
فی اثره فاسلم قال الله تعالی الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت
و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون
و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار یثبت الله الذین
آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما
یشاء الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها
و بئس القرار فقیر گوید یعنی که خدا تعالی تا این طائفه کفر و نور ایمان با سایر متنوعه
بیان میفرماید از آنجمله میگوید صفت کلمه حق در دین اسلام که بحکم الهی از فوق سبع
سموات مستصحب الهامات و تقریبات ملکیت در ارض نازل شد و آنجا شیوع
تمام پیدا نمود و اکثر اقالیم عالم معتقد او را در گرفت مانند صفت درخت پاک
نافع میوه دار است که بیخش در زمین محکم است و شاخهایش بجانب آسمان سر بالا کشیده

ولطف

و صفت کلمهٔ ناپاک که عبارت از شرک یهودیت و نصرانیت و مجوسیت محرفه منسوخ است
بحکم الهی و وحی ربانی بحکم اجتثاث نیست و ملکوت و در تائید آن گو هم نمیشود چه سبب
شبهات داهیه تاسیه از صدور بنی آدم و ساعی ایشان نجبات مغیرات صورت گرفته و
در اندک زمانی بعنایت الهی بعثت رسول و اشاعت دین ایشان برهم خورد مانند درخت
ناپاک غیر نافع که برکنده شد از بالای زمین بغیر آنکه محتاج بشکافتن زمین شوند و از زیر
زمین آن بیخ را برآرند بعد از آن او تعالی بیان میفرماید که حال جماعه دارنده و سالکین این
این دو کلمه باطل و حق افکنند و بعد از آن گرفته اند و بر دست ایشان اشاعت آن واقع شوده
حال گروهی اند رؤساء کفار که در ترویج کلمهٔ باطل سعی مینمایند و فرقهٔ اولی را به تثبیت
بسبب آن قول ثابت و استحکام مقالات میفرماید در حیات دنیا منصور مانند و غلبه بر سایر
امم جوید و در آخرت نجات تمتع درجات و سابقیت در دخول جنت و رؤساء کفار مقابلهٔ نعمت
ایزدی بکفران و سوق قوم خویش بدار البوار می نمود در فقر میگیرد استحکام است محال جوید
مهاجرین و انصار بسبب اخذ بقول ثابت در دنیا و آخرت سرانجام نجات گشتند و ملت حقه بسبب
ایشان سراج کلی یافت و عاقبت قریش در مقابل ایشان گرفتار نکال و وبال گشتند آنچه
مجمل مفصل گشت و آنچه مبهم بصورت گرفت و تفصیلات آن جمیع کالشمس فی رابعة النهار هویدا
گردید و هو المقصود باقی ماند آنکه در حدیث صحیح تفسیر این آیه واقع شده که مراد
از این تثبیت توفیق الهی است که مؤمن را عطا میفرماید تا منکر و نکیر را جواب درست
گوید و آن با سیاقت منافی نمی آید بلکه بیان بعض انواع تثبیت است که اهم انواع
تواند بود مانند تفسیر واعدوا لهم ما استطعتم من قوة برمی حالانکه دوانیدن اسپ و کردن
شمشیر هم در قوت داخل است ولیکن اینجا فرد اکمل با تعیین اهتمام تخصیص فرموده اند عن عدی
بن حاتم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله قلب العباد ظهرا و بطنا فکان خیر
عباده العرب ثم قلب العرب ظهرا و بطنا فکان خیر العرب قریشا و هی الشجرة المبارکة التی

قال الله في كتابه مثل كلمة طيبة يعني القرآن كشجرة طيبة يعني بها قريش اصلها ثابت يقول اصلها
كبير وفرعها في السماء يقول الشرف الذي اشرفهم الله بالاسلام الذي هداهم له وجعلهم
اهله عن ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف انت يا عمر اذا انتهى بك الى الارض
فحفر لك ثلاثة اذرع وشبر في ذراع وشبر ثم اتاك منكر ونكير اسودان يجران اشعارهما كأن
اصواتهما الرعد القاصف ويطان اعينهما البرق الخاطف يحفران الارض بانيابهما فاجلساك
فزعا فتلتلاك وهولاك قال يا رسول الله وانا يومئذ على ما انا عليه قال نعم قال اكفيكهما باذن
الله يا رسول الله وروي نحوه في حديث عبد الله بن عمرو وابي هريرة ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال لعمر الحديث وعن عثمان بن عفان قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم بجنازة
عند قبر وصاحبه يدفن فقال استغفروا لاخيكم واسألوا له التثبيت فانه الآن يسأل وعن عمر بن
الخطاب في قوله تعالى الم تر الى الذين بدلوا نعمت الله كفرا قال هما الافجران من قريش بنو المغيرة
وبنو امية فاما بنو المغيرة فكفيتموهم يوم بدر واما بنو امية فمتعوا الى حين وعن ابن عباس
انه قال لعمر يا امير المؤمنين هذه الآية الذين بدلوا نعمت الله كفرا قال هم الافجران من قريش
اخوالي واعمامك فاما اخوالي فاستأصلهم الله يوم بدر واما اعمامك فاملى الله لهم الى حين وعن
عمر بن الخطاب انه قال اللهم اغفر لي ظلمي وكفري فقال قائل يا امير المؤمنين هذا الظلم فما بال
الكفر قال ان الانسان لظلوم كفار قال الله تعالى انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون
فقير گوید خدای تعالی وعده فرموده است که قرآن را از تغییر و تبدیل و نسیان محفوظ دارد و تحقق
حفظ الهی آنست که سببی پیدا فرماید که در عالم حفظ قرآن بآن سبب منوط گردد و مدد خارج
از آن سبب برای حفظ آن سعی مشایخ ثلثه بود که قرآن را بمساعی جمیله یکجا آوردند و تمام
ایام خلافت خویش در همان اهتمام صرف نمودند تا این مجموع بین الدفتین مضبوط شد و همه
عالم بر آن متفق گشت چنانکه نقل متواتر شاهد است بر آن ازینجا معلوم گردید که وعده حفظ
بر دست ایشان بانجاز رسید و آن یکی از فضائل خلافت راشده است عن الحسن البصري قال

قال

قال علي بن ابي طالب فينا والله اهل بدر نزلت ونزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين

وعن كثير النوا قال قلت لابي جعفر ان فلانا حدثني عن علي بن الحسين ان هذه الآية نزلت في

ابي بكر وعمر وعلي ونزعنا ما في صدورهم من غل قال انها والله فيهم انزلت وفيمن تنزل الا فيهم قلت و

اي غل هو قال غل الجاهلية ان بني تيم وبني عدي وبني هاشم كان بينهم في الجاهلية فلما اسلم هؤلاء

القوم تحابوا فاخذت ابا بكر الخاصرة فجعل علي يسخن يده فيكمد بها خاصرة ابي بكر فنزلت هذه الآية

وروي من طرق كثيرة عن علي انه قال اني لارجو ان اكون انا وابوك من الذين قال الله و

نزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين فقال رجل من همدان ان الله اعدل من ذلك فصاح

علي عليه صيحة تداعى لها القصر وقال فيمن اذا ان لم نكن نحن اولئك وعنه علي قال اني لارجو ان

اكون انا وعثمان والزبير وطلحة ممن قال الله ونزعنا ما في صدورهم من غل وعن عمر بن الخطاب

في قوله ولقد اتيناك سبعا من المثاني قال السبع الطوال وروي ذلك ايضا عن ابن عمر وابن عباس

ومجاهد وسفيان وغيرهم وقد جيء في قول الضحاك انما في القرآن يذكر الله القصة الواحدة مرارا

قال الله تعالى الهكم اله واحد فالذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة وهم مستكبرون لا جرم ان

الله يعلم ما يسرون وما يعلنون انه لا يحب المستكبرين واذا قيل لهم ماذا انزل ربكم قالوا اساطير الاولين

ليحملوا اوزارهم كاملة يوم القيمة ومن اوزار الذين يضلونهم بغير علم الا ساء ما يزرون قد مكر

الذين من قبلهم فاتى الله بنيانهم من القواعد فخر عليهم السقف من فوقهم واتيهم العذاب من حيث لا يشعرون

ثم يوم القيمة يخزيهم ويقول اين شركاءي الذين كنتم تشاقون فيهم قال الذين اوتوا العلم ان

الخزي اليوم والسوء على الكافرين الذين تتوفيهم الملائكة ظالمي انفسهم فالقوا السلم ما كنا نعمل

من سوء بلى ان الله عليم بما كنتم تعملون فادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فلبئس مثوى المتكبرين

وقيل للذين اتقوا ماذا انزل ربكم قالوا خيرا للذين احسنوا في هذه الدنيا حسنة ولدار الآخرة

خير ولنعم دار المتقين جنات عدن يدخلونها تجري من تحتها الانهار لهم فيها ما يشاؤن

كذلك يجزي الله المتقين الذين تتوفيهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم

سبعا من المثاني

يعلمون فقير گويد يعني حق جل شانه تمامي مراتب كفر ايشان بيان ميكند در قال و حال و مآل
آنكه يك فريق را وصف مي‌فرمايد كه قرآن را اساطير الاولين گفتند و نسبت ميدهند باقوال
انبياء ماضيين عليهم السلام كه بسبب كفر بانواع عقوبات مبتلا شدند و خزي آخرت ايشان
مي‌نمايد وانچها ملامات عنيفه كه در وقت قبض ارواح از ملائكه شنوند ذكر مي‌فرمايد و آنچه
ديگر ما مي‌ستايد كه در جواب قرآن انزل الله خيرا گفتند و ايشانرا حسنه دنيا كه عبارت از
نشر علم مرام عالم است و خلافت و تسلط برهم و حسنه آخرت كه عبارت از ثواب
عظيم وجنات عدن است اثبات ميكند و مخاطبات لطف كه در وقت قبض ارواح از ملائكه
شنوند ذكر مي‌فرمايد باز فقير گويد يعني چون اين سوره مكيه است در حاليكه مهاجرين اولين با كفار
تمييز و محاصر با ايشان مي‌نمايند و معاد لهم را ايشان باز ايستند پس حكايه باقوال و احوال حريص
ظاهر است بجماعتي كه در آن وقت مجادله كفار و مخاصمه ايشان مشهور بودند و هو المقصود قال الله
تعالى والذين هاجروا في الله من بعد ما ظلموا لنبوئنهم في الدنيا حسنة ولاجر الآخرة اكبر لو كانوا
يعلمون الذين صبروا وعلى ربهم يتوكلون فقير گويد يعني حق تعالى مي‌فرمايد آنانكه هجرت كردند در
راه خدا بطلب رضاء او بعد از آنكه مظلوم شدند البته جاي خواهيم داد ايشانرا بدنيا در حالت
حسنه كه عبارت از غلبه بر سائر امم است و بدست آوردن غنايم كثيره و بودن بفراغ خاطر هر
جا كه خواهند و هر آئينه اجر آخرت بزرگتر است اگر ميدانستند بگمان كه ميفرستاد ميكردند باز فقير گويد
اين آيه لغو است در وعده مهاجرين بحسنه دنيا و اجر آخرت بعد از آن گويا بچشم ديديم كه جماعه را
از مهاجرين حسنه دنيا بهم آمد و يقين كرديم كه اين جماعه در آخرت اجر عظيم خواهند يافت و آنحضرت صلى
الله عليه وسلم در حديث مستفيض تعيين بشارا انجاعه نمودند و هو الصادق المصدوق فيما قال و هو
المبين لكلام الملك المتعال عن عمر بن الخطاب رضه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله من تواضع
لي هكذا واشار بباطن كفه الى الارض وادناها من الارض رفعته هكذا واشار بباطن كفه الى
السماء ورفعها نحو السماء وعن عمر انه قال على المنبر يا ايها الناس تواضعوا فاني سمعت رسول الله

صلعم

صلى الله عليه وسلم يقول من تواضع لله رفعه الله وقال انتعش رفعك الله فهو في نفسه صغير وفي اعين الناس
عظيم ومن تكبر وضعه الله وقال اخسأ خفضك الله فهو في اعين الناس صغير وفي نفسه كبير حتى لهو اهون عليهم
من كلب او خنزير عن عمر بن الخطاب انه كان اذا اعطى الرجل من المهاجرين عطاءه يقول خذ بارك الله
لك فيه هذا ما وعدك الله في الدنيا وما ذخر لك في الآخرة افضل ثم قرأ هذه الآية لنبوئنهم في الدنيا
حسنة ولاجر الآخرة اكبر لو كانوا يعلمون عن عمر انه سألهم عن هذه الآية او يأخذهم على تخوف
فقالوا ما نرى الا عند تنقص ما يرددونه من الآيات فقال عمر ما ارى الا انه على ما تنتقصون من معاصي
الله فخرج رجل ممن كان عند عمر فلقي اعرابيا فقال يا فلان ما فعل ربك قال قد تخيفته يعني تنقصته
فرجع الى عمر فاخبره فقال قدر الله [illegible] گويد اين تفسير [illegible] معنى تخوف اندك اندك
پيش از [illegible] عقوبت [illegible] عقوبت [illegible] آنها [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible]
عقوبت عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع قبل الظهر بعد الزوال تحسب
بمثلهن في صلوة السحر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وليس من شيء الا وهو يسبح الله تلك الساعة ثم قرأ يتفيأ
ظلاله عن اليمين والشمائل سجدا لله الآية كلها عن ابن عباس قال نزلت هذه الآية وضرب الله مثلا رجلين
احدهما ابكم في رجلين عثمان بن عفان ومولى له كافر وهو اسيد بن ابي العيص كان يكره الاسلام وكان
عثمان بن عفان ينفق عليه ويكفله ويكفيه المؤنة وكان الآخر ينهاه عن الصدقة والمعروف فنزلت
فيهما عن سليم بن عتر قال صحبت حفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم وهي خارجة من مكة الى المدينة
فاخبرت ان عثمان قد قتل فرجعت وقالت ارجعوا بي فوالذي نفسي بيده انها للقرية التي قال
الله قرية كانت آمنة مطمئنة الى آخر الآية عن ابي نضرة قال قرأت هذه الآية في سورة النحل
ولا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام الى آخر الآية فلم ازل اخاف الفتيا الى
يومي هذا عن ابن مسعود قال عسى رجل ان يقول ان الله امر بكذا او نهى عن كذا فيقول الله عز وجل كذبت
او يقول ان الله حرم كذا واحل كذا فيقول الله له كذبت قال الله تعالى وقل لعبادي يقولوا التي هي احسن ان

الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا ربکم اعلم بکم ان یشأ یرحمکم او ان یشأ یعذبکم
و ما ارسلناک علیهم وکیلا تفسیر گویند بعضی از مؤمنین از دین کفار مدام طعن و طعن بسیار میشنیدند و از هیچ جهة
شنیده با ایشان و عده از تنها مستحکم میکردند و در اسلام موقف بسیاری بظهور آمده بود از حق این آیه
نازل فرمود و قل لعبادی یقولوا التی هی احسن ان الشیطان مرا آنکه بگویید سخنی که نیکوتر است هنگام نزدیکتر
مسلمون دعوت آمیخته تر مرآنکه شیطان تحریک شما بود در میان ایشان بعضی تهیج شد میکنید برآمیختگی
و ... را هر ستم آنچه را که مفیدتر است ربکم اعلم بکم پروردگار شما داناتر است با احوال شما اگر خواهد
ببخشاید بر شما و اگر خواهد عقوبت کند شما را و ما ارسلناک علیهم وکیلا ترا بر ایشان که اشتباه نیز چه میگوید که ...
... نیز ... از تقدیم ... پس مراد بکلی عبادی نیستند که جماعتی از سابق مؤمنین
... اجرین ... که مذاکره کفار مشهور بودند و با عصاة قریش جدال میکردند و در کلمه عبادی اضافت
تشریفیه محلی در عظیم از لطف و رحمت و اختصاص بسیار بزرگ کار است منضمنا اند بل اختصاص
در لطف و بر المقصود اخرج ابو یعلی و ابن عساکر عن ام هانی قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم
بغلس و انا علی فراشی فقال شعرت انی نمت اللیلة فی المسجد الحرام فاتانی جبرئیل فذهب بی الی باب
المسجد فاذا دابة ابیض فوق الحمار و دون البغل مضطرب الاذنین فرکبته فکان یضع حافره مد
بصره اذا اخذ بی فی هبوط طالت یداه و قصرت رجلاه و اذا اخذ بی فی صعود طالت رجلاه
و قصرت یداه و جبرئیل لا یفوتنی حتی انتهینا الی بیت المقدس فاوثقته بالحلقة التی کانت الانبیاء
توثق بها فنشر لی رهط من الانبیاء منهم ابراهیم و موسی و عیسی فصلیت بهم و کلمتهم و اتیت باناءین
احمر و ابیض فشربت الابیض فقال لی جبرئیل شربت اللبن و ترکت الخمر لو شربت الخمر لارتدت امتک
ثم رکبته فاتیت المسجد الحرام فصلیت به الغداة فتعلقت بردائه و قلت انشدک الله یا ابن عم ان تحدث
بهذا قریشا فیکذبک من صدقک فضرب بیده علی ردائه فانتزعه من یدی فارتفع عن بطنه فنظرت
الی عکنه فوق ازاره کانها طی القراطیس و اذا النور ساطع عند فؤاده کاد یختطف بصری فخررت
ساجدة فلما رفعت راسی اذا هو قد خرج فقلت لجاریتی ویحک اتبعیه فانظری ماذا یقول و ماذا

یقال

ثم قال فلما رجعت اصبحت من ليلتي انتهيت الى نفر من قريش فيهم المطعم بن عدي وعمرو بن هشام والوليد بن
المغيرة فقال اني صليت الليلة العشاء في هذا المسجد وصليت به الغداة واتيت فيما بين ذلك بيت المقدس
فنشر لي رهط من الانبياء فيهم ابراهيم وموسى وعيسى فصليت بهم وكلمتهم فقال عمرو بن هشام كالمستهزئ صفهم
لي فقال اما عيسى ففوق الربعة ودون الطول عريض الصدر ظاهر الدم جعد الشعر تعلوه صهبة كانه عروة
بن مسعود الثقفي واما موسى فضخم آدم طوال كانه من رجال شنوءة كثير الشعر غائر العينين متراكب الاسنان
مقلص الشفة خارج اللثة عابس واما ابراهيم فوالله انه لاشبه الناس بي خلقا وخلقا فضجوا واعظموا
ذلك فقال المطعم كل امرك قبل اليوم كان اَمَما غير قولك اليوم انا اشهد انك كاذب نحن نضرب اكباد
الابل الى بيت المقدس مصعدا شهرا ومنحدرا شهرا تزعم انك اتيته في ليلة واللات والعزى لا اصدقك
فقال ابو بكر يا مطعم بئس ما قلت لابن اخيك جبهته وكذبته انا اشهد انه صادق فقالوا يا محمد صف لنا
بيت المقدس قال دخلته ليلا وخرجت منه ليلا فاتاه جبريل بصورته في جناحه فجعل يقول باب منه كذا
في موضع كذا وباب منه كذا في موضع كذا وابو بكر يقول صدقت صدقت فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يومئذ يا ابا بكر ان الله قد سماك الصديق قالوا يا محمد اخبرنا عن عيرنا فقال اتيت
على عير بني فلان بالروحاء قد اضلوا ناقة لهم فانطلقوا في طلبها فانتهيت الى رحالهم ليس بها منهم
احد واذا قدح ماء فشربت منه ثم انتهيت الى عير بني فلان فنفرت مني الابل وبرك منها جمل احمر
عليه جوالق مخطط ببياض لا ادري اكسر البعير ام لا ثم انتهيت الى عير بني فلان في التنعيم يقدمها جمل
اورق وها هي ذه تطلع عليكم من الثنية فقال الوليد بن المغيرة ساحر فانطلقوا فنظروا فوجدوا
كما قال فرموه بالسحر وقالوا صدق الوليد فانزل الله وما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس
وفي رواية اخرى قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لجبريل ان قومي لا يصدقوني قال يصدقك ابو بكر
وهو الصديق وعن عمر قال لما اسري برسول الله صلى الله عليه وسلم راى مالكا خازن النار فاذا رجل
عابس يعرف الغضب في وجهه وعن عبيد الله بن آدم ان عمر بن الخطاب كان بالجابية فذكر فتح بيت المقدس
فقال لكعب اين ترى ان اصلي قال خلف الصخرة قال لا ولكن اصلي حيث صلى رسول الله صلى الله

عليه وسلم فتقدم الى الغاية فصلى وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اسري بي رأيت
على العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذي النورين
وعن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال رأيت ليلة اسري بي في العرش فريدة خضراء
مكتوب فيها بنور ابيض لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق وعن انس قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لما عرج بي رأيت على ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي وعن
ابي هريرة قال لما عرج برسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اسري فكان بذي طوى قال يا جبريل ان قومي
لا يصدقوني قال يصدقك ابو بكر وهو الصديق واخرج الحاكم عن عائشة قالت لما اسري بالنبي صلى
الله عليه وسلم الى المسجد الاقصى اصبح يحدث الناس بذلك فارتد ناس ممن كانوا آمنوا به و
صدقوه وسعوا بذلك الى ابي بكر فقالوا هل لك الى صاحبك يزعم انه اسري به الليلة الى
بيت المقدس قال او قال ذلك قالوا نعم قال لئن كان قال ذلك لقد صدق قالوا فتصدقه انه ذهب
الليلة الى بيت المقدس وجاء قبل ان يصبح قال نعم اني لاصدقه فيما هو ابعد من ذلك اصدقه بخبر السماء
في غدوة او روحة فلذلك سمي ابو بكر الصديق وعن زيد بن اسلم قال كان للعباس بن عبد المطلب
دار الى جنب مسجد المدينة فقال له عمر بعنيها واراد عمر ان يزيدها في المسجد فابى العباس
ان يبيعها اياه فقال عمر فهبها لي فابى فقال عمر فوسعها انت في المسجد فابى فقال عمر لا بد لك
من احدهن فابى عليه قال فخذ بيني وبينك رجلا فاخذ ابي بن كعب فاختصما اليه فقال ابي
لعمر ما ارى ان تخرجه من داره حتى ترضيه فقال له عمر ارايت قضاءك هذا في كتاب الله وجدته ام
سنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر وما ذاك فقال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ان سليمان بن داود لما بنى بيت المقدس جعل كلما بنى حائطا اصبح منهدما فاوحى الله اليه
ان لا تبني في حق رجل حتى ترضيه فتركه عمر فوسعها العباس بعد ذلك في المسجد وروي نحو ذلك عن
سعيد بن المسيب وابن شهاب وسالم ابي النضر وعن كعب قال اوحى الله الى داود ان ابن لي بيت المقدس
فعارضته بنايه فاوحى الله اليه يا داود امرتك ان تبني بيتا لي فعارضته بيتا كلا لكن ان ابنيه

فالله يشفق علي قال في تفسيره فلما ولي سليمان اوحى الله اليه ان ابن بيت المقدس فبناه فلما
دخله حمد الله وشكر الله قال يا رب من دخله من خاطئ فاغفر له او من داع فاستجب له او مستغفر فاغفر
له فاوحى الله اليه اني قد قضيت بالذي دعوت به قال فذبح اربعة الاف بقرة وسبعة آلاف
شاة وصنع طعاما ودعى بني اسرائيل اليه وفي رواية رافع بن عمير ثم اخذ في بناء المسجد فلما
تم اسقط ثلثه فشكى ذلك الى الله فاوحى الله اليه انك لا تصلح ان تبني لي بيتا قال لم يا رب
قال لما جرى على يديك من الدماء قال يا رب اولم يكن ذلك في هواك ومحبتك قال بلى ولكنهم عبادي وانا ارحمهم
فشق ذلك عليه فاوحى الله اليه لا تحزن فاني سأقضي بناءه على يد ابنك سليمان فلما مات داود اخذ
سليمان في بنائه فلما تم قرب القرابين وذبح الذبائح وجمع بني اسرائيل فاوحى الله اليه قد ارى سرورك
ببنيان بيتي فسلني اعطك قال اسألك ثلاث خصال حكما يصادف حكمك وملكا لا ينبغي لاحد من بعدي ومن
اتى هذا البيت لا يريد الا الصلاة فيه الا خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اما الاثنتين فقد اعطيهما وانا ارجو ان يكون قد اعطي الثالثة اخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب
انه لبس ثوبا جديدا فقال الحمد لله الذي كساني ما اواري به عورتي واتجمل به في حياتي ثم قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من لبس ثوبا جديدا فقال الحمد لله الذي كساني ما اواري به عورتي
واتجمل به في حياتي ثم عمد الى الثوب الذي اخلق فتصدق به كان في كنف الله وفي حفظ الله وفي
ستر الله حيا وميتا قال ابن عساكر عن عطاء بن السائب قال اخبرني غير واحد ان قاضيا من
قضاة الشام اتى عمر فقال يا امير المؤمنين رايت رؤيا افظعتني قال وما رايت قال رايت
الشمس والقمر يقتتلان والنجوم معهما نصفين قال فمع ايهما كنت قال مع القمر على الشمس قال عمر وجعلنا
الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل وجعلنا آية النهار مبصرة فانطلق فوالله لا تعمل لي عملا ابدا
قال عطاء فبلغني انه قتل مع معاوية يوم صفين عن ابن عباس قال لما كان من هذا الرجل في
شأن عثمان قلت لعلي اعتزل فلو كنت في جحر طلبت حتى تستخرج فعصاني وايم الله ليتأمرن عليكم معاوية
وذلك ان الله يقول ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف في القتل انه كان منصورا

عمر قال لا تلطموا وجوه الدواب فإن كل شيء يسبح بحمده وعن ميمون بن مهران قال أتي أبو بكر الصديق بغراب
وافر الجناحين فقلبه ثم قال ما صيد من صيد ولا عضدت من شجرة إلا بما ضيعت من التسبيح وعن
ابن شهاب الزهري قال أتي أبو بكر الصديق بغراب الحديث عن ابن عباس قال لما نزلت تبت يدا أبي
لهب جاءت امرأة أبي لهب فقال أبو بكر يا رسول الله لو تنحيت عنها فإنها امرأة بذية قال إنه سيحال
بيني وبينها فلم تره فقالت يا أبا بكر هجانا صاحبك قال والله ما ينطق بالشعر ولا يقوله فقالت إنك
لمصدق فاندفعت راجعة فقال أبو بكر يا رسول الله أما رأتك قال لا كان بيني وبينها ملك يسترني
بجناحه حتى ذهبت وروي نحو ذلك عن أسماء بنت أبي بكر الصديق عن أبي بكر الصديق عن ابن عمر
أن النبي صلى الله عليه وسلم قال رأيت ولد الحكم بن أبي العاص على المنابر كأنهم القردة فأنزل الله
في ذلك وما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنة للناس والشجرة الملعونة يعني الحكم وولده وفيه من
غريب ... عن سهل بن سعد ويعلى بن مرة والحسين بن علي وسعيد بن المسيب وعائشة عن عمر بن الخطاب
عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله أقم الصلاة لدلوك الشمس قال لزوال الشمس عن قتادة في قوله رب
أدخلني مدخل صدق الآية قال أخرجه الله من مكة مخرج صدق وأدخله المدينة مدخل صدق قال فعلم نبي
الله صلى الله عليه وسلم أنه لا طاقة له بهذا الأمر إلا بسلطان فسأل سلطانا نصيرا لكتاب الله وحدوده وفرائضه
ولإقامة كتاب الله فإن السلطان عزة من الله جعلها بين أظهر عباده لولا ذلك لأغار بعضهم على بعض
فأكل شديدهم ضعيفهم وعن عمر بن الخطاب قال والله لما يزع الله بالسلطان أعظم مما يزع بالقرآن
عن محمد بن سيرين قال نبئت أن أبا بكر كان إذا قرأ خفض وكان عمر إذا قرأ جهر فقيل لأبي بكر
لم تصنع هذا قال أناجي ربي وقد عرف حاجتي وقيل لعمر لم تصنع هذا قال أطرد الشيطان وأوقظ
الوسنان فلما نزلت ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها قيل لأبي بكر ارفع شيئا وقيل لعمر اخفض شيئا
ومن سورة الكهف عن الربيع بن أنس قال الله تعالى واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون
وجهه ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه وكان
أمره فرطا وقل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر إنا أعتدنا للظالمين نارا أحاط

بهم سرادقها

بیهم را و همچنان اند که یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا فقره توبیخ

عنه ایشان بجاهر خود را صلی الله علیه وسلم آداب تعلیم پیغمبر باید که چنانچه صلی الله علیه وسلم خلق تعلیم

بود تا با دستور باشد امت را و آثار ارشاد میکنند تلاوه که ایشان نیز مینماید پس نفس خود را با

آن جماعتی که میخوانند پروردگار خود را الی آخره را در خلوت و با یکدیگر مجاهده کنند چنانچه قوله از ایشان

خلاف کار نشست نه کنی و دنیا را اعتبار نکنید راکه دل ما غافل ساختیم دل او را از ذکر خود و پیروی کرد

خواهش نفس خود را بیانیه کار ما و بیا در مکنید تا فعل کلام اتست که با جماعت فقرای مومنین که طاعت

مردم بی اسلام مشغول اند صحبت دارید با ایشان مجالست کن الا نقید هر جمعه دعوت و نفعات نیکو فقرا

مومنین باید ... که ما اعتدنا للظالمین نارا ... ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع اجر

... آیت ... ضرب میکنند ... کافر ... و مومن فقیر ... واضرب لهم مثلا رجلین فقال ... تشبیه

میسیر ... حیات دنیا را ... که ... خسیک ... بود و از هم ... و ... نیون عن

قریب ... میرود و باقیات صالحات ... باقی ... از ذکر خدای تعالی است ... مداومات ...

با نه فقیر گویا این سوره مکیه است ... که خدا ... پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم مجالست ایشان امر

نماید و بذکر جمع ... میساید و وعده نعیم مقیم میدهد ... الا مهاجرین را و لیکن که ... ذکر موصوف

بودند ... فقیر بودند یا بر فقرا ... الله صرف ... اموال ... و فقیر گشتند ... اعظم

انواع تشریف ... و هو المقصود عن ... و ... عمر ... فی ... بالکهف و عن

عثمان بن عفان انه سئل ما الباقیات الصالحات قال هی لا اله الا الله و سبحان الله والحمد لله والله اکبر

ولا حول ولا قوة الا بالله و عن عمر بن الخطاب انه سمع رجلا ینادی یا ذا القرنین فقال له عمر ... انتم ...

بسما ... الا نبیاء ... باسماء الملائکة و روی عن خالد بن معدان ... عن النبی صلی الله علیه وسلم انه سئل

عن ذی القرنین فقال ملک مسح الارض من تحتها بالاسباب ... عن عمر بن الخطاب ... قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم من قرا فی لیلة فمن کان یرجو لقاء ربه الآیة کان له نور من عدن ابین الی مکة حشوه الملائکة قال

الله تعالی اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین من ذریة آدم وممن حملنا مع نوح ومن ذریة ابراهیم

... ذو القرنین ...

واسرائیل وممن هدینا واجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا وبکیا فخلف من بعدهم خلف

اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب وآمن وعمل صالحا فاولئک یدخلون

الجنة ولا یظلمون شیئا جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان وعده مأتیا لا یسمعون فیها لغوا الا

سلاما ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا تفسیر گوید خدای تعالی ذکر

انبیا صلوات الله علیهم بیان میفرماید بعد از آن میگوید اولئک الذین انعم الله علیهم ایشان آنانند که ذکر کرده

شد انعام کردیم خدای بر ایشان از جمیع عالم چون خوانده میشد بر ایشان آیتهای خدای تعالی سجده میکردند

و گریان بودند پس جانشین گشتند پس از ایشان گروهی که ضایع کردند نماز را و پیروی کردند شهوات

نفس را پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی

الا کسی که توبه کرد و ایمان آورد و عمل نیک کرد پس ایشان در آیند به بهشت

و ستم کرده نشود ایشان را چیزی آن بهشتها بهشتهای همیشه ماندن است باغهایی که وعده

داده است خدای بندگان خود را نادیده هر آینه هست وعده او البته آینده نشنوند آنجا سخن بیهوده

لیکن بشنوند سلام بر یکدیگر و ایشان راست روزی ایشان بامداد و شبانگاه آن بهشت که وارث

آن میسازیم از بندگان خود کسی را که باشد پرهیزکار و حاصل کلام آنست که بعد انقراض انبیا جماعتی

پیدا شدند که برخلاف سیرت ایشان رفتند و این اشارتست به یهود و نصاری که در دین خود تحریف

و تبدیل کردند و متابعت انبیا را از دست دادند و تنها باسم یهودیت و نصرانیت اکتفا کرده طمع لحوق

بانبیا صلوات الله علیهم نمودند و جزای ایشان اینست که به بینند روز قیامت جزای گمراهی خود بعد از آن

استثنا میفرماید امت مرحومه محمدیه را که ایشان را جنات عدن وعده میدهد و در حقیقت کلام اشاره بمعنی آنست

که دین یهود و نصاری که بعد انبیا هستند باطل شده تا بیان انبیا را غیر مؤمنین این امت محمدیه

ما را نفع نمیدهد که ظاهر حال آنست که تمیز در وقت نزول سوره مریم بانی صفات متصف بودند تا

مدار حق بر آنها باشد و فرض نمود که بعد نزول سوره غیر سابق مؤمنین از جمیع

او ممین موجود بودند پس ایشان اند مشرف باین تشریف و متوقع باین مواهب و مقصد

قال سبحانه وإذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين كفروا للذين آمنوا أي الفريقين خير مقاما و
أحسن نديا وكم أهلكنا قبلهم من قرن هم أحسن أثاثا ورئيا قل من كان في الضلالة فليمدد له الرحمن
مدا حتى إذا رأوا ما يوعدون إما العذاب وإما الساعة فسيعلمون من هو شر مكانا وأضعف جندا
ويزيد الله الذين اهتدوا هدى والباقيات الصالحات خير عند ربك ثوابا وخير مردا فقیر گوید
چون حق تعالی شبهه آن شبهات کافران ذکر فرمود و اثر آن را نماید و تضعیف آن شبهه
به اصحاب جهل است در هر طبقه و در هر زمان یعنی چون تلاوت کرده میشود بر کافران آیات ما را
واضح شده میگویند کافران در خطاب مؤمنان که کدام یک از این دو فریق بهتر است باعتبار منزلت
و نیکوتر است باعتبار مجلس حاصل کلام اینست که ایشان به سبب زیادتی جاه و کثرت اعوان و انصار را
مدار فضل و خیریت میکنند و خود را احسن و اخیر میشمارند و مستحق بشارات عظیمه و فوز بدرجات عالیه
می انگارند خدای عز و جل رد این شبهه مینماید و در تذکیر قصه قرون پیشین که احسن بودند باعتبار متاع
خانه و باعتبار دیدار خبر اینها را انجام کرد از رفتن ایشان هلاک شدند تا زمینه باید قل من
کان فی الضلالة یعنی سنت الهی چنین جاری شده که اهل ضلالت را در ضلالت میگذارند زمان دراز و
در جهل و گمراهی خود می افزایند تا آنکه می بینند آنچه وعده کرده شده اند عقوبت دنیا یا عذاب آخرت آنگاه
بالقطع می آیند و بدانند کسی را که وی بدتر است در منزلت و ناتوانتر است باعتبار لشکر و زیاده میشود
خدای تعالی آنانرا که راه یافتند راه یابی و ادکار شایسته که باقیست در نامه اعمال ایشان بهتر است
نزدیک خدای تعالی باعتبار ثواب و بهتر است باعتبار مرجع کار حاصل کلام آنکه نزدیک خدای تعالی
تفاضل بنی آدم باعتبار سرایت حسب و نسب یا جاه و یا باعتبار کثرت اعوان و انصار نیست بلکه باعتبار اعمال
خیر است باز فقیر گوید اسقاط تفاضل بحیثیت حسب و نسب و اعتبار آن از حیثیت سوابق اسلامیه اصلی عظیم است
در باب تفاضل صحابه فیما بینهم فقد روی عن الشعبی قال کتب قیصر الی عمر بن الخطاب ان رسلی اتتنی من قبلک
فزعمت ان قبلکم شجرة لیست بخلیقة بشیء من الخیر تخرج مثل آذان الحمیر ثم تنشق عن مثل اللؤلؤ ثم تخضر
فتکون مثل الزمرد الاخضر ثم تحمر فتکون مثل الیاقوت الاحمر ثم تینع و تنضج فتکون کاطیب فالوذج اکل ثم تیبس فتکون

عصمة للمقيم وزاد المسافر فذلك يكون مثلي صدقتني فلا ارى هذه الشجرة الا من شجر الجنة فكتب الله عز وجل

يا ملك قد صدقتك هذه الشجرة عندنا هي الشجرة التي انبتها الله على مريم حين نفست بعيسى وعن عمر

قال سلة قرء مريم سجدتم قال هذه السجود فاين البكاء. وعن عبد الله بن عامر بن ربيعة قال صليت

مع عمر فقرأنا عمر بن الخطاب ... قال اني اخشى ان تكون من الخلف الذين قال الله

فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا. عن ابي بكر الصديق

انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال في دبر الصلوة بعد ما يسلم هؤلاء الكلمات كتبه ملك في

رق فختم بخاتم ثم رفعه الى يوم القيمة فاذا بعث الله من قبره جاء الملك ومعه الكتاب ينادي

اين اهل العهود حتى يدفع اليهم والكلمات ان يقول اللهم فاطر السموت والارض عالم الغيب والشهادة الرحمن

الرحيم اني اعهد اليك في هذه الحيوة الدنيا بانك انت الله الذي لا اله الا انت وحدك لا شريك لك وان

محمدا عبدك ورسولك فلا تكلني الى نفسي فانك ان تكلني الى نفسي تقربني من الشر وتباعدني من الخير واني لا اثق

الا برحمتك فاجعل لي عندك عهدا توديه الي يوم القيمة انك لا تخلف الميعاد قال الله تعالى قال رب

اشرح لي صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيرا من اهلي هرون اخي

اشدد به ازري واشركه في امري كي نسبحك كثيرا ونذكرك كثيرا انك كنت بنا بصيرا فقير گويد رب العزة تبارك

وتعالى حضرت موسى را بجانب فرعون فرستاد وانحضرت صلى الله عليه وسلم بعض سوالات ضروريه كه بغير

ان تحمل اعباء رسالت متعذر باشد طلب نمود الى تفصيل ان بايد شنيد از جمله سوالات سوالي

هست كه بنفس حضرت موسى تعلق دارد رب اشرح لي صدري واين از جمله ضروريات تحمل اعباء رسالت

است تا شرح صدر نباشد هر سوال را جواب باصواب نيابد وتا تميز امور از جهت غيب نباشد

اعدا كه بادشاهان ... باشند بوجود نيايد وتا فصاحت لسان نباشد تبليغ رسالت ...

نايد ... از جمله اينها سوالي هست كه با اعانت ديگري در امر رسالت تعلق دارد واين

را وزارة تعبير رفته ودر جاي ديگر برادر ... تقرير كرده شد ...

باب وزارة طلب كرد ... من اهلي هرون اخي ...

موسی با غیر حضرت هارون دعا نموده بود بالخصوص کسی را به نصرت قایم مقامی بولایت نموده نه بشرط وزارت مطلق

نفرموده اگر حضرت موسی حضرت یوشع را بعد از سبط موسی بود خلیفه خود ساخت و اتفاقات الهی بسبب آن [illegible]

و مطلوب بشارت میشود مرد صاحب قوت و مروت است که قوم اعمال و عقود را حساب بکند تا باشند و

ندر چنین زیاده از آن حضرت مجاهد و بعد از آنکه قوا سوی مطلوب باشد مطلوب است تا مردمان در خلیفه بچشم حقارت

ننگرند بعد از آن الحال در بنی اسرائیل مجاهد [illegible] اکثر در بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی شده با عزت [illegible]

با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خلق خود جاری ساختند که الائمة من قریش تا موافق سنت الله فی انبیاء بنی اسرائیل

واقع شد دیگر آنکه دعا بر آری [illegible] به حقیقت وزارت است که جمله های مطلوب بعث مجاهد مثل

[illegible] جهاد با اعدا [illegible] بلدان و جمع قرآن [illegible] باشد و مضمون های دیگر با این عبارت ادا

کرده شد [illegible] تشبیه [illegible] بسیار [illegible] وزارت و نظیر است که حضرت [illegible]

[illegible] از [illegible] باشند [illegible] و ذکر آن [illegible] میگویم چون حقیقت

وزارت شناخته شد باید دانست که حضرت شیخین با یقین مشرف وزارت حضرت خیر الرسل صلی الله علیه وسلم

در [illegible] اند موجب [illegible] معتبر از اهل الارض فاما ابوبکر و عمر [illegible] حضرت الحمد لله الذی ایدنی

بهما [illegible] نقل متواتر [illegible] مطلوب [illegible] ثابت [illegible] تحقیق [illegible] در فضیلت [illegible] قال خرج

عمر متقلدا بسيف فلقيه رجل من بني زهرة فقال له اين تعمد يا عمر فقال اريد ان اقتل محمدا قال وكيف تأمن

من بني هاشم وبني زهرة فقال له ما اراك الا قد صبوت وتركت دينك قال افلا ادلك على العجب

ان اختك وختنك قد صبوا وتركا دينك الذي انت عليه فمشى عمر ذامرا حتى اتاهما وعندهما خباب فلما سمع خباب حس عمر

توارى في البيت فدخل عليهما فقال ما هذه الهينمة التي سمعتها عندكم وكانوا يقرؤن طه فقالوا ما عدا

حديثا تحدثناه بيننا قال فلعلكما قد صبوتما فقال له ختنه يا عمر ان كان الحق في غير دينك فوثب عمر على ختنه

فوطئه وطئا شديدا فجاءت اخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحة بيده فدمى وجهها فقال عمر اعطوني

الكتاب الذي هو عندكم فاقرأه فقالت اخته انك رجس وانه لا يمسه الا المطهرون فقم فتوضأ فقام

فتوضأ ثم اخذ الكتاب فقرأ طه حتى انتهى الى انني انا الله لا اله الا انا فاعبدني واقم الصلوة لذكري فقال

عمر دعوت علی محمد فلما سمع خباب بخروج عمر خرج من البيت فقال ابشر يا عمر فاني ارجو ان تكون دعوة رسول الله صلى

الله عليه وسلم لك ليلة الخميس اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بعمرو بن هشام فخرج حتى اتى رسول الله صلى الله

عليه وسلم [illegible] عن ابن عباس قال عمر بن الخطاب يا امير المؤمنين ثم تكرر [illegible] فقال يا علي اطلب

[illegible] فاذا نعتت [illegible] ابن آدم [illegible] فاذا [illegible] قال الله تعالى

ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون فقير گويد در معنى اين آيه جمعى زمين

بيت المقدس مراد داشته اند [illegible] در قرآن يا سنت لفظ ارض [illegible] شده

[illegible] اراده كرده بلكه معنى صحيح آنست كه از ارض [illegible] صالحه براى [illegible]

اراده كرده اند يا ارض شام تنها بسبب آنكه انبياى بنى اسرائيل در شام بودند و ذكر [illegible] ارض شام [illegible]

ايشان هم بعد [illegible] سخن [illegible] ماند كه تا [illegible] لفظ [illegible]

[illegible] دلالت ميكند عن ابن عباس في قصة بخت نصر قال [illegible]

قد انقطعت فاصبح قد نسيها فاتى السحرة والكهنة قال اخبروني عن رؤيا رايتها والله لتخبرني بها

او لاقتلنكم قالوا ما هي قال قد نسيتها قالوا ما عندنا من هذا علم الا ان ترسل الى ابناء الانبياء فارسل

الى ابناء الانبياء قال اخبروني عن رؤيا رايتها قالوا وما هي قال نسيتها قالوا غيب لا يعلم الغيب الا الله

قال والله لتخبرني بها او لاضربن اعناقكم قالوا فذرنا حتى نتوضا ونصلي وندعو الى الله قال فانطلقوا

فانطلقوا فاحسنوا الوضوء واتوا صعيدا طيبا فدعوا الله فاخبرهم بها ثم رجعوا فقالوا رايت كان

راسك من ذهب وصدرك [illegible] وساقك من نحاس ورجليك من حديد قال نعم قال اخبروني بتعبيرها

او لاقتلنكم قالوا فدعنا ندعو ربنا قال اذهبوا فدعوا ربهم فاستجاب لهم فرجعوا اليه فقالوا رايت

كان راسك من ذهب [illegible] راس الغول من هذه الليلة قال نعم [illegible] قالوا ثم يكون بعدك

ملك يفخر على الناس ثم يكون ملك يشتد على الناس شدته ثم يكون ملك لا يغلبه شيء الا ما يغلب الحديد يعني

الاسلام در اين صورت اين بشارت [illegible] صادق [illegible] كه فتح شام [illegible] واقع شد [illegible]

ايشان درآمد پس صلاحيت [illegible] باشد [illegible] بر دست خليفه يكى از [illegible] خليفه [illegible]

ست عن ابن عمر قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ابو بكر في ناحية المدينة فجاء فدخل على رسول

الله صلى الله عليه وسلم وهو مسجى فوضع فاه على جبين رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل يقبله ويبكي ويقول بابي

وامي طبت حيا وطبت ميتا فلما خرج مر بعمر بن الخطاب وهو يقول ما مات رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا

يموت حتى يقتل الله المنافقين وحتى يخزي الله المنافقين قال وكانوا قد استبشروا بموت النبي صلى الله

عليه وسلم فرفعوا رؤسهم فقال ايها الرجل اربع على نفسك فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد مات الم تسمع

الله يقول انك ميت وانهم ميتون وقال وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افان مت فهم الخالدون ثم

اتى المنبر فصعده فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ايها الناس ان كان محمد صلى الله عليه وسلم الهكم الذي تعبدون فان محمدا

قد مات وان كان الهكم الذي في السماء فان الهكم لم يمت ثم تلا وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل

افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم حتى ختم الآية ثم نزل وقد استبشر المسلمون بذلك واشتد فرحهم واخذت

المنافقين الكآبة قال عبد الله بن عمر فوالذي نفسي بيده لكانما كانت على وجوههم اغطية فكشفت. عن محمد

بن حاطب قال سئل علي عن هذه الآية ان الذين سبقت لهم منا الحسنى قال هو عثمان واصحابه. قال الله تعالى ان

الله يدافع عن الذين آمنوا ان الله لا يحب كل خوان كفور اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على

نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض

لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن الله من ينصره ان الله لقوي عزيز الذين

ان مكناهم في الارض اقاموا الصلوة واتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر ولله عاقبة

الامور. تفسير گويد فقير [illegible] اين آيت ادل دليل است بر خلافت خلفا، زيرا كه تمكن شدند در زمين باتفاق

موافق و مخالف و از مهاجرين بودند با آنكه سرپا اقامت صلوة و ايتاء زكوة و امر معروف و نهي منكر

از ايشان متحقق گشت و همين است معني خلافت خاصه چنانچه در فصل سوم در تفسير اين آيه بسط نموديم. قال الله

تعالى قل يا ايها الناس انما انا لكم نذير مبين فالذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة ورزق كريم والذين سعوا

في آياتنا معاجزين اولئك اصحاب الجحيم. تفسير گويد يعني اي مردمان جز اين نيست كه من براي شما ترساننده

آشكارم پس آنانكه ايمان آوردند و عملهاي شايسته كردند ايشان راست آمرزش و رزق گرامي و آنانكه

می کردند آیات ما غلبه طلب کنان ایشان اند اهل دوزخ مقابله کرده شد میان دو فریق در جزاء
مختلف شدند و آیه ملکیه پیش از فریق مومنین همان سابق مومنین اند از مهاجرین اولین فقد بر قال
الله تعالی الملك یومئذ لله یحکم بینهم فالذین آمنوا وعملوا الصالحات فی جنات النعیم والذین کفروا وکذبوا
بآیاتنا فاولئك لهم عذاب مهین والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا
وان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم مدخلا یرضونه وان الله لعلیم حلیم ذلك ومن عاقب بمثل ما عوقب به
ثم بغی علیه لینصرنه الله ان الله لعفو غفور یعنی پادشاهی آن روز خاص برای خداست حکم خواهد کرد در
میان ایشان پس آنکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند در بهشتهای نعیم باشند و آنانکه کافر شدند
و دروغ شمردند آیات ما را ایشان مر است عذاب خوار کننده و آنانکه هجرت کردند در راه خدا بعد از آن
کشته شدند یا بموت طبیعی مردند البته روزی خواهد داد خدا تعالی ایشان را روزی نیك و هر آئینه خدا بهتر
روزی دهندگان است و البته در آرد ایشان را بجای که پسند کنند آن را و هر آئینه خدا دانا و بردبار است
این حال و هر که پاداش دهد بمثل آنچه معامله کرده شد با او باز تعدی کرده شود بر وی البته یاری خواهد
داد او را خدا هر آئینه خدا عفو کننده آمرزنده است یعنی مهاجرین اولین از دست کفار ایذا بسیار کشیدند
اگر مقابله آن ایذا بکفار رسانند عین عدالت و اگر کفار باز مجتمع شوند و انتقام آن ایذا کنند نصرت
الهی شامل مهاجرین اولین خواهد بود و این آیه هم معنی همان آیه است که اذن للذین یقاتلون بعد از آن
خدا تعالی تقویت میکند وعد نصر را به بیان قدرت خویش در آفاق و انفس و بذکر نعمت خود و الحاصل
اراده تعقیب کردن این آیه بعض است در بشارت مهاجرین به بهشت در آخرت و بنصر در دنیا و هو المقصود
عن عمر انه کان یسجد سجدتین فی الحج وقال ان هذه السورة فضلت علی سایر القرآن بسجدتین عن ابی بکر
الصدیق قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا صبح الصبح مرحبا بالنهار الجدید والکاتب
والشهید اکتبا بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان الدین
کما وصف والکتاب کما انزل واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور
عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبسه فی الآخرة عن ابن عمر ان عمر

نهى ان تغلق ابواب دور مكة فان الناس كانوا ينزلون منها حيث وجدوا حتى كانوا يضربون فساطيطهم
في الدور وعن عمر بن الخطاب ان رجلا قال له عند المروة يا امير المؤمنين اقطعني مكانا لي ولعقبي
فاعرض عنه عمر وقال هو حرم الله سواء العاكف فيه والباد وعن عمر بن الخطاب قال احتكار الطعام بمكة
الحاد بظلم وعن عبيد بن عمير قال لقي عمر بن الخطاب ركبا يريدون البيت فقال من انتم فاجابه حدثهم
سنا فقال انا عباد الله المسلمون قال من اين جئتم قال من الفج العميق قال اين تريدون قال البيت
العتيق فقال عمر تاولها لعمر الله فقال عمر من اميركم فاشاروا الى شيخ منهم فقال عمر بل انت اميرهم
لانه اجابني بها الذي اجابه وعن ابن عباس قال رايت عمر بن الخطاب قبل الحجر وسجد عليه ثم قال رايت رسول
الله صلى الله عليه وسلم فعل هكذا وعن محمد بن سيرين قال اشرف عليهم عثمان من القصر فقال ائتوني برجل اتاليه كتاب
الله فاتوه بصعصعة بن صوحان فتكلم بكلام فقال اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم
لقدير فقال له عثمان كذبت ليست لك ولا لاصحابك ولكنها لي ولاصحابي وعن ابن عباس الذين اخرجوا من
ديارهم اي من مكة الى المدينة بغير حق يعني محمدا صلى الله عليه وسلم واصحابه وعن عثمان بن عفان
قال فينا نزلت هذه الآية الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الآية بعد ما اخرجنا من ديارنا بغير حق ثم
مكنا في الارض فاقمنا الصلوة وآتينا الزكوة وامرنا بالمعروف ونهينا عن المنكر فهي لي ولاصحابي
وعن ثابت بن عوسجة الحضرمي قال حدثني سبعة وعشرون من اصحاب علي وعبد الله منهم لاحق بن الاقمر والعيزار
بن حريث وعطية القرظي ان عليا قال انما نزلت هذه الآية في اصحاب محمد ولولا دفع الله الناس
الآية قال لولا دفع الله باصحاب محمد عن التابعين لهدمت صوامع وعن ابن ابي اوفى قال دخلت
على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسجد المدينة فجعل يقول اين فلان ابن فلان فلم يزل يتفقدهم ويبعث
اليهم حتى اجتمعوا عنده فقال اني محدثكم بحديث فاحفظوه وعوه وحدثوا به من بعدكم ان الله اصطفى
من خلقه خلقا ثم تلا هذه الآية الله يصطفي من الملائكة رسلا ومن الناس خلقا يدخلهم الجنة واني
مصطفى منكم من احب ان اصطفيه ومواخي بينكم كما آخى الله بين الملائكة قم يا ابا بكر فقام فجثى بين
يديه فقال ان لك عندي يدا ان الله يجزيك بها فلو كنت متخذا خليلا لاتخذتك خليلا فانت مني

بيني وبينه حتى مس ضبعي ضبعه وحرك قميصه بيده ثم قال ادن يا عمر فدنا فقال قد كنت شديد الشغب
علينا يا ابا حفص فدعوت الله ان يعز الدين بك او بابي جهل ففعل الله ذلك بك وكنت احبهما الى
الله فانت معي في الجنة ثالث ثلاثة من هذه الامة ثم تنحى وآخى بينه وبين ابي بكر ثم دعا عثمان فقال
ادن يا عثمان فلم يزل يدنو منه حتى الصق ركبته بركبة رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم نظر اليه ثم نظر
الى السماء فقال سبحان الله العظيم ثلاث مرات ثم نظر الى عثمان فاذا ازراره محلولة فزرها رسول الله صلى
الله عليه وسلم بيده ثم قال اجمع عطفي ردائك على نحرك فان لك شانا في اهل السماوات ممن يرد علي الحوض
واوداجه تشخب دما فاقول من فعل هذا بك فتقول فلان وفلان وذلك كلام جبرئيل وذلك اذ يهتف
من السماء الا ان عثمان امير على كل خاذل ثم دعا عبد الرحمن بن عوف ثم قال ادن يا امين الله والامين
في السماء يسلط الله على مالك بالحق اما ان لك عندي دعوة قد اخرتها قال خرها لي يا رسول الله قال حملتني
يا عبد الرحمن امانة اكثر الله مالك وجعل يحرك يده ثم تنحى وآخى بينه وبين عثمان ثم دخل طلحة والزبير فقال
ادنوا مني فدنوا منه فقال انتما حواريي كحواريي عيسى بن مريم ثم آخى بينهما ثم دعا سعد بن ابي وقاص وعمار
بن ياسر فقال يا عمار تقتلك الفئة الباغية ثم آخى بينهما ثم دعا ابا الدرداء وسلمان الفارسي فقال يا سلمان
انت منا اهل البيت وقد آتاك الله العلم الاول والعلم الآخر والكتاب الاول والكتاب الآخر ثم قال الا
ارشدك يا ابا الدرداء قال بلى يا رسول الله قال ان تنقدهم ينقدوك وان تتركهم لا يتركوك وان تهرب
منهم يدركوك فاقرضهم عرضك ليوم فقرك ثم آخى بينهما ثم نظر في وجوه اصحابه فقال ابشروا وقروا عينا
فانتم اول من يرد علي الحوض وانتم في اعلى الغرف ثم نظر الى عبد الله بن عمر فقال الحمد لله الذي يهدي من
الضلالة فقال علي يا رسول الله ذهب روحي وانقطع ظهري حين رايتك فعلت ما فعلت باصحابك
غيري فان كان من سخط علي فلك العتبى والكرامة فقال والذي بعثني بالحق ما اخرتك الا لنفسي
وانت مني بمنزلة هارون من موسى ووارثي قال يا رسول الله ما ارث منك قال ما اورث الانبياء
قال وما اورث الانبياء قبلك قال كتاب الله وسنة نبيهم وانت معي في قصري في الجنة مع فاطمة
ابنتي وانت اخي ورفيقي ثم تلا رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الآية اخوانا على سرر متقابلين الاخلاء

في الله ينظر بعضهم الى بعض عن عبد الرحمن بن عوف قال لي عمر انا كنا نقرأ فيما نقرأ وجاهدوا في الله
حق جهاده في آخر الزمان كما جاهدتم في اوله قلت بلى فمتى هذا يا امير المؤمنين قال اذا كانت بنو امية
الامراء وبنو المغيرة الوزراء وعن محمد بن زيد بن عبد الله بن عمر قال قرأ عمر بن الخطاب هذه الآية
ما جعل عليكم في الدين من حرج ثم قال ادعوا الي رجلا من بني مدلج قال عمر ما الحرج فيكم قال الضيق قال الله
تعالى قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون والذين هم عن اللغو معرضون والذين هم للزكوة فاعلون
والذين هم لفروجهم حافظون الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك
فاولئك هم العادون والذين هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذين هم على صلواتهم يحافظون اولئك
هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون وقال تعالى أيحسبون انما نمدهم به من مال وبنين
نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون والذين هم بآيات ربهم يؤمنون
والذين هم بربهم لا يشركون والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم راجعون اولئك يسارعون
في الخيرات وهم لها سابقون حق تعالى در مطلع سوره مومنين تكميل صفات و وصف مومنين را صفاته
بكمال نموده اند كه در سباق مومنين از مهاجرين اولين بعد تكميل ايشان باين صفات مشهور بوده اند
را وصف نموده و وعده جنت فردوس فرمود و مسارعت در خيرات اثبات كرده شد تعريض تمام است به خلفاي جماعه
تا جمعی که خلفا در الجماعه داخل اند و هو المقصود خرج الترمذي عن عمر بن الخطاب قال كان اذا نزل
على رسول الله صلى الله عليه وسلم الوحي يسمع عند وجهه كدوي النحل فانزل عليه يوما فمكثنا ساعة فسري عنه
فاستقبل القبلة فرفع يديه فقال اللهم زدنا ولا تنقصنا واكرمنا ولا تهنا واعطنا ولا تحرمنا وآثرنا
ولا تؤثر علينا وارض عنا وارضنا ثم قال لقد انزلت علي عشر آيات من اقامهن دخل الجنة ثم قرأ
قد افلح المؤمنون حتى ختم العشر عن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعوذوا بالله
من خشوع النفاق قالوا يا رسول الله وما خشوع النفاق قال خشوع البدن ونفاق القلب عن مجاهد
عن عبد الله بن الزبير انه كان يقوم في الصلوة كانه عود وكان ابو بكر يفعل ذلك قال مجاهد هو
الخشوع في الصلوة وعن اسماء بنت ابي بكر عن ام رومان والدة عائشة قالت رآني ابو بكر الصديق

تميل في صلوتي فرميت زجرة كدت انصرف من صلوتي ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول اذا قام احدكم في الصلوة فليسكن اطرافه لا تميل ميل اليهود فان سكون الاطراف في الصلوة
من تمام الصلوة وعن قتادة قال نشرت امرأة عظامها فذكرت لعمر فسألها ما حملك على هذا فقالت
كنت ارى انه يحبب ما يحمل الرجال من تلك النساء فاستشار عمر فيها اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا
ما نرى كتاب الله عليها شيئا فقال عمر لا رجم والله لا احلك لحر بعده ابدا كانه عاقبها بذلك حدا
... عن صالح ابي الخليل قال لما نزلت هذه الآية على النبي صلى الله عليه
وسلم ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين الى قوله ثم انشأناه خلقا آخر قال عمر فتبارك الله احسن
الخالقين قال والذي نفسي بيده انها ختمت بالذي تكلمت به يا عمر عن الحسن ان عمر بن الخطاب
اتي بفروة كسرى بن هرمز فوضعت بين يديه وفي القوم سراقة بن مالك فاخذ عمر سواريه فرمى بهما
الى سراقة بن مالك فاخذهما فجعلهما في يديه فبلغا منكبيه فقال الحمد لله الذي سواري كسرى بن هرمز في يدي
سراقة بن مالك بن جعشم اعرابي من بني مدلج ثم قال اللهم اني قد علمت ان رسولك قد كان حريصا
على ان يصيب مالا لينفقه في سبيلك وعلى عبادك فزويت عنه ذلك اللهم اني اعوذ بك ان يكون هذا
مكرا منك بعمر ثم تلا ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون وعن
عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كل سبب ونسب منقطع يوم القيمة الا سببي
ونسبي عن ابي بكر الصديق انه قال يا رسول الله علمني دعاء ادعو به في صلوتي قال قل اللهم اني
ظلمت نفسي ظلما كثيرا ولا يغفر الذنوب الا انت فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني انك
انت الغفور الرحيم قال الله تعالى في قصة براءة عائشة رضي الله عنها ولا ياتل اولوا الفضل منكم
والسعة ان يؤتوا اولي القربى والمساكين والمهاجرين في سبيل الله وليعفوا وليصفحوا الا تحبون
ان يغفر الله لكم والله غفور رحيم ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في
الدنيا والآخرة ولهم عذاب عظيم يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم وارجلهم بما كانوا يعملون يومئذ
يوفيهم الله دينهم الحق ويعلمون ان الله هو الحق المبين الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات والطيبات

للطيبين

للطيبين والطيبون للطيبات اولئك مبرؤن مما يقولون لهم مغفرة ورزق كريم فقير گويد عجب ميشود که در کلمه
او الفضل والسعة تعريض تام است بتصديق اکبر رضي الله عنه بشهادة سياق وسباق وسبب نزول ظاهر
است که از فضل فضل في الدين مراد نيست تا تکرار لازم نيايد بلکه في الحقيقة سين خاص براي تحسين است اگر
شخصي شخصي را رنجانيده باشد بغير حق واو هر رنجاننده خود را مال خود کند آنهم نباشد بايد [illegible] پس مراد
اينجا بني باعتبار تشريف محسنين است ودر کلام اولئک مبرؤن آنحضرت صلی الله عليه وسلم وصديق اکبر وحضرت
عايشه وصفوان بن معطل همه داخل اند دخول عايشه وصفوان خود ظاهر است اما آنحضرت صلی الله
عليه وسلم [illegible] از آن سبب که اگر خدا انکار [illegible] تحقيق در آن افک ميبود نوعی از ازان بدامن پاک
آنحضرت صلی الله عليه وسلم ميرسيد بحيثيت نسبت خانوادگی ونسبت صديق اکبر عايد ميشد بجهة نسبت ولادة
قال الله تعالی وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من
قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدونني لا يشركون بي شيئا ومن
كفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون فقير گويد اين آيه نص است در اثبات خلافة خلفا وتا ديانت [illegible]
[illegible] ايشان را از دواوين [illegible] در فصل [illegible]
معروف است [illegible] عن خلفاء اربع [illegible] سورة النساء والاحزاب والمقدم [illegible] عن عمر عن النبي صلى الله عليه
وسلم الا الذين تابوا واصلحوا قال توبتهم اكذابهم انفسهم فان كذبوا انفسهم قبلت شهادتهم وعن
سعيد بن المسيب قال شهدت عمر بن الخطاب حين جلد قذفة المغيرة بن شعبة منهم ابوبكرة ونافع وشبل
ثم دعا ابا بكرة فقال ان تكذب نفسك تقبل شهادتك فابى ان يكذب نفسه فلم يكن عمر يجيز شهادته حتى
هلك فذلك قوله الا الذين تابوا وتوبتهم اكذابهم انفسهم وعن عمر بن الخطاب لا يجتمع المسلمون [illegible]
ابدا عن عايشة قالت انزل الله عذري وكادت الامة تهلك في سببي فلما سري عن رسول الله صلی
الله عليه وسلم وعرج الملك قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي اذهب الى ابنتك فاخبرها ان الله
قد انزل عذرها من السماء قالت فاتاني ابي وهو يعدو يكاد ان يعثر فقال ابشري يا بنية بابي وامي
فان الله قد انزل عذرك قلت بحمد الله لا بحمدك ولا بحمد صاحبك الذي ارسلك ثم دخل رسول الله

صلى الله عليه وسلم فقام واليد ذراعي فغلبت يده يده فكانه اخذا بو بكر النعل يعلوني فسمعت فضحك رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقال اقسمت لا تفعل وعن عائشة لما نزل عذرها قبل ابو بكر رأسها فقالت
الا عذرتني قال اي سماء تظلني واي ارض تقلني ان قلت ما لا اعلم عن قتادة في قوله ولا يأتل
اولوا الفضل منكم الآية قال نزلت هذه الآية في رجل من قريش يقال له مسطح كان بينه وبين ابي بكر
قرابة وكان يتيما في حجره وكان ممن اذاع على عائشة ما اذاع فلما انزل الله براءتها وعذرها تالى
ابو بكر لا يرزؤه خيرا فانزل الله هذه الآية فذكر لنا ان نبي الله صلى الله عليه وسلم دعا ابا بكر فتلاها
عليه فقال الا تحب ان يغفر الله لك قال بلى قال فاعف عنه وتجاوز فقال ابو بكر لا جرم والله لا امنعه معروفا
كنت اوليه قبل اليوم وقد روي ذلك عن جماعة منهم عائشة وابن عمر وابن عباس والحسن ويحيى بن
سيرين وغيره عن ابي بكر الصديق قال اطيعوا الله فيما امركم به من النكاح ينجز لكم ما وعدكم من الغنى
قال الله تعالى ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله وعن قتادة قال ذكر لنا ان عمر بن الخطاب قال
ما رأيت كرجل لم يلتمس الغنى في الباءة وقد وعد الله فيها ما وعد فقال ان يكونوا فقراء يغنهم الله
من فضله عن عمر بن الخطاب قال ابتغوا الغنى في الباءة وفي لفظ اطلبوا الفضل في الباءة فتلا
ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله عن انس بن مالك قال سألني سيرين المكاتبة فابيت عليه
فاتى عمر بن الخطاب فاقبل علي بالدرة وقال كاتبه وتلا فكاتبوهم ان علمتم فيهم خيرا فكاتبته عن عمر
انه كاتب عبدا له يكنى ابا امية فجاء بنجمه حين حل قال يا ابا امية اذهب فاستعن به في مكاتبتك
قال يا امير المؤمنين لو تركته حتى يكون من آخر نجم قال اخاف ان لا ادرك ذلك ثم قرأ وآتوهم
من مال الله الذي آتاكم عن السدي قال كان لعبد الله بن ابي جارية تدعى معاذة فكان اذا نزل ضيف
ارسلها اليه ليواقعها ارادة الثواب منه والكرامة له فاقبلت الى ابي بكر فشكت ذلك اليه فذكره
ابو بكر للنبي صلى الله عليه وسلم فامره بقبضها فصاح عبد الله بن ابي من يعذرنا من محمد يغلبنا
على مملوكتنا فنزلت فيهم ولا تكرهوا فتياتكم على البغاء اخرج الترمذي عن عمر ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال ائتدموا بالزيت وادهنوا به فانه يخرج من شجرة مباركة عن بريدة

قال

قال ضفت عمر بن الخطاب ليلة فاطعمني كسرة من راس بعير بارد واطعمنا زيتا وقال هذا الزيت الذي

الذي قال الله لنبيه عن ابي العالية قال كان النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه بمكة نحوا من عشر سنين

يدعون الى الله وحده وعبادته وحده لا شريك له سرا وهم خائفون لا يؤمرون بالقتال حتى امروا بالهجرة

الى المدينة فقدموا المدينة فامرهم الله بالقتال وكانوا بها خائفين يمسون في السلاح ويصبحون في

السلاح فغبروا بذلك ما شاء الله ثم ان رجلا من اصحابه قال يا رسول الله ابد الدهر نحن خائفون هكذا

اما يأتي علينا يوم نأمن فيه ونضع السلاح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لن تغبروا الا يسيرا حتى يجلس

الرجل في الملأ العظيم محتبيا ليست فيهم حديدة فانزل الله وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات

ليستخلفنهم في الارض الى آخر الاية فاظهر الله نبيه على جزيرة العرب فامنوا ووضعوا السلاح ثم ان الله

قبض نبيه فكانوا كذلك آمنين في زمان ابي بكر وعمر وعثمان حتى وقعوا فيما وقعوا وكفروا النعمة

فادخل الله عليهم الخوف الذي كان رفع عنهم واتخذوا الحجر والشرط وغيروا فغير ما بهم قال

الله تعالى وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذين

يبيتون لربهم سجدا وقياما والذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها كان غراما انها

ساءت مستقرا ومقاما والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما والذين

لا يدعون مع الله الها آخر ولا يقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق ولا يزنون ومن يفعل ذلك يلق

اثاما يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهانا الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فاولئك

يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما ومن تاب وعمل صالحا فانه يتوب الى الله متابا

والذين لا يشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا كراما والذين اذا ذكروا بآيات ربهم لم

يخروا عليها صما وعميانا والذين يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذرياتنا قرة اعين واجعلنا

للمتقين اماما اولئك يجزون الغرفة بما صبروا ويلقون فيها تحية وسلاما خالدين فيها حسنت مستقرا

ومقاما فقير گوید یعنی منه سنت الله در قرآن عظیم چنان جاری شده که اهل عبادة را با اهل ضلال

همراه میسازد اعتبار می سنجد و اوصاف هر فریق را بیان میکنند انکه یکی را عذاب الیم الجاد

میشمارند و آن دیگر را تعمیم میفرمایند و وعده میدهند و در مقدار وعدهاء تفصیل بعرض و اجمال اکتفا می نماید
بلکه اوصاف موجوده در یک فریقین بلکه اوصافی که با آنهم دو فریق مشهور شده باشند ذکر نمیفرمایند
مانند آنکه از شیوه کفار غیر آنچه بر زبان ایشان گذشت در مجالس و محافل با ان قطعی بیان نمیفرمایند که
بعید است و سوالات معتذره احتمالات بعیده متوجه میشوند و مانند آنکه در باب احکام نکاح
و طلاق غیر از بعضی محتاج غیر واضح بر زبان بر می آرند چون این اصل را فهمیدی بدانکه مند اتفاق
... تبیان کفار و تهلیل ایشان نیز میشمارند و بار این جبرئیل قطع مادهء هر اشکالی بیان می نماید
... آن صفات عباد ... المقربین ذکر میفرمایند و آنکه صفات ثابته مشهوره و اشغال موجوده بعینه
اکتفا میکنند نا با دلالت عام خود تعریض باشد بحاضرین ... و عباد الرحمن الذین ... الآیه در آن صفات عباد
و همه پسندیدهاند و مواظبت بر نماز تهجد و خشیه از عذاب آخرت و دعا بیان ان ... بر البخ
باز کشتن و اقتصاد در صرف اموال و توحید عباده و ترک قتل نفس و اجتناب از زنا و احتراز
از حضور مجالس فسق و جمعیت و از تعلیل ... عدم ... بر سماع آیات الله و دعا ... بتغیر اعین
در اولاد و ازواج و ... از عرفه که اعلی موضع ... در جنت وعده میدهد و حاضرین آنوقت
بنحو ... الاسباق مومنین از مهاجرین اولین ... این ... من فضیله اخرج مالک و الشیخان عن عمر
بن الخطاب ... سمعت هشام بن حکیم یقرأ سورة الفرقان فی حیاة رسول الله صلی الله علیه وسلم فاستمعت
لقراءته فاذا هو یقرأ علی حروف کثیرة لم یقرئنیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فکدت اساوره
فی الصلوة فتصبرت حتی سلم فلببته بردائه فقلت من اقرأک هذه السورة التی سمعتک تقرأ قال
اقرأنیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت کذبت فان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اقرأنیها
علی غیر ما قرأت فانطلقت به اقوده الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت انی سمعت هذا یقرأ
بسورة الفرقان علی حروف لم تقرئنیها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأ یا هشام فقرأ علیه
القراءة التی سمعته یقرأ فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذلک انزلت ثم قال اقرأ یا عمر فقرأت
القراءة التی اقرأنی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذلک انزلت ان هذا القرآن انزل علی سبعة

احرف

احرف فاقرؤوا ما تيسر منه وعن عبد الله بن المغيرة قال سئل عمر بن الخطاب عن ركعتين بعد الصبح فقال ما اراكم الا وقد خالفتم
السنة فيما الصبح فاما الشتات والصحابة عن الحسن ان عمر اطال صلوة الضحى فقيل له صنعت اليوم شيئا لم تكن تصنعه
فقال انه بقي علي من وردي شيء فاحببت ان اتمه او قال اقضيه وتلا هذه الآية وهو الذي جعل الليل والنهار
خلفة الآية وعن عمر انه راى غلاما يتبختر في مشيته فقال ان البخترة مشية تكره الا في سبيل الله وقد
مدح الله اقواما فقال وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا فاقصد في مشيك قال الله تعالى وانذر
عشيرتك الاقربين واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين فان عصوك فقل اني بريء مما تعملون وتوكل على
العزيز الرحيم الذي يراك حين تقوم وتقلبك في الساجدين انه هو السميع العليم فقير گويد عفي عنه خدا تعالى
در سوره شعرا قصه هفت پيغمبر عليهم الصلوة والسلام بيان ميفرمايد بعد از آن اثبات نزول قرآن بر دل
مبارك آنحضرت صلى الله عليه وسلم از جانب حق بواسطه جبرئيل مينمايد ودليل حقيقت آن هم آرد كه علماء
اهل كتاب سبب آن گويند و بعد از آن ذكر آن در زبر اولين و حقيقت آنرا ميشناسند باز فايده نزول قرآن بر دل عربي
بلسان عربي است نه بر شخص عجمي بزبان عجم از ابطال ميكند و تنزل شياطين را از مستحيل بودن انتساب در قلوب اهل صفا
افاده ميفرمايد كه كلام [illegible] بعد از آن تقويت ميدهد حقيت قرآن را بانكه قرآن از باب القاء شياطين
نيست بدو وجه يكي آنكه شياطين از صعود ملأ اعلى كه محل نفاذ احكام الهيست براى مصالح جمهور
بني آدم محروم اند دوم آنكه سنة الله چنان جاري شده كه القاء شياطين نميباشد مگر بر نفوس دنيه خبيثه
زيرا كه مناسبت در ميان مفيد ومستفيد شرط است ونفس مبارك آنحضرت صلى الله عليه وسلم از نفوس عليه قدسيه
در غايه طهارة اخلاق واعمال و نيز از باب شعر نيست كه كار شعرا غالبا افراط است در مدح وهجو وتشبب
وامثال آن وباصلاح اخلاق واعمال وهدايت خلق الله مناسبتي ندارند واينجا در هر مسئله مراد اصلاح اخلاق است
واعمال كما لا يخفى در ضمن اين تقرير [illegible] بايد فلا تدع يعني بر توحيد عبادة هستي باش وبنزديكترين قبيله
خود را تخصيص انذار كن وباجمعي كه پيروي تو كرده اند تواضع پيش آي واگر ان امر وعدو فرمان
تو بجاي نيارند توكل كن بر خداي عز وجل وغبار تشويش از انكار ايشان نبايد كه بر خاطر تو نشيند باز
فقير گويد همه اينجا پيغمبر خود را صلى الله عليه وسلم بخفض جناح بنسبت طايفه كه بايمان مشرف نشده اند

نازل میفرماید و این سوره ملی شبهه کی نیست و ان آیه در آن وقت موجب بود و اتباع آنحضرت صلی الله
علیه و سلم که جماعت اند نیستند که مبادا مومنین را اعداء [illegible] و ما یکی منهم غصبه [illegible] ابن عباس الا انه
اصحاب [illegible] الصفاتی [illegible] الله اکبر ابوبکر و عمر و علی و عبد الله بن [illegible] روایت در [illegible] طرق متعدده
[illegible] ... قال ابوبکر فلم یکن حدیث
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصی
ابوبکر [illegible] یصدق الکاذب انی استخلفت علیکم عمر بن
الخطاب [illegible] ولا اعلم الغیب و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون قال الله تعالی قل الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی آلله خیر اما یشرکون [illegible] عنه [illegible]
[illegible] بسبب طغیان و کفر ایشان ذکر می فرماید بعد از آن [illegible]
قل الحمد لله بگو [illegible] ستایش مر خدا [illegible] بر هلاک [illegible] و سلامت [illegible] آفات دنیا
و آخرت [illegible] بندگان او که برگزید ایشان را و برگزیدن [illegible] بندگان خود را درجات دارد
مرتبه اعلی آن [illegible] اصطفای انبیاست علیهم السلام بر سایر خلق بعد از آن جماعتی که از
مسلمین برای اعلاء کلمة الله و نصرت رسل [illegible] سابق مومنین اند [illegible] تا اصطفا تمام
[illegible] ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الآیه ظاهر آنست که
در مقابله [illegible] که ساعی بودند در اعلاء کفر بودند سابق مومنین را که ساعی بلیغ در اعلاء کلمه حق [illegible] نموده
اند مراد داشته اند و لهذا اکثر مفسرین باصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم تفسیر کرده اند و درین تفسیر
منقبت عظیمه است سابق مومنین [illegible] از مهاجرین و انصار [illegible] ابن عباس [illegible] قوله و سلام علی عباده الذین
اصطفی قال هم اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم اصطفاهم الله لنبیه [illegible] سفیان الثوری فی قوله تعالی و سلام
علی عباده الذین اصطفی قال نزلت فی اصحاب محمد خاصة عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال انه
موسی لما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون فلما فرغوا اعادوا الصخرة علی البئر و لا یطیق رفعها
الا عشرة رجال فاذا هو بامرأتین قال ما خطبکما فحدثناه فاتی الحجر فرفعه وحده ثم استقی فلم یستق

الا ذنوبا

الا ذنوبا واعراقتو رويت الغنم وصعد المرانان الى ابيهما تحدثناه و تولى موسى الى الظل فقال رب

انى لما انزلت الى من خير فقير فجاءته احديهما تمشي على استحياء واضعة ثوبها على وجهها ليست بسلفع من

النساء خراجة ولاجة قالت ان ابي يدعوك ليجزيك اجر ما سقيت لنا فقام معها موسى فقال لها امشي

خلفي وانعتي لي الطريق فاني اكره ان تصيب الريح ثيابك فتصف لي جسدك فلما انتهى الى ابيها قص

عليه فقالت احديهما يا ابت استاجره ان خير من استاجرت القوي الامين قال وما علمك بامانته

وقوته قالت اما قوته فرفعه الحجر ولا يطيق الا عشرة رجال واما امانته فقال امشي خلفي وانعتي لي الطريق

فاني اكره ان [illegible] الريح ثيابك فتصف لي جسدك فزاده ذلك رغبة فيه قال اني اريد ان انكحك

احدى ابنتي هاتين ستجدني ان شاء الله من الصالحين اي في حسن الصحبة والوفاء بما قلت قال موسى ذلك

بيني وبينك ايما الاجلين قضيت فلا عدوان علي قال نعم قال الله على ما نقول وكيل فزوجه واقام معه

يكفيه ويعمل له في رعاية غنمه وما يحتاج اليه وزوجه صفورة واختها شرقا وهما اللتان كانتا تذودان

وعن عمر بن الخطاب [illegible] فجاءت [illegible] على وجهها قال الله يا عبادي

الذين آمنوا ان ارضي واسعة فاياي فاعبدون كل نفس ذائقة الموت ثم الينا ترجعون والذين آمنوا

وعملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا تجري من تحتها الانهار خالدين فيها نعم اجر العاملين الذين

صبروا وعلى ربهم يتوكلون وكاين من دابة لا تحمل رزقها الله يرزقها واياكم وهو السميع العليم يعني اي بندگان

من كه ايمان آورده ايد زمين من فراخ است پس تنها مرا عبادت كنيد يعني اگر قوم شما از اخلاص در عبادت

مانع ميشوند هجرت كنيد تا اخلاص عبادت ميسر آيد هر نفسي چشنده مرگ است باز بسوي ما گردانيده شوند

وآنانكه ايمان آورده اند وكردند كارهاي شايسته البته جاي دهيم ايشانرا از بهشت بجايهاء مرتفع كه

ميرود در زير آن جويها جاويدان آنجا نيكو مزد كار نيكو كننده كان اهلهاي استكبار تنگ كنند كان كه صبر كردند يعني

بر مشاق هجرت و توكل ميكنند بر پروردگار خويش وبسا جانور كه بر نميدارد روزي خود را خدا روزي

ميدهد اورا وشما را و دوست شنوا دانا فقير گويد اين آيت امرست بهجرت از ديار كفر در وقت [illegible]

آنانكه شكيبائي كردند بر مشاق هجرت و جهاد و غيرها و بر خدا توكل كردند [illegible]

به هجرت و ترک اسباب معاش که هر یکی در وطن خود مهیا داشت تنها کرده اند و اسباب ذخیره نهاده بودند و [illegible]
کردن و تجارت نمودن نشان ایمان ایشان است و ابتدای تمام هر یکی را روزی میسر ساخت باز حقیر گوید که نقل [illegible]
ثابت شده بود که [illegible] در آن مقام نیست که جماعه از سابق مؤمنین هجرت کرده بودند بر مشاق هجرت [illegible]
بسیار شدند و اسباب معاش که در مکه میسر داشتند بطلب رضای الهی ترک نمودند انواع اعمال خیر [illegible]
[illegible] اجا سید [illegible] معرفت کرا [illegible] درجات بلند و بهشت برای ایشان مقرر باشد و هو المقصود عن
المسنی [illegible] التماس [illegible] ذکروا ان قال نزلت فی اناس کانوا بمکة قد اقروا بالاسلام فکتب
الیهم الصحابة رسول الله صلی الله علیه و سلم من المدینة لما نزلت آیة الهجرة انه لا یقبل منکم اقرار و لا اسلام
حتی تهاجروا قال فخرجوا عامدین الی المدینة فاتبعهم المشرکون فردوهم فنزلت فیهم هذه الآیة فکتبوا الیهم
انه قد انزل فیکم آیة کذا و کذا فقالوا نخرج فان اتبعنا احد قاتلناه فخرجوا فاتبعهم المشرکون فقاتلوهم
فمنهم من قتل و منهم من نجا فانزل الله فیهم ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا
ان ربک من بعدها لغفور رحیم عن ابن مسعود قال اول من اظهر اسلامه سبعة رسول الله و ابو بکر و سمیة
ام عمار و عمار و صهیب و بلال و المقداد فاما رسول الله صلی الله علیه و سلم فمنعه الله بعمه ابی طالب و اما ابو بکر
فمنعه الله بقومه و اما سائرهم فاخذهم المشرکون فالبسوهم ادراع الحدید و صهروهم فی الشمس فما منهم احد
الا و قد واتاهم علی ما ارادوا الا بلال فانه هانت علیه نفسه فی الله و هان علی قومه فاخذوه فاعطوه الولدان
فجعلوا یطوفون به فی شعاب مکة و هو یقول احد احد عن انس قال اول من هاجر من المسلمین الی الحبشة باهله عثمان
بن عفان فقال النبی صلی الله علیه و سلم صحبهما الله ان عثمان اول من هاجر الی الله باهله بعد لوط عن اسماء
بنت ابی بکر قالت هاجر عثمان الی الحبشة فقال النبی صلی الله علیه و سلم انه لاول من هاجر بعد ابراهیم و لوط
[illegible] زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما کان بین عثمان و بین رقیة و بین لوط
من مهاجر عن ابن عباس قال اول من هاجر الی رسول الله صلی الله علیه و سلم عثمان بن عفان کما هاجر لوط الی
ابراهیم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دخلت انا و ابو بکر الغار فاجتمعت العنکبوت
فنسجت بالباب فلا تفعلوه عن ابی قلابة ان عمر بن الخطاب مر برجل یقرا کتابا فاستمعه ساعة فاستحسنه

فقال عمر هل لك ان تكتب لي من هذا الكتاب قال نعم فاشترى اديما فجاء به ثم جاء به اليه فنسخ له في ظهره وبطنه
ثم اتى به النبي صلى الله عليه وسلم فجعل يقرؤه عليه فجعل وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم يتلون فضرب رجل
من الانصار بيده الكتاب فقال ثكلتك امك يا ابن الخطاب الا ترى وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم منذ اليوم وانت
تقرأ عليه هذا الكتاب فقال النبي صلى الله عليه وسلم عند ذلك انما بعثت فاتحا وخاتما واعطيت جوامع الكلم
وخواتمه واختصر لي الحديث اختصارا فلا يهلكنكم المتهوكون قال الله تعالى غلبت الروم في ادنى الارض
وهم من بعد غلبهم سيغلبون في بضع سنين لله الامر من قبل ومن بعد ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من
يشاء وهو العزيز الرحيم اينجا قرا مختلف اند جمهور غلبت بصيغه معلوم و سيغلبون بصيغه مجهول خوانند و جمعي
غلبت بصيغه مجهول و سيغلبون بصيغه معلوم تلاوت كنند در صيغه اول بشارت است بفتح مسلمين روم را و آن در
زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم واقع نشد بلكه در زمان شيخين صورت گرفت و اين از مواعيد الهي است كه در
خليفه يكي از خواص خلافت خاصه است اخرج الترمذي والحاكم وصححه عن ابن عباس في قوله الم غلبت
الروم قال غلبت وغلبت قال كان المشركون يحبون ان تظهر فارس على الروم لانهم اصحاب اوثان وكان
المسلمون يحبون ان تظهر الروم على فارس لانهم اصحاب كتاب فذكروه لابي بكر فذكره ابو بكر لرسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انهم سيغلبون فذكره ابو بكر لهم فقالوا اجعل
بيننا وبينك اجلا فان ظهرنا كان لنا كذا وكذا وان ظهرتم كان لكم كذا وكذا فجعل بينهم اجلا خمس
سنين فلم يظهروا فذكر ذلك ابو بكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الا جعلته اراه قال دون العشرة
فظهرت الروم بعد ذلك فذلك قوله الم غلبت الروم فغلبت ثم غلبت بعد يقول الله لله الامر من
قبل ومن بعد ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله قال سفيان سمعت انهم ظهروا عليهم يوم بدر وله هذا لقصة
طرق متعددة مستفيضة عن ابن مسعود والبراء بن عازب ونيار بن مكرم الاسلمي ورواه ايضا مرسلا
الزهري وقتادة وعكرمة عن ابن عباس قال قال عمر اما الحمد فقد عرفناه فقد تحمد الخلائق بعضهم بعضا
واما لا اله الا الله فقد عرفناها فقد عبدت الالهة من دون الله واما الله اكبر فقد يكبر المصلي واما سبحان
الله فما هو فقال رجل من القوم الله اعلم فقال عمر قد شقي عمر ان لم يكن يعلم ان الله اعلم فقال علي يا امير

المجرمین اسم منتقم است [illegible] والی منفرع الخلق واحد الی الفعال لما یشاء هو کذا اکثر عن

مسلم عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک قتلی بدر ثلثة ایام حتی جیفوا ثم اتاهم فقام

علیهم فقال یا امیة بن خلف یا ابا جهل بن هشام یا عتبة بن ربیعة یا شیبة بن ربیعة هل وجدتم ما وعدکم ربکم حقا فانی

وجدت ما وعدنی ربی حقا قال یا رسول الله تنادیهم بعد ثلث وهل یسمعون یقول الله انک لا تسمع الموتی فقال والذی

نفسی بیده ما انتم باسمع منهم ولکنهم لا یطیقون ان یجیبوا [illegible] فقیر گوید خدای تعالی

در سوره [illegible] تا این مرات سعادت اشقیا بیان میفرماید ولا بد هر دو فریق در وقت نزول این

کلمات موجود بودند این سوره مکیه است جمعی را احسان که صفت کاشفه است اقامت صلوة است

و ایتاء زکوة و یقین کردن با آخرت اثبات میفرماید و قرآن را هدایت و رحمت برای ایشان

میداند و فلاح و وعده جنات ایشان را میدهد و جمعی دیگر را اشترا لهو الحدیث و اضلال و استهزا

بآیات الله و استکبار از قبول قرآن بر ایشان می‌بندد باز فقیر گوید که این آیات تشریف

عظیم است برای سابق مؤمنین از مهاجرین و انصار که در وقت نزول سوره بشرف اسلام و [illegible]

با کفار موصوف و مشهور بودند و این [illegible] من فضیلة قال الله تعالی ولقد آتینا موسی الکتاب فلا

تکن فی مریة من لقائه وجعلناه هدی لبنی اسرائیل وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا

یوقنون فقیر گوید یعنی خدای تعالی میفرماید و هر آئینه دادیم موسی را کتاب پس مباش در شبهه از

هر چند [illegible] کتاب مراد از کتاب اول توریت است و از کتاب ثانی قرآن عظیم و اینجا استخدام [illegible]

خفی است [illegible] وجعلناه هدی و ساختیم توریت را هدایت برای بنی اسرائیل

و ساختیم از بنی اسرائیل پیشوایان که راه می‌نمودند بتوفیق ما چون صبر کردند و بآیات ما یقین می‌آوردند

باز فقیر میگوید در اصل کلام ذکر مؤمنین کاملین فرموده انما یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا

فرق در میان [illegible] که طرفین [illegible] واقع شده اند ارشاد نموده افمن کان مؤمنا

کمن کان فاسقا لا یستوون بعد از آن تشبیه داد حالة آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بحال حضرت

موسی که پیش از وی بحضرت موسی توریه دادیم و آنرا سبب هدایت بنی اسرائیل گردانیدیم پس اگر ترا قرآن

دادیم

داديم و اگر از ابتدای امت موجود کرده‌ایم محل استبعاد نیست چه از تجلی اسما جمعی را از سابقین چون اصحاب

را امت پیدا کردند بجهت رسالت حبیب ما و مجاهده کفار و بعوض یقین پس اگر بعضی از مومنین کاملین جمعی را از امت

تو تمام ساختیم و بدست اشباه عالمی را مستعد کرده‌ایم جای تعجب نیست و در بنای آیه حبیب پاک و سیاق اشارت

نمی‌یابیم که جا بجا باشد مرحوم امیر [illegible] [illegible] در این عبارت ظاهر [illegible]

بکار برده باشد این قال الله تعالی ولما رای المومنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله

ورسوله وما زادهم الا ایمانا وتسلیما من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم

من ینتظر وما بدلوا تبدیلا لیجزی الله الصادقین بصدقهم ویعذب المنافقین ان شاء او یتوب علیهم ان الله کان

غفورا رحیما تفسیر گوید یعنی همه این آیه در قصه احزاب نازل شده ولما رای المومنون الاحزاب و چون دیدند

مسلمانان احزاب مشرکین را گفتند این آنچه وعده داده بود ما را خدا و رسول او و راست فرمود خدا و رسول

او و زیاده کرد آمدن احزاب مشرکین در حق ایشان بکار باید داشتن و کردن [illegible] یعنی آنحضرت صلی

الله علیه وسلم خبر داده بودند که چند روز از دست کفار [illegible] [illegible] بعد از آن فتح و نصرت نصیب

ما خواهد شد و تلک الایام نداولها بین الناس چون مومنان کفار دیدند دانستند که نصرت الله موعود

با ما رسید و نزول نصرت [illegible] ایمان محکم شد من المومنین رجال از مسلمانان جمعی هستند که

راست کردند با خدا آنچه بر آن پیمان بسته بودند با خدای عزوجل یعنی ثبات قدم در مواطن حرب اختیار

کردند فمنهم من قضی نحبه پس از ایشان کسی هست که بانجام رسانید نذر خود را و از ایشان کسی هست که انتظار میکشد تمامی

نذر خود را یعنی محققین مومنین با خدا عهد بسته‌اند که در اعلای کلمة الله یعنی جمیع کار [illegible] در مواقع

حرب ثابت قدم باشند پس گروهی از ایشان آنچه کردنی بود کردند و بانجام رسانیدند یعنی شهید شدند

در غیر از اعلای کلمة الله که بوقوع آمد بعضی [illegible] دیگر بود [illegible] باقی ماندند و گروهی هنوز با دیگر

در انتظار اعلای کلمة الله هستند یعنی باقی مانده بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] وفات [illegible] صلی الله

علیه وسلم [illegible] اعلای کلمة الله و ادای اسلام [illegible] تفسیر گوید در این آیات تشریف عظیم است برای جمعی که در

غزوه احزاب [illegible] استقامت [illegible] کردند [illegible] شرک [illegible] [illegible]

وإنما رضيت بأن يحوز ما كان ودثبت والحجي سمي أنتم عند الله كانا يطلبوه وابدا آمدا أخرج البخاري
ومسلم عن ابن عباس أن عمر قال ثم تنزل الله تعالى عليهم قال أيها الناس لا تغفلوا عن آية الرجم فإنها أنزلت
في كتاب الله وقرأناها وإنه ذهبت في قرآن كثير ذهب مع محمد صلى الله عليه وسلم وآية ذلك أن النبي صلى الله
عليه وسلم قد رجم وأن أبا بكر قد رجم ورجمت بعدهما وأنه سيجيء قوم من هذه الأمة يكذبون بالرجم قد روى
ذلك عبد الرحمن بن عوف وسعيد بن المسيب وزيد بن أسلم عن كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزني عن
أبيه عن جده قال خط رسول الله صلى الله عليه وسلم الخندق عام الأحزاب فخرجت لنا من الخندق صخرة بيضاء
مدورة فكسرت حديدنا وشقت علينا فشكونا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخذ المعول من سلمان
فضرب الصخرة ضربة صدعها وبرقت منها برقة أضاء ما بين لابتي المدينة حتى لكأن مصباحا في
جوف الليل المظلم فكبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فكبر المسلمون ثم ضربها الثانية فصدعها وبرق منها
برقة أضاء ما بين لابتيها فكبر وكبر المسلمون فسألناه فقال أضاء لي في الأولى قصور الحيرة ومدائن
كسرى كأنها أنياب الكلاب فأخبرني جبريل أن أمتي ظاهرة عليها وأضاء لي في الثانية القصور الحمر
من أرض الروم كأنها أنياب الكلاب فأخبرني جبريل أن أمتي ظاهرة عليها فأبشروا بالنصر فاستبشر
المسلمون وقالوا الحمد لله موعد صادق بأن وعدنا النصر بعد الحصر فطلعت الأحزاب فقال المسلمون هذا ما وعدنا
الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادهم إلا إيمانا وتسليما وقال المنافقون ألا تعجبون يحدثكم
ويعدكم ويمنيكم الباطل أنه يبصر من يثرب قصور الحيرة ومدائن كسرى وأنها تفتح لكم وأنتم تحفرون الخندق
ولا تستطيعون أن تبرزوا فأنزل الله القرآن وإذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله إلا
غرورا وعن البراء بن عازب نحوه وعن قتادة قال هم عمر بن الخطاب أن ينهى عن الحبرة من صباغ
البول فقال له رجل أليس قد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبسها قال عمر بلى قال الرجل ألم يقل
الله لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة وعن ابن عباس أن عمر أكب على الركن فقال إني لأعلم أنك
حجر ولو لم أر حبي صلى الله عليه وسلم قبلك واستلمك ما استلمتك ولا قبلتك لقد كان لكم في رسول الله
أسوة حسنة وعن يعلى بن أمية قال طفت مع عمر فلما كنت عند الركن الذي يلي الباب مما يلي الحجر أخذت

بيته بيتهم فقال يا طلحة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت بلى قال فهل رايته يتبختر قلت لا قال فعليك

عنك فان لك في رسول الله صلى الله عليه وسلم اسوة حسنة عن موسى بن طلحة قال دخلت على ام المومنين عائشة

وعائشة بنت طلحة وهي تقول لامها اسماء انا خير منك وابي خير من ابيك فجعلت اسماء تشتمها وتقول انت خير مني

فقالت عائشة الا اقضي بينكما قالت بلى قالت فان ابا بكر دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له انت عتيق

الله من النار فقالت فمن يومئذ سمي عتيقا ثم دخل طلحة فقال انت يا طلحة ممن قضى نحبه عن جابر قال اقبل

ابو بكر يستاذن على رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس ببابه جلوس والنبي صلى الله عليه وسلم جالس فلم يؤذن له ثم

اقبل عمر فاستاذن فلم يؤذن له ثم اذن لابي بكر وعمر فدخلا والنبي صلى الله عليه وسلم جالس وحوله نساؤه وهو ساكت

فقال عمر لاكلمن النبي صلى الله عليه وسلم لعله يضحك فقال عمر يا رسول الله لو رايت ابنة زيد امراة عمر سالتني

النفقة انفا فوجات عنقها فضحك النبي صلى الله عليه وسلم حتى بدا ناجذه وقال هن حولي يسالنني النفقة

فقام ابو بكر الى عائشة ليضربها وقام عمر الى حفصة كلاهما يقولان تسالان النبي صلى الله عليه وسلم ما ليس عنده

فنهاهما رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلن والله لا نسال رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذا المجلس

ما ليس عنده وانزل الله الخيار فبدا بعائشة فقال اني ذاكر لك امرا ما احب ان تعجلي فيه حتى تستامري

ابويك قالت ما هو فتلا عليها يا ايها النبي قل لازواجك الاية قالت عائشة افيك استامر ابوي بل اختار

الله ورسوله واسالك ان لا تذكر الى امراة من نسائك ما اخترت فقال ان الله لم يبعثني معنفا ولكن

بعثني معلما ميسرا لا تسالني امراة منهن عما اخترت الا اخبرتها عن عمر قال استعينوا على النساء بالعري

ان احداهن اذا كثرت ثيابها واحسنت زينتها اعجبها الخروج عن معاذ عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان رجلا ساله فقال اي المجاهدين اعظم اجرا قال اكثرهم لله ذكرا قال فاي الصائمين اعظم اجرا قال اكثرهم لله

ذكرا ثم ذكر الصلوة والزكوة والحج والصدقة كل ذلك ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اكثرهم لله ذكرا

فقال ابو بكر لعمر يا ابا حفص ذهب الذاكرون بكل خير فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجل عن مجاهد قال لما نزلت

ان الله وملائكته يصلون على النبي قال ابو بكر يا رسول الله ما انزل الله عليك خيرا الا اشركنا فيه فنزلت

هو الذي يصلي عليكم وملائكته اخرج الترمذي وحسنه الحاكم وصححه عن ام هانئ بنت ابي طالب قالت خطبني رسول

رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعتذرت اليه فعذرني فانزل الله يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك
الى قوله هاجرن معك قالت فلم اكن احل له لاني لم اهاجر معه كنت من الطلقاء وعن ابي صالح مولى ام هاني قال خطب
رسول الله صلى الله عليه وسلم ام هاني بنت ابي طالب فقالت يا رسول الله اني موتمة وبني صغار فلما ادرك بنوها
عرضت نفسها عليه فقال اما الآن فلا ان الله انزل علي يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك الى قوله اللاتي
هاجرن معك ولم تكن من المهاجرات وعن انس قال قال عمر بن الخطاب يا رسول الله يدخل عليك البر والفاجر
فلو امرت امهات المومنين بالحجاب فانزل الله آية الحجاب وعن ابن عباس قال دخل رجل على النبي صلى الله
عليه وسلم فاطال الجلوس فقام النبي صلى الله عليه وسلم مرارا كي يتبعه فيقوم فلم يفعل فدخل عمر فرأى الرجل
فعرف الكراهية في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم لمقعده فقال لعلك آذيت النبي صلى الله عليه
وسلم ففطن الرجل فقام فقال النبي صلى الله عليه وسلم لقد قمت مرارا كي يتبعني فلم يفعل فقال عمر لو
اتخذت حجابا فان نساءك لسن كسائر النساء وهو اطهر لقلوبهن فانزل الله يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا
بيوت النبي الآية فارسل الى عمر فاخبره بذلك وعن عائشة قالت كنت آكل مع النبي صلى الله عليه
وسلم في قعب فمر عمر فدعاه فاكل فاصابت اصبعه اصبعي فقال عمر اوه لو اطاع فيكن ما رأتكن عين
فنزلت آية الحجاب وعن عائشة ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم كن يخرجن بالليل اذا تبرزن
الى المناصع وهو صعيد افيح وكان عمر بن الخطاب يقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم احجب نساءك
فلم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعل فخرجت سودة بنت زمعة ليلة من الليالي عشاء وكانت
امرأة طويلة فناداها الا قد عرفناك يا سودة حرصا على ان ينزل الحجاب فانزل الله الحجاب
قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الآية وعن ابن مسعود قال فضل الناس عمر بن
الخطاب باربع بذكره الاسارى يوم بدر امر بقتلهم فانزل الله لولا كتاب من الله سبق لمسكم الآية
وبذكره الحجاب امر نساء النبي صلى الله عليه وسلم ان يحتجبن فقالت له زينب وانك لتغار علينا يا ابن
الخطاب والوحي ينزل في بيوتنا فانزل الله واذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب
وبدعوة النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ايد الاسلام بعمر وبرأيه في ابي بكر كان اول الناس بايعه

عن ابي بكر الصديق قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فجاءه رجل فسلم فرد النبي صلى الله عليه وسلم
واطلق وجهه واجلسه الى جنبه فلما قضى الرجل حاجته نهض فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر هذا الرجل
يرفع له كل يوم كعمل اهل الارض قلت ولم ذاك قال انه كلما اصبح صلى علي عشر مرات كصلاة الخلق
اجمع قلت وما ذاك قال يقول اللهم صل على محمد النبي عدد من صلى عليه من خلقك وصل على محمد النبي كما ينبغي لنا
ان نصلي عليه وصل على محمد النبي كما امرتنا ان نصلي عليه وعن ابي بكر الصديق قال الصلوة على النبي صلى الله
عليه وسلم امحق للخطايا من الماء للنار والسلام على النبي صلى الله عليه وسلم افضل من عتق الرقاب
وحب رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل من مهج الانفس او قال من ضرب السيف في سبيل الله وعن [illegible]
في الاية قال اياكم واذى المؤمنين فان الله يحوطه ويغضب له وقد زعموا ان عمر بن الخطاب قرأها
ذات يوم فافزعه ذلك حتى ذهب الى ابي بن كعب فدخل عليه فقال يا ابا المنذر اني قرأت آية من كتاب
الله فوقعت مني كل موقع والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات والله اني لاعاقبهم واضربهم فقال
له انك لست منهم انما انت مؤدب انما انت معلم وعن الشعبي ان عمر بن الخطاب قال اني لابغض
فلانا فقيل للرجل ما شان عمر يبغضك فلما كثر القوم في الدار جاء فقال يا عمر افتقت في الاسلام
فتقا قال لا قال فجنيت جناية قال لا قال احدثت حدثا قال لا قال فعلام تبغضني وقال الله الذين
يؤذون المؤمنين والمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبينا فقد آذيتني فلا
غفر الله لك فقال عمر صدق والله ما فتقت فتقا ولا ولا فاغفرها لي فلم يزل به حتى غفر له وعن ابي
قلابة قال كان عمر بن الخطاب لا يدع في خلافته امة تتقنع يقول انما القناع للحرائر لكيلا يؤذين وعن
انس قال رأى عمر جارية متقنعة فضربها بدرته وقال القي القناع لا تشبهين بالحرائر قال الله تعالى
وما ارسلنا في قرية من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به كافرون وقالوا نحن اكثر اموالا واولادا
وما نحن بمعذبين قل ان ربي يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر ولكن اكثر الناس لا يعلمون وما اموالكم ولا
اولادكم بالتي تقربكم عندنا زلفى الا من آمن وعمل صالحا فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم
في الغرفات آمنون والذين يسعون في آياتنا معاجزين اولئك في العذاب محضرون [illegible]

خدای تعالی در این آیات بیان میفرماید شبهه از شبهات کفار را که اکثر اهل دنیا در هر طبقه گرفتار آن شبهه
یعنی نظر با موال و اولاد دعوی کرامت و فضیلت را بوجود آن دانستن و نجات آخرت را فضیلت عند الله
هر آینه دلیر میباشند و جواب این شبهه ارشاد میفرماید قل ان ربی یبسط الرزق بگو هر آینه پروردگار من
فراخ میسازد روزی را برای هر که خواهد و تنگ میکند بر هر که خواهد لیکن اکثر مردمان نمیدانند حقیقت حال
نیست اموال شما و نه اولاد شما آنچنان چیزی که نزدیک گرداند شما را پیش ما نزدیک گردانیدنی مگر کسانی که ایمان آوردند
و کار نیک کردند آنجا ایشان را باشد جزای دو چند بعوض آنچه عمل کردند و ایشان در غرفه‌های بلند از بهشت
محفوظ و ایمن باشند و آنانکه سعی میکنند در آیات ما عاجز کنان ایشان در عذاب حاضر کرده شدگان باشند
[illegible] اسقاط مال و اولاد و جاه و نسب در فضائل مسلمین فیما بینهم و اعتبار وصف ایمان و عمل صالح
و اعمال صالحه در فضیلت مسلمانان اصلی عظیم است از اصول اسلام عن ابراهیم التیمی قال قال رجل عند عمر اللهم
اجعلنی من القلیل فقال عمر ما هذا الدعاء الذی تدعو قال انی سمعت الله یقول و قلیل من عبادی الشکور
فانا ادعو الله ان یجعلنی من ذلک القلیل فقال عمر کل الناس اعلم من عمر و عنه قال سمع عمر رجلا یقول
اللهم اجعلنی من القلیل فقال یا عبد الله ما هذا قال سمعت الله یقول و ما آمن معه الا قلیل و قلیل من عبادی
الشکور و ذکر آیة اخری فقال عمر کل احد افقه من عمر قال الله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر یعنی
[illegible] خدای تعالی در اول کلام فضیلت جمعی که تلاوت کتاب الله میکنند و اقامت صلوة و انفاق در سر
و علانیه بجا می آرند بیان میفرماید و اجر جزیل برای ایشان مقرر مینماید بعد از این ارشاد میکند که
قرآن عظیم حق است بسوی تو وحی فرستادیم اکثر موافق کتابهای پیشین بعد از آن میفرماید ثم اورثنا الکتاب
یعنی بعد از آنکه قرآن را بتو وحی فرستادیم وارث قرآن ساختیم امت برگزیده از بندگان خود را پس از ایشان
کسی است که ظلم کرده است بر نفس خود بارتکاب بعضی گناهان و ندامت میکنند و بعضی از ایشان میانه رو
و بعضی از ایشان کسی که پیش دست کننده است بجانب بهترین نیکیها بحکم و توفیق خدای تعالی این فضل کبیر
بعد از آن ثواب اینها مرحمت بیان میفرماید جنات عدن یدخلونها و عقوبت اعدای ایشان که بر

از

طرف مقابل افتاده اند از صعاد دنیا بدر الذین کفروا لا یقضی علیهم بار فقیر میگوید این آیت با آیه

دیگر نفرست و تقسیم امت مرحومه سه قسم اعلی آنها سابقین یعنی صدیقان و شهدا و صالحین که ایشان را

مقربین نیز گویند و قسم اوسط مقتصد یعنی اصحاب الیمین و ابرار و فرق در میان آنها آنست که بعضی از سابقین شقیقا

بیان درست کرده و در اعمال تقصیر از وی واقع شد و ندامت و باز گشت بجناب الهی نکرد

از ابرار شده و سابقا بیان کرده‌ایم که خلافت عامه وقتی متحقق شود که خلیفه از ابرار مقربین باشد فی علیق

متصف شد از سابقین اولین باشد در طبقات مؤمنین باعتبار سوابق اسلامیه فقط برو الضحاک عن ابن عباس

قال نزلت هذه الآیة فی ... قال النبی صلی الله علیه وسلم اللهم اعز دینک

بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام فهدی الله عمر واضل ابا جهل ففیهما انزلت وعن سعید بن المسیب قال وضع

عمر بن الخطاب للناس ثمانی عشرة کلمة حکم کلها ما عاقبت من عصی الله فیک بمثل ان تطیع الله فیه وضع امر اخیک

علی احسنه حتی یجیئک منه ما یغلبک ولا تظنن بکلمة خرجت من مسلم شرا وانت تجد لها فی الخیر محملا ومن

عرض نفسه للتهمة فلا یلومن من اساء به الظن ومن کتم سره کانت الخیرة فی یده وعلیک باخوان الصدق

عش فی اکنافهم فانهم زینة فی الرخاء وعدة فی البلاء وعلیک بالصدق وان قتلک ولا تعرض فیما

لا یعنیک ولا تسأل عما لم یکن فان فیما کان شغلا عما لم یکن ولا تطلبن حاجتک الی من لا یحب نجاحها لک

ولا تهاونن بالحلف الکاذب فیهلکک الله ولا تصحب الفجار لتعلم من فجورهم واعتزل عدوک واحذر

صدیقک الا الامین ولا امین الا من خشی الله وتخشع عند القبور وذل عند الطاعة واستعصم عند

المعصیة واستشر فی امرک الذین یخشون الله فان الله تعالی یقول انما یخشی الله من عباده العلماء وعن عمر بن

الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سابقنا سابق ومقتصدنا ناج وظالمنا مغفور له

وقرأ عمر فمنهم ظالم لنفسه الآیة وعن عثمان بن عفان انه قرأ هذه الآیة ثم قال الا ان سابقنا اهل

جهادنا الا وان مقتصدنا اهل حضرنا وظالمنا اهل بدونا وعن صهیب سمعت رسول الله صلی الله علیه

وسلم یقول فی المهاجرین هم السابقون الشافعون المدلون علی ربهم والذی نفس محمد بیده انهم

لیأتون یوم القیامة وعلی عواتقهم السلاح فیقرعون باب الجنة فیقول لهم الخزنة من انتم فیقولون نحن

المساء جروا فيقول لهم الربة ما لكم تجثون على ركبكم ويرفعون ايديهم الى السماء فيقولون ربنا

غاضب قد عرفنا ذنوبنا الا انا ما لنا وللولد فيقول لهم اجنحة من ذهب مكللة بالزبرجد والياقوت

فيطيرون حتى يدخلون الجنة فذلك قوله وقالوا الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن الى قوله ولا يمسنا فيها

لغوب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم منهم من لهم في الجنة اعرف منازلهم في الدنيا قال الله تع

وجاء من اقصى المدينة رجل يسعى قال يا قوم اتبعوا المرسلين اتبعوا من لا يسألكم اجرا وهم مهتدون وتفسير

ومالي لا اعبد الذي فطرني الى آيات الله امتنان است كه هيچ از غير ايشان كلامي است ايشان را ده قلب خود مي پسندد و همتا

ايشان نميبوي آدم را باين كلمه الهي دعوت مينمايد و در آخرت اجر جزيل كه نعم است بهشت ميتوان گفت

كه ايشان ازين يكي از صفات خلاف ماست فتدبر عن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم سورة يس تدعى في التورية المعمة تعم صاحبها بخير الدنيا والآخرة وتكابد عنه بلوى الدنيا

والآخرة وتدفع عنه اهاويل الآخرة وتدعى الدافعة والقاضية تدفع عن صاحبها كل سوء وتقضي

له كل حاجة من قرأها عدلت عشرين حجة ومن سمعها عدلت له الف دينار في سبيل الله ومن كتبها ثم

شربها ادخلت جوفه الف دواء والف نور والف يقين والف بركة والف رحمة ونزعت

عنه كل غل وداء عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خرج من

الدنيا وادى الله بها في كل جمعة غفر له عند الله فغفر الله تع له بكل حرف منها عشر حسنات

قدم عروة بن مسعود الثقفي على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلم ثم استأذن ليرجع الى قومه

فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم قاتلوك قال لو وجدوني نائما ما ايقظوني فرجع اليهم

فدعاهم الى الاسلام فعصوه واسمعوه من الاذى فلما طلع الفجر قام على غرفة له فاذن بالصلوة

وتشهد فرماه رجل من ثقيف بسهم فقتله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم حين بلغه قتله مثل عروة مثل

صاحب يس دعا قومه الى الله فقتلوه عن الحسن ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتمثل بهذا البيت كفى بالاسلام

والشيب للمرء ناهيا فقال ابو بكر يا رسول الله انما قال الشاعر كفى الشيب والاسلام للمرء ناهيا قال ايه

كذا الاول فقال ابو بكر اشهد انك رسول الله وما علمناه الشعر وما ينبغي له وعن عبد الرحمن بن ابي الزناد ان النبي

ما يليه

صلى الله عليه وسلم قال للعباس بن مرداس أرأيت قولك أصبح نهبي ونهب العبيد بين الأقرع وعيينة
فقال أبو بكر بأبي أنت وأمي يا رسول الله ما أنت بشاعر ولا راويه ولا ينبغي لك إنما قال بين عيينة والأقرع
قال الله تعالى ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين إنهم لهم المنصورون وإن جندنا لهم الغالبون هر آينه در ازل
ثابت شد وعده ما براى بندگان فرستاده خويش كه هر آينه ايشان اند يارى داده شده و هر آينه
لشكر ما غالب اند فقير گويد صحيح در تفسير اين آيت آنست كه مراد لشكر سلطنت درين آيه آن جماعت اند
كه جهاد با اهل كفار نموده اند نه آنكه محض براى الزام حجت ايشان را خداى تعالى فرستاده پيغمبران
همه منصور اند در دنيا و آخرت مراد از لشكر ما جماعت مسلمانان اند كه داعيه نصرت پيغامبران و اعلاى كلمة الله در
سينه قلوب ايشان منفوخ شده و اين جماعت در خصوص پيغامبر و چه بعد انتقال نبى صلى الله عليه وسلم برفيق اعلى
پيوسته غالب اند چه پيغمبر و چه دست اندر مبعوث اليهم با آن فقير گويد بعد جمع اين وعده چون ديديم كه در خلافت
طائفه از اصحاب آنحضرت صلى الله عليه وسلم داعيه اعلاى كلمة الله منفوخ شد و ايشان بر دوست و دشمن
غالب آمدند بالبداهت دانسته شد كه بشر تخصيص جند ما مشرف اند و هو المقصود عن النعمان بن بشير عن عمر
بن الخطاب في قوله احشروا الذين ظلموا وأزواجهم قال أمثالهم الذين هم مثلهم يجيء أصحاب الربا مع أصحاب
الربا وأصحاب الزنا مع أصحاب الزنا وأصحاب الخمر مع أصحاب الخمر أزواج في الجنة وأزواج في النار
قال الله تعالى أم نجعل الذين آمنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين في الأرض أم نجعل المتقين كالفجار كتاب
أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكر أولوا الألباب آيا مى گردانيم آنانرا كه ايمان آوردند
و كارهاى شايسته كردند مانند تباهى كنندگان در زمين يا مى سازيم پرهيزگاران را مانند بدكاران
قرآن كتابيست با بركت كه فرود آورديم آنرا بسوى تو تا تأمل كنند مردمان آيات او را و تا پند
پذيرند خداوندان خرد فقير گويد ظاهر آنست كه مراد جمعى هستند كه در زمان نزول سوره ايمان آوردند
گوييم اينجا عمر البته داخل اند در عموم چنانكه گفته اند سبب نزول مراد بالقطع است از عمومات قرآن و حينئذ
تشريف عظيم است براى مهاجرين اولين عن السائب بن يزيد قال صليت خلف عمر الفجر فقرأ بنا سورة
ص فسجد فيها فلما قضى الصلوة قال له رجل يا أمير المؤمنين وهي من عزائم السجود قال هذه ما كان رسول الله

صلى الله عليه وسلم المسجد جنباً عن ابن ابي مريم قال لما قدم عمر الشام اتى محراب داود فصلى فيها فقرأ سورة ص فلما
انتهى الى السجدة سجد عمر بن الخطاب سأل طلحة والزبير وكعباً وسلمان ما الخليفة من الملك فقال طلحة والزبير
ما ندري فقال سلمان الخليفة الذي يعدل في الرعية ويقسم بينهم بالسوية ويشفق عليهم شفقة الرجل على اهله
ويقضي بكتاب الله فقال كعب ما كنت احسب ان في المجلس احداً يعرف الخليفة من الملك غيري وعن سلمان ان
عمر قال له أملك انا ام خليفة فقال سلمان ان انت جبيت من ارض المسلمين درهماً او اقل او اكثر ثم وضعته
في غير حقه فانت ملك غير خليفة فاستعبر عمر وعن سليمان بن ابي العوجاء قال قال عمر بن الخطاب ما
ادري أخليفة انا ام ملك فان كنت ملكاً فهذا امر عظيم قال قائل يا امير المؤمنين ان بينهما فرقاً قال ما هو قال الخليفة لا يأخذ الا
حقاً ولا يضعه الا في حق وانت بحمد الله كذلك والملك يعسف الناس فيأخذ منهم ويعطي هذا فسكت
عمر وعن معاوية انه كان يقول اذا جلس على المنبر يا ايها الناس ان الخلافة ليست بجمع المال وتفرقته
ولكن الخلافة العمل بالحق والحكم بالعدل واخذ الناس بامر الله واخرج المحاسبي عن عمر قال لا يحيى عن استخلف
قال الله تعالى قل يا عباد الذين آمنوا اتقوا ربكم للذين احسنوا في هذه الدنيا حسنة وارض الله واسعة
انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب فقير گوید اگر کسی در معنی این آیت تامل کند در یابد که ربط این
بعضها بکلمه للذين احسنوا في هذه الدنيا حسنة وارض الله واسعة اشارة بهجرت و حسنت اینجا
وعده است مهاجران را که هجرت کردند و سرمایه آن جمع تعزیت باجر جزیل مخصوص است باصحابه سوای
آنها نیست منه فضیلة مهاجرین الاولین عن ابن عمر انه تلا هذه الآية امن هو قانت آناء الليل
ساجداً وقائماً يحذر الآخرة الآية قال ذلك عثمان بن عفان وفي لفظ نزلت في عثمان بن عفان
وعن ابن عباس في قوله امن هو قانت آناء الليل ساجداً وقائماً قال نزلت في عمار بن ياسر وفي رواية
ابن مسعود وعمار بن ياسر وسالم مولى ابي حذيفة عن مجاهد في قوله وارض الله واسعة قال ارضي واسعة
فهاجروا واعتزلوا الاوثان وعن ابن عمر قال عشنا برهة من دهرنا وما نرى هذه الآية نزلت فينا
انك ميت وانهم ميتون ثم انكم يوم القيامة عند ربكم تختصمون فقلت لم نختصم ونحن فلا نعبد الا الله
وامام ديننا الاسلام وامام كتابنا القرآن لا نغيره ابداً ولا نحرف الكلم وقبلتنا الكعبة

وما دام فينا وحرمنا فواحد فلما جنبنا محمد فكيف نختصم حتى كان بعضنا يضرب بعضا بالسيف فعرفت انها
نزلت فينا وعن ابراهيم النخعي قال لما نزلت هذه الآية انك ميت وانهم ميتون ثم انكم يوم القيامة عند ربكم
تختصمون قالوا وما خصومتنا ونحن اخوان فلما قتل عثمان بن عفان قالوا هذه خصومتنا بيننا وعن ابي
سعيد الخدري قال لما نزلت ثم انكم يوم القيامة عند ربكم تختصمون كنا نقول ربنا واحد وديننا واحد ونبينا
واحد فما هذه الخصومة فلما كان يوم صفين وشد بعضنا على بعض بالسيوف قلنا نعم هو هذا وعن علي
بن ابي طالب قال الذي جاء بالحق محمد وصدق به ابو بكر قال ابن عساكر كذا الرواية بالحق وعن ابي هريرة
والذي جاء بالصدق قال محمد صلى الله عليه وسلم وصدق به قال ابو بكر رضي الله عنه عن سليم بن عامر ان عمر بن الخطاب
قال العجب من رؤيا الرجل انه يبيت فيرى الشيء لم يخطر له على بال فتكون رؤياه كالاخذ باليد ويرى الرجل
الرؤيا فلا تكون رؤياه شيئا فقال علي بن ابي طالب افلا اخبرك بذلك يا امير المؤمنين ان الله يقول الله
يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى
الى اجل مسمى فالله يتوفى الانفس كلها فما رأت وهي عنده في السماء فهي الرؤيا الصادقة وما رأت
اذا ارسلت الى اجسادها تلقتها الشياطين في الهواء فكذبتها واخبرتها بالاباطيل فكذبت فيها
فتعجب عمر من قوله وعن عمر بن الخطاب قال اتعدت انا وعياش بن ابي ربيعة وهشام [illegible]
ان نهاجر الى المدينة فخرجت انا وعياش وفتن هشام بن العاص فافتتن فقدم على عياش اخواه ابو جهل
والحارث بن هشام فقالا ان امك قد نذرت ان لا يظلها ظل ولا يمس راسها غسل حتى تراك فقلت
والله ان يريدك الا ان يفتنك عن دينك فاغرماه به ففتنوه فافتتن قال فنزلت يا عبادي
الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله قال فكتبت بها الى هشام واخرج ابن مردويه
عن ابن عمر قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات غداة فقال لي رايت في غداتي هذه
كاني اتيت بالمقاليد والموازين فاما المقاليد فهي المفاتيح واما الموازين فهو انتم هذه التي يوزن
بها وجيء بالموازين فوضعت فيها بين السماء والارض ثم وضعت في كفة وجيء بالامة فوضعت في
الكفة الاخرى فرجحت بهم ثم جيء بابي بكر فوضع في كفة والامة في كفة فوزنهم ثم جيء بعمر فوضع

كفه والامة في كفه فوزنهم ثم جيء بعثمان فوضع في كفه والامة في كفه فوزنهم ثم رفعت الميزان وعن ابن
عمر ان عثمان بن عفان جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اخبرني عن مقاليد السموات والارض فقال
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم الاول والآخر و
الظاهر والباطن بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير من قالها اذا اصبح عشر مرات [illegible]
اعطاه الله ست خصال اما اولهن فيحرس من ابليس وجنوده واما الثانية فيعطى قنطارا في الجنة واما
الثالثة فيزوج من الحور العين واما الرابعة فيغفر له ذنوبه واما الخامسة فيكون مع ابراهيم في قبته واما
السادسة فيحضره اثنا عشر ملكا عند موته يبشرونه بالجنة ويزفونه من قبره الى الموقف فان اصابه
شيء من اهاويل يوم القيمة قالوا لا تخف انك من الآمنين ثم يحاسبه الله حسابا يسيرا ثم يؤمر به الى الجنة
يزفونه الى الجنة من موقفه كما يزف العروس حتى يدخلونه الجنة باذن الله والناس في شدة الحساب وعن
ابي هريرة قال سأل عثمان بن عفان عن مقاليد السموات والارض فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر مقاليد السموات والارض ولا حول ولا قوة الا بالله كنوز العرش
وعن ابي عمران عثمان سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن تفسير مقاليد السموات والارض فقال له النبي صلى الله
عليه وسلم ما سألني عنها احد قبلك لا اله الا الله والله اكبر وسبحان الله وبحمده استغفر الله لا حول ولا قوة
الا بالله الاول والآخر والظاهر والباطن بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير اخرج البخاري ومسلم
عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من انفق زوجين من مال في سبيل الله دعي من ابواب
الجنة وللجنة ابواب فمن كان من اهل الصلوة دعي من ابواب الصلوة ومن كان من اهل الصيام دعي من باب
الريان ومن كان من اهل الصدقة دعي من باب الصدقة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد فقال ابوبكر
يا رسول الله هل يدعى احد منها كلها قال نعم وارجو ان تكون منهم تفسير گوید خدا تعالی در سورهٔ مؤمن ذکر
فرموده قصهٔ مؤمن آل فرعون که داعیهٔ حقانیت حضرت موسی علیه الصلوة والسلام در قلب
او [illegible] و عزیمت اعلاء کلمة الله [illegible] الامام رحمه الله [illegible] دستور [illegible]
[illegible] که خدا تعالی در وقت [illegible]

باشند مؤمن آل فرعون داعیه جدال برای یسئل و حجت ابطال کلمة الله در دل میسر بزند و اجماعه بسیر بر
امت می باشند و آنچه در آیات سابقه گفته شد الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون
به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما و آنچه بعد این گفته میشود انا لننصر رسلنا
والذین آمنوا همه برین جماعه شریفه منطبق است باز تغیر گویند جمعی از سابقین مومنین از مهاجرین و انصار
بالقطع معلوم شد که همین اسلوب جماعت را میکردند و نصرت دینی بر دست ایشان واقع شد پس مطمح این
بشارات ایشان اند و مصداق این بشارات ایشان وهو المقصود عن یزید بن الاصم ان رجلا کان
ذا بأس وکان یفد الی عمر لبأسه وکان من اهل الشام وان عمر فقده فسأل عنه فقیل له تتابع فی هذا الشراب
فدعا عمر کاتبه فقال اکتب من عمر بن الخطاب الی فلان سلام علیکم فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو
غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر ثم دعا وامن من عنده ودعوا
له ان یقبل الله علیه بقلبه وان یتوب علیه فلما اتت الصحیفة الرجل جعل یقرؤها ویقول غافر الذنب
قد وعدنی الله ان یغفر لی وقابل التوب شدید العقاب قد حذرنی الله عقابه ذی الطول والطول الخیر الکثیر
الیه المصیر فلم یزل یرددها علی نفسه حتی بکی ثم نزع فاحسن النزع فلما بلغ عمر امره قال هکذا فاصنعوا اذا رأیتم
اخاکم زل زلة فسددوه ووفقوه وادعوا الله له ان یتوب علیه ولا تکونوا اعوانا للشیطان علیه وعن
قتادة قال کان شاب بالمدینة صاحب عبادة وکان عمر یحبه فانطلق الی مصر فغیّر(؟) فجعل لا یمتنع من شر
فقدم علی عمر بعض اهل مصر فسأله عن الشاب فقال لا تسأل عنه قال لم قال انه فسد وخلع فکتب الیه عمر من عمر
الی فلان حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول
لا اله الا هو الیه المصیر فجعل یقرؤها علی نفسه فاقبل بخیر وعن ابی اسحق السبیعی قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب
فقال یا امیر المؤمنین انی قتلت فهل لی من توبة فقرأ علیه حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب
وقابل التوب قال اعمل ولا تیأس عن قتادة فی قوله وادخلهم جنات عدن قال ان عمر بن الخطاب
قال یا کعب ما عدن قال قصور من ذهب فی الجنة یسکنها النبیون والصدیقون وائمة العدل واخرج
البخاری عن عروة قال قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص اخبرنی باشد شیء صنعه المشرکون برسول الله صلی

الله عليه وسلم قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بفناء الكعبة اذ اقبل عقبة بن ابي معيط فاخذ بمنكب
رسول الله صلى الله عليه وسلم ولوى ثوبه في عنقه فخنقه خنقا شديدا فاقبل ابو بكر فاخذ بمنكبه ودفعه
عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وعن عمرو
بن العاص قال ما تنولوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا كان اشد من ان طاف بالبيت ضحى فلقوه
حين فرغ فاخذوا بمجامع ردائه وقالوا انت الذي تنهانا عما كان يعبد اباؤنا قال انا ذاك فقام
ابو بكر فالتزمه من ورائه ثم قال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وان يك
كاذبا فعليه كذبه وان يك صادقا يصبكم بعض الذي يعدكم ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب رافعا صوته
بذلك وعيناه تسفحان حتى ارسلوه وعن انس بن مالك قال قد ضربوا رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى
غشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادي ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله قالوا من هذا قالوا هذا
ابن ابي قحافة المجنون اخرجه الحكيم الترمذي والبزار فيه عن اسماء بنت ابي بكر نحوه وعن علي انه قال ايها
الناس اخبروني باشجع الناس قالوا لا نعلم فمن قال ابو بكر لقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم
واخذته قريش فهذا يجبه وهذا يتلتله وهم يقولون انت الذي جعلت الالهة الها واحدا قال
فوالله ما دنا منا احد الا ابو بكر يضرب هذا ويجأ هذا ويتلتل هذا ويقول ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول
ربي الله ثم رفع علي بردة كانت عليه فبكى حتى اخضلت لحيته ثم قال انشدكم الله امؤمن ال فرعون
خير ام ابو بكر فسكت القوم فقال الا تجيبون فوالله لساعة من ابي بكر خير من مثل مؤمن ال فرعون ذاك
رجل يكتم ايمانه وهذا رجل اعلن ايمانه وعن ابي بكر الصديق قال حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الدجال يخرج من ارض بالمشرق يقال لها خراسان يتبعه اقوام كان وجوههم المجان المطرقة قال الله
تعالى ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة
التي كنتم توعدون نحن اولياؤكم في الحيوة الدنيا وفي الاخرة ولكم فيها ما تشتهي انفسكم ولكم فيها ما تدعون
نزلا من غفور رحيم ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل صالحا وقال انني من المسلمين تفسير گويند يعني فرشتگان
تحقيق كسانيكه اقرار بتوحيد كردند بعد از آن استقامت نمودند بر آن باين معنى بايد بعد از ان ايمان ... مي

نماید پس هر جماعه که از علمای موحدین بدعوه الی الحق و عمل صالح متصف اند و ظاهر و باطن ایشان انقیاد
رب العزت است این کلیه از کتاب الله معلوم شد اما از اکثر شخصی یا عقل منیر یا بتدا از احوال و اوصاف
اشخاص معینه بتواتر ثابت شده دخول آن اشخاص درین کلیه بلکه بصدر دفتر این جماعه بودن می تواند فهمید
اند از آن احادیث مستفیضه و مشهوره در مناقب عثمان اتفاق می شاید آنکه فهم میگردد و در زمره
افمن کان علی بینة من ربه [illegible] شهد شاهد منه داخل میتواند شد عن عمر بن الخطاب رضی قوله و قالوا قلوبنا
فی اکنة الآیة قال اقبلت قریش الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ما یمنعکم من الاسلام فتسودوا
العرب فقالوا یا محمد ما نفقه ما تقول ولا نسمعه وان علی قلوبنا لغلفا واخذ ابوجهل ثوبا فجعله بینه
وبین النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه وفی آذاننا وقر ومن بیننا
وبینک حجاب فقال لهم النبی صلی الله علیه وسلم ادعوکم الی خصلتین ان تشهدوا ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له وانی رسول الله فلما سمعوا شهادة ان لا اله الا الله ولوا علی ادبارهم نفورا وقالوا اجعل
الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب وقال بعضهم لبعض امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد
ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق أانزل علیه الذکر من بیننا وهبط جبریل فقال
یا محمد ان الله یقرئک السلام ألیس یزعم هؤلاء ان علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا فلیس یسمعون
قولک کیف واذا ذکرت ربک فی القرآن وحده ولوا علی ادبارهم نفورا لو کان کما زعموا لم
ینفروا ولکنهم کاذبون یسمعون ولا ینتفعون بذلک کراهیة له فلما کان من الغد اقبل منهم سبعون
رجلا الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا یا محمد اعرض علینا الاسلام فلما عرض علیهم الاسلام اسلموا من
آخرهم فتبسم النبی صلی الله علیه وسلم قال الحمد لله الستم بالامس تزعمون ان علی قلوبکم غلفا وقلوبکم فی
اکنة مما ندعوکم الیه وفی آذانکم وقرا واصبحتم الیوم مسلمین فقالوا یا رسول الله کذبنا والله بالامس لو
کان کذلک ما اهتدینا ابدا ولکن الله الصادق والعباد الکاذبون علیه وهو الغنی ونحن الفقراء
الیه عن ابی بکر الصدیق فی قوله ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا قال الاستقامة ان لا
یشرکوا بالله شیئا وعنه ابی بکر الصدیق انه قال ما تقولون فی هاتین الآیتین ان الذین قالوا ربنا الله

ثم استقاموا — والذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم فقالوا الذين قالوا ربنا الله ثم عملوا بها ثم استقاموا
على امره فلم يذنبوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم لم يذنبوا قال لقد حملتموها على امر شديد الذين آمنوا ولم يلبسوا
ايمانهم بظلم يقول بشرك الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلم يرجعوا الى عبادة الاوثان وعن عمر بن
الخطاب رضي الله عنه الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا بطاعته ولم يروغوا روغان الثعلب وعن عمر بن
الخطاب قال لو الحقت الاذان مع الخلافة لاذنت وعن عمر بن الخطاب قال ان هذا القرآن كلام الله
فضعوه على مواضعه ولا تتبعوا فيه اهواءكم وعن ابن عباس في قوله افمن يلقى في النار خير قال ابو جهل
بن هشام ام من ياتي آمنا يوم القيمة ابو بكر الصديق وعن بشير بن تميم قال نزلت هذه الآية في ابي جهل
وعمار بن ياسر افمن يلقى في النار خير ام من ياتي آمنا يوم القيمة وعن عكرمة مثله وعن ابن عباس رضي
قوله اعملوا ما شئتم قال هو لاهل بدر خاصة وعن ابراهيم النخعي قال ذكر ان اسماء فرجت يوم بدر
فقيل اعملوا ما شئتم وقال الله تعالى فما اوتيتم من شيء فمتاع الحيوة الدنيا وما عند الله خير وابقى
للذين آمنوا وعلى ربهم يتوكلون والذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش واذا ما غضبوا هم يغفرون والذين
استجابوا لربهم واقاموا الصلوة وامرهم شورى بينهم ومما رزقناهم ينفقون والذين اذا اصابهم البغي
هم ينتصرون وجزاء سيئة سيئة مثلها فمن عفى واصلح فاجره على الله انه لا يحب الظالمين ولمن انتصر
بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل انما السبيل على الذين يظلمون الناس ويبغون في الارض بغير الحق اولئك
لهم عذاب اليم ولمن صبر وغفر ان ذلك لمن عزم الامور فقیر گوید عفی عنه درین آیات تعریض ست بجا
صحابه کرام خصوصا خلفاء ذوی الاحترام واین مسئله از دقایق فهم قرآنست نخست باید
را خاطر مستحضر میباید ساخت که تعریض بافراد معینه واصل شود باآنکه لفظ نص عام باشد بنقش
اوصاف عامه وتخصیص از میان افراد آن مفهوم عام مشهور باشد بوصفی چند انکه اول نظر سامع
بآن فردا فتد بعد ازان باید دانست که وصف آمنوا وعلی ربهم یتوکلون از اوصاف مشهوره
مهاجرین اولین بود زیرا که در وقت غربت اسلام ایشان از ناملایمات قوم خود که مستعد زارعیها
خود بر بودند محض برای ایمان بعد ازان هجرت کردند وترک مکاسبی که هر یک برای خود آماده داشت

نمودند

نمودند و در مهالک و مضائق در دادند بمجرد اعتماد بر وعده الهی و به صفت توکل بر جنبه بیت العزت

تبارک و تعالی و در صفت الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش و اذا ما غضبوا هم یغفرون اشارتست

بحال مهاجرین شده بیشتر از انصار والذین تبوؤا الدار والایمان زیرا که معنی تهذیب آنست که قوه بهیمیه زیر

حکم عقل منهضم شود و معنی نکنند یجتنبون کبائر الاثم والفواحش اشاره بآنست و قوت سبعیه تحت

فرمان عقل رام کرد و اذا ما غضبوا هم یغفرون رمز است بدان و کلمه والذین استجابوا لربهم تعریض است

بتصدیق اکبر زیرا که مشهور اوصاف اوست آن بود که دعوة الحق را اول مرتبه شنید و بقوت تصدیق

و کمال یقین تلقی نمود و در اقامت صلوة پایه بلند پیدا کرد تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را

از میان صحابه بامامت صلوة برگزید و کلمه امرهم شوری بینهم اشارتست بفاروق اعظم زیرا که اشهر

اوصاف او آن بود که در زمان خلافت او جمیع امور بمشورة علمای صحابه نافذ میشد و معظم جهات

در عقد اسلامیه آنست که اجماع و اتفاق بر آن شد بعد فاروق اعظم و برای او واقع شد و کلمه مما رزقناهم

هم ینفقون کنایه است بحال ذی النورین زیرا که اشهر اوصاف او در اسلام کثرت انفاقست فی سبیل

الله و بهمین انفاق بر بشارات عظیمه فایز گشت و بدرجات عالیه ترقی یافت و کلمه والذین اذا اصابهم

البغی هم ینتصرون منطبق است بر علی مرتضی زیرا که در ایام خلافت او امری که واقع شد [illegible] مستقر

بود قتال بغاة است و قوله تعالی وجزاء سیئة الی ما ذکرنا علیهم من سبیل حاصل معنی آن تجویز انتقام

و تفضیل عفو و اصلاح و تشفی که حسن عجیب خصوصیت با آن و لسان نبوت در استحسان آن مصرف

ارزو یافتگی نفسی فرموده ولدی هذا سید و سیصلح الله به بین فئتین عظیمتین من المسلمین چنانکه

در دفع نزاع و لفظ اصلح دلالت میکند بر وجود اتفاق مسلمین در انقطاع تفرقه از میان ایشان

و این بشارتست بخلافت معاویة بن ابی سفیان انما السبیل علی الذین یظلمون الناس اشاره است بجواب

بنی امیه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب ایشان فرموده اند [illegible]

ولمن صبر وغفر اشاره است بجمعی از علمای اخیار که ادراک آن زمان کردند و بر حکایت سنت آن

حضرت صلی الله علیه و سلم که از مناسبت بخلیفه وقت نهی فرموده ثابت شدند و [illegible]

با وجود کراهیة آن افعال و اطوار والله اعلم بحقائق کتابه عن ابی هریرة ان رجلا شتم ابا بکر والنبی
صلی الله علیه وسلم جالس فجعل النبی صلی الله علیه وسلم یتعجب ویتبسم فلما اکثر رد علیه بعض قوله فغضب النبی
صلی الله علیه وسلم وقام فلحقه ابو بکر فقال یا رسول الله کان یشتمنی وانت جالس فلما رددت علیه بعض
قوله غضبت وقمت قال انه کان معک ملک یرد عنک فلما رددت علیه بعض قوله وقع الشیطان فلم
اکن لاقعد مع الشیطان ثم قال یا ابا بکر ثلث کلهن حق ما من عبد ظلم بمظلمة فیغضی عنها لله الا اعزه الله
بها نصره وما فتح رجل باب عطیة یرید بها صلة الا زاده الله بها کثرة وما فتح رجل باب مسئلة یرید
بها کثرة الا زاده الله بها قلة عن غیلان بن انس قال ابتاع ابو بکر جاریة اعجمیة من رجل وقد
اعطاها حملت لسیدها فاراد ابو بکر ان یقالها فابت علیه فاخبرته بها ان ما کان ثم فرفع ذلک الی النبی صلی الله
علیه وسلم انها حملت فعظ الله لها ان احدکم اذا نتج ذلک الشیخ فلیس بالذی علی الله فردها الی
صاحبها الذی باعها قال الله تعالی فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون او نرینک الذی وعدناهم فانا
علیهم مقتدرون فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم وانه لذکر لک ولقومک
وسوف تسئلون یعنی اگر نقل کنیم ترا از دار دنیا برفیق اعلی قبل از انجاز وعده فتح پس ما نیز
با نتقام کشنده ایم از اصناف کفار و اگر بنمائیم ترا آنچه وعده میدهیم دور نیست پس هر آئینه ما
برایشان توانائیم پس چنگ کن بآنچه وحی فرستاده ایم بسوی تو هر آئینه تو براه راستی و هر آئینه
آنچه وحی فرستاده ایم شرفیست ترا و قوم ترا و نزدیکست که از آن سوال کرده خواهید شد یا گوییم
معنی چنین است و هر آئینه قرآن پندیست ترا و قوم ترا الی آخره باز فقیر گوید ظاهر تردید کرده
شد در آنکه خدا تعالی پیغامبر خود را پیش از انجاز موعود از عالم دنیا بردارد و خود متصدی انتقام
شود که مضمون وعده است یا بحضور او بنماید آنچه وعده میدهد در هر دو صورت تشویش را
هیچ در راه نباید داد زیرا که تو براه راستی آنچه میفرمایم راست است آنچه وعده میدهیم حقست
و در علم خدا تعالی تردید نیست پس مراد تنویع است که بعض موعود بحضور آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بانجاز رسد و بعض آن بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بظهور آید و از اینجا دست متوازه

کرد که

[illegible] ثابت شد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] بعضى از صحابه

[illegible] جمع [illegible] چون [illegible]

[illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] بعض [illegible] شود [illegible]

[illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] ظاهر شده [illegible] خليفه [illegible] و معنى وانه لذكر لك ولقومك

[illegible] قريش [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم

[illegible] فضيلت [illegible] قال الله تعالى عن محمد بن عثمان المخزومي ان قريشا قالت قيضوا

لكل رجل من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم رجلا ياخذه فقيضوا لابي بكر طلحة بن عبيد الله فاتاه وهو في القوم

فقال ابو بكر الى ما تدعوني قال ادعوك الى عبادة اللات والعزى قال ابو بكر وما اللات قال بنات الله قال

وما العزى قال بنات الله فقال ابو بكر فمن امهم فسكت طلحة فلم يجب فقال طلحة لاصحابه اجيبوا الرجل فسكت

القوم فقال طلحة قم يا ابا بكر اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فانزل الله ومن يعش عن ذكر الرحمن

نقيض له شيطانا الآية عن عبد الرحمن بن مسعود العبدي قال قرأ علي بن ابي طالب هذه الآية فانا منهم

منتقمون قال ذهب نبيه عليه السلام وبقيت نقمته في عدوه عن مجاهد في قوله وانه لذكر لك ولقومك

يقال ممن هذا الرجل فيقال من العرب فيقال من اي العرب فيقال من قريش فيقال من اي قريش فيقال

من بني هاشم وعن علي وابن عباس قالا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعرض نفسه على القبائل بمكة

ويعدهم الظهور فاذا قالوا لمن الملك بعدك امسك فلم يجبهم بشيء لانه لم يؤمر في ذلك بشيء حتى

نزلت وانه لذكر لك ولقومك فكان بعد اذا سئل قال لقريش فلا يجيبوه حتى قبلته الانصار على ذلك

وعن عدي بن حاتم قال كنت قاعدا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الا ان الله علم ما في قلبي من

حبي لقومي فبشرني فيهم فقال وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسئلون فجعل الذكر والشرف لقومي في

كتابه ثم قال وانذر عشيرتك الاقربين واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين يعني قومي فالحمد لله الذي

صحبا الصادق من قومه مستيقنين وهو الا فيه من قوله ان الله قلت العبا وظهرا وحفظ ان حكان
عجم العلم بحجة وهي السورة المباركة التي جعلها الله في كتابه وختمها بكلمة طيبة كسوه حلية في
اصلحه واثبت بقول اصنامكم ومفرعنها في السماء يقول الشرف الذي عم فيه الله بالاسلام الذي
هداهم له وجعلهم اهله ثم انزل فيهم سورة من كتابه بجملة لايلاف قريش الى آخرها قال المهدوي ومعناه
ما رايته من رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر عنده قريش بخير فيها الا تبسم حتى يتبين ذلك السرور
في وجهه وكان كثيرا ما يتلو هذه الآية وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون عن ابراهيم
بن محمد عن ابي بكر او عن محمد عن جده ابي بكر الصديق عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ينزل الله الى السماء الدنيا
ليلة النصف من شعبان فيغفر لكل شيء الا رجل مشرك او في قلبه شحناء عن قتادة عن ابي حرب بن ابي
الاسود الديلي قال رفع الى عمر امراة ولدت لستة اشهر فسال عنها اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي لا رجم عليها
الا ترى انه يقول وحمله وفصاله ثلاثون شهرا وقال وفصاله في عامين وكان الحمل ههنا ستة اشهر فتركها عمر قال ثم
بلغنا انها ولدت آخر لستة اشهر فاكر ... ثم كيف ... قلت اقرا
وحمله وفصاله ثلاثون شهرا والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين قلت كم الحول قالت سنة قال
قلت كم السنة قال اثنا عشر شهرا قلت فاربعة وعشرون شهرا حولان كاملان ويؤخر الله من الحمل ما يشاء
ويقدم قال فاستراح عمر الى قوله وعن ابي عبيدة مولى عبد الرحمن بن عوف قال رفعت امراة الى عثمان ولدت
لستة اشهر فقال عثمان قد رفعت الي امراة ما اراها الا جاءت بشر فقال ابن عباس اذا اكملت الرضاعة
كان الحمل ستة اشهر وقرا وحمله وفصاله ثلاثون شهرا فدرأ عنها وعن ابن عباس انه كان يقول
اذا ولدت المراة لتسعة اشهر كفاها من الرضاع احد وعشرون شهرا واذا ولدت لسبعة اشهر كفاها
من الرضاع ثلاثة وعشرون شهرا واذا وضعت لستة اشهر فحولين كاملين لان الله يقول وحمله
وفصاله ثلاثون شهرا عن ابن عباس قال انزلت هذه الآية في ابي بكر الصديق حتى اذا بلغ اشده وبلغ اربعين
سنة قال رب اوزعني الآية فاستجاب الله له فاسلم والداه جميعا واخوانه وولده كلهم ونزلت
فيه ايضا فاما من اعطى واتقى الى آخر السورة عن مجاهد قال ... ابو بكر وعمر رضي الله عنهما ...

... ومسكين ... يوسف ... فعلا ... فقال يا ... نسأل ...
يا حفص ... يوم القيامة ... في الدنيا
... في الميزان ...
... في الدنيا ... ذكر ...
... يقولون ...
... أن الله عاب ... الشدة ...
... الشدة ... الدنيا ...
... عن جابر بن عبد الله ... فقال ما هذا الدرهم قال
أريد أن أشتري ... لحماً فقال أكلما اشتهيتم شيئاً اشتريتموه أين تذهب عنكم هذه الآية أذهبتم
طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها ... عن سالم بن عبد الله أن عمر كان يقول والله ما نعبأ بلذات
العيش أن نأمر بصغار المعزى فتسمط ونأمر بلباب الحنطة فيخبز لنا ونأمر بالزبيب فينبذ لنا في الأسعان
حتى إذا صار مثل عين اليعقوب أكلنا هذا وشربنا هذا ولكنا نريد أن نستبقي طيباتنا لأنا سمعنا
الله يقول أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها ...
في الدنيا ... ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم ... وذكر
أن عمر بن الخطاب ... يقول لو شئت لكنت أطيبكم طعاماً وألينكم لباساً ولكني أستبقي طيباتي وذكر
أن عمر بن الخطاب ... قدم الشام صنع له طعام لم ير قبله مثله ... فما لفقراء المسلمين الذين
ماتوا وهم لا يشبعون من خبز الشعير فقال خالد بن الوليد لهم الجنة فاغرورقت عينا عمر فقال لئن كان حظنا
من هذا الحطام وذهبوا بالجنة ... وعن جابر بن عبد الله قال رآني عمر وأنا معلق لحماً فقال ما هذا يا جابر
... قلت لحم اشتريته بدرهم لنسوة عندي ... فقال أما يشتهي أحدكم شيئاً إلا صنعه ...
أحدكم أن يطوي بطنه لجاره وابن عمه أين تذهب هذه الآية أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا
فانفلتت مني ... إلا انفلتت ... قال كان ... أمير المؤمنين عمر

رضي الله عنه وكان اذا وضع طعام [illegible] فقال له عمر [illegible] فقال يا امير المؤمنين ان ابي يصنع

لي طعاما [illegible] فاصبت [illegible] طعاما من طعام [illegible] فقال [illegible] اما امير المؤمنين امرت [illegible]

[illegible] فنقي [illegible] ثم امرت [illegible] فجعل في خرقة فجعل [illegible] امرها وامرت [illegible]

فجعل في [illegible] حتى يكون [illegible] فقال [illegible] الطعام [illegible]

نفسه [illegible] ان [illegible] حسابا يوم القيامة لا تسكر [illegible] في بيت طعامكم وعن الحسن قال قدم

[illegible] البصرة على عمر مع ابي موسى فكان له كل يوم خبز [illegible]

القدا [illegible] اليابسة قد [illegible] واحيانا اللحم الغريض وهو قليل [illegible] وقال لنا عمر اني

[illegible] تقذيركم وكراهتكم طعامي اني والله لو شئت لكنت اطيبكم طعاما وارفعكم عيشا اما والله

[illegible] عنه [illegible] صعابا [illegible] ولكني سمعت الله عير قوما بامر فعلوه فقال اذهبتم

طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها تعيير کرده یعنی خدا تعالی [illegible] نازل فرمود برای تعییر

مومنین [illegible] کفار [illegible] درمیان فریق [illegible]

[illegible] است که میفرماید [illegible] و [illegible] بعض [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] در زمان

آنحضرت صلی الله علیه وسلم موجود بودند [illegible] عموم آیات [illegible] مومنین [illegible] کرده شد

[illegible] قوله الذين كفروا وصدوا وقوله الذين آمنوا وعملوا الصالحات [illegible]

[illegible] هر دو طایفه [illegible] يا ايها الذين آمنوا ان تنصروا الله ينصركم [illegible] و [illegible]

[illegible] قوي [illegible] ان [illegible] الذين آمنوا الآية

برای ایشان [illegible] در مقابله [illegible] احمق کان علي [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] مهاجرین و انصار [illegible] مراد [illegible] الجنة التي وعد المتقون [illegible]

[illegible] آیات اشارت [illegible] که [illegible]

[illegible] فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم [illegible] مفهوم مخالف [illegible]

بوجود آنکه خلافت راشده آنست که متضمن باشد با صلاح فی الارض ... در محل خود ...

... عن ابی بکر الصدیق ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال علیکم بلا اله الا الله والاستغفار

فاکثروا منهما فان ابلیس قال اهلکت الناس بالذنوب واهلکونی بلا اله الا الله والاستغفار فلما رأیت ذلک

اهلکتهم بالاهواء وهم یحسبون انهم مهتدون وعن یحیی بن طلحة بن عبید الله قال رأی عمر طلحة حزینا فقال ما

لک قال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انی لاعلم کلمة لا یقولها عبد عند موته الا فرج

عنه کربته واشرق لونه فما منعنی ان اسأله عنها الا القدرة علیه حتی مات فقال عمر انی

لاعلمها قال فما هی قال هل تعلم کلمة اعظم من کلمة امر بها عمه لا اله الا الله قال هی والله وعن عثمان بن عفان قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة وعن بریدة قال کنت جالسا

عند عمر اذ سمع صیاحا فقال یا یرفا انظر ما هذا الصوت فنظر ثم جاء فقال جاریة من قریش تباع امها فقال

عمر ادع لی المهاجرین والانصار فلم یمکث الا ساعة حتی امتلأت الدار والحجرة فحمد الله واثنی علیه ثم

قال اما بعد فهل تعلمونه کان فیما جاء به محمد صلی الله علیه وسلم القطیعة قالوا لا قال فانها قد اصبحت فیکم فاشیة

ثم قرأ فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم ثم قال وای قطیعة اقطع من ان تباع

ام امرئ فیکم وقد اوسع الله لکم قالوا فاصنع ما بدا لک فکتب فی الآفاق ان لا یباع ام حر فانها قطیعة

وانه لا یحل وعن عروة قال تلا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب

اقفالها فقال شاب من اهل الیمن بل علیها اقفالها حتی یکون الله یفتحها او یفرجها فقال النبی صلی الله

علیه وسلم صدقت فما زال الشاب فی نفس عمر حتی ولی فاستعان به وعن سهل بن سعد قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها فقال شاب عند النبی صلی الله علیه وسلم بلی والله

علیها اقفالها حتی یکون الله هو یفتحها فلما ولی عمر سأل عن ذلک الشاب لیستعمله فقیل قد مات هذا ای نقل

در سوره فتح دلایل باهره بر فضل اهل حدیبیه که خلفا از انجا اند ذکر میفرماید از انجمله هو الذی

انزل السکینة الآیتین واز انجمله ان الذین یبایعونک الآیة واز انجمله قل للمخلفین من الاعراب ستدعون

الی قوم اولی باس شدید الآیة که دلالت میکند بر وجود داعی بسوی جهاد در زمان مستقبل ...

اجرا حسنا فما كان اجره وعذاب اليم من عصيانه والآن معنى الدوام خلافته فاسدت هذه علامة
مخففة الا دعوة خلفاء بني امية الا اسد لهم الا حبوا ان يجب عصمتهم فصلا يسيرا مع كثرت هذا الخطب
منفرا انه قد قال رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم الآية وانه صفات مرضية ارتضاها لخلفائه
ثابتة واذا [illegible] عظيم [illegible] الآية [illegible] حالات [illegible] منطبق بها
[illegible] عن عمر بن الخطاب قال كنا مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم في سفر فسألته عن شيء ثلاث مرات فلم يرد علي فقلت في نفسي ثكلتك امك يا ابن الخطاب
نزرت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث مرات فلم يرد عليك فحركت بعيري ثم تقدمت امام الناس
وخشيت ان ينزل في القرآن فما نشبت ان سمعت صارخا يصرخ بي فرجعت وانا اظن انه نزل فيّ شيء
فقال النبي صلى الله عليه وسلم لقد انزلت علي الليلة سورة هي احب الي من الدنيا وما فيها انا فتحنا لك
فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر عن ابراهيم بن محمد بن المنتشر عن ابيه عن جده قال
كانت بيعة النبي صلى الله عليه وسلم حين انزل عليه ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله الآية فكانت
بيعة النبي صلى الله عليه وسلم التي بايع عليها الناس البيعة لله والطاعة للحق فكانت بيعة ابي بكر رضي الله عنه
ما اطعت الله فاذا عصيته فلا طاعة لي عليكم وكانت بيعة عمر بن الخطاب البيعة لله والطاعة للحق وكانت
بيعة عثمان البيعة لله والطاعة للحق قوله اولي بأس شديد قال الحسن هم فارس والروم وعن مجاهد في
الآية قال اعراب فارس والاكراد اخرج ابن جرير في قوله قل للمخلفين من الاعراب ستدعون الى قوم قال
عمر بن الخطاب دعا اعراب المدينة جهينة ومزينة الذين كان النبي صلى الله عليه وسلم دعاهم الى خروجه
الى مكة دعاهم عمر بن الخطاب الى قتال فارس قال فان تطيعوا اذا دعاكم عمر تكونوا توبة لتخلفكم عن النبي صلى
الله عليه وسلم يؤتكم الله اجرا حسنا وان تتولوا اذا دعاكم عمر كما توليتم من قبل اذ دعاكم النبي صلى
الله عليه وسلم يعذبكم عذابا اليما عن ابن عباس ستدعون الى قوم اولي بأس شديد قال فارس والروم
عن سلمة بن الاكوع قال بينا نحن قائلون اذ نادى منادي رسول الله صلى الله عليه وسلم ايها الناس
البيعة البيعة نزل روح القدس فسرنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو تحت شجرة فبايعناه فذلك

قوله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة [illegible] على الأخرى فقال
[illegible] فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] حتى [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] الشجرة التي بويع تحتها فأمر بها
فقطعت وعن جابر بن عبد الله قال كنا يوم الحديبية ألفا وأربعمائة فقال لنا رسول الله صلى الله عليه
وسلم أنتم خير أهل الأرض وعن عروة قال لما نزل النبي صلى الله عليه وسلم الحديبية فزعت قريش [illegible] عليهم
فأحب رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يبعث إليهم رجلا من أصحابه فدعا عمر بن الخطاب ليبعثه إليهم فقال يا
رسول الله إني لا آمنهم وليس بمكة أحد من بني كعب يغضب لي إن أوذيت فأرسل عثمان بن عفان فإن عشيرته
بها وإنه يبلغ لك ما أردت فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان فأرسله إلى قريش وقال أخبرهم
أنا لم نأت لقتال وإنما جئنا عمارا وادعهم إلى الإسلام وأمره أن يأتي رجالا بمكة مؤمنين ونساء مؤمنات
فيدخل عليهم ويبشرهم بالفتح ويخبرهم أن الله وشيكا أن يظهر دينه بمكة حتى لا يستخفى فيها بالإيمان فانطلق
عثمان إلى قريش فأخبرهم فارتهنه المشركون ودعا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى البيعة ونادى مناد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا إن روح القدس قد نزل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وأمره بالبيعة
فاخرجوا على اسم الله فبايعوه فثار المسلمون إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو تحت الشجرة فبايعوه على
أن لا يفروا أبدا فرعبهم الله فأرسلوا من كانوا ارتهنوا من المسلمين ودعوا إلى الموادعة والصلح
وعن جابر قال كنا يوم الحديبية ألفا وأربعمائة فبايعناه وعمر آخذ بيده تحت الشجرة وهي سمرة وقال
بايعناه على أن لا نفر ولم نبايعه على الموت وعن أنس قال لما أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببيعة الرضوان
كان عثمان بن عفان رسول رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى أهل مكة فبايع الناس فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اللهم إن عثمان في حاجة الله وحاجة رسوله فضرب بإحدى يديه على الأخرى فكانت يد رسول
الله صلى الله عليه وسلم لعثمان خيرا من أيديهم لأنفسهم وعن جابر ومسلم عن أم مبشر أنها سمعت النبي صلى الله عليه
وسلم قال لا يدخل النار أحد ممن بايع تحت الشجرة وعن أبي أمامة الباهلي قال لما نزلت لقد رضي الله
عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة قلت يا رسول الله أنا ممن بايعك تحت الشجرة قال يا أبا أمامة

... فتحا قريبا قال هي خيبر حيث رجعوا من صلح الحديبية وعن مجاهد وعدكم الله
مغانم كثيرة تأخذونها قال المغانم الكثيرة التي وعدوا ما يأخذونها الى اليوم فعجل لكم هذه قال عجل لهم خيبر
وعن ابن عباس وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه يعني الفتح وعن ابن عباس وعدكم الله مغانم كثيرة
تأخذونها قال فعجل لكم هذه يعني خيبر وكف ايدي الناس عنكم يعني اهل مكة ان يستحلوا حرم الله او يستحل بكم وانتم
حرم ولتكون آية للمؤمنين قال سنة لمن بعدكم وعن مروان والمسور بن مخرمة قال انصرف رسول الله صلى
الله عليه وسلم عام الحديبية فنزلت عليه سورة الفتح فيما بين مكة والمدينة فاعطاه الله فيها خيبر وعدكم الله
مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه خيبر فقدم النبي صلى الله عليه وسلم في ذي الحجة فاقام بها حتى سار الى خيبر
في المحرم فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بالرجيع واد بين غطفان وخيبر فتخوف ان يمدهم غطفان فبات
حتى اصبح فغدا عليهم وعن قتادة فعجل لكم هذه قال هي خيبر وكف ايدي الناس عنكم قال كف ايديهم عن
عيالهم بالمدينة حين ساروا من المدينة الى خيبر وعن عطية فعجل لكم هذه قال فتح خيبر وعن ابن جريج
في قوله وكف ايدي الناس عنكم قال الحليفان اسد وغطفان عليهم عيينة بن حصن معه مالك بن عوف ابو
النضر ... جاءوا ينصرون اهل خيبر على ... فالقى الله في قلوبهم الرعب فانهزموا ولم يلقوا النبي صلى الله عليه
وسلم وعن قتادة ولو قاتلكم الذين كفروا اسد وغطفان لولوا الادبار ثم لا يجدون وليا ولا نصيرا سنة الله ... تبديلا قال
سنة الله في الذين خلوا من قبل انه لا يقاتل احد نبيه الا خذله الله فقتله او رعبه فانهزم ... يسمع
عدوه الا انهزموا واستسلموا وعن ابن عباس واخرى لم تقدروا عليها قال هذه الفتوح التي تفتح الى اليوم
وعن ابي الاسود الدؤلي ان الزبير بن العوام لما قدم البصرة دخل بيت المال فاذا هو بصفراء وبيضاء
فقال يقول الله وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه واخرى لم تقدروا عليها قد احاط الله
بها فقال هذا لنا وعن علي وابن عباس قالا في قوله وعدكم الله مغانم كثيرة ... منه بعد خيبر تأخذونها
وتقسمونها فعجل لكم هذه من ذلك خيبر وكف ايدي الناس قريشا عنكم بالصلح يوم الحديبية ولتكون آية
للمؤمنين شاهدا على ما بعدها ودليلا على انجازها واخرى لم تقدروا عليها علم وقتها افتتاحها فارس
والروم قد احاط الله بها قضى الله بها انها لكم وعن عبد الرحمن بن ابي ليلى واخرى لم تقدروا عليها قال

فارس والروم عن عطية واعترى لم تقدروا عليها قال الفتح فارس عن سهل بن حنيف انه قال يوم صفين
اتهموا انفسكم فلقد رايتنا يوم الحديبية يعني الصلح الذي كان بين النبي صلى الله عليه وسلم وبين المشركين
ولو نرى قتالا لقاتلنا فجاء عمر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله السنا على الحق وهم على الباطل
قال بلى قال اليس قتلانا في الجنة وقتلاهم في النار قال بلى قال ففيم نعطي الدنية في ديننا ونرجع ولما يحكم
الله بيننا وبينهم فقال يا ابن الخطاب اني رسول الله ولن يضيعني الله ابدا فرجع متغيظا فلم يصبر حتى جاء
ابا بكر فقال يا ابا بكر السنا على الحق وهم على الباطل قال بلى قال اليس قتلانا في الجنة وقتلاهم في النار
قال بلى قال ففيم نعطي الدنية في ديننا قال يا ابن الخطاب انه رسول الله صلى الله عليه وسلم ولن يضيعه
الله ابدا فنزلت سورة الفتح فارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى عمر فاقراه اياها قال يا رسول الله
افتح هو قال نعم عن ابي ادريس عن ابي بن كعب انه كان يقرأ اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية
ولو حميتم كما حموا لفسد المسجد الحرام فانزل الله سكينته على رسوله فبلغ ذلك عمر فاشتد عليه فبعث اليه فدخل
عليه فدعا ناسا من اصحابه فيهم زيد بن ثابت فقال من يقرأ منكم سورة الفتح فقرأ زيد على قراءتنا اليوم
فغلظ له عمر فقال ابي اتكلم قال تكلم فقال لقد علمت اني كنت ادخل على النبي صلى الله عليه وسلم ويقرئني وانت على
الباب فان احببت ان اقرئ الناس على ما اقرأني اقرأت والا لم اقرئ حرفا ما حييت قال بل
اقرئ الناس عن حمران ان عثمان قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اني لاعلم كلمة لا يقولها عبد حقا
من قلبه الا حرم على النار فقال عمر بن الخطاب انا احدثكم ما هي كلمة الاخلاص التي الزمها الله محمدا واصحابه
وهي كلمة التقوى التي الاص عليها نبي الله عمه ابا طالب عند الموت شهادة ان لا اله الا الله عن عائشة
قالت لما مات سعد بن معاذ حضره رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر فوالذي نفس محمد بيده اني
لاعرف بكاء ابي بكر من بكاء عمر وانا في حجرتي وكانوا كما قال الله رحماء بينهم قيل فكيف كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يصنع فقالت كانت عينه لا تدمع على احد ولكنه كان اذا وجد فانما هو آخذ بلحيته
عن ابن عباس ذلك مثلهم في التورية يعني نعتهم مكتوب في التورية والانجيل قبل ان يخلق الله السموات
والارض عن عمار مولى بني هاشم قال سألت ابا هريرة عن القدر فقال اكتف منه باخر سورة الفتح

محمد رسول الله والذين معه ابي اوفى يعني ان الله يعنيهم قبلان خلقهم عن ابن عباس وذكر زرع قال اصل الزرع عبد المطلب اخرج شطأه محمد صلى الله عليه وسلم فآزره بابي بكر فاستغلظ بعمر فاستوى بعثمان على سوقه ليغيظ بهم الكفار بعلي بن ابي طالب محمد رسول الله والذين معه ابو بكر اشداء على الكفار عمر رحماء بينهم عثمان تراهم ركعا سجدا علي يبتغون فضلا من الله ورضوانا طلحة والزبير سيماهم في وجوههم من اثر السجود عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص ابو عبيدة بن الجراح ومثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطأه فآزره بابي بكر فاستغلظ بعمر فاستوى على سوقه بعثمان يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار بعلي وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات جميع اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم خدا ايضا در سورة حجرات دلايل باهره بر فضل خلفا ذكر ميفرمايد كه ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى لهم مغفرة واجر عظيم و در سبب نزول آيه و مصداق آن بوده اند نقل ميكنيم انما المؤمنون الذين آمنوا بالله الآية در مقابل اعراب قول ايشان آمنا عن عبد الله بن الزبير قال قدم ركب من بني تميم على النبي صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر امّر القعقاع بن معبد وقال عمر بل امّر الاقرع بن حابس فقال ما اردت الا خلافي قال عمر ما اردت خلافك فتماريا حتى ارتفعت اصواتهما فانزل الله يا ايها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله ورسوله حتى انقضت الآية عن ابن ابي مليكة قال كاد الخيران ان يهلكا ابو بكر وعمر رفعا اصواتهما عند النبي صلى الله عليه وسلم حين قدم عليه ركب بني تميم فاشار احدهما بالاقرع بن حابس واشار الآخر برجل فقال ابو بكر لعمر ما اردت الا خلافي قال ما اردت خلافك فارتفعت اصواتهما في ذلك فانزل الله يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الآية قال ابن الزبير فكان لا يسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذه الآية حتى يستفهمه عن ابي بكر الصديق قال لما نزلت هذه الآية يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي قلت يا رسول الله والله لا اكلمك الا كاخي السرار عن ابي هريرة قال لما نزلت ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله قال ابو بكر والذي انزل عليك يا رسول الله لا اكلمك الا كاخي السرار حتى القى الله عن عطاء الخراساني قال قدمت المدينة رجلا من الانصار حديث ثابت بن قيس بن شماس قال قم معي فانطلقت حتى دخلنا

على امرأة فقال الرجال انه وانه ثابت بن قيس بن شماس فسلها عما بدا لك فقلت حدثني قالت سمعت ابي

يقول لما انزل الله على رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي دخل بيته

واغلق عليه بابه وطفق يبكي ففقده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ثابت ما ثابت فقالوا يا رسول

الله ما ندري ما شانه غير انه اغلق باب بيته فهو يبكي فيه فارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه فسأله ما شانك

قال يا رسول الله انزل الله عليك هذه الآية وانا شديد الصوت فاخاف ان اكون قد حبط عملي فقال

لست منهم بل تعيش بخير وتموت بخير قالت ثم انزل الله على نبيه ان الله لا يحب كل مختال فخور فاغلق عليه

بابه وطفق يبكي فيه ففقده رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال يا ثابت ما ثابت قالوا يا رسول الله والله

ما ندري ما شانه غير انه اغلق باب بيته وطفق يبكي فيه فارسل اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما شانك

فقال يا رسول الله انزل الله عليك ان الله لا يحب كل مختال فخور والله اني لاحب الجمال واحب ان اسود

قومي قال لست منهم بل تعيش حميدا وتقتل شهيدا ويدخلك الله الجنة بسلام قالت فلما كان يوم اليمامة

خرج مع خالد بن الوليد الى مسيلمة الكذاب فلما التقى اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فانكشفوا فقال

ثابت وسالم مولى ابي حذيفة ما هكذا كنا نقاتل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم حفر كل واحد منهما

حفرة وحمل عليهم القوم فثبتا حتى قتلا وكان على ثابت يومئذ درع له نفيسة فمر به رجل من المسلمين فاخذها

فبينا رجل من المسلمين نائم اذ اتاه ثابت بن قيس في منامه فقال اني اوصيك بوصية فاياك ان تقول

هذا حلم فتضيعه اني لما قتلت امس مر بي رجل من المسلمين فاخذ درعي ومنزله في اقصى العسكر وعند

خبائه فرس يستن في طوله وقد كفأ على الدرع برمة وجعل فوق البرمة رحلا فأت خالد بن الوليد فمره ان

يبعث الى درعي فيأخذها واذا قدمت على خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره ان علي من الدين كذا

وكذا وفلان من رقيقي عتيق وفلان فاياك ان تقول هذا حلم فتضيعه فاتى الرجل خالد بن الوليد فاخبره فبعث

الى الدرع فنظر الى خباء في اقصى العسكر فاذا عنده فرس يستن في طوله فنظر في الخباء فاذا ليس فيه احد

فدخلوا فرفعوا الرحل فاذا تحته برمة ثم رفعوا البرمة فاذا الدرع تحتها فاتوا به خالد بن الوليد فلما

قدموا المدينة حدث الرجل ابا بكر برؤياه فاجاز وصيته بعد موته ولا نعلم احدا من المسلمين جوزت وصيته بعد

عنها سبحانه فيستريح منها وعن مجاهد قال كتب الى عمر يا امير المؤمنين رجل لا يشتهي المعصية ولا يعمل بها افضل

ام رجل يشتهي المعصية ولا يعمل بها فكتب عمر ان الذين يشتهون المعصية ولا يعملون بها اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى

لهم مغفرة واجر عظيم وعن عمر بن الخطاب قال من عرض نفسه للتهمة فلا يلومن من اساء به الظن ومن كتم سره كانت الخيرة في يده

[illegible] وضع امر اخيك على احسنه حتى ياتيك منه ما يغلبك ولا تظنن بكلمة خرجت من اخيك

سوءا وانت تجد لها في الخير محملا [illegible] في اكتساب الاخوان فانهم جنة عند الرخاء وعدة عند البلاء

[illegible] على قدر التقوى وشاور في امرك الذين يخافون الله وعن عبد الرحمن بن عوف انه حرس مع عمر بن

الخطاب ليلة بالمدينة فبينما هم يمشون شب لهم سراج في بيت فانطلقوا يؤمونه اذا باب مجاف على قوم لهم

فيه اصوات مرتفعة ولغط فقال عمر واخذ بيد عبد الرحمن بن عوف اتدري بيت من هذا قال هذا بيت ربيعة

بن امية بن خلف وهم الان شرب فما ترى قال ارى انا قد اتينا ما نهى الله عنه قال الله ولا تجسسوا فقد

تجسسنا فانصرف عمر عنهم وتركهم وعن الشعبي ان عمر بن الخطاب فقد رجلا من اصحابه فقال لابن عوف انطلق الى منزل

فلان فننظر فاتيا منزله فوجدا بابه مفتوحا وهو جالس وامراته تصب له في اناء فناولته اياه فقال عمر لابن

عوف هذا الذي شغله عنا فقال ابن عوف لعمر وما يدريك ما في الاناء فقال عمر اتخاف ان يكون هذا التجسس

قال بل هو التجسس قال وما التوبة من هذا قال لا تعلمه بما اطلعت عليه من امره ولا يكونن في نفسك الا خيرا ثم

انصرفا وعن الحسن قال اتى عمر بن الخطاب رجل فقال ان فلانا لا يصحو فدخل عليه عمر فقال اني لاجد ريح شراب

يا فلان انت بهذا فقال الرجل يا ابن الخطاب وانت بهذا الم ينهك الله ان تجسس فعرفها عمر فانطلق وتركه

وعن ثور الكندي ان عمر بن الخطاب كان يعس بالمدينة من الليل فسمع صوت رجل في بيت يتغنى فتسور عليه

فوجد عنده امراة وعنده خمر فقال يا عدو الله اظننت ان الله يسترك وانت على معصية فقال

وانت يا امير المؤمنين لا تعجل علي ان اكن عصيت الله واحدة فقد عصيت الله في ثلاث قال ولا تجسسوا

وقد تجسست وقال واتوا البيوت من ابوابها وقد تسورت علي ودخلت علي بغير اذن وقال الله

تعالى لا تدخلوا بيوتا حتى تستانسوا وتسلموا على اهلها قال عمر فهل عندكم من خير ان عفوت عنك قال نعم

فعفا عنه وخرج وتركه وعن انس قال كانت العرب تخدم بعضها بعضا في الاسفار وكان مع ابي بكر

قد غفر ... فقالا ان ... فقالا ان نبيا لنوم ... فقال آتيت رسول الله

صلى الله عليه وسلم فقال له ... السلام ... فقال ايهما ... آخر فقالا يا

رسول الله ما جاء بني ... ما قال لهم اخيكما والذي نفسي بيده ... فقال ... يا رسول

الله قال مرة فليستغفر لكما ... ان نبي الله صلى الله عليه وسلم كان في سفر ومعه ابو بكر وعمر

فارسلوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ... فقال ... فاتوا ...

... عبد منذ ايام ... فقالوا يا نبي الله ... ضعيف ...

... فقال يا نبي الله ... على ...

... فجاء عمر فقال يا نبي الله ... فقال عن عايشة قالت لما حضرت ابا بكر

الوفاة قلت ... قال ابو بكر وجاءت سكرة الحق بالموت

ذلك ما كنت منه تحيد ... عن عبد الله بن البهي مولى الزبير بن العوام قال لما حضر

ابا بكر ... قالت عايشة ... اذا حشرجت يوما وضاق بها

الصدر فقال ابو بكر ليس كذلك يا بنية ولكن قولي وجاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد

... كل نفس ... قال ... الى امر الله ... شهيد

... عن عمر بن الخطاب ... وادبار السجود ... بعد المغرب وادبار النجوم ...

... عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اول من تنشق عنه الارض ثم ابو بكر

ثم عمر ثم آتي اهل البقيع فيحشرون معي ثم انتظر اهل مكة ... تنشق الارض عنهم سراعا

الآية عن سعيد بن المسيب قال جاء صبيغ التميمي الى عمر بن الخطاب فقال اخبرني عن الذاريات ذروا

قال هي الرياح ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته قال فاخبرني عن الحاملات

وقرا قال هي السحاب ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته قال فاخبرني عن

الجاريات يسرا قال هي السفن ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته قال فاخبرني

عن المقسمات امرا قال هي الملائكة ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته ثم امر

فضربه مائة وجعله في بيت فلما برأ دعاه فضربه مائة أخرى وحمله على قتب وكتب إلى أبي موسى الأشعري امنع
الناس من مجالسته فلم يزل كذلك حتى أتى أبا موسى فحلف له بالأيمان المغلظة ما يجد في نفسه مما كان يجد
شيئاً فكتب في ذلك إلى عمر فكتب عمر ما إخاله إلا قد صدق فخل بينه وبين مجالسة الناس وعن الحسن قال
لما جاء صبيغ التميمي عمر بن الخطاب فقال أخبرني عن الذاريات ذرواً وعن المرسلات عرفاً وعن النازعات غرقاً فقال عمر
اكشف عن رأسه فإذا له ضفيرتان فقال والله لو وجدتك محلوقاً لضربت عنقك فكتب إلى أبي موسى الأشعري
أن لا يجالسه مسلم وما جاءت [illegible] عن الحسن أن عمر بن الخطاب قرأ إن عذاب ربك لواقع فربا لها ربوة عيد لها
عشرين يوماً وعن مالك بن مغول قال قرأ عمر والطور وكتاب مسطور في رق منشور قال قسم الحق إن عذاب
ربك لواقع فبكى ثم بكى حتى عيد من وجعه ذلك وعن عمر بن الخطاب لعشر ربيع الرابع الدين ما كان
من رسول الله صلى الله عليه وسلم مصيباً إلا أن الله كان يريه فأما يوماً تكلف وظن وإن الظن لا يغني
من الحق شيئاً وعن ميسرة قال صلى بنا عمر بن الخطاب الفجر فقرأ في الركعة الأولى بسورة يوسف ثم قرأ في
الثانية النجم فسجد ثم قام فقرأ إذا زلزلت ثم ركع وعن أبي هريرة قال لما أنزل الله على نبيه بمكة سيهزم
الجمع ويولون الدبر قال عمر بن الخطاب قلت يا رسول الله أي جمع يهزم فلما كان يوم بدر
وانهزمت قريش نظرت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في آثارهم مصلتاً بالسيف وهو يقول
سيهزم الجمع ويولون الدبر فكانت ليوم بدر فأنزل الله فيهم حتى إذا أخذنا مترفيهم بالعذاب الآية
وأنزل الله ألم تر إلى الذين بدلوا نعمت الله كفراً الآية ورماهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فوسعتهم
الرمية وملأت أعينهم وأفواههم حتى أن الرجل ليقتل وهو يقذي عينيه وفاه فأنزل الله وما رميت إذ
رميت ولكن الله رمى وعن عكرمة قال لما نزلت سيهزم الجمع ويولون الدبر قال عمر جعلت أقول أي جمع
يهزم فلما كان يوم بدر رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يثب في الدرع وهو يقول سيهزم الجمع ويولون
الدبر فعرفت تأويلها يومئذ وعن ابن شوذب في قوله ولمن خاف مقام ربه جنتان قال نزلت في أبي
بكر الصديق وعن عطاء أن أبا بكر الصديق ذكر ذات يوم وفكر في القيامة والموازين والجنة والنار
وصفوف الملائكة وطي السموات ونسف الجبال وتكوير الشمس وانتثار الكواكب فقال وددت أني

كنت

[illegible] الآية ولمن خاف مقام ربه جنتان [illegible]

الحسن قال كان [illegible] عبد الله [illegible] المسجد [illegible] فاتت في [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب قال جاء ناس من اليهود الى رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقالوا يا محمد أفي الجنة فاكهة قال نعم فيها فاكهة ونخل ورمان قالوا أفيأكلون كما يأكلون في الدنيا قال نعم

وأضعافه قالوا أفيقضون الحوائج قال لا ولكنهم يعرقون ويرشحون فيذهب الله ما في بطونهم من أذى

تنبيه در سوره واقعه مكلفين را بر سه قسم [illegible] سابقين مقربين واصحاب اليمين واصحاب الشمال

[illegible] سابقين [illegible] مذكور [illegible] موقوف [illegible]

سابقين مقربين را اعلى مرتبه [illegible] ثلة من الاولين وقليل من الآخرين ميگويد ودر اصحاب

اليمين [illegible] ثلة من الاولين وثلة من الآخرين ميگويد [illegible] پيغمبر صلى الله عليه

وسلم [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شيبتني هود والواقعة وعم يتساءلون واذا الشمس كورت

[illegible] فقال له ابو بكر قد اسرع فيك الشيب قال شيبتني هود واخواتها

[illegible] وعن جابر بن عبد الله قال لما نزلت اذا وقعت الواقعة ذكر فيها ثلة من الاولين وقليل من الآخرين

قال عمر يا رسول الله ثلة من الاولين وقليل منا فامسك آخر السورة سنة ثم نزل ثلة من الاولين وثلة

من الآخرين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمر تعال فاسمع ما قد انزل الله ثلة من الاولين

وثلة من الآخرين الا وان من آدم الي ثلة ومني ثلة ولن نستكمل ثلتنا حتى نستعين بالسودان

من رعاة الابل ممن يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له عن ابي سعيد الخدري قال ذكر رسول

الله صلى الله عليه وسلم طير الجنة فقال ابو بكر انها لناعمة قال آكلها انعم منها [illegible]

وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان طير الجنة كامثال البخت ترعى في شجر الجنة فقال ابو بكر

يا رسول الله ان هذه الطير لناعمة فقال اكلها انعم منها وانى لارجو ان تكون ممن ياكل منها و در رياض النضرة

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان في الجنة طيرا امثال البخاتي قال ابو بكر انها لناعمة يا رسول الله قال انعم

منها من ياكلها وانت ممن ياكلها عن عمر بن الخطاب ... و ما لكم الا تنفقوا

فى سبيل الله ولله ميراث السموات

والارض لا يستوى منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا

وكلا وعد الله الحسنى والله بما تعملون خبير و ... آنكه انفاق كند ... در راه خدا و ...

... پيش از فتح ... آنكه انفاق كرده ... در سبيل ...

... انفاق كردند ... وعده داده ...

... فتح مكه است ... تفصيل ...

... انفاق كردند ... بعد فتح مكه ... خلافت

... خليفه ... باعتبار ... خواهد بود

خليفه ... ايمان آورده اند و انفاق كرده و جهاد نموده عن عمر قال

كنت اشد الناس على رسول الله صلى الله عليه وسلم فبينا انا في يوم حار بالهاجرة في بعض طريق مكة اذ

لقيني رجل فقال عجبا لك يا ابن الخطاب انك تزعم وانك وقد دخل عليك الامر في بيتك قلت وما

ذاك قال اختك قد اسلمت فرجعت مغضبا حتى قرعت الباب فقيل من هذا قلت عمر فتبادروا فاختفوا

مني وقد كانوا يقرؤون صحيفة بين ايديهم تركوها او نسوها فدخلت حتى جلست على السرير فنظرت الى الصحيفة

فقلت ما هذه ناولينيها قالت انك لست من اهلها انك لا تغتسل من الجنابة ولا تطهر وهذا كتاب لا يمسه الا

المطهرون فما زلت بها حتى ناولتنيها ففتحتها فاذا فيها بسم الله الرحمن الرحيم فلما قرأت الرحمن

ذعرت فالقيت الصحيفة من يدي ثم رجعت الى نفسي فاخذتها فاذا فيها بسم الله الرحمن الرحيم سبح لله ما

في السموات والارض وهو العزيز الحكيم فكلما مررت باسم من اسماء الله ذعرت ثم ترجع الي نفسي

حتى بلغت آمنوا بالله ورسوله وانفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه فقلت اشهد ان لا اله الا الله واشهد

رسول

برسول الله فتح القوم مستبشرين كلهم وعن مجاهد في قوله لا يستوي منكم من أنفق من قبل الفتح يقول من آمن
وقاتل أولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد يعني أسلموا يقول ليس من هاجر كمن لم يهاجر وكلا وعد الله
الحسنى وعن قتادة في قوله لا يستوي منكم من أنفق من قبل الفتح الآية قال كان قتالان أحدهما أفضل من الآخر
ونفقتان إحداهما أفضل من الأخرى كانت النفقة والقتال قبل الفتح فتح مكة أفضل من النفقة والقتال
بعد ذلك وكلا وعد الله الحسنى قال الجنة وعن زيد بن أسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يأتيكم قوم من
ههنا وأشار إلى اليمن تحقرون أعمالكم عند أعمالهم قالوا فنحن خير أم هم قال بل أنتم لو أن أحدهم أنفق مثل أحد
ذهبا ما أدرك مد أحدكم ولا نصيفه ففصلت هذه الآية بيننا وبين الناس لا يستوي منكم من أنفق من قبل الفتح وقاتل
أولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد وقاتلوا وعن زيد بن أسلم عن عطاء بن يسار عن أبي سعيد الخدري
قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الحديبية عام الحديبية حتى إذا كان بعسفان قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم يوشك أن يأتي قوم تحقرون أعمالكم مع أعمالهم قلنا يا رسول الله أقريش قال لا ولكن أهل اليمن
هم أرق أفئدة وألين قلوبا فقلنا أهم خير منا يا رسول الله قال لو كان لأحدهم جبل من ذهب فأنفقه ما أدرك
مد أحدكم ولا نصيفه ألا إن هذا فصل ما بيننا وبين الناس لا يستوي منكم من أنفق من قبل الفتح الآية وهذه الآيات
ألا فيما رفي تفضيل القدماء من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم على من بعدهم وعن أنس قال كان بين خالد بن الوليد
وبين عبد الرحمن بن عوف كلام فقال خالد لعبد الرحمن بن عوف تستطيلون علينا بأيام سبقتمونا بها فبلغ النبي
صلى الله عليه وسلم فقال دعوا لي أصحابي فوالذي نفسي بيده لو أنفقتم مثل أحد أو مثل الجبال ذهبا ما بلغتم
أعمالهم وعن يوسف بن عبد الله بن سلام قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم أنحن خير أم من بعدنا فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لو أنفق أحدهم أحدا ذهبا ما بلغ مد أحدكم ولا نصيفه وعن أبي سعيد قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا تسبوا أصحابي فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهبا ما أدرك مد أحدهم
ولا نصيفه وعن ابن عمر قال لا تسبوا أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم فلمقام أحدهم ساعة خير من عمل أحدكم عمره
وعن ابن مسعود قال ما كان بين إسلامنا وبين أن عاتبنا الله بهذه الآية ألم يأن للذين آمنوا أن تخشع
قلوبهم لذكر الله إلا أربع سنين وعن ابن مسعود قال لما نزلت ألم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله الآية

وقال بعضنا على بعض أي تهيأ الله لنا أي يأتي صنعا عن ابن عباس قال إن الله استبطأ قلوب المهاجرين فعاتبهم

على رأس ثلث عشر سنة من نزول القرآن فقال ألم يأن للذين آمنوا الآية وعن الأعمش قال لما قدم أصحاب رسول

الله صلى الله عليه وسلم المدينة فأصابوا من لين العيش ما أصابوا بعد ما كان بهم من الجهد فكأنهم فتروا عن بعض

ما كانوا عليه فعوتبوا فنزلت ألم يأن للذين آمنوا وعن أبي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

من فر بدينه من أرض إلى أرض مخافة الفتنة على نفسه ودينه كتب عند الله صديقا فإذا مات قبضه الله

شهيدا وتلا هذه الآية والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم ثم قال

والفارون بدينهم من أرض إلى أرض يوم القيمة مع عيسى ابن مريم في درجته في الجنة وعن البراء بن عازب

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مؤمنوا أمتي شهداء ثم تلا النبي صلى الله عليه وسلم والذين آمنوا بالله

ورسله أولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن ابن مسعود قال إن الرجل ليموت على فراشه وهو شهيد

ثم تلا والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن أبي هريرة قال إنما

الشهيد الذي لو مات على فراشه دخل الجنة يعني الذي يموت على فراشه ولا ذنب له وعن مجاهد قال كل مؤمن

صديق وشهيد ثم تلا والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن عمرو بن ميمون

قال كل مؤمن صديق وشهيد ثم قرأ والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم

عن ابن عباس في والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون قال هذه مفصولة والشهداء عند ربهم

لهم أجرهم ونورهم وعن الضحاك في قوله والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون قال هذه مفصولة سماهم

صديقين ثم قال والشهداء عند ربهم لهم أجرهم ونورهم وعن الحسن في الآية قال إنه ليطلع الشمس في السماء

كل يوم في زمان ثم تغرب لها أجل تحبسها إلى أجلها فإذا دار الله أمر ... ويقدر أن ما كان في يوم كذا

من شهر كذا من سنة كذا في بلد كذا أمر مصيبة في القحط أو الرزق أو المصيبة في الخاصة والعامة حتى

الرداء يأخذ العصا فيصيبها وقد كان لها كارها ثم يعتادها حتى ما يستطيع تركها عن أبي يزيد قال لقي

امرأة عمر بن الخطاب يقال لها خولة وهو يسير مع الناس فاستوقفته فوقف لها ودنا منها وأصغى

إليها رأسه ووضع يديه على منكبيها حتى قضت حاجتها وانصرفت فقال له رجل يا أمير المؤمنين حبست رجالات

ذريت على يديه احمونه قال وكيف تدري من هو فقال لا فقال امرأة سمع الله شكواها من فوق سبع سموات هذه

خولة بنت ثعلبة والله لو لم تنصرف حتى الليل ما انصرفت حتى تقضي حاجتها عن ثمامة بنت حزن قالت بينا

عمر بن الخطاب يسير على حمار له لقيته امرأة فقالت قف يا عمر فوقف فاغلظت له القول فقال رجل يا امير

المؤمنين ما رأيت كاليوم فقال وما يمنعني ان استمع اليها وهي التي استمع الله لها انزل فيها ما انزل قد سمع

الله قول التي تجادلك في زوجها عن مقاتل بن حيان قال انزلت هذه الآية يوم الجمعة ورسول الله صلى

الله عليه وسلم يومئذ في الصفة وفي المكان ضيق وكان يكرم اهل بدر من المهاجرين والانصار فجاء ناس من

اهل بدر من المهاجرين وقد سبقوا الى المجالس فقاموا حيال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا السلام عليك

ايها النبي ورحمة الله وبركاته فرد النبي صلى الله عليه وسلم ثم سلموا على القوم بعد ذلك فردوا عليهم فقاموا

على ارجلهم ينتظرون ان يوسع لهم فعرف النبي صلى الله عليه وسلم ما يحملهم على القيام فلم يفسح لهم فشق ذلك عليه

فقال لمن حوله من المهاجرين والانصار من غير اهل بدر قم يا فلان وانت يا فلان فلم يزل يقيمهم بعدد النفر الذين

هم قيام من اهل بدر فشق ذلك على من اقيم من مجلسه فنزلت هذه الآية عن عبد الله بن شوذب قال جعل والد ابي

عبيدة بن الجراح يتصدى لابي عبيدة يوم بدر وجعل ابو عبيدة يحيد عنه فلما اكثر قصده ابو عبيدة فقتله فنزلت

لا تجد قوما يؤمنون بالله الآية عن ابن جريج قال حدثت ان ابا قحافة سب النبي صلى الله عليه وسلم فصكه ابو بكر

صكة فسقط فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال افعلت يا ابا بكر فقال والله لو كان السيف قريبا

مني لضربته فنزلت لا تجد قوما الآية قال الله تعالى في سورة الحشر ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله

وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل خداى تعالى در بعض قرآن چنين فرموده كه آنچه حاصل

از اهل قرى يعنى بغير ايجاف خيل وركاب بدست بى مباشرت قتال معين ميكرد براى مصارف مذكوره

كه خدا ورسول وذو قرابت رسول ويتامى ومساكين وابن سبيل باشند بعد از آن سخن بايد المفتقر آنست

آنست في براى فقراء مهاجرين وبراى انصار وبراى جماعتى كه بعد از ايشان آمدند كه بوصف نيك

خواهى ودعاى خير براى سابقان متصف اند چون فى براى جماعت [illegible] مقرر شد [illegible]

تا منفعت آن بهر كسى [illegible] او [illegible] كه [illegible] در [illegible]

پیدا شد سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم به ما بعد او علیه الصلوة والسلام پس خلیفه متصرف و متولی آن
ذات فی ملک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود تا مجعت میراث در آن جاری باشد و نیز آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تخصیص بنی هاشم الا قرب جو بیه او نتوانند کرد و هو المقصود عن عمر بن الخطاب قال کانت اموال
بنی النضیر مما افاء الله علی رسوله مما لم یوجف المسلمون علیه بخیل ولا رکاب فکانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم
خاصة فکان ینفق علی اهله منها نفقة سنة ثم یجعل ما بقی فی السلاح والکراع عدة فی سبیل الله متفق علیه
و عن مالک بن اوس بن الحدثان قال قرأ عمر بن الخطاب انما الصدقات للفقراء والمساکین حتی بلغ علیم حکیم ثم قال هذه
لهؤلاء ثم قرأ واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه الآیة ثم قال هذه لهؤلاء ثم قرأ ما افاء الله علی رسوله
من اهل القری حتی بلغ للفقراء المهاجرین الی آخر الآیة ثم قال هؤلاء للمهاجرین ثم تلا والذین تبوؤا الدار
والایمان من قبلهم الی آخر الآیة فقال هذه للانصار ثم قرأ والذین جاءوا من بعدهم الی آخر الآیة ثم قال
استوعبت هذه المسلمین عامة ولیس احد الا له فی هذا المال حق الا ما تملکون من رقیقکم ثم قال لئن عشت
لیأتین الراعی وهو بسرو حمیر نصیبه منها لم یعرق فیها جبینه و عن زید بن اسلم عن ابیه قال سمعت عمر بن الخطاب یقول
اجتمعوا لهذا المال فانظروا لمن ترونه ثم قال لهم انی امرتکم ان تجتمعوا لهذا المال فتنظروا لمن ترونه وانی قد قرأت
آیات من کتاب الله فکفتنی سمعت الله یقول ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول الی قوله اولئک
هم الصادقون والله ما هو لهؤلاء وحدهم والذین تبوؤا الدار والایمان الی قوله المفلحون والله ما هو لهؤلاء وحدهم
والذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا الی قوله رحیم والله ما احد من المسلمین الا له حق فی هذا المال اعطی
او منع منه حتی راع بعدن و عن سعید بن المسیب قال قسم عمر ذات یوم قسما من المال فجعلوا یثنون علیه فقال
ما احمقکم لو کان لی ما اعطیتکم منه درهما عن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یملأ الله
ایدیکم من العجم ثم یجعلهم اسدا لا یفرون فیقتلون مقاتلتکم ویأکلون فیئکم عن مالک بن اوس بن الحدثان قال سمعت
عمر بن الخطاب یقول والذی لا اله الا هو ما احد الا له فی هذا المال حق اعطیه او منعه وما احد
احق به من احد الا عبد مملوک وما انا فیه الا کاحدهم ولکنا علی منازلنا من کتاب الله وقسم رسول
الله صلی الله علیه وسلم فالرجل وبلاؤه فی الاسلام والرجل وقدمه فی الاسلام والرجل وغناؤه فی

الاسلام

الاسلام والرجال وحاجته والله لئن بقيت لهم ليأتين الراعي بجبل صنعاء حظه منه وهو مكانه وعن الحسن قال
كتب عمر الى حذيفة ان اعط الناس اعطيتهم وارزاقهم فكتب اليه انا قد فعلنا وبقي شيء كثير فكتب اليه ان
فيئهم الذي افاء الله عليهم ليس هو لعمر ولا لآل عمر اقسمه بينهم عن قتادة في قوله للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا
من ديارهم الى آخر الآية قال هؤلاء المهاجرون تركوا الديار والاموال والاهلين والعشائر وخرجوا
حبا لله ولرسوله واختاروا الاسلام على ما كان فيه من شدة حتى لقد ذكر لنا ان الرجل كان يعصب الحجر على
بطنه ليقيم به صلبه من الجوع وكان الرجل يتخذ الحفرة في الشتاء ما له دثار غيرها وعن قتادة في قوله والذين تبوءوا
الدار والايمان الى آخر الآية قال هم هذا الحي من الانصار اسلموا في ديارهم وابتنوا المساجد قبل قدوم النبي صلى
الله عليه وسلم بسنتين فاحسن الله الثناء عليهم في ذلك وهاتان الطائفتان الاولتان من هذه الامة اخذتا
بفضلهما واثبت الله حظهما في هذا الفيء ثم ذكر الطائفة الثالثة فقال والذين جاءوا من بعدهم يقولون
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين الآية قال انما امروا ان يستغفروا لاصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ولم
يؤمروا بسبهم ثم ذكر وقال فضل الله المهاجرين على الانصار فلم يجدوا في صدورهم حاجة وعن عمر
انه قال اوصي الخليفة بعدي بالمهاجرين الاولين ان يعرف لهم حقهم ويحفظ لهم حرمتهم واوصيه بالانصار
الذين تبوءوا الدار والايمان من قبل ان يهاجر النبي صلى الله عليه وسلم ان يقبل من محسنهم ويعفو عن مسيئهم
عن سعد بن ابي وقاص قال الناس على ثلاث منازل فمضت منزلتان وبقيت منزلة فاحسن ما انتم
كائنون عليه ان تكونوا بهذه المنزلة التي بقيت ثم قرأ للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم
الآية ثم قال هؤلاء المهاجرون وهذه منزلة وقد مضت ثم قرأ والذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم الآية ثم
قال هؤلاء الانصار وهذه منزلة وقد مضت ثم قرأ والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذين سبقونا بالايمان فقد مضت هاتان المنزلتان وبقيت هذه المنزلة فاحسن ما انتم كائنون عليه
ان تكونوا بهذه المنزلة وعن عائشة في الذين جاءوا من بعدهم الآية قال امروا بالاستغفار لهم وقد علم ما احدثوا
عنه والشيء قالت عمدوا الى ان يستغفروا لاصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فسبوهم ثم قرأت هذه الآية والذين
جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان وعن ابن عمر انه سمع رجلا وهو

بيننا وان بعض المهاجرين فقرأ عليه للفقراء المهاجرين الآية ثم قال هؤلاء المهاجرون أفمنهم أنت ثم قال
لا ثم قرأ عليه والذين جاؤا من بعدهم الآية ثم قال أفمن هؤلاء أنت قال أرجو قال ليس من هؤلاء من يسب هؤلاء
ورسوله ... ابن عمر ابو نعيم انه جاءه رجل فنال من عثمان فذكره فأقعده بين يديه فقرأ عليه للفقراء المهاجرين
الآية قال من هؤلاء أنت قال لا ثم قرأ والذين تبوؤا الدار والايمان الآية ثم قال من هؤلاء أنت قال لا ثم
قرأ والذين جاؤا من بعدهم الآية قال من هؤلاء أنت قال أرجو أن أكون منهم قال لا والله ما يكون منهم
من يتناولهم وكان في قلبه الغل عليهم حل عن نعيم بن محمد الرحبي قال كان في خطبة أبي بكر الصديق واعلموا أنكم تغدون
وتروحون في أجل قد غيب عنكم علمه فإن استطعتم أن ينقضي الأجل وأنتم على حذر فافعلوا ولن تستطيعوا
ذلك الا بالله وان اقواما جعلوا آجالهم لغيرهم فنهاكم الله أن تكونوا أمثالهم فقال ولا تكونوا كالذين
نسوا الله فأنساهم أنفسهم أولئك هم الفاسقون أين من كنتم تعرفون من إخوانكم قد انتهت عنهم أعمالهم ووردوا
على ما قدموا أين الجبارون الأولون الذين بنوا المدائن وحصنوها بالحوائط قد صاروا تحت الصخر والآكام
هذا كتاب الله لا تفنى عجائبه ولا يطفأ نوره فاستضيئوا منه ليوم الظلمة واتعظوا بكتابه وتبيانه فإن
الله قد أثنى على قوم فقال كانوا يسارعون في الخيرات ويدعوننا رغبا ورهبا وكانوا لنا خاشعين
قول لا يبتغى به وجه الله ولا خير في مال لا ينفق في سبيل الله ولا خير فيمن يغلب جهله حلمه ولا خير في رجل يخاف
في الله لومة لائم ... عن علي قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا والزبير والمقداد فقال انطلقوا حتى
تأتوا روضة خاخ فإن بها ظعينة معها كتاب فخذوه منها فأتوني به فخرجنا حتى أتينا الروضة
فإذا نحن بالظعينة فقلنا أخرجي الكتاب قالت ما معي كتاب فقلنا لتخرجن الكتاب أو لنلقين الثياب
فأخرجته من عقاصها فأتينا به النبي صلى الله عليه وسلم فإذا فيه من حاطب بن أبي بلتعة إلى أناس من المشركين
بمكة يخبرهم ببعض أمر النبي صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم ما هذا يا حاطب قال لا تعجل علي
يا رسول الله صلى الله عليه وسلم إني كنت امرأ ملصقا في قريش ولم أكن من أنفسها وكان من معك
من المهاجرين لهم قرابات يحمون بها أهليهم وأموالهم بمكة فأحببت إذ فاتني ذلك من النسب فيهم
أن أصطنع إليهم يدا يحمون بها قرابتي وما فعلت ذلك كفرا ولا ارتدادا عن ديني فقال النبي

صلى الله عليه وسلم صدق فقال عمر دعني يا رسول الله اضرب عنقه فقال انه شهد بدرا وما يدريك
لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم فانزلت فيه يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا
عدوي وعدوكم اولياء تلقون اليهم بالمودة وعن عمر بن الخطاب قال كتب حاطب بن ابي بلتعة الى المشركين
بكتاب فجيء به الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا حاطب ما دعاك الى ما صنعت قال يا رسول الله كان
اهلي فيهم فخشيت ان يصيروا عليهم فقلت اكتب كتابا لا يضر الله ورسوله فقلت اضرب عنقه يا رسول الله
فقد كفر فقال وما يدريك يا ابن الخطاب ان يكون الله اطلع على اهل هذه العصابة من اهل بدر فقال
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استعمل ابا سفيان بن حرب على
بعض اليمن فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم اقبل فلقي ذا الخمار مرتدا فقاتله فكان اول من
قاتل في الردة وجاهد عن الدين قال ابن شهاب وهو ممن انزل الله فيه عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين
عاديتم منهم مودة وعن ابي هريرة قال اول من قاتل اهل الردة على اقامة دين الله ابو سفيان بن حرب
وفيه نزلت هذه الآية عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم مودة وعن ابن عباس في قوله عسى
الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم مودة قال نزلت في تزويج النبي صلى الله عليه وسلم ام حبيبة
عن ابن عباس قال اسلم عمر بن الخطاب وتأخرت امرأته في المشركين فانزل الله ولا تمسكوا بعصم الكوافر
عن مقاتل قال انزلت هذه الآية يوم الفتح فبايع رسول الله صلى الله عليه وسلم الرجال على الصفا
وعمر يبايع النساء تحتها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن اسمعيل بن عبد الرحمن بن عطية عن
جدته ام عطية قالت لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة جمع نساء الانصار في بيت ثم ارسل
اليهن عمر بن الخطاب فقام على الباب فسلم فقال انا رسول رسول الله صلى الله عليه وسلم اليكن تبايعن على
ان لا تشركن بالله شيئا ولا تسرقن ولا تزنين الآية قلنا نعم فمد يده من خارج البيت ومددنا
ايدينا من داخل البيت قال اسماعيل فسألت جدتي عن قوله ولا يعصينك في معروف قالت
نهانا عن النياحة عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر عمر بن الخطاب فقال قل لهن
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يبايعكن على ان لا تشركن بالله شيئا وكانت هند بنت عتبة متنكرة في النساء

فقال لهن و لا تسرقن قالت هند والله انی لاصیب من ابی سفیان الهنة فقال و لا تزنین فقالت و هل
تزنی الحرة فقال و لا تقتلن اولادکن قالت هند انت قتلتهم یوم بدر قال و لا یاتین ببهتان یفترینه
بین ایدیهن و ارجلهن و لا یعصینک فی معروف قال منعوا ان ینحن و کان اهل الجاهلیة یمزقن الثیاب و
یخدشن الوجوه و یقطعن الشعور و یدعون بالویل و الثبور خدای تعالی در سوره صف میفرماید یا ایها
الذین آمنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار
الله فامنت طائفة من بنی اسرائیل و کفرت طائفة فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین یعنی ای
کسانی که مومنان اید باشید یاری دهندگان خدا چنانکه از اصحاب عیسی علیه السلام چون آمد گفت عیسی پسر
مریم حواریین را کیست یاری دهنده من رو بخدا آورده گفتند حواریان مائیم یاری دهندگان
خدا پس ایمان آورد طائفه از بنی اسرائیل و کافر گشت طائفه پس تقویت دادیم مسلمانان را بر دشمنان
ایشان پس گشتند غالب و درین سوره مذکور است بآنکه خدای تعالی غلبه دین حق بر جمیع ادیان خواسته
است و این معنی تمام در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر نخواهد شد بلکه بعد آنجناب صلی الله علیه
و سلم مجاهدات خواهد آمد و فتوح بسیار ظهور خواهد نمود چنانکه بعد حضرت عیسی علیه السلام حواریان
ایشان درین غالب شدند بر اعدای خویش و الله اعلم عن قتادة فی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
کونوا انصار الله قال قد کان ذلک بحمد الله جاءه سبعون رجلا فبایعوه عند العقبة فنصروه
و آووه حتی اظهر الله دینه و لم یسم حی من السماء قط باسم لم یکن لهم ذلک غیرهم و ذکر لنا ان
بعضهم قال هل تدرون علی ما تبایعون هذا الرجل انکم تبایعونه علی محاربة العرب کلها او یسلموا و ذکر
لنا ان رجلا قال یا نبی الله اشترط لربک و لنفسک ما شئت قال اشترط لربی ان تعبدوه و لا تشرکوا
به شیئا و اشترط لنفسی ان تمنعونی مما منعتم منه انفسکم و ابناءکم قالوا فاذا فعلنا ذلک فما لنا یا نبی
الله قال لکم النصر فی الدنیا و الجنة فی الآخرة ففعلوا ففعل الله قال و للحواریین کلهم من قریش ابوبکر
و عمر و علی و حمزة و جعفر و ابو عبیدة بن الجراح و عثمان بن مظعون و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن
ابی وقاص و عثمان بن عفان و طلحة بن عبید الله و الزبیر بن العوام عن ابن عباس فایدنا الذین

آمنوا

امنة احمد صلى الله عليه وسلم وامته على عدوهم فاصبحوا اليوم ظاهرين عن السائب بن يزيد قال كان
النداء الذي ذكر الله في القرآن يوم الجمعة في زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعامة خلافة
عثمان ان ينادي المنادي اذا جلس الامام على المنبر فلما تباعدت المساكن وكثر الناس احدث النداء الاول فلم
يعب الناس ذلك عليه وقد عابوا عليه حين اتم الصلوة بمنى قال كنا في زمان عمر نصلي فاذا خرج عمر وجلس
على المنبر قطعوا الصلوة وتحدثنا فربما اقبل عمر على بعض من يليه فسألهم عن سوقهم وورائهم والمؤذن
يؤذن فاذا سكت المؤذن قام عمر فتكلم فلم يتكلم حتى يفرغ من خطبته عن خرشة بن الحر قال رأى معي عمر بن
الخطاب لوحا مكتوبا فيه اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله فقال من املى عليكم هذا قلت
ابي بن كعب قال ان ابيا اقرأنا للمنسوخ اقرأها فامضوا الى ذكر الله عن الحسن انه سئل عن قوله فاسعوا
الى ذكر الله قال ما هو بالسعي على الاقدام ولقد نهوا ان ياتوا الصلوة الا وعليهم السكينة والوقار
ولكن بالقلوب والنية والخشوع عن جابر بن عبد الله قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم الجمعة قائما
اذ قدمت عير المدينة فابتدرها اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى لم يبق منهم الا اثنى عشر رجلا
انا فيهم وابو بكر وعمر فانزل الله واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها الى آخر السورة وعن جابر
بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم الجمعة اذ قدمت عير المدينة فانفضوا اليها وتركوا النبي صلى
الله عليه وسلم فلم يبق معه الا رهط منهم ابو بكر وعمر فنزلت هذه الآية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
والذي نفسي بيده لو تتابعتم حتى لا يبقى معي احد منكم لسال بكم الوادي نارا عن علقمة [illegible] خطب
رسول الله صلى الله عليه وسلم قائما وابو بكر وعمر وعثمان وان اول من جلس على المنبر معاوية بن ابي
سفيان عن الشعبي قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صعد المنبر يوم الجمعة استقبل الناس بوجهه
فقال السلام عليكم ويحمد الله ويثني ويقرأ سورة ثم يجلس ثم يقوم فيخطب ثم ينزل وكان ابو بكر وعمر
يفعلانه في قصة زيد بن ارقم بينا انا اسير وقد خفقت راسي من الهم اذ اتاني رسول الله صلى الله عليه
وسلم فعرك اذني وضحك في وجهي ثم ان ابا بكر لحقني فقال ما قال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت
ما قال لي شيئا الا انه عرك اذني وضحك في وجهي فقال ابشر فلما اصبحنا قرأ رسول الله صلى الله

عليه وسلم اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله حتى بلغ ليخرجن الاعز منها الاذل عن

جابر بن عبد الله قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في غزاة قال سفيان يرون انها غزوة بني المصطلق

فكسع رجل من المهاجرين رجلا من الانصار فقال المهاجري يا للمهاجرين وقال الانصاري يا للانصار

فسمع ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما بال دعوى الجاهلية قالوا رجل من المهاجرين كسع رجلا من الانصار

فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعوها فانها منتنة فسمع ذلك عبد الله بن ابي فقال وقد فعلوها والله لئن

رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقام عمر فقال يا رسول الله دعني

اضرب عنق هذا المنافق فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعه لا يتحدث الناس ان محمدا يقتل اصحابه

الترمذي فقال له ابنه عبد الله لا تنقلب حتى تقر انك الذليل ورسول الله العزيز ففعل عن ابن عمر انه طلق امراته

وهي حائض على عهد النبي صلى الله عليه وسلم فانطلق عمر فذكر ذلك فقال مره فليراجعها ثم ليمسكها حتى

تطهر ثم يطلقها ان بدا له فانزل الله عند ذلك يا ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن في قبل عدتهن

قال ابو الزبير كذا سمعت ابن عمر يقراها وفي رواية عن ابن عمر انه طلق امراته وهي حائض فذكر ذلك

عمر لرسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال ليراجعها ثم يمسكها حتى تحيض فتطهر فان بدا له ان يطلقها فليطلقها

طاهرا قبل ان يمسها فتلك العدة التي امر الله ان يطلق لها النساء وقرا النبي صلى الله عليه وسلم يا

ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن في قبل عدتهن عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده قال اجتمع

ابو بكر وعمر وابو عبيدة بن الجراح رضي الله عنهم فتماروا في شيء فقال لهم علي انطلقوا بنا الى رسول الله

صلى الله عليه وسلم فلما وقفوا عليه قالوا يا رسول الله جئنا نسالك عن شيء فقال ان شئتم فاسالوا

وان شئتم خبرتكم بما جئتم له فقال لهم جئتم تسالوني عن الرزق من اين ياتي وكيف ياتي ابى الله

ان يرزق عبده المؤمن الا من حيث لا يعلم عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لو انكم تتوكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا وتروح بطانا وعن قتادة

قال كان ابن عمر يقول لو وضعت ذا بطنها وهو موضوع على سريره من قبل ان يقبر حلت عن سعيد بن

المسيب قال قضى عمر في المراة التي يطلقها زوجها تطليقة ثم تحيض حيضة او حيضتين ثم ترتفع

حيضها

حيضتها لا تدري ما الذي رفعها انها تتربص بنفسها ما بينها وبين تسعة اشهر فان استبان حمل فهي حامل والا
امرت تسعة اشهر ولا حمل بها اعتدت ثلاثة اشهر بعد ذلك ثم حلت وعن سعيد بن المسيب ان عمر استشار
علي بن ابي طالب وزيد بن ثابت قال زيد رأيت ان كانت لبستها قال علي فآخر الاجلين قال عمر لو وضعت
ذا بطنها وزوجها على نعشه لم يدخل حفرته لكانت قد حلت وعن ابي سنان قال سأل عمر بن الخطاب عن ابي
عبيدة فقيل انه يلبس الغليظ من الثياب ويأكل اخشن الطعام فبعث اليه بألف دينار وقال للرسول انظر ما
يصنع بها اذا هو اخذها فما لبث ان لبس الين الثياب واكل اطيب الطعام فجاء الرسول فاخبره فقال رحمه الله
تأول هذه الآية لينفق ذو سعة من سعته ومن قدر عليه رزقه فلينفق مما آتاه الله وعن ابن عباس قال قلت
لعمر بن الخطاب من المرأتان اللتان تظاهرتا قال عائشة وحفصة وكان بدء الحديث في شأن مارية ام ابراهيم
القبطية اصابها النبي صلى الله عليه وسلم في بيت حفصة في يومها فوجدت حفصة فقالت يا نبي الله لقد جئت
الي شيئا ما جئته الى احد من ازواجك في يومي وفي دوري وعلى فراشي قال الا ترضين ان احرمها فلا اقربها
قالت بلى فحرمها وقال لا تذكري ذلك لاحد فذكرته لعائشة فانزل الله يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك الآيات
كلها فبلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفر عن يمينه واصاب جاريته وعن ابن عباس في قوله واذ اسر النبي
الى بعض ازواجه حديثا قال دخلت حفصة على النبي صلى الله عليه وسلم فقال لها لا تخبري عائشة حتى ابشرك
ببشارة فان اباك يلي الامر بعد ابي بكر اذا انا مت فذهبت حفصة فاخبرت عائشة وعن ... في
قوله واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال اسر اليها ان ابا بكر خليفتي من بعدي وعن ... ابن عباس
قال والله ان امارة ابي بكر وعمر لفي الكتاب واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال لحفصة ابوك
وابو عائشة وليا الناس بعدي فاياك ان تخبري احدا وعن ميمون بن مهران في قوله واذ اسر النبي الى بعض
ازواجه حديثا قال اسر اليها ان ابا بكر خليفتي من بعدي وعن حبيب بن ابي ثابت واذ اسر النبي الى بعض
ازواجه حديثا قال اخبر عائشة ان اباها الخليفة من بعدي وان ابا حفصة الخليفة من بعد ابيها وعن الضحاك
في قوله واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال اسر الى حفصة بنت عمر ان الخليفة من بعده ابو بكر ومن بعد
ابي بكر عمر وعن مجاهد في قوله عرف بعضه واعرض عن بعض قال الذي عرف امر مارية والذي اعرض عنه قوله ان ا...

ودار بها عليها الناس بعدي مخافة ان يفتنوا اخرج مسلم عن عبد الله بن عباس قال حدثني عمر بن الخطاب قال لما اعتزل
رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه وذلك قبل ان يؤمر بالحجاب فقلت لاعلمن ذلك اليوم فدخلت على عائشة
فقلت يا بنت ابي بكر قد بلغ من شانك ان تؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت ما لي ولك يا ابن الخطاب
فدخلت على حفصة فقلت لها يا حفصة اقد بلغ من شانك ان تؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم والله لقد علمت
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحبك ولولا انا لطلقك رسول الله صلى الله عليه وسلم فبكت اشد البكاء فقلت لها
اين رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هو في خزانته في المشربة فدخلت فاذا انا برباح غلام رسول الله صلى
الله عليه وسلم قاعدا على اسكفة المشربة مدل رجليه على نقير من خشب وهو جذع يرقى عليه رسول الله صلى الله عليه
وسلم وينحدر فناديت يا رباح استاذن لي عندك على رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر رباح الى الغرفة ثم نظر
الي فلم يقل شيئا قلت فاني اظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ظن اني جئت من اجل حفصة والله لئن امرني
رسول الله صلى الله عليه وسلم بضرب عنقها لاضربن عنقها فرفعت صوتي فاومأ الي بيده ان ارقه فدخلت على رسول
الله صلى الله عليه وسلم وهو مضطجع على حصير فجلست فاذا عليه ازاره وليس عليه غيره واذا الحصير قد اثر في جنبه فنظرت
في خزانة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا انا بقبضة من شعير نحو الصاع ومثلها من قرظ في ناحية الغرفة واذا افيق
معلق فابتدرت عيناي فقال ما يبكيك يا ابن الخطاب قلت يا نبي الله وما لي لا ابكي وهذا الحصير قد اثر في جنبك وهذه
خزانتك لا ارى فيها الا ما ارى وذاك كسرى وقيصر في الثمار والانهار وانت رسول الله صلى الله عليه وسلم وصفوته
وهذه خزانتك قال يا ابن الخطاب الا ترضى ان تكون لنا الآخرة ولهم الدنيا قلت بلى ودخلت عليه حين دخلت
وانا ارى في وجهه الغضب فقلت يا رسول الله ما يشق عليك من شان النساء فان كنت طلقتهن فان الله معك
وملائكته وجبريل وميكائيل وانا وابو بكر والمؤمنون معك وقلما تكلمت واحمد الله بكلام الا رجوت ان يكون الله
يصدق قولي الذي اقول ونزلت هذه الآية وان تظاهرا عليه فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين
والملائكة بعد ذلك ظهير عسى ربه ان طلقكن ان يبدله ازواجا خيرا منكن وكانت عائشة بنت ابي بكر وحفصة
تظاهران على سائر نساء النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله اطلقتهن قال لا قلت يا رسول الله اني دخلت
المسجد والمسلمون ينكتون بالحصى ويقولون طلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه افانزل فاخبرهم انك

اطلقتهن قال لا ثم استأنس ثم لم ازل احدثه حتى تحسر الغضب عن وجهه حتى كشر وضحك وكان من احسن الناس ثغرا فنزل
رسول الله صلى الله عليه وسلم ونزلت اتشبث بالجذع ونزل نبي الله صلى الله عليه وسلم كانما يمشي على الارض ما
يمسه بيده فقلت يا رسول الله انما كنت في الغرفة تسعا وعشرين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشهر قد يكون
تسعا وعشرين فقمت على باب المسجد فناديت باعلى صوتي لم يطلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه قال
ونزلت هذه الآية واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه الى الرسول والى اولي
الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم فكنت استنبطت ذلك الامر وانزل الله آية التخيير عشر آخرج ابن عساكر قال
[illegible] في قوله وصالح المؤمنين ابو بكر وعمر وعن عبد الله بن بريدة عن ابيه في قوله وصالح المؤمنين قال
ابو بكر وعمر وعن عكرمة وميمون بن مهران مثله وعن الحسن البصري في قوله وصالح المؤمنين قال عمر بن الخطاب وعن
مقاتل بن سليمان في قوله وصالح المؤمنين قال ابو بكر وعمر وعلي وعن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم في قول الله
وصالح المؤمنين قال صالح المؤمنين ابو بكر وعمر وعن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم من صالح المؤمنين ابو بكر
وعمر وعن ابن عمر وابن عباس في قوله وصالح المؤمنين قالا نزلت في ابي بكر وعمر وعن سعيد بن جبير في قوله
وصالح المؤمنين قال نزلت في عمر بن الخطاب خاصة وعن ابي امامة عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله وصالح
المؤمنين قال ابو بكر وعمر وعن النعمان بن بشير ان عمر بن الخطاب سئل عن التوبة النصوح قال ان يتوب
الرجل من العمل السيء ثم لا يعود اليه ابدا وعن معاوية بن قرة قال مر عمر بن الخطاب بقوم فقال من انتم قالوا
المتوكلون قال انتم المتأكلون انما المتوكل رجل القى حبه في بطن الارض وتوكل على ربه وعن ابي عثمان
النهدي قال قال مروان بن الحكم لما بايع الناس ليزيد سنة ابي بكر وعمر فقال عبد الرحمن بن ابي بكر انها
ليست بسنة ابي بكر وعمر ولكنها سنة هرقل فقال مروان هذا الذي انزلت فيه والذي قال لوالديه أف
لكما الآية فسمعت ذلك عائشة فقالت انها لم تنزل في عبد الرحمن ولكن نزل في ابيك ولا تطع كل حلاف
مهين هماز مشاء بنميم وعن عمر بن الخطاب قال خرجت اتعرض لرسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان اسلم
فوجدته قد سبقني الى المسجد فقمت خلفه فاستفتح بسورة الحاقة فجعلت اتعجب من تأليف القرآن فقلت
هذا والله شاعر كما قالت قريش فقرأ انه لقول رسول كريم وما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون قلت كاهن

توبة النصوح عمر بن الخطاب

قال ولا بقول كاهن قليلا ما تذكرون تنزيل من رب العالمين إلى آخر السورة فوقع الإسلام في قلبي كل موقع
عن عمر أنه قال حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا فإنه أيسر لحسابكم غدا وزنوا أنفسكم قبل أن توزنوا وتجهزوا
للعرض الأكبر يومئذ تعرضون لا تخفى منكم خافية عن السدي قال قال عمر وأن لو استقاموا على
الطريقة لأسقيناهم ماء غدقا لنفتنهم فيه قال حيث ما كان الماء كان المال وحيثما كان المال كانت
الفتنة عن عمر بن الخطاب قال ما من حال يأتيني عليه الموت بعد الجهاد في سبيل الله أحب إلي من أن يأتيني
وأنا بين شعبتي رحلي ألتمس من فضل الله ثم تلا هذه الآية وآخرون يضربون في الأرض يبتغون من فضل
الله وآخرون يقاتلون في سبيل الله عن عمر بن الخطاب أنه سمع رجلا يقرأ هل أتى على الإنسان حين
من الدهر لم يكن شيئا مذكورا فقال عمر ليتها تمت وعن عمر بن الخطاب أنه تلا هذه الآية هل أتى على
الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا قال إي وعزتك يا رب فجعلته سميعا بصيرا وحيا وميتا
عن مجاهد قال لما صدر النبي صلى الله عليه وسلم بالأسارى عن بدر أنفق سبعة من المهاجرين على أسارى
مشركي بدر منهم أبو بكر وعمر وعلي وعبد الرحمن وسعد وأبو عبيدة بن الجراح فقالت الأنصار قتلناهم
في الله وفي رسوله وتعينونهم بالنفقة فأنزل الله فيهم تسعة عشر آية إن الأبرار يشربون من كأس كان
مزاجها كافورا إلى قوله عينا فيها تسمى سلسبيلا عن عكرمة قال دخل عمر بن الخطاب على النبي صلى الله
عليه وسلم وهو راقد على حصير من جريد وقد أثر في جنبه فبكى عمر فقال ما يبكيك قال ذكرت كسرى وملكه وقيصر
وملكه وذا الحبشة وملكه وأنت رسول الله صلى الله عليه وسلم على حصير من جريد فقال أما ترضى أن
لهم الدنيا ولنا الآخرة وإذا رأيت ثم رأيت نعيما وملكا كبيرا عن إبراهيم التيمي قال قرأ أبو بكر الصديق
وفاكهة وأبا فقال ما الأب فقيل كذا وكذا فقال أبو بكر إن هذا لهو التكلف وفي رواية عن إبراهيم
التيمي قال سئل أبو بكر الصديق عن الأب ما هو فقال أي سماء تظلني وأي أرض تقلني إذا قلت
في كتاب الله ما لا أعلم وعن أنس قال قرأ عمر وفاكهة وأبا فقال هذه الفاكهة قد عرفناها فما الأب
ثم قال نهينا عن التكلف عن أنس أن عمر قرأ على المنبر فأنبتنا فيها حبا وعنبا إلى قوله
وأبا قال كل هذا قد عرفناه فما الأب ثم نقض عصا كانت في يده فقال هذا لعمر الله هو التكلف

وأنزل الله

فعليكم

فاعلمك انه لا ندري ما الآيات بعدها الا بعد كتامين هذا الكتاب فاعملوا به وما لم تعرفوه فكلوه الى ربه عن
عمر بن الخطاب في قوله واذا الموءودة سئلت قال جاء قيس بن عاصم التميمي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال اني وأدت ثمان بنات لي في الجاهلية فقال له النبي صلى الله عليه وسلم اعتق عن كل واحدة رقبة
قال اني صاحب ابل قال فاهد عن كل واحدة بدنة عن النعمان بن بشير عن عمر بن الخطاب في قوله واذا النفوس
زوجت قال هو الرجل يزوج نظيره من اهل النار يوم القيامة ثم قرأ احشروا الذين ظلموا وازواجهم وعن زيد
بن اسلم عن ابيه قال لما نزلت اذا الشمس كورت قال عمر لما بلغ علمت نفس ما احضرت قال لهذا اجري الحديث
الى الله ثم ان ابن عمر بن الخطاب فاتاه رجل فقال يا امير المؤمنين ما الجوار الكنس فطعن عمر بمخصرة معه
في عمامة الرجل فالقاها عن رأسه فقال عمر احروري والذي نفس عمر بن الخطاب بيده لو وجدتك محلوقا
لانحيت القمل عن رأسك عن عمر بن الخطاب انه قرأ هذه الآية يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم فقال
اغره والله جهله عن البراء بن عازب قال اول من قدم علينا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم مصعب
بن عمير وابن ام مكتوم فجعلا يقرئاننا القرآن ثم جاء عمار وبلال وسعد ثم عمر بن الخطاب في عشرين ثم جاء
النبي صلى الله عليه وسلم فما رأيت اهل المدينة فرحوا بشيء فرحهم به حتى رأيت الولائد والصبيان يقولون
هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم قد جاء فما جاء حتى قرأت سبح اسم ربك الاعلى في سور مثلها عن ابي عمران
الجوني قال مر عمر بن الخطاب براهب فوقف ونودي الراهب فقيل له هذا امير المؤمنين فاطلع فاذا انسان
به من الضر والاجتهاد والترك للدنيا فلما رآه عمر بكى فقيل له انه نصراني فقال عمر قد علمت ولكني رحمته
ذكرت قول الله عاملة ناصبة تصلى نارا حامية فرحمت نصبه واجتهاده وهو في النار عن سعيد بن جبير
قال قرأت عند النبي صلى الله عليه وسلم يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فقال ابو بكر
ان هذا لحسن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ان الملك سيقولها لك عند الموت عن سليم بن عامر
قال سمعت ابا بكر الصديق يقول قرئت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الآية يا ايتها النفس
المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فقلت ما احسن هذا يا رسول الله فقال يا ابا بكر اما ان الملك
سيقولها لك عند الموت عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انه ستري [illegible]

يستعذب بها فغفر الله فاشتراها عثمان بن عفان فقال النبي صلى الله عليه وسلم هل لك ان تجعلها سقاية
للناس قال نعم فانزل الله في عثمان يا ايتها النفس المطمئنة الآية عن ابن مسعود قال ان ابا بكر الصديق
رضي الله عنه اشترى بلالا من امية بن خلف وابي بن خلف ببردة وعشر اواق فاعتقه لله فانزل الله
والليل اذا يغشى الى قوله ان سعيكم لشتى سعي ابو بكر وامية وابي الى قوله وكذب بالحسنى قال لا اله
الا الله الى قوله فسنيسره للعسرى قال الزهري عن عروة ان ابا بكر الصديق اعتق سبعة كلهم يعذب في
الله بلال وعامر بن فهيرة والنهدية وابنتها وزنيرة وام عيس وامة بني المؤمل وفيه نزلت وسيجنبها
الاتقى الى آخر السورة عن عامر بن عبد الله بن الزبير عن ابيه قال ابو قحافة لابي بكر اراك تعتق رقابا ضعافا
فلو انك اذ فعلت ما فعلت اعتقت رجالا جلدا يمنعونك ويقومون دونك فقال يا ابت انما اريد وجه الله
نزلت هذه الآية فيه فاما من اعطى واتقى الى قوله وما لاحد عنده من نعمة تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى
ولسوف يرضى عن سعيد بن المسيب قال نزلت وما لاحد عنده من نعمة تجزى في ابي بكر اعتق ناسا لم يلتمس منهم
جزاء ولا شكورا ستة او سبعة منهم بلال وعامر بن فهيرة عن ابن عباس في قوله وسيجنبها الاتقى
قال هو ابو بكر الصديق عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب
وقد ضرب اخته اول الليل وهي تقرأ اقرأ باسم ربك الذي خلق حتى ظن انه قتلها ثم قام من السحر فسمع
صوتها تقرأ اقرأ باسم ربك الذي خلق فقال والله ما هو بشعر ولا همهمة فذهب حتى اتى رسول الله صلى
الله عليه وسلم فوجد بلالا على الباب فدفع الباب فقال بلال من هذا فقال عمر بن الخطاب فقال حتى استأذن
لك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال بلال يا رسول الله عمر بالباب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان يرد الله بعمر خيرا ادخله في الدين فقال لبلال افتح واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بضبعيه فهزه
فقال ما الذي تريد وما الذي جئت له فقال له عمر اعرض علي الذي تدعو اليه قال تشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله فاسلم عمر مكانه وقال اخرج عن عكرمة عن ابن عباس قال دعا
عمر اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فسألهم عن ليلة القدر فاجمعوا انها في العشر الاواخر فقلت
لعمر رضي الله عنه اني لاعلم او لاظن اي ليلة هي قال واي ليلة هي قال سابعة تمضي او سابعة تبقى

العشر الاواخر فقال عمر رضي الله عنه ومن اين علمت قلت خلق الله سبع سموات وسبع ارضين وسبع
ايام وان الدهر يدور في سبع وخلق الانسان من سبع ويأكل من سبع ويسجد على سبعة اعضاء والطواف بالبيت
سبع والجمار سبع لاشياء ذكرها فقال عمر رضي الله عنه لقد فطنت لامر ما فطنا له وكان قتادة يزيد عن ابن عباس
في قوله ويأكل من سبع قال هو قول الله فانبتنا فيها حبا وعنبا وقضبا الآية وعن علي بن ابي طالب
رضي الله عنه قال انا والله حرضت عمر على القيام في شهر رمضان قيل وكيف ذلك يا امير المؤمنين
قال اخبرته ان في السماء السابعة حظيرة يقال لها حظيرة القدس فيها ملائكة يقال لهم الروح وفي لفظ
الروحانيون فاذا كان ليلة القدر استأذنوا ربهم في النزول الى الدنيا فيأذن لهم فلا يمرون بمسجد يصلى
فيه ولا يستقبلون احدا في الطريق الا دعوا له فاصابه منهم بركة فقال له يا ابا الحسن فحرض الناس على الصلوة
حتى تصيبهم البركة فامر الناس بالقيام وعن ابن عباس قال جاء رجل الى عمر رضي الله عنه يسأله فجعل عمر ينظر الى رأسه
مرة والى رجليه اخرى هل يرى عليه من البؤس ثم قال له عمر كم مالك قال اربعون من الابل قال ابن عباس
فقلت صدق الله ورسوله لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى الثالث ولا يملأ جوف ابن آدم
الا التراب ويتوب الله على من تاب فقال عمر رضي الله عنه ما هذا فقلت هكذا اقرأنيها ابي قال فمر بنا
اليه فجاء الى ابي فقال ما يقول هذا قال ابي هكذا اقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أفأثبتها
في المصحف قال نعم وعن ابن عباس قال قلت يا امير المؤمنين ان ابيا يزعم انك تركت من كتاب الله
آية لم تكتبها قال والله لاسألن ابيا فان انكر لتكذبن فلما صلى صلوة الغداة غدا على ابي فاذن له
وطرح له وسادة وقال يزعم هذا انك تزعم اني تركت آية من كتاب الله لم اكتبها فقال اني سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لو ان لابن آدم واديين من مال لابتغى اليهما واديا ثالثا ولا يملأ
جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب قال أفأكتبها قال لا انهاك قال فكان ابيا
اقول من رسول الله صلى الله عليه وسلم او قرآن منزل وعن انس قال بينا ابو بكر الصديق يأكل مع النبي
صلى الله عليه وسلم اذ نزلت عليه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره فرفع ابو بكر
رضي الله عنه يده وقال يا رسول الله اني لراء ما عملت من مثقال ذرة من شر فقال يا ابا بكر ما ترى في

الدنيا مما تكره فبشا قليل ذا الشر ويده خير لك مما تيل ذا الخير حتى توفاه يوم القيامة وروي عن عبد الله
بن عمرو بن العاص قال نزلت اذا زلزلت الارض زلزالها وابو بكر الصديق رضي الله عنه قاعد فبكى فقال
له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يبكيك يا ابا بكر قال تبكيني هذه السورة فقال لولا انكم تخطئون وتذنبون
فيغفر لكم لخلق الله امة يخطئون ويذنبون فيغفر لهم وعن ابي ايوب الانصاري قال بينا رسول الله صلى الله
عليه وسلم وابو بكر ياكلان اذ نزلت عليه هذه السورة فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال
ذرة شرا يره فامسك رسول الله صلى الله عليه وسلم يده عن الطعام ثم قال من عمل منكم خيرا فجزاؤه في
الآخرة ومن عمل منكم شرا في الدنيا مصيبات وامراض ومن يكن فيه مثقال ذرة خيرا دخل الجنة وعن
ادريس الخولاني نحو من ذلك وعن جعفر بن برقان قال بلغنا ان عمر بن الخطاب اتاه مسكين وفي يده
عنقود من عنب فناوله منه حبة ثم قال فيه مثاقيل ذر كثير وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من قرا في ليلة الف آية لقي الله يوم القيامة ضاحكا في وجهه قيل يا رسول الله
ومن يقوى على الف آية فقرا بسم الله الرحمن الرحيم الهاكم التكاثر الى آخرها ثم قال والذي نفسي
بيده انها لتعدل الف آية وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه انه سئل عن قوله ثم لتسألن يومئذ عن
النعيم قال من اكل خبز البر وشرب ماء الفرات مبردا وكان له منزل يسكنه فذاك من النعيم الذي يسأل عنه
وعن [illegible] عبد الله قال جاءنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر رضي الله عنهما فاطعمناهم
رطبا وسقيناهم ماء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا من النعيم الذي تسألون عنه وعن ابي هريرة
قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فاذا هو بابي بكر وعمر رضي الله عنهما وقال ما اخرجكما من
بيوتكما هذه الساعة قالا الجوع يا رسول الله والذي نفسي بيده لاخرجني الذي اخرجكما فقوموا
فقاما معه فاتى رجلا من الانصار فاذا هو ليس في بيته فلما راته المراة قالت مرحبا فقال النبي
صلى الله عليه وسلم اين فلان قالت انطلق يستعذب لنا الماء اذ جاء الانصاري فنظر الى النبي
صلى الله عليه وسلم وصاحبيه فقال الحمد لله ما احد اليوم اكرم اضيافا مني فانطلق فجاءهم بعذق فيه
بسر وتمر فقال كلوا من هذا واخذ المدية فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اياك والحلوب

فذبح لهم فأكلوا من الشاة ومن ذلك العذق وشربوا فلما شبعوا ورووا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لأبي بكر وعمر والذي نفسي بيده لتسألن عن هذا النعيم يوم القيامة عن ابن عباس انه سمع عمر بن الخطاب يقول ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوما عند الظهيرة فوجد ابا بكر في المسجد فقال ما أخرجك هذه الساعة

قال اخرجني الذي اخرجك يا رسول الله ثم ان عمر بن الخطاب جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن

الخطاب ما اخرجك هذه الساعة فقال اخرجني الذي اخرجكما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن الخطاب

هل بكما من قوة فننطلق الى هذا النخل فنصيب من طعام وشراب فقالا نعم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم

فانطلقنا حتى اتينا منزل [illegible] بن التيهان ابي الهيثم الانصاري وعن ابي بكر الصديق رضي الله عنه

قال انطلقت مع النبي صلى الله عليه وسلم ومعنا عمر الى رجل يقال له الواقفي فذبح لنا شاة فقال النبي صلى

الله عليه وسلم اياك وذات الدر فأكلنا خبزا ولحما وشربنا ماء فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا من

النعيم الذي تسألون عنه وعن عثمان بن عفان رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل شيء

سوى ظل بيت وجلف الخبز وثوب يواري عورته والماء فما فضل عن هذا فليس لابن آدم فيه

حق عن عكرمة قال مر عمر بن الخطاب برجل مبتلى اجذم اعمى اصم ابكم فقال لمن معه اترون في هذا من

نعم الله شيئا قالوا لا قال بلى الا ترونه يبول فلا يعتصر ولا يلتوي يخرج بوله سهلا فهذه نعمة من الله

عن قتادة بن النعمان انه وقع بقريش فكأنه نال منهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مهلا يا قتادة

لا تشتم قريشا فانك لعلك ترى منهم رجالا تزدري عملك مع اعمالهم وفعلك مع افعالهم وتغبطهم

اذا رأيتهم لولا ان تطغى قريش لاخبرتهم بالذي لهم عند الله وعن معاوية سمعت رسول الله صلى

الله عليه وسلم يقول الناس تبع لقريش في هذا الامر خيارهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام اذا فقهوا

والله لولا ان تبطر قريش لاخبرتها ما لها عند الله وقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

يقول خير نسوة ركبن الابل صالح قريش ارعاه على زوج في ذات يده واحناه على ولد في صغره

وعن انس قال كنا في بيت رجل من الانصار فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى وقف واخذ بعضادة

الباب فقال الائمة من قريش ولهم عليكم حق ولكم مثل ذلك ما ان استرحموا رحموا وان حكموا عدلوا

وإذا عاهدوا وفوا فمن لم يفعل ذلك فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل منهم صرف ولا
عدل. وعن جبير بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن للقرشي مثل قوة الرجلين من غير قريش فقيل
للزهري ما عني بذلك قال نبل الرأي. وعن سهل بن أبي حثمة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تعلموا
من قريش ولا تعلموها وقدموا قريشا ولا تؤخروها فإن للقرشي قوة الرجلين من غير قريش. وعن [illegible]
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقدموا قريشا فتضلوا ولا تأخروا عنها فتضلوا
خيار قريش خيار الناس وشرار قريش شرار الناس والذي نفس محمد بيده لولا أن تبطر قريش لأخبرتها
ما لها عند الله. وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقريش في الخير والشر
يوم القيامة. وعن إسماعيل بن عبيد بن رفاعة عن أبيه عن جده قال جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم قريشا فقال
هل فيكم من غيركم قالوا لا إلا ابن أختنا ومولانا وحليفنا فقال ابن أختكم منكم ومولاكم منكم إن
قريشا أهل صدق وأمانة فمن بغى لهم العواثر كبه الله على وجهه. وعن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم الناس تبع لقريش في هذا الأمر خيارهم تبع لخيارهم وشرارهم تبع لشرارهم. وعن أبي موسى
قال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب بيت فيه نفر من قريش فقال إن هذا الأمر في قريش. وعن أبي مسعود
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقريش إن هذا الأمر فيكم وأنتم ولاته. وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا يزال هذا الأمر في قريش ما بقي منهم اثنان. وعن [illegible] وعن أبي هريرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الملك في قريش والقضاء في الأنصار والأذان في الحبشة. وعن سعد
قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من يرد هوان قريش أهانه الله. وعن عبيد بن عمير قال دعا رسول
الله صلى الله عليه وسلم لقريش فقال اللهم كما أذقت أولهم عذابا فأذق آخرهم نوالا. وعن
سعد بن أبي وقاص أن رجلا قتل فقيل للنبي صلى الله عليه وسلم فقال أبعده الله إنه كان يبغض قريشا
وعن أنس أن رجلا قال يا رسول الله ما الكوثر قال نهر في الجنة أعطانيه ربي لهو أشد بياضا من اللبن
وأحلى من العسل وطيورها [illegible] لا يشرب منه أحد فيظمأ ولا يتوضأ منه أحد فيتشعث
أبدا لا يشربه من أخفر ذمتي ولا من قتل أهل بيتي. وعن ابن عباس قال كان عمر [illegible] مع أصحابه

بدر فقال له عبد الرحمن بن عوف لم تدخل هذا الفتى معنا ولنا ابناء مثله فقال انه ممن قد علمتم فدعاهم ذات

يوم ودعاني معهم وما رأيته دعاني يومئذ الا ليريهم مني فقال ما تقولون في قوله اذا جاء نصر الله والفتح

حتى ختم السورة فقال بعضهم امرنا ان نحمد الله ونستغفره اذا جاء نصر الله وفتح علينا وقال

بعضهم لا ندري ولم يقل بعضهم شيئا فقال لي يا ابن عباس اكذاك تقول قلت لا قال فما تقول قلت هو اجل

رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلمه الله له اذا جاء نصر الله والفتح فتح مكة فذلك علامة اجلك فسبح بحمد ربك

واستغفره انه كان توابا فقال عمر ما اعلم منها الا ما تعلم وعن ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء نصر الله والفتح

جاء العباس الى علي رضي الله عنه فقال انطلق بنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فان كان هذا الامر لنا من

بعده لم تشاحنا فيه قريش وان كان لغيرنا سألناه الوصاية بنا قال لا قال العباس فجئت رسول الله

صلى الله عليه وسلم سرا فذكرت ذلك له فقال ان جعل ابو بكر خليفتي على دين الله ووحيه وهو مستوصي بكم فاسمعوا

له واطيعوا تهتدوا وتفلحوا واقتدوا به ترشدوا وقال ابن عباس ثم وافق ابا بكر على رأيه ولا

وازره على امره ولا اعانه على شأنه الا فخالفه اصحابه حتى ارتد اكثر العرب الا العابد قال فوالذي

عدل رأيها ووقرها اي اهل الارض جميعا وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه انه قال الله الواحد

الصمد   و اما مسند دلیل عقلی بر خلافت بلا فصل وجوب و تعدد [illegible] و مقدمات آن باجمع

عقلا ثابت شود بلکه بنقل متواتر یا مشهور یا خبر واحد صحیح لابد مراد از دلیل عقلی آنست که

بلکه همه از مقدمات آن عقلی باشد نه آنکه مقدمه دیگر متواتر یا مشهور و مقدمه که عقلی باشد دو قسم دارد

اول عقلی محض که بغیر استناد بشرع ثابت شود لیکن می باید که شرع تصدیق آن فرماید یا اقلا رد

نماید قسم دوم عقلی ماخوذ از استقرای دلایل شرعیه یا ماخوذ از آنکه نقیض او مستلزم محالی شرعی باشد

مثلا صدور چیزی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که صدور آن جایز نیست و آنچه بدان ماند و لهذا این

فصل را منقسم میسازیم بدو مقصد   مقصد اول در تنقیح خلافت خاصه است زیرا که لفظ خلافت

عامه حقیقت شرعیه است و مدعیان شرع ادای مختلفه دارند [illegible] از ضبط خلافت معنی ادراک

نمایند [illegible] لازمه خلیفه بنوعی تعبیر میکنند مثلا فرقه خلافت [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

فصل هفتم

میشمرند و صفات جلیله مانند هاشمیت و فاطمیت و عصمت و مانند آن اعتبار میکنند و میگویند که امامت از قبیل فروع

است برای علما بلکه اثبات نمی توانند کرد و ما در خلافت بمفهوم سلطنت و فرمانروائی مسلمین نظر میکنیم

خلافت خاصه هجرت و سوابق اسلامیه معتبر میدانیم و هیچ عاقلی این معنی را برای اثبات خلافت [illegible]

نمی آورد پس معنی که در میان فریقین واقع است [illegible] آنچه در [illegible] [illegible] خلافت

را تحقیق ساخت [illegible] خلافت با امامت معنی است که یکی بجای دیگری نشسته [illegible]

او نگاه دارند و مراد از وی پادشاهی است برای قصد اقامت دین محمدی صلی الله علیه وسلم

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس کسی پادشاه باشد و حکم او نافذ شود خلیفه است هر چند فرض کنیم که

افضل امت نباشد و معصوم و مفترض الطاعة در ظن و اگر پادشاه باشد تا حکم کند [illegible] شرع

را نگاه دارد فروع و شرایع باشد و با اقامت دین مثل جهاد و اقامت دین مثل جهاد و اقامت حدود و فیصل

قضایا اصلا منبرا از خلیفه نخواهد بود مانند اکثر منتخلیه در زمان ما و بسیاری از ما اینجا نکته باید فهمید که

گفتگوی امامیه نیز بحث نزاع لفظی است بلکه مذهب محض است نزاع لفظی نیست زیرا که خلافت غیرالنات

است عند الامامیه و صرف لفظ است عند اهل السنة یکی از خلافت بمعنی پادشاهی و صفات جلیله بمعنی

صفاتی که شروط میشمرند اینها با وجود پادشاهی موجب باشند یا حکم او نافذ شود و افضل امت باشد یا نه سخن

میکنیم دیگری از افضل امت که در حکم الله منقاد [illegible] بر تمام امت فرض است پادشاه باشد

یا نباشد ذکر میکنند و امامت بمعنی سخنی است که هیچ فرقه از فرق اسلامیه با آن نطق نکرده است

[illegible] صفات این معنی مفهوم شده از اولاد حضرت مرتضی در عصر از اعصار بر آن اتفاق کرده اند

و حکم نافذ هم [illegible] در شرع و لا لت مرتضی باشد و کسی آنرا نداند و بگوش کسی نرسد بجای که

شخصی گوید امر [illegible] سبیل آید که چندین هزار کس را از فرق ساخت و غیر از هم کیش او را نمیدانند

از فرق اثنا عشریه هم دیده نشود و بجا که همه اینها چطور اگر باور کنیم این را سو فرمای هاشم دامامه

با امامت زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق رضوان الله علیهم قایل اند حالانکه اینها با انقیاد بادشاه

بوده اند [illegible] خلافت [illegible] امامت میدانند یعنی آنکه جمعت امام موجود باشد [illegible] دیگر

نمی‌شود که اقدام بر آن کند ظاهر است که این مسئله شرعیه فرعیه اعتقادیست مراد [illegible] پس از بعد

[illegible] انتظام پادشاهی یا سلطنت قایم گرداند پادشاهی او صحیح باشد خود قابل امام باشد و آن منصب

خلیفه باشد اگر حضرت شمویل طالوت را خلیفه ساخت حقیقة این نیست [illegible] و طالوت ملک [illegible]

او [illegible] حکم [illegible] آنچه آورده [illegible] باشد پس [illegible] تاثیری ندارد پس

مسئله خلافت [illegible] خلافت [illegible] بر مذهب [illegible] اهل سنت [illegible] معنی ندارد

جواب این نکته مذکور شد بر اصل [illegible] خلافت را همراه با وصف [illegible] شده [illegible]

نیابت پیغامبر صلی الله علیه و سلم در کارهای که پیغامبر صلی الله علیه و سلم بنابر وصف پیغامبری میکرد مثلاً اقامت

دین و جهاد با اعدای الله و اقامت حدود الله و احیای علوم دینیه و اقامت ارکان اسلام و قیام به

و [illegible] ازانچه باین قبیل تعلق دارد [illegible] از عهده [illegible] و عاصی نباشد در مقابل آن خلافت

جابره است که بسیاری از احوال مخالف شرع عمل کرد و از عهده [illegible] نیاید و معطل گذارد و بسیاری

از انچه می‌باید که با آنکه عاصی باشد در خلافت خود مثلاً اقامت حدود میکند و احیای علوم دین نمی‌نماید

یا اقامت بوصفی میکند که شرع با آن حکم نفرموده [illegible] میشود [illegible] و [illegible]

باشد و لوازم چند دارد که بدون آن لوازم قیام شخصی بخلافت [illegible] مانند عقل و بلوغ

و ذکورة و سلامت سمع و بصر و حریت و علم و عدالت و شجاعت و رای و کفایت در حرب و صلح و [illegible]

صفات که بداهة عقل معلوم میشود که تحقق مقصود خلافت بغیر آنها ممکن نیست و [illegible]

صفات مزید گردانیده است مثل قرشیت تا تشبه واقع نشود [illegible] چنانکه انبیا

نبی بوده اند از بنی اسرائیل از سبط لاوی باشند یا یهودا یا غیر آن همچنان آنحضرت صلی الله علیه و سلم

لازم گردانید که خلیفه از قریش باشد از بنی هاشم یا غیر بنی هاشم و در اشتراط قرشیت حکمتهاست

که این موضع تفصیل آن بر نمی‌تابد [illegible] جاهلی غیر مجرب [illegible] را [illegible]

[illegible] او خلیفه ساختیم و علما را برای احیای علوم دین و برای قضا [illegible] منصوب گردانیدیم [illegible] امیری

حاذق را [illegible] فوج کشی و مجرب در [illegible] دادن اعدا امیر غزات گردانیدیم و حکیمی را که طریق [illegible]

زکوة و خراج [illegible] و نصب عمال بر شرط که می‌شناسد و تقسیم بیت المال و قید مستحقین میتوان در زمره اولو‌الامر

انتظام امور سلطنت منتظم شود بغیر وجود این صفات در خلیفه جواب گوییم [illegible] اگر [illegible]

[illegible] نشده اند میان [illegible] از هم و این علما امرا و وزرا باهم متفق شوند و با یکدیگر مخالفت ننمایند

و مشهود و مؤکد است در میان آنها امور سلطنت بغیر خلیفه منتظم می‌توان شد [illegible] بغیر خلیفه هر وقت

[illegible] اجتماع [illegible] بسیار [illegible] مشکل کرده اند یا بر سر هوا است نزدیک است

[illegible] که در میان ایشان نزاع شود و انحراف [illegible] از هم [illegible] و لهذا حکما گفته اند سبب تألیف

[illegible] وجود منفرد [illegible] باشد ترتیب شریعت و صاحب و اتفاق در طبایع و انعقاد به صفات کسی

[illegible] که یک وجه یا دو وجه پیدا شود [illegible] بر سر هوا دارد [illegible] بر آن [illegible] کرده جنگها و کارهای عمده

[illegible] درستی میشد و این مبحث است از اجل مباحث حکمت سیاسه مدن چون مدار این امور بر احتمالات

عقلیه نیست بلکه [illegible] در عاده موجب [illegible] منعقده با وجود مصلحت باشد باید دانست که این عزیز

[illegible] یا این زمان هیچ کار نمی‌آید وجود و عدم او مساوی است او خود نمیداند که شریعت و مصلحت

چیست تا در اجرای [illegible] شریعت و مصلحت است و مخالف آن تمیز نماید یکی را ترجیح دهد و از دیگری

نهی فرماید و اعتماد در هر فن بر اهل آن فن کردن و خود معطل محض بودن هرگز راست نمی‌آید و کار

[illegible] الشر [illegible] در عالم از همین جهت ناشی شده و اگر تسلیم این شخص [illegible] افتد العذر [illegible]

المطلوب بالجمله [illegible] که خلیفه چون متصف [illegible] صفات [illegible] باشد نوعی از تشبه با پیغامبر

پیدا کرده است هم در ملکات و هم در افعال چون بر خلافت راشده وصفی دیگر زیاد کنیم و گوییم که

خلافت راشده خاصه مرجع آن تشبه خلیفه است به پیغامبر [illegible] از آنچه در خلافت راشده شرط کردیم

[illegible] تحصیل آن زیادتی باید اتحاد [illegible] سخن اینست که آن خلیفه عین پیغامبر نخواهد بود تا نزول وحی و او [illegible]

خاصه صفت او باشد بلکه از صفات امتیاز [illegible] یعنی که اقرب است بصفات پیغامبر از جهت پیغامبری

[illegible] نمونه اوست و ظل اوست [illegible] اگر [illegible] تشبه معتبر اینجا تشبه در اوصافی است که پیغامبر را باعتبار

پیغامبری باشد مثلا آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجتهاد [illegible] بودند و پیغامبران در حالی متفاوت بودند

پس

پس او را بایه وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم باعتبار پیغامبری نباشد و هاشمی بودند و سایر انبیا را نیز

پیغامبران را بیان سیف هاشمیه باعتبار پیغامبری نخواهد بود و قولنا باعتبار پیغامبری شامل است جهاد را مثلا از

آنکه پیغامبر را بجا آورد ما مور نبود نه بنابر آنکه جهاد ذاتی است از جهت وحی و پیغامبری آنحضرت صلی الله علیه وسلم

آنحضرت را بجهاد داد [illegible] باز نسبت جمیع آنچه از لوازم پیغامبری مطلوب است با آنکه [illegible] آنرا منسوب باید

بعضا او صاف فلیله نیز آنکه هر مسئلهٔ [illegible] نسبت با پیغامبری نسبت [illegible] که ده [illegible] لکن [illegible]

عبادت و تلاوت قرآن و مانند آن باشد و اما فضل امت نسبت درست کرده اند در بعض او صاف

که آن [illegible] خود [illegible] در شی واجب [illegible] و اکثر مقصود از خلافت خاصه

[illegible] مطلقست باعتبار جمیع آنچه از پیغامبر صادر شده از جهت پیغامبری باز نسبت با پیغامبر باید

که تقریر کردیم می تواند شد الا آنکه آن شخص از طبقه علمای امت باشد نه از طبقه سفلی و وسطی و از

طبقه علیا چون [illegible] تواند [illegible] باعتبار [illegible] نفس شخص با پیغامبر در عبادات و مقامات سنیه و اخلاق

[illegible] دیگر [illegible] اسلامیه مثل هجرت و جهاد و نمی تواند شد مگر آنکه این شخص [illegible] و قوت نفس

خود [illegible] قوت ملکیه و عامل جبلیه [illegible] با پیغامبر مناسبت داشته باشد [illegible] مردود را [illegible]

و معجزها از وی دیده شود و نمیتواند شد مگر آنکه داعیه جلیه برای اتمام مواعید الهی در [illegible] او [illegible]

[illegible] نفس پیغامبر در برکت صحبت او و آثار برکات داعیه علیه [illegible] اطوار او دیده شود

و نمی تواند شد مگر آنکه واسطه باشد در میان پیغامبر و امت او در افاضه علوم [illegible] حقیقه خلافت خاصه

و تنقیح واضح کردیم که حقیقت تشریع را او [illegible] شود بعد از آن حقیقه نبوت را نیز [illegible] آنکه خلافت تتمه

نبوت است [illegible] نسبت [illegible] بسبیل بدی می باید که نکته چند بنویسیم نکته اولی تشریع تتمه تقدیر است

معنی تقدیر اندازه کردن خدای تعالی برای هر نوع اندازه نهاده است هر نوع را خلقی است مخصوص

و صورتی است خاص و افعالی و اخلاقی است و الهامات جبلیه که در میان صورت نوعیه و خاصیه [illegible]

متولد میشود و این تفصیل دراز است و آدمی افضل انواع حیوانیست بعقل و ذکا و امدا با انواع غریبه

از الهامات مقتضی نوع اوست و در نفس آدمی قوه نهاده اند قوه ملکیه و قوه بهیمیه اگر آدمی [illegible]

نعوت ملکیه دیده و صیمرا آن کنند که سبب زیادة قوة ملکیه است و در عداد ملائکه داخل شود که ایشان [illegible]

[illegible] را نعوت بهیمیه و در عداد بهایم داخل گردد گویا بهیمه ای از بهایم و خالی است با عقد

نوعی آدمی اگر انتصاف کند و آن امتزاجی است در هر دو از افعال بهیمیه آن کند با ملائکه [illegible]

[illegible] که بهیمه متراکم بر [illegible] حاصل کنند داخل صورت

بهیمیه [illegible] را تقاضا می کند [illegible] آن جا بعد [illegible]

[illegible] ملکات است و احوال و افعال و آثار [illegible]

[illegible] مقتضیات است [illegible] مقتضیات است و این قصه [illegible] مانند صاحب [illegible]

[illegible] که مسمی بصحت است اسباب است و مقتضیات است [illegible] و نهی می باید بود

[illegible] آن عدد ای تعلق جمیع مقتضیات [illegible] القدیر [illegible] در ذیل آن بمقتضای حکمت واجب شد

که [illegible] که در شرع مسمی بفطرت است و ملکات و احوال از آن می خیزد و گویا [illegible] مقتضای

او [illegible] شریعت بنی آدم گویند بعض اشیا را واجب ساخت و بعض آخر را مندوب و مباح

و مکروه و حرام و تعلیم [illegible] نمی باشد مگر نسبه بالهامات جبلیه و قابل تعلیم و واسطه [illegible] الا

[illegible] باعتبار قوی [illegible] و آن مشروع است تغییر و تبدیل [illegible] باب راه نیست لیکن قابل است

که بوضع خاص [illegible] کنند مانند آنکه طبیب برای صحت آدمی [illegible] خاص [illegible] ملاحظه [illegible] در فصل [illegible]

می باید از میان چندین محتملات و این را شرعه و منهاج گویند لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا چنانکه

[illegible] ممکن ارسال رسول فرستادن [illegible] از بالا [illegible] یا از مشرق بمغرب یا از

[illegible] ارسال رسول از جانب حق جل و علا آنست که اراده الهیه متعلق شود بآنکه شریعت

را [illegible] بنی آدم [illegible] مصالح ایشان باشد [illegible] ذاتیه گردد و عقل و قوای ایشان با علم

حق [illegible] شود [illegible] سبب [illegible] اراده افعال [illegible] از [illegible] گردد [illegible]

[illegible] انواع شرک و [illegible] گردد و [illegible] شرک ظلم از میان ایشان [illegible] پیغامبری [illegible]

[illegible] قومی از [illegible] عقوبت و اعمال آن [illegible] و مصلحت

[illegible]

... از آسمان اندازند یا بجمیع افلاک شامید بلکه مصلحی که رسالت رسولی باشد صاحب سکینت

که آنجا سریر مینشیند که جبرئیل واسطه تعدیل آنجا بر ملبوس گردید و این علم و این داعیه را همه افراد [illegible]

قابل نیستند بلکه قابل آن اهل امر اند و آنحضرت آن جا را علی ما خواند و بهمه اوقات قابل ظهور امر حق نیست

پس حکمت الهیه مشتمل بر همه افراد معین میکند [illegible] شخصی ناند [illegible]

و آن فرد بوجود آید نفس قدسیه آن فرد [illegible] را برای خود اصطفا [illegible] تا آنکه [illegible]

[illegible] در دنیا ورزیده و جمیع [illegible] معتدل [illegible] و [illegible]

مقصد انبیا و تعلیم کرامت فرماید [illegible] تعلیم [illegible] بخشد و این داعیه را در میان ایشان

شایع گردانید [illegible] چنانکه [illegible] و عکس آن چراغ در آینه که در حوالی چراغ منصوب

ساخته اند بیفتد پس بوجود این رساله در [illegible] هر دو معنی موجود شوند هم کمال نفس پیغامبر و نفوس

امت او اخرجت للناس [illegible] ان شریعة الهیه که در ازل الآزال صورت بسته بود هر دو حقیقت یکجا بخوبی

از روی تحقق موجود گشت چنانکه کتاب طب را مثلا وجود خطی است و وجود لفظی و وجود ذهنی پس وجود

خطی رنگی است سیاه بر صفحه کاغذ بوضعی خاص ریخته لیکن بر حروف [illegible] صورتی است خاص [illegible]

دال بر صورت ذهنیه [illegible] و آن صورت ذهنیه تفصیل مسائل طب و حل معضلات اوست بسبب نوشتن این کتاب [illegible]

[illegible] طب پیدا شد و در میان مردم [illegible] آمد [illegible] شریعت [illegible] ملکوت [illegible]

علم و تعلیم متحقق شد پس [illegible] معنی ارسال [illegible] انزال کتب فقد بر وی این وجوهی است [illegible] وجودی [illegible]

یک روح است [illegible] صورتی گاهی صورت پادشاه و خلیفه می باشد و گاهی صورت

حسن و علم و گاهی صورت زاهد [illegible] هر صورت را اسبابیست [illegible] و [illegible] هر صورت را

افعالی است [illegible] و نفس [illegible] شروع [illegible] اوست [illegible]

نطفه است [illegible] ظاهر شد بنیان نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که پادشاهی دانستند و [illegible]

این فتح که انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر [illegible]

و افضل الشرائع که بر افضل البشر نازل شد صورت آدم که بعد از چند [illegible] صورت خلافت

و هم صورت هم معنی [illegible] صورت نداشته رسید نکته ثالثه خلافت ظهوری دارد و بطونی [illegible]

ظهورش آنست که برای اقامت دین و بطونش آنکه شبیه است با پیغامبر در خصالی که به پیغامبری تعلق دارد

پس ظهورش آنست که اراده الهیه متعلق بصلاح عالم و کسب معتدبه بخلافت [illegible] شریعت [illegible] حصول اقوال

[illegible] پیغامبر و خلافت آنست که تعلق شود [illegible] الهیه تکمیل افعال [illegible] حفظ اقوال [illegible]

[illegible] پیغامبر [illegible] نزد امت بخلافت [illegible] پیغامبر و اعلای دین پیغامبر [illegible]

[illegible] منعکس شود [illegible] امت [illegible] بطون خلافت [illegible]

[illegible] نفس پیغامبر [illegible] فراست او موافق وحی افتد و انواع کرامات و مکالمات که تابع

کمال نفس او باعتبار قوة عاملة شناخته شود درین هر دو وجه باشد لا بد صورة خلیفه باید که موافق

باشد با صورة پیغامبر اگر پیغامبر پادشاه است خلیفه لامحاله پادشاه خواهد بود و اگر حبر است هر آینه

لا بد خلیفه همان صفت خواهد بود در پیغامبر خصوص صورت از پیغامبری خارج است و در خلیفه خصوص صورت

داخل خلافت است که بمشابهت صورت و معنی هر دو استحقاق نام خلیفه پیدا کرده است چنانکه فصل [illegible]

[illegible] جز نیست در [illegible] و چنانکه خاصه از عوارض ماهیه [illegible] ذاتیه

و دوران حکم بر ملکه [illegible] مصلحتی باشد مقتضی حکمت که بعموم مصلحت تعلق دارد و خصوص آن علة مقتضیه

[illegible] نیست که بخصوص [illegible] تعلق دارد [illegible] که پیغامبر صلی الله علیه وسلم چون [illegible]

در [illegible] او [illegible] و برای او اعوان و انصار مطلوب باشند تا پیغامبر را در حیات

او اعانت کنند و بعد از وفات او واسطه باشند در میان پیغامبر و امت او و چون در ازل الازال حق

مرتبه قدر پیغامبر امت او ممکن گشت [illegible] بالواسطه بعضی [illegible] پیغامبر در امت شد باعتبار

مناسبت جبلیه و اعمال صادره از ایشان چنانکه پیغامبر بوصف پیغامبری در آنجا معین شد اینجا عنوان

خلافت ممثل شدند این معنی در ازل الازال برای ایشان نوشته اند و در جاریه ها نامی برده کار آید

و بعد انتقال [illegible] موجود صحیفه نور ایشان منقش ماند و ما احسن ما قیل فی هذا المعنی در روز ازل آمد

تا روز ابد باید چون سنگ گذرد کس این دولت سرمد را چون خلافت ظاهره و باطنه مجتمع شود آنرا

خلیفه

... و خلافت خاصه مرتبه ایست از ولایت و آن مرتبه اشبه مراتب ولایت است به نبوة و تکمیل

امتی که حکمای الهیات مأمورند [illegible] دین محمد علی صاحبها الصلوة والسلام و تجدید شریعت او قائم فرموده

مراتب اند و خلافت خاصه جامع این همه مراتب است اینست حقیقت خلافت خاصه چون مفهوم خلافت خاصه

منقح شد حالا استقرای احوال خلفا باید کرد و از صحو و فضایل ایشان [illegible]

که [illegible] منجمله [illegible] باید سرد تا واضح شود که ایشان [illegible] متصف اند [illegible]

تا ملخص [illegible] باید نمود تا در تنقیح معنی خلافت و اثبات آن بعد از آن در [illegible]

مدد فرماید تکمله چهارم آنچه تقریر کردیم همین خلیفه خاص [illegible] خلفا الخ [illegible] کردیم

خلیفه خاص پیغامبر صلی الله علیه وسلم [illegible] اوصاف می باید که متصف باشند تا آنکه پیغامبر

ما صلی الله علیه وسلم افضل انبیا بود [illegible] شریعت او افضل شرایع الهیه و کتاب نازل بر وی افضل کتب

سماویه پیغامبران گاهی بصورت بادشاهان بروز میکردند مانند حضرت داود و سلیمان علیهما السلام

و گاهی بصورت احبار مانند حضرت زکریا علیه السلام و گاهی بصورت زهاد مانند حضرت [illegible] یونس و حضرت

یحیی علیهما السلام و در هر صورتی [illegible] این [illegible] و غلبه و عز [illegible] کرامت معجز معدود امت [illegible]

انقیاد [illegible] آن غلبه و آن انقیاد [illegible] بدن [illegible] عنایت الهی [illegible]

[illegible] چنانکه بدن [illegible] نفس [illegible] غلبه و عزت و جاه و آن انقیاد قوم [illegible]

ایشان [illegible] نبوة [illegible] عنایت الهی و فتح [illegible] فتحا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک

و [illegible] حقیقت نبوة [illegible] حرکت [illegible] مانند ظهور حرکت باد در [illegible] حرکت

[illegible] ماهی [illegible] ما [illegible] شیران [illegible] علم [illegible] باشد در مبدء ظهور نبوت

[illegible] پیغامبران جمع بود در بادشاهی [illegible] پس صورت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم

[illegible] آمدن مسلمین [illegible] کردند [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] شدن گرفت تا آنکه صورت [illegible]

[illegible] مانند [illegible] از مدت یا قریب از [illegible] بعد از آن مامور شدند بهجرت و مسلمین [illegible]

موفق گشتند بهجرت و [illegible] برای جهاد پدید آمد و معنی [illegible] و [illegible] فتوح و [illegible] افزون شد

گرفت تا آنکه فتح مکه بوقوع آمد و فوج فوج عرب از هر طرف بخدمت آنحضرت صلی الله علیه [illegible]

و اذا جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا نزول یافت و در غزوهٔ [illegible]

[illegible] هزار کس در رکاب آنجناب صلی الله علیه و سلم حاضر بودند و در حجة الوداع صد هزار است

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضر شدند و بعض ملوک شام و [illegible]

[illegible] فرستادند که بعد از آن [illegible] میکردند و عاملان [illegible] ثابت [illegible]

[illegible] تا آنکه دولت سلطان [illegible] از نواحی پدید آمد حتی یک حبه طعام [illegible] در همین

[illegible] قوی [illegible] متکامل [illegible] برکات نبوت [illegible]

[illegible] ترقی باقیمانده بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برفیق اعلی انتقال فرمود

و آن بهت ذوالقرنین که جمیع بادشاهان را مطیع خود ساخت و لوای فرمان روائی بر [illegible] افراخت

و این پایه را بعرف بادشاهان شهنشاهی میگفتند و خدای تعالی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بانواع

ترقی [illegible] متواتره نواخت [illegible] صلی الله علیه و سلم مراتب بسیار و کرامات بیشمار ارزانی فرمود که

چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک رسید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم لبیک اجابت گفتند

خدای تعالی آن موعود را بر دست خلفا منجز گردانید [illegible] مردم را که تمام ارض [illegible] گذاردند

بر دست ایشان مفتوح ساخت و خزاین این جمیع مسلمانان داد و آنچه در بیان حسنات آنحضرت

صلی الله علیه و سلم تمام و نعمت متکامل شد و در ضمن این ترقیات معنی نبوت متوفر گشت و مضمون هو

الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله بظهور پیوست والحمد لله رب العالمین اما

[illegible] آن بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقتی پیدا شدند که عرب تمام [illegible] پرستی داشتند

راه و رسم انبیاء سابقین بالکلیه فراموش کرده بودند [illegible] ایشان را خبری [illegible] از مبدأ و معاد

ایشان [illegible] ظلم بر یکدیگر آئین ایشان بود حلال و حرام نمیدانستند پس حق سبحانه تعالی آنحضرت را

صلی الله علیه و سلم مبعوث فرمود و بهترین کتب الهیه بر وی صلی الله علیه و سلم نازل فرمود و بانواع احکام

و حکم آن [illegible] که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و جماعه را موفق گردانید بحفظ علم درشد

القرآن

آنحضرت صلی الله علیه وسلم امّیین که کتاب نمی‌خواندند و حالت علم و احکام را یاد گرفتند
تا حدیکه بادیه‌نشینان احبار زمانه گشتند باز در میان امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حفاظ را برانگیخت
و در هر عصری جمعی را بقراءت قرآن توفیق بخشید و جمعی را بتفسیر قرآن ملهم ساخت و طائفه را بحفظ
حدیث ممتاز گردانید و قومی را بفتوی و قضا قائم نمود و در هر زمانی [illegible] سلطنت
داد اگر کسی در این امام درست باشد بداند که [illegible] از متاع [illegible] [illegible]
و آخر [illegible] اظهار [illegible] آل مسلمین [illegible] از آن عهد اول و اظهار [illegible] یافتند [illegible] در
[illegible] بعضهم [illegible] اللهم الحقنی بالرفیق الاعلی [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] بعد بعثت از میان قلب [illegible] صلی الله علیه
وسلم چشمه [illegible] تمام آفاق رسید [illegible] تعلم و حفظ شریعت [illegible] که در عبادات و ادب
ثابت بود و در صدور [illegible] مشکل گشته [illegible] این را [illegible] بعنوان کشف [illegible]
ظهور بلکه رأی العین می باید [illegible] در صورت [illegible] تا [illegible] آنحضرت صلی
الله علیه وسلم [illegible] اکثر علوم الهیه که [illegible] قلب [illegible] صفت [illegible]
مستفیض بود همه توحید عبادت [illegible] قصص انبیاء سابقه صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] علم [illegible] پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] احکام [illegible] نازل گردید [illegible]
طریقه ادای صلوة و زکوة و صوم و حج و واجبات و منهیات نکاح و بیع و طریقه سیاست مدن
و آداب معیشت علی اکمل الوجه بیان فرمودند بعد از این دو مرتبه مرتبه سیوم که آخر مراتب نبوت است باقی
ماند و این مرتبه سیوم دو قسم است قسمی آنست که بحضور پیغمبر می‌توانست بوجود آید [illegible]
الهیه آنرا موخر داشت تا خلفا را معنی خلافت [illegible] تمام شود و آن جمع قرآن است [illegible]
[illegible] آنکه بین الدفتین مجموع شد و [illegible] اجتماعیه در آفاق [illegible] یافت و [illegible] حفظ قرآن
بر کافه مسلمین [illegible] گردید و قسمی آنست که بحضور حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ممکن نبود که بوجود آید
الا بعد وفات صلی الله علیه وسلم متحقق شود و آن [illegible] احکام آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

مردم شایع نگشته بود علما آنرا تفتیش نمودند و از صدور رجال بر آوردند و حکم بر آن فرمودند [illegible]

تکلم [illegible] قیاس و غیره بعضی خصوص مخفی بود یعنی نسبتی بود تشبیه یعنی مراد متکلم مستند علما استنباط

[illegible] کردند [illegible] استنباط آن وقتی که علما اجماع او را حمل در عقد بر آن منعقد کردانیدند و طرق اجتهاد در آنچه

[illegible] منسوب کردند و طریق بدایة حدیث و احیا طریق آن آموختند و این مرتبه

[illegible] بود بواسطه [illegible] صلی الله علیه و سلم استفاده میتوان نمود بر آن

[illegible] صلی الله علیه و سلم استفاده کرده شده اند اهل سنت خواهند بود تا کتاب بسیر [illegible] صلی

الله علیه و سلم عایشه [illegible] باید که چه شد قرآن را دو قلم باید و تعلیم باید استنباط شرایع و افضل الواقع

[illegible] و سبب اجماع بر خلفا است که در شوره فقهای صحابه تکلم کردند و آنکه حکم نافذ شد و در آن

و مباحث آنرا قبول کردند و این نوع [illegible] جا شرح شده اند شد اما صورة آنحضرت صلی الله

علیه و سلم که فراهم شده باید از تنبیه مسلمین باشد با نواع اکتساب احسان از تلبس بوظایف

طاعات [illegible] این راه نموده [illegible] مخصوص است تمهید قوانین احسان مثل وظایف صلوة و ذکر

و بیان کردن حفظ لسان و اشاره نمودن بمقامات و احوال نمودن آن مقامات و احوال و تاثیر

صحبت [illegible] اشاره واقع شد در کلمه و در کیمیا و بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر عصری افاضل

امت امید اتصاف باحسان و کار الصلح نفوس الست مقامات و احوال دلالت نمودند [illegible]

را [illegible] افاده ایشان و استفاده آن جا نوادرها ملهم شد و این نیز سری است از اسرار الهی که در بعثت

حضرت نبی صلی الله علیه و سلم منطوی بود در اول قدم این سلسله خلفا بودند که عام را با جمیع دلالت

[illegible] عقد قولا و فعلا و تعلیم مسائل احسان قولا و فعلا مراتب بسیار دارد و مرتبه آخر [illegible] قسم

[illegible] گشت که مردم بواسطه آنحضرت صلی الله علیه و سلم می توانستند گرفت بعضی از خیر عامه

الهی خلفا قایم مقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ادای این تعلیم ساختند تا بیشتر بدست آید تفصیل

این اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامع بودند در کمالات [illegible] مثل عصمت [illegible] و احسان و بعض

امور [illegible] از جهت احسان و بعض از جهت نبوت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

در هم محبت نماند نه که این فعل مثلاً مخصوص باشد بآن جناب است از جهت نبوت صادر شده پس از آن آنچه

در آن مشترک است و جهت تمیز از آن نیست از جهت احسان است پس بر همه امت را بآن اقتدا می باید کرد

بلکه در خصایص آنچه می باید همه مردم را بآن متشبه شد و خیریت را که کمال امتیاز میکرد دیده [illegible] را

از آنجناب صلی الله علیه وسلم اقتدا نمودند همه مردمان از نفلها مسابقه آنرا امور کرد نه واضح شد که اینهمه بسبب

احسان است همه امت را اقتدا بآن باید کرد و معجزه مخصوص جناب است و در [illegible]

[illegible] اند بود مخصوص با نبیاست و کشف مبشرات و فراسات عام و قسمی آنست که مردم [illegible] علما از

حضرت صلی الله علیه وسلم نمی توانستند اخذ آن بطریق رمز و اشاره و دون العموم حال باشد بمحبت رسول

که با بعض آنرا اخذ آن فی الجمله گویند با نسبت او بسبب اعتیاد و تشریع و در عام نسبت [illegible]

در علوم انتقالیه تشابه را بحیث رسول چه معنی دارد و نسبت اولیا این چه صورت بندد اینهمه مباحث

بدون توسط علما [illegible] نمی آید پس جمیع افراد امت باعتبار این امور محتاج شدند بواسطه بالجمله سخن

کوتاه نسبت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صورت نبوت بغیر قیام خلیفه باید منتهی عالم مستقل قرار

ذو القرنین باید منتهی مردم [illegible] که [illegible] با صول آن باشد [illegible] و همچنین [illegible]

[illegible] بسبب [illegible] آن وجه این [illegible] و بدون احتیاجات در هر باب [illegible]

[illegible] بدون افاده [illegible] از مسایل [illegible] نکته [illegible] در بیان آنکه

نسبت با پیغامبر صلی الله علیه وسلم باعتبار استعدادات و ملکات که مصدر افعال و احوال آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بوده است چه صفت می باید که باشد و اینجا دو دقیقه است که فهم آن از ضروریات

این بحث است بلکه از مهمات اکثر مباحث کلامیه دقیقه اولی خلق اشیا بواسطه از حضرت حق است

جل شانه باراده اختیار نزدیک اهل حق لیس بجایت و تعلیه [illegible] توقفی که بعض اشیا را بر بعض دیگر

میشود بر سبیل جری عادت است عادة الله چنین جاری شده که عقب بعض بعض اشیا مخلوق کند او

کذا خلق فرماید اینجا قدم قومی لغزیده است در هر استدلالی که با سباب و مسببات خاص کنند یا

بسبب بر اسباب [illegible] و این شبهه بهم سانند که افاضه اشیا باراده فاعل مختار نه بطریق

ابواب و فواید بسیار [illegible] با سبب خاص و با امکان نتوان کرد و این شبهه [illegible]

مصالح دنیا و آخرت همه موقوف بر استعدادات از اسباب بر مسببات و بالعکس [illegible]

[illegible] استعمال دواها [illegible] با عدا [illegible] آنحضرت صلی الله

علیه و سلم در حرب [illegible] ملاحظه [illegible] معهذا [illegible] سبب خاص [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] یکبار [illegible]

[illegible] اصابت [illegible] تفصیلی ندهد مکلف [illegible] شوند [illegible] عظیم حق [illegible]

توقف [illegible] اسباب [illegible] ارتباط با اراده فاعل مختار نیز امر حق [illegible] تطبیق

[illegible] عقل [illegible] حق ماند و الا [illegible]

مسلک [illegible] حق [illegible] اند و از تفصیل [illegible] دقیقه ثانیه در باب رای [illegible] میشود [illegible] از اسباب

و مسببات مانند [illegible] قایلان [illegible] قطع را فایده ندهد [illegible] عالم ممکن است [illegible]

پس قایلان [illegible] اکثر آن فایده قطع ندهد [illegible] در عالم کون و فساد یقین [illegible]

همین [illegible] اسباب [illegible] وجود مانع و انتفای شروط منتفی است علی کثرتها و انتشارها

[illegible] معهذا فی نفس الامر اعتقاد جازم در بعض [illegible] حاصل میشود بلکه در بعض [illegible] یقین

نیز بهم میرسد و این سخن بدان می ماند که اغلاط حس بسیار است مع هذا در بعض [illegible] یقین [illegible]

میگردد و سلامت مواد [illegible] در اکثر انظار غیر متیقن [illegible] معهذا یقین در بعض امور پیدا میشود

و احتمال مجاز و اشتراک و تخصیص عام و مانند آن در کلام مخبر صادق قایم معهذا یقین به مضمون

خطاب شارع حاصل میگردد و انکار [illegible] مکابره است [illegible]

[illegible] در بعض جاها حاصل میشود [illegible] میگردد [illegible]

[illegible] چون این دو دقیقه مذکور شد [illegible] اصل سخن رویم افعال [illegible] متقاربه از نفس ناطقه

پیدا نمی شود تا آنکه آن نفس [illegible] راسخه نباشد مناسب آن افعال و احوال [illegible]

مانند [illegible] متکلمین گفته اند که [illegible] عالم [illegible] اتقان دلالت میکند بر آنکه [illegible] آن عالم است [illegible]

[illegible]

[illegible]ات و حکومت و نادرست است خلیفه پیغامبر را صلی الله علیه وسلم که مقصود از این قسم افعال آنست

بصورة پیغامبری افعالی دارند لابدست از آنکه در نفس ناطقه او کمال جوهر و قوت ودیعت نهاده شده

قوة عاقله و قوة عامله و در اجتماع این دو قوة و اصطلاح هر یکی با دیگری نیز مراعی داشته باشد تا

تا لایق خلافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شود از ثمرات کمال قوة عاقله در پیغامبر [illegible]

[illegible] محدثیه و صدیقیه و فراست صادقه که بسبب آن اصابت کند در ظنون [illegible]

رفتار و رای او موافق افتد با وحی الهی در اوقات بسیار از ثمرات کمال قوت عامله در پیغامبر

عصمت است از معاصی و مسارعت [illegible] و در خلیفه صلاح و عفت و محفوظ بودن از معاصی تا آنکه [illegible]

در حق او گواهی دهد که ان الشیطان یفر من ظله [illegible] از ثمرات [illegible] و حیث

در پیغامبر معجزات است [illegible] و وقائع [illegible] در خلیفه [illegible]

[illegible] کرامات خارقه و تاثیر دعوات و تاثیر مواعظ او در [illegible] مردم و [illegible]

[illegible] باید شود خلیفه است نوعی از تشبه با پیغامبر درست نکند یکی آنکه [illegible] باید بعد [illegible] دیگر

آنکه داعیه الهیه انفس [illegible] از سر تحقیق شده از سر تقلید [illegible] داعیه محقق شده [illegible] برکات عجیبه

کارهای او ظاهر شود سیوم آنکه [illegible] صاحبها الصلوات والتسلیمات [illegible] احکام [illegible]

[illegible] و نسبت [illegible] با پیغامبر مانند [illegible] مجتهد [illegible] دقیقه می باید [illegible]

[illegible] شرایع [illegible] که معجزه ثابت [illegible] نبوت انبیاست [illegible] مطابق [illegible] معجزه عقول [illegible]

در مشکل [illegible] آنها [illegible] درست کرده [illegible] گرد آورده [illegible]

را [illegible] میگویند [illegible] با [illegible] مردم صدق [illegible] معلوم کنند [illegible] معامله پیغامبر با

خدای تبارک و تعالی است [illegible] با انواع [illegible] آمدند [illegible] تمام [illegible]

که [illegible] پیغامبر را [illegible] الا از جهت آنکه علوم نظریه که مقتضی نوع انسانی است در [illegible]

ایشان قائم است [illegible] دل قبول [illegible] مقتضی نوع محبت تمام [illegible] اگرچه [illegible] کنند

انکار و جحود [illegible] و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا [illegible] آنکه این کلام صادق از تقلید [illegible]

اخذ نموده است هر یا بعضی از فکر دریافت را ادعای رسالت نموده است یا تملق کرده است الا بوحی الهی

و دواعیه نازله از خود [illegible] ات اگرچه موافق شده باشد و اکثر آن را بنیادی با یقین اعتقاد بشبهه

[illegible] چون معجزات خارقه و برکات [illegible] شان معلوم کردند حقانیه از هر طرف جوش زده قوانین

باطل [illegible] گشت و [illegible] انبیا [illegible] دیدند چون این دقیقه گفته شد با صلحا [illegible] خلیفه

[illegible] باید که مامور شود تا کسان بدانند که خدای تعالی بتمام اراده خبر فرموده که [illegible]

[illegible] بر ما نصب ساخته آن آیه که فرمود ان آیة ملکه ان یأتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترک

آل موسی و آل هارون اما [illegible] تعلق بپادشاهی دارد هر دو به اتفاق هموار نشود مگر آنکه نفس با لطف

[illegible] بصفت [illegible] تمام مختص و شناختن خود صاحب یکی با در تفویض امور

[illegible] در عقل [illegible] دیگر فی اسنا المعیة بظن یک الظن کان قد

[illegible] از مراکب بسیار است که امور عارضه سهم می آید تا کار تا کی کند [illegible] واقع شود و گر غلبه

[illegible] اذا کنت ذا رای فکن ذا عزیمة فان فساد الرای ان تترددا و اذا

کنت ذا رای فکن ذا رویة فان فساد الرای ان تتعجلا و معلوم نیست اشتباه غیر فراست المعیة چیزی نیست

و اینقدر بر کسی که بصحبت ملوک رسیده باشد [illegible] را دیده مخفی نخواهد بود دیگر بخت [illegible]

نه بخت منکوس چون کاری پیش آید مانند [illegible] زد [illegible] [illegible] در [illegible] باد

[illegible] شدن خود را از زبان [illegible] می گوید [illegible] پهلوی [illegible] وقت بجا بدیکی

[illegible] گفت [illegible] ایزدی نباید [illegible] و [illegible] در معرفت [illegible] خرد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اند کرد و علما بنیان محسوس بر تسییرات کواکب [illegible] و ولادت

اعتقاد مینمودند [illegible] علوم [illegible] است که [illegible] از آن نهی فرموده لهذا [illegible] از [illegible]

[illegible] و جهت دیگر شجاعت که توسط است در میان تهور و جبن دانسته باشد و [illegible]

[illegible] جرأت [illegible] و حکمت که حد وسط است [illegible] و غفلت و عدالت که [illegible] در [illegible]

مناسب آن حالت [illegible] نفس [illegible] شود و الکلام فی هذه المباحث یطول اما [illegible] تعلق [illegible]

بوجه اتفاق صادر شود مگر خلیفه عالم بکمالات رسیده باشد و تلقی آن بعلم خدا داده نموده باشد معلمیت

هر حکمی دانسته نسبت او با اشیا مانند نسبت مجتهد با مجتهد مستقل در مذهب خود [illegible] ورزیده و فن حکمت

از اول او جوشیده و الله هو این علوم ندارد دیگران را چه امکان [illegible] خصائل [illegible] که بعد [illegible]

نمی باید از روی صفت [illegible] لطف او بقوم [illegible] او در تعلیم علوم [illegible] شود

[illegible] منظور نظر او بعد و اینجا دقیقه ایست آنرا نیز باید فهمید در ملت محمدیه علی صاحبها

الصلوة والتسلیمات [illegible] که در [illegible] خویش [illegible] گذارد [illegible] که [illegible]

[illegible] قصد فی الامور مطلوب شده است قصد فی العادة [illegible] از مهمات [illegible]

[illegible] در انداخت هر که [illegible]

از چنین [illegible] اتفاق [illegible]

انکه [illegible] فطرة الله التی فطر الناس علیها [illegible] ساخته باشد [illegible]

[illegible] باشد و اینجا نیز دقیقه ایست [illegible] سابقه قصد فی الامور مطلوب است

در میان بهیمیت و ملکیت صلاح [illegible] ملکیت را مطلق [illegible] از بهیمیت مطلقا

[illegible] گشتن [illegible] صلوات الله و سلامه علیهم اینجا غلط نکنی [illegible]

[illegible] فلسفه در تقریر [illegible]

اشیا [illegible] طریق [illegible]

[illegible] این بحث گفته شد [illegible] دیگر [illegible] ازین بحث [illegible] تهذیب نفس [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] استعدادات [illegible]

آن گذشت دیگر برکات نازل [illegible] خدا [illegible] اسلامیه بیشتر از

کسب بندگان و استعدادات ایشان ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها [illegible]

نوع [illegible] میباشد [illegible] برکات [illegible] صلی الله علیه وسلم

در وقت [illegible] خدا تعالی چون آنحضرت را صلی الله علیه وسلم محض برحمت خود بسوی [illegible] استقام

انبیا علیهم الصلوة والسلام تن تنها آمده که اعانت او صلی الله علیه وسلم بر [illegible] [illegible]
گشت و هر که حاضر شد از مردم بقرب خاص رسیدند [illegible] [illegible] که هر که [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] مرتبه هر که در جهاد اعدا مقدم تر در صف سعادت سبقت قدم تر قال الله تعالی
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا و
قال [illegible] لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم
وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وفضل الله
المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة وکان الله غفورا رحیما [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] الا رکعتین [illegible] [illegible] ماه [illegible] در یک ساعت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مومنین [illegible] که قبل از هجرت [illegible] بنور ایمان متحلی شدند [illegible] عالم آمدند باعتبار
[illegible] [illegible] [illegible] بدر و احد و حدیبیه حاضر بودند گوی مسابقت ربودند و چون با تمام آنحضرت
صلی الله علیه وسلم صورت عالم متشکل [illegible] متشکل معنوی که عند الله مطلوبست جماعه [illegible] نیز [illegible]
عالم آمدند [illegible] [illegible] حلیفه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مهاجرین اولین [illegible]
و از حاضران بدر و احد و حدیبیه [illegible] [illegible] بنیان [illegible] [illegible] که کتاب
و سنت [illegible] [illegible] [illegible] قبول میکنند چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بار
عالم شود و لطف [illegible] [illegible] [illegible] زمام اختیار بدست او و بدرجت تمام شود حکمت محض است
سر لطف [illegible] آفرین [illegible] [illegible] مصلحت عام را نبوة و خلافة نبوة محض تهذیب نفوس [illegible]
جماعه [illegible] [illegible] بلکه برکت [illegible] عالم برای تمام عالم [illegible] ضمن تهذیب نفوس جماعه جدید آمده و از
میان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ارباب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مستعد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عالم را از صلاح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در طریق [illegible] [illegible] [illegible] خلافت خاصه از میان مردمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مرجع از
میان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کلا نهی

و خلافت خاصه بعوض نبوت مخصوص به نبوت محمدیه دو چیز تواند بود چنانکه معروف پیغمبر نیز بود

و هم باشد یکی سابق از نبوت این نبی و دیگری [illegible] بعد از نبوت اما سابق پس آنست که پیغمبران پیشین

بوجود پیغمبر ما خبر و بشارت دهند و علامات [illegible] در امت ایشان شایع شود مثلا [illegible] مرسل باقی [illegible]

اسمه احمد [illegible] ان [illegible] ما [illegible] اسرائیل [illegible] خود [illegible]

ساعت [illegible] را در آخر زمان مبعوث فرماید هر زمان پیغمبران سابق [illegible] اخبار [illegible]

از آن مقامات مردم و اندازات [illegible] ماندان [illegible] آن پیغمبران [illegible]

[illegible] که شریعت پیغمبر لاحق مصدق شریعت سابقه باشد و معجزه باهره [illegible] پیغمبر [illegible]

سازند و شریعت او را [illegible] گردانند تا هلاک شود هر که هلاک شود [illegible]

در خلافت خلفاء [illegible] که وقت [illegible] حیث [illegible] یکی [illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible] فرماید که فلان کس [illegible] دوم اعلام نماید که فلان شخص [illegible]

و شهداء و صالحین است سوم امارات استحقاق او خلافت را خلاف [illegible] کند [illegible]

اینجا رسید [illegible] خلافت او قائم گردید و مردمان با طاعت او مکلف شوند بعد [illegible]

وقت وفات پیغمبر [illegible] کرد [illegible] خلافت را برای خلیفه منعقد نماید و بعد از آن

[illegible] در عالم [illegible] بینه و یحیی من حی عن بینه

و امامت [illegible] آنست که معانی خلافت خاصه در خلیفه نمایان گردد [illegible] آیات و امارات خلافت او

[illegible] متواتر افاضه فرماید بجا میماند که شخصی گوید من طبیب و مهارت او در طب [illegible]

مرتبه حقی باشد بعد از آن مرضی [illegible] رجوع کنند و هر مریضی را با سباب و علامات [illegible] کنند که فلان

مرض دارد و اصابت نماید در آن بعد از آن برای هر مرض دوای وصف کند و آن ادویه

موثر افتد و علم [illegible] معالجه او از امراض مهلکه خلاص شوند و مطابقت او بمنزله الشمس [illegible]

النهار واضح گردد و [illegible] معانی خلافت که بیان آن کردیم تا مادامی [illegible] مقصد اول [illegible]

بر [illegible] تا دلائل خلافت خاصه از بیان حضرت شارع ادراک نمائی بعد از آن مقصد [illegible]

هو از هذه الدلائل قسم ثانی مساعد [illegible] ازین جهت لازم است که خلیفه خاص تشبه بیشتر باشد بتعلقات [illegible]

مشتبه بود بپیغامبر با اوضاع [illegible] نباید به امیر باستظهار او تا بکند نکته تسمیم در فروع که لواحق مسئله

خلافت خاصه فرع اول آنچه بیان کردیم فرعی است از مراتب شد که تشبه انواع ولایت [illegible] بنود

و وزرای [illegible] نسبت بسیار است که بعضی [illegible] خواص مختص بآن می تواند اما چون تعلق بعموم باشد

[illegible] بیت [illegible] و شریعت ظاهره نیز ازان در اثبات آنکه طرق منفرد بوده اگر انقسیم ولایت

[illegible] چون عمر عالم و حافظ تکی و انکار ولایت دیگران نمائی و اگر فضیلت یکی بر دیگری مقرر

عالم [illegible] افضلیت در [illegible] مرتبه خواهد بود نه باعتبار سایر مراتب مراد اینجا بسیار است و [illegible]

[illegible] مراتب الهیه تعلق [illegible] داشته باشد فرع ثانی آنچه بیان کردیم سوره کامله خلافت

خاصه است چون افراد مرتبه در مقتضی این نوع مختلف می افتد باعتبار مواد که متعلق آن نوع

بوده باشند بجهان لازم نیست که همه خلفا در خواص متساوی الاقدام باشند ممکن است که شخصی باعتبار

یک صفت اقوی و اقدم باشد و شخص دیگر باعتبار وصف دیگر اثبت و اعلی چنانچه مشترکند در

اصل [illegible] چنانکه انبیا در اصل نبوت مشترک اند و در اصل لوازم نبوت متوافق و در زیاده

در کلیت بعض اوصاف متفاوت بجهان بعض خلفا سوابق اسلامیه بیشتر دارند و بعض سابقه با آنحضرت

[illegible] و هم بعد اتفاق در اصول لوازم خلافت خاصه [illegible] حضرت فاروق رضی الله عنه [illegible] مستعد [illegible]

[illegible] باعتبار بعض اوصاف جبلیه که بسیاست ملک تعلق دارد فرع ثالث اگر جماعت کثیر

مومنین در اصل لوازم خلافت خاصه همچنان باشند و در زیادت و قلت اوصاف متفاوت مقتضی

[illegible] خلافت خاصه حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم آنست که صاحب زیادت اوصاف متعلقه بنبوت

مقدم باشد بر صاحب زیادت اوصاف متعلقه بشریت در زهد تجرید وجه یکی آنکه پادشاه صاحب سطوت

خود می خواند که اعتبار وزرا و [illegible] در پایتخت [illegible] نگاهداشته از ایشان امور متعلقه بجیش [illegible]

زهد [illegible] و در عالم بعد نصب [illegible] فایده از مطلوب ضایع گردد چون بمناسبت ملکات

جبلیه کسبیه خلفا آنها را می شناسد که عالم بی خبر بود [illegible] منزلها بخلاف

اخبار

اخبار و آثار دیگر همین [illegible] داده [illegible] دوم آنکه [illegible] صفات ظاهره کرده [illegible]

بود پیغامبر را صلی الله علیه و سلم [illegible] بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر شد [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم پس [illegible] سیوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم

[illegible] عامه ملک سیاست لشکر [illegible] خدم و حشم [illegible]

هر که را [illegible] این بحث نکته گفته شد باید دانست که مفهوم خلافت

تامه [illegible] تضعیف [illegible]

[illegible] اکثر الناس [illegible] دلایل عقلیه

بر خلافت خلفا [illegible] استقرار احوال [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible] مقدمات

مسلم عند المسلمین آنست که [illegible] مقدمات مستلزم محالات [illegible]

[illegible] عصمت پیغامبر [illegible] یا اجماع امت مرحومه [illegible] آنحضرت [illegible]

مقدمه نخستین آنکه بدلایل عقلیه یقین میکنیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] خلیفه برای امت خود معین

فرموده است و انقیاد آن عزیز و آنچه بخلافت تعلق دارد لازم نموده دوم آنکه بدلایل عقلیه یقینیه

میدانیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای امت خود خلیفه معین ساخته است آن خلیفه صدیق اکبر است لا غیر

ثم الفاروق ثم ذو النورین [illegible] ان الشروع فی المقدمة الاولی [illegible]

در تقریر این نکته البته مهمه که ترتیب دلایل و تقریب آن مسایل بر معرفت او موقوف است و آن نکته

آنست که مراد ما از تعیین خلیفه که بوجوب آن [illegible] زبان میکشاییم نه آنست که آنحضرت صلی الله علیه

و سلم نزدیک وفات خود مسلمانان را جمع فرماید و بیعت آن خلیفه امر نماید یا بعضی از اعلام [illegible]

در [illegible] حیاتیکه [illegible] استخلاف [illegible] مراد ما آنست

شریعت مثل سایر شرعیات چنانکه بوضوء و غسل و نماز و زکوة و سایر عبادات و مناکحات و مبایعات

و اقضیه و جراحات در عهد شریف خود امت را [illegible] ساخت به نص قرآن [illegible]

حدیث و اشاره [illegible] اجماع و قیاس صحیح [illegible] همچنین [illegible]

تکلیف عامه مکلف سازد تا آن نوع تکلیف که تقریر کردیم و چون این نکته ممهد شد منشأ غلط شیعه معلوم میگردد
که گمان برده اند اهل سنت در صحت خلافت خلفا نیز نص شرط دانسته اند و حدیثی صحیح در این باب وارد
کرده اند و نمیدانند که متکلمین و محدثین همه برآنند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم استخلاف نکرده و نقل حدیث در این
باب صادر نشده بنظر انصاف نص ثبوت بر نفی خلافت عامه که در وقت عقد بیعت
... موجب آنکه قال محمد
... یعنی محمد بن ابراهیم هذا القاسم بن محمد ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال حین سمع تکبیر عمر فی صلوة
... یابی الله ذلک و المسلمون فلولا مقالة قالها عمر عند وفاته لم یشک المسلمون
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قد استخلف ابا بکر ولکنه قال عند وفاته ان استخلف فقد استخلف
من هو خیر منی و ان اترکهم فقد ترکهم من هو خیر منی و عرف الناس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
لم یستخلف احدا فکان عمر رضی الله عنه غیر متهم علی ابی بکر رضی الله عنهما و مراد ما از نص جلی آنست که
بلفظ صریح در بیان خلافت وارد شده باشد یا حدیثی صریح بتواتر رسیده باشد بلکه میتواند بود که آیات
و احادیث بسیار از اخبار در قدر مشترک استخلاف متعدد باشند در بعضی نام این خلفا بطریق رمز
و ابهام برده باشند و نام خلافت تصریح کرده باشند کما قال عز من قائل وعد الله الذین آمنوا منکم
و عملوا الصالحات لیستخلفنهم الآیة یا نام خلفا بطریق تعیین و تصریح برده باشد و معنی خلافت
بکنایه ادا کرده باشند کما قال النبی صلی الله علیه و سلم اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر و در بعضی
هر دو بطریق رمز و ابهام بیان نموده باشند کما قال عز من قائل الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة
الآیة و در بعضی لوازم خلافت را بعضی از اینها صریح اثبات کرده باشند و در بطریق اشاره
و اقتضا با آن معنی کرامت نموده باشند چون همه بهم منضم شود ... آید در مدعای خود دلیل قاطع گردد
و حجت تکلیف بآن قایم شود و باین نکته شبهه دیگر نیز مندفع میگردد طایفه در صدد آنکه خلافت
این بزرگواران بنص ثابت است میآیند شیعه بر ایشان آنکه اینجا نص جلی است چون نظر انصاف
حاضر کنیم اگر یک حدیث یا یک دلیل از میان بر داریم ... جلی نیست ... از شرع بما رسیده

تا کار طبع و طبایع تا حد کمال نشو و ارتقا طی می نماید که اکثر احکام قطعیه مسائل علمی مسلم بیابند جمهور و عقیدین بعیر

انتظار بود که تفهیم بعض آنها شد چون این نکته مربوط بر اصل تحریر است و دنبال اول استقرا احادیث که

در باب فتن روایت میکنند دلالت ظاهره دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنکه در وقائع آینده تعبیر

نموده است و مراد آنها را بلفظی ادا کرده که رضای خدای تعالی یا سخط او آن از آن مفهوم شود چون همه

را استقرا نمودیم مجدد وقتها بیقین می دانیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکلیفها را دا وقایع و حالات کلیه عقیده

در دو اصلاح منتظم در آخر زمان از فتنه هرجها است و کارهای عظیم متلاحق فارس و روم بر هم میخورد

البته تعیین آن مردم اندعا فعل می شوند که جو نیز کرده که اسم مهمات را کنز ارند و در بیان آن و تحریض اهتمام نمایند

سیما که اصحاب عظیم در بیعت چه او قسم آکثر از اولین فهم آسان نماید که هیچ نشان داد

کرده شود بیان اسم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین است بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

نخواهد بود لیس حکمت الهیه تعالی شانه اکرد که حکم وقایعی که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا روز قیامت حقیقتا

بر زبان وحی صلی الله علیه وسلم جاری شود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضای حق جل وعلا بنسبت بعض

الوقایع سخط او تعالی بنسبت بعض بیان فرمایند تا نعمت تمام شود و حجت قائم گردد در مجلس آنحضرت صلی الله

علیه وسلم همه الوقایع منکشف گشت و روزها و سنه بنسبت یکی از آنها منوط داد کرد و بود و نبی صلی الله علیه

وسلم همه آن در بعض اوقات خبر داده اند کسی که بچشم ظاهر می بیند باز بحسب تقریبات داده

واحد واحد بیان فرمودند و حکمت مقتضی آنست که همه الوقایع مبین شده بالاستیعاب اجمالا و تفصیلا

اگر امروز خفای واقع شده باشد بسبب نسیان رواة یا بسبب صعوبت تطبیق و ضعف علم بر صورت

خاصه واقع شده است اما بیان اجمال پس از حدیث حذیفة قام فینا رسول الله صلی الله علیه وسلم مقاما ما

ترک شیئا یکون فی مقامه ذلک الی قیام الساعة الا حدث به حفظه من حفظه ونسیه من نسیه قد علمه اصحابی هؤلاء

وانه لیکون منه الشیء قد نسیته فاراه فاذکره کما یذکر الرجل وجه الرجل اذا غاب عنه ثم اذا رآه عرفه

متفق علیه واما بیان الوقایع تفصیلا آنحضرت صلی الله علیه وسلم از خلافه صدیق رضی الله عنه خبر

دادند و از حوادث بسیار از ملکات و غیرها من ذلک قوله لامراة ان لم تجدینی فاتی ابا بکر

و این حدیث دلالت میکند بر صحت خلافت حضرت صدیق زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این را از اطلاع غیبیه

معلوم فرموده بودند و نظیر این خود در [illegible] ظاهر کراهیت نکردند و اگر اصحاب [illegible] بعد از آن با منافات کنند لوم

بر حق نرود [illegible] مثل الحاق عمر سواری کسری فالبسهما سراقه [illegible] الحمد لله [illegible] سواد

کسری بن هرمز و البسهما سراقة بن مالک اعرابی من بنی مدلج قال الشافعی انما البسهما سراقه لان النبی صلی الله علیه وسلم

قال لسراقه ونظر الی ذراعیه کانی بک وقد لبست سواری کسری و منطقته و تاجه و معلوم است که ابریشم و طلا از

[illegible] استعمال طلا مردان حرام است و معانی که [illegible] خبر دادن آنحضرت صلی الله

علیه وسلم با عدم انکار بر آن [illegible] حرمت [illegible] نماید که [illegible] خود کفایت میکند [illegible]

[illegible] دلالت میکند بر خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوجود انحطاط و سکوت فرموده از

انکار بر آن پس این همه صحیح استدلالات [illegible] یاد کرده است در مذهب شیعه خود و اعلام [illegible]

[illegible] صریحتر هست حدیث اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر صریح است در ایجاب اقتدا ایشان و نظایر

آن بسیار یافته میشود بعد از آن خبر دادند بآنکه در انعقاد خلافت صدیق اکبر خلاف کرده خواهد شد

ویأبی الله والمسلمون الا ابابکر بعد از آن خبر دادند بقصه رده به تبلیغ آیه یا ایها الذین آمنوا

من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه [illegible] ما بین قتال فرمودند بعد از آن

خبر دادند بقتال فارس و روم در حدیث صحیحین اذا هلک کسری فلا کسری بعده و اذا هلک قیصر

فلا قیصر بعده والذی نفسی بیده لتنفقن کنوزهما فی سبیل الله و خبر دادند بجمع قرآن در مصاحف

به تبلیغ آیه ان علینا جمعه و قرآنه و خبر دادند بخلافت فاروق اعظم در احادیث بسیار در حدیث

نزع ذنوب [illegible] بعض با بعض و امر کردند باقتدا او در حدیث اقتدوا و خبر دادند بخلافت

حضرت عثمان و بآنکه در آخر ایام او بلای خواهد آمد و خبر دادند بآنکه از وی [illegible] قمیص خلافت خواهند

خواست و وی آنروز بر حق خواهد بود و اعدای او ظالم و فاسق خواهند بود و فرمودند که آن قمیص را از خود

نکنی و خبر دادند که بعضی را با [illegible] خلافت خواهد افتاد و با ناکثین و قاسطین و مارقین

جنگ واقع خواهد شد و خبر دادند که یکی از امهات مؤمنین [illegible] فلان جا کلاب [illegible] خواهد کرد و

دیگر

و در بلاد عجم [illegible] اعتقاد و دند آخر [illegible] خواهد شد و عمار بن یاسر را فئه باغیه خواهند کشت و به حدیث آمده

الناس بالحق تمرق مارقة [illegible] خوانهم [illegible] رجال [illegible] و [illegible] حضرت مرتضی نیز خبر داده در حق قاتل او

فرمود اشقی الناس و معاویه را فرمود ان ملکت فاسجح [illegible] کیف بک اذا قمصک الله قمیصا یعنی الخلافة

و الست ام حبیبة [illegible] ان الله مقمصک [illegible] و [illegible] دنبات و نبات [illegible] اشعار

باآنکه خلافت او منعقد باشد بجهت تسلط نه بسبب سیرة او موافق سیرة شیخین باشد و آن خلافت

بعید [illegible] امام [illegible] باشد [illegible] بالفظ [illegible] فرمودند و نیز با معاویه فرمودند [illegible]

اسد [illegible] آن اشاره بامارت [illegible] و خلافت [illegible] عن الحسن بن علي قال سمعت عليا يقول سمعت

رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول لا تذهب الايام و الليالي حتى يملك معاوية [illegible]

فرمود [illegible] معاویه [illegible] خبر دادند [illegible] و سیصلح الله به بین فئتین [illegible] من المسلمین

و از قتل حسین بن علی خبر دادند و فرمودند جبریل مرا تربت آن زمین نمود و در حدیث حضرت مرتضی

در باب عاشورا مذکور است و سیتوب [illegible] علی قوم آخرین و [illegible] خبر دادند و امر کردند ابا ذر را

بهجرت از قتال قال کیف بک اذا [illegible] کان بالمدینة فقال تعتزل الله [illegible] و از خروج عبد الله بن الزبیر خبر داد

و آنکه در مسند حضرت فاروق و ذی النورین [illegible] یافته میشود و آنرا [illegible] تعبیر کرده شود

باشد بلکه خروج او سبب [illegible] و [illegible] حرمات حرم گردد و [illegible] مصالح [illegible] بسیار [illegible]

مسلط [illegible] بنی مروان خبر دادند که رأیت فی النوم بنی الحکم ینزون علی منبری کما تنزو القردة

و این تعبیر [illegible] و عن الحسن [illegible] قال ان رسول الله صلى الله عليه و سلم رای ملک بنی امیة

فساءه ذلک فانزل الله تعالی انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادراک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف

شهر یملکها بنو امیة قال بعضهم فحسبنا [illegible] ملک بنی امیة فاذا هی الف شهر لا یزید و لا ینقص و در احادیث بسیار

آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنی العباس را بشارت خلافت دادند و در تواریخ مشهور است

که علی بن عبد الله بن عباس [illegible] و بادشاه بنی امیه [illegible] ایذا داد و اهانت

کرد و فی حدیث ابن عباس عن ام [illegible] لما ولد عبد الله قال اذهبی بابی الخلفاء فاخبرت ذلک العباس فاتاه

ذکر کرد فقال معه ما اخبرت به انه لا یملکها حتی یکون منهم من یصلی بعیسی علیه السلام رواه فی الخصائص لابی نعیم

و خبر داد از خروج او صلی الله علیه وسلم ... قال تخرج رایات سود من خراسان لا یردها شیء حتی تنصب

بایلیا رواه ... عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال منا السفاح والمنصور والمهدی واخرج الزبیر

بن بکار ... عن علی بن ابی طالب ... حین ضربه ابن ملجم فقال فی وصیته ان رسول الله صلی الله علیه

وسلم اخبرنی بما یکون من اختلاف بعده وامرنی بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین ... واخبرنی

بهذه ... واخبرنی انه یملک معاویة وابنه یزید ثم ... مروان یتوارثونها وان هذا الامر

صائر الی بنی امیة ثم الی بنی العباس وارانی التربة التی یقتل بها الحسین ذکره فی الخصائص واخبرت

صلی الله علیه وسلم خبر داد که از اهل خروج ... که در اسلام خروج کنند قال حذیفة والله ما ترک

رسول الله صلی الله علیه وسلم من قائد فتنة الی ان تنقضی الدنیا یبلغ من معه ثلاثمائة فصاعدا الا قد

سماه لنا باسمه واسم ابیه واسم قبیلته رواه ابو داود وخبر داد از پادشاهی ترکان عن ابن

مسعود قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اترکوا الترک ما ترکوکم فان اول من یسلب امتی ملکهم ما خولهم الله بنو

قنطوراء رواه فی الخصائص للطبرانی وابو نعیم واز واقعه هلاکو خان وکشتن معتصم خبر داد عن ابی

بکرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ارضا تسمی البصرة او البصیرة ینزلها ناس من المسلمین عند نهر

یقال لها دجلة یکون لهم علیها جسر ویکثر اهلها فاذا کان فی آخر الزمان جاء بنو قنطوراء عراض الوجوه

صغار الاعین حتی ینزلوا شاطئ النهر فتفرق الناس عند ذلک ثلاث فرق فرقة تلحق باصلها فهلکوا وفرقة

تاخذ علی انفسها فکفروا وفرقة ... یقاتلهم قتالا شدیدا فیفتح الله علی بقیتهم رواه فی الخصائص للحافظ

ابی نعیم والمراد بالبصرة بغداد لان بغداد ... ای کناره کرانه و بالفتح ...

... فقط وعن ابی هریرة سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ان امتی یسوقها قوم عراض الوجوه

صغار الاعین کان وجوههم الحجف ثلاث مرات حتی یلحقوهم بجزیرة العرب اما الاولی فینجو من هرب

منهم واما الثانیة فینجو بعض ویهلک بعض واما الثالثة فیصطلمون من بقی منهم قالوا یا رسول الله

من هم قال الترک والذی نفسی بیده لیربطن خیولهم الی سواری مساجد المسلمین رواه فی الخصائص لاحمد

وابن

و الله اعلم آنست که مراد از مرّه اولی فتنه هلاکوست که حکم خلیفه عباسی بسبب ایشان مغلوب
شد و حکم ایشان در ماوراء النهر و خراسان و عراق [illegible] اسلام [illegible] از خلافت ایشان نماند و از مرّه ثانیه فتنه چنگیز
که خلیفه عباسی را کشتند و بعض از بنی عباس به مصر رفتند و خلافت را گرفتند و هنوز در دیار عرب خلافت ایشان
باقی ماند بعد از مرّه ثالثه غلبه عثمانیه بر بلاد عرب و تیموریه بر بلاد فارس تا آنکه رایت [illegible]
یکی شد و مصداق [illegible] ابو داود عن معاویه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لیظهرن [illegible] علی
العرب حتی تعصمها بمنابت الشیح والقیصوم [illegible] الی [illegible] از آن خبر داده اند بخلاف [illegible]
رجال [illegible] حضرت عیسی علیه السلام و بر آمدن یاجوج و ماجوج الی [illegible] و شرح [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از احوال ملوک و خلفا خبر داده اند [illegible] از تفرق امت خبر داده اند [illegible] اصل
[illegible] از اختلافات خلفا خواهد بود واقع شد [illegible] خوارج [illegible] معتزله [illegible]
مذهب ایشان در میان یک قوم ظهور [illegible] معتزله [illegible] صوفیه [illegible]
من بعضی افراط و تفریط خواهند کرد و این [illegible] سبب [illegible] مذاهب باطله خواهد شد [illegible] واقع
شد زیرا که امامیه و زیدیه و اسماعیلیه از میان ایشان پیدا شدند [illegible] پیدا شدند و فرق
حنفیه از ایشان در طوایف [illegible] در آمد [illegible] و از [illegible] اهل سنت خبر داده اند [illegible] یوشک
ان الناس ان یضربوا اکباد الابل فلا یجدوا عالما اعلم من عالم المدینة قال سفیان نری هذا العالم مالک
بن انس رواه الحاکم وصححه وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا قریشا فان
عالمها یملأ الارض علما قال الامام احمد هذا العالم هو الشافعی لانه لم ینتشر فی طباق الارض من علم
عالم قریشی من الصحابة وغیرهم ما انتشر من الشافعی نقله البیهقی فی کتاب المعرفة و خبر داده اند که از
فارس رجال علما پیدا خواهند شد که بار محدثین بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه
و دارمی و دار قطنی و حاکم و بیهقی و غیر ایشان هم از فارس پیدا شده اند و از فقها ابو الطیب
و شیخ ابو حامد و شیخ ابو اسحاق شیرازی و جوینی و امام الحرمین و امام غزالی و غیر ایشان همه از
فارس پیدا شده اند بلکه امام ابو حنیفه و یاران او در ماوراء النهر و خراسانی نیز از ابنای فارس اند و در

میان این بشارت داخل وجزو اند ازانکه بر راس هر مائه مجددی پیدا خواهد شد بیان واقع
و بر سر هر مائه مجددی که از سر نو احیای دین نموده پدید آمد بر رأس مائه اولی عمر بن عبد العزیز بود که رکنی بر
انداخت در سوم مسالک بنیاد نهاد و بر مائه ثانیه شافعی با سلیل اصول تفریع فقه کرد و بر مائه ثالثه ابو الحسن
اشعری قواعد اهل سنت در باب عقاید مناظره کرد و بر مائه رابعه حاکم و بیهقی و نظیر ایشان احکام
علم حدیث نمودند و ابو حامد و امثال ایشان تحریکات فقهیه آوردند و در مائه خامسه غزالی اسلوبی جدید پیدا کرد
در فقه و تصوف و کلام را بر هم آمیخت و از میان ایشان اینقدر نزاع برخاست و در مائه سادسه امام
رازی اساس علم کلام کرد و امام ... احکام علم فقه ... تا حال بر سر هر مائه مجددی پیدا شده
آنکه ... بالجمله نصیب مستقل حقیقه از این حکایت آنست که از جمله اسبابی این احادیث تعلق رضا بعض
در موضع غلط بعضی دیگر دراک نماید و این احادیث را بر مجرد فقه خوانی حمل نکنند و من عجب ... آنکه
استدلال حضرت فاروق از حدیث کیف بک اذا نعد و قلوصک بر مشروعیت اجلاء یهود از جزیره
عرب ... ملاحظه کرده باشد بعید است ... که
با عبارات مستقبل یا اعتبار استحسان ... در مشروعیت اتفاقات و تقدیر انها توقف نماید
... العجب العجاب عند اولی الالباب عن ابن عمر قال قام عمر خطیبا فقال ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان عامل یهود خیبر علی اموالهم وقال نقرکم ما اقرکم الله وقد رایت اجلاءهم فلما اجمع
عمر علی ذلک اتاه احد بنی ابی الحقیق فقال یا امیر المومنین تخرجنا وقد اقرنا محمد وعاملنا علی الاموال
فقال عمر اظننت انی نسیت قول رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف بک اذا اخرجت من خیبر تعدو بک
قلوصک لیلة بعد لیلة فقال کانت هذه هزیلة من ابی القاسم فقال کذبت یا عدو الله فاجلاهم عمر و
اعطاهم قیمة ما کان لهم من الثمر مالا وابلا وعروضا من اقتاب وحبال وغیر ذلک رواه البخاری ولیکن
تا کسی ... کتاب فضائل الصحابة از اصول خوانده باشد و فن معرفة الصحابه را تتبع نموده باشد
میداند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق هر یکی از اصحاب چه گفت و فراست با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم داشتند ... الی فرموده است ... آینه حاصل ... زبان شریف ...

بخنده و جوا نقص سیر و عه از شمار است هر گاه برای هر کسی کلمه بیان ساخته است هر کدام را اصحاب فتوح نمودند

حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در زمره مستشار بودند بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحمل اعبای خلافت نمودند

چرا که تفسیر این نفر موده باشد و خلافت ایشان را از وعده الهی بیرون نیست یا خبر شده یا شرا کرده حضرت

از برون جمیع بیرات است که من سن سنة حسنة فی الاسلام کان له اجرها و اجر من عمل بها الی یوم

جمیع کتابه و مسلمانان که سعی ایشان منتهی شده است حاصل است و آنحضرت بتر ... ها ستند اگر

بتدبیر ابرهم زدند و امام معصوم اشتباه نشده بتقدیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم امور خیریه اصحاب چه در

که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... تصرف شده نزد ... برای امر عظیم تا انا للخیر فسارعوا الی الشر

نظر باید اگر حضرت لطف خدا تعالی ... حضرت پیغامبر تقاضا مینماید که بر آن خیر مطلع سازند تا مردم

آن خیر را خیر دانند و در آن اهتمام نمایند و اگر شر است لطف الهی در ازل حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه وسلم تقاضا مینماید که بر شریت آن مطلع سازند تا مردم آن را شر دانند و حسب الله بر ... آن

و اگر نوع ثانی می بود آن نیز جاری امر خلافت است و نوعی از تعیین خلفاست که ذوات خلفا بخلافت حقه پیوستند

و جعیت غیر ایشان هست بالجمله استقرار سیرة آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تکلم بر احوال صحابه دلالت ظاهره

دارد که خلفا را بیان فرموده است و تعیین خلفا صریحا کرده و اینجا سه لفظ تفصیلی دیدیم باید دانست که

آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترجمان غیب ... در مناقب هر یکی از صحابه بیان فرمود هر کسی را بفضیلتی

که در وی ... بود ... فضیلت ... اختصاص داد ابی بن کعب را سید القراء گفت

و فرمود که خدا تعالی مرا امر فرموده است که بر تو قرآن را تعلیم کنم ابی گفت او سمانی الله قال نعم ذرفت

عیناه ابی ... میدانی که نکته در تخصیص ابی چیست آنست که سلسله جماعه عظیمه از قراء امت منتهی باو

او بجناب رسالت رسیدن مقدر بود و عبد الله بن مسعود را امر فرمود که ما اقرأکم ابن ام عبد فحدثوه و ما

اقرأکم فاقرءوه برای آنکه سلسله فقه و قراءة جم غفیر از امت بجناب رسالت رسیدن مقدر بود در حق خالد

چرا فرمود سیف من سیوف الله برای آنکه فتوح بسیار بدست او بهم آمدنی بود و در حق سعد چرا فرموده است

اللهم ... برای آنکه عراق و حکومت آن بر دست او شدنی بود در حق

[illegible] ابو عبیده [illegible] امین هذه الامة ابو عبیدة بن الجراح گفت که [illegible] سالم [illegible] او [illegible] درحق

عمرو بن العاص گفت نعم الرجل الصالح [illegible] ابا [illegible] جعلی [illegible] و گفت

[illegible] فاحسو [illegible] خلافت [illegible] بعد [illegible] ابن عباس دعا کرد اللهم علمه

[illegible] تفسیر قرآن [illegible] شایع شدنی بود و درحق انس گفت اللهم اکثر ماله و ولده [illegible]

[illegible] درحق ابوذر فرمود [illegible] عیسی [illegible] کامل بود [illegible]

[illegible] که در [illegible] روایت حدیث [illegible] نموده بود و درحق [illegible] گفت

[illegible] من بعدی ابی بکر و عمر [illegible] خلافت [illegible] بود دلیل ثالث هرکه [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه برای غزوه از مدینه شریفه سفر میفرمودند شخصی را حاکم

مدینه [illegible] را که [illegible] مهمل نگذاشته اند پس [illegible] از دنیا رفتند [illegible] کبری [illegible]

[illegible] جمهور را [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم شدند [illegible]

[illegible] اصلاح عالم [illegible] بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده [illegible]

نظر [illegible] بنی آدم [illegible] و اصلاح آنها [illegible]

و اگر بر [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نصب حکام و قضاة و تفویض [illegible] نظر بر کار

[illegible] استخلاف [illegible] شماری [illegible] افراد [illegible] احوال و حکم کردن

[illegible] در افراد [illegible] احوال [illegible] احکام [illegible] اکتفا می توان کرد

و تفصیل [illegible] برآمدن [illegible] غزوات [illegible] نقل [illegible] احتیاج افتد دلیل

رابع اگر [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] مفاسد عالم و اصلاح جهانیان [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] مقربات که افراد بنی آدم [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] از آداب معیشت و

[illegible] معاملات و تدبیر منازل و سیاست مدن همه را مشروح ساخته [illegible] که در آنجا

[illegible] گذشته [illegible] مفاسد [illegible]

بلکه

میباید کرد الا هر چیزی بیان کرده ارکان و شروط و آداب مفصل ساخته مثل ... ایام ... و مفقود

میزان عقل نخواهند رسید که امت خود را در علوم معامله بسیار در جهد بر خلاف این نظر باید در غزوه که

متوجه تمام شود و اثاره قوه غضبیه در میان کند و ایشان را تحریص نماید و نامه بلیغ نویسد که آتش

غیرت بسبب آنکه بدیشان او رسیده در ارکان معونت نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم

التفات کنند و متبنیان مانند سیلی که از بالا بسوی نشیب اند بر عرب برخاسته باشند در

سبیلی هر چه اتفاق افتاده باشند و ... آنکه مانند عصا فیر در دست مردم پراکنده باشند حکمت این حکیم ...

در آخر این مشتمل بر مناسبت قرار دهد تدبیر ... عالم کرده و امت خود بر نسق خلیفه سپرده

از عالم بکند سؤال آنکه دعوی همه احکام در شرع بیان نشده است بلکه بسیاری از احکام را به مجتهدین

حواله کرده اند بعضی خلیفه هم از احکام غیر منصوص باشد گو جواب گوییم چیزی که در زمان آنحضرت صلی الله

علیه و سلم واقع بود و خبر آن بآنحضرت رسید لابد اعلام آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است

خبر است تقریر نموده و اگر شرعی منع فرموده و الا تقریر معصیت لازم آید و آنکه محال است و بعد مانعم

عصمت در چیزی که قریب الوقوع و قریب الحصول بود اثر آنرا بیان فرموده و آنچه بعید الوقوع است آنرا

بیان نکرد در آن عموم رسید ... که بقیاس مجتهدین حواله کرده اند آنچه بعید الوقوع است

قریب الوقوع ... که تقریر آن کردیم قریب الوقوع بیش پا افتاده که هر وقتی وقوع آنرا ...

او بعید ... اند ... بین القبیلتین بار هر قیاس مجتهدین آنرا حواله کرد که عقل تحقیق آن مستقل

باشد نه آنکه تعبدی محض باشد و تعیین خلیفه ... زمان آنکه تغییر و تبدیل نکند ... و معتقد

معتقد بوده باشد امری موکول ... لسان غیب است عقل را مدخل نتوان بود دلیل خامس غلبه ترجیح

... در رسالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نطق ... کما قال عز من قائل هو الذی ارسل رسوله

بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره الکافرون و کما روی عن النبی صلی الله علیه و سلم

... انه بشر بفتح فارس و الروم فی اول مبعثه بمکة و فی اول قدومه بالمدینة و عد و وعده

... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... آن فریضه محتومه نکنند ادای آن ... نکرده باشند.

حاصل نمی شد زیرا که فتوح و اکثر جمع از آن قبیل است که بدون نصب خلیفه انجام [illegible]

پس نصب خلیفه ای خلیفه کان که [illegible] میکند زیرا که مراد از قوت نفسی مساعدت مستحق با قصر نحوه

مساعدت و دفع احتیار برای کسی [illegible] برای آن موقوف باشد و آن امر بروی میسر گردد و از علوم

از ضروریات دین معلومه آن است که جهت و فتنه ردة معلوم آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که یا ایها

یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه و اوایل این فتنه در زمان شریف ظهور کرد که

مسیلمه و [illegible] اسود عنسی سر برداشتند و تا انقطاع [illegible] بود که آن جماعات هم بر آن اند اگر دست یابند

اسلام را بر هم زنند و مسلمانان را مستاصل سازند و دفع این فتنه سوای نصب خلیفه راشد ممکن نیست

و [illegible] هر فتنه که باشد لیکن تحقیق عزیز القدیر که تدبیر غیب [illegible] این امر عظیم معین فرماید و دفع ضرر [illegible]

[illegible] شفقت حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم بغیر تقریب تغییر و تبدیل از شرع متحقق نمیشود قال الله

تعالی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله. اگر در این آیه فهم خود را بکار فرمائی بدانی

که مقاتله با کفار [illegible] و قتال بغیر نصب خلیفه امکان نیست و هم خلیفه با آن قائم نمیشود اند شد [illegible]

[illegible] از معقول عامه خارج است پیغامبر را باید که از تلقی غیب تعیین آن فرماید

فتنه اختلاف [illegible] در تعیین خلافت [illegible] و آن مفسده [illegible] کنند کان بعض معایب

عرفیه [illegible] زلال معارف صفه الملل نماید و اگر تاریخ ملوک را بخوانی [illegible] کرده

مثل این حالات مضطر شده اند بعضی [illegible] عزیز الوجود [illegible] با دشاه کاهی بدلیل نجوم

متمسک میشدند و کاهی [illegible] و استخاره و کاهی [illegible] حکیمی که بر کهانت او اعتماد داشته باشند

و [illegible] از [illegible] دولت و اگر [illegible] ندارد مگر [illegible] رای [illegible] نقل کرده

و گفته اند [illegible] پهلوی تاج و تخت. بباید یکی شاه فرخنده بخت که باشد بر او فره ایزدی

تابد ز گفتار او بخردی [illegible] ظهارت اتفاق [illegible] قصه [illegible] سلطنت کاوس

در وقت پیری او در خواب دیدند [illegible] سلطنت فارس بخلاف کیخسرو خواهد بود [illegible]

فرستادن برای آوردن کیخسرو از اقصی توران [illegible] کفایت میکند و اینجا دقیقه ایست که اکثر

[illegible]

علامت آشکار شود سنت الله جاری است بر آنکه چون اکثر خلق [illegible] شد [illegible] تدبیر السموات

والارض الهام یا تعریبی [illegible] تا صلاح عالم بآن تدبیر [illegible] ثمره صورت گیرد [illegible]

[illegible] که بعثت آنحضرت را صلی الله علیه

[illegible] کما جاء فی الحدیث القدسی ان الله مقت عربهم وعجمهم الا بقایا

من اهل الکتاب [illegible] کتب الحدیث [illegible] آنحضرت [illegible] صلی الله علیه وسلم

[illegible] اهل [illegible] ثابت نشده [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] تمام شد و موعود متحقق گشت [illegible]

موعود [illegible] معلوم [illegible] ولهذا [illegible] القرآن

[illegible] خلافت خاصه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الا ابابکر [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] فرمان روائی [illegible]

[illegible] اصلاح عالم [illegible] موعود [illegible] استخلاف [illegible]

نعم [illegible] حکمت [illegible] عام را

آنکه اگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تصریح نکرده [illegible] آن خلیفه صدیق اکبر است لا غیر ثم عمر بعده

ثم عثمان بعده [illegible] آنکه بتواتر معلوم شد که صدیق و فاروق و ذو النورین بادشاهان زمین

بودند فرمان روائی میکردند و مردمان به ایشان معامله رعیت با خلیفه بجای می آوردند و بلفظ

یا خلیفة رسول الله و یا امیر المؤمنین ندا میکردند این قدر خود موافق و مخالف همه میدانند پس

[illegible] خلافت که فرمان روائی است [illegible] ثابت شد [illegible] غیر ایشان [illegible]

اسم خلافت [illegible] گفتگوی [illegible] فرمان روائی [illegible] مطیع بوده

یا عاصی بمانع خلافت ایشان بعمل کرده بود یا بخلافت دیگری یا بر خلاف حکم پیغمبر

و بعض شارع [illegible] بعض عزیزان بود والیشان موافق ان بعض خلیفه شدند بعد از رفض برای دیگری

بیعت والیشان بحسب [illegible] خلیفه شوند [illegible] نیستند در تصدی خلافت قباحتهای بسیار لازم می

آید [illegible] کلام رب العزت جل و علا و کلام افضل انبیا علیه افضل الصلوات والتسلیمات و کذب

[illegible] از معانی مقصود [illegible] اجماع امت [illegible] ضلالت [illegible] انتفای احکام شرع

[illegible] تکلیف بغیر [illegible] احکام [illegible] امت [illegible] حکم عقل صریح [illegible] نقض غرض

[illegible] در کلام رب العزت [illegible] بری که ایشان عاصی [illegible] در خلافت بنا بجهت لازم می

آید [illegible] عظیم [illegible] بیعت [illegible] و اخبار بر رضای اهل بیعت شجره و سابقین و اولین

از مهاجرین و انصار آمده است لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم

فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا و مغانم کثیرة یاخذونها وکان الله عزیزا حکیما والسابقین

الاولون [illegible] که ایشان [illegible] جابر [illegible] عظیم باشد [illegible] از [illegible]

[illegible] از دو حالت بیرون نیستند یا اعانت [illegible] یا سکوت ورزیدند اگر اعانت کردند ظالم

[illegible] زیرا که اعانت ظالم ظلم است قال الله تعالی احشروا الذین ظلموا وازواجهم و اگر

سکوت کردند [illegible] بنا بر خوف بود یا بغیر [illegible] اگر بغیر خوف بود همه عاصی شدند و اگر خوف

بود ان خوف در جمیع مهاجرین و انصار و اهل بیعت رضوان یا اکثر ایشان بود یا قلیلی را از ایشان

اگر جمیع را بود یا اکثر را این مقدمه [illegible] باطل است زیرا که چون مهاجرین یا اکثر ایشان بر

[illegible] صورت نمی بست و [illegible] مهاجرین و انصار [illegible] بود و اگر

[illegible] بود اکثر عاصی شدند [illegible] اقل [illegible] بشارات [illegible]

[illegible] که اگر [illegible] در خلافت [illegible] در حق او [illegible]

[illegible] خلافت او [illegible]

[illegible] عام شود [illegible]

کسبو باشند چیزی بوده باشد که نزدیک اشاعره قابل الوقوع است و نزدیک معتزله ممتنع الوقوع و بهر تقدیر
تنزیه امر دینی چه بیان جمله افعال تکلیف طلب است و اکثر مسایل فقهیه و قصص انبیا و اسرار ایشان ذکر نموده اند تا شیعه
تکفیر اولیا باشند چه خواهد شد الا که هیچ جهت آنکه تعقل آن نمیشود که کیفیت تنزیه و بشارت بجز بجهت
را که در اتقوی عمر چنین کارهای نسبته از روی بطن آید سبحانک هذا بهتان عظیم ای بطلان لازم میشد زانجهت
که جمعی غفیر از مفسرین در آیات بسیار ذکر کرده اند که در حق صدیق نازل شده اند و این روایات
طرق بسیار دارد بحیثیتی که منزله اجماع یقینی یا مفسرین گردیده اند شده و چون در حق صدیق وارد باشد دلیل
صدیق در آن قطعی باشد و در بعضی از آیات بجز جناب این بسیار یافته میشود که سبب نزول آنحضرت
صدیق بوده است اول الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول
لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و صاحب غار باتفاق موافق و مخالف غیر صدیق نبود دوم و لا یاتل اولوا الفضل منکم
والسعة ان یوتوا اولی القربی والمساکین والمهاجرین فی سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم
الله غفور رحیم اشاره است بصدیق باتفاق سیوم لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل قال الواحدی قال
الکلبی فی روایة محمد بن الفضل نزلت فی ابی بکر [illegible] لانه کان اول من انفق [illegible] علی رسول الله صلی الله علیه
وسلم و اول من قاتل علی الاسلام و قال ابن مسعود اول من اظهر الاسلام بسیفه النبی صلی الله علیه وسلم و ابوبکر
و قد شهد له النبی صلی الله علیه وسلم بانفاق ماله قبل الفتح فی احادیث کثیرة چهارم ان الله هو مولیه و جبریل
و صالح المومنین قال الواحدی قال عطا عن ابن عباس یرید ابا بکر و عمر ایمان للنبی صلی الله علیه وسلم من
عاداه و نصراته و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله تعالی و صالح المومنین قال صالح المومنین ابوبکر
و عمر پنجم و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا
بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا
ترضیه و اصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک و انی من المسلمین قال الواحدی قال مقاتل و عطا و الکلبی عن ابن
عباس [illegible] الآیة نازلت فی الصدیق رضی الله عنه و کان حمله و فصاله هذا القدر و یدل علی صحة قوله حتی اذا
بلغ اشده الی آخر الآیة و [illegible] علمنا ان کثیرا من الناس [illegible] لم یکن منه هذا القول و هو ما ذکر الله عنه

قال رب اوزعني الآية قيل انه في الذي صحبه هو ابو بكر رضي الله عنه ومعنى قوله بلغ اشده قال عطاء ثماني
عشرة سنة وذلك انه صحب النبي صلى الله عليه وسلم وهو ابن ثماني عشرة سنة في تجارة الى الشام فنزلوا منزلا فيه سدرة فقعد في ظلها
ومضوا [illegible] فلما بلغ اربعين سنة ونبئ رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا ربه فقال رب اوزعني ان اشكر نعمتك
[illegible] الآية والايمان حتى لم اشرك على والدي التي في [illegible] عثمان بن عامر وام الخير بنت صخر بن عمرو وقال علي
بن ابي طالب نزلت هذه الآية في ابي بكر اسلم ابواه جميعا ولم يجتمع لاحد من الصحابة المهاجرين ابواه غيره واوصاني
[illegible] ذلك منه بعده وان اعمل صالحا ترضاه قال ابن عباس فاجابه الله تعالى فاعتق تسعة من المؤمنين
يعذبون في الله منهم بلال [illegible] الى الخير الا اعانه [illegible] اصحابه في ذريته اذ قال واصلح لي في ذريتي
[illegible] والدي [illegible] الا امنوا بالله وحده [illegible] والذي جاء بالصدق محمد صلى الله عليه وسلم وصدق
[illegible] المؤمنون الذين صدقوا محمدا صلى الله عليه وسلم بما جاء به من الاسلام اولئك هم المتقون
[illegible] الذين ينفقون اموالهم سرا وعلانية في الكشاف قيل نزلت في ابي بكر الصديق رضي الله عنه حين تصدق
باربعين الف دينار عشرة بالليل وعشرة بالنهار وعشرة في السر وعشرة في العلانية وقوله تعالى وسيجنبها
الاتقى الذي يؤتي ماله يتزكى مفسران متفق اند برانكه مراد ازين اتقى صديق اكبر است چون الاتقى
[illegible] صيغه افعل تفضيل است باتفاق مفسرين ودر مكه غير صديق كسى انفاق [illegible] كرده است
و [illegible] بسيار دلالت ميكند برانكه حضرت مرتضى مورد آيه نبود زيرا كه مرتضى صغير بود در كفالت آنحضرت
صلى الله عليه وسلم ومال نداشت تا انفاق كند وآنحضرت صلى الله عليه وسلم بر مرتضى منت تربيت داشت
بخلاف صديق اكبر كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بروى منت تعليم اسلام داشت لا غير وآن نعمت را جزا
نيست كما قال الانبياء عليهم السلام وما اسئلكم عليه من اجر ان اجري الا على الله وچون مراد ازان صديق باشد
معلوم شد كه عاقبت او محمود است لقوله تعالى ولسوف يرضى [illegible] التقي ومرضي من عند الله في الحال والاتقى
اكرم [illegible] اكرم بهترين امت است وبهترين امت احق بالخلافة است اگر كسى گويد كه مراد اينجا جنس
اتقى است گوييم دخول مورد نص در عموم آيه قطعى است بر تقدير تنزل ميگوييم كه صديق را [illegible] نصيب
ظاهره حاصل بود بالاتفاق وبحث دران است كه انحلال [illegible] باشد [illegible] بسيار [illegible]

منقف

متصف باین صفات شود پس بشارت بروی صادق باشد [illegible] که [illegible] محمود وجه [illegible] خلیفه [illegible]

و امت و صاحب بیانند [illegible] از انجهت که هم آیه استخلاف یعنی آیه وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات

و آیه الذین ان مکناهم فی الارض [illegible] مطلق یکی را دیگر مقید میسازد آنچه

از دو جا حاصل شد آن خلافت صحابه مذکورین اولیست در صحت خلافت ایشان [illegible] بیان آنکه تمکین فی الارض منسوب

است [illegible] دیگر که بآن خلافت باشد شخصی باشد خواهد بود و تقریر این مباحث گذشت و از انجهت

که صدر این سخن میفرماید قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا

یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما قال الواحدی اکثر المفسرین علی ان هولاء

بنو حنیفة اتباع مسیلمة قال رافع [illegible] کنا نقرء هذه الآیة ولا نعلم من هم حتی دعا ابو بکر رضی الله عنه الی قتال

بنی حنیفة فعلمنا انهم هم قال ابن جریج [illegible] الی قتال فارس تقاتلونهم او یسلمون او یکون منهم الاسلام فان

تطیعوا ابا بکر و عمر یؤتکم الله اجرا حسنا یعنی الجنة وان تتولوا تعرضوا عن طاعتهما کما تولیتم [illegible] عن طاعة

محمد صلی الله علیه وسلم فی المسیر الی الحدیبیة یعذبکم فی الآخرة عذابا الیما والآیة تدل [illegible] الله عنهما [illegible] لان

الله تعالی وعد علی طاعتهما الجنة وعلی مخالفتهما العذاب الالیم انتهی و [illegible] مستقبل [illegible]

خواهد بود اعراب را [illegible] بجهاد کفار دعوت [illegible] داعی سبب وجوب قبول دعوت خواهد بود [illegible] که قبول کنند ثواب

یابند و اگر قبول نکنند معاقب شوند و این لازم باین است که آن شخص [illegible] مظهر اعظم صفات خلیفه است

وخالی نیست از آنکه این داعی یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا خلفای ثلثه یا مرتضی یا بنی امیه یا بنی عباس

و آنحضرت صلی الله علیه وسلم این داعی نمیشوند زیرا که حق تعالی میفرماید لن تخرجوا معی ابدا ولن تقاتلوا معی عدوا

این آیت در قصه حدیبیه نازل شده است و غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد حدیبیه محصور و معلوم بعد از

بغزوه خیبر برآمدند کسی از اعراب را دعوت نمود و بغزوه فتح مکه و حنین و این قتال بقوم اولی باس

زیرا که این کلمه دلالت میکند بر مغایرت این قوم با قوم اول که قریش و حوالی ایشان باشند و ظاهر است اولی

باس شدید است که به نسبت قریش شده باشند و این معنی در غیر روم و عجم یافته نشد و نه مرتضی

زیرا که معاملات [illegible] رضی الله عنه برای طلب خلافت بود نه محض اسلام و تقاتلونهم او یسلمون ثابت میکند

[illegible] آن دعوت که باعث بعثت اسلام [illegible] بنو امیه و بنو عباس دعوت نکردند اعراب حجاز را بجنگ کفار تا آنکه
[illegible] الغایة قطعا در دعوت صدیق اکبر بسوی قتال اهل شام و عراق عهد [illegible] تا [illegible] قتال عراق و
شام و مصر بود و دعوت ذی النورین بقتال [illegible] افریقیه و مصر فتح شد کما هو مبسوط فی التاریخ
پس [illegible] دست ایشان واجب الامتثال بود و از این صفت خلیفه حق بودن وجوه حقیت ایشان [illegible] دعوت بجهاد اسم
[illegible] شد [illegible] واجب الامتثال باشند زیرا که مشتمل بر کلمه اسلام جمیع اند هر دو فرقه یعنی اتباع
و [illegible] ایشان کرده اند و جمیع احکام جماعه نمود وجوب اتباع ایشان میکنند در جمیع احکام مثل بطلان
[illegible] در این آیت که خدای تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی
الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم و این آیه دلالت میکند بر آنکه جماعه محبوبین کاملین مرتدین
را [illegible] کرده باشند [illegible] در زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر نشد زیرا که اسود عنسی در یمن
[illegible] بسوی وی لشکری نفرموده [illegible] در ایام حضرت مرتضی نیز زیرا که قتال ایشان با بغاة یا خوارج
[illegible] از مرتدین و خلفای بنی عباس و بنی امیه نیز با هیچ یکی از مرتدین بطریق [illegible] قتال نکردند و
مفهوم [illegible] آیه جمیع رجال [illegible] قتال [illegible] آن موصوفین صدیق و فاروق و جنود
ایشان بودند و در عرف عام قتال منسوب میشود بخلیفه هرچند وی خود حاضر واقعه نباشد و اگر صدیق
و فاروق خلیفه نباشند جمعی که [illegible] جهاد کردند و بیعت نمودند با استخلاف ایشان را [illegible]
محبین و محبوبین نمی بودند [illegible] این آیه دلالت میکند بر آنکه اتباع محبین و محبوبین اند و بر مومنین
رحما اند و بر کافرین اشدا و مجاهد باشند و از کسی نترسند و اینهمه اوصاف کمال است [illegible] فرمود
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و این دلالت میکند بکمال فضل و تناهی [illegible] پس ثابت شد که [illegible] در ایام
خلافت خود [illegible] اتباع ایشان [illegible] موصوف بصفات کامله که [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و مستوجب فضل الهی [illegible] لازم استخلاف حق [illegible] افضل [illegible] و [illegible]
[illegible] افضل انبیا علیه الصلوة والسلام بر تقدیری که خلافت مخصوص [illegible] باشند از

[illegible]

از جهت آنست که بشارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم به بهشت برای این بزرگواران وارد [illegible]
بی شمار که روایة [illegible] از نبی صلی الله علیه فی کل طبقة [illegible] اصحاب علی [illegible] و شعب
اسانید [illegible] دلالت میکند بر یکی [illegible] بشارت است به بهشت پس این معنی با قطع ثابت شده و اگر این [illegible]
[illegible] بشارت باشند و بشارة [illegible] بشارت ایشان [illegible] موجود [illegible] فصل
که [illegible] گذشت اما گذشت متواترات [illegible] صادق مصدوق از آنجهت که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در احادیث بسیار [illegible] این بزرگواران [illegible] فرموده [illegible] اخری [illegible]
[illegible] احادیث اگرچه هر یکی خبر واحد است اما چون همه را ملاحظه کنیم غیر محصور
باشند معنی [illegible] صحت خلافت ایشان است [illegible] خلافت [illegible] بیان این مجمل آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم [illegible] فرمود لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا بالذین من بعدی
ابی بکر و عمر مراد آنست که [illegible] بعدی [illegible] مخصص و معین [illegible] و وجه
[illegible] بمقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصص و معین [illegible] شد و [illegible]
[illegible] شناخته [illegible] ذکر [illegible] بوده اند [illegible] مراد از
اقتدا [illegible] خلافت [illegible] اقتدا [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] خلیفه مراد داشته اند [illegible] حدیث [illegible] کرده شد پس مراد
از اقتدا غیر فتوی و تعلیم است [illegible] دال است بر ایجاب اقتدا [illegible]
را من جهة الخلافة [illegible] معنی [illegible] خلافت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خطبه [illegible] امت
را بآن [illegible] کردند فرمودند علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین من بعدی عضوا علیها بالنواجذ بعد
از آنکه [illegible] مذکور کردند که [illegible] باشد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلفا
[illegible] بود پس گویا فرمودند علیکم بسنتی وسنة ابی بکر و عمر و عثمان [illegible]
[illegible] در آنچه بخلافت متعلق [illegible] المطلوب و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در
احادیث مستفیضه خبر داده اند که بعد وفاة وی صلی الله علیه وسلم خلافت نبوة [illegible] خواهد بود

بعد از آن ملک عضوض چنانکه مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد خلافت خلفای اربعه بعد
پس خلافت [illegible] این خلافت [illegible] باشد و اگر سیرهٔ این خلفا [illegible] بیابی همه یا [illegible]
خلافت [illegible] بعد خلافت نبوة [illegible] بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث مستفیضه
اعلام فرموده بودند که خلافت تا سی سال است و سفینه تفسیر کرد آنرا بخلافت خلفای اربعه و عقل نیز بر
آن دلالت میکند زیرا که مطلق ریاست موقوف است [illegible] پس این خلفای متصف بخلافت
[illegible] ملک عضوض باشند پس بخلافت ممدوح بود و خلافت که بعد [illegible] باشد ممنوع [illegible]
و در احادیث مستفیضه وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رؤیا [illegible] و جماعه از صحابه
نیز بانواع مختلفه رؤیاها دیدند از آنجمله حدیث سبب [illegible] آسمان تا زمین و حدیث [illegible] بعض
ایشان بعض و حدیث [illegible] آب [illegible] تا فتح عثمان و بعد از جمیع شدند اسباب
رای او و حدیث [illegible] بعد ذلک [illegible] معبرست بخلافت و این تعبیر در بعضی تصریح
وارد شده و در بعضی باشارت و در بعضی [illegible] سکوت کردند از اظهار [illegible] بلکه [illegible] مبنی [illegible]
پس [illegible] دانستیم که خلافت ایشان ظلم و جور نبود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
امام [illegible] و بامامت دیگری راضی نشدند [illegible] دلالت میکند بر خلافت صدیق عقلا و نقلا
اما عقلا از آنجهت که عادة جاریست [illegible] دلالت میکند بر استخلاف
و عقد او دلالت می نماید بر [illegible] دلیل منصب [illegible] و این [illegible]
حکم عبارات دارند مثل [illegible] و امامت در نماز منصب آنحضرت
بود صلی الله علیه وسلم [illegible] امور دین و دنیا پس تسلیم آن تصدیق دلیل باشد بر اقامت او
مقام خلافت را و اما نقلا پس از آنجهت که [illegible] وقت عقد خلافت باین تمسک کردند مثل عمر
[illegible] و ابو عبیده و [illegible] و از سائر حاضرین ردی و انکاری بر این استدلال ظاهر نشد
[illegible] استدلال نمودند و اگر [illegible] در دلالت این فعل [illegible] کرده
در عصر صحابه [illegible] مثل این اشارات مختلف [illegible] دلالت او بر خلافت [illegible] عصر آن

حضرت

حضرت صلی الله علیه و سلم سائله را فرمودند ان لم تجدینی فأتی ابا بکر و این نیز صریح است در اثبات خلافت
بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم صدیق محتاج شوند زیرا که معروف است که ادای دیون و وعده‌ها انجام کار
خواص خلیفه است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند لا یبقین فی المسجد خوخة الا خوخة ابی بکر و این حدیث
دلالت بر خلافت صدیق دارد و علما درین دلالت وجوه نقل میکنند قیل لان الخلیفة یحتاج الی الاکثار من دخول
المسجد بسبب احتیاجه الی ملازمة المسجد کی یصلی بهم صلواتهم و یفتیهم و یقضی بینهم و کان الناس یخرجون من
ابوابهم لا یقصدون الا فی المسجد و قیل انه اشارة الی سد ابواب الناس فی الخلافة و حضرت عایشه صدیقه
رضی الله عنها ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قریب مرض موت فرمودند لقد هممت ان ادعو ابا بکر
و ابنه ... این حدیث صحیح است و دلالت میکند که مقصود آنحضرت صلی الله علیه و سلم استخلاف صدیق بود و مکروه
داشتند که غیر صدیق با آن بیعت کنند لیکن ترک کردند کتابت خلافت بنام او در غیر بیعت برای او بنابر
توکل بر وعده الهی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق اعرابی از بنی مصطلق فرمودند که صدقات را بعد من به ابو بکر
دهند و بعد از وی به عمر و بعد از وی به عثمان و بعد از عثمان ساکت شدند و اخذ صدقات یکی از خواص
خلافت است از امر بدادن صدقات به ایشان با نقیاد ایشان در امور خلافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خطبه خوانند بعد ازان امر فرمودند صدیق و عمر و عثمان را بخواندن خطبه بترتیب یعنی دلالت میکند
بر خلافت ایشان بترتیب زیرا که خطبه از لوازم خلافت است و همچنین بنای مسجد بترتیب و فرموده
آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم الخلفاء دلالت میکند بر خلافت ایشان منعقد است و مسلمین مامورند با نقیاد
ایشان از جهت خلافت و عجب است از کسی که بقوله تعالی للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله استدلال میکنند
باستحقاق املاک ایشان بکلام و بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم الخلفاء استدلال نکند بر ایجاب انقیاد
ایشان در امور خلافت و یکی از مسجد از شعایر اسلام است و صورتش دین است و امارت نهان
آنکه کنایت است از قیام بامر دین و آنصورت را خدا تعالی ظاهر فرموده تا پیغامبر او در حقیقت امر مطلع
شود چنانکه نشستن ناقه مطلع شدند بر آنکه جا باید کرد و الله اعلم و در رکن خامس در قسم دوم
از شواهد النبوة مذکور است قصه شخصی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چند شتر بار خرما باز داد و فرمود

بزمین ابوبکر و بعد از ابوبکر عمر و بعد از عمر عثمان ترا خواهند داد و نصف اعرابی که مدینه بسیار بار بعثت آنحضرت
صلی الله علیه [illegible] حضرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود [illegible] ابوبکر و عمر آن
[illegible] ابوبکر را [illegible] جندب پسر [illegible] گرامی ترین اصحاب [illegible]
مقام [illegible] ابوبکر [illegible] مقام [illegible] دست [illegible] سلمان [illegible]
و [illegible] درست [illegible] النبوة در کرامات حضرت عثمان مذکور است ابوذر گفت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم چند سنگریزه در دست مبارک گرفتند آن سنگریزها تسبیح گفتند بعد از آن که در دست ابوبکر
نهادند تسبیح گفتند بعد از آن در دست عمر نهادند تسبیح گفتند بعد از آن در دست عثمان نهادند تسبیح
گفتند [illegible] مذکور است که شهیدی از شهدای یمامه بعد [illegible] تکلم کرد و گفت محمد رسول الله ابوبکر
الصدیق عمر الشهید عثمان [illegible] الذورین [illegible] نزدیک خدا تعالی منزلت عظیمه بود زیاده از منزلت سایر صحابه
[illegible] بالخلافة [illegible] اما مقدمه اولی [illegible] احادیث [illegible] والسنن و غیرها [illegible]
[illegible] الاولین و الآخرین الا النبیین و المرسلین [illegible] خاص [illegible] معانقه
و معانقه [illegible] منزلت [illegible] فوق اهل درجات علی باشد و اما مقدمه ثانیه [illegible]
[illegible] که مقصود از عبادات [illegible] صوفیه [illegible] الاصول
منزلت [illegible] دنیا بهتر [illegible] الا بحسب [illegible]
عند الله [illegible] از سایر صحابه نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] بالخلافه باشند
اما مقدمه [illegible] حدیث مستفیض از عایشه [illegible] اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم کان احب
قالت ابوبکر ثم عمر و از عمرو بن العاص [illegible] عایشه [illegible] ابوها ثم عمر [illegible] و مراد از حب
[illegible] منزلت [illegible] کان مستخلفا لاستخلف ابابکر ثم عمر مقدمه ثانیه
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] خصوصا [illegible]
[illegible] دلالت میکند بر افضلیت شیخین وزیران آنحضرت بعد صلی الله علیه وسلم و
[illegible] تشبیه داد و معلوم است که [illegible] کسی است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه

و سلم نسبت دهند نسبت به النساخه باشند و اگر [illegible] مرتبه باشد اقرب بالخلافة آنحضرت صلی

الله علیه و سلم [illegible] [illegible] امامت میکنند [illegible] [illegible] اشاره [illegible] باستخلاف

ایشان [illegible] [illegible] و [illegible] در تبلیغ رسالت و تقدیم [illegible] [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] باشند آن صدیق و فاروق [illegible] خلافت [illegible] خلافة ایشان

[illegible] بحدیث حذیفه [illegible] [illegible] ابابکر [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] [illegible] [illegible] اول

که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از جمیع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

با [illegible] باشد اقرب باشد با آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] [illegible] باشد با آنحضرت صلی الله علیه

و سلم احق بالخلافة [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] [illegible] [illegible] و استعداد نبوت دارد در قوه عملیه

[illegible] اما عملیه [illegible] که گفته شیطان از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و اما علمیه جایی که گفته [illegible] [illegible] علی لسان عمر و گفته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

برای او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] نبوة منقطع شد [illegible] بالخلافة [illegible] [illegible]

استعداد او [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] [illegible] فاروق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده

باشد [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خیر القرون قرنی

ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یظهر الکذب [illegible] صدیق و فاروق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بودند

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان را [illegible] [illegible] اهل حق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ضلالت [illegible] که اجماع واقع شد بر خلافت صدیق و فاروق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] با خلیفه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خلیفه و امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بالخلافة [illegible] فهو المطلوب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و دیگر بر علی اسد پسندیدند و الا نیز باطل است زیرا که خدای تعالی فرموده است کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون
بالمعروف و تنهون عن المنکر و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تجتمع امتی علی الضلالة و قال خیر القرون
قرنی الحدیث و از آنجهت که مسلمانان بکل اسلام متفق اند بر آنکه امام حق بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم صدیق
بود و امام تعیین ایشان حق بود و حق منحصر است درین دو قول و مرتضی شرکت کرده مبایعت با صدیق پس متعین شد که
حق صدیق است زیرا که شرکت مبایعت خالی از دو حالت نیست یا آنست که بنابر تقیه بود یا بغیر تقیه، تقیه
باطل است زیرا که حضرت مرتضی بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عاجز نبود بوجهی که امکان معاونت صدیق
نداشته باشد از آنجهت که بنی هاشم بعد بالاتفاق و بنو هاشم با او بودند و ابوسفیان رئیس بنی عبد شمس
با او موافق شده بود و زبیر با او بود و حضرت فاطمه رضی الله عنها با علو نسب و قرابت خود زوجه
او بود و این او حی ندا [illegible] است قبول [illegible] و نفوس عوام مطمئن اند با آنکه خلافت [illegible]
تعلیم [illegible] باشد و اگر بغیر تقیه شرکت مبایعت نموده عصیان [illegible] کرده باشد و
عاصی و فاسق لایق الامامة نبود و اگر شیعه گویند که هفتاد هزار از عرب با صدیق بیعت کرده بودند
از بیعت رجوع [illegible] باطل است زیرا که هفتاد هزار با مرتضی در ایام خلافت او بیعت نموده بودند
باز رجوع کردند [illegible] هزار بیکبار [illegible] الجنبر [illegible] کرده بودند پس عاصی شد
بسبب ترک مبایعت [illegible] و اگر گویند مشغول بود بماتم پیغامبر گوییم ماتم
[illegible] بترک مصلحت عامه برای کاری که فایده آن مترتب نشود و از آنجهت که امت متفق است بر آنکه امام
حق بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم یکی ازین دو کس بود پس میگوییم که مرتضی امام نبود زیرا که متواتر شده که
در ایام خلافت خود بر سر منبر گفت خیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر و این قول او دلالت [illegible] احتمال نیست که [illegible]
زبان موافق بود [illegible] قول و بعد الحق [illegible] المطلوب [illegible] خلافه لیکن بغیر [illegible] و
تقیه [illegible] این سخن میگفت [illegible] خلاف [illegible] پس [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد اگر تقیه بود و تقیه در ایام خلافت وجهی ندارد [illegible] اکراه [illegible]
[illegible] اکراه اکتفا میکرد چندین مبالغه نمی نمود و اگر تقیه با وجود خلافت و شوکت

دو

و شوکت و قیام بعضی از جمیع اهل اسلام جایز باشد میتوان گفت که با جمعی از یاران شیخین به [illegible] در حقیقت با

تقیه انکار شیخین نمی‌توانست کرد کلام غیر لازم متوجه نیست در خلافت تقیه و نمی‌توان گفت که اینها اسلام [illegible]

[illegible] از [illegible] رسیدن [illegible] بنابر تقیه مسلمین بود [illegible] که نفر قوم شرک اسلام [illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible] امامت [illegible] و این همه تعصب جاهلی میکند که هیچ

[illegible] کلام [illegible] که خلافت حق صدیق بود و بعد از آن حق [illegible] بعض

دلیل بعید [illegible] که خلافت [illegible] صدیق و مرتضی لیکن چون مرتضی بعد آنحضرت صلی الله

علیه و سلم خلیفه [illegible] صدیق [illegible] خلافت دلیل [illegible] که حضرت مرتضی بعد آنحضرت صلی الله علیه

و سلم خلیفه نبود [illegible] خلافت [illegible] بیعت [illegible] اقوال [illegible]

[illegible] مرتضی [illegible] صدیق [illegible] بیعت [illegible]

[illegible] که اگر [illegible] خلافت حضرت مرتضی [illegible] نزدیک [illegible]

[illegible] خلافت از مرتضی صرف کردند و برای [illegible] معتقد ما [illegible] آن نص منکر [illegible]

خلافت [illegible] الاسلام [illegible] الا [illegible]

[illegible] قیام مرتضی بخلافت [illegible]

[illegible] مرتضی [illegible] حضرت [illegible] انکار [illegible]

[illegible] خلافت صدیق [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] که گر آن جمع کرده شیخین [illegible] ایشان

[illegible] شیخین [illegible] ایشان [illegible] کرده [illegible]

[illegible] سکوت [illegible] تقیه [illegible] تقیه سکوت کردند

[illegible] موافقت [illegible] تقیه [illegible]

[illegible] و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا [illegible]

یا اذا تعسر دفع تعارض بغیر ترجیح ما بعض مشهور لیس محقق در بست امت باقی ماند لیس الّا ان معمول شده

و تعلیق با امت بر رفع نشده [illegible] شیعه گویند حقیقت قرآن را برداشته اند ملا و قدما بیان آن را کردیم همگی [illegible]

نقد [illegible] و اگر گویند بنا بر حفظ الهی بما فعل وانا له لحافظون گوییم این معلوم شده که بر حفظ الهی اعتماد

نمی توان نمود لیس عام حصول [illegible] شود اگر گویند حقیقت [illegible] التفتیم [illegible] نقل [illegible] بطریق

تواتر [illegible] است یا [illegible] ثابت شده و [illegible] امت ثابت است [illegible]

از [illegible] منقول است [illegible] را [illegible] تعذر [illegible] غلبت [illegible] معرفت [illegible]

صحیح [illegible] معرفت [illegible] نقل از صاحب شرع [illegible] نمود [illegible] نقل [illegible] اصل [illegible]

[illegible] معرفت حکم کنند یا آنکه [illegible] نمی توانند [illegible] که [illegible] مخالف [illegible] حکم

[illegible] [illegible] [illegible] مستقل [illegible] بعض از نقل

[illegible] واتباع بر موافقت و مخالفت [illegible] محکم و احقاق [illegible]

اختلاف امت [illegible] تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا الآیة [illegible] فی دیننا [illegible]

فهو رد [illegible] و این نوع عبادات [illegible] کتاب [illegible] حدیث [illegible] حضرت [illegible]

ابن [illegible] علیه [illegible] بطرق متعدده [illegible] نقل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مخالف [illegible]

[illegible] حکم [illegible] عقل [illegible] و مانند آن و اجماع امت [illegible]

خصوصا اجماع [illegible] اهل السنة [illegible] گرفته [illegible] را [illegible]

اختلافات علما در تصحیح و تضعیف [illegible] در [illegible] کرامت [illegible]

[illegible] رفته اند و [illegible] ضعیفه [illegible] قبول [illegible] و حکم این نوع [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] معرفت [illegible] مجتهد مظنون [illegible] آنکه

[illegible] این حکم [illegible] اجماع امت [illegible] [illegible]

[illegible] علی [illegible] فهم [illegible] ذلک علی [illegible] [illegible] ذا [illegible]

[illegible]

درین نوع سخت سست و سخت ست ما رین نیز بعز وجه حکم عقل معلوم نیست که ما را اصل چیزی تکلیف ... اهل

سنت و قسم است اندرین و از ان که عقل مستقل است در شرع ... قسم اول آنکه که منافات ... بلکه ...

منکرست و این بر که ایمان را نقص و کفر مطلق ... ما در تحقیق ... است

خلیفه نقیض دو بود دیگران خوبیست که اگر آن را ... بحث است و سبب اتفاق ما برآن ...

ایشان خلافت را بخصوص ... گرفته بعید ... منصوص ... ما را ...

کرده اند بعضی خلق اشتباه ... ایشان ... قابل اعتماد نماند اگر

تواتر را ... مطلب ما ... است اگر ... خلافت ... نقل متواتر متحقق نیست و اگر ...

... خلافت خلفا ... تمام ... نقل ... ثابت ...

و ... اگر ... نقل خواهد بود که ... از جمهور علما ... بعقد ... اول

از عقل ... نقل ... و ... ثابت ... نقل ...

... ثابت ... تواتر را معتقد ... مذهب ... ثابت ... امیر

المؤمنین ... اجماع امت ... مجمل ... و بعضی ...

منعقد شده ... شریعت ... امیر المؤمنین ...

و امت ... منعقد ... منصوص ... ثابت ... ایشان ...

باشد ... الیوم ... لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ... العقیده الباطله

... عقل ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... عظیم ...

بنی آدم ... کرده شد ... تمام امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ...

... باشند ... عظیم ... برای ...

... آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسلمان شوند ... ایمان ... برای ...

... آخرت ... عظیم ... نبوده اند ...

منکر ... عقل ... حکم ... آن ...

بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در پی اعلای کلمهٔ اسلام گشتند برای همین بود که [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] اکثر [illegible] کردند [illegible]

[illegible] آخرت بهره یابند و اکثر شیعه گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با استخلاف

مرتضی داد و اورا [illegible] جمیع مسلمانان [illegible] در دنیا و آخرت [illegible] با خلفای [illegible]

[illegible] کرده اند [illegible] ترتیب [illegible]

[illegible] اصلاح [illegible] علوم [illegible] برای اصلاح عالم [illegible]

[illegible] علوم [illegible] در دل عوام [illegible] اصلاح [illegible]

[illegible] استعدادات کاملیات [illegible] تکمیل [illegible]

[illegible] که مقتضی ارسال پیغمبر [illegible] صلی الله علیه وسلم بعد [illegible] مرتضی داد [illegible]

[illegible] حال آنکه در [illegible] حضرت مرتضی و اولاد او تا قیامت [illegible]

خلافت [illegible] صورت نگرفت بلکه [illegible]

بلکه مقتول گردیدند [illegible] ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم

الغالبون [illegible] انا لننصر رسلنا والذین [illegible] فانهم الغالبون [illegible]

امر [illegible]

او در [illegible] محکوم شده [illegible] از فیض [illegible] محروم ماندند [illegible]

[illegible] خدای تعالی در عالم [illegible]

معانی [illegible] اگر [illegible] سنت الله [illegible] عقلی [illegible] روا است [illegible]

در الهیات [illegible] اثبات [illegible] کرده اند [illegible]

ظهور معجزات بر طبق دعوی [illegible] نبوت قرار داده اند [illegible]

[illegible]

[illegible] لطف خدای تعالی که سبب بعثت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم [illegible]

درا او

عمده اوصاف کمالی کاری که به خلافت خلفا ثابت شد [illegible] موعود [illegible] اشکال [illegible] ظهور آمد پیش از
بعثت [illegible] کاری [illegible] مستفیض [illegible] اولاد [illegible] آدم [illegible]
[illegible] از آن کاری [illegible] دولت کسری و قیصر بدست شیخین
[illegible] امت مرحومه بر جمیع [illegible] ظاهر شده بود از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] احسان و [illegible]
اولاد [illegible] و [illegible] آدمی [illegible] هر یکی [illegible]
[illegible]
عقل [illegible] ترتیب [illegible] قصد [illegible]
[illegible] کرده [illegible] قرآن [illegible]
آیات [illegible] سوره سوره [illegible]
[illegible] مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] قیاس [illegible]
[illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] شدند [illegible] عثمان [illegible] اولاد
[illegible] قرآن با تمام [illegible] مجموع [illegible]
[illegible] قرآن و اتفاق مسلمین [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
صلی الله علیه وسلم ظاهر شده بود در جمیع [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] باشد [illegible] این خلافت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] اتفاق [illegible]
از امت مرحومه [illegible]

... [illegible] و درمیان امت واقع شود جارحی موت یا عقبه جبل و عقل مراجع ... که [illegible]

[illegible] شود و فات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ... امری که اما سه فوق غضبیات ... [illegible]

[illegible] که سبب اکراه ... غیر معلوم ... از سواد اعظم ... [illegible]

[illegible] صاحب ... موجب ... [illegible] علیم ...

[illegible] معلوم کردیم ... موافق ... عقل حکم میکنند ... [illegible]

[illegible] ... معلوم ... موافقت قرآن ... [illegible]

[illegible] شخصی ... باب خلاف ... خلافت ... کدام ... [illegible]

[illegible] شخصی که خلافت ... [illegible] ... مشغول میشوند ... احسان است

[illegible] ... مراد ... اقدام بر خلاف جمهور ... [illegible]

[illegible] ... که ... [illegible] ... دیدیم که ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

قصد ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... بر خدا تعالی و لطف ... [illegible]

باشد ... [illegible] ... لطف ... [illegible]

[illegible] ... حفظ قرآن ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

باشد ... [illegible] ... موجب ...

[illegible] ... قال الله تعالی ... و قال رسول الله صلی الله علیه ...

[illegible] ... فی کل ... فی هذه الامة ... [illegible]

[illegible] ... قال ... صلی الله علیه وسلم لا تجتمع امتی علی الضلالة ... [illegible]

[illegible] ... شیعه میگویند که ... امام معصوم ... [illegible]

لطف است و گاهی وجود او یا اخفاء او آن نیز از اصل لطف خالی نیست تا میگوییم که تا حق تعالی ابقاء هر یک

نوع منحصر [illegible] پیغمبر باید و آن اکمل انواع لطف است و آن [illegible] ایام [illegible] رحمت و [illegible]

و گاهی [illegible] نوع اول اکتفا می باید نیز آن [illegible] لطف با آنکه [illegible] میشود و در مقدمه ثالثه نیز مساعده

میکنیم بعنوان [illegible] میگوییم که لطف الهی [illegible] که حافظ ملت باشد تا [illegible] فرماید لا بد است از آنکه

[illegible] علم [illegible] اقرب [illegible] لطف محقق گردد [illegible] شرط [illegible] که

که [illegible] کافر و فاسق [illegible] از آن [illegible] بنصب [illegible] جا [illegible] اطلاع [illegible]

او [illegible] و [illegible] تعلیم [illegible] دیگر مطلوب است و آن آنست که امام

ظاهر و منصوص [illegible] اگر [illegible] باشد تکلیف با تباع شخصی مجهول که [illegible] امر [illegible] پیغمبر باید لازم

آید و اگر [illegible] باشد از لطف بلکه [illegible] باشد و [illegible] اقرب [illegible] لطف

او [illegible] اگر در [illegible] اولی [illegible] باشد [illegible] معصومیت [illegible] بعد

تمهید مقدمات میگوییم که لا بد امام حق بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم موجود بود [illegible]

[illegible] و آن امام صدیق اکبر است رضی الله عنه بعد از آن فاروق [illegible]

و [illegible] و صلاح بوده اند [illegible] امام [illegible] منصوص [illegible] حضرت [illegible] اگر [illegible]

[illegible] منصوص [illegible] و تحقیق این مسئله [illegible] تمهید [illegible] که الله تعالی [illegible] گفته

اند که احکام الله تعالی معلل با غراض نیست و این مسئله [illegible] اند که [illegible] آن باشد

[illegible] سابقه [illegible]

که [illegible] کرده است [illegible] قول [illegible] آری

که تکمیل ذات [illegible] نفع [illegible] است و صلوق که مرجع آن لطف [illegible] باشد [illegible]

[illegible] اصل [illegible] صحابه و تابعین [illegible] علما

[illegible] احکام [illegible] مثلا حفظ نفس و مال و عقل [illegible]

[illegible] دانسته اند و قصاص و حدود سرقه و شرب و قذف را از [illegible] بر آن [illegible]

مقصود و مطلوب و نکته دیگر بودن ملتزم بتهذیب نفس و عز و ابتلا است بجهت هر انبیا ادر در دعاهای ملکیه
در بیت نمرود معاصر کتابیر ... خوب معقول امام غزالی در باب تعجب هم قد تصریح باین کرده است انجم
که نشنیدیم استغفار ارتکاب و از عالی فطانت در آنها فرموده بمعروف معصلی مطلوب و معذوره مطرود و مضطر
میکردانند حیا نکرده عجب العجب آنکه آن مطالب یکی غیر معقوم از بعیده که نشنیدیم در قرآن ها و احادیث بغیر
اسبابیکه انحصار در قاصد بعینه در باب این مسائل بسیار گفته اند و لولا الحکم [illegible] بعدا ثبت قبل الحیا
یا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل و نخزی و در حدیث قدسی آمده انی
خلقت عبادی حنفاء و ان الشیاطین اجتالتهم ... امرت [illegible] مجتهم و انی بعثتک لابتلیک
و ابتلی بک و در حدیث وارد شده که مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل منذر جیش است و انتقالات
بوجهی شهرت یافته که سخن بر قاعده خود که التزام مدلول حدیث مشهور است با ثبات آن معنا
بشود بتحقیق نه نسبت نه فقط تعبیر است و منقول یا تربیتی هر چه بحکم بعضی کتاب و حدیث مشهور
بنا اجماع امت و قیاس جلی باشد همان سنت است و قایل باین سخنها شوی باشد یا غیر آن علمی که
معتبر ارکه [illegible] بی نیست یا بل شیخ چند است که سوره مذاهب مخالف را سبب آن ممنوع
میکنند [illegible] باشد در مرحبت چه [illegible] است چون این نکته بنا حجابا معلوم شد باید دانست
که سبب کمال رسل و انزال کتب و تکلیف با حکام شرعیه لطف الهی است یعنی رسیدن بافراد بنی
آدم بکمال نوعی خود بدون انجبار بامیسر نمی آید بجهت رحمت که باعث خلق نوع است مقدار دیگر مرجع
نیز روی حق کتم در اقامه شریعت که تکمیل افراد بشر نماید و اثبات بالکمال و [illegible]
بجهان بیاید که با عنایت جهان می رساند و [illegible] میکند در اول مرتبه اثر تربیت بستن تخم
است در زمین و جذب کردن لوازم آب و هوا را از اطراف و جوانب جمع در ثانیا همان تربیت سبب
طلوع نسل و برکت سعت بیشه در ثالثا بعینه همان تربیت موجب قطعه از هار و میوه میگردد و نیز آن
تربیت اولا سبب بالیدن اجزا درخت است و ثانیا بعینه همان تربیت باعث نازکی اجزاء
[illegible] طعم و نقاط طبیعت عجیبه در اتصاف و ازهار را و میگردد تا پایان غذای که در النسوت الاخیره

و نیز سبب ملاقات اجزاء اطعمه با هم شده است چنانکه عقلا گفته اند که موجب ظهور جمال و حسن و پدید آمدن حرکات

و سکنات تامه بعض از کسب است بیش هیچ نقد برست و تکلیفات حضرت شده تکذیب نوعی است که بالای

نکته تحقیق نشست با اصل غرض پردازیم حق جل و علا در کتاب عظیم معجز نظام فرموده هو الذی ارسل رسوله بالهدی

و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و قال تعالی لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم

من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و قال نبی صلی الله علیه و سلم فی حدیث ابن حاتم و

و المقداد و غیرهم حتی ما بقی بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله کلمة الاسلام فی کل بیت مدر و وبر بعز عزیز او

ذل ذلیل اما یعزهم و المعنی مشترک احادیث ساخت که ممکن نشد و حالت که تمام شده بالات که

مشرق و مغرب را در دولت خود در آمده و شک نیست که صدیق اکبر و فاروق اعظم و ذی النورین مسلط

شدند بر ربع مسکون و روم و فارس را فتح کردند و قرآن مجید را جمع کردند که تمام عالم مسلم

شده است و مسائل احکام ایشان در جمیع آفاق منتشر گشته و اکثر اهل اسلام به مذهب سنت متمذهب شده اند

چه محدثین و چه فقها و قراء و چه مفسرین و چه پادشاهان و غیر ایشان و بر حالات اهل سنت گاهی خلافت

منتظم نشد الا خلافت حضرت مرتضی فقط و معلوم است که حضرت مرتضی در ایام خلافت خود چه دیده چه

کشیده و ایام خلافت حضرت مرتضی به مذهب شیعه ایام ابتلاء و امتحان بوده است و بعد از وی

امام حسن رضی الله عنه بعد از شش ماه معاویه را خلافت داد و اولاد امجاد وی که مستحق بودند

و بعد از حضرت مرتضی تا حال خلافت برسید و مستقر نشد و جمیع مکر دند و حال جمیع ایشان

منتشر و تا ... الی ان ... الدنیا ... قایل باید به همیشه مخذول و مقهور بوده است

فی کلام ... انصاف باید داد که چه ممکن است با این شیعه ... طریقه است

الهی که بعثت پیغمبر علیه الصلوة و السلام و امامت ... و مطلوب ... اهل سنت ...

است با مذهب شیعه ... نصب امامی محقق ... مذهب ...

الا ... لطف الهی است یا تسلیط پادشاهی ...

و ... پادشاهان تقریر کنند در مشرق و مغرب عالم را مسخر حکم خود گردانند

[illegible] از افعال [illegible] با [illegible] تمام تحقیق نموده اگر سبب تمام [illegible] عالم [illegible] اگر [illegible] مدار ایشان [illegible]

[illegible] اسلام باشند [illegible] که [illegible] تدلیس باشد و اراده [illegible] مطلوب [illegible]

اگر [illegible] دلیل که تقریر کرده [illegible] ثابت شده مخالف [illegible] دیگر تقریر [illegible]

[illegible] اند [illegible] بعد [illegible] فی کتاب [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون

الصلوة الآیة [illegible] تصریح [illegible] کرده اند [illegible] نص است و قال النبی علیه السلام یوم الغدیر

من کنت مولاه فعلی مولاه و قال صلی الله علیه وسلم [illegible] الی تبوک انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه

لا نبی بعدی و قال صلی الله علیه وسلم انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی [illegible]

[illegible] الحسن والحسین [illegible] قاما او قعدا و ابوهما

خیر منهما [illegible] نص است [illegible] که بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم این عزیزان

متصدی امر خلافت شدند و جمهور اصحاب احکام خلافت ایشان را قبول نمودند و آنها [illegible] خلافت

[illegible] خلافت غصب کرد [illegible] اتفاق سواد اعظم البته بر حق میباشد

و [illegible] سواد اعظم جانب [illegible]

ایشان کردند [illegible] سکوت [illegible] رضا و تسلیم [illegible]

[illegible] مخالف [illegible] که [illegible] مذهب [illegible] تفسیق یا تکفیر جمیع [illegible] خصوصا [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] دعوی نص است برای حضرت [illegible]

[illegible] نکردند [illegible] محاورات [illegible] از اولاد

[illegible] معصوم [illegible]

[illegible] ثابت [illegible] مخالف [illegible]

مذهب [illegible] بعد [illegible] ظاهر شده گرفت [illegible]

[illegible] شده گرفت تا [illegible] کتب [illegible] دفاتر [illegible]

تسلیم معاوی لا الی الثنیا و چون که منشا سهو قرائن و مشتبه گردد تا اویل هر داد کار
نفس را مخصوص کرد و بیان و سیاق از آن ما امین عاید را لا نگفته بیان کنیم اگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر فرموده
اول امر فرمود تا بشنوند که گرد خلافت [illegible] بعد از آن [illegible] خطبه خوانند در صحابه
حدیث و امامت صلوة بعد وفات [illegible] را عقد [illegible] حکم پیش [illegible] امر از آنکه عمر لازم
حضور [illegible] و لکن [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] حکایت اینکه
خلافت [illegible] ابوبکر [illegible] صلی الله علیه وسلم و لقد [illegible] منصب امامت صلوة بعد
[illegible] حال [illegible] خلافت صحابی [illegible] نیست که امساک فرماید از آن هو الا علیم و نیز باید
چون احتمال [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] باشد نگفته دیگر [illegible] قرآن
عظیم و گر استخلاف [illegible] اتفاق [illegible] حدیث مشهور وارد شده با شرافت متواتر
مخالف باقی ماند [illegible] حدیث مشهور یا [illegible] خبر واحد که مخالف بر روایات آن متواتر
[illegible] قول سواد اعظم [illegible] ذکر کردیم منع آن [illegible] کلام بغیر آن می توان
کرد با جماع [illegible] مخالفین و خبر واحد که [illegible] اتفاق [illegible] و کذا [illegible] با جماع
[illegible] تسلیم [illegible] بلکه [illegible] استحقاق نص میکنند
را و حاصل [illegible] خلافت [illegible] اگر اتفاق بر آن واقع شود
آن خلافت [illegible] استخلاف [illegible] وجه است برای هر یکی از
در مقدمه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] امر [illegible] الامامة [illegible]

ذکر کردیم چون فرمان [illegible] برای [illegible] اثبات خلافت [illegible]
زیرا که خلافت [illegible] فرمان [illegible]
یا وصایا که [illegible] این [illegible] و آن [illegible]
[illegible] شخص [illegible] دلالت خواهند کرد [illegible]
ادله [illegible] مستدل [illegible] اجمالی است [illegible]

[illegible]

بطریق تفصیل [illegible] مخالفت کرده [illegible] بطلان متوجه جواب تفصیلی شویم [illegible] جواب واحد [illegible]

اولی ببعض فی کتاب الله [illegible] فرمایم [illegible] سیاق آیه [illegible] مرتبه

المهاجرین معلوم [illegible] که [illegible] آیه [illegible] المهاجرین [illegible] وجوب [illegible]

علیا [illegible] الامامت [illegible] [illegible] بگردانند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اگر این [illegible] کفار [illegible]

[illegible] اسا [illegible] بیان [illegible] الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله [illegible]

[illegible] المهاجرین و الانصار [illegible] الارحام [illegible] که [illegible] الارحام [illegible]

[illegible] مهاجرین و انصار [illegible] الارحام [illegible] حکم غیر منسوخ [illegible]

بین المهاجرین والانصار [illegible] مطلوب [illegible] سیاق [illegible]

دلالت می‌کند [illegible] اولی ببعض [illegible] توارث [illegible] توارث [illegible] اند آیه

را [illegible] سیاق و سیاق منقطع [illegible] آیت [illegible] اصلا [illegible]

[illegible] منسوخ [illegible] آیت [illegible] الآیة عامة فی الامور کلها [illegible]

و منها الامامة [illegible] اولی الارحام [illegible] ابی بکر فهو اولی بالخلافة [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم

[illegible] اهل عقل [illegible] عاقبة الامر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عموم سوال [illegible] در نسب یا در

[illegible] یا [illegible] اول مطلق [illegible] مقید مطلق [illegible]

[illegible] مینماید [illegible] دلالت [illegible]

[illegible] تقدیر مستثنی منه خواهیم کرد [illegible] مستثنی [illegible] الا یوم الجمعة

[illegible] الا یوم الجمعة و لو قلت قرأت [illegible]

کلام

مرجع باشد لازم آید که چون نامی میبرد اطاعت ما او را و اولو الامر در میان [illegible] قسمت مانند خبر

نا اِرواه قایمی بود اینجا نکته ایست نهایت متین و علمی دقیق مشتمل بر تعیین یکی طریق اجبا صلوات الله

علیهم تواریث در بنی اسرائیل حضرت موسی [illegible] از سبط لاوی مبعوث شدند و حضرت یوسف از

سبط [illegible] بار حضرت داود و سلیمان انبیا [illegible] کرد و بعد او دیگری شد لکن چنانکه در تواریخ

[illegible] معلوم کردن [illegible] که باد [illegible] و اویر سلطنت [illegible] اگر

دیگری بادشاهی بجهت وراثت ملک [illegible] نشسته [illegible] وا [illegible] ساختند

مگر آنکه غالب آید و حضرت دولت از خاندان باد شاه اداي [illegible] خلافت نبوت [illegible]

دارد یکی آنکه نبوت ملحق شود و توارث در آن جاری نگردد دوم آنکه بادشاهی را [illegible] و بمقتضای

طبیعت بشر توارث در آن جاری کنند اگر به نبوت ملحق سازند کسی را خلیفه باید [illegible] منظم کلمها

نبوت باشد و اگر از قبیل بادشاهی گیرند نفوس طبایع ایشان با قامت وراثت میل کنند و [illegible]

که به سر خلاف [illegible] در ملوک عمل کردند [illegible] که مراد اینجا اقامت سنت [illegible]

تا [illegible] عبد الرحمن بن ابی بکر اشاره فرموده است در قصه استخلاف معاویه [illegible]

[illegible] الی بکر [illegible] و اگر از مقام تنزل نمائیم [illegible] مسنونه [illegible]

بر آنکه اینجا دلیلی قویتر یافتند بر خلاف [illegible] با وجود [illegible] در آن [illegible]

[illegible] والذین معه الذین یقیمون الصلوة الی السیاق [illegible] وجها با [illegible]

[illegible] بمفسرین در حق صدیق اکبر است قال [illegible] والضحاک والحسن البصری [illegible]

در علم [illegible] از میان [illegible] که یاد دارد که کسی در [illegible]

[illegible] نصب قتال با مرتدین نموده باشد سوای صدیق اکبر [illegible]

[illegible] و تحقیق [illegible] می آید یعنی ای مسلمانان از ارتداد [illegible]

[illegible] غیر از این نیست که کار ساز شما در حقیقت خلافت الهام [illegible]

الهام میفرماید [illegible] و سر رشته ترغیب [illegible] او در علم آورده است [illegible]

است قوی‌تر ... علامه [illegible] الا انّا که تا اقامت صلوة و اما زکوة [illegible] نیست

از [illegible] البتّه عقل [illegible] الجمیع [illegible] آن تصریح بر درست [illegible] اکثر اصحاب [illegible] ناپید [illegible]

[illegible] سیاق و سیاق تامل [illegible] بر باب [illegible] اکثر [illegible] بعض [illegible] تعلیل [illegible]

[illegible] که عموم جمیعه [illegible] متامل [illegible] تعداد [illegible] علی الاقرب [illegible] اجماع [illegible]

قال [illegible] [illegible] باعتبار انه نزلت فی عداد [illegible] [illegible]

[illegible] را [illegible] که این سیاق و سیاق [illegible] بر [illegible] نجات [illegible]

از [illegible] فی الاساس المعنی [illegible] الذین امنوا [illegible] الوقوع للتواتر [illegible] المفسرین [illegible] التاریخ [illegible]

بلفظ [illegible] باستعمال العام علی الخاص و نظیره قوله تعالی هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله

و [illegible] ابن ابی [illegible] الا تواتری که آن [illegible] میکند [illegible] معنی تواتر آنست که جماعه عظیم

که تواطی [illegible] منتفی شود [illegible] باشند خبر [illegible] از آن [illegible]

[illegible] نمی تواند [illegible] حدیث [illegible] ثابت [illegible] تواتر و [illegible]

تواتر اتفاق [illegible] [illegible] در [illegible] عنه [illegible] این تاویل [illegible]

[illegible] تامل می باید کرد در آن [illegible] عده باشند [illegible] و اگر [illegible] باز میگوییم

ضرورت [illegible] که از لفظ عام معنی خاص اراده می باید کرد [illegible] از لفظ جمع مفرد [illegible]

باید گرفت [illegible] تا [illegible] را قرینه [illegible] می باید [illegible] ملاحظه [illegible] میکنند

[illegible] مردم [illegible] از این لفظ فهمیده باشند و [illegible]

[illegible] عام [illegible] [illegible] [illegible] دخول فرد [illegible] در عام

[illegible] برای او [illegible] تعریفات بسط نمودیم لیکن [illegible] سبب [illegible]

[illegible] برای [illegible] معلوم [illegible] تعریف [illegible]

[illegible] یؤتون الزکوة و هم راکعون [illegible] واقع شده [illegible]

[illegible] که [illegible] حال واقع شدن [illegible] از [illegible] داخل [illegible]

الخ

ضمیر جمع کرنا علان بر دو است پس ظاهر است که از مهدو جا یه حال سع شده ؛ شده چنین معنی مربوط

نگردد که یقیمون الصلوة و هم راکعون بخلاف آنکه گوئیم و هم خاشعون یعنی اقامة الصلوات و ایتاء زکوة

با آنهم یقیمون الصلوة المفروضة و یؤتون الزکوة المفروضة و هم راکعون مواظبون علی النوافل و عدم

انکار یؤتون صیغه مضارع است دلالت میکند بر آنکه [illegible] سبیل [illegible] تقیید شود [illegible]

دفع ایتاء زکوة در حالت رکوع [illegible] باشد [illegible] فایده [illegible] هم [illegible]

[illegible] کردیم افضل است [illegible] خشوع در وقت صلوة

[illegible] مطلوب [illegible] دلیل [illegible] دلالت [illegible] اقامة [illegible]

با مواظبت بر نوافل ممدوح است [illegible] الکلمة [illegible] علامت

صدقه دادن در وقت رکوع [illegible] ابن عباس [illegible] الا فی الجملة [illegible]

[illegible] صدقات [illegible] گویند و هم [illegible] الصدقة [illegible] رکوع

[illegible] آیه نازل شده است [illegible] حضرت مرتضی

[illegible] است که حضرت مرتضی [illegible] خدای تعالی مرتضی

در [illegible] توفیق عظیم [illegible] امور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه و سلم امام باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] فی الانفال ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا [illegible]

[illegible] الذین آووا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض و الذین آمنوا و لم یهاجروا

نمی متمسکها [illegible] استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم

بعض الی غیر ذلک [illegible] آیه سیاق و سباق جهره بر معنی نصرت دلالت می‌نماید [illegible] اولی

فرماید یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه در این آیات نیز نصرت

هست بعد از آن [illegible] انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون هیچ جهت نصرت

اضافت [illegible] فی نفسه [illegible] خلافت حضرت مرتضی بنا بر [illegible] دعوا ما بعد

[illegible] از آن [illegible] کرده اند قوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین یعنی الخلافة زیرا که ابوبکر

ظالما [illegible] الی اول عمره حتی بعث النبی صلی الله علیه و سلم و دعاه الی الاسلام اصل قصه آنست که

[illegible] خطاب قبل بوده بحضرت ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی

قال لا ینال عهدی الظالمین اگر چه معنی امام پیشوا است خواه نبی باشد یا خلیفه یا عالم مقتدا لیکن مراد در اینجا

نبی است بلا شک پس معنی کلام اینست که خدای تبارک و تعالی حضرت ابراهیم را بنبوت برای مردم

مبعوث [illegible] صلوات الله علیه سؤال نمود که بار خدایا از ذریه

من هم [illegible] حق سبحانه فرمود [illegible] نبوت ظالمان را [illegible] این جرا

[illegible] مشرکان عرب [illegible] لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم

[illegible] دانسته شد معلوم [illegible] خلافت نیست [illegible]

[illegible] نبوة و وحی است و علی التسلیم لفظ ظالم حقیقة بر شخصی منطبق [illegible] که در وقت [illegible]

[illegible] که قبل او است یا بعد او است ظالم بعد اطلاق [illegible]

[illegible] ابوبکر صدیق در وقت نیل خلافت ظالم نبود قوله صلی الله

[illegible] ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی اصل قصه آنست که

[illegible] حضرت مرتضی را در خانه گذاشت [illegible]

[illegible] بسیار رسید که وقت جنگ [illegible] همراه آنحضرت صلی الله علیه

[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی [illegible]

[illegible]

و تمام این حدیث چنین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خلف علیا فی غزوة تبوک فقال علی یا رسول
الله تخلفنی مع النساء والصبیان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبوة بعدی حاصل آنکه حضرت موسی در وقت غیبت خود از بنی اسرائیل بسوی طور حضرت
هارون را خلیفه ساخت پس حضرت هارون [illegible] کرد [illegible] که خلافت [illegible] حضرت موسی [illegible]
خلیفه او بود بعد غیبت نه بعد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه [illegible] مرتضی را خلیفه ساخت بعد غزوه تبوک
مرتضی تشبیه داده اند بحضرت هارون در دو چیز یکی در خلافت در وقت غیبت و بعضی از اهل سنت
نه در ضعف نائب در نبوه است منهم با خلافت کبری که بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم است ربطی
ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر غزوه شخصی را امیر در مدینه منوره میساخت کبری [illegible] است و نقل
صوری در وقت غیبت اندیشه دیگر ذکر دلالت کند بر آنکه مرتضی حقیقت است با آنکه [illegible] مور با [illegible]
اینجا با مذهب خلافت ندارد و اگر مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلافت کبری میبود تشبیه میداد بیوشع
که خلیفه حضرت موسی بعد وفات او بود نه بحضرت هارون زیرا که حضرت هارون در وقت غیبت حضرت
موسی بجای او خلیفه او بود نه بعد وفات او موت حضرت هارون قبل حضرت موسی است بچهل سال [illegible]
تحقیق شیعه باید دیگر برای صحیح این دلیل گفته اند [illegible] ان جمیع المنازل الثابتة لهارون من موسی
ثابتة لعلی من النبی صلی الله علیه وسلم الا النبوة [illegible] ومن المنازل الثابتة لهارون من موسی استحقاقه
للقیام مقامه بعد وفاته [illegible] لانه لو عاش بعده لکان منفردا بذلک غیر جائز علی الانبیاء و نیز گفته اند من جمله
منازل هارون من موسی انه کان شریکا له فی الرسالة و من لوازمه استحقاق الطاعة بعد وفاته لو بقی بعده
ان یثبت ذلک لعلی الا انه امتنع الشرکة فی الرسالة فوجب ان یبقی مفترض الطاعة علی الامة — در رسالة [illegible]
معنی الامامة جواب میگوییم بمنزلة هارون من موسی نوعی از تشبیه است و معتبر در تشبیه
علیه [illegible] نه اوصاف [illegible] در [illegible] ما [illegible] تحقیق [illegible] بمنزله
در تشبیه ادراک نماید مشهور از صفات حضرت هارون بیان صفات [illegible] عام — احتمال
خلافت وفات نمی تواند [illegible] خصوصا [illegible] علاقه که از عدم استحقاق خلافت [illegible] — [illegible]

خلاف حق تحقیق نمود بگذشت این گفت که اگر هارون بعد موسی زنده می بود خلیفه نمی شد بجا منت اصطفاء حق تعالی غیر

خلافت مصطفی علی صلی الله علیه را بهر او نیست و چون پیغمبر زمینو ارکفت کرد اعطای کار کی که بشرط غیبت پیغمبر

نمود بعد از رحلت ممالک نامی است از هست ما اکنون گویند فلان کار کرده بیادوی کرده آمد می توان گفت

قیام او با فاقد دا ... جهت غیبت بود فقد را از میان نفی ساختند هر چه غیبت نبوت باشد اراده هم

مستثنی شد بعد از آن ... در مرتبه امامت

مفهوم مفترض الطاعه اثبات میکنند بلکه مفهوم آن منحصر بجز

انفراد ... جزان ... فقدان از انصاف دور است قوله صلی الله علیه وسلم یوم غدیر خم من کنت مولاه فعلی

مولاه اصل قصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را جانب یمن فرستاده بود در میان حضرت مرتضی

و لشکریان او خشونتی واقع شده بود چون در حجة الوداع بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیدند اصحاب او که مدرحت

نمی شمردند شکایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض نمودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیده دو

فرمود آنحضرت مرتضی حقیقت حال استفسار نمود چون اصل قصه بخاطر شریف منتج شد و تعنت لشکریان

معلوم گردید در اثنای رجوع از حجة الوداع خطبه بخواند در ام فاتحه حقوق اهل بیت و در آخر خطبه

بعض روایات صریح است که از فرموده از خشونت با مرتضی در گذر نموده و دوستی او ، اخرج مسلم من طریق اسمعیل

بن ابراهیم عن ابی حیان عن یزید بن حیان قال انطلقت انا وحصین بن سبرة وعمر بن مسلم الی زید بن ارقم

فلما جلسنا الیه قال له حصین لقد لقیت یا زید خیرا کثیرا رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم وسمعت حدیثه

وغزوت معه وصلیت خلفه لقد لقیت یا زید خیرا کثیرا حدثنا یا زید ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه

وسلم قال یا ابن اخی والله لقد کبرت سنی وقدم عهدی ونسیت بعض الذی کنت اعی من رسول الله

صلی الله علیه وسلم فما حدثتکم فاقبلوا وما لا فلا تکلفونیه ثم قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم

یوما فینا خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی علیه ووعظ وذکر ثم قال اما بعد الا ایها

الناس فانما انا بشر یوشک ان یاتی رسول ربی فاجیب وانا تارک فیکم ثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور

فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله ورغب فیه ثم قال واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی

فقال له حصین ومن اهل بیته یا زید الیس نساؤه من اهل بیته قال نساؤه من اهل

بیته ولکن

(حاشیه: صلی الله ... ؛ ابن ... ارقم)

بيتي وكلهن يا حصين من حرم الصدقة بعده قال ومن هم قال هم آل علي وآل عقيل وآل جعفر وآل عباس قال كل هؤلاء

حرم الصدقة قال نعم ومن طريق محمد بن فضيل وجرير عن أبي حيان نحو حديث إسماعيل ومن طريق سعيد بن مسروق عن يزيد

بن حيان نحوه انتهى هذا حديث صحيح مذكور في صحيح مسلم بزيادة فقصاصها من البخاري [illegible] ايضا مذكور في صحيح وأهل الحديث

[illegible] زيادة مختلف [illegible] هذا الصحيح وأحمد والطبراني في معجميه [illegible] وقد ثبت [illegible]

[illegible] صحيح [illegible] حديث مسلم أخرج الحاكم من طريق [illegible] عن أبي

الطفيل عن زيد بن أرقم قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ونزل غدير خم أمر بدوحات فقممن

قال كأني قد دعيت فأجبت إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله وعترتي أهل بيتي فانظروا

كيف تخلفوني فيهما فإنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض ثم قال إن الله عز وجل مولاي وأنا ولي كل مؤمن ثم

أخذ بيد علي رضي الله عنه فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وذكر الحديث بطوله ومن طريق

سلمة بن كهيل عن أبيه عن أبي الطفيل أنه سمع زيد بن أرقم يقول نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بين مكة والمدينة

عند سمرات خمس دوحات عظام فكنس الناس ما تحت السمرات ثم راح رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية فصلى

ثم قام خطيبا فحمد الله وأثنى عليه وذكر ووعظ فقال ما شاء الله أن يقول ثم قال أيها الناس إني تارك فيكم

أمرين لن تضلوا إن اتبعتموهما وهما كتاب الله وأهل بيتي عترتي ثم قال أتعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم

ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه وأخرج الحاكم عن بريدة

الأسلمي قال غزوت مع علي إلى اليمن فرأيت منه جفوة فقدمت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت عليا

فتنقصته فرأيت وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم يتغير فقال يا بريدة ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم قلت بلى

يا رسول الله فقال من كنت مولاه فعلي مولاه وأخرج الحاكم والترمذي نحوه عن عمران بن حصين قال بعث

رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية واستعمل عليهم علي بن أبي طالب رضي الله عنه فمضى في السرية فأصاب

جارية فأنكروا ذلك عليه فتعاقد أربعة من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا لقينا النبي صلى الله

عليه وسلم أخبرناه بما صنع علي قال عمران وكان المسلمون إذا قدموا من سفر بدأوا برسول الله صلى الله عليه

وسلم فنظروا إليه وسلموا عليه ثم ينصرفون إلى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على النبي صلى الله عليه

وسلم فقال يا رسول الله الم تر ان عليا صنع كذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال
ذلك فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلك فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال يا رسول الله الم تر ان
عليا صنع كذا وكذا فاقبل عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم والغضب في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا
مني وانا منه وولي كل مومن بعدي ومن ذلك ما اخرج الحاكم عن عمرو بن شاس الاسلمي وكان من اصحاب الحديبية قال خرجنا
مع علي الى اليمن فجفاني في سفره ذلك حتى وجدت في نفسي فلما قدمنا اظهرت شكايته في
المسجد حتى بلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فدخلت المسجد غداة ورسول الله صلى الله عليه وسلم في
ناس من اصحابه فلما رآني ابدني عينيه يقول حدد الي النظر حتى اذا جلست قال يا عمرو والله
لقد آذيتني قلت اعوذ بالله ان اوذيك يا رسول الله قال بلى من آذى عليا فقد آذاني واخرج الحاكم
عن ابي سعيد الخدري قال شكى الناس علي بن ابي طالب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام فينا خطيبا
فسمعته يقول ايها الناس لا تشكوا عليا فوالله انه لاخشن في ذات الله او في سبيل الله واخرج الترمذي
عن البراء قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم جيشين وامر على احدهما علي بن ابي طالب وعلى الآخر خالد
بن الوليد وقال اذا كان القتال فعلي قال فافتتح علي حصنا فاخذ منه جارية فكتب معي خالد كتابا
الى النبي يشي به قال فقدمت على النبي صلى الله عليه وسلم فقرأ الكتاب فتغير لونه ثم قال ما ترى في رجل
يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال قلت اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله وانما انا رسول
فسكت پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم برای معالجه این داء عضال مبالغها بکار برد و تهدیدات
شدید فرمود از آنجمله فرموده من سب عليا فقد سبني اخرجه الحاكم من حديث ام سلمة واز آنجمله
فرموده بخصوص حديث من اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن اطاعك فقد اطاعني
ومن عصاك فقد عصاني اخرجه الحاكم من حديث ابي ذر واز آنجمله حب علي آية الايمان وبغض
علي آية النفاق اخرجه البخاري وفرموده يا علي طوبى لمن احبك وصدق فيك وويل لمن ابغضك
وكذب فيك واین هم احادیث متقاربة المعنی بسیار وارد شده ودر آن غیر متعارف جدا
تعیین ... شده سبب ودر آن منقبت شد ... با ... متعلق بعدم الحق اهل بیت آنحضرت

شيا الم

صلی الله علیه وسلم فرموده است ان ابر البر صلة الرجل اهل ود ابیه بعد ان یولی پس هرگاه محبت

صله اهل ود پدر مطلوب است صله اهل ود حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بالاولی مطلوب است و معقول

المعنی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرماید وصایت اولاد او و ازواج طاهرات آنحضرت صلی الله

علیه وسلم همه درین امر داخل اند و عن عبد المطلب بن ربیعة ان العباس دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم مغضبا

وانا عنده فقال ما اغضبک قال یا رسول الله ما لنا ولقریش اذا تلاقوا بینهم تلاقوا بوجوه مبشرة واذا

لقونا لقونا بغیر ذلک فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی احمر وجهه ثم قال والذی نفسی بیده لا یدخل قلب

رجل الایمان حتی یحبکم لله ولرسوله ثم قال ایها الناس من آذی عمی فقد آذانی فانما عم الرجل صنو ابیه رواه

الترمذی و عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول لنسائه ان امرکن مما یهمنی من بعدی

ولن یصبر علیکن الا الصابرون الصدیقون قالت عائشة یعنی المتصدقین ثم قالت لابی سلمة بن

عبد الرحمن سقی الله اباک من سلسبیل الجنة وکان ابن عوف قد تصدق علی امهات المؤمنین بحدیقة بیعت

باربعین الفا اخرجه الترمذی و عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لازواجه ان

الذی یحنو علیکن بعدی هو الصادق البار اللهم اسق عبد الرحمن بن عوف من سلسبیل الجنة رواه

احمد و معنی تمسک بکتاب و عترت آنست که ایمان بکتاب الله واجب است عملا و قرابت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز واجب است و سیاق این کلام قریب سیاق الحدیث است من کان یؤمن بالله

والیوم الآخر فلیکرم ضیفه و این معنی از لفظ مسلم و در حدیث زید بن ارقم که اصح الفاظ اوست ظاهر

است لا خفاء فیه و اما غضب برای مرتضی و تاکید در نهی ایذا او نیز معقول المعنی است چون حق مرتضی

ظاهر شد و تعنت بدگویان در حق او واضح گردید از منع تعنت بغیر این تاکید است چه آید دار خارجه

عداوت الهی بغیر این تشدید چه بروز نماید چون شنیده باشد که بیشتر از [illegible] عائشه [illegible]

حضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که ملاقی در میان صدیق اکبر و فاروق اعظم رفت هل انتم تارکون

لی صاحبی الحدیث خوانده و صیت دوستی مرتضی را باین کلمه [illegible] الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی

قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و معنی [illegible]

حق پیغامبر صلعم است [illegible] و اسلام مر ایشان را [illegible] امت آنست که جمیع مصالح خود را تفویض بجناب پیغمبر صلی الله

علیه وسلم نمایند و ایشان را با پیغامبر خیر تمیزی و استقلالی نباشد مانند طفل در دست دایه یا مانند میت

در دست غسال بی اختیار باید بود پس اگر یار تصرف هم اراده داشته باشند و تعیین بشکال [illegible] و تعزیر

[illegible] بر نفس خود [illegible] نمایند در باب حکم پیغامبر باشند معنی مولی دوست است بقرینه اللهم وال من

والاه وعاد من عاداه و بقرینه احادیث بسیار که مذکور کردیم [illegible] ولا تنکحوا [illegible] آیة الایمان

[illegible] الی غیر ذلک [illegible] واضح شد باید دانست که این حدیث با مسئله ایجاب خلافت

[illegible] تعظیم اهل بیت مراد است [illegible] حضرت عمر [illegible] ازو [illegible] است

[illegible] در حق مرتضی [illegible] اند [illegible] در حق عباس و اولاد او و در حق ازواج مطهرات نیز وارد

[illegible] صدیق اکبر [illegible] تا کرون [illegible] ابابکر الحدیث تعنت [illegible] چون در تحدیث

هم [illegible] شد چند گفتند مولی بمعنی اولی است [illegible] متصرف در حق تمام امت میگیرم و اولی

[illegible] حق [illegible] امامت است پس نص امام باشد گوئیم مولی بمعنی محبوبست از جهت قرینه سابق

متقدم و از جهت [illegible] ترتیب مضمون حدیث نزدیک بزمان او وارد شده و از جهت

قرینه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه باز میگوئیم مولی بمعنی معتق ومعتق نیست و بمعنی ناصر

[illegible] آمده لیکن بمعنی ولی امر نیامده و افعل بمعنی فعیل خوانده ایم باز میگوئیم اگر مولی بمعنی

[illegible] باید در لفظ ذکر ولی آمده [illegible] کبر [illegible] ازانجا که دلالت در نصر [illegible]

مراد است [illegible] در تفضیل شیخین [illegible] میان [illegible] با دله نقلیه و ادله عقلیه لهذا این فصل را

بدو قسم منقسم ساختیم مقصد اول در ادله نقلیه باید دانست که تفضیل شیخین بر سایر صحابه ثابت

[illegible] صحیح [illegible] بسند [illegible] با جماع امت [illegible] اختلاف [illegible] افضلیة

او [illegible] مقصد اول را منقسم ساختیم بچهار مسلک مسلک اول [illegible]

[illegible] افضلیت صدیق اکبر بر سایر امت [illegible] تمام صحابه [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] که این فضیلت بدو وجه [illegible] حضرت [illegible]

باعتبار سوابق اسلامیه و دیگر باعتبار صفات نفسانی که صدیقیه و شهیدیه و حواریه انهاست و
و بنای مراتب سابقین و ابرار بآن سبب است نیز از آیات و احادیث بسیار مستفاد میشود که بر اعـ
عمال و کثرت مال و خوبیه نسب بنا نهادن درین فضیلت بی اصل است قال الله تعالی و ما اموالکم و لا اولادکم
بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن و عمل صالحا و قال و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و قال المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا و عن
سهل بن سعد قال مر رجل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال لرجل عنده جالس ما رایک فی هذا فقال رجل من
اشراف الناس هذا و الله حری ان خطب ان ینکح و ان شفع ان یشفع قال فسکت رسول الله صلی الله علیه و سلم
ثم مر رجل فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم ما رایک فی هذا فقال یا رسول الله هذا رجل من فقراء المسلمین
هذا حری ان خطب ان لا ینکح و ان شفع ان لا یشفع و ان قال ان لا یسمع لقوله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
هذا خیر من ملء الارض مثل هذا متفق علیه اما وجه سوابق اسلامیه پس قوله تعالی میفرماید لا یستوی القاعدون
من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین علی القاعدین
درجة و کلا وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه و مغفرة و رحمة
و کان الله غفورا رحیما فقیر میگوید در این آیة اشاره میفرماید که صحابه بر یک طبقه نیستند بلکه بعضی از ایشان افضل
اند از بعض و مدار فضل جهاد است فی سبیل الله بانفس خویش یعنی مباشرت قتال کفار و باموال خویش یعنی
بانفاق فی سبیل الله ازین آیة واضح گشت که مجاهدان بانفس خود و باموال خود [illegible] اند و از
طبقه علیای امت اند و ایشان افضل اند از غیر خود باز در انها تفاوت مشهور که بعضی ایشان بار قیام است
و بعد ثبوت اینها عذری باقی نمی ماند ثابت گشت که همه این عزیزان در جمیع مشاهد خیر در رکاب سعادت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم حاضر بودند الا فی بعض الاوقات بعذر و از جمعی مباشرت قتال زیاده تر بوقوع آمد
و از بعض دیگر انفاق بیشتر بظهور انجامید و از جمعی هر دو بر وجه کمال متحقق گشت قال الله تعالی و ما لکم
الا تنفقوا فی سبیل الله و لله میراث السموات و الارض لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد یعنی اسلموا بعد الفتح و بعضی از کسانی که مهاجر و کلا وعد الله الحسنی و غیر

قتاده في قوله لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل قال كان قتالان احدهما افضل من الآخر وكانت
نفقتان احدهما افضل من الآخر كانت النفقة والقتال قبل الفتح فتح مكة افضل من النفقة والقتال
بعد ذلك و... عبد ... الحسن قال الخ اين آيه تصريح است در آنكه جمعي كه قبل فتح مكه قتال و انفاق
نموده اند افضل اند از آنان كه بظهور آمده اند از انجماعه بعد فتح مكه قتال و انفاق بعمل آورده اند و اين
آيه بطريق مفهوم موافق دلالت ميكند در آنكه ... جمعي كه در انفاق و قتال قبل الفتح متفق اند
بحسب مراتب در واقع سبب هر چند اعانت پيغامبر عليه الصلوة والسلام باعتبار قتال و انفاق سابقتر
فضيلت ... اين مفهوم موافق شاهد بسيار دارد از كتاب و سنت از انجمله آيه سوره
انفال ان الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله والذين آووا ونصروا اولئك هم المؤمنون
حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق كريم والذين آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معكم فاولئك
منكم اين كلمه ... يكي منكم ... صحيح دارد هر كه هجرت و جهاد جماعه كه متقدم است فضيلت ايشان ثابت شد
از انجمله حديث بخاري عن ابي الدرداء آنحضرت صلى الله عليه وسلم فاروق اعظم را كه از مهاجرين اولين بود
ارشاد فرمودند هل انتم تاركون لي صاحبي محض بسابقت شركاء را بتقديم او در تصديق پيغامبر و از انجمله
حديث انس كان بين خالد بن الوليد وبين عبد الرحمن بن عوف كلام فقال خالد لعبد الرحمن بن عوف تستطيلون
علينا بايام سبقتمونا بها فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقال دعوا لي اصحابي فوالذي نفسي بيده لو انفقتم مثل
احد او مثل الجبال ذهبا ما بلغتم اعمالهم و از انجمله حديث مستفيض بروايت ابو سعيد خدري و غيره لا تسبوا
اصحابي فوالذي نفسي بيده لو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك مد احدهم ولا نصيفه و ظاهر است كه خطاب
براي جمهور حاضرين است پس بلفظ اصحاب جماعه سابقين را اراده كرده اند لا محالة چون اين مقدمه
بوضوح پيوست بايد دانست كه صديق اكبر پيش از هجرة قتال و انفاق في سبيل الله كرده است و فاروق
اعظم پيش از هجرت قتال في سبيل الله نموده بلا خلاف و صحابه ديگر چه حضرت مرتضى وجه غير او قبل از هجرت
قتال و انفاق از ايشان واقع نشده پس شيخين افضل باشند از حضرت مرتضى و غير او بمقتضاي
فحواي اين آيه قال الواحدي لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل يعني فتح مكة قال لا يستوي في الفضل من

انفق

انفق ماله وقاتل العدو معه قبل فتح مكة مع من انفق من بعد وقال الكلبي في رواية محمد بن الفضيل نزلت في ابي

بكر رضي الله عنه لانه كان اول من انفق المال على رسول الله صلى الله عليه وسلم في سبيل الله واول من قاتل على الاسلام

قال ابن مسعود اول من اظهر اسلامه بسيفه النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر وقد شهد له النبي صلى الله عليه وسلم

بالانفاق قبل الفتح في ما اخبرنا عبد الله ... باسناده عن ابن عمر قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم جالس

وعنده ابو بكر الصديق عليه عباءة قد خللها على صدره بخلال واذ نزل عليه جبريل فاقراه من الله السلام

فقال يا محمد ما لي ارى ابا بكر عليه عباءة قد خللها على صدره بخلال فقال يا جبريل انفق ماله قبل الفتح علي قال فاقراه

من الله السلام وقل له يقول لك ربك اراض انت عني في فقرك هذا ام ساخط فالتفت النبي صلى الله عليه وسلم

الى ابي بكر فقال يا ابا بكر هذا جبريل يقرئك من الله السلام ويقول لك ربك اراض انت عني في فقرك هذا ام ساخط

قال فبكى ابو بكر فقال على ربي اغضب انا عن ربي راض انا عن ربي راض قوله اولئك اعظم درجة من الذين

انفقوا من بعد وقاتلوا قال عطاء درجات الجنة تتفاضل فالذين انفقوا من قبل الفتح في افضلها قال

الزجاج لان المتقدمين نالهم من المشقة اكثر مما نال من بعدهم وكانت بصائرهم ايضا انفذ وكلا وعد الله

الحسنى اما قتال ابي بكر فيدل عليه حديث ابن شهاب ... عن عروة قال قلت لعبد الله

بن عمرو بن العاص اخبرني باشد شيء صنعه المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا رسول الله صلى الله عليه

وسلم يصلي بفناء الكعبة اذ اقبل عقبة بن ابي معيط فاخذ بمنكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ولوى ثوبه في

عنقه فخنقه خنقا شديدا فاقبل ابو بكر فاخذ بمنكبه ودفعه عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال اتقتلون رجلا

ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات وعن عمرو بن العاص قال ما تنول من رسول الله صلى الله عليه وسلم

شيء كان اشد من ان طاف بالبيت ضحى فلقوه حين فرغ فاخذوا بمجامع ردائه وقالوا انت الذي

تنهانا عما كان يعبد اباؤنا قال انا ذاك فقام ابو بكر فالتزمه من ورائه ثم قال اتقتلون رجلا ان

يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وان يك كاذبا فعليه كذبه وان يك صادقا يصبكم بعض الذي

يعدكم ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب رافعا صوته بذلك وعيناه تسيحان حتى ارسلوه وعن انس

بن مالك قال لقد ضربوا رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى غشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادي ويلكم اتقتلون

تقتلون ان يقول ربي الله قالوا من هذا قالوا هذا ابن ابي قحافة وعن اسماء بنت ابي بكر انهم قالوا لها ما اشد ما رأيت
المشركين بلغوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت كان المشركون قعودا في المسجد الحرام فتذاكروا رسول
الله صلى الله عليه وسلم وما يقول في آلهتهم فبينما هم كذلك اذ دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد فقاموا
اليه وكانوا اذا سألوه عن شيء صدقهم فقالوا الست تقول في آلهتنا كذا وكذا قال بلى فتشبثوا به باجمعهم
فاتى الصريخ الى ابي بكر فقيل له ادرك صاحبك فخرج ابو بكر حتى دخل المسجد فوجد رسول الله صلى الله عليه وسلم
والناس مجتمعون عليه فقال ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم قال فلهوا عن
رسول الله صلى الله عليه وسلم واقبلوا على ابي بكر يضربونه قالت فرجع الينا فجعل لا يمس شيئا من غدائره الا
جاء معه وهو يقول تباركت يا ذا الجلال والاكرام وروى ابو عمر في الاستيعاب عن علي انه قال ايها الناس
اخبروني باشجع الناس قالوا انت قال ... فمن قال ابو بكر لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم واخذته قريش
فهذا يجبه وهذا يتلتله وهم يقولون انت الذي جعلت الآلهة الها واحدا قال فوالله ما دنا منا احد الا
ابو بكر يضرب هذا ويجأ هذا ويتلتل هذا ويقول ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله ثم رفع علي بردة كانت
عليه فبكى حتى اخضلت لحيته ثم قال انشدكم الله امؤمن آل فرعون خير ام ابو بكر فسكت القوم فقال الا تجيبوني والله
لساعة من ابي بكر خير من مثل مؤمن آل فرعون وذاك رجل يكتم ايمانه وهذا رجل اعلن ايمانه وعن ابن جريج قال
حدثت ان ابا قحافة سب النبي صلى الله عليه وسلم فصكه ابو بكر صكة فسقط فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه
وسلم فقال افعلت يا ابا بكر فقال والله لو كان السيف قريبا مني لضربته فنزلت لا تجد قوما يؤمنون
بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم الآية واما انفاق ابي بكر وصديق رضي
الله عنهما [illegible] فقد ذكره [illegible] واما [illegible] اعظم [illegible] قال
ابن اسحاق ولما قدم عمرو بن العاص وعبد الله بن ابي ربيعة على قريش ولم يدركوا ما طلبوا وردهم النجاشي
بما يكرهون واسلم عمر بن الخطاب وكان رجلا ذا شكيمة لا يرام ما وراء ظهره امتنع به اصحاب رسول الله
صلى الله عليه وسلم وبحمزة حتى عازوا قريشا وكان عبد الله بن مسعود يقول ما كنا نقدر على ان نصلي
عند الكعبة حتى اسلم عمر بن الخطاب فلما اسلم قاتل قريشا حتى صلى عند الكعبة وصلينا معه واخرج الحاكم

عن عبد الله بن عمر عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه جاء د الصلوة [illegible] فلما صلوا [illegible] ابو جحش الليثي

فقال قوموا فصلوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام اثنان فتلكأ ابو جحش [illegible] فقال له عمر صل يا ابا جحش

مع النبي صلى الله عليه وسلم قال لا اقوم حتى يأتيني رجل هو اقوى مني ذراعين واشد مني [illegible] حتى [illegible]

وجهي في التراب قال عمر فوثبت اليه فكنت اشد منه ذراعا واقوى بطشا فصرعته ثم وسدت وجهه في التراب

فاتى علي عثمان فحجزني فخرج عمر بن الخطاب مغضبا حتى انتهى الى النبي صلى الله عليه وسلم فلما رآه النبي صلى الله عليه

وسلم ورأى الغضب في وجهه قال ما رابك يا ابا حفص فقال يا رسول الله اتيت على نفر جلوس على باب المسجد

وقد اقيمت الصلوة وفيهم ابو جحش الليثي فقام [illegible] قال عمر رضي الله عنه [illegible]

ابا ه الا ان صرفه فيه فاحببت ان يكره [illegible] عثمان فقال يا رسول الله [illegible] عندك فقال

رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رضى عمر رحمة والله لوددت انك كنت جئتني براس الخبيث فقام عمر فلما بعد ناداه

النبي صلى الله عليه وسلم فقال هلم يا عمر اين اردت ان تذهب فقال اردت ان آتيك براس الخبيث فقال اجلس

حتى اخبرك بغنى الرب عن صلوة ابي جحش الليثي ان لله في سماء الدنيا ملائكة خشوعا لا يرفعون رؤسهم

حتى تقوم الساعة فاذا قامت الساعة رفعوا رؤسهم ثم قالوا ربنا ما عبدناك حق عبادتك فقال له عمر بن

الخطاب رضي الله عنه وما يقولون يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما اهل السماء الدنيا فيقولون

سبحان ذي الملك والملكوت واما اهل السماء الثانية فيقولون سبحان الحي الذي لا يموت فقلها يا عمر في

صلوتك فقال يا رسول الله فكيف بالذي علمتني وامرتني ان اقوله في صلوتي قال قل هذا مرة وهذه

مرة وكان الذي امر به ان قال اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ برضاك من سخطك واعوذ بك منك

جل وجهك وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال قام عم المشركين في مسجد [illegible] فلم يزل بينهم مندد [illegible] [illegible]

[illegible] من بال رسه قال ورايتني [illegible] فدخل عليه يعاتبه [illegible] وشبهه [illegible] فما حتى اخرجهم فقال

ما تريدون من هذا الرجل قالوا الا [illegible] الا انه صبا قال فهو رجل اختار لنفسه دينا فدعوه وما اختار لنفسه ترون

بني عدي ترضى ان تقتل عمر والله لا ترضى بنو عدي قال وقال عمر يومئذ يا اعداء الله والله لو قد بلغنا ثلثمائة لقد

اخرجناكم منها قلت لابي عبيدة من ذاك الرجل الذي ردهم عنكم يومئذ قال ذاك العاص بن وائل ابو عمرو بن

العاص و عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما اسلم عمر رضی الله عنه قال المشرکون الیوم انتصف منا و [illegible]
بر نفعی دین ایام صغیر بود [illegible] بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و کفو [illegible] در بر [illegible] و انعام [illegible] علامات تشجیع [illegible]
[illegible] حکایت [illegible] و تشجیع و اگر کسی در [illegible] طلاق [illegible] بر جنگ عصا و [illegible] اشکالی در دست [illegible] استعما
[illegible] عرب [illegible] اشکال [illegible] و وجوه رفع [illegible] و استعمال [illegible] ابن مسعود [illegible] بلفظ [illegible]
[illegible] بر تحقیق ادای [illegible] براءت و [illegible] قوله تعالی [illegible] تعالی تاتون [illegible] ظلموا در شان
[illegible] اگر [illegible] اصلاح [illegible] است [illegible] سوره فاتحه که بر السنه
مسلمین بار [illegible] سورت اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم جمهور مسلمین می باید در نماز خود
[illegible] کنند هدایت براه منعم علیهم [illegible] که راه آن [illegible] اعظم مطلوبات است
[illegible] نزدیک خدای تعالی [illegible] طلب راه مغضوب یا مساوی مغضوب [illegible] بعد از آن تفسیر فرمود منعم علیهم را
[illegible] و من یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و
حسن اولئک رفیقا بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] که صحبت بآن قایم نشود فرموده اند
که ابوبکر صدیق است و عمر و عثمان شهید پس [illegible] کشت که این عزیزان [illegible] اند [illegible]
معنوی بر سایر مسلمین [illegible] و در معنی این آیه آیات و احادیث بسیار است [illegible] که امت مرحومه
منقسم است بسه قسم اول مقربین و سابقین دوم ابرار و مقتصد سیوم ظالم لنفسه و مقربین سابقین [illegible]
مسلمین اند و صدیقان و شهیدان از جمله مقربان و سابقان اند و این عزیزان از جمله صدیقان و شهیدان
اند تا جای که تواتر [illegible] محقق شده است [illegible] استدلال [illegible] منقول است از حسن بصری و ابو العالیة
[illegible] فی قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم رسول الله و صاحباه [illegible] در سورهٔ تحریم قراءة ابی بن کعب [illegible]
که و صالح المؤمنین ابوبکر و عمر عن ابن عباس قال کان ابی یقرأها و صالح المؤمنین ابوبکر و عمر و [illegible] اهل
از مفسرین صالح المؤمنین را باین هر دو بزرگ تفسیر کرده اند قال ذلک من الصحابة ابن مسعود و ابن عباس
و بریدة [illegible] ابو امامة و من التابعین سعید بن جبیر و عکرمة و میمون بن مهران و الحسن البصری و مقاتل بن
سلیمان و کفی بهم قدوة و حاصل [illegible] این تفسیرات که هر چند کلمه و صالح المؤمنین عام است اما [illegible] بسبب

از روایت مذکوره نیز دلالت دارد بالقطع که صدیق و فاروق داخل اند در آن [illegible] این جهان می ماند که

چون در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم این نسبت که بعضهم اکرم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه خواند

فرمایند [illegible] علی ما [illegible] یقولون [illegible] اکرم [illegible] بعد از امر [illegible]

ایام [illegible] صورت [illegible] دلالت کردند بر آنکه این [illegible] درین صحابه بالقطع [illegible]

کلام [illegible] بود [illegible] کرده [illegible] حکایت کردند و آنرا محل انکار گرفتند [illegible]

در [illegible] نمیتواند کرد [illegible] که در میان ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

امور بسیار واقع شده که سامعان [illegible] مروی [illegible] صالح المؤمنین [illegible] قالت [illegible]

الله عنه [illegible] كانت [illegible] فلما [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] رسول الله صلى الله

عليه وسلم لابي اذهب الى ابنتك [illegible] ان الله [illegible] قالت فاتاني ابي [illegible]

بعض فقال [illegible] يا بنية [illegible] فان الله [illegible] قلت [illegible] الذي [illegible]

ثم دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] فقلت [illegible] ابو بكر [illegible]

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال [illegible] لا تفعل [illegible] سورة التحريم قال عمر [illegible] ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم [illegible] حفصة [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

نفع مسلمین بسبب ایشان. قال الله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر

الآیة ازین آیه منطوقاً معلوم میشود که امت مرحومه بهتر است از سایر امم از جهة کمال این صفت که امر بمعروف

و نهی از منکر باشد و مفهوماً دلالت میکند بر آنکه هر که ازین امت بکمال امر معروف و نهی از منکر متصف

باشد افضل است از [illegible] قول خدای عزوجل است ولتکن منکم امة یدعون الی

الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون باز در آیه دیگر میفرماید در شان

مهاجرین اولین الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزکوة وامروا بالمعروف

ونهوا عن المنکر [illegible] تمکین واقع نشد الا [illegible] ثلثه را [illegible] واجب شد که [illegible] کردار

خیریت [illegible] درین بزرگواران متحقق شد این آیات دلالت کردند بر فضل این جماعه بر سایر مسلمین

و تقلیل [illegible] تعبیر صدیق اکبر از ما [illegible] لیس مسکویم خدا تعالی در سوره واللیل میفرماید

و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و سوره لیل از ابتدا نازل شده که در اول بعثت نازل شده و [illegible]

[illegible] صدیق اکبر مال خود را وسیله استخلاص ایشان از عذاب [illegible] مباحث [illegible]

[illegible] لفظ الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی عام است حضرت صدیق بالبداهه اول مرة ذکر [illegible]

[illegible] از دیگران [illegible] اینست که اتقی [illegible] صدیق اکبر است

[illegible] ابن مسعود قال ان ابا بکر الصدیق رضی الله عنه اشتری بلالا من امیة بن خلف و ابی بن خلف ببردة

و عشر اواق ثم اعتقه لله فانزل الله و اللیل اذا یغشی الی قوله ان سعیکم لشتی ابو بکر و امیة و ابی الی قوله

و کذب بالحسنی قال الله [illegible] الی قوله فسنیسره للعسری [illegible] عن عروة ان ابا بکر الصدیق اعتق سبعة

کلهم یعذب فی الله بلال و عامر بن فهیرة و النهدیة و ابنتها و زنیرة و ام عیسی و امة بنی المؤمل و فیه

نزلت و سیجنبها الاتقی الذی الی آخر السورة عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن ابیه قال ابو قحافة لابی بکر اراک

تعتق رقابا ضعافا فلو انک اذ فعلت ما فعلت اعتقت رجالا جلدا یمنعونک و یقومون دونک فقال

یا ابت انما ارید وجه الله فنزلت هذه الآیة فیه فاما من اعطی واتقی الی قوله و ما لاحد عنده من نعمة تجزی الا

ابتغاء وجه ربه الاعلی و لسوف یرضی عن سعید بن المسیب قال نزلت و ما لاحد عنده من نعمة تجزی فی ابی بکر اعتق

سالم ملتمس منهم خیرا و لا شکورا ستة او سبعة منهم بلال و عامر بن فهیرة عن ابن عباس فی قوله و سیجنبها

الاتقی قال هو ابو بکر الصدیق و قال عمار بن یاسر فی ذلک شعرا جزی الله خیرا عن بلال و صحبه عتیقا و اخزی فاکها

و ابا جهل [illegible] و چون این مقدمه ثابت گشت [illegible] دیگر میفرماید ان اکرمکم عند الله اتقیکم پس صدیق

اکبر اتقی است و اتقی امت اکرم امت است و هو المطلوب [illegible] تقریر نمودیم [illegible]

[illegible] بر افضلیت صدیق وارد و دلالت [illegible] مسلک دوم در تصریح و تلویح سنت سنیه [illegible]

[illegible] ثم الفاروق ثم ذو النورین [illegible] در روایة احادیث شروع کنیم

دو نکته [illegible] اول مسئله افضلیت شیخین در ملت اسلامیه قطعیه است [illegible]

[illegible] طرق حدیث [illegible] مسئله متواتر بالمعنی [illegible]

[illegible] ثابت

[illegible] (margin note)

الم

ثم دیگر حقوق قرابت نسبی که خبر واحد بسبب ضعف است این بس تدقیق [illegible] مانند آنکه بجا بسیار در یعنی

[illegible] شده [illegible] ارباب مذهب اینجا تیغ فند و آخر را [illegible] حیات [illegible] ساختند و با نواع [illegible]

[illegible] از آن روز دیده شد که [illegible] او [illegible] مسکر [illegible] و [illegible] در دروازه [illegible] ط

[illegible] از هر جا [illegible] دریافت [illegible] مسافت [illegible] ادا [illegible] آنید [illegible] است اگر تخصیص خبر [illegible] که [illegible] بجای مرده

این خبر واحد بسبب ضعف [illegible] بسبد [illegible] ظاهر [illegible] احادیث افضلیت [illegible] محصوص [illegible] آیه

و این قرائن دو نوع تواند بود یکی ادله عقلیه و ظاهر [illegible] که موافق باشد [illegible] مقصد با این خبر واحد [illegible]

جمله عمومات کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله [illegible] فضیلت مهاجرین بر مجاهدین مانند حدیث رفاعة

و [illegible] جبرئیل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال ما تعدون اهل بدر فیکم قال انهم افضل المسلمین [illegible]

[illegible] قال و کذلک من شهد بدرا من الملائکة و مانند حدیث جابر کنا یوم الحدیبیة الفا و اربع

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم انتم الیوم خیر اهل الارض و این هر دو حدیث [illegible] فضیلت

[illegible] کردانیدند و توجیهات [illegible] الله و سنت رسول [illegible] فضیلت بر جمیع امت [illegible]

مفهوم شود [illegible] فضیلت موافقت می کند و [illegible] آید و دیگر قرائن افضلیت [illegible]

[illegible] قوا [illegible] شده اند در هر محل و هر موطن [illegible] الا [illegible] اند

و این مقابله را [illegible] گویا [illegible] متیقن بوده [illegible] فکر را در آن مدخل [illegible] و این

[illegible] دارد و بسیار از آن مذکور کردیم اینجا انحصار آن مقالات [illegible] نکته ثانیه [illegible]

[illegible] احادیث را که در افضلیت [illegible] وارد شده مدار افضلیت [illegible] فضیلت [illegible] ثم [illegible]

[illegible] امت [illegible] عبارت است از آنکه دوم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

[illegible] ترویج اسلام [illegible] اوامر [illegible] علی ابوبکر [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] عبارت است [illegible] سوم [illegible] ایشان [illegible] این هر دو [illegible]

صلی الله علیه وسلم [illegible] ثانیه است از آن [illegible]

[illegible] اهل الجنة [illegible] عالیه [illegible]

و معامله حق با عمر بمانزی ... که و این دو خصلت ... در عهد امی چو او ایشان یعنی خصال ثلثه ...

بود اما نسبت صفات ... مالی ... یا نسبت ... از اسلام سفته او با نسبت ... و کارها و ...

... حقیقت پیغامبر است ... که آنحضرت ... باید ... مشهدی ... او ... اکثر نمایشها

... است ... باعتبار ... انجام کارهای مطلوب از بعثت پیغامبر ... او ... حدیقیت و ...

... است ... و معامله او با نفس ... بیشتر ... اعزاز اسلام و نصرت پیغامبر

... اسباب ... و در اخر ایام آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوفی شد و کارهای مطلوب پیغامبر ...

... اکثر مباشرت آن ... با عهد ... و معامله با پیغامبر مناسبت ... ندارد نهایته

... احوال برایت مقتضای ... عقلی ... سنة الله جاری شده است باکه

... بزرگ ... که حالها ... تربیت پیغامبر ... یافته باشند و شریعت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... که تکلیف او ... باشد الا اکمل است باعتبار این خصال ... پیغامبر

در ... این باب ... کار ... و ... ... از ... باید ... خود ...

... اجادیث ... اما با عتبار کارهای که پیغامبر صلی الله علیه وسلم ... پیغامبری

... شیخین ... افضلیت ... ثابت ... احادیث ... اول حدیث ابی هریرة قال سمعت رسول الله

صلی الله علیه وسلم یقول بینا انا نائم رایتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابن

ابی قحافة فنزع منها ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له ضعفه ثم استحالت غربا فاخذها ابن

الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع نزع عمر بن الخطاب حتی ضرب الناس بعطن و حدیث عبد الله بن عمر ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اریت کانی انزع بدلو بکرة علی قلیب فجاء ابو بکر فنزع ذنوبا او ذنوبین

نزعا ضعیفا والله یغفر له ثم جاء عمر فاستقی فاستحالت غربا فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه حتی

روی الناس وضربوا العطن رواهما البخاری ومسلم وعن ... عن ابی الطفیل عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بینا

انا انزع الليلة اذ وردت علی غنم سود وعفر فجاء ابو بکر فنزع ذنوبا او ذنوبین وفیهما ضعف

والله یغفر له ثم جاء عمر فاستحالت غربا فملا الحوض واروی الواردة فلم ار عبقریا احسن

فائده فاولت: الغنم السود العرب والعفر العجم دوم حديث ابن عمر في الموازنة مع الامة اخرج
ابن مردويه عن ابن عمر قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات غداة بعد طلوع الشمس فقال رأيت
قبيل الفجر كأني اعطيت المقاليد والموازين فاما المقاليد فهي المفاتيح واما الموازين فهذه التي يوزن بها
فوضعت في كفة ووضعت امتي في كفة فوزنت بهم فرجحت ثم جيء بابي بكر فوزن بهم فرجح ثم جيء بعمر فوزن
بهم فرجح ثم جيء بعثمان فوزن بهم فرجح ثم رفعت سيوم حديث جابر بن عبد الله انه كان يحدث ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال اري الليلة رجل صالح ان ابا بكر نيط برسول الله صلى الله عليه وسلم ونيط عمر بابي بكر ونيط
عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فهو رسول الله صلى الله عليه وسلم
واما تنوط بعضهم ببعض فهم ولاة هذا الامر الذي بعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم چهارم حديث سمرة
بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله اني رأيت كأن دلوا دلي من السماء فجاء ابو بكر فاخذ بعراقيها
فشرب شربا ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء علي فاخذ
بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه منها شيء پنجم حديث ابن عباس وابي هريرة كه در تفسير خلفا انجا تصريح مذكور
نشده شاهد عدل اين احاديث متواترند عن ابن عباس كان يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال اني رأيت الليلة في المنام ظلة تنطف السمن والعسل فأرى الناس يتكففون منها فالمستكثر والمستقل
واذا سبب واصل من الارض الى السماء فاراك اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل آخر فعلا ثم اخذ به رجل
آخر فانقطع ثم وصل قال ابو بكر يا رسول الله بابي انت والله لتدعني فاعبرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم
اعبر قال اما الظلة فالاسلام واما الذي ينطف من العسل والسمن فالقرآن حلاوته تنطف والمستكثر من القرآن
والمستقل واما السبب الواصل من السماء الى الارض فالحق الذي انت عليه تأخذ به فيعليك الله ثم يأخذ به رجل من
بعدك فيعلو به ثم يأخذ به رجل آخر فيعلو به ثم يأخذ به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به فاخبرني يا رسول الله
بابي انت اصبت ام اخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم اصبت بعضا واخطأت بعضا قال فوالله يا رسول الله
لتحدثني بالذي اخطأت قال لا تقسم اين همه احاديث دلالت ميكنند بر آنكه كارهاى مطلوبه از بعثت جامع بود
بخلفاء بترتيب وديگری بسبب وشريك آنها نيست ودر آن امر پس افضليت باعتبار تقديم كارها

اینها نیز با سند ... ششم حدیث حذیفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا باللذین من بعدی

ابی بکر و عمر و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا با[illegible] حدیث ... بعد ...

... دلالت میکند که خلیفه بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قائم مقام آنحضرت خواهد بود هفتم حدیث

... انس بن مالک قال بعثنی بنو المصطلق الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ... سل لنا رسول الله

صلی الله علیه وسلم الی من ندفع صدقاتنا بعدک فاتیته فسألته فقال الی ابی بکر فاتیتهم فاخبرتهم قالوا

ارجع الیه فاسأله فان حدث بابی بکر حدث فالی من فاتیته فاخبرته فقال الی عمر فقالوا ارجع الیه فاسأله فان حدث

بعمر حدث فالی من فاتیته فسألته فقال الی عثمان فاتیتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فاسأله فان حدث

بعثمان حدث فالی من فاتیته فسألته فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لکم الدهر فتبا هشتم حدیث ...

... عن عائشه قالت اول حجر حمله النبی صلی الله علیه وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابوبکر حجرا آخر ثم حمل عمر حجرا

آخر ثم حمل عثمان حجرا آخر فقلت یا رسول الله الا تری الی هؤلاء کیف یساعدونک فقال یا عائشه هؤلاء

الخلفاء من بعدی نهم حدیث جبیر بن مطعم قالت اتت امرأة الی النبی صلی الله علیه وسلم فامرها ان ترجع الیه

قالت ارأیت ان جئت ولم اجدک کانها تقول الموت قال ان لم تجدینی فأتی ابابکر دهم حدیث عرباض

بن ساریة انه یقول وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم موعظة ذرفت منها العیون ووجلت منها

القلوب فقلنا یا رسول الله ان هذه لموعظة مودع فماذا تعهد الینا قال قد ترکتکم علی البیضاء لیلها

کنهارها لا یزیغ عنها بعدی الا هالک من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بما عرفتم من سنتی وسنة

الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ وعلیکم بالطاعة وان عبدا حبشیا فانما المؤمن

کالجمل الانف حیثما قید انقاد وبعد از ان تغییر کردند خلافت را بوجهی که منطبق ... ملک

لا غیر از حدیث ابی هریره الخلافة بالمدینة والملک بالشام اخرجه الحاکم ... بانکه صدق ...

... فارق ... از ذی النورین ... یعنی مفهوم است از حدیث مستفیض ...

... حدیث ابی بکرة ... رضی الله عنها ... رسول الله صلی الله علیه

وسلم اذا صلی الصبح ثم اقبل علی اصحابه فقال ایکم رأی رؤیا فقال رجل انا یا رسول الله

زدا

ما فوضعه [illegible] في كفة اخرى فرجحت بابي بكر فرفعت ووزن ابو بكر

به [illegible] بعمر بن الخطاب [illegible] في كفة الاخرى فرجح ابو بكر ثم رفع ابو بكر ووضع [illegible]

عمر ثم رفع عمر ووزن الميزان [illegible] فتغير وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون عاما ثم

يؤتي الله الملك [illegible] ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم من رأى منكم رؤيا فقال رجل انا رأيت

كان ميزانا نزل من السماء فوزنت انت بابي بكر فرجحت انت بابي بكر ثم وزن ابو بكر وعمر فرجح

ابو بكر ثم وزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع الميزان فرأينا الكراهية في وجه رسول الله صلى الله عليه

وسلم [illegible] مضمون حديث ابن عمر ديگرست و آن موازنه با سائر امت

است و مضمون حديث ابي بكرة [illegible] ديگر و اين موازنه خلفاست با يكديگر [illegible] صحيح است روايةً

ودرايةً ونيز [illegible] روايت ميكند [illegible] ابي ذر الغفاري قال قلت يا رسول الله كيف

علمت انك نبي حين استنبئت فقال يا ابا ذر اتاني ملكان [illegible] فوقع احدهما الى الارض وكان

الاخر بين السماء والارض فقال احدهما لصاحبه أهو هو قال نعم قال فزنه برجل فوزنت به فوزنته ثم قال فزنه

بعشرة فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال زنه بمائة فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال زنه بالف فوزنت بهم فرجحتهم كاني

انظر اليهم ينتثرون من خفة الميزان قال فقال احدهما لصاحبه لو وزنته بامته لرجحها آنحضرت صلى الله عليه وسلم

اينجا از روي [illegible] بنوت [illegible] زيرا كه وزن [illegible] رجحان [illegible] دلالت كرد واينجا [illegible]

وافضليت خلفاي ثلثه معلوم [illegible] اما باعتبار اعانت اسلام در وقت غربت او و در قيام بنصرت آنحضرت

صلى الله عليه وسلم در حالت ابتدا [illegible] شيخين را افضليت ثابت [illegible]

[illegible] احاديث [illegible] حديث ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي

الا وله وزيران من اهل السماء ووزيران من اهل الارض فاما وزيراي من اهل السماء فجبرئيل وميكائيل واما وزيراي

من اهل الارض فابو بكر وعمر [illegible] وعن سعيد بن المسيب قال كان ابو بكر الصديق من النبي [illegible] مكان الوزير فكان

يشاوره في جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام وكان ثانيه في الغار وكان ثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه

في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا [illegible]

عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ طلع ابو بكر وعمر فقال رسول

بن اليمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت [illegible]

[margin: ...الى الآفاق / ...رجالا يعلمون]

والفرائض كما بعث عيسى بن مريم الحواريين فقيل له فاين انت عن ابي بكر وعمر قال انه لا غنى بي عنهما انهما

من الدين كالسمع والبصر چهارم از اثبات منقبت صديق ببرهان آن مستفيض است [illegible] حديث ابو سعيد خدري

و ابو هريره و غير ايشان تعني عن ابي سعيد الخدري قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امن الناس علي في ماله [illegible]

بكر وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لاحد عندنا يد الا وقد كافيناه ما خلا ابا بكر

فان له عندنا يدا يكافيه الله بها يوم القيامة وما نفعني [illegible] نفعني مال ابي بكر وهذا ابن اشاره است بفضيلت

انفاق [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم در ترويج اسلام پانزدهم اوليت اسلام صديق اكبر از ميان احرار

بالغين و ظاهر است كه سابقيت در ملك كفر از غير او [illegible] نتواند شد و اين نيز مستفيض است از حديث

ابي الدرداء وعمرو بن عبسه و مقدام وعمار عن ابي الدرداء في قصة مشاجرة عمر معه قال قال النبي صلى

الله عليه وسلم ان الله بعثني اليكم فقلتم كذبت وقال ابو بكر صدق وواساني بنفسه وماله فهل انتم

تاركوا لي صاحبي مرتين شانزدهم دعاء آنحضرت صلى الله عليه وسلم درباره فاروق اللهم اعز الاسلام وظهور

اجابت اين دعا بابلغ وجوه و اين نيز مستفيض است از حديث ابن عمر و ابن عباس و عائشه و ابن مسعود

عن ابن عمر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعز الاسلام باحب هذين الرجلين اليك بابي

جهل او بعمر بن الخطاب قال وكان احبهما اليه عمر و اما حصول عزت اسلام باسلام فاروق از حديث

ابن مسعود و ابن عباس و حذيفه عن ابن مسعود ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر وفي رواية والله ما استطعنا

ان نصلي عند الكعبة ظاهرين حتى اسلم عمر هفدهم استبشار اهل سموات باسلام فاروق و اين نيز ثابت است

باعانت اسلام و مسلمين از حديث ابن عباس قال لما اسلم عمر نزل جبرئيل فقال يا محمد لقد استبشر اهل السماء

باسلام عمر هژدهم حديث عمر غلق فتنه است و غلق [illegible] است و اين حديث مستفيض است عن حذيفه وقد

سال ابا عمر عن الفتنة التي تموج كموج البحر ليس عليك منها باس يا امير المؤمنين ان بينك وبينها بابا

مغلقا ثم فسر الباب بعمر [illegible] الشيخين راجع النهاية [illegible]

[illegible]

دوم که در بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ملفوف بعد بیست الی [illegible] سال از ظهور رسید بعد فعل غیری و [illegible]

که در کتاب الله موعود بود با تمام آن [illegible] بعد بعیر مبارکه اعدی و اجلی که اصل آن است . اصول [illegible]

بسعی ایشان برا و بکار [illegible] بجز [illegible] و تمکین تحقیق مقالات منصوص در قرآن تا آنکه [illegible]

[illegible] [illegible] اتصال [illegible] ظاهر شد و نیز بتواتر رسید که صدیق پیش از همه [illegible] و در [illegible] آن

حضرت صلی الله علیه و سلم قایم [illegible] اموال [illegible] بسیار و نزدیک شش سال از نبوة فاروق اسلام آورد [illegible]

اسلام بسبب او ظاهر گردید [illegible] و [illegible] بر افضلیت ایشان و تقدیم او [illegible] است و الحمد

[illegible] با آنکه صدیق [illegible] از فاروق [illegible] وصف [illegible] مفهوم است از خطاب کردن آنحضرت صلی الله علیه

و سلم در قصه مغامره صدیق با فاروق فهل انتم تارکوا لی صاحبی و آن نوزدهم است از احادیث این مسلک

اخرج البخاری عن ابی الدرداء قال کنت جالسا عند النبی صلی الله علیه و سلم اذ اقبل ابو بکر آخذا بطرف ثوبه

حتی ابدی عن رکبتیه فقال النبی صلی الله علیه و سلم اما صاحبکم فقد غامر فسلم فقال انه کان بینی و بین ابن الخطاب

شیء فاسرعت الیه ثم ندمت فسألته ان یغفر لی فابی علی فاقبلت الیک فقال یغفر الله لک یا ابا بکر ثلاثا ثم ان عمر

ندم فاتی منزل ابی بکر فسأل اثم ابو بکر فقالوا لا فاتی الی النبی صلی الله علیه و سلم فسلم فجعل وجه النبی [illegible]

یتمعر حتی اشفق ابو بکر فجثا علی رکبتیه فقال یا رسول الله والله انا کنت اظلم مرتین فقال النبی صلی الله علیه و سلم

ان الله بعثنی الیکم فقلتم کذبت و قال ابو بکر صدق و واسانی بنفسه و ماله فهل انتم تارکوا لی صاحبی مرتین

فما اوذی بعدها اما آنکه فاروق بهتر است از ذی النورین پس مفهوم است از قصه مغامره ذی النورین

با فاروق و از قصه ابی محجن کسی رضا عمر رحمة و آن بیستم است از احادیث این مسلک حدیث عبد الله بن [illegible]

فی قصة طویلة فیها مغامرة عمر مع ابی محجن و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رضا عمر رحمة اخرجه الحاکم

اما باعتبار کمال نفسانی و بعضی از طبقه علمای امت پس ثابت است باحادیث بسیار یکی از آنها کواهی دادن

آنحضرت صلی الله علیه و سلم صدیق اکبر را بصدیقیت و فاروق اعظم و ذی النورین را بشهیدیت و [illegible]

دیگر است از احادیث این مسلک [illegible] حدیث [illegible] مستفیض است بروایه عثمان و انس و ابو هریره و [illegible]

[illegible] [illegible] در مسند احمد عن ثمامة بن حزن القشیری فی قصة طویلة قال عثمان انشدکم بالله و الاسلام هل

معاً مع رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يخلو بمكة ومعه ابو بكر وعمر وانا معهم الى الجبل حتى [illegible] قلت

[illegible] فقال انكر شيئاً انا عليك صدوق وشهيدان قالوا اللهم قال [illegible]

[illegible] وسبب الى تسمية شد دوم اثبات مرتبه كه مخلوقات [illegible] در [illegible] حديث [illegible]

[illegible] از حديث ابن عباس وابن الزبير وابو سعيد خدري وعبد الله بن [illegible] على ابن

[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر [illegible] صاحبي [illegible]

[illegible] الى صديق با وحي در حيدين وافتقا [illegible] قد شرت [illegible] بالمنهي [illegible]

[illegible] عليه بجابر وسدي [illegible] روايت كرده [illegible] ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر الى

[illegible] وكتب اليه وقال يا ابا بكر لا تقتلن على شيء حتى [illegible] الي فلما قرأ [illegible] الكتاب قال [illegible]

[illegible] قال ابو بكر [illegible] ان اقرأه [illegible] قول النبي صلى الله عليه وسلم لا تقتلن على شيء فنزلت [illegible] الله

[illegible] الذين [illegible] لتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم وقال ابن جريج حدثت

[illegible] ابو بكر [illegible] فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال افعلت يا

ابا بكر [illegible] والله لو كان السيف قريبا مني لضربته فنزلت لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر الآية وعنه

الى ايوب [illegible] عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني رايت في المنام غنما سودا دخلت فيها غنم [illegible] يا ابا بكر

اعبرها فقال ابو بكر يا رسول الله هي العرب تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] عبرها

الملك [illegible] ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يوم بدر اللهم انشدك عهدك ووعدك اللهم ان [illegible]

لم تعبد [illegible] فقال حسبك [illegible] سيهزم الجمع ويولون الدبر وفي الحديبية قال [illegible]

[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم وقال يا ايها الرجل انه رسول الله صلى الله عليه وسلم وليس يعصي ربه [illegible]

[illegible] فوالله انه على الحق [illegible] قبير [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم از صديق

[illegible] بسيار [illegible] الالت [illegible] قولا او با قوة [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر [illegible] الصديق [illegible]

[illegible] الى [illegible] فقال ابو بكر [illegible]

منهم تو يكسانها ما شهد به فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا ازري ذلك في قال ابن زياد حدثني نفطويه

العلم عن ابراهيم بن سعيد الجوهري قال [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت الى تحت العرش [illegible] من سبيل ثم

ضممتها فاعترض فيها شيء ما شيء يبين لي فعلمتها فادخلت يده ونزعه فقال ابو بكر الصديق بابي انت

يا رسول الله هذه شجرة من شرايات تجمعا فيك منها غصن الحب فيكون في غصنها حتى ان فيقبضت

علميا فيستبهله است وبهم [illegible] از صعود صديق واين دلالت كند بر موافقه قوت [illegible] او با قوه عالم

بجامع واين نوع عصمت است از حديث عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جر ثوبه خيلاء لم

ينظر الله اليه يوم القيمة فقال ابو بكر ان احد شقي ثوبي يسترخي الا ان اتعاهد ذلك منه فقال رسول الله صلى الله

عليه وسلم انك لست تصنع ذلك خيلاء [illegible] جمع كردن صديق انواع بر را وآن دلالت بر موافقت

قوت عامله او با قوه عامل انبيا از حديث ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اصبح منكم اليوم

صائما قال ابو بكر انا قال فمن تبع اليوم منكم جنازة قال ابو بكر انا فقال فمن اطعم اليوم مسكينا قال ابو بكر انا قال فمن

عاد منكم اليوم مريضا قال ابو بكر انا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اجتمعن في امرئ الا دخل الجنة ست

ونهم ندا كردن ملائكه صديق را از ابواب بهشت است از ابو هريرة ان رسول الله صلى الله [illegible]

انفق زوجين في سبيل الله نودي من ابواب الجنة يا عبد الله هذا خير فمن كان من اهل الصلوة دعي من باب

الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصيام دعي من باب الريان ومن كان من اهل

الصدقة دعي من باب الصدقة فقال ابو بكر بابي انت وامي يا رسول الله ما على من دعي من تلك الابواب [illegible]

فهل يدعى احد من تلك الابواب كلها قال نعم وارجو ان تكون منهم اخرجه البخاري ومسلم والترمذي ومالك [illegible]

النسائي بست وهشتم وضع الله الحق على لسان عمر واين فضيلتي است در فاروق كه تلو وحي است در انبيا [illegible]

حديث مستفيض است از حديث ابن عمر وابي ذر ومرتضى وغيرهم اما حديث ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم قال جعل الله الحق على لسان عمر وقلبه اخرجه الترمذي بست ونهم اثبات محدثيت كه [illegible] فاروق

را وآن مستفيض است [illegible] ابو هريرة وعائشة وعقبة بن عامر اما ابو هريرة قال قال رسول الله صلى

الله عليه وسلم لقد كان فيما كان قبلكم من الامم ناس محدثون فان يكن في امتي منهم احد فانه عمر اخرجه البخاري

شیخین ام عبارت چنان از ظن عمر و آن نیکو مصیبت دران نیز مستفیض است از حدیث سعد بن ابی وقاص
[illegible] آنحضرت آمدن عایشه سعد بن ابی وقاص قال استاذن عمر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و عنده
نسوة من قریش یکلمنه و یستکثرنه عالیة اصواتهن الحدیث الی ان قال فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی
نفسی بیده ما لقیک الشیطان قط سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک اخرجه البخاری و مسلم ششم دیدن
حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] از حدیث عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
بینا انا نائم اتیت بقدح لبن فشربت حتی انی لاری الری یجری فی ظفری او فی اظفاری ثم ناولت عمر قالوا
فما اولته یا رسول الله قال العلم اخرجه البخاری و مسلم هفتم و هشتم موافقت رای فاروق با وحی الهی و آن نیز بحدی
[illegible] مستفیض است از حدیث عمر رضی الله عنه و ابن عمر و ابن مسعود عن عمر رضی الله عنه قال وافقت
ربی فی ثلث فی مقام ابراهیم و فی الحجاب و فی اساری بدر اخرجه مسلم و البخاری نحوه نهم و دهم دیدن آن
حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] روی عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول بینا انا نائم رایت الناس یعرضون علی و علیهم قمص فمنها ما یبلغ الثدی و منها ما یبلغ دون ذلک و عرض
عمر و علیه قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول الله قال الدین اخرجه البخاری و مسلم و اما فضیلت
شیخین باعتبار کثرت ثواب و اعلی بودن درجات ایشان در بهشت پس آن نیز ثابت با حادیث بسیار یکی حدیث
سید کهول اهل الجنة و آن حدیث چهارم است از احادیث این مسلک و آن مستفیض است از حدیث انس
و ابی جحیفة عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بکر و عمر هذان سیدا کهول اهل الجنة من
الاولین و الآخرین الا النبیین و المرسلین لا تخبرهما یا علی اخرجه الترمذی و عن علی بطرق مختلفة منها طریق
علی بن الحسین بن علی عن علی بن ابی طالب قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ طلع ابو بکر و عمر
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین و الآخرین الا النبیین و المرسلین
یا علی لا تخبرهما یازدهم اختصاص ایشان بغرفات جنت از حدیث ابی سعید خدری قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان اهل الدرجات العلی لیراهم من تحتهم کما ترون النجم الطالع فی افق السماء و ان
ابا بکر و عمر منهم و انعما دوازدهم و سیزدهم تقدم شیخین برامت در حشر از حدیث ابن عمر ان النبی صلی الله علیه

وسلم ذات یوم فدخل المسجد وابو بکر وعمر احدهما عن یمینه والآخر عن شماله وهو آخذ بایدیهما وقال هکذا نبعث

یوم القیمة و فی روایة عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من تنشق الارض عنه انا ثم ابو بکر ثم عمر سیم

اول کسیکه در بهشت در آید صدیق خواهد بود از حدیث ابی هریرة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل فاخذ بیدی

فاخذ بیدی فارانی باب الجنة الذی تدخل منه امتی فقال ابو بکر یا رسول الله وددت انی کنت معک حتی

انظر الیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة من امتی و تجلی کردن

خدای عز و جل خاصه برای حضرت صدیق از حدیث جابر فی قصة وفد عبد القیس قال فقام ابو بکر ر

رضی الله عنه بجواب احاد الجواب فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا بکر اعطاک الله الرضوان الاکبر فقال

بعض القوم وما الرضوان الاکبر یا رسول الله قال یتجلی الله لعباده فی الآخرة عامة و یتجلی لابی بکر خاصة

سیم حاضر شدن صدیق رضی الله عنه بر حوض کوثر همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حدیث عبد الله بن عمر ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار چهارم اول کسیکه حق تعالی

با او مصافحه و معانقه کند فاروق باشد از حدیث ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من

یصافحه الحق عمر و اول من یسلم علیه و اول من یاخذ بیده فیدخله الجنة و فی روایة آخر

الحق یوم القیمة عمر و اول من یاخذ بیده فینطلق به الی الجنة عمر بن الخطاب پنجم با آنکه افضلیت صدیق بر

فاروق از کجا مفهوم میشود آنکه مفهوم میشود از حدیث عمار و عایشه و آن چنین و دیگر [illegible]

مسلک حسن عمار بن یاسر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عمار اتانی جبرئیل آنفا فقلت یا جبرئیل حدثنی

بفضائل عمر بن الخطاب فی السماء فقال یا محمد لو حدثتک بفضائل عمر مثل ما لبث نوح فی قومه الف سنة الا

خمسین عاما ما نفدت فضائل عمر و ان عمر لحسنة من حسنات ابی بکر و عن عایشة رضی الله عنها قالت بینا

رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجری فی لیلة ضاحیة اذ قلت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم هل یکون

لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء قال نعم عمر قالت فاین حسنات ابی بکر قال انما جمیع حسنات عمر کحسنة واحدة

من حسنات ابی بکر [illegible] ب مطلقا نبوده باعتبار [illegible] است راجح یکی از فضائل

اینجا پس ثابت شد [illegible] بسیار از آنجمله حدیث عمرو بن العاص و آن چنین است از [illegible]

... مسلم عن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه على جيش ذات السلاسل فاتيته فقلت اي الناس

احب اليك قال عائشة فقلت من الرجال قال ابوها قلت ثم من قال عمر بن الخطاب فعد رجالا ... از فضیلت

مطلقه ... افضلیت فاروق از حدیث جابر موقوفا و مرفوعا و از روایت ابی سعید خدری عمر

بن عبد الله ... قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر اما انك ان قلت ذاك فلقد

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم ذاك الرجل ارفع امتي درجة في الجنة قال ابو سعيد والله ما كنا نرى ذلك الرجل الا

عمر بن الخطاب حتى مضى لسبيله [illegible] امر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامامت در حال مرض

ابو بکر را ... قطعا معلوم است که امام می باید افضل باشد و آن حدیث مستفیض است از عائشه

و ابن عمر و ابي موسى و عبد الله بن زمعة و ... و ابن عباس و ابن مسعود و علي بن ابي طالب والزبير بن العوام

و غيرهم ... صلى الله عليه وسلم قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة يا رسول الله

ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامر عمر فليصل بالناس قالت فقال مروا ابا بكر فليصل

... عائشة فقلت لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامر عمر فليصل

بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انكن لانتن صواحب يوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس

فقالت حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا اخرجه الجماعة وعنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم لا ينبغي لقوم فيهم ابو بكر ان يؤمهم غيره وعن ابن عمر قال لما اشتد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه

قيل له في الصلوة فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس قالت عائشة ان ابا بكر رجل رقيق اذا قرأ غلبه البكاء

قال مروه فليصل فعاودته فقال مروه فليصل انكن صواحب يوسف اخرجه البخاري ... کردن

آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... مستفیض است از ...

... عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابا بكر زوجني ابنته

وحملني الى دار الهجرة واعتق بلالا من ماله رحم الله عمر يقول الحق وان كان مرا تركه الحق وما له صديق

رحم الله عثمان تستحيي منه الملائكة رحم الله عليا اللهم ادر الحق معه حيث دار ...

آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم شیخین را بملکین مقربین و بدو پیغامبر اولوا العزم أخرج الطبراني بسند حسن عن أم سلمة
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إن في السماء ملكين أحدهما يأمر باللين والآخر بالشدة وكل مصيب وذكر جبريل وميكائيل
ونبيان أحدهما يأمر باللين والآخر بالشدة وكل مصيب وذكر إبراهيم ونوحا ولي صاحبان أحدهما يأمر باللين والآخر
بالشدة وكل مصيب وذكر أبا بكر وعمر وعن عبد الله بن عمرو قال جاء ناس من الناس إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال
يا رسول الله زعم أبو بكر أن الحسنات من الله والسيئات من العباد وقال عمر الحسنات والسيئات من الله فتابع هذا قوم
وتابع هذا قوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لأقضين بينكما بقضاء إسرافيل بين جبريل وميكائيل إن ميكائيل
قال بقول أبي بكر وقال جبريل بقول عمر فقال جبريل لميكائيل إنا متى نختلف أهل السماء يختلف أهل الأرض فلنتحاكم إلى
إسرافيل فتحاكما إليه فقضى بينهما بحقيقة القدر خيره وشره حلوه ومره كله من الله ثم قال يا أبا بكر إن
الله لو أراد أن لا يعصى لم يخلق إبليس فقال أبو بكر صدق الله ورسوله وأخرج الحاكم من حديث عبد الله بن مسعود
في قصة بدر واستشاره إلى أبي بكر إلى الفداء واستشاره عمر وإشارته بالقتل فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ما تقولون في هؤلاء إن مثل هؤلاء كمثل إخوة لهم كانوا من قبلهم قال نوح رب لا تذر على الأرض من الكافرين
ديارا وقال موسى ربنا اطمس على أموالهم واشدد على قلوبهم الآية وقال إبراهيم فمن تبعني فإنه مني ومن عصاني فإنك
غفور رحيم وقال عيسى إن تعذبهم فإنهم عبادك وإن تغفر لهم فإنك أنت العزيز الحكيم وتفضيل ایشان حدیث ابن عمر كنا
نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنخير أبا بكر ثم عمر ثم عثمان بن عفان أخرجه البخاري وفي رواية
كنا في زمن النبي صلى الله عليه وسلم لا نعدل بأبي بكر أحدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترك أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لا
نفاضل بينهم أخرجه أبو داود واین حدیث صریح است در تفضیل شیخین بر غیر ایشان از صحابهٔ کرام و آنرا
در مسالک سنت هم توان آورد بنا بر آنکه این صنیع تقریر است ودر مسالک اجماع نیز باعتبار منطوق خود داخل وششم
قبول فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشورهٔ شیخین را در وقائع بسیار عن عبد الرحمن بن غنم الأشعري أن النبي
صلى الله عليه وسلم قال لأبي بكر وعمر لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما رواه أحمد وأخرج مسلم قصة طويلة عن أبي
هريرة فقال يعني عمر يا رسول الله بأبي أنت وأمي أبعثت أبا هريرة بنعليك من لقي يشهد أن لا إله إلا الله مستيقنا
بها قلبه بشره بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فإني أخشى أن يتكل الناس عليها فخلهم يعملون فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

مخفی نماند که تشریف صدیق اکبر بلقب صدیق از حدیث مرتضی و عائشه رضی الله عنهما ثابت است عن النزال بن سبرة قال
وافقنا علیا رضی الله عنه طیب النفس وهو یمزح فقلنا حدثنا عن اصحابک قال کل اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
اصحابی فقلنا حدثنا عن ابی بکر فقال ذاک امرؤ سماه الله صدیقا علی لسان جبریل ومحمد صلی الله علیه وسلم اخرج الحاکم
وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما اسری بالنبی صلی الله علیه وسلم الی المسجد الاقصی اصبح یتحدث الناس
بذلک فارتد ناس ممن کانوا آمنوا به وصدقوه وسعوا بذلک الی ابی بکر فقالوا هل لک الی صاحبک یزعم انه اسری به
اللیلة الی بیت المقدس قال او قال ذلک قالوا نعم قال لئن کان قال ذلک لقد صدق قالوا او تصدقه انه ذهب
اللیلة الی بیت المقدس وجاء قبل ان یصبح قال نعم انی لاصدقه فیما هو ابعد من ذلک اصدقه بخبر السماء فی غدوة او
روحة فلذلک سمی ابوبکر الصدیق تمام اختیار کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صدیق اکبر را برای امارت حج
اخرج الحاکم عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث ابا بکر رضی الله عنه وامره ان ینادی بهولاء
الکلمات ثم اتبعه ... فی مثل هذا امارت حج یکی از امور عظیمه است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم او را به آن نامزد فرمودند مثل امامت صلوة بلکه در بعض اختلافات از امامت صلوة در جمیع
امامت صلوة ... تحقیق میگردد امارت حج به تمام عالم یکی واحد میشود و امامت صلوة تعلق است
بقوم محصور و امارت حج تقدم بر اقوام غیر محصورین و بحقیقت امارت حج خلیفه مانند نشستن است بر تخت پادشاهی
نیز دل در کوشک سلاطین بزرگ در دولت عاصمانیان و عباسیان ... بود امارت حج ... است
لیکن چون این استدلال منوط بنا بامت ... جهت قرب عهد و مجاز امارت حج ایشان که حدیث العراق از روایه
احادیث فضیلت میسر شد و آن ماخوذ ... از احادیث بسیار غرض از ایراد این احادیث آنست
که صفات اربعه که مدار افضلیت است شناخته شود و شناخته شود که هر یکی از آنها ثابت است به احادیث
متواتره بالمعنی اما افضلیت بر اشخاص متعدده از اهل فضل بتفصیل پس آنها اتفاق قطعی نمی باشد در قطعیه
ان رجوع ... باید کرد مسلک سیوم اجماع است بر ... مسلمانان ... به ترتیب خلافت
در اجماع است ... تقریر ... حکایت انعقاد اجماع از جماعه ... از صحابه
و تابعین تا آنکه ... ضعیف ... کنند ... کتابی ... متفق ... در اصل معنی افضلیت هرچند

مذ قرن دلالت منطابق کرده اند اما صحابه اول در دو مرتبه ست مرتبه اعلی نقل صریح اجماع از حدیث عبد الله بن عمر قال کنا

نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان اخرجه البخاری و فی روایة

لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم این حدیث خبر

واحد است اصح شیء در باب خلافت عثمان بیشتر که نزدیک اجماع آنها قطع حاصل نمی شود زیرا که در

نقل اجماع دلالت و در روایة اهل علم تفصیل بیان خواهیم کرد که هر وقت که در خلافت ثلاثه سخن رفت

گفته خیر الامة و افضل الامة و احق بالخلافة و احق بعد الامر گفته اند و اکثر بوجهی مستند گردانده اند که عامه سلیس

از هر دو نظر ایشان محقق بوده است و احتیاج مستند و تحصیل مقال ایشان نبود مرتبه ثانیه نقل اجماع دلالت

بنا بر آنکه اجماع سکوتی است و آن آنست که سکوت نیز از تدوین مذاهب اجماع حجت و اکثر در تبیع موضع تقریر کنیم

بیان او در وقت انعقاد خلاف صدیق جمعی از فضلای صحابه صدیق را افضل امت گفتند و آن را حجت ا

کردند بر استخلاف او و دیگران تسلیم نمودند و موافقت کردند در اول حال یا بعد توقف و سکوت

و تسلیم قبل از تدوین مذاهب اجماع است کما یعرف فی محله از حدیث فاروق قال قلت یا معشر الانصار یا معشر

المسلمین ان اولی الناس بامر رسول الله صلی الله علیه وسلم من بعده ثانی اثنین اذ هما فی الغار ابو بکر السباق

المبین الحدیث اخرجه ابن ابی شیبة من حدیث ابن عباس فی قصة سقیفة بنی ساعدة و اخرجه ابن ابی جبیر

از حدیث فاروق در قصه بیعت عامه عن انس بن مالک انه سمع خطبة عمر الآخرة حین جلس علی المنبر و ذلک

الغد من یوم توفی النبی صلی الله علیه وسلم فتشهد و ابو بکر صامت لا یتکلم قال کنت ارجو ان یعیش رسول

صلی الله علیه وسلم حتی یدبرنا یرید بذلک ان یکون آخرهم فان یک محمد قد مات فان الله عز و جل قد جعل

بین اظهرکم نورا تهتدون به بما هدی الله محمدا و ان ابا بکر صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم ثانی اثنین

و انه اولی المسلمین بامورکم فقوموا فبایعوه اخرجه البخاری و نیز از حدیث فاروق بروایة ابن مسعود

قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت الانصار منا امیر و منکم امیر قال فاتاهم عمر فقال یا معشر الانصار

الستم تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر ابا بکر ان یصلی بالناس قالوا بلی قال فایکم تطیب

نفسه ان یتقدم ابا بکر قالوا نعوذ بالله ان نتقدم ابا بکر و از حدیث ابو عبیدة بن الجراح قال اتیتکم

قالت فلمّا بعثوا ابا بكر اخرجه ابن ابي شيبة و اخرج احمد عن عائشة رضي الله عنها انه ذكر استخلاف ابي عبيدة لا خلاف [illegible]

عليه وسلم في الصلوة و از حديث مرتضى نيز رضي الله عنهما [illegible] حجوا الى البيعة ما غضبنا الا انا اخرنا

المشورة و انا نرى ابا بكر احق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الغار و ثاني اثنين و انا

لنعلم شرفه و خيره و لقد امره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة بالناس و هو حي اخرجه الحاكم نوع دوم

آنكه قدوة مستحقان خلافت بعد حضرت افضلية صديق بر جمهور بيان كرد و از كسى رد و سوالي و مخالفت نيامد از

حديث عبد الله بن عباس قال عمر كان و الله [illegible] فقعد [illegible] ذلك ثم اصبح الناس الا امر علي ثم

منهم ابو بكر اللهم الا ان تسول لي نفسي عند الموت شيئا لا اجده الآن اخرجه البخاري و نيز از حديث ابن عباس قال عمر

في حوادث قال انما كانت بيعة ابي بكر فلتة و تمت الا و انها قد كانت كذلك و لكن الله وقى شرها و ليس

فيكم من تقطع الاعناق اليه مثل ابي بكر اخرجه البخاري حال آنكه عامه قوم در سوال و اعتراض در محل [illegible]

با خوف [illegible] متواتر بالمعنى گشته و در مقامات فاروق بسيار از آن مقالات مذكور كرديم

[illegible] قال على المنبر يا معاشر المسلمين ما تقولون لو ملت برأسي الى الدنيا كذا [illegible]

الى بعضه فالسكت ثم قال اجل كنا نقوم بالسيف كذا و اشار الى قطعه فقال اياي تعني بقولك قال نعم

اياك [illegible] فسر عمر بذلك و سر عمر فقال الحمد لله الذي جعل في رعيتي اذا تعوجت قوّمني نوع

سيوم صديق در وقت استخلاف فاروق بيان افضلية فاروق نمود و دريچه انكار هيچ كس نيامد از

[illegible] ان ابا بكر حين حضره الموت ارسل الى عمر يستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظا غليظا

و لو قد ولينا كان افظ و اغلظ فما تقول لربك اذا لقيته و قد استخلفت علينا عمر قال ابو بكر ابربي تخوفوني

اقول اللهم استخلفت عليهم خير خلقك ثم ارسل الى عمر فقال اني موصيك بوصية الحديث اخرجه ابن ابي

شيبة و از حديث صديق عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله

عليه وسلم فقال ابو بكر اما ان قلت ذلك فلقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس

على رجل خير من عمر اخرجه الترمذي قال والمعنى انه خيرهم في ايام خلافة نوع چهارم عبد الرحمن بن

عوف در وقت [illegible] في الشورى [illegible] تعظيم تصريح كرد كه [illegible] همين عمل كرد حاضران تسليم نمودند

د مرتضی رضی الله عنه در افضلیت ذی النورین بر خود معاف کرده نه بر ین شیخین نعمتی دلیل قاطع شد به عمل
شیخین زیرا که حواله کردن احد المجتهدین بر دیگری با مساوات ... عبد الرحمن بن عوف فارسل بعد

الرحمن الی ... جميعا مهاجرين والانصار ... الى امراء الاجناد وكانوا وافوا تلك الحجة مع عمر فلما
اجتمعوا تشهد عبد الرحمن ثم قال اما بعد يا علي اني قد نظرت في امر الناس فلم ارهم يعدلون بعثمان فلا تجعلن على نفسك
سبيلا فقال ابايعك على سنة الله ورسوله والخليفتين من بعده فبايعه عبد الرحمن وبايعه الناس المهاجرون
والانصار وامراء الاجناد والمسلمون اخرجه البخاري ... حديث ابي ... قال لما احتضر عمر جعلها شورى
بين علي وعثمان وطلحة والزبير وعبد الرحمن وسعد فقال لهم علي ... اصحابي ... رسول الله صلى الله عليه
وسلم بعينه ... المسلمين ... قال اللهم ... ابو عمر و اخرجه ... في قصة الاتفاق على
عثمان من حديث عمرو بن ميمون فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن اجعلوا امركم الى ثلاثة منكم فقال الزبير
قد جعلت امري الى علي فقال طلحة قد جعلت امري الى عثمان وقال سعد قد جعلت امري الى عبد الرحمن فقال عبد الرحمن
ايكما تبرأ من هذا الامر فنجعله اليه والله عليه والاسلام لينظرن افضلهم في نفسه فاسكت الشيخان فقال عبد الرحمن
افتجعلونه الي والله علي ان لا آلو عن افضلكم قالا نعم فاخذ بيد احدهما فقال لك قرابة من رسول الله صلى الله
عليه وسلم والقدم في الاسلام ما قد علمت فالله عليك لئن امرتك لتعدلن ولئن امرت عثمان لتسمعن ولتطيعن
ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك فلما اخذ الميثاق قال ارفع يدك يا عثمان فبايعه وبايع له علي وولج اهل
الدار فبايعوه توضیح بیعت مرتضی رضی الله عنه در ایام خلافت حضرت ذی النورین منعقد در افضلیت شیخین به اثبات
بنای منعقد جمعی را که در چنین مسئله ظنون فاسده داشتند زجر فرموده و فقهای صحابه حاضر بودند و از کسی منعی در آن
ظاهر نشد و این آثار بحد تواتر رسیده اند چنانکه عنقریب ذکر میکنیم و سلسله آنکه بر داشته آثار صحابه و تابعین
مشغول شویم بر یک کلمه مطلع سازیم صحابی یا تابعی و غیر ایشان از عدول و ثقات قبل از مذهب ...
سلف و تعصب متعصب ... و قبل از جمع احادیث ... و تکلم هر یک در تطبیق و تابعین
... ان جزم نماید ... و ... ازین حوادث
... ذاکر منطوق ... ساقط العدالت گردد و قید قبلیه از ... ازین حوادث

ترک عمل بحدیث [illegible] بلکه اکثر عمل بحدیث نموده اند کرد الا مجتهد مطلق و در این زمانه اجتهاد مطلق مفقود است

تابع در تمام مسئله کسی [illegible] بعد از ائمه خطا است لیکن نزد کسانیکه عمل بحدیث درست ساخته اند و تحقیق کرده

در تطبیق احادیث و تاویل آن [illegible] شده این ممکن نیست بلکه ممکن است [illegible] حدیثی را روایت

کنند و بعد [illegible] لازم باشد بر منطوق آن عمل نمایند و آن بسبب خطای اجتهادی شود عدالت ایشان را ساقط

نسازد و علما [illegible] زمان بسیار گرامی شد از آنها بعضی و قید منطوق [illegible] از جهت نفسیه که ممکن است که مدار حدیثی روایت

کنند و بعضی [illegible] لازم باشد در آن حدیث صحیح مقصد دارد در فهم الماخذ و اکثر اصطلاحی فهمید حدیث

[illegible] انتقال نماید [illegible] اگر بیان قایل باشد و مذهب حق [illegible] که نفوس در ادراک مفهومات و مقتضیات

مختلف اند و در [illegible] قبول مذاهب [illegible] دارند و این سخن [illegible] چنانکه اصولیان گفته اند که سکوت

قوم از رد قول اجماع است مر آن قول را [illegible] مذاهب بعد از آن [illegible] که حدیثی را که [illegible]

دلالت کنند [illegible] کرده است اکثر در اعداد اجماع و اتفاق منسوب است و چون این مقدمه ذکر کرده شد

[illegible] متوجه شویم اما حکایات اقوال فقهای صحابه و تابعین در مسئله افضلیت شیخین بقضاء الصحابة

[illegible] معهود [illegible] نموذجی از آن حکایتیم اما قول صدیق اکبر رضی الله عنه در افضلیت خود اخرج الترمذی عن ابی

سعید [illegible] قال قال ابوبکر الست احق الناس بها الست اول من اسلم الست صاحب [illegible] الست [illegible]

[illegible] الحدیث و [illegible] عن زید بن الحارث عن ابیه ان ابابکر الصدیق قال لکم [illegible] سورة التوبة

[illegible] اقرأ علی [illegible] اذ یقول لصاحبه لا تحزن فبکی و قال و الله انا صاحبه و انا [illegible] و در

افضلیت فاروق اخرج الترمذی عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر الصدیق یا خیر الناس بعد رسول الله

صلی الله علیه و سلم فقال ابوبکر اما انک ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما طلعت

الشمس علی رجل خیر من عمر و اخرج ابوبکر بن ابی شیبة عن زبید بن الحارث ان ابابکر حین حضره الموت

ارسل الی عمر یستخلفه فقال الناس تستخلف علینا فظا غلیظا و لو قد ولینا کان افظ و اغلظ فما تقول لربک

اذا لقیته و قد استخلفت علینا عمر قال ابوبکر ابربی تخوفونی اقول [illegible] استخلفت علیهم خیر خلقک الحدیث

و اخرج ابوبکر بن ابی شیبة عن محمد عن رجل من بنی زریق فی قصة طویلة [illegible] قال ابوبکر لعمر انت اقوی منی

فقال

فقال عمر انت افضل مني [illegible] در فضائل صدیق [illegible] بعضی روایت [illegible]

[illegible] در بعض روایات خیر الناس گفته اند و در بعضی احق بالخلافة [illegible]

فمن حديث عائشة اخرج البخاري عن عائشة في قصة سقيفة بني ساعدة فقال عمر بل نبايعك انت فانت سيدنا

وخيرنا واحبنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرج [illegible] عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة عن عمر قال كان ابو بكر

سيدنا وخيرنا واحبنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرج البخاري عن ابن عباس في خطبة عمر في قصة الاستخلاف [illegible]

ابي بكر وجوابه منه قال انما كانت بيعة ابي بكر [illegible] ثم انه بلغني ان قائلا منكم يقول والله لو قد مات

عمر بايعت فلانا فلا يغترن امرؤ ان يقول انما كانت بيعة ابي بكر فلتة وتمت الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله

وقى شرها وليس فيكم من تقطع الاعناق اليه مثل ابي بكر وفي هذا الحديث ايضا [illegible] قدم [illegible]

ذكره [illegible] ان اتامر على قوم فيهم ابو بكر ومن حديث انس اخرج البخاري عن انس انه سمع خطبة عمر الآخرة [illegible]

[illegible] فان يك محمد صلى الله عليه وسلم قد مات فان الله قد جعل بين اظهركم نورا تهتدون به [illegible]

[illegible] ابا بكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثاني اثنين وانه اولى المسلمين بامركم فقوموا [illegible]

ومن حديث شيبة اخرج البخاري عن ابي وائل قال جلست مع شيبة على الكرسي في الكعبة فقال لقد

جلس هذا المجلس عمر فقال لقد هممت ان لا ادع فيها صفراء ولا بيضاء الا قسمته قلت ان صاحبيك لم يفعلا قال هما المرءان [illegible]

ومن حديث [illegible] اخرج ابو بكر بن ابي شيبة في قصة الانفاق على [illegible] [illegible] ابا بكر فقال [illegible]

[illegible] فقال عمر انت افضل مني [illegible] قال عمر [illegible]

قال هما [illegible] ابا بكر ومن حديث جابر بن عبد الله قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر

اما انك ان قلت ذلك فلقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر اخرجه

الترمذي ومن حديث ابن عمر قال قيل لعمر الا تستخلف قال ان استخلف فقد استخلف من هو خير مني ابو بكر وان

اترك فقد ترك من هو خير مني رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرجه البخاري وعن ضبة بن محصن قال قلت

لعمر يا امير المؤمنين انت خير من ابي بكر فبكى وقال والله لليلة من ابي بكر ويوم خير من عمر [illegible] هل لك ان احدثك

بليلته ويومه قلت نعم يا امير المؤمنين اما ليلته فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم هاربا من اهل مكة خرج

[illegible] يمشي مرة امامه ومرة خلفه ومرة عن يمينه ومرة عن يساره فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم

ما هذا يا ابا بكر [illegible] يا رسول الله اذكر الرصد فاكون امامك واذكر الطلب فاكون خلفك ومرة عن يمينك

ومرة عن يسارك لا آمن عليك فمشى رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلته على اطراف اصابعه حتى حفيت رجلاه

فلما رآه ابو بكر رضي الله عنه انها قد حفيت حمله على كاهله وجعل يشتد به حتى اتى به فم الغار فانزله ثم قال له والذي

بعثك بالحق لا تدخله حتى ادخله فان كان فيه شيء نزل بي قبلك فدخل فلم ير شيئا فحمله فادخله وكان في الغار

خرق فيه حيات وافاعي فخشي ابو بكر ان يخرج منهن شيء يؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فالقمه قدمه فجعلن يضربنه

ويلسعنه الحيات والافاعي وجعلت دموعه تنحدر ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له يا ابا بكر لا تحزن ان الله معنا

فانزل الله سكينته الطمأنينة لابي بكر فهذه ليلته واما يومه فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وارتدت العرب

فقال بعضهم نصلي ولا نزكي وقال بعضهم لا نصلي ولا نزكي فاتيته ولا آلوه نصحا فقلت يا خليفة رسول الله [illegible]

[illegible] في الجاهلية خوار في الاسلام فبماذا اتألفهم بشعر مفتعل او بسحر مفترى قبض النبي صلى الله

عليه وسلم وارتفع الوحي فوالله لو منعوني عقالا مما كانوا يعطونه رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلتهم عليه

[illegible] فذكر قصة [illegible]

باب [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] عمر [illegible]

[illegible] ابا بكر [illegible] فبشره [illegible] الجنة [illegible]

عمر قال سمعت عمر بن الخطاب يقول امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نتصدق [illegible]

[illegible] اخرجه الترمذي [illegible] حديث [illegible] البخاري في [illegible]

[illegible] علي [illegible]

او وافقت ربي في ثلاث في مقام ابراهيم وفي الحجاب وفي اسارى بدر اخرجه مسلم [illegible] صحيح

مسلم حديث ابن عباس [illegible]

[illegible] محمد بن الحسن في الموطأ عن مالك [illegible] قال قال عمر بن الخطاب [illegible]

[illegible]

[illegible] احقیت [illegible] السعید و [illegible] کنت لا قاتل الناس عنه بعینی و اما قول [illegible]

فضیلت [illegible] که [illegible] ثابت [illegible] الشیخین کرده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] الذی [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] و اوا [illegible]

فضیلت شیخین و فضلیه خود گفت از آنکه [illegible] که آنرا [illegible] رد [illegible] حکایت [illegible]

قال عثمان [illegible] کان علی [illegible] ابو

[illegible] الجبل [illegible] السکن [illegible] صدیق و شهیدان

اللهم نعم قال الله اکبر شهدوا لی و رب الکعبة [illegible] از آنحضرت [illegible] فضایل [illegible] را [illegible]

حضرت صلی الله علیه و سلم در حق [illegible] ذی النورین [illegible]

[illegible] صدیق و فاروق [illegible] فقلت نعم [illegible] یعنی ابا بکر و [illegible]

حدیث [illegible] الصدیق [illegible] جواب [illegible] عبد الرحمن بن عوف [illegible]

[illegible] سنة عمر [illegible] عبد الله [illegible]

قال عثمان [illegible] ان الله بعث محمدا صلی الله علیه و سلم بالحق [illegible]

و [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] الله [illegible]

الله عز و جل ثم ابو بکر [illegible] عمر [illegible] ثم استخلفت [illegible] الحق [illegible] بلی قال [illegible]

[illegible] الحدیث اما اقوال مرتضی رضی الله عنه [illegible] هر چند [illegible]

جمیع اهل حق [illegible] اما [illegible] صریح [illegible] حکم [illegible] علی مرتضی بیان [illegible]

[illegible] و تلویح کرده است با فضلیت شیخین یکی از صفات [illegible] که [illegible] تقریر کردیم و علی مرتضی [illegible]

فرموده و از دیگران [illegible] خبر واحد و از وی رضی الله عنه [illegible] اعظم متواتر

امام [illegible] ابو بکر و عمر [illegible] اهل الجنة من الاولین و الآخرین ما خلا النبیین و المرسلین

لا تخبرهما [illegible] ترمذی و ابن ماجه و این حدیث صحیح است با فضلیت [illegible] جمیع صحابه

[illegible] از [illegible] روایة شعبی عن الحارث عن علی عند الترمذی و ابن ماجه [illegible]

الحسن عن ابيه عن جده عن علي عند عبد الله بن احمد في زيادات المسند برواية الزهري ...

ابي طالب عند الترمذي وغيره واتفق علماء الحديث على تصحيحه وقد روي ابن ... محمد بن ...

حذيفة ... داود حديث حذيفة عند ابن ماجه ... الرقة واخرج الترمذي ...

الله ... ابا بكر ... اخرج الترمذي ... رحم الله ابا بكر ... اخرج الترمذي ... عن علي

... عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابا بكر زوجني ابنته ...

... خير هذه الامة ابو بكر ثم عمر ... محمد بن الحنفية عند البخاري

... عبد الله ... عبد العزيز ... كذلك عن ابي الخير بطرق كثيرة ...

جحيفة روي عنه جماعات منهم ... عن ابي جحيفة ... عن ابي جحيفة ... عن ابي جحيفة

... عن ابي جحيفة عن ابيه ... علي ... موقوف ... رسول الله صلى الله عليه وسلم

وصلى ابو بكر وثلث عمر وروي عن ابي جحيفة وجابر بن ... موقوف ... بالتعزير على من فضله على

... في الاستيعاب عن الحكم بن حجل قال قال علي لا يفضلني احد على ابي بكر وعمر الا ...

ابو القاسم الطلحي في كتاب السنة من طريق سعيد بن عمرو ... عن منصور ... ابراهيم عن علقمة

... يفضلوني على ابي بكر وعمر فصعد المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال ...

ان ... يفضلوني على ابي بكر وعمر لو كنت تقدمت فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول

هذا فهو مفتر عليه حد المفتري ثم قال ان خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم عمر ثم الله اعلم بالخير

قال وفي المجلس حسن بن علي فقال والله لو سمي الثالث لسمي عثمان واخرج ابو القاسم الطلحي عن عبد خير

صاحب علي ان عليا قال الا اخبركم باول من يدخل الجنة من هذه الامة بعد نبيها فقيل له بلى يا امير المومنين

قال ابو بكر ثم عمر قيل فيدخلانها قبلك يا امير المومنين فقال علي اي والذي فلق الحبة وبرا النسمة

ليدخلانها ... موقوف ... دلالت اهل بيت در افضليت شيخين

... بر ... عباس بن عبد المطلب ... اهل بيت ... ابن عباس

ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء نصر الله والفتح جاء العباس الى علي رضي الله عنهما فقال انطلق بنا الى

رسول الله

رسول الله صلى الله عليه وسلم فان كان هذا الامر لنا من بعده لم تخرجه قريش [illegible]

[illegible] فقال له العباس [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

على دين الله [illegible] فاسمعوا له واطيعوا اشهدوا [illegible]

عباس [illegible] على [illegible]

انا العباس قال [illegible] اجمعين [illegible] بن ابي طالب

[illegible] وذكر [illegible] عبد الله [illegible] وذكر [illegible] احمد بن جعفر [illegible] اخرج

الحاكم [illegible] جعفر بن محمد عن ابيه [illegible] عبد الله بن جعفر قال [illegible] ابو بكر [illegible] خليفة الله [illegible]

[illegible] الحسن [illegible] اخرج [illegible] ابي مريم [illegible] الحافظ [illegible] قال كنت بالكوفة فقام

[illegible] فقال ايها الناس [illegible] امامي [illegible] ايات الله [illegible] عرشه [illegible] رسول الله

صلى الله عليه وسلم [illegible] قوائم العرش فجاء ابو بكر فوضع يده [illegible] رسول الله صلى الله

عليه وسلم [illegible] عمر فوضع يده على منكب ابي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده راسه فقال [illegible]

[illegible] اسماء [illegible] في الارض قال [illegible]

[illegible] ذكر المحب الطبري عن ابن السمان اخرج في كتابه عن الحسن بن علي قال [illegible]

عمر [illegible] حين قدم الكوفة وذكر ايضا [illegible] في كتاب الموافقة عن ابي جعفر قال [illegible]

[illegible] اذ [illegible] على [illegible] الحسين رضي الله عنهم [illegible] فاخذ بيده [illegible]

[illegible] فقال [illegible] البكاء ما كان [illegible] فقال له علي ما يبكيك يا امير المؤمنين [illegible]

[illegible] يا علي وقد وليت [illegible] هذه الامة احكم فيها ولا ادري [illegible] الحسن فقال [illegible]

انك لتعدل في كذا وتعدل في كذا قال [illegible] ذلك [illegible] البكاء ثم تكلم الحسين بما شاء الله فذكر [illegible]

[illegible] ذلك فتكلم الحسين بمثل كلام الحسن فقال اتشهدان بذلك يا ابني اخي [illegible]

فقال علي [illegible] اشهد انا [illegible] اولاد حسن مجتبى اخرج عبد الله بن احمد في زوائد المسند عن الحسن

بن زيد بن حسن قال حدثني ابي عن ابيه عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ابو بكر وعمر فقال

وإنهما سيدا كهول أهل الجنة وشبابها بعد النبيين والمرسلين وذكر المحب الطبري عن عبد الله بن
[illegible] وقد سئل عن أبي بكر وعمر فقال أفضلهما واستغفر لهما فقيل له لعلها
تقية [illegible] فقال لا أنالتني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم إن كنت أقول خلاف ما في نفسي وعنه
[illegible] عنهما فقال صلى الله عليه وسلم [illegible] أقوالا دالة [illegible] رضي الله
عنهما فقد أخرج الترمذي [illegible] عن علي بن أبي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم إذ طلع أبو بكر وعمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذان سيدا كهول أهل الجنة من الأولين
والآخرين إلا النبيين والمرسلين لا تخبرهما يا علي [illegible] فقد أخرج أحمد في مسند ذي اليدين عن علي بن
[illegible] سئل علي بن الحسين فقال ما كان منزلة أبي بكر وعمر من النبي صلى الله عليه وسلم فقال منزلتهما
الساعة [illegible] وأخرج الحاكم من طريق عبد الله بن عمر بن أبان قال حدثنا سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن أبيه
عن جابر بن عبد الله أن عليا دخل على عمر وهو مسجى [illegible] فقال ما من الناس أحد أحب إلي أن
ألقى الله بصحيفته من هذا المسجى وأخرج محمد بن الحسن عن أبي حنيفة قال حدثنا أبو جعفر محمد بن علي قال جاء
[illegible] إلى عمر بن الخطاب [illegible] فقال [illegible] أنت أحق
[illegible] وروى عن ابن أبي حفصة قال سألت محمد بن علي وجعفر بن محمد عن أبي بكر وعمر
فقالا تولهما وابرأ من عدوهما ثم التفت إلي جعفر بن محمد فقال يا سالم أيسب الرجل جده أبو بكر جدي
لا تنالني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم إن لم أكن أتولاهما وأبرأ من عدوهما [illegible]
[illegible] يجهل فضل أبي بكر وعمر جهل السنة [illegible] فقال إني أتولاهما وأستغفر لهما
وما رأيت أحدا من أهل بيتي إلا وهو يتولاهما [illegible] قال من شك فيهما كمن شك في السنة [illegible] بغض
أبي بكر وعمر نفاق وبغض الأنصار نفاق إنه كان بين بني هاشم وبين بني عدي وبين بني تيم شحناء
في الجاهلية فلما أسلموا نزع الله ذلك من قلوبهم حتى إن أبا بكر اشتكى خاصرته فكان علي يسخن يده بالنار
ويضمد بها خاصرة أبي بكر فنزلت فيهم هذه الآية ونزعنا ما في صدورهم من غل إخوانا على سرر متقابلين
وأما أقوال المهاجرين الأولين فمنهم الزبير بن العوام أخرج الحاكم من حديث إبراهيم بن عبد الرحمن بن

عوف

عوف في حديث طويل فيه خطبة ابي بكر وفي اخر الحديث قال علي رضي الله عنه والزبير ما غضبنا الا

لانا اخرنا عن المشاورة وانا نرى ابا بكر احق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الغار وثاني

اثنين وانا لنعلم بشرفه وكبره ولقد امره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة بالناس وهو حي ومنهم طلحة

بن عبيد الله ذكر المحب الطبري عن ابن مسعود رضي الله عنه ان عمر بادر الناس الى الرجعة الى الغار الذي [illegible] فيه

اجتمعت بها وقد قام طلحة بن عبيد الله وكان من خطباء الصحابة [illegible] ثم قال اما بعد يا ايها الناس

اعلمتك الامور وحنكتك البلايا واحكمتك التجارب فاحسنت وعرفتك الحوادث فاكثر [illegible] الامر ولم تزل تنظر

وادعى نحن اصلحا لكم بقدر ما تعد وانك الى هذه الامور وقد عرفت وخبرت وجربت ثم

لك عنه شي منه وجه انما نحن لك من الاحسن بها ثم جلس ومنهم عبد الرحمن بن عوف روى حديث البشارة

بالجنة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عشرة في الجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة الحديث واخرج [illegible]

عن ابراهيم بن عبد الرحمن ان عبد الرحمن [illegible] مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه يعني [illegible]

خلافته والى من يرجع امر الشورى قال ما تجعلونه الي والله علي ان لا الو عن افضلكم قال

سعد بن ابي وقاص روى حديث والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطان سالكا فجا

ثم اخرج ابو بكر بن ابي شيبة بحديث ابي سلمة قال سعد اما والله ما كان باقدمنا اسلاما

ولكن قد عرفت باي شي فضلنا كان ازهدنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب وقال عند [illegible]

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي

خير من الساعي قال ارايت ان دخل علي بيتي وبسط يده ليقتلني قال كن كابن آدم ومنهم سعيد بن زيد

روى حديث بشارة العشرة بالجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة وحديث اثبات الصديقية والشهيدية

اخبرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فوق حراء فلما استوى ارجف [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم

بكفه قال اسكن حراء فانه ليس عليك الا نبي او صديق او شهيد وعليه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر

وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وسعد وعبد الرحمن وسعيد بن زيد الذي حدث الحديث وهو القائل لو

ان احدا ارفض للذي صنع بعثمان لكان ومنهم ابو عبيدة بن الجراح وكينونته مع عمر في استخلاف ابي بكر مشهور

والقائل ما تولى وكنت رأيت [illegible] يعني أبا بكر روى عنه النبي صلى الله عليه وسلم أنه [illegible] مرفوعة

بعدي ثم يكون [illegible] خلافة ورحمة ثم ملكاً عضوضاً الحديث وحمل قوله خلافة ورحمة على خلافة الشيخين

ومنهم عبد الله بن مسعود روى [illegible] بشارة الشيخين بالجنة وحديث اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر

[illegible] أبو عمر فإن [illegible] ابن مسعود جعله أبا بكر [illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] أبا بكر

ثم أخرج أبو عمر عنه أنه قال [illegible] علم عمر [illegible] وأخرج الحاكم عن ابن مسعود

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب أو بأبي جهل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله

صلى الله عليه وسلم لعمر فبنى عليه الإسلام وهدم به الأوثان وأخرج الدارمي عن إبراهيم قال عبد الله كان

[illegible] سلك [illegible] طريقاً [illegible] وسهلاً [illegible] استخلفوا عثمان [illegible] عنه [illegible] فوق [illegible]

[illegible] الشيبة وقال والله لو [illegible] لا [illegible] ومنهم عمار بن ياسر روى حديث [illegible]

[illegible] جبريل حدثني بفضائل عمر بن الخطاب [illegible] فقال يا محمد لو حدثتك بفضائل

عمر في قومه [illegible] سنة [illegible] ما نفدت فضائل عمر وإن عمر لحسنة من حسنات

أبي بكر جزى الله خيراً عنا بلالاً وصحبه عتيقاً [illegible] أبا جهل [illegible]

[illegible] المرء ذو العقل بتوحيد رب الأنام [illegible] شهدت بأنه

[illegible] يقتلوني [illegible] لأشرك بالرحمن من خيفة القتل فيا رب إبراهيم والعبد

[illegible] موسى وعيسى نجني ثم لا تملّ لمن ظل يهوى الغي من آل غالب على غير بر [illegible] عدل

ومنهم حذيفة بن اليمان روى حديث إنهما من الدين كالسمع والبصر وحديث اقتدوا باللذين من

بعدي أبي بكر وعمر وهو القائل كان الإسلام في زمان عمر كالرجل المقبل لا يزداد إلا قرباً فلما قتل عمر كان

كالرجل المدبر لا يزداد إلا بعداً ومنهم أبو ذر روى حديث [illegible] وأخرج الحاكم عن أبي ذر

قال مر فتى على عمر فقال عمر نعم الفتى قال فتبعه أبو ذر فقال يا فتى استغفر لي فقال يا أبا ذر أستغفر لك

وأنت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استغفر لي قال لا أو تخبرني فقال إنك مررت على عمر فقال

نعم الفتى وإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه ومنهم بريدة

الأسلمي

الاسلمي روى حديث اثبت حراء فانما عليك نبي او صديق او شهيدان وحديث رؤيا قصر في الجنة

وحديث ان الشيطان ليفرق من ظل عمر ومنهم سفينة روى رؤيا الميزان وقول النبي صلى الله عليه وسلم خلافة

النبوة ثلاثون عاما ومنهم عبد الرحمن بن غنم الاشعري روى حديث قال النبي صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر لو اجتمعتما

في مشورة ما خالفتكما ومنهم ابو موسى الاشعري روى حديث بشارة الثلثة بالجنة ومنهم ابو اروى الدوسي

روى حديث الحمد لله الذي ايدني بهما ومنهم ابو امامة الباهلي [illegible] وصلى المؤمنين ابو بكر وعمر

[illegible] الاشجعي روى حديث الوزن واما الانصار فمنهم معاذ بن جبل روى حديث ان هذا الامر بدا نبوة

ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم يكون ملكا عضوضا ومنهم ابي بن كعب روى حديث اول من يعانقه الحق

عمر ومنهم ابو ايوب روى حديث رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] وتعبير ابي بكر وقول النبي صلى الله عليه وسلم

[illegible] الملك [illegible] ومنهم ابو الدرداء روى حديث هل انتم تاركون لي صاحبي ومنهم زيد بن ثابت [illegible]

حمل الانصار على بيعة ابي بكر ومنهم اسيد بن حضير [illegible] حمل الانصار على بيعة ابي بكر ومنهم رفاعة بن

رافع ورافع بن خديج روى حديث فضائل اهل بدر ومنهم زيد بن خارجة تكلم بفضائل الثلثة بعد موته ومنهم

ابو سعيد بن المعلى روى خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قريبا من وفاته في فضائل ابي بكر ومنهم سهل بن

سعد روى ان احدا ارتج وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان فقال رسول الله صلى الله عليه

وسلم اثبت احد فما عليك الا نبي او صديق او شهيدان ومنهم عويم بن ساعدة.

عبد الرحمن بن سالم بن عبد الرحمن بن عويم بن ساعدة عن ابيه عن جده عن عويم بن ساعدة ان رسول الله صلى

الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى اختارني واختار لي اصحابا فجعل لي منهم وزراء وانصارا واصهارا

فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منهم يوم القيامة صرف ولا عدل ومنهم حسان بن

ثابت المنشد بين يدي النبي صلى الله عليه وسلم شعرا في الثناء على ابي بكر ... الثاني اثنين في الغار المنيف.

ابو الهيثم بن التيهان القائل ... ارجو ان يقوم بامرنا ... واما المستكثرون من صحابة رسول الله صلى الله

عليه وسلم فمنهم عبد الله بن عمر القائل كنا نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنخير ابا بكر ثم عمر

ثم عثمان وروى حديث رؤيا القليب وحديث ارأف امتي بامتي ابو بكر واشدهم في امر الله عمر واصدقهم

[illegible] العلماء الحديث وقد روي انه من معاذ مع النبي صلى الله عليه وسلم وروى من مناقب الشيخين شيئا كثيرا ومنهم عبد الله

بن مسعود [illegible] حديث لو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا وحديث لما اسلم عمر نزل جبريل فقال يا محمد

استبشر اهل السماء باسلام عمر [illegible] يا عمر بالطعن لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت صحبته ثم فارقته

وهو عنك راض ثم صحبت ابا بكر واحسنت صحبته [illegible] وهو القائل في حديث النهي عن الركعتين بعد العصر

[illegible] ومنهم عبد الله بن عمرو بن العاص روى حديث دفع الكفار عن رسول

الله صلى الله عليه وسلم [illegible] ومنهم ابو هريرة روى حديث الغيب وحديث ما نفعني مال احد ما نفعني مال ابي بكر وحديث اربعة

[illegible] من يدعى من جميع ابواب الجنة وحديث رؤيا قصر في الجنة لعمر وحديث المحدثين وحديث [illegible]

[illegible] نبي او صديق او شهيد ومنهم ام المؤمنين عائشة رضي الله عنها القائل لو استخلف لاستخلف ابا بكر ثم

[illegible] كان ابو بكر احب الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم عمر وحديث الامامة [illegible]

الله عليه وسلم [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم ابا بكر بعتيق وحديث انظر الى شياطين الجن والانس

قد فروا من عمر وحديث [illegible] الملهمين [illegible] المسجد [illegible] كان عمر اخوذ بالتسبيح [illegible]

[illegible] الاسلام [illegible] انس بن مالك [illegible] حديث [illegible] نبي وصديق وشهيدان وحديث سيدا كهول

اهل الجنة [illegible] وحديث ارحم امتي بامتي ابو بكر واشدهم في امر الله عمر واصدقهم حياء عثمان وروى حديث

[illegible] قال انا احب النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر وارجو ان اكون معهم [illegible]

[illegible] ومنهم ابو سعيد الخدري روى حديث ان امن الناس علي في صحبته وماله ابو بكر لو كنت متخذا

خليلا الحديث وحديث رؤيا القميص لعمر وحديث وان ابا بكر وعمر منهم وانعما يعني من اهل الدرجات

العلى في الجنة ومنهم جابر بن عبد الله روى حديث يا ابا بكر اعطاك الله الرضوان الاكبر وحديث رؤيا قصر

[illegible] لعمر واما سائر اصحابه صلى الله عليه وسلم منهم معاوية بن ابي سفيان القائل عليكم من الاحاديث بما

كان [illegible] في [illegible] عمر فانه كان يخيف الناس في الله ومنهم عمرو بن العاص القائل والله لقد كان ابو بكر

وعمر [illegible] هذا المال وهو حلال لهما [illegible] لقد غبنا ونقص رايهما وايم الله ما كانا مغبونين ولا ناقصي الراي

ولئن كانا [illegible] يحرم عليهما [illegible] هذا المال الذي اصبنا بعدهما لقد هلكنا وايم الله ما كان [illegible]

لنا

بن ابي شيبة روى احب الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] ومن الرجال ابو بكر ومنهم

محمد [illegible] بن ابي بكر روى حديث [illegible] كما [illegible] تفضلوا بعده احدا ثم اقبل علينا فقال يأبى الله والمؤمنون

الا ابا بكر ومنهم عمران بن حصين الراوي حديث خير القرون قرني ثم الذين يلونهم ومنهم عبد الله بن [illegible]

الراوي حديث قال عمر يا رسول الله انك احب الي من كل شيء الا نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا والذي نفسي

بيده حتى اكون احب اليك من نفسك فقال له عمر فانه الآن والله لانت احب الي من نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم

الآن يا عمر اخرجه البخاري ومنهم عثمان بن ارقم الراوي حديث اللهم اعز الاسلام باحب هذين اليك عمر بن الخطاب

او عمرو بن هشام ومنهم الاسود بن سريع الراوي حديث ليس من الباطل في شيء قاله عمر ومنهم ابو جحيفة [illegible]

حديث سيدا كهول اهل الجنة ومنهم ابو بكرة الثقفي الراوي حديث الميزان ومنهم سمرة بن جندب الراوي

[illegible] ومنهم ابو الطفيل الراوي [illegible] ومنهم جبير بن مطعم الراوي حديث ان لم تجديني فاتي ابا بكر

ولقصة في ذهابه الى الشام ورؤيته تصاوير الانبياء فيها تصوير النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر اخذ بعقبه

واخبار رهبان الكتاب انه خليفة النبي صلى الله عليه وسلم من بعده ومنهم عبد الله بن الزبير الراوي حديث لو كنت

متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا وهو الراوي سبب نزول آية لا ترفعوا اصواتكم ومنهم جندب بن عبد الله الراوي

حديث لو كنت متخذا خليلا لاتخذت واما علماء التابعين فمنهم سعيد بن المسيب قال كان ابو بكر الصديق من النبي صلى

الله عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام و[illegible]

ثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا اخرجه الحاكم

[illegible] قاسم بن محمد روى ان رجلا [illegible] اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتى مجلس القاسم بن محمد بن ابي بكر الصديق

والله ما كان لرسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] فقال القاسم يا اخي لا تحلف قال بلى [illegible]

بالاثر فقال الله عز وجل ثاني اثنين اذ هما في الغار اخرجه عمر في الاستيعاب ومنهم مسروق قال حب ابي بكر

وعمر ومعرفة فضلهما من السنة [illegible] ومنهم الحسن البصري رضي الله عنه [illegible] قال [illegible]

فيقول والله ما كان باكثرهم [illegible] ولا بافضلهم [illegible] في سبيل الله [illegible]

[illegible] اخرجه ابن ابي شيبة ومنهم محمد بن سيرين قال ما اظن رجلا ينتقص ابا بكر وعمر

عن النبي صلى الله عليه وسلم اخرجه [illegible] ومنهم عمرو بن ميمون وابراهيم النخعي روي عنه عمرو بن [illegible]
عن علي العلم فذكرته لابراهيم فقال [illegible] شديدا [illegible] الشعبي ومنهم عكرمة [illegible]
[illegible] ومنهم ابو العالية [illegible] صراط المستقيم ابي بكر وعمر فصدقه الحسن البصري ومنهم قتادة قال
[illegible] في ابي بكر واصحابه فسوف ياتي الله بقوم يحبهم ويحبونه ومنهم الضحاك قال في هذه الآية
ابو بكر واصحابه ومنهم الحسن قال في هذه الآية ابو بكر واصحابه ومنهم زيد بن اسلم قال في آية [illegible] كان [illegible]
[illegible] الى [illegible] ومنهم [illegible] الضحاك [illegible] رضي الله [illegible]
[illegible] يقول والله لوان امير المومنين يقسم على الله ان يوجزه الآخرة فدخل ابن عباس
فقال يا امير المومنين [illegible] كذا وكذا قال [illegible] ابو العالية [illegible] المنذر [illegible]
ابو بكر وعمر وعثمان ومنهم عروة بن الزبير قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر امير الحج [illegible]
وكتب سنن الحج [illegible] وبعث معه علي بن ابي طالب [illegible] اهل الفقه متواتر عن ابن عمر وانس وابي هريرة وابن عباس
وعن [illegible] يوم الحج الاكبر فقال [illegible] حج فيها ابو بكر استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم على الحج
ومنهم ميمون بن مهران [illegible] الضحاك [illegible] قالوا الامارة لابي بكر وعمر في كتاب الله [illegible]
النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ومن الذين ذهبوا الى ان ابا بكر وعمر [illegible] وصاياه [illegible]

[illegible] ابن مسعود وابو العالية وعكرمة وميمون بن مهران وعبد الله بن بريدة وسعيد
بن جبير [illegible] مقاتل بن سليمان ومن الذين ذهبوا الى ان هذه الآية وسيجنبها الاتقى نزلت في ابي بكر الصديق
ابن مسعود وابن عباس [illegible] عبد الله [illegible] ابن الزبير وسعيد بن المسيب [illegible] تبع التابعين سفيان
الثوري اخرج ابو داود عن محمد الفريابي قال سمعت سفيان الثوري يقول من زعم ان عليا كان احق
بالولاية منهما فقد خطا ابا بكر وعمر والمهاجرين والانصار رضي الله عنهم جميعهم وما اراه يرتفع
مع هذا له عمل الى السماء ومنهم مالك بن انس اشتهر عنه قال بتفضيل الشيخين حب الختنين وقد صنف
العلماء كتابا في عقيدة ابي حنيفة وصاحبيه والبيهقي كتابا في عقيدة الشافعي [illegible]
تفضيل الشيخين [illegible] ازان مذاهب جماهير مسلمين مانند اشاعره وماتريديه در جائي معلوم است

تفضيل

بتفضیل شیخین قایل شده اند بلکه اوایل معتزله هم باین قایل بودند بعد ازان فقهای از هر طبقه و محدثین

از هر جانب این قایل اند بیت آنچه درین مسلک میسیده و سابقا بخاطر کرده ایم درین باب اکثر ثابت آنچه

ذکر کردیم رضی الله عنهم اجمعین نبایدیست که این مسلک ما بود لکنه مهمه ختم نمایم نکته

بیت آنست که بعد از صحابه و تابعین تامل شد که کدام فضیلت را وجه افضلیت ساخته اند درین مسئله

فکر نمایند تا کار فهمایم برایم که اعتبر صحابه و تابعین برای افضلیت شیخین منسم بیان کرده اند و بعضی از صحابه

موجوده نام آنرا عبادت گفته اند بروش آنچه ذکر کردیم از وجوه جامع در مسلک شیعه و فقها بیان

ترجیح بنقطی منصوص اند بجهت افضلیه در سوق کلام خود اشارها نموده اند یکی از وجوه چهارگانه ماثوره

مرتضی با تحصیل خلافت و ترویج دین اسلام اشاره کرده است جای که گفته استخلف ابوبکر رحمة الله علی ابی بکر فاقام

واستقام ثم استخلف عمر رحمة الله علی عمر فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه و باستیعاب مکارم نشر

اشاره کرده است جای که گفته رحم تاحدی ما رد ما منه الناس ما احد احب الی ان القی الله بما فی صحیفة

من هذا المسجی و سوابق اسلامیه صدیق روز موت او بصریح تر عبارتی بیان کرده است و عائشه

صدیقه صدیق و فاروق را به ترویج اسلام وصف نموده جای که گفته ما رأیت نفطا الا طار ابی بحظها

و غنائها فی الاسلام و ابن مسعود سوابق اسلامیه فاروق تقریر کرده است جای که گفته ما زلنا اعزة

منذ اسلم عمر و حذیفه ابن الیمان حسن قیام بحقوق خلافت بیان کرده است جای که گفته

زمان عمر کالرجل المقبل لا یزداد الا قربا فلما قتل عمر کان کالرجل المدبر لا یزداد الا بعدا و سعد بن ابی وقاص

صد عبادت و زهد بیان نموده جای که گفته ما رأیت احدا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم احد و اجود منه

حتی انتهی و علی هذا القیاس اکثر فقهای صحابه اشاره بیکی ازان خصال اربعه یا دو یا سه ازان کرده است

درین معنی یا جلی تامل از مقالات ایشان فهمیده میشود باقی ماند آنکه فقهای صحابه باوصاف دیگر شیخین را تفضیل

کرده اند ازانجمله علم است اخرج الدارمی عن ابن مسعود لو ان علم عمر وضع ... وضع علم ... اخرج الدارمی

عن حذیفه قال انما یفتی الناس ثلثة رجل امام او رجل یعلم ناسخ القرآن من منسوخه قالوا یا حذیفه ومن ذاک

قال عمر بن الخطاب او احمق متکلف و اخرج الدارمی عن عمرو بن میمون قال ذهب عمر بثلثی العلم فذکر ابراهیم

فقال فهو شهر منه اعطاء العلم و باین فضیلت در حدیث دیگر اشاره واقع شده است قال رسول الله صلی الله

علیه و سلم ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه و قال لقد کان فیما کان قبلکم من الامم ناس محدثون فان یکن

من امتی احد فانه عمر و قال بینا انا نائم اتیت بقدح لبن فشربت منه حتی انی لاری الری

یخرج من اظفاری ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب قالوا فما اولته قال العلم لیکن در حدیث شریف این

فضیلت را [illegible] تحقیق و [illegible] معنی [illegible] مراد داده اند مراد از آن علم دینی است که [illegible]

[illegible] و مراد [illegible] که [illegible] است [illegible] بطرق استنباط از آن و از جمله اخلاق قوی است که در

[illegible] داده اند در حقیقت [illegible] مسلم و منتج [illegible] باین اخلاق تاثیر می شوند لیکن [illegible]

[illegible] کمالات [illegible] بسیار میکرد در [illegible] خلافت [illegible] و در [illegible] که [illegible]

[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] اکرام [illegible] العرب [illegible] الجاهلیة

خیارهم فی الاسلام اذا فقهوا و عقل در [illegible] مراد [illegible] خلافت مر کرا اخلاق قوی [illegible]

[illegible] تمام خواهد شد و تحقیق [illegible] آنست که در خلافت خاصه اوصاف [illegible] است از کمالات

[illegible] که شریعت مدار فضایل بر آنها داده اند و آن اوصاف [illegible] است که از لوازم خلافت خاصه

[illegible] و اوصاف [illegible] از کمالات جبلیه که مدار خلافت [illegible] شد [illegible] اعتبار [illegible]

تمامه [illegible] واوصاف [illegible] از کمالات جبلیه که حسن سیاست [illegible] موقوف است

[illegible] و تابعین در وقت مشوره خلافت و وقت ثنای خلفای [illegible] آن اوصاف کرده اند

صدیق اکبر فاروق اعظم را اقوی میگفت و فاروق اعظم حضرت صدیق را افضل میگفت پس افضل

[illegible] است از زیادة فضایل شرعیه که صدیقیت و شهیدیت از آن قبیل است و موافق اسلامیه [illegible]

[illegible] اقوی عبارت است از زیادة اخلاق جبلیه که معین بر احکام خلافت و ممد حسن سیاست امت

تواند بود [illegible] چند [illegible] اخرج ابو عمر فی التمهید [illegible] ابن عباس قال بینا انا مع عمر یوما

اذ تنفس نفسا ظننت انه قد [illegible] اضلاعه فقلت سبحان الله ما اخرج هذا منک یا امیر المؤمنین الا هم

عظیم قال ویحک یا ابن عباس ما ادری ما اصنع بامة محمد صلی الله علیه و سلم قلت و لم و انت بحمد الله قادر

ان [illegible]

ابا نفي ذلك مكانه للتعب قال اني سائلك عن ان صاحبك اولى بهذا الامر بعد فلما قلت والله اني لا ارى
ذلك فيما بعث وفاته فقرابته وصهره وسابقته كما ذكرت ولكنه كثير الدعابة قلت فعثمان قال والله
لو فعلت لجعل بني ابي معيط على رقاب الناس يعملون فيهم بمعصية الله والله لو فعلت لفعل ولو فعل لفعلوه ولوثب
الناس اليه فقتلوه قلت طلحة بن عبيد الله قال الاكتع هو ازهى من ذلك ما كان الله ليولينيه [illegible]
امة محمد صلى الله عليه وسلم مع ما فيه من الزهو قلت الزبير بن العوام قال اذا كان يظل يلاطم الناس
الصاع والمد قلت سعد بن ابي وقاص قال ليس هناك ذاك صاحب مقنب يقاتل فيه قلت عبد الرحمن
بن عوف قال نعم الرجل ذكرت ولكنه ضعيف عن ذلك والله يا ابن عباس ما يصلح لهذا الامر الا القوي في
غير عنف اللين في غير ضعف الجواد في غير سرف الممسك في غير بخل قال ابن عباس كان عمر والله كذلك [illegible]
[illegible] قال ابن عباس اخبرنا عمن استخلف بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنا عن ابي بكر قال كان والله
خيرا كله مع حدة كانت فيه ولنا قولا قال رحمه الله كان كما حذرنا كالطائر الذي قد نصب له فهو يراه ويخاف
ان يقع فيه مع العنف في شدة السياسة قلنا فعثمان قال رحمه الله كان صوابا قوا ما فرجل قلنا وفقته ولما
فعلت قال كان والله قد ولي هلاك دخل [illegible] وجمع الفقه والقراءة فقال انشرفت على شيء من الدنيا الا
كانت [illegible] في الاستيعاب فولي عثمان بل استطيع ان اكون مثل لقمان الحكيم حتى القول [illegible]
[illegible] اسامة النهدي قال خطب عمر بن الخطاب فقال ايها الناس انا فيكم حق [illegible]
والمعونة على الخير ايها الناس ليس من علم احب الى الله ولا اعم نفعا من علم امام وفقهه وليس من جهل
الى الله ولا اعم ضررا من جهل امام وخرقه وانه من يأخذ بالعافية فيما بين ظهرانيه يعطى العافية من فوقه وما خرج
[illegible] عن رجل عن عمر قال لا يقيم امر الله الا رجل لا يصانع ولا يضارع ولا يتبع المطامع ولا يقيم
امر الله الا رجل لا ينتقص غربه ولا يكظم في الحق على حزبه [illegible] قال [illegible]
مع عمر وعثمان وعلي مكان الصدقة فجلس عثمان في الظل يكتب وقام علي على راسه يملي عليه ما يقول عمر وعمر قائم
في الشمس في يوم شديد الحر عليه بردتان سوداوان متزر بواحدة وقد وضع الاخرى على رأسه يتفقد
ابل الصدقة فيكتب الوانها واسنانها فقال علي لعثمان اما سمعت قول ابنة شعيب [illegible]

جرة العشرة استاجرت القوي الامين واشار الى عمر وقال هذا القوي الامين وعن عروة بن رويم
قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي عبيدة بن الجراح كتابا اقرأه الناس بالجابية اما بعد فانه لا يقيم امر
الله في الناس الا حصيف العقدة بعيد الغرة لا يطلع الناس منه على عورة ولا يحنق في الحق على جرة ولا يخاف في
الله لومة لائم والسلام وفي رواية ولا يحابي في الحق على قرابته مكان ولا يحنق في الحق على من وجدت [illegible]
[illegible] عليه من [illegible] الحاجة تعتريهم ولا الضعة عن ما يحل في قلوبهم وعن محمد بن علي بن الحسين عن مولى لعثمان
قال بينا انا مع عثمان في مال له بالعالية في يوم صائف اذ رأى رجلا يسوق بكرين وعلى الارض مثل
الفراش من الحر فقال عثمان ما على هذا لو اقام بالمدينة حتى يبرد ثم يروح ثم دنى الرجل فقال انظر من هذا فنظرت
فقلت ارى رجلا معمما بردائه يسوق بكرين ثم دنى الرجل فقال انظر فنظرت فاذا هو عمر بن الخطاب فقلت
هذا امير المؤمنين فقام عثمان فاخرج رأسه من الباب فاذا لفح السموم فاعاد رأسه حتى حاذاه فقال
ما اخرجك هذه الساعة فقال بكران من ابل الصدقة تخلفا وقد مضي بابل الصدقة فاردت ان الحقهما بالحمى
وخشيت ان يضيعا فيسألني الله عنهما فقال عثمان يا امير المؤمنين هلم الى الماء والظل ونكفيك فقال
عد الى ظلك ومضى فقال عثمان من احب ان ينظر الى القوي الامين فلينظر الى هذا فعاد الينا فالقى نفسه
[illegible] ازرعايت حقوق عباد ووقوع در آنکه حضرت عمر نفس [illegible] اوصاف تفضيل [illegible]
[illegible] جميع فقهاى صحابه وتابعين بتفضيل شيخين [illegible] اوصاف معتقد اند وقال علي كرم
الله وجهه سبق رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلى ابو بكر وثلث عمر ثم خبطتنا فتنة [illegible]
[illegible] ابو بكر وعمر الجنة [illegible] فقال علي [illegible]
[illegible] موقوف في الحساب نكتة ثانيه اگر سوال کنی که در کتاب ابعد دو صفت را سبب تفضيل
[illegible] صحابه ساخته [illegible] سوابق اسلاميه يافته واوصاف قرب معنوی که صديقيه وشهيديه [illegible]
از آنکه در سنت سنيه [illegible] چهار خصلت را سبب تفضيل بعض صحابه بر بعض اعتبار کرده اند و [illegible]
[illegible] ديگر [illegible] ارتفاع درجات درجت وتقدم [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وسلم وصحابه اوصاف ديگر [illegible] کرده اند [illegible] کتاب وسنت

دیگر کفایه دوم وحسن صحابت امت وسیوم فتنای شبهات [illegible] زین دعوی صحابه مبتلا

شده اند که جهل تفضیل و دعوی بگیرند چگونه [illegible] کوییم تفضیل در میان این خلاف مع اتفاق بخیر فقیر

باید کرد و در اختلاف واقع در مسئله تفضیل در قرآن عظیم قسم رابعه فرموده اند قتال با مجوس یا منافق در سنت

قسم ثالثه تعیین تفضیل اند که قتال با مجوس با ظاهر مخالف یا منافق [illegible] مقاتل با حنفیه بقیمت [illegible]

شده اند پس این تقسیم ثلاثیه را القسمت ثانیه را بع ساخته اند و [illegible] ثلاثیه همچنین [illegible] بلوغم که دو صفت

مذکوره در کتاب الله و تفصیل [illegible] است و مرتبه صحابه و سنت نیز اکنون ارتفاع مکان و رتبه مسبب این دو صفا

ست تا ایمان اعتصامی متحقق باشد بسیار مناسبتی در اعانت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قیام موعود خدای تعالی

می آید در سوابق اسلامیت نیز اکنون عنقریب معلوم شد اعانت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ترویج دین

صلی الله علیه وسلم در این کار هیچ درجه در اسلام مبتلا شد و هیچ در آخر آن بعد استقلال آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بمرتبه فوق با علی درجه صفت نماید و سابق و اول صحابه را مع سبب تبین صفت آخره که اتمام صحابه و آنحضرت

صلی الله علیه وسلم نیز اکنون باعتبار ترتیب علم آنحضرت صلی الله علیه وسلم موقوف است بر انتشار علم کتاب

و سنت و نهایت اجماع امت و باعتبار کثرت فتوح و امور سیاسی امر کفار موقوف است بر کفایه و حزم و حسن

سیاست و باعتبار تعلیم نیز موقوف است بر اجتناب از شبهات که شمار آن چنانچه بعد و چون در اسلام المعهود

نوع در آن مزید اهتمام مخصوص گشت پس این همه شرع و تفصیل سنت سنیه است و سنت [illegible] و تفصیل قرآن عظیم

سوال اگر کوئی که در اقوال صحابه قرب نسب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وجاهت در میان ناس در ماند [illegible]

فضایل شمرده اند و در قرآن عظیم نفی فضیلت با اعتبار نسب و وجاهت بیان کرده شد از فضایل حضرت

ذی النورین ذکر کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ده نفر را به خود از عیب تبرئه فرمود و از فضایل

مرتضی ذکر کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد و فتح تبوک نیز مرا [illegible] و همچنین بعض فضایل

جبلیه مثل شجاعت و فصاحت [illegible] فضایل مرتضی بعضی بر فضائل بس تطبیق [illegible] و قوام [illegible]

چگونه نمائیم گوییم فضایل [illegible] قسم است یکی آنکه در حد ذات خود فضیلت آدمی [illegible] ادست و تشابه بعاید

بآن حاصل شود از جهت سوابق [illegible] از قسم ثالث که سنت سنیه بآن تعریض [illegible] قسم دوم

دیگر آنکه در عداد عده فضایل معتبره شرعیه مذکور شد ... صحابه از قوت یقین و شجاعت دل و فصاحت
زبان و جاه در میان مردمان شهرها کافر و مسلمان امثال آن فضایل حاصل شدند متقی و فاسق هر دو گاه متصف
شده اند مثلا حکم کار ... مسئله تفضیل از فضایل مشتهره در شرع حکم شده باین اعتبار ... از فضایل مذکوره ما
... در آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشترک است ... معظم ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم میان اوست
... جاری شده که ... انبیا صلوات الله وسلامه علیهم مقرر داشته اند که ... اگر
... الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات ... نقصان عار ... ولا
... بجهت ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم به نسبت او و اعتبار به تعلیم و تعقیب
و همچنین شجاعت و فصاحت که ... کرده میشود در نصرت اسلام و اعلاء کلمة الله سبب ... فضایل
... نسبتی پیدا میکنند و چه ماثر است باین ... مولانا جلال الدین رومی قدس سره ...
... اگر بر دل ... بود ... از درجه اعتبار باین معنی است که در عدادت
... فضیلت معتبره ... در ذیل مناقب ... است که در ماده خاص ... فضایل معتبره
... تمام انحصر ... فضایل معتبره میدانند و ... باین است در ممتاز این دو قسم
... اگر ثابت شد وجود فضایل از قسم اول و قسم ثانی زیاده ...
افزود ... تحقیق آن ... و اگر قسم اول ثابت شود یا دو مرتبه دیگر آن ثابت شود
... فضایل در شریعت مرد را باید ... اثبات افضلیت ... از جهت ملازمه
خلافت افضلیت را و این مسلکی است دقیق المأخذ که محققین صحابه ... لهذا اثبات
اند ... باسالیب متعدده بیان آن کرده اند و اصل درین مسئله آنست که حقیقت خلافت خاصه
... صلاح عالم را ... که آن ... علم است بعثت انبیا چون عالم ...
... شخصی را که جوهر نفس ... باشد ملائکه مقربین ...
... آن شخص و ... علم او در میان مردم پیدا شود و ... کنند که فلان
بنده ... علما ... عالم ... عالم ... و باز ... علم او در آفاق و تهذیب

نفوس بني آدم باين علو همي باده ... شكسته ملائكه او ... جبرئيل ... اند در ملكوت سموات ...
استداد ... تا صحبه ... او ... در نعت ... نمايند و استغفار و طلب خير براي
او كنند قال تعالى الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويؤمنون به ويستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت كل شيء
رحمة وعلما فاغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم ... را با قبور ... نازل شود ... او
ملائكه ... با اهل ... حضرت ... او ... شود تا آنكه ... حق بكمال متحقق گردد ... حقيقت
... بعالم پيدا شود ... كرده اند ... حق اند بعثت پيغمبر بكمال ... باشد ايام حيات
پيغامبر آخر ... با اين ... النبي ... او نتوانست تدبير الهي ... را از ... او
دكه ... فطرت ... او را ... پيغامبر ... باشد ... آن فرعون و موسى ... ظاهر
... آن عزيز در اعانت پيغامبر ... تقديم رسانيده باشد در ضمن آن اعانتها رحمت الهي
... او كشته باشد و نفس پيغامبر ... ا ... گرفته باشد و ... ا ... از
... باشد تا آنكه بواسطه نفس قدسيه پيغامبر نفس او مستعد امر الهي گردد ... حقيقت
الهيت ... آن اشكال تدبير الهي در اتمام موعود براي پيغامبر ... خود سازد و ... قوت
الهي در نفس ... در ... چراغ در ... شكاف ... باشند ... بواسطه
او ... كردند نفوس بني آدم ... خليفه باشند ... حركت ... متحرك شوند
گاهي ... و گاهي ... علم نمايند و گاهي قولا و حالا ... بركات بر نفوس ... اين
كه ... خليفه ... مانند ... نسبت اعضاي آدمي دار ...
خلافت ... نسبت او بر عالم ... فيض ... موعود بر دست او ظاهر گردد قال تعالى ولقد
سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون ... از لوازم خلافت ...
ظهور مواعيد الهي بر دست او هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون
و از لوازم خلافت ... مسلمين ... اختلاف امت ... درميان خويش ... و
... اشداء على الكفار رحماء ... متحقق گردد ... پيغامبر ...

حجت کافیه است از آن جمله محققین افضلیت شیخین [illegible] علما [illegible] ابن [illegible] برای خلافت خاصه
است اخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن عبد الله بن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد فوجد قلب
محمد صلی الله علیه وسلم خیر قلوب العباد فاصطفاه و بعثه برسالته ثم نظر فی قلوب العباد فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب
العباد فجعلهم وزراء نبیه [illegible] و جمهور اهل سنت [illegible] از اتباع [illegible] مسلمین [illegible]
[illegible] اخرج الحاکم عن ابی وائل قال قیل لعلی الا تستخلف علینا قال ما استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم
فاستخلف [illegible] ان یرد الله بالناس خیرا فسیجمعهم بعدی علی خیرهم [illegible] اخرج ابو عمر [illegible] عن علی قال خیر هذه الامة
بعد نبیها ابو بکر و عمر [illegible] فی حدیث آخر قال استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر فاقام و استقام
ثم استخلف عمر رحمة الله علیه فاقام و استقام حتی ضرب الدین بجرانه و بعض محققین افضلیت شیخین را اجماع
[illegible] المستند [illegible] استخلاف شیخین [illegible] سفیان الثوری [illegible] قال ان علیا افضل من ابی بکر فقد خطأ [illegible]
و [illegible] الانصار [illegible] یفضل [illegible] خلافت معلوم شد ارتباط تام [illegible] بوصفی از ان [illegible]
گردد [illegible] حقیقت استخلاف [illegible] بالازم اوست [illegible] تامل [illegible] ساخت و تقریر این مسلک و
تمام شود که بنای [illegible] معتقد [illegible] ملازمت [illegible] و افضلیت بر رعیت خویش [illegible] خلافت خاصه
این بزرگواران [illegible] سنت سنیه و اجماع امت و معقول [illegible] حقیقت خلافت خاصه مبرهن گردد
چون مقدمه ثانیه [illegible] مبین شده لاجرم اینجا بر نکتهای چند اکتفا کنیم [illegible]
[illegible] در ایام حضرت [illegible] هر چند حضرت مرتضی متصف بصفات کمال بود که در خلافت خاصه
در کار است [illegible] از ان حضرت [illegible] نظام
یافت [illegible] مقدمه ثالثه [illegible] از [illegible] در تحقیق خلافت حضرت مرتضی
[illegible] مسمی [illegible] بیان احتیاج افتاد [illegible] بیان می شود عدم انتظام خلافت حضرت
مرتضی [illegible] مقدمه [illegible] بیان [illegible] خلافت خاصه و افضلیت [illegible] که باین خلافت [illegible]
ساخته اند [illegible] بیان [illegible] می شود [illegible] در وقت اراده رحمت
[illegible] نسبت [illegible] در حدیث شریف خلافت و رحمت [illegible] زیرا که [illegible] مطلق در وقت اراده

رحمت خاص به تسلیط مفضلین بر ما جورت بی تقریر کرده میشد باعتبار

اهل زمان این داعیه را قبول میکنند آنقدر که اطلس ازو که اینی تقریر کرده میشد با

و سوم تفوق نامردی خلافت خاص است که نفس شخصی او را بامر عظیم از مفاخر تقی آید که از افضل امت را قوه

تقریر کرده میشد باعتبار اتفاق صحابه بر شخص خاص بوجه کلیه است ... با اتفاق حفظ کرده اند زیراکه جا

صحابه بلکه مسلمین قاطبتهم متفق باشد الا ما لا حیله فوق شبه در یک خلافت بعضا و اینجا بوجوه متوافق است یکی از آنهم

دیگر است و یکی مبتنیه ... منها باز کشتی در تمت عدد کل الولدان و لکن الملائکه نسبه و در جب اهل را از ملائکه

حنفیه و نحو تقریر کرده شد ان تدبر الامه ما کان حسنا فتسمع علیهم هم و وجه ثانی را عبد الله بن مسعود رضی الله عنه

ان الله نظر الی قلوب العباد فوجد قلوب محمد خیر قلوب العباد فجعلهم وزرا نبیه ... عند ... وجه آن

ابو بکر صدیق و عبد الله بن عباس بنا بر فرموده ... در مقتضی الفضاد و وجه ثالث را این عبد الله بن مسعود

تقریر کرده است و سفیان ثوری تقریر ... در بیان آنکه شهد بار آوه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و قد راوا جمیعا

استخلاف ابی بکر ثم قال فی استخلاف عمر افرس الناس ثلثه الی ان قال ابو بکر حین استخلف عمر و قال سفیان

الثوری من فضل علیا علی الشیخین فقد خطأ المهاجرین و الانصار ایکا بجا تقریر کرده میشود بانکه در کتاب الله

امر معروف و نهی منکر التلیق کرده اند تمکین فی الارض و مجموع تمکین ... و علامات حقیقت خلافت

خاص است و جای دیگر میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس پس ثابت است لازم ... معروف نهی از منکر

ساخته شد و امر معروف و نهی از منکر داخل خلافت خاص است پس افضلیت از خواص خلیفه و امر اینجا دیگر

تقریر کرده میشود بانکه تسلیط علیه فی حکم الله و شریعته و وجوب انقیاد تقدم او از آن امور که مثبوت تحقیق

اوست یعنی از افضلیت و این نوع افضلیت لازم خلافت خاص است و الیه الاشارة فی قوله تعالی ستدعون

الی قوم اولی باس شدید و گاهی تقریر کرده میشد با وعد الله الذین آمنوا الآیة کر باعیان

سیاق خود اشاره است بانکه ولاة ... او از بیت الا قومی راکه یحبهم و یحبونه الی آخره و اشعث الی ...

باشد چون اصل ملازمت بوجود ... تقریر کردیم حالا بایست که مفصل بر ... تقریر و هباد اجمالی

تعالی باستخلاف ... بلکه اراده کرده است تمکین دین مرتضی و ثمرت امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ...

همچو امر معروف و نهی منکر و نظیر آن مهم متکلم خلیفه ساختن افضل امت

اشرف الناس حقوق او نیز اگر او را خلیفه کنند لابد تمکین دین و حفظ ملت

[illegible] ظاهر گردد و نزد دیگران [illegible] تمکین دین بوجه اتم نمی که مستور [illegible] و همچو

بالعلم [illegible] الخلافت [illegible] منافقان و متغلبیت غیر [illegible] و

[illegible] دفع [illegible] بصفت آنست [illegible] الآیة [illegible]

[illegible] کسب المال [illegible] و اخلاص [illegible] از دست [illegible]

[illegible] استقامت [illegible] استقامت [illegible] لازم [illegible]

[illegible] بتسلیط [illegible] خلافت و اگر [illegible] نزد دیگران [illegible] میباشد [illegible]

[illegible] اضلال عام باشد [illegible] در زمان جاهلیت [illegible]

[illegible] امرنا مترفیها ففسقوا فیها ای کثرنا [illegible] جعلنا هم الولاة قال [illegible]

[illegible] در زمان [illegible] اضلال [illegible] الخلافت [illegible] قال رسول الله صلی

الله علیه وسلم [illegible] ثانی هذا [illegible] الله اعلم حیث یجعل رسالته و [illegible]

[illegible] الهام [illegible] نزول دواعی [illegible] باشد الا [illegible]

دواعی الهیه [illegible] از نزول الهام باشد [illegible] از قبیل ان الله [illegible]

[illegible] بالرجال الفاجر [illegible] از خلافت [illegible] تقریر [illegible] اخرج الحاکم عن

عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعمل رجلا من عصابة و [illegible] العصابة

[illegible] فقد خان الله و خان رسوله و خان المسلمین [illegible] سرایا و [illegible] خلیفه

مطلق [illegible] اداء [illegible] جمیع امور [illegible] دینیه [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را [illegible]

خلیفه [illegible] افضل امت باشد و همچنین حضرت [illegible] فاروق اعظم را خلیفه [illegible]

[illegible] افضل امت باشد در آن زمان سوال اگر گویی که آنحضرت صلی الله علیه [illegible] اسامة بن زید [illegible]

بر مهاجرین اولین سابقین گویم که پیامبر خود میخواست در یاد کرده یا مقرر بود تجدید

مقصود را نشده و بنابر وجهی حیثیت خاص بیان تحقق اما استخلاف مطلق را بر خالص اعلاء کلمه

غیر افضل را اسناد وارثیت کسعت [illegible] استخلاف است آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشکاری احوال دلالت نکند برآن

تقدیم تحقق استخلاف نباشد الا آنحضرت [illegible] حضرت مرتضی فرمود [illegible] عنده

علی حسب العمل [illegible] کما قال ابو عیسی الترمذی فی الشمائل وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] تقدم الاکبر و خلافت

نبوت ریاست عامه [illegible] و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم تلویح استخلاف [illegible] تقدیم

در صلوة نمود که صلوة بهترین عبادات است و عقد بیعة المرتضی رضی الله عنه [illegible] معنی بیعت [illegible]

[illegible] کمال و کمال قوم بهترین [illegible] که [illegible] بخلاف [illegible] خصوص ریاست [illegible]

فقط اگر تعیین نباشد فرقی پیدا نشود در خلافت [illegible] و غیر آن و خلافت نبوت مبنی [illegible] موقوف [illegible]

و بخلفای اربعه تخصیص نکرده و حکیم مشفق ناصح خلیفه شمرده اند در خلیفه خود که افضل جماعت [illegible]

خود هر آن ناصح باشد یا حکیم باشد پس خلیفه که از دین آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ناصح ترین خلق و اعلم

خلق است باشد کما قال الله تعالی النبی اولی بالمومنین من انفسهم و قال تعالی حریص علیکم بالمومنین رءوف رحیم و قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بالله و اخشاکم صدیق اکبر را اول [illegible] مرآنکه [illegible] افضل

مسلمین [illegible] و اشبه الناس بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و اگر [illegible] استحقاق خلافت [illegible] الا قدام [illegible]

الله و المسلمین [illegible] معنی [illegible] کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امامت غیری باید [illegible]

[illegible] بعض احادیث رجحان در وزن با این ترتیب ظاهر شده آن باعتبار کثرت فتوح است زیرا که

باعتبار کثرت فتوح در باب ابوبکر صدیق آمده و فی نزعه ضعف پس این ترتیب نباشد الا از جهت افضلیت

نزدیک علمای [illegible] تقریر [illegible] رابع فقهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود رضی الله عنهم

استنباط کرده اند از استخلاف افضلیت ایشان را کما قال [illegible] ایشان که ائمه اند [illegible] وجود استنباط

و فهم معانی [illegible] استنباط [illegible] که ملازمت [illegible] قال عمر ایکم تطیب نفسه ان یتقدم علی ابابکر وقد

قدمه [illegible] من قبل و قال علی [illegible] الا [illegible]

فقد امر رسول الله صلی الله علیه وسلم انه صاحب الغار ثانی اثنین وانا لنعلم بخیره ولقد امره رسول الله صلی الله علیه
بالصلوة للناس وهو حی رواه الحاکم وقال ابن مسعود اجعلوا امامکم خیرکم فان رسول الله صلی الله علیه وسلم
جعل امامنا خیرنا بعده رواه ابو عمر فی الاستیعاب واگر استقرا کرده شود در عین نقد خلافت ذکر فضیلت
مهاجرین بسیار وارد شده فاروق اعظم هذا الامر فی هذه الستة در استخلاف وارد شده که گفت اما انی لا اوثر بها علیهم
عثمان بن عفان وعلی بن ابی طالب الامر شوری بینهم و عبد الرحمن بن عوف را چه شد گفت والله علی ان لا آلوکم عن افضلکم
انت سمان که خلافت را ما انتقال افضلیت جدا بوده است نظر برهمه اینها ان الله تعالی فی المهاجرین
الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة الآیة ثابت شد که اگر تمکین شخصی از مهاجرین واقع شود لابد حقیقت خلافت که عبارت از انضمام تمکین با صفات اربعه مذکوره خواهد بود و باز دیگر
گفته است کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر الآیة در این آیه را ده تاویل است
خطاب بطوائف مهاجرین است بجمیع امت یعنی فضلای امت شما بهترین همه جماعتی هستید که برآورده شده اند برای
مردمان در این تاویل نسبت بآیه دیگر ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن
المنکر واولئک هم المفلحون القرآن یفسر بعضه بعضا دوم آنکه مهاجرین اولین یعنی
این امت که از مهاجرین اولین اند بهترین اند از جمیع امتهای که برای ناس برآورده شده اند و چنین
مفهوم موافق فهمیده میشود که از جماعه که امر بامر معروف ونهی منکر ودعا الی الخیر متصف باشد
افضل است از ما دون خود مهر تقدیر لازم دعای ناس بخیر وامر معروف ونهی منکر آمد و این داخل
حقیقت خلافت خاصه جز او است پس افضلیت لازم خلافت خاصه آمد تقریر وجه سادس قال الله تعالی
ستدعون الی قوم اولی باس شدید الآیه پس معلوم شد که حکم خلیفه خاص نافذ است بر قوم زیرا که وی نائب
جناب مبرمت و خلیفه خاص است فی حکم الله وشریعت تسلیط است بر رعیت خود و این نوع افضلیت اذا نابت
بر رعیت آنکسی صفت انصاف داشته باشد تصدیق می دارند که چی که دانستن شخصی را دلالت میکند بر افضلیت
به نسبت قوم مبعوث الیهم همچنین استخلاف شخصی بخلافت خاصه دلالة میابد بر افضلیت او بر رعیة او وجامع
ارادة انتظام است از وجوه بلکه مردم ارباب دل میدانند که اراده اصلاح عالم بر شخصی وانمی افتد

نیز

اثر فرموده این افضلیت او است پس محل ماند همان فضیلت است که بمعنی تشبه بسید امیر ... چنانچه ...

وجوه دیگر از تفصیل این تقریر وجه بطلان نیست که خدای تعالی در آیه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه

است تا آنکه میفرماید فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین

یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم صفت ... باشد ... که فتنه ارتداد ...

... دفع کرد بعد از آن فرموده ذلک فضل الله ... است ... مسلمین ... است تا

امت بسبب فضیلت ... است ... مقدس ... خدای عز و جل فرموده است وعد الله الذین

آمنوا منکم وعملوا الصالحات الی ان قال ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و مصداق این آیه ... آمده

... خدای تعالی تمکین ... بعد از استخلاف این بزرگواران ... خدای تعالی

است الذین ان مکناهم فی الارض الآیه بعد از آنکه ... فرموده است لولا دفع الله الناس بعضهم

ببعض ... در سیاق آیه فرموده ولله عاقبة الامور از این آیه ... شد که از استخلاف ... مراد ...

احیای اسلام مراد است ... فرموده است ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی

الصالحون از این آیه ... که مراد ... بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این ... که

... دست صالحین ... بعد ... این دیار ... واقع شد ...

... فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه الآیه ...

مفهوم شد که ... فتنه ارتداد در علم ... که قوم کذا و کذا این فتنه را ... خدای تعالی

فرموده است ستدعون الی قوم اولی باس شدید از این آیه مفهوم شد که دعوت ...

پیغامبر باشد ... و حکم او در شریعت واجب الانقیاد گردد ... فرموده وقل رب ادخلنی

مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا مفهوم این آیه ...

... برآورده ...

من ... نصرت ... خلفای ... غالب شد ... نصرت ...

... فرود آمده ... که اجابت ... دعا ...

... بالجمله درین آیات ... احتمال این آیات واضح شد که تو و از فحوای آن عموم و کبرای آیات که صفت الرب [illegible]
به صفات شد خلفا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهند بود و خلافت با عزیزان شد [illegible]
[illegible] که بیان کرده شد بعد از اینکه [illegible] آیات [illegible] اجمال ذکر کرده شد لیکن [illegible] که این عزیزان [illegible]
خلافت شده [illegible] موعود است [illegible] مقام بیان [illegible] احسان [illegible] و خاطر [illegible] آمد و [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] [illegible] یا میزان و [illegible] دلو و غیر آن [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم قولا [illegible] بر سایر [illegible] بیان فرموده است
[illegible] که اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر [illegible] از احادیث [illegible] هویدا گردید
[illegible] تواتر [illegible] رسانید [illegible] یقین [illegible] حاصل شد الا [illegible] دستور العمل [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] ابن عمر [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تفصیل [illegible] احادیث [illegible] اوصاف [illegible] خلافت خاصه [illegible]
[illegible] در کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] که موصوف [illegible]
[illegible] این عزیزان [illegible] غیر [illegible] از آن صحابه [illegible] بیعت برای [illegible] هر چند [illegible]
[illegible] فرماید اما [illegible] حقیقت یقین [illegible] مقدمه [illegible] حوادث
[illegible] را [illegible] ساخت و در عالم غیب [illegible] از آن حوادث [illegible]
[illegible] که در شریعت [illegible] آن [illegible] حوادث [illegible]
[illegible] وقوع پیدا نمود و در [illegible] حکمت ابتلا با تمام رسید قال الله تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل
لتفسدن فی الارض مرتین [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه و سلم [illegible] ظهور خواهد نمود و فتن عظیمه پیدا شوند و از جمله
حوادث [illegible] فتنه [illegible] که [illegible] در میان [illegible] ساخت و [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] حدیث صحیح خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم
ثم [illegible] قوم [illegible] شهاداتهم ایمانهم و ایمانهم شهاداتهم [illegible] بعد [illegible]

[illegible]

بن حصین و [illegible] در بعض [illegible] و ابن مسعود قریب اند ازینها اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم است با [illegible]

در فتنهای که بعد از آنحضرت [illegible] است و در علامات خلافت حضرت عثمان [illegible]

[illegible] و فتنها [illegible] انشاء الله [illegible] حدیث [illegible]

مسعود [illegible] تدور رحی الاسلام [illegible] الخلافة بالمدینة

[illegible] و حدیث حذیفة لا تقوم الساعة حتی تقتلوا امامکم و تجتلدوا باسیافکم و یرث دنیاکم شرارکم و حدیث

کرز بن علقمة قال اعرابی [illegible] نعم ایما اهل بیت من العرب او العجم اراد الله بهم خیرا ادخل الله علیهم

قال ثم ماذا یا رسول الله قال ثم تقع الفتن کانها الظلل قال الاعرابی کلا یا رسول الله فقال النبی صلی الله [illegible]

بلی والذی نفسی بیده ثم تعودون فیها اساود [illegible] و حدیث عقبة بن عامر [illegible] لم تکن نبوة قط الا تبعها

حین یکون آخرها ملکا فستجدون و تجربون الامر [illegible] و حدیث ابی عبیدة و معاذ بن جبل قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم ان هذا الامر بدأ نبوة و رحمة ثم کائن خلافة و رحمة ثم کائن ملکا عضوضا ثم کائن عتوا و جبریة

و فسادا فی الامة الخ و حدیث عبد الله بن عمرو ان امتکم جعلت عافیتها فی اولها وان آخرهم یصیبهم بلاء و امور

تنکرونها ثم تجیء فتن یرقق بعضها بعضا الخ و حدیث ابی بکرة الثقفی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رأی

منکم رؤیا فقال رجل انا رأیت کأن میزانا نزل من السماء فوزنت [illegible] عمر و عثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان و حدیث

سمرة بن جندب قال رجل رأیت کأن دلوا دلی من السماء [illegible] جاء ابو بکر فاخذ بعراقیها [illegible] فانتشطت و انتضح

علیه منها شیء و حدیث [illegible] رفع صوته [illegible] قال فان حدث [illegible] حدث

فیا لکم الدین و حدیث [illegible] الاعرابی [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] الی ان قال فان اتی علی ابی

بکر اجله فعمر اجله فعثمان اجله قال ان استطعت ان تموت فمت و حدیث [illegible]

[illegible] بالشام و حدیث عمر [illegible] ثم رفع المنبر بعد عثمان و حدیث ابی هریرة [illegible] علی یدی غلمة من قریش

و حدیث ام [illegible] ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنة فقربها فقلت یا رسول الله [illegible] قال رجل

فی [illegible] و حدیث سعد بن ابی وقاص قال عند فتنة عثمان اشهد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انها ستکون

فتنة القاعد فیها خیر من القائم الخ و حدیث اهبان صیفی جاءه علی بن ابیطالب فدعاه الی الخروج معه فقال ان خلیلی

... عنك في بداوتك إذا اختلف الناس أن تتخذ سيفاً من خشب وحديث أبي موسى رفعه صلى الله عليه وسلم في الفتنة كسروا
قسيكم واقطعوا أوتاركم ... وحديث خباب بن الأرت ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة القاعد فيها
خير من القائم والقائم خير من الماشي وحديث عبد الله بن مسعود رفعه تكون فتنة المضطجع فيها خير من القاعد و
القاعد خير من القائم الحديث وحديث أبي هريرة أيها الناس أظلتكم فتن كأنها قطع الليل المظلم الخ وحديث أبي بكرة
أنها ستكون فتن ألا ثم تكون فتنة القاعد فيها خير من القائم وحديث محمد بن مسلمة قلت يا رسول الله
ما أصنع إذا اختلف المصلون قال تخرج بسيفك إلى الحرة فتضربها
... الخ وحديث ...
أن رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى جماعة يخطبون على المنبر رجلا رجلا ... قلت أما ...
... وحديث وائل بن حجر رفع رسول الله صلى الله عليه وسلم رأسه نحو المشرق فقال أتتكم الفتن كقطع الليل
المظلم فشدد أمرها وعجله وقبحه فقلت له من بين القوم يا رسول الله ما الفتن قال ... إذا ...
الإسلام ... وحديث مرة بن كعب ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها فمر رجل مقنع في ثوب
فقال هذا يومئذ على الهدى فإذا هو عثمان وحديث علي مرتضى ما عهد إلي النبي صلى الله عليه وسلم أن الأمة ستغدر بي
بعده وحديث ابن عباس قال النبي صلى الله عليه وسلم يعني أنك ستلقى بعدي جهدا قال في سلامة من ديني
قال في سلامة من دينك وحديث ... رضي الله عنه ... وإن تؤمروا عليا ولا أراكم فاعلين تجدوه هاديا
مهديا يأخذ بكم الطريق المستقيم وحديث جابر بن سمرة قال صلى الله عليه وسلم لعلي إنك مؤمر مستخلف وإن
هذه مخضوبة من هذه يعني لحيته من رأسه وحديث حذيفة ذكر فتنتين ... فقال في الفتنة الأولى ... هذا
الخير فهل بعد هذا الخير من شر قال نعم دعاة إلى أبواب جهنم وكلام سعيد بن المسيب في الفتنة الأولى فلم يبق ممن
شهد بدرا أحد ... الثانية فلم يبق ممن شهد الحديبية أحد قال البغوي أراد بالفتنة الأولى مقتل عثمان
وبالثانية الحرة وحديث عبد الله بن مسعود إنكم سترون بعدي أثرة وأمورا تنكرونها الخ وحديث أبي ذر
كيف أنت إذا كانت عليك أمراء يميتون الصلاة أو يؤخرونها عن وقتها وحديث أبي ذر ...
أنت إذا غمر الدم أحجار الزيت الخ وحديث أبي سعيد الخدري يوشك أن يكون خير مال المسلم الغنم يتبع بها شعف الجبال
وحديث أبي ثعلبة الخشني في تفسير قوله تعالى عليكم أنفسكم حديث صلى الله عليه وسلم ... فإن وراء

الكلام [illegible] [illegible] اللجاج و در حدیث عبد الله بن عمرو که کیف انت اذا بقیت فی حثالة

من الناس مرجت عهودهم واماناتهم واختلفوا فكانوا هكذا وشبك بين اصابعه الى حديث ذي الزوائد

[illegible] قالوا اللهم نعم ثم قال اذا تجاحفت قريش الملك فيما بينها وعاد العطاء [illegible]

و [illegible] [illegible] امری بعث الله فی امته قبلی [illegible] من امته حواریون واصحاب یاخذون

بسنته ويقتدون بامره ثم انها تخلف من بعدهم خلوف يقولون ما لا يفعلون ويفعلون ما لا يؤمرون فمن جاهدهم

بيده فهو مؤمن الى آخره [illegible] سابعه آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چندی بسنت و سنت خلفای بعدی

[illegible] فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ تا آخر [illegible] [illegible]

و [illegible] بیقین میدانیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... با امر فرموده [illegible] ازین یقین میدانیم که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بعد [illegible] خلفا [illegible] وصف [illegible] علامت آن ایام را [illegible] و رحمت [illegible] ازان

زمان عافیت شمرده و بعد ازان فتنه عظیم اندازکرده [illegible] ملک عضوض [illegible] خوانده و زمان [illegible]

اول مردمان را [illegible] فرموده و [illegible] تحت رایه [illegible] و [illegible] [illegible]

و قطع [illegible] [illegible] میان مردمان [illegible] چنانکه [illegible] میدانیم که [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] امام مهدی خلیفه [illegible] و حضرت عیسی نزول خواهد [illegible]

[illegible] بیقین میدانیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] حضرت عثمان [illegible] اشاره کرد

و آغاز زمان فتنه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

الاسلام [illegible] [illegible] فرموده [illegible] [illegible] الا ان الفتنة [illegible]

[illegible] الشیطان و [illegible] فتنه بیان کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] زمان [illegible] [illegible] [illegible] ابو بکر و عمر فاروق [illegible] [illegible]

و در زمان فتنه بحضرت مرتضی بیعت کنند [illegible] خلافت و منتظم [illegible] و قوم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که بعد قتل حضرت عثمان بظهور آمد از اختلاف [illegible]

جمل و صفین [illegible] [illegible] [illegible] هر چند برای مرتضی بیعت کرده اند [illegible] حقار

نشده و حکم شرع کرده‌اند آن معظمات لازم شد الا اعتقاد و لیکن [illegible] صریح [illegible] کلمات

ثابت است که برای [illegible] عصمت شده‌اند و اگر [illegible] وجود [illegible] و تفویض

[illegible] شده‌اند [illegible] مراد حق و قوم [illegible]

[illegible] کنند [illegible] مامور شدند [illegible] برای [illegible] و مطابق [illegible]

[illegible] حضرت مرتضی [illegible] میشد [illegible]

اندکی هم نداده [illegible] حضرت [illegible] الفت [illegible] بینهم [illegible]

[illegible] بزرگوار [illegible] هم [illegible] لیکن [illegible] هم

[illegible] شده است [illegible] الارض برای [illegible] الاسلام [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] متحقق گشت و [illegible] مسلمین [illegible] حکم [illegible]

در [illegible] نمی‌تواند کرد [illegible] نمی‌تواند [illegible] آفتاب [illegible] از مشرق

طالع شده است [illegible] است که [illegible] بنظر [illegible] جلوه میکند لیکن [illegible]

[illegible] بلند [illegible] و آن نکته [illegible] ابتدا [illegible] علمای [illegible] خود فضیلتی [illegible]

اند [illegible] در آن [illegible] اصلاح عالم [illegible] خلفای [illegible]

تحقیق [illegible] النقل و العقل [illegible] حضرت [illegible] نفسی [illegible]

زیرا که [illegible] لیکن فضیلت [illegible] الهی [illegible] است و آن [illegible]

خلافت [illegible] مختلف [illegible] افضلیت [illegible] حضرت مرتضی [illegible] اصحاب

[illegible] باهم [illegible] این بزرگواران باهم [illegible] دولت [illegible]

[illegible] افضلیت [illegible] است از این بوستان [illegible] الامام

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] افضل شدند از آن [illegible] امت [illegible]

بعد از امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] امت [illegible] فیوض الهی [illegible] تشریف [illegible]

[illegible] لیکن [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم سبب [illegible]

[illegible]

مقرر ایشان شد در حیوة خود او صلوات بر فاطمه چون که خدا ایشان را آنحضرت صلی الله علیه وسلم منجز

گردانیده بود هر چند بعد از فتوح بابیه بشر شدن انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله الآية روشن شد

اگر گوئی این سخن در جنگ جمل و صفین مناسب نیست زیرا که این حرکات بسبب فتنه قبیح شد بلکه سیاست و تتبع

اختلاف مسلمین و تفرق جمعیت ایشان بر روی کار آمد لیکن در حدیث حوران جابر رضی الله عنه صحبت آنکه

حضرت صلی الله علیه وسلم در حق آنجماعه فرموده اند ایشان اند که لا تقتلنهم فقل علانا گوئیم اینجا تحقیق شریفه

در آنکه تشییع اسلام و ابتلاف مسلمین فیما بینهم و کثرت کفار شکست ایشان و هر چند متزاید شود در آنکه

اند ما بین مسلمین تفرقه واقع بسبب بعضی از احکام خلیفه ناشی شده ست سر بر آرند و با مسلمانان جنگ

نشسته بود در کسب آن جماعه فرماید مثل او و آنست که طفل را بمربیه دهند تا از مرتبه طفلی بمرتبه آید و از

مرتبه بجه جوانی ترقی نماید و مثال ثانی مثل آنکه استاد کار از برای مصلحتی مهم نسبه بجوب غیر آن اتفاق کرد

بعت سر پای کفش رسید بنجات و اجب شد بر وی که تیر شغل نجاری کند و با عمال پای خود مشغول

گردد در ین مبحث غلط نکنی و این نکته دقیقه را بر غیر محل آن فرود بیاری غرض جز آن نیست که حضرت

مرتضی خلیفه نبود یا در حکم شرع خلافت او منعقد نشده یا سعی او در حرب ایشان مرضی نبود فی الله نبود

اعوذ بالله من جمیع ما کره الله بلکه مقصود آنست که فضیلت تا بدهر فیضان بعد از خلفا بایست در دین

در عهد حضرتیه و اصلاح خلق و فتوح و ظهوری معقود و این دقیقه که زبان فقها ادراک آن نمی تواند ترجمان

کوتاه ست اثبات و نفیا از آن گفتگو ندارند و فقهای صحابه بسبب صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

این نکته را شناخته اند و در احادیث صحیحه آن نکته ارشاد رفته

از مأثر و مناقب خلفای اربعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که نقل مستفیض یافته شده است و قدر مشترک

در هر باب بتواتر رسیده و در صدد مقاله باید دانست که مقصود تجرد سرد فضائل نیست بلکه

جزئیات مقصوده و انتقال از آن بکلیات فضائلی که بان تشبه با انبیاء علیهم السلام است معینه بنوعی که منصوص

رسد با لوازم خلافت خاصه که مقتضی معانی که منازل سیر شیوه بیان تواند بعد یا به حصان متحقق گردد آیا

نشست فعل و تقریب این قصص با عمل مقصود و غوث بر تقدیم شد گفت نکته اولی در بیان صفات کرنیها

جهت پیغامبری و اعداد [illegible] باید دانست که اصل قوه پیغامبران اولوالعزم اراده حق سبحانه

تعالی [illegible] بر بندگان و تقریب ایشان بخیر و تبعید ایشان از شر و ضبط نظام عالم از ایشان [illegible]

[illegible] از میان [illegible] و اطلاع [illegible] او و اظهار حجج او وسایل گردانید بعلم او کما قال سبحانه

الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم الآیة و کما ورد فی الحدیث القدسی ان [illegible]

الی آخره [illegible] ویعلمهم الکتاب [illegible] انما بعثتک لابتلیک وابتلی بک الحدیث [illegible]

قوه [illegible] بشریه [illegible] ایشان متحقق است که پیغامبر [illegible] اشد از سایر افراد بشر در هر دو قوه

نفس ناطقه [illegible] یعنی قوه عاقله و قوه عامله و الیه الاشارة فی قوله تعالی الله اعلم حیث یجعل رسالته پس [illegible]

کمال پیغامبر را بفضل و نعمت [illegible] سابقه علمی در قوه عاقله [illegible] عطا میفرماید که بسبب آن [illegible]

[illegible] بانزال [illegible] و ملائکه را مشاهده مینماید و واقعات عجیبه و صور مثالیه می بیند [illegible]

این قوه اشاره واقع شده است در حدیث الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة همچنین

[illegible] قوه عامله او [illegible] میرسد که بسبب آن [illegible] صلاح نصیب او می شود و اجتناب از معاصی و رعایة آداب

طاعات و تدبیر منازل و سیاست مدنیه بوجهی که [illegible] صورت بندد بر وی کار آید و خلق شجاعت

و سخاوت و کفایت و عدالت [illegible] مصلحت [illegible] استقامت قوه عامله حاصل شود و کمال این قوه

[illegible] و به این قوه اشاره واقع شده است در حدیث السمت الصالح جزء من خمسة و عشرین

جزءا من اجزاء النبوة و چون هر دو قوه علی الوجه الذی ینبغی مهذب شوند و از جانب غیب برای هر یکی مدد

فرود آید در مجاری نفس برکات بسیار بظهور می آید که احصای آن متعذر است اما نکته [illegible] که جامع

آن برکات باشد بگویم [illegible] که [illegible] صفات [illegible] چهار شخص را در یک تن جمع کرده اند

[illegible] آن مجموع [illegible] اند پادشاهی که بالطبع [illegible] پادشاه عالم شده باشد [illegible] پادشاهی که

[illegible] مردمان [illegible] بسبب آن [illegible] و انتظامی در میان افراد بشر [illegible]

هر یکی بر جای خود قرار گرفته در میان ایشان ترتیبی مناسب پدید می آید که بسبب آن ترتیب [illegible]

[illegible] وحدت مدنیه [illegible] از انواع اهل قلم و [illegible] و مدبران جیوش و سیاسة

کنندگان

کنندگان من عمر و عثمان و علی و غیرهم پس اگر اجماع در ترتیب میان این فرق متحقق شد
علی التسلسل ظاهر شود که بر ایشان اتفاق شده و بعضی اقوال و افعال از سر نو پدید آید تحقیق کرده و اگر [illegible]
اشکال افتد شده [illegible] با سیاق کنند [illegible] ثابت نابل کرده وقفه کرده [illegible] باد [illegible] باشد بحث [illegible]
بحث حکمت و عدالت و شجاعت و کفایت و سخاوت و غیر آن همه درجه متفاوت است قال الله تعالی هو الذی الف بین
قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و حکیمی که در حکمت عملی فائق شده علم اخلاق و
تدبیر منازل و سیاست مدن نیک شناخته و سر علم آن [illegible] کفایت نموده بلکه همه این صفات تحقق [illegible] در وی
نمایان شده و آثار این صفات عظیمه اندرون وی قرار گرفته و در میان مردم شایع [illegible] اکمل انا [illegible]
قال الله تعالی یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و در قرآن عظیم هر جا ذکر [illegible] آنکه
آنبیاء الکتاب و الحکمة مذکور است و صوفی مرشدی که در زمره صوفیان نشسته مقصد کرامات [illegible]
گشته و بیعت ارشاد خود و تأثیر صحبت خود با دیگران به سبب فضل پروردگار [illegible] از آن که بسالها [illegible]
نفس خود بطاعات و ریاضات کرده اند و از مشایخ آنها پی با نتایج آنها [illegible]
کسب فیض نموده چنانکه در مقامات مشایخ ما قدس الله اسرارهم خوانده باشی قال الله تعالی و یزکیهم و یعلمهم الکتاب
و الحکمة و پیر ملکی که جارحه از جوارح تدبیر الهی شده و واسطه از علوم حقه از منبع العلوم [illegible]
ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون پس [illegible] از جذر جبلت او بسوی حظیرة القدس [illegible] آن را [illegible]
مجرد [illegible] بر عقل و قلب او [illegible] عالم ملک و حجابهای عالم ملکوت [illegible] گشته باز [illegible]
کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون مبعوث شدند در ایام خود هر کدام [illegible] تمام فرمودند و از آثار آنحضرت
صلی الله علیه و سلم هیچ چیز در عالم باقی ماند [illegible] بایدکرد از [illegible]
و از مقدمات بمقاصد انتقال باید نمود باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در زمانی مبعوث شدند که بشر
در عبادت [illegible] تمام پیدا کرده بود اثبات [illegible] می کردند و عبادات [illegible] را فراموش ساخته بودند
دیگر بعضها در دین حنیفی که منسوب بحضرت ابراهیم علیه السلام داخل شده بود و [illegible] با یکدیگر [illegible]
و مثل بهایم بر یکدیگر می جهیدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اول امر ابطال شرک فرموده [illegible] اثبات

[illegible] است معهود شد و تحریفات را برانداختند و شعائر را از نو بنیاد نهادند چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

افتاد آن مجاهده دین [illegible] بنعیم و رستگاری معهود و بهشت که بشارت آنحضرت داد [illegible] تا آنکه را تمهید

[illegible] اسلام از کفر [illegible] گشت و جوانان در دین [illegible] سرخ روی گردیدند آنگاه [illegible] مرتبه دوم [illegible]

منصب خاتمیت [illegible] افتاد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعثت خدا [illegible] و جهاد [illegible]

[illegible] استقامت [illegible] از شریعت حق [illegible] [illegible]

[illegible] بعد از آن مامور شدند بهجرت و جهاد [illegible] تا آنکه [illegible] که زیاده از آن معهود [illegible]

[illegible] همه بحرکت ایشان [illegible] عزیمت ایشان [illegible] تا آنکه فتحها داده شد و غنیمتها [illegible]

[illegible] از هم پاشید و مطلقا پامال شد و علمی که با آن [illegible] شدند در میان ایشان شایع گشت و [illegible]

در میان [illegible] داشتند تا چه شد همه یکدل و یک زبان بر کلمه حق متفق و بر اضداد آن منکر قال الله تعالی واذکروا

نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا [illegible] ترویج علم [illegible]

[illegible] علم ایمان یعنی ارکان خمسه اسلام و علم احسان یعنی از [illegible] و علم [illegible]

[illegible] اصلاح و تدبیر منازل و سیاست مدن [illegible] معنیه [illegible] و علم [illegible]

[illegible] اخلاق صالحه و علم فضائل اعمال و [illegible] مناقب [illegible] و علم [illegible] و علم [illegible]

[illegible] پایه [illegible] سعادت ازلیه [illegible] ساخته اند

و [illegible] افراد [illegible] دنیا [illegible] بکار بردند تا آنکه [illegible] محاسن [illegible]

[illegible] گشتند جزی الله عز و جل هذا النبی الکریم و اعوانه احسن الجزاء و حشرنا معهم [illegible] فی [illegible]

[illegible] لهم [illegible] فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر نکته دوم در بیان آنکه [illegible]

[illegible] چگونه حاصل شد [illegible] نعمت [illegible] تمام [illegible] نصیب [illegible] از [illegible] رحمت

الهی [illegible] صورت بندد اما [illegible] یا [illegible] اولی که اراده [illegible] طریق تواند بود

که اراده الهی متعلق گردد [illegible] تمام کاری [illegible] نصیب [illegible] و چه باید [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] امت [illegible] تا [illegible] فرماید [illegible] باطن اجماع کنند [illegible]

[illegible]

خاتم گویا بیان اراده دیگر بار در مقام این عزیز کامل گردیده است و الی بلاد رفعت کها رفته فی قوله تعالی وعد الله

الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم و قوله کزرع اخرج شطاه فآزره همه اختلاف حضرات نبوت

علیها السلام در تمام مواضع این برده است و تی شنیده باشی و الاتحد دیده باشی قوه علی غیر ما لمعنا و

تواند بود که کسی را از امت محمد و علیهم [illegible] بعض بر وحی غیب تسلیم عقود ادعا [illegible] از دوا [illegible]

صورت پذیر در کلی آنکه مجرد استماع سخن پیغامبر با عمل کار مترتب شود گویا بواسطه می شنید مبادا آنکه آن نیز از

اثر پذیر بود و صدق خالص باید تمام این [illegible] بقیه است و از لوازم او نقد پیغامبر است بلی اگر آن

دیده و در مطلب معجزه و حجت و آیه بوصف [illegible] تسلیم و رضا و اختیار موافقت و ترک مخالفت کرده در

افعالی نمی باید اعنی حالتی که در عزیمت آن اعتبق خود کوشد و نیز از لوازم او تعبیر روایت و موافقت

جواهر قبل از آنکه پیغامبر تصریح کرده باشد در وجه آنکه در سینه صاف نصیب او کند و عقل او را در [illegible]

تایید دهد تا آنکه عالبا اصابت کند در تحری خود در آنچه مذکور حکم آن فرد دیانت طفیلی پیغامبر است

خارج قریب این چه دارد مثال آنکه پادشاه با وزیر خود مشورت می نماید و حاجت وزیر از دور [illegible] دست

می چیند دیگر عرض و حی اطلاع می یابد قبل از آنکه وزیر بیان آن نماید و تمام این تحقیق مجمل نیست و از لوازم

او آنست که وحی بر حسب عقیده او چندین مرتبه نازل شود و مایل باشی جنس خود محمد از باشد تا آنکه [illegible]

گرفتن نماید موافق واقع اند و بعد از این مرتبه مراتب دیگر است و در شکل آنکه حفظ اند و مقدمه مقاصد را [illegible]

در استنباط درست احکام را از آیات استخراج کند و او را راسخ فی العلم گویند اما تشبیه در زمان [illegible] علیا

نتوانند بود که عزیمت اعلان کلمه باشد در نفس شخص یا بعض مبارکات پیغامبر چنین بود از آن نادید دست که [illegible]

آن بی اختیار منفع مشهود تمام این عزیز تشبیه در حوارییت یا امانت و صدق [illegible] را چنین از جهل [illegible]

بر تو افکنده که از آبای جنس خود تمیز با امر حاصل شد و تمام این عزیز امین است بار [illegible] تهذیب [illegible]

عاقله و عالمه با یکدیگر مجتمع شد مزاج معتدل پیدا کرد و صدق بهم رسانید پادشاه ابلیغ کرد [illegible] حکیم بالجمله

و مرشد مکمل و این مراتب که نشانه غیر نبی با مجتمع نبت الا آنکه پیغامبر فرد با اصلیت است و غیر او مبر

نگاه کرد رسید و می اما تشبیه در جبر ابلیه مماثلت که در صد یقیه و محدثیه و غیر آن گفته شد سبب [illegible] کامل

... بسبب صلاحیت و عدالت کامله از عهده اخلاق و تدبیر منازل و سیاست مدن بخوبی و خلق اسعد ...
... جمع جوامع مکارم است که از سبب او مجتمع بر هم میشوند و چیزهای مختلف یکی گردد و طورهای بعیر
... که در میان مسلمین ... تسلط ... انجام مبدء و جهاد ... اقسام ... مانند ... مستوری
... مقصود ... بجا می آرد در هر کوشش ... و فتح ... میآید گویا صفت ...
... ملکیت ... حسنیه ... احوال ... هر شخصی ... ارادت ...
... ... است میکند ... دین و اعلاء کلمة الله
... ساخته است گویا برای همین کار مخلوق شده ... قبول خلق را ... الابی ...
... عدد حال اوست ... و ... المسجیه توان گفت که ... اراده الهی ...
... برنگ می نماید در هر علی ... آن حالة ... نزدیکان مجلس ... ماندگان ...
... و مواعظ و ... میزنند ... میگویند که ... صحبت ... او ...
... یکسال ... ما ... بدان ... که ... جلیل القدر ... که ...
... دعوی دارد و ... خویشتن ... بسازند ... بهمت اعلاء کلمة الله نماید و حول
... اسلام ... مسلمان شوند دست ... متعصبان از مسلمین ... کوتاه کردد ...
... قدم ... باشد و چون کافران ... برپا ... در هر ...
... سنگی که ... آید ... میگیرد ... در هر ... و ...
... بهجرت و جهاد ... از ...
... خود ... برای تمام ... در هر باب ... گردد
... قدم باشد باتفاق اموال ... اعلاء کلمة الله سازد و العتق ...
... روایت ... قرآن و ... حدیث ... نماید و اگر ...
... صحابه ... استخراج ... صاحب ... اگر اختلافی ... از
... اختلاف ... اجماع ... طریق اجتهاد ... کردانند ... تخریب ...

چنین ممکن و واسطه شود در میان پیغمبر و امت او بلفظ اگر می‌توانی فهمید که آیه استخلاف و آیه تمکین و استخلافها
مرعربین دانه و الذین معه اشداء بمنزله آینه است که اگر بنگری تا کی بینی ایشان را اوصاف که در صحف گذشته
مثبت کرده شده. سیوم در بیان کیفیت توسط خلفای راشدین در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امت او باید
دانست که ما بالقطع معلوم است که احکام شریعت [illegible] نماز و روزه و زکوة و حج و تلاوت قرآن و درود
و ادعیه و غیر آن از باب عبادات و همچنین طرق معاملات و مباحات و اقامت حدود و قضا در خصومات [illegible]
همه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آن معلوم است و اینقدر نیز معلوم است بالقطع که ما این همه
را بی‌واسطه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخذ نکرده ایم و قرآن و حدیث بی‌واسطه از آنحضرت نشنیده ایم پس
میان ما و آنحضرت صلی الله علیه وسلم وسایطی متحقق است بحث در آن میکنیم که این وسایط کدام مردم بوده اند
و نیز اینقدر معلوم است که در اوایل [illegible] بعد ابتدای ترویج دین اسلام از آنحضرت [illegible]
و تابعین للفتوح [illegible] رفته رفته [illegible] از اقصای [illegible] در آفاق و علما بلاد مسلمانان اسلام در هر قطر
بر روی کار آمده اول این سلسله و آخر او معلوم است [illegible] که وسایل [illegible] که در زمان آنحضرت
[illegible] است کدام [illegible] وسایط [illegible] اول و سابق و اکثر ایشان
در توسط و اعظم ایشان [illegible] باید [illegible] امر است مشابهت تمام دارد بدیواری که هر خشت [illegible] ثانی متقرر است
[illegible] است بر روی یا آنکه [illegible] هر [illegible] است از
متقدم در کردن اوست که بسبب [illegible] در فکر [illegible] شیخ خود را امید اند [illegible] می‌خوانند بعد
سرکرده خود را مثل ابوحنیفه بنسبت حنفیان و شافعی بنسبت شافعیان [illegible]
و خواجه نقشبند بالنسبه نقشبندیان و خواجه معین الدین چشتی بالنسبه چشتیان [illegible] این بزرگان منتهی می‌شود
بجنید بغدادی و معاصران وی و [illegible] قراء سبعه در قراءة و شیخ ابوالحسن اشعری در علم کلام [illegible] واحد
[illegible] در تفسیر [illegible] در علم سیره [illegible] باید [illegible]
باید کرد که اینجا [illegible] علم [illegible] آنچه [illegible]
اما هرچه آورده اند از سلف آورده اند آنچه خود از [illegible]

از قبیل تفسیر مجاهد و قتاده و [illegible] جمع آنچه پراکنده بود بمنزله بعض بر بعض [illegible] صحیفه اصلی [illegible]

[illegible] می‌یابند [illegible] و [illegible] آیات [illegible] کردن [illegible] امت [illegible] باید کرد باز توسط بانواع [illegible] جا می‌یابند

[illegible] از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و به تفسیر علما [illegible] روایت حدیث که [illegible] ترغیب [illegible]

در [illegible] کردن علم [illegible] کردند [illegible] مدارس و تعهد [illegible] و [illegible] خاندان [illegible]

[illegible] علم و تشیع [illegible] حفظ [illegible] اشکال [illegible] فاضل

[illegible] علم آنحضرت صلی الله علیه [illegible] آسان گردد و آنچه گفته می‌شود [illegible] باشد برای [illegible]

[illegible] آنچه گفته [illegible] العظیم [illegible] که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم با تمام عهد رسید قرآن عظیم ست [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] در مصاحف [illegible] مثل آنکه امروز [illegible] آنرا [illegible] قصائد

[illegible] در بیاضها و سفینها در دست جماعه متفرقه گذاشته از عالم رود [illegible] اگر [illegible]

[illegible] متفرق شوند [illegible] این [illegible] و قصائد [illegible] باشند اگر آنها [illegible]

[illegible] در [illegible] یا [illegible] گردند [illegible] رسید از میان [illegible]

آن [illegible] ترتیب [illegible] جمع کنند و نسخهای بسیار سازد و تصحیح کامل بکار برده [illegible]

[illegible] کرده اند [illegible] این [illegible] رسید [illegible] از آن [illegible] مستفید شوند [illegible]

[illegible] منتهی [illegible] هر که [illegible] تصحیح در کردن و این جمع

مصاحف [illegible] که [illegible] منطبق شده [illegible] مصحف قرآن [illegible] اول [illegible]

[illegible] فاروق [illegible] صدیق [illegible] بخصوص ساخته بودند واقع شد بعد از آن [illegible]

[illegible] بکار برده شود [illegible] مشکل [illegible] مردم را [illegible] بعد از آن حضرت

ذی النورین [illegible] در آفاق [illegible] و غیر آن را محو ساخت بعد از آن ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود

[illegible] قرآن [illegible] قرآن مجموع در مصاحف متلو است [illegible]

[illegible] مساعی جمیله [illegible] باز قرآن در بعضی مواضع که احتمال داشت [illegible]

[illegible] تقریر [illegible] متصدی گشته آن احتمال [illegible] عبدالله بن عباس [illegible]

[illegible]

حال بعضی شده از اصحاب نیز نقل شود دیگران قدم بر قدم وی رفتند تا آنکه تعدد نسخها بهم رسید و ثعلبی و
غیر او [illegible] را باعث تغیر یافته تصنیف کرده‌اند هیچ میدانی که معتبرترین خدمت قرآن کدام است آنکه مراد
نزول قرآن بزمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] را متعلق کرده باشند تا بر سبب آن وحی دیگر فرود آمده [illegible]
صدیق اکبر حکایه [illegible] بخبر به سوالی آمده [illegible] را سر داد که آیات است والمؤمنون [illegible]
الی المدینة حتی یلقوا الله ورسوله [illegible] فاما الآخرون [illegible] حق بجز [illegible] العیب [illegible]
[illegible] اعلم [illegible] مجلد [illegible] لسا بیان [illegible] رفته رفته احمال تفصیل [illegible]
بر انداخته شد فلیعقل آن علم اصل و سرمایه نقلین علم حدیث است در توسط کبرای امت در میان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و امت و در علم حدیث عجب عجب نوادر به یکی آنکه روایت کنند حدیث را و بآفاق فرستند
مضمون آنرا [illegible] آنکه استخراج نمایند آنرا انتحال آن یعنی در مسئله باز از خلیفه وقت جمع کنند [illegible] اگر کسی
نیست در میان شما که در فلان مسئله از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حدیثی یاد داشته باشد و تکرار این [illegible]
تعدی رساند که حاضران [illegible] شوند صحابیان را خبر رسد تا حامل حدیث شخص [illegible] و اگر مشهور شده [illegible]
استبرا کنند از شبهه یا حدیث محل اعتماد کرده چنانکه صدیق اکبر در میراث جده و فاروق اعظم در باب
[illegible] تحقیق فرمودند سیوم آنکه علمای صحابه را در آفاق فرستند تا ایشان را امر نمایند بر روایت حدیثها
عمل کنند بر اخذ از ایشان چنانکه فاروق اعظم عبدالله بن مسعود را با جمعی بکوفه فرستاد [illegible] معقل بن یسار و
عبدالله بن مغفل و عمران بن حصین را به بصره و عبادة بن صامت و ابو الدرداء را بشام و معاویه [illegible]
[illegible] قدغن بلیغ نوشت که از حدیث [illegible] تجاوز نکنند چهارم آنکه [illegible]
[illegible] آن باب عزم نمایند پنجم آنکه عمل کنند بر حدیثی [illegible] تا آن حدیث [illegible] و عمل [illegible] صحیح
آن [illegible] باشد در بسیاری از احادیث خوانده باشی قال ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر
آنکه حدیثی که [illegible] مثل حدیث ایمان بالقدر و حدیث معراج و حدیث [illegible]
ما بر اشاره به آن احادیث [illegible] فرماید که فلان حدیث و فلان حدیث از آنحضرت [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] آنرا در کتاب [illegible] ببینی [illegible] روایت [illegible] احادیث [illegible] و تصحیح و تقویت [illegible]

فرضیات دین شده است سیوم آنکه مفصول اجتهاد در خطه خفی ارشاد فرمایند تا اصطلاح دین تا آن موقوف

علیه شده باشد یا را انکه بخصوص سخن میرسند و بند اگر در شقوق علیه حضرت صحیح نشد کرامیشان حدیث

شنیدن و دانی اعظم نسبت به شبیه که قریب به قیاس حدیث این را می فهمند و می دانند کلام [illegible] تا روح تمام

حدیث را زوال تشویش داده و اشکال معدوم شد قرآن عظیم و سنت عظم علوم است آنکه دینی احتیاج

بان فقه [illegible] و اعظم توسط اکبر امت در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سائر امت افتاده و در فقه است

که طرق اجتهاد را تعلیم فرماید مسائل را پیدا کند ترتیب ابواب فقه و ترتیب سنت بر کتاب و تخصیص عام کتاب

بان سنت [illegible] ناسخ منسوخ تفصیل سنت چنانکه صدیق اکبر و عمر فاروق با تمام وجه در بیان آورده اند باز اعظم

توسط آنست که مسائل مجتهد فیه را بسر حد اجماع رسانند تا اختلاف از امت برانداخته شود و جماعت را یک

سان امت قائم کردند باز اعظم توسط آنست که در مسائل عبادات و مناکحات و مبایعات و قضایا و سیر

مسائل بازه اجتهاد فرماید و جواب شده و در آفاق منتشر شود و قاصی و دانی بآن بیاری ادراک نمایند

بعد فقه اعظم علوم علم احسان است یعنی آنچه امروز باسم علم سلوک مسمی است و قوت القلوب و احیاء العلوم

در آن مصنف شده است و اعظم توسط کبرای امت در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سائر امت آنست

که [illegible] معانی رمز بالفعل مردم را آن علوم [illegible] و از مقامات و احوال اهل مردمان تسلیم فرماید و تربیت کنند

یاران را [illegible] وارد وی انعکاس در آفاق شهرت گیرد و قاصی و دانی از آن مستفیض شوند

چنانکه در این کتاب [illegible] بسیاری از حضرت شیخین معلوم کرده باشی و بعد از این مراتب علم حکمت است و بیان

[illegible] تدبیر منازل و سیاست مدن و قواعد کلیه این فنون مقتضی تجربه و تعارف [illegible]

این تفصیل را شناختی اکنون فکر را در آن خوض فرما که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم یمن بلاد

مفتوح شده [illegible] بلاد عجم باز در آخر حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه مسیلمه کذاب و اسود عنسی سر

برخواسته [illegible] اسلام را متکدر ساخت و بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن کدورت متزاید

شد [illegible] تدبیری که کرد و فتح فارس و روم را که بنیاد نهاد بعد از آن توغل در فتح فارس

و روم [illegible] رنگ وجهه گرفت و اتمام آن در عهد کدام کس شد تحقیق تمام زمین [illegible] که [illegible]

عراق و دو جانب فارس و در روم و در دو جانب شام و در فرنگ با هند و ترکستان چنانکه هر از آن جهت حضرت فاروق

بیان نموده شد که [illegible] وقت و دو باز [illegible] در آن که شکست عجم در دو جای از دست فاروق ایشان باقی مانده بعد

تا عهد حال گرفته شد [illegible] امری که نسبت نموده شد آن که واسطه در طلوع او گردید شخص است و جهت از دوستی کسی [illegible]

هجرت [illegible] آنکه نظر کرد [illegible] از یک سفر روایت ندارند و از خدمت حضرت [illegible] علم از وی گرفته

اند اکثر آن علم [illegible] مباحث ایشان را [illegible] واسطه و در جای دیگر است مثل آنکه اهل شام و [illegible] عمر از

مرتضی روایت ندارند [illegible] و علم [illegible] ایشان یافته شد بود پس تحقیق [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] تصدیق دیگری موجود است تأمل باید این [illegible] مبین شد نوبت آن رسید که در مناقب خلفای

شروع کنیم [illegible] یکدام خصلت ایشان اشاره نمایم [illegible] صدیق اکبر

رضی الله عنه [illegible] آنجمله [illegible] اما سمی [illegible]

[illegible] کذا فی الاستیعاب [illegible] آنکه از اشراف قریش بود صاحب [illegible] میان ایشان [illegible]

[illegible] من قریش انتهی الیهم شرف [illegible] الجاهلیه [illegible] الاسلام [illegible] الیه امر الدیات والمغرم [illegible]

[illegible] فی الجاهلیه [illegible] قریش [illegible] کانت [illegible] فی الجاهلیه و معنی اشناق آنست که

چون قتلی واقع میشد و فتنه در میان قبیله قاتل و مقتول می‌خاست ابو بکر صدیق [illegible] آن

را فرو می‌نشاند و اگر دیگری کفیل می‌شد اعتماد نمیکردند [illegible] محمد بن اسحاق گفته که کان

ابو بکر رجلا مألفا لقومه محببا سهلا وکان انسب قریش لقریش واعلم قریش بها وبما کان فیها من خیر وشر

وکان رجلا تاجرا ذا خلق ومعروف وکان رجال قومه یأتونه ویألفونه [illegible]

و [illegible] تا آنجا که [illegible] در قصه هجرت [illegible] ابو بکر [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم

[illegible] اخرجه البخاری [illegible] و از آنجمله آنست که قوه عاقله و عامله او [illegible]

[illegible] خویش کرد [illegible] در دست مردم است [illegible]

و وی آنرا از مصعب [illegible] اخذ کرده و وی بواسطه از جبیر بن مطعم [illegible] و وی از [illegible] حضرت

صلی الله علیه وسلم در قصه حسان بن ثابت و جواب [illegible] قریش [illegible] علم [illegible] حضرت صدیق

فرمود قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لحسان کیف تهجوهم وانا منهم وکیف تهجو ابا سفیان وهو ابن عمی فقال

[illegible] لاسلنک منهم کما تسل الشعرة من العجین قال ائت ابا بکر فانه اعلم بانساب القوم منک فکان یمضی

الی ابی بکر لیقفه علی انسابهم حدیث اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب ودر شعر [illegible] لکن بعد کلام

انکار کرد کذا فی الاستیعاب ودر [illegible] قال ابو ذر [illegible] فی قصة سقیفة بنی ساعدة

[illegible] فما قالوا الخلافة [illegible] تکلم ابو بکر [illegible] رجلا یفضل الکلام

[illegible] شان الله [illegible] الکلام [illegible] ما [illegible] قال [illegible] ثم تکلم عمر بعده بدون کلام

[illegible] کذا فی الاستیعاب [illegible] حرام کرده بود کذا فی الاستیعاب

[illegible] عن الزهری انه قال من فضل ابی بکر انه لم یشک فی الله ساعة قط مذکور فی الصواعق

[illegible] قریش کفت [illegible] والله انک [illegible] علی نوائب الحق و تصل الرحم

[illegible] الکلام و تقری الضیف [illegible] نوائب الحق [illegible] خدیجه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

وسلم [illegible] قریش [illegible] انکار [illegible] اسلام آنحضرت

[illegible] تدبیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب [illegible] همراه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] الکعبة [illegible]

[illegible] الله [illegible] و الحاکم [illegible] بعضی یاران که بعضهم [illegible] صدیق اکبر [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] فقیر میگوید [illegible] قصه [illegible]

[illegible] انکار [illegible] در آنوقت بلال [illegible]

[illegible] صدیق [illegible] که بلال [illegible] همراه کرده [illegible]

[illegible] صدیق [illegible]

[illegible] صدیق با آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] قصه مذکور [illegible]

[illegible] قال [illegible] ابو بکر [illegible] حتی [illegible]

[illegible] ابی نعیم [illegible] که [illegible] مسلمان شد [illegible]

اسلام و علمای [illegible] اسم ابوبکر و علی [illegible] اختلاف [illegible] جانب [illegible] ایمان آورده اند و

اتفاق جمیع [illegible] که [illegible] بیعت کردند [illegible] کسی [illegible]

در [illegible] که [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] جانب [illegible] [illegible]

[illegible] مشهور [illegible] الناس [illegible] میان ایشان که [illegible]

خود کنند [illegible] حضرت صدیق [illegible]

اختلاف واقع شده باشد و آنچه [illegible] که سبب اسلام حضرت صدیق [illegible] چنین [illegible]

رضی الله عنه گفته است که روزی در ایام جاهلیت زیر سایه درختی نشسته بودم ناگاه دیدم که شاخی از آن [illegible]

[illegible] رسید [illegible] این چه خواهد بود آوازی از آن درخت [illegible]

رسید که پیغامبری در فلان وقت بیرون خواهد آمد می باید که تو سعادتمندترین مردمان باشی بوی گفتم

[illegible] که آن پیغمبر کیست و نام وی چیست گفت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم گفتم وی صاحب [illegible]

[illegible] از آن درخت [illegible] که هر گاه وی مبعوث شود مرا بشارت دهی چون وی مبعوث شد از آن

درخت آوازی آمد که [illegible] ای پسر ابو قحافه که وحی نبوی آمد [illegible]

خواهد گرفت چون بامداد کردم به سوی رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] ای ابوبکر ترا [illegible]

و رسول [illegible] گفتم اشهد ان لا اله الا الله [illegible] قصه دیگر آنکه وی [illegible]

عنه گفته است که [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که نوری [illegible]

کعبه [illegible] هیچ خانه نماند که از آن نور [illegible]

[illegible] خود [illegible] در خانه خود را [illegible] بامداد آن خواب را [illegible]

گفت [illegible] روزگاری گذشت

[illegible] گفت تو [illegible]

خدای تعالی [illegible] بر [illegible] وفات [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم مبعوث شد مرا باسلام خواند گفتم هر پیغمبری را دلیلی بود دلیل
نبوت تو چیست گفت دلیل نبوت من آن شیخ است که در یمن [illegible] که تصدیق من کرد [illegible]
[illegible] گفتم ترا که خبر کرد [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله [illegible]
[illegible] باسلام دعوت کرد [illegible] ابوبکر [illegible] دعوت
[illegible] رضی الله عنه و این قصها در کتب خصایص مذکور است
[illegible] معجزه عقلی او با معجزه نقلی انبیا و از آنجمله آنست که قریب باسلام حضرت صدیق
[illegible] قریش باسلام [illegible] حضرت صدیق [illegible] قال ابن اسحاق فلما اسلم ابوبکر اظهر
اسلامه ودعا الی الله والی رسوله صلی الله علیه وسلم وکان ابوبکر رجلا مألفا لقومه محببا سهلا [illegible]
[illegible] فاسلم بدعائه فیما بلغنی عثمان بن عفان والزبیر بن العوام [illegible]
[illegible] وسعد بن ابی وقاص وطلحة بن عبید الله فجاء بهم الی رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
فاسلموا وصلوا [illegible] باید دانست که اجماع عظما قریش [illegible] بعضی از بطون قریش [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] تحقیق کسر شوکت کفر است [illegible]
[illegible] اسد و سعد و عبد الرحمن [illegible] بنی زهره و طلحه [illegible] بنی تیم
[illegible] ابن اسحاق [illegible] ذکر [illegible] و از آنجمله آنست که در ابتدای اسلام
برای تقویت اسلام و ترفیه مسلمین در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صرف کرد [illegible]
[illegible] ابوبکر وله اربعون الفا انفقها کلها علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وفی سبیل الله
[illegible] حدیث صحیح که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آخر ایام حیات فرمودند [illegible]
ابا بکر اخرجه البخاری وقال ما لاحد عندنا ید الا قد کافیناه ما خلا ابا بکر فان له عندنا یدا
[illegible] وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرجه الترمذی و از آنجمله آنست که [illegible]
[illegible] که در تصدیق و توحید قدم راسخ داشتند و موالی ایشان [illegible]

کرده اند و ساداتی فی الاستیعاب ... ابوبکر بسبعه کانوا یعذبون فی الله منهم بلال وعامر بن فهیره محمد بن

اسحاق نیز این را ذکر کرده ... بابد دانست که ابو قحافه پدر ابوبکر ... این ضعفا ملامت میکرد

ابوبکر ... انما ارید ما ارید ... فتحدث انه نزل ... الآیات الاخیره ... الی ...

اسلم واتقی ... مسلمین ... المستضعفین ... را ...

نوبت واسنادا ... فریق ... آنکه است که چون نازل شد ... آنحضرت صلی الله علیه

وسلم ... کرد ... اظهار نمود ... حضرت صدیق الناس ... بعضی

مرتبه ایست ... باید ... این را ... باید کرد ... آنحضرت

صلی الله علیه وسلم خطبه ... و کفار ... سبب ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دست

ایشان ... یافت و این قصه ... حضرت ... و این ...

شد و خواندن این قصه ... عشق ... آنکه ... چند دفعه ...

صلی الله علیه وسلم مبادرت ... حضرت صدیق هر دفعه جان ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...

از آن ... روایت ... عن عروة بن الزبیر قال سألت عبد الله بن عمرو عن اشد ما صنع المشرکون برسول

الله صلی الله علیه وسلم قال رأیت عقبة بن ابی معیط جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یصلی

فخنقه به خنقا شدیدا فجاء ابوبکر حتی دفعه عنه فقال اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد

جاءکم بالبینات من ربکم اخرجه البخاری وعن انس قال لقد ضربوا رسول الله صلی الله علیه وسلم

... فقام ابوبکر فجعل ینادی ویقول اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله قالوا من هذا قالوا هذا ابن ابی

... وعن اسماء بنت ابی بکر انهم قالوا لها ما اشد ما رأیت المشرکین بلغوا من رسول الله فقالت

... کان المشرکون قعودا فی المسجد الحرام فتذاکروا رسول الله صلی الله علیه وسلم وما یقول فی آلهتهم

... اذ دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم المسجد فقاموا الیه وکان اذا سألوه عن شیء

فی آلهتنا کذا وکذا قال بلی فتشبثوا به باجمعهم فاتی الصریخ الی ابی بکر فقیل له ادرک صاحبک ... ابوبکر حتی

دخل المسجد فوجد رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس مجتمعون علیه فقال ویلکم اتقتلون رجلا ان یقول ربی ...

الله وقد عادكم بالبيان حتی يركم قالت فلهو هنا رسول الله صلی الله علیه وسلم واقبلنا بها الی ابی بکر یعنی بیت

فخرج الیها فجعل لا یمس شیئا منه علا ابره الا ما [illegible] تبارکت یا ذا الجلال والاکرام [illegible]

[illegible] مقالی [illegible] آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز میکذارد [illegible] خود را [illegible] کردن مبارک آنحضرت

[illegible] آنحضرت را [illegible] گرفت پس رسید ابوبکر صدیق رسید و آیه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله

[illegible] و در روایه دیگر آمده که زدند آنحضرت را [illegible] آنگاه [illegible] ابی بکر [illegible]

[illegible] حضرت اسما آنکه مشرکان [illegible] در مسجد حرام [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

وسلم [illegible] آنحضرت [illegible] در [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم

[illegible] مشرکان بطرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] میگفت [illegible] پس گفتند آیا میکوی [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] ابوبکر صدیق

[illegible] پس [illegible] حضرت صدیق تا آنکه داخل مسجد حرام [illegible] آنحضرت

علیه وسلم [illegible] آمده [illegible] پس [illegible] شدند [illegible] از آنحضرت صلی الله علیه

[illegible] ابوبکر صدیق و زدند او را [illegible] پس بازگشت حضرت صدیق [illegible]

[illegible] آمد [illegible] دست او میگفت تبارکت یا ذی الجلال والاکرام [illegible]

[illegible] از آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] صدیق میگفت [illegible] الجاری [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] قریش برای ایذای آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع شدند و صحیفه نوشتند [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] ابوطالب [illegible]

[illegible] کذا فی سیرة ابن اسحق [illegible] حضرت صدیق [illegible] مسجد [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] قریش [illegible] تا آنکه مضطر شد [illegible] ابن الدغنة [illegible]

عجب و میان قریش و عهد گرفت برای اینکه تا آنکه غلبه دیگر بر دواو وارد شد و هوا ابن عفشر را دکرد انی اراه

الیک چو ارک دارضی کجوانمد اشیکا با علان اسلام و جهر قراة قرآن مشغول شد اخرجه البخاری فی حدیث طویل

عن عائشه و از آنجمله آنکه حضرت صدیق بجهت غلبه الله رسوله غلبه فارس بر روم مراهنه کرد و عن ابن عباس قال

کان المسلمون یحبون ان تظهر الروم علی فارس لانهم اهل الکتاب وکان المشرکون یحبون ان تظهر فارس علی الروم

لانهم اهل الاوثان فذکروا ذلک لابی بکر رضی الله عنه فذکره ابو بکر للنبی صلی الله علیه وسلم فقال النبی

صلی الله علیه اما انهم سیغلبون فذکره ابو بکر لهم فقالوا اجعل بیننا وبینک اجلا فان ظهرنا کان لنا کذا وکذا

وان ظهرتم کان لکم کذا وکذا فجعل بینهم اجل خمس سنین فلم یظهروا فذکر ذلک ابو بکر للنبی صلی الله علیه وسلم فقال الا

جعلته دون العشرة قال فظهرت الروم بعد ذلک فذلک قوله الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم

سیغلبون قال فغلبت الروم ثم غلبت بعد لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله

وصححه الترمذی والحاکم اخرجه الحاکم و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در مکه بعد هجرت

... حضرت صدیق آمد در خانه صدیق معهود عائشه قالت لم اعقل ابوی قط الا وهما یدینان الدین

ولم یمر علینا یوم الا یاتینا فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم طرفی النهار بکرة وعشیة اخرجه البخاری فی قصة

الهجرة و از آنجمله آنست که چون حضرت خدیجه رضی الله عنها متوفی شد حضرت صدیق حضرت ... بعد آن

حضرت صلی الله علیه وسلم آورد و دختر خود را با او داد که ... آن صورت ... حبیب صلی

عروة قال لما ماتت خدیجة حزن علیها النبی صلی الله علیه وسلم ... فقال یا رسول الله

... بعض حزنک ان فی هذه مثل خدیجة ... رسول الله صلی

الحدیث اخرجه الحاکم وعن عائشه قالت قدمنا المدینة فذکرت الهجرة ...

ما ... فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصداق ...

... رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتی هذا

... از آنجمله آنست که چون معراج متحقق گشت اول کسیکه بآن تصدیق نمود صدیق ...

قالت لما اسری بالنبی صلی الله علیه وسلم الی المسجد الاقصی اصبح یتحدث الناس بذلک فارتد ناس ممن کان آمنوا به

و تعدونه وسعوا بذلك الى ابى بكر فذكرت الحديث الى ان قالت فقال ابو بكر انى لاصدقه فيما هو ابعد من
الصدقه بخبر السماء فى غدوة او روحة فلذلك سمى ابو بكر الصديق اخرجه الحاكم وفى الاستيعاب نحوه و ذلک و از انجمله
آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در موسم حج خود را بر احیاء عرب عرض کردند تا کدام یک از ایشان بیعت
نصرت نماید شیخ صدیق اکبر در هر جا رفیق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و متکفل جواب سؤال بعضی از ایشان بود در ان
تقریب این قصه در روایة حضرت شیخ نقل کرده شده و از آنجمله آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم هجرت فرمود
[illegible] حضرت صدیق رفیق آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و این خدمت بنوعی از دست وی بر آمد تا آنکه
[illegible] این آیة بنوعی فرمود ثانی اثنین اذ هما فی الغار و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوجهی بسته بود که خلیفه
[illegible] و سامع [illegible] در آن [illegible] مسلمین باین کثرت و این قصه بطولها در بخاری مذکور است و از آنجمله
آنست که چون غزوهٔ بدر واقع شد و آن اول فتح اسلام بود و فضیلت او بر جمیع مشاهد ثابت است حضرت
صدیق را در آن مشهد مآثر نمایان واقع گشت و فضائل [illegible] بالاتفاق [illegible] یکی آنکه ثانی آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در عریش دیگر آنکه الهام عظیم از جانب غیب قبول نمود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نصوصیت آن در صحیح عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه و سلم یوم بدر اللهم انی انشدک عهدک
و وعدک اللهم ان شئت لم تعبد فاخذ ابو بکر بیده فقال حسبک فخرج و هو یقول سیهزم الجمع و یولون الدبر اخرجه
البخاری [illegible] مخفی نیست که ابو بکر صدیق ملهم شد بآنکه دعا باجابت مقرون گشت و این
سوره [illegible] الهام صحابه بعضی [illegible] آنگاه وحی بر حسب الهام ایشان فرود آمد
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم بآن وجه که چون ایشان ملهم شدند آنچه صلی
[illegible] پیش دریافت که این خاطر از جانب غیب [illegible]
[illegible] در بعضی از آن رؤیا عبد الله بن زید [illegible] فاروق [illegible] و در لیلة
[illegible] اجتماعهم الی غیر ذلک من الوقائع دیگر آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم
[illegible] کارزار [illegible] میمنهٔ لشکر بصدیق دادند و میکائیل همراه او بود و میسرهٔ لشکر بحضرت مرتضی و جبرئیل
همراه او [illegible] عن علی رضی الله عنه قال بینا انا امیح من قلیب بدر اذ جاءت ریح شدیدة لم ار مثلها قط ثم ذهبت

ثم جاءت

ثم جاءت ريح شديدة لم ار مثلها قط الا التي كانت قبلها وكانت الريح الاولى جبرئيل نزل في الف
من الملائكة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت الريح الثانية ميكائيل نزل في الف من الملائكة
عن يمين رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان ابو بكر عن يمينه وكانت الريح الثالثة اسرافيل نزل في الف من الملائكة
عن ميسرة رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا في الميسرة فلما هزم الله تعالى اعداءه حملني رسول الله صلى الله عليه وسلم على
فرسه فجرت بي فوقعت على عقبي فدعوت الله فامسكني فلما استويت عليها طعنت بيدي هذه في القوم
حتى اختضب هذا مني واشار الى ابطه اخرجه الحاكم و دیگر آنکه چون اسیران بدر آوردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشاوره
کردند با صحابه و مشوره حضرت صدیق را اختیار فرمودند و او را بحضرت عیسی تشبیه دادند و در آخر فضیلت حضرت
فاروق ظاهر شد عن عبد الله بن مسعود قال لما كان يوم بدر قال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تقولون في هؤلاء
الاسارى فقال عبد الله بن رواحة انت في واد كثير الحطب فاضرم نارا ثم القهم فيها فقال العباس رضي الله عنه
قطع الله رحمك فقال عمر رضي الله عنه قادتهم ورؤساؤهم قاتلوك وكذبوك فاضرب اعناقهم فقال ابو بكر
عشيرتك وقومك ثم دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما تقولون في هؤلاء ان مثل هؤلاء كمثل اخوة لهم
كانوا من قبلهم قال نوح رب لا تذر على الارض من الكافرين ديارا وقال موسى ربنا اطمس على اموالهم واشدد
على قلوبهم الآية وقال ابراهيم فمن تبعني فانه مني ومن عصاني فانك غفور رحيم وقال عيسى ان تعذبهم فانهم
عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم وانتم قوم بكم عيلة فلا ينفلتن احد منهم الا بفداء او ضربة
عنق اخرجه الحاكم و از آنجمله آنست که چون غزوه احد واقع شد نصیب حضرت صدیق [illegible] شهید فضائل [illegible]
[illegible] دیگر آنکه حضرت صدیق نهایت سعی در کشف بلای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجا آورد قال ابن اسحق فلما عرفوا المسلمون
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهضوا به ونهض معهم نحو الشعب معه ابو بكر الصديق وعمر بن الخطاب وعلي بن ابي طالب وطلحة
بن عبيد الله والزبير بن العوام والحارث بن الصمة رضوان الله عليهم ورهط من المسلمين [illegible] قال ابو بكر لما
صرف الناس عن رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم احد كنت اول من فاء فنظرت من بعيد الى رجل قد [illegible]
من خلفي يريد رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هو ابو عبيدة بن الجراح الحديث اخرجه الحاكم [illegible] بجا
فرار نشد بلکه متفرق نشدند از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب در تنگی [illegible] فوج کفار [illegible] الحديبية

و دیگر آنکه معلوم شد که کفار قریش اگر بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از کسی حساب میکردند از حضرت صدیق

میکردند چنانچه ابو سفیان تفحص میکرد احوال هر یکی آنحضرت را بعد از کسی نام بر نبرد زیراکه از جانب یکی کسی

[illegible] بعد حدیث [illegible] ابو سفیان فقال أفي القوم محمد فقال لا تجيبوه فقال أفي القوم ابن أبي قحافة

ثلاث مرات ثم قال أفي القوم ابن الخطاب ثلاث مرات [illegible] فقال أما هؤلاء فقد قتلوا فلو كانوا أحياء لأجابوا فلم يملك عمر نفسه فقال

كذبت [illegible] که عمر یکی از جهت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنوعی که کفار بعد او

مشهور شد حضرت صدیق [illegible] در آن وقت [illegible] في قوله تعالى الذين استجابوا لله والرسول الآية قالت

[illegible] كان أبواك منهم الزبير وأبو بكر لما أصاب نبي الله صلى الله عليه وسلم ما أصاب يوم أحد وانصرف

عنه المشركون خاف أن يرجعوا فقال من يذهب في أثرهم فانتدب منهم سبعون رجلا كان فيهم أبو بكر والزبير أخرجه

البخاري [illegible] آنکه در غزوه خندق جانبی از لشکر بدست حضرت صدیق دادند و محافظت آن جانب

مفوض گشت و الآن مسجد صدیق نزدیک خندق موجود است [illegible] موضع نزول حضرت صدیق

در غزوه خندق دارد و از آنجمله آنست که در غزوه مریسیع قصه عائشه رضی الله عنها متهم شد و منافقان [illegible]

[illegible] گفتند و [illegible] حالات گفتند و بعضی [illegible] از برات صدیقه توقف کردند و معاتب شدند

حضرت صدیق [illegible] در آن واقعه فضایل نمایان بظهور پیوست [illegible] آنکه در آن واقعه [illegible] از اسباب

کمال [illegible] في قصة الإفك فتشهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال أما بعد

يا عائشة إنه بلغني عنك كذا وكذا فإن كنت بريئة فسيبرئك الله وإن كنت ألممت بذنب فاستغفري الله وتوبي

إليه فإن العبد إذا اعترف ثم تاب تاب الله عليه قالت فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم مقالته [illegible]

حتى ما أحس منه قطرة فقلت لأبي أجب عني رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله ما أدري ما أقول لرسول

الله صلى الله عليه وسلم أخرجه البخاري دیگر آنکه چون برات صدیقه [illegible] از آسمان نازل شد [illegible] آنکه

[illegible] برات [illegible] ما یقولون [illegible] معاذ الله [illegible] عفیف [illegible]

[illegible] حضرت صدیق [illegible] در مثل این امور صاحب [illegible]

[illegible] دیگر آنکه حضرت صدیق بر مسطح بن اثاثه انفاق میکرد چون از وی [illegible] واقع شد [illegible] انفاق

(لیـ

دوست بار دیگر در حق ایشان نازل شد ولا یأتل اولو الفضل منکم والسعة ان یؤتوا اولی القربی قالت فقال ابو بکر
الصدیق وکان ینفق علی مسطح بن اثاثة لقرابته منه وفقره واللّٰه لا انفق علی مسطح شیئا ابدا بعد الذی قال
لعائشة فقال فانزل اللّٰه عز وجل ولا یأتل اولو الفضل منکم والسعة الی غفور رحیم قال ابو بکر الصدیق بلی واللّٰه انی
احب ان یغفر اللّٰه لی فرجع الی مسطح النفقة التی کان ینفق علیه وقال واللّٰه لا انزعها منه ابدا اخرجه البخاری قال ابن
عباس قال اللّٰه تعالی لابی بکر قد جعلت فیک یا ابا بکر الفضل المعرفة باللّٰه وصلة الرحم وجعلت عندک المال [illegible] فتعطف
علی مسطح فله قرابة وله هجرة وله مسکنة ذکره الواحدی فی الوسیط از انجمله آنست که چون صلح حدیبیه پیش آمد
از صدیق اکبر مآثر جمیله ظاهر گشت که فضل او بآن مآثر دو بالا شد یکی آنکه صدیق اکبر در مذاکره عروة بن مسعود
که از طرف کفار برای مصالحت شده بود و سخنان غلیظ ادا نمود مسلمین در جواب ظاهر کرده [illegible] کافی بوده این قضایا فی اقوال
واضح گشت که عروه پیش [illegible] تحمل اصحاب آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم در نصرت آنحضرت بهمان مقصود [illegible] سبب
شد فی قصة الحدیبیة قال عروة [illegible] ای محمد ارأیت ان استأصلت امر قومک هل سمعت باحد من العرب
اجتاح اهله قبلک وان تکن الاخری فانی واللّٰه لا اری وجوها وانی لاری اشوابا من الناس خلیقا ان یفروا ویدعوک
فقال له ابو بکر امصص ببظر اللات انحن نفر عنه وندعه فقال من ذا قالوا ابو بکر قال اما و[illegible]
کانت لک عندی لم اجزک بها لاجبتک از ینجا [illegible] الجواب دیگر آنکه چون حضرت فاروق را در غیرت حرکت
از حضرت صدیق در جواب سوال او قدم بر قدم آنحضرت رفت و از ینجا دانسته شد که حضرت صدیق را [illegible]
نسبت بود و علوم جناب پیغامبر صلی اللّٰه علیه وسلم در نفوس وی رضی اللّٰه عنه [illegible] منطبع شد قال عمر بن الخطاب
فاتیت نبی اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم فقلت الست نبی اللّٰه حقا قال بلی قلت السنا علی الحق وعدونا علی الباطل
قال بلی قلت فلم نعطی الدنیة فی دیننا اذا قال انی رسول اللّٰه ولست اعصیه وهو ناصری قلت او لیس کنت تحدثنا
انا سنأتی البیت فنطوف به قال بلی افاخبرتک انا نأتیه العام قلت لا قال فانک آتیه ومطوف به قال
فاتیت ابا بکر فقلت یا ابا بکر الیس هذا نبی اللّٰه حقا قال بلی قلت السنا علی الحق وعدونا علی الباطل قال بلی قلت
فلم نعطی الدنیة فی دیننا اذا قال ایها الرجل انه رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم ولیس یعصی ربه وهو ناصره فا
ستمسک بغرزه فواللّٰه انه علی الحق قلت الیس کان یحدثنا انا سنأتی البیت فنطوف به قال بلی افاخبرک انک تأتیه

الوام نفسه لا قال فانك انت بيده مطوف به قال عمر فعلت لذلك اعمالا اخرجه البخاري ديگر آنكه در اخبار صحيحه ثابت

گشته [illegible] مشركان بمبارزي آمد آخر با اهل اسلام متعرض [illegible] حضرت صديق [illegible] شد في قصة الحديبية ان النبي صلى الله عليه وسلم

[illegible] فيها [illegible] عزوة وسار النبي صلى الله عليه وسلم حتى كان بغدير الاشطاط اتاه عينه قال ان قريشا جمعوا جموعا وقد

جمعوا لك الاحابيش وهم مقاتلوك وصادوك عن البيت ومانعوك فقال اشيروا ايها الناس علي اترون ان اميل الى عيالهم

وذراري هؤلاء الذين يريدون ان يصدونا عن البيت فان يأتونا كان الله قد قطع عينا من المشركين والا تركناهم

محروبين قال ابو بكر يا رسول الله خرجت عامدا لهذا البيت لا تريد قتل احد ولا حرب احد فتوجه له فمن صدنا عنه

قاتلناه قال امضوا على اسم الله اخرجه البخاري ازانجمله آنست كه چون غزوه خيبر واقع شد حضرت صديق را

[illegible] بمنصب [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم در خلفاء [illegible] بمنصب الامارة معامله ميكردند حضرت صديق [illegible]

[illegible] فضيلة [illegible] تصح [illegible] عن سلمة بن الاكوع قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر

الى بعض حصون خيبر فقاتل [illegible] ثم رجع ولم يكن فتح اخرجه الحاكم [illegible] بر سريه بني فزاره حضرت صديق را امير

ساخت عن سلمة بن الاكوع قال امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر رضي الله عنه فغزونا ناسا من بني فزارة [illegible]

رضي الله عنه عرسنا فلما صلينا الصبح امرنا ابو بكر رضي الله عنه فشننا الغارة قال فوردنا الما

فقتلنا [illegible] فاعرف عنق من الناس وفيهم الذراري والنساء فخشيت ان يسبقوني الى الجبل فطرحت سهما

بينهم وبين الجبل فلما رأوا السهم وقفوا فجئت بهم اسوقهم الى ابي بكر رضي الله عنه وفيهم امراة من بني فزارة عليها

قشع من الادم معها ابنة لها من احسن العرب قال فنفلني ابو بكر رضي الله عنه ابنتها قال فقدمت المدينة فلقيني

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت والله يا رسول الله ما كشفت لها ثوبا وهي لك يا رسول الله فبعث بها رسول

الله صلى الله عليه وسلم الى مكة ففادى بها اسارى من المسلمين كانوا في ايدي المشركين اخرجه مسلم [illegible] از آنجمله آنست كه

آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى ملوك آفاق نامها نوشتند و جمعي را براى تبليغ آن نامها فرستادند [illegible] سوال كرد

كه حضرت صديق [illegible] را چرا از رسالت [illegible] نشد آنحضرت صلى الله عليه وسلم تعظيم [illegible] اين دو بزرگ [illegible]

[illegible] شرحه [illegible] فضيلت [illegible] داده و بالا ساخت عن حذيفة بن اليمان رضي الله عنهما قال سمعت رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت ان ابعث الى الآفاق رجالا يعلمون الناس السنن والفرائض كما بعث عيسى

بن مريم الحواريين خيار ما رأيت [illegible] الى ابي بكر وعمر فقال انه لا غنى بي عنهما انهما من الدين كالسمع والبصر رواه الحاكم

و از آنجمله آنست که حضرت صدیق و فاروق [illegible] مسلمین را شریک ساختند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشاوره میکردند و آنحضرت

صلی الله علیه وسلم [illegible] اخرج [illegible] عن ابن عباس في قوله تعالى وشاورهم في الامر قال ابو [illegible]

عمر رضي الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] عند ابي بكر الليلة في الامر من امور المسلمين وانا معه [illegible]

وعن عبد الرحمن بن غنم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر وعمر لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما اخرجه

احمد و از آنجمله آنست که چون ازواج طاهرات [illegible] کردند و سوره تحریم نازل شد حضرت صدیق و فاروق

[illegible] الیه [illegible] وصالح المؤمنین [illegible] عن ابي امامة قال في قوله تعالى فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين

ابو بكر وعمر اخرجه الحاكم و [illegible] ابو بكر على النبي صلى الله عليه وسلم وسمع صوت [illegible]

على [illegible] وقال [illegible] على رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] اخرجه ابو داود [illegible]

آنجمله آنست که حضرت صدیق [illegible] از آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] حفصه

و صدیق اکبر مذکور است قال ابو بکر لم [illegible] ان ارجع اليك الا اني كنت علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

ذكرها فلم اكن لافشي سر رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرجه البخاري و از آنجمله آنست که حضرت صدیق [illegible]

سبقت میکرد در [illegible] بشارت عبد الله بن مسعود و حضرت فاروق [illegible] ان [illegible]

[illegible] تا آنکه [illegible] شد در میان صحابه و از آنجمله آنست که چون [illegible]

در مسجد و مردمان از مسجد متفرق شد [illegible] حضرت [illegible] عن جابر

بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم الجمعة قائما اذ قدمت عير المدينة فابتدرها اصحاب رسول الله صلى الله عليه

وسلم حتى لم يبق منهم الا اثنا عشر رجلا فيهم ابو بكر وعمر اخرجه الترمذي و از آنجمله آنست که چون [illegible] مهیا شد حضرت

صدیق [illegible] در آن وقعه [illegible] یکی [illegible] از وقعه [illegible]

[illegible] صحیح [illegible] از جهت [illegible] عظمی که حضرت صدیق را [illegible]

[illegible] محمد بن اسحق ثم خرج ابو سفيان حتى اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فكلمه فلم يرد عليه شيئا

ثم ذهب الى ابي بكر رضي الله عنه فكلمه ان يكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما انا بفاعل [illegible]

رضی الله عنه فقال اما انه اشجع کم عند رسول الله صلی الله علیه وسلم والله لم اعلم الا الذی فیا بکم دیگر آنکه
روز ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب حضرت صدیق ... فرموده اند کیف قال حسان عن
عائشه رضی الله عنها قالت لما دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح رأی النساء یلطمن وجوه الخیل بالخمر
فتبسم الی ابی بکر رضی الله عنه فقال یا ابا بکر کیف قال حسان بن ثابت فانشده ابو بکر رضی الله عنه
عدمت بنیتی ان لم تروها تثیر النقع من کنفی کداء ینازعن الاعنة مسرجات یلطمهن بالخمر النساء فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ادخلوها من حیث قال حسان اخرجه الحاکم و دیگر آنکه پدر حضرت صدیق اکبر از دست
او اسلام آورده ... فضیلت آنکه چهار پشت آنحضرت را دیده باشند و مسلمان شده غیر صدیق را میسر نیست
قالت اسماء لما کان عام الفتح دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم مکة دخل المسجد اتی ابو بکر رضی الله عنه بابیه یقوده فلما رآه
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال هلا ترکت الشیخ فی بیته حتی اکون انا آتیه فیه قال ابو بکر رضی الله عنه یا رسول الله
هو احق ان یمشی الیک من ان تمشی انت الیه فاجلسه بین یدیه ثم ... قال اسلم فاسلم الحدیث وقال علی
بن ابی طالب نزلت هذه الآیة فی ابی بکر یعنی قوله تعالی حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة اسلم ابواه جمیعا ولم یجتمع
لاحد من الصحابة المهاجرین ابواه غیره ... بهما والزم ذلک من بعده اخرجه الواحدی وعن موسی
بن عقبة لم نعرف اربعة ادرکوا النبی صلی الله علیه وسلم الا هؤلاء ابو قحافة و ابو بکر و ابنه عبد الرحمن و ابو عتیق
محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر اخرجه الواحدی و از آنجمله آنست که در قصه حنین در قضیه ابی قتاده مشوره داده
تصویب ... عن ابی قتاده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقام بینة علی قتیل فله سلبه فقمت
لالتمس بینة علی قتیلی فلم ار احدا یشهد لی فجلست ثم بدا لی فذکرت امره لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
رجل من جلسائه سلاح هذا القتیل الذی یذکره عندی فارضه منه فقال ابو بکر کلا لا یعطه اصیبغ من قریش ویدع
اسدا من اسد الله یقاتل عن الله ورسوله قال فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فاداه الی فاشتریت منه خرافا
فکان اول مال تأثلته اخرجه البخاری و از آنجمله آنست که در غزوه طائف ... نصیب حضرت ... آنکه
... آنکه پسر حضرت صدیق بزخم تیر مجروح شد و آخر حال بهمان جراحت بسعادت شهادت فائز گشت
عبد الله بن ابی بکر شهد الطائف مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمی بسهم فدمل جرحه ثم انتقض علیه فمات

... دیگر آنکه با آن‌که از محاصره حصن طائف بغیر فتح بازگشتند و تعبیر رؤیا به ابی بکر رضی الله عنه

قال محمد بن اسحق وقد بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر الصديق رضي الله عنه وهو محاصر ثقيفا

يا ابا بكر اني رأيت اني اهديت لي قعبة مملوءة زبدا فنقرها ديك فهراق ما فيها فقال ابو بكر ما اظن ان تدرك

منهم يومك هذا ما تريد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا لا ارى ذلك و از آن جمله آنست که چون غزوهٔ تبوک

واقع شد حضرت صدیق رضی الله عنه جمیع مال خود را بیاورد و یکی دیگر در انفاق کوشید ...

عن اسلم قال سمعت عمر بن الخطاب يقول امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نتصدق ووافق ذلك عندي مالا فقلت

اليوم اسبق ابا بكر ان سبقته يوما قال فجئت بنصف مالي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ابقيت لاهلك

قلت مثله واتى ابو بكر بكل ما عنده فقال يا ابا بكر ما ابقيت لاهلك فقال ابقيت لهم الله ورسوله قلت لا اسبقه

الى شيء ابدا اخرجه الترمذي و دیگر آنکه در غزوهٔ تبوک چون اکثر عوام در لشکر بودند امامت لشکر بصدیق رضی الله عنه مسلم

داشت و دیگر آنکه در ... صلی الله علیه وسلم با چندین کس تعریض فرمود در لشکر و در آن وقت

الحاصل بر زبان مبارک آنحضرت رفت که اگر لشکر فرمان برداری صدیق و فاروق کنند راه یابند

اخرجه مسلم و قصه آن طولی دارد و از آن جمله آنست که در سال نهم آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت

صدیق را امیر حج فرمود و اول کسی است که در اسلام امیر الحج شد و اینجا غلطی عظیم افتاد بعضی مردم گمان کردند

در اینجا حضرت مرتضی رضی الله عنه عزل ابوبکر صدیق نمود و تحقیق آنست که امیر الحج ابوبکر صدیق بود و ابلاغ

براءة بحضرت مرتضی عن محمد بن علي انه لما نزلت براءة على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد كان بعث

ابا بكر الصديق رضي الله عنه ليقيم للناس الحج قيل له يا رسول الله لو بعثت بها الى ابي بكر فقال لا يؤدي عني

الا رجل من اهل بيتي ثم دعا علي بن ابي طالب رضي الله عنه فقال اخرج بهذه القصة من صدر براءة واذن

في الناس يوم النحر اذا اجتمعوا بمنى انه لا يدخل الجنة كافر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريانا

ومن كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد فهو له الى مدته فخرج علي بن ابي طالب رضي الله عنه على ناقة رسول

الله صلى الله عليه وسلم حتى ادرك ابا بكر رضي الله عنه فلما رآه ابو بكر قال امير ام مأمور قال بل مأمور ثم مضيا

فاقام ابو بكر رضي الله عنه للناس الحج والعرب اذ ذاك في تلك السنة على منازلهم من الحج التي كانوا عليها

في الموسم حتى اذا كان يوم النحر قام علي بن ابي طالب رضي الله عنه فاذن في الناس بالذي امره به رسول الله صلى

الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس انه لا يدخل الجنة كافر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ومن

كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الى مدته فهو له الى مدته فلم يحج بعد ذلك العام مشرك ولم يطف بالبيت عريان

ثم قدما على رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان هذا من براءة فيمن كان من اهل الشرك من اهل العهد

العام واهل المدة الى الاجل المسمى رواه ابن اسحاق وعنه عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث

ابا بكر رضي الله عنه وامره ان ينادي بهؤلاء الكلمات ثم اتبعه عليا فبينا ابو بكر ببعض الطريق اذ سمع رغاء

ناقة رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج ابو بكر فزعا فظن انه رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا علي فدفع اليه

كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقدام؟ على الموسم وامر عليا ان ينادي بهؤلاء الكلمات فقام علي في

ايام التشريق فنادى ان الله بريء من المشركين ورسوله فسيحوا في الارض اربعة اشهر ولا يحجن بعد العام مشرك

ولا يطوفن بالبيت عريان ولا يدخل الجنة الا مؤمن فكان علي ينادي فاذا عيي قام ابو بكر فنادى بها

اخرجه الحاكم وقطع ابن كثير بصحته ازين روايت معلوم می‌شود که خطبهٔ حج را حضرت صدیق خواند و بعض

علما تسمیت صدیق را در موسم حج ذکر کرده‌اند و از آنجمله آنست که در حجة الوداع همراه آنحضرت صلی الله علیه

وسلم بود ... تا آنکه آنحضرت را بر ذات المحرف یافتند عن اسماء بنت ابي بكر قالت خرجنا مع رسول الله صلى

الله عليه وسلم حجاجا وكانت زمالة رسول الله صلى الله عليه وسلم وزمالة ابي بكر واحدة فنزلنا العرج وكانت زمالتنا مع غلام

ابي بكر قالت فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلس ابو بكر الى جنب رسول الله صلى الله عليه وسلم ومنا الشيء الاخر

وجلست الى جنب ابي ينتظر غلامه ان يأتي اليهما فاطلع الغلام ... الحديث اخرجه الحاكم وغيره و از آنجمله آنست

که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم مریض شدند در باب صدیق اکبر تنبیهاتی کردند که ... مستحق خلافت ... و گویند

و با امامت نماز ... دادند تا آنکه حاضران به یقین فهمیدند که خلیفهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد

آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... قال ابو عمر في الاستيعاب استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم على الصلاة ... واستدل

منه علماء السنة على تقديمه في ذلك بالتعريض الذي يقوم مقام التصريح و از آنجمله آنست که حضرت صدیق را بعد از وفات

... دست همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... تا آنکه قرآن ... ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاد کردند

عز وجل با آثره منسوبه ... و ذکر آن بعد از سیاق تفسیر فرموده‌ایم و قطعاً گفته شد و بآنحضرت صلی الله علیه وسلم

یار غار است که حضرت صدیق رضی الله عنه بآن از میان همه اصحاب ممتاز گشتند بعد از آن اعانت حضرت صدیق

رضی الله عنه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در قتال اعدا بوده در جهاد و غیر آن باید شمرد [illegible] آنحضرت صلی الله

علیه وسلم بعد بعثت قریب بیست و سه سال بوده اند سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه سیزده

سال که در مکه بودند آنجا حضرت صدیق بوده و اعلان اسلام و تحمل ایذا کفار نموده [illegible] و ده سال

در مدینه اقامت گزیدند تعلیم علم و اعلان کلمه اسلام بصلح تارة و بحرب اخری تا منتهی شد تا آنکه مرض آنحضرت

صلی الله علیه وسلم ... سعی و مجاهدت ... و تا غیر گشته افضل است از کسی که ... صحبت آنحضرت

است ... که در قریب آن اعانت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده است و آن و او است

دیده ... اتفاق همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده اند و اکثر ایشان ... افضل

از هر که ... از وی ... و آن صحبت را مزید ابتدا در قرآن و سنت مر جماعتی را که

مهاجرین اولین ... قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم

درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا الآیة و مهاجرین اولین ... صدیق

اکبر ... و فضیلت او ... ثابت بود ... حضرت صدیق و فاروق

... قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل انتم تارکوا لی صاحبی انی قلت یا ایها الناس انی رسول الله الیکم

جمیعا فقلتم کذبت وقال ابو بکر صدقت اخرجه البخاری ... اعانتها ...

کلام شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در ... از طرق ابو هریره و ابو سعید و

عباس و ابن مسعود و ... ثابت شده ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابا بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله بها یوم القیامة وما نفعنی

مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر ولو کنت متخذا خلیلا من الناس لاتخذت ابا بکر خلیلا الا وان صاحبکم خلیل الله

... ابو بکر ... مالی ابا بکر ... این خطبه ... وفات آنحضرت صلی

الله علیه وسلم ... ابو سعید گفته است ... آنحضرت ...

عبدا بین الدنیا وبین ما عنده فاختار ذلک العبد ما عند الله ... مبارکات ...

و تصحیح این مقصود مفصل در تصریح نقشبند و آن سه خصایص است خدا تعالی احیا لطیفه ابو بکر [illegible] دار بلوچ تنها نه وجه
[illegible] خلقت ملکیه در تحقیقت [illegible] دار است بر آنکه حضرت صدیق با بیرا حال با فضایل مقاصد خیر کثرت و اتحاد
[illegible] با فضایل آنکه قال الله تعالی ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه [illegible] حضرت صدیق با آن حضرت صلی الله علیه و سلم و مصاحبت
[illegible] حضرت تما فرموده [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت دفاع و تدبیر
[illegible] حضرت صدیق بسیار آیه است که در بینه ارشاد کمال جلیل مکنون کلمه ما لا یدرک کلا
[illegible] نظارت حضرت علی مرتضی در حق حضرت فاروق گفته است و ایم الله ان کنت
لاظن [illegible] ان یجعلک الله مع صاحبیک [illegible] کنت کثیرا ما اسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول جئت انا و ابو بکر
و عمر و دخلت انا و ابو بکر و عمر و خرجت انا و ابو بکر و عمر فان کنت لارجو و لاظن ان یجعلک الله معهما اخرجه
البخاری و مسلم و ابو هریره در قصه تکلم ذیب [illegible] از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرده الی ان قال
[illegible] انا و ابو بکر و عمر و ما هما ثم اخرجه الشیخان و انس گفته ان [illegible] الله علیه و سلم کان یخرج علی اصحابه من
المهاجرین و الانصار و هم جلوس و فیهم ابو بکر و عمر فلا یرفع الیه احد منهم بصره الا ابو بکر و عمر فانهما کانا ینظر
الیه و ینظر الیهما و یتبسمان الیه و یتبسم الیهما و ابن عمر گفته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج ذات یوم
و دخل المسجد و ابو بکر و عمر احدهما عن یمینه و الآخر عن شماله و هو آخذ بایدیهما و قال هکذا نبعث یوم القیمة
اخرجه الترمذی و قیل لعائشة ای اصحاب رسول الله کان احب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت ابو بکر و عمر
[illegible] و سعید بن المسیب گفته کان ابو بکر الصدیق من النبی صلی الله علیه و سلم مکان
الوزیر فکان یشاوره فی جمیع امور و کان ثانیه فی الاسلام و کان ثانیه فی الغار و کان ثانیه فی العریش یوم
بدر و کان ثانیه فی القبر و لم یکن رسول الله صلی الله علیه و سلم یقدم علیه احدا اخرجه الحاکم و محمد بن سیرین گفته
[illegible] الله تعالی ما خلق محمدا صلی الله علیه و سلم و لا ابا بکر و لا عمر الا من طینة و احد
ثم ردهم الی تلک الطینة و مسعودی [illegible] سیرین به سایر محلی دیگر فرموده [illegible]
[illegible] مشتمله اند [illegible] کان الله تعالی [illegible] الدنیا و الآخرة [illegible] الجنة
[illegible] و معنی این تر [illegible] که در حدیث آمده الا شباح جنود مجنده فما تعارف منها

ابلغ

ایتلاف نمی‌شود [illegible] زود تا رسیدی ارتفاع ایشان در یک محل بعد و بعد از انتقال ایشان در یک محل قال رسول الله صلی

الله علیه وسلم لبعض اصحابه و شنیدند او مشی بین یدی ابی بکر تمشی بین یدی من هو خیر منک اخرجه ابو عمر فی کتاب

ما اتی النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] الاسلمی فی سبعین راکبا من بنی سهم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من

انتم قالوا بریده فالتفت الی ابی بکر فقال یا ابا بکر برد امرنا وصلح ثم قال ممن انتم قالوا من اسلم قال سلمنا

بکر سلم ثم قال ممن قالوا من بنی سهم قال خرج سهمک اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب قال ابو عمر احد و حد طلحة یا ابا بکر

از نیکو حسن استنباط میان قوم سید مخاطبه خصوص ساختن حضرت صدیق را و مباسطه و ملاطفه شیوه نمودن با او زیاده

از آن است که [illegible] ایما است که قوت و عقل صدیق اکبر با قوت و عقل انبیا صلوات الله علیهم [illegible] مناسبت

که تجویز فیض الهی در نفس کامل کسی دیدی آید از آن فیض در چندین سیاق کاملتر منشعب و از صدیق اکبر از آن باب کل

شناخته شده یکی از آن جمله خوابهای صادقه است که به جهت و برای سوی سعادت باشد با سبب تمام نعمت

الله بهمین جهت ساخته است [illegible] واقع آید بعض از آن یکی از این دو وجه در باب تعبیر با بینا نمونه

شود بلکه کاهنان نیز در آن مشارکت [illegible] خوابهای حضرت صدیق که حامل شد او در امر اسلام و خوابی که

بر فرستادن چهار امیر بر حسب شام شد و خواب [illegible] بر استخلاف حضرت فاروق گشت و بیان آن طولی دارد

در روضة الاحباب مذکور است که صدیق اکبر نزدیک به ایام بعثت بخواب دید که ماه از آسمان بر بطحای مکه نازل

شد و بشعبه ای که در آمد و هر او در خانه نور آن منور گشت باز ناگاه طرف آسمان میل نمود و بمدینه فرود آمد و بسیار

از ستارگان بموافقت او حرکت کردند باز ناگاه با ستارگان بمکه رجوع نمود و زمین مکه به نور او [illegible]

گردید و شعفت غائب و بسبب ورود [illegible] اطراف عجم باز منور گشت بعد از آن آنجا بسمت مدینه روان شد

و بمنزل عائشه در آمد پیش از آن زمین بشکافت و ماه در آن ناپدید گشت و چون بیدار شد از همین رویا بظهور

رسید دیگر تعبیر وی رضی الله عنه تو این خواب مردم را و [illegible] عجیبه در آن تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعبیر آن

خواب را بر صدیق اکبر عرض نمود و در خواست تعبیر نمود قال ابن اسحاق فی قصة الطائف بلغنی ان رسول الله صلی

الله علیه وسلم قال لابی بکر و هو محاصر ثقیفا یا ابا بکر انی رأیت انی اهدیت الی قعب [illegible]

و فی قصة رویا النبی صلی الله علیه وسلم غنما سودا دخلت فیها غنم کثیرة بیض قال یا ابا بکر اعبرها فقال ابو بکر [illegible]

... العرب تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم كذلك ... أخرجه الحاكم

وقال ابن هشام في زوائد السيرة حدثني بعض أهل العلم أن إبراهيم بن جعفر المحمودي قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم رأيت أني أتيت بقعبة مملوءة زبدا وتمرا فالتذذت طعمها فاعترض في حلقي منها شيء حين ابتلعتها فأدخل علي يده

فنزعه فقال أبو بكر الصديق رضي الله عنه يا رسول الله هذه سرية من سراياك يأتيك منها بعض ما تحب

ويكون في بعضها اعتراض فيبعث عليا فيسهله وعن عائشة رأيت كأن ثلاثة أقمار سقطن في حجري فقصصت

رؤياي على أبي بكر الصديق قالت فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم ودفن في بيتها قال لها أبو بكر هذا أحد

أقمارك وهو خيرها أخرجه مالك في الموطأ وفي قصة إسلام خالد بن سعيد أنه رأى في المنام أنه وقف به على شفير

النار فذكر من سعتها ما الله أعلم به وكأن أباه يدفعه فيها ورأى رسول الله صلى الله عليه وسلم آخذا بحقويه لا يقع

فيها فذكر ذلك لأبي بكر فقال أبو بكر أريد بك خير هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتبعه وإنك ستتبعه في الإسلام

الذي يحجزك من أن تقع فيها وأبوك واقع فيها فلقي رسول الله صلى الله عليه وسلم فحسن إسلامه أخرجه في الاستيعاب.

[illegible] فراست او با فراست آنحضرت صلى الله عليه وسلم قدم بر قدم او رفتن در بيان حلم مسلم عن سعيد بن

المسيب أن رجلا من أسلم جاء إلى أبي بكر الصديق فقال له إن الآخر زنى فقال له أبو بكر هل ذكرت هذا لأحد غيري فقال

لا فقال له أبو بكر فتب إلى الله واستتر بستر الله فإن الله يقبل التوبة عن عباده فلم تقرره نفسه حتى أتى عمر بن

الخطاب فقال له مثل ما قال لأبي بكر فقال له عمر مثل ما قال له أبو بكر قال فلم تقرره نفسه حتى جاء إلى رسول الله صلى الله عليه

وسلم فقال له إن الآخر زنى قال سعيد فأعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث مرات كل ذلك يعرض

عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى إذا أكثر عليه بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى أهله فقال أيشتكي أبه جنة

فقالوا يا رسول الله والله إنه لصحيح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أبكر أم ثيب فقالوا بل ثيب يا رسول الله فرجم

أخرجه مالك وفي قصة الحديبية وقد ذكرنا ما جواب سخنان او مضمون آنحضرت صلى الله عليه وسلم و غرض ادراز

كلام بي معرفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم تا غايتي كه در صحابه مشهور شد كه ابو بكر اعلم است برسول الله صلى الله عليه وسلم حتى تا

[illegible] كلام آخر آنحضرت صلى الله عليه وسلم ان عبدا خيره الله الحديث بيان كرده ابن عباس قال لما خرج

[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر الصديق رضي الله عنه إنا لله وإنا إليه راجعون أخبر بأنفسهم ليهلكوا قال

قرن

فضیلت اول [illegible] ... ان الله علی نفسه لقد سبق ... ابو بکر الصدیق فعلت ... اخرجه الحاکم

بیهقی که ... و عواد ... حنفیه یعنی ... در ... شد ... علی ... رضی الله عنها حضرت

عائشه را ذیحق داده بود ... حضرت ... فقط ... وقت حیات حضرت صدیق با آخر رسید و آنجا

حضرت صدیقه فرمود که اگر آن زمین را قبض کرده بودی از آن تو بودی و الا کنون مال وارث شد تا بو اخوک ... اختک

صدیقه گفت بود اینها ... الاخری قال ذو بطن بنت خارجة اراها جاریة بعد از آن ام کلثوم متولد شد ...

فی العوالی ... صدیقه ... پیشین ... خواهد گفت حدیث ابو هریره ... رسول الله صلی الله علیه

وسلم من اصبح منکم الیوم صائما قال ابو بکر انا قال فمن تبع منکم الیوم جنازة قال ابو بکر انا قال فمن اطعم الیوم مسکینا

قال ابو بکر انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا قال ابو بکر انا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اجتمعن فی امرء الا دخل

الجنة اخرجه الشیخان و ... حدیث ابو هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من انفق زوجین من شیء فی سبیل الله

نودی من ابواب الجنة ... فمن کان من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة ومن کان من اهل الجهاد

دعی من باب الجهاد ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان ومن کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة فقال

ابو بکر بابی انت وامی یا رسول الله ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورة فهل یدعی احد من تلک الابواب کلها

قال نعم وارجو ان تکون منهم اخرجه الشیخان و یکبار ... ضیافت حضرت صدیق را

با اهل خانه خود ملالی واقع شد و قسم خورد که این طعام را نخورد و اهل خانه و اضیاف هم ... و قسم خوردند

که ما هم نخواهیم خورد تا وقتی که تو نخوری در این هنگام علامت الهی ... رسید و داعیه نقض قسم در دلش پدید آمد و دانست

که این داعیه از کدام منبع جوشیده دست در طعام کرد و در وسط لقمه تا ... خدای عز و جل برکات بسیار

در طعام نهنه فرمود ... این قسم ... الهی ... این داعیه ... و از عجایب صنع

... العقصة بطولها البخاری وفی الاستیعاب ان ثابت بن قیس بن شماس استشهد ... بعض

الصحابة فی النوم فاوصی بان یؤخذ درعه ممن کانت عنده ویباع الی آخر القصة وفی آخرها اذا قدمت المدینة

علی خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقل له ان علی من الدین کذا وکذا وفلان من رقیقی عتیق ... فاجاز ابو بکر

وصیته ولا نعلم احدا اجیزت وصیته بعد موته غیر ثابت بن قیس اما انصاف حضرت صدیق بصفت ...

که اکثر او در وقت زمان ما طریقت گویند در کشف المحجوب گفته است که شیخ [illegible] بوده [illegible] و مر کشف اسرار
کلمة فی التوحید قول ابی بکر الصدیق سبحان من لم یجعل للخلق سبیلا الا بالعجز عن معرفته و صاحب کشف المحجوب در زمره صدیق
اکبر [illegible] دارد [illegible] ان الصفاء صفة الصدیق [illegible] علی التحقیق [illegible] از انچه صفا را اصلی هست و فرعی
اصل [illegible] انقطاع [illegible] است از اغیار و فرع [illegible] خلو دل است از دنیا [illegible] غدار [illegible] در وصف صدیق اکبر هست
[illegible] صفت [illegible] اهل طریقت [illegible] اول [illegible] ذکر کرده [illegible] خطبه او
[illegible] محمد [illegible] صفت دیگر [illegible] فقرا خلعت [illegible]
[illegible] از احیا [illegible] قال الصدیق من ذاق خالص محبة الله شغله ذلک عن طلب الدنیا واوحشه
جمیع البشر [illegible] هست در لوازم محبت [illegible] و از توکل وی رضی الله عنه انست که بیمار [illegible]
[illegible] یا خلیفة رسول الله الا ندعو لک طبیبا ینظر الیک قال قد نظر الی قالوا فما ذا قال لک قال
انی فعال لما ارید اخرجه [illegible] و از توکل وست انچه گفته است که جمیع مال خود را فی سبیل الله [illegible]
[illegible] ابقیت [illegible] الله و رسوله و از ورع [illegible] رضی الله عنه انست که از دست غلام خود [illegible] بود
[illegible] از [illegible] شبهه [illegible] گرفت انگشت [illegible] انداخت [illegible] کرد کذا فی الاحیا وغیره
و از احتیاط وی [illegible] بیت المال [illegible] بیش او باقی مانده بود از عطای او رد کرد به بیت المال [illegible]
[illegible] عائشه [illegible] مغایرة و از احتیاط او و ورع او [illegible] عن ابی قتادة ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر متی توتر قال [illegible] اول اللیل و قال لعمر متی توتر قال آخر اللیل فقال لابی بکر اخذ
هذا بالحزم [illegible] بالقوة اخرجه ابو داود [illegible] و از دعای حضرت صدیق اللهم ارنی
الحق حقا وارزقنی اتباعه وارنی الباطل باطلا وارزقنی اجتنابه ولا تجعله متشابها علی فاتبع الهوی کذا فی
الاحیا [illegible] ابوبکر یضع حصاة فی فمه لیمنع بها نفسه من الکلام کذا فی الاحیاء [illegible] عمر
علی ابی بکر و هو یجبذ لسانه فقال له [illegible] یغفر الله لک فقال ابو بکر هذا اوردنی الموارد اخرجه مالک [illegible]
[illegible] ذکر کرده [illegible] رؤی ابوبکر الصدیق فی النوم فقیل له انک کنت تقول فی لسانک هذا الذی اوردنی الموارد
[illegible] فعل الله بک فقال [illegible] لا اله الا الله [illegible] فی الجنة و از تواضع وی رضی الله عنه انست که چون [illegible]

سفیان را امیر لشکر [illegible] پیاده همراه مشایعت او همراه آمد یزید بن ابی سفیان گفت اما ان ترکب او

انزل فقال ابوبکر ما انت بنازل و ما انا براکب انی احتسب خطای هذه فی سبیل الله اخرجه مالک و از شفقت او

بر خلق [illegible] و تخلی از حظوظ نفس خود قال ابوبکر [illegible] لوددت [illegible] ما [illegible]

[illegible] فی الاحیاء [illegible] و از کمال رقت [illegible] حضرت آمد و با آنحضرت صلی الله علیه و سلم جبرئیل

نشسته بود فقال جبرئیل یا محمد مالی اری ابابکر علیه عباءة قد خللها فی صدره فقال یا جبرئیل انفق ماله علی قبل الفتح

قال فان الله تعالی یقرئه السلام و یقول قل له ارا ض انت عنی فی فقرک هذا ام ساخط فقال ابوبکر اسخط علی

ربی انا عن ربی راض انا عن ربی راض انا عن ربی راض اخرجه الواحدی و البغوی بسند غریب و از کمال زهد

[illegible] الله ما کنت [illegible] اخرجه جماعه و از زهد و

[illegible] الله عنه عن رافع بن ابی رافع قال رافقت ابابکر و کان له کساء فدکی یخله علیه اذا رکب و نلبسه انا و هو اذا

نزلنا و هو الکساء الذی عیرته به هوازن فقالوا اذا الخلال بایع بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم اخرجه ابو [illegible]

[illegible] و قال ابوبکر عند موته [illegible] اغسلوه [illegible] کفنونی فی ثوبین

آخرین فقالت عائشة یا ابتاه فقال ابوبکر الحی احوج الی الجدید من المیت و انما هو للمهلة اخرجه مالک و از خوف

وی رضی الله عنه عن الضحاک قال رای ابوبکر طیرا واقعا علی شجرة فقال طوبی لک یا طیر و الله لوددت انی

مثلک تقع علی الشجرة و تاکل من الثمر ثم تطیر و لیس علیک حساب و لا عذاب و الله لوددت انی کنت شجرة الی جانب الطریق

فمر علی جمل فاخذنی فادخلنی فاه فلاکنی ثم ازدردنی ثم اخرجنی بعرا و لم اکن بشرا اخرجه ابن ابی شیبة و از [illegible]

وی رضی الله عنه عن میمون قال اتی ابوبکر بغراب وافر الجناحین فقال ما صید من صید و لا عضد من شجر الا بما ضیعت من التسبیح

اخرجه ابن ابی شیبة و از تبری او رضی الله عنه از عجب چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود من جر ثوبه خیلاء لم ینظر

الله الیه یوم القیامة فقال ابوبکر ان احد شقی ثوبی یسترخی الا ان اتعاهد ذلک منه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انک لست تصنع

ذلک خیلاء اخرجه البخاری و فی لفظ ابی داود ان الله لا ینظر الی [illegible] خیلاء منکم و از بکاء او رضی الله [illegible] قول عائشة و کان ابوبکر

رجلا بکاء اذا قرأ القرآن لا یملک عینیه اخرجه البخاری فی قصة طویلة و قال ابراهیم النخعی کان ابوبکر یسمی الاواه لرافته

و رحمته و از نفع [illegible] خلق الله را [illegible] مثل ابی بکر مثل القطر [illegible] وقع نفع [illegible] ذکر فی [illegible]

و اشترک ... و عن ابن ابی ملیکة قال ربما سقط الخطام من ید ابی بکر الصدیق قال فیضرب بذراع ناقته

فینیخها فیاخذه قال فقالوا له افلا امرتنا نناولکه فقال ان حبیبی صلی الله علیه وسلم امرنی ان لا اسأل الناس

شیئا رواه احمد و از صدق عزیمت او ... عن ابی قتادة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر مررت بک و انت تقرأ و

انت تخفض من صوتک فقال اسمعت من ناجیت الحدیث اخرجه الترمذی ... از احوال حضرت صدیق

اکبر رضی الله عنه ... بنده ضعیف ... [illegible] ... والعوف ... [illegible]

... رضی الله عنه ... قرآن عظیم ... واقع شده یکی آنکه در وقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

... الاستیعاب ... یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی دیگر آنکه جمع کرده بود قرآن را ... حفظ

کرده بود تمام آن را امام نووی در تهذیب ... تصریح کرده ... یعنی ... آنکه آنحضرت

صلی الله علیه وسلم امر کرد بامامت صدیق حال آنکه در شریعت مقرر شد یؤمهم اقرؤهم و فی لفظ اکثرهم قرآنا ...

دیگر آنکه حضرت صدیق ... سورها میخواند مثل سورة البقره ... دلالت میکند بر حفظ جمیع

و اگر فرض کنیم که صدیق رضی الله عنه تمام قرآن را یاد نداشته باشد ... قطع میکند زیرا که

عن ظهر القلب ... سوم آنکه اول کسیکه ... در جمع قرآن بین اللوحین صدیق اکبر بود که با التماس

فاروق اعظم اهتمام این امر عظیم فرمود ... و بسبب آن قرآن در شرق و غرب ... گشت چهارم

آنکه در بعض مواضع مشکله حل اشکال ... در خطب حضرت صدیق ... اما الحل ... رضی الله عنه ...

علم حدیث ... یکی آنکه استفسار علم کرده است از منبع العلم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علمنی دعاء

ادعو به فی صلوتی قال قل اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک و ارحمنی

انک انت الغفور الرحیم اخرجه احمد و الشیخان و غیرهما عن ابی هریرة قال قال ابوبکر یا رسول الله مرنی بشیء

اقوله اذا اصبحت و اذا امسیت قال قل اللهم عالم الغیب و الشهادة فاطر السموات و الارض رب کل شیء و ملیکه

اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و من شر الشیطان و شرکه قال قلها اذا اصبحت و اذا امسیت و اذا

اخذت مضجعک اخرجه الترمذی و عن ابی بکر الصدیق قال کنت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فانزلت هذه الآیة

من یعمل سوءا یجز به و لا یجد له من دون الله ولیا و لا نصیرا فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا ابابکر الا اقرئک آیة انزلت

علي قلت بلى يا رسول الله [illegible] الا اني وجدت انقضاضا في ظهري حتى تمطات لها فقال رسول الله صلى

الله عليه وسلم اما انت يا ابا بكر واصحابك المؤمنون فتجزون بذلك في الدنيا حتى تلقوا الله وليست لكم ذنوب واما

الآخرون فيجمع ذلك لهم حتى يجزوا به يوم القيمة اخرج ابو يعلى عن حذيفة عن ابي بكر [illegible] عن النبي

صلى الله عليه وسلم وانا اخبره ابو بكر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الشرك فيكم اخفى من دبيب النمل فقلت يا

رسول الله وهل الشرك الا ما عبد من دون الله قال ثكلتك امك يا صديق الشرك فيكم اخفى من دبيب النمل الا اخبرك

بقول يذهب صغيره وكبيره قال قلت بلى يا رسول الله قال تقول كل يوم ثلث مرات اللهم اني اعوذ بك ان اشرك

بك وانا اعلم واستغفرك لما لا اعلم والشرك ان يقول اعطاني الله وفلان والند ان يقول الانسان لولا فلان

لقتلني فلان اخرجه ابو يعلى بسند غريب قسم ثاني از آنکه تصدیق [illegible] حدیث از مرویات او در دست محدثین

باقی مانده است واین معنی بنسبت بمناقب حضرت صدیق وکثرت صحبت او ودر مشاهد حضور قلیل است نه بسیار

لیکن دو وجه سبب آنکه حضرت روایت بازداشت یکی آنکه جمع کبار احوال حضرت صدیق است و آن آنست که وی بعد

موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو سال وچند ماه در قید حیات بود مشغول ماند بقتال اهل ردة و [illegible]

زکوة مانعین بتجهیز جیوش برای جهاد فارس وروم اگر این را [illegible] منجرا [illegible] کامل کن [illegible] بعضی از فضلا

صحابه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنویه بشان ایشان با علمیة فرموده چون مدت دراز باقی ماندند از ایشان

حدیث چندانی در دست محدثین نماند مثل معاذ بن جبل ودیگر [illegible] در [illegible] حدیث [illegible] آنست که

مجلس حضرت صدیق غالبا بجماعه بود [illegible] مجلس نشد [illegible] حدیث [illegible] بلکه اکثر آن احادیث از زبان

آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیده بودند وهنوز مختصر [illegible] قلیلی مثل [illegible]

[illegible] قلة [illegible] بیان کرده است [illegible] در خطب امام [illegible] واما موقوفات [illegible]

[illegible] طلبیدیم بعض [illegible] مثل حدیث [illegible] احادیث [illegible]

[illegible] حدیث [illegible] احادیث الرجل گویند [illegible] معاشره [illegible] الذریت و [illegible] احمد عن عبد الرزاق

قال اهل مكة يقولون اخذ ابن جريج الصلوة من عطاء واخذ عطاء من ابن الزبير واخذها ابن الزبير من ابي بكر واخذها ابو بكر من

النبي صلى الله عليه وسلم ما رأيت احدا احسن صلوة من ابن جريج [illegible] در کتب [illegible] صفة صلوة بطريق اهل مکه [illegible]

معدود نمودند از جمله حدیث و حفظ من جلو الله العافیة وحدیث ... فی الملاء حدیث لا امر من مستخلف
... علیه استغفار و تخریج جمیع احادیثی که مشهور است بیان ناس بروایة اصحاب ابی بکر و حدیث به روایة
... ابن عمر و ... را بروایة ... احادیث ... واما روایة آن که هیچ ... حدیث
... بروایة عبد الرحمن بن ابی بکر ... وحدیث الذهب ... بروایة ابی رافع وحدیث من
کذب علی متعمدا وحدیث اتقوا النار ولو بشق تمرة وحدیث ما بین منبری و بیتی روضة من ریاض الجنة و حدیث
شفاعة آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحدیث ... یخرج بعض اهل النار من النار بشفاعة الشهداء و غیرهم و حدیث
... فی البیع وحدیث من ... حدیث ... المیت یعذب ببکاء
اهله علیه وحدیث یدخل الجنة سبعون الفا بلا حساب ... وحدیث السواک مطهرة للفم وحدیث
المدینة ... و شیء کثیر من هذا الجنس وهذه الاحادیث کلها احمد وابو یعلی فی مسندیهما واخرج ... عن
... ابی حازم عن ابی بکر حدیث ... اشد ... حضرت صلی الله علیه وسلم ... صدیق اکبر آنرا حل کرد ... و طمانینت
حضرت صلی الله علیه وسلم بر معضلی که پیش آمد صدیق اکبر آنرا حل کرد ... از ... تا آنکه تقدم وی رضی الله عنه در علم شریعت او رعیت را بر منهاج تربیت انبیاء روشن گشت و جمله
نکرد واقع شد تا آنکه تقدم وی رضی الله عنه در علم شریعت او رعیت را بر منهاج تربیت انبیاء روشن گشت و جمله
از آن جمله آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم دنیا برفیق اعلی انتقال فرمود تشویشهای ... بجا
باشد بعضی آنکه این موت ... الوحی ... می آید و کان بعضی آنکه موت منافی مرتبه نبوت
و طائفه که نفاق ... عزم ... دین در حضرت ... صدیق اکبر اول حال ... آنحضرت
دعا ... از روی مبارک ... و ... تعین ... و ... انبیاء
و انبیاء و خلیفه ... مشکل شد آنگاه بمسجد ... و خطبه بلیغ ... عن ابن عمر قال لما قبض رسول
الله صلی الله علیه وسلم کان ابو بکر فی ناحیة المدینة ... فدخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو مسجی فوضع فاه علی جبین
رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یقبله ویبکی ویقول بابی انت وامی طبت حیا وطبت میتا فلما خرج مر بعمر بن
الخطاب وهو یقول ما مات رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا یموت حتی یقتل الله المنافقین وحتی یخزی الله المنافقین قال
وکانوا قد استبشروا بموت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرفعوا رؤسهم فقال ایها الرجل اربع علی نفسک فان رسول الله

شاد

صلی الله علیه وسلم قد مات ثم تلا إنك ميت وإنهم ميتون وقال وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد أفإن مت فهم

الخالدون قال ثم أتى المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال أيها الناس إن كان محمد إلهكم الذي تعبدون فإن إلهكم قد مات وإن

كان إلهكم الذي في السماء فإن إلهكم لم يمت ثم تلا وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم

على أعقابكم حتى ختم الآية ثم نزل وقد استبشر المسلمون بذلك واشتد فرحهم وأخذت المنافقين الكآبة قال عبد الله بن

عمر فوالذي نفسي بيده لكأنما كانت على وجوهنا أغطية فكشفت أخرج ابن أبي شيبة وأخرج جماعة نحو هذه القصة

[illegible] دارند عائشه وغيره وازانجمله آنكه در محل دفن وكيفيت صلاة [illegible] اختلاف شد فرمود حضرت صديق [illegible]

[illegible] دخلت في مسند أبي يعلى فلما فرغ من جهاز رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] وضع على سريره وقد كان

المسلمون اختلفوا في دفنه فقال قائل ندفنه في مسجده وقال قائل ندفنه مع أصحابه فقال أبو بكر إني سمعت رسول الله

صلى الله عليه وسلم يقول ما قبض نبي إلا دفن حيث قبض فرفع فراش رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي توفي فيه

فحفر تحته ثم دعا الناس يصلون على رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلون عليه [illegible] الرجال حتى إذا فرغ منهم أدخل النساء حتى

إذا فرغ من النساء أدخل الصبيان ولم يؤم الناس على رسول الله صلى الله عليه وسلم أحد فدفن رسول الله صلى الله عليه وسلم

من أوسط الليل ليلة الأربعاء وبعد از آن در آن وقت بهوش رسيد اعلم اختلافي كه بسبب آن اجتماع انصار بود در سقيفه

بني ساعده بجهت بيعت سعد بن عباده و اين حال آنكه اگر تدبير حضرت صديق وفاروق مباشر دفع آن نميشد

مثل سيف [illegible] آمده [illegible] حضرت صديق وفاروق در سقيفه [illegible] نمودند بيعت [illegible] قطع آن [illegible]

نمودند ورواة علم در نقل اين بيان حاملين مختلف اند هر يكي چيزي حفظ كرد و چيزي ترك نمود درين محل روايتي چند بر

[illegible] ناقص منتج كرده [illegible] ذكر كانت [illegible] خطبه بليغه بيان كرد [illegible]

[illegible] كه انصار گفتند يا معشر قريش منا أمير ومنكم أمير فقام [illegible] فقال أنا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب [illegible]

[illegible] فقال أبو بكر على رسلك [illegible] فحمد الله وأثنى عليه ثم قال يا معشر الأنصار [illegible]

ما ننكر فضلكم ولا بلاءكم في الإسلام ولا حقكم الواجب علينا ولكنكم قد عرفتم أن هذا الحي من قريش بمنزلة من العرب ليس بها غيرهم

وأن العرب لن تجتمع إلا على رجل منهم فنحن الأمراء وأنتم الوزراء فاتقوا الله ولا تصدعوا الإسلام ولا تكونوا أول

من أحدث في الإسلام ألا وقد رضيت لكم أحد هذين الرجلين لي ولأبي عبيدة بن الجراح فأيهما أخذتم فهو لكم ثقة قال فوالله

اعجبني حتى كنت احب ان اقوله الا وقد قاله يومئذ غير هذه الكلمة فوالله لان اقدم ثم احيى ثم اقتل ثم احيى في غير
معصية احب الي من ان اكون اميرا على قوم فيهم ابو بكر قال ثم قلت يا معشر الانصار يا معشر المسلمين ان اولى
الناس بامر رسول الله صلى الله عليه وسلم من بعده ثاني اثنين اذ هما في الغار ابو بكر السباق المبين ثم اخذت بيده
وبادرني رجل من الانصار فضرب على يده قبل ان اضرب على يده ثم ضربت على يده وتتابع الناس وميل على سعد بن عبادة
فقال قائل قتلتم سعدا فقلت اقتلوه قتله الله ثم انصرفنا وقد جمع الله امر المسلمين بابي بكر فكانت لعمر الله كما قلتم اعطى الله
خيرها ووقى شرها فمن عاد الى مثلها فاقتلوه الحديث بطوله اخرجه البخاري وابن ابي شيبة وهذا لفظ ابن ابي شيبة
واما رواية عبد الله بن مسعود قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الانصار منا امير ومنكم امير قال فاتاهم
عمر فقال يا معشر الانصار الستم تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر ابا بكر ان يصلي بالناس قالوا بلى قال فايكم
تطيب نفسه ان يتقدم ابا بكر قالوا نعوذ بالله ان نتقدم ابا بكر اخرجه ابن ابي شيبة واما رواية عبد الله بن عون عن محمد
بن سيرين عن رجل من بني زريق قال لما كان ذلك اليوم خرج ابو بكر وعمر حتى اتيا الانصار فقال ابو بكر يا معشر الانصار
انا لا ننكر حقكم ولا ينكر حقكم مؤمن وانا والله ما اصبنا خيرا الا شاركتمونا فيه ولكن لا ترضى العرب ولا تقر الا على
رجل من قريش لانهم افصح الناس السنة واحسن الناس وجوها واوسط العرب دارا واكثر الناس شجنة في العرب فهلموا الى
عمر فبايعوه قال فقالوا لا فقال عمر لم قالوا نخاف الاثرة قال عمر اما ما عشت فلا قال فبايعوا ابا بكر فقال
ابو بكر لعمر انت اقوى مني فقال عمر انت افضل مني فقالاها الثانية فلما كانت الثالثة قال عمر ان قوتي لك مع فضلك
قال فبايعوا ابا بكر قال محمد ولقي الناس عند بيعة ابي بكر ابا عبيدة بن الجراح فقال اتولوني وفيكم ثالث ثلاثة يعني ابا بكر
قال ابن عون فقلت لمحمد من ثالث ثلاثة قال ثاني اثنين اذ هما في الغار اخرجه ابن ابي شيبة واما رواية
ابي سعيد الخدري قال لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا منا فنرى ان يلي هذا الامر رجلان احدهما
منكم والآخر منا قال فتتابعت خطباء الانصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين ونحن انصاره كما كنا انصار رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقام ابو بكر فقال جزاكم الله خيرا يا معشر الانصار وثبت قائلكم ثم قال والله لو فعلتم ذلك لما صالحتكم

اخرجه

أخرج ابن أبي شيبة من رواية حميد بن عبد الرحمن فانطلق أبو بكر وعمر يتقاودان حتى أتوهم فتكلم أبو بكر

فلم يترك شيئا أنزل في الأنصار ولا ذكره رسول الله صلى الله عليه وسلم من شأنهم إلا وذكره وقال لقد

علمتم أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو سلك الناس واديا وسلكت الأنصار واديا سلكت وادي الأنصار

ولقد علمت يا سعد أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وأنت قاعد قريش ولاة هذا الأمر فبر الناس تبع لبرهم وفاجرهم

تبع لفاجرهم فقال له سعد صدقت نحن الوزراء وأنتم الأمراء أخرجه أحمد من [illegible] ما ينعقد [illegible]

[illegible] أخرج

البخاري من الزهري قال أخبرني أنس بن مالك أنه سمع خطبة عمر الآخرة حين جلس على المنبر وذلك الغد من يوم توفي

النبي صلى الله عليه وسلم فتشهد وأبو بكر صامت لا يتكلم قال كنت أرجو أن يعيش رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى

يدبرنا يريد بذلك أن يكون آخرهم فإن يك محمد صلى الله عليه وسلم قد مات فإن الله قد جعل بين أظهركم نورا

تهتدون به هدى الله محمدا صلى الله عليه وسلم وإن أبا بكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وثاني اثنين فإنه

أولى المسلمين بأموركم فقوموا فبايعوه وكانت طائفة منهم قد بايعوه قبل ذلك في سقيفة بني ساعدة و

كانت بيعة العامة على المنبر قال الزهري عن أنس بن مالك سمعت عمر قال لأبي بكر يومئذ اصعد المنبر فلم يزل

به حتى صعد المنبر فبايعه الناس عامة وأخرج الحاكم من حديث أبي سعيد الخدري فلما قعد أبو بكر على المنبر نظر في

وجوه القوم فلم ير عليا فسأل عنه فقام ناس من الأنصار فأتوا به فقال أبو بكر ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وختنه

أردت أن تشق عصا المسلمين فقال لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام

فسأل عنه حتى جاءوا به فقال ابن عمة رسول الله صلى الله عليه وسلم وحواريه أردت أن تشق عصا المسلمين فقال

لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعاه وأخرج الحاكم من حديث إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف

أن عبد الرحمن بن عوف كان مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه وأن محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير ثم قام أبو بكر

فخطب الناس واعتذر إليهم وقال والله ما كنت حريصا على الإمارة يوما ولا ليلة قط ولا كنت راغبا

فيها ولا سألتها الله عز وجل في سر ولا علانية ولكني أشفقت من الفتنة وما لي في الإمارة من راحة ولكن

قلدت أمرا عظيما ما لي به من طاقة ولا يد إلا بتقوية الله عز وجل ولوددت أن أقوى الناس عليها مكاني

بيعتهم قبلها المهاجرون منه ما فاتوه وانا قمنا به قال علي رضي الله عنه والزبير ما غضبنا الا لانا قد اخرنا عن المشاورة
وانا نرى ابابكر احق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الغار وثاني اثنين وانا لنعلم بشرفه
وكبره ولقد امره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة بالناس وهو حي چون امام خلافت بر حضرت صديق
مستقر شد اول مسئله عظيم كه فرمود تنفيذ بعث بود در ميان ... ومنصب خلافت ... تعالى
... تحقيق اين مسئله از مقالات ... شده با روايات مختلفه مشروح فرموده تا آنكه اشكال مرتفع شد
... بعد يكماه از وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم منادى صديق ندا در داد كه البته
با اسامه ... اين اول غازى ... كه ... بايستد ... نداد روانه شد بعد از آن بر سر منبر بر آمد ... ...
كه گفت حمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس ... ان هذا ... فقد ... بسنته ... صلى الله
عليه وسلم فلا تطيعها انه كان معصوما من الشيطان وانه كان ينزل عليه الوحي من السماء اخرجه احمد ... ابي
برزة الاسلمي قال غلظ رجل الى ابي بكر الصديق فقال ابو برزة الا اضرب عنقه قال ... ليست هذه لاحد
بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرجه احمد وابو يعلى بطرق مختلفة والحاكم ... عن ... ابي مليكة
قيل لابي بكر الصديق يا خليفة الله فقال بل خليفة محمد صلى الله عليه وسلم وانا راضي بها اخرجه احمد وابو يعلى بطرق
مختلفة ... انها تمسكت بهذا البيت وابو بكر رضي الله عنه يقضي به ... ليس ... الغمام ...
فان السيل ... لا ... فقال ابو بكر ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرجه ابو احمد وابو يعلى بعد ازان ...
ديگر پديد آمد در تاويل آيه ... لا يضركم من ضل اذا اهتديتم واحتمال ترك مواخذه امر معروف ... پديد
حضرت صديق خطبه بر خواند ايها الناس ... هذه الآية وتضعونها على غير موضعها ... يا ايها الذين
آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم ... سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الناس اذا راوا المنكر
... ان يعمهم الله بعقابه اخرجه احمد وابو يعلى بطرق مختلفة بعد از آن اشكالي ديگر ظاهر گرديد
... منع كنندگان زكوة حال آنكه بكلمه اسلام متكلم بودند حضرت صديق اظهار فرمود كه تاويل ...
دين ... عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا
قالوها عصموا مني دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم على الله فلما كانت الردة قال عمر لابي بكر وقد سمعت ...

صلی الله علیه وسلم یقول کذا و[illegible] بین الصلوة والزکوة ولاقاتلن من فرق بینهما قال فقلوا

مع [illegible] وکان [illegible] العزم [illegible] هذا اللفظ [illegible] فی روایة قال عمر فوالله ما هو الا ان رایت الله

قد شرح صدر ابی بکر للقتال فعرفت انه الحق و درین موضع سوی دو دقیقه [illegible] حضرت [illegible] یکی آنکه

[illegible] کرد [illegible] سبب [illegible] ازان

در امضای جیش اسامه [illegible] واقع شد [illegible] نفع آن ظاهر شد موقوف گشت عن ابی هریرة [illegible]

[illegible] قال [illegible] فقیل له یا ابا هریرة

فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وجه اسامة [illegible] الی الشام فلما نزل بذی خشب قبض النبی صلی

الله علیه وسلم وارتدت العرب حول المدینة فقال [illegible] الکلاب [illegible] ازواج النبی صلی الله علیه

وسلم [illegible] وجهه رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] اسامة [illegible]

الا [illegible] فلقوهم [illegible]

[illegible] مذکور فی الصواعق معزوا للبیهقی وابن عساکر [illegible] قتال مرتدین

واقع شد [illegible] صدیق اکبر [illegible] آنحضرت [illegible] بالسیف قال عمر یا

خلیفة رسول الله تالف الناس وارفق بهم فقال [illegible] فی الجاهلیة [illegible] انقطع الوحی وتم

الدین اینقص وانا حی مذکور فی المشکوة معزوا الی رزین [illegible] یا خلیفة رسول الله

[illegible] مذکور فی الصواعق وغیره [illegible] قتال مرتدین [illegible]

[illegible] صدیق [illegible] خالد بن ولید روایة کرد [illegible] بر دست خالد واقع شد [illegible]

[illegible] خالد بن الولید فی قتال اهل الردة وقال [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نعم عبد الله واخو العشیرة

خالد بن الولید سیف من سیوف الله سله الله عز وجل علی الکفار والمنافقین [illegible]

[illegible] حضرت عثمان و [illegible] بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] رجالا

من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حزنوا علیه حتی کاد بعضهم یوسوس وفی بعض الفاظ الحدیث انه ابتلوا

[illegible] فی روایة محمد بن جبیر بن مطعم عن عثمان قال تمنیت [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] شیطان فی الغضب [illegible] علی این [illegible] حضرت صدیق اکبر [illegible]

از حد دانسته بوده ارتکاب فرموده‌اند نبی صلی الله علیه وسلم [illegible] ان تعودوا [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] احمد [illegible] و [illegible] بطرق مختلفه والفاظ متغایره [illegible] بعضها بعضا [illegible] ثابت گشته [illegible]

[illegible] تمام صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالت انتقال که سرتاسر [illegible] صحبت

[illegible] جون سعادت صحبت از دست رفت [illegible] منقول شد [illegible] افتادند و حدیث [illegible]

[illegible] آنست [illegible] که خلیفه مطلق بعد آنحضرت و نایب [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

طریقه ذکر [illegible] تعلیم [illegible] طرق حدیث مفهوم گشت [illegible] فاویل الناس [illegible]

[illegible] اهل [illegible] طریقه صوفیه است که از دست [illegible] اول رضی الله عنه [illegible] بطهور [illegible]

[illegible] از آن حضرت مرتضی رضی الله عنه صلوة استغفار را از صدیق اکبر اخذ نموده و بآن اعتنا تمام فرموده

عن علی قال کنت اذا سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثا نفعنی الله بما شاء منه و اذا حدثنی عنه غیره

استحلفته فاذا حلف لی صدقته وان ابابکر حدثنی وصدق ابوبکر انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من

عبد یذنب ذنبا فیتوضأ فیحسن الوضوء ثم یصلی رکعتین فیستغفر الله عز وجل الا غفر له اخرجه احمد و [illegible]

بطرق متعدده [illegible] اشکالات آن بود که حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها و حضرت

عباس رضی الله عنه بظاهر عموم آیه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین متمسک شده میراث آنحضرت

صلی الله علیه وسلم طلب کردند [illegible] مشکل [illegible] مخالف قاعده شرع باشد و اگر ندهند ملال [illegible]

بیت لازم آید حضرت صدیق در [illegible] [illegible] که میراث بردن را از پیغامبر صلی الله علیه وسلم

این حدیث [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] متعدده [illegible] نمود و با حضرت فاطمه رضی الله عنها و سایر [illegible]

آنقدر ملاطفه فرمود که [illegible] نقصان آن [illegible] همین [illegible] مشکل دیگر [illegible] مشکلات [illegible]

آمد و آن اینست که [illegible] بنی هاشم [illegible] حضرت فاطمه رضی الله عنها [illegible] شده در باب [illegible] خلاف [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] تدبیری که با [illegible] [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شده [illegible] ملاطفه فرمودند [illegible] این قصه [illegible] را [illegible] کرد [illegible]

بونیم

اهل بیت را ضرب و جرح کرده منتسب بخیانت نمودند چنانچه حین بویع لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم کان علی و
الزبیر یدخلان علی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم فیشاورونها و یرتجعون فی امرهم فلما بلغ ذلک
عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول الله و الله ما من احد احب الینا من ابیک و ما من
احد احب الینا بعد ابیک منک و ایم الله ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت
قال فلما خرج عمر جاؤها فقالت تعلمون ان عمر قد جاءنی و قد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت و ایم الله لیمضین
لما حلف علیه فانصرفوا راشدین فروا رایکم و لا ترجعوا الی فانصرفوا عنها فلم یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی
بکر اخرجه ابن ابی شیبة و من ذلک ان فاطمة رضی الله عنها بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم ارسلت الی
ابی بکر الصدیق تسأله میراثها من رسول الله صلی الله علیه و سلم مما افاء الله علیه بالمدینة و فدک و ما بقی من خمس
خیبر فقال ابو بکر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل آل محمد فی هذا المال و انی
و الله لا اغیر شیئا من صدقة رسول الله صلی الله علیه و سلم عن حالها التی کانت علیها فی عهد رسول الله صلی الله
علیه و سلم و لاعملن فیها بما عمل به رسول الله صلی الله علیه و سلم فابی ابو بکر ان یدفع الی فاطمة منها شیئا فوجدت
فاطمة علی ابی بکر فی ذلک فقال ابو بکر و الذی نفسی بیده لقرابة رسول الله صلی الله علیه و سلم احب الی ان اصل
من قرابتی و اما الذی شجر بینی و بینکم من هذه الاموال فانی لم آل فیها عن الخیر و لم اترک امرا رأیت رسول الله صلی
الله علیه و سلم یصنعه فیها الا صنعته اخرجه احمد و البخاری و غیرهما و منها ما اخرجه احمد و فی روایة ان فاطمة بنت رسول
الله صلی الله علیه و سلم سألت ابا بکر بعد وفاة رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یقسم لها میراثها مما ترک رسول الله
صلی الله علیه و سلم مما افاء الله علیه فقال لها ابو بکر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا نورث ما ترکناه صدقة فغضبت
فاطمة علیها السلام فهجرت ابا بکر رضی الله عنه فلم تزل مهاجرته حتی توفیت قال و عاشت بعد وفاة رسول الله
صلی الله علیه و سلم ستة اشهر قال و کانت فاطمة علیها السلام تسأل ابا بکر نصیبها مما ترک رسول الله صلی الله علیه
و سلم من خیبر و فدک و صدقته بالمدینة فابی ابو بکر ذلک علیها و قال لست تارکا شیئا کان رسول الله صلی الله علیه
و سلم یعمل به الا عملت به انی اخشی ان ترکت شیئا من امره ان ازیغ فاما صدقته بالمدینة فدفعها عمر الی علی و عباس فغلبه
علیها علی و اما خیبر و فدک فامسکهما عمر رضی الله عنه و قال هما صدقة رسول الله صلی الله علیه و سلم کانتا لحقوقه التی

موده وقرابته وأمرها إلى ... الأمر قال فهما على ذلك اليوم ... وعنه عن عقبة بن الحارث قال خرجت مع

أبي بكر رضي الله عنه من صلاة العصر بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم بليال وعلي يمشي إلى جنبه فمر بحسن بن علي

يلعب مع الغلمان فاحتمله على رقبته وقال بأبي شبيه بالنبي ليس شبيها بعلي قال وعلي رضي الله عنه يضحك وعن عائشة

قالت إن فاطمة أرسلت إلى أبي بكر تسأله ميراثها من النبي صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه من المدينة

وفدك وما بقي من خمس خيبر فقال أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا صدقة إنما يأكل آل

محمد من هذا المال وإني والله لا أغير شيئا من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كانت عليها في عهد

رسول الله صلى الله عليه وسلم ولأعملن فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها

شيئا فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم ستة

أشهر فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلا ولم يؤذن بها أبا بكر وصلى عليها وكان لعلي من الناس وجه

حياة فاطمة فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته ولم يكن بايع تلك الأشهر

فأرسل إلى أبي بكر أن ائتنا ولا يأتنا معك أحد كراهية لمحضر عمر فقال عمر والله لا تدخل عليهم وحدك فقال

أبو بكر وما عسيتهم أن يفعلوا بي والله لآتينهم فدخل عليهم أبو بكر فتشهد علي فقال إنا قد عرفنا فضلك وما

أعطاك الله ولم ننفس عليك خيرا ساقه الله إليك ولكنك استبددت علينا بالأمر وكنا نرى لقرابتنا من رسول

الله صلى الله عليه وسلم نصيبا حتى فاضت عينا أبي بكر فلما تكلم أبو بكر قال والذي نفسي بيده لقرابة

رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب إلي من أن أصل قرابتي وأما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الأموال

فإني لم آل فيها عن الخير ولم أترك أمرا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها إلا صنعته فقال علي لأبي بكر موعدك

العشية للبيعة فلما صلى أبو بكر الظهر رقي المنبر فتشهد وذكر شأن علي وتخلفه عن البيعة وعذره بالذي اعتذر

إليه ثم استغفر وتشهد علي فعظم حق أبي بكر وحدث أنه لم يحمله على الذي صنع نفاسة على أبي بكر ولا إنكارا للذي فضله

الله به ولكنا كنا نرى لنا في هذا الأمر نصيبا فاستبد علينا فوجدنا في أنفسنا فسر بذلك المسلمون وقالوا أصبت وكان

المسلمون إلى علي قريبا حين راجع الأمر المعروف رواه البخاري وعن أبي سعيد الخدري قال قال أبو بكر ألست أحق الناس

بها ألست أول من أسلم ألست صاحب كذا رواه الترمذي بعد از آنكه مهمات ... حضرت ... آن بود كه سراي

امر

است آنحضرت صلی الله علیه و سلم قاعده مرتب فرمایند و مسایل اجتهادیه بکدام راه سلوک نمایند و ترتیب ادلهٔ
شرعیه بچه اسلوب بعمل آمدند لابد است تا آنچه مجتهد درین جز مرین قاعده عمل میکند و دو ... رضی الله عنه تتبع کرده
جمیع مجتهدین شد بوضع این قاعده فخرج میمون بن مهران قال کان ابوبکر اذا ورد علیه الخصم نظر فی کتاب الله
فان وجد فیه ما یقضی بینهم قضی به وان لم یکن فی الکتاب وعلم من رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک الامر سنة
قضی به فان اعیاه خرج فسأل المسلمین وقال اتانی کذا وکذا فهل علمتم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قضی فی ذلک
بقضاء فربما اجتمع الیه النفر کلهم یذکر من رسول الله صلی الله علیه وسلم فیه قضاء فیقول ابوبکر الحمد لله الذی جعل فینا من
یحفظ علی نبینا فان اعیاه ان یجد فیه سنة من رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع رؤس الناس وخیارهم فاستشارهم
فاذا اجتمع رأیهم علی امر قضی به رواه الدارمی بعد از آن در میراث جده مسئله وارد شد حضرت صدیق تفحص
بلیغ فرمودند تا آنکه حدیث ظاهر شد و مسئله منقح گشت عن الزهری قال جاءت الی ابی بکر جدة ام اب او ام ام فقالت
ان ابن ابنی او ابن بنتی توفی وبلغنی ان لی نصیبا فما لی فقال ابوبکر ما سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال فیها شیئا وسأسأل الناس فلما صلی الظهر قال ایکم سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی الجدة شیئا فقال
المغیرة بن شعبة انا قال ما ذا قال اعطاها رسول الله صلی الله علیه وسلم سدسا قال أیعلم ذلک احد غیرک فقال محمد
بن مسلمة صدق فاعطاها ابوبکر السدس فجاءت الی عمر مثلها فقال ما ادری ما سمعت فیه من رسول الله صلی الله علیه وسلم
فیها شیئا وسأسأل الناس فحدثوه بحدیث المغیرة بن شعبة ومحمد بن مسلمة فقال عمر ایکما خلت به فلها السدس فان اجتمعتما
فهو بینکما رواه مالک والدارمی وهذا لفظ الدارمی بعد از آن در میراث جد اختلاف افتاد که وی عند عدم
پدر ... برادر است یا قایم مقام پدر است شبیه به پدر ... و شبیه به برادر صحابه درین باب اقوال شتی دارند و فقه
هر قول وارد و علی المرتضی قولی و عبدالله بن مسعود قولی و زید بن ثابت قولی و از بعضی نوع تردد و رجوع منقول گشت
... بهم اقوال درین باب قول صدیق اکبر است قال ابن عباس و ابن الزبیر اما الذی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لو کنت متخذا خلیلا لاتخذته خلیلا فانه انزله ابا یعنی قول الاول الدارمی وقول الثانی البخاری و ... حسن ان
جد ... سنت دان ابابکر جعل الجد ابا ولکن الناس تحیروا اخرجه الدارمی بعد از آن ... اختلاف
واقع شد و بعد از آن اکثر صحابه ... ما ... فضل اصحاب النبی صلی الله علیه

مثل شیئی ما اعضلت بهم الصلاة صدیق اکبر مقصد می جواب آن شد عن الشعبی قال سئل ابو بکر عن الکلالة فقال انی ساقول فیها برایی فان یکن صوابا فمن الله وان یکن خطأ فمنی ومن الشیطان اراه ما خلا الوالد والولد فلما

استخلف عمر قال انی لاستحیی الله ان ارد شیئا قاله ابو بکر اخرجه الدارمی بعد از آن قدمعد شریف خبر بخشیدی داد

بالجمله که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... صحابه را جمع ... معقول ... بود ... منع می نمود و پس بغیر ... شدند آن معنی شد صدیق اکبر ... تعیل آن کرد عماد بن عمار قال ان

الشراب کانوا یضربون علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بالایدی والنعال حتی توفی رسول الله صلی الله علیه

وسلم فکانوا فی خلافة ابی بکر اکثر منهم فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابو بکر لو فرضنا لهم حدا فتوخوا

ما کانوا یضربون علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فکان ابو بکر یجلدهم اربعین حتی توفی الحدیث اخرجه الحاکم والبیهقی

وغیرهما واللفظ للحاکم بعد از آنکه خدا ... بهیئت مرتدین انداخت و مرتدین جوق جوق نادم شده بیعت

حضرت صدیق آمدند وی رضی الله عنه در باب آن جماعات کلمات عجیبه ... حال مرتجل ... عن طارق بن

شهاب ... الی ابی بکر انه قال لو قد برزاخة تتبعون اذناب الابل حتی یری الله خلیفة نبیه والمهاجرین امرا یعذرکم

به اخرجه البخاری وفی روایة عبید الله بن عبد الله لما ارتد من ارتد علی عهد ابی بکر اراد ابو بکر ان یجاهدهم فقال

عمر اتقاتلهم وقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله حرم ماله

ودمه الا بحق وحسابه علی الله فقال ابو بکر الا اقاتل من فرق بین الصلوة والزکوة والله لاقاتلن من فرق بینهما حتی

اجمعهما قال عمر فقاتلنا معه فکان رشدا فلما ظفر بمن ظفر منهم قال اختاروا بین خطتین اما حرب مجلیة

او الخطة المخزیة قالوا هذه الحرب المجلیة قد عرفناها فما الخطة المخزیة قال تشهدون علی قتلانا انهم فی الجنة وعلی قتلاکم

انهم فی النار ففعلوا رواه ابن ابی شیبة ... آنحضرت صدیق با ... العاص ... طرف ...

... جهاد شام فوج مسلمین ... بسر یزید بن ابی سفیان را امیر ... شام ساخت و ... وداع او ...

عجیبه ... رعایت آن ... مسلمین ... جمیع ... از یحیی بن سعید ان ابا بکر الصدیق بعث جیوشا الی

الشام فخرج یمشی مع یزید بن ابی سفیان وکان امیر ربع من تلک الارباع فزعموا ان یزید قال لابی بکر اما ان ترکب واما

ان انزل فقال ابو بکر ما انت بنازل وما انا براکب انی احتسب خطای هذه فی سبیل الله ... فزعموا انه

وجدوا أنفسهم في سبيل الله فذرهم وما زعموا أنهم حبسوا أنفسهم له وستجد قوما فحصوا عن أوساط رؤوسهم من الشعر فاضرب
ما فحصوا عنه بالسيف وإني موصيك بعشر لا تقتلن امرأة ولا صبيا ولا كبيرا هرما ولا تقطعن شجرا مثمرا ولا تخربن عامرا ولا تعقرن
شاة ولا بعيرا إلا لمأكلة ولا تحرقن نخلا ولا تغرقنه ولا تغلل ولا تجبن أخرجه مالك وفي الرياض عن يزيد بن أبي سفيان قال
قال أبو بكر حين بعثني إلى الشام يا يزيد إن لك قرابة عسيت أن تؤثرهم بالإمارة وذلك أكبر ما أخاف
عليك فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ولي من أمر المسلمين شيئا فأمر عليهم أحدا محاباة فعليه لعنة الله لا يقبل الله
منه صرفا ولا عدلا حتى يدخله جهنم ومن أعطى أحدا حمى الله فقد انتهك في حمى الله شيئا بغير حقه فعليه لعنة الله أو قال
برئت منه ذمة الله عز وجل أخرجه أحمد وذكر الواقدي في كتاب فتوح الشام في قصة وصية أبي بكر يزيد بن أبي سفيان
عند الوداع فقال تقدم يزيد بن أبي سفيان وقال يا خليفة رسول الله أوصني قال إذا سرت فلا تعنف على أصحابك
وذكر الواقدي أيضا في قصة وصية أبي بكر عمرو بن العاص عند وداعه وتوليته على جيش المسلمين فقال قال أبو
الدرداء كنت مع عمرو بن العاص في جيشه إلى الجابية الذين ... جمع مردم مسموعه حضرت صديق در مسائل
ربانی رضی الله عنه بکار استنباط ... تا آنکه آخر کار
... خلیفه ساخت ... عن عبد الله بن مسعود قال أفرس الناس
ثلاثة أبو بكر حين تفرس في عمر فاستخلفه والتي قالت استأجره إن خير من استأجرت القوي الأمين والعزيز حين
قال لامرأته أكرمي مثواه أخرجه أبو بكر بن أبي شيبة والحاكم وعن قيس بن أبي حازم قال رأيت عمر بن الخطاب
وبيده عسيب نخل وهو يجلس الناس يقول اسمعوا لقول خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فجاء مولى لأبي بكر يقال
له شديد بصحيفة فقرأها على الناس فقال يقول أبو بكر اسمعوا وأطيعوا لمن في هذه الصحيفة فوالله ما ألوتكم قال
قيس فرأيت عمر بن الخطاب بعد ذلك على المنبر رواه ابن أبي شيبة وعن زبيد بن الحارث أن أبا بكر حين
حضره الموت أرسل إلى عمر يستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان أفظ وأغلظ
فما تقول لربك إذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر قال أبو بكر أبربي تخوفوني أقول اللهم استخلفت عليهم خير خلقك
ثم أرسل إلى عمر فقال إني موصيك بوصية إن أنت حفظتها إن لله حقا بالنهار لا يقبله بالليل وإن لله
حقا بالليل لا يقبله بالنهار وإنه لا يقبل نافلة حتى تؤدى الفريضة وإنما ثقلت موازين من ثقلت موازينه

يوم القيمة باتباعهم في الدنيا الحق وثقله عليهم وحق لميزان لا يوضع فيه الا الحق ان يكون ثقيلا وانما خفت موازين

من خفت موازينه يوم القيمة باتباعهم الباطل وخفته عليهم وحق لميزان لا يوضع فيه الا الباطل ان يكون خفيفا ان

الله ذكر اهل الجنة بصالح ما عملوا وانه تجاوز عن سياتهم فيقول القائل لا ابلغ هؤلاء وذكر اهل النار

باسوء ما عملوا وانه رد عليهم صالح ما عملوا فيقول قائل انا خير من هؤلاء وذكر اية الرحمة واية العذاب ليكون

المؤمن راغبا راهبا لا يتمنى على الله غير الحق ولا يلقي بيده الى التهلكة فان انت حفظت وصيتي لم يكن غائب احب

اليك من الموت وان انت ضيعت وصيتي لم يكن غائب ابغض اليك من الموت ولم تعجزه اخرجه ابن ابي شيبة واخرج

ابو نعيم في كتاب [illegible] نحوه الا انه قال عن زبيد بن الحارث عن عبد الرحمن بن سابط وساق الحديث وعن اسماء بنت عميس

وقال له يا ابن الخطاب اني انما استخلفتك نظرا لما خلفت ورائي وقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرايت من اثرته

انفسنا على نفسه واهلنا على اهله حتى ان كنا لنظل نهدي الى اهله من فضول ما ياتينا عنه وقد صحبتني فرايتني انما اتبعت

سبيل من كان قبلي والله ما نمت فحلمت ولا توهمت فسهوت واني لعلى السبيل ما زغت وان اول ما احذرك يا عمر

نفسك وان لكل نفس شهوة فاذا اعطيتها تمادت في غيرها واحذر هؤلاء النفر من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم

الذين قد انتفخت اجوافهم وطمحت ابصارهم واحب كل امرء منهم لنفسه وان لهم لحيرة عند زلة واحد منهم فاياك ان

تكونه واعلم انهم لن يزالوا منك خائفين ما خفت الله ولك مستقيمين ما استقامت طريقتك هذه وصيتي واقرا

عليك السلام اخرجه ابو يوسف جای نکته است باید دانست که صدیق اکبر مبشّر گشت بعد ما به علمای صحابه در علم کتاب

وسنت مدار مرتبه که درمیان ایشان داشت خصلتی دیگر بود چنانکه گفت [illegible] رضی الله عنه [illegible] علیهم

رحمت الهی آن بود که چون مسئله دارد [illegible] با مشورت [illegible] پیش می آمد فراست حقه را در [illegible] آن [illegible] در دل او

شعاعی از غیب بر دل وی [illegible] و آن شعاع بر حقیقت کار مستحیل بگشت و مطلع این شعاع از [illegible] نفس [illegible]

[illegible] جد بهذا الصورت [illegible] شد به طریق مکاشفه و آن [illegible] در دل [illegible] در رنگ [illegible]

سخن [illegible] علیه [illegible] صوت سخن کم میگفت و چون میگفت [illegible] و [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله [illegible] میگفتند که این واقع از کجاست و [illegible] علیه [illegible]

و [illegible] شد که خلیفه اول را صدیق اکبر چرا گفتند اخرج الحاکم عن النزال [illegible] عن علی رضی الله عنه انه قال

في ز [illegible]

في الجمع بودن ذلك امر بما أراه الله تعالى صدقا على لسان جبرئيل ومحمد صلى الله عليهما وسلم صاحب كشف المحجوب كه يكى از مشايخ صوفيه
است ميگويد كه پيران ما همين نكته ميگويند در تقديم صديق را مقدم بر [illegible] داشته اند مر قلت حكايت و [illegible]
را مقدم ارباب مجاهده ساختند [illegible] معاملت [illegible] با آن حديث [illegible] ايشانرا [illegible]
اين صحبت تمام شد الا بايد دانست كه از مواعظ و حكم حضرت صديق رضي الله عنه و حكمتهاي او بذكر آريم عن عبد الله بن حكيم
قال خطبنا ابو بكر فقال اما بعد فاني اوصيكم بتقوى الله وان تثنوا عليه بما هو له اهل وان تخلطوا الرغبة بالرهبة وتجمعوا
الالحاف بالمسألة فان الله اثنى على زكريا وعلى اهل بيته فقال انهم كانوا يسارعون في الخيرات ويدعوننا رغبا
ورهبا وكانوا لنا خاشعين ثم اعلموا عباد الله ان الله قد ارتهن بحقه انفسكم واخذ على ذلك مواثيقكم واشترى
منكم القليل الفاني بالكثير الباقي وهذا كتاب الله فيكم لا تفنى عجائبه ولا يطفأ نوره فصدقوا قوله وانتصحوا كتابه واستضيئوا
منه ليوم الظلمة فانما خلقكم للعبادة ووكل بكم الكرام الكاتبين يعلمون ما تفعلون ثم اعلموا عباد الله انكم تغدون و
تروحون في اجل قد غيب عنكم علمه فان استطعتم ان تنقضي الآجال وانتم في عمل الله فافعلوا ولن تستطيعوا ذلك الا
بالله فسابقوا في مهل آجالكم قبل ان تنقضي آجالكم فتردكم الى سوء اعمالكم فان اقواما جعلوا آجالهم لغيرهم ونسوا انفسهم
فانهاكم ان تكونوا امثالهم فالوحا الوحا والنجا النجا فان وراءكم طالبا حثيثا مره سريعا اخرجه ابن ابي شيبة
والحاكم وعن انس قال كان ابو بكر يخطبنا فيذكر بدء خلق الانسان فيقول [illegible] من مجرى البول مرتين فيذكر حتى يتقذر
احدنا نفسه اخرجه ابن ابي شيبة وابن [illegible] وعن عرفجة السلمي قال قال ابو بكر ابكوا فان لم
تبكوا فتباكوا اخرجه ابن ابي شيبة وفي الاحياء عن ابي بكر الصديق انه كان يقول في خطبته اين الوضاءة
الحسنة وجوههم المعجبون بشبابهم اين الملوك الذين بنوا المدائن وحصنوها بالحيطان اين الذين كانوا
يعطون الغلبة في مواطن الحرب قد تضعضع بهم الدهر فاصبحوا في ظلمات القبور الوحا الوحا النجا النجا وعن مجاهد
قال قام ابو بكر خطيبا فقال [illegible] فاني اخشى ان [illegible] الله [illegible] وامنه [illegible] الخير اخرجه ابن ابي
شيبة وابن [illegible] ترجمه كه مسلمين را جمع ساخت [illegible] مبارك [illegible]
سلام يافته بعد از اسلم مولى عمر ان عمر [illegible] شي [illegible] فقال ما تصنع يا خليفة رسول الله فقال ان هذا
اوردني الموارد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس شيء من الجسد الا وهو يشكو ذرب اللسان اخرجه ابو يعلى في [illegible]

قال ابو بكر الصديق لا يحقرن احدكم احدا من المسلمين فان صغير المسلمين عند الله كبير في الاحياء ايضا قال ابو بكر
وجدنا الكرم في التقوى والغنا في اليقين والشرف في التواضع وعن عائشة عن ابي بكر كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا اخرجه امر قال اللهم خر لي واختر لي اخرجه ابو يعلى عن عروة عن عائشة [illegible] ان ابا بكر قام مقام
رسول الله صلى الله عليه وسلم من العام المقبل من العام الذي توفي فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني سمعت
نبيكم صلى الله عليه وسلم في الصيف عام الاول ثم خنقته عبرته ثم قال اني سمعت نبيكم صلى الله عليه وسلم في الصيف
عام الاول ثم خنقته عبرته ثم قال اني سمعت نبيكم صلى الله عليه وسلم في الصيف عام الاول يقول سلوا الله العفو
والعافية والمعافاة في الدنيا والآخرة اخرجه احمد وابو يعلى وللحديث طرق مختلفة والفاظ متغايرة في بعضها
انه لم يقسم شي بين الناس افضل من المعافاة بعد اليقين الا ان الصدق والبر في الجنة وان الكذب والفجور في
النار وفي بعضها سلوا الله العفو والعافية واليقين في الاولى والآخرة في بعضها من الزيادة ولا تقاطعوا ولا
تباغضوا ولا تحاسدوا وكونوا عباد الله اخوانا كما امركم الله وعن انس قال قال ابو بكر بعد وفاة رسول الله صلى
الله عليه وسلم لعمر انطلق بنا الى ام ايمن نزورها كما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يزورها فلما انتهينا اليها
بكت فقالا ما يبكيك ما عند الله خير لرسوله قال فقالت ما ابكي ان لا اكون اعلم ان ما عند الله خير لرسوله ولكن ابكي
ان الوحي انقطع من السماء فهيجتهما البكاء فجعلا يبكيان معها اخرجه ابو يعلى وعن انس ان ابا بكر دخل على النبي صلى الله
عليه وسلم كئيبا فقال له النبي صلى الله عليه وسلم ما لي اراك كئيبا قال يا رسول الله كنت عند ابن عم لي البارحة وهو يكيد
نفسه قال فهلا لقنته لا اله الا الله قال قد فعلت يا رسول الله قال فقالها قال نعم قال وجبت له الجنة قال ابو بكر
كيف هي للاحياء يا رسول الله قال هي اهدم لذنوبهم هي اهدم لذنوبهم اخرجه ابو يعلى وعن زيد بن ارقم عن ابي بكر
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يدخل الجنة جسد غذي بحرام اخرجه ابو يعلى وعن ابي بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم
لا يدخل الجنة خب ولا بخيل ولا سيء الملكة [illegible] اول من يقرع باب الجنة المملوكون اذا احسنوا عبادة ربهم ونصحوا
لسيدهم اخرجه احمد وابو يعلى بطرق مختلفة والفاظ متغايرة في بعضها قال قيل يا رسول الله اخبرنا
ان هذه الامة اكثر الامم مملوكين وايتاما قال فاكرموهم كرامة اولادكم واطعموهم مما تاكلون واكسوهم مما تلبسون قالوا فما ينفعنا
من الدنيا يا رسول الله قال فرس ترتبطه في سبيل الله ومملوك يكفيك فاذا صلى فهو اخوك وفي بعضها زيادة

مطهرون من ... مسلما او غير وعن ابي بكر سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم ما شيبك قال شيبتني هود والواقعة
وعم يتساءلون واذا الشمس كورت اخرجه ابو يعلى وعن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
اهل الجنة لا يتباغضون ولو تباغضوا ما تباغضوا الا بالله اخرجه ابو يعلى بسند قريب جيد ومعنى الحديث
آنست که فضا ... که او سبحانه تعالى ... العباد از شعبه ... و ... از نجاسات
منزه کند عیوب ... وعن ابي بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال عليكم بلا اله الا الله والاستغفار فاكثروا
منهما فان ابليس قال اهلكت الناس بالذنوب واهلكوني بلا اله الا الله والاستغفار فلما رأيت ذلك اهلكتهم
بالاهواء وهم يحسبون انهم مهتدون اخرجه ابو يعلى وفي الاحياء قال سعيد بن المسيب لما احتضر ابو بكر رضي
الله عنه اتاه ناس من اصحابه فقالوا يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم زودنا فانا نرى ما بك فقال ابو بكر
رضي الله عنه من قال هؤلاء الكلمات ثم مات جعل الله روحه في الافق قالوا وما الافق المبين قال قاع بين
يدي العرش فيها رياض وانهار واشجار تغشاه كل يوم مائة رحمة فمن قال هذا القول جعل الله روحه في ذلك
المكان وهو اللهم انك ابتدأت الخلق من غير حاجة بك اليهم ثم جعلتهم فريقين فريقا للنعيم وفريقا للسعير
فاجعلني للنعيم ولا تجعلني للسعير اللهم انك خلقت الخلق فرقا وميزتهم قبل ان تخلقهم فجعلت منهم شقيا وسعيدا
وغويا ورشيدا فاسعدني بطاعتك ولا تشقني بمعاصيك اللهم انك علمت ما تكسب كل نفس قبل ان تخلقها فلا محيص
لها مما علمت فاجعلني ممن تستعمله بطاعتك اللهم ان احدا لا يشاء حتى تشاء فاجعل مشيئتك ان اشاء ما يقربني
اللهم انك قدرت حركات العباد فلا يتحرك شيء الا باذنك فاجعل حركاتي في تقواك اللهم انك خلقت
الخير والشر وجعلت لكل واحد منهما عاملا يعمل به فاجعلني من خير القسمين اللهم انك خلقت الجنة والنار وجعلت
لكل واحدة منهما اهلا فاجعلني من سكان جنتك اللهم انك اردت الهدى لقوم وشرحت به صدورهم واردت
الضلالة لقوم وضيقت بها صدورهم فاشرح صدري للاسلام وزينه في قلبي اللهم انك دبرت الامور وجعلت
مصيرها اليك فاحيني بعد الموت حياة طيبة وقربني اليك زلفى اللهم من اصبح وامسى ثقته ورجاؤه غيرك فانت
ثقتي ورجائي ولا حول ولا قوة الا بالله قال ابو بكر رضي الله عنه وهذا كله في كتاب الله عز وجل الحال کلمه چند
از باب قیام صدیق اکبر بحقوق خلافت بر نگاریم وی رضی الله عنه در بیان مخافه خلافه راشده فرموده ...

الى ابي بكر يا بقاؤنا في هذا الامر الصالح الذي جاء الله به بعد الجاهلية فقال بقاؤكم عليه ما استقامت بكم ائمتكم قالت

وما الائمة قال اما كان لقومك رؤساء واشراف يأمرونهم فيطيعونهم قالت بلى قال فهم مثل اولئك على [illegible]

اخرجه الدارمي [illegible] بحكم اين صحابه [illegible] جماعت [illegible] قيام صديق اكبر كردند بعون خلافت عن عبد [illegible] قال

سمعت عليا يقول قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم على خير ما قبض عليه نبي من الانبياء واثنى عليه صلى الله عليه

وسلم قال ثم استخلف ابو بكر فعمل بعمل رسول الله وسنته صلى الله عليه وسلم ثم قبض ابو بكر على خير ما قبض عليه احد

وكان خير هذه الامة بعد نبيها ثم استخلف عمر فعمل بعملهما وسنتهما ثم قبض على خير ما قبض عليه احد وكان خير

هذه الامة بعد نبيها وبعد ابي بكر اخرجه ابن ابي شيبة وعن عائشة انها كانت تقول توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم

فنزل بابي بكر ما لو نزل بالجبال لهاضها اشرأب النفاق بالمدينة وارتدت العرب فوالله ما اختلفوا

في نقطة الا طار ابي بحظها وغنائها في الاسلام وكانت تقول مع هذا ومن رأى عمر بن الخطاب عرف انه

خلق غناء للاسلام كان والله احوذيا نسيج وحده قد اعد للامور اقرانها اخرجه ابن ابي شيبة وعن

عبد الله بن هاشم واعظم السلام في خطبته الطويلة ثم قام بعده ابو بكر فسلك سنته واخذ سبيله

العرب او من فعل ذلك منهم فابى ان يقبل منهم بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم الا الذي كان [illegible]

السيف [illegible] وادرك [illegible] في سبلها ثم نكب باهل الحق اهل الباطل فسلم بينهم يقيم ويصالحهم ويسعى الى

[illegible] في الذي [illegible] بالذي نفروا عنه وقد كان اصاب من مال الله بكرا يروي عليه

[illegible] وقد اله فرأى ذلك عند موته غصة في حلقه فادى ذلك الى الخليفة من بعده وفارق

نقيا على منهاج صاحبه اخرجه الدارمي [illegible] اول امر يكه صديق اكبر متصدي [illegible] آن شد آنجا [illegible]

صلى الله عليه وسلم وقضاى ديون او عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن انه قال قدم على ابي بكر الصديق [illegible]

فقال من كان له عند رسول الله [illegible] عليه وسلم واي او عدة فليأتني فجاء جابر بن عبد الله فحفن له ثلث حفنات

اخرجه مالك اخرج البخاري قصة حفنات ابن بطرق مختلفة [illegible] بالتمام [illegible] قرار [illegible]

[illegible] تحرير [illegible] صديق [illegible] حضرت مرتضى [illegible] انتزاع [illegible]

[illegible] بعد از آن نسق حضرت صديق در باب نصب عمال آن بود که عمال آنحضرت را صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible]

کرا نکه ایشان جوید استعفا کنند فی الاستیعاب کان خالد بن سعید و اخوانه عمالا لرسول الله صلی الله علیه وسلم

فرجعوا عن عمالتهم حین مات رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لهم ابوبکر ما لکم رجعتم عن عمالتکم ما احد احق بالعمل

من عمال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارجعوا الی اعمالکم فقالوا نحن بنو ابی احیحة لا نعمل لاحد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم

ابدا فخرجوا الی الشام فقتلوا جمیعا و فی الاستیعاب کان عبد الله بن الارقم یکتب للنبی صلی الله علیه وسلم ثم لابی بکر

واستکتبه عمر واستعمله علی بیت المال و عثمان بعده و فی الاستیعاب عتاب بن اسید استعمله رسول الله صلی الله علیه و

سلم علی مکة عام الفتح واقره علیها ابوبکر فلم یزل علیها الی ان مات بعد از آن هرکسی را که آنحضرت صلی

الله علیه وسلم حفظ و رعایه او امر فرموده بود صدیق اکبر بنابر تعظیم وصیت آنحضرت در رعایة وی اهتمام

تمام نموده فی الاستیعاب سعد مولی بنی ثعلبة مثل به مولاه فاعتقه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول

الله اوص بی فقال اوصی بک کل مسلم فلما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی سعد ابابکر فقال احفظ فی وصیة

رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر نعم فعاله حتی توفی ثم اتی بعده الی عمر فقال له عمر ان شئت ان تقیم عندی اجریت

[illegible] فانظر ای المواضع شئت فاکتب لک فاختار مصر فکتب له عمر الی عمرو بن العاص احفظ فیه وصیة رسول

الله علیه وسلم فلما قدم علی عمرو قطع له ارضا واسعة و دارا و فی الاستیعاب کان رسول الله صلی الله علیه

وسلم نزد ام ایمن [illegible] وکان ابوبکر و عمر نزد او میرفتند بعد از آن حضرت صدیق [illegible] نسبت [illegible] تعظیم

با حضرت [illegible] وصیت فرموده و قال ابوبکر ارقبوا محمدا صلی الله علیه وسلم فی اهل بیته رواه [illegible] بعد از آن

در حفظ ناموس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منکوحات او سعی تمام بجا آورده و در مسئله تزویج [illegible]

آنحضرت [illegible] فی الاستیعاب قتیلة بنت قیس تزوجها رسول الله صلی الله علیه وسلم فمات عنها

قبل ان یدخلها فتزوجها عکرمة بن ابی جهل بحضرموت فبلغ ابابکر فقال لقد هممت ان احرق علیهما بیتهما فقال

عمر ما هی من امهات المؤمنین ولا دخل بها ولا ضرب علیها الحجاب [illegible] حضرت صدیق اول خلیفه است که برای

او وظیفه از بیت المال مقرر شد عن عائشة قالت لما استخلف ابوبکر قال لقد علم قومی ان حرفتی لم تکن تعجز عن مؤنة

اهلی و شغلت بامر المسلمین فسیأکل آل ابی بکر من هذا المال و یحترف للمسلمین فیه اخرجه البخاری [illegible] حضرت صدیق را در مسئله

ما یجب علی المرتدین [illegible] فی ایام الردة [illegible] قال البغوی [illegible]

فذکر انه قال لقوم جاؤوه تائبین تدون قتلانا ولا ندی قتلاکم فقال عمر لا نأخذ لقتلانا دیة اسم قول امام شافعی

مذهب حضرت صدیق است جمعی از علمای حنفیه منهم البغوی احتجاج دارد که مذهب حضرت فاروق موافق مذهب صدیق

اکبر است قال البغوی رأی الاعراض عن الزام الدیة ترغیبا لهم فی الثبات علی الاسلام تا اینجا سخن ایشان تعزیر بکوب

اختلاف شده است حضرت صدیق احیاء سنة آنحضرت صلی الله علیه وسلم نموده تعزیر بنا [illegible] تا [illegible] نصف

و جماعه دیگر بمذهب عمر رفته اند عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جلد و غرب وان ابابکر جلد و غرب وان

عمر جلد و غرب اخرجه البغوی و غیره بار علمای مسلمین متفق اند که اذا سرق اولا قطعت یده الیمنی فان سرق

ثانیا قطعت رجله الیسری باز مختلف شده اند در آنکه چون ثالثا سرقه کند چه باید کرد امام مالک و امام شافعی قطع

یده الیسری اختیار کرده اند ثم ان سرق قطعت رجله الیمنی و ابو حنیفه گفته تعزیر و حبس ولا قطع علیه اذا سرق بعد

قطع الید الیمنی و الرجل الیسری ماخذ امام مالک و شافعی حدیثی است که هر دو در کتب خود اختیار کرده اند و بر آن

اعتماد نموده مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان رجلا من اهل الیمن اقطع الید والرجل قدم فنزل علی ابی بکر

الصدیق فشکی الیه ان عامل الیمن قد ظلمه فکان یصلی من اللیل فیقول ابو بکر وابیک ما لیلک بلیل سارق ثم انهم افتقدوا عقدا

لاسماء بنت عمیس امرأة ابی بکر فجعل یطوف معهم ویقول اللهم علیک بمن بیت اهل هذا البیت الصالح فوجدوا الحلی

عند صائغ زعم ان الاقطع جاءه به فاعترف الاقطع او شهد علیه فامر به ابو بکر فقطعت یده الیسری وقال ابو بکر

والله لدعاؤه علی نفسه اشد عندی علیه من سرقته و سابق تحریر یافت که صدیق اکبر حد شارب خمر بچهل ضربه معین ساخت

و علی سبیل الی الاربعین الاخری تعزیر یجوز فعله ویجوز ترکه قال البغوی ایضا اختلفوا فی تفضیل

ذی السابقة والنسب عند قسمة الفیء فذهب ابو بکر الی التسویة بین الناس والی التفضیل بالسابقة حتی قال له عمر اتجعل

الذین جاهدوا فی الله باموالهم وانفسهم وهاجروا من دیارهم کمن دخل فی الاسلام کرها فقال ابو بکر انما عملوا

اجورهم علی الله وانما الدنیا بلاغ [illegible] تفضیل علی السابقة والنسب نشده ضعیف میگوید که این اختلاف در حکم

شرعی نیست بلکه در زمان حضرت صدیق کثرة فی بمحل تفضیل بسابقه و نسب نابیده بود تا نیک بازمینا صدیق ابو ادایه

نفوس شده و قبل الحجة دصه کعادة ایشان بود در عهد فاروق اعظم کثرة جمع شد و ازانجا که حاشیه مشتمل

گشت بر تفضیل این سوابق کرد ایشان هم سعید عن میمون بن مهران قال کان ابو بکر اذا ورد علیه ... نیست

ندب الناس فاذا کملوا الیه رمی بالعدة ما یرید فهزمهم ما کان هنده وان لم تکن الا عطیة فرصت علی یده انتهی حدیث ابن ابی شیبة

باز در آخر ایام آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه رده نمودار گردید و بعد وفات وی صلی الله علیه وسلم این فتنه استحکام

یافت از آنجمله مسیلمه کذاب دعوی نبوة کرد و جمعی عظیم از اهل یمامه و از اعراب بادیه تبع شدند حضرت صدیق مسلمین

برای قتال ایشان بر خواند و خالد بن الولید را امیر ساخت چون تلاقی فئتین واقع شد اول بر مسلمانان هزیمت

افتاد و تا نیا بسوی جمعی از نبلای صحابه پا افشردند ثابت بن قیس و زید بن الخطاب برادر فاروق اعظم در این ثبات

اسلام شهید شد این عزیزان شربت شهادت چشیدند رضوان الله علیهم و مسیلمه بقتل رسید و جماعه او متفرق گشت

و این یکی از فتوح اسلام بود گویا ظهور وعده آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب خالد سیف من سیوف الله [illegible]

فتح بوده است و از آنجمله قوم عبد القیس بودند از ناحیه بحرین بشرف اسلام مشرف شده بودند و قدم راسخ پیدا کرده

در این ایام بنو بکر با منذر بن ساوی در مناقشه قصد ارتداد نمودند این ماجرا را بعرض صدیق اکبر رسانیدند

پیش تا سواد مسلمین را برای جهاد دعوت فرمود بسر کردگی علاء بن الحضرمی ایشان را بجهت بنی بکر روان نمود و علاء

را در راه کرامتی بارها ظاهر شد و آن استجابت دعای او بود بطلب آبی که رفع عطش نماید از آسمان

[illegible] وفتحی عظیم نمایان گشت و از آنجا بجزیره دارین [illegible] کرامتی دیگر نمودار شد و آن نیز

استجابت دعای او بود در عبور آب تا آنکه اسپان اهل اسلام در آب عبور نمودند آنجا نیز فتحی عظیم بر دست علاء [illegible]

بر طرف منذر بن ساوی متوجه شده غلبه نمایان بدست آوردند و فی الاستیعاب کان یقال ان العلاء بن الحضرمی

کان مجاب الدعوة وانه خاض البحر بکلمات قالها ودعا بها وذلک مشهور عنه در تجاسر تقدیم صدیق اکبر علاء

حضرمی [illegible] ظاهر نمایان گردید و از آنجمله آنکه اهل عمان و مهره که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسلمان شده بودند

بعد ایام مرتد گشتند و جیفر و عبد که حکومت آن دیار از جانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعلق ایشان داشت قصه ارتداد

ایشان بعرض صدیق اکبر رسانیدند وی رضی الله عنه مسلمین را برای جهاد جمع کرد و حذیفه بن محصن حمیری را امیر برای

عمان و عرفجه بارقی را برای مهره مقرر فرمود و عکرمه را که از فتح یمامه هنوز مراجعت نکرده بود بکمک ایشان

مأمور ساخت به تلاقی فئتین جنگ عظیم واقع شد و هزیمت نمایان بر کفار افتاد و از آنجمله آنکه قبیله کنده و ساکنین

حضرموت و یمن در اواخر زمن نبوت بشرف اسلام مشرف شده بودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعلیم [illegible]

در سوالا ارتداد بیعت کرده اند و اما مسلمین یمانی تخصیص یافته با امر حضرت صدیق رسانیدند و وی رضی الله عنه برای قتال
اشعث مسلمین را برخواند و همراه زیاد بطرف آنجا عازم فرستاد مسلمانان بعد زد و برد غالب آمدند یک عکرمة بن ابی
جهل را امداد خواسته فیروز شدند و مظفر باز گشتند و اشعث بن قیس را که از رؤسای مرتدین بود مسلسل و مغلول بحضور
حضرت صدیق فرستادند چون صدیق اکبر جلالت وری و بسیار [illegible] و صدق توبه بعث ما جاء [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] حضرت صدیق کار ربود کرد که در مجاهدات عراق شرکت نماید
[illegible] قدم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ثمانین راکبا من کندة فقالوا
یا رسول الله نحن بنو آکل المرار وانت ابن آکل المرار فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال نحن بنو النضر بن کنانة
لا نقفو امنا ولا ننتفی من ابینا وفیه ایضا کان فی الجاهلیة رئیسا مطاعا فی کندة وکان فی الاسلام وجیها
فی قومه الا انه کان ممن ارتد عن الاسلام بعد النبی صلی الله علیه وسلم ثم راجع الاسلام فی خلافة ابی بکر الصدیق
واتی به ابو بکر اسیرا [illegible] اسلم [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] الاشعث بن قیس [illegible] فی الحدید [illegible]
[illegible] حتی کان آخر ذلک سمع الاشعث یقول استبقنی لحربک [illegible] فعل ابو بکر [illegible]
ابو بکر الصدیق التی زوجه [illegible] ام فروة بنت ابی قحافة وهی ام محمد بن الاشعث
[illegible] ان الاشعث مع سعد بن ابی وقاص الی العراق فشهد القادسیة والمدائن وجلولاء ونهاوند واختط
بالکوفة دارا فی کندة ونزلها [illegible] آخر سال اول از خلافت صدیق اکبر اسلام بظهور [illegible]
رجوع کرد [illegible] ارتداد [illegible] و سال دوم مثنی بن حارثه شیبانی را که [illegible] ساکن [illegible]
عجم [illegible] حضرت صدیق [illegible] مخالفت [illegible] مجم امور [illegible]
[illegible] برادر [illegible] عجم در صدد انتقام آمدند و فوجی [illegible]
کرد امداد [illegible] خالد بن الولید را [illegible] فرستاد و مثنی را با احترام [illegible] خالد امر فرمود [illegible] دستور
العمل [illegible] فی الاکتفاء [illegible] المثنی بن حارثة الشیبانی [illegible]
[illegible] النبی صلی الله علیه وسلم سنة تسع وقیل سنة عشر وذکر عمر بن شبة [illegible] ان المثنی
بن حارثة کان یغیر علی اهل فارس بالسواد فبلغ ابا بکر والمسلمین خبره فقال عمر من هذا الذی تأتینا وقائعه قبل

مرد

معروف است [illegible] خالد [illegible] المذکور [illegible] الحارثة و ذلک

بن حارثة الشیبانی [illegible] ان المثنی قدم علی ابی بکر فقال یا خلیفة رسول الله ابعثنی علی قومی فان فیهم اسلاما اقاتل

بهم اهل فارس و اکفیک اهل ناحیتی من العدو ففعل ذلک ابو بکر فقدم المثنی العراق فقاتل و اغار علی اهل فارس

و نواحی [illegible] ثم بعث اخاه مسعود بن حارثة الی ابی بکر یسأله المدد و یقول ان امددتنی و سمعت

بذلک العرب اسرعوا الی [illegible] و خذل الله المشرکین [illegible] یا خلیفة رسول الله ان الاعاجم تخافنا [illegible]

فقال له عمر یا خلیفة رسول الله ابعث خالد بن الولید مددا للمثنی بن حارثة یکون قریبا من اهل الشام فان استغنی

عنه اهل الشام الح علی اهل العراق حتی یفتح الله علیه فهو الذی [illegible] ابا بکر علی ان بعث خالد بن الولید الی العراق حتی

[illegible] العطار [illegible] و قال کتب ابوبکر الصدیق الی المثنی بن حارثة انی قد [illegible] خالد بن الولید [illegible]

[illegible] الکوفة فخرج الی خالد فتلقاه بالنباج و قدم [illegible] الحیرة و ذکر قصة طویلة [illegible] فتح عظیم [illegible]

[illegible] ان صدیق اکبر [illegible] بحکایت خطبه بلیغه برخواند و مردم را بر جهاد

[illegible] ترغیب فرموده [illegible] ساختی [illegible] امیرا معین گردانید و هر یکی را

با [illegible] ناحیه نامزد ساخت عمرو بن العاص را با جمعی از [illegible] فلسطین [illegible] و ابوعبیده را

بحمص و یزید بن ابی سفیان را بدمشق و شرحبیل بن حسنه را باردن [illegible] و گفت [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] با ابوعبیده داشته باشد و اگر متفرق شوند هر یکی امیر قوم خود باشد و امیران [illegible]

[illegible] در آنوقت [illegible] ظاهر شد [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]

[illegible] بکار [illegible] مسلمانان [illegible] صدیق [illegible] خالد [illegible] نوشت [illegible]

تا مثنی بن حارثه [illegible] بطرف شام متوجه شد [illegible] امیر الامرا باشد [illegible] فتح دمشق [illegible]

بر دست [illegible] واقع شد [illegible] صدیق اکبر [illegible] امیر الامرای [illegible]

[illegible] مورخان [illegible] فتح دمشق [illegible] فاروق اعظم [illegible]

[illegible] که [illegible] ابوبکر [illegible] واقع شده باشد [illegible]

صدیق ابوعبیده را [illegible] معزول فرماید و خالد را امیر الامرا سازد و فاروق اعظم [illegible]

علمی [illegible] ضعیف گوید که حضرت صدیق بفراست خود دریافت که بعض فتوح بدست [illegible] خواهد بود و حضرت

فاروق نیز بفراست خود معلوم نموده بود که فتوح دیگر بر دست ابوعبیده میسر خواهد شد [illegible] رضی [illegible] وقتی و هر یکی

تعلقی دارد با آنکه از [illegible] ماند [illegible] بر [illegible] آورده از جانب امرا [illegible] خالد بن ولید

[illegible] امیر [illegible] هر چند فتحی تازه [illegible] انداخته [illegible] حضرت ابوبکر صدیق

رضی الله عنه [illegible] و در حالت مرض حضرت فاروق را طلبید [illegible] خلافت وصیت نمود از اجلهٔ [illegible]

صحابه [illegible] زیرا که هیبت وی در دلها [illegible] مستقر شده حضرت فاروق [illegible] صلاح [illegible] فرمود

آخر کار حضرت عثمان را که در زمان خلافت صدیق کاتب [illegible] بود طلبید و فرمود بنویس هذا ما عهد ابوبکر بن ابی

قحافة الی المسلمین اما بعد فانی قد استخلفت علیکم این سخن بگفت بیهوش شد پس عثمان آنچه ابوبکر گفته بود

[illegible] از بیهوشی خود نوشت که عمر بن الخطاب [illegible] ابوبکر قبل از این [illegible] را معلوم کرده بود [illegible]

ابوبکر از بیهوشی بافاقت آمد عثمان را گفت [illegible] نوشته عثمان آنچه نوشته بود [illegible]

که از پیش خود نوشته بود ابوبکر گفت [illegible] عثمان خدا ترا از اسلام جزا [illegible] داد آنگاه فرمود [illegible]

فاسمعوا له واطیعوا [illegible] فذلک ظنی و علمی فیه و ان جار فلکل امرئ ما اکتسب الخیر اردت ولا

اعلم الغیب وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد از آن ابوبکر

صدیق دستها بسوی آسمان برداشت و گفت خدایا [illegible] خلیفه ساختم بر مسلمانان [illegible] نخواستم [illegible] صلاح

حال ایشان و [illegible] کردم که تو اعلم [illegible] و اجتهاد [illegible] ایشان [illegible]

و کار [illegible] بخدا مفوض کردم [illegible] علام الغیوب [illegible] خواستم [illegible] حمایت عمر رضی الله عنه [illegible]

دنیا [illegible] بجانب آخرت [illegible] تو خلیفه باش بر ایشان [illegible] و والی [illegible] اسلام که

ایشان [illegible] عمر را [illegible] او را از خلفای [illegible] گردان که متابعت کنند سیرة [illegible] صلی الله علیه

وسلم [illegible] سیرت [illegible] صلی الله علیه وسلم بوده اند [illegible] العلاء [illegible] فرموده تا

عهدنامه را مهر کردند و بامراء جیوش [illegible] فرستادند [illegible] این عهدنامه [illegible]

عمر را طلبید و او را اختیار کرد [illegible] اصحاب [illegible] صلی الله علیه وسلم خلیفه ساختم [illegible] گفت [illegible]

رسول

رسول الله صلی الله علیه وسلم رحمت را از من دور کند مرا بخلافت حاجت نیست صدیق گفت اگر ترا

بآن حاجت نیست [illegible] را حاجت هست القصه صدیق فاروق را رضی الله عنهما در باب حقوق الله و حقوق

المسلمین وصیتها کرد [illegible] مواعظ و نصایح مرغوب [illegible] وصیت [illegible] که اگر وصیت مرا نگاه داری هیچ

غائبی [illegible] اگر وصیت مرا ضایع ساختی هیچ غائبی پیش تو از موت مکروه‌تر نبود

[illegible] را عاجز نتوانی کرد [illegible] از معیقیب [illegible] که گفت [illegible] حجرة العسکر صدیق [illegible] مریض

بود [illegible] سلام کردم [illegible] استخلاف مشغول بود چون فارغ گشت گفت ای معیقیب

[illegible] نجات [illegible] وجه [illegible] گفتم [illegible] صحبت [illegible] بیت [illegible]

کردم [illegible] گفتم یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم کار

[illegible] مجلس [illegible] اصحبت آخر [illegible] ابوبکر صدیق گفت یا معیقیب [illegible]

[illegible] طریق [illegible] سلوک [illegible] که من امید دارم [illegible] که مرا [illegible] باقی [illegible]

[illegible] معیقیب [illegible] آنگاه [illegible] طلب کرد [illegible] عائشه صدیقه [illegible] ثابت [illegible]

[illegible] بثبوت پیوسته از عائشه صدیقه رضی الله عنها که گفت [illegible] روز آخر مرض موت

بیهوش شد [illegible] میگریستم و میگفتم [illegible] صحبت [illegible] چون بیهوش [illegible]

[illegible] میگفت ای دختر [illegible] چنین نیست که تو میگوئی ولیکن جاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت

منه تحید [illegible] که رسول الله را صلی الله علیه وسلم در چند جامه کفن کردند گفتم در سه جامه سفید سحولی که در آن

[illegible] جامه [illegible] پس گفت [illegible] روز [illegible] گفتم [illegible] دوشنبه گفت امروز چه روز

است گفتم دوشنبه گفت امید دارم بخدای تعالی که موت من میان امروز [illegible] باشد پس در جامه که

بر وی بود [illegible] نظری فرموده [illegible] در آن جامه اثری از زعفران

بود گفت این جامه را بشوئید و بر آن دو جامه دیگر زیاده [illegible] در آن کفن کنید گفتم این کهنه است

گفت ان الحی احق بالجدید و المیت انما یصیر الی البلی [illegible] پس وصیت [illegible] اسما بنت

عمیس [illegible] غسل دهد و عبد الرحمن [illegible] مدد و معاونت نماید و گفت [illegible] خواهم که [illegible]

بر منبر ... از دنیا انتقال کرد و بعد از غسل و تجهیز و تکفین وی بسریری که وصیت کرده بود آوردند

عمر بن الخطاب رضی الله عنه بروی نماز گذارد و در حجرهٔ عائشه برابر قبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم

قبر وی کندند و صهیب و عبد الرحمن و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و طلحه در قبر وی درآمدند و بعد

وی را دفن کردند جزاه الله عن المسلمین احسن الجزاء اما مآثر فاروق اعظم رضی الله عنه از آنجمله

آنست که قبل از اسلام در قریش تمکین و جاهی تمام داشت فی الاستیعاب قال الزبیر ...

... عمر بن الخطاب من اشراف قریش والیه کانت السفارة فی الجاهلیة و ذلک ان قریشا کانت اذا وقعت

بینهم حرب بینهم او بین غیرهم بعثوه سفیرا و ان نافرهم منافر او فاخرهم مفاخر بعثوه منافرا و مفاخرا

و رضوا به و از آنجمله آنست که ... او را خواهی نخواهی باسلام آورد ... که ...

... مخلص ... بدین ... تا آنکه از درون ...

نکردند و ... تا آنکه ... کثرت اسباب مقتضیه اسلام او را ...

بوده است ... علم هر یکی ... دیگر کرده و ... روایتی چند ...

آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... دعا ... روایة ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اللهم

... بعمر بن الخطاب و فی روایة عائشة اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة و فی روایة مسروق عن ابن

مسعود اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر

علیه السلام ... اخرج هذه الروایات کلها الحاکم حضرت ... بینا انا نائم عند

الهتهم اذ جاء رجل بعجل فذبحه ... لم اسمع صارخا قط اشد صوتا منه یقول یا جلیح امر نجیح رجل یصیح

یقول لا اله الا الله ... قلت لا ابرح حتی اعلم ما وراء هذا ثم نادی یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله

الا الله فقمت فما نشبنا ان قیل هذا نبی اخرجه البخاری ... که فاطمه خواهر ... و ...

... مسلمان شده ... چون این خبر ... رسید ...

خود ... خود ... سر خود ... بعد از آن ...

که ... قراءة ... و از این راه داعیه اسلام در خاطر وی پدید آمد ... آنحضرت صلی الله علیه ...

و ... مسلمان شد

و مسلمان شد [illegible] آنجا است که چون فاروق اعظم تشریف اسلام یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او دعا
در عضد داشته دعا نمود و اجابت رسید عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ضرب صدر عمر بن الخطاب
بیده حین اسلم ثلث مرات وهو یقول اللهم اخرج ما في صدره من غل وابدله ایمانا یقول ذلک ثلثا اخرجه الحاکم
واز انجاست که چون مسلمان شد اعلان بشعائر ایمان خود کرد و از دین را مجاهرة [illegible] بسیار نمود و آنرا
[illegible] ذکر کرد ابن اسحق قال ابن اسحق وحدثني نافع مولی عبد الله بن عمر عن ابن عمر قال لما اسلم عمر قال
ای قریش انقل للحدیث قال له جمیل بن معمر الجمحی قال فغدا علیه قال عبد الله بن عمر وغدوت اتبع اثره وانظر ما
یفعل وانا غلام اعقل کل ما رأیت حتی جاءه فقال اعلمت یا جمیل انی اسلمت ودخلت في دین محمد صلی الله علیه وسلم
قال فوالله ما راجعه حتی قام یجر رداءه واتبعه عمر واتبعت ابي حتی اذا قام علی باب المسجد صرخ باعلی صوته یا معشر
قریش وهم في اندیتهم حول الکعبة الا ان ابن الخطاب قد صبا قال یقول عمر من خلفه کذب ولکني قد اسلمت وشهدت
ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وثاروا الیه فما برح یقاتلهم ویقاتلونه حتی قامت الشمس علی
رؤسهم قال وطلح فقعد وقاموا علی راسه وهو یقول افعلوا ما بدا لکم فاحلف بالله لو قد کنا ثلاث مائة رجل لقد ترکناها
لکم او ترکتموها لنا قال فبینا هم علی ذلک اذ اقبل شیخ من قریش علیه حلة حبرة وقمیص موشی حتی وقف علیهم
فقال ما شأنکم قالوا صبا عمر قال فمه رجل اختار لنفسه امرا فماذا تریدون اترون بني عدي بن کعب یسلمون لکم
صاحبهم هکذا خلوا عن الرجل قال فوالله لکانما کانوا ثوبا کشط عنه قال فقلت لابي بعد ان هاجر الی المدینة
یا ابت من الرجل الذي زجر القوم عنک بمکة یوم اسلمت وهم یقاتلونک قال ذاک ای بني العاص بن وائل
السهمي وعن عبد الله بن عمر قال لما اسلم عمر اجتمع الناس عند داره وقالوا صبا عمر وانا غلام فوق ظهر بیتي فجاء
رجل علیه قباء من دیباج فقال صبا عمر فما ذاک فانا له جار فرایت الناس تصدعوا عنه فقلت من هذا قالوا العاص
بن وائل اخرجه البخاري درینجا نکته باید فهمید که فاروق اعظم سال ششم از بعثت بشرف اسلام [illegible]
[illegible] مسلمان شد علی اختلاف [illegible] بین حملة العلم في ذلک [illegible] اسلام [illegible] هجرت [illegible]
شد وان سابقه [illegible] از وی فوت گشت اما باید [illegible] اتم وجه [illegible]
صلی الله علیه وسلم وامت او [illegible] از بعثت [illegible] خود را [illegible] افضل صحابه بنسبه صدیق اکبر [illegible]

از جملهٔ آنکه اظهار اسلام و در آخر حال مهاجران و انصار شریک او بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم بایشان [illegible] در حدیث
اند در فضیلت مناقب صدیق اکبر خطاب عتاب آمیز بایشان فرمود هل انتم تارکو لی صاحبی هل انتم تارکو لی صاحبی
انی قلت یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا فقلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت اخرجه البخاری و در حدیث
رؤیا [illegible] ثم اخذها ابوبکر فنزع ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له ثم اخذها عمر فاستحالت غربا فلم ار عبقریا
من الناس یفری فریه حتی ضرب الناس بعطن اخرجه الشیخان [illegible] و از آن جمله آنست که بسبب او در
اسلام مسلمانان عزیز شدند و اعلان اسلام نمودند قال ابن مسعود ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر اخرجه البخاری
قال ابن اسحق ولما قدم عمرو بن العاص و عبد الله بن ابی ربیعة علی قریش ولم یدرکوا ما طلبوا وردهم النجاشی بما
یکرهون واسلم عمر بن الخطاب وکان رجلا ذا شکیمة لا یرام ما وراء ظهره امتنع به اصحاب رسول الله صلی الله علیه
وسلم وبحمزة حتی عازوا قریشا فکان عبد الله بن مسعود یقول ما کنا نقدر علی ان نصلی عند الکعبة حتی اسلم عمر بن الخطاب
فلما اسلم قاتل قریشا حتی صلی عند الکعبة وصلینا معه وعن سعید بن ابراهیم قال قال عبد الله بن مسعود ان اسلام
عمر کان فتحا وان هجرته کانت نصرا وان امارته کانت رحمة والله ما استطعنا ان نصلی عند الکعبة حتی اسلم عمر فلما اسلم
قاتل قریشا حتی صلی عند الکعبة وصلینا معه اخرجه ابن هشام فی زیاداته علی السیرة و اخرج الحاکم مثله و از آن جمله
آنست که هجرت نمود بسوی مدینه قبل از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و تمهید و توطیه ساخت برای قدوم آن حضرت صلی الله
علیه وسلم عن البراء بن عازب اول من قدم علینا مصعب بن عمیر وابن ام مکتوم وکانوا یقرئون الناس فقدم بلال
وسعد وعمار بن یاسر ثم قدم عمر بن الخطاب فی عشرین من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ثم قدم النبی صلی الله علیه وسلم
الحدیث اخرجه البخاری و از آن جمله آنست که در غزوه بدر پا بر سر سبیل تعصب نهاد و حق گشت بوجوه بسیار یکی آنکه حب خود را
فی الله گشت محبت قرابت مانع مباشرت قتال او نشد فی الاستیعاب قتل العاصی بن هشام بن المغیرة کافرا یوم بدر
عمر بن الخطاب وکان خاله دیگر آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که عباس را نکشند ابو حذیفه این را قبول نکرد
نوعی از وهن شد [illegible] آن حضرت صلی الله علیه وسلم پدید آمد و نوعی از اختلاف ظاهر گردید آن حضرت صلی الله علیه
وسلم [illegible] حالت را بنوع تخویف و تهدید تخصیص کرد از قبول امر [illegible]
آن تهدید سیدنا فاروق اعظم را ساخت گفت یا ابا حفص ایضرب وجه عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بالسیف حضرت فاروق این

کلمه طیبه ... مسعود بحصول ... در وقت اخذ فدا هر چند انصار گفتند که یا رسول خدا ما را ... باید
وارث قبول نفرمود ... خلاف ... عباس ... بر قتل ... عن ابن عباس ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال لاصحابه يومئذ اني قد عرفت ان رجالا من بني هاشم وغيرهم قد اخرجوا كرها لا حاجة لهم
بقتالنا فمن لقي احدا من بني هاشم فلا يقتله ومن لقي ابا البختري بن هشام فلا يقتله ومن لقي العباس بن عبد المطلب عم رسول
الله صلى الله عليه وسلم فلا يقتله فانه انما اخرج مستكرها فقال ابو حذيفة اتقتل آباءنا وابناءنا واخواننا وعشيرتنا
ونترك العباس والله لئن لقيته لالجمنه السيف قال فبلغت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لعمر بن الخطاب يا ابا
حفص قال عمر والله انه لاول يوم كناني فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا حفص ايضرب وجه عم رسول الله صلى الله
عليه وسلم بالسيف فقال عمر يا رسول الله دعني فلاضرب عنقه بالسيف فوالله لقد نافق فكان ابو حذيفة يقول ما انا
بآمن من تلك الكلمة التي قلت يومئذ ولا ازال منها خائفا الا ان تكفرها عني الشهادة فقتل يوم اليمامة شهيدا
اخرجه ابن اسحق سوم آنکه بعد فتح ... اسیران ... فدا بگیرند یا قتل کنند رای حضرت فاروق
موافق مراد حق واقع شد عن ابن عباس قال حدثني عمر بن الخطاب ... فلما اسروا الاسارى قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم لابي بكر وعمر فقال ابو بكر يا نبي الله هم بنو العم والعشيرة والاخوان فاني ارى ان تاخذ منهم
الفدية فيكون ما اخذنا منهم قوة لنا على الكفار وعسى الله ان يهديهم فيكونوا لنا عضدا فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما ترى يا ابن الخطاب قال قلت والله ما ارى ما رأى ابو بكر ولكني ارى ان تمكنني من فلان
قريب لعمر فاضرب عنقه حتى يعلم الله انه ليست في قلوبنا هوادة للمشركين هؤلاء صناديدهم وائمتهم وقادتهم
فهوي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قال ابو بكر ولم يهو ما قلت فاخذ منهم الفداء فلما كان من الغد قال عمر فغدوت
الى النبي صلى الله عليه وسلم فاذا هو قاعد وابو بكر واذا هما يبكيان فقلت يا رسول الله اخبرني ماذا يبكيك
انت وصاحبك فان وجدت بكاء بكيت وان لم اجد بكاء تباكيت لبكائكما فقال النبي صلى الله عليه وسلم
الذي عرض علي اصحابك من الفداء لقد عرض علي عذابكم ادنى من هذه الشجرة قريبة وانزل الله
عز وجل ما كان لنبي ان يكون له اسرى حتى يثخن في الارض الى ... سبق لمسكم فيما اخذتم عذاب
ثم احل لهم الغنائم فلما كان يوم احد من العام المقبل عوقبوا بما صنعوا يوم بدر من اخذهم الفداء فقتل منهم

سبعون وفر اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم وکسرت رباعیته وهشمت البیضة علی رأسه وسال الدم علی
وجهه فانزل الله تعالی اولما اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا قل هو من عند انفسکم ان الله علی کل
شیء قدیر باخذکم الفداء اخرجه احمد [illegible] آنکه عمیر بن وهب بعد از فتح بدر برای [illegible] باراده [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمده بود از قاتلان قریش و دو پسران [illegible] بود حضرت فاروق [illegible] اصحاب
آنکه وی شرط کشت ایشان [illegible] عن عروة بن الزبیر فی قصة عمیر بن وهب فبینا عمر بن الخطاب فی نفر من المسلمین
یتحدثون عن یوم بدر ویذکرون ما اکرمهم الله به وما اراهم من عدوهم اذ نظر عمر الی عمیر بن وهب حین اناخ
علی باب المسجد متوشحا السیف فقال هذا الکلب عدو الله عمیر بن وهب ما جاء الا لشر وهو الذی حرش بیننا وحزرنا
للقوم یوم بدر ثم دخل عمر رضی الله عنه علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا نبی الله هذا عدو الله عمیر بن وهب
قد جاء متوشحا سیفه قال فادخله علی قال فاقبل عمر حتی اخذ بحمالة سیفه فی عنقه فلببه بها وقال لرجال ممن کان معه
من الانصار ادخلوا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجلسوا عنده واحذروا علیه من هذا الخبیث فانه غیر
مأمون ثم دخل به علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعمر آخذ بحمالة سیفه فی عنقه قال ارسله یا عمر ادن یا عمیر فذکر
الحدیث بطوله وفیه معجزة اخبار بالغیب [illegible] از آنجمله آنست که در غزوه احد [illegible] حضرت فاروق
رنجیده [illegible] یکی آنکه در وقت تحصن بشعب جماعه از مهاجرین بالای کوه برآمده دفع کفار نمودند قال
ابن اسحق فبینا رسول الله صلی الله علیه وسلم بالشعب معه اولئک النفر من اصحابه اذ علت عالیة من قریش الجبل
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم انه لا ینبغی لهم ان یعلونا فقاتل عمر بن الخطاب رضی الله عنه ورهط معه
من المهاجرین حتی اهبطوهم من الجبل ذکره فی السیرة دوم آنکه ابو سفیان نزدیک انصراف شاهد کلمة اعل هبل
فاروق را غیرت اسلام بجوش آمد و آنچه موجب اعلای کلمة الله شد سوم آنکه [illegible] کفار بعد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعد صدیق اکبر از کسی که حساب میگرفتند از فاروق میگرفتند قال ابن اسحق
ان ابا سفیان حین اراد الانصراف اشرف علی الجبل ثم صرخ باعلی صوته فقال انعمت فعال ان الحرب سجال یوم بیوم بدر اعل هبل
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم قم [illegible] فقال الله اعلی واجل لا سواء قتلانا فی الجنة وقتلاکم فی النار
فلما اجاب عمر رضی الله عنه ابا سفیان قال له ابو سفیان هلم الی یا عمر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر ائته فانظر

ما شانه

با سیاسته مجاهده و در روایة ابو سفیان گفت انشدک الله یا عمر اقتلنا محمدا قال اللهم لا وانه لیسمع کلامک الآن قال

انت اصدق عندی من ابن قمئة و ابر لقول ابن قمئة انی قتلت محمدا و ازانجمله آنست که در غزوه خندق

حاضر شد و مساعی جمیله در آن واقعه بکار برد یکی آنکه محافظه طرفی از خندق بعهده وی بود تا آنکه مسجد

بنام او رضی الله عنه در آنجا بنا کرده اند دوم آنکه اهل سیر نوشته اند که فاروق و زبیر [illegible] از [illegible]

مردانه [illegible] و با کفار مقاتله کردند و اکثر ایشان را متفرق ساختند در آن میان ضرار بن الخطاب بازگشت و نیزه بجانب

عمر گشت و بعد از آن آن نیزه را باز گرفت و گفت این نعمت مشکور است که بر تو ثابت کردم سیوم آنکه در

بعض ایام خندق بسبب اهتمام مشغولی بجنگ کفار نماز عصر از حضرت فاروق فوت شده و تأسف عظیم ازین رهگذر ظاهر

کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که تا آن وقت نماز او هم ادا نشده بود و باین شفقت علانیه تسلی وی نمودند

جابر بن عبدالله ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه جاء یوم الخندق بعدما غربت الشمس جعل یسب کفار قریش وقال یا رسول

الله ما کدت ان اصلی حتی کادت الشمس تغرب قال النبی صلی الله علیه و سلم والله ما صلیتها فنزلنا مع النبی صلی الله

علیه و سلم بطحان فتوضأ للصلوة وتوضأنا لها فصلی العصر بعدما غربت الشمس ثم صلی بعدها المغرب اخرجه

البخاری و ازانجمله آنست که در غزوه بنی المصطلق حاضر شد و مساعی معروف داشت چند وجه یکی آنکه اهل سیر ذکر

کرده اند که مقدمه لشکر او بود و جاسوسی را از طرف کفار گرفتار کرد و احوال آنها از وی استفسار نمود

بعد از آن او را بکشت و باین جهت رعب عظیم در دل کفار افتاد دوم آنکه در وقت قتال فاروق اعظم مامور

شد بانکه ندا در دهد که هر که کلمه اسلام بگوید از تعرض مامون باشد سیوم آنکه جهجاه غفاری اجیر فاروق

با اعرابی در منافسه قتال اعرابی بعبدالله بن ابی منافق رجوع آورد و وی کلمات نفاق آغاز کرد آتش نفاق مشتعل

شد تا آنکه اساءت ورزید و زید بن ارقم آن کلمات بعرض آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسانید و غیرت حضرت فاروق بجوش

آمد و قصد ایقاع بآن منافق نمود و منافقان در صدد عذر آمدند خدای عز و جل در باب تصدیق قول زید

بن ارقم و تصویب رای فاروق فرستاد که منافق مستحق اهانت است در دنیا و مستوجب عقوبت است در

آخرت اگرچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم اراده فرمودند که بجهت مصلحت احتراز از تفرق کلمه مسلمین در حد اعلام

در اسلام سزای کردار او در کنار او ننهادند آیات نازل شد اذا جاءک المنافقون الی القصه

مسوطة في معالم التنزيل وغيره چهارم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت فاروق را بمجاهدت [illegible]
عجب که در باب [illegible] بکار آید ارشاد فرموده‌اند قال ابن اسحق فحدثني عاصم بن عمر ان عبد الله بن عبد الله
بن ابي اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انه قد بلغني انك تريد قتل عبد الله بن ابي فيما
بلغك عنه فان كنت لا بد فاعلا فمرني به فانا احمل اليك راسه فوالله لقد علمت الخزرج ما كان بها من رجل
ابر بوالده مني اني اخشى ان تامر به غيري فيقتله فلا تدعني نفسي ان انظر الى قاتل عبد الله بن ابي يمشي في
الناس فاقتله فاقتل مؤمنا بكافر فادخل النار فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بل نترفق به ونحسن صحبته
ما بقي معنا وجعل بعد ذلك اذا احدث الحدث كان قومه الذين يعاتبونه ويأخذونه ويعنفونه فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لعمر بن الخطاب رضي الله عنه حين بلغه ذلك من شانهم كيف ترى يا عمر اما والله لو قتلته يوم قلت لي
اقتله لارعدت له آنف لو امرتها اليوم بقتله لقتلته قال فقال عمر رضي الله عنه قد والله علمت لامر رسول الله صلى الله
عليه وسلم اعظم بركة من امري و از اینجا اینست که در حدیبیه حاضر بود آنجا فضائل صحابه بنصیب اعتدال شد تا آنکه
ثبت اسلام حضرت فاروق غلبه کرد و به تربیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تسکین یافت قال ابن اسحق
فلما التام الامر ولم يبق منها الا الكتاب وثب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاتى ابا بكر رضي الله عنه فقال يا ابا بكر اليس
برسول الله صلى الله عليه وسلم قال بلى قال اولسنا بالمسلمين قال بلى قال اوليسوا بالمشركين قال بلى قال فعلام
نعطي الدنية في ديننا قال ابو بكر يا عمر الزم غرزه فاني اشهد انه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عمر وانا اشهد انه
رسول الله ثم اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله الست برسول الله قال بلى قال اولسنا بالمسلمين
قال بلى قال اوليسوا بالمشركين قال بلى قال فعلام نعطي الدنية في ديننا قال انا عبد الله ورسوله لن اخالف
امره ولن يضيعني قال فكان عمر رضي الله عنه يقول ما زلت اصوم واتصدق واصلي واعتق من الذي صنعت
يومئذ مخافة كلامي الذي تكلمت به حتى رجوت ان يكون خيرا قال ابن اسحق فوثب عمر بن الخطاب رضي الله عنه
مع ابي جندل يمشي الى جانبه ويقول اصبر يا ابا جندل فانما هم المشركون وانما دم احدهم دم كلب ويدني
قائم السيف منه قال يقول عمر رضي الله عنه رجوت ان يأخذ السيف فيضرب به اباه قال فضن الرجل بابيه ونفذت
القضية دیگر آنکه فانزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین والزمهم کلمة التقوی در حق او نازل شد سوم

[illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] النبی [illegible]

[illegible] دوستان [illegible] حضرت فاروق [illegible]

[illegible] حمیت اسلام [illegible] بتحقیق خلاف مصلحت [illegible]

[illegible] در قضیه موت ابن ابی منافق [illegible]

[illegible] فقلت یا رسول الله [illegible] یوم کذا وکذا [illegible]

پس [illegible] باید کرد [illegible] و قسم [illegible]

[illegible] حضرت فاروق را [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم

الحمد لله الذي امكن منك بغير عقد ولا عهد ثم [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] فسبقته بما

[illegible] الدابة البطيئة الرجل البطيء قال فاقتحمت [illegible] فدخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم ودخل عليه عمر

فقال يا رسول الله هذا ابو سفيان قد امكن الله منه بغير عقد ولا عهد فدعني فاضرب عنقه قال قلت يا

رسول الله اني قد اجرته ثم جلست الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخذت براسه فقلت والله لا يناجيه الليلة دوني

فلما اكثر عمر في شانه قال قلت مهلا يا عمر فوالله ان لو كان من رجال بني عدي بن كعب ما قلت هذا [illegible]

[illegible] انه من رجال بني عبد مناف فقال مهلا يا عباس فوالله لاسلامك يوم اسلمت كان احب الي من اسلام [illegible]

الخطاب لو اسلم واز انجمله آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم عمر را بر صدقات مدينه عامل ساخت فمنع

العباس وخالد وابن جميل فقال النبي صلى الله عليه وسلم ما ينقم ابن جميل الحديث مذكور بطوله في صحيح البخاري وعن عمر

انه قال عملت على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعطاني عمالة فقلت اعطه افقر اليه مني الحديث اخرجه ابو داود وغيره

واز انجمله آنست كه در غزوه حنين غنائم بسيار حاصل شد واهل سير نوشته اند كه روز حنين [illegible]

مهاجرين [illegible] دادند مانند جماعت [illegible] از جماعت [illegible] اليوم واز انجمله آنست كه در طائف

[illegible] نصيب [illegible] رضي الله عنه آمده بود و [illegible] يكي آنكه [illegible] رويا آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه قعب [illegible]

[illegible] زده [illegible] ساخت و تعبير [illegible] را [illegible] طائف [illegible] و در سيرة ابن اسحق

[illegible] ان خولة بنت حكيم بن امية وهي امراة عثمان بن مظعون قالت يا رسول الله اعطني ان فتح الله عليك

الطائف حلي بادية بنت غيلان او حلي الفارعة بنت عقيل وكانتا من احلى نساء ثقيف فذكر لي ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال لها وان كان لم يؤذن لي في ثقيف يا خويلة فخرجت خويلة فذكرت ذلك لعمر بن الخطاب رضي الله

عنه فدخل عمر على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ما حديث حدثتنيه خويلة زعمت انك قلته قال قد

قلتها قال وما اذن فيهم يا رسول الله قال لا قال افلا اوذن بالرحيل قال بلى قال فاذن عمر بالرحيل [illegible]

در قسمت غنائم در جعرانه ذو الخويصرة [illegible] وكان [illegible] عبد الله بن عمرو [illegible]

[illegible] حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم حين كلمه التميمي يوم حنين قال نعم جاء رجل من بني تميم يقال له ذو الخويصرة

فوقف عليه وهو يعطي الناس فقال يا محمد قد رايت في هذا اليوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجل فكيف رايت

قال ان الکتب بدلت فقال فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ... الم یکن الحق عندی فوالذی نفسی بیده لو کان

عمر بن الخطاب یا رسول الله ... فقال ادعوه ... فلو فی شیعة یتبعون فی الدین حتی یخرجوا منه کما یخرج السهم

من الرمیة ینظر فی النصل فلا یجد شیئا ثم فی القدح فلا یوجد شیئا ثم فی الفوق فلا یوجد شیئا سبق الفرث والدم

اخرج ابن ابی ... انکه ... از انحضرت صلی الله علیه ... انی نذرت فی الجاهلیة ان اعدت ...

السهم ... فقال النبی صلی الله علیه وسلم اوف بنذرک ... وفی بعض الروایات ...

و ما ملک اولا ... فی ... حضرت فاروق رضی الله عنه و از انجمله آنست که ...

... الوداع حاضر بود ... مواعظ ...

را ادراک ... و از انجمله آنست که ... از فضائل شریک صدیق اکبر بود ... ادراک ...

... المؤمنین ... نزول آیه ... روز جمعه وقت ... مباحث

در ... حضرت صدیق بیان کردیم و از انجمله آنست که ... انتقال انحضرت صلی الله علیه وسلم ...

خلافت صدیق ... جامع ترین مردم ... و از انجمله آنست که ... خلافت صدیق اکبر ...

... در ... ابراهیم النخعی قال اول من ولی ابوبکر ...

امور المسلمین عمر بن الخطاب ... فکان ... فی الاسلام ... وقال ... الناس ... فی ...

... و از انجمله آنست که صدیق اکبر در آخر ایام خود فاروق را ولی عهد خود ساخت و ... افضل

خواند ... عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر

یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر اما انک ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله

علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر ... الترمذی و معنی ... آنست که ... فاروق افضل امت باشد

در زمانی ... این تفضیل ... ولهذا فاروق صدیق را افضل ... صدیق ...

از دی ... حضرت صدیق فاروق اعظم را ... خیر الناس ... را ...

اینست ... فاروق ... نسبت جناب ... خلیفه ... خلافت ...

از وی ... خلیفه ... فی الاستیعاب ... الخلافة بعد ابی بکر ...

و وفات ابوبکر با تعداد سنه ثلث عشرة [illegible] و انزل الغسه منه قال استعمل عمر [illegible] رجلا من الثقفی [illegible]

الی الفتوح بالشام و العراق و مصر [illegible] عطار [illegible] العباس [illegible] علی سواد العجم و کان [illegible]

[illegible] و هو الذی [illegible] بصعلوه [illegible] فی التاریخ من الهجرة الذی [illegible] الناس [illegible]

[illegible] و هو اول من سمی بامیر المؤمنین [illegible] و کان [illegible] بالموت [illegible] اعطا [illegible]

[illegible] او بامر جهاد [illegible] غنایم [illegible] او [illegible]

[illegible] علم [illegible] مفصل [illegible] بنویسند [illegible] بعض [illegible] جهاد [illegible] ملاحظه کثرت عدد [illegible]

ان جمع [illegible] که بادشاهی آنها از زمان دراز در فارس [illegible] مستحکم شده بود و افواج بسیار

[illegible] بسیار [illegible] دانستند که عرب [illegible] آن امتحان [illegible] خدای عزوجل [illegible] عجم

[illegible] اول کسیکه داعیه جهاد در خاطر [illegible] ابو عبیده ثقفی بود از کبار تابعین [illegible]

[illegible] برای حرب [illegible] شدن [illegible] گرفتند از آنجمله سلیط بن قیس که از صحابه [illegible] حضرت فاروق [illegible]

ابو عبیده در قبول داعیه [illegible] شتافت و او را بر جیش مسلمین امیر گردانید [illegible] در میان [illegible] اصحاب

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند لیکن [illegible] مبالغه [illegible] قضایا و سوانح امور با جناب رسالت [illegible]

کنند [illegible] یک [illegible] از [illegible] سلیط [illegible]

[illegible] مثنی بن حارثه شیبانی [illegible] ابو عبیده ثقفی [illegible] ایشان [illegible] متوجه عراق گشتند

طرف رستم بن فرخ زاد [illegible] لشکری [illegible] بمقابله فرستاد [illegible] جنگی عظیم [illegible] آخر کار

کفار [illegible] هزیمت یافتند و غنیمت [illegible] اهل اسلام آمد [illegible] تقسیم غنایم [illegible]

زاده کسری بود با لشکر عظیم [illegible] متوجه شد و رستم [illegible] نام با [illegible] کسری [illegible]

[illegible] ابو عبیده [illegible] ازانکه اجتماع [illegible] دست یافت

[illegible] هزیمت داد [illegible] غنایم فراوان [illegible] آورد بعد

[illegible] ابو عبیده از [illegible] غنایم [illegible] بدار الخلافه فرستاد و باقی را قسمت [illegible]

[illegible] افواج [illegible] رسید [illegible] عظیم [illegible] یافت [illegible] هزار مرد [illegible]

[illegible]

بعد از [illegible] فیلان [illegible] بر فیلان اهل اسلام [illegible] بیشتر دیدند و [illegible] معرکه [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible] فتح [illegible] که [illegible] و بعد از این فتح [illegible] حضرت

[illegible] رستم [illegible] ابو عبید [illegible] سپاه [illegible] فرات گذشته محاربه

[illegible] اهل اسلام [illegible] کردند [illegible]

با جمعی از سپاه [illegible] کشته [illegible] ابو عبید [illegible] فیل [illegible]

ابو عبید [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] تا آنکه [illegible] آن لوا

مثنی بن حارثه [illegible] شکست [illegible] کفار [illegible] مسلمانان فرصت غنیمت

یافته بر سر پل آمدند [illegible] چهار هزار کس شهید شدند

حضرت فاروق از این ماجرا بغایت محزون گشت و سبب آنکه [illegible]

تا [illegible] رستم [illegible] فرق کنند [illegible]

عرب [illegible] سال چهاردهم [illegible]

سیزدهم [illegible] حضرت صدیق [illegible] نام [illegible]

دمشق [illegible] ابو عبیده [illegible]

[illegible] حضرت فاروق رسانید حضرت فاروق برای [illegible]

دمشق [illegible] مسلمانان [illegible] آن ناحیه را مشغول دارند [illegible]

هیچکدام نکنند تا آنکه دمشق مفتوح شد [illegible] لشکر دمشق از دمشق برآمده [illegible] صفوف مشغول شد

از طرف ابو عبیده [illegible] آنها داد [illegible] شکست بر لشکر کفار [illegible]

گریختند [illegible] دمشق [illegible] ابو عبیده [illegible] دمشق [illegible]

[illegible] دمشق [illegible] از این سبب [illegible]

[illegible] مشغول شدند [illegible] اسلام فرصت [illegible]

[illegible] و تا یک که [illegible] پیدا و زیاده [illegible] ساده [illegible] که [illegible] بلقیس [illegible]
[illegible] بعض موضع رسانیده دروازه را [illegible] جنگی عظیم بظهور پیوست آنجا [illegible] و از
[illegible] و صلح [illegible] در همین سال جریر بن عبدالله بجلی [illegible]
[illegible] حضرت فاروق [illegible] دیگر قبایل [illegible] با [illegible]
[illegible] جریر [illegible] و از آنکه [illegible]
[illegible] حضرت فاروق برای تألیف قلوب ایشان [illegible] خمس [illegible] که با تمام [illegible] حاصل شود زیاده
سهم غنیمت بایشان تفضیل فرموده و برای مثنی نوشت که شرایط توقیر و تبجیل جریر را مرعی دارد زیرا که شرف صحبت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریافته است سرداران عجم چون این خبر شنیدند فوج کثیر فراهم آورده مهران همدانی
را با بارها [illegible] مقابله مثنی و جریر [illegible] این ماجرا بعرض حضرت فاروق
رسانیده اند [illegible] رضی الله عنه [illegible] برای مدد مثنی معین فرموده و حکم فرموده که مستعجلا بکار سازی
[illegible] فاخر کرده اند و مثنی نیز از آن [illegible] و [illegible] بعد تلاقی فریقین
[illegible] شده [illegible] جوانان [illegible] غلامی از اهل ذمه [illegible]
[illegible] کرد [illegible] مهران [illegible] و شکست [illegible] لشکر عجم واقع شد [illegible]
[illegible] میدان [illegible] [illegible] مسلمانان [illegible]
که هر یکی ده کس از کفار کشته بود [illegible] با ثبات اند که پیش ازین کاری [illegible] شده بود بعد از آن
مثنی [illegible] بلاد عراق [illegible] ساخته با وجود عدم [illegible]
واقعه [illegible] بود [illegible] سوق [illegible] که در سال [illegible] اجتماع عظیم
میداشتند [illegible] از انجا [illegible] غنایم فراوان بدست آورد و باز قصد سوق بغداد کرد و در آن شهر
سوق عظیم [illegible] که هر سال [illegible] آنجا مجتمع میشدند [illegible] حمله آورد و یاران [illegible] فرمود که سوی
[illegible] و امتعه [illegible] برداشتند [illegible] بر کرده [illegible] مراجعت نمود [illegible]
[illegible] در سال [illegible] اسلام [illegible] فاروق [illegible] او رضی الله عنه بظهور پیوست [illegible]

[illegible]

خلافت گشت کرشمه خلیفه ثانی فاروق اعظم بچه وجه بوده است و اینجا دو نکته باید شناخت نکته اول آنکه در

شریعت متواتر بالمعنی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر دادند بآنکه فارس و روم فتح خواهند شد و این هر دو

از ایشان بدست مسلمین خواهد آمد قال الله تعالی لیظهره علی الدین کله وقال واخری لم تقدروا علیها قد احاط الله

بها الآیة و قوله تعالی وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم [illegible]

آیة تا آنکه [illegible] شد و ثابت [illegible] بسبب آنکه غنائم کثیره که اول آن موعود شد غنائم خیبر است

در زمان سعادت جناب نبوی صلی الله علیه وسلم [illegible] وجود یافت و عجل لکم هذه فتح خیبر است و اخری لم تقدروا

علیها غنائم فارس و روم است قال ابن عباس والحسن ومقاتل هی فارس والروم ما کانت العرب تقدر علی قتال

فارس والروم کانوا خولا لهم حتی قدروا علیها بالاسلام و نیز ظاهر شود بآنکه ستدعون الی قوم اولی باس شدید

مراد ازین اولی باس شدید فارس و روم قال ابن عباس ومجاهد هم فارس والروم و در حدیث صحیح آمده

است کانما وضع فی یدی مفاتیح خزائن الارض و نیز در حدیث صحیحین اذا هلک کسری فلا کسری بعده واذا هلک قیصر

فلا قیصر بعده و نیز در باب حدیث نافع بن عتبة بن ابی وقاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ستفتح علیکم الروم

ویکفیکم الله فلا یعجز احدکم ان یلهو باسهمه اخرجه مسلم [illegible] و وجه اینکه معجزه آنحضرت است

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم متضمن است فتح فارس را قال الله تعالی وآخرین منهم لما

یلحقوا بهم یعنی فارس خدای عز وجل از فوق سموات اراده ابطال سلطنت [illegible] زدن

ایشان فرموده آنحضرت را صلی الله علیه وسلم جارحه آن مراد خود ساخت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد

از ظهور این امر جلیل برفیق اعلی انتقال فرمودند و همان داعیه بواسطه آنحضرت از سینه فاروق اعظم باز

جلوه نمود [illegible] رضی الله عنه مطیع امر حق ساخت و عقل و قلب او را [illegible] و در دل حاضرین

پرتو خود فاروق انداخت تا غزاة اسلام اجتماع تمام پیدا کردند و دست برد عجیب ظاهر گشت که نشنیده

زمانه از کسی و ندیده و اعجب حیرت [illegible] نقد حال ایشان گشت نکته دوم آنکه [illegible] تمام فاروق

فتح فارس و روم بوجوه بسیار [illegible] یکی آنکه دعا میفرمود در صلوات خود [illegible] تمام در [illegible] بکار می

برد قال النووی فی الاذکار روینا عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه قنت فی الصبح بعد الرکوع فقال اللهم

اللهم انا نستعينك ونستغفرك ونؤمن بك ونتوكل عليك ونخلع ونترك من يفجرك اللهم اياك نعبد ولك نصلي ونسجد واليك نسعى ونحفد نرجو رحمتك

ونخشى عذابك ان عذابك بالكفار ملحق اللهم عذب الكفرة الذين يصدون عن سبيلك ويكذبون رسلك ويقاتلون اولياءك

اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات واصلح ذات بينهم والف بين قلوبهم واجعل في قلوبهم الايمان والحكمة وثبتهم

على ملة رسولك صلى الله عليه وسلم واوزعهم ان يوفوا بعهدك الذي عاهدتهم عليه وانصرهم على عدوك وعدوهم اله الحق

واجعلنا منهم دوم آنكه خطبه بليغه مشتمل بر تحريض بر جهاد و ترغيب مجاهدين ميخواندند [illegible] از آنحضرت صلى الله عليه وسلم

[illegible] و سيوم آنكه [illegible] مجاهدين [illegible] مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب

كان يحمل في العام الواحد على اربعين الف بعير يحمل الرجل الى الشام على بعير ويحمل الرجلين الى العراق على بعير فجاءه

رجل من اهل العراق فقال احملني وسحيما فقال عمر بن الخطاب نشدتك الله اسحيم زق قال نعم چهارم آنكه ترتيب جيوش و تقديم فتح بر

[illegible] جنگ [illegible] اما قصه [illegible] شده دولت [illegible] بموجب [illegible] چون

[illegible] فتح [illegible] بدست [illegible] عليهم [illegible] راه يافت

[illegible] ملك فارس را معزول ساختند و يزدجرد را كه از [illegible] بر تخت [illegible] نشاندند

[illegible] بيرون از [illegible] برآورده [illegible] و افواج [illegible] جمع [illegible] رستم بن فرخزاد را سردار لشكر

معين گردانيدند و يزدجرد [illegible] سعد [illegible]

[illegible] اين اخبار [illegible] بعرض حضرت فاروق رسانيدند رضي الله عنه بهر يكی از عمال كه در اطراف

ممالك [illegible] اسلام [illegible] هر كه اسپی و سلاحی داشته باشد و از اهل نجدت و شجاعت بود

[illegible] مدينه طيبه فرستد و چون آنجماعت جمع شدند سعد بن ابي وقاص را

بسرداری [illegible] سعد را بموعظه بليغه فرمود بتقوی و صبر [illegible] و ثبات قدم [illegible]

امر [illegible] را بمتابعت [illegible] در جميع [illegible] مثنی بن حارثه [illegible] نامه نوشت كه [illegible]

[illegible] سعد [illegible] امراء عراق [illegible] فاروق [illegible]

[illegible] سعد [illegible] عراق [illegible] مثنی بن حارثه [illegible] رسيده بود [illegible]

[illegible] سعد [illegible] توقف [illegible] راه واقع شد [illegible]

فاروق

... [illegible] بعد دفعه پهلوانان نامدار و جوانان کامگار بکنگاش روان می‌نمودند تا تمام در [illegible]

مبعوث شود تا آنکه در عرب از اشراف قبایل و ابطال شجاعی چند در آن قوم کسی باشد البته تا بدست [illegible] و چند هزار [illegible]

سعد مجمع شد از آن جمله طلیحه بن [illegible] که خود و [illegible] بودند آنگاه سعد با امیر المؤمنین

نامه نوشت در توجه رستم بجزم قتال و کثرت عدد و عدد [illegible] نقص [illegible] حضرت فاروق در جواب [illegible] نوشت

که هیچ دغدغه با خاطر [illegible] و کثرت آلات و ادوات دشمن [illegible] پروردگار خود

[illegible] بایدا و تابش [illegible] لشکر [illegible] هر کسی برای [illegible] دعوت اسلام کن

خود [illegible] سعد [illegible] پیش حضرت فاروق [illegible] فرستاد [illegible]

[illegible] بحیلها [illegible] طلایه [illegible] الشدة [illegible] فرس [illegible] اسلام

کند سعد [illegible] از آن جماعه مغیره بن شعبه [illegible] حاکم [illegible] معاویه [illegible] قال لما كان

يوم القادسية بعث المغيرة بن شعبة الى صاحب فارس فقال ابعثوا معي عشرة فبعثوا فشد عليه ثيابه ثم اخذ حجفة

ثم انطلق حتى اتوه فقال القوا الي ترسا فجلس عليه فقال العلج انكم معشر العرب قد عرفت الذي حملكم على المجيء الينا انتم

قوم لا تجدون في بلادكم من الطعام ما تشبعون منه فخذوا نعطيكم من الطعام حاجتكم فانا قوم [illegible] وانا نكره قتلكم

انكم تنجسون علينا ارضنا فقال المغيرة والله ما ذاك جاء بنا ولكنا كنا قوما نعبد الحجارة والاوثان فاذا رأينا

حجرا احسن من حجر القيناه واخذنا غيره ولا نعرف ربا حتى بعث الله الينا رسولا من انفسنا فدعانا الى الاسلام

فاتبعناه [illegible] امرنا بقتال عدونا ممن ترك الاسلام ولم نجئ للطعام ولكنا جئنا نقتل مقاتلتكم ونسبي ذراريكم

واما ما ذكرت من الطعام فانا لعمري ما نجد من الطعام ما نشبع منه [illegible] ما نجد ريا من الماء احيانا فجئنا الى ارضكم هذه فوجدنا

فيها طعاما كثيرا وماء كثيرا فوالله لا نبرحها حتى تكون لنا او لكم فقال العلج بالفارسية [illegible] قال [illegible]

عذرا ففقئت عينه من الغد [illegible] مناسبت گویند [illegible] ذکر [illegible] جوانان [illegible]

تا بست آید و عرب [illegible] فتح بلاد عجم [illegible] بعد از آن سعد بعوث و سرایا باطراف [illegible]

تا در نواحی بلاد عجم [illegible] القصه رستم با شوکت [illegible] تمام بجانب لشکر اسلام [illegible]

ترتیب داده از [illegible] بآن طرف عبور نمود [illegible] یزدگرد [illegible]

نمودند تا آنکه در ایام واقعات بار رسید و سعد بسبب دمامیل و بثرات امکان نیافت خود در وسط لشکر باشد بر حجره
قصری قرار گرفت و جمعی از سواره و پیاده از برای حفاظت او گماشت تا هرچه فرماید بی توقف بسرداران افواج برسانند
آنگاه عمامه لشکر را نزد خود خواند و موعظه فرمود و مواعید الهی در باب فتح عجم یاد داد و تفصیل
بلاد فتح کرده را بیان کرد و گفت اگر دست بردی نمایید سعادت دنیا و اخری از آن شما باشد و اگر بد دلی کنید سعادت صوری
و معنوی از دست شما رود و امیر هر قوم را فرمود تا همین کلمات اتباع خود را گوشزد کنند و شعرا و ادبا را
امر به سرایش اشعار که باعث تحریض باشد فرمود و قرا را بتلاوت سوره انفال امر فرمود و قرا چون در تلاوت آن شروع کردند
دلها را اطمینانی روی داد آنگاه فرمود چون ما نماز ... یعنی وقت نماز ظهر در رسد تکبیر خواهیم گفت شما
نیز تکبیر بگوئید و ادوات حرب را مهیا سازید و بار دیگر چون تکبیر دوم گفته شود جوشن بپوشید و ادوات جنگ را بر خود
راست کنید و چون تکبیر سوم گفته شود جوانان یکجا تاخته بمبارزت درآیند و با استماع تکبیر چهارم کلمه لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم گوئید و همه بهیئت اجتماعیه با دشمن درآویزید القصه سعد چنین کرد و جنگ میان هر دو فریق
تا نیم شب ... سه روز ... مشغول ... بود ... و در هر یکی از این ایام ... نامی علیحده دارد
اول آن را یوم ارماث روز دوم اغواث روز سوم عماس ... اما روز ارماث هم سپاه عجم با هیئت عجیبه با جامهای مکلل
بجواهر و کمرهای مرصع بر میان بر اسبان عراقی سوار صف آراستند و تیراندازان محکم انداز را بر فیلان نشانیده
بجنگ ... آنها برای محافظت پیلان ... پیاده ... و ...
معلوم نیست با آن همه مجاهدان دست بردهای عجیب کردند اول غالب بن عبد الله اسدی و عاصم بن عمرو تمیمی
بمبارزت درآمدند هرمز نام شخصی از سرداران عجم مقابل غالب شخصی دیگر از سرداران مقابل عاصم درآمد
بزخم نیزه ... هرمز ... بر زمین ... رسانید و عاصم نیز ... حمله آورد
... او بجائی رسیده است که حریف ... نتوانست شد از میان بگریخت عاصم بر تعاقب او تاخت هرچند جست او را
نیافت عوض او اسب سوار ... گرفته آورد و سعد ... تیراندازی که ...
... عمرو بن معدیکرب بمیدان درآمد ... عمرو ... تیری بجانب او انداخت
... او را از اسب بر زمین افکند عمرو ... رسانید و سر او را برید ...

ابطال بدست آورد و نام مهران ملک آفرین یافت بر زانو بای مجنون بلند تخت رکاب به میدان رفتار و در نقل است

که گفت الیوم نزل العرب تخصی لها عاصران اوکمن بانت الصعد استیکلا آن آلی بدعت بر زبان راند متا اسداو الیله

در روز ان متقدم بن منبه نیزه در پهلوی او حا نید و از اسب بخاک انداخت و رست [illegible] پیاده شده سرش برداشت

اسب متقدم رسید با علی بضبط مشغول اند در پیاده قدم بر سر پیر نیست اسد نبیل از میمنه لشکر مانند باد با در رسید و در آمد

بر سر متقدم چون شیر بر سر موی درو گشته یافت و ربا بسالب و فتاو و قتال بلند شد آخر الامر بحکم سعد منتشر باد ادند

سپه فی سلب بجیر کو تنید و تیغ نکرشت هزار سعد شست با فی سلب ده هزار سپاه عجم چون ابر و دارد گیر بادیه فیلان

بر حرکت آمده حمله بر لشکر اسلام آوردند که یلان اسلام را متفرق ساختن گرفتند مقصد اصلی ایشان استیصال

قوم بجیله بود زیرا که فیل مهران بدست منذر بن علی حراق شده بود و نزدیک بود که بجیله با جمله سپاه مسلمین بنا حمله گشته

حکم در معرکه با قوم خود رسید و بجد ایشان رسید چون فیلان مقابل مرکز رسیدند عظیم از علمای عجم مبارزت برآمد طلیحه

مطعون نیزه به در فرس عرشه انداخت و عاقبة قوبکار کی بر پیل سوار ایشیر باران کردند حبابا که الاکبری منهزم گشتند

برخیس کندی با کنبت و قوم خود رزکرید و اسد کار شیر خفته بیدار چه شده است قوم او نیز حمله نمودند

زده بزده با جلب لشکر عجم رسانید بعد از آن ما البعین نضخر نقد بوجه ابوه و ستا عجم با ما تعبیه فیلان در بار عرج

اسلام حملا آوردند و بعضی البی الظرف سعد تکبیر چهارم بلند شد اهل اسلام همه با جمعهم کلمه طیبه لا حول ولا قوة الا بالله

العلی العظیم گفته بر کفار ریختند و ستیهای حرب بر بنی اسد بجیله و کنده دار کرنت از شجاعت بسیاری بدرجه شهادت

رسیدند سعد بجانب عاصم بن عمرو تمیمی رفته قاصدی دوانید تا حیله سازد که راکبان فیل از فیلان پیاده یا بیلان

بکشند عاصم نیزه اندازان تمیم و اسد را فرمود تا بر فیلان هجوم کردند و روی ایشان را با زکردانیدند انگاه

نیزه اصحاب حکم بعضی فیلان را قطع نمایند چون فیلان راهبر بد را کیان مرزبان فلطیدند و دو شب بت داد

و سعد در لشکر بتجهیز و تکفین قتلی فتاد در حرجی بماند بر بار لشکر سپردند تا به اوادی ایشان قیام کنند روز شمور

حضرت فاروق برای ابو عبیده امیرالامرای شام نوشته بود که فوجی نزد تیسیر سعد به عراق باشم بن عتبه

ابی وقاص ہمراہ سعد فرستد ناگاه و عید قعقاع که مقدمه لشکر هاشم بود با یک هزار ابو نفر سعد

رسید جماعت هزار ده تیر ساخت و فرمود که هر طایفه صبح در کار دید عسکر اسلام داخل شوند چون داخل شوند قسمی

شکر نمایان کرد الی آخر الایام چون نظر اهل لشکر بر [illegible] افتاد دل قوی شدند بالجمله قعقاع در چشم اهل لشکر
اسلام در آمده مصاف بجست و مسلمین [illegible] بعضی خود مبارز طلبید از لشکر [illegible] للا عجب [illegible] قعقاع
[illegible] داشت [illegible] باز نگه داشت با ادارات اصحاب الجیش [illegible] فرصتی [illegible] نماید و با
[illegible] دیگر [illegible] شدند [illegible] آورد [illegible] قعقاع رسید [illegible]
[illegible] قعقاع [illegible] میدان حرب [illegible] مردم [illegible] عظیم [illegible] لشکری عظیم در لشکر
[illegible] قعقاع [illegible] بر لشکر کفار حمله آورد [illegible] هر دفعه کاری کرد در این وقت بعضی
لشکر اسلام [illegible] عجم [illegible] کردند
مرد [illegible] عرب [illegible] تا هنگام نصف النهار در رسید [illegible] مشغول [illegible]
شدند سعد [illegible] حرب مشغول شدند گویند سعد ابی وقاص ابو محجن را بواسطه [illegible] محبوس ساخته بود
ابو محجن [illegible] التماس [illegible] از ام ولد سعد [illegible] خواست که [illegible] از حبس خلاص کند و اسب ابلق
سعد [illegible] اگر [illegible] سعد را در [illegible] ام ولد سعد [illegible] کرد ابو محجن [illegible]
[illegible] به میدان [illegible] عسان [illegible] کمان جمعی [illegible] که
[illegible] لشکر اسلام رسیده [illegible] نازل شد [illegible] ابو محجن [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ابو محجن گفت [illegible] صدق و اخلاص [illegible] کردم
که [illegible] کردم [illegible] روز [illegible] لشکر اسلام بصفت روز
گذشته [illegible] شدند و [illegible] چنانکه مسلمانان [illegible] هاشم رسیده
بالجمله [illegible] کرد [illegible] لشکر [illegible] قعقاع [illegible]
[illegible] باز گشت در آن روز [illegible] بعد از [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] هاشم [illegible] بر میمنه عجم حمله کرد و صفوف ایشان را متفرق ساخت [illegible] رفت باز
[illegible] برای [illegible] لشکر [illegible] مبارز [illegible]
متوجه [illegible] گشتند [illegible] عظیم [illegible] در آن میان [illegible] شد [illegible]

اسب سعد بن ابی وقاص را الم محکم گرفت تا لشکر از رفتار او انبیانند بسوار چون مهلت نداد ... باوی نمی بود

و اسپ پیاده کرده بجز پیر آن اسپ سوار شده بسلامت از دست لشکر کفار برآمد و دیگر بار بسواری لشکر فتح

عجم [illegible] شده جنایت بمرت از مردی از اهل اسلام قتال ساخت چون اعیه در معرض قتال آمده عجمی یک

فیل را بکرد و مسلمانان را از اسپ بنیاده ... [illegible] او بر ایشان حمله آورد و بر سینه او نشست تا او را بکشد

[illegible] سعد را اسب نیز حمله و حملی بر وی ... چون خود ... بجهان رسید از سینه مرد

برداشت و اشکال ایشان بجزب شمشیر فرق ... زند و بر زمین ... و منا ... این لطیفه موجب ...

قلوب مسلمانان شد چون کافران حال یاد نمودن ... کرده اطفال و افیال را باز ایستادند و روی تاختن

نهادند و بر جمیع لشکر اسلام ... زند مقتولان ... اعل فیلان ... جاهد مواجب قعقاع و عاصم شده ... وی

فیل ... بسوی مقابله ... حملان ... نیز ... قعقاع و عاصم ... بر داشته یکبار متوجه

بجانب فیلان ... شدند و جان ... دیگر ... بر ... و ... ایشان ... همراه ... فیلان

بهم نیز متفرق ساختند ... شدند بغیه ... بر پای خود ... فیلان ... نعره

زنان با لشکرگاه خود ... گریختند ... لشکر را متفرق گردانیدند بعد از آن مسلمانان آواز تکبیر بلند

و ... مشغول ... شدند ... التهاب ... انطرفین ... برافروخته بسیار ...

شد ... عظیم ... مسلمانان ... فوج دیگر در حرب ... تا آنکه اصوات ...

از سعد و رستم ... شد ... شب ... گذشت ... سعد ... و ده مشغول

بدعا و زاری شد ... فتح بکوشید ... علی الصباح ... مسلمانان ... برنا ... اجتهاد ...

... الهی ... دلهای مسلمانان ... برافروخت ... مضمار ...

... آغاز کرد ... که از لشکر اسلام ... اعدا ... هر جریه که ...

... از ... فرصت غزاة مسلمین ... مراکب ... حضرت ...

انجام کار نزدیک رستم رسیدند ... رستم ... بر ... گریخته ... دادا ...

... این ندا شنیدند و کشته شدن رستم ... عجم ... مقهور و مخذول ... دیگر ... نهادند

و مسلمانان چون قریب بآنجا رسیدند جمعی معقلها که بطلب ... رسانیدند و جمعی ... بهرسیر رسیدند و دیدند
لشکر ... از یکدیگر ... بعد از آن ... قلعه قادسیه ... کردند و جمعی کثیر قریب ... از لشکر عجم ... کشته شدند
سعد ... بطلب فرستاد تا ... ساختند ... بعد از فتح ... و ...
... جمیع صحابه ... بهرسیر ... قلعه ... و غنیمت بسیار ... بدست ...
... و بعد از ... فتح ... در فتح قلعه قادسیه ... لشکر اسلام ... جمعی ... بسیار
... لشکر اسلام ... و با ... در ... مسلمانان ... فتح قلعه
... بهرسیر ... سعد ... بعد از آن سعد بن ابی وقاص ... غنیمت ... از ... بدست
... خمس ... بجانب ... لشکر اسلام ... حضرت فاروق ... فرستاد
فرستاد که بجانب ... مداین ... سعد ... تمام ... لشکر ... بطرف مداین روان شد
و در اثنای راه ... بعضی ... در ... جمعی ... و ... شب ... پادشاه ... در ...
... سعد ... متفرق گردانید ... هزار ... کابل ... چون
خبر توجه سعد به یزدجرد رسید ... سپاه ... مداین ... بطرف مشرق
دجله در میان شهر ... ساخت ... سعد ... کشتیها
باز کشیدند ... اسلام ... دجله ...
... بسلامت ... و ...
... از اموال ... بجانب حلوان ... سعد قعقاع را به تعاقب
... فرستاد ... ضبط ... غنایم ... ساخت ... غنایم مداین
در الحجه قعقاع ... نوشته اند ... حضرت ... جلولا
... سپاه عجم ... یافت ... جلولا ... لشکر ... از عجم در شهر جلولا ... جمع
... شدند ... با هم عهد بستند ... و ... جمعی کثیر ... جلولا ...
... شدند سعد ... بعرض حضرت فاروق رسانید ... حضرت حکم فرستاد که دوازده هزار کس
بسرکردگی هاشم بن عتبه بجانب جلولا روان کند ... سپاه عجم ... مصاف در میان

آمد و هکذا نیز هزیمت بر کفار افتاد و غنایم بی حساب بدست مسلمانان آمد و دیگر چون این خبر بشنید از حلوان
برخاست و بجانب ری روان گردید و ... را در حلوان گذاشت ... این ماجرا بسعد نوشت سعد فرمود ...
... حلوان را ... [illegible] ... که تا حلوان نیز مفتوح شد ... سال بیستم حضرت فاروق
... از جهت ... شکایت ... انقلاف ... بردی ... طلبید چون ...
... رسید ... و بانواع حیل اهل ری و خراسان و ... و نهاوند ... کردند
لشکری بجانب ... آورد گویند صد و پنجاه هزار مرد جمع شده بود سرکرده ایشان فیروزان بجانب عراق روان
شد چون این ماجرا بسمع امیر المؤمنین رسید نعمان بن مقرن را فرمود تا بجنگ ... رود و ...
را با اتباع او ... در وقت تولیت ... بر زبان ... حضرت فاروق ... اگر نعمان
جاری شد که اگر نعمان شهادت یافت امارت بحذیفه ... بالجمله چون نعمان متوجه شد ...
... آمد ... مغیرة بن شعبه را ... سلام
تا دعوت اسلام کند ... [illegible] ... مصلحت الوقت ...
دیگر ... رجوع نمودند ... آگاه شد که ... فیروزان هراسان شده ... شدند کفار
وادی خارناک گذشته بمیدان مصاف برآمدند دلیران اسلام دلیرانه حمله آوردند و نعمان بجانب کسیر ...
نمود که در این معرکه بدرجه شهادت فائز گردد بالجمله بعد کوشش بسیار فتح اسلام شد هزیمت کفار ...
کار آمد و نعمان برفیق اعلی انتقال نمود و فیروزان گریزان شد و قعقاع دنبال او افتاد ...
فرستاد و غنایم بسیار و سبایا بیشمار بدست لشکر مسلمین آمد و این را فتح الفتوح نام نهادند زیرا که عجم
را بعد از ... جمعیت مقدور نشد و بلاد ایشان تمام مسخر اهل اسلام گردید و دولت ساسانیان منجم
گشت والحمد لله رب العالمین اینست منتخب آنچه اصحاب فتوح عراق تقریر نموده اند اما برهم زدن دولت
رومیان از شام باین صورت بود که چون دمشق مفتوح شد ابو عبیده ... فتح بلاد ...
گردانید اکثر قری دمشق بدست یزید بن ابی سفیان و معاویه مفتوح شد و بیسان بدست شرحبیل بن حسنه
و طبریه باهتمام ابو الاعور ... دمشق ... بدست آمد و بعلبک ... خالد بن الولید فتح نمود بعد از آن

ابو عبیده و خالد بحمص متوجه شدند که معسکر هرقل بعد هرقل بطریقی از بطارقه خود توذر نام با لشکری گران بجا

[illegible] نوشته در بطریق دیگر سنیس نام را بکمک وی روان کرد ابو عبیده و خالد متوجه آنان شده مقابل بودند

[illegible] ایشان اتفاقا شد در اثنا طرات که مقابله نماید سنس و اکثر جنود بجانب [illegible] و سایر بلدان [illegible] حکم

[illegible] اسلام داخل شده متوجه گردید چون بدمشق رسید یزید بن ابی سفیان با جمعی متوجه مقابله او برآمد و خالد نیز با مدد باد

[illegible] در عقب رسید لشکر کفار را در میان گرفته داد شجاعت دادند و جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و در عقب ایشان

[illegible] اقتضا نمودند خالد دیگر بار ملحق با ابو عبیده شده و [illegible] متوجه مصاف سنس [illegible] را

[illegible] دادند بعد از آن بطرف حمص متوجه گشتند هرقل برای محافظت حمص بطریقی را منصوب ساخت

[illegible] خود [illegible] معسکر آراست و از اهل جزایر مددی بجمعی رسانید و سعد بجانب عراق بعد فتح قادسیه

[illegible] خود برای [illegible] کفار منتشر [illegible] جمعی از آن [illegible] رسیدند چون این خبر

بمستعیان کومک حمص رسید جانب باز گشتند در ایام شده [illegible] مسلمین از وصول مدد بعضا

[illegible] لشکر اسلام عزیمت فتح حمص [illegible] رسیدند و قدرت ممانعه چون [illegible] بعد اکبر مشکل شدند

[illegible] حمص زلزله اتفاق [illegible] اهل حمص منهدم گشت باز [illegible] مردم گفتند زلزله سخت تر از اول واقع شد با جمله

رعب عظیم از این حادثه بر دل ایشان افتاد صلح نمودند و بلاد الصلح ادا کردند ابو عبیده خمس آنرا مصحوب عبد الله بن

مسعود بحضرت خلافت ارسال نمود و جماعه از قبایل را که بشرف اسلام تشریف یافته بودند در حمص ساکن

گردانید حضرت فاروق حکم فرستاد که اهل یحقد را از نواحی شام [illegible] جمع نیکو و ما نیز از [illegible]

[illegible] فرستیم باید که برای فتح بقیه بلاد همت گمارد ابو عبیده اطاعت نموده عباده بن الصامت

را بحکومت حمص گذاشته متوجه حماه و فتح بلاد گشت بلده بعد بلده مفتوح میساخت تا چون بلاد قنسرین

[illegible] رسیدند دروازه از اد دیدند سخت محکم است و گشتن آن متعذر بود بحکم الحرب خدعه معسکر را دور از

شهر قرار داده خندقی [illegible] کردند بعد از آن روزی یک جماعتی را مسلح و مکمل در میان خندق متواری

ساختند از آنجا کوچ نمودند اهل بلاد دقیقه کوچ [illegible] معلوم کرده لشکرگاه را خالی دیدند دروازه را گشادند دلیران

اسلام از میان لشکر برجسته بغتة بشهر در آمدند محب متقاتلا [illegible] کاسدار برصلح اتفاق بعد از آن

[illegible]

بن الولید بجانب قنسرین توجه نمود و با عظیمی از عظمای روم مسمی بمیناس نام محاربه نمود آخر الامر میناس بقتل

رسید انگاه قنسرین را محاصره کرد و آنجا صلحا مفتوح شد بعد از آن ابوعبیده در نواحی حلب عسکر ساخته صلحا

مفتوح شد بعد از آن اهل انطاکیه هم بعد جنگی صلح نمودند و ابوعبیده جمعی کثیر از اهل اسلام در انطاکیه ساکن

کرد و باقی بلاد شام مثل [illegible] هم مفتوح گشت و در آن ولایات [illegible] را [illegible] خود و [illegible] قسطنطنیه متوجه گردید

المختار در ضبط [illegible] بلاد و قریه قسطنطنیه انواع سعی موصوف گشت از آنجمله قیساریه [illegible] و اجنادین حضرت

فاروق برای [illegible] نوشته فرستاد که معاویه را با پنج هزار سوار بجانب قیساریه [illegible] و عمرو بن العاص را بجانب

اجنادین روان کرد حاکم اجنادین ارطبون بود و ارطبون [illegible] روم [illegible] و زیرکی [illegible] گویند فاروق اعظم [illegible]

[illegible] ارطبون الروم بارطبون العرب [illegible] اجنادین رسید [illegible] هزار کس [illegible] باده [illegible] داد [illegible]

بن العاص نیز ارطبون را [illegible] ساخت [illegible] بیت المقدس شد چون هرقل دید که در آن مرز و بوم

هم [illegible] مستقر نشد [illegible] مسلمین [illegible] ایشان [illegible] داد و فوجی عظیم

[illegible] هامان برای مقابله [illegible] جبله [illegible] جمع شدند [illegible]

با ایشان مستور و [illegible] خلیفه اعظم فرستاد در رساله [illegible] را [illegible] که [illegible]

[illegible] از حمص آورده [illegible] رسانند زیرا که بر اهل حمص [illegible] حضرت فاروق [illegible]

[illegible] فاکتب ابوعبیدة بن الجراح

الی عمر بن الخطاب [illegible] الروم [illegible] امرهم [illegible] فان مهما ینزل بعبد مؤمن من

منزلة شدیدة یجعل الله بعده فرجا وانه لن یغلب عسر یسرین وان الله تعالی یقول فی کتابه یا ایها الذین آمنوا اصبروا

وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون و برآوردن قبایل مسلمین از حمص [illegible] جمع [illegible] نمود و گفت

اما چون مسلمین [illegible] واقعه چنین [illegible] نشستند [illegible] بالجابیه در ساحل یرموک تلاقی فئتین واقع شد جنگی

در میان آمد [illegible] طاقت [illegible] و میان [illegible] خالد بن ولید [illegible] گشت

شمشیر در دست او شکسته [illegible] اهل اسلام [illegible] در [illegible] جماعه [illegible]

مسلمین کاری عجیب [illegible] گویند [illegible] قتلی [illegible] بعد غنایم بسیار و اسباب بیشمار بدست مسلمانان افتاد

حمص و بلاد الملاذ فقط رمله قیساریه باقی بود که قسمت کردند چون ارطبون فرار کرده به بیت المقدس پناه

برد عمرو بن العاص در پی او شتافته محاصره کرد در بین آنها عمرو بن العاص تحقیق کرد که ملک روم که

در قسطنطنیه است کسی بر اطلاع مملکت روم کسی از آنها مطلع نسازد [illegible] همه ایشان و عسکر او را

با قوم خود ملک گفت که فتح بیت المقدس بر دست عمرو بن العاص نخواهد بود قوم پرسیدند بر دست کدام کس

مفتوح خواهد شد گفت شخصی که نام او سه حرف دارد یکی از آن عین است بر دست او فتح بیت المقدس

خواهد شد مبلغ صداقت که [illegible] بفاروق اعظم نوشته عمرو بن العاص همه ماجرا را بعرض حضرت

فاروق رسانید [illegible] رضی الله عنه بنا بر حسن توجه بجانب بیت المقدس اهتمام تمام فرمود فی التاریخ الیافعی نزل

عمر رضی الله عنه علی بیت المقدس وکان المسلمون قد حاصروا اهل المدینة المبارکة وطال حصارهم فقال

لهم اهلها لا تتعبوا انفسکم فانا لا نسلم الا لمن نعرف صفته عندنا قال کان ابا هم بتلک العلامة مسلما له

من غیر قتال فارسل المسلمون الی عمر یخبرونه بذلک فرکب رضی الله عنه راحلته وتوجه الی بیت المقدس وکان معه غلام

یعاقبه [illegible] رکوب بعضیة بنوبته ووقعت النوبة [illegible] حتی قطعوا القفار والبیداء

الی ان قرب بیت المقدس فتلقاه المسلمون وقالوا لا ینبغی ان یری المشرکون امیر المؤمنین فی هذه الهیئة وعلیه مرقع

الصوف لباسا غیرها ولکنه قرب فلما رکب الفرس اخذه شیء من العجب فنزل عن الفرس ونزع

ولبس المرقعة وقال اقیلونی ثم سار فی هذه الهیئة الی ان وصل فلما رآه المشرکون من اهل الکتاب کبروا وقالوا هذا

هو وفتحوا الباب بالجمله فاروق اعظم بعمال شام احکام فرستاد که هر شخصی عمل خود را که بآن مأمور است بدیگری که بروی

اعتماد داشته [illegible] باشد و خود در جابیه که شهریست بر پنج مرحله از بیت المقدس حاضر شود اول کسیکه آنجا رسید

ابو عبیده و یزید بن ابی سفیان بود بعد از آن شرحبیل بن حسنه بعد آخری سپهسالاران شام همه از خدمت امیر المؤمنین مستفید

میشدند و حضرت فاروق متوجه بیت المقدس شد ارطبون از آنجا گریخته راه مصر گرفت و حضرت امیر المؤمنین

بعد از آنکه داخل بیت المقدس شد و اعلان شعائر اسلام فرمود [illegible] با اهل [illegible] متفق شد جمعی را که قبول

اسلام [illegible] بطوع و رغبت بود بخود کشید فوجی عظیم قریب [illegible] هزار [illegible] آورده بطرف شام

روان شد و اول قصد حمص نمود که مقر حکومت او بود [illegible] همه ماجرا را بعرض حضرت فاروق رسانید

و عمر رضی الله عنه برای [illegible] تمام جمیع ممالک اسلام حکم فرستاد که اندر [illegible] ساختنی انواع [illegible] را ابو عبیده
طلبی کرده اند و خاصه بکاتب سعد بن ابی وقاص [illegible] کرد که قعقاع با جماعت از سوار بمدد ابو عبیده فرستد
[illegible] ابو عبیده پیغام فرستاد که تا رسیدن کمک در جنگ تعجیل ننماید و مبادرت بجنگ نکند و خود حضرت فاروق
رضی الله عنه تا جابیه رسید خالد بن ولید [illegible] کمک نرسیده بود ابو عبیده رفته و [illegible] از حد گذرانیده
بر آمد و استمداد [illegible] جابیه [illegible] پیش آمده صولت اهل [illegible] معامله و مقاتله در [illegible]
الحاصل لشکر کفار هزیمت یافت و [illegible] ملکی [illegible] ابو عبیده
[illegible] حضرت فاروق این [illegible] قتال [illegible] خالد [illegible] لشکر امداد را
که [illegible] ساعت در [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] که بجا [illegible] شود و [illegible]
را [illegible] شد [illegible] داران لشکر
[illegible] ساخت از [illegible]
باید [illegible] فتح اسلام افزونی گرفت و بلاد کفار در تحت تصرف مسلمانان در آمد و دولت روم میان زلازل
تمام بصورت انقطاع و انخرام افتاد و الحمد لله رب العالمین [illegible] منتخب [illegible] تمام تحریر آورده [illegible]
[illegible] ظهور دیگر فتوح رونق اسلام را افزونی گرفت مانند فتح اهواز بر دست ابو موسی و آذربیجان
بسعی مغیره بن شعبه و نهاوند و طبرستان بصلح و دینور و همدان عنوة با اهتمام حذیفه و طرابلس مغرب بسعی
عمرو بن العاص و اوایل فتح خراسان و اطراف قسطنطنیه در زمان حضرت فاروق [illegible] بود و بیان
آنها بطول می انجامد خلاصه [illegible] این مبحث [illegible] و آن آیت [illegible] طهور دین
محمدی را علیه الصلوة و السلام در جمیع ارض اراده فرموده و این اراده در تمام عالم [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] در مجری [illegible] حکم و فتح [illegible] آن [illegible] اولا [illegible]
کسری و قیصر [illegible] برآمد [illegible] قایم مقام ملت [illegible] دولت [illegible]
[illegible] این [illegible] دست فاروق اعظم [illegible] قرینه [illegible] ظهور [illegible]

در صحیح بخاری آمده است عن جبیر بن حیة قال بعث عمر رضی الله عنه الناس فی مغازی فی افناء الامصار
یقاتلون المشرکین فاسلم الهرمزان فقال انی مستشیرک فی مغازی هذه قال نعم مثلها ومثل من فیها من الناس
من عدو المسلمین مثل طائر له راس وله جناحان وله رجلان فان کسر احد الجناحین نهضت الرجلان بجناح والراس فان
کسر الجناح الآخر نهضت الرجلان والراس وان شدخ الراس ذهبت الرجلان والجناحان والراس فالراس
کسری والجناح قیصر والجناح الآخر فارس فمر المسلمین فلینفروا الی کسری اخرجه البخاری و این صورت صدق در بیان صورت
[illegible] بعد ظهور اسلام [illegible] لنعم ما قیل [illegible] شد تا بعد با هرقل آن چنان کرد
[illegible] کرد و این بسیار است بحمد الله [illegible] قرآن [illegible] صاحب
[illegible] این دولت مستقر و ممتد [illegible] با آنکه عدد [illegible]
[illegible] از دست عرب [illegible] سامانی [illegible] هیچگاه محقق نشده و نخواهد شد
اسکندر ذو القرنین [illegible] چنگیز [illegible] در ایام تیموریه [illegible] پوشیده نیست
بلاد و هر چند مساعدت بخت غالب باشد [illegible]
از [illegible] شده است از صد عنایت در میان کشورگشایی حضرت فاروق رضی الله عنه و کشورگشایی
جمعی که قبل از وی بوده اند و بعد از وی آمدند فرقی بین است زیرا که [illegible] عرب کشورگشایی
[illegible] و رسوم [illegible] را مفید [illegible] و معامله کسری و قیصر [illegible] کذشتن [illegible] حضرت
[illegible] آموخت و لشکر ساخت [illegible] که در دلهای ایشان [illegible]
[illegible] کردند از [illegible] آثار [illegible] کار گرفتند و چیزی که رسوم آن علوم [illegible]
[illegible] تمام رسانیدند [illegible] چنان محسوس شود که در عهد حضرت فاروق تایید الهی [illegible]
[illegible] از آسمان می بارید اخرج الحاکم عن حذیفة رضی الله عنه قال کان الاسلام فی زمان عمر کالرجل المقبل لا یزداد
الا قربا فلما قتل عمر کان کالرجل المدبر لا یزداد الا بعدا [illegible] دیگر آنکه هر شهری که در زمان حضرت فاروق
فتح شد شعایر اسلام در آنجا [illegible] و بشارت اسلام [illegible] قوم را در
[illegible] تا الیوم [illegible] همه مسلمان [illegible] بلادی که بعد از فاروق اعظم رضی الله

عند مسلمانان شیوع یافت ضعف اسلام و ضعف اهل آن گاهی قوت میگیرد و گاهی ضعف می پذیرد و فرنگ تا آنکه ایشان هم
هندوستان داخل شدند عدد اهل اسلام بیشتر از عدد ایشان اند در بین دیار و عمارات از متمردان هندوستان کشتی
مستمر گشته بود و تا آنکه سر فر اسلام حاصل کرده اند بغایت ضعیف الاسلام و همچنین ترکستان و
ما وراء النهر یعنی غلبه اسلام اینها ضعیف است این معنی سر مشتاقان سیاحت مستور است گویا عنایت الهی متوجه فتح
رابها بشیوع چین که مدتی ماخته فهم در مقامی که عده کمالات فاروق اعظم همان است یعنی جارحه فیض الهی بود
فضیلت بالاتر از آن نمی تواند بود که اراده الهیه غیبیه تمام محیط عالم گردد و معنی بنده را در دو چیز آن احاطه نماید
موجهی یا [illegible] تعجب کنند که آیا از مثل این [illegible] مثل این سبب ظهور می یابد از جمعی که هم سیاست مدن را
نشناختند و نه بعد [illegible] از احوال ملوک و دستور سلطنت ملوک [illegible] میدانند که هیچ دقیقه از دست فاروق درین واقعات
مرعی نماند و این کمال انفعال است که بعد از آن [illegible] خیر سوء الظن الا بکون لهم الا بقدر المستحیل فقیر را نکات
لطیفه با همه آن فهم رسیده است [illegible] و نیز میدانند که اعداد در صنعتی
کشتی و مدار علم [illegible] دقیقه [illegible] و در معقده [illegible] تقصیری منوط اند تا کسی [illegible] آید حمل
کنند لیکن اراده حق جل و علا به مساعی آن بر هم زده تمام اسباب [illegible] باطل ساخت تا اخبار شهر اسد تعالی بر
[illegible] ذکر حالی این واقعات را با وضاع ملکیه منسوب سازد گوییم فکذلک کل نبی و وصی همت او [illegible] ابدا داده
بر زعم این قایل موافق بهار اوضاع ملکیه بود باوجود آن تحقق فضائل [illegible] را مقتضائی نیست و منت از این
بر کرده مردمان ثابت است الحال حکایتی چند از سیاست وجهانبانی حضرت فاروق تقریر کنیم از آنجمله آنست که
که چون خلیفه شد رعایت تادب نسبت حضرت صدیق بجا آورد مردم از وی می ترسیدند [illegible] مردم را [illegible]
افتتاح کرد این مثل خطبه بلیغه متضمن لطف عام بر خواندند جامع بن شداد عن ابیه قال اول کلام تکلم به عمر
ان قال اللهم انی ضعیف فقونی وانی شدید فلینی وانی بخیل فسخنی اخرجه ابن ابی شیبة فی الریاض قال ابن
شهاب وغیره من اهل العلم اول ما ابتدء به عمر حین جلس علی المنبر حین [illegible] ابوبکر فقید [illegible] درجه اولی رجعه
ووضع قدمیه علی الارض حیث [illegible] کان ابوبکر [illegible] قال حسبی ان یکون مجلسی حیث کانت تکون قدما
ابی بکر قالوا ادعی بالناس [illegible] حتی ترکوا الناس المجلس الا قلیله فالوا [illegible] عمر [illegible] بر

... الصبيان كانوا اذا راوه يسعون اليه ويقولون يا ابت فيمسح روسهم وبلغ منه هيبته عمر ان رجالا تعرضوا
المجلس هيبته حتى ينظروا ما يكون منه فقالوا اطلع عمر هيبة الناس له امر فصيح في الناس الصلوة جامعة فحضروا
ثم جلس المنبر حيث كان ابو بكر يضع قدميه فلما اجتمعوا قام قائما فحمد الله واثنى عليه بما هو اهله ثم صلى على نبيه
صلى الله عليه وسلم ثم قال بلغني ان الناس قد هابوا شدتي وخافوا غلظتي وقالوا قد كان عمر يشتد علينا ورسول
الله صلى الله عليه وسلم بين اظهرنا ثم اشتد علينا وابو بكر والينا دونه فكيف اذا صارت الامور اليه
ومن قال ذلك فقد صدق فقد كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فكنت عبده وخادمه وكان من لا يبلغ احد صفته
من اللين والرحمة صلى الله عليه وسلم وقد سماه الله بذلك ووصفه بصفة من اسمائه رؤف رحيم فكنت سيفا مسلولا
حتى يغمدني او يدعني فامضي حتى قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عني راض والحمد لله وانا اسعد به
ثم قام بامر الناس ابو بكر فكان من لا تنكرون [illegible] فكنت خادمه وعونه اخلط شدتي بلينه فاكون
سيفا مسلولا حتى يغمدني او يدعني فامضي فلم ازل معه كذلك حتى قبضه الله عز وجل وهو عني راض والحمد لله وانا
اسعد به ثم قد وليت امركم ايها الناس [illegible] تلك الشدة قد اضعفت ولكنها انما تكون على اهل الظلم
والتعدي على المسلمين فاما اهل السلامة والدين والقصد فانا الين لهم من بعضهم لبعض ولست ادع احدا يظلم احدا او
يتعدى عليه حتى اضع خده الارض واضع قدمي على الخد الاخر حتى يذعن بالحق ولكم علي ايها الناس خصال اذكرها
لكم فخذوني بها لكم علي ان لا اجتبي شيئا من خراجكم ولا مما افاء الله عليكم الا من وجهه ولكم علي اذا وقع
عندي ان لا يخرج الا في حقه ولكم علي ان ازيد عطاياكم وارزاقكم ان شاء الله ولكم علي ان لا القيكم في المهالك
واذا غبتم في البعوث فانا ابو العيال حتى ترجعوا اليهم اقول قولي هذا واستغفر الله لي ولكم قال سعيد بن المسيب
وابو سلمة بن عبد الرحمن فوفى والله عمر وزاد في الشدة في مواضعها واللين في مواضعه وكان والله ابا العيال
حتى ان كان ليمشي الى المغيبات فيسلم على ابوابهن ثم يقول الكن حاجة ايتكن تريد ان تشتري شيئا
من السوق فاني اكره ان تخدعن في البيع والشري فيرسلن معه بجواريهن فيدخل السوق وان وراءه من جواري
الناس وغلمانهم ما لا يحصى فيشتري لهن حوائجهن ومن كانت ليس عندها منهن شيء اشترى لها من عنده واذا
قدم الرسول من بعض الثغور يتبعهن بانفسهن بكتب ازواجهن ويقول ان ازواجكن في سبيل الله وانتم في بلد

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه وسلم ان کان عندکم من بعیرا و الا فادنوا من الباب فتح اذا اکثر ثم یقول رسول الله [illegible] یوم کذا

وکذا فاکتب حتی یبعث بکتبکم ثم یرد علیهم بالغز الحبیس او الودی فسنة کتبت منه ابنة کتابها ومنها یکتب [illegible]

[illegible] من ولاة [illegible] فالی علی قبیر [illegible] اذا ابا فبکت [illegible] ثم یجب بکتب [illegible] اذا کان [illegible]

سفر فنادی ان [illegible] عند الرحیل ارحلوا ایها الناس فیقول القائل ایها الناس ان امیر المؤمنین قد نام

فقوموا فاسعوا [illegible] ینادی الثانیة الرحیل فیقول الناس ارکبوا فقد نادی امیر المؤمنین الثانیة

فاذا استقلوا قام فرحل بعیره وعلیه غرارتان احدهما فیها سویق والاخری فیها تمر وبین یدیه قربة فیها ماء وحقیبة

سلا [illegible] فی الحقیبة من السویق وصب علیه من الماء وبسط [illegible] قال والسائل لا النطع الصغیر من عباءة یجالسهم او

یستفتی او یطلب حاجة قال لکل من هذا السویق [illegible] ثم تیسر فیأتی المکان الذی یرحل الناس منه فان وجد بها

ما کان ساقطا اخذه فان وجد احدا ابرجه [illegible] وبعیره تکاری له [illegible] فیتبع اثار الناس

الی ان یکون [illegible] من سرج اخذه [illegible] فاذا اصبح الناس [illegible] المسلمین العذر ليفقد احد

ما کان سقط منه الا وقد حق باتی امیر المؤمنین فیطلع [illegible] مثل المستعجب [illegible] منه المتاع [illegible] یقول

یا امیر المؤمنین اداوتی فیقول وهل یعقل الرجل الحکیم اداوته التی یشرب منها ویتوضأ للصلاة سبا [illegible]

[illegible] عنه البصر ما یسقط او کل الشیل [illegible] من النوم ثم یدفع الیه اداوته فیقول هذا [illegible]

اوما وقع منهم فیعنفهم ثم یدفع ذلک الیهم ولا یلیح الناس [illegible] بسیر ذوی [illegible] ثیاب [illegible] ان [illegible]

یراه العدو [illegible] ذلک [illegible] ویلبس البیاض ویطلع [illegible] الذی علیه [illegible] فرکب [illegible]

[illegible] وثیابه [illegible] البرذون [illegible] بیده فنزل ورکب راحلته و [illegible] مباحی [illegible]

ان [illegible] ذلک [illegible] ابو [illegible] اسحاق بن بشیر فی فتوح الشام [illegible] خطبته الی آخرها وجلوسه علی

المنبر [illegible] وازان جمله آنست که طلاق داد زنی را که بادی محبت داشت فی ایام [illegible] عمر الخلافة [illegible]

بحبها طلقها خیفة ان تشیر علیه بشفاعة [illegible] فیطیعها ویطلب [illegible] وازان جمله آنست که خطبه خواند [illegible]

[illegible] عمال او [illegible] عنه [illegible] بن ابی طلحة [illegible] عمر اللهم انی اشهدک [illegible]

[illegible] یعلمون الناس دینهم وسنة نبیهم [illegible] فیهم ویعدلون علیهم [illegible] علیهم [illegible] الی اخر [illegible]

و نیز ابن فراس من جملة خطبة عمر انی انما ارسلت عمالی الیکم لیضربوا ابشارکم ولا لیأخذوا اموالکم ولکن

ارسلتهم الیکم لیعلموکم دینکم وسنتکم فمن فعل به سوی ذلک فلیرفعه الی فوالذی نفسی بیده اذاً لاقصنه منه فوثب

عمرو بن العاص فقال یا امیر المؤمنین ارأیت ان کان رجل من المسلمین علی رعیة فأدب بعض رعیته انک

لتقصه منه قال ای والذی نفس عمر بیده اذاً لاقصنه منه وقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم

یقص من نفسه الا لا تضربوا المسلمین فتذلوهم ولا تجمروهم فتفتنوهم ولا تمنعوهم حقوقهم فتکفروهم ولا تنزلوهم الغیاض

فتضیعوهم [illegible] تجمیر الجیش حبسهم فی الثغور وحبسهم من العود الی اهلیهم قوله ولا تنزلوهم

الغیاض فتضیعوهم الغیاض جمع غیضة وهی الشجر الملتف یعنی اذا نزلوها تفرقوا فیها فتمکن منهم العدو و ظاهر گردید

ازین کتابت که از ارتکاب امری که در وجه مصلحت دران [illegible] نسبت باشد و علاقه کتابت آنکه غیضه محل تستر

و اختفا است سایر خطبات [illegible] اعظم [illegible] اعلم و از انجمله آنکه [illegible] الاحباب مذکور

است که در زمان خلافت [illegible] ارکان و لشکر اسلام شهرها و نواحی [illegible] مفتوح شد [illegible] مساحت

گشت [illegible] سعد بن ابی وقاص [illegible] خط [illegible] بنا کردند و از جمله بنا کردن

شهر بصره بر ساحل [illegible] آنجا آب [illegible] در آنجا بجهت آنکه چون آن موضع محل ورود مراکب عجم و هند است

باید که ناگاه جمعی از فارس و هند در آنجا برسند و بر اهل اسلام [illegible] و از انجمله بنا کردن شهر کوفه است

اتفاق اقامت عرب [illegible] در این واقع شد بوای آن موضع [illegible] اکثری گرفتار [illegible] شدند سعد

الی وقاص کیفیت حال برای حضرت فاروق نوشت [illegible] رضی الله عنه فرمود که برای اقامت عرب

[illegible] مکانی [illegible] که هم برای یا شد و هم بحری جای وسیعی بدین صفت افتد باید منود کرده [illegible]

[illegible] آن موضع [illegible] عرب بنا شد سعد برای تفحص [illegible] بسر [illegible] از [illegible]

[illegible] ببکوفه است اتفاق [illegible] واقع شد اول حالا امر کرد که بناها از قصب [illegible] تمام کنند تا میل [illegible]

آن موضع عمارات [illegible] خود را مهیا برای [illegible] داشته باشند مسافران بسر برند بالاخره [illegible]

[illegible] رخصت با[illegible] عمارات فرمود [illegible] مسلمانان در آنجا [illegible] الوان [illegible]

اصلی عود کرد [illegible] تاریخ [illegible] از [illegible] تاریخ [illegible] تعیین سنین [illegible]

موجب شد امیر المؤمنین حضرت فاروق ابتدای حساب تاریخ از هجرت مقرر نمود و الی الیوم همان دستور جاریست و

از انجمله آنکه خالد بن ولید فتوحات و کرها برآن باعث شد که لشکر اسلام مفتون گردیده با کمال مصاحبه کنند و انتظار حصول

فتح [illegible] حضرت فاروق او را از امارت عزل نمود بجهت آنکه و جهتی با حد نفس شجاعت در

پهلوانی خود با جلب اسباب ظاهر یا استعانت امداد غیبی بروقت و کیفیت کار از [illegible] اعتبار نمود و غافل از تحقیق

حرب درهرات موجب رتبه می باشد [illegible] یکجا [illegible] بتفحص و تایید الهی [illegible] فرموده باشد دیگر و آنکه خالد بن

ولید [illegible] را بر جمع خود [illegible] جائزه [illegible] کوا رای لیست حضرت فاروق [illegible]

خالد را از حکومت قنسرین معزول ساخته در مدینه نشاندند و آخر امر او را الحکومة الامر کرد و برای ابو عبیده

نوشته فرستاد که او را از قنسرین بنزد خود [illegible] اعیان لشکر استاده نمایند و بفرماید که عمامه او را از سر

بردارند و بهمان عمامه مقید سازند بعد از [illegible] که این ده هزار از سهم نکاح صرف کرده است اگر از

بیت المال باشد [illegible] خیانت کرده باشد و اگر از مال خود عطا نموده باشد اسراف کار [illegible] بود بالجمله

صحابیان چون [illegible] بودند [illegible] آنکه [illegible] که داشت بر سر [illegible]

[illegible] دیگر لشکریان [illegible] شدند و از خصایص صولت حضرت فاروق [illegible]

[illegible] که عزل خالد بجهت خیانتی از وی نبوده است بلکه برای آنکه خاطر

[illegible] خطور کرده که این فتوح بسبب او و قوة او ظهور نمود و ان الامر کله بید الله و همچنین چون سعد را از عمل

معزول فرمود بجهت اختلاف قوم بر وی [illegible] و در آخر عمر تصریح نمود که عزل سعد نه بنا بر عجز

او بود و نه بسبب [illegible] خیانتی از وی بل بجهت احتیاط از مظان اختلاف [illegible] او در

نظر مردم ساقط نشود و از انجمله آنکه سالی بقصد عمره بمکه تشریف [illegible] و توجه بتوسیع مسجد حرام تقدیم

رسانید و نزدیک [illegible] که بین حرمین [illegible] سایها و [illegible]

که [illegible] شده باشد [illegible] کنند [illegible] انصاب حرم [illegible] قطع مراحل

باستراحت تمام میسر شد و فی الاستیعاب [illegible] من قریش فنصبوا اعلام الحرم مخرمة

بن نوفل و ازهر بن عوف و سعید بن یربوع و حویطب بن عبد العزی و از انجمله آنکه توسیع مسجد نبوی

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بچوب خرما و جرید آن درخت تمام فرمود مانند مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در
بنای مسجد خود اخرجه البخاری بعد از آن فرمود که حصیر در مسجد فرش کنند عن عبد الله بن ابراهیم قال اول من
ألقى الحصير في مسجد النبي صلى الله عليه وسلم عمر بن الخطاب كان الناس اذا رفعوا رؤوسهم [illegible] نفضوا ايديهم
فامر بالحصير فجيء به من العقيق فبسط في مسجد النبي صلى الله عليه وسلم اخرجه ابن ابي شيبة و از آنجمله چون سال
رماده قحط شدید طاری شد حضرت فاروق باین تدبیر عمل نمود که مستحقان [illegible] فرمود اول از بیت المال [illegible]
مقداری [illegible] تقسیم نمود تا آنکه [illegible] رسید بعد از این سرانجام شده تمام با وجوهات تا آنکه بامرای
امصار نامها فرستاد که هر یکی از محل حکومت خود طعام بمدینه روان کنند ابو عبیده چهار هزار اشتر
طعام بمدینه فرستاد و عمرو بن العاص صد سفینه از راه دریا روان نمود تا اندک فرصتی نرخ مدینه با نرخ مصر
هم مساوات پیدا کرد و در ایام غلا و قحط بر خود لازم گرفت که تا هنگام رفع ابتلا روغن و گوشت [illegible]
تناول نفرماید [illegible] و از آنجمله آنکه در کوفه و بصره و غیرهما من البلاد حاکمی جدا امیری جدا و قاضی جدا
و محتسب جدا و بیت المال علحده و این اعتبارات [illegible] حضرت فاروق در واقع شده بود یکی از حکمتهای این تفرید
آنست که اگر بالفرض از یکی خیانتی ظاهر شود دیگری بانکار برخیزد و اجتماع جماعه از مسلمین که محل العدول باشد
بر خیانتی بعید است و از آنجمله آنکه دفتر مسلمین وضع فرمود و در آنجا رعایت حکمت نمود [illegible] در تقدیم سوابق
اسلام و اعتبار مراتب قرب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قاعده الرجل وقدمه والرجل وبلاده والرجل
وعیاله رعایت فرمود اگر با کسی چیزی خود [illegible] باید بداند که [illegible] این [illegible] با این التزام خیریت که [illegible]
[illegible] اخرج البيهقي عن الشافعي قال اخبرني غير واحد من اهل العلم والصدق من اهل المدينة ومكة
من قبائل قريش ومن غيرهم وكان بعضهم احسن اقتصاصا للحديث من بعض وقد زاد بعضهم على بعض في الحديث
ان عمر رضي الله عنه لما دون الدواوين قال ابدأ ببني هاشم ثم قال حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطيهم
وبني المطلب فاذا كانت السن في الهاشمي قدمه على المطلبي واذا كانت في المطلبي قدمه على الهاشمي فوضع
الديوان على ذلك واعطاهم عطاء القبيلة الواحدة ثم استوت له عبد شمس ونوفل في جذم النسب فقال عبد
شمس اخوة النبي صلى الله عليه وسلم لابيه وامه دون نوفل فقدمهم ثم دعا بني نوفل يتلونهم ثم استوت له عبد العزى

وعبد الدار فقال في بني اسد بن عبد العزى اصهار رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيهم انهم من المطيبين وقال بعضهم
هم من حلف الفضول وفيهما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد قيل ذكر سابقة فقدمهم على بني عبد الدار ثم
دعا بني عبد الدار فتلوهم ثم انفردت له زهرة فدعا بها فتلو عبد الدار ثم استوت له تيم ومخزوم فقال في بني
تيم انهم من حلف الفضول والمطيبين وفيهما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل ذكر سابقة وقيل ذكر صهرا فقدمهم
على مخزوم ثم دعا مخزوم فتلاهم ثم استوت له سهم وجمح وعدي بن كعب فقيل له ابدأ بعدي فقال بل اقر نفسي حيث كانت
فان الاسلام دخل وامرنا وامر بني سهم واحد ولكن انظروا بني جمح وسهم فقيل فقدم بني جمح ثم دعا بني سهم وكان ديوان
عدي وسهم مختلطا كالدعوة الواحدة فلما خلصت اليه دعوته كبر تكبيرة عالية ثم قال الحمد لله الذي اوصل الي حظي
من رسوله ثم دعا بني عامر بن لؤي قال الشافعي فقال بعضهم ان ابا عبيدة بن عبد الله بن الجراح الفهري لما راى من
تقدم عليه قال اكل هؤلاء تدعو امامي فقال يا ابا عبيدة اصبر كما صبرت او كلم قومك فمن قدمك منهم على
نفسه لم امنعه فاما انا وبنو عدي فنقدمك ان احببت على انفسنا قال الشافعي وعند ذلك ان شاء الله فانهم
لم يكونوا معه بما افتتحهم تبشير الله برسالاته ومستودع امانته خاتم النبيين وخير خلق رب العالمين محمد صلى الله عليه
وسلم قال القاضي ابو يوسف في كتاب الخراج حدثني ابن ابي نجيح قال قدم على ابي بكر الصديق رضي الله عنه مال فقال
من كان له عند النبي صلى الله عليه وسلم عدة فليأت فجاءه جابر بن عبد الله فقال قال لي رسول الله صلى الله عليه
وسلم لو جاء مال البحرين اعطيتك هكذا وهكذا وهكذا يشير بكفيه فقال له ابو بكر خذ فاخذ بكفيه ثم عده فوجده خمسمائة
فقال خذ اليها الفا فاخذ الفا ثم اعطى كل انسان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وعده شيئا وبقي بقية
من المال فقسم بين الناس بالسوية على الصغير والكبير والحر والمملوك والذكر والانثى فخرج على سبعة دراهم وثلث لكل
انسان فلما كان العام المقبل جاء مال اكثر من ذلك فقسمه بين الناس فاصاب كل انسان عشرون درهما قال
فجاء ناس من المسلمين فقالوا يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم انك قسمت هذا المال فسويت بين الناس ومن
الناس اناس لهم فضل وسوابق وقدم فلو فضلت اهل السوابق والقدم والفضل بفضلهم قال فقال اما ما
ذكرتم من السوابق والقدم والفضل فما اعرفني بذلك وانما ذلك شيء ثوابه على الله وهذا معاش فالاسوة فيه خير من الاثرة فلما
كان عمر بن الخطاب رضي الله عنه وجاءت الفتوح فضل وقال لا اجعل من قاتل رسول الله صلى الله عليه وسلم كمن قاتل معه ففرض

لا اولا السوابق والقدم من المهاجرين والانصار ممن شهد بدرا خمسة آلاف خمسة آلاف وفرض لمن كان له اسلام
كاسلام اهل بدر دون ذلك انزلهم على قدر منازلهم من السوابق فقير گويد اين بيان كرديم كه فهم بنده ضعيف
درست كه اين اختلاف در حكم شرعى نيست بل اباحت است و حكم در مثل اختلاف عبارات است والله اعلم اخرج ابو عبيد
فى كتاب الخراج عن ابى جعفر ان عمر لما اراد ان يفرض للناس وكان رايه خيرا من رايهم قالوا ابدأ بنفسك قال لا
ابدا بالاقرب من رسول الله صلى الله عليه وسلم ففرض للعباس ثم لعلى حتى والى بين خمس قبائل حتى انتهى الى بنى
عدى بن كعب اخرج البيهقى عن الشعبى قال لما فتح الله عليه وفتح فارس والروم جمع ناسا
من اصحاب النبى صلى الله عليه وسلم فقال ما ترون فانى ارى ان اجعل عطاء الناس فى كل سنة واجمع المال فانه
اعظم للبركة قالوا اصنع ما رايت فانك ان شاء الله موفق قال ففرض الاعطيات فقال بمن ابدا فقال
عبد الرحمن بن عوف ابدأ بنفسك فقال لا والله ولكن ابدأ ببنى هاشم رهط النبى صلى الله عليه
وسلم فكتب من شهد بدرا من بنى هاشم من مولى او عربى لكل رجل منهم خمسة آلاف وفرض
للعباس بن عبد المطلب رضى الله عنه اثنى عشر الفا ثم فرض لمن شهد بدرا من بنى امية بن عبد شمس ثم الاقرب
فالاقرب الى بنى هاشم ففرض للبدريين اجمعين عربيهم ومولاهم خمسة آلاف خمسة آلاف وفرض للانصار
اربعة آلاف اربعة آلاف وكان اول انصارى فرض له محمد بن مسلمة وفرض لازواج النبى صلى الله عليه وسلم
عشرة آلاف عشرة آلاف وفرض لعائشة ام المؤمنين رضى الله عنها اثنى عشر الفا وفرض لمهاجرة الحبشة اربعة
آلاف اربعة آلاف لكل رجل منهم وفرض لعمر بن ابى سلمة لمكان ام سلمة اربعة آلاف فقال محمد بن عبد الله
بن جحش لم تفضل علينا فقد هاجر آباؤنا وشهدوا فقال عمر افضله لمكانه من رسول الله صلى
الله عليه وسلم فليات الذى يستعتب بام مثل ام سلمة اعتبه وفرض للحسن والحسين خمسة آلاف خمسة آلاف لمكانهما
من رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم فرض للناس ثلاثمائة واربعمائة للعربى والمولى وفرض لنساء المهاجرين والانصار
ستمائة ستمائة واربعمائة اربعمائة وثلاثمائة ثلاثمائة ومائتين وفرض لناس من المهاجرين والانصار فى الفين
الفين واخرج ايضا عن السائب بن يزيد سمعت عمر بن الخطاب رضى الله عنه يقول والله الذى لا اله الا هو ما احد
الا وله فى هذا المال حق اعطيه او منعه وما احد احق به من احد الا عبد مملوك وما انا فيه الا كاحدكم ولكنا على

منازلنا

منازلنا من كتاب الله تعالى وقسم رسول الله صلى الله عليه وسلم فالرجل وبلاؤه في الإسلام والرجل وقدمه

في الإسلام والرجل وغناؤه في الإسلام والرجل وحاجته في الإسلام والله لئن بقيت ليأتين الراعي بجبل صنعاء حظه

منه من المال وهو مكانه قبل أن يحمر وجهه يعني في طلبه وكان ديوان حمير على حدة وكان يفرض لأمراء الجيوش والقرى

في العطاء ما بين تسعة آلاف وثمانية آلاف وسبعة آلاف على قدر ما يصلحهم من الطعام وما يقومون به

من الأمور قال وكان يفرض للمنفوس إذا طرحته أمه مائة فإذا ترعرع بلغ به مائتين فإذا بلغ زاده قال ولما رأى

المال قد كثر قال لئن عشت إلى هذه الليلة من قابل لألحقن أخرى الناس بأولهم حتى يكونوا في العطاء سواء فتوفي

قبل ذلك رحمة الله عليه قال وحدثني أبو معشر قال حدثني عمر مولى غفرة وغيره قال لما جاءت عمر بن الخطاب

الفتوح وجاءته الأموال قال إن أبا بكر الصديق رضي الله عنه رأى في هذا المال رأياً ولي فيه رأي آخر

لا أجعل من قاتل رسول الله صلى الله عليه وسلم كمن قاتل معه ففرض للمهاجرين والأنصار ممن شهد بدراً

خمسة آلاف خمسة آلاف وفرض لمن كان إسلامه كإسلام أهل بدر ولم يشهد بدراً أربعة آلاف أربعة

آلاف وفرض لأزواج النبي صلى الله عليه وسلم اثني عشر ألفاً اثني عشر ألفاً إلا صفية وجويرية فإنه فرض

لهما ستة آلاف ستة آلاف فأبتا أن تقبلا فقال لهما إنما فرضت لهن للهجرة فقالتا إنما فرضت

لهن لمكانهن من رسول الله صلى الله عليه وسلم اثني عشر ألفاً وفرض للعباس عم رسول الله صلى الله

عليه وسلم اثني عشر ألفاً وفرض لأسامة بن زيد أربعة آلاف وفرض لعبد الله بن عمر ابنه ثلاثة آلاف

ثلاثة آلاف فقال يا أبت لم زدته علي ألفاً ما كان لأبيه من الفضل ما لم يكن لأبي وما كان له ما لم يكن

لي فقال إن أبا أسامة كان أحب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم من أبيك وكان أسامة [illegible] رسول الله صلى

الله عليه [illegible] ثم فرض للحسن والحسين خمسة آلاف خمسة آلاف ألحقهما بأبيهما لمكانهما من رسول الله

صلى الله عليه وسلم وفرض لأبناء المهاجرين والأنصار ألفين ألفين فمر به عمر بن أبي سلمة فقال زيدوه ألفاً فقال

محمد بن عبد الله بن جحش ما كان لأبيه ما لم يكن لآبائنا وما كان له ما لم يكن لنا فقال عمر إني فرضت

له بأبيه أبي سلمة ألفين وزدته بأمه أم سلمة ألفاً فإن كانت لك أم مثل أم سلمة زدتك ألفاً وفرض لأهل مكة

من الناس ثمانمائة ثمانمائة فجاءه طلحة بن عبيد الله بابنه عثمان بن عبيد الله ففرض له ثمانمائة فمر به النضر بن أنس فقال عمر

فرضت له الفين فقال طلحة جئتك بمثله ففرضت له ثمانمائة وفرضت لهذا الفين فقال ان ابا هذا لقيني يوم احد
فقال ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت قتل فقال ان الله حي لا يموت فقاتل حتى قتل وهذا راعي الغنم في مكان
كذا وكذا فعمل بهذا خلافة تغير كرده مي تواند بود كه فاروق اعظم در بعض سنين قدر عطاء كه بايد بعضي
بعض مردم ودر سنين اخرى قدر آخر و اين همه جمع ميشود بحمل اختلاف روايات والله اعلم و از آنجمله آنكه
عثمان بن حنيف و حذيفة بن اليمان را بر مساحت سواد عراق فرستاد و بر سواد خراجي مقرر فرمود و ما حال
خراج سواد از آنجا جزئي گرفته شود قال ابو يوسف حدثني السري بن اسماعيل عن عامر الشعبي ان عمر بن الخطاب مسح السواد
فبلغ ستة وثلاثين الف الف جريب وانه وضع على جريب الزرع درهما وقفيزا وعلى الكرم عشرة دراهم وعلى الرطبة
خمسة دراهم وعلى الرجال اثني عشر درهما واربعة وعشرين درهما وثمانية واربعين درهما قال ابو يوسف عن بعض المشايخ
ايضا وعلى جريب النخل ثمانية وعلى جريب القصب ستة و همچنين ابو يوسف عن هشام در جزيره و ساير بلدان
احكام حضرت فاروق منقول است و تعداد آن طولي دارد اين نكته را بايد فهم كرد كه فاروق اعظم در هر شهر
خراجي و جزيه معين كرده موافق حال آن شهر و از آنجمله آنكه چون با كفار مصالحه فرمود شرطي چند
مقرر ميشد با هر قومي شرطي و لهذا آثار مختلف افتاده اند قال ابو يوسف حدثني عبد الله بن سعيد بن ابي سعيد
عن جده عن عمر بن الخطاب كان اذا صالح قوما اشترط عليهم ان يؤدوا من الخراج كذا وكذا وان يقروا ثلاثة ايام
ويهدوا الطريق ولا يمالئوا علينا عدوا ولا يؤووا لنا محدثا فاذا فعلوا ذلك فهم آمنون على دمائهم وابنائهم
وابنائهم واموالهم ولهم بذلك ذمة الله وذمة رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن برآء من معرة الجيش و از آنجمله
آنكه تهيه اسباب [illegible] جهاد نمود قال ابو يوسف وحدثني شيخ لنا قديم حدثني اشياخ قالوا كان
لعمر بن الخطاب اربعة آلاف فرس موسومة في سبيل الله فاذا كان في عطاء الرجل خفة او كان محتاجا اعطاه الفرس
وقال ان اعييته او ضيعته من علف او شرب فانت ضامن فان قاتلت عليه فاصيب او اصبت فليس عليك شيء
و از آنجمله آنكه عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان يحمل في العام الواحد على اربعين الف بعير و از آنجمله آنكه
بادشاهان جاهليه را در بيت المال داخل شده بود مگر هيچ جا بدان نيز اقدام نمايد قال ابو يوسف وحدثني
بعض اهل المدينة من المشيخة القدماء قال في الديوان ان عمر اصطفى اموال آل كسرى و آل كسرى وكل من فر عن ارضه

ارضه وقتل في المعركة وكل مغيض ما [illegible] اداحته فكان ينقطع منهم دست قطع و ازانجمله آنکه بر بحر عاملان را

نشانند تا تحصیل خمس نمایند قال ابو یوسف وحدثني الحسن بن عمارة عن عمرو بن دينار عن طاوس عن عبد الله بن عباس

ان عمر بن الخطاب استعمل يعلى بن امية على البحر فكتب اليه في عنبرة وجدها رجل على الساحل يسأله عنها وعما فيها

فكتب اليه انه سيب من سيب الله فيها وفيما اخرج الله من البحر الخمس قال ابن عباس وذلك رأيي نفيس گویند عنقا در بحر

[illegible] اند و اگر [illegible] گیر [illegible] بود بکشتن [illegible] الا بر یک روایت عمل کند درست باشد و ذلك مختار الحاکم

[illegible] و جوز [illegible] و [illegible] بر [illegible] آن اگر بر روایت احمد عمل کند جایز است و آن تشریف

از وقوع در مظالم و ازانجمله آنکه عمال را از اعمال [illegible] و ایشان را ابلغ وجه موعظه [illegible] نمود و تهدید

ایشان نمود چنانچه ایراد کنیم قال ابو یوسف حدثني المجالد بن سعيد عن عامر عن المحرر بن ابي هريرة عن

ابيه ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه دعاه بعد ما [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم فقال اذا لم تعني في عمل فجئتك

بحينك فقال يا ابا هريرة [illegible] البحرين وهجر ابيت العام قال فذهبت فجئت في آخر السنة بعشرين الفا خمسة

آلاف فقال ما رأيت مالا مجتمعا قط اكثر من هذا فيه دعوة مظلوم او مال يتيم او ارملة قال قلت لا والله

[illegible] اذا ان ذهبت انت بالمهنا ردانا بالمؤنة قال وحدثني محمد بن ابي حميد قال حدثنا

اشياخنا ان ابا عبيدة بن الجراح قال لعمر بن الخطاب رضي الله عنهما دنست اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقال له عمر يا ابا عبيدة اذا لم استعن باهل الدين على سلامة ديني فبمن استعين قال اما ان فعلت فاغنهم بالعمالة عن

الخيانة يقول اذا استعملتهم فاجزل لهم في العطاء والرزق لا يحتاجون وحدثني عبد الملك بن ابي سليمان عن عطاء

قال كتب عمر بن الخطاب الى عماله ان يوافوه بالموسم فوافوه فقام فقال ايها الناس اني بعثت عمالي هؤلاء ولاة

عليكم ولم استعملهم ليصيبوا من ابشاركم [illegible] ولا من اموالكم فمن كانت له مظلمة عند احد منهم فليقم قال فما

قام من الناس يومئذ غير رجل واحد [illegible] يا امير المؤمنين عاملك ضربني مائة سوط قال فقال عمر اتضربه مائة سوط قم

فاستقد منه فقام اليه عمرو بن العاص فقال يا امير المؤمنين ان تفتح هذا على عمالك كبر عليهم وكانت سنة

يأخذ بها من بعدك فقال عمر الا [illegible] منه وقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقيد من نفسه قم فاستقد فقال

عمرو دعنا اذا فلنرضه قال فقال دونكم قال فارضوه بان اشتري منه بمائتي دينار كل سوط بدينارين

وحدثني عبد الله بن الوليد عن عاصم بن ابي النجود عن ابن ابي مجلز عن زيد بن ثابت قال كان عمر اذا استعمل رجلا
اشهد عليه رهطا من الانصار وغيرهم واشترط عليه اربعا الا يركب برذونا ولا يلبس ثوبا رقيقا ولا ياكل
نقيا ولا يغلق بابا دون حوائج الناس ولا يتخذ حاجبا قال فبينما هو يمشي في بعض طرق المدينة اذ هتف به رجل
اترى هذه الشروط تنجيك من الله وعاملك عياض بن غنم على مصر قد لبس الرقيق واتخذ الحاجب فدعا محمد بن مسلمة
وكان رسوله الى العمال فبعثه وقال ائتني به على الحال التي تجده عليها قال فاتاه فوجد على بابه حاجبا فدخل عليه
فاذا عليه قميص رقيق قال اجب امير المومنين فقال اطرح علي قبائي فقال لا الا على حالك هذه فقدم به عليه فلما راه عمر قال
انزع قميصك ودعا بمدرعة صوف وربيضة من غنم وعصا فقال البس هذه المدرعة وخذ هذه العصا وارع هذه
الغنم واشرب واسق من مر بك واحفظ الفضل علينا قال اسمعت قال نعم والموت خير من هذا فجعل يرددها عليه ويردد
الموت خير من هذا فقال عمر ولم تكره هذا وانما سمي ابوك غنما لانه كان يرعى الغنم اترى يكون عندك خير قال نعم يا
امير المومنين قال انزع ورده الى عمله قال فلم يكن عامل اشبه به منه وحدثني الاعمش عن ابراهيم قال كان عمر بن الخطاب
رضي الله عنه اذا بلغه ان عامله لا يعود المريض ولا يدخل عليه الضعيف نزعه وحدثني عبيد الله بن ابي حميد عن
ابي المليح قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي موسى الاشعري ان اس بين الناس في مجلسك ووجهك حتى لا ييأس ضعيف
من عدلك ولا يطمع شريف في حيفك وحدثني شيخ من علماء اهل الشام قديم قد ادرك الناس عن عروة بن رويم قال
كتب عمر بن الخطاب رضي الله عنه الى ابي عبيدة بن الجراح سلام عليك اما بعد فاني كتبت اليك بكتاب لم آلك
ونفسي فيه خيرا الزم خمس خصال يسلم لك دينك وتحظ بافضل حظك اذا حضرك الخصمان فعليك بالبينات العدول
والايمان القاطعة ثم ادن الضعيف حتى ينبسط لسانه ويجترئ قلبه وتعاهد الغريب فانه اذا طال حبسه ترك حاجته
وانصرف الى اهله وان الذي ابطل حقه من لم يرفع به راسا واحرص على الصلح ما لم يستبن لك القضاء والسلام وحدثني
محمد بن اسحق قال حدثني من سمع طلحة بن معدان اليعمري قال خطبنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه فحمد الله واثنى عليه ثم
ذكر النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر الصديق واستغفر له ثم قال ايها الناس انه لم يبلغ ذو حق في حقه ان
يطاع في معصية الله واني لم اجد هذا المال يصلحه الا خلال ثلاث ان يوخذ بالحق ويعطى في الحق ويمنع من الباطل
وانما انا ومالكم كولي اليتيم ان استغنيت استعففت وان افتقرت اكلت بالمعروف ولست ادع احدا

بظلم

يظلم احدا ولا يعتدي عليه حتى يضع خده على الارض واضع قدمي على الخد الاخر حتى يذعن للحق ولكم علي ايها الناس
خصال اذكرها لكم علي الا اجتبي شيئا من خراجكم ولا ما افاء الله عليكم الا من وجهه ولكم علي اذا وقع في يدي
الا يخرج مني الا في حقه ولكم علي ان ازيد اعطياتكم وارزاقكم ان شاء الله وحده واسد ثغوركم ولكم علي الا
القيكم في المهالك ولا اجمركم في ثغوركم وقد اقترب منا زمان قليل الامناء كثير القراء قليل الفقهاء كثير الامراء
يعمل فيه اقوام للاخرة يطلبون به دنيا عريضة ... صاحبها ... الا ان الخطب الا فمن ادرك ذلك
منكم فليتق الله ربه وليصبر يا ايها الناس ان الله عظم حقه فوق حق خلقه فمما عظم حقه الا يامركم ان تتخذوا
الملائكة والنبيين اربابا ايامركم بالكفر بعد اذ انتم مسلمون الا واني لم ابعثكم امراء ولا جبارين ولكن بعثتكم ائمة
الهدى يهتدى بكم فادروا على المسلمين حقوقهم ولا تضربوهم فتذلوهم ولا تجمروهم فتفتنوهم ولا تغلقوا الابواب دونهم
فياكل قويهم ضعيفهم ولا تستاثروا عليهم فتظلموهم ولا تجهلوا عليهم وقاتلوا بهم الكفار الى قتلهم فاذا رايتم بهم كلالة
فكفوا عن ذلك فان ذلك ابلغ في جهاد عدوكم ايها الناس اني اشهدكم على امراء الامصار اني لم ابعثهم الا ليفقهوا
الناس في دينهم ويقسموا عليهم فيئهم ويحكموا بينهم فان اشكل شيء رفعوه الي قال وكان عمر بن الخطاب رضي الله عنه
يقول لا يصلح هذا الامر الا الشدة في غير تجبر واللين في غير وهن وحدثني عبد الله بن ابي حميد عن ابي المليح بن اسامة الهذلي
قال خطب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال ايها الرعاء ان للرعية عليكم حقا النصيحة بالغيب والمعونة على الخير ايها الرعاة انه
ليس من حلم احب الى الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه وليس جهل ابغض الى الله ولا اعم ضررا من جهل امام وخرقه
ومن ياخذ بالعافية فيما بين ظهرانيه يعطى العافية ممن فوقه في الاستيعاب لما توفي يزيد بن ابي سفيان واستخلف
اخاه معاوية شق عليه فكتب اليه عمر بعهده على ما كان يزيد يلي من عمل الشام ورزقه الف دينار في كل شهر قال ابن عمر
ودخل الشام فلما راى معاوية قال هذا كسرى العرب وكان قد تلقاه معاوية في موكب عظيم فلما دنا منه قال انت صاحب
الموكب العظيم قال نعم يا امير المؤمنين قال مع ما بلغني عنك من وقوف ذوي الحاجات ببابك قال مع ما بلغك
من ذلك قال ولم تفعل هذا قال نحن بارض جواسيس العدو بها كثير فيجب ان نظهر من عز السلطان ما نرهبهم به فان
امرتني فعلت وان نهيتني انتهيت فقال عمر يا معاوية ما سالتك عن شيء الا تركتني في مثل رواجب الضرس لئن كان
حقا ما قلت انه لراي اريب وان كان باطلا انها لخدعة اديب قال فمرني يا امير المؤمنين قال لا امرك

ولا انها ... فقال مرحبا يا امير المؤمنين ... احسن يا اصبغ ... ما اردت فيه قال ... معاذ الله ... معاذ ...

... تعوذ الاستيعاب ... ابن ... استخلف ابو بكر علي بلاد حلوان في الردة ثم عمل لعمر على بعض اعماله ...

... عمر وامره ان ... على رحله الى الابنية ... ايام ... الى الصعدة وبلغ ... ركب ...

الاستيعاب النعمان بن عدي العدوي ولاه عمر ميسان ولم يول عمر رجلا من قومه غيره ... وكان ... على

... يشهد ... وكانت عليه ... النعمان ابياتا كتب بها اليها وهي ... من مبلغ الحسناء ان حليلها بميسان

يسقى في زجاج وحنتم اذا شئت غنتني دهاقين قرية وصناجة تجذو على كل ميسم اذا كنت ندماني فبالاكبر

اسقني ولا تسقني بالاصغر المتثلم لعل امير المؤمنين يسوءه تنادمنا في الجوسق المتهدم فبلغ ذلك عمر فكتب

اليه بسم الله الرحمن الرحيم حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب ذي الطول

الآية اما بعد فقد بلغني قولك لعل امير المؤمنين يسوءه تنادمنا في الجوسق المتهدم وايم الله لقد ساءني ذلك وعزله

فلما قدم عليه سأله فقال والله ما كان من هذا شيء وما كان الا فضل شعر وجدته وما شربتها قط فقال عمر اظن

ذلك ولكن لا تعمل لي عملا ابدا ... الكثير ... من ... طرق ... ان افتش ... زكوة ... المسلمين ... العشور

... في تحصيل ... قال ابو يوسف حدثنا اسمعيل بن ابراهيم بن المهاجر قال سمعت ابي يذكر قال سمعت زياد بن

حدير قال انا اول من بعث عمر بن الخطاب على العشور ... قال فامرني ان لا افتش احدا وما مر علي من شيء اخذت

من حساب اربعين درهما درهما واحدا من المسلمين واخذت من اهل الذمة من عشرين واحدا وممن لا ذمة له العشر قال وامرني

ان اغلظ على نصارى بني تغلب قال انهم قوم من العرب وليسوا من اهل الكتاب فلعلهم يسلمون قال وكان عمر قد

اشترط على نصارى بني تغلب ان لا ينصروا اولادهم وحدثنا السري بن اسمعيل عن عامر الشعبي عن زياد بن حدير

ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه بعثه على عشور العراق والشام وامره ان ياخذ من المسلمين ربع العشر ومن

اهل الذمة نصف العشر ومن اهل الحرب العشر فمر عليه رجل من بني تغلب من نصارى العرب ومعه فرس فقوموها عشرين

الفا فقال اعطني الفرس وخذ مني تسعة عشر الفا او امسك الفرس واعطني الفا فاعطاه الفا وامسك الفرس قال

ثم مر عليه راجعا في سنته فقال له اعطني الفا اخرى فقال له التغلبي كلما مررت بك تاخذ مني الفا قال نعم فرجع

التغلبي الى عمر بن الخطاب فوافاه بمكة وهو في بيت فاستأذن عليه فقال من انت قال رجل من نصارى العرب

وقضى عليه بقضية فقال له عمر لتغيب لم يرده على ذلك قال فيرجع الرجل الى [illegible] بن جرير [illegible] وطلق [illegible]

[illegible] ابوا [illegible] فعدتكما [illegible] من عليك فاخذت منه صدقة فلا تأخذ منه شيئا [illegible] ذلك العام

من قابل [illegible] ان يجد [illegible] فقال الرجل قد والله كانت نفسي طيبة ان اعطيك [illegible]

[illegible] من النصرانية والى [illegible] الرجل الذي كتب اليك في الكتاب وان [illegible]

راجعت [illegible] دار الاسلام [illegible] قال ابو يوسف حدثنا عبد الملك بن

جريج عن عمرو بن شعيب ان اهل منبج قوم من اهل الحرب وراء البحر كتبوا الى عمر بن الخطاب دعنا ندخل ارضك تجارا

وتعشرنا قال فشاور عمر اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك فاشاروا عليه به فكانوا اول من عشر من اهل الحرب

[illegible] باحسان اهل ذمة [illegible] قال ابو يوسف حدثني حصين بن عمرو بن ميمون عن عمر انه قال اوصي الخليفة

من بعدي باهل الذمة ان يوفي لهم بعهدهم وان يقاتل من ورائهم ولا يكلفوا فوق طاقتهم قال وحدثنا هشام

بن عروة عن ابيه ان عمر بن الخطاب مر بطريق الشام وهو راجع في مسيره من الشام على قوم قد اقيموا في الشمس يصب

على رؤوسهم الزيت فقال ما بال هؤلاء فقالوا عليهم الجزية لم يؤدوها فهم يعذبون حتى يؤدوها فقال عمر فما يقولون

وما يعتذرون به في الجزية قالوا يقولون لا نجد قال فدعوهم لا تكلفوهم ما لا يطيقون فاني سمعت رسول الله صلى

الله عليه وسلم يقول لا تعذبوا الناس فان الذين يعذبون الناس في الدنيا يعذبهم الله يوم القيمة وامر بهم

فخلي سبيلهم وحدثني عمر بن نافع عن ابي بكر قال مر عمر بن الخطاب بباب قوم وعليه سائل يسأل شيخ كبير ضرير

البصر فضرب عضده من خلفه وقال من اي اهل الكتاب انت قال يهودي قال فما الجأك الى ما ارى قال الجزية

والحاجة والسن قال فاخذ عمر بيده الى منزله فرضخ له بشيء من المنزل ثم ارسل الى خازن بيت المال فقال انظر

هذا وضرباءه فوالله ما انصفناه اذ اكلنا شبيبته ثم نخذله عند الهرم انما الصدقات للفقراء والمساكين

والفقراء هم المسلمون وهذا من مساكين اهل الكتاب ووضع عنه الجزية وعن ضربائه قال ابو بكر انا شهدت

ذلك من عمر ورأيت الشيخ [illegible] قال ابو يوسف حدثني

اسرائيل عن سماك بن حرب عن [illegible] قال ضرب عمر بن الخطاب رجلا [illegible]

[illegible] فقال [illegible] ان اكون قد ملكت ذلك [illegible] ان كنت ضربتهم [illegible]

فقد بلکت وارکمت صنوبتم عتمی ... واخلاص فلا بأس ثم انت داع وانما انت مؤدب وآنانچه اگر

شعرا داشتی شدید فرموده از هجو فی الاستیعاب یحکی ان عمر الزبیر فان یعود دع المکارم لا نرحل لبغیتها

واقعد فانک انت الطاعم الکاسی فشکاه الزبرقان الی عمر فسال عمر حسان بن ثابت عنه فقال لم یهجه

ولکن ... [illegible] ... فی المطمورة حتی شفع له عبد الرحمن بن عوف فاطلقه بعد ان اخذ علیه

العهد ... وعده ان لا یعود لهجاء احد ابدا وازانجا که فاروق اعظم در معرفت اخلاق رجال

وسلیقه ... [illegible] ... داشتن مرتبه هریکی که او را در آن مرتبه می باید داشت حذاقت عجیب داشت

و این یکی از شواهد قابلیت او رضی الله عنه می توان شمرد ودر اصل رکن اعظم خلافت همین خصلت

است ونیز هیچ امر مهمی که ... گفته است بالآخر مصداق آن کلمه از وی بظهور آمد فی الاستیعاب

کتب الی النعمان بن مقرن استشر واستعن فی حربک بطلیحة وعمرو بن معدیکرب ولا تولهما من الامر شیئا

فان کل صانع اعلم بصناعته وفی الاستیعاب کعب بن سور کان جالسا عند عمر فجاءت امراة فقالت

ما رایت قط رجلا افضل من زوجی انه لیبیت لیله قائما ویظل نهاره صائما فی الیوم الحار ما یفطر

فاستغفر لها عمر واثنی علیها وقال مثلک اثنی بالخیر وقاله فاستحیت المراة وقامت راجعة فقال

کعب بن سور یا امیر المؤمنین هلا اعدیت المراة علی زوجها اذ جاءتک تستعدیک فقال اکذلک ارادت

قال نعم قال ردوا علی المراة فردت فقال لها لا بأس بالحق ان تقولیه ان هذا زعم انک جئت تشکین

انه یجتنب فراشک قالت اجل انی امراة شابة وانی ابتغی ما ابتغی النساء فارسل الی زوجها فجاء فقال

لکعب اقض بینهما فقال یا امیر المؤمنین احق بان یقضی بینهما فقال عزمت علیک لتقضین بینهما فانک

فهمت من امرها ما لم افهم قال فانی اری کانها امراة علیها ثلاث نسوة هی رابعتهن

لم یکن غیرها فانی اقضی له بثلاثة ایام ولیالیهن یتعبد فیهن ولها یوم ولیلة فقال عمر والله ما رایک

الاول باعجب الی من الآخر اذهب فانت قاض علی البصرة وفی الاستیعاب النعمان بن مقرن

قدم المدینة من عند سعد بفتح القادسیة ورود شد علی امر اجتماع اهل اصفهان وهمدان والری واذربیجان

ونهاوند فاقعد ... [illegible] ... اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له علی بن ابی طالب ابعث الی

اہل الکوفۃ یغضبہ ثلثہ و یجی ثلثہم علی قدر اسہم و ابعث الی اہلہا بعدہ قال فسئلہم علیکم یامر علی فقال انت افضلنا رایا و اعلمنا فقال لاستعملن علیہم رجلا یکون لہ فرخ الی الاسنۃ فبعث النعمان بن مقرن بعثہ مرۃ

و امر و کتب الی اہل الکوفۃ بذلک فمدوہ بمدد و دفع الیہ الرایۃ قال ان قتل نعمان فحذیفۃ [illegible] فحذیفۃ علیہ

اصبہان قال الی نہاوند کان اول صریع و اخذ الرایۃ حذیفۃ ففتح اللہ علیہم فجاء [illegible] خبرہ عمر بعثا الی

الناس علی المنبر و وضع یدہ علی راسہ یبکی و ابن سلامۃ از اصح [illegible] بیت در روایۃ دیگر آنکہ نعمان در آنجا

کشتہ شد حضرت فاروق از عمال موضعے اور الکفر سکرا مور فرمود و فی الاستیعاب عبد اللہ بن الارقم قال

ما انک بلغنی ارد و علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کتاب فقال من تجیب عنی قال عبد اللہ بن الارقم انا

فاجاب عنہ واتی بہ الیہ فاعجبہ انفذہ و کان عمر حاضرا فاعجبہ ذلک من عبد اللہ بن الارقم فلم یزل لہ ذلک

فی نفسہ یقول اصاب ما ارادہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فلما ولی عمر استعملہ علی بیت المال وکان عمر یقول

ما رایت احدا اخشی للہ منہ عبد اللہ بن الارقم و قال عمر لہ لو کان لک مثل سابقۃ القوم ما قدمت علیک

احدا و فی الاستیعاب بعث عمر بن الخطاب عبد اللہ بن مسعود الی الکوفۃ مع عمار بن یاسر وکتب الیہم انی قد

بعثت الیکم عمار بن یاسر امیرا و عبد اللہ بن مسعود معلما و وزیرا و ہما من النجباء من اصحاب رسول اللہ صلی

اللہ علیہ وسلم من اہل بدر فاقتدوا بہما واسمعوا من قولہما و قد آثرتکم بعبد اللہ علی نفسی قال عمر فی

عبد اللہ بن مسعود کنیف ملئ علما و فی الاستیعاب عن ابن عباس قال بینا انا امشی مع عمر یوما اذ تنفس نفسا

ظننت انہ قد قضت اضلاعہ فقلت سبحان اللہ واللہ ما اخرج ہذا منک الا ہم یا امیر المومنین الا امر عظیم

قال ویحک یا ابن عباس ما ادری ما اصنع بامۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم ثلاث و لم احدث بحیاء اللہ قادر

ان تضع ذلک بمکان الثقۃ قال انی اراک تقول ان صاحبک اولی الناس بہا یعنی علیا قلت اجل

و اللہ انی لاقول ذلک فی سابقتہ و علمہ و قرابتہ و صہرہ [illegible] انہ کما ذکرت و لکنہ کثیر الدعابۃ قلت فعثمان

قال واللہ لو فعلت لحمل بنی ابی معیط علی رقاب الناس یعملون فیہم بمعصیۃ اللہ [illegible] لو فعلت لفعل و لو

فعل لفعلوا فوثب الناس الیہ فقتلوہ قلت طلحۃ بن عبید اللہ قال الاکیسع ہو ازہی من ذلک ما کان

اللہ لیری او لیرا امر امۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم و ہو علی ما فیہ من الزہو قلت الزبیر بن العوام قال اذا

كان يقال لا يطيق هذا الأمر [illegible] في الصحابة [illegible] قلت سعد بن أبي وقاص قال ليس بصاحب ذلك ذاك صاحب
مقنب يقاتل به قلت عبد الرحمن بن عوف قال نعم الرجل ذكرت ولكنه ضعيف عن ذلك والله يا
ابن عباس ما يصلح لهذا الأمر إلا القوي في غير عنف اللين في غير ضعف الجواد في غير سرف الممسك
في غير بخل قال ابن عباس كان عمر كذلك والله وفي الاستيعاب ذكر معاوية عند عمر يوما فقال دعونا من
ذم فتى قريش من يضحك في الغضب [illegible] ينال ما عنده إلا على الرضى ولا يؤخذ ما فوق رأسه إلا من تحت
قدميه وفي الاستيعاب استشار عمر الصحابة في رجل يوجهه إلى العراق فأجمعوا جميعا على عثمان بن حنيف
وقالوا إن بعثته إلى أهم من ذلك فإن له بصرا وعقلا ومعرفة وتجربة فأسرع عمر إليه فولاه مساحة
الأرض فضرب عثمان على كل جريب الأرض يناله الماء عامرا أو غامرا درهما وقفيزا فبلغت جباية
سواد العراق قبل أن يموت عمر بعام مائة ألف ألف دينار في الاستيعاب أيضا كان عتبة بن غزوان
أول من نزل البصرة من المسلمين وهو الذي اختطها وقال له عمر لما بعثه إليها يا عتبة إني أريد أن أوجهك
لتقاتل بلد الحيرة لعل الله يفتحها عليكم فسر على بركة الله ويمينه اتق الله ما استطعت واعلم أنك تأتي
حومة العدو وأرجو أن يعينك الله عليهم ويكفيكهم وقد كتبت إلى العلاء الحضرمي أن يمدك بعرفجة بن هرثمة
وهو ذو مجاهدة للعدو ومكايدة فشاوره وادع إلى الله فمن أجابك فاقبل منه ومن أبى فالجزية
عن يد مذلة وصغار وإلا فالسيف في غير هوادة واستنفر من مررت به من العرب وحثهم على الجهاد و
كابد العدو واتق الله ربك فافتتح عتبة بن غزوان الأبلة ثم اختط البصرة وفي الاستيعاب
من حديث الشعبي أن عدي بن حاتم قال لعمر إذ قدم عليه ما أظنك تعرفني قال وكيف لا أعرفك وأول
صدقة بيضت وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم صدقة طي أعرفك آمنت إذ كفروا وأقبلت
إذ أدبروا ووفيت إذ غدروا وأقررت [illegible] وكتب له نبي [illegible] اسحاق عن
[illegible] الرياض النضرة أن أبا موسى قدم على عمر ومعه كاتب نصراني فرفع كتابه
إلى عمر ولم يعلم أنه نصراني فقال لأبي موسى أين كاتبك هذا حتى يقرأ الكتاب على الناس فقال
أبو موسى يا أمير المؤمنين إنه لا يدخل المسجد قال لم أجنب هو قال لا ولكنه نصراني فانتهره عمر وقال

لا تدنوهم وقد اقصاهم الله ولا تكرموهم وقد اهانهم الله ولا تأمنوهم وقد خونهم الله وقد نهيتكم
عن استعمال اهل الكتاب فانهم يستحلون الرشا، وفي رواية ان عمر قال لابي موسى ائتني برجل ينظر في حسابنا
فاتاه بنصراني فقال لو كنت تقدمت اليك لفعلت وفعلت سالتك رجلا اشركه في امانتي وحسبي بهم
خلاف دينه ديني و از آنجمله آنکه بنفس خود عسس فرموده و احیای این امر بدعت نموده و فایده اصلی
اطلاع بر احوال رعیت تا هر جا خللی یافته شود تدارک آن نمایند و ملوک عدالت پیشه برای ظهور
این فایده منهیان و سوانح نگاران مقرر کرده اند و فایده ثانیه محافظت ضعفا از دست برد سراق
و بادیه نشینان برای رعایت این مصلحت عسس شرط قرار داده اند و بخفیه مصلحتی که ملوک برای
آن شخص معین ساخته اند حضرت فاروق بنفس نفیس خود تا مدتی التزام مباشرت آن می فرمود تا بر تفقد
قطعی احوال مطلع شود و ضابطه برای آن قرار دهد و ازین قبیل است حکایت تعهد انسا غزاة و حلف
جا فلق کسی او رضی الله عنه و ادرار رضی الله عنه در اوقات عسس اتفاقات عجیبه روی داده است
در ضمن دو سه حکایت تقریر آن عجایب کنیم عن زید بن اسلم عن ابیه قال خرجت مع عمر فی السوق فلحقته
امراة شابة فقالت یا امیر المؤمنین هلک زوجی وترک صبیة صغارا والله ما ینضجون کراعا ولا لهم ضرع
ولا زرع وخشیت علیهم الضبع وانا ابنة خفاف بن ایماء الغفاری وقد شهد ابی الحدیبیة مع النبی صلی
الله علیه وسلم فوقف معها ولم یمض وقال مرحبا بنسب قریب ثم انصرف الی بعیر ظهیر کان مربوطا فی
الدار فحمل علیه غرارتین ملأهما طعاما وجعل بینهما نفقة وثیابا ثم ناولها خطامه فقال اقتادیه فلن یفنی
حتی یاتیکم الله بخیر فقال الرجل یا امیر المؤمنین اکثرت لها فقال ثکلتک امک والله انی لاری ابا هذه
واخاها وقد حاصرا حصنا زمانا فافتتحاه ثم اصبحنا نستفیء سهمانهما فیه اخرجه البخاری وفی الریاض عن
ابن عمر قال قدمت رفقة من التجار فنزلوا المصلی فقال عمر لعبد الرحمن هل لک ان تحرسهم اللیلة من السرق
فباتا یحرسانهم ویصلیان ما کتب الله لهما فسمع عمر بکاء صبی فتوجه نحوه فقال لامه اتقی الله واحسنی الی
صبیک ثم عاد الی مکانه فسمع بکاءه فعاد الی امه فقال لها مثل ذلک ثم عاد الی مکانه فلما کان من آخر اللیل سمع
بکاءه فاتی به فقال ویحک انی لاراک ام سوء ما لی اری ابنک لا یقر منذ اللیلة قالت یا عبد

تستمر منذ الليالي إلى أربعة عشر الفطام فيأبى قال ولم قالت لأن عمر لا يفرض إلا للمفطوم قال وكم له قالت
كذا وكذا شهرا قال لا تعجليه فصلى الفجر وما يستبين الناس قراءته من غلبة البكاء فلما سلم قال يا بؤسا لعمر كم
قتل من أولاد المسلمين ثم أمر مناديا فنادى أن لا تعجلوا صبيانكم على الفطام فإنا نفرض لكل مولود
في الإسلام وكتب بذلك في الآفاق إنا نفرض لكل مولود في الإسلام أخرجه صاحب الصفوة
وروى عن عروة بن رويم قال بلغنا أن عمر بن الخطاب تفقد الناس فسألهم عن أمرائهم فأخبروه عن أمير حمص
فقال كيف أميركم قالوا خير أمير يا أمير المؤمنين إلا أنه قد بنى علية يكون فيها فكتب
كتابا وأرسل بريدا وأمره إذا جئت باب عليته فاجمع حطبا وأحرق باب عليته فلما قدم جمع حطبا
وأحرق باب العلية فدخل عليه الناس فأخبروه أن رسولا أحرق باب عليتك فقال دعوه فإنه رسول أمير
المؤمنين ثم دخل عليه فناوله الكتاب فلم يضع الكتاب من يده حتى ركب فلما رآه عمر قال احبسوه عني في
الشمس ثلاثة أيام فحبسوه ثلاثا حتى إذا كان بعد ثلث قال يا ابن قرط الحقني إلى الحرة وفيها إبل
الصدقة وغنمها حتى إذا جاء الحرة ألقى عليه نمرة وقال انزع ثيابك واتزر بهذه ثم ناوله الدلو
فقال اسق هذه الإبل فلم يفرغ حتى تعب فقال يا ابن قرط متى كان عهدك بهذا قال قريبا يا أمير المؤمنين
قال فلهذا بنيت العلية وأشرفت بها على المسلمين والأرملة واليتيم ارجع إلى عملك ولا تعد وفيه عن
أنس بن مالك بينا أمير المؤمنين عمر يعس ذات ليلة إذ مر بأعرابي جالس بفناء خيمة فجلس إليه يحدثه ويسائله ويقول
ما أقدمك هذه البلاد فبينما هو كذلك إذ سمع أنينا من الخيمة فقال من هذا الذي أسمع أنينه فقال امرأة ليس من شأنك
امرأة تمخض فرجع عمر إلى منزله وقال يا أم كلثوم شدي عليك ثيابك واتبعيني ثم انطلق حتى انتهى إلى الرجل فقال له
هل لك أن تأذن لهذه المرأة أن تدخل عليها فتؤنسها فأذن لها فدخلت فلم تلبث أن قالت يا أمير المؤمنين
بشر صاحبك بغلام فلما سمع قولها أمير المؤمنين وثب من بين يديه وجعل يعتذر إليه وقال لا عليك إذا أصبحت
فأتنا فلما أصبح أتاه ففرض لابنه في الذرية وأعطاه وفيه عن ابن عمر لما رجع من الشام إلى المدينة انفرد عن
الناس ليتعرف أخبارهم فمر بعجوز في خباء لها فقصدها فقالت ما فعل عمر قال هو ذا قد أقبل من الشام قالت لا جزاه الله
خيرا قال ويحك ولم قالت لأنه والله ما نالني من عطائه منذ ولي إلى يومنا هذا دينار ولا درهم قال ويحك وما

يدري

يدري عمر ما لك وانت في هذا الموضع فقالت صدقت يا عبد الله ما ظننت ان احدا يلج علي الساعة ولا يدري ما بي من سرور فبكا [illegible]

وقبل عمر رأسه وبكى ويقول واعمراه وانصرفا فكان صدا معه بيتك يا عمر ثم قال لها يا امة الله تبيعيني ظلامتك قالت [illegible]

من الدنيا رفاهة لا تهزأ بي رحمك الله فقال لها عمر لست بمستهزئ فلم يزل بها حتى اشترى ظلامتها بخمسة وعشرين دينارا

فبينا هو كذلك اذ اقبل علي بن ابي طالب وابن مسعود فقالا السلام عليك يا امير المؤمنين فوضعت المرأة يدها على رأسها

وقالت واسوأتاه شتمت امير المؤمنين في وجهه فقال عمر لا عليك رحمك الله ثم طلب قطعة جلد يكتب فيه فلم يجد فقطع

قطعة من فروة كانت عليه فكتب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اشترى عمر من فلانة ظلامتها منذ ولي الى يوم كذا

بخمسة وعشرين دينارا فما تدعي عند وقوفه في المحشر بين يدي الله عز وجل فعمر منه بريء شهد على ذلك علي بن ابي طالب

وعبد الله بن مسعود ثم دفع الكتاب الى علي وقال اذا انا تقدمتك فاجعله في كفني وفيه عن الاوزاعي ان عمر بن الخطاب

خرج في سواد الليل فرآه طلحة فذهب عمر فدخل بيتا ثم دخل بيتا آخر فلما اصبح طلحة ذهب الى ذلك البيت فاذا

بعجوز عمياء مقعدة فقال لها ما بال هذا الرجل يأتيك قالت انه يتعاهدني منذ كذا وكذا يأتيني بما يصلحني ويخرج عني الاذى

فقال طلحة ثكلتك امك يا طلحة اعثرات عمر تتبع اخرج صاحب الصفوة والعقد وفيه روي انه كان يطوف ليلة في

المدينة فسمع امرأة تقول تطاول هذا الليل وازور جانبه وليس الى جنبي خليل ألاعبه فوالله لولا الله لا شيء

غيره لزعزع من هذا السرير جوانبه مخافة ربي والحياء يكفني واكرم بعلي ان تنال مراكبه وفي رواية [illegible]

اخشى رقيبا موكلا بانفسنا لا يفتر الدهر كاتبه فسأل عمر نساءكم تصبر المرأة عن الرجل فقلن شهرين وفي الثالث

يقل الصبر وفي الرابع ينفد الصبر فكتب الى امراء الاجناد ان لا تحبسوا رجلا عن امرأته اكثر من اربعة اشهر وفيه

الشعبي قال سمع عمر امرأة تقول دعتني النفس بعد خروج عمرو الى اللذات تطلع اطلاعا فقلت لها عجلت فلا

تطاعي ولو طالت اقامته رباعا احاذر ان اطيعك سب نفسي ونخوة تحللني قناعا فقال لها عمر ما الذي يمنعك

من ذلك قالت الحياء واكرام زوجي قال عمر ان في الحياء هنات ذات الوان منه المستحيي المتخفي ومنه المتخفي النقي ومنه

التقي في احضانهن الى الدنيا وفي الاحياء روي ان عمر كان يعس بالمدينة ذات ليلة فرأى رجلا وامرأة على

فاحشة فلما اصبح قال للناس ارأيتم لو ان اماما رأى رجلا وامرأة على فاحشة فاقام عليهما الحد ما كنتم فاعلين قالوا

انما انت امام فقال علي ليس لك ذلك اذا يقام الحد عليك ان الله تعالى لم يأمن على هذا الامر اقل من اربعة شهداء ثم تركهم

ما شاء الله ان يشركهم فيما لهم قالوا القوم مثل معاقبتهم الاولى وقال علي مثل مقالت قال القولي ونهاهم الى ان
مكان عقوبته اخرج هذه المسند وفيه عن عبد الرحمن بن عوف قال حرست مع عمر ليلة بالمدينة فبينا نحن نمشي اذ شب
لنا سراج فانطلقنا نؤمه فلما دنونا اذا باب مغلق على قوم لهم اصوات ولغط فاخذ عمر بيدي فقال اتدري بيت
من هذا قلت لا قال هذا بيت ربيعة بن امية بن خلف وهم الآن شرب فما ترى قلت ارى انا قد اتينا ما نهانا
الله عنه قال الله تعالى ولا تجسسوا فرجع عمر وتركهم وفيه روي ان عمر كان يعس بالمدينة من الليل فسمع صوت
رجل في بيت يتغنى فتسور عليه فوجد عنده امراة وعنده خمر فقال يا عدو الله اظننت ان الله يسترك وانت
على معصية فقال وانت يا امير المؤمنين فلا تعجل ان اكن عصيت الله في واحدة فانت عصيته في ثلث قال الله تعالى
ولا تجسسوا وقد تجسست وقال تعالى وليس البر بان تاتوا البيوت من ظهورها وقد تسورت علي وقال تعالى ولا تدخلوا
بيوتا غير بيوتكم وقد دخلت بيتي بغير اذن ولا سلام فقال عمر هل عندكم من خير ان عفوت عنك قال نعم يا امير المؤمنين
لئن عفوت عني لا اعود لمثلها ابدا فعفى عنه در روضة الاحباب مرويست از اسلم مولى فاروق که شبی از شبها
با امير المؤمنين در اطراف مدينه ميگشتم ساعتی برای استراحت بر جانب ديواری تکيه فرموده شنيد که ضعيفه با صبيه
خود ميگفت برخيز وشير را با آب بياميز دختر گفت ميدانی که منادی امير المؤمنين ندا در داده که لا يشاب
اللبن بالماء مادر گفت درين ساعت امير المؤمنين را خبر نيست منادی او دختر گفت والله سزاوار نيست مارا
که در ملا اطاعت و در خلوت عصيان ورزيم فاروق اعظم اين حکايت شنود توقف نمود وگفت ای اسلم اين
سرای را نشان کن ديگر روز کس فرستاد وآن دختر را برای پسر خويش عاصم خطبه کرد وعاصم را ازوی دختر
پيدا شد عمر بن عبد العزيز از نسل آن دختر بود ونيز مرويست از عبد الله بن بريده اسلمی که فاروق اعظم شبی
در بازار مدينه ميگشت ناگاه شنيد که زنی اين بيت ميخواند الا سبيل الى خمرة فاشربها ام لا سبيل الى نصر بن
حجاج بامداد اين رسيد که نصر بن الحجاج که گفتندی جوانی بود از بنی سليم رشيق القد صبيح الخد حسن الوجه اورا
خواند ملاحظه فرمود که سر اورا بتراشند ديد که جمال او دوبالا شد بعد از بيت المال چيزی بداد و از مدينه
اورا اخراج نمود اجرها ازوی جفای بظهور رسيد و فراست عمر کار خود کرد و از عبد الرحمن بن عوف
مرويست که فاروق بخانه من آمد گفتم چرا مرا نطلبيدی فرمود همين خبر رسيده است که درين وقت قافله در ظاهر

مدينه

مدینه فرود آمده است و اهل ما ... از کلال سفر بخواب عمیق رفته اند بجای محافظت ایشان تمام شب بر سر ایشان

بودیم تا صباح بیدار بودیم و از ایشان بی خبر نبودیم گفت رحمت خدا بر عمر باد ... تا روز بامداد

دیدیم که و ایشان را هم بر پشت خود بر گرفته و مشکی از زیت بر پشت گرفته می رفت و اسلم رفیق او بود در حال آنکه

می نشستیم تا آنکه رسیدیم بخیمه ... که بیست تا ... و از ... آنجا فرود آمده اند

بسبب عدم مناسبت اطعام ... می‌ نمود ... و از برای اطعام ایشان در دیگ

طعام مهیا کرد و ... الطعام ... اسلم ... برای ایشان ... چند ... و کسوه آورد

و ... فرمود ... باز گشتند ... محافظت بیت المال

و ... گویند ... که اشعث بن قیس با جمعی از وجوه عرب ... بجانب ... حجاب ...

اعلام آمدندی می بینند که ... بر میان زده و در طلب شتری گم شده از شتران صدقه در حال

... چون احنف ... با احنف ... در طلب این شتر ... مساکین و ... مردی از قوم گفت یا امیر المؤمنین ... که بنده از بندگان صدقه باشد

امر فرمایید ... عبد ... احنف ... مسلمانان ... بروی آنچه

بر بنده برای خواجه ... وفي الرياض عنه الى ابي بكر العبسي قال دخلت ... مع عمر وعثمان وعلى مكان الصدقة فجلس

عثمان في الظل يكتب وقام علي على رأسه يملي عليه ما يقول عمر وعمر قائم في الشمس في يوم شديد الحر عليه بردتان

سوداوان متزر بواحدة وقد وضع الاخرى على رأسه وهو يتفقد ابل الصدقة فيكتب الوانها واسنانها

فقال علي لعثمان اما سمعت قول ابنة شعيب في كتاب الله عز وجل يا ابت استأجره ان خير من استأجرت القوي

الامين ... العوي ... اخرجه الملا وابن السمان في الموافقة وفيه عن محمد بن علي بن

... عن مولى لعثمان بن عفان قال بينا انا مع عثمان في مال له بالعالية في يوم صائف اذ رأى رجلا يسوق بكرين

وعلى الارض مثل الفراش من الحر فقال عثمان ما على هذا لو اقام بالمدينة حتى يبرد ثم يروح ثم دنا الرجل فقال انظر

من هذا فنظرت فقلت ارى رجلا معمما بردائه يسوق بكرين ثم دنا الرجل فقال انظر فنظرت فاذا هو عمر بن الخطاب

فقلت هذا امير المؤمنين فقام عثمان فاخرج رأسه من الباب فاذا لفح السموم فاعاد رأسه حتى اذا حاذاه قال ما اخرجك

هذه الساعة فقال بكر ان من ابل الصدقة تخلفا وقد مضى بابل الصدقة فاردت ان الحقها بالحمى وخشيت ان يضيعوا
فيسألني الله عنها فقال عثمان يا امير المؤمنين هلم الى الماء والظل ونكفيك قال عد الى ظلك ومضى فقال عثمان
من احب ان ينظر الى القوي الامين فلينظر الى هذا اخرجه ابن منيع في مسنده وفي الاحياء روي ان عمر وصله مسك من البحرين
فقال وددت ان امرأة وزنته حتى اقسمه بين المسلمين فقالت امرأته عاتكة انا اجيد الوزن فسكت عنها ثم اعاد
القول فاعادت الجواب فقال لا احببت ان تضعيه في الكفة ثم تقولين هكذا يعني تؤثر فيها اثر الغبار فتمسحين بها
عنقك فاصيب بذلك فضلا على المسلمين وفيه روي ان عبد الله وعبيد الله ابني عمر اشتريا ابلا فبعثاها الى
الحمى فرعت فيه فسمنت فقال عمر رعيتما في الحمى فقالا نعم فشاطرهما وفيه كان عمر يقسم بيت المال فدخلت ابنته
[illegible] درهما من المال فنهض عمر في طلبها فسقطت الملحفة عن احد منكبيها ودخلت الصبية بيت اهلها تبكي
وجعلت الدرهم في فيها فادخل عمر اصبعه فاخرجه من فيها وطرحه على الخراج فقال يا ايها الناس ليس لعمر ولا
لآل عمر الا ما للمسلمين قريبهم وبعيدهم وفيه كسح ابو موسى بيت المال فوجد درهما فمر بني لعمر فاعطاه اياه فرآه
عمر في يد الغلام فسأله عنه فقال اعطانيه ابو موسى فقال يا ابا موسى ما كان في اهل المدينة بيت اهون عليك
من آل عمر اردت ان لا يبقى احد من امة محمد صلى الله عليه وسلم الا طلبنا بمظلمة ورد الدرهم في بيت المال من كتاب
تنبيه الغافلين عن علي قال رأيت عمر [illegible] يشتد بالابطح فقلت يا امير المؤمنين اين تسير قال بعير ند من
الصدقة اطلبه فقلت لقد اذللت الخلفاء من بعدك قال لا تلمني يا ابا الحسن فوالذي بعث محمدا بالنبوة لو ان
عناقا ذهبت بشاطئ الفرات لأخذ بها عمر يوم القيامة انه لا حرمة لوال ضيع المسلمين [illegible] الفاسق يروع المؤمنين
وفيه عن عمر اني [illegible] من الشام وكان الزيت في الجفان يعني في القصاع وعمر يعتبر بين الناس [illegible]
وفيه انه [illegible] فنظر اليه عمر فقال اني [illegible] رغبة عن [illegible]
المسلمين ثم اخذ بيده فانطلق به الى الحجام فجز شعره فقال هذا اهون عليك [illegible]
مسلمانان ميكرد اكر در تدبير منزلي [illegible] في الرياض النضرة ان رجلا من [illegible]
خطب الى [illegible] واعطاها مالا جزيلا [illegible] القرشي [illegible] فقال عمر ما منعك ان تزوجها فقال
[illegible] فقال القرشي ان [illegible] فقال عمر [illegible]

الله

اما سمعت الله تعالى قال لا اجد الاخرة انفع من جمع الرجال فكانت للمرأة لا حقه فراجعها اعزه

وفيه عن ابن عمر قال كتب عمر بن الخطاب في ناس من الرجال من اهل المدينة عن نسائهم يردهم فليرجعوا الى نسائهم او

يطلقوهن او ليبعثوا اليهن بالنفقة فمن طلق منهم بعث بنفقة ما ترك وفيه عن الزهري وفيه عن مالك ان عمر رضي الله عنه

الى العراق لكل يوم شيئا فاذا وجد عبدا في عمل لا يطيقه وضع عنه منه وان وجد امة في عمل قال

صلى الله عليه وسلم بايع وجوه في الرياض وفيه عن الزهري قال كان عمر لو اتاه مال العراق او خمس

العراق لم يدع رجلا من بني هاشم عزبا الا زوجه ولا رجلا ليس له خادم الا اخدمه وفيه عن محمد بن علي قال قدمت على

عمر حلل من اليمن فقسمها بين المهاجرين والانصار ولم يكن فيها شيء يصلح للحسن والحسين فكتب الى صاحب

اليمن ان يعمل لهما حلتين فعمل وبعث بهما الى عمر فكساهما فقال عمر لقد كنت اراها عليهم فما يهنئني حتى

رأيت عليهما مثلها وفيه عن الحسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما قال اتيت على عمر بن الخطاب وهو على المنبر

فصعدت اليه فقلت له انزل عن منبر ابي واذهب الى منبر ابيك فقال عمر لم يكن لابي منبر واخذني فاجلسني

معه فجعلت اقلب حصا بيدي فلما نزل انطلق بي الى منزله فقال لي من علمك فقلت والله ما علمني احد فقال يا

بني لو جعلت تغشانا فأتيته يوما وهو خال بمعاوية وابن عمر بالباب فرجع ابن عمر فرجعت معه فلقيني بعد

فقال لم ارك فقلت يا امير المؤمنين اني جئت وانت خال بمعاوية ... ابن عمر بالباب فرجع ابن عمر فرجعت

معه فقال انت احق بالاذن من ابن عمر انما انبت ما في رؤوسنا الله عز وجل ثم انتم وفيه عن عبيد بن حنين

قال جاء الحسن او الحسين يستأذن على عمر وجاء عبد الله بن عمر فلم يؤذن لعبد الله فرجع فقال الحسن او الحسين اخذنا

لا يؤذن لنا فبلغ عمر فارسل اليه فقال يا ابن اخي ما ردك قال قلت اذا لم يؤذن

لعبد الله بن عمر لا يؤذن لي قال يا ابن اخي فهل انبت الشعر على الراس غيركم وفيه عن المنذر بن سعد

ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم استأذن عمر في الحج فأبى ان يأذن لهن حتى اكثرن عليه فقال سآذن لكن بعد

العام وليس هذا من رأيي فقالت زينب بنت جحش سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عام حجة الوداع

انما هي هذه الحجة ثم ظهور الحصر فخرجن غير سودة فارسل معهن عثمان بن عفان وعبد الرحمن بن عوف وامرهما ان

يسير احدهما بين ايديهن والاخر خلفهن ولا يسايرهن احد فاذا نزلن فانزلوهن شعبا ثم كونا على باب الشعب

بل بعده ثم امرهما اذا لحقن بالبيت لا يطوف معهن احد الا الناس فلما ملك عمر غلبين من بعده وفيه

[illegible] ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الذي يحافظ على ازواجي من بعدي فهو الصادق البار فقال

عمر من يخرج مع امهات المؤمنين فقال عبد الرحمن بن عوف انا فكان يحج بهن وينزلهن الشعب الذي ليس له منفذ

[illegible] سواد [illegible] الى [illegible] كتاب الى ام سلمة يخرج عليها في [illegible] عمر بن الخطاب

[illegible] سفيان بن عيينة [illegible] اسلم ان عمر فضل اسامة بن زيد على ابنه عبد الله بن عمر فكلم

[illegible] عبد الله [illegible] اباه في ذلك فقال تفضل علي من ليس افضل مني وفرضت له في العطاء وفرضت لي في

الف وخمسمائة فلم يسبقني الى شيء فقال عمر فعلت ذلك لان زيدا كان احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم

من عمر وكان اسامة احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من عبد الله رضي الله عنه ابن عباس قال لما فتح المدائن

على اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في ايام عمر امرهم بالانطاع فبسطت في المسجد وامر بالاموال فافرغت عليها

ثم اجتمع اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاول من بدا اليه الحسن بن علي فقال يا امير المؤمنين اعطني حقي مما

افاء الله على المسلمين فقال له بالرحب والكرامة وامر له بالف درهم ثم انصرف فتقدم اليه الحسين بن علي فقال يا

امير المؤمنين اعطني حقي مما افاء الله على المسلمين فقال له بالرحب والكرامة وامر له بالف درهم فتقدم اليه ابنه عبد الله

بن عمر فقال يا امير المؤمنين اعطني حقي مما افاء الله على المسلمين فقال له بالرحب والكرامة وامر له بخمسمائة درهم

فقال يا امير المؤمنين انا رجل شديد اضرب بالسيف بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم والحسن والحسين طفلان

يدرجان في سكك المدينة تعطيهما الفا الفا وتعطيني خمسمائة قال نعم اذهب فائتني باب كابيهما وام

كامهما وجد كجدهما وجدة كجدتهما وعم كعمهما وخال كخالهما وخالة كخالتهما فانك لا تاتيني به

فعلي المرتضى واما امهما ففاطمة الزهراء وجدهما محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم وجدتهما خديجة الكبرى وعمهما جعفر

بن ابي طالب وخالهما ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم وخالتهما رقية وام كلثوم ابنتا رسول الله صلى الله

عليه وسلم وفي الاستيعاب خرج عمر من المسجد ومعه الجارود فاذا بامراة برزة على الطريق فسلم عليها عمر فردت

عليه السلام فقالت هيها يا عمر عهدتك وانت تسمى عميرا في سوق عكاظ فلم تذهب الايام والليالي حتى سميت

عمر ثم لم تذهب الايام حتى سميت امير المؤمنين فاتق الله في الرعية واعلم انه من خاف الوعيد قرب عليه البعيد

ومن خاف

و من خاف الموت خشي الفوت فقالا اليا ره فقد اكثرت ايتها المرأة على امير المؤمنين فقال عمر [illegible]

خولة بنت حكيم التي سمع الله قولها من فوق سبع سموات فعمر والله احق ان يسمع لها و قد روي ان جارية لصفية بنت

حيي اتت عمر فقالت ان صفية تحب السبت وتصل اليهود فبعث اليها عمر فسألها فقالت [illegible]

منذ ابدلني الله به يوم الجمعة واما اليهود فان لي فيهم رحما فانا اصلها ثم قالت للجارية ما حملك على ما صنعت

قالت الشيطان قالت اذهبي فانت حرة وفيه ارسل عمر الى الشفاء بنت عبد الله العدوية ان اغدي علي قالت

فغدوت عليه فوجدت عاتكة بنت اسيد بن ابي العيص ببابه فدخلنا فتحدثنا ساعة فدعا بنمط فاعطاها اياه

ودعا بنمط دونه فاعطانيه فقلت تربت يداك يا عمر انا قبلها اسلاما وانا ابنة عمك دعوتني وجاءتك

الي وجاءتك من قبلها قال ما كنت رفعت ذلك الا لك فلما اجتمعتما ذكرت انها اقرب الي رسول الله صلى الله

عليه وسلم منك واز انجمله آنست كه حفظ ملت از ضلال تحريف و تبديل بابلغ وجوه ميفرمود اخرج الدارمي

عن سليمان بن يسار ان رجلا يقال له صبيغ قدم المدينة فجعل يسأل عن متشابه القرآن فارسل اليه عمر وقد اعد له

عراجين النخل فقال من انت فقال انا عبد الله صبيغ فاخذ عمر عرجونا من تلك العراجين فضربه وقال انا عبد الله

عمر فجعل له ضربا حتى دمي راسه فقال يا امير المؤمنين حسبك قد ذهب الذي كنت اجد في راسي وعنه نافع مولى

عبد الله ان صبيغ العراقي جعل يسأل عن اشياء من القرآن في اجناد المسلمين حتى قدم مصر فبعث به عمرو بن العاص

الى عمر بن الخطاب فلما اتاه الرسول بالكتاب فقرأه فقال اين الرجل فقال في الرحل فقال عمر ابصر ان

يكون ذهب فتصيبك مني العقوبة الموجعة فاتاه به فقال عمر تسأل محدثة فارسل عمر الى رطائب من جريد فضربه

بها حتى ترك ظهره دبرة ثم تركه حتى برئ ثم عاد له ثم تركه حتى برئ فدعا به ليعود له قال فقال صبيغ ان كنت

تريد قتلي فاقتلني قتلا جميلا وان كنت تريد ان تداويني فقد والله برئت فاذن له الى ارضه وكتب

الى ابي موسى الاشعري ان لا يجالسه احد من المسلمين فاشتد ذلك على الرجل فكتب ابو موسى الى عمر ان قد حسنت

هيئته فكتب عمر ان يأذن للناس بمجالسته اين نموذجي است از سياست فاروق اعظم رضي الله عنه و العليل

ممنوع عن الكثير والمعرفة تنبي عن البحر الكبير اگر [illegible] در هر كلمه از تتمات و [illegible] آن نظر كند دريابد كه

علاوه و ايمان وصدق نيت و احسان بر خلق الله وخشيت از رب السموات والارض و عقل وافر و كفايت كامل

[illegible] بارکه از نبیه منقول فقرات است بجلید در علم فقه و اصفیه یوسف یعنی از زبان عمر بنیا

و وصف انا موسی فاروق اعلم در علم احکام که مسمی بفقه میشود پس اکثر از آنست که بضبط تقریر آید

[illegible] الا فاروق اوست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در این قضیه یا و اشارت فرموده تا از روی

[illegible] صحابه و تابعین با آن تصریح نموده‌اند و در این بیان و آنچه شد نسبت فقه او با سایر فقهای

صحابه مانند نسبت مصحف اوست با مصاحف سایر صحابه هرچند مصحف او یافته شود قراءة متواتره

است و آنچه مخالف مصحف او باشد قراءة شاذه و هرچه در فقه او یافته شود جاده قویه از دین محمد علی

صاحبه الصلوة والتسلیمات ظاهر در سواد اعظم اوست و هرچه مخالف او باشد شاذ است اگر حدیثی

صحیح یا قیاسی جلی مؤید او باشد میتوان اخذ کرد و انانه و نسبت فقه او با فقه سایر مجتهدین اهل

ما مه نسبت متن است با شرح و این تخمینیست مجمل باشرح آن نکوشش اهل عصر نرسد حیکی که بگذارد نسبت

کنند اما شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم با علمیت او و تفوق بعضی نواصی است یا ولیس متواتر بالمعنی

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل الحق علی لسان عمر وقلبه اخرجه الترمذی من روایة ابن عمر

ابوداود من روایة ابی ذر وقال لقد کان فیما کان قبلکم من الامم ناس محدثون من غیر ان یکونوا انبیاء

فان یکن فی امتی احد فانه عمر اخرجه الشیخان من حدیث ابی هریرة ومسلم والترمذی من حدیث عائشة وقال

بینا انا نائم رأیت الناس یعرضون علی وعلیهم قمص منها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلک وعرض علی

عمر بن الخطاب وعلیه قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول الله قال الدین اخرجه البخاری ومسلم والترمذی

من روایة ابی سعید وقال بینا انا نائم اتیت بقدح من لبن فشربت منه حتی انی لاری الری یخرج من

اظفاری ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب قالوا فما اولته قال العلم اخرجه الشیخان والترمذی من حدیث ابن عمر وقال

اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر وعمر اخرجه الترمذی وجماعة من حدیث ابن مسعود وحذیفة واما شهادة

صحابه و تابعین اخرج الدارمی عن حذیفة قال انما یفتی الناس ثلثة رجل امام او رجل یعلم ناسخ القرآن من منسوخه

قالوا یا حذیفة ومن ذلک قال عمر بن الخطاب واحمق متکلف واخرج الدارمی عن عمرو بن میمون انه قال

ذهب عمر بثلثی العلم فذکر لابراهیم فقال ذهب عمر بتسعة اعشار العلم اما آنکه نسبت فقه او با فقه سایر

صحا

صحابه بمنزلهٔ مصحف است با مصاحف سایر صحابه اخرج الحاکم عن الشعبی انه قال القضاة فی ستة [illegible]
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة بالمدینة وثلثة بالکوفة فبالمدینة عمر وابی وزید بن ثابت وبالکوفة علی وعبد الله
بن مسعود وابو موسی واخرج الحاکم عن الشعبی عن مسروق قال انتهی علم اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم الی
عمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب وعبد الله بن مسعود وابی بن کعب ومعاذ بن جبل وزید بن ثابت
واخرج الحاکم عن الشعبی قال یؤخذ العلم عن ستة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فکان عمر وعبد الله وزید
یشبه علم بعضهم بعضا وکان یقتبس بعضهم من بعض واخرج محمد بن الحسن فی کتاب الآثار عن ابی حنیفة عن الهیثم
عن الشعبی قال کان ستة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم یتذاکرون الفقه منهم علی بن ابی [illegible] و[illegible]
علقمة و[illegible] وزید وابن مسعود رضی الله عنهم [illegible] بن اجلا انکه علم فاروق اعظم
[illegible] اخذ کردند [illegible] علم علی مرتضی [illegible] در کوفه منتشر نشد و [illegible] حاضران [illegible] غالب [illegible]
[illegible] اخرج مسلم عن طاوس قال اتی ابن عباس بکتاب فیه قضاء علی فمحاه الا قدر واشار سفیان بن عیینة
بذراعه واخرج مسلم عن ابن ابی ملیکة کتبت الی ابن عباس اسأله ان یکتب لی کتابا ویخفی عنی فقال ولد ناصح
انا اختار له الامور اختیارا واخفی عنه قال فدعا بقضاء علی فجعل یکتب منه اشیاء ویمر به الشیء فیقول والله
ما قضی بهذا علی الا ان یکون ضل واخرج مسلم عن ابی اسحاق قال لما احدثوا تلک الاشیاء بعد علی قال رجل من اصحاب
علی قاتلهم الله ای علم افسدوا واخرج مسلم عن المغیرة قال لم یکن یصدق علی علی فی الحدیث عنه الا من اصحاب
عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل در آخر زمان فاروق از عالم رفت و حدیث ایشان باقی نماند و ابی بن کعب
[illegible] قراءة و تغییر روایة در دست مردمان نیست و ابو موسی الاشعری [illegible] روایت در بسیاری
از مسائل عاجز شد و در حق عبد الله بن مسعود گفت لا تسألونی ما دام هذا الحبر فیکم و ابن عباس با کمال علم و فهم
[illegible] مسائل مخالف جمیع مجتهدین [illegible] اخرج الدارمی عن ابراهیم قال خالف ابن عباس اهل القبلة فی امرأة
و ابوین قال للام الثلث من جمیع المال و تجویز مسئله عول و مسئله متعه [illegible] النساء و بیع صرف و غیرها
چنانکه بر متتبعین فن حدیث مخفی نیست و در بسیاری [illegible] غسل قدمین و [illegible]
ثلاث دفعة واحدة [illegible] روایت کرده اند و عبد الله بن مسعود [illegible]

[illegible]ست با [illegible] فاروق اعظم دربعضی جاها بآن تصریح کرده است کان عمر اذا سلک طریقا وجدناه سهلا ونیز گفته لو ان
[illegible] [illegible] وادیا و شعبا و سلک عمر وادیا او شعبا سلکت وادی عمر وشعبه زید بن ثابت نیز چنین
[illegible] تبع او است و عبد الله بن عمر از خوض در اجتهاد در محل اشتباه تقاعد مینمود و عایشه صدیقه را میل
[illegible] بسنت است اما آنکه نسبت او [illegible] [illegible] است مانند نسبت مجتهد مستقل است با مجتهد ان منتسب
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] آثار صحابه ظاهر میشود و چنانکه مجتهد مستقل ترتیب اداء و قواعد استنباط و جمع بین
ادله [illegible] [illegible] [illegible] مقرر میفرماید و مجتهد منتسب از وی اخذ مینماید مسایل را فرا میگیرد همچنان فاروق اعظم
[illegible] امور مقرر فرموده و مجتهدان مذاهب اربعه قواعد را از وی اخذ نموده اند در سوال
[illegible] [illegible] و چنانکه مجتهد مستقل مسایل [illegible] ... استنباط میکنند و جمله صالحه از مسایل مهمه
[illegible] [illegible] [illegible] از ان مجتهد از منتسب آید تقریر قرآن عظیم وحصه از سنت سنیه و آثار سلف و لغت عرب
و قواعد استنباط یاد گرفته در مسایل مفروضه مجتهد مستقل خوض مینماید اگر در مسئله از مسایل نص کتاب و سنت
یا معنی موافق یا مخالف آن بیابد یعنی موافق آن یا مخالف منه المراد هو اگر یافتند و همه مسلطان [illegible] [illegible] مجتهد
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مخالف آن دلیلی قوی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سنت [illegible] [illegible] و اجماع امت ترک
اتباع میکنند زیرا که حالیست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مخالفی موجه نشد و در مسئله نیز ظاهر نیست
و توقف مینمایند یا اعتماد بر قول مجتهد مستقل میکنند علی اختلاف فی ذلک بنا علی اختلافهم فی مسئلة
اخری وهی ان المجتهد هل یجوز له تقلید المجتهد الآخر اذا کان افضل منه واعلم قولان المشهور لا یجوز وبعضهم
الذی لا یجوز غیره عند استقرار [illegible] [illegible] [illegible] یجوز قال الشافعی قول الائمة ابی بکر وعمر وعثمان [illegible]
الیهم وعلی [illegible] اصیر الی التقلید احب الی وهر که [illegible] امام مالک در مجتهدات خود و [illegible] امام ابو حنیفه
در مجتهدات خود تتبع کنند در این امر توقف نخواهد کرد و از همین مسایل دیگر وارد شود که در کلام مجتهد مستقل
منصوص نیست مجتهد منتسب استنباط کنند از ادله شرع بر منهاج استدلال مجتهد مستقل و تمام این جمیع مجتهد منتسب
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مستقل [illegible] [illegible] خطاب [illegible] [illegible] و غیر آن و تمام این طایفه مجتهد
منتسب [illegible] همیشه مجتهدان مذاهب بعد احکام ما یتعلق بالفقه من الکتاب والسنة والآثار علم عربیه

قواعد

قواعد جمع بین المختلفین در مسایل معروفه فاروق اعظم خوض نموده اند اکثر را جهول کرده

[illegible] منکر شده و در باب دیگر مختلف گشته باز در مسایل دیگر که بر السنه ایشان وارد شد در بعضی مواضع

ما کار فرما شده اند و در طائفه عمل تخریج نموده اند لیکن فهم این معنی بغایت دقیق است [illegible] جمله

ایشان شرح وقایه و هدایه باشد کجا ادراک این معنی توانند کرد کسی که در سخن کاتب فلسفه چه [illegible]

العمر فی طلب المحال این است که قاعده فاروق اعظم را در شرع واسطه گرفته باشند و بغیر توسط او در ادراک شریعت خوض

کنند لیکن توسطی که مجتهد منتسب را می باشد یا مجتهد مستقل نه توسطی که مقلد عرف را باشد یا مجتهد متبوع خویش را

این را قرائن بسیار است که منصف متدبر بعد ملاحظه آن تصدیق این معنی مضطر شود یکی ازان قرائن آنست چنانکه

مجتهدان مذهب حنفیه شافعیه یا مالکیه [illegible] در عمل و مسایل تابع شیخ خود اند [illegible]

را اصحاب میگویند گفته میشود مجتهدین [illegible] مسایل فقه تابع مذهب فاروق اعظم اند [illegible]

هر امر مسئله باشد تحقیقا در همین سبب تمام اینها مجتهد اصحاب حدیث ممتاز شدند ظاهر [illegible]

رای [illegible] اختلاف [illegible] در مسایل جزئیه با آنکه مذهب حضرت فاروق چیزی واحد باشد که [illegible]

و به یکی [illegible] با آنکه روایت فاروق اعظم مختلف شدند یکی تصحیح روایتی کرد و دیگری تصحیح روایت

دیگر یا آنکه کلام فاروق اعظم محتمل وجوه [illegible] بر یکی حمل دارد و شیخ دیگر محمل دیگر یا آنکه در نظر یک

مجتهد قول حضرت فاروق معارض شد بحدیثی صحیح یا بقیاس جلی پس ترک کرد [illegible] صحیح مجتهد

[illegible] و مجتهد دیگر قادر شد بر دفع معارضه و تطبیق بین الدلائل پس [illegible] وجوه در خصوص

مجتهدین متفرقه مذکور است چنانکه بعضی از آن مذکور خواهیم کرد یا آنکه مسئله منصوص حضرت فاروق

نیست هر یکی [illegible] سلوک نمود یا آنکه در تخریج از قول فاروق اعظم مختلف شدند قرینه دیگر آنکه اگر [illegible]

ملاحظه کرده شود بسیاری از مسایل است که حدیث مرفوع صریح به روایت جماعه عن جماعه موافق مذهب حضرت

فاروق در [illegible] یافته شود [illegible] و بسیاری از مسایل است که حدیث صریح یافته نشود بلکه

ایمای از کتاب و سنت موافق حضرت فاروق یافته شود یا خبر واحد غیر آنکه به روایت جماعه عن جماعه

باشد یافته شود همه مجتهدین در خصوص نیز اتباع فاروق میکنند و بسیاری از مسایل است که احادیث

شیعه و حضرت فاروق تطبیق مقرر کرده البته تابع همان تطبیق شوند چنانکه در مسئله فسخ حج بعمره

مسئله مس ذکر و مسئله متعه و مسئله [illegible] از مسایل است که حدیثی در آن باب یافته شد و خلفا

[illegible] بعضی از آنها [illegible] حدیث و قیاس جلی [illegible] ظاهر نشد در طریق قیاس و رای در آنجا مسدود است

[illegible] علیه قول او میکنند و جمیع مجتهدین بران [illegible] اگر شاعر نحوی ادراک مینماید که فلان قصیده تتبع

فلان قصیده است هر چند صاحب قصیده آن را تصریح نکرده باشد در نصوص حدس قوی متبع است اما علم

[illegible] اگر صحبت بعضی را بر تقلید فاروق اعظم جمع نکرده اند اما معا ملاحظه میکنند قرینه سیوم آنکه اهل

[illegible] اصول [illegible] اجماع است [illegible] اجماعی [illegible] اهل زبان ثابت بمعنی اتفاق جمیع امت مرحومه است

[illegible] واحد منهم [illegible] شده مسئله ایست از آنکه اورا

اجماعا [illegible] فی اخبار هذه [illegible] نقل کرده [illegible] اجماع کثیر الوقوع اتفاق اهل حل و عقد است

از مفتیان امصار [illegible] و در مسایل حضرت فاروق اعظم یافته میشود که اهل حل و عقد بر آن اتفاق کرده

اند و تمام آن فتوی جمعی غفیر و سکوت باقین [illegible] اختلاف علی قولین که [illegible] بعضی

قول ثالث است [illegible] آن اتفاق اهل حرمین و [illegible] بحکم حدیث ان الدین لیأرز الی الحجاز کما تأرز

الحیة الی جحرها و حدیث علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین من بعدی عضوا علیها بالنواجذ متبع است

اجماعیات که واقع شده اند بدون اهتمام حضرت فاروق [illegible] فتوی [illegible] صورت نه بسته چنانکه در

مسئله غسل [illegible] تکبیر در جنازه نقل کرده اند فقیر را [illegible] سالها بخاطر میگذشت که

حضرت عمر را رضی الله عنه مدون سازد و تعجب میکرد از علمای سلف که چرا بابها [illegible] علیم [illegible]

اند حال آنکه فواید عظیمه در حق خواص مسلمین و عوام ایشان [illegible] مذهب وی رضی الله عنه مرجوع

اما خواص مسلمین یا فقها اند یا محدثین [illegible] اتفاق سلف [illegible] اصل علم است در فقه و اصل

باب بخصوص فاروق [illegible] مناظرات اوست مجلدی ضخیم [illegible] اکثر ابواب فقه از آن می توان جمع

کرد و عمده در فن حدیث [illegible] مرفوع است اکثر احادیث که نظام موقوفه فاروق اعظم

[illegible] مرفوع است [illegible] از [illegible] میتوان پرداخت و از شواهد [illegible]

می کرد

... کثیر منتفعان از آن سر آورده اما فایده آن در حق عوام مسلمین آنست که غالب عبادات ... شریعت

دانند مذهبی یا دینی علیحده وملتی جدا گمان نکنند واختلاف امت متشوش نگردانند ... با حضرت ...

قائم دین وسواد اعظم را از روایات ... عبد القصور ... و حجت شرع بر وجود ... [illegible]

اعظم در نشر دین متین و تبلیغ شریعت ... مطلع شوند و اعطای ... حق حقه ... کنند تا ...

اینوقت آن داعیه بوجهی شاید چون سخن تا اینجا رسید آن داعیه بار دیگر کرد و ... خاطر از آن داعیه ... بلاثبت

... فلذا الاسباب و تشتت الاحوال والله هو الموفق والمعین بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وحده والصلوة

والسلام على من لا نبي بعده اما بعد فيقول العبد الضعيف الراجي رحمة الله الكريم ولي الله بن عبد الرحيم ... الله

تعالى برحمته هذا ما وفقني الله عز وجل ... مذهب الخليفة الاواب الناطق بالصدق ... امير المؤمنين

عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه وارضاه وانما ... من منزلة الشروح من المتون ... منصة

... المجتهد المنتسبين من المجتهد المستقل والله هو الموفق والمعين ادلة الشرع اربعة اخرج الدارمي عن شريح

ان عمر بن الخطاب كتب اليه ان جاءك شيء في كتاب الله فاقض به ولا يلفتك عنه الرجال فان جاءك ما ليس في

كتاب الله فانظر سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقض بها فان جاءك ما ليس في كتاب الله ولم يكن فيه سنة

رسول الله صلى الله عليه وسلم فانظر ما اجتمع عليه الناس فخذ به فان جاءك ما ليس في كتاب الله ولم يكن في سنة رسول الله

ولم يتكلم فيه احد قبلك فاختر اي الامرين شئت ان شئت ان تجتهد برأيك ثم تقدم فتقدم وان شئت ان تأخر

فتأخر ولا ارى التأخر الا خيرا لك تخصيص عام الكتاب بالسنة وتفسير مجمل الكتاب بالسنة اخرج الدارمي عن عمر بن

الاشج ان عمر بن الخطاب قال انه سيأتي ناس يجادلونكم بشبهات القرآن فخذوهم بالسنن فان اصحاب السنن اعلم بكتاب

الله الا خذ الحديث الا عن ثقة اخرج مسلم عن ابي عثمان النهدي قال عمر بن الخطاب بحسب المرء من الكذب ان يحدث

بكل ما سمع واخرج البيهقي عن ابن عمر قال كان عمر يامرنا ان لا نأخذ الا عن ثقة او ... خبر الواحد الصدوق

وان كان مخالف القياس ذكر ابن ... فقضى في الابهام ... ان يحكم في الاصابع بديات مختلفة

لاختلافها في المنافع والجمال فلم يتبع رأيه حين وجد في كتاب عمرو بن حزم ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم قال وفي كل اصبع مما هنالك عشر من الابل ومنها انه رأى ان الدية للعاقلة ولا ترث المرأة من دية

وجعلها نسيا فلم يرجع إليه حتى أخبره الضحاك بن سفيان أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كتب إليه أن
يورث امرأة أشيم الضبابي من دية زوجها وحديث عمر في الجنين وقصة حمل بن مالك بن النابغة
... يقضيان بغير هذا ... عبد الرحمن بن عوف في الرجوع من أرض الوباء ثم أورد الشافعي
... عمر بن الخطاب ... أحد في غير ما مسألة حتى طلب حالا وأجاب بأنه
في بعض المواضع طلب خبر آخر لا شك ... من غلط الراوي وقلة ضبطه وفي بعض المواضع طلب ذلك سدا لها
... أن التثبت ... الخاطر وأقطع للشبهة كما صرح به عمر في قصة أبي موسى الأشعري
أخرج ... عن عمر في خطبته بالجابية ... النبي صلى الله عليه وسلم من سره بحبوحة الجنة فيلزم الجماعة وصحح
بهذا ... بالإجماع شرط القياس أخرج الدارقطني ... بكتاب عمر إلى أبي موسى الأشعري في أدب
القضاء ... الفهم الفهم فيما تلجلج في صدرك مما لم يبلغك في الكتاب والسنة واعرف الأمثال والأشباه ثم
قس الأمور عند ذلك فاعمد إلى أحبها إلى الله عز وجل وأشبهها بالحق فيما ترى قوله مما لم يبلغك إشارة
إلى شرط ... القياس قوله اعرف الأمثال والأشباه بيان المقيس عليه قوله أحبها إلى الله وأشبهها بالحق
بيان العلة وكونها مؤثرة بشهادة الشرع كراهية السؤال فيما لم ينزل أخرج الدارمي عن ابن عمر أنه
سئل عن شيء فقال لا تسأل عما لم يكن فإني سمعت عمر بن الخطاب يلعن من سأل عما لم يكن وأخرج الدارمي عن طاووس
قال عمر على المنبر أحرج بالله على رجل سأل عما لم يكن فإن الله قد بين ما هو كائن قوله بين ما هو كائن يعني
تكفل ... بإلهام الصواب في النازلة هذا مرفوع في الحقيقة أخرج الدارمي عن وهب بن عمرو الجمحي أن النبي
صلى الله عليه وسلم قال لا تعجلوا بالبلية قبل نزولها فإنكم إن لا تعجلوها قبل نزولها لا ينفك المسلمون
وفيهم إذا هي نزلت من إذا قال وفق وسدد وإنكم إن تعجلوها تختلف بكم الأهواء فتأخذوا هكذا وهكذا
هكذا وأشار بين يديه وعن يمينه وعن شماله يفهم من الحديث المرفوع معنى قوله بين ما لم يكن كما ذكرنا
ويحتمل معنى آخر وهو أن الكتاب والسنة اشتملا على جميع الأحكام إجمالا أشار الشافعي إلى هذا في بعض كلامه
وأخرج الدارمي عن ابن سيرين ما تصنع بالمسائل إنه لا يذهب العلم ما قرئ القرآن كراهية الجدال في العلم
أخرج الدارمي عن مجاهد قال عمر إياكم والمكايلة يعني في الكلام ويحتمل معنى آخر وهو ... القياس إذا

ما يكن

لم يكن جامعا لشروطه كتاب الصلوة الطهارة شرط الصلوة ابو بكر عن ابن مسعود قال عمر لا يقبل صلوة بغير طهور وهو مرفوع من طرق شتى صفة الوضوء ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن الاسود بن يزيد عن عمر بن الخطاب انه توضأ فغسل يديه مثنى ومضمض مثنى واستنشق مثنى وغسل وجهه ثلثا وغسل ذراعيه مثنى ومسح راسه مقبلا ومدبرا وغسل رجليه مثنى ابو بكر عن الاسود بن يزيد ان عمر بن الخطاب توضأ فادخل اصبعيه في باطن اذنيه وظاهرهما فمسحهما ابو بكر عن قرظة سمعت عمر يقول الوضوء ثلاث ثلاث وثنتان تجزيان ابو بكر عن الحسن عن عمر في المضمضة والاستنشاق وغسل اليدين والرجلين ثنتان تجزيان وثلث افضل ابو بكر عن المصعب بن سعد ان عمر [illegible] على قوم يتوضؤن فقال خللوا ابو بكر عن زياد بن علاقة ان عمر بن الخطاب رأى رجلا غسل ظاهر قدميه وترك باطنهما فقال لم تركتهما للنار ابو بكر عن ابي قلابة ان عمر رأى رجلا [illegible] وقد ترك على ظهر قدمه مثل الظفر فامره ان يعيد وضوءه [illegible] وعن عبد الله بن عمر [illegible] انه قال فامره ان يغسل اللمعة ويعيد الصلوة ثم اختلفوا في الولاء على الروايتين والصحيح ان الاصل مبهم والنية [illegible] الشافعي عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم الاعمال بالنية الحديث احتج به على ان النية فرض [illegible] الوضوء قال الشافعي يدخل في حديث الاعمال بالنيات ثلث العلم ما يوجب الوضوء ما روى الشافعي وغيرهما عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب قال اذا نام احدكم مضطجعا فليتوضأ [illegible] عند الشافعي انه نوم منه لم يمكن مقعدته من الارض وعند الحنفية نوم مستندا او متكئا على شيء بحيث لو ازيل سقط ابو بكر عن جابر بن عبد الله قال اكلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع ابي بكر وعمر وعثمان خبزا ولحما فصلوا ولم يتوضؤا احتج الشافعي من مذهبه وابن مسعود لا يتيمم الجنب [illegible] القبلة وشبهها من الملامسة الناقضة للوضوء [illegible] ان عمر صلى ركعة ثم زلت يده على ذكره فاشار اليهم ان امكثوا ثم خرج فتوضأ فاتم لهم ما بقي من الصلوة في المسلسلين [illegible] بالك الشافعي عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر قال اني لاجده يتحدر مني مثل الخرزة فاذا وجد ذلك احدكم فليغسل ذكره وليتوضأ وضوءه للصلوة ابو بكر عن طلق بن حبيب رأى عمر بن الخطاب [illegible] او مسه فقال له قم فاغسل يديك وتطهر قال محمد يعني ابن سيرين لا ادري ما هذا [illegible] معناه استحباب التنظيف [illegible] وغيره [illegible]

من ابن المديني عن عمر قال رآني النبي صلى الله عليه وسلم أبول قائما فقال يا عمر لا تبل قائما أبو بكر عن يسار بن نمير

كان عمر إذا بال مسح ذكره بحائط أو حجر ولم يمسه ماء قلت يحتج على ذلك علماء أهل السنة وليس فيه حديث صحيح

وإنما هو مذهب [illegible] قياسا على الاستنجاء من الغائط المسح على تقليد العلماء المسح على الخفين أبو حنيفة عن حماد

عن سالم بن عبد الله بن عمر قال اختلف عبد الله بن عمر وسعد بن أبي وقاص في المسح على الخفين فقال سعد امسح [illegible]

[illegible] فأتيا عمر بن الخطاب فقصا عليه القصة فقال عمر عمك أفقه منك مالك والشافعي وغيرهما نحوه

ذكر مدة المسح أبو حنيفة عن حماد عن إبراهيم عن حنظلة أن عمر بن الخطاب قال المسح على الخفين للمقيم يوما وليلة

وللمسافر ثلاثة أيام بلياليهن إذا لبستهما وأنت طاهر أبو بكر عن زيد بن وهب كتب إلينا عمر بن الخطاب

في المسح على الخفين ثلاثة أيام ولياليهن للمسافر ويوما وليلة للمقيم الشافعي في مذهبه القديم عن زيد بن الصلت

أن عمر بن الخطاب قال إذا أدخلت رجليك في الخفين وأنت طاهر فامسح عليهما ما بدا لك وإليه ذهب الشافعي

في القديم ثم رجع إلى التوقيت قال البيهقي أرى أن عمر عاد إليه في التوقيت فرجع إليه

صفة الغسل أبو بكر عن عكرمة بن خالد كان عمر إذا أجنب غسل فلقيه ثم توضأ وضوءه للصلاة ثم أفرغ

عليه الماء أبو بكر عن عاصم سئل عمر عن غسل الجنابة فقال ثلاث مرار وضوءك للصلاة أبو بكر عن فضالة بن

عمرو قال عمر إذا اغتسلت من الجنابة فتمضمض ثلاثا فإنه أبلغ ما يوجب الغسل مالك والشافعي بطرق متعددة

أن عمر وجد في ثوبه احتلاما فاغتسل وأعاد الصلاة أبو بكر عن رفاعة بن رافع قال بينا أنا عند عمر بن

الخطاب إذ دخل عليه رجل فقال يا أمير المؤمنين هذا زيد بن ثابت يفتي الناس في المسجد برأيه في الغسل من

الجنابة فقال عمر علي به فجاء زيد فلما رآه عمر قال أي عدو نفسه قد بلغت أن تفتي الناس برأيك فقال

يا أمير المؤمنين بالله ما فعلت لكن سمعت من أعمامي حديثا فحدثت به من أبي أيوب ومن أبي بن كعب ومن

رفاعة بن رافع فأقبل عمر على رفاعة بن رافع فقال وقد كنتم تفعلون ذلك إذا أصاب أحدكم من المرأة

فأكسل لم يغتسل فقال قد كنا نفعل ذلك على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يأتنا من الله تحريم

ولم يكن من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه نهي قال رسول الله يعلم ذلك قال لا أدري فأمر عمر بجمع

المهاجرين والأنصار فجمعوا فشاورهم فأشار الناس أن لا غسل في ذلك إلا ما كان من معاذ وعلي

فاسنها قالا اذا جاوز الختان بالختان فقد وجب الغسل فقال عمر ما اذا انتم اصحاب بدر وقد اختلفتم
فمن بعدكم اشد اختلافا قال فقال علي يا امير المومنين انه ليس احد اعلم بهذا منه شأن رسول الله صلى الله
عليه وسلم من ازواجه فارسل الى حفصة فقالت لا علم لي بهذا فارسل الى عائشة فقالت اذا جاوز الختان
الختان فقد وجب الغسل فقال عمر لا اسمع برجل فعل ذلك الا اوجعته ضربا ابو بكر عن سعيد بن المسيب قال عمر
لا اوتى برجل فعل يعني جامع ثم لم ينزل فلم يغتسل الا نهكته عقوبة ابو بكر عن ابي جعفر قال اجتمع المهاجرون
ابو بكر وعمر وعلي ان ما اوجب الحدين الجلد والرجم اوجب الغسل يعني الجنب ابو بكر عن عبيدة قال
عمر لا يقرأ الجنب القرآن ابو بكر عن قتادة خرج عمر من الخلاء فقرأ آية من كتاب الله فقيل له اتقرأ
وقد احدثت قال افتاك بذلك مسيلمة وفي رواية مسيلمة افتاك بذلك ابو بكر عن سابط بن ابي ربيعة
قال لي عمر اذا اصبت اهلك ثم اردت ان تعود كيف تصنع قال كيف اصنع قال ... بينهما
وضوءا مالك والشافعي وغيرهما ان عمر بن الخطاب ذكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم انه تصيبه الجنابة
من الليل فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ واغسل ذكرك ثم نم دخول الحمام ابو بكر عن حفص
قال عمر لا يرى الرجل عورة الرجل ابو بكر عن قتادة كتب عمر لا يدخل احد الحمام الا بمئزر ابو بكر عن علي
بن ابي عائشة كان عمر يتلا الطب فكان علي بالشعر وذكرت له النورة فقال النورة من النعيم المياه
ابو بكر عن عكرمة ان عمر سئل عن ماء البحر فقال اي ماء اطهر منه الشافعي عن عمرو بن دينار ان عمر بن الخطاب
ورد حوضا مجنة فقيل انما ولغ الكلب فيه آنفا فقال انما ولغ بلسانه فشرب وتوضأ مالك نحوه
نثن محمول عند الحنفية على الغدير الكبير وعند الشافعي على القلتين لحديث مرفوع في ذلك ابو بكر عن زيد
بن اسلم عن ابيه ان عمر كان له قمقم يسخن له فيه الماء ابو بكر عن قتادة قال عمر ليس تحتهما في فيها
يعني سؤر الحائض الشافعي والبخاري وغيرهما ان عمر توضأ من ماء في جرة نصرانية تطهير الانجاس
ابو بكر عن ابن سيرين عن عمر غسل البول مرتين ابو بكر عن زيد بن الصلت ان عمر غسل ما رأى من الجنابة
ونضح ما لم يره مالك والشافعي نحوا من ذلك ابو بكر عن عمار بن ... ان رجلا سأل عمر بن الخطاب فقال اني احتلمت
على طنفسة فقال ان كان رطبا فاغسله وان كان يابسا فاحككه وان خفي عليك فارششه مالك

مذهبه على الادراج عند الشافعي على الندب وابو حنيفة على غسل رطبه وحكه يابسه ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم
ان ابن عمر قال طهور الشك وما عنده ثانيا وقال عمر لصلوة الصبح حين طعن فصلى وجرحه يثعب دما ابو بكر عن
انس بن مالك ان عمر بن الخطاب ... وعليه قلنسوة بطانتها من جلود الثعالب قال فالقاها
عن راسه وقال ما يدريك لعلها ليست بذكية ... في ان الشعر لا يقبل الدباغ التيمم ابو بكر عن
الاسود ان عمر لا يتيمم الجنب وان لم يجد الماء شهرا وروي من وجوه ان عمارا ذكر عنده قصة تمعكه
وقول النبي صلى الله عليه وسلم اما يكفيك ان تفعل هكذا الحديث فلم يقنع بقوله قلت ترك الفقهاء الاجماع
قول عمر لانهم وجدوه مخالفا لما صح عن النبي صلى الله عليه وسلم من مسند عمران بن حصين وابي ذر وعمرو بن
العاص وغيرهم امر الجنب بالتيمم اذا لم يجد الماء وتتبعت انا فوجدت ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن
يستعمل ... قبل الايتين ... الاية واية النساء فصوب كلا التاويلين ونزل كل بما دل على نازلة
وعمر بن الخطاب اجل من ان يخفى عليه هذا الحديث واتقى لله من ان يبلغه هذا الحديث ثم لا يقول به الا
بمعنى فهمه من النبي صلى الله عليه وسلم به اخرج النسائي عن طارق ان رجلا اجنب فلم يصل فاتى النبي صلى الله
عليه وسلم فذكر ذلك فقال اصبت فاجنب رجل اخر فتيمم وصلى فاتاه فقال له نحوا مما قال للاخر
يعني اصبت ولما راى الشافعي الى ان عمر وابن مسعود كانا يحملان الملامسة على اللمس باليد فكانت الايتان
ساكتين عندهما من التيمم عن الجنابة مواقيت الصلوة مالك عن نافع ان عمر بن الخطاب كتب الى
عماله ان اهم امركم عندي الصلوة فمن حفظها وحافظ عليها حفظ دينه ومن ضيعها فهو لما سواها
اضيع ثم كتب ان صلوا الظهر اذا كان الفيء ذراعا الى ان يكون ظل احدكم مثله والعصر والشمس
مرتفعة بيضاء نقية قدر ما يسير الراكب فرسخين او ثلثة قبل غروب الشمس والمغرب اذا غربت الشمس
والعشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل فمن نام فلا نامت عينه فمن نام فلا نامت عينه فمن نام
فلا نامت عينه والصبح والنجوم بادية مشتبكة مالك عن عمه ابي سهيل بن مالك عن ابيه ان عمر بن الخطاب
كتب الى ابي موسى الاشعري ان صل الظهر اذا زاغت الشمس والعصر والشمس بيضاء نقية قبل ان يدخلها
صفرة والمغرب اذا غربت الشمس واخر العشاء ما لم تنم وصل الصبح والنجوم بادية مشتبكة واقرأ

فيها بسورتين طويلتين من المفصل وفي رواية عن هشام بن عروة عن ابيه وصلى الصبح بسبكة بين
ثلث الليل فان اخرت فالى شطر الليل مالك عن عمه ابي سهيل بن مالك عن ابيه انه قال كنت ارى
طنفسة لعقيل بن ابي طالب يوم الجمعة تطرح الى جدار المسجد الغربي فاذا غشي الطنفسة كلها ظل الجدار خرج
عمر بن الخطاب فصلى الجمعة قال ثم نرجع بعد صلوة الجمعة فنقيل قائلة الضحى مالك والشافعي عن هشام عن ابيه ان ابن
عامر صلينا وراء عمر بن الخطاب الصبح فقرأ فيها بسورة يوسف وسورة الحج قراءة بطيئة فقلت والله
لقد كان اذا يقوم حين يطلع الفجر قال اجل ابو بكر عن ابي البختري كان عمر ينصرف من الهجير في الحر ثم ينطلق
المنطلق الى قباء فيجدهم يصلون ابو بكر عن عبد الرحمن بن سابط ان عمر قال لابي محذورة انك بارض
شديدة الحر فابرد بالصلوة ثم ابرد بها ابو بكر عن منذر قال عمر ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فيح
جهنم ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب ابردوا بالظهر فيح جهنم الشافعي عن رجال من
الصحابة قال بعثني عمر بن الخطاب بالزوراء فذهبت الى ابن مذهب فقلت الصلوة قال فطفقت فاسرعت
فاذ هو الى المسجد فصليت ثم رجعت فوجدت جاريتي احتبست من الاستقاء فذهبت بها ببردة
فوجدتها والشمس صالحة ابو بكر عن ... جلس عمر لا تنظروا بصلوتكم اشتباك النجوم ابو بكر عن سعيد
بن غفلة قال عمر عجلوا العشاء قبل ان يكسل العامل وينام المريض ابو بكر عن الاسود عن عمر قال اذا كان يوم
الغيم فعجلوا العصر واخروا الظهر **الحديث بعد العشاء** ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب
قال لا حديث بعد العشاء الا في صلوة او قراءة القرآن ابو بكر عن سلمان يعني ابن ربيعة
قال لي عمر يا سلمان اني اذم لك الحديث بعد العتمة ابو بكر عن ابي بكر بن ابي موسى ان ابا موسى اتى عمر بن الخطاب
فقال له عمر ما جاء بك قال جئت اتحدث اليك قال هذه الساعة قال انه فقه فجلس عمر فتحدثنا ليلا طويلا
حضور الجماعة ابو بكر عن عبد الرحمن قال عمر لان اصليها في جماعة احب الي من احييها يعني
الصبح والعشاء ابو بكر عن ابراهيم ان عمر بن الخطاب كان اذا رأى غلاما في الصف اخرجه ابو بكر عن
ابي مجلز اقيمت الصلوة وصفت الصفوف فانتدب رجل من يكلمه فاطال القيام والقوم صفوف
ابو بكر عن سعيد بن المسيب ان عمر رأى رجلا يصلي ركعتين والمؤذن يقيم فانتهره فقال الصلوة والمؤذن

يقيم الا الصلوة التي يقام لها ابو بكر عن ابي عثمان النهدي رايت الرجل يجي وعمر بن الخطاب في صلوة
الصبح فيصلي في جانب المسجد ثم يدخل مع القوم في صلوتهم ابو بكر عن نعيم قال عمر اذا كان بينه وبين
الامام طريق او نهر او حائط فليس معه ابو بكر عن ابن عمر كانت امرأة لعمر تشهد صلوة الصبح والعشاء
في جماعة في المسجد فقيل لها لم تخرجين وقد تعلمين ان عمر يكره ذلك ويغار قالت فما يمنعه ان ينهاني
قال يمنعه قول رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تمنعوا اماء الله مساجد الله الشافعي ان غلاما عجمي
واخذ في سورة ... عمر فقال ان الرجل كان اعجمي اللسان فخشيت ان يسمع بعض الحاج فيأخذه
فيانه ... فقال ما كنت ... فقال نعم فقال قد احسنت مالك في الشافعي عن عبيد الله بن عتبة دخلت
على عمر بالهاجرة فوجدته يسبح فقمت وراءه فقربني حتى جعلني حذاءه على يمينه فلما جاء يرفأ تأخرت فصففنا
وراءه ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عمر بن الخطاب جعلها خلفه فصلى بين ايديها يعني الاموتين
ابو بكر عن ليث بن ... ان عمر بن الخطاب كان يقول ابردوا وابطحوا ثم اشرعوا الصلوة مالك عن زيد بن اسلم
قال عمر الصلوة ... وهو ... سنة الاذان ... عن ابن عمر
المسلمون حين قدموا المدينة يجتمعون فيتحينون الصلوة وليس ينادي بها فقال عمر اولا تبعثون رجلا ينادي
بالصلوة وفي حديث عبد الله بن زيد حين رواه الاذان في النوم قال عمر والذي بعثك بالحق لقد رأيت
مثل ما رأى ابو بكر عن عبد الله بن هذيل قال عمر لولا ان يكون سنة لاذنت الشافعي ان عمر قال عجلوا الاذان
بالصبح ... ابو داود عن مؤذن لعمر يقال له مسروح اذن قبل الصبح فامره عمر ان يرجع فينادي
العبد قد نام قلت ... المسألة ... ابو حنيفة الى الثاني ويمكن الجمع باختلاف
الاحوال فاذا كان الامام تقدم الى الناس ان فلانا يؤذن بليل جاز قبل الصبح والا لا توجيه الاول
في الثاني ... في الاول مالك ان عمر علم لمؤذنه ان يقول الصلوة خير من النوم الصلوة خير من النوم ابو بكر
عن مجاهد ان ابا محذورة قال الصلوة الصلوة فقال عمر ويحك امجنون انت ما كان في دعائك الذي دعوتنا
ما نأتيك حتى نأتيك ابو بكر عن ابي الزبير ... جاء عمر بن الخطاب فقال اذا اذنت فترسل
واذا اقمت فاحدر وفي رواية البغوي فاحذم ومعناه الحدر ايضا والقطع التطويل المساجد البغوي عنه

سالم بن عبد الله بن عمر بنى عمر بن الخطاب رحبة الى جنب المسجد سماها البطيحاء وقال من اراد ان يلغط او ينشد

شعرا او يرفع صوتا فليخرج الى هذه الرحبة مالك بن مغول عن ... سعيد بن المسيب مر عمر في المسجد وحسان

ينشد الشعر فلحظ اليه شزرا فقال كنت انشد فيه وفيه من هو خير منك ثم التفت الى ابي هريرة فقال انشدك

الله اسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اجب عني اللهم ايده بروح القدس قال نعم ابو بكر عن ابراهيم بن سعد

عن ابيه سمع عمر بن الخطاب رجلا رافعا صوته في المسجد فقال اتدري اين انت ابو بكر عن ابن عمر نهى عمر عن اللغط

في المسجد وقال ان مسجدنا هذا لا ترفع فيه الاصوات ابو بكر عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب كان يجمر المسجد كل

جمعة ابو بكر عن المطلب بن عبد الله بن حنطب ان عمر بن الخطاب اتى مسجد قباء على فرس له فصلى فيه ثم قال يا

يرفا ائتني بجريدة قال فاتاه بجريدة فاحتجز عمر بثوبه ثم كنسه ابو بكر عن ... بن سويد راى عمر قوما يصلون

على الطريق فقال صلوا في المسجد ابو بكر عن ... راني عمر وانا اصلي فقال ... ابو بكر عن معرور

بن سويد انه رجع مع عمر في حجة فراى عمر الناس يبتدرون فقال ما هذا فقالوا مسجد صلى فيه رسول الله صلى

الله عليه وسلم فقال هكذا هلك اهل الكتاب اتخذوا آثار انبيائهم بيعا من عرضت له منكم فيه الصلوة

فليصل ومن لم تعرض له منكم الصلوة فلا يصل ابو بكر عن نافع بلغ عمر بن الخطاب ان ناسا يأتون الشجرة التي

بويع تحتها فامر بها فقطعت ابو بكر ومسلم عن معدان بن طلحة اليعمري ان عمر بن الخطاب قال يا ايها الناس

انكم تأكلون من شجرتين لا اراهما الا خبيثتين الثوم والبصل لقد كنت ارى الرجل على عهد رسول الله صلى الله عليه

وسلم يوجد منه ريحه فيؤخذ بيده حتى يخرج الى البقيع فمن كان آكلهما فليمتهما طبخا ابو بكر ... عمر ... نجران لم

يجد النطف ولذا ... فكتب الى عمر ... وسدد وصلوا فيها ابو بكر عن ...

... راني عمر وانا اصلي بين الاسطوانتين فاخذ بقفائي فادناني الى سترة فقال صل اليها ابو بكر عن رجال من اهل

المدينة ... قال عمر المصلون احق بالسواري من المتحدثين اليها ابو بكر عن ابن الزبير سمعت عمر يقول

صلوة في هذا المسجد افضل من مائة صلوة فيما سواه الا المسجد الحرام ابو بكر عن اسمعيل بن عبد الرحمن ان عمر

صلى في مكان فيه ... من ... النعم ... ابو بكر عن ... ابي هريرة قال قام رجل الى النبي

صلى الله عليه وسلم فسأله عن الصلوة في الثوب الواحد فقال اوكلكم يجد ثوبين ثم سأل رجل عمر فقال اذا وسع الله

ابن مسعود اجمع رجال عليه ثيابه يصلي رجل في ازاره ورداء في ازار وقميص في ازار وقباء في سراويل
ورداء في سراويل وقميص في سراويل ... في تبان وقميص قال واحسبه قال في تبان ورداء ابو بكر
عن ابن مسعود سألني ابا عمر في ثوب واحد ليس عليه غيره ابو بكر عن ابن عمر ان عمر رأى رجلا يصلي ملتحفا فقال له
لا تشبهوا باليهود من لم يجد منكم الا ثوبا واحدا فليتزر به ابو بكر عن ابي هريرة قال عمر تصلي المرأة في
ثلثة اثواب ... البيهقي عن عمر انه رأى جارية متجلببة قال تتشبهين ... الحرائر
ابو بكر عن انس رأى عمر امة متقنعة فضربها وقال لا تشبهين بالحرائر ابو بكر عن عبد الله بن عامر
ان عمر يصلي على عبقري ابو بكر ان عمر ... على الحصير ... في المسجد استقبال القبلة ابو بكر عن ابن عمر قال
عمر ما بين المشرق والمغرب قبلة زاد في رواية اذا استقبلت البيت مالك ... ابو بكر عن
الاسود رأيت عمر ركز عنزة وصلى اليها والظعن تمر بين يديه البيهقي عن عفيف ...
عمر بن الخطاب قلت ... يكونون في الابنية قال ان خرجت فرأيت ... خرجت فرأيت فقال
ثم اجعل بينك وبينها ... ثم ليصل كل واحد منكما ... الحنفية في قولهم ... صلوة الرجل
اذا حاذته امرأة في صلوة مشتركة تحريمة ... واجاب الشافعي فقال ليس بمعروف عن عمر ويحتمل
انهما في صلوة واحدة ولكن يستحب ذلك قطعا للذرائع الفتنة صفة الصلوة مالك والشافعي ان عمر
كان يأمر رجالا بتسوية الصفوف فاذا جاؤا فاخبروه ان الصفوف قد استوت كبر ...
سمعت عمر افتتح الصلوة وكبر فقال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك ثم تعوذ
ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان ناسا من اهل البصرة اتوا عمر بن الخطاب لم يأتوه الا ليسألوه عن افتتاح
الصلوة فقام عمر فافتتح الصلوة وهم خلفه ثم جهر فقال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى
جدك ولا اله غيرك قال محمد بن الحسن انما جهر بذلك عمر ليعلمهم ما سألوا عنه ابو بكر والبيهقي عن الاسود ان عمر كان
يرفع يديه في الصلوة حذو منكبيه ... قال عمر لا تجزي صلوة لا يقرأ فيها بفاتحة الكتاب
واستدل الشافعي في القديم ان عمر بن الخطاب صلى فلم يقرأ فقال لهم كيف كان الركوع والسجود قالوا حسنا
قال فلا بأس ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عمر صلى المغرب فلم يقرأ فاعاد الصلوة قلت كان ...

دل في القديم ان القراءة سنة لم نرح وقال في نفسه وهو انه متى تركها عادة على انه ترك السورة

مالك والشافعي عن انس ان ابا بكر وعمر وعثمان يفتتحون القراءة بالحمد لله رب العالمين زاد في رواية وكانوا لا يقرؤون بسم الله

الرحمن الرحيم ابو بكر واصحاب السنن عن عبد الله بن مغفل صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان فلم اسمع

احدا منهم يقولها قال اذا قرأت فقل الحمد لله رب العالمين ابو بكر عن الاسود ... صليت خلف عمر ... فلم يجهر ببسم

الله الرحمن الرحيم ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابزى ... ببسم الله الرحمن الرحيم ... وعليه اهل المدينة واهل

الكوفة والبصرة ترك الجهر بالبسملة ... الفقهاء في الصحيح فذهب الشافعي الى انه يجهر بها

... ان البسملة سنة ... عن

... النبي صلى الله عليه وسلم ... القرآن نزل على سبعة احرف كلها كاف شاف وكان

... البسملة على انها جزء من الفاتحة ... في قراءة

... الصلوة ... على انها ... من الفاتحة ... بهذه الامر

في ... البيهقي عن يزيد بن شريك انه سأل عمر عن القراءة خلف الامام فقال اقرأ بفاتحة الكتاب قلت وان

كنت انت قال وان كنت انا قلت وان جهرت قال وان جهرت ... حفظ ...

... ان الامام ... في الاصل ان ... الامام في القراءة وقراءة الامام

قد يفضي الى ذلك ... استعمال المأموم ... مطلوب ... فمن استطاع يأتي بما صلحته

حيث لا ... عليه ... المعتمدة ... والله اعلم ابو بكر عن ... صليت خلف عمر

... عبد الله بن ... ابو بكر عن

... في صلوة الصبح ... الى ... مالك ... ان عمر كتب

الى ابي موسى صل الصبح والنجوم بادية مشتبكة واقرأ فيها بسورتين طويلتين من المفصل ... المغرب ...

... صلوة ... ابو بكر ... ان عمر قرأ في صلوة الظهر

... ابو بكر عن زرارة بن اوفى اقرأني ابو موسى ... المغرب ... المفصل

... عمر ... ان عمر قرأ في المغرب ... ابو بكر عن زرارة بن اوفى اقرأني ابو موسى

كتب عمر الى ... ان اقرأ بالناس في الصبح ... المفصل ابو بكر عن ابي رافع صليت مع عمر العشاء فقرأ اذا السماء
انشقت ... عمرو بن ... حين طعن عمر جاء ... فصلى بالناس فقرأ ... عمرو بن ميمون ... في الصبح
في السفر قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد ابو ... عن حماد عن ابراهيم ان عمر بن الخطاب ... اصحابه
في الصبح فقرأ في الركعة الاولى قل يا ايها الكافرون وفي الثانية لايلاف قريش قال محمد وبه ناخذ ...
... ابو بكر عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب ان عمر قرأ بآل عمران في الركعتين
الاوليين من العشاء قطعها يعني فيهما ... عن ابي عثمان النهدي سمعت عمر بن الخطاب نغمته من فاتحة الظهر قلت
... الا ... في موضع ... في موضع ليسمع من خلفه ...
... ابو بكر عن ابي رافع كان عمر يقرأ في الصبح بمائة من البقرة ويتبعها بسورة من المثاني او من صدور المفصل
ويقرأ بمائة من آل عمران ويتبعها بسورة من المثاني او من صدور المفصل قلت فيه حجة على ان الركعة الاولى
في الصبح اطول من الثانية ابو بكر والبخاري عن جابر بن سمرة ... شكوا سعدا ... عمر قال سعد اني لا آلو بهم صلاة
رسول الله صلى الله عليه وسلم ... اركد في الاوليين واحذف بهم في الاخريين قال عمر ذاك الظن بك يا ابا اسحاق
ابو بكر عن ابي عثمان ان عمر كان ... بعد زوال الشمس ... اربع ركعات قلت فيه حجة لابي حنيفة في استحباب اطالة
الركعة الاولى في كل صلاة مالك والشافعي عن عروة ان عمر بن الخطاب قرأ سجدة وهو على المنبر فنزل فسجد وسجدنا
معه ثم قرأها الجمعة الاخرى فتهيأ الناس للسجود فقال ايها الناس على رسلكم ان الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء
فقرأها فلم يسجد ومنع الناس ان يسجدوا ابو بكر عن ابي قلابة والحسن قالا قال عمر ليس في المفصل سجدة قلت
كانه ينفي ... ابو بكر عن ... بن سمرة صليت خلف عمر فقرأ في الركعة الاولى بسورة يوسف ثم
قرأ في الثانية بالنجم فسجد ثم قام فقرأ اذا زلزلت الارض فركع ابو بكر عن ابي رافع الصائغ صلى بنا عمر
صلاة العشاء فقرأ اذا السماء انشقت فسجد وسجدنا معه ابو بكر عن ابن عمر ان عمر سجد في الحج سجدتين ابو بكر
عن ابن عباس انه رأى عمر بن الخطاب سجد فيها يعني في ص ابو بكر عن عروة قال عمر اني لاحسب جزية البحرين
وانا في الصلاة ابو بكر عن ابي عثمان النهدي ... اني لاجهز جيشي وانا في الصلاة ابو بكر والترمذي والطحاوي
عن علقمة والاسود عن عبد الله كان النبي صلى الله عليه وسلم يكبر في كل رفع ووضع وقيام وقعود وابو بكر وعمر

... و والبيهقي ان عمر روى عن النبي صلى الله عليه وسلم رفع اليدين في الركوع والقومة منه ابو بكر عن الاسود

صليت مع عمر فلم يرفع يديه في شيء من صلوته الا حين افتتح الصلوة قلت تكلم الشافعية والحنفية في ترجيح الروايات

كل على حسب مذهبه والاوجه عندي ان عمر رأى رفع اليدين في الركوع والقومة منه سنة فكان يفعله تارة ويتركه

اخرى وكان ... في سجود التلاوة ... ابو بكر عن ابي عبد الرحمن السلمي قال عمر قد سنت لكم الركب فخذوا

ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عمر كان يجعل كفيه على ركبتيه قلت ... ابراهيم و ابو حنيفة ...

التطبيق ابو بكر عن ابراهيم بن ميسرة ... ان عمر كان يقول في الركوع والسجود قدر ثلث تسبيحات سبحان الله ...

عن الاسود كان عمر اذا رفع راسه في الركوع قال سمع الله لمن حمده قبل ان يقيم ظهره ابو بكر عن الاسود ان عمر

كان يقع على ركبتيه ابو بكر عن الحسن عن عمر ان ابن ادم يسجد على سبعة اعضاء الجبهة والراحتين والركبتين والقدمين

ابو بكر عن ابي ... الشامي قال عمر اذا سجد احدكم فليباشر بكفيه الارض ابو بكر عن زيد بن وهب عن عمر اذا اشتد الحر

على احدكم ان يسجد على الارض من الحر والبرد فليسجد على ثوبه ... عن الحسن كان النبي صلى الله عليه وسلم ... وابو بكر وعمر يقنتون

في الصبح بعد الركوع ابو بكر عن ابي مالك الاشجعي قلت لابي يا ابت صليت خلف ... صلى الله عليه وسلم وخلف

ابي بكر وعمر وعثمان فرأيت احدا منهم يقنت فقال يا بني محدثة ابو بكر عن الاسود وعمرو بن ميمون ان عمر

بن الخطاب لم يقنت في الفجر ابو بكر عن زيد بن وهب ما قنت عمر في شيء من الفجر ابو بكر عن الشعبي قال عمر

لو ان الناس سلكوا واديا او شعبا وسلك عمر واديا او شعبا سلكت ... وروى عمر وشعبة ... قنت عمر

قنت عبد الله ابو بكر عن ابي عثمان كان عمر يقنت بنا بعد الركوع ويرفع يديه حتى يبدو ضبعاه ويسمع صوته

من وراء المسجد ابو بكر عن زيد بن وهب ان عمر بن الخطاب قنت في صلوة الصبح قبل الركوع ... عن ابي عثمان

النهدي وعبيد بن عمير مثله قلت وقع الغيم في الترجيح بعض الرواة وكثرتهم فاختلفوا ... في

القنوت ... وانه قبل الركوع او بعده مشهورة والاوجه عندي ان يحمل اختلاف الحكايات على اختلاف

الاحوال فكان النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه اذا نزل بهم امر قنتوا ... قنت تارة ولم يقنت اخرى

فقد اصاب ومن قنت ابدا ... ومن لم يقنت ابدا فقد اصاب لانه ليس بسنة

راتبة وانما هو للامر العظام قال ... الثوري ان قنت في الصبح فحسن وان ترك القنوت ... وقال احمد

... لا يقنت في صلوة الفجر الا عند نازلة بالمسلمين فيدعو الامام لجيوش المسلمين ابو بكر و...

... بن عبد الرحمن قال عمر لا صلوة الا بتشهد ولفظ محمد بن الحسن سمعت عمر بن الخطاب يقول لا تجوز الصلوة

الا بتشهد مالك والشافعي عن عبد الرحمن بن عبد القاري انه سمع عمر بن الخطاب وهو على المنبر يعلم الناس التشهد

يقول التحيات لله الطيبات الصلوات لله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام

علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ولفظ البغوي الطيبات

الصلوات لله قال الشافعي هذا الذي علمنا من سبقنا بالعلم من فقهائنا صغارا ثم سمعناه باسناده

وسمعنا ما خالفه فلم نسمع اسنادا اثبت عندنا منه وهذا مذهبه في القديم ثم قال في الجديد انتهى الى ما حدث

[illegible] حديث ثابت عن النبي صلى الله عليه وسلم فصرنا اليه الترمذي والبغوي قال عمر ان الدعاء موقوف

بين السماء والارض لا يصعد منها شيء حتى تصلي على نبيك ابو بكر عن عمر بن ميمون عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان

يتعوذ [illegible] وعذاب القبر وفتنة الصدر قلت جاء في بعض الاحاديث انه كان يتعوذ بهؤلاء الكلمات

[illegible] تسليم ابو بكر [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كانوا يسلمون تسليمة واحدة [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم سلم عن يمينه السلام عليكم ورحمة الله وعن يساره السلام عليكم ورحمة

ورايت ابا بكر وعمر يفعلان ذلك قلت اختلفوا في ذلك والارجح عندي ان الخروج من الصلوة بتسليمة واحدة

جائز من غير كراهية والتسليمتان احب في الكل وكان عمر يفعل هذا مرة وذاك اخرى كفعله في سجدة التلاوة

البيهقي عن ابن عباس ان عمر سالهم فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا شك

في الاثنين [illegible] فليجعلها [illegible] واذا شك في الثلث والاربع فليجعلها ثلثا حتى يكون الوهم في الزيادة

[illegible] الشافعي ومسلم عن يعلى بن امية قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالى ان تقصروا من الصلوة ان خفتم

ان يفتنكم الآية فقد امن الناس فقال عمر عجبت مما عجبت منه فسالت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدقة

تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته مالك والشافعي ان ابن المسيب قال من اجمع اقامة اربع ليال وهو مسافر

اتم الصلوة ثم صحح الشافعي [illegible] المسافة [illegible] عمر انه لم يرخص للمجوس واليهود والنصارى ان يقيموا

بالمدينة اكثر من ثلث ليال البيهقي عن سالم ان عمر بن الخطاب كان اذا قدم مكة صلى ركعتين ثم يقول يا اهل

مكة اتموا

مكة اتموا صلوتكم فانا قوم سفر مالك انه بلغه ابو بكر عن الاسود ان عمر صلى بمكة ركعتين ثم قال انا قوم سفر

فاتموا الصلوة ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن عمر صلوة السفر ركعتان والجمعة ركعتان والعيد ركعتان

تمام غير قصر على لسان محمد صلى الله عليه وسلم ابو بكر عن ابي العلاء كما انا فرع عمر بن الخطاب فيمن يتلو لم

يتجوز في الصلوة قلت معناه اذا خرج من المصر الى بعيدة قصر فيتلو امثال يقصر الشافعي عن عمر

انه كتب ان الجمع بين الصلوتين من غير عذر من الكبائر قلت احتج به الحنفية على ان لا جمع بين الصلاتين

في السفر واجاب الشافعي بانه مرسل ولو صح فالسفر والمطر عذر كعرفة وقد صح ان النبي صلى الله عليه

وسلم جمع في تبوك والله اعلم بالله ورسوله من ان يمنع ذلك ابو بكر عن عمرو بن دينار عن عمر بن الخطاب

في الرجل اذا رعف في الصلوة قال ينفتل فيتوضأ ثم يرجع فيصلي ويعتد بما مضى قلت عند الحنفية

محمول على ان الرعاف ناقض للوضوء فسبقه الحدث توضأ وبنى وعند الشافعي في القديم على ان الرعاف

ليس بناقض للوضوء بل غسل الدم وما اصابه من غير اختياره وبنى في صلاته او ذهب ودفع عنه النجس وبنى

ثم ترك ذلك في مذهبه الجديد ابو بكر عن ابراهيم صلى عمر صلوة [illegible] فقرأ لايلاف قريش

فجعل يومي الى البيت ويقول فليعبدوا رب هذا البيت قلت فيه حجة على جواز الاشارة المفهمة

في الصلوة [illegible] ابو بكر عن عبد الرحمن بن رافع ان عمر بن الخطاب كان يكبر في العيدين ثنتي عشرة سبعا

في الاولى وخمسا في الآخرة الشافعي عن جعفر بن محمد ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كبروا في

العيدين والاستسقاء سبعا وخمسا وصلوا قبل الخطبة وجهروا بالصلوة قلت ذهب اهل الكوفة الى ان

تكبيرات العيدين اربع كتكبيرات الجنائز روي ذلك عن ابي موسى وغيره [illegible] والمراد السنة

الاكثار التكبير في هذين اليومين لقوله تعالى ولتكبروا الله على ما هداكم ولعلكم تشكرون وقوله في سورة

الحج لتكبروا الله على ما هداكم وبشر المحسنين فمن اتى في كل ركعة بثلاث تكبيرات فقد اصاب لان الثلاث

اقل حد الاكثار ومن كبر سبعا وخمسا فقد اصاب في ذكر الله اكثر ابو بكر عن عبد الملك بن عمير حدثت [illegible]

ان [illegible] يقرأ في العيد سبح اسم ربك الاعلى وهل اتيك حديث الغاشية قلت [illegible] مرفوع رواه ابن

عباس مالك والشافعي ان عمر سأل ابا واقد الليثي ما كان يقرأ به رسول الله صلى الله عليه وسلم في الفطر

والشافعي قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بقاف واقتربت الساعة الشافعي عن ابن عمر وعنه

ان النبي صلى الله عليه وسلم وأبا بكر وعمر كانوا يصلون في العيد قبل الخطبة الشافعي عن عبد الله بن عامر

صلى عمر بن الخطاب في المسجد في يوم مطير الشافعي عن ابن المسيب استسقى عمر بن الخطاب فكان أكثر دعائه

الاستغفار الشافعي [illegible] الرمادة في عهد عمر فلما صلى ثم قام خطيبا فحض على الصدقة وأمر بالتوبة

والتكبير [illegible] أن عمر بن الخطاب خرج يستسقي فصعد المنبر فقال استغفروا ربكم الآية ثم نزل فقالوا يا أمير

المؤمنين [illegible] استسقيت فقال لقد طلبت بمجاديح السماء التي يستنزل بها المطر قلت قال أبو حنيفة ليس الصلاة

في الاستسقاء [illegible] وقال الشافعي [illegible] حديث عبد الله بن زيد وابن عباس أنه صلى الله عليه وسلم صلى وروي

ذلك من حديث جعفر بن محمد عن النبي صلى الله عليه وسلم وأبي بكر وعمر [illegible] من دعا ولم يصل

فقد أصاب أصل الاستسقاء وقد [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم وعمر ومن صلى ودعا فقد أصاب الأكمل الأفضل

فإن الدعاء أرجى في حرمة الصلاة وقد ثبت عن النبي صلى الله عليه وسلم وعمر مالك عن عبد الرحمن بن عبد القاري

خرجت مع عمر بن [illegible] ليلة في رمضان إلى المسجد فإذا الناس أوزاع متفرقون يصلي الرجل لنفسه

ويصلي الرجل فيصلي بصلاته الرهط فقال إني أرى لو جمعت هؤلاء على قارئ واحد كان أمثل ثم عزم

فجمعهم على أبي بن كعب قال ثم خرجت معه ليلة أخرى والناس يصلون بصلاة قارئهم فقال عمر نعمت البدعة

هذه والتي ينامون عنها أفضل من التي يقومون يريد آخر الليل وكان يقومون أوله قلت معناه أنه

بدعة مستحبة حسنة اجتماع الناس عليها وإن كانت سنة في الأصل مالك والشافعي عن السائب

أمر عمر بن الخطاب أبي بن كعب وتميم الداري أن يقوما بالناس بإحدى عشرة ركعة مالك عن يزيد بن رومان

كان الناس يقومون في زمان عمر بثلاث وعشرين ركعة أبو بكر عن ابن عباس قال عمر لقد علمتم أن رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال في ليلة القدر اطلبوها في العشر الأواخر وترا أبو بكر عن حبيب بن أبي ثابت يعني

الليل خير مما ذهب مثله عن السائب عن ابن عباس كلاهما عن عمر أبو بكر عن أبي عثمان دعا عمر القراء في

رمضان فأمر أسرعهم قراءة أن يقرأ ثلاثين آية والوسط خمسة وعشرين آية والبطيء عشرين آية

أبو بكر قلت لابن عمر تصلي الضحى قال لا قيل [illegible] عمر قال لا قيل صلاها أبو بكر قال لا قيل صلاها

النبي

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا اعمال التطوع كان ابن عمر اذا سئل عن سبحة الضحى فقال لا آمر بها ولا انهى
عنها ولقد اصيب عثمان وما ادري احدا يصليها وانها لمن احب ما احدث الناس الي ابو بكر عن جابر بن
عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر متى توتر قال من اول الليل بعد العتمة قيل انام
وقال لعمر متى توتر قال من آخر الليل قال لابي بكر اخذت بالحزم وقال لعمر اخذت بالقوة ابو بكر عن حسن
قال كان عمر [illegible] اوتر [illegible] اني اصلي ليلتي ثم اوتر بعدما اصبح ابو بكر عن مكحول ان عمر بن الخطاب
اوتر بثلاث ركعات لم يفصل بينهن بسلام ابو بكر عن الحسن [illegible] عن عمر كان يقرأ بالمعوذتين في الوتر
ابو بكر عن ابراهيم [illegible] ان عمر كان [illegible] بالارض ابو بكر عن الاسود ان عمر قنت في الوتر قبل الركوع ابو بكر
عن عطاء [illegible] قنت قبل النصف الآخر [illegible] قال ثم قلت اختلفوا في ذلك [illegible] ان
القنوت [illegible] عمر قنت [illegible] ثم لم يقنت [illegible] قنت النصف الآخر من رمضان
فقد [illegible] في تلك الايام [illegible] ابو بكر عن عمر بن [illegible] ابن عمر [illegible]
من عظائم [illegible] فاذا [illegible] السجدة فقال عمر ارفع رأسك السجدة للواحد [illegible] ابو بكر عن ابن عمر
ادبار النجوم ركعتان قبل الفجر وادبار السجود ركعتان بعد المغرب ابو بكر عن سعيد بن جبير قال عمر في
الركعتين قبل الفجر لهما احب الي من حمر النعم ابو بكر عن ابن المسيب رأى عمر رجلا اضطجع بعد الركعتين فقال
احصبوه [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] على [illegible] بل على [illegible]
ابو بكر عن عبيد الله بن عتبة رأيت عمر يصلي اربعا قبل الظهر ابو بكر عن رجل ان عمر قرأ في الاربع
قبل الظهر بقاف ابو بكر عن عون بن عبد الله [illegible] عمر اربعا قبل الظهر قلت يحتمل انها صلوة الزوال
وهو الاغلب على الظن ويحتمل انها راتبة الظهر ابو بكر عن ابي خيثمة عن ابن عمر صليت مع النبي صلى الله
عليه وسلم ومع ابي بكر وعمر وعثمان فلا صلوة بعد الغداة حتى تطلع الشمس ابو بكر عن ابن عباس رأيت
عمر يضرب على الركعتين بعد العصر [illegible] عن السائب انه رأى عمر بن الخطاب [illegible] على الصلوة بعد العصر ابو بكر
عن حماد عن ابراهيم ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر لم يصلوها يعني الصلوة قبل المغرب ابو بكر عن زيد
بن وهب ان عمر بن الخطاب رأى رجلا يصلي ركعتين بعد غروب الشمس قبل الصلوة فجعل [illegible] فضربه بالدرة

حتى يقضي الصلوة قال لا يلتفت ولم يعب الركعتين ابو بكر عن ابن عمر صليت مع رسول الله صلى الله عليه
وسلم ومع ابي بكر وعمر وعثمان فلا صلوة قبلها ولا بعدها في السفر ولو تطوعت لاتممت ابو بكر عن سالم ان
النبي صلى الله عليه وسلم وعمر كانا لا يتطوعان في السفر قلت وجه الجمع ان الاول في الرواتب والثاني في
التهجد البيهقي ان عمر [illegible] زمانه سجد ابو بكر عن منصور بلغني ان ابا بكر وعمر
لم يسجدا سجدة الشكر ابو بكر عن جابر بن منصور ان عمر صلى محتبيا الشافعي ان عمر [illegible] المطلب دخل المسجد
فصلى ركعة فقيل له صليت ركعة قال انما هو تطوع فمن شاء زاد ومن شاء نقص قلت يحمل الشافعي
على الامر في التطوع [illegible] ابو بكر عن حميد بن عبد الرحمن قال عمر من فاته شيء من قراءته بالليل فصلى ما بينه
[illegible] الظهر فكانما صلى بالليل ابو بكر عن ابراهيم كان عمر يكره ان يصلي خلف صلوة مثلها مالك عن
زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب كان يصلي من الليل ما شاء الله حتى اذا كان من آخر الليل ايقظ اهله
للصلوة يقول لهم الصلوة الصلوة ثم يتلو هذه الآية وامر اهلك بالصلوة واصطبر عليها لا نسألك
رزقا نحن نرزقك والعاقبة للتقوى مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان يقول صلوة الليل والنهار مثنى
مثنى يسلم من كل ركعتين ابو بكر ان نفرا من اهل العراق قدموا على عمر فسألوه عن صلوة الرجل في بيته فقال
ما سألني عنها احد منذ سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صلوة الرجل في بيته نور فنوروا بيوتكم
الجمعة البيهقي ان ابا هريرة كتب الى عمر يسأله عن الجمعة وهو بالبحرين فكتب اليهم ان جمعوا حيثما كنتم قال الشيخ
معناه في اي قرية كنتم لا يريد البدو ابو بكر عن يحيى بن ابي كثير حدثت ان عمر بن الخطاب قال انما جعلت الخطبة
مكان الركعتين فان لم يدرك الخطبة فليصل اربعا قلت ظني ان الحرف الاخير من كلام يحيى بن ابي كثير
خرجه من قول عمر وليس عليه العمل ولكن معنى كلامه ان الخطبة شرط الجمعة لا تصح بدونها مالك وابو بكر في
قوله تعالى فاسعوا الى ذكر الله قرأها عمر فامضوا الى ذكر الله قلت معناه فسرها كذلك الشافعي عن ابي هريرة ان
النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر كانوا يخطبون على المنبر قياما يفصلون بينهما بجلوس مالك والشافعي عن
السائب [illegible] ان الاذان الاول حين يخرج الامام فيجلس على المنبر في عهد النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر مالك
[illegible] انهم كانوا في زمن عمر بن الخطاب يوم الجمعة يصلون حتى يخرج عمر بن الخطاب فاذا خرج عمر وجلس على المنبر

واذن

واذن المؤذنون جلسوا يتحدثون حتى اذا سكت المؤذنون وقام عمر سكتوا فلم يتكلم احد الشافعي ان عمر رأى

رجلا عليه هيئة السفر يقول لولا ان اليوم الجمعة لخرجت فقال عمر اخرج فان الجمعة لا تحبس عن سفر مالك عن ابن

شهاب عن سالم بن عبد الله انه قال دخل رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد يوم الجمعة وعمر بن

الخطاب يخطب فقال عمر اية ساعة هذه فقال يا امير المؤمنين انقلبت من السوق فسمعت النداء فما زدت على ان توضأت

فقال عمر والوضوء ايضا وقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يأمر بالغسل الجنائز ابو بكر بن ابي شيبة قال عمر

احضروا موتاكم وذكروهم لا اله الا الله فانهم يرون ويقال لهم ابو بكر عنه ايضا او غيره قال عمر لقنوا موتاكم

لا اله الا الله واغمضوا اعينهم اذا ماتوا البيهقي عن ابن عمر قال صدر المسلمون فمروا بامرأة بالبيداء

ميتة ... فقام عمر على المنبر فقال لو اعلم ان احدا مر بها ولم يجهزها لفعلت به وفعلت

وسال ابن عمر قد ... قال لعل الله ان يرحم كلبا فلطمه غداة طعن ابو بكر عن تميم الهجيمي ان عمر بن

الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري ان اغسل موتاك بالسدر وماء الريحان ابو بكر عن مسروق ماتت

امرأة لعمر فقال انا كنت اولى بها اذ كانت حية فاما الآن فانتم احق بها ابو حنيفة اخبرني رجل عن الحسن

عن عمر بن الخطاب انه قال الاب احق بالصلاة على الميت من الزوج قلت ... ابو حنيفة وخالفه ابراهيم والشعبي

في قولهما الزوج احق منه الا ابو بكر عن نافع عن ابن عمر غسل عمر وكفن وصلي عليه وفي رواية الا انه من افضل

الشهداء قلت عند الحنفية علة الغسل الارتثاث وعند الشافعي انه لم يقتل في المعركة ابو بكر عن ابن مغفل

قال عمر لا تحنطوني بمسك قيل انما كره المسك لانه من الزينة واما حمله عند الجمهور ... فيستحب المسك

من جملة الطيبات فاستحسن قلت والاوجه عندي ان المسك طيب طاهر الا ان عمر لم يستسر ان يكون مخصوصا

... على انه قد احتج فيه دليلا الاباحة والتحريم وان كان دليل الاباحة اقوى ... الطيب معاه كثير ابو بكر

عن راشد بن سعد قال عمر يكفن الرجل في ثلاثة اثواب لا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين ابو بكر عن راشد

بن سعد عن عمر قال تكفن المرأة في خمسة اثواب الدرع والخمار واللفافة والازار والخرقة ابو بكر عن ابن مغفل

قال عمر لا تتبعني بمجمر ابو بكر عن ابن عمر رأيت النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر يمشون امام الجنازة ابو بكر عن

يحيى بن راشد قال عمر حين حضرته الوفاة لابنه اذا خرجتم بي فاسرعوا بي المشي ابو بكر عن ابن ... قال عمر لا تتبعن

امرہ ابو حنیفه عنه حماد عن ابراهیم ان الناس كانوا يصلون على الجنائز خمسا وستا واربعا حتى قبض النبي صلى
الله عليه وسلم ثم كبروا بعد ذلك فى ولاية ابى بكر حتى قبض ابو بكر ثم ولى عمر بن الخطاب ففعلوا ذلك فى ولايته فلما
راى ذلك عمر بن الخطاب قال انكم معشر اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم متى ما تختلفون يختلف من بعدكم والناس
حديث العهد بالجاهلية فاجمعوا على شى يجتمع عليه من بعدكم فاجمع راى اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم ان ينظروا
اخر جنازة كبر عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قبض فياخذون به ويرفضون ما سوى ذلك فوجدوا
اخر جنازة كبر عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم اربعا البيهقى عن سعيد بن المسيب عن عمر انه قال كل ذلك قد كان
اربعا وخمسا واجمعوا على اربع ابو بكر عنه ابى وائل جمع عمر الناس فاستشارهم فى التكبير على الجنازة فقال
بعضهم كبر رسول الله صلى الله عليه وسلم خمسا وقال بعضهم كبر سبعا وقال بعضهم كبر اربعا فجمعهم على اربع تكبيرات
كاطول الصلوة ابو بكر عنه ابراهيم اختلف اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فى التكبير على الجنازة ثم اتفقوا
بعد على اربع تكبيرات ابو بكر عن حميد بن سيف كان عمر يقول فى الصلوة على الميت ان كان محسنا قال اللهم
المسى عبدك ان كان صالحا قال اللهم اصبح عبدك قد تخلى من الدنيا وتركها لاهلها واستغنيت عنه
افتقر اليك كان يشهد ان لا اله الا انت وان محمدا عبدك ورسولك فاغفر له ابو بكر عنه جابر رضى الله عنه
قال ما باح لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا ابو بكر ولا عمر فى الصلوة على الميت شيئا قلت يعنى لم يوقتوا
شيئا من الدعاء ابو بكر عنه عروة ما صلى على ابى بكر الا فى المسجد مالك ان عمر بن الخطاب صلى عليه فى المسجد
ابو بكر عنه عبد الرحمن بن ابزى ماتت زينب بنت جحش فكبر عليها عمر اربعا ثم سال ازواج النبى صلى الله
عليه وسلم من يدخل قبرها فقلن من كان يدخل عليها فى حيوتها ابو بكر ان عمر استظل ابن ام عبد فى
الصلوة على عتبة بن مسعود ابو بكر عن ابن عمر لحد لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولابى بكر ولعمر ابو
عن الحسن اوصى عمر ان يجعل عمق قبره قامة وبسطة ابو بكر عنه ابى مالك الاشجعى عن عمر انه كان يقول اذا
ادخل الميت قبره اللهم اسلمه اليك الاهل والمال والعشيرة والذنب عظيم فاغفر له ابو بكر عنه اسمعيل
بن محمد بن سعد ان عمر دفن ابا بكر ليلا ثم دخل المسجد فاوتر بثلث ابو بكر عنه ابى وائل قال ماتت امى
وهى نصرانية فاتيت عمر فذكرت ذلك له فقال اركب دابة وسر امامها ابو بكر عنه عمر وسوا...

ماتت امرأة بالشام وفي بطنها ولد فحملت الى عمر ان تدفن مع المسلمين من اجل ولدها ابو بكر عن عامر

الشعبي ان عمر صلى على علقمة بالشام ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم اخبرني من رأى قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقبر ابي بكر

وقبر عمر مسنمة ناشزة من الارض عليها فلق من مدر ابيض ابو بكر عن ... ثابت ... على جبل فقال

لا تسووا ... فان الميت يعذب ببكاء الحي ابو بكر والبخاري وغيرهما عن ابي الاسود الديلي قدمت

المدينة وقد وقع بها مرض فجلست الى عمر بن الخطاب فمرت بهم جنازة فاثني عليها خير فقال عمر وجبت ثم مر باخرى

فاثني عليها شر فقال عمر وجبت فقلت ما وجبت يا امير المؤمنين قال قلت كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ايما مسلم شهد له اربعة بخير ادخله الله الجنة فقلنا وثلثة قال وثلثة فقلنا واثنان قال واثنان ثم لم نسأله عن الواحد

ابو بكر عن عمرو بن ميمون عن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ بالله من الجبن والبخل وعذاب القبر وفتنة الصدر

ابو بكر عن ابن عمر عن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يعذب في قبره بالنياحة عليه البيهقي عن ابن عباس

عن عمر نحوه ... ابو بكر عن ... ان حفصة بكت على عمر فقال لها مهلا يا بنية الم تعلمي ان النبي صلى الله عليه وسلم

قال ان الميت يعذب ببكاء اهله ابو بكر عن ابي عثمان اتيت عمر بنعي النعمان بن مقرن فوضع يده على رأسه وجعل

يبكي ابو بكر عن شقيق اجتمع نسوة يبكين على خالد بن الوليد فقال عمر ما عليهن ان يهرقن دموعهن على ابي سليمان ما لم

يكن نقع او لقلقة كتاب الزكوة مالك انه قرأ كتاب عمر بن الخطاب في الصدقة قال فوجدت فيه بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب الصدقة في اربع وعشرين من الابل فدونها الغنم في كل خمس شاة وفيما فوق ذلك الى خمس وثلثين بنت

مخاض فان لم تكن بنت مخاض فابن لبون ذكر وفيما فوق ذلك الى خمس واربعين بنت لبون وفيما فوق ذلك الى

ستين حقة طروقة الفحل وفيما فوق ذلك الى خمس وسبعين جذعة وفيما فوق ذلك الى تسعين ابنتا لبون وفيما فوق ذلك

الى عشرين ومائة حقتان طروقتا الفحل فما زاد على ذلك من الابل ففي كل اربعين بنت لبون وفي كل خمسين حقة

وفي سائمة الغنم اذا بلغت اربعين الى عشرين ومائة شاة وفيما فوق ذلك الى مائتين شاتان وفيما فوق ذلك

الى ثلثمائة ثلث شياه فما زاد على ذلك ففي كل مائة شاة ولا يخرج في الصدقة تيس ولا هرمة ولا ذات عوار

الا ما شاء المصدق ولا يجمع بين متفرق ولا يفرق بين مجتمع خشية الصدقة وما كان من خليطين فانهما

يتراجعان بينهما بالسوية وفي الرقة اذا بلغت خمس اواق ربع العشر ... عن ... بن ... عن محمد بن يحيى

قبضه منه نافع عن ابن عمر انه كان يبعث الصدقة [illegible] في اربع وعشرين من الابل فما دونها قال مالك قلت فهذا

الا في المسوى شرح الموطا على المذهبين مذهب ابي حنيفة ومذهب الشافعي في كتاب عمر الى

فاذا زاد على الاثنين ففي كل اربعين ... قلت علماء عند ابي حنيفة لا يوخذ في اقل من الاربعين اذا زاد

الى ستين وعند الشافعي في ذلك الكسر مالك الشافعي عن سفيان بن عبد الله الثقفي ان عمر بن الخطاب

بعثه مصدقا فكان يعد على الناس بالسخل فقالوا اتعد علينا بالسخل ولا تاخذ منه شيئا فلما قدم على عمر بن الخطاب ذكر

ذلك له فقال عمر نعم تعد عليهم بالسخلة يحملها الراعي ولا تاخذها ولا تاخذ الاكولة ولا الربى ولا الماخض ولا

فحل الغنم وتاخذ الجذعة والثنية وذلك عدل بين غذاء الغنم وخياره والسخلة الصغيرة حين تنتج والربى التي قد

وضعت فهي تربي ولدها والماخض هي الحامل والاكولة هي شاة اللحم التي تسمن لتوكل ابو بكر قال عمر اذا وقف

الرجل عليكم غنمه فاصدعوها صدعين ثم اختاروا من النصف الاخر ابو بكر عن مجاهد عن عمر ليس في الخضروات زكوة

الشافعي عن عمرو بن دينار ان عمر بن الخطاب قال ابتغوا في اموال اليتامى لا تستهلكها الزكوة ابو بكر

الزهري ومكحول عن عمر نحوا من ذلك البيهقي سئل عمر بن الخطاب على المملوك زكوة قال لا قيل على من هي قال

على مالكه الشافعي عن ابن شهاب ان ابا بكر وعمر لم يكونا ياخذان الصدقة مثناة ولكن يبعثان عليها في

الجدب والخصب والسمن والعجف لان اخذها في كل عام من رسول الله صلى الله عليه وسلم سنة الشافعي روي عن

عمر انه اخر الصدقة عام الرمادة ثم بعث مصدقا فاخذ عقالين عقالين ليس بالثابت الشافعي قد كانت

النواضح على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وخلفائه فلم اعلم احدا روى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

اخذ منها صدقة ولا احدا من خلفائه ولا شك ان شاء الله ان قد كان يكون للرجل الخمس واكثر مالك والشافعي

عن سليمان بن يسار ان اهل الشام قالوا لابي عبيدة بن الجراح خذ من خيلنا صدقة فابى ثم كتب الى عمر

بن الخطاب فابى عمر ثم كلموه ايضا فكتب اليه عمر ان احبوا فخذها منهم واردها عليهم وارزق رقيقهم

قال مالك واردها عليهم يقول على فقرائهم ابو بكر مثل عنه عن عمر نحوا من ذلك الشافعي عن السائب بن يزيد

ان عمر امر ان يوخذ من الفرس شاتان او عشرة او عشرين درهما ابو بكر ان عمر كان يوتى بصدقة الخيل

قلت وسبيل الجمع انهم بذلوا صدقة خيلهم ورقيقهم طوعا من غير ان تكون واجبا عليهم فقبل عمر ذلك كذلك

رجح الشافعي

بيع الشافعي وغيره وقال الشافعي سمعت بعض من لا يتهم من اصحابنا يقول قد قام بالامر بعد النبي
صلى الله عليه وسلم ابوبكر وعمر وعثمان وعلي واخذوا الصدقات في البلدان اخذا عاما زمانا طويلا فما روي
عنهم انهم قالوا ليس فيما دون خمسة اوسق صدقة ما لم يرو عن النبي صلى الله عليه وسلم الا ابو سعيد الخدري قال
اجاب الشافعي بما حاصله ان الحديث صحيح من رواية ابي سعيد وجابر وهو في كتاب عمرو بن حزم فوجب العمل به
ولم يذكر عن الائمة ان الحديث طعن في زمانهم فتكلموا فيه قلت بل ذكر مالك سنة اهل المدينة بلا
عن ابي سعيد التيمي عن مطر الانصاري ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن يخرص العرايا ولا ابوبكر ولا عمر قلت
الا وجه عندي ان المراد بالعرايا ما دون خمسة اوسق وسيأتيك من حديث مالك والشافعي في البيوع ما يشهد
لذلك الشافعي في القديم عن بشير بن يسار ان عمر بن الخطاب كان يبعث ابا حثمة خارصا يخرص النخل فيأمره
اذا وجد القوم في حائطهم ان يدع لهم قدر ما يأكلون البيهقي عن عثمان بن عطاء الخراساني ان عمر بن الخطاب
كان يأخذ العشر في الزيتون اذا بلغ خمسة اوسق من عصيره واخذ عشر زيته البيهقي عن عمرو بن شعيب عن ابيه
عن جده ان رجلا جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعشور نحل وسأله ان يحمي واديا يقال له سلبة فحماه له
فلما ولي عمر كتب سفيان بن وهب الى عمر بن الخطاب يسأله عن ذلك فكتب عمر ان ادى اليك ما كان يؤدي الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم من عشور نحله فاحم له سلبة والا فانما هو ذباب غيث يأكله من شاء قلت ما
عشر ليس عليه اشتباه العمل الشافعي عن ابي عمرو بن حماس ان اباه قال مررت بعمر بن الخطاب وعلى عنقي
ادمة احملها فقال الا تؤدي زكوتك يا حماس فقلت يا امير المؤمنين ما لي غير هذه التي على ظهري واهبة
في القرظ قال ذاك مال فضع فوضعتها بين يديه فحسبها فوجدها قد وجبت فيها الزكوة فاخذ منها
الزكوة مالك الشافعي عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت مر على عمر بن الخطاب بغنم
من الصدقة فرأى فيها شاة حافلا ذات ضرع عظيم فقال عمر بن الخطاب ما هذه الشاة فقالوا شاة من
الصدقة فقال عمر ما اعطى هذه اهلها وهم طائعون لا تفتنوا الناس لا تأخذوا حزرات المسلمين نكبوا عن
الطعام مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه قال سمعت عمر بن الخطاب وهو يقول حملت على فرس عتيق في سبيل
الله وكان الرجل الذي هو عنده قد اضاعه فاردت ان اشتريه منه وظننت انه بائعه برخص فسألت

فسألت عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تشتره وان اعطاكه بدرهم فان العائد في هبته
كالكلب يعود في قيئه ابوبكر عن عبد الرحمن [illegible] ان ابا بكر الصديق ما يوصي بشيء منه ادى الزكوة
في خبره لنا منها لم يعطنا من [illegible] يوضع [illegible] بالدنيا جميعا ابوبكر عن محمد يعني ابن سيرين كانت الصدقة
تدفع الى النبي صلى الله عليه وسلم ومن امره والى ابي بكر ومن امر به والى عمر ومن امر به والى عثمان ومن امر به
فلما قتل عثمان اختلفوا فمنهم من رأى ان يدفعها اليهم ومن رأى يقسمها هو الحديث ابوبكر عن عبد الله
بن ابي بكر [illegible] عمر قال انت [illegible] ما عندك فاجمع ذلك جميعا ثم زكه ابوبكر عن عمر في قوله تعالى انما الصدقات
للفقراء فقال هم زمنا اهل الكتاب ابوبكر عن عطاء ان عمر كان يأخذ العرض في الصدقة من الورق و
غيرها زاد في رواية ويجعلها في صنف واحد مما سمى الله ابوبكر عن عبد الرحمن بن عبد القاري وكان على
بيت المال في زمن عمر فكان اذا خرج العطاء جمع اموال التجارة فحسبها شاهدها وغائبها ثم يأخذ الزكوة
من الشاهد عن الغائب ابوبكر عن طارق ان عمر بن الخطاب كان يعطيهم العطاء ولا يزكيهم قلت اما قوله
لا يزكيهم فمعناه لا يأخذ من العطاء زكوة لانه لم يحل عليه الحول من حين قبضه واما قوله ثم يأخذ الزكوة
فمعناه يأخذ زكوة اموال التجارة التي حال عليها الحول في ايديهم من مال العطاء قوله فحسب عاجلها و
آجلها يعني ما كان له دينا موجلا ومعجلا نقدا وموعودا في [illegible] ابوبكر عن الحسن قال عمر اذا تحولت
الصدقة الى الفقير الذي تصدق عليه فلا بأس ان يشتريها ابوبكر عن زياد بن حدير بعثني عمر على العشور وامرني
ان لا افتش احدا ابوبكر عن زياد بن حدير بعثني عمر على السواد ونهاني ان اعشر مسلما قلت العشور على
اهل الحرب ونصف العشر على اهل الذمة وربع العشر زكوة المسلمين ابوبكر عن جماعة ان عمر بن الخطاب صالح
نصارى بني تغلب على ان يضعف عليهم الزكوة مرتين ابوبكر عن الحسن صاع عمر ثمانية ارطال البيهقي
[illegible] ان صاع النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] خمسة ارطال وثلث رطل قلت اهل البلد [illegible]
[illegible] صاعهم ابوبكر عن الشعبي ان غلاما من العرب وجد ستوقة فيها عشرة آلاف فاتى بها عمر فاخذ منها خمسها
الفين واعطاه ثمانية الآف كتاب الصيام البيهقي عن ابي ليلى كان الرجل اذا افطر فنام حرم عليه
[illegible] اذا نام ولم يطعم الطعام الى مثلها من القابلة حتى جاء عمر بن الخطاب يريد امرأته قالت اني

قد نمت

فذممت قال ما نقمتا يبين فيه فيها ودعا رجلا منه الا غضا رقي واراد ان يطعم فقالوا احقحق بكت شيئا سام

فنزلت احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم الى قوله اتموا الصيام الى الليل قال ابو بكر [illegible] عن مجالد

عن [illegible] عن علي انه كان يخطب اذا حضر رمضان فيقول الا لا تقدموا الشهر اذا رايتم الهلال

واذا رايتم الهلال فافطروا فان اغمي عليكم فاتموا العدة قال ابو بكر هشيم عن مجالد

عن عمر مثل ذلك يعني الا تقدموا الشهر البيهقي روى مجالد عن الشعبي ان عمر وعليا كانا [illegible]

ان الذي يشك فيه من رمضان ابو بكر عن سويد بن غفلة سمعت عمر يقول شهر تلقون وشهر تسع وعشرون

ابو بكر والبيهقي عن ابي وائل قال اتانا كتاب عمر ان الاهلة بعضها اكبر من بعض فاذا رايتم الهلال نهارا فلا تفطروا

حتى يشهد رجلان مسلمان انهما اهلاه بالامس ابو بكر عن ابن ابي ليلى ان عمر بن الخطاب اجاز شهادة رجل في الهلال

[illegible] عمر بن الخطاب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادبر النهار واقبل الليل وغربت

الشمس فقد افطر الصائم ابو بكر والبخاري ومسلم نحوا منه وذكره مالك والشافعي عن زيد بن اسلم عن اخيه خالد بن

اسلم ان عمر بن الخطاب افطر من رمضان في يوم غيم وراى انه قد امسى وغابت الشمس فجاءه رجل فقال

يا امير المؤمنين قد طلعت الشمس فقال عمر الخطب يسير وقد اجتهدنا قال مالك والشافعي فقضى يوما مكانه ابو بكر

عن حنظلة شهدت عمر بن الخطاب في رمضان وقرب اليه شراب فشرب بعض القوم وهم يرون ان الشمس قد غربت

ثم ارتقى المؤذن فقال يا امير المؤمنين والله الشمس طالعة لم تغرب فقال عمر منعنا الله من شرك مرتين او ثلثا

يا [illegible] من كان افطر فليصم يوما مكانه يوما ومن لم يكن افطر فليتم حتى تغرب الشمس واخرج البيهقي من

طرق ثم قال منه قال في هذا الحديث لا يقضي الصحيح قوله لان العدد اولى بالحفظ من الواحد ابو بكر عن

الحسن قال عمر اذا شك الرجلان فليأكل حتى يستيقنا قلت وذلك لقوله تعالى حتى يتبين لكم الخيط الابيض من

الخيط الاسود من الفجر ابو بكر عن جابر بن عبد الله عن عمر بن الخطاب قال هششت يوما الى المرأة فقبلتها

وانا صائم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارأيت لو تمضمضت بماء وانت صائم قلت لا بأس قال

ففيم الشافعي عن جابر بن عبد الله نحوا من ذلك ابو بكر عن سعيد بن المسيب ان عمر نهى عنه [illegible] للصائم

قلت فالاول يدل على جواز الصوم مع القبلة والثاني على الكراهة التنزيهية ابو بكر عن عطاء قال عمر

... [illegible] هذه [illegible] يا محمد الفطر [illegible] عن حميد بن عبد الرحمن أن عمر وعثمان كانا يصليان المغرب حين

ينظران إلى الليل [illegible] ثم يفطران بعد الصلوة وذلك في رمضان أبو بكر عن سعيد كان يؤخذ ذلك إلا أنه

ينظر إن قبل أن يصلي أبو بكر عن سعيد بن المسيب كان عمر يكتب إلى أمرائه لا تكونوا من المسوفين بفطركم

ولا المنتظرين بصلاتكم اشتباك النجوم أبو بكر عن الشعبي قال عمر ليس الصيام من الطعام والشراب وحده ولكن

من الكذب والباطل واللغو والحلف أبو بكر عن عبد الرحمن بن القاسم كان عمر يأمر بالصوم يعني يوم عاشوراء

أبو بكر عن أبي بكر بن عبد الرحمن أن عمر أرسل إلى عبد الرحمن بن الحارث ليلة عاشوراء أن تسحر وأصبح صائما

أبو بكر عن ابن عباس أن عمر [illegible] أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في ليلة القدر اطلبوها في العشر الأواخر

أبو بكر عن زر كان عمر وحذيفة وأبي لا يشكون فيها ليلة سبع وعشرين أبو بكر عن قيس عن أبيه عن عمر لا بأس بقضاء

رمضان في العشر يعني عشر ذي الحجة أبو بكر عن [illegible] عمر والشيباني [illegible] [illegible] فعلاه بالسنة

أبو بكر عن ابن عمر أن عمر سرد الصوم قبل موته بسنتين أبو بكر عن نافع قال عمر لو أدركني النداء وأنا بين

رجليها [illegible] لأفطرت أبو بكر عن أنس بن مالك أن عمر رأى قوما اعتكفوا في المسجد وقد

ستروا [illegible] فأنكره وقال ما هذا قالوا إنما نستتر على طعامنا قال فاستروه فإذا طعمتم فاهتكوه أبو بكر

عن [illegible] بن كعب أنه سمع عمر أن المرأة لا تصوم تطوعا إلا بإذن زوجها أبو بكر عن عوف بن مالك

الأشجعي قال عمر صيام يوم من غير رمضان وإطعام مسكين يعدل صيام يوم من رمضان قلت هذا في الذي

أفطر رمضان لعذر ثم أخر قضاءه حتى مضى رمضان آخر وعليه الشافعي أبو بكر عن خرشة بن

الحر رأيت عمر يضرب أكف الرجال في رجب حتى يضعوها في الجفان ويقول كلوا فإنما هو شهر كان يعظمه

أهل الجاهلية أبو بكر عن أبي عبيد مولى ابن أزهر شهدت العيد مع عمر بن الخطاب فبدأ بالصلوة قبل الخطبة

وقال إن النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن صوم اليومين أما يوم الفطر فيوم فطركم من صيامكم وأما

يوم الأضحى فكلوا فيه من نسككم أبو بكر عن زياد [illegible] رأيت [illegible] كان صائما من شهر

[illegible] كتاب الحج أبو بكر عن [illegible] قال عمر بن الخطاب [illegible] هذا البيت لا يريد غيره خرج من

ذنوبه كيوم ولدته أمه أبو بكر عن [illegible] بينا عمر جالسا عند البيت إذ قدم رجال من العراق حجاجا

فطافوا بالبيت وسعوا بين الصفا والمروة ثم جاءوا يوم النحر فقال انحركم اليه غيره فقالوا لا فقال عليكم

قالوا نعم قال … فاحجوا عام قابل فاهدوا انا نقول الحكم فيه موسى بن سعد … لم يلقوا الحج

والا … رد انتم راحلة فليدعوا لكم قبل ان يتدنسوا ابو بكر عن مجاهد قال عمر يغفر للحاج ولمن استغفر له الحاج بقية

ذي الحجة والمحرم وصفر وعشر من شهر ربيع الاول مالك عن سعيد بن المسيب ان عمر بن ابي سلمة

عمر بن الخطاب ان يعتمر في شوال فاذن له فاعتمر ثم قفل الى اهله ولم يحج البيهقي ان عمر ثانية

ان السبيل الزاد والراحلة ابو بكر عن منية بنت محرز سمعت عمر بن الخطاب يقول احجوا هذه الذرية

لا تأكلوا ارزاقها وتدعوا اربابها في اعناقها قيل الذرية ههنا النساء البغوي روي ان عمر اذن

ازواج النبي صلى الله عليه وسلم في آخر حجة حجها فبعث معهن عثمان بن عفان وعبد الرحمن قلت فيه دليل

ان المرأة الحج … واحتج به الشافعي في هذا على انه يجوز خروجها من غير محرم اذا كان معها نسوة

ثقات وللسفهاء ان يقولوا في الاستدلال جعل معهن عثمان وعبد الرحمن بمعنى محافظين وتوقيتهن

وان كان معهن محارمهن والله اعلم البخاري عن … ان المصريين اتوا عمر فقالوا يا امير

المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت لاهل نجد قرنا وهو جور عن طريقنا وانا ان اردنا قرنا

شق علينا قال فانظروا حذوها من طريقكم فحد لهم ذات عرق ابو بكر عن الحسن ان عمران بن حصين احرم

من البصرة فقدم على عمر فاغلظ له فقال تحدث الناس ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم احرم

الامصار ابو بكر عن مسلم بن سلمان ان رجلا احرم من الكوفة فرآه عمر سيئ الهيئة فاخذ بيده وجعل يديره

في الحلق ويقول انظروا الى ما صنع هذا بنفسه وقد وسع الله عليه قلت معناه الكراهية للمقتدى و

لمن خيف عليه ان يفوت حقوق الاحرام ابو بكر عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر وجد ريح طيب وهو بذي

الحليفة فقال ممن هذا فقال معاوية مني فقال منك لعمري قال يا امير المؤمنين لا تعجل علي فان ام

حبيبة طيبتني واقسمت علي قال وانا اقسم عليك لترجعن اليها ولتغسلنه عنك كما طيبتك قال فرجع اليها

حتى لحقهم ببعض الطريق ابو بكر عن ابن عمر قال وجد عمر بن الخطاب ريحا عند الاحرام فقال ممن هذا الريح

معاوية فالقى ملحفة كانت عليه يعني مطيبة قلت لم يأخذ بهذا اهل الفقه لما صح عندهم من حديث

عائشة كأني انظر الى وبيص الطيب في مفرق رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ثلث من احرامه اخرجه
الشيخان قلت ... وجه الاستدلال استدامة الطيب السابق يجوز لان الابتداء يكره وعلى الثوب
لا يجوز لان الطيب يبقى في الثوب ... اول ... ابو بكر عن المسور بن مخرمة كانت تلبية
عمر لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك مرغوبا ومرهوبا
اليك ذا النعماء والفضل الحسن ابو بكر عن القاسم قال عمر يا اهل مكة ما لي اراكم مدهنين والحاج
شعثا غبرا اذا رايتم هلال ذي الحجة فاهلوا ابو بكر عن عطاء قدم عمر مكة فطاف سبعا ثم صلى ركعتين ثم
... ثم اهل بالحج في العشر ثم جاء مرة اخرى فاقام حتى الاضحى اذا كان يوم التروية اهل
... منطلق الى منى قلت وجه الجمع ان الاول استحباب لمن ... بمكة فاهلوا ابو بكر عن
... سيرين ... اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم الحج ... كانوا ... ابتاعا ابو بكر وعمر
وعثمان ابو بكر عن الاسود ان ابا بكر وعمر جردا ابو بكر عن ابي وائل خرجنا حجاجا ومعنا الصبي بن معبد
فاحرم بالحج والعمرة فقدمنا على عمر فذكر ذلك له فقال هديت لسنة نبيك صلى الله عليه وسلم ابو بكر عن طاوس
عن ابن عباس تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان واول من نهى عنها معاوية
ابو بكر عن ابن عباس سمعت عمر يقول لو اعتمرت ثم اعتمرت ثم حججت لتمتعت ابو حنيفة
عن ... عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب انه انما نهى عن الافراد فاما القران فلا قال محمد يعني بقوله نهى عن
الافراد افراد العمرة احمد بن حنبل عن ابي سعيد خطب عمر الناس فقال ان الله عز وجل رخص لنبيه ما
شاء وان نبي الله قد مضى لسبيله فاتموا الحج والعمرة لله كما امركم الله عز وجل احمد بن حنبل عن جابر بن
عبد الله تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع ابي بكر فلما ولي عمر بن الخطاب خطب الناس فقال
ان القرآن هو القرآن وان رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الرسول كانتا متعتان على عهد رسول الله صلى الله
عليه وسلم احدهما متعة الحج والاخرى متعة النساء ... بعده مالك وابو بكر عن ابن عمر ... هو
... فان ذلك اتم لحجكم وانتم ... ان عمر في غير اشهر الحج قلت وهذا اشد المواضع
التي ... فيها على عمر والاوجه عندي ان لكل كلام له محمل وكان عمر يختار الافراد ... في

المتعة

التمتع والقران أنا فوق أربعة [illegible] مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر [illegible] معناه تقديم طواف
القدوم قبل عرفات إلا فاحشة وجعل السعي بعد طواف القدوم أما قوله رخص [illegible]
ما العمرة فذلك خاص برأي ابنه أراد بذلك النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] الجاهلية من قولهم العمرة
في أشهر الحج من أفجر الفجور وأما الإفراد الذي نهى عنه فهو ترك طواف القدوم أبو بكر عن ابن
الخطاب عن يحيى بن سعيد حيث قرن أنه يذبح كبشا أبو بكر عن ابن عمر قال عمر إذا اعتمر في أشهر الحج ثم
[illegible] رجع فهي متعة أبو بكر عن يحيى بن الجزار سأل عمر عن العمرة وهو بمكة من أي موضع اعتمر فقال ائت
علي بن أبي طالب فسله فقال علي من حيث ابتدأت يعني من ميقات أرضه قال فأتى عمر فأخبره فقال ما أجد لك
إلا ما قال علي بن أبي طالب أبو بكر سأل عمر عن العمرة بعد الحج فقال هي خير من لا شيء قلت معناه أن العمرة من [illegible]
أفضل بكثير منه [illegible] العمرة في غير أشهر الحج أفضل بكثير من العمرة في أشهر الحج أبو بكر
عن صهيب بن الأحنف سمع عمر يقول إذا قدم الرجل [illegible] بالبيت سبعا ثم يصلي عند المقام ركعتين
الشافعي عن حنظلة بن طاوس سمعت عمر يقول أقلوا الكلام في الطواف فإنما أنتم في صلاة الشافعي
عن عبد الله بن أبي يزيد عن أبيه سأل عمر شيخا من بني زهرة فقال أخبرني عن بناء البيت فقال إن
قريشا كانت تقول لبناء البيت فعجزوا فتركوا بعضها في الحجر فقال له عمر صدقت أبو بكر عن عبد الله بن
عامر بن ربيعة أن عمر بن الخطاب [illegible] ما بين الحجر إلى الحجر [illegible] عن زيد بن أسلم عن أبيه أن عمر قال فيم الرملان
والكشف عن المناكب وقد أطأ الله الإسلام ونفى الكفر وأهله ومع ذلك لا ندع شيئا كنا نفعله على عهد
رسول الله صلى الله عليه وسلم أبو بكر عن سويد بن غفلة أن عمر التزم الحجر وقبله أبو بكر عن عابس بن ربيعة استلم عمر
الحجر وقبله وقال لولا أني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلك ما قبلتك أبو بكر عن يعلى بن أمية قال طفت مع
عمر فما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يستلم منها إلا الحجر قلت بلى قال فما لك به أسوة حسنة قلت بلى
أبو بكر عن وهب بن الأجدع أنه سمع عمر يقول يبدأ بالصفا ويستقبل البيت ثم يكبر سبع تكبيرات بين كل
تكبيرتين حمد الله وصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم ومسألة لنفسه وعلى المروة مثل ذلك أبو بكر [illegible]
سعيت مع عمر في بطن المسيل أبو بكر عن ابن [illegible] أن عمر كان [illegible] الذي كان [illegible] على [illegible]

[illegible] في المروة أبو بكر عن [illegible] ان عمر كان يلبي على الصفا والمروة [illegible]

[illegible] أبو بكر عن [illegible] ان ابا بكر وعمر كانا يقدمان ويهلان بالحج

[illegible] حرام [illegible] أبو بكر عن علقمة والاسود عن عمر انه جمع بين الظهر والعصر بعرفات

أبو بكر عن الاسود عن عمر انه صلاهما [illegible] أبو بكر عن ابي عثمان النهدي انه صلى مع عمر المغرب [illegible]

[illegible] والاسهل [illegible] ان لو ترك جمع الجمع وصلى كل صلوة في وقتها [illegible]

[illegible] بكر عن ابن ابي نجيح [illegible] سئل ابن عمر عن صوم يوم عرفة فقال حججت مع النبي صلى الله عليه وسلم فلم يصمه

وحججت مع ابي بكر فلم يصمه وحججت مع عمر فلم يصمه وحججت مع عثمان فلم يصمه وانا لا اصومه ولا آمر به ولا

[illegible] احمد بن حنبل عن عمرو بن ميمون صلى بنا عمر بن الخطاب بجمع الصبح ثم وقف وقال ان المشركين كانوا

لا يفيضون حتى تطلع الشمس وان رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] قبل ان تطلع الشمس

[illegible] عن عبد الله [illegible] عن [illegible] ان عمر خطب الناس بعرفة وعلمهم امر الحج فقال لهم فيما قال اذا

جئتم منى فمن رمى الجمرة فقد حل له ما حرم على الحاج الا النساء والطيب لا يمس احد نساء ولا طيبا حتى يطوف

بالبيت مالك في رواية اخرى مثله الا انه قال من رمى الجمرة وحلق او قصر ونحر هديا ان كان

معه فقد حل [illegible] الحديث قلت ترك الفقهاء قوله والطيب لما صح عندهم من حديث عائشة رضي الله عنها

ان النبي صلى الله عليه وسلم تطيب قبل طواف الافاضة أبو بكر عن ابن اسحق سئل عكرمة عن الاهلال

متى ينقطع فقال اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى رمى الجمرة وابو بكر وعمر أبو بكر عن ابراهيم كان

عمر يحج فلا يذبح شيئا حتى يرجع أبو بكر عن عمرو بن ميمون حججت مع عمر سنتين احديهما في السنة التي

[illegible] فيها كل ذلك يرمي جمرة العقبة من بطن الوادي أبو بكر عن الاسود رأيت عمر بن الخطاب

يرمي جمرة العقبة من فوقها قيل معناه يرمي على شيء فيها والاوجه عندي ان الاول للاستحباب

والثاني للجواز مالك عن نافع عن ابن عمر ان عمر قال من ضفر فليحلق ولا تشبهوا بالتلبيد مالك عن

[illegible] بن المسيب ان عمر قال من عقص رأسه او ضفر او لبد فقد وجب عليه الحلاق مالك عن نافع عن ابن

عمر ان عمر بن الخطاب قال لا يبيتن احد من الحاج ليالي منى من وراء العقبة مالك عن نافع زعموا

ان عمر بن الخطاب كان يبعث رجالا يدخلون الناس من وراء العقبة ... حدثنا ... ان النبي صلى الله عليه وسلم

وابا بكر وعمر كانوا يرمون الجمار ابو بكر ... ان عمر بن الخطاب رمى الجمرة ...

الجمرة فعلاها بالدرة ... مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان يقف عند الجمرتين ...

حتى يمل القائم ابو بكر عن سليمان بن ربيعة نظرنا عمر في الجمرة الثالثة ... لم يقف عندها مالك

بلغه ان عمر بن الخطاب خرج من الغد يوم النحر حين ارتفع النهار شيئا فكبر فكبر الناس بتكبيره ثم خرج

الثانية من يومه ذلك بعد ارتفاع النهار فكبر فكبر الناس بتكبيره ثم خرج حين زاغت الشمس فكبر فكبر الناس بتكبيره حتى يتصل

التكبير ويبلغ البيت فيعرف الناس ان عمر قد خرج يرمي ابو بكر عن عطاء ان عمر ارخص للرعاء ان يبيتوا على غير منى عن

عبد الله بن مسعود صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم ركعتين يعني بمنى ومع ابي بكر وعمر ركعتين ابو بكر عن عمران

حصين ومع ابي بكر [illegible] ابو بكر عن عمرو بن شعيب ان عمر جمع بمنى ابو بكر عن الزهري ان عمر صلى

بالمحصب الجمعة ... صلاة الظهر ابو بكر عن عمر ... ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كانوا ينزلون ...

مالك عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب قال لا يصدرن احد من الحاج حتى يطوف بالبيت فان آخر النسك الطواف بالبيت

مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب رد رجلا من مر الظهران لم يكن ودع البيت حتى ودع ابو بكر عن عطاء

طاف عمر بن الخطاب بعد الفجر ثم ركب حتى اذا اتى ذا طوى نزل فلما طلعت الشمس وارتفعت صلى ركعتين

قال ركعتان مكان ركعتين ابو بكر وابو داود عن ابي ... بن عبد الله بن اوس الثقفي سالت عمر بن الخطاب عن

المراة تطوف بالبيت ثم تحيض فقال ليكن آخر عهدها بالبيت فقال الحارث كذلك افتاني رسول الله صلى الله

عليه وسلم فقال عمر اربت عن يديك سالتني عن شيء سالت عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم لكيما اخالف ابو بكر عن القاسم بن

محمد في امراة زارت البيت يوم النحر ثم حاضت قبل النفر قال يرحم الله عمر كان اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم يقولون

قد فرغت الا عمر فانه كان يقول يكون آخر عهدها بالبيت قلت ترك الناس قول عمر فيها لما ثبت عندهم

قصة صفية وغيرها ... ايها الناس ... ان تقيم بمكة حتى تودع البيت الا لحاجة لا تجد منها بدا ابو بكر

عن ابن عمر نهى ان يحرم المحرم [illegible] المصبوغ بالورس والزعفران مالك عن ابي الغطفان المري ان اباه طريفا

تزوج امراة وهو محرم فرد عمر نكاحه ابو بكر عن ابن عمر كان ... بالخلوق من البحر بالجحفة فتقام فيه ...

ما يجب ... عليه ... مالك عن ... ابن الخطاب ... بمنية ... عمر

... عمر ... على ناس أصيب ... أبو بكر عن الحسن أن عمر بن الخطاب كان

... الطير إذا صيد ... يعني في الإحرام أبو حنيفة عن أبي سلمة عن رجل عن أبي هريرة مررت في أهل ...

... لحم الصيد ... الحلال ... المحرم أن يأكل المحرم فأفتيتهم بأكله وفي نفسي منه شيء ثم قدمت على عمر

... فقال لو أفتيتهم بغير ذلك لم ... ما بقيت مالك عن ربيعة بن عبد الله

بن الهدير أنه رأى عمر بن الخطاب يقرد بعيرا له في طين بالسقيا وهو محرم مالك عن أبي الزبير المكي عن جابر بن عبد الله

أن عمر بن الخطاب قضى في الضبع بكبش وفي الغزال بعنز وفي الأرنب بعناق وفي اليربوع بجفرة مالك عن

عبد الملك بن قرير عن محمد بن سيرين أن رجلا جاء إلى عمر بن الخطاب فقال إني أجريت أنا وصاحب لي فرسين

نستبق إلى ثغرة ثنية فأصبنا ظبيا ونحن محرمان فماذا ترى فقال عمر لرجل إلى جنبه تعال حتى أحكم أنا وأنت قال فحكما

عليه بعنز فولى الرجل وهو يقول هذا أمير المؤمنين لم يستطع أن يحكم في ظبي حتى دعا رجلا يحكم معه فسمع عمر قول الرجل

فسأله هل تقرأ سورة المائدة قال لا قال فهل تعرف هذا الرجل الذي حكم معي فقال لا فقال عمر لو أخبرتني أنك تقرأ

سورة المائدة لأوجعتك ضربا ثم قال إن الله تبارك وتعالى يقول في كتابه يحكم به ذوا عدل منكم هديا بالغ

الكعبة وهذا عبد الرحمن بن عوف مالك عن زيد بن أسلم أن رجلا جاء إلى عمر بن الخطاب فقال يا أمير المؤمنين

إني أصبت جرادات بسوطي وأنا محرم فقال له عمر أطعم قبضة من طعام مالك عن يحيى بن سعيد أن رجلا جاء إلى عمر بن

الخطاب فسأله عن جرادة قتلها وهو محرم فقال عمر لكعب تعال حتى نحكم فقال كعب درهم فقال عمر لكعب إنك

لتجد الدراهم لتمرة خير من جرادة أبو بكر عن الحكم عن شيخ من أهل مكة أن حماما كان على البيت فخرقت على يد عمر فأشار

بيده فطار فوقع على بعض بيوت أهل مكة فجاءت حية فأكلته فحكم عمر على نفسه بشاة أبو بكر عن سعيد بن المسيب أن

رجلا أتى عمر متمتعا قد فاته الصوم في العشر فقال له اذبح شاة قال ليس عندي قال سل قومك قال ليس ههنا أحد

من قومي قال فأعطه يا معيقيب ثمن شاة أبو بكر عن مجاهد قال عمر من أهدى هديا تطوعا فعطب فلا يأكل

منه شيئا فإن أكل فعليه البدل أبو بكر عن ابن أبي مليكة قال عمر لا تقيموا بعد النفر إلا ثلاثا مالك عن يحيى بن سعيد

أنه قال أخبرني سليمان بن يسار أن أبا أيوب الأنصاري خرج حاجا حتى إذا كان بالنازية من طريق مكة أضل

رواحله

وروى انه قدم على عمر بن الخطاب يوم النحر فذكر ذلك له فامره ان يصنع ما يصنع المعتمر ثم قد حللت فاذا

ادركك الحج قابلا فحج واهد ما استيسر من الهدي مالك عن نافع عن سليمان بن يسار ان هبار بن الاسود جاء

وعمر بن الخطاب ينحر هديه فقال يا امير المؤمنين اخطانا العدة كنا نرى ان هذا اليوم يوم عرفة فقال عمر اذهب الى مكة

فطف انت ومن معك وانحروا هديا ان كان معكم ثم احلقوا او قصروا وارجعوا فاذا كان عام قابل فحجوا واهدوا

فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا رجع ابو بكر عن ابن السائب ان عمر امر رجلا ... ابو بكر ... اسلم ...

الخطاب ... من الا ... فقال عمر ... الراكب ابو بكر عن عبد الله بن عامر

خرجت مع عمر بن الخطاب ... مضطرا ... حتى رجع قيل له ... كان ... الشيء

... كتاب ... مالك ان عمر بن الخطاب قال لا يبع في سوقنا الا من تفقه في الدين قلت معناه وجوب

علم احكام البيوع ... عن ابن عباس ان عمر بن الخطاب بلغه ان رجلا باع خمرا فقال قاتل الله فلانا

باع الخمر اما علم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قاتل الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها ...

في رواية الزعفراني عن ابن عمر قال البيعان بالخيار ما لم يتفرقا ... ان عمر قال البيع صفقة او خيار ...

حدا فان ... قيل ان صح البيع صفقة بعد التفرق او خيار قلت يحتمل ان يكون معناه البيع اما صفقة نافذة

او خيار وذلك للبيع ... عن الشعبي ان عمر بن الخطاب اخذ من رجل فرسا على سوم فحمل عليه رجلا فعطب فخاصمه الرجل

فقال اجعل بيني وبينك رجلا فقال الرجل اني ارضى بشريح العراقي فاتوا شريحا فقال شريح لعمر اخذته صحيحا سالما فانت له ضامن

حتى ترده صحيحا سالما فاعجب القاضي عمر بن الخطاب فبعثه قاضيا قلت ... على ان ...

بسوم الشراء مضمون مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان معاوية بن ابي سفيان باع سقاية من ذهب او ورق

باكثر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهى عن مثل هذا الا مثلا بمثل فقال له معاوية

ما ارى بمثل هذا باسا فقال ابو الدرداء من يعذرني من معاوية انا اخبره عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويخبرني

عن رايه لا اساكنك بارض انت بها ثم قدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب فذكر ذلك له فكتب عمر بن الخطاب الى

معاوية بن ابي سفيان ان لا تبيع مثل ذلك الا مثلا بمثل وزنا بوزن مالك عن نافع عن عمر بن الخطاب قال لا تبيعوا

الذهب بالذهب الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تبيعوا الورق بالورق الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها

على بعض ولا تبيعوا منها غائبا بناجز وان استنظرك الى ان يلج بيته فلا تنظره اني اخاف

عليكم الرماء والرماء هو الربا مالك عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر نحوه مالك عن ابن شهاب عن مالك

بن اوس بن الحدثان النصري انه التمس صرفا بمائة دينار قال فدعاني طلحة بن عبيد الله فتراوضنا حتى اصطرف مني واخذ الذهب

يقلبها في يده ثم قال حتى ياتي خازني من الغابة وعمر بن الخطاب يسمع فقال عمر والله لا تفارقه حتى تاخذ منه

ثم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الذهب بالورق ربا الا هاء وهاء والبر بالبر ربا الا هاء وهاء والتمر

بالتمر ربا الا هاء وهاء والشعير بالشعير ربا الا هاء وهاء ابن ماجه وغيره عن عمر قال ان النبي صلى الله عليه

وسلم توفي ولم يبين الربا والريبة هذا او نحوه ابو بكر عن سعيد بن المسيب قال لا تسلفوا في الزرع حتى يبلغ

مالك وغيره النهي عن بيع الزرع حتى يشتد الحب ومثل بيع الثمر قبل بدو صلاحه والاسلام

فيهما الاستتار قبل وجود المبيع ومعناه عند ابي حنيفة النهي عن السلم قبل وجود المسلم فيه مالك عن نافع عن ابن عمر

ان عمر بن الخطاب قال من باع عبدا وله مال فماله للبائع الا ان يشترطه المبتاع روي مثل ذلك عن ابن عمر

عن النبي صلى الله عليه وسلم وصح الوجهين كلاهما الزهري البيهقي مالك عن نافع ان حكيم بن حزام ابتاع

طعاما امر به عمر بن الخطاب للناس فباع حكيم الطعام قبل ان يستوفيه فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فرده عليه

وقال لا تبع طعاما ابتعته حتى تستوفيه مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود

ان عبد الله بن مسعود ابتاع جارية من امراته الثقفية واشترطت عليه انك ان بعتها فهي لي بالثمن

الذي تبيعها به فسال عبد الله بن مسعود عن ذلك عمر بن الخطاب فقال عمر بن الخطاب لا تقربها وفيها

شرط لاحد البخاري عن ابن ابي اوفى كنا نسلف في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر في الحنطة

والشعير والتمر والزبيب الى قوم ما هو عندهم مالك عن يونس بن يوسف عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب

مر بحاطب بن ابي بلتعة وهو يبيع زبيبا له في السوق فقال له عمر بن الخطاب اما ان تزيد في السعر واما

ان ترفع من سوقنا الشافعي عن القاسم بن محمد عن عمر انه مر بحاطب بسوق المصلى وبين يديه غرارتان فيهما

زبيب فساله عن سعرهما فسعر له مدين لكل درهم فقال له عمر قد حدثت بعير مقبلة من الطائف تحمل زبيبا

وهم يعتبرون بسعرك فاما ان ترفع في السعر واما ان تدخل زبيبك البيت فتبيعه كيف شئت ...

مر جاسه نفسه ثم اتى باطيا في دابته فقال له ان الذي [illegible] يتجر فيه مني ههنا انما هو شيء ابيح
الخبير لاهل البلد حيث شئت منه وكيف شئت فيه ما لكن بمعنى عن اصحاب ما عكره فيه
لا يجد رجال بايديهم فمعوا منه اشياء الى [illegible] من ارزاق الله [illegible] فيحكمون عليها وكذا يا [illegible]
[illegible] على [illegible] وضعيف [illegible] فيه كيف [illegible] كيف [illegible] ما كان [illegible] ابن عمر
بن الخطاب [illegible] فقال ان الاشجع [illegible] رضي منه [illegible] ان [illegible]
حاجة [illegible] بن [illegible] كان له دين [illegible] بالعداة [illegible] واياكم والدين فان اوله هم واخره
حرب [illegible] ان عمر بن الخطاب قال في رجل اسلف طعاما على ان يعطيه اياه في بلد آخر فكره ذلك عمر بن
الخطاب قال ابن الجوزي [illegible] عن زيد بن اسلم عن ابيه في قصة خروج عبد الله وعبيد الله الى العراق فلما مرا [illegible]
اذا يا [illegible] انهما [illegible] فربحا في ذلك فقال عمر اكل الجيش اسلفه اسلفكما قالا لا فقال عمر بن
الخطاب ابنا امير المؤمنين فاسلفكما اديا المال وربحه فاما عبد الله فسكت واما عبيد الله فقال ما ينبغي لك يا امير المؤمنين
هذا لو نقص المال او هلك لضمناه فقال ادياه فقال رجل من جلسائه يا امير المؤمنين لو جعلته قراضا فقال عمر
قد جعلته قراضا فاخذ عمر راس المال ونصف ربحه واخذا نصف ربح المال قال المزني وجه جعل عمر نصف
ربح ابنيه للمسلمين عندي انهما اجازوا ثمن [illegible] فيهما البخاري والبغوي ان عمر قال ما بال [illegible] ان احدهم
بالبدنة عنده فان اشتطر وان جاوز بالبدنة فلم كذا البغوي ان الصعب بن جثامة قال [illegible] رسول
صلى الله عليه وسلم لا حمى الا لله ولرسوله قال الزهري وقد كان لعمر بن الخطاب حمى بلغني انه كان يحميه
لابل الصدقة مالك في الشافعي عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب استعمل مولى يقال له هني مالك عن زيد بن اسلم
عن ابيه ان عمر بن الخطاب استعمل مولى له يدعى هنيا على الحمى فقال يا هني اضمم جناحك عن الناس واتق دعوة
المظلوم فان دعوة المظلوم مجابة وادخل رب الصريمة والغنيمة واياي ونعم ابن عفان وابن عوف فانهما
ان تهلك ماشيتهما يرجعا الى المدينة الى زرع ونخل وان رب الصريمة والغنيمة ان تهلك ماشيته ياتني
ببنيه فيقول يا امير المؤمنين افتاركهم انا لا ابا لك فالماء والكلا ايسر علي من الذهب والورق وايم الله
انهم ليرون اني قد ظلمتهم انها لبلادهم ومياههم قاتلوا عليها في الجاهلية واسلموا عليها في الاسلام

والذي نفسي بيده لولا ان الذي اعد ... في سبيل الله ما حبست عليهم منها شبرا البغوي روى ان عمر

بث الزكاة فكف عن التطليب ... والجمهور ان الحمى للمصلي بنفسه حرام ولنعم بيت المال لمصلحة

المسلمين جائز وهو معنى قوله صلى الله عليه وسلم لا حمى الا لله ولرسوله البغوي روى عنه انه اقطع كذا شرط

... ابو بكر عن الحكم قال عمر من ملك ذا رحم محرم ... ابو بكر عن الزهري قضى ابو بكر وعمر ان الحر

يعتق البتة ابو بكر عن بكر بن خالد المخزومي ان رجلا ... على غلام من الصنعان مثل صاعه فارتفعا

الى عمر بن الخطاب فقال اتعلم تحبك غلاما من الصنعان مثل صاع عنه فرقه الى الرق ابو بكر عن الشعبي ان عمر كتب

الى ... بارض فارس ان لا تبيعوا السبي فيها حلقة فقد ... ابو بكر عن خالد بن ... الجراحي ملكته

شهدت عمر بن الخطاب باع ابلا من ابل الصدقة ... ابو بكر عن مجاهد بن ابي عياض قال عمر اذا مر احد

ببستان فليأكل ولا يتخذ خبنة ابو بكر عن عبيد الله قال عمر منها احتكر طعاما ثم تصدق ... ارسال ربح لم يكفر

الله عنه ان انس بن مالك كاتب غلاما له على مال فجاءه الرجل فاراد المكاتب تعجيلها ليعتق فامتنع انس

منه قبولها وقال لا اخذها الا عند حلولها فاتى المكاتب عمر بن الخطاب فذكر ذلك فقال عمر ان انسا يريد

الميراث فامره فاخذها منه واعتقه ذكره البيهقي في باب انه اذا اتاه بحقه قبل محله فلا ضرر عليه في اخذه

البيهقي عن ابي العوام البصري كتب عمر الى ابي موسى الاشعري والصلح جائز بين المسلمين الا صلحا احل حراما

او حرم حلالا الشافعي ان عمر بن الخطاب اعطى مال يتيم مضاربة البيهقي عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب

قال ايما رجل اكرى كراء فجاوز صاحبه ذا الحليفة فقد وجب كراؤه ولا ضمان عليه قال البيهقي يريد به

المكتري يتكاراها الى مكان فجاوزه ... والضمان عليه وما اكترى اذا لم يتعد مالك والشافعي عن ابن عمر ان عمر بن

الخطاب قال من اعطى رجلا ... ما لك والشافعي ان الضحاك بن خليفة ساق خليجا له من العريض

فاراد ان يمر به في ارض محمد بن مسلمة فابى محمد فكلم فيه الضحاك عمر بن الخطاب فدعا عمر ابن مسلمة فامره ان يخلي

سبيله فقال محمد بن مسلمة لا فقال لم تمنع اخاك ما ينفعه وهو لك نافع تشرب منه اولا وآخرا ولا يضرك فقال محمد

لا فقال عمر والله ليمرن به ولو على بطنك ... عن ابن عمر ان عمر قال يا رسول الله اني اصبت ارضا بخيبر لم اصب

مالا قط انفس الي ولا اعظم عندي منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئت حبست اصلها

بمرة ... معه عن عمر انه لا يباع اصلها ولا يوهب ولا يورث ... في الغزاة وفي العريّ ...
... ابن السبيل ... والحاج ... ووليها ان ياكل منها بالمعروف ... غير ...
وفي رواية غير متاثل مالا ... الشافعي عن عمرو ... اسلم ... عمر بن الخطاب قال من وهب هبة ...
... وجه الصدقة ... فانه يرجع فيها ... ومن وهب هبة يرى انما اراد الثواب فهو على هبته يرجع فيها ...
... منها مالك والشافعي عن معاوية بن عبد الله بن بدر الجهني ان اباه اخبره انه نزل منزل قوم بطريق
الشام فوجد صرة فيها ثمانون دينارا فذكرها لعمر بن الخطاب فقال له عمر عرفها على ابواب المساجد واذكرها
... سنة ... من الشام سنة فاذا مضت السنة فشانك بها زاد في الرواية فان عرفت ... الا فهي
لك ... ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امرنا بذلك ... ابن شهاب كانت ضوال الابل في زمان عمر بن
الخطاب ابلا مؤبلة تناتج لا يمسها احد حتى اذا كان زمان عثمان بن عفان امر بمعرفتها وتعريفها فاذا جاء صاحبها
اعطي ثمنها مالك والشافعي عن ابن شهاب عن سنين بن ابي جميلة رجل من بني سليم انه وجد منبوذا في زمان عمر بن
الخطاب فجاء به عمر بن الخطاب فقال ما حملك على اخذ هذه النسمة قال وجدتها ضائعة فاخذتها فقال له عريفه
يا امير المؤمنين انه رجل صالح قال كذلك قال نعم قال عمر اذهب فهو حر ولك ولاؤه وعلينا نفقته ...
ولاؤه اي ... والقيام بحفظه كتاب النكاح ابو بكر عن طاوس قال عمر لرجل ما يمنعك من النكاح الا عجز
او فجور ابو بكر عن ابراهيم بن محمد بن المنتشر قال عمر ابتغوا الغنى في الباءة الشافعي بلغنا ان عمر بن
الخطاب قال ... من ترك النكاح بعد هذه الآية ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله ابو بكر عن سالم
عن ابيه قال لا تكرهوا فتياتكم على الدميم من الرجال فانهن يحببن من ذلك ما تحبون ابو بكر عن عاصم قال عمر بن
الخطاب ما بقي من اخلاق الجاهلية شيء الا اني لست ابالي اي الناس نكحت وايهم انكحت ابو بكر عن ابراهيم بن محمد
بن طلحة قال عمر لامنعن فروج ذوات الاحساب من النساء الا من الاكفاء ... وجه التطبيق ان الكفاءة حق للمراة
وولي ... فان اسقطاها ... الرواية ... ذلك ... ابو بكر عن عبد
الرحمن بن معبد ان عمر رد نكاح امراة نكحت بغير اذن وليها ابو بكر عن ... عن عمر قال لا نكاح الا بولي
ابو بكر عن عمرو بن ابي سفيان قال عمر لا تنكح المراة الا باذن وليها وان نكحت بغيره او باذن سلطان

ابو بكر عن طاوس ان عمر اتي بامراة قد حملت فقالت تزوجني فلان فقال [illegible] زوجها بشهادة [illegible] ولي

[illegible] بينهما [illegible] ابو بكر عن عكرمة بن خالد جمعت الطريق ركبا فجعلت امراة

منهم ثيب امرها الى رجل من القوم غير ولي فانكحها فبلغ ذلك عمر فجلد الناكح والمنكح فرق بينهما ابو بكر عن بكير تزوجت

امراة ليس لها ولي ولا بينة فكتب الى عمر فكتب ان يجلدا مائة وكتب الى الامصار ايما امراة تزوجت بغير

[illegible] بمنزلة الزانية ابو بكر عن ابراهيم قال عمر [illegible] في نفسها [illegible] مالك والشافعي

عن ابي [illegible] عن [illegible] لا تنكح المراة الا باذن وليها او ذي الراي من اهلها او السلطان مالك والشافعي

عن ابي الزبير ان عمر اتي بنكاح لم يشهد عليه الا رجل وامراة فقال هذا نكاح السر ولا اجيزه ولو تقدمت فيه لرجمت

الشافعي عن الحسن [illegible] سعيد بن المسيب ان عمر قال [illegible] الشافعي [illegible] الذي يروي حجاج بن

ارطاة عن عطاء عن عمر انه اجاز شهادة النساء مع الرجل في النكاح منقطع [illegible] الشافعي واحمد

بن حنبل في خطبة عمر بالجابية قوله ولا يخلون الرجل بامراة فان الشيطان ثالثهما ابو بكر عن حميد بن هلال

عمر الا لا يدخل رجل على امراة الا [illegible] ذات محرم [illegible] قال [illegible] الموت البيهقي [illegible] عن عمر بن الخطاب

كتب الى ابي عبيدة بن الجراح اما بعد فانه بلغني ان نساء [illegible] المسلمات يدخلن الحمامات مع نساء اهل الكتاب

فامنع ذلك وحل دونه و في رواية فانه لا يحل لامراة تؤمن بالله واليوم الاخر ان ينظر الى عورتها الا اهل

ملتها ابو بكر عن سعيد بن المسيب قال عمر ايما عبد نكح حرة فقد اعتق نصفه وايما حر نكح امة فقد ارق نصفه ابو بكر

عن عمر انه نهى ان يتزوج الحر الامة ابو بكر عن شقيق تزوج حذيفة يهودية فكتب اليه عمر ان خل سبيلها

فكتب اليه اتزعم انها حرام فاخلي سبيلها فكتب اليه اني لا ازعم انها حرام ولكني اخاف ان تعاطوا

المومنات منهن ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن حذيفة بن اليمان انه تزوج يهودية بالمداين فكتب اليه

عمر بن الخطاب ان خل سبيلها فكتب اليه احرام هي يا امير المومنين فكتب اليه اعزم عليك ان لا تضع كتابي

حتى تخلي سبيلها فاني اخاف ان يقتدي بك المسلمون فيختاروا نساء اهل الذمة لجمالهن وكفى بذلك فتنة

لنساء المسلمين ابو بكر [illegible] عبيد الله بن عبد الله [illegible] ان اباه سال عمر عن جمع الام وابنتها من ملك اليمين فقال ما احب

ان اجيزهما جميعا ابو بكر عن ابي بصرة جاء رجل الى عمر فقال ان لي [illegible] وليدة وابنتها واتيتهما قد اعجبتني

اما انا ظاهر فلان آية احلت وآية حرمت اما انا فلم اكن لافعله فقلت ... [illegible]

قوله ... من المحصنات ... الكم من قبلكم او ما ملكت ايمانكم ... الآية الا ... ما حرم عليه و

او ما ملكت ايمانكم في الامر حبل لا يجاوز مثل ذلك ... الا وهو سدي ان قوله ... ان يحصنوا ... [illegible]

في سياق المنكوحات ... اريد به الجمع بالنكاح لانه ... ان الجمع في البيت ... في الملك ... [illegible]

ليس بمحرم فلا بد للجمع المنهي عنه من محل وما هو الا النكاح في سياق الآية وقوله ... الذين هم لفروجهم حافظون

الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم في بيان ما احل الله فكان عمر بن الخطاب ... ان يجمعوا

حرمت ... ما نوى ... الا ... المكاتب وقوله والذين هم لفروجهم حافظون ... من جهة العموم واخرج

ابو بكر عن عبد الرحمن بن غنم عن عمر قال لها ... فقال عمر ان مقاطع الحقوق عند

الشروط ... البيهقي رويا عن عمر بن الخطاب ... تزوج امراة وشرط لها ان لا يخرجها قال يوضع عنه الشرط

وقال المرأة مع زوجها ابو بكر عن زيد بن وهب ... عمر ان اعرابيا نكح المهاجرة حتى يخرجها من دار

الهجرة قلت وبه قال الاوزاعي واحمد واسحاق ... فاراد ان يخرجها امر بالطلاق وابو حنيفة

الى الثاني والاول ... من حديث عمر الشافعي عن عبد الله بن عتبة عن عمر بن الخطاب انه قال ينكح العبد امرأتين

ويطلق تطليقتين وتعتد الامة حيضتين وان لم تكن تحيض فشهرين او شهرا ونصفا ابو بكر عن الحكم اجمع

اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم على ان المملوك لا يجمع من النساء فوق اثنتين مالك والشافعي عن سعيد

بن المسيب وعن سليمان بن يسار ان طليحة الاسدية كانت تحت رشيد الثقفي فطلقها فنكحت في عدتها فضربها

عمر بن الخطاب وضرب زوجها بالمخفقة ضربات وفرق بينهما ثم قال عمر بن الخطاب ايما امرأة نكحت في عدتها فان

كان زوجها الذي تزوجها لم يدخل بها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدتها من زوجها الاول ثم كان الآخر

خاطبا من الخطاب فان كان دخل بها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدتها من زوجها الاول ثم اعتدت من

الآخر ثم لا ... ابدا وقال سعيد المسيب لها مهرها بما استحل منها قال البيهقي قال الشافعي في القديم لا

يجتمعان ابدا ثم رجع وذكر الثوري في جامعه ... ان رجلا خطب الى رجل

ابنته فذكر انها قد كانت احدثت فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فضربه او كاد يضربه ثم قال ما لك وللخبر ابو بكر

... فذهبت معها ان رجلا يجامعها فقالت اخشى ان افتضح الى قد تعبت فاتى عمر فقال ... فيما
ثم قال فتزوجها ... [illegible] ... بجواز نكاح الزانية وفيه ... [illegible] ... زناها
علموا ما [illegible] ولا اربا ما الزوج ... فهذه حالة عيبا ... الاصل هو تصحيب البراءة فلعول
عمر بن الخطاب ... النكاح ... الزانية على ...
[illegible] ... ابوبكر عنه الحسن ان رجلا تزوج امراة فاسر ذلك ...
... فراه ... فقد فيها فواصمه الى عمر بن الخطاب ... يا امير المؤمنين ...
كان ... لا اعلم ... تزوجها فقال ... تزوجت امراة علي ... فاحفية
ذلكم ... فمن شهدكم ... شهدت ... وقال اعلنوا هذا النكاح وحصنوا
هذه الفروج ابوبكر عن محمد بن سيرين ... عمر كان اذا سمع صوتا انكره وسال عنه فان قيل عرس او
ختان اقره البغوي ... ان عمر وعثمان دعيا الى طعام فاجابا فلما خرجا قال عمر لعثمان لقد شهدت
طعاما وددت اني لم اشهده قال وما ذاك قال خشيت ان يكون جعل مباهاة ابوبكر والبغوي عن ابي
العجفاء السلمي عنه عمر قال الا لا تغالوا في مهور النساء فانها لو كانت مكرمة في الدنيا او تقوى عند الله لكان
احقكم بها محمد صلى الله عليه وسلم ما تزوج شيئا من نسائه ولا زوج شيئا من بناته الا على اثنتي عشرة اوقية ابوبكر
عن ابن سيرين ان عمر رخص ان تصدق المراة ... الشافعي عن محمد بن سيرين ان الاشعث بن قيس صحب رجلا
فراى امراته ناعجبته فتوفي في الطريق فخطبها الاشعث بن قيس فابت ان تتزوجه الا على حكمها فتزوجها
على حكمها ثم طلقها قبل ان تحكم فقال احكمي فقالت احكم فلانا وفلانا رقيقا كانوا لابيه من تلاده
فقال احكمي غير هؤلاء فابت فاتى عمر فقال يا امير المؤمنين عجزت ثلاث مرات ... فقال ... امراة
... تزوجتها على حكمها ثم طلقتها قبل ان تحكم فقال عمر امراة من المسلمين قال الشافعي
يعني لها مهر امراة من المسلمين ابوبكر عن النخعي عن عمر نحو ذلك الا انه قال ارضها ارضها ...
نحو ذلك الا ... مالك ... عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب قضى في المراة يتزوجها الرجل
انها اذا ارخيت الستور فقد وجب الصداق ... في القديم ... عمر ويقول عمر اعلم بكتاب الله

وقد يحمل ... اراد الله بالتي طلقت قبل ان تمس التي لم يدخل بها ... ثم رجع ... [illegible]

... جاء عنه في ظاهر الكتاب طلقت بكل الجمع بين قوله ... بين ظاهر الكتاب ... اذا ... [illegible]

لم يمسها فالقول ... ثلاثا وان قال ... [illegible] ... وان لم

... بينه وبين ... في ... الاول ... فان نيته فالطلق ... قول عمر

الطلاق ان ابا الصهباء ... ابن عباس انما كانت الثلاث على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم تجعل واحدة

وابي بكر وثلاثا من امارة عمر فقال ابن عباس نعم ... [illegible]

وابي بكر وسنتين من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة فقال عمر بن الخطاب ان الناس ...

اناة فلو امضيناه عليهم قلت ... رضي قال ... بعد وفاة النبي صلى الله عليه وسلم

وانقطاع الوحي ... ثلاث روايات ... معناه قول الرجل انت طالق انت طالق انت طالق ان قصد

الايقاع يجعل ... الثلاث وان قصد التوكيد فواحدة وكانوا في الزمن الاول يقصدون في ... اذا

واحدة فلما رأى عمر في زمانه امور ... الزمهم الثلاث ... معناه ... قول الرجل لغير المدخول بها

انت طالق ثلاثا ... واحدة ... وعليه الجمهور ... العلم انها

ثلاث ... معناه ... كان عمر ... واحدة فلما تتابع الناس ... الزمهم الثلاث ...

... ان قوله ... الطلاق ... انت طالق ثم يقول انت طالق ثم يقول

انت طالق ثم يقول انت طالق فاختصر كلامه وقال انت طالق ثلاثا فهو ... واحدة في ... مرات

دفعات في المعنى فكان ... زمان النبي صلى الله عليه وسلم ... لهم الامر ...

وسلم عن ذلك ... كثيرا ما ... الى الاحتمال الاول ... في زمان الصديق فلما كان عمر ...

... بالمعنى ... الخلافة ... نظائر كثيرة ... حديث بيع

امهات الاولاد في زمان النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر ثم نهى عمر ... [illegible]

... ثم الى عمر بن الخطاب فذكر ذلك فقال ... على ذلك ... [illegible]

... واشد ... عمر ... الامر ... الواحدة

[illegible] في مثل هذا [illegible] ان [illegible] يتربص [illegible] امرأت [illegible] فقال عمر ما زوجت بذلك قال [illegible]
[illegible] والنساء كثيرة [illegible] قلت قال [illegible] فرده عليه قال [illegible] فهو [illegible] من [illegible]

[illegible] عمر الا انه [illegible] كما [illegible] كلمة [illegible] لم يرد به زيادة على [illegible]
[illegible] مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب [illegible] زوجها ثم [illegible]
[illegible] اربع سنين ثم [illegible] اربعة اشهر وعشرا ثم تحل قال مالك وادركت بعض الناس ينكرون الذي قال [illegible]

[illegible] في صداقها [illegible] في امرأته [illegible] مالك [illegible] ان عمر
[illegible] زوجها [illegible] ثم يراجعها [illegible] رجعة [illegible]

[illegible] فتزوجت [illegible] دخل بها زوجها الآخر [illegible] زوجها الاول الذي كان طلقها [illegible]
[illegible] سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان قالا في امرأة المفقود تربص اربع سنين وتعتد اربعة
اشهر وعشرا [illegible] عن سعيد بن المسيب ان عمر وعثمان قالا ان جاء زوجها خير بين امرأته وبين الصداق [illegible]
ابو بكر بن [illegible] رجل غاب عن امرأته فبلغها انه مات فتزوجت ثم جاء الزوج الاول فقال عمر يخير
الزوج الاول بين الصداق وامرأته فان اختار الصداق تركها مع الزوج الآخر وان شاء اختار امرأته قال
[illegible] الصداق [illegible] الآخر [illegible] ويفرق بينه وبينها ثم تعتد ثلاث حيض ثم ترد الى الاول قلت [illegible]
[illegible] الشافعي في الجديد [illegible] بعض الحديث [illegible] مالك [illegible] المفقود [illegible]
[illegible] في عمومات الشرع [illegible] انه فوت الامساك بالمعروف فوجب عليه التسريح باحسان
[illegible] في التسريح [illegible] القاضي [illegible] ماله [illegible] انه ميت في ظاهر الحال فيحكم
بالظاهر وعلى الاول قول [illegible] لانه محكوم عليه بالتفريق بينه وبين زوجته فكان كالمطلق لها
فلا يرجع اليها الا ان عدتها كعدة المتوفى عنها زوجها لان الزوج غائب بمنزلة الميت ونظائره كامرأة
المجنون [illegible] وعلى الثالث حكمه بمنزلة [illegible] بلغها ان زوجها [illegible] فاعتدت ثم تزوجت ثم حضر الزوج فكان
[illegible] عمر قد رد الحكم الى الامرين [illegible] القولين [illegible]
[illegible] الشافعي الى الاول [illegible] ما روي [illegible] عن عمر [illegible] والله اعلم

[illegible]

يجتهد الا ان مالك عن القاسم بن محمد ان رجلا جعل امر امرأته بيدها فطلقت نفسها ثم تزوجها زمن عمر بن الخطاب انه

[illegible] يجوز ان يكون كما قال القاسم قلت نعم ... فهذا في مسئلة اصحاب الخلاف [illegible]

[illegible] وفعل عمر بن الخطاب ... مجاز اليمين ... الطلاق [illegible] ... ابن مالك [illegible]

[illegible] سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب قال ايما امرأة طلقت فحاضت حيضة او حيضتين ثم رفعتها حيضتها فانها تنتظر

تسعة اشهر فان بان بها حمل فذاك والا اعتدت بعد التسعة الاشهر ثلثة اشهر ثم حلت ... مالك عن ابيه [illegible]

عمر بن الخطاب يجوز ان المرأة طلقها زوجها تطليقة واحدة [illegible] ثم تعتق [illegible]

عنها او ... [illegible] الاجل فانما تكون عدتها على ما بقي من طلاقها [illegible]

قال ايما وليدة ولدت من سيدها فانه لا يبيعها ولا يهبها ولا يورثها وهو يستمتع بها فاذا مات فهي حرة [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب ... فقد ... سيدها [illegible] اصابها فاعتقها قلت [illegible] سعيد ... حديث النبي

صلى الله عليه وسلم ... ولا تباع ... المعتق الا العبد ... في بعض العقود ونقض

بعضها ... ذلك ... فاما ... السيد ... حكم الله فيه ظهرت ... كونه ... حجة

... العتق ... عن الملك ... ذلك كما ... في وضع العدة

... ابو حنيفة ... ابراهيم عن عمر بن الخطاب في الرجل ... الى امرأة ... لم يقدم الاول

الاجل فانه ... المرأة وان شاء الصداق محمد بن الحسن بلغنا عن عمر وعلي وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابي

وقاص وحذيفة انهم لم يجعلوا ... طلاقها ابو حنيفة ... عن ابراهيم ان عمر بن الخطاب اتته امرأة فقالت طلقني

زوجي فحضت حيضتين ودخلت في الثالثة حتى اذا انقطع دمي ودخلت مغتسلي ووضعت ثوبي اتاني فقال

قد راجعتك قبل ان اغتسل [illegible] فقال عمر لعبد الله بن مسعود قل فيها فقال يا امير المؤمنين اراه املك برجعتها

لانها حائض بعد لم تحل لها الصلوة قال عمر وانا ارى ذلك فردها على زوجها وقال كنيف مليء علما ابو حنيفة

عن حماد عن ابراهيم ان ابا كنف طلق امرأته تطليقة فاستشهد على رجعتها ولم يبلغها ذلك حتى تزوجت

[illegible] وقد ... الى زوجها فاتى عمر بن الخطاب ... الى عامله ... بها

بها وان وجدتها قد دخل بها ... قال فوجدها ليلة ... فوقع عليها وغدا الى عامل عمر فاخبره فعلم

... عن [illegible] عن عمر [illegible] كان يقول اذا طلق الرجل امرأته ثم اشهد على رجعتها قبل ان تنقضي
عدتها ثم لم يعلمها ذلك حتى انقضت عدتها و تزوجت فانه يفرق بينها وبين زوجها الآخر [illegible] حدثنا
[illegible] في امرأة [illegible] حتى تنقضي عدتها من الآخر [illegible] حدثنا اسماعيل بن [illegible] المكي
عن [illegible] عن عمر بن الخطاب ان امرأة [illegible] زوجها [illegible] حمل [illegible] النفقة [illegible]
[illegible] فاختارت نفسها ففرق بينهما عمر وجعلها تطليقة بائنة [illegible] عن عمر اذا اعتقت الامة فلها
[illegible] عمر كان [illegible] ابو بكر [illegible]
[illegible] انقضى اجله وابن مسعود بالعراق حتى انقضى اجله [illegible] كانوا يستبرئون [illegible]
[illegible] حتى كان معاوية فكان يقول حيضة [illegible] فقال [illegible] عبادة بن الصامت ابو بكر عن عبيد الله
بن عبد الله بن عمر ان عبد الرحمن بن عوف [illegible] كان يقع عليها قبل ان يستبرئها [illegible] الذي
استبرأ [illegible] فقال عمر كنت تقع عليها قال نعم قال فبعتها قبل ان تستبرئها قال نعم قال ما كنت لذلك بخليق
[illegible] ابو بكر عن ابراهيم عن عمر قال [illegible] فرق بينهما [illegible] ابو بكر عن
الحسن [illegible] يستبرأ [illegible] ابو موسى سبايا فكتب اليه عمر لا يقع احد على امرأة حتى تضع [illegible] تشركوا المسلمين في اولادهم
فان الارحام [illegible] ابو بكر عن قبيصة بن ذويب قال عمر حصنوهن [illegible] لا تأتي امرأة [illegible]
الحقت به يعني السراري ابو بكر عن الشعبي عن عمر ان اقر بولده مرة واحدة فليس ان ينفيه ابو بكر عن سليمان
بن يسار ان عمر بن الخطاب رفع اليه خصي تزوج امرأة ولم يعلمها ففرق بينهما ابو بكر عن هشام بن عروة
ان امرأة [illegible] ان يزوجها فكره ذلك فذهب الى عمر فقال له عمر زوجها فوالذي نفس عمر بيده
لو ان حنتمة بنت هشام [illegible] لزوجتها [illegible] ابو بكر عن [illegible] بن
مضرب قال عمر استعينوا على النساء بالعري ان احداهن اذا كثرت ثيابها وحسنت زينتها اعجبها الخروج
ابو بكر عن انس كان عمر اذا اتي برجل قد طلق امرأته ثلاثا في مجلس اوجعه ضربا وفرق بينهما ابو بكر عن
زيد بن وهب ان [illegible] كان بالمدينة طلق امرأته الفا فرفع الى عمر فقال كنت العب فعلا عمر رأسه
بالدرة وفرق بينهما ابو بكر عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده [illegible] كتب الى عمر في رجل مجنون يخاف

ان يقتل

... امرأته فكتب إلى ان اعلم سنة تبدأ وهي ... ان ... عمر ... طلاق ...

سنة ... أبو بكر عن ... إلى ابن مسعود في رجل قال لامرأته ... فكتب ابن مسعود إلى ...

فلو افتى بالموسم ... فأرسل إلى علي فقال هي على الشرك ... امرأته ... بينهما

أبو بكر عن ... أول من أشهر عمر بن الخطاب لم ير شيئا يعني طلاق المكره أبو بكر عن عمرو بن شعيب عن أبيه

عن جده ان رجلا تزوج امرأة على خالتها فضربه عمر وفرق بينهما أبو بكر ان ... بجارية فظن انه جارية حل

فرفع إلى عمر بن الخطاب فاعترفا فجلدها ... الله ...

العراق فلما قدموا عليه ... ممن أنتم قالوا من أهل العراق قال فبإذن جئتم ...

امرأته وهي حائض فقال سألت عمر ... سألت رسول الله صلى الله

فقال ما للرجل من امرأته وهي حائض فقال ما فوق الإزار أبو بكر عن الحسن قال عمر لا رضاع بعد الفصال.

أبو بكر عن ابن عمر قال عمر لو تقدمت فيها لرجمت يعني المتعة أبو بكر عن سعيد بن المسيب قال رحم الله عمر لولا انه

نهى عن المتعة صار الزنا جهارا أبو بكر عن قبيصة بن جابر عن عمر قال لا أوتى بمحلل ولا محلل له الا رجمتهما

أبو بكر عن سعيد بن المسيب ان عمر استشار علي بن أبي طالب وزيد بن ثابت فقال زيد قد حلت وقال علي أربعة

أشهر وعشرا قال زيد أرأيت ان كانت يائسا قال علي فآخر الأجلين قال عمر لو وضعت ذا بطنها وزوجها

على نعشه لم يدخل حفرته لكانت قد حلت أبو بكر عن سالم سمعت رجلا من الأنصار يحدث ابن عمر يقول سمعت

أباك يقول لو وضعت المتوفى عنها زوجها ذا بطنها وهو على السرير فقد حلت أبو بكر عن معاوية بن قرة

عن أبيه قال عمر ما استفاد رجل ... بعد ... من امرأة حسنة الخلق ودود ولود ...

استفاد رجل بعد الكفر بالله شرا من امرأة سيئة الخلق حديدة اللسان ثم قال ان منهن غنما لا يحذى منه

وان منهن غلا لا يفدى منه أبو بكر ان رجلا من بني تيم الله كان جمع بين أختين في الجاهلية فلم يفرق

بين واحدة منهما حتى كان في خلافة عمر وانه رفع شأنه إلى عمر فأرسل إليه عمر فقال اختر إحداهما والله لئن

قربت الأخرى لأضربن رأسك أبو بكر عن مسروق جاء رجل إلى ... امرأته ...

فطلقت نفسها ثلاثا فقال عمر لعبد الله ما تقول فقال عبد الله أراها واحدة وهو أحق بها فقال عمر وأنا

... حدثنا ... بن بكر عن ... عن عبد الله ... رجل امرأته بيدها فطلقت نفسها ثلاثا ...

... قال نعم قال ما رأيت. أبو بكر عن زاذان كنا جلوسا عند علي فسئل عن الخيار فقال سألني عنها أمير

المؤمنين عمر فقلت إن اختارت نفسها فواحدة بائنة وإن اختارت زوجها فواحدة وهو أحق بها

فقال ليس كما قلت إن اختارت زوجها فلا شيء وإن اختارت نفسها فواحدة وهو أحق بها فلم أجد بدا

من متابعة أمير المؤمنين فلما وليت وأتيت في الفروج رجعت إلى ما كنت أعرف فقيل له رأيكما في الجماعة

أحب إليهم من رأيك في الفرقة فضحك علي [illegible] ... زيد بن ثابت فسأله فقال إن اختارت نفسها

فثلاث وإن اختارت زوجها فواحدة بائنة. أبو حنيفة عن حماد عن إبراهيم أن عروة بن المغيرة ابتلي

أمير الكوفة فأرسل إلى شريح وقال في رجل قال لامرأته أنت طالق البتة فقال قال فيها عمر

واحدة وهو أملك بها وقال قال علي بن أبي طالب ثلاث قال قل فيها أنت قال قد قالا فيها

قال أعزم عليك إلا قلت فيها قال شريح أما قوله أنت طالق طلاق فقد قرر طلاقها وأما قوله البتة فبدعة

أوقف عند بدعته فإن نوى ثلاثا فثلاث وإن نوى واحدة فواحدة بائن وهو خاطب. أبو بكر عن عمر

وعبد الله [illegible] فيها قالا أمرك بيدك واختاري سواء. أبو بكر عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده أن عمر بن الخطاب

وعثمان بن عفان قالا أيما رجل ملك امرأته أمرها وخيرها فافترقا من ذلك المجلس فلم تحدث فيه شيئا

فأمرها إلى زوجها. أبو بكر عن المطلب بن حنطب عن عمر أنه جعل البتة تطليقة وزوجها أملك بها. أبو بكر

عن حميد بن هلال وغيره عن عمر نحوا من ذلك. أبو بكر عن إبراهيم عن عمر وعبد الله قالا في الخلية تطليقة وهو

أملك برجعتها. أبو بكر عن إبراهيم عن عمر وعبد الله في البرية قالا تطليقة وهو أملك بها. أبو بكر عن إبراهيم

عن عمر وعبد الله في البائن تطليقة وهو أملك برجعتها. أبو بكر عن المنهال عن عمر في رجل طلق امرأته تطليقتين

ثم قال أنت علي حرام فقال عمر ما هي بأهون. أبو بكر عن [illegible] أن أبا بكر وعمر وابن مسعود قالوا من

قال لامرأته هي علي حرام فليست عليه بحرام وعليه كفارة يمين. أبو بكر عن الحسن قالت امرأة لزوجها [illegible]

[illegible] كذا وكذا من [illegible] فقال [illegible] ثم أتى عمر بن الخطاب فذكر ذلك فقال عمر تريد أن تحبسها

[illegible] أبو بكر عن سالم والقاسم وعبيد الله بن عبد الله بن عمر قالوا قال عمر إنما الطلاق

بيده [illegible] الفسخ يعني ان العبد اذا اذن له مولاه في النكاح فالطلاق بيد العبد لا بيد المولى [illegible]

[illegible] [illegible] من بني تغلب يقال له عبادة بن النعمان كانت تحته امرأة من بني تميم [illegible]

فقال انا [illegible] [illegible] فقال ابن المسيب [illegible] ابو بكر عن الحسن [illegible] في الرجل له امرأة [illegible]

[illegible] المرأة فيقول الا [illegible] ابو بكر عن عمر بن شعيب [illegible] ابو الدرداء ومعاذ يقولان [illegible]

[illegible] في الرجل يطلق امرأته طلقة او طلقتين فتزوج ثم ترجع اليه على كم يكون عنده ابو بكر عن ابن [illegible]

عن عمر علي ما بقي من الطلاق [illegible] ابو بكر [illegible] [illegible] العتق والطلاق [illegible]

[illegible] الذي [illegible] كان [illegible] ابو بكر [illegible] بن يسرة ان عمر [illegible] [illegible] زوجها

٩١ [illegible] ابو بكر عن عبد الله بن شهاب الخولاني شهدت عمر بن الخطاب [illegible] كان بين رجل و

[illegible] الخلع وعند السلطان ابو بكر عن عبد الله بن رباح ان عمر قال اخلعوا [illegible] [illegible] ابو بكر عن

ابراهيم قال عمر بن الخطاب [illegible] جعل للمرأة المطلقة ثلاثا السكنى والنفقة ابو بكر

عن الشعبي في الرجل يطلق امرأته فيجيء آخر فيتزوجها في العدة قال عمر يفرق بينهما [illegible] [illegible]

منهما العدة جديدة ويجعل الصداق في بيت المال ولا يتزوجها الثاني ابدا [illegible] عمر بن الخطاب

ابو بكر عن ابراهيم بن ميسرة عن عمر [illegible] [illegible] حتى ينظر [illegible] [illegible] يعني الامة اذا زوجها مولاها [illegible]

الزوج ابو بكر عن سعيد والحسن قالا اجل عمر بن الخطاب العنين سنة فان استطاعها والا فرق بينهما ولها

العدة ابو بكر عن سعيد بن المسيب عن عمر [illegible] المتوفى عنهن ازواجهن من البيداء [illegible] ابو بكر عن الحكم

[illegible] عبد الله يقولان لا تنتقل يعني المتوفى عنها زوجها [illegible] عن مالك [illegible] [illegible] عمر بن

الخطاب [illegible] [illegible] [illegible] امرأته حبلك [illegible] فكتب عمر الى عامله ان مره ان يوافيني

الموسم فبينا عمر بن الخطاب يطوف بالبيت [illegible] الرجل فسلم عليه فقال من انت فقال انا الذي امرت

ان يجلب عليك فقال [illegible] [illegible] [illegible] بقولك [illegible] الطلاق فقال الرجل لو استحلفتني

في غير هذا المكان ما صدقتك اردت الفراق فقال [illegible] ما اردت البيهقي [illegible] عن حماد عن ابراهيم ان عمر بن

الخطاب انه كان يقول في الخلية والبرية والبتة والبائنة [illegible] [illegible] البيهقي عن الثوري

... عن ابراهيم النخعي وابن سيرين كانا يقولان اذا حاضت ثم ارتفعت حيضتها فهي قاعدة وهو انسب بان

... زوجها فلا شيء الشافعي تعليقا والبيهقي مسندا عن عمر بن الخطاب ان رجلا تدلى يشتار عسلا

فجلست امرأته على الحبل فحلفت ليقطعنه او ليطلقنها فذكرها الله والاسلام فأبت الا ذلك فطلقها

ثلاثا فلما ظهر اتى عمر بن الخطاب فذكر له ما كان منها اليه ومنه اليها فقال ارجع الى امرأتك فليس هذا بطلاق البيهقي روى

عن الحسن ... الرجل ... اذا ... الشافعي عن ... سعيد بن المسيب كان يقول ان تزوج

... طلقة ... في عدتها الشافعي عن عبد الله بن ابي يزيد عن ابيه ان رجلا

... عن اولاد الجاهلية فقال اما النطفة فمن فلان واما الولد فهو على فراش فلان فقال

صدقت ولكن قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بالولد للفراش مالك والشافعي عن ابن عمر ان رجلا اتى عمر بن الخطاب

فقال كانت لي وليدة اطأها فعمدت امرأتي اليها فارضعتها فدخلت عليها فقالت دونك فقد والله

ارضعتها فقال عمر اوجعها وأت جاريتك فانما الرضاعة رضاعة الصغير مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب

وهب لابنه جارية فقال لا تمسها فاني قد كشفتها قال ابو حنيفة النظر الى الفرج يحرم وقال الشافعي لا

البيهقي ... ان يكون الجماع هو المراد بالكشف فان اهل المروات يكنون عن الجماع بمثل هذا البيهقي من طريق

سفيان الثوري كتب عامل لعمر الى عمر ان ناسا ممن قبلنا يدعون السامرة يسبتون السبت ويقرءون التوراة

ولا يؤمنون بيوم البعث فما يرى امير المؤمنين في ذبائحهم قال فكتب انهم طائفة من اهل الكتاب ذبائحهم ذبائح

اهل الكتاب الشافعي عن عمر انه قال ما نصارى العرب باهل الكتاب وما تحل لنا ذبائحهم وما انا بتاركهم حتى

يسلموا او اضرب اعناقهم مالك والشافعي عن عروة عن خولة بنت حكيم دخلت على عمر بن الخطاب فقالت

ان ربيعة بن امية استمتع بامرأة مولدة فحملت منه فخرج عمر يجر رداءه فزعا فقال هذه المتعة ولو كنت تقدمت

فيه لرجمت الشافعي عن ابن سيرين ان امرأة طلقها زوجها ثلاثا وكان مسكين اعرابي يقعد بباب المسجد فجاءته

امرأة فقالت هل لك في امرأة تنكحها فتبيت معها الليلة وتصبح فتفارقها فقال نعم وكان ذلك فقالت له

امرأته انك اذا اصبحت فانهم سيقولون لك فارقها فلا تفعل ذلك فاني مقيمة لك ما ترى واذهب

الى عمر فلما اصبح اتوه واتوها فقالت كلموه فانتم جئتم به فكلموه فابى فانطلقوا الى عمر فقال الزم امرأتك

فان

قال مالك بريبة منه فاسئل الى المراة التى مشت لذلك فنقل بها ثم كان بعيد وعلى عمر زبير وولد له

فيقول المهد الذي كان لك لها الرقيق بالتعدد وهيبا وتزوج الرام خفي عنه [illegible] ذلك الباقي

عن جعفر بن محمد عن ابيه ان علي [illegible] قال لا تنكح الحرة ولا تنكح فان نكح فنكاحه باطل مالك قال حدثنا ابن

المسيب قال عمر بن الخطاب ايما رجل تزوج امراة وبها جنون او برص فمسها فلها صداقها كاملا وذلك لزوجها

غرم على وليها البيهقي عن ابراهيم [illegible] ان عمر بن الخطاب كتب الى بعض عماله ان اعط الناس على تعليم القرآن

فكتب اليه انك كتبت الي ان اعطي الناس على تعليم القرآن فيعلمه من ليس فيه رغبة الا رغبة في الجعل فكتب اليه ان

اعطهم على المروة والصحابة ابو حنيفة عن يزيد بن عبد الرحمن عن الاسود انه [illegible] الغوة

[illegible] عند كرد لك عمر بن الخطاب [illegible] ان [illegible] حتى يدرك العصبة فان ساوا [illegible]

مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان قضيا في امراة غرت رجلا بنفسها وذكرت انها

حرة فولدت له اولادا فقضيا ان يفدي ولده بمثلهم مالك عن سليمان بن يسار عن عبد الله بن ابي امية ان امراة هلك

عنها زوجها فاعتدت اربعة اشهر وعشرا ثم تزوجت حين حلت فمكثت عند زوجها اربعة اشهر ونصف

شهر ثم ولدت ولدا تاما فجاء [illegible] الى عمر بن الخطاب فذكر ذلك له فدعا عمر نسوة من نساء الجاهلية قدماء

فسألهن عن ذلك فقالت امراة منهن انا اخبرك عن هذه المراة هلك عنها زوجها حين حملت فاهريقت عليه

الدماء فحش ولدها في بطنها فلما اصابها زوجها الذي نكحها واصاب الولد الماء تحرك الولد في بطنها وكبر فصدقها

عمر بن الخطاب وفرق بينهما وقال عمر اما انه لم يبلغني عنكما الا خير والحق الولد بالاول مالك عن يحيى بن سعيد عن سليمان

بن يسار ان عمر بن الخطاب كان يليط اولاد الجاهلية بمن ادعاهم في الاسلام فاتى رجلان كلاهما يدعي

ولد امراة فدعا عمر قائفا فنظر اليهما فقال القائف لقد اشتركا فيه فضربه عمر بن الخطاب بالدرة ثم

دعا المراة فقال لها اخبريني خبرك [illegible] ان هذا لاحد الرجلين ياتيني وهي في ابل لاهلها فلا يفارقها

حتى يظن وتظن انه قد استمر بها [illegible] الضرف عنها فاهريقت عليه دماء ثم خلف عليها هذا تعني الآخر

فلا ادري من ايهما هو قال فكبر [illegible] فقال عمر للغلام وال ايهما شئت مالك عن ابن شهاب ان عمر بن

الخطاب قال ما بال رجال يطئون [illegible] ولائدهم ثم يعزلوهن لا تاتيني وليدة يعترف سيدها ان قد الم

... إلا الحق ... ثم عزلوا بعد ذلك أو اشركوا. أحكام الخلافة القضا. أخرج الدارقطني أن عمر بن
الخطاب كتب إلى أبي موسى الأشعري أما بعد فإن القضاء فريضة محكمة وسنة متبعة فافهم إذا أدلي إليك
[illegible] أنفذ الحق إذا وضح فإنه لا ينفع تكلم بحق لا نفاذ له آس بين الناس في وجهك ومجلسك وعدلك حتى
لا ييأس الضعيف من عدلك ولا يطمع الشريف في حيفك البينة على من ادعى واليمين على من أنكر والصلح جائز بين
المسلمين إلا صلحا أحل حراما أو حرم حلالا لا يمنعك قضاء قضيته اليوم فراجعت فيه نفسك وهديت فيه لرشدك
أن تراجع الحق فإن الحق قديم ومراجعة الحق خير من التمادي في الباطل الفهم الفهم فيما يختلج في صدرك مما
ليس في كتاب ولا سنة اعرف الأمثال والأشباه ثم قس الأمور عند ذلك فاعمد إلى أحبها إلى الله عز وجل
وأشبهها بالحق فيما ترى واجعل لمن ادعى بينة أمدا ينتهي إليه فإن أحضر بينته أخذت له بحقه وإلا وجهت القضاء
عليه فإن ذلك أجلى للعمى وأبلغ في العذر المسلمون عدول بعضهم على بعض إلا مجلودا في حد أو مجربا عليه
شهادة زور أو ظنينا في ولاء أو قرابة إن الله تعالى تولى منكم السرائر ودرأ عنكم بالبينات وإياك
والقلق والضجر والتأذي بالناس والتنكر للخصوم في مواطن الحق التي يوجب الله تعالى بها الأجر ويحسن
بها الذخر فإنه من تصلح نيته فيما بينه وبين الله تعالى ولو على نفسه يكفه الله ما بينه وبين الناس ومن
تزين للناس بما يعلم الله تعالى منه غير ذلك شانه الله فما ظنك بثواب الله عز وجل في عاجل رزقه وخزائن
رحمته والسلام عليك. شرح أدلي يقال أدلى دلوه أرسلها ودلاها أخرجها والظنين بالظاء
المتهم وبالضاد البخيل والقلق ضيق الصدر ورجل قلق سيء الخلق وأقلق الأمر إذا
لم يستقر [illegible] وقلق الرجل فلم يجد مخلصا. [illegible] البغوي كتب عمر إلى أبي موسى الأشعري أن لا تقضي
إلا وأنت شبعان فإنه أهيب للظالم والشاهد [illegible] قال عمر بن مسعود أما بلغني أنك تقضي وأنت
جائع قال بلى قال فول حارها من تولى قارها. البغوي [illegible] إلى أبي موسى الأشعري إياك والضجر والغضب
والقلق والتأذي بالناس عند الخصومة وإذا جلس عندك الخصمان فرأيت أحدهما يتعمد الظلم فأوجع
رأسه. البغوي كتب عمر إلى أبي موسى الأشعري لا يمنعك قضاء قضيته ثم راجعت فيه نفسك فهديت
لرشده أن تنقضه فإن الحق قديم لا ينقضه شيء والرجوع إلى الحق خير من التمادي في الباطل

قال

قال البغوي هذا اذا تبين له الخطاء بنص كتاب او سنة او اجماع فاما اذا قضي باجتهاد ثم تغير اجتهاده

لم ينقض ويقضي بعده فيما بما تغير اليه اجتهاده البغوي عن الزهري انه قال انها محل ... نصا في

شيئا بما كانوا ادعوا فربما استثبتهم فنعوا الا بمنعوا احدكم ان لا يتبين براتيه فان ما عالم بذلك فهم البرية ...

ولكن الله يصنع ما يشاء البغوي قال عمر بن الخطاب ان اناسا كانوا يؤخذون بالوحي في عهد رسول الله صلى الله

عليه وسلم وان الوحي قد انقطع وانما ناخذكم الان بما ظهر لنا من اعمالكم فمن اظهر لنا خيرا امناه وقربناه وليس

الينا من سريرته شيء الله يحاسبه في سريرته ومن اظهر لنا سوءا لم نامنه ولم نصدقه وان قال ان سريرته حسنة

روي عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب لما جلد الثلاثة الذين شهدوا على المغيرة بن شعبة ... ثم استتابهم فقبل

شهادتهما وابي ابو بكرة ان يرجع فرد شهادته وقال ان عمر قال لابي بكرة تب تقبل شهادتك ... ابى ...

شهادتك مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب اختصم اليه مسلم ويهودي فراى عمر بن الخطاب ان

الحق لليهودي فقضى له عمر فقال له اليهودي والله لقد قضيت بالحق فضربه عمر بالدرة ثم قال وما يدريك فقال اليهودي

انا نجد انه ليس قاض يقضي بالحق الا كان عن يمينه ملك وعن شماله ملك يسددانه ويوفقانه للحق ما دام مع الحق فاذا ترك

الحق عرجا وتركاه مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن انه قال قدم على عمر بن الخطاب رجل من اهل العراق فقال لقد

جئتك لامر ما له راس ولا ذنب قال عمر ما هو قال شهادات الزور ظهرت بارضنا فقال عمر او قد كان ذلك قال نعم

قال عمر لا يؤسر رجل في الاسلام بغير العدول مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب قال لا تجوز شهادة خصم ولا ظنين مالك

عن عمرو بن يحيى المازني عن ابيه انه قال في حائط جده ربيع لعبد الرحمن بن عوف فاراد عبد الرحمن بن عوف

ان يحوله الى ناحية من الحائط هي اقرب الى ارضه فمنعه صاحب الحائط فكلم عبد الرحمن بن عوف عمر بن الخطاب

في ذلك فقضى عمر لعبد الرحمن بن عوف بتحويله فان كان عمر يريد ان المنع فيما لا يتعلق به ضرر مساحة ومكابرة

لا ينبغي وانما الخصومات التي يقضي فيها ... في ضرر معتد به عند العقلاء مالك عن هشام بن عروة عن ابيه

عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب ان رقيقا لحاطب سرقوا ناقة لرجل من مزينة فانتحروها فرفع ذلك

الى عمر بن الخطاب فامر عمر كثير بن الصلت ان يقطع ايديهم ثم قال عمر اراك تجيعهم ثم قال عمر والله لاغرمنك

غرما يشق عليك ثم قال للمزني كم ثمن ناقتك فقال المزني قد كنت والله امنعها من اربعمائة درهم فقال عمر اعطه

... دينار قال مالك وليس على هذا العمل عندنا في تضعيف القيمة قلت أصل ذلك أن عمر كان يعزر بالمال وفي ذلك
أحاديث كثيرة مرفوعة وموقوفة مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القاري أن عمر بن
الخطاب قال ما بال رجال ينحلون أبناءهم نحلا ثم يمسكونها فإن مات ابن أحدهم قال مالي بيدي لم أعطه أحدا وإن مات هو قال
هو لابني قد كنت أعطيته إياه من نحل نحلة فلم يحزها الذي نحلها حتى يكون إن مات لورثته فهي باطل مالك عن داود
بن الحصين عن أبي غطفان المري أن عمر بن الخطاب قال من وهب هبة لصلة رحم أو على وجه صدقة فإنه لا يرجع فيها
ومن وهب هبة يرى أنه إنما أراد بها الثواب فهو على هبته يرجع فيها إذا لم يرض منها مالك عن عبد الله بن أبي بكر بن محمد
بن عمرو بن حزم عن أبيه أن عمرو بن سليم الزرقي أخبره أنه قيل لعمر بن الخطاب إن ههنا غلاما يفاعا لم يحتلم من غسان ووارثه
بالشام وهو ذو مال وليس له ههنا إلا ابنة عم له فقال عمر فليوص لها قال فأوصى لها بمال يقال له بئر جشم قال عمرو
بن سليم الزرقي فبيع ذلك المال بثلاثين ألف درهم وابنة عمه التي أوصى لها هي أم عمرو بن سليم الزرقي مالك عن عمر بن
عبد الرحمن بن دلاف المزني عن أبيه أن رجلا من جهينة كان يسبق الحاج فيشتري الرواحل فيغلي بها ثم يسرع السير فيسبق الحاج فأفلس
فرفع أمره إلى عمر بن الخطاب فقال أما بعد أيها الناس فإن الأسيفع أسيفع جهينة رضي من دينه وأمانته بأن يقال
سبق الحاج ألا وإنه قد دان معرضا فأصبح قد رين به فمن كان له عليه دين فليأتنا بالغداة نقسم ماله بينهم وإياكم
والدين فإن أوله هم وآخره حرب الحدود مالك عن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن عبد القاري عن أبيه أنه
قال قدم على عمر بن الخطاب رجل من قبل أبي موسى الأشعري فسأله عن الناس فأخبره ثم قال له عمر هل كان فيكم من مغربة خبر
فقال نعم رجل كفر بعد إسلامه قال فما فعلتم به قال قربناه فضربنا عنقه فقال عمر أفلا حبستموه ثلاثا وأطعمتموه كل يوم
رغيفا واستتبتموه لعله يتوب ويراجع أمر الله ثم قال عمر اللهم إني لم أحضر ولم آمر ولم أرض إذ بلغني مالك عن ابن شهاب
عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس أنه قال سمعت عمر يقول الرجم في كتاب الله حق على من زنى من الرجال والنساء إذا أحصن
إذا قامت البينة أو كان الحبل أو الاعتراف مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب في قصة وفاة عمر أنه قال إياكم
أن تهلكوا عن آية الرجم أن يقول قائل لا نجد حدين في كتاب الله فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجمنا
والذي نفسي بيده لولا أن يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبتها الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما
البتة فإنا قد قرأناها مالك عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار عن أبي واقد الليثي أن عمر بن الخطاب أتاه

سعيد بن المسيب ان رجلا من اهل الشام ذكر انه وجد مع امرأته رجلا فبعث عمر بن الخطاب ابا واقد الليثي الى امرأته يسألها عن ذلك

فاتاها وعندها نسوة حولها فذكر لها الذي قال زوجها لعمر بن الخطاب واخبرها انها لا تؤخذ بقوله وجعل يلقنها اشباه

ذلك لتنزع فابت ان تنزع وتمت على الاعتراف فامر بها عمر فرجمت مالك عن نافع ان عبدا كان يقوم على

رقيق الخمس وانه استكره جارية من ذلك الرقيق فوقع بها فجلده عمر بن الخطاب ونفاه ولم يجلد الوليدة لانه استكرهها

مالك عن يحيى بن سعيد ان سليمان بن يسار اخبره ان عبد الله بن عياش بن ابي ربيعة المخزومي قال امرني عمر بن الخطاب

في فتية من قريش فجلدنا ولائد من ولائد الامارة خمسين خمسين في الزنا مالك عن ابي الزناد عن عبد الله بن عامر

بن ربيعة انه قال ادركت عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان والخلفاء هلم جرا فما رأيت احدا جلد عبدا في فرية اكثر من اربعين

مالك عن ابي الرجال عن امه عمرة ان رجلين استبا في زمان عمر بن الخطاب فقال احدهما للآخر والله ما ابي بزان ولا امي

بزانية فاستشار في ذلك عمر بن الخطاب فقال قائل مدح اباه وامه وقال آخرون قد كان لابيه وامه مدح سوى هذا

نرى ان تجلده الحد فجلده عمر بن الخطاب الحد ثمانين مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن ان عمر بن شراحيل قال ان رجلا خرج

بجارية لامرأته معه في سفر فاصابها فغارت امرأته فذكرت ذلك لعمر بن الخطاب فسأله عن ذلك فقال وهبتها

لي فقال عمر لتأتيني بالبينة او لارمينك بالحجارة قال فاعترفت امرأته انها وهبتها له مالك عن ابن شهاب

عن السائب بن يزيد ان عبد الله بن عمرو الحضرمي جاء بغلام له الى عمر بن الخطاب فقال له اقطع يد غلامي هذا فانه سرق فقال له

عمر ماذا سرق قال سرق مرآة لامرأتي ثمنها ستون درهما فقال عمر ارسله فليس عليه قطع خادمكم سرق متاعكم مالك

عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد انه اخبره ان عمر بن الخطاب خرج عليهم فقال اني وجدت من فلان ريح شراب

فزعم انه شراب الطلاء وانا سائل عما شرب فان كان يسكر جلدته الحد فجلده عمر بن الخطاب الحد تاما مالك عن ثور بن زيد الديلي

ان عمر بن الخطاب استشار في الخمر يشربها الرجل فقال له علي بن ابي طالب نرى ان تجلده ثمانين فانه اذا شرب سكر واذا

سكر هذى واذا هذى افترى او كما قال [illegible] البغوي في قصة جلد الوليد بن عقبة في الخمر فقال جلد

النبي صلى الله عليه وسلم اربعين وجلد ابو بكر اربعين وعمر ثمانين وكل سنة وهذا احب الي يعني الاربعين مالك عن ابن

شهاب ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وعبد الله بن عمر قد جلدوا عبيدهم نصف حد الحر في الخمر مالك عن داود

بن الحصين عن واقد بن عمرو بن سعد بن معاذ انه اخبره عن محمود بن لبيد الانصاري ان عمر بن الخطاب حين قدم

الشام شكا اليه اهل الشام وباء الارض وثقلها وقالوا لا يصلحنا الا هذا الشراب فقال عمر اشربوا العسل قالوا لا
يصلحنا العسل فقال رجل من اهل الارض هل لك ان نجعل لك من هذا الشراب شيئا لا يسكر قال نعم فطبخوه حتى ذهب
منه الثلثان وبقي الثلث فاتوا به عمر فادخل فيه عمر اصبعه ثم رفع يده فتبعها يتمطط فقال هذا الطلاء هذا
مثل طلاء الابل فامرهم عمر ان يشربوه فقال له عبادة بن الصامت احللتها والله فقال عمر كلا والله اللهم
لا احل لهم شيئا حرمته عليهم ولا احرم شيئا احللته لهم البغوي روي ان [illegible] عند ابي بكر فلم يجعل لهم شيئا
[illegible] عند عمر فادخلها الدواوين مالك بلغه ان عمر بن الخطاب قوم الدية على اهل القرى فجعلها على اهل الذهب الف
دينار [illegible] مالك عن ابن شهاب عن عراك بن مالك وسليمان بن يسار ان رجلا من
بني سعد بن ليث اجرى فرسا فوطئ على اصبع رجل من جهينة فنزي منها فمات فقال عمر بن الخطاب للذي ادعي
عليهم اتحلفون بالله خمسين يمينا ما مات منها فابوا وتحرجوا فقال للآخرين احلفوا انتم فابوا فقضى عمر بشطر الدية
على السعديين قال مالك وليس العمل على هذا وقال الشافعي نحوا من ذلك قلت اما البداية بالمدعى عليهم فالظن ان عمر
بن الخطاب كان عنده انه يجوز ان يبدأ بهؤلاء وبهؤلاء فالبداية بالمدعى عليهم هو القياس والبداية بالمدعين
عليهم تحول عن القياس احتياطا لامر القتل واما قضاؤه بشطر الدية على السعديين فيجري فيه ما قال البغوي وقد
جرير بن عبد الله بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية الى خثعم [illegible] ناس منهم بالسجود فاسرع فيهم القتل فبلغ
ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فامر لهم بنصف العقل الحديث فقال امر بنصف العقل استطابة لانفس اهليهم وزجرا
للمسلمين عن ترك التثبت عند وقوع الشبهة والاوجه عندي انه على طريق الصلح [illegible]
[illegible] على الصلح اذا لم يتبين [illegible] القضاء مالك عن زيد بن اسلم عن مسلم بن جندب عن اسلم مولى
عمر ان عمر بن الخطاب قضى في الضرس بجمل وفي الترقوة بجمل وفي الضلع بجمل مالك عن ابن شهاب ان عمر بن
الخطاب نشد الناس بمنى من كان عنده علم من الدية ان يخبرني فقام الضحاك بن سفيان الكلابي فقال
كتب الي رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اورث امرأة اشيم الضبابي من دية زوجها فقال عمر بن
الخطاب ادخل الخباء حتى آتيك فلما نزل عمر بن الخطاب اخبره الضحاك فقضى بذلك عمر بن الخطاب
قال ابن شهاب وكان قتل اشيم خطأ مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرو بن شعيب ان رجلا من بني مدلج يقال له

قتادة حذف ابنه بسيف فاصاب ساقه فنزي في جرحه فمات فقدم سراقة بن جعشم على عمر بن الخطاب
فذكر ذلك له فقال عمر اعدد على ماء قديد عشرين ومائة بعير حتى اقدم عليك ثم اخذ عمر من تلك
الابل ثلاثين حقة وثلاثين جذعة واربعين خلفة ثم قال اين اخو المقتول قال ها انا ذا فقال خذها فان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس لقاتل شيء مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب
قتل نفرا خمسة او سبعة برجل واحد قتلوه قتل غيلة وقال عمر لو تمالأ عليه اهل صنعاء لقتلتهم جميعا البيهقي
روينا عن عمر بن الخطاب انه قتل ثلاثة نفر بامرأة [illegible] الشافعي اخبرنا محمد بن الحسن انا ابو حنيفة
ثنا حماد عن ابراهيم ان رجلا من بكر بن وائل قتل رجلا من اهل الحيرة فكتب فيه عمر بن الخطاب ان يدفع الى اولياء
المقتول فان شاؤا قتلوا وان شاؤا عفوا فدفع الرجل الى رجل يقال له حنين من اهل الحيرة فقتله فكتب
عمر بعد ذلك ان كان الرجل لم يقتل فلا تقتلوه فرأوا ان عمر بن الخطاب اراد ان يرضيهم من الدية وناظر
الشافعي في ذلك بكلام مبسوط وكان فيه قال قلنا أفرأيت لو كتب ان اقتلوه وقتل ولم يرجع عنه اكان
يكون في احد مع النبي صلى الله عليه وسلم حجة قال لا قلنا ارأيت لو لم يكن فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم
شيء يقيم الحجة عليك ولم يكن فيه الا ما قال عمر اكان عمر يحكم ثم يرجع عنه الا عن علم بلغه واولى من قوله
فقوله حيث رجع اولى ان تصير اليه قال فلعله اراد ان يرضيه بالدية قلنا فلعله اراد ان يخيفه بالقتل ولا
يقتله قال ليس هذا في الحديث قلنا وليس ما قلت في الحديث البيهقي روينا عن مكحول في قتل عبادة
بن الصامت نبطيا وقول عمر اجلس للقصاص فقال زيد بن ثابت اتقيد عبدك من اخيك فترك عمر
القود وقضى عليه بالدية قال وسيأتي في مثل هذه القصة فقال ابو عبيدة بن الجراح ارأيت لو قتل عبد الله
اكنت قاتله فصمت عمر بن الخطاب ثم فهو منقطع ثم البيهقي موصولا عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان
ابا بكر وعمر كانا لا يقتلان الحر بقتل العبد البيهقي عن الاحنف بن قيس عن عمر وعلي في الحر يقتل العبد
قالا ثمنه بالغا ما بلغ البيهقي في قصة المدلجي عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال عمر لولا اني سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يقاد الاب من ابنه لقتلته هلم ديته واتاه بها فدفعها الى ورثته
وترك اباه البيهقي عن عمر [illegible] عن عمر مرفوعا ليس على الوالد قود من ولده البيهقي قال البخاري في

التوجيه وذكره ابن المنذر بذكر عن عمر بن الخطاب انه قال تعاد المرأة من الرجل في كل عدد بالنصف
فانه وبها البينة رويناه عن عمر بن الخطاب فيما كتب عمر بن عبد العزيز بقيام الحكومة في كل
عدد يبلغ نصف [illegible] ذلك البيهقي روينا عن عمر بن الخطاب [illegible] من الذهب والفضة
وغيرها اذا كان منه تقيل البيهقي روينا عن ابن شهاب ان ابا بكر الصديق وعمر بن الخطاب وعثمان
بن عفان اعطوا النقود من القسم فلم يستقد منهم وهم سلاطين الشافعي عن ابن شهاب وعن مكحول
وعن عطاء قالوا ادركنا الناس على ان دية المسلم الحر على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم مائة من الابل
فقوم عمر بن الخطاب تلك الدية على اهل القرى الف دينار او اثني عشر الف درهم ودية المرأة الحرة المسلمة
اذا كانت من اهل القرى خمسمائة دينار او ستة آلاف درهم فاذا كان الذي اصابها من
الاعراب فديتها خمسون من الابل لا تكلف الاعرابي الذهب والورق محمد بن الحسن نا ابو حنيفة عن الهيثم عن عامر الشعبي
عن عبيدة السلماني عن عمر بن الخطاب قال على اهل الورق من الدية عشرة آلاف درهم وعلى اهل الذهب
الف دينار وعلى اهل البقر مائتا بقرة وعلى اهل الابل مائة من الابل وعلى اهل الغنم الفا شاة وعلى اهل
الحلل مائتا حلة قال محمد وبهذا كله نأخذ وكان ابو حنيفة يأخذ من ذلك بالابل والدراهم والدنانير
الشافعي قال محمد بن الحسن بلغنا عن عمر بن الخطاب انه فرض على اهل الذهب الف دينار وعلى اهل الورق عشرة
آلاف درهم حدثنا بذلك ابو حنيفة عن الهيثم عن الشعبي عن عمر بن الخطاب فزاد على اهل البقر مائتي
بقرة وعلى اهل الابل مائة من الابل وعلى اهل الغنم الفي شاة قال محمد بن الحسن وقال اهل المدينة ان
عمر فرض الدية على اهل الورق اثني عشر الف درهم وساق الكلام الى ان قال ومن فيما نظن اعلم
بفريضة عمر بن الخطاب من اهل المدينة لان الدراهم على اهل العراق قال [illegible] صدق اهل المدينة ان عمر
بن الخطاب فرض من الدية اثني عشر الفا ولكنه فرضها اثني عشر الف درهم وزن ستة اخبرنا الثوري
عن مغيرة الضبي عن ابراهيم قال كانت الدية الابل [illegible] الابل الصغير والكبير كل بعير مائة وعشرين
درهما وزن ستة فذلك اثنا عشر الف درهم قال الشافعي فقلت لمحمد بن الحسن افتقول ان الدية
اثنا عشر الف درهم وزن ستة فقال لا فقلت اتزعمت انك اعلم بالدية من اهل الحجاز

[illegible]

عمر قضى فيها النبي لا نقضي به قال لم يكونوا يحسنون قلت افرايت ما جعل اصلا في الحكم [illegible]
[illegible] ومن ذلك ما لا يعرف ما قضى به الشافعي اما محمد اما ابو حنيفة عن [illegible] عن عمر
الخطاب اتي برجل [illegible] فقضى بعض الاولياء فامر بقتله فقال ابن مسعود كانت النفس
لهم جميعا فلما عفى هذا احيا النفس فلا يستطيع ان ياخذ حقه حتى ياخذ غيره قال فما ترى قال ارى
ان تجعل الدية عليه في ماله وترفع حصة الذي عفى فقال عمر وانا ارى ذلك البيهقي عن الاعمش
[illegible] قال عبد الله في امراة رجل قتلها فرفع ذلك الى عمر بن الخطاب فعفى عليها
بعض اخوتها فتصدق عليه بنصيبه فامر عمر لسائرهم بالدية البيهقي روى عن عمر ان رجلا قتل رجلا
فقال اخت المقتول وهي امراة القاتل عفوت عن حصتي من زوجي فقال عمر عتق الرجل من القتل
روينا عن عمر انه قال عمد الصبي وخطاؤه سواء [illegible] البيهقي عن [illegible] خطيبا عمر فقال
[illegible] الا لا تضربون ابشاركم ولا [illegible] فمن فعل به غير ذلك فليرفعه الى اقصه
منه فقال عمرو بن العاص لو ان رجلا ادب بعض رعيته اتقصه منه قال اي والذي نفسي بيده لاقصنه
وقد رايت النبي صلى الله عليه وسلم اقتص من نفسه البيهقي عن عطاء عن عمر لا قيد من العظام يعني غير
السن البيهقي روينا عن عمر وعلي انهما قالا من قتله حد فلا عقل له وقالا الذي يموت في القصاص لا دية له
البيهقي عن مجاهد ان عمر بن الخطاب قضى فيمن قتل في الحرم او في الشهر الحرام وهو محرم بالدية وثلث
الدية الشافعي قرانا على [illegible] لم نعلم احدا منهم الا به في القديم والحديث قضى فيما دون الموضحة بشيء
زاد بعض اصحابه عنه وهو والله نعرفه [illegible] عن الائمة المهتدين من المسلمين عمر وعثمان انهما
فيما دون الموضحة بشيء [illegible] قيل يحتمل انهما قضيا بطريق الحكومة والله اعلم البيهقي روى
عن عمر قال والاسنان سواء الضرس والثنية كله سواء رجع اليه البيهقي عن سعيد بن المسيب كان عمر يقضي
بين الاصابع حتى وجد كتاب آل عمرو بن حزم يذكرون انه من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما
هنالك من الاصابع عشر عشر قال الشافعي ولم يقبلوا كتاب آل عمرو بن حزم حتى ثبت لهم انه كتاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت والاصل في تقدير الديات كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم

الثقفي ... حفص بن المغيرة ... ابنه عمر بن الخطاب ... الشافعي عن محمد بن الحسن عن ابي حنيفة عن

عمر وعثمان وعلي وزيد بن ثابت انهما قالا عقل المرأة على النصف من دية الرجل البيهقي عن ابن عباس

عن سعيد بن المسيب ... ان عمر بن الخطاب ... ثمانمائة ... البيهقي ... الى

اربعة الاف ودية المجوسي ثمانمائة درهم الشافعي عن عمر بن الخطاب وعلي في العبد يقتل قيمته بالغة

ما بلغت البيهقي من طريق الشعبي ... ان الزبير وعليا اختصما في موالي صفية الى

عمر بن الخطاب فقضى بالميراث للزبير والعقل على علي البيهقي عن الشعبي انه قال جعل عمر

الدية في ثلث سنين وثلثي الدية في سنتين ونصف الدية في سنة الشافعي عن سفيان عن عمرو عن طاوس ان

عمر بن الخطاب قال اذكر الله امرأ سمع من النبي صلى الله عليه وسلم في الجنين شيئا فقام حمل بن مالك

بن النابغة فقال كنت بين جاريتين لي فضربت احديهما الاخرى بمسطح فالقت جنينا ميتا فقضى فيه رسول

الله صلى الله عليه وسلم بغرة فقال عمر كدنا ان نقضي في مثل هذا برأينا البيهقي عن ... ان

عمر صاح بامرأة فاسقطت فاعتق عمر غرة البيهقي عن زيد بن اسلم ان عمر قوم الغرة خمسين دينارا

الشافعي عن سفيان عن منصور عن الشعبي ان عمر بن الخطاب كتب في قتيل وجد بين خيوان ووداعة ان

يقاس ما بين القريتين فالى ايهما كان اقرب اخرج اليه منهم خمسين رجلا حتى يوافوه بمكة فادخلهم الحجر

فاحلفهم ثم قضى عليهم بالدية فقالوا ما وقت اموالنا ايماننا ولا ايماننا اموالنا فقال عمر كذلك

الامر قال الشافعي وقال غير سفيان عن عاصم الاحول عن الشعبي قال عمر بن الخطاب حقنت ايمانكم دماءكم

ولا يطل دم امرئ مسلم ثم ضعف الشافعي الحديث جدا وقال انما رواه الشعبي عن الحارث الاعور

والحارث الاعور كذاب ثم قال الشافعي سافرت الى خيوان ووداعة اربع عشرة سفرة اسالهم عن حكم

عمر بن الخطاب في القتيل واحكي لهم ما روي عنه فقالوا ان هذا شيء ما كان ببلدنا قط قال الشافعي

والعرب احفظ شيء لامر كان الشافعي عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب كان يقول الدية للعاقلة ولا ترث

المرأة من دية زوجها شيئا حتى اخبره الضحاك بن سفيان ان النبي صلى الله عليه وسلم كتب اليه ان يورث

امرأة اشيم الضبابي من دية زوجها فرجع اليه عمر الشافعي عن سفيان عن عمرو بن دينار ان ...

فلما كتب عمر ان اقتلوا كل ساحر وساحرة قال فقتلنا ثلاث سواحر ... قسمة الغنيمة والفيء وفي الصدقات

... عن طارق بن شهاب قال لما غزا اهل الكوفة اهل البصرة وعليهم عمار بن ياسر جاؤوا وقد غنموا

عمر ان الغنيمة لمن شهد الوقعة قال ... عنه ... كتب ... حتى لحق بعدما غنم القوم ...

قبل ان يدفن القتلى صنعه السرخسي والبخاري وغيرهما عن الزهري عن مالك بن اوس بن

الحدثان ... العباس وعلي بن ابي طالب يختصمان اليه في اموال النبي صلى الله عليه وسلم فقال عمر كانت

اموال بني النضير مما افاء الله على رسوله مما لم يوجف عليه المسلمون بخيل ولا ركاب فكانت لرسول الله

صلى الله عليه وسلم خاصة دون المسلمين وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينفق منها على اهله نفقة سنة

وما فضل جعله في الكراع والسلاح عدة في سبيل الله الحديث بطوله قال السرخسي في مسألة اسلاب القتلى

عارضنا معارض فذكر ان عمر بن الخطاب قال انا كنا لا نخمس السلب وان سلب البراء قد بلغ شيئا كثيرا ولا

ارانا الا خامسيه ... بهذه الرواية ... وان سلب ... رسول الله صلى

الله عليه وسلم بابي هو وامي ... لم يخمسه ولم يستثن النبي صلى الله عليه وسلم قليل السلب ولا كثيره ثم

قد قضى سعد في زمانه بالسلب الكثير للقاتل قلت وعندنا كله ... ان السلب لا يخمس

وهو للقاتل الا اذا كان شيئا كثيرا جدا خلاف العادة المعهودة ففيه اثبات ان السلب للقاتل لا يخمس

ينفي البحث في الاستثناء فقط ولعل عمر خص بالمعتاد لانه بمنزلة الحقيقة العرفية والله اعلم محمد بن الحسن

عن ابي حنيفة عن عبيد الله بن داود عن المنذر بن ابي حمصة قال بعث عمر الى جيش في مصر فاصابوا غنائم فقسم

للفارس سهمين وللراجل سهما فرضي بذلك عمر قال محمد وهذا قول ابي حنيفة ولسنا ناخذ بهذا ولكنا نرى

للفارس ثلثة اسهم سهم له وسهمان لفرسه وروى ابو يوسف عن ابي حنيفة نحوا من ذلك ثم قال كان ابو حنيفة

ياخذ بهذا ... ويجعل للفرس سهما وللرجل سهما فما جاء من الاثار والاحاديث ان للفرس سهمين وللراجل

سهما اكثر من ذلك واوثق والعامة ... قال ابو يوسف الكلبي محمد بن السائب حدثني عن ابي صالح عن

ابن عباس ان الخمس كان يقسم على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم على خمسة اسهم لله وللرسول سهم ولذي القربى

سهم ولليتامى سهم وللمساكين وابن السبيل ثلثة اسهم ثم قسمه ابو بكر الصديق وعمر الفاروق وعثمان ذو النورين

رضي الله تعالى عنهم على ثلاثة أسهم وسقط سهم الرسول وسهم ذوي القربى وقسم على الثلاثة الباقين ثم قسمه
علي بن أبي طالب رضي الله عنه على ما قسمه عليه أبو بكر وعمر وعثمان وقد روي لنا عن عبد الله بن عباس أنه قال عرض علينا
عمر بن الخطاب أن يزوج من الخمس أيمنا ويقضي منه عن مغرمنا فأبينا إلا أن يسلمه لنا وأبى ذلك علينا
أبو يوسف أخبرني محمد بن إسحاق عن أبي جعفر قلت له ما كان رأي علي في الخمس قال كان رأيه رأي
أهل بيته ولكنه كره أن يخالف أبا بكر وعمر أبو يوسف حدثني محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن أبيه قال
سمعت عليا يقول قلت يا رسول الله إن رأيت أن توليني حقنا من الخمس فأقسمه في حياتك كيلا ينازعنا أحد
بعدك فافعل قال ففعل قال فولانيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقسمته في حياته ثم ولانيه عمر فقسمته في حياته حتى
إذا كانت آخر سنة عمر بن الخطاب فإنه أتاه مال كثير فعزل حقنا ثم أرسل إلي فقال هذا فاقسمه فقلت يا أمير
المؤمنين بنا عنه العام غنى وبالمسلمين إليه حاجة فاردده عليهم تلك السنة فلم يدعنا إليه أحد بعد عمر بن الخطاب
حتى قمت مقامي هذا فلقيني العباس بن عبد المطلب بعد خروجي من عند عمر بن الخطاب فقال يا علي لقد حرمتنا
الغداة شيئا لا يرد علينا أبدا إلى يوم القيامة أبو يوسف حدثني محمد بن إسحق عن الزهري أن نجدة
كتب إلى ابن عباس يسأله عن سهم ذوي القربى لمن هو فكتب إليه ابن عباس كتبت إلي تسألني عن سهم ذوي
القربى لمن هو وهو لنا وإن عمر بن الخطاب دعانا إلى أن ينكح منه أيمنا ويقضي منه عن غارمنا ويخدم منه
عائلنا فأبينا إلا أن يسلمه لنا وأبى ذلك علينا أبو يوسف حدثني عطاء بن السائب أن عمر بن عبد العزيز
بعث بسهم الرسول وسهم ذوي القربى إلى بني هاشم قال أبو يوسف كان أبو حنيفة وأكثر فقهائنا
يرون أن يقسم الخليفة على ما قسمه أبو بكر وعمر وعثمان وعلي رضي الله تعالى عنهم الشافعي قال بعض الناس
ليس لذوي القربى من الخمس شيء فإن ابن عيينة روى عن محمد بن إسحق قال سألت أبا جعفر محمد بن علي ما صنع علي
في الخمس فقال سلك به طريق أبي بكر وعمر وكان يكره أن يؤخذ عليه خلافهما قلت يريد بهذا القائل أنه كان يرى
سقوط سهمهم ثم رد الشافعي عليه بكلام مبسوط وكلامه هذا فإنه لم يعلمه علمت أن أبا بكر قسم على الحر والعبد
وسوى بين الناس وقسم عمر فلم يجعل للعبيد شيئا وفضل بعض الناس على بعض وقسم علي فلم يجعل للعبيد شيئا
وسوى بين الناس قال نعم قلت أفتذهب إلى أنهما خالفاه قال نعم قلت أو تزعم أن عمر قال لا [illegible]

الا ان يكون خالف عليا قال نعم قلت او تعلم عليا خالف ابا بكر في شيء منه قال الشافعي اخبرنا عن جعفر بن

محمد عن ابيه ان حسنا وحسينا وابن عباس وعبد الله بن جعفر سألوا عليا نصيبهم من الخمس فقال هو لكم حق ولكني

محارب معاوية فان شئتم تركتم حقكم فيه قال في الحديث فاخبرت بهذا الحديث عبد العزيز بن محمد

فقال صدق هكذا كان جعفر يحدثه افما حدثكه عن ابيه عن جده قلت لا قال ما احسبه الا عن جده قال الشافعي افيعجز عن

واعرف بحديث ابيه او ابن اسحاق قال اخبرنا ... ابراهيم بن محمد عن مطر الوراق

ورجل لم يسمه كلاهما عن الحكم بن عتيبة عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال لقيت عليا عند احجار الزيت فقلت

بابي انت وامي ما فعل ابو بكر وعمر في حقكم اهل البيت من الخمس فقال علي اما ابو بكر رحمه الله فلم يكن في زمانه

اخماس وما كان فقد اوفاناه واما عمر فلم يزل يعطيناه حتى جاءه مال السوس والاهواز او قال الاهواز

او قال فارس انا اشك فقال في حديث مطر او حديث الآخر فقال في المسلمين خلة فان احببتم تركتم

حقكم فجعلناه في خلة المسلمين حتى ياتينا مال فاوفيكم حقكم منه فقال العباس لا تطمعه في حقنا فقلت يا ابا

الفضل السنا احق من اجاب امير المؤمنين ورفع خلة المسلمين فتوفي عمر قبل ان ياتيه مال فيقضيناه

وقال الحكم في حديث مطر او الآخر ان عمر قال لكم حق ولا يبلغ علمي اذا كثر ان يكون لكم كله فان شئتم اعطيتكم

منه بقدر ما ارى لكم فابينا عليه الا كله فابى ان يعطينا كله ... عن ابن عباس ان نجدة الحروري كتب

اليه في سهم ذوي القربى نحوا مما ذكر ابو يوسف ثم قال الشافعي قال لا يعني ذلك الا بان تكيف يقسم سهم

ذوي القربى وليست الرواية فيه عن ابي بكر وعمر متواطئة قلت هذا قول من علم يثبت في هذا الحديث

عن ابي بكر انه اعطاهموه وعمر حتى كثر المال ثم اختلف عنه في الكثرة أرأيت مذهب اهل العلم في القديم

والحديث اذا كان الشيء منصوصا في كتاب الله مبينا على لسان رسوله صلى الله عليه وسلم او فعله أليس يستغنى

عنه ان يسأل عما بعده أليس تعلم ان فرض الله على اهل العلم اتباعه قال بلى قلت فتجد سهم ذوي القربى مبينا

في آيتين من كتاب الله مبينا على لسان رسول الله صلى الله عليه وسلم وفعله باثبت ما يكون من اخبار

الناس من وجهين احدهما ثقة المخبرين عنه واتصاله وانهم كلهم اهل قرابة من رسول الله صلى الله عليه

وسلم الزهري من اخواله وابن المسيب من اخوال ابيه وجبير بن مطعم ابن عمه وكلهم قريب منه في جذم النسب

[illegible] ويكثر [illegible] وبلغنا [illegible]

[illegible] ما ثبت لعمر من الكتاب في حق الخمس [illegible] السنة التي لم [illegible] من رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] مثل هذا الكلام [illegible] أن عمر بن الخطاب [illegible] كان يرى سهم ذوي القربى

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] أن لهم خمس الخمس كاملا بل كان يرى ذلك إلى الإمام

يعطيهم باجتهاده [illegible] ابن عباس [illegible] في حديث [illegible]

أن النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] يعطون ذوي القربى خمس الخمس لا ينقصون منه [illegible] أبي يوسف [illegible]

[illegible] أن أبا بكر [illegible] ذوي القربى [illegible] والكلبي ضعيف عند أهل الحديث [illegible]

[illegible] مختلفين في العلة التي [illegible] علي في ترك سهمهم أن الأمر [illegible]

ما كانوا يزعمون [illegible] بذل ما لهم [illegible] في أيام الحاجة أبو يوسف رحمه

الله [illegible] عن يزيد بن أبي حبيب أن عمر رضي الله عنه كتب إلى سعد حين فتح العراق أما بعد

فقد بلغني كتابك تذكر أن الناس سألوك أن تقسم بينهم مغانمهم وما أفاء الله عليهم فإذا أتاك كتابي هذا فانظر

ما أجلب الناس عليك به إلى العسكر من كراع أو مال فاقسمه بين من حضر من المسلمين واترك الأرضين والأنهار

لعمالها ليكون ذلك في أعطيات المسلمين فإنك إن قسمتها بين من حضر لم يكن لمن بعدهم شيء وقد كنت أمرتك

أن تدعو من لقيت إلى الإسلام فمن أسلم واستجاب لك قبل القتال فهو رجل من المسلمين له ما لهم وعليه ما عليهم وله سهم

في الإسلام ومن أجاب بعد القتال وبعد الهزيمة فهو رجل من المسلمين وماله لأهل الإسلام لأنهم قد أحرزوه

قبل إسلامه فهذا أمري وعهدي إليك أبو يوسف حدثني غير واحد من علماء أهل المدينة قالوا لما قدم

على عمر بن الخطاب رضي الله عنه جيش العراق من قبل سعد بن أبي وقاص شاور أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم في تدوين

الدواوين وقد كان اتبع رأي أبي بكر رضي الله عنه في التسوية بين الناس فلما جاء فتح العراق شاور

الناس في التفضيل ورأى أنه الرأي فأشار عليه بذلك من رآه وشاوروه في قسمة الأرضين التي أفاء

الله على المسلمين من أرض العراق والشام فتكلم قوم فيها وأرادوا أن يقسم لهم حقوقهم وما فتحوا فقال

عمر رضي الله عنه فكيف بمن يأتي من المسلمين فيجدون الأرض بعلوجها قد اقتسمت وورثت عن الآباء

وحيزت

وقد جرت بيننا هذا الرأي فقال له عبد الرحمن بن عوف فما الرأي ما الأرض والعلوج الا مما أفاء الله عليهم فقال عمر ما هو

الا كما تقول ولست أرى ذلك والله لا يفتح بعدي بلد فيكون فيه كبير نيل بل عسى ان يكون كلا على المسلمين فاذا قسمت

أرض العراق بعلوجها وأرض الشام بعلوجها فما يسد به الثغور وما يكون للذرية والأرامل بهذا البلد وبغيره من

أهل الشام والعراق فأكثروا على عمر وقالوا أتقف ما أفاء الله علينا بأسيافنا على قوم لم يحضروا ولم

يشهدوا ولأبناء القوم ولأبناء أبنائهم ولم يحضروا فكان عمر لا يزيد على ان يقول هذا رأيي قالوا فاستشر فاستشار

المهاجرين الأولين فاختلفوا فأما عبد الرحمن بن عوف فكان رأيه ان تقسم لهم حقوقهم ورأى عثمان وعلي وطلحة

وابن عمر رضي الله عنهم أجمعين فأرسل الى عشرة من الأنصار خمسة من الأوس وخمسة من الخزرج من كبرائهم وأشرافهم

فلما اجتمعوا حمد الله وأثنى عليه بما هو أهله ثم قال اني لم أزعجكم الا لأن تشتركوا في أمانتي فيما حملت من أموركم

فاني واحد كأحدكم وأنتم اليوم تقرون بالحق خالفني من خالفني ووافقني من وافقني ولست أريد ان تتبعوا

هذا الذي هواي معكم من الله كتاب ينطق بالحق فوالله لئن كنت نطقت بأمر أريده ما أريد به الا الحق قالوا قل

يا أمير المؤمنين وقال قد سمعتم كلام هؤلاء القوم الذين زعموا اني أظلمهم حقوقهم واني أعوذ بالله ان أركب

ظلما لئن كنت ظلمتهم شيئا هو لهم وأعطيته غيرهم لقد شقيت ولكن رأيت انه لم يبق شيء يفتح بعد أرض كسرى

وقد غنمنا الله أموالهم وأرضهم وعلوجهم فقسمت ما غنموا من أموال بين أهله وأخرجت الخمس فوجهته

على وجهه وأنا في توجيهه وقد رأيت ان أحبس الأرضين بعلوجها وأضع عليهم فيها الخراج وفي رقابهم الجزية يؤدونها

فتكون فيئا للمسلمين المقاتلة والذرية ولمن يأتي من بعدهم أرأيتم هذه الثغور لا بد لها من رجال يلزمونها أرأيتم هذه

المدن العظام كالشام والجزيرة والكوفة والبصرة ومصر لا بد لها من ان تشحن بالجيوش وادرار العطاء عليهم

فمن أين يعطى هؤلاء اذا قسمت الأرضون والعلوج فقالوا جميعا الرأي رأيك فنعم ما قلت وما رأيت ان لم

تشحن هذه الثغور وهذه المدن بالرجال ويجرى عليهم ما يتقوون به رجع أهل الكفر الى مدنهم فقال قد بان لي الأمر

فمن رجل له جزالة وعقل يضع الأرض مواضعها ويضع على العلوج ما يحتملون فاجتمعوا له على عثمان بن حنيف وقالوا

تبعثه الى أهم ذلك فان له بصرا وعقلا وتجربة فأسرع اليه عمر فولاه مساحة أرض السواد فأدت جباية

سواد الكوفة قبل ان يموت عمر بعام مائة ألف ألف والدرهم يومئذ درهم ودانقان ونصف وكان الوزن

يومئذ وزن الدرهم مثل وزن المثقال وحدثني الليث بن سعد عن حبيب بن ابي ثابت ان اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم وجماعة المسلمين ارادوا عمر بن الخطاب ان يقسم الشام كما قسم رسول الله صلى
الله عليه وسلم خيبر وانه كان اشد الناس عليه في ذلك الزبير بن العوام وبلال بن رباح فقال عمر اذن اترك
من بعدكم من المسلمين لا شي لهم ثم قال اللهم اكفني بلالا واصحابه قال ورأى المسلمون ان الطاعون الذي
اصابهم بعمواس كان من دعوة عمر قال وتركهم يؤدون الخراج الى المسلمين وحدثني محمد بن اسحق عن الزهري
ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه استشار الناس في السواد حين افتتح فرأى عامتهم ان يقسمه وكان بلال بن رباح
من اشدهم في ذلك وكان رأي عمر ان يتركه ولا يقسمه فقال اللهم اكفني بلالا واصحابه ومكثوا في ذلك يومين او
ثلاثة او دون ذلك ثم قال عمر اني قد وجدت حجة قال الله عز وجل في كتابه وما افاء الله على رسوله منهم فما اوجفتم
عليه من خيل ولا ركاب ولكن الله يسلط رسله على من يشاء والله على كل شي قدير حتى فرغ من شأن بني النضير فهذه عامة
في القرى كلها ثم قال ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل
كي لا يكون دولة بين الاغنياء منكم وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شديد
العقاب ثم قال للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون
الله ورسوله اولئك هم الصادقون ثم لم يرض حتى خلط بهم غيرهم فقال والذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم
يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق
شح نفسه فاولئك هم المفلحون فهذا فيما بلغنا والله اعلم في الانصار خاصة ثم لم يرض حتى خلط بهم غيرهم
فقال والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا
للذين آمنوا ربنا انك رءوف رحيم فكانت هذه عامة لمن جاء من بعدهم فقد صار هذا الفيء بين هؤلاء جميعا
فكيف نقسمه لهؤلاء وندع من تخلف بعدهم بغير قسم فاجمع على تركه وجمع خراجه قال ابو يوسف والذي رأى عمر رضي الله
عنه من الامتناع من قسمة الارضين بين من افتتحها عندما عرفه الله ما كان في كتابه من بيان ذلك توفيقا
من الله كان له فيما صنع فيه كانت الخيرة لجميع المسلمين وفيما رآه من جمع خراج ذلك وقسمته بين المسلمين
عموم النفع لجماعتهم لان هذا لو لم يكن موقوفا على الناس في الاعطيات والارزاق لم تشحن الثغور ولم

تقوى

تقوى الجيوش على المسير في الجهاد و لما امن رجوع اهل الكفر اليها بعد [illegible] المقاتلة والذرية والله اعلم
بالخير [illegible] ان الشافعي الذي [illegible] الا رضوان ما نصالحوا عليه فعند المسلمين [illegible] في ايام [illegible]
والعسب باكثر منه بلاد اهل الشرك لكن [illegible] ان غنيمة [illegible] تركوه كان
صلى الله عليه وسلم النفل لاهل السبي هوازن فتركوا حقوقهم قال وفي حديث جرير بن عبد الله عن انه عوضه
حقه وليس بقول جرير عن عمر لولا اني قاسم مسئول لتركتكم على ما قسم [illegible] انه تكون لهم بلاد صلح مع بلاد ايجاف
[illegible] الصلح خصوص من بلاد الايجاف بالخيل والركاب قلت والاوجه عندي ان اهل فارس والروم كانوا متسلطة
[illegible] ملاك الارض يأخذون منهم الخراج فلم يكونوا ملاك الارض وزراعها ولا ورثوها عن اباءهم واجدادهم
فقاتلوا المسلمين اولئك المتغلبين حتى [illegible] عن سواد الشام والعراق واما ملاك الارض وعلوجها الذين كانوا
يزرعونها ويسكنونها ورثوها عن اباءهم فاكثرهم صالحوا المسلمين والتزموا الخراج وبعضهم قاتلوا مع الروم
والفارس وقاتلوا معهم فاشتبه الامر على الناس فظن بعضهم ان الاراضي غنيمة [illegible] المقاتلة في الجملة
وفطن الخواص بان المقاتلة انما كانت مع السلاطين المتغلبين واما الاراضي الذين هم ملاكها وسكانها
فان اكثرهم صالحوا المسلمين وافتتحها المسلمون صلحا من غير ايجاف خيل ولا ركاب [illegible] على غيرهم ممن
يغلب عليهم فلذلك لما عمر بن الخطاب [illegible] التي في هذه المسئلة واما العاقلين منهم الذين قاتلوا المسلمين على الاسلام
مع جنود فارس والروم فاراضيهم مغنومة استطاب نفوسهم عنها عمر بن الخطاب حين اراد ان يقف السواد
فمن لم يطلب نفسا عوضه فانكشف الامر علينا [illegible] ذهب اليه ابو يوسف فسواد العراق والشام محمول عندنا
الاموال المغنومة مخصوص من عموم قوله تعالى واعلموا انما غنمتم من شيء باجماع الصحابة وبما فهموا منه
حديث النبي صلى الله عليه وسلم ومقتضى كلامه في فتح فارس والروم واما غيرها من البلاد فعلى الحال
ان فتح على نوعين احدهما ما افاء الله تعالى بغير ايجاف خيل ولا ركاب فيجعل خزانة للغزاة كما صنع رسول الله
صلى الله عليه وسلم بنصف خيبر الذي اصابه من غير ايجاف وكما صنع بالنضير وفدك والثاني ما افاء الله تعالى بايجاف
الخيل والركاب فيقسم عليهم كما صنع رسول الله صلى الله عليه وسلم بنصف خيبر الذي اصابه عنوة [illegible] ظاهر
ما رواه مالك والشافعي عن زيد بن اسلم عن ابيه قال عمر لولا اخر المسلمين ما فتحت قرية الا قسمتها كما قسم

... عبد العزى وعبد الدار فقال في اسد بن عبد العزى اصهار رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيهم من
المطيبين وقال بعضهم هم من حلف الفضول وفيهما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد قيل ذكر
سابقتهم على بني عبد الدار ثم دعا بني عبد الدار يتلونهم ثم انفردت له زهرة فدعاها تتلو عبد الدار
ثم استوت له تيم ومخزوم فقال في بني تيم انهم من حلف الفضول والمطيبين وفيهما كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم وقيل ذكر سابقة وقيل ذكر صهرا فقدمهم على مخزوم ثم دعا مخزوما يتلونهم ثم استوت له سهم وجمح
وعدي بن كعب فقيل له ابدا بعدي فقال بل اقر نفسي حيث كنت فان الاسلام دخل وامرنا وامر بني سهم واحد ولكن
انظروا بني جمح وسهم فقيل قدم بني جمح ثم دعا بني سهم وكان ديوان عدي وسهم مختلطا كالدعوة الواحدة
فلما خلصت اليه دعوته كبر تكبيرة عالية ثم قال الحمد لله الذي اوصل الي حظي من رسوله ثم دعا بني عامر بن لؤي
قال الشافعي فقال بعضهم ان ابا عبيدة بن عبد الله بن الجراح الفهري لما راى من تقدم عليه قال اكل هؤلاء
تدعو امامي فقال يا ابا عبيدة اصبر كما صبرت او كلم قومك فمن قدمك منهم على نفسه لم امنعه فاما انا وبنو عدي
فنقدمك ان احببت على انفسنا قال فقدم معاوية بعد بني الحارث بن فهر ففصل بهم بين بني عبد مناف
واسد بن عبد العزى وشجر بين بني سهم وعدي شيء في زمان المهدي فافترقوا فامر المهدي ببني عدي
فقدموا على سهم وجمح للسابقة فيهم قال الشافعي واذا فرغ من قريش قدم الانصار على قبائل العرب كلها
لمكانها من الاسلام قال الشافعي الناس عباد الله فاولاهم ان يكون مقدما اقربهم بخيرة الله لرسالته
ومستودع امانته وخاتم النبيين وخير خلق رب العالمين محمد صلى الله عليه وسلم الشافعي روى ليث بن ابي
سليم عن عطاء عن عمر بن الخطاب في هذه الآية يعني آية الصدقات ايما صنف منه اعطيته اجزاك
قلت هذا ان صح منقطع بين عطاء وعمر وليث غير قوي وفي الحديث المرفوع ان الله لم يرض بحكم نبي
ولا غيره في الصدقات حتى حكم هو فيها فجزاها ثمانية اجزاء فذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم جزاها ثمانية
اجزاء ستر عنها ثمانية اصناف وليس فيه تسوية الاقسام الا انه يجب سهم كل صدقة الى ثمانية اجزاء والله
اعلم الشافعي عن كثير بن عبد الله بن مالك عن ابيه انه سال ارايت الابل التي كان عليها عمر الغزاة
وعثمان بعده قال اخبرني ابي انها ابل الجزية التي بعث بها معاوية وعمرو بن العاص احتج به الشافعي

بن عبد الله بن سبيل الله الغني في الصدقة حق وقد يعطى لابن السبيل الشافعي عن عدي بن حاتم جاء ابو بكر بصدقة قال
بلغنا انه ... الي بثلثمائة بعير من صدقات قومه فاعطاه ابو بكر منها ثلثين بعيرا وامره ان يلحق بخالد بن الوليد بمن اطاع
من قومه فجاءه بنحو من الف رجل وابلى بلاء حسنا ... قال الشافعي ... واقد ... يعطيهم الله ... الا
هذه الصدقات لمعنى الا ... الصدقات والاوضح عندي انه اعطاهم على اسم من الغزاة ... في
ايه الصدقات في سبيل الله قال الشافعي اخبرنا الثقة من اصحابنا عن عبد الله ... عن يحيى عن سعيد بن ابي
هند قال حسب عبد الملك بن مروان بعبد الواحد ... اهل المدينة وكتب الى والي اليمامة ان يحمل من اليمامة
الى المدينة الف الف ... ثم ... عطاءهم فلما قدم المال الى المدينة ابوا ان ياخذوه وقالوا الا ... ا
او ... الناس ... لنا الا ناخذه ابدا فبلغ ذلك عبد الملك فرده وقال لا يزال في القوم بقية ما فعلوا
كذا قال قلت سعيد بن ابي هند ... ان ... قال ادركت سعيد بن المسيب وابا بكر بن عبد الرحمن وخارجة
بن زيد وعبيد الله بن عبد الله بن عتبة في رجال كثير قالوا الا ... في ... لنا اهل ... الا ناخذ
ونحن اهل الحي وليس للغني في الصدقة حق ولا يعطى من قوم الى غيرهم قلت ... عندي انهم ردوا
ما كان باسم الحاجة والفقر دون باسم الغزو ... ما ... الخروج للجهاد ابو سعيد مالك عن ابن
شهاب قال بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ الجزية من مجوس البحرين وان عمر بن الخطاب اخذها من مجوس
فارس وان عثمان اخذها من البربر مالك عن جعفر بن محمد عن ابيه ان عمر بن الخطاب ذكر المجوس فقال ما
ادري كيف اصنع في امرهم فقال عبد الرحمن بن عوف اشهد لسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سنوا
بهم سنة اهل الكتاب مالك عن نافع عن اسلم مولى عمر بن الخطاب ان عمر بن الخطاب ضرب الجزية على اهل الذهب اربعة
دنانير وعلى اهل الورق اربعين درهما مع ذلك ارزاق المسلمين وضيافة ثلاثة ايام مالك عن زيد بن اسلم
عن ابيه انه قال لعمر بن الخطاب ان في الظهر ناقة عمياء فقال عمر ادفعها الى اهل بيت ينتفعون بها قال فقلت
وهي عمياء قال يقطرونها بالابل قال فقلت كيف تاكل من الارض قال فقال عمر أمن نعم الجزية هي ام من
نعم الصدقة فقلت بل من نعم الجزية فقال عمر اردتم والله اكلها فقلت ان عليها وسم الجزية فامر
بها عمر فنحرت وكانت عنده صحاف تسع فلا تكون فاكهة ولا طريفة الا جعل منها في تلك الصحاف

فيبعث بها الى النبي صلى الله عليه وسلم فكتب الذي بعث به الى حفصة ابنة عمر وذكر تتمة
فيه فكان في خط حفصة قال فعمل في تلك الصحاف منه لحم تلك الجزور وبعث بها الى النبي
صلى الله عليه وسلم ام بما بقي من لحم تلك الجزور فصنع فدعا عليه المهاجرين والانصار قلت اخرجه الشيخ
لكان عمر كان يسيم وسمين وسم جزية وسم صدقة مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عمر بن الخطاب
كان يأخذ من النبط من الحنطة والزيت نصف العشر يريد بذلك ان يكثر الحمل الى المدينة ويأخذ من القطنية
العشر مالك عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد انه قال كنت عاملا مع عبد الله بن عتبة بن مسعود على سوق
المدينة في زمان عمر بن الخطاب فكنا نأخذ من النبط العشر مالك انه سأل ابن شهاب على اي وجه كان يأخذ
عمر بن الخطاب من النبط العشر فقال ابن شهاب كان ذلك يؤخذ منهم في الجاهلية فالزمهم عمر رضي الله عنه مالك
واسحاق عن زيد بن اسلم انه قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه فسأل الذي سقاه من اين هذا اللبن فاخبره انه
ورد على ماء قد سماه فاذا نعم من الصدقة وهم يسقون فحلبوا لي من البانها فجعلته في سقائي فهو هذا فادخل
عمر بن الخطاب يده فاستقاءه واخرج ابن اسحاق مثله اره العلم ليس في الصدقة نصيب الفرائض الدارمي
عن مورق العجلي قال عمر بن الخطاب تعلموا الفرائض واللحن والسنن كما تعلمون القرآن الدارمي عن ابراهيم قال
عمر تعلموا الفرائض فانها من دينكم البيهقي روينا عن عمر بن الخطاب انه خطب الناس بالجابية فقال من
اراد ان يسأل عن الفرائض فليأت زيد بن ثابت قلت هذه كرامة لعمر لان الفرائض على هذا التفصيل
لم يرو الا عن زيد بن ثابت واسناد اهل المدينة انه عن ابي الزناد عن خارجة بن زيد عن ابيه عليه
مالك في الموطأ وسائر اهل الحديث الدارمي عن ابراهيم قال عبد الله كان عمر اذا سلك طريقا وجدناه
سهلا وانه قال في زوج وابوين للزوج النصف وللام ثلث ما بقي الدارمي عن ابراهيم قال عبد الله
كان عمر اذا سلك طريقا اتبعناه فيه وجدناه سهلا وانه قضى في امرأة وابوين من اربعة فاعطى
المرأة الربع وللام ثلث ما بقي وللاب ما بقي الدارمي عن ابراهيم في زوج وام واخوة لاب وام
واخوة لام قال كان عمر وعبد الله وزيد يشركون وقال عمر لم يزدهم الاب الا قربا الدارمي عن ابي
سعيد والبخاري عن ابن عباس وعبد الله بن الزبير ان ابا بكر الصديق جعل الجد ابا الدارمي عن الشعبي كان

عمر بقاسم

ر عاصم الجد مع الاخ ما لا حوين فاذا ازدادوا اعطاه الثلث وكان يعطيه مع الولد السدس الدارمي

عن يحيى بن سعيد ان عمر كان كتب ميراث الجد حتى اذا طعن دعا به فمحاه ثم قال سترون رايكم فيه الدارمي

عن مروان بن الحكم ان عمر بن الخطاب لما طعن استشارهم في الجد فقال اني كنت رايت في الجد رايا فان رايتم

ان تتبعوه فاتبعوه فقال عثمان ان نتبع رايك فانه رشد وان نتبع راي الشيخ فلنعم ذو الراي كان الدارمي

عن الزهري قال جاءت جدة ام اب او ام ام فقالت ان ابن ابني او ابن ابنتي توفي وبلغني ان لي نصيبا

فما لي فقال ابو بكر ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فيها شيئا وسال الناس فلما صلى الظهر قال ايكم سمع رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال في الجدة شيئا فقال المغيرة بن شعبة انا قال ماذا قال اعطاها رسول الله صلى الله عليه وسلم سدسا

قال ايعلم ذلك احد غيرك فقال محمد بن مسلمة صدق فاعطاها ابو بكر السدس فجاءت الجدة الاخرى مثلها فقال ما ادري ما سمعت

من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها شيئا وما سال الناس فحدثوه بحديث المغيرة بن شعبة ومحمد بن مسلمة فقال عمر ايكما خلت

فلها السدس فان اجتمعتما فهو بينكما الدارمي عن الشعبي قال ان ابا بكر عن الكلالة فقال اني ساقول فيها برايي

فان كان صوابا فمن الله وان كان خطا فمني ومن الشيطان اراه ما خلا الوالد والولد فلما استخلف عمر قال اني

لاستحيي الله ان ارد شيئا قاله ابو بكر الدارمي عن عاصم بن عمر بن قتادة ان عمر بن الخطاب اتي بميراث

ابن الدحداحة فلم يجد وارثا فدفع مال ابن الدحداحة الى اخوال ابن الدحداحة الدارمي عن [illegible] ان عمر اتي

عمر في عم لام وخالة فاعطى العم للام الثلثين واعطى الخالة الثلث الدارمي عن الحسن ان عمر بن الخطاب اعطى الخالة

الثلث والعمة الثلثين الدارمي عن الشعبي عن ربع قبيصة ان عمر قضى في اهل طاعون عمواس [illegible] في ابعاد انهم كانوا

اذا كانوا من قبل الاب سواء فبنو الام احق واذا كان بعضهم اقرب من بعض باب فهم احق بالمال الدارمي عن سليمان

بن يسار عن محمد بن الاشعث ان عمة له توفيت يهودية باليمن فذكر ذلك لعمر بن الخطاب فقال يرثها اقرب الناس

اليها من اهل دينها الدارمي عن ابن شهاب مثله الدارمي عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب اهل الشرك نرثهم ولا يرثونا

الدارمي عن الشعبي ان ابا بكر وعمر قالا لا يتوارث اهل ملتين الدارمي عن انس بن سيرين قال عمر بن الخطاب لا يورث

المملوك شيئا ولا يحجب من لا يرث الدارمي عن الشعبي عن عمر وعلي وزيد قال واحسبه قد ذكر عبد الله ايضا قالوا الولاء للكبر

يعنون بالكبر ما كان اقرب باب وام الدارمي عن الشعبي عن عمر وعلي وزيد قالوا الدية تورث كما يورث الا الخطا

وعنه الدارمي عن الشعبي قال عمر لا يورث فاما خطأ الدارمي عن الشعبي كتب عمر بن الخطاب الى شريح الا لا يورث

الحميل الا ببينة وان جاءت في خرقتها الدارمي عن ابي عثمان قال عمر الصدقة والسائبة ليومهما ... حجا اذا اعتق

المعتقين فيهما ... في مال السائبة ... الدارمي عن يحيى بن سعيد ان عمر قال ايما حر تزوج امة

فقد ارق نصفه وايما عبد تزوج حرة فقد اعتق نصفه قال الدارمي يعني الولد الدارمي عن ابراهيم عن عمر وعلي وزيد انهما

الولاء للكبر ... الولاء ما اعتقوا او كاتبوا الدارمي عن الشعبي عن عمر وعلي وزيد قالوا الولاء للكبر ولد

والده الدارمي عنهم قال اذا كانت الحرة تحت المملوك فولدت له غلاما فانه يعتق بعتق امه وولاؤه لموالي امه

فاذا اعتق ابوه الولاء الى ابيه الدارمي عن ابي الحلال بن زيد ان رجلا سأل عمر بن الخطاب فقال اني رجل ورثت كلالة فاوصي

بنصفه فقال لا قال فالثلث قال لا قال فالربع قال لا قال فالخمس قال لا حتى صار الى العشر فقال نعم بالعشر قال قلت

معناه الدارمي عن الشعبي لما كانوا يوصون بالخمس والربع وكان الثلث منتهى الجامح الدارمي عن عبد الله بن ابي

ربيعة ان عمر بن الخطاب قال يحدث الرجل في وصيته ما شاء وملاك الوصية آخرها من ابواب شتى مالك عن ابن

شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يجتمع دينان في جزيرة العرب قال مالك قال ابن شهاب ففحص عن ذلك

عمر بن الخطاب حتى اتاه الثلج واليقين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يجتمع دينان في جزيرة العرب فاجلا

يهود خيبر ... فاجلا عمر بن الخطاب يهود نجران وفدك فاما يهود خيبر فخرجوا منها ليس لهم من الثمر ولا من

الارض شيء واما يهود فدك فكان لهم نصف الثمر ونصف الارض لان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان صالحهم

على نصف الثمر ونصف الارض فاقام لهم عمر بن الخطاب قيمة من ذهب وورق وابل وحبال واقتاب ثم اعطاهم

القيمة واجلاهم منها ... يحيى بن سعيد عن عبد الرحمن بن القاسم ان اسلم مولى عمر بن الخطاب اخبره انه زار

عبد الله بن عياش المخزومي فرأى عنده نبيذا وهو بطريق مكة فقال له اسلم ان هذا الشراب يحبه عمر بن الخطاب فحمل

عبد الله بن عياش المخزومي قدحا عظيما فجاء به الى عمر بن الخطاب فوضعه في يده فقربه عمر الى فيه ثم رفع راسه فقال عمر

ان هذا الشراب طيب فشرب منه ثم ناوله رجلا عن يمينه فلما ادبر عبد الله ناداه عمر بن الخطاب فقال انت القائل

لمكة خير من المدينة فقال عبد الله فقلت هي حرم الله وامنه وفيها بيته فقال عمر لا اقول في بيت الله ولا في

حرمه شيئا ثم قال عمر انت القائل لمكة خير من المدينة قال فقلت هي حرم الله وامنه وفيها بيته فقال عمر لا اقول

في حرم

[illegible] ما جاء في الطاعون حدثني يحيى عن مالك عن ابن شهاب عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب عن عبد الله

بن عبد الله بن الحارث بن نوفل عن عبد الله بن عباس أن عمر بن الخطاب خرج إلى الشام حتى إذا كان بسرغ لقيه

أمراء الأجناد أبو عبيدة بن الجراح وأصحابه فأخبروه أن الوباء قد وقع بالشام قال ابن عباس فقال عمر

قال عمر بن الخطاب ادع لي المهاجرين الأولين فدعاهم فاستشارهم وأخبرهم أن الوباء قد وقع بالشام فاختلفوا

فقال بعضهم قد خرجت لأمر ولا نرى أن ترجع عنه وقال بعضهم معك بقية الناس وأصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم

ولا نرى أن تقدمهم على هذا الوباء فقال ارتفعوا عني ثم قال ادع لي الأنصار فدعوتهم فاستشارهم فسلكوا سبيل المهاجرين

واختلفوا كاختلافهم فقال ارتفعوا عني ثم قال ادع لي من كان ههنا من مشيخة قريش من مهاجرة الفتح فدعوتهم فلم يختلف

عليه منهم رجلان فقالوا نرى أن ترجع بالناس ولا تقدمهم على هذا الوباء فنادى عمر في الناس إني مصبح على ظهر فأصبحوا عليه

فقال أبو عبيدة أفرارا من قدر الله فقال عمر لو غيرك قالها يا أبا عبيدة نعم نفر من قدر الله إلى قدر الله أرأيت لو

كانت لك إبل فهبطت واديا له عدوتان إحداهما مخصبة والأخرى جدبة أليس إن رعيت الخصبة رعيتها بقدر الله

وإن رعيت الجدبة رعيتها بقدر الله قال فجاء عبد الرحمن بن عوف وكان غائبا في بعض حاجته فقال إن عندي من

هذا علما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إذا سمعتم به بأرض فلا تقدموا عليه وإذا وقع بأرض وأنتم بها فلا

تخرجوا فرارا منه قال فحمد الله عمر ثم انصرف وحدثني عن مالك عن ابن شهاب عن عبد الله بن عامر بن ربيعة أن عمر بن الخطاب خرج

إلى الشام فلما جاء سرغ بلغه أن الوباء قد وقع بالشام فأخبره عبد الرحمن بن عوف أن رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال إذا سمعتم به بأرض فلا تقدموا عليه وإذا وقع بأرض وأنتم بها فلا تخرجوا فرارا منه فرجع عمر بن الخطاب من سرغ

مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله أن عمر بن الخطاب إنما رجع بالناس عن حديث عبد الرحمن بن عوف مالك أنه

قال بلغني أن عمر بن الخطاب قال لبيت بركبة أحب إلي من عشرة أبيات بالشام قال مالك يريد لطول الأعمار

والبقاء ولشدة الوباء بالشام مالك عن زيد بن أبي أنيسة عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب أنه أخبره

عن مسلم بن يسار الجهني أن عمر بن الخطاب سئل عن هذه الآية وإذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم

وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين فقال عمر بن الخطاب

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يسأل عنها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله تبارك وتعالى خلق آدم

ثم مسح ظهره بيمينه فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه
ذرية فقال خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعملون فقال رجل يا رسول الله ففيم العمل [illegible] رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الله تعالى اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة
فيدخله به الجنة واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخله النار
محمد قال انبأنا ابو حنيفة عن [illegible] عن ابيه عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال بينا نحن جلوس بالجابية
اذ قال في خطبته [illegible] من يهد الله فلا مضل له [illegible] فقال قس من تلك القسوس ما يقول امير المؤمنين قالوا يقول
ان الله [illegible] فقال [illegible] عدل [illegible] ان يضل احدا فقال [illegible] عمر بن الخطاب رضي
الله عنه فقال كذبت بل الله اضلك ولولا [illegible] لضربت عنقك [illegible] الامام ابو القاسم [illegible] محمد
بن المفضل [illegible] في ابانة الحجة في بيان المحجة عن عبد الله بن الحارث بن نوفل قال لما قدم عمر رضي الله عنه
قام يخطب الناس وعنده الجاثليق [illegible] يترجم له ما يقول عمر فلما قال عمر من يضلل الله فلا هادي له وفي رواية فلا هادي
عمر يضلل الله [illegible] ومن يهد فلا مضل له نفض الجاثليق ثوبه كهيئة المنكر لذلك فقال عمر ما يقول فكرهوا ان يذكروا
الذي يقول بلسانه ثم عاد عمر فقال ذلك فنفض الجاثليق مثلها فقال عمر ما يقول فقيل يا امير المؤمنين يزعم ان الله
لا يضل احدا فقال كذبت يا عدو الله بل الله خلقك وهو اضلك [illegible] اما والله لولا
عقد لك لضربت عنقك ان الله عز وجل خلق الخلق فخلق اهل الجنة وما هم عاملون وخلق اهل النار وما هم عاملون
وقال هؤلاء لهذه وهؤلاء لهذه فقال عبد الله بن الحارث فتفرق الناس وما يختلفون في القدر واخرج ايضا
عن سعيد بن المسيب قال قام عمر بن الخطاب في الناس فقال ايها الناس الا ان اصحاب الرأي اعداء السنة اعيتهم
الاحاديث ان يحفظوها وتفلتت منهم ان يعوها واستحيوا اذا سألهم الناس ان يقولوا لا ندري فعاندوا السنن
برأيهم فضلوا واضلوا كثيرا والذي نفس عمر بيده ما قبض الله نبيه ولا رفع الوحي عنهم حتى اغناهم عن
الرأي ولو كان الدين يؤخذ بالرأي لكان اسفل الخف احق بالمسح من ظهره فاياكم واياهم واخرج عن عامر
بن سعد عن ابيه قال وقف عمر بن الخطاب بالجابية فقال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم فينا فقال من اراد
بحبوحة الجنة فليلزم الجماعة فان الشيطان مع [illegible] اهل اللغة بحبوحة الجنة وسطها والفذ الفرد وقال

... ما قاله عمر بن الخطاب في الميزان ... [illegible] ... العراق الى عمر فقال يا
امير المؤمنين [illegible] قال تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقيم الصلوة وتؤتي الزكوة
البيت وتصوم رمضان فعليك بالعلانية واياك والسر [illegible] قال فما ... رحمك الله [illegible]
واخرج عنه عمرو بن ميمون عن عمر بن الخطاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ من عذاب القبر واخرج عن
ابن ... عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كنت في اربعة اذرع في ذراعين
ورايت منكرا ونكيرا قال قلت يا رسول الله وما منكر ونكير قال فتانا القبر [illegible] الارض بانيابهما ...
في اشعارهما اصواتهما كالرعد القاصف وابصارهما كالبرق الخاطف معهما [illegible] لو اجتمع عليها اهل منى
لم [illegible] اهون عليهما من عصاي هذه قال قلت يا رسول الله وانا على حالي هذه قال [illegible]
[illegible] عنه طارق بن شهاب عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثت داعيا ومبلغا
وليس الي من الهدى شيء وخلق ابليس مزينا وليس اليه من الضلالة شيء واخرج عنه ابو هريرة عن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجالسوا اهل القدر ولا تفاتحوهم احمد بن حنبل قال حدثنا هشيم اخبرنا علي بن زيد
عن يوسف بن مهران عن ابن عباس قال خطب عمر بن الخطاب وقال [illegible] مرة خطبنا فحمد الله واثنى عليه فذكر
الرجم فقال لا تخدعن عنه فانه حد من حدود الله الا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد رجم ورجمنا بعده ولولا
انه سيقول قائلون زاد عمر في كتاب الله ما ليس منه لكتبته في ناحية المصحف شهد عمر بن الخطاب وفلان [illegible]
وعبد الرحمن بن عوف وفلان وفلان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد رجم ورجمنا من بعده الا وانه
من بعدكم قوم يكذبون بالرجم وبالدجال وبالشفاعة وبعذاب القبر وبقوم يخرجون من النار بعدما امتحشوا
مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب قال لولا ان ارجو ان انظر الى الفارسي [illegible] مالك عن ايوب بن ابي تميمة
السختياني عن ابن سيرين قال قال عمر بن الخطاب اذا اوسع الله عليكم فاوسعوا على انفسكم جمع رجل عليه
ثيابه مالك عن اسحق بن ابي طلحة انه قال قال انس بن مالك رايت عمر بن الخطاب وهو يومئذ امير المؤمنين
وقد رقع بين كتفيه برقع ثلث لبد بعضها فوق بعض مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب
راى حلة سيراء عند باب المسجد فقال يا رسول الله لو اشتريت هذه الحلة فلبستها يوم الجمعة وللوفد اذا

سوا الحلة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما يلبس هذه من لا خلاق له في الآخرة ثم جاء رسول الله صلى الله عليه
وسلم منها حلل فأعطى عمر بن الخطاب منها حلة فقال عمر يا رسول الله كسوتنيها وقد قلت في حلة عطارد ما
قلت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لم اكسكها لتلبسها فكساها عمر اخا له مشركا بمكة مالك انه بلغه ان عمر بن
الخطاب وعلي بن ابي طالب وعثمان بن عفان كانوا يشربون قياما مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان يأكل
خبزا بسمن فدعا رجلا من اهل البادية فجعل يأكل ويتبع باللقمة وضر الصحفة فقال له عمر كأنك مقفر فقال والله
ما اكلت سمنا ولا رأيت اكلا به منذ كذا وكذا فقال عمر لا آكل السمن حتى يحيا الناس من اول ما يحيون مالك
عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال رأيت عمر بن الخطاب وهو يومئذ امير المؤمنين يطرح له صاع من تمر فيأكله حتى
يأكل حشفها مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال سئل عمر بن الخطاب عن الجراد فقال وددت ان
عندي قفعة نأكل منه مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب قال اياكم واللحم فان له ضراوة كضراوة
مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب ادرك جابر بن عبد الله ومعه حمال لحم فقال ما هذا فقال يا امير المؤمنين
قرمنا الى اللحم فاشتريت بدرهم لحما فقال عمر اما يريد احدكم ان يطوي بطنه عن جاره او ابن عمه اين تذهب عنكم
هذه الآية اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس
بن مالك انه سمع عمر بن الخطاب وسلم عليه رجل فرد عليه السلام ثم سأل عمر الرجل كيف انت فقال احمد اليك
الله فقال عمر ذلك الذي اردت منك مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن غير واحد من علمائهم ان ابا موسى
الاشعري جاء يستأذن على عمر بن الخطاب فاستأذن ثلاثا ثم رجع فارسل عمر بن الخطاب في اثره فقال ما لك
لم تدخل فقال ابو موسى الاشعري سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الاستئذان ثلث فان اذن لك
فادخل والا فارجع فقال عمر بن الخطاب ومن يعلم هذا لئن لم تأتني بمن يعلم ذلك لافعلن بك كذا وكذا فخرج
ابو موسى حتى جاء مجلسا في المسجد يقال له مجلس الانصار فقال اني اخبرت عمر بن الخطاب اني سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول الاستئذان ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال لئن لم تأتني بمن يعلم
هذا لافعلن بك كذا وكذا فان كان سمع ذلك احد منكم فليقم معي فقالوا لابي سعيد الخدري قم معه وكان ابو سعيد
اصغرهم فقام معه فاخبر بذلك عمر بن الخطاب فقال عمر لابي موسى اما اني لم اتهمك ولكني خشيت ان يتقول

... على رسول الله صلى الله عليه وسلم مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

ارسل الى عمر بن الخطاب بعطاء فرده عمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم رددته فقال يا

رسول الله أليس اخبرتنا ان خيرا لاحدنا ان لا ياخذ من احد شيئا فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انما ذلك عن

المسألة فاما ما كان من غير مسألة فانما هو رزق يرزقكه الله فقال عمر بن الخطاب اما والذي نفسي بيده

لا اسأل احدا شيئا ولا ياتيني شيء من غير مسألة الا اخذته مالك عن عبد الله بن ابي مليكة ان عمر بن الخطاب

مر بامرأة مجذومة وهي تطوف بالبيت فقال لها يا امة الله لا تؤذي الناس لو جلست في بيتك فجلست في

بيتها فمر بها رجل بعد ذلك فقال لها ان الذي كان نهاك قد مات فاخرجي فقالت ما كنت لاطيعه حيا واعصيه

ميتا ... عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب قال لرجل ما اسمك فقال جمرة ... فقال ابن من ... قال من

الحرقة قال اين مسكنك قال بحرة النار قال بايها قال بذات لظى فقال عمر ادرك اهلك فقد احترقوا

قال فكان كما قال عمر بن الخطاب مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب اراد الخروج الى العراق فقال له كعب الاحبار

لا تخرج اليها يا امير المؤمنين فان بها تسعة اعشار السحر وبها فسقة الجن وبها الداء العضال مالك انه بلغه

ان امة كانت لعبد الله بن عمر بن الخطاب رآها عمر بن الخطاب وقد تهيأت بهيئة الحرائر فدخل على ابنته حفصة

فقال الم ار جارية اخيك تجوس الناس وقد تهيأت بهيئة الحرائر وانكر ذلك عمر مالك عن اسحاق بن عبد الله

بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال سمعت عمر بن الخطاب وخرجت معه حتى دخل حائطا فسمعته وهو يقول وبيني

وبينه جدار وهو في جوف الحائط عمر بن الخطاب امير المؤمنين بخ بخ والله لتتقين الله او ليعذبنك

البغوي توضأ عمر منها في جرة نصرانية البغوي قال عمر بن الخطاب كلوا الجبن الذي ... البغوي

قال عمر وابن عباس الزكاة في الحلي واللؤلؤ وزاد عمر ولا تعجلوا الانفس ان تزهق ...

بعد ذبحها ما لم يفارقها الروح البغوي قال عمر بن الخطاب لا تخلوا الذمي ... كل طعام قال عمر ...

لقد هممت ان انزل على اهل كل بيت مثل عددهم فان الرجل لا يهلك على نصف بطنه البخاري وغيره

عن ابن عمر خطب عمر بن الخطاب على منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انه قد نزل تحريم الخمر وهي من

خمسة اشياء العنب والتمر والحنطة والشعير والعسل والخمر ما خامر العقل وثلاث وددت ان رسول

صلى الله عليه وسلم معارضا حقوا جيبه الى حيث الجيد والكلالة والبوادب ابواب ... التبوذي قال

... عن ابن عمر قال لبس ... جبة ... سند حرير ... انه شرب الطلاء ... [illegible]

فان ... بسكر علانية ... عنده ... التبوذي عن ابن عمر قال لبس ... ازاره الله ... ان جيء

... قال ... التبوذي ان عمر رأى على رجل ثوبا معصفرا فقال دع هذه البراقات

للنساء ... عن ابن الزبير قال سمعت عمر بن الخطاب يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لا تلبسوا الحرير فانه من ... لم يلبسه في الآخرة التبوذي عن ابي عثمان النهدي يقول اتانا كتاب عمر

بن الخطاب ونحن باذربيجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن الحرير الا هكذا

... بالسبابة والوسطى التبوذي عن سويد بن غفلة ان عمر بن الخطاب خطب بالجابية فقال نهى

رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لبس الحرير الا موضع اصبعين او ثلاث او اربع وقال قتادة رخصة

في موضع اصبع واصبعين وثلاث واربع من اعلام الحرير التبوذي عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى

على عمر قميصا ابيض فقال اجديد قميصك هذا ام غسيل فقال البس جديدا وعش حميدا ومت شهيدا التبوذي

عن الحسن قال خطب عمر ... وعليه ازار فيه اثنا عشر رقعة التبوذي عن ابي عثمان النهدي يقول اتانا

كتاب عمر بن الخطاب ونحن باذربيجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا وارتدوا وانتعلوا والقوا

الخفاف والقوا السراويلات وعليكم بلباس ابيكم اسمعيل واياكم والتنعم وزي العجم وعليكم بالشمس

فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخلولقوا واقطعوا الركب وانزوا نزوا وارموا

الاغراض ... وانزوا على ظهور الخيل نزوا واستقبلوا بوجوهكم الشمس فانها حمامات

العرب ... تمعددوا ... من الغلظ يقال للغلام اذا شب وغلظ وقيل معناه تشبهوا بعيش معد وكانوا

اهل غلظ وتقشف يقول كونوا مثلهم ودعوا التنعم وزي العجم واخشوشنوا اراد الخشونة في اللبس والمطعم

وقوله واخشوشنوا بالباء فهو من الصلابة يقال اخشوشب الرجل اذا كان صلبا ويروى بالجيم ... وهي الخشونة في المطعم التبوذي عن ابن سيرين ان عمر بن الخطاب رأى على رجل خاتما من ذهب ... فقال ... يا امير المؤمنين ... ذلك ... التبوذي عن ابن عمر قال ...

ا

... الله صلى الله عليه وسلم [illegible] ... يديه الى [illegible] كان

[illegible] ... حتى [illegible] ... رسول الله [illegible] البغوي [illegible] عمر بن الخطاب

[illegible] ... [illegible] ... ابو بكر [illegible]

[illegible] البغوي [illegible] ... [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال [illegible] ...

ابو بكر [illegible] ... [illegible] البغوي [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم كان [illegible]

[illegible] ... [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ... ابو بكر [illegible] عمر [illegible]

[illegible] البغوي [illegible] ... [illegible] ... [illegible] الامير [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] البغوي [illegible] عمر بن [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] فيها [illegible]

[illegible] نافع قال [illegible] ... امراة [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] البغوي [illegible] ... عمر بن الخطاب

الى [illegible] ... [illegible] ... فقال عمر لو كنتم [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] امراة [illegible] ...

[illegible] ... فقال عمر [illegible] ... فقال [illegible] ... [illegible] ...

[illegible] عمر [illegible] ... [illegible] البغوي [illegible] ... عمر [illegible]

[illegible] ... [illegible] البغوي [illegible] عمر الى [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] محمد صلى الله عليه وسلم [illegible] ... والسنة [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] البغوي [illegible] قتادة قال [illegible]

[illegible] بن الخطاب [illegible] ... فقال عمر [illegible] ... [illegible]

فقال [illegible] ... فقال عمر [illegible] ... البغوي قال [illegible] نافع [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] ... [illegible] ... الى عبد الله [illegible] ...

[illegible] الاعشی اخرج [illegible] حکیم بن حزام قال لما قدم عمر الشام استقبله البطارقة [illegible]

[illegible] التبوذکی قال حدثنا [illegible] بکر [illegible] الاوعه [illegible]

[illegible] ذلک [illegible] احد من الصحابة ولا التابعین اسمه [illegible]

[illegible] الشعبی عن مسروق قال لقینی عمر فقال من انت فقلت مسروق بن الاجدع فقال الاجدع اسم

شیطان انت مسروق بن عبد الرحمن [illegible] رجلا [illegible] فقال عمر [illegible] الملک [illegible]

الشیطان [illegible] کلام [illegible] صدق [illegible] الشیطان [illegible] التبوذکی [illegible]

[illegible] هذا آخر ما یسر الله تعالی اتمامه [illegible] امیر المؤمنین عمر بن الخطاب

رضی الله عنه [illegible] اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله

و صحبه اجمعین [illegible] بدانکه [illegible] نسبت مذهب [illegible] فاروق اعظم [illegible] ترتیب

کتب [illegible] تصحیح و تنقیح روایات و ترجیح بعضی بر بعضی [illegible]

سلف [illegible] علما [illegible] مجتهد [illegible]

[illegible] برای امامت [illegible] مقاله تحریر [illegible] مجتهد [illegible] مانند نسبت

مجتهد [illegible] مذهب فاروق اعظم [illegible]

[illegible] فی صدد المقالة [illegible] باید [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

علوم [illegible] آنحضرت [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] احکام فقهیه و علوم [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] علوم [illegible] علیه افضل الصلوات والتسلیمات [illegible]

[illegible] السموات والارض [illegible] قدرت [illegible]

[illegible] خلاف خاصه [illegible]

والنشر

و تفریق در منصب نبوت و منصب خلافت بیان نموده‌اند و فی الجمله بی مشاوره ورزند. اما اجتهادات

که تتبع احادیث از مظان آن کرده شد متعینا بعزم خلیفه بر حجیت یا قبال مخالفت شنیده در جمیع

و منبر شنیده‌اند و بعده استطلاع رای خلیفه کار بر امر عهد می‌ساختند از این جهت اختلاف [illegible]

آنکه اول واقع شد همه بر یک نسبت متفق در یک راه مجتمع و آن مذهب خلیفه و رای او بود روایة احادیث

و فتوی و قضا و مواعظ مقصور بود بر خلیفه یا کسی که نائب خلیفه باشد بامر او قال النبی صلی الله

علیه و سلم لا یقص الا امیر او مامور او مختال و قال عمر فی الفقهاء والقضاة ول حارها من تولی قارها

چون نوبت خلافت حضرت مرتضی رسید تغیر بعضی امور [illegible] پدید آمد و گروهی بسیار از طاعت خلیفه

بر آمدند آنگاه جمعیت گروه علما و فقها از هم [illegible] و منتشر گشتند [illegible] کرام و غیر در اقطار

منتشر گردید چون ایام خلافت خاصه بالکلیه منقرض شد وقایع خفا ظهور نمود و صحابه [illegible] هم

بر آنکه علمای هر بلدی مشغول بافاده شدند ابن عباس در مکه فتوی میدهد و حدیث روایت میکند

و تفسیر قرآن میفرماید و عائشه صدیقه و عبد الله بن عمر در مدینه حدیث روایت میفرمایند و یاران عمر

و اولاد و احفاد ایشان [illegible] افتا و فقه میکنند و ابوهریره روایات [illegible] را بر آنها [illegible]

حدیث مشهور [illegible] از روی [illegible] میکنند و ابو سعید خدری و غیر ایشان از رجال

المال روایت میکنند و انس و عمران بن حصین در بصره نشر احادیث و اصحاب عبد الله بن مسعود

بفقه در کوفه مشغول میشوند و عبد الله بن عمرو بن العاص و ابو درداء و ابو امامه [illegible] در

شام روایت مینمایند بالجمله در هر ناحیه صحابی یا تابعی بمقام افاده نشستند و جماعه بحکم اصحابی کالنجوم

بایهم اقتدیتم اهتدیتم از وی اخذ نمودند زیرا که تقدیم خلیفه منصوب و بیعت بر سایر [illegible] ثابت

و در مقامات صوفیه بر سایر صالحین امت مسلم نبود و اشتغال خلیفه با عادات نه چون [illegible] دل

های شیخین نبود بالجمله درین ایام اختلاف در افتاد وای بسیار که یکی را بر رای دیگری اطلاع

واگر اطلاع شد مذاکره واقع نه واگر مذاکره بمیان آمد ازالهٔ شبهه و خروج از مضیق اختلاف

بفضای اتفاق میسر نه بسیاری از احادیث [illegible] عدد روایت فرد [illegible] بهم رسید اگر تتبع

کمی روایت علمای صحابه که پیش از انقراض خلافت خاصه از عالم گذشته اند چنانچه ابی و معاذ که بعد از آنحضرت

بزودی رحلت کرده اند بعد ایام خلافت خاصه روایت کرده اند حدیث بسیار از [illegible]

واسطهٔ صحابی [illegible] دیگر از جهت [illegible] ارسال ارسال کرده اند لیکن مرسل صحابی حکم متصل دارد اخرج مسلم

عن معاویة بن ابی سفیان انه قال علیکم من الاحادیث بما کان فی زمان عمر بن الخطاب فانه کان یخیف الناس

فی الله عز وجل [illegible] وروی عن ابن مسعود انه قال من کان مستنا فلیستن بمن قد مات فان الحی لا یؤمن علیه الفتنة

اولئک اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة ابرها قلوبا واعمقها علما واقلها تکلفا اختارهم الله

لصحبة نبیه ولاقامة دینه فاعرفوا لهم فضلهم واتبعوهم علی اثرهم وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم وسیرهم فانهم کانوا

علی الهدی المستقیم و معلوم است که ابن مسعود [illegible] وفات ذی النورین را نیافت و فی الآثار فی اذا مررنا الی الثعلبیة فقط

الاشیه [illegible] عمر و عثمان [illegible] وعلی امر البیعة فوق [illegible] جمیع صحابه عدول اند و روایة ایشان

مقبول و عمل بموجب خبر روایت [illegible] از ایشان ثابت شود لانم [illegible] دلیل الحدیث [illegible] و در زمین

فاروق اعظم بود و [illegible] شده فرق ما بین السماء والارض است آسمان نسبت بزمین آنکه فرود

درین [illegible] عالیست [illegible] باستقراء تام معلوم شد که فاروق اعظم نظر دقیق در تعریف جامع

[illegible] که به جمیع شرایع و تمییز افراد بشر تعلق دارد [illegible] معروف [illegible] بهذا احادیث شمایل

آنحضرت صلی الله علیه وسلم و احادیث معنی [illegible] در ابواب [illegible] کمتر روایت میکردید و وجه یکی آنکه

[illegible] بحمل که جهت اهتمام بروایت آن بکار برند بعض اشیا از سنن زواید

[illegible] و تجمل [illegible] احادیث از شغل نشر شرایع مانع آمد دیگر آنکه جمعی که بشرف صحبت آنحضرت صلی

الله علیه وسلم رسیده بودند در زمان فاروق اعظم بسیار بودند احتیاج بتعلیم این اشیا واقع نشد واخرج الدارمی

عن الشعبی عن قرظة قال بعث عمر بن الخطاب رهطا من الانصار الی الکوفة فبعثنی معهم فجعل یمشی معنا حتی اتی صرار

وصرار ماء فی طریق المدینة فجعل ینفض الغبار عن رجلیه ثم قال انکم تأتون الکوفة فتأتون قوما لهم ازیز بالقرآن

فیأتونکم فیقولون قدم اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فیأتونکم فیسألونکم عن الحدیث فاقلوا الروایة عن رسول الله

صلی الله علیه وسلم وانا شریککم قال ابو محمد الدارمی معناه عندی الحدیث عن ایام رسول الله

عليه وسلم ... فقلت ولا وجه عندي ان معناه ... والواردات والا فلا يتعلق

يتعلق به حكم شرعي اصلا ومعناه الاصابة على سبيل الظن فيما لم يثبت فيه علم مجتهد في عظمه [illegible]

همچنين آن فاروق اعظم اتمام جميع ادعيه موقوف ... خاص با سبب ... [illegible]

ميدانست ... [illegible]

... ابوداود عن سهل بن معاذ بن انس عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اكل

طعاما ثم قال الحمد لله الذي اطعمني هذا الطعام ورزقنيه من غير حول مني ولا قوة غفر له ما تقدم من ذنبه ومن

لبس ثوبا فقال الحمد لله الذي كساني هذا ورزقنيه من غير حول مني ولا قوة غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر

فاروق اعظم ... [illegible]

در خصوص اشکالات ... [illegible]

بر این ... فاروق اعظم در علوم احسان یعنی که الیوم باسم علم تصوف و علم سلوک مشهور شده پس

بیشتر ... مناسب مینماید که بعض مباحث این فن نویسیم و رساله علیحده سازیم

تا موجب مزید فائده باشد معرفت قدر فاروق اعظم و معرفت آنکه این علم از علما ثابت شده ... [illegible]

که ... فی علوم الحدیث بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ... العلوم ...

و مفیض الفهوم ... و یحیی النفوس بها حیوة طیبة و مرقیها الی قدر ما لها مرتبة و اشهد ان لا اله

الا الله و ان محمدا عبده و رسوله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم اما بعد ... [illegible]

از نشر مقامات ... و بیان حکم و اشارات خلیفه ... و الصواب امیر المؤمنین

عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه و ارضاه آنچه بنده ضعیف ... موفق شد و الله المستعان و علیه

التکلان و پیش از خوض در مقصود دو مقدمه را تمهید کنیم یکی آنکه حقیقت تصوف که بعرف شرع آن را

احسان ... اصلی دارد و اصل اول پیدا کردن یقین از تلبس باعمال خیر مانند صلوة و صوم و ذکر ...

و مراد از یقین اینجا یقینی خاص است که ... [illegible]

... یقینی که از جهت استدلال ... حاصل ... که همه مسلمین ...

استعداد خود را اعمال خیر میکنند و ثمره حقیقیه [illegible] آن طایفه از آیات [illegible] لاجرم تحصیل یقین از تقلب احوال

بعضی [illegible] ت بامور دیگر بعض را در تحقیق و تبیین آن امور میرود باستقرا معلوم میشود که آنها امید [illegible]

علیه [illegible] شرط قبول اعمال آن از اخلاص فی العمل است و همگی ارکان اعمال خیر کمیه باشند تهجد و [illegible]

و [illegible] کار [illegible] و مقام سیوم [illegible] که عبارت از خشوع و خضوع [illegible] نفس و [illegible] تذکره خشوع

[illegible] در قرآن عظیم و سنت سنیه احسان را تفسیر کرده اند بایه [illegible] علیه قال النبی صلی

الله علیه [illegible] انما الاعمال [illegible] است و قال الله تعالی انهم کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون

و بالاسحار هم یستغفرون و فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم الآیة و قال صلی الله علیه وسلم ان تعبد الله

کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک اصل دوم تولید مقامات از میان یقین و طبیعت نفس و قلب و عمده

این مقامات [illegible] شیخ ابو طالب مکی که شیخ این فن است نه چیز است توبه و زهد و صبر و شکر و رجا و خوف

و توکل و رضا و فقر و محبت و ذات آدمی و نفس او بوجهی مخلوق شده که [illegible] این احوال متضاده باشد

لیکن [illegible] متعلق این احوال امور دنیه و دنیویه بود خوف از دشمن یا تلف مال و ولد و [illegible] و رجا

بکثرت اموال و ولد و جاه و اعتماد بر اسباب [illegible] چون یقین بر جبلت مستولی شد از همه جهت [illegible]

فرا گرفت لاجرم رجا و خوف همه با [illegible] و بامر او و مواعید او [illegible] و اعتماد او بر اسباب [illegible] بر

اسباب الهی [illegible] که مقامات در این نه چیز محصور است بلکه اینها عمده مقامات اند و اشیاء

بسیار [illegible] قبیل [illegible] و شدة [illegible] و تواضع و مانند آن در قرآن عظیم و سنت سنیه

بسیاری از مقامات مبین شده که [illegible] طولی دارد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمعی از صحابه را ببشارة

بعض [illegible] سرافراز فرموده اند مثل صدیقیه و محدثیه و شهیدیه و حواریه و گاهی صورة [illegible]

[illegible] کرده و توکل با [illegible] مخلوط شده [illegible] محققین صوفیه علامات و خواص برای هر یک از

[illegible] دیگری بیان کنند و فقیر یک اصل عظیم تقریر میکند که از همه تقریرات طویله مغنی تواند بود و آن

[illegible] که متولد شدن از میان یقین و جبلت [illegible] بعض [illegible] استیلای یقین در یکی یافته شود [illegible]

همه طبیعی اند نه مقامات [illegible] استیلای یقین [illegible] شود باز تامل باید کرد که [illegible]

بعض [illegible]

بهم رسید و به جانب قطب ثقه بوده که بعض از مقامات عتیقه اکثر مشایخ از مقامات مکه [illegible]

[illegible] نا استطاعت امکان صحبت به تحقیق مشغول شده [illegible] از کرمت

میگوید [illegible] میکند از بعض میکند [illegible] است [illegible] شود [illegible] نسبت [illegible] بهم رسانید

[illegible] الا و چون [illegible] را [illegible] کرده این [illegible] کرامت [illegible] در تربیت

[illegible] حضرت فاروق اعظم [illegible] و [illegible] شده [illegible] الا [illegible]

[illegible] علم صوفیه [illegible] التصوف [illegible] صلی الله علیه [illegible] آنحضرت [illegible] تربیت

فرموده [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] کتابا [illegible]

ایشان [illegible] درین مسالک [illegible] منظور [illegible] معتقد [illegible]

با بیان و صفای کرامات و مقامات مشایخ صوفیه [illegible] مقامات و کرامات فاروق اعظم

مقامات مشایخ صوفیه [illegible] الا از جهت [illegible] و [illegible] و [illegible] چندین بار [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] کریم [illegible] مقامات [illegible]

و [illegible] از این وجه [illegible] منزل الاقدام درین فن [illegible] مقامات و فضایل [illegible]

[illegible] بزرگی [illegible] مقامات و کرامات [illegible]

[illegible] کرده [illegible] مقامات [illegible] اعظم احوال آن [illegible]

علیه اکمل الصلوات و ایمن التحیات ثابت شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] اجمالی [illegible] و [illegible] گشته [illegible] می نویسیم

[illegible] ثابت [illegible] مقامات [illegible] در تفصیل [illegible] نفس

[illegible] قوه [illegible] قوه عامله و قوه عاقله [illegible] قوه عامله بکمال [illegible] رسد آن [illegible]

[illegible] قوه عاقله [illegible] بکمال [illegible] رسد [illegible] بکمال [illegible] درین [illegible]

[illegible] و [illegible] این [illegible] آمده [illegible] کثیره از میان ایشان متولد

[illegible] شد [illegible] کرده [illegible] و [illegible] بفضل الله [illegible]

موافقت

[illegible] العلم [illegible] نبي [illegible] و موافقت [illegible] وحي [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] و از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] قال صلى الله عليه وسلم لقد كان فيما كان قبلكم

[illegible] فان يكن في امتي احد فهو عمر بن الخطاب رواه البخاري [illegible] ومسلم [illegible]

[illegible] لقد كان فيما كان قبلكم من بني اسرائيل رجال يكلمون من غير ان يكونوا انبياء فان

[illegible] [illegible] [illegible] ديگر آورده [illegible] قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم لو كان بعدي نبي لكان عمر بن الخطاب رواه احمد والترمذي وقال [illegible] [illegible] عمر [illegible]

[illegible] القرآن [illegible] وقال ابن عمر [illegible] [illegible] صلى الله عليه وسلم في شيء [illegible]

عمر الا نزل القرآن [illegible] قال عمر [illegible] ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله جعل الحق على

لسان عمر وقلبه [illegible] الحفاظ من [illegible] ابي هريرة وابن عمر [illegible] علي رضي الله عنه [illegible]

[illegible] ان السكينة تنطق على لسان عمر وقال صلى الله عليه وسلم يا عمر ما لقيك الشيطان سالكا فجا الا سلك فجا غير

فجك [illegible] رواه الحفاظ من حديث سعد بن ابي وقاص وعائشة وبريدة الاسلمي [illegible] رضي

الله عنه [illegible] ان الشيطان [illegible] عمر [illegible] [illegible] ابن مسعود و [illegible]

[illegible] [illegible] مشهور [illegible] من الصحابة [illegible] صلى الله عليه

وسلم فاروق [illegible] [illegible] العشرة والثلاثة [illegible] وقال صلى الله عليه وسلم

ارأف امتي بامتي ابو بكر واقواهم في امر الله عمر رواه ابو عمر في الاستيعاب من حديث انس [illegible]

[illegible] وقال صلى الله عليه وسلم ان اهل الجنة [illegible] الكوكب [illegible] من [illegible]

[illegible] رواه ابو داود وغيره من حديث ابي سعيد [illegible] ابو بكر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فضل [illegible]

[illegible] اقتدوا باللذين من بعدي ابي بكر وعمر رواه الترمذي وغيره من حديث ابن

مسعود وحذيفة وقال [illegible] [illegible] رواه الحفاظ من حديث [illegible]

بن سلام ومن طرق حديث حذيفة ما يعبد في الصحيحين ان بينك وبين الفتنة بابا ... غير ذلك
من قضايا بالحصى وتسبيحه من متواترات الدين بالتواتر المعنوي الفصل الاول العلم ... قال عمر ايها
الناس عليكم بالعلم فان لله سبحانه رداء فمن طلب بابا من العلم رداه الله تعالى بردائه فان اذنب
ذنبا استعتبه فان اذنب فيها استعتب فان اذنب فيها استعتبه لئلا يسلبه رداءه الغزالي قال عمر
موت الف عابد قائم الليل صائم النهار اهون من موت عالم بصير بحلال الله وحرامه الغزالي قال عمر من
حدث بحديث فعمل به فله اجر ذلك العمل ابو الليث عن عمر انه قال ان الرجل ليخرج من منزله وعليه من
الذنوب مثل جبال تهامة فاذا سمع العلم خاف واسترجع على ذنوبه فانصرف الى منزله وليس عليه ذنب
فلا تفارقوا مجالس العلماء فان الله تعالى لم يخلق على وجه الارض بقعة اكرم من مجالس العلماء الغزالي قال عمر
ان اخوف ما اخاف على هذه الامة المنافق العليم قالوا كيف يكون منافقا عليما قال عليم اللسان جاهل
القلب الغزالي قال عمر اذا رايتم العالم محبا للدنيا فاتهموه على دينكم فان كل محب يخوض فيما احب الغزالي
قال عمر لا تتعلم العلم لثلاث ولا تتركه لثلاث لا تتعلم لتماري به ولا تباهي به ولا ترائي به ولا تتركه حياء
من طلبه ولا زهادة فيه ولا رضى بالجهل منه الغزالي قال عمر تعلموا العلم وتعلموا للعلم السكينة والوقار
والحلم الغزالي قال عمر لا تكونوا من جبابرة العلماء فلا يفي علمكم بجهلكم الغزالي عن عمر قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما اكتسب ... مثل فضل عقل يهدي صاحبه الى هدى او يرده عن ردى وما تم ايمان عبد ولا استقام
دينه حتى يكمل عقله الغزالي عن عمر قال لتميم الداري ما السودد فيكم قال العقل قال صدقت سألت رسول
الله صلى الله عليه وسلم كما سألتك فقال لي كما قلت ثم قال سألت جبريل ما السودد فقال العقل البخاري
في ترجمة باب قال عمر تفقهوا قبل ان تسودوا ومعناه ينبغي للانسان ان يبادر بطلب العلم ... قبل ان يسود
فان النفس امارة بالسوء والسيادة شاغلة للاوقات البغوي والغزالي قال عمر تعلموا من النجوم ما تهتدون
به في البر والبحر ثم امسكوا السمرقندي عن عمر انه قرا قوله تعالى فانبتنا فيها حبا الى قوله وابا ثم قال
ما الاب ثم قال هذا لعمري هو التكلف فخذوا ايها الناس ما بين لكم فما عرفتم فاعملوا وما لم تعرفوا فكلوه
علمه الى الله ابو طالب قال ابن مسعود لما مات عمر ... اني لاحسب عمر ذهب بتسعة اعشار العلم فقيل

تفضيل نفو

[illegible] نيا اجلة الصحابة فقال لست اعني العلم الذي تريدون انما اعني العلم بالله ابو طالب
لم فاجر فقعا بجاهل فاتقوا الفاجر من العلماء والجاهل من المتعبدين ابو طالب عن عمر قال
انخوف ما اخاف عليكم منافق عليم اللسان يقول ما تعرفون ويعمل ما تنكرون [illegible] مالك كتب عمر الى عماله ان اهم
امركم عندي الصلوة فمن حفظها وحافظ عليها حفظ دينه ومن ضيعها فهو لما سواها اضيع مالك دخل
رجل يعلم من الليلة التي طعن فيها فايقظ عمر لصلوة الصبح فقال عمر نعم ولا حظ في الاسلام لمن ترك
الصلوة فصلى عمر وجرحه يثعب دما مالك قال عمر لان اشهد صلوة الصبح في الجماعة احب الي من ان اقوم
ليلة ابو طالب والسهروردي قال عمر على المنبر ان الرجل ليشيب عارضاه في الاسلام وما اكمل لله صلوة
قيل وكيف ذلك قال لا يتم خشوعها وتواضعها واقباله على الله فيها مسلم وغيره عن عقبة بن عامر عن عمر
رفعه من توضأ واسبغ الوضوء ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده و
رسوله فتحت له ابواب الجنة الثمانية الغزالي قال عمر تفقدوا اخوانكم في الصلوة فان كانوا مرضى
فعودوهم وان كانوا اصحاء فعاتبوهم الغزالي كان عمر يقول لابي موسى ذكرنا فيقرأ عنده حتى يكاد
وقت الصلوة ان يتوسط فيقال الصلوة الصلوة فيقول اولسنا في الصلوة الغزالي كان عمر يقول
اللهم اني استغفرك لظلمي وكفري فقيل له هذا الظلم فما بال الكفر فتلا ان الانسان لظلوم كفار المحب الطبري
عن سعيد بن المسيب كان عمر يحب الصلوة في وسط الليل يعني وسط الليل مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر
بن الخطاب كان يصلي من الليل ما شاء الله حتى اذا كان من اخر الليل ايقظ اهله للصلوة يقول لهم الصلوة
الصلوة ثم يتلو هذه الاية وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها لا نسألك رزقا نحن نرزقك والعاقبة
للتقوى المحب الطبري عن عبد الله بن ربيعة صليت خلف عمر الفجر فقرأ بسورة الحج وبسورة يوسف
قراءة بطيئة المحب الطبري عن ابن عمر ما مات حتى سرد الصوم المحب الطبري عن جعفر الصادق كان
اول [illegible] طعام عمر السكر الغزالي قال عمر ان الاعمال تباهت فقالت الصدقة انا افضلكم ابو طالب كان عمر
بن الخطاب يعطي اهل البيت القطيعة من الغنم العشرة فما فوقها يعني اغناء المحتاج افضل الغزالي
قال عمر الحاج مغفور له ولمن استغفر له في شهر ذي الحجة والمحرم وصفر وعشر من ربيع الاول ابو الليث

نعم

قال عمر من لي في البيت لسعيد الا اباه خطاب بقول فخرج من ذنوبه كيوم و

روي عن عمر انه قال لان اذنب سبعين ذنبا بمكة احب الي من ان اذنب ذنبا واحدا

الغزالي كان عمر يقول للحاج اذا حجوا يا اهل اليمن يمنكم ويا اهل الشام شامكم ويا اهل العراق عراقكم ابو ليث

ان عمر اهدى نجيبة فطلب بثلاث مائة دينار فسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبيعها ويشتري بثمنها بدنا

فنهاه عن ذلك وقال بل اهدها ابو الليث قال عمر المساجد بيوت الله عز وجل في الارض [illegible] وحق على المزور ان

يكرم زائره ابو الليث كان عمر يقول اذا دخل شهر رمضان مرحبا بمطهر مرحبا بمطهر خير كله صيام نهاره وقيام

ليله النفقة فيه كالنفقة في سبيل الله ابو بكر عن علي بن عثمان قال عمر الشتاء غنيمة العابد ابو بكر عن رجل قال

مجالس من اهل خراسان قال كان عمر اذا قام من الليل قال قد ترى مقامي وتعلم حاجتي فارجعني من عندك يا الله بحاجتي

مفلحا منجحا مستجيبا مستجابا لي قد غفرت لي ورحمتني فاذا انقضى صلوته قال اللهم لا ارى شيئا من الدنيا يدوم

فلا ارى حالا فيها يستقيم اللهم اجعلني انطق فيها بعلم واصمت فيها بحكم اللهم لا تكثر لي من الدنيا فاطغى

ولا تقلل لي منها فانسى فان ما قل وكفى خير مما كثر والهى ابو بكر عن عمر انه كان يقول اللهم اني اعوذ بك ان

تأخذني على غرة او تذرني في غفلة او تجعلني من الغافلين ابو الليث قال عمر بلغني ان الدعاء بين السماء

والارض معلق لا يصعد منه شيء حتى يصلى على نبيكم محمد قال اخبرنا ابو حنيفة قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي

قال جاء علي الى عمر بن الخطاب رضي الله عنهما حين طعن فقال رحمك الله فوالله ما في الارض

احد كنت القى الله بصحيفته احب الي منك آفات اللسان الغزالي قال عمر [illegible] الكلام من نزغات

الشيطان الغزالي قال عمر اما في المعاريض ما يكفي الرجل عن الكذب الغزالي كان معاذ عاملا لعمر فلما رجع منه قالت

امرأته ما جئت به من الهدية قال كان معي ضاغط قالت كنت امينا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وعند ابي بكر

فبعث عمر معك ضاغطا وشكت [illegible] فلما سمع عمر سأل معاذا عن ذلك فقال لم اجد ما اعتذر به اليها الا ذلك

فضحك عمر واعطاه شيئا وقال ارضها به الغزالي كان ابن ابي عذرة يخلع من النساء كثيرا حتى طارت له

[illegible] احدوثة فادخل عبد الله بن الارقم بيته فقال لامرأته انشدك بالله هل تبغضيني قالت لا

قال فاني انشدك بالله قالت نعم فدعاها عمر فقال انت التي تحدثين لزوجك انك تبغضينه قالت انه

ما ... ان الكذب لا يصلح يا امير المؤمنين قال نعم فاكذبي فان كانت احداكن لا تحب احدنا فلا تحدثه

بذلك فان اقل البيوت الذي يبنى على الحب ولكن الناس يتعاشرون بالاسلام والاحساب الغزالي

... عمر فقال اهلكتني ... ابواب ... يا ... الخف ... قال

يا عمر اعرف منك ... من كثر ضحكه قلت هيبته ومن مزح استخف به ومن اكثر من شيء عرف به ومن كثر كلامه

كثر سقطه ومن كثر سقطه قل حياؤه ومن قل حياؤه قل ورعه ومن قل ورعه مات قلبه احياء ... قال عمر

... من ... لا يعيب الناس بما ياتي ... الناس الا بعيوب نفسه ... عليه

... آفات القلب الغزالي كان عمر اذا خطب قال في خطبته افلح منكم من حفظ من الهوى

والطمع والغضب الغزالي غضب عمر على رجل وامر بضربه فقال ... يا امير المؤمنين خذ العفو

وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين فتامل الآية وكان وقافا عند كتاب الله مهما تلي عليه ... الغزالي

روي ان عمر غضب يوما فدعا بماء فاستنشق فقال ان الغضب من الشيطان وهذا يذهب الغضب ...

قال عمر ان العبد اذا تواضع لله رفع الله حكمته وقال انتعش رفعك الله واذا تكبر وعدا طوره وهضه

الله الى الارض وقال اخسأ اخساك الله فهو في نفسه كبير وفي اعين الناس حقير حتى لهو احقر عندهم من الخنزير

الغزالي استاذن رجل عمر بن الخطاب ان يعظ الناس اذا هو فرغ من الصلوة الصبح فمنعه فقال اتمنعني

من نصح المسلمين فقال اخشى ان تنتفخ ... الثريا ... قال عمر لرجل ... قال لو كنت

كذلك لم تفعل الغزالي قال ... كاني انظر الى عمر ... في يده اليسرى وفي يده اليمنى الدرة

يدور في الاسواق ... الغزالي حمل عمر قربة على عنقه فقال اصحابه يا امير المؤمنين ما حملك على

هذا فقال ان نفسي قد اعجبتني فاردت ان اذلها الغزالي قال زيد بن وهب رايت عمر خرج الى السوق وبيده

الدرة وعليه ازار فيه اربع عشرة رقعة بعضها من ادم الغزالي قال عمر في خطبته اعلموا انه لا حلم

احب الى الله ولا اعظم نفعا من حلم امام ورفقه وليس جهل ابغض ولا اعظم ضررا من جهل امام وخرقه اعلموا

من ياخذ بالعافية فيمن بين ظهرانيه يرزق العافية فيمن هو دونه الغزالي قال عمر لرجل عليك

بالعافية قال يا امير المؤمنين وما علم العافية قال اذا اطلع عليك غيرك لم تستحي منه ...

شيد

وروي عنه عمر انه قال رأس التواضع ان يبدأ بالسلام على من لقيت من المسلمين وان ترضى بالدون
من المجلس وان تكره ان تذكر بالبر والتقوى ابو الليث عن قيس بن ابي حازم قال لما قدم عمر الشام تلقاه عظماء
اهلها فقيل له اركب هذا البرذون ليراك الناس فقال انكم ترون الامر من هنا وانما الامر من هنا واشار بيده الى السماء
خلوا سبيلي ابو الليث روي ان عمر حين خرج الى الشام ومعه غلام له وبينهما ناقة يركبانها فيركب عمر الناقة ويأخذ الغلام
بزمامها فيسير مقدار فرسخ ثم ينزل ويركب الغلام ويأخذ عمر بزمام الناقة ثم يسير مقدار فرسخ فلما قرب
من الشام كانت نوبة ركوب الغلام فركب الغلام واخذ عمر بزمام الناقة فاستقبله الماء في الطريق فجعل عمر
يخوض في الماء وهو آخذ بزمام الناقة فخرج ابو عبيدة بن الجراح وكان اميرا على الشام فقال يا امير المؤمنين ان عظماء
الشام يخرجون اليك فلا يحسن ان يروك على هذه الحالة فقال عمر انما اعزنا الله بالاسلام فلا نبالي من مقالة
الناس ابو الليث قال عمر ان من صلاح دينك ان تعرف ذنبك وان من صلاح عملك ان ترفض عجبك وان
من صلاح شكرك ان تعرف تقصيرك الغزالي قال عمر ان الطمع فقر واليأس غنى وانه من يئس مما في ايدي الناس
وقنع استغنى عنهم الغزالي قال عمر ورب اسود العينين ابيض … ابدا فلا … ابدا
وذلك ما نقر ابدا ولا امتلاء من طعام ابدا قال عمر من سره ان ينظر الى هدي رسول الله صلى الله عليه وسلم
فلينظر الى عمرو بن الاسود ابو طالب عن عمر لو ان رجلا صام النهار لا يفطر وقام الليل لا ينام … لم
يحب في الله … ما نفعه ذلك شيئا ابو طالب … بن الخطاب يقول … امرا احب
الي … ابو بكر عن ابن شهاب قال عمر لا تعترض لما لا يعنيك واعتزل عدوك واحذر صديقك الا الامين
من الاقوام فلا امين الا من خشي الله ولا تصحب الفاجر فتعلم من فجوره ولا تطلعه على سرك واستشر في امرك الذين
يخشون الله التوبة الغزالي عن عمر الطابع معلق بقائمة العرش فاذا انتهكت الحرمات واستحلت المحارم ارسل
الله تعالى الطابع فيطبع على القلوب بما فيها ابو بكر وابو طالب والسهروردي وجماعة قال عمر بن الخطاب
حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا وزنوا قبل ان توزنوا وتزينوا للعرض الاكبر على الله عز وجل يومئذ
تعرضون لا تخفى منكم خافية زاد ابو طالب انما يخف الحساب في الآخرة على قوم حاسبوا انفسهم في الدنيا
وثقلت موازين قوم في الآخرة وزنوا انفسهم في الدنيا وحق للميزان لا يوضع فيه الا الحق ان يكون

ثقيلا ابو طالب حدثنا ان عمر بن الخطاب اخر صلاة المغرب ليلة حتى طلع نجم فاعتق رقبة ابو بكر حدثنا
عبد الله بن نمير قال عمر جالسوا التوابين فانهم ارق شيء افئدة ابو بكر عن النعمان بن بشير عن عمر
التوبة النصوح فقال التوبة النصوح ان يتوب العبد من العمل السيء ثم لا يعود اليه ابدا قال عمر
بن قيس من اجمل الناس وكان اصحب ... آخرته ودنياه قال عمر ان ابغيك ما جمل بينهما من امر آخرته
ودنياه ... يروى عن عمر انه دخل على النبي صلى الله عليه وسلم فوجده يبكي فقال يا رسول الله
ما يبكيك فقال اخبرني جبريل ان الله يستحيي من عبد شاب في الاسلام ان يعذبه افلا يستحيي الشيخ ثم
ان يذنب بعد ما شاب في الاسلام ابو بكر عن النعمان بن بشير قال سئل عمر عن قول الله واذا النفوس زوجت
قال يقرن بين الرجل الصالح في الجنة ويقرن بين الرجل السوء مع الرجل السوء في النار ذم الدنيا و
استحباب التقلل والتقشف ابو بكر عن سفيان قال كتب عمر ان الدنيا خضرة حلوة فمن اخذها بحقها كان
قمنا ان يبارك له فيه ومن اخذها بغير ذلك كان كالآكل الذي لا يشبع ابو بكر عن ابراهيم بن عبد الرحمن
بن عوف قال لما اتي عمر بكنوز آل كسرى فاذا من الصفراء والبيضاء ما كاد ان يحار منه البصر قال فبكى عمر
عند ذلك فقال عبد الرحمن ما يبكيك يا امير المؤمنين ان هذا اليوم ليوم شكر وسرور وفرح فقال عمر ما كثر هذا
عند قوم الا القى الله بينهم العداوة والبغضاء ابو بكر عن سعيد بن ابي بردة قال كتب عمر الى ابي موسى اما بعد
فان اسعد الرعاة من سعدت به رعيته وان اشقى الرعاة عند الله من شقيت به رعيته اياك ان ترتع فيرتع
عمالك فيكون مثلك عند ذلك مثل البهيمة نظرت الى خضرة من الارض فرتعت فيها تبتغي بذلك السمن وانما
حتفها في سمنها والسلام عليك ابو بكر عن ... قال والله ما نخلت لعمر الدقيق الا وانا له عاصية
ابو بكر عن الحسن قال ما ادهن عمر حتى قتل الا بسمن او اهالة او زيت مقتت ويذكرون ان ... كان المسلمون يذكرون
عمر فيقولون والله ما كان باولهم اسلاما ولا بافضلهم نفقة في سبيل الله ... غلب الناس بالزهد في الدنيا
والصرامة في امر الله ولا يخاف في الله لومة لائم ابو بكر عن عطاء الخراساني قال احتبس عمر بن الخطاب على
الناس فخرج اليهم من العشي فقالوا ما حبسك فقال غسلت ثيابي فلما جفت خرجت اليكم ابو بكر عن سفيان قال كتب الى
ابي موسى انك لن تنال الآخرة بشيء افضل من الزهد في الدنيا ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال قدم على

لفعلت

عمر ناس من العراق فرأى كأنهم يأكلون تقديرا فقال ما هذا يا أهل العراق لو شئت أن يدهمق لي كما يدهمق لكم

ولكنا نستبقي من دنيانا ما نجده في آخرتنا أما سمعتم الله قال أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها أبو بكر

عن عروة قال لما قدم عمر الشام وكان قميصه قد تخرق عن مقعده قميص سنبلاني غليظ فأرسل به إلى صاحب أذرعات

أو أيلة قال فغسله ورقعه وخيط له قميص قطري فجاء بهما فألقى إليه القطري فأخذه عمر فمسه فقال هذا ألين فرمى

به إليه وقال ألق إلي قميصي فإنه أنشفهما للعرق أبو بكر عن ابن عمر قال كان عمر بن الخطاب يؤتى بخبزه وقد ثرد في

لبن … فيأكل … ويقول هكذا … رجل آل عمر أبو بكر عن

حبيب قال قدم أناس من العراق على عمر وفيهم جرير بن عبد الله قال فأتاهم بجفنة قد صنعت بخبز وزيت قال

فقال لهم خذوا … فقال لهم قد أرى ما تقرمون إليه فأي شيء تريدون حلوا وحامضا وحارا وباردا وقذفا في البطون

أبو بكر عن حبيب عن بعض أصحابه عن عمر أنه دعي إلى طعام فكانوا إذا جاءوا بلون خلطه بصاحبه أبو بكر عن أنس قال

غلا الطعام بالمدينة على عهد عمر فجعل يأكل الشعير فاستنكره بطنه فأهوى بيده إلى بطنه فقال والله

ما هو إلا ما ترى حتى يوسع الله على المسلمين أبو بكر عن يحيى بن سعيد عن عبد الله بن عامر قال خرجت مع عمر فما رأيته

مضطربا فسطاطا حتى رجع قلت فبأي شيء كان يستظل قال يطرح النطع على الشجرة فيستظل به أبو بكر عن …

… قال لما أتى عمر بن الخطاب الشام أتي ببرذون فركب عليه فلما هزه نزل عنه وضرب وجهه وقال قبحك الله

… من علمك … أبو طالب … أبو طالب قال عمر بن الخطاب لكنا نعز

الإسلام على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم … كانت … إذا أكل … بها

… قال عمر إياكم و… فإنها … في الحياة … في الممات … عمر أن يزيد بن أبي سفيان كان يأكل

ألوان الطعام فقال عمر لمولاه إذا علمت أنه قد حضر عشاؤه فأعلمني فأعلمه فدخل عليه فقرب … فجاءه بثريد لحم

فأكل معه عمر ثم قرب الشواء وبسط يزيد يده وكف عمر يده وقال الله الله يا يزيد بن أبي سفيان أطعام بعد

طعام والذي نفس عمر بيده لئن خالفتم عن سنتهم ليخالفن الله بكم عن طريقهم … قال عمر لسلمان …

… بلغك عني ما تكره … بلغني أنك … حلتين … بالليل …

بالنهار وبلغني أنك جمعت بين إدامين على مائدة واحدة قال عمر أما هذان فقد كفيتهما فهل بلغك

يسرها فقال لها أبو الليث عن حفصة ابنته قالت لعمر إن الله تعالى قد أكثر من الخير ووسع في الرزق فلو أكلت
طعاما أطيب من طعامك ولبست ثوبا ألين من ثوبك قال سأخاصمك إلى نفسك فلم يذكرها ما كان فيه رسول الله صلى
الله عليه وسلم وكانت فيه معه حتى أبكاها ثم قال إنه كان لي صاحبان سلكا طريقا فإن سلكت طريقا غير
طريقهما سلك بي طريقا غير طريقهما وإني والله سأصبر على عيشهما الشديد لعلي أدرك معهما عيشهما الرخي مالك
عن يحيى بن سعيد أن عمر بن الخطاب قال إياكم واللحم فإن له ضراوة كضراوة الخمر مالك عن يحيى بن سعيد أن عمر بن الخطاب
أدرك جابر بن عبد الله ومعه حمال لحم فقال ما هذا فقال يا أمير المؤمنين قرمنا إلى اللحم فاشتريت بدرهم لحما فقال عمر أما يريد
أحدكم أن يطوي بطنه عن جاره أو ابن عمه أين تذهب عنكم هذه الآية أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم
بها مالك عن إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة عن أنس بن مالك قال رأيت عمر بن الخطاب يطرح له صاع من تمر فيأكله
حتى يأكل حشفها مالك عن إسحق بن عبد الله بن أبي طلحة عن أنس قال رأيت عمر بن الخطاب وهو يومئذ أمير المؤمنين
قد رقع بين كتفيه برقع ثلاث لبد بعضها فوق بعض الفصل الثاني في جنس مقامات اليقين أشير إليه
قوله تعالى أشداء على الكفار رحماء بينهم وقوله صلى الله عليه وسلم من أحب لله وأبغض لله فقد استكمل إيمانه وقول
عمر لو أن رجلا صام النهار لا يفطر وقام الليل فتصدق وجاهد ولم يحب في الله عز وجل ويبغض فيه ما نفعه ذلك
شيئا وحقيقة هذا الحب أن يستولي نور اليقين على القوة [illegible] حاملة على البهيمية والسبعية فيسخرهما ويأخذ
بهما [illegible] من ذلك الشدة [illegible] من ذلك الشفقة على خلق الله [illegible] فوق [illegible] الورع
في الشبهات والزهد في اللذات [illegible] ذلك وقد [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم بثبوت هذا الجنس حيث
قال رحم الله عمر يقول الحق وإن كان مرا تركه الحق وما له من صديق يعني صديقا من أصدقاء الدنيا والأخلاء
الملق [illegible] شديدا وقد تواترت الأخبار بثبوت ذلك لعمر فمن ذلك قوله في حديث إيلاء النبي
صلى الله عليه وسلم من نسائه يا رباح [illegible] أظن أن رسول الله صلى الله عليه وسلم يظن أني جئت من أجل حفصة والله
لئن أمرني بضرب عنقها لأضربن عنقها قال فرفعت صوتي الحديث من رواية مسلم وغيره ومن ذلك قوله في قصة
إتيان أبي سفيان ومراجعة العباس [illegible] فقال [illegible] مهلا يا عمر والله لو كان من رجال بني عدي بن كعب ما قلت
هذا ولكنك قد عرفت أنه من رجال بني عبد مناف فقال مهلا يا عباس فوالله لإسلامك يوم أسلمت كان أحب

الي من اسلام الخطاب لو اسلم وما بي الا اني قد عرفت ان اسلامك كان احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من
اسلام الخطاب الحديث من رواية محمد بن اسحاق ومن ذلك قوله في قصة كسعة رجل من المهاجرين رجلا من الانصار
ومقالة المنافق في ذلك ... يا رسول الله دعني اضرب عنق هذا المنافق فقال صلى الله عليه وسلم دعه
لا يتحدث الناس ان محمدا يقتل اصحابه الحديث من رواية مسلم ومن ذلك قوله في حديث ابن عباد ان رسول الله
متى اقتله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يكن الذي ترى فلن تستطيع قتله الحديث متفق عليه ومن
ذلك قوله في قصة حاطب بن ابي بلتعة وكتابته الى قريش يخبر بالنبي صلى الله عليه وسلم الكتب منه حاطب فانه قد كفر فاضرب
عنقه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن الخطاب ما يدريك لعل الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم
فقد غفرت لكم فذرفت عينا عمر الحديث من رواية الشيخين عن علي وغيره ومن ذلك قوله في حديث ذي الخويصرة
وقوله يا رسول الله اعدل قال عمر يا رسول الله ائذن لي فيه اضرب عنقه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعه
فان له اصحابا يحقر احدكم صلوته مع صلوتهم الحديث رواية الشيخين ومن ذلك قوله في غزوة بدر حين قال النبي
صلى الله عليه وسلم اني قد عرفت رجالا من بني هاشم وغيرهم قد اخرجوا كرها لا حاجة لهم بقتالنا فمن لقي منكم احدا
من بني هاشم فلا يقتله ومن لقي العباس بن المطلب فلا يقتله قال ابو حذيفة انقتل اباءنا وابناءنا واخواننا
وعشيرتنا ونترك العباس والله لئن لقيته لالحمنه السيف فبلغت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لعمر يا ابا حفص
قال عمر والله انه لاول يوم كناني فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا حفص ايضرب وجه عم رسول الله صلى الله
عليه وسلم بالسيف قال عمر يا رسول الله دعني فلاضرب عنقه بالسيف فوالله لقد نافق الحديث من رواية
ابن اسحق ومن ذلك اقامته الحد على ابنه ابي شحمة واسمه عبد الرحمن لم ياخذه عند ذلك رافة في دين الله وقصتها
من اعجب العجائب واختلفت الروايات في صورتها ونحن نذكرها بما رواه ... كما ذكر المحب الطبري
مجاهد قال تذاكر الناس في مجلس ابن عباس فاخذوا في فضل ابي بكر ثم في فضائل عمر فلما سمع ابن عباس ذكر عمر
بكى بكاء شديدا حتى اغمي عليه فقال رحم الله رجلا قرا القرآن وعمل بما فيه واقام حدود الله كما امر
لا تاخذه في الله لومة لائم لقد رايت عمر وقد اقام الحد على ولده فقتله فيه فقيل له يا ابن عم رسول الله صلى الله
عليه وسلم حدثنا كيف اقام عمر الحد على ولده فقال كنت ذات يوم في المسجد وعمر جالس والناس حوله اذ اقبلت

جارية فقالت السلام عليك يا امير المؤمنين فقال عمر وعليك السلام ورحمة الله ألك حاجة قالت نعم خذ ولدك
هذا مني فقال عمر اني لا اعرفك فبكت الجارية وقالت يا امير المؤمنين ان لم يكن ابنك من ظهرك فهو ولد
ولدك [illegible] اي اولادي قالت ابو شحمة فقال أبحلال ام بحرام قالت [illegible] من قبلي بحلال ومن قبله بحرام
قال وكيف ذلك اتقي الله ولا تقولي الا حقا قالت يا امير المؤمنين كنت مارة في بعض الايام اذ
مررت بحائط بني النجار اذ اتى ولدك ابو شحمة يتمايل سكرا وكان شرب عند نسيكة اليهودي قالت ثم راودني
عن نفسي وجرني الى الحائط ونال مني ما ينال الرجل من المرأة وقد اغمي علي فكتمت امري عن عمي وجيراني
حتى احسست بالولادة فخرجت الى موضع كذا وكذا ووضعت هذا الغلام وهممت بقتله ثم ندمت على
ذلك فاحكم بحكم الله بيني وبينه فامر عمر مناديا ينادي فاقبل الناس يهرعون الى المسجد ثم قال عمر فقال
لا تفترقوا حتى آتيكم ثم خرج ثم قال يا ابن عباس اسرع معي فلم يزل حتى اتى منزله فقرع الباب وقال هاهنا
ولدي ابو شحمة فقيل انه على الطعام فدخل عليه وقال كل يا بني فيوشك ان يكون آخر زادك من الدنيا
قال ابن عباس فلقد رأيت الغلام وقد تغير لونه وارتعد وسقطت اللقمة من يده فقال عمر يا بني من
انا فقال انت ابي وامير المؤمنين قال افلي حق طاعة ام لا قال لك طاعتان مفروضتان لانك
والدي وامير المؤمنين قال بحق نبيك وبحق ابيك هل كنت ضيفا لنسيكة اليهودي فشربت الخمر عنده
فسكرت قال قد كان ذلك وقد تبت قال راس مال المؤمنين التوبة قال يا بني انشدك الله هل دخلت
حائط بني النجار فرأيت امرأة فواقعتها فسكت وبكى قال عمر لا بأس يا بني اصدق فان الله يحب
الصادقين قال قد كان ذلك وانا تائب نادم فلما سمع ذلك عمر منه قبض على يده ولببه وجره الى المسجد
فقال يا ابت لا تفضحني وخذ السيف وقطعني اربا اربا قال اما سمعت قوله تعالى وليشهد عذابهما طائفة
من المؤمنين ثم جره واخرجه الى بين يدي اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد وقال صدقت
المرأة واقر ابو شحمة بما قالت وكان له مملوك يقال له افلح فقال يا افلح خذ ابني هذا اليك
واضربه مائة سوط ولا تقصر في ضربه فقال لا افعل وبكى فقال يا غلام ان طاعتي طاعة الرسول صلى
الله عليه وسلم فافعل ما امرتك قال فنزع ثيابه وضج الناس بالبكاء والنحيب وجعل الغلام يشير الي

ابيه

ابيه يا ابت ارحمني فقال له عمر وهو يبكي سل ربك يرحمك فانا افعل ما امرني ربي حتى يرحمني ثم قال يا افلح
اضربه فضربه وهو يستغيث وعمر يقول اضربه حتى بلغ تسعين فقال يا ابت اسقني شربة من ماء فقال
يا بني ان كان ربك يطهرك فيسقيك محمد صلى الله عليه وسلم شربة لا تظما بعدها ابدا يا غلام اضربه
فضربه حتى بلغ ثمانين فقال يا ابت السلام عليك فقال وعليك السلام ان رايت محمدا فاقراه مني السلام
وقل له خلفت عمر يقرا القرآن ويقيم الحدود يا غلام اضربه فلما بلغ تسعين انقطع كلامه وضعف
فرايت اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قالوا يا عمر انظر كم بقي فاخره الى وقت آخر فقال كما لا توخر
المعصية لا توخر العقوبة فجاء الصريخ الى امه فجاءت باكية صارخة وقالت يا عمر احج بكل سوط حجة ماشية
واتصدق بكذا وكذا درهما فقال ان الحج والصدقة لا ينوب عن الحد يا غلام تمم الحد فضربه فلما كان آخر
سوط سقط الغلام ميتا فصاح وقال يا بني محص الله عنك الخطايا ثم جعل راسه في حجره وجعل يبكي ويقول
بابي من قتله الحق بابي من مات عند انقضاء الحد بابي من لم يرحمه ابوه واقاربه فنظر الناس اليه فاذا
هو قد فارق الدنيا فلم ير يوم اعظم منه وضج الناس بالبكاء والنحيب فلما كان بعد اربعين يوما اقبل
علينا حذيفة بن اليمان صبيحة يوم الجمعة فقال اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام واذا الفتى معه
وعليه حلتان خضراوان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرا عمر مني السلام وقل له هكذا امرك الله ان
تقرا القرآن وتقيم الحدود وقال الغلام يا حذيفة اقرا ابي مني السلام وقل له طهرك الله كما طهرتني اخرجه
ابن شيرويه في كتابه المنتقى وخرجه غيره مختصرا بتغيير اللفظ وقال فيه كان لعمر ابن يقال له ابو شحمة فاتى
يوما فقال اني زنيت فاقم علي الحد قال زنيت قال نعم حتى كرر عليه ذلك اربعا قال فما عرفت التحريم قال
بلى قال يا معاشر المسلمين حدوه فقال ابو شحمة يا معاشر المسلمين من فعل فعلي في الجاهلية او الاسلام فلا يحدني
فقام علي بن ابي طالب رضي الله عنه فقال لولده الحسن فخذ بيمينه وقال لولده الحسين فخذ بيساره ثم ضربه ستة عشر
سوطا فاغمي عليه ثم قال اذا وافيت ربك فقل ضربني الحد من ليس لك في جنبه حد ثم قام عمر حتى اقام
عليه تمام الاية فمات من ذلك فقال انا اوثر عذاب الدنيا على عذاب الآخرة فقيل يا امير المؤمنين ندفنه
من غير غسل ولا كفن فقتل في سبيل الله قال بل نغسله ونكفنه وندفنه في مقابر المسلمين فانه لم يمت قتيلا في سبيل الله

ثم مات   وعن عمرو بن العاص قال بينا أنا بمنزلي بمصر إذ قيل هذا عبد الرحمن بن عمر وأبو سروعة
يستأذنان عليك فقلت يدخلان فدخلا وهما منكسران فقالا أقم علينا حد الله فإنا أصبنا البارحة
شرابا فسكرنا قال فزبرتهما وطردتهما فقال عبد الرحمن إن لم تفعل أخبرت والدي إذا قدمت عليه
فعلمت أنه إن لم أقم عليهما الحد غضب علي عمر وعزلني قال فأخرجتهما إلى صحن الدار فضربتهما ودخل عبد الرحمن
بن عمر إلى ناحية بيت في الدار فحلق رأسه وكانوا يحلقون مع الحدود والله ما كتبت لعمر بحرف مما
كان حتى إذا كتابه جاءني فيه بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله عمر إلى العاصي بن العاص عجبت لك يا ابن
العاص ولجرأتك علي وخلافك عهدي فما أراني إلا عازلك تضرب عبد الرحمن في بيتك وتحلق رأسه
في بيتك وقد عرفت أن هذا يخالفني إنما عبد الرحمن رجل من رعيتك تصنع به ما تصنع بغيره من المسلمين
ولكن قلت هو ولد أمير المؤمنين وقد عرفت أنه لا هوادة لأحد من الناس عندي في حق فإذا جاءك كتابي
هذا فابعث به في عباءة على قتب حتى يعرف سوء ما صنع فبعث به كما قال أبوه وكتب إلى عمر يعتذر
إليه أني ضربته في صحن داري وبالله الذي لا يحلف بأعظم منه إني لأقيم الحدود في صحن داري على المسلم
والذمي وبعث بالكتاب مع عبد الله بن عمر فقدم بعبد الرحمن على أبيه فدخل وعليه عباءة لا يستطيع
المشي من سوء مركبه فقال له يا عبد الرحمن فعلت وفعلت فكلمه عبد الرحمن بن عوف وقال يا أمير المؤمنين
قد أقيم عليه الحد فلم يلتفت إليه فجعل عبد الرحمن يصيح ويقول إني مريض وأنت قاتلي فضربه الحد ثانية
وحبسه فمرض ثم مات قلت قال أبو عمر في الاستيعاب عبد الرحمن بن عمر الأوسط هو أبو شحمة وهو الذي
ضربه عمرو بن العاص في الخمر ثم حمله إلى المدينة فضربه أبوه أدب الوالد ثم مرض فمات بعد شهر كذا
يرويه معمر عن الزهري عن سالم عن أبيه وأما أهل العراق فيقولون إنه مات تحت سياط عمر وذلك غلط
وقال الزبير أقام عليه عمر حد الشراب فمرض فمات ومن ذلك إقامته الحد على قدامة بن مظعون خال
ابن عمر وحفصة لم يأخذه عنده ذلك رأفة في دين الله ولم يخف لومة لائم نذكره ذكره المحب الطبري وعن
عبد الله بن ربيعة وكان من أكبر بني عدي وكان أبوه شهد بدرا مع النبي صلى الله عليه وسلم أن عمر استعمل
قدامة بن مظعون على البحرين وكان شهد بدرا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو خال ابن عمر وحفصة زوج النبي

صلى الله

صلى الله عليه وسلم قال تقدم الجارود من البحرين فقال يا أمير المؤمنين إن قدامة بن مظعون قد شرب مسكرا
وإني إذا رأيت حدا من حدود الله حق علي أن أرفعه إليك فقال له عمر من يشهد على ما تقول فقال أبو هريرة
فدعا أبا هريرة فقال بم تشهد فقال لم أره حين شرب وقد رأيته سكران يقيء فقال عمر لقد تنطعت يا أبا هريرة في الشهادة
ثم كتب عمر إلى قدامة وهو بالبحرين يأمره بالقدوم عليه فلما قدم قدامة والجارود بالمدينة كلم الجارود عمر
فقال أقم على هذا كتاب الله فقال عمر أشهيد أنت أم خصيم فقال الجارود أنا شهيد فقال قد كنت أديت
شهادتك فسكت الجارود ثم قال لتعلمن أني أنشدك الله فقال عمر أما والله لتملكن لسانك أو لأسوءنك
فقال الجارود أما والله ما ذاك بالحق أن يشرب ابن عمك وتسوءني فأوعده عمر فقال أبو هريرة وهو جالس
يا أمير المؤمنين إن كنت تشك في شهادتنا فسل بنت الوليد امرأة ابن مظعون فأرسل عمر إلى هند ينشدها
بالله فأقامت هند على زوجها قدامة الشهادة فقال عمر يا قدامة إني جالدك فقال قدامة والله لو شربت
كما يقولون ما كان لك أن تجلدني يا عمر فقال ولم يا قدامة قال إن الله عز وجل قال ليس على الذين آمنوا
وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا إذا ما اتقوا وآمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا
وأحسنوا والله يحب المحسنين فقال عمر إنك أخطأت التأويل يا قدامة إذا اتقيت اجتنبت ثم أقبل عمر على
القوم فقال ما ترون في جلد قدامة قالوا لا نرى أن تجلده ما دام وجعا فسكت عمر عن جلده أياما ثم أصبح يوما
وقد عزم على جلده فقال لأصحابه ماذا ترون في جلد قدامة فقالوا لا نرى أن تجلده ما دام وجعا فقال عمر
والله لأن يلقى الله تحت السياط أحب إلي من أن ألقى الله وهو في عنقي إني والله لأجلدنه ائتوني بسوط
فجاء مولاه أسلم بسوط دقيق صغير فأخذه عمر فمسحه بيده ثم قال لأسلم قد أخذتك دقرارة أهلك ائتوني
بسوط غير هذا فجاءه أسلم بسوط تام فأمر عمر بقدامة فجلد فغاضب قدامة عمر وهجره فحجا وقدامة
مهاجر لعمر حتى قفلوا من حجهم ونزل عمر بالسقيا فنام بها فلما استيقظ قال عجلوا بقدامة انطلقوا فأتوني
به فوالله إني لأرى في النوم أنه جاءني آت فقال لي سالم قدامة فإنه أخوك فلما جاؤوا قدامة أبى أن يأتيه
فأمر عمر بقدامة أن يجر إليه جرا حتى كلمه عمر واستغفر له فكان أول صلحهما أخرجه [illegible] إلى قوله وهو قال ابن
عمر وحفصة [illegible] أخرجه الحميدي قلت الدقارير الأمور المخالفة والدقرارة كذا ضبط في الدر النثير ومن

وابكار في العطاء اقتسب بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم واهل السوابق من الناس ... الافضل فالافضل

... الوعد في كلامه ... الشفاء بنت عبد الله العدوية ان اغدي علي قالت فغدوت عليه فوجدت

عاتكة بنت اسيد بن ابي العيص ببابه فدخلنا فتحدثنا ساعة فدعا بنمط فاعطاها اياه ودعا بنمط فاعطانيه

فقلت تربت يداك يا عمر انا قبلها اسلاما وانا بنت عمك دونها وارسلت الي وجاءتك

من قبل نفسها قال ما كنت رفعت ذلك الا لك فلما اجتمعتما ذكرت انها اقرب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم

منك ذكر رحمته وشفقته على المؤمنين الوصيف عن علي بن الاقمر قال كان عمر بن الخطاب

يطعم الناس بالمدينة وهو يطوف عليهم بيده عصا فمر برجل ياكل بشماله فقال يا عبد الله كل بيمينك قال

يا عبد الله انها مشغولة قال فمضى ثم مر به وهو ياكل بشماله فقال يا عبد الله كل بيمينك قال يا عبد الله انها مشغولة

ثلث مرات قال وما شغلها قال اصيبت يوم مؤتة قال فجلس عنده عمر رضي الله عنه يبكي فجعل يقول له من يوضيك

من يغسل راسك من يغسل ثيابك من يصنع كذا وكذا فدعا له بخادم وامر له براحلة وطعام وما يصلحه فما بقي

احد من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم اصحابهم يدعون الله لعمر رضي الله عنه مما راوه منه رافته بالرجل رحمهم

بامر المسلمين البخاري عن زيد بن اسلم عن ابيه قال خرجت مع عمر الى السوق فلحقته امراة شابة فقالت يا

امير المؤمنين هلك زوجي وترك صبية صغارا والله ما ينضجون كراعا ولا لهم زرع ولا ضرع وخشيت عليهم الضيعة

وانا ابنة خفاف بن ايماء الغفاري وقد شهد ابي الحديبية مع النبي صلى الله عليه وسلم فوقف معها عمر ولم يمض

وقال مرحبا بنسب قريب ثم انصرف الى بعير ظهير كان مربوطا في الدار فحمل عليه غرارتين ملاهما طعاما وجعل بينهما

نفقة وثيابا ثم ناولها خطامه فقال اقتاديه فلن يفنى حتى ياتيكم الله بخير فقال الرجل يا امير المؤمنين اكثرت

لها فقال ثكلتك امك والله اني لارى ابا هذه واخاها قد حاصرا حصنا زمانا فافتتحاه ثم اصبحنا نستفيء سهمانهما

فيه البخاري عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب طاف ليلة فاذا بامراة في جوف دار لها حولها صبيان

يبكون واذا قدر على النار قد ملاتها ماء فدنا عمر من الباب فقال يا امة الله ايش بكاء هولاء الصبيان فقالت

بكاؤهم من الجوع قال فما هذه القدر التي على النار فقالت قد جعلت فيها ماء اعللهم بها حتى يناموا واوهمهم

ان فيها شيئا فجلس عمر يبكي قال ثم جاء الى دار الصدقة واخذ غرارة وجعل فيها شيئا من دقيق وسمن وشحم وتمر

وثياب

فرأيت قدرها حتى إذا الغرارة ثم قال يا أسلم احمل علي قلت يا أمير المؤمنين أنا أحمله عنك قال لا أم
لك يا أسلم أنا أحمله لأني المسؤول عنه في الآخرة قال فحمله على عاتقه حتى أتى به منزل المرأة فأخذ القدر وجعل
فيها دقيقا وشيئا من شحم وتمر وجعل يحركه بيده وينفخ تحت القدر وكانت لحيته عظيمة فرأيت الدخان يخرج من خلل
لحيته حتى طبخ لهم ثم جعل يغرف لهم بيده ويطعمهم حتى شبعوا ثم خرجوا المحب الطبري أن عمر كان يصوم الدهر
وكان زمان الرمادة فقال إذا أمسى أتي بخبز قد ثرد بالزيت إلى أن نحروا يوما من الأيام جزورا فأطعمها الناس وعزلوا
طيبها فأتي به فإذا قدر من سنام ومن كبد فقال أنى هذه فقالوا يا أمير المؤمنين من الجزور التي نحرنا اليوم قال بخ
بخ بئس الوالي أنا إن أكلت طيبها وأطعمت الناس كراديسها ارفع هذه الجفنة هات لنا غير هذا الطعام قال فأتي
بخبز وزيت فجعل يكسر بيده ويثرد ذلك الخبز ثم قال ويحك يا يرفا احمل هذه الجفنة حتى تأتي بها أهل بيت بثمغ فإني
لم آتهم منذ ثلاثة أيام وأحسبهم مقفرين فضعها بين أيديهم وفي الرمادة الهلاك تسمير والله أعلم الى زمن الخلقة
والقدر القطع جمع قدرة وهي القطعة من اللحم إذا كانت مجتمعة وثمغ اسم مال معروف لعمر وروي في عام
الرمادة لما اشتد الجوع بالناس وكان عمر لا يوافقه الشعير والزيت ولا التمر إنما يوافقه السمن فحلف لا يأتدم
بالسمن حتى يفتح على المسلمين عامه هذا وصار إذا أكل خبز الشعير والتمر بغير أدم يقرقر بطنه في المجلس فيضع يده
عليه ويقول إن شئت قرقر وإن شئت لا تقرقر ما لك عندي أدم حتى يفتح الله على المسلمين وروي أن زوجته اشترت
سمنا فقال ما هذا قالت من مالي ليس من نفقتك قال ما أنا بذائقه حتى يحيى الناس المحب الطبري عن أبي هريرة قال
خرج عمر عام الرمادة فرأى نحوا من عشرين بيتا من محارب فقال عمر ما أقدمكم قالوا الجهد قال فأخرجوا لنا جلد
ميتة مشويا كانوا يأكلونه ورمة العظام يسحقونها ويسفونها قال فرأيته طرح رداءه ثم نزل يطبخ لهم ويطعمهم
حتى شبعوا ثم أرسل أسلم إلى المدينة فجاءه بأبعرة فحملهم عليها ثم كساهم ثم لم يزل يختلف إليهم وإلى غيرهم حتى
رفع الله ذلك المحب الطبري عن ابن عمر قال قدمت رفقة من التجار فنزلوا المصلى فقال عمر لعبد الرحمن بن عوف هل
لك أن تحرسهم الليلة من السرق فباتا يحرسانهم ويصليان ما كتب الله لهما فسمع عمر بكاء صبي فتوجه نحوه فقال
لأمه اتقي الله وأحسني إلى صبيك ثم عاد إلى مكانه فسمع بكاءه فعاد إلى أمه فقال لها مثل ذلك ثم عاد إلى
مكانه فلما كان من آخر الليل سمع بكاءه فأتى أمه فقال ويحك إني لأراك أم سوء ما لي أرى ابنك لا يقر

منذ الليلة قال يا عبد الله قد ابرمتني منذ الليلة اني اروعه على الفطام فيابى قال ولم قالت لان عمر لا يفرض
الا للمفطوم قال وكم له قالت كذا وكذا شهرا قال لا تعجليه فصلى الفجر وما يستبين الناس قراءته من غلبة البكاء فلما
سلم قال يا بوسا لعمر كم قتل من اولاد المسلمين ثم امر مناديا ينادي ان لا تعجلوا صبيانكم على الفطام فانا نفرض من
كل مولود في الاسلام وكتب بذلك الى الآفاق ان نفرض لكل مولود في الاسلام [illegible] اخرجه [illegible]
احسب [illegible] خلافة [illegible] المحب الطبري عن [illegible] بينا امير المؤمنين عمر يعس ذات ليلة اذ مر
باعرابي جالس بفناء خيمة فجلس اليه يحدثه ويسائله ويقول له ما اقدمك هذه البلاد فبينا هو كذلك اذ سمع انينا من الخيمة فقال
من الذي اسمع انينه فقال امر ليس من شانك امرأة تمخض فرجع عمر الى منزله وقال يا ام كلثوم شدي عليك ثيابك
واتبعيني ثم انطلق حتى انتهى الى الرجل فقال له هل لك ان تأذن لهذه المرأة ان تدخل عليها فتؤنسها فاذن
لها فدخلت فلم يلبث ان قالت يا امير المؤمنين بشر صاحبك بغلام فلما سمع قولها امير المؤمنين وثب من هيبته
فجلس بين يديه وجعل يعتذر اليه فقال لا عليك اذا اصبحت فأتنا فلما اصبح اتاه ففرض لابنه في الذرية واعطاه
ومن ذلك خشيته من الله تعالى وكونه وقافا عند كتاب الله تعالى وحقيقة وقوف الانسان عند كتاب الله انه اذا تحرك
في نفسه داعية غضب او شهوة ثم زجر بكتاب الله وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم انزجر وتلاشت الداعية واضمحلت
من ساعته كان لم تكن ويتكرر ذلك حتى يكون ملكة من صفته. البخاري عن ابن عباس قال استأذن الحر بن قيس بن حصن لعمه
عيينة بن حصن على عمر فاذن له فلما دخل قال يا ابن الخطاب والله ما تعطينا الجزل ولا تحكم بيننا بالعدل فغضب عمر حتى هم
ان يوقع به فقال له الحر يا امير المؤمنين ان الله عز وجل قال لنبيه خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين
وان هذا من الجاهلين فوالله ما جاوزها عمر حين قرأها عليه وكان وقافا عند كتاب الله سبحانه. عن عمر قال سمعني
النبي صلى الله عليه وسلم وانا احلف بابي قال ان الله ينهاكم ان تحلفوا بآبائكم قال عمر فما حلفت بها ذاكرا ولا آثرا
للمحب الطبري عن عبيد الله بن عباس قال كان للعباس ميزاب على طريق عمر فلبس عمر ثيابه يوم الجمعة وقد كان ذبح
للعباس فرخان فلما وافى الميزاب صب ماء بدم الفرخين فاصاب عمر فامر عمر بقلعه ثم رجع عمر فطرح ثيابه ولبس ثيابا غير
ثيابه ثم جاء فصلى بالناس فأتاه العباس فقال والله انه للموضع الذي وضعه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال عمر للعباس وانا عزمت عليك لما صعدت على ظهري حتى تضعه في الموضع الذي وضعه رسول الله صلى الله عليه وسلم

ففعل

منقول ومن حديث ابن عباس عن ابي وائل شقيق بن سلمة قال جلست مع شيبة على الكرسي في الكعبة فقال لقد جلس هذا
المجلس عمر فقال لقد هممت ان لا ادع فيها صفراء ولا بيضاء الا قسمته بين المسلمين فقلت ما انت بفاعل قال لم
قلت لم يفعله صاحباك اخرجه البخاري وابو داود وفي رواية قال عمر لا اخرج حتى اقسم مال الكعبة بين فقراء المسلمين
قلت ما انت بفاعل قال لم قلت لان رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى مكانه وابو بكر وهما احوج الى المال فلم
يخرجاه فقام كما هو فخرج المحب الطبري روي ان عمر خرج ليلة ومعه عبد الله بن مسعود فاذا هو بضوء نار فاتبع الضوء
حتى دخل دارا فاذا شيخ جالس وبين يديه شراب وقينة تغنيه فلم يشعر حتى هجم عليه فقال عمر ما رأيت كالليلة
اقبح من شيخ ينتظر اجله فرفع الشيخ راسه فقال بلى ما صنعت يا امير المؤمنين اقبح انك تجسست وقد نهى الله عن التجسس
ودخلت بغير اذن وقد نهى الله تعالى عن ذلك فقال عمر صدقت ثم خرج عاضا على ثوبه ويقول ثكلت عمر امه
ان لم يغفر له ربه قال وهجر الشيخ مجالس عمر حينا ثم ان عمر جاءه يشبه المتنكر فقال له ادن مني فدنا منه فقال والذي بعث
محمدا بالحق ما اخبرت احدا من الناس بما رأيت منك ولا ابن مسعود وكان معي فقال الشيخ وانا والذي بعث
محمدا بالحق ما عدت اليه الى ان جلست هذا المجلس المحب الطبري عن عبد الله بن عامر قال رأيت عمر اخذ تبنة من
الارض فقال ليتني كنت هذه التبنة ليتني لم اخلق ليت امي لم تلدني ليتني لم اكن شيئا ليتني كنت نسيا منسيا
المحب الطبري عن مجاهد كان عمر يقول لو مات جدي بطف الفرات لخشيت ان يطالب الله به عمر شرح الطف
اسم موضع ناحية الكوفة ولعل المراد واضيف الى الفرات لكونه قريبا منه المحب الطبري عن الحسن قال كان عمر
يبكي في ورده حتى يخر على وجهه ويبقى في بيته اياما يعاد المحب الطبري عن ابي جعفر قال بينا عمر يمشي في طريق من
طرق المدينة اذ لقيه علي ومعه الحسن والحسين رضي الله عنهم فسلم عليه علي واخذ بيده فاكتنفاهما الحسن والحسين عن
يمينهما وشمالهما قال فعرض له من البكاء ما كان يعرض له فقال له علي ما يبكيك يا امير المؤمنين قال عمر ومن احق مني
بالبكاء يا علي وقد وليت امر هذه الامة احكم فيها ولا ادري امسيء انا ام محسن فقال له علي والله انك لتعدل في
كذا وكذا قال فما منعه ذلك من البكاء ثم تكلم الحسن بما شاء فذكر ولايته وعدله فلم يمنعه ذلك فتكلم الحسين بمثل كلام الحسن
فانقطع بكاؤه عند انقطاع كلام الحسين فقال اتشهدان بذلك يا ابني اخي فسكتا فنظر الى ابيهما فقال علي
اشهدا وانا معكما المحب الطبري عن سعيد بن المسيب قال بينما عمر بن الخطاب يسير في الطريق فاذا هو برجل يكلم امرأة

فعلاه بالدرة فقال انا امير المؤمنين اما بي امراتي فقام عمر فانطلق فلقي عبد الرحمن بن عوف فذكر ذلك له فقال
يا امير المؤمنين انما انت مؤدب وليس عليك شيء وان شئت حدثتك بحديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا كان يوم القيامة نادى مناد الا لا يرفعن احد من هذه الامة كتابه
قبل ابي بكر وعمر وفي رواية فقال له فلم تقف مع زوجتك في الطريق تتوجهان المسلمين الى غيبتكما فقال يا امير
المؤمنين الان قدمنا المدينة ونحن نتشاور اين ننزل فدفع اليه الدرة وقال له اقتص مني يا عبد الله فقال
هي لك يا امير المؤمنين فقال خذ واقتص مني فقال بل هي لله قال الله لك فيها المحب الطبري عن عروة قال
الرحمن بالمسارة عثمان وطلحة والزبير وسعد في هيبته وشدته فان ملك رجالا يمنع طالب الحاجة منه حاجته
فقال والله لقد لنت للناس حتى خشيت الله في الشدة فاين المخرج وقام يجر رداءه وهو يبكي ورد
وقرأ اذا الشمس كورت حتى بلغ واذا الصحف نشرت فخر مغشيا عليه وبقي اياما يعاد اتوعد سويا عن عمر انه قال
ويل لعمر ان لم يغفر الله له في خبر ابنه عبد الله ظلوم لنفسي غير اني مسلم اصلي الصلوة كلها واصوم الغزالي مر عمر ليلا
بدار انسان وهو يصلي ويقرأ سورة الطور فوقف يستمع فلما بلغ قوله ان عذاب ربك لواقع نزل عن حماره
واستند الى حائط فمكث زمانا فرجع الى منزله ومرض شهرا يعوده الناس ولا يدرون ما مرضه ومن
ذلك محاسبته مع نفسه واستصغاره من نفسه وتواضعه للمؤمنين وقبول النصح منهم واعترافه على نفسه مما يدل قطعا
ان صورة نفسه منكسرة بنور اليقين مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال سمعت
عمر بن الخطاب وخرجت معه حتى دخل حائطا فسمعته يقول وبيني وبينه جدار وهو في جوف الحائط عمر بن الخطاب امير المؤمنين
بخ بخ والله لتتقين الله يا ابن الخطاب او ليعذبنك المحب الطبري روي ان عمر كان يقول يا صنعت اليوم صنعت كذا
وصنعت ثم يضرب ظهره بالدرة المحب الطبري يعني ان عمر كان اذا قيل له اتق الله فرح وشكر قائله وكان يقول
رحم الله امرا اهدى الينا عيوبنا وعن طارق بن شهاب قال قدم عمر بن الخطاب الشام فلقيه الجنود وعليه ازار
وخفان وعمامة وهو اخذ برأس راحلته يخوض الماء قد خلع خفيه وجعلهما تحت ابطه قالوا يا امير المؤمنين
الان يلقاك الجنود وبطارقة الشام وانت على هذه الحال قال عمر انا قوم اعزنا الله بالاسلام فلا نلتمس العز
بغيره وعن عبد الله بن عمر ان عمر حمل قربة على عاتقه فقال له اصحابه يا امير المؤمنين ما حملك على هذا قال

وعن زيد بن ثابت قال رأيت على عمر مرقعة فيها سبعة عشر رقعة [illegible]

بينما انا يوما امشي في طريق فاذا اعرابي على ناقة قد ترثها يمشي فجلس الناس فقلت يا امير المؤمنين فقال لي يا

... ان لك عندي سمعا في بيت مجهود وعدا الى منبر فقلت له في ذلك فقال ان فيه ... سمعتك

... رسول الله ... الناس فقال والله ... يا عمر قد احتج الناس عليك فكتب ... وعند ذلك فلما خرج ... تشهد

... اعلى ... افلا البر ... فقلت ما فعلت وعن محمد بن عمر المخزومي عن ابيه قال نادى عمر بالصلاة جامعة

فلما اجتمع الناس وكثروا صعد المنبر فحمد الله واثنى عليه بما هو اهله وصلى على محمد صلى الله عليه وسلم ثم قال ايها الناس

لقد رايتني ارعى على خالات لي من بني مخزوم فيقبضن لي القبضة من التمر والزبيب فاظل يومي واي يوم ثم نزل فقال

الرحمن بن عوف يا امير المؤمنين ما زدت على ان قمت نفسك يعني عيبت فقال ويحك يا ابن عوف اني خلوت فحدثتني نفسي

قالت انت امير المؤمنين فمن ذا افضل منك فاردت ان اعرفها نفسها وروي عنه انه قال في الفرافصة من ... التي

... الحديد ... الا الله ... يا ابا ... كنت ... ايلا للخطاب وكان

فقال عليها ... اذا ... واذا ... وقد ... وروي ان عمر قال

يوما على المنبر يا معشر المسلمين ما ذا تقولون لو ملت براسي الى الدنيا كذا او ميل راسه فقام اليه رجل فاسل سيفه وقال اجل

كنا نقول بالسيف كذا واشار الى قطعه فقال اياي تعني بقولك قال نعم اياك اعني بقولي فنهره عمر ثلاثا وهو ينهره فقال

عمر رحمك الله الحمد لله الذي جعل في رعيتي من اذا تعوجت قومني وعن محمد بن الزبير عن شيخ ... ترفونا بهم

الكبير يخبره ان عمر يستفتي في مسالة فقال اتبعوني حتى انتهى الى علي بن ابي طالب فقال مرحبا يا امير المؤمنين فذكر المسالة

فقال الا ارسلت الي فقال انا احق باتيانك وروي ان عمر جاءه برد من اليمن وكان من بعض ما حمل اليه فلم

من الصحابة ان اعطاه احدا غضب الاخر وراى انه قد فضله عليه فقال عند ذلك دلوني على فتى من قريش نشا نشاة حسنة

له المسور بن مخرمة فدفع الرداء اليه فنظر اليه سعد فقال ما هذا الرداء قال كساني امير المؤمنين فجاء سعد الى عمر فقال تكسوني

هذا الرداء وتكسو ابن اخي مسورا افضل منه فقال له يا ابا اسحق اني كرهت ان اعطيه رجلا كبيرا فيغضب اصحابه فاعطيته

من نشا نشاة حسنة لا يتوهم اني افضله عليكم قال سعد فاني قد حلفت لتعطيني بالرداء الذي اعطيته ...

فخضع عمر راسه وقال يا ابا اسحق وليس فوق الشيخ يا شيخ وعن سعيد بن جابر قال كان عمر بن الخطاب اذا اتى اهله

امداد اهل اليمن سالهم افيكم اويس بن عامر حتى اتى على اويس فقال انت اويس بن عامر قال نعم
قال من مراد ثم من قرن قال نعم قال فكان بك برص فبرئت منه الا موضع درهم قال نعم قال الك والدة قال نعم قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول يأتي عليكم اويس بن عامر مع امداد اهل اليمن من مراد ثم من قرن كان به برص فبرئ منه الا موضع درهم
له والدة هو بها بر لو اقسم على الله لابره فان استطعت ان يستغفر لك فافعل فاستغفر لي فاستغفر له فقال له عمر اين
تريد قال الكوفة قال الا اكتب لك الى عاملها قال اكون في غبراء الناس احب الي قال فلما كان من العام
المقبل حج رجل من اشرافهم فوافق عمر فسأله عن اويس فقال تركته رث البيت قليل المتاع قال سمعت رسول الله صلى
الله عليه وسلم يقول فذكر الحديث ثم قال فان استطعت ان يستغفر لك فافعل فاتى اويسا فقال استغفر لي فقال انت احدث عهدا بسفر
صالح فاستغفر لي قال انت احدث عهدا بسفر صالح فاستغفر لي قال لقيت عمر قال نعم فاستغفر له ففطن له الناس فانطلق
على وجهه ابو عمر خرج عمر من المسجد ومعه الجارود فاذا بامرأة برزة على الطريق فسلم عليها عمر فردت عليه السلام وقالت
هيهات يا عمر عهدتك وانت تسمى عميرا في سوق عكاظ فلم تذهب الايام والليالي حتى سميت عمر ثم لم تذهب الايام حتى
سميت امير المؤمنين فاتق الله في الرعية واعلم انه من خاف الوعيد قرب عليه البعيد ومن خاف الموت خشي الفوت
فقال الجارود قد اكثرت ايتها المرأة على امير المؤمنين فقال عمر دعها اما تعرفها هذه خولة بنت حكيم التي سمع الله
قولها من فوق سبع سموات فعمر والله احق ان يسمع لها اخرجه المحب الطبري عن زيد الايامي قال كتب ابو عبيدة بن الجراح و
معاذ بن جبل الى عمر بن الخطاب اما بعد فانا عهدناك وشأن نفسك لك مهم فاصبحت اليوم وقد وليت امر هذه الامة
احمرها واسودها يجلس بين يديك الشريف والوضيع والصديق والعدو ولكل حصته من العدل فانظر كيف انت
يا عمر وانا نحذرك ما حذرت الامم قبلك ونحذرك يوما تعنو فيه الوجوه وتوجل فيه القلوب وتنقطع
فيه الحجج لعزة ملك قهرهم جبروته والخلق داخرون له ينتظرون قضاءه ويخافون عقابه وانا كنا نذكر انه سيأتي على الناس
زمان يكونون اخوان العلانية اعداء السريرة وانا نعوذ بالله عز وجل ان ينزل كتابنا منك سوى المنزل
الذي نزل من قلوبنا وانما كتبنا بالذي كتبنا به اليك نصيحة لك والسلام فكتب اليهما عمر اما بعد فانه قد اتاني
كتابكما تذكران انكما عهدتماني وشأن نفسي لي مهم وانكما لا تدريان وكتبتما الي اني قد وليت امر هذه الامة
احمرها واسودها يجلس بين يدي الشريف والوضيع والعدو والصديق ولكل حصته من العدل وانه لا حول ولا قوة

[illegible]

كل عبد ... [illegible] ... الناس ... [illegible]

[illegible] ... الخطاب ... [illegible] ... على الناس زمان يكونون فيها اخوان العلانية ... [illegible]

[illegible] ... رغبة الناس بعضهم الى بعض

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ابو بكر ... [illegible] ... ابراهيم عن ... حذيفة قال ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... امير المؤمنين فقال ... [illegible]

قال قلت ما الذي يبكيك ... [illegible]

[illegible]

وقال الحمد لله الذي جعل ... [illegible]

[illegible]

فبلغ عمر ذلك ... [illegible] ... فقال عمر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

رباح اللخمي عن ابيه ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه خطب الناس فقال من اراد ان يسأل عن القرآن

فليأت ابي بن كعب ومن اراد ان يسأل عن الحلال والحرام فليأت معاذ بن جبل ومن اراد ان يسأل عن المال فليأتني

فان الله جعلني له خازنا وقاسما ومن اراد ان يسأل عن الفرائض فليأت زيد بن ثابت وروي ان عمر

امر برجم حامل فقال معاذ ان يكن لك عليها سبيل فما سبيلك على ما في بطنها فرجع عن حكمه وقال لولا معاذ

لهلك عمر وروي ان عمر امر برجم امرأة فقال علي اما سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان القلم رفع عن ثلاثة عن

المجنون حتى يفيق وعن الصبي حتى يحتلم وعن النائم حتى يستيقظ قال بلى قال فانها مجنونة فلان ... فقال

لولا علي لهلك عمر وعن ان عمر اتي برجل قد قتل عمدا فامر بقتله فعفى بعض الاولياء
فقال ابن مسعود [illegible] ان النفس لهم جميعا فلما عفى هذا احيى النفس فلا يعطى حتى [illegible] قال ما ترى قال ارى ان تجعل الدية عليه في ماله وترفع
عنه حصة الذي عفى قال عمر وانا ارى ذلك وقال لابن مسعود في بعض القضايا كنيف ملئ علما [illegible]
معاذ ليس [illegible] الا [illegible] قصاص [illegible] وعن زيد بن ثابت في قصة قتل عبادة بن الصامت نبطيا [illegible]
[illegible] عهدك شريح او غير ذلك من صور لا تحصى حتى قال لا تغالوا في مهور النساء فقالت امراة
[illegible] بقول الله وآتيتم احداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا فقال كل الناس
اعلم من عمر [illegible] ومنه ذلك تركه لذة العيش مع قدرته وعرض الناس عليه ذلك ما يدل قطعا على انه
[illegible] لا نقياد للشهوات والنزعة [illegible] يقدم على قول [illegible] ليكون [illegible]
قول [illegible] بمنزلة [illegible] الطعام المستكره [illegible] كثيرا من المطاعم [illegible]
لبطنا [illegible] الزبرق [illegible] المحب الطبري عن عتبة بن فرقد انه دخل على عمر وهو ياكل [illegible]
ويتعرق لحما [illegible] فقلت يا امير المؤمنين لو امرت ان يصنع لك طعام الين منه فقال يا ابن فرقد أترى
احدا من العرب اقدر على ذلك مني فقلت ما احد اقدر على ذلك يا امير المؤمنين فقال عمر سمعت الله عير اقواما
فقال اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها شرح الكدم العض [illegible] التعرق [illegible] شيئا فشيئا من
العصب [illegible] فواقا والفواق قدر ما بين الحلبتين [illegible] اللبن [illegible]
[illegible] لو شئت لدعوت بصلائق وصناب وكراكر واسنمة وافلاذ [illegible] من اللطائف ثم قال
[illegible] ولولا [illegible] التنعيم [illegible] بالكبر [illegible] والصناب الخردل
المعمول بالزبيب [illegible] الصلائق الرقائق واحدتها صليقة وقيل هي الحملان المشوية [illegible]
[illegible] والكراكر جمع كركرة وهي
التي في زور البعير وهي احدى الثفنات الخمس [illegible] والافلاذ جمع فلذة وهي القطعة [illegible] من انواع
[illegible] انه كان يقول والله ما [illegible] لو شئت لامرت بصغار المعزى فسمطت ولامرت بلباب الخبز فخبز [illegible]
بالزبيب [illegible] لنا فاكل هذا ونشرب هذا الا انا نستبقي طيباتنا لانا سمعنا الله يقول اذهبتم

طيباتكم

طيباتكم في [illegible] حياتكم الدنيا واستمتعتم بها وعنه انه اشتهى سمكا طريا فاخذ يرفا راحلته فسار ليلتين مقبلا وليلتين
مدبرا واشترى مكتلا فجاء به وقام يرفا الى الراحلة يغسلها من العرق فنظر اليها عمر فقال عذبت بهيمة من البهائم
في شهوة عمر والله لا يذوق عمر ذلك وروي انه كان يداوم على اكل التمر ولا يداوم على اكل اللحم ويقول
اياكم واللحم فان له ضراوة كضراوة الخمر اي ان له عادة نزاعة اليه كعادة الخمر يقول منه ضري بالكسر يضرى
ضراوة وضرا اذا اعتاده وعن حفصة قالت دخل علي عمر فقدمت اليه مرقة باردة وصببت عليها
زيتا فقال ادمان في اناء واحد لا اذوقه حتى القى الله وعن ابن عمر قال دخل امير المؤمنين عمر وبحضرته جماعة
فاخذ صدر المجلس فقال بسم الله الرحمن الرحيم ثم ضرب بيده في لقمة فلقمها ثم [illegible] ثانية فاذا
طعم دسم غير دسم اللحم فقال ما هذا يا امير المؤمنين اني خرجت الى السوق اطلب السمين لاشتريه فوجدته غاليا
فاشتريت بدرهم من المهزول وحملت عليه بدرهم سمنا فقال عمر ما اجتمعا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اكل
احدهما وتصدق بالاخر فقال عبد الله يا امير المؤمنين فلن يجتمعا عندي ابدا الا فعلت ذلك وعن قتادة قال
كان عمر بن الخطاب يلبس وهو امير المؤمنين جبة من صوف مرقوعا بعضها بادم ويطوف في الاسواق وعلى عاتقه
الدرة يؤدب الناس بها ويمر بالنكث والنوى فيلتقطه ويلقيه في منازل الناس لينتفعوا به والنكث الغزل
المنقوض من الاخبية والاكسية ليغزل ثانية وعن انس قال لقد رأيت بين كتفي عمر اربع رقاع في قميصه وعن الحسن
قال خطب عمر الناس وهو خليفة وعليه ازار وفيه اثنتا عشرة رقعة وعن عامر بن ربيعة قال خرجت مع عمر حاجا من المدينة
الى مكة الى ان رجع فما ضرب فسطاطا ولا خباء كان يلقي الكساء والنطع على الشجرة ويستظل تحتها وعنه انه
كان يقول والله ما نعبأ بلذات العيش ولكنا نستبقي طيباتنا لآخرتنا وكان رضي الله عنه ياكل الزيت
ويأتدم بالزيت ويلبس المرقوع ويخدم نفسه وعن الاحنف بن قيس قال اخرجنا عمر في سرية الى العراق ففتح
الله علينا العراق وبلد فارس واصبنا فيها من بياض فارس وخراسان فحملناه معنا واكتسينا منها فلما
قدمنا على عمر اعرض عنا بوجهه وجعل لا يكلمنا فاشتد ذلك علينا فشكونا الى عبد الله بن عمر فقال ان عمر زهد في الدنيا
وقد رأى عليكم لباسا لم يلبسه رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا الخليفة من بعده فاتينا منازلنا فنزعنا
ما كان علينا واتيناه في البزة التي يعهدها منا فقام فسلم علينا على رجل رجل [illegible] رجلا رجلا حتى كأنه

ثم يريا فقدمنا اليه الطعام ثم غمسها جميعا بالسوية فعرض بالخوان ثم تنحى من الذراع المجد حفر واخرجه

على خبز بيده الطعام طيب الريح فاقبل علي بوجهه وقال يا معشر المهاجرين والانصار قبيلين منهم الا من

اباه والاخ اخاه على هذا الطعام ثم امر به فحمل الى اولاد من قتل من المسلمين بين يدي رسول الله صلى الله

عليه وسلم من المهاجرين والانصار ثم ان عمر قام وانصرف ولم ياخذ لنفسه شيئا وروي ان اصحاب رسول

الله صلى الله عليه وسلم اجتمعوا في المسجد يوما خمسين رجلا من المهاجرين فقالوا اما ترون الى زهد هذا الرجل

واخلاقه وقد فتح الله على يديه ديار كسرى وقيصر وطرفي المشرق والمغرب ووفود العرب والعجم ياتونه فيرون

عليه جبة قد رقعها اثنتي عشرة رقعة فلو سألتموه اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم ان يغير هذه

الجبة بثوب لين يهاب منظره ويغدى عليه بجفنة من الطعام ويراح بجفنة ياكلها من حضره من المهاجرين

والانصار فقالوا ما لهذا الا علي بن ابي طالب فانه صهره فنكلموه فقال لست بفاعل ذلك

ولكن عليكم بازواج النبي صلى الله عليه وسلم فانهن امهات المؤمنين يجترئن عليه قال الاحنف بن قيس فسألوا

عائشة وحفصة وكانتا مجتمعتين فقالت عائشة اسأل امير المؤمنين ذلك وقالت حفصة ما اراه يفعل وسيتبين لك

فدخلتا عليه فقربهما وادناهما فقالت عائشة اتاذن لي ان اكلمك قال تكلمي يا ام المؤمنين فقالت

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد مضى الى جنة ربه ورضوانه لم يرد الدنيا ولم ترده وكذلك مضى

ابو بكر على اثره وقد فتح الله عليك كنوز كسرى وقيصر وديارهما وحمل اليك اموالهما ودان لك طرف

المشرق والمغرب ونرجو من الله تعالى المزيد ورسل العجم ياتونك ووفود العرب يردون اليك وعليك

هذه الجبة قد رقعتها اثنتي عشرة رقعة فلو غيرتها بثوب لين يهاب فيه منظرك ويغدى عليك بجفنة

من طعام ويراح عليك باخرى تاكل انت ومن حضرك من المهاجرين والانصار فبكى عمر عند ذلك بكاء

شديدا ثم قال اني سائلتك بالله هل تعلمين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم شبع من خبز بر عشرة ايام او

خمسة او ثلاثة او جمع بين عشاء وغداء حتى لحق بالله قالت لا قال انشدك بالله هل تعلمين ان رسول الله صلى

الله عليه وسلم قرب اليه طعام على مائدة في ارتفاع شبر من الارض الا كان يامر بالطعام فيوضع على الارض

ويامر بالمائدة فترفع قالت نعم اللهم ثم قال لهما انتما زوجتا رسول الله صلى الله عليه وسلم وامهات

على المؤمنين [illegible] وعلى عامة [illegible] ولكنها كما أنه [illegible] في الدنيا والآخرة [illegible] إلا رسول الله صلى

الله عليه وسلم [illegible] من الصوف [illegible] [illegible] الغلمان [illegible] فقال [illegible] علامات

الله صلى الله عليه وسلم كان [illegible] على [illegible] على [illegible] وكان [illegible] في [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] يرى [illegible] في [illegible] [illegible] أنت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] فلم [illegible] بلال فقال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حتى [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آناء الليل [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] الأكل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] والزيت

[illegible] في [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الموافقات في [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] إليه يقول النبي صلى الله عليه وسلم لقد

كان فيما قبلكم من الأمم محدثون فإن يكن في أمتي أحد فعمر وقد قال صلى الله عليه وسلم إن الله جعل الحق على لسان عمر

وقلبه وقال علي كنا نرى [illegible] [illegible] أن السكينة تنطق على لسان عمر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وقد تواترت الأحاديث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هذه الموافقات موافقة [illegible] ما [illegible] باجتهاده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] على [illegible] [illegible]

[illegible] في الموافقة أن [illegible] القرآن [illegible] الحديث على [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عمر باجتهاده [illegible] القرآن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] في موافقة [illegible] [illegible] كان عمر [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] [illegible]

في [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] [illegible] ما قال عمر [illegible] في الشرع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

صلى الله عليه وسلم [illegible] عمر [illegible] في ذلك [illegible] [illegible] الموافقات [illegible] [illegible]

عمر ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم كن يخرجن بالليل اذا تبرزن الى المناصع وهو

صعيد افيح فكان عمر يقول للنبي صلى الله عليه وسلم احجب نساءك فلم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعل فخرجت سودة

بنت زمعة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ليلة من الليالي عشاء وكانت امراة طويلة فناداها عمر الا قد عرفناك يا

سودة حرصا على ان ينزل الحجاب فانزل الله الحجاب وفي رواية له عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى

الله عليه وسلم قال قد اذن ان تخرجن في حاجتكن يعني البراز وعن ابن عمر قال عمر وافقت ربي

في ثلث في مقام ابراهيم وفي الحجاب وفي اسارى بدر البخاري [illegible] عن انس [illegible] عمر

[illegible] وافقت ربي في ثلث قلت يا رسول الله لو اتخذت من مقام ابراهيم مصلى وقلت يدخل عليك البر والفاجر

فلو حجبت امهات المؤمنين فانزلت آية الحجاب وبلغني معاتبة امهات المؤمنين فدخلت عليهن فقلت لتكففن عن

رسول الله صلى الله عليه وسلم او ليبدلنه الله ازواجا خيرا منكن حتى اتيت احدى امهات المؤمنين فقالت

يا عمر اما في رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يعظ نساءه حتى تعظهن انت فكففت فانزل الله عسى ربه ان طلقكن

ان يبدله ازواجا خيرا منكن مسلمت [illegible] عن ابن عباس عن عمر قال لما اعتزل رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه

وكان قد وجد عليهن [illegible] في مشربة من خزانته قال عمر فدخلت المسجد فاذا الناس ينكتون بالحصا

ويقولون طلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه فقلت لاعلمن هذا اليوم وذلك قبل ان يؤمر نبي الله صلى

الله عليه وسلم بالحجاب فدخلت على عائشة بنت ابي بكر الصديق فقلت يا ابنة ابي بكر ابلغ من امرك ان تؤذي

رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت ما لي وما لك يا ابن الخطاب عليك بعيبتك فاتيت حفصة بنت عمر

فقلت يا حفصة والله لقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحبك ولولا انا لطلقك قالت

فبكت اشد البكاء فقلت لها اين رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هو في خزانته في المشربة فدخلت فاذا

انا برباح غلام رسول الله صلى الله عليه وسلم قاعدا على اسكفة الغرفة مدليا رجليه على نقير من خشب وهو جذع

منقور فقلت يا رباح استاذن لي على رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر رباح الى الغرفة ثم نظر الي فلم

[illegible] رفعت صوتي فقلت استاذن يا رباح على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاني اظن ان رسول الله صلى

الله عليه وسلم [illegible] اني انما جئت من اجل حفصة والله لئن امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم

[illegible]

ان الله جفقد الذي يشق عليها قال فنظر رباح الى الغرفة ونظر الي ثم قال ههنا يعني انما يعيده ان ادخل فدخلت

فاذا هو مضطجع على حصير وتحته ازار غليظ واذا الحصير قد اثر في جنبه وقلبت عيني في الخزانة واذا ليس شيء

من الدنيا غير قبضتين من شعير وقبضة من قرظ نحو الصاعين واذا افيق معلق او افيقان فابتدرت

عيناي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يبكيك يا ابن الخطاب فقلت يا رسول الله ما لي لا ابكي وانت

صفوة الله ورسوله وخيرته من خلقه وهذه الاعاجم كسرى وقيصر في الثمار والانهار وانت

هكذا فقال يا ابن الخطاب اما ترضى ان تكون لنا الآخرة ولهم الدنيا قلت بلى يا رسول الله فاحمد الله

قلما تكلمت في شيء الا انزل الله تصديق قولي من السماء [illegible] قلت يا رسول الله ان كنت طلقت نساءك

فان الله عز وجل معك وجبريل وانا وابو بكر والمؤمنين [illegible] الله عز وجل وان تظاهرا عليه فان الله

هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين قال فما اخبرت [illegible] نبي الله صلى الله عليه وسلم [illegible] الا واعرف

الغضب في وجهه حتى رايت وجهه تهلل وكشر فرايت ثغره وكان من احسن الناس ثغرا فقال اني

لم اطلقهن قلت يا نبي الله قد اشاعوا انك قد طلقت نساءك افلا اخبرهم انك لم تطلقهن قال ان

شئت ففعلت فقمت على باب المسجد فقلت الا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يطلق نساءه فانزل

الله في الذي كان من شاني وشانه واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه

الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم قال عمر فانا الذي استنبطته منهم [illegible] ابن

حنبل عن ابن مسعود قال فضل الناس عمر باربع بذكره الاسارى يوم بدر امر بقتلهم فانزل الله [illegible]

لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما اخذتم عذاب عظيم وبذكره الحجاب امر نساء رسول الله صلى الله عليه

وسلم ان يحتجبن فقالت له زينب وانك علينا يا ابن الخطاب والوحي ينزل في بيوتنا فانزل الله واذا

سالتموهن متاعا فاسالوهن من وراء حجاب وبدعوة النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ايد الاسلام بعمر وبرايه

في ابي بكر كان اول الناس بايعه المحب الطبري عن طلحة بن مصرف قال قال عمر يا رسول الله اليس هذا

مقام ابراهيم ابينا قال بلى قال عمر فلو اتخذته مصلى فانزل الله تعالى واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى

مسلم واحمد بن حنبل عن ابن عباس عن عمر قال لما كان يوم بدر قال رسول الله ما ترون في هؤلاء

الاسارى فقال ابو بكر يا رسول الله هم بنو العم والعشيرة ارى ان تأخذ منهم الفداء فيكون لنا قوة على الكفار
وعسى الله ان يهديهم الى الاسلام ويكونون لنا عضدا قال فما ترى يا ابن الخطاب قلت يا رسول الله ما ارى
ما رأى ابو بكر ولكن هؤلاء ائمة الكفر وصناديدهم فنضرب اعناقهم فهوي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
قال ابو بكر ولم يهو ما قلت فاخذ منهم الفداء فلما اصبحت غدوت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هو وابو بكر
قاعدان يبكيان قلت يا نبي الله اخبرني من اي شيء تبكي انت وصاحبك فان وجدت بكاء بكيت وان لم اجد
تباكيت لبكائكما فقال لقد عرض علي عذابكم ادنى من هذه الشجرة شجرة قريبة منه فانزل الله ما كان لنبي ان يكون له اسرى
حتى يثخن في الارض تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة احمد بن حنبل عن انس بن مالك قال استشار النبي
صلى الله عليه وسلم في الاسارى يوم بدر فقال ان الله قد امكنكم منهم فقام عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله اضرب
اعناقهم فاعرض عنه النبي صلى الله عليه وسلم ثم عاد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس ان الله قد امكنكم
منهم وانما هم اخوانكم بالامس فقام عمر فقال يا رسول الله اضرب اعناقهم فاعرض عنه النبي صلى الله عليه وسلم ثم عاد
النبي صلى الله عليه وسلم فقال للناس مثل ذلك فقام ابو بكر الصديق فقال يا رسول الله نرى ان تعفو عنهم وان تقبل
منهم الفداء قال فذهب عن وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان فيه من الغم فعفا عنهم وقبل منهم الفداء فانزل الله
تعالى لولا كتاب من الله سبق الآية البخاري ومسلم عن ابن عمر قال لما مات عبد الله بن ابي بن سلول جاء ابنه عبد الله الى
النبي صلى الله عليه وسلم فسأله ان يعطيه قميصه يكفنه فيه وسأله ان يصلي عليه فقام النبي صلى الله عليه وسلم ليصلي عليه
فقام عمر فاخذ بثوب النبي صلى الله عليه وسلم وقال تصلي عليه وقد نهاك الله ان تصلي عليه فقال انما خيرني فقال استغفر لهم
او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم وسأزيده على السبعين قال انه منافق فصلى عليه رسول
الله صلى الله عليه وسلم فانزل الله عز وجل ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره البخاري عن ابن
عباس عن عمر قال لما مات عبد الله بن ابي بن سلول دعي له رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلي عليه فلما قام
رسول الله صلى الله عليه وسلم وثبت اليه فقلت يا رسول الله اتصلي على ابن ابي وقد قال يوم كذا وكذا اعدد
عليه قوله فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال اخر عني يا عمر فلما اكثرت عليه قال اني خيرت فاخترت
لو اعلم اني ان زدت على السبعين يغفر له لزدت عليها قال فصلى عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم انصرف

فلم يكن

فلم يكن الا يسيرا حتى نزلت الآيتان من براءة ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره انهم

كفروا ... فاسقون قال فعجبت بعد من جرأتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم يومئذ اخرجه المحب الطبري وعن انس بن مالك قال عمر

وافقت ربي في اربع قلت يا رسول الله لو اتخذت من مقام ابراهيم مصلى وقلت يا رسول الله لو اتخذت على

نسائك حجابا فانه يدخل عليك البر والفاجر فانزل الله تعالى واذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب

وقلت لازواج النبي صلى الله عليه وسلم لتنتهين او ليبدلنه الله ازواجا خيرا منكن فنزلت ولقد خلقنا الانسان من

سلالة من طين ثم [illegible] ثم انشأناه خلقا آخر قلت فتبارك الله احسن الخالقين وفي رواية فقال صلى الله عليه وسلم

نزلت في القرآن يا عمر [illegible] مجاهد قال [illegible] اخرجه المحب الطبري وعن رجل من الانصار [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم

استشار [illegible] في امر [illegible] قال لها [illegible] قالوا [illegible] يا رسول الله [illegible] فقال الله تعالى قال

[illegible] سبحانك هذا بهتان عظيم فانزل الله على وفق ما قال عمر اخرجه المحب الطبري وعن الشعبي

انطلق عمر الى اليهود فقال اني انشدكم بالله الذي انزل التوراة على موسى هل تجدون وصف محمد صلى الله عليه

وسلم في كتابكم قالوا نعم قال فما يمنعكم من اتباعه قالوا ان الله لم يبعث رسولا الا كان له من الملائكة كفيل

وان جبريل هو الذي تكفل محمدا صلى الله عليه وسلم وهو الذي يأتيه وهو عدونا من الملائكة وميكائيل سلمنا

فلو كان هو الذي يأتيه اتبعناه قال فاني اشهد انه ما كان ميكائيل ليعادي سلم جبريل وما كان جبريل ليسالم

عدو ميكائيل قال فمر نبي الله صلى الله عليه وسلم فقالوا هذا صاحبك يا ابن الخطاب فقام اليه وقد انزل عليه

قل من كان عدوا لجبريل الى قوله عدو للكافرين اخرجه المحب الطبري وهو في جامع الترمذي وغيره ان عمر [illegible]

على تحريم الخمر فكان يقول اللهم بين لنا في الخمر فانها تذهب المال والعقل فنزل قوله تعالى يسألونك عن

الخمر والميسر الآية فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فتلاها عليه فلم ير فيها بيانا فقال اللهم بين لنا

في الخمر بيانا شافيا فنزل يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى الآية فدعا رسول الله

صلى الله عليه وسلم عمر فتلاها عليه فلم ير فيها بيانا فقال اللهم بين لنا في الخمر بيانا شافيا فنزل يا ايها الذين

آمنوا انما الخمر والميسر الآية فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فتلاها عليه فقال عمر عند ذلك انتهينا

يا رب انتهينا اخرجه المحب الطبري وعن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ارسل غلاما من الانصار الى

عمر بن الخطاب وقت الظهر يدعوه فدخل فرأى عمر على حالة كره عمر رؤيته عليها فقال يا رسول الله وددت لو
ان الله امرنا ونهانا في حال الاستيذان فنزلت يا ايها الذين آمنوا ليستأذنكم الذين ملكت ايمانكم الآية.
اخرجه المحب الطبري ولما نزل قوله تعالى ثلة من الاولين وقليل من الآخرين بكى عمر وقال يا رسول الله وقليل من الآخرين
آمنا برسول الله صلى الله عليه وسلم وصدقناه ومن ينجو منا قليل فانزل الله تعالى ثلة من الاولين وثلة
من الآخرين فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فقال لقد انزل الله فيما قلت فجعل ثلة من الاولين وثلة من
الآخرين اخرجه المحب الطبري عن طارق بن شهاب قال جاء رجل يهودي الى عمر بن الخطاب فقال ارأيت قوله تعالى وسارعوا
الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات والارض فاين النار فقال لاصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اجيبوه
فلم يكن عندهم فيها شيء فقال عمر ارأيت النهار اذا جاء الليل اليس يملأ السموات والارض قال بلى قال فاين الليل
قال حيث شاء الله عز وجل قال عمر فالنار حيث شاء الله عز وجل قال اليهودي والذي نفسك بيده يا امير
المؤمنين انها لفي كتاب الله المنزل كما قلت روي ان كعب الاحبار قال ويل لملك الارض من
ملك السماء فقال عمر الا من حاسب نفسه فقال كعب والذي نفسي بيده انها لتابعتها في كتاب الله عز وجل
التوراة فخر عمر ساجدا اخرجه المحب الطبري وعن ابن عمر انه قال ما اختلف اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في
شيء وقالوا وقال عمر الا نزل القرآن بما قال عمر وعنه عن علي ان عمر ليقول القول فينزل القرآن بتصديقه
وعنه كنا نرى ان في القرآن كلاما من كلامه ورأيا من رأيه ومنه ذكر تعلقه في الاذان بلا تبعة
[illegible] ينادي بالاذان فاستقر الامر على ذلك بعد رؤيا عبد الله بن زيد واصل القصة في الصحيحين وغيرهما
واخرج محمد بن اسحق واحمد وابو داود والترمذي والدارمي في حديث عبد الله بن زيد فسمع عمر ذلك
يعني الاذان وهو في بيته فخرج يجر رداءه وهو يقول والذي بعثك بالحق لقد رأيت مثل الذي رأى
[illegible] صلى الله عليه وسلم فلله الحمد المحب الطبري عن عبد الرحمن بن ابي عمرة الانصاري قال حدثني ابي قال
كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة غزاها فاصاب الناس مخمصة فاستأذن الناس رسول الله
صلى الله عليه وسلم في نحر بعض ظهورهم فهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يأذن لهم فقال عمر بن الخطاب
ارأيت يا رسول الله اذا نحرنا ظهرنا ثم لقينا عدونا غدا ونحن جياع رجالا قال رسول الله صلى الله

عليه

عليه وسلم في غزوة [illegible] فقال عمر [illegible] ثم ندعو [illegible] بالبركة فإن الله [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] فكشف [illegible]

[illegible] من الناس [illegible]

[illegible] فأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم فوضع على ذلك

[illegible] بالبركة ثم [illegible] في الجيش [illegible]

[illegible] ثم [illegible] وتكلم بما

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] ثم ضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى بدت

نواجذه ثم قال أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله لا يلقى الله

بهما أحد إلا دخل الجنة [illegible] عن أبي موسى قال أتيت النبي صلى الله عليه وسلم ومعي نفر من قومي

فقال أبشروا وبشروا من وراءكم أنه من شهد أن لا إله إلا الله صادقا بها دخل الجنة فخرجنا من عند النبي صلى

الله عليه وسلم نبشر الناس فاستقبلنا عمر بن الخطاب فرجع إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال عمر يا رسول الله إذا يتكل

الناس فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن أبي هريرة قال أتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في حائط

[illegible] وقال اذهب بنعلي هاتين فمن لقيته من وراء هذا الحائط يشهد أن لا إله إلا الله مستيقنا بها

قلبه فبشره بالجنة فكان أول من لقيت عمر بن الخطاب فقال ما هاتان النعلان يا أبا هريرة فقلت هاتان

رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثني بهما من لقيني يشهد أن لا إله إلا الله مستيقنا بها قلبه بشرته بالجنة فضرب

عمر بيده بين ثديي فخررت لاستي فقال ارجع يا أبا هريرة فرجعت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأجهشت بالبكاء

وركبني عمر فإذا هو على أثري فقلت لقيت عمر بن الخطاب فأخبرته بالذي بعثتني به فضرب بين ثديي ضربة خررت

لاستي وقال ارجع فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمر ما حملك على ما فعلت فقال يا رسول الله أبعثت

أبا هريرة بنعليك من لقي يشهد أن لا إله إلا الله مستيقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فإني

أخاف أن يتكل الناس عليها فخلهم يعملون فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فخلهم رواه [illegible]

قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم وقد كان يسبقني بعد التكبيرة الا ان [illegible] الصلاة فضحك رسول الله

صلى الله عليه وسلم ثم سلم فقام الرجل الذي [illegible] بعد التكبيرة الاولى فيقطع [illegible] صلاته

[illegible] ثم [illegible] اهل المكة [illegible] ولم يكن بين [illegible] في [illegible]

وقال الخطابي [illegible] الفصل الرابع في كلامه [illegible] المؤمنين [illegible] عليه [illegible]

[illegible] السلام [illegible] الصالحة [illegible] في حسن القضاء [illegible]

اوردناه [illegible] القضاء [illegible] الطبري [illegible] الجمعة [illegible]

الخطاب وينادي يا سارية الجبل [illegible] ثم اقبل على خطبته فقال [illegible] اصحاب رسول الله صلى الله عليه

وسلم انه لمجنون ترك خطبته ونادى يا سارية الجبل فدخل عليه عبد الرحمن بن عوف وكان ينبسط عليه فقال يا

امير المؤمنين تجعل لهم [illegible] فقال [illegible] في خطبته اذ ناديت يا سارية الجبل اي شيء هذا فقال والله

ما ملكت ذلك حين رأيت سارية واصحابه يقاتلون عند جبل يؤتون من بين ايديهم ومن خلفهم فلم املك ان

قلت يا سارية الجبل ليلحقوا بالجبل فلبثوا اياما حتى جاء رسول سارية بكتابه ان القوم لقونا يوم الجمعة

فقاتلناهم حتى صلينا [illegible] حتى اذا حضرت الجمعة وقد حاذت الشمس فسمعنا صوت مناد ينادي يا سارية الجبل مرتين فلحقنا

بالجبل فلم نزل قاهرين لعدونا حتى هزمهم الله وقتلهم وروي ان مصر لما فتحت اتى اهلها عمرو بن العاص فقالوا

ان هذا النيل يحتاج في كل سنة الى جارية بكر من احسن الجواري فنلقيها فيه والا فلا يجري وتخرب البلاد

وتقحط فبعث عمرو الى امير المؤمنين عمر يخبره بالخبر فبعث اليه عمر الاسلام يجب ما قبله ثم بعث اليه بطاقة

فيها بسم الله الرحمن الرحيم الى نيل مصر من عبد الله عمر بن الخطاب اما بعد فان كنت تجري بنفسك فلا حاجة بنا

اليك وان كنت تجري بامر الله فاجر على اسم الله وامره ان يلقيها في النيل فجرى في تلك السنة ستة عشر

ذراعا [illegible] على كل سنة ستة اذرع وفي رواية [illegible] الكتاب في النيل جرى [illegible] بعد [illegible]

بن جبير قال اصاب الناس قحط شديد على عهد عمر فامرهم بالخروج الى الاستسقاء فصلى بهم ركعتين وخالف

بين طرفي ردائه فجعل اليمين على اليسار واليسار على اليمين ثم بسط يديه وقال اللهم انا نستغفرك ونستسقيك

فما برح حتى مطروا فبينما هم كذلك اذ قدم الاعراب فجاؤوا عمر فقالوا يا امير المؤمنين بينا نحن في بوادينا

في يوم كذا في ساعة كذا اذا اظلتنا غمامة [illegible] فيها صوت يا [illegible] اتاك الغوث ابا حفص وروي

انه عس ليلة من الليالي فاتى على امرأة وهي تقول لابنتها قومي فامذقي اللبن بالماء فقالت انا نفعل

وقد نهى امير المؤمنين عن ذلك قالت فمن اين يدري قالت فان لم يعلم امير المؤمنين فان رب امير المؤمنين يعلم

ذلك فلما اصبح عمر قال لابنه عاصم اذهب الى مكان كذا وكذا فان هناك صبية فان لم تكن مشغولة فتزوج

بها لعل الله ان يرزقك منها نسمة مباركة فتزوج عاصم تلك الصبية فولدت له ام عاصم بنت عاصم

بن عمر فتزوجها عبد العزيز بن مروان فولدت له عمر بن عبد العزيز رحمة الله عليه ولما دخل ابو مسلم

الخولاني المدينة من اليمن وكان الاسود بن قيس الذي ادعى النبوة باليمن عرض عليه ان يشهد انه رسول الله

فابى فقال اتشهد ان محمدا رسول الله قال نعم فامر بتاجيج نار عظيمة فالقي فيها ابو مسلم فلم تضره فامر بنفيه من

بلاده فقدم المدينة فلما دخل باب المسجد قال عمر هذا صاحبكم الذي زعم الاسود الكذاب انه يحرقه فنجاه

الله منها ولم يكن القوم رأوه ولا سمعوا قضيته ولا رأوه ثم قام اليه واعتنقه وقال الست عبد الله بن ثوب

قال بلى فبكى عمر ثم قال الحمد لله الذي لم يمتني حتى اراني في امة محمد صلى الله عليه وسلم شبيها بابراهيم الخليل

عليه السلام وروي عن عمر انه ابصر اعرابيا نازلا من جبل فقال هذا رجل مصاب بولده وقد نظم فيه شعرا

لو شاء لاسمعكم ثم قال يا اعرابي من اين اقبلت فقال من اعلى هذا الجبل قال وما صنعت به قال اودعته

وديعة قال وما وديعتك قال بنيّ لي هلك فدفنته فيه قال فاسمعنا مرثيتك فيه قال وما يدريك

يا امير المؤمنين فوالله ما تفوهت بذلك وانما حدثت به نفسي ثم انشده يا غائبا ما يؤوب من سفره

عاجله موته على صغره يا قرة العين كنت لي انسا في طول ليلي نعم وفي قصره ما تقع العين حيث ما وقعت

في الحي مني الا على اثره شربت كاسا ابوك شاربه لا بد منه له على كبره يشربها والانام كلهم من كان

في بدوه وفي حضره فالحمد لله لا شريك له في حكمه كان ذا وفي قدره قدر موتا على العباد فما يقدر خلق يزيد

في عمره قال فبكى عمر حتى بل لحيته ثم قال صدقت يا اعرابي وعن ابن عباس قال تنفس عمر ذات يوم تنفسا

ظننت ان نفسه خرجت فقلت والله ما اخرج هذا منك الا هم قال هم والله هم شديد ان هذا الامر لم

اجد له موضعا يعني الخلافة فذكرت له عليا وطلحة والزبير وعثمان وسعدا وعبد الرحمن بن عوف

فذكر في كل واحد منهم ما وقعا وكان ما ذكر في عثمان انه تعلق باقاربه قال فاستعمله فاستعمل بني امية اجمعين

وحمل بني ابي معيط على رقاب الناس والله لو فعلت لفعلها والله لو فعلها لسارت اليه العرب حتى تقتله والله

لو فعلت لفعل والله لو فعلها لفعلوا وروي ان عمر رضي الله عنه كتب الى سعد بن ابي وقاص وهو بالقادسية

يقول ان وجه نضلة بن معاوية الانصاري الى حلوان العراق ليغيروا على ضواحيها فبعث سعد نضلة

في ثلثمائة فارس فخرجوا حتى اتوا حلوان العراق فاغاروا على ضواحيها واصابوا غنيمة وسبيا فاقبلوا

يسوقونها حتى ارهقتهم العصر وكادت الشمس تغرب فالجأ نضلة السبي والغنيمة الى سفح جبل ثم قام فاذن فقال

الله اكبر الله اكبر فاذا مجيب من الجبل يجيبه كبرت كبيرا يا نضلة ثم قال اشهد ان لا اله الا الله قال كلمة الاخلاص

يا نضلة ثم قال اشهد ان محمدا رسول الله قال هو الذي بشرنا به عيسى بن مريم على راس امته تقوم الساعة

ثم قال حي على الصلوة فقال طوبى لمن مشى اليها وواظب عليها قال حي على الفلاح قال افلح من اجاب

قال الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله قال اخلصت كلمة الاخلاص كلها يا نضلة حرم الله بها جسدك على النار

فلما فرغ من اذانه قاموا فقالوا من انت يرحمك الله املك انت ام من الجن ام طائف من عباد الله قد

اسمعتنا صوتك فارنا صورتك قال الوفد وفد رسول الله صلى الله عليه وسلم ووفد عمر بن الخطاب رضي

الله عنه قال فانفلق الجبل عن هامة كالرحا ابيض الراس واللحية عليه طمران من صوف قال السلام عليكم ورحمة

الله وبركاته فقالوا وعليك السلام ورحمة الله وبركاته من انت يرحمك الله قال زريب بن برثملا وصي

العبد الصالح عيسى بن مريم اسكنني هذا الجبل ودعا لي بطول البقاء الى حين نزوله من السماء فاقرأوا عمر مني السلام

وقولوا يا عمر سدد وقارب فقد دنا الامر واخبروه بهذه الخصال التي اخبركم بها يا عمر اذا ظهرت هذه

الخصال في امة محمد صلى الله عليه وسلم فالهرب الهرب اذا استغنى الرجال بالرجال والنساء بالنساء وانتسبوا

الى غير مناسبهم وانتموا الى غير مواليهم ولم يرحم كبيرهم صغيرهم ولم يوقر صغيرهم كبيرهم وترك المعروف

فلم يؤمر به وترك المنكر فلم ينه عنه وتعلم عالمهم العلم ليجلب به الدنانير والدراهم وكان المطر قيظا والولد غيظا

وطولوا المنارات وفضضوا المصاحف وزخرفوا المساجد واظهروا الرشا وشيدوا البناء واتبعوا

الهوى وباعوا الدين بالدنيا وقطعت الارحام وبيع الحكم واكلوا الربا وصار الغنى عزا وخرج الرجل

بهذه

بيته فقام اليه هو ضيوفه فسلموا عليه فكتب اليهم السرج ثم غاب عنهم فلم يروه فثبت بفضله بذلك الحديث
وكتب سعد بذلك الى عمر فكتب اليه عمر ... ومن معك من المهاجرين والانصار حتى تنزلوا بهذا الجبل فان لله
بقيته فانه اوصى ... سلام فخرج سعد باربعة الاف من المهاجرين والانصار حتى نزلوا ذلك الجبل ... يومين
يوما ينادي بالصلوة فلا يجدون جوابا ولا يسمعون خطابا وروي ان عمر بعث جيشا الى مدائن كسرى وامر عليهم
سعد بن ابي وقاص وجعل قائد الجيش خالد بن الوليد فلما بلغوا شط الدجلة ولم يجدوا سفينة تقدم سعد وخالد
فقالا يا بحر انك تجري بامر الله بحرمة محمد صلى الله عليه وسلم وبعدل عمر خليفة الله الا خليتنا والعبور فعبر
الجيش بخيله وجماله الى المدائن فلم يبتل حوافرها وروي انه قال يوما وقد انتبه من نومه وهو يمسح عينيه
من الذي يكون من ولد عمر يسير بسيرة عمر يسيرها مرارا وانه اشار بذلك الى عمر بن عبد العزيز وهو ابن ابنته
عاصم وروي انه قال لرجل من العرب ما اسمك قال جمرة قال ابن من قال ابن شهاب قال ممن قال من الحرقة
قال اين مسكنك قال الحرة قال بايها قال بذات لظى قال عمر ادرك اهلك فقد احترقوا فسار الرجل فوجدهم
كما قال عمر وعن علي رضي الله عنه انه رأى في منامه كانه يصلي الصبح خلف النبي صلى الله عليه وسلم واستند رسول
الله صلى الله عليه وسلم الى المحراب فجاءت جارية بطبق من رطب فوضع بين يدي رسول الله صلى الله
عليه وسلم فاخذ منها رطبة وقال يا علي تأكل هذه الرطبة فقلت نعم يا رسول الله فمد يده وجعلها
في فمي ثم اخذ اخرى وقال لي مثل ذلك فقلت نعم فجعلها في فمي فانتبهت وفي قلبي شوق الى رسول الله صلى
الله عليه وسلم وحلاوة الرطب في فمي فتوضأت وذهبت الى المسجد فصليت خلف عمر واستند الى المحراب فاردت
ان اتكلم بالرؤيا فمن قبل ان اتكلم جاءت امرأة ووقفت على باب المسجد ومعها طبق رطب فوضع بين
يدي عمر فاخذ رطبة وقال تأكل هذه يا علي فقلت نعم فجعلها في فمي ثم اخذ اخرى وقال لي مثل ذلك فقلت
نعم ثم فرق على اصحابه ... وكنت اشتهي منه زيادة فقال لو زادك
رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلتك لزدناك فتعجبت وقلت قد اطلعك الله على ما رأيت البارحة فنظر الي وقال يا علي
المؤمن ينظر بنور الله قلت صدقت يا امير المؤمنين ... وكذا وجدت طعمه ولذته من يدك كما وجدت
طعمه ولذته من يد رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن علي قال كنا نتحدث ان ملكا ينطق على لسان عمر وعن ابن عمر

انه كان اذا ذكر عمر قال سمعتا دعمر يقول ما رأيته يحرك سبعتيه لشيء قط الا كان كما يظن عنه قال سمعت عمر يقول
لشيء قط اني لأظنه كذا الا كان كما يظن بينما عمر جالس اذ مر به رجل جميل فقال لقد اخطأ ظني او ان
هذا على دينه في الجاهلية او لقد كان كاهنهم علي بالرجل فدعي له فقال له عمر لقد اخطأ ظني او انك على
دينك في الجاهلية او لقد كنت كاهنهم فقال ما رأيت كاليوم استقبل به رجل مسلم فقال اني اعزم عليك الا
ما اخبرتني قال كنت كاهنهم في الجاهلية قال فما اعجب ما جاءتك به جنيتك قال بينما انا يوما في السوق اذ
جاءتني اعرف فيها الفزع فقالت الم تر الجن وابلاسها ويأسها من بعد انكاسها ولحوقها بالقلاص واحلاسها
قال عمر صدق بينا انا نائم عند آلهتهم اذ جاء رجل بعجل فذبحه فصرخ به صارخ لم اسمع صارخا قط اشد
صوتا منه يقول يا جليح امر نجيح رجل فصيح يقول لا اله الا الله فوثب القوم قلت لا ابرح حتى اعلم ما
وراء هذا ثم نادى يا جليح امر نجيح رجل فصيح يقول لا اله الا الله فقمت فما نشبنا ان قيل هذا نبي وعن
عبد الله بن مسلمة قال دخلنا على عمر معشر وفد مذحج وكنت من اقربهم منه مجلسا فجعل عمر ينظر الى الاشتر ويصوب
فيه النظر ثم قال لي امنكم هذا فقلت نعم قال ما له قاتله الله كفى الله امته شره والله اني لاحسب منه للمسلمين
يوما عصيبا قال فكان بعد ذلك منه بعد عشرين سنة وفي رواية عند غيره ان كان عمر في المسجد فبينما هو جالس اذ مر
رجل فقيل له اتعرف هذا فقال قد بلغني ان رجلا اتاه الله عز وجل يطلع الغيب لظهور النبي صلى الله عليه
وسلم اسمه سواد بن قارب ولم اره وان كان حيا فهو هذا وله في قومه شرف وموضع فدعا الرجل فقال
له انت سواد بن قارب الذي اتاك الله بعلم الغيب بظهور رسول الله صلى الله عليه وسلم وانك [illegible]
شرف ومنزلة فقال نعم يا امير المؤمنين فقال فانت على ما كنت عليه من كهانتك فغضب الرجل غضبا شديدا و
قال يا امير المؤمنين والله ما استقبلني بهذا احد منذ اسلمت قال عمر سبحان الله ما كنا عليه من الشرك اعظم مما
كنت عليه من كهانتك اخبرني عما كان يأتيك به رئيك لظهور النبي صلى الله عليه وسلم فقال نعم يا امير المؤمنين
بينما انا ذات ليلة بين النائم واليقظان اذ اتاني جنيتي فضربني برجله وقال قم يا سواد بن قارب
واسمع ان كنت تفهم واعقل ان كنت تعقل قد بعث رسول من لؤي بن غالب يدعو الى الله والى عبادته
ثم انشأ يقول عجبت للجن وتجساسها وشدها العيس باحلاسها تهوي الى مكة تبغي الهدى ما خير

الجن

الى الغلس [illegible] الى [illegible] وام [illegible] اصابكم اما في [illegible] تابعة والتابعة [illegible]

[illegible] فلما خرج [illegible] ثم [illegible] على راحلته [illegible]

[illegible] الى مكة [illegible] ان النبي صلى الله عليه وسلم قدم [illegible] الى المدينة [illegible] قالت [illegible] النبي صلى الله عليه

وسلم [illegible] بنت [illegible] فلم [illegible] حتى [illegible] فقال [illegible]

[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] واصحابه حتى [illegible] في وجوههم قال [illegible]

[illegible] السلام قال ما منذ قرأت القرآن

[illegible] حابس بن سعد الطائي [illegible] على عمر فقال رأيت كأن الشمس والقمر يقتتلان ومع

كل واحد منهما كواكب فقال مع ايهما كنت قال مع القمر قال [illegible] كنت مع الآية الممحوة فقتل

مع معاوية بصفين [illegible] سعيد بن المسيب [illegible] زيد بن خارجة توفي زمن عثمان بن عفان فسجي بثوب ثم سمعوا

جلجلة في صدره ثم تكلم فقال احمد احمد في الكتاب الاول صدق صدق الصديق الضعيف في نفسه القوي في امر الله في

الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم

مضت اربع وبقيت اثنتان اتت الفتن واكل الشديد الضعيف وقامت الساعة وسيأتيكم خبر بئر اريس [illegible]

رجل من بني خطمة فسجي بثوب فسمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال ان اخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق [illegible]

[illegible] امرأة توفيت [illegible] فجعل الناس يمرون عليها [illegible] حتى مر عليها كلب [illegible] فقال عمر

[illegible] الكلب [illegible] النعمان بن مقرن قدم المدينة [illegible]

فتح القادسية وورد [illegible] على عمر اجتماع اهل اصبهان وهمذان والري واذربيجان ونهاوند فاقلقه ذلك وشاور

اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقال له علي بن ابي طالب ابعث الى اهل الكوفة فليسر ثلثاهم ويبقى ثلثهم

[illegible] وابعث الى اهل البصرة قال فمن استعمل عليهم اشر علي فقال انت افضلنا رايا واعلمنا فقال لاستعملن

عليهم رجلا يكون لها فخرج الى المسجد فوجد النعمان بن مقرن يصلي فسرحه وامره وكتب الى اهل الكوفة بذلك [illegible]

[illegible] وقال ان قتل النعمان فحذيفة وان قتل حذيفة فجرير ففتح الله عليهم اصبهان [illegible] وكان اول

صريع واخذ الراية حذيفة ففتح الله عليهم فلما جاء نعيه خرج عمر فنعاه الى الناس على المنبر ووضع يده

عن زر يبكي ابو عمر كان ربيعة بن امية بن خلف قد رأى رؤيا فقصها على عمر قال رأيت كأني في ارض
معشبة ثم خرجت منها الى بلاد مجدبة ثم انتبهت وانا في بلاد المجدبة فقال عمر تؤمن ثم تكفر ثم تموت وانت
كافر فقال ما رأيت شيئا فقال عمر قضي لك كما قضي لصاحبي يوسف قالا ما رأينا شيئا فقال يوسف قضي الامر
الذي فيه تستفتيان ثم انه شرب خمرا فضربه عمر الحد ونفاه الى خيبر فلحق بارض الروم فتنصر [illegible] عن
عوف بن مالك الاشجعي انه راى في المنام كأن الناس جمعوا فاذا فيهم رجل فرعهم فهو فوقهم بثلاث اذرع
قال فقلت من هذا قالوا عمر قلت لم قالوا لان فيه ثلث خصال انه لا يخاف في الله لومة لائم وانه خليفة مستخلف
وشهيد مستشهد قال فاتى ابا بكر فقصها عليه فارسل الى عمر فدعاه ليبشره قال [illegible] يا ابا بكر اقصص رؤياك
قال فلما بلغ خليفة مستخلف زبرني عمر وانتهرني وقال اسكت تقول هذا وابو بكر حي فلما كان بعد وولي عمر مر
بالشام وهو على المنبر قال فدعاني فقال اقصص رؤياك فقصصتها فلما قلت انه لا يخاف في الله لومة لائم قال اني
لارجو ان يجعلني الله منهم فلما قلت خليفة مستخلف قال قد استخلفني الله فاسأل الله ان يعينني على ما ولاني فلما ان ذكرت
شهيد مستشهد قال انى لي بالشهادة وانا بين اظهركم تغزون ولا اغزو ثم قال بلى ياتي الله بها ان شاء
ياتي الله بها ان شاء ابو عمر عن عرفجة الاشجعي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر ثم جلس فقال وزن اصحابي
الليلة وزن ابو بكر فوزن ثم وزن عمر فوزن ثم وزن عثمان فخف وهو صالح مالك عن يحيى بن سعيد بن
المسيب انه سمعه يقول ان عمر بن الخطاب حين صدر من منى اناخ بالابطح ثم كوم كومة ثم طرح عليها رداءه واستلقى ثم
مد يديه الى السماء فقال اللهم كبرت سني وضعفت قوتي وانتشرت رعيتي فاقبضني اليك غير مضيع ولا مفرط
ثم قدم المدينة في عقب ذي الحجة فخطب الناس ثم قال ايها الناس قد سنت لكم السنن وفرضت لكم الفرائض وتركتم
على الواضحة الا ان تضلوا بالناس يمينا وشمالا وضرب باحدى يديه على الاخرى ثم قال اياكم ان تهلكوا عن اية
الرجم ان يقول قائل لا نجد حدين في كتاب الله فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجمنا والذي نفسي بيده لولا
ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبتها الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة فانا قد قرأناها
قال يحيى بن سعيد فقال سعيد بن المسيب فما انسلخ ذو الحجة حتى قتل عمر بن الخطاب رحمه الله تعالى مسلم عن معدان بن ابي
طلحة ان عمر بن الخطاب خطب يوم الجمعة فذكر النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر قال اني رأيت كأن ديكا نقرني

قلت تحرجت واتقي الاوزار وان حضور الحق ودافعا فقولا بامر ونهي ان استخلفت وان ادع فقد اعلم لم يكن ليضيع دينه
ولا خلافته التي بعث به نبيه صلى الله عليه وسلم فان عجل بي امر فالخلافة شورى بين هؤلاء الستة الذين
توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فاني قد علمت ان اقواما يطعنون في هذا الامر انا ضربتهم بيدي
هذه على الاسلام فان فعلوا ذلك فاولئك اعداء الله الكفرة الضلال. ابو عمر اصاب الناس قحط في زمن عمر فجاء
رجل الى قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله استسق لامتك فانهم قد هلكوا قال فاتاه رسول الله صلى الله عليه
وسلم في المنام فقال ائت عمر فمره ان يستسقي للناس فانهم سيسقون وقل له عليك الكيس الكيس فاتى الرجل عمر فاخبره
فبكى عمر ثم قال يا رب ما آلوا الا ما عجزت عنه يا رب ما آلوا الا ما عجزت عنه. ابو عمر مسعود بن سعد البلوي استاذن عمر
في الغزو الى افريقية فقال عمر افريقية المفرقة غادرة مغدور بها. ابو عمر في قصة ضرب عمر قدامة بن مظعون حد الشرب
فلما ضرب عمر قدامة وهجره حج عمر وقدامة معه مغاضبا له فلما قفلا من حجهما ونزل عمر بالسقيا نام فلما استيقظ من نومه
قال عجلوا علي بقدامة فوالله لقد اتاني آت في منامي فقال سالم قدامة فانه اخوك فعجلوا علي به فلما اتوه
ابى ان ياتي فامر به عمر ان ابى ان يجروه فكلمه عمر واستغفر له فكان ذلك اول صلحهما. ابو عمر سماك بن مخرمة
وسماك بن عبيد العبسي وسماك بن خرشة الانصاري قد ولوا عهده انكلوه على عمر في وفود اهل الكوفة بالاخماس
فاستنسبهم فانتسبوا له سماك وسماك وسماك فقال بارك الله فيكم اللهم اسمك بهم الاسلام وايدهم فهو الملثمة
او منه ولي صبالح من ارض همدان ارض الديلم. ابو عمر اسر سهيل بن عمرو يوم بدر كافرا وكان خطيب قريش فقال
عمر يا رسول الله انتزع ثنيته فلا يقوم عليك خطيبا ابدا فقال دعه فعسى ان يقوم مقاما تحمده فكان مقامه ذلك عند
وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم وارتد من ارتد من العرب قام سهيل بن عمرو خطيبا فقال والله اني اعلم ان هذا
الدين سيمتد امتداد الشمس في طلوعها الى غروبها فلا يغرنكم هذا من انفسكم يعني ابا سفيان فانه ليعلم من هذا
الامر ما اعلم ولكنه قد جثم على صدره حسد بني هاشم واتى في خطبته بمثل ما جاء به ابو بكر الصديق بالمدينة فكان
ذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم لعمر. ابو عمر جاء الحارث بن هشام وسهيل بن عمرو الى عمر فجلسا وهو بينهما فجعل
المهاجرون الاولون ياتون فيقول ههنا يا سهيل ههنا يا حارث فينحيهما فجعل الانصار ياتون فينحيهما عنه كذلك
حتى صارا في آخر الناس فلما خرجا من عند عمر قال الحارث لسهيل الم تر ما صنع بنا فقال له سهيل انه الرجل

دم فلبيث حتى ان تخرجها اليوم على الفسا دعى القوم فاستأذنا فاذن لهما فلما قام فتمنعهن ابيات فقالا

يا امير المؤمنين قد رأينا ما فعلت هذا اليوم وعلمنا انا انهينا عن قتل الفسا فهل من شيء نستدرك به ما فاتنا

منه الفضل فقال لا الا هذا الوجه واشار لهما الى ثغر الروم فخرجا الى الشام فما زالا بها حتى قتلا

الا ابسته لم تتركها بالمدينة فقالت هند بنت عتبة بن سهيل فقدم بها على عمر فزوجها من عبد الرحمن بن الحارث

بن هشام وقال زوجوا الشريد الشريدة ففعلوا فنشر منهما عددا كثيرا في الفصل عن اخرج ابن عساكر عن طارق

بن شهاب قال ان كان الرجل ليحدث عمر بالحديث فيكذبه الكذبة فيقول احبس هذه ثم يحدثه بالحديث فيقول له احبس

هذه فيقول له كل ما حدثتك حق الا ما امرتني ان احبسه واخرج ايضا عن الحسن قال ان كان احد يعرف الكذب

اذا حدث به انه كذب فهو عمر بن الخطاب واخرج البيهقي في الدلائل عن ابي هدبة الحمصي قال اخبر عمر ان اهل

العراق قد حصبوا اميرهم فخرج غضبان فصلى فسهى في صلوته فلما سلم قال اللهم انهم قد لبسوا علي فالبس عليهم

وعجل عليهم بالغلام الثقفي يحكم فيهم بحكم الجاهلية لا يقبل من محسنهم ولا يتجاوز عن مسيئهم قال ابن لهيعة وما ولد

الحجاج يومئذ واخرج الكشف عنده فرأى به ابل بخران علامة سوداء فقالوا هذا الذي نجده في كتابنا انه يخرج من

ارضنا وقال له كعب الاحبار انا نجد في كتاب الله على باب من ابواب جهنم يمنع الناس ان يقعوا فيها فاذا مات

لم يزالوا يقتحمون فيها الى يوم القيمة در كشف المحجوب مذکور است که عجمی بمدینه آمد وقصد عمر کرد گفتند امیر المؤمنین

در خرابها خفته باشد رفت وی را یافت بر خاک خفته و دره زیر سر نهاده با خود گفت اینهمه فتنه در

جهان از دست این مرد است من سخت آسان است شمشیر کشید دو شیر پیدا آمدند و قصد وی کردند

وی فریاد برآورد عمر بیدار گشت قصه باوی بگفت و اسلام آورد در شواهد النبوه مذکور است که عمر

بن الخطاب جیشی بیکی از بلاد بعیده فرستاده بود روزی در مدینه آواز برداشت که یا ساریه یا الجبل

و حکمت این آن بود که آن جیش تا آن وقت که آن جیش بمدینه مراجعت نمود و صاحب جیش قصه‌های گفت

شنیدم آورده اند که بعد از بغداد ... امیر المؤمنین عمر رحمة الله علیه گفت اینها را بگذار رحال ... را

بر مجرای آب ... گفت والله یا امیر المؤمنین که من عیبی نکرده ... بآبی رسیدیم که عبور آنرا

نمی‌دانستیم تا از ... بگذریم ... ساختیم ... آب ... در روی ... نکرد فریاد ...

کرد اعراه

كرد اسرار حاضر راه و بعد از آن از شعر ... ملك السعد چون مردمان آنرا شنيدند دانستند كه لبيك ...

جواب ... صاحب ... گفت اگر آن بودی که این ... خواند

هر آنچه ... نبودی ... او ... برهان ... که دیگر را ... پس گفت گشتن ...

... از بلاء بسیاری ... مذکور است که ... اینها ... شنیدند

بگویند ... لیبك على الاسلام من كان باكيا فقد اوشكوا هلكى وما قدم العهد وادبرت الدنيا

وادبر خيرها وقد ملها من كان يوقن بالوعد الفصل ... فيما اتفق ... امير المؤمنين عمر ... متفق

... الاعلام في ... الحافظ من حديث يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم

التيمي عن علقمة بن وقاص الليثي قال سمعت عمر بن الخطاب رضي الله عنه على المنبر يقول سمعت رسول الله صلى

الله عليه وسلم يقول انما الاعمال بالنيات وانما لكل امرئ ما نوى فمن كانت هجرته الى الله والى رسوله فهجرته

الى الله ورسوله ومن كانت هجرته الى دنيا يصيبها او امرأة ينكحها فهجرته الى ما هاجر اليه قال بعض العلماء

هذا الحديث ... مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان يقول كرم المؤمن تقواه ودينه حسبه ومروته خلقه

والجرأة والجبن غرائز يضعها الله حيث يشاء فالجبان يفر عن ابيه وامه والجريء يقاتل عما لا يؤوب به الى رحله

والقتل حتف من الحتوف والشهيد من احتسب نفسه على الله احمد بن حنبل عن ابي العجفاء سمعت عمر يقول الا لا تغالوا

صدق النساء فذكر الحديث بطوله الى ان قال واخرى تقولونها لمن قتل في مغازيكم او مات قتل فلان شهيدا

او مات فلان شهيدا ولعله ان يكون قد اوقر عجز دابته او دف راحلته ذهبا او ورقا يلتمس التجارة

لا تقولوا ذلكم ولكن قولوا كما قال النبي صلى الله عليه وسلم من قتل او مات في سبيل الله فهو في الجنة احمد بن حنبل

عن ابي فراس قال خطب عمر بن الخطاب فقال يا ايها الناس الا انما كنا نعرفكم اذ بين ظهرينا النبي صلى الله عليه

وسلم واذ ينزل الوحي واذ ينبئنا الله من اخباركم الا وان النبي صلى الله عليه وسلم قد انطلق وقد انقطع

الوحي وانما نعرفكم بما نقول لكم من اظهر منكم خيرا ظننا به خيرا واحببناه عليه ومن اظهر لنا شرا ظننا به شرا وابغضناه

عليه سرائركم بينكم وبين ربكم الا انه قد اتى علي حين وانا احسب ان من قرأ القرآن يريد الله وما عنده

فقد خيل الي بآخرة الا ان رجالا قد قرؤوه يريدون به ما عند الناس فاريدوا الله بقراءتكم واريدوه باعمالكم

الطالب قال عمر بن الخطاب افضل الاعمال اداء ما افترض الله عز وجل والورع عما نهى الله تعالى عنه وصدق النية
فيما عند الله عز وجل ابو طالب عن سعيد بن ابي بردة عنه كتاب عمر بن الخطاب الى ابي موسى الاشعري انه من خلصت نيته
كفاه الله تعالى ما بينه وبين الناس ومن تزين للناس بما يعلم الله تعالى منه غير ذلك شانه الله تعالى ذكر بن ... الحكيم
عن عمر انه قال لقد خشيت ان يفعل خوف الرياء في تسعة اعشار الرياء فسره ابو طالب قال يعني بذلك ان كثير
كثيرا من الاعمال خشية دخول الرياء ودخلت خلل في الرياء بترك الاعمال من اجل الناس المراياة ... مسلم في حديث
جبريل ... عن المسائل قال ربانا عن الاحسان فقال النبي صلى الله عليه وسلم الاحسان ان تعبد الله كانك تراه فان
لم تكن تراه فانه يراك الاستقامة ابو طالب عن عمر في قوله تعالى ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا
يقول لم يرتدوا ثم ... قال استقاموا على امر الله في السر والعلانية والعسر واليسر فلم يخافوا في الله لومة لايم
والاستقامة استقاموا لله بربيهم ولم يروغوا روغان الثعالب الصبر الغزالي وجد في رسالة عمر رضي الله عنه
الى ابي موسى الاشعري عليك بالصبر واعلم ان الصبر صبران احدهما افضل من الآخر الصبر في المصايب حسن
وافضل منه الصبر عما حرم الله تعالى واعلم ان الصبر ملاك الايمان وذلك بان التقوى افضل البر والتقوى
بالصبر الغزالي كان عمر رضي الله عنه يقول نعم العدلان ونعمت العلاوة للصابرين يعني بالعدلين الصلوة
والرحمة وبالعلاوة الهدى اشار الى قوله تعالى اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون
الشكر ابو بكر روي عن عمر انه قال فيما اعرف في صحبة التي لم يحج بعد الرسول ولا اله الا الله المعطي ...
ما يشاء لقد كنت بهذا الوادي يعني ضجنان ارعى ابل الخطاب وكان فظا غليظا يتعبني اذا عملت ويضربني
اذا قصرت وقد اصبحت وامسيت وليس بيني وبين الله احد اخشاه ثم تمثل لا شيء مما ترى تبقى بشاشته
يبقى الاله ويودي المال والولد لم تغن عن هرمز يوما خزائنه والخلد قد حاولت عاد فما خلدوا ولا
سليمان اذ تجري الرياح له والانس والجن فيما بينها ترد اين الملوك التي كانت لعزتها من كل اوب
اليها وافد يفد حوض هنالك مورود بلا كذب لا بد من ورده يوما كما وردوا الغزالي قال
ابتليت ببلاء الا كان لله تعالى علي فيه اربع نعم اذ لم يكن في ديني واذ لم يكن اعظم منها واذ لم احرم علم
منها واذا لم احرم الرضى بها واذا رجوت الثواب عليها الخوف من عذاب الآخرة ابو ... عيا

عن عمر انه قال حيوا اعتقوا وانه فيه محمد بن عبد الله ... لقوم العبسي عن ابي مسلم ... الصلوة ...
البخاري عن المسور بن مخرمة رضي الله عنهما قال لما طعن عمر رضي الله عنه جعل يألم فقال له ابن عباس رضي الله
عنهما وكأنه يجزعه يا امير المؤمنين ولا كل ذلك لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت صحبته ثم فارقته
وهو عنك راض ثم صحبت ابا بكر رضي الله عنه فاحسنت صحبته ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت صحبتهم فاحسنت
صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم وهم عنك راضون قال اما ما ذكرت من صحبة رسول الله صلى الله عليه وسلم
ورضاه فان ذلك من من الله من به علي واما ما ذكرت من صحبة ابي بكر ورضاه فانما ذلك من من الله من به
علي واما ما ترى من جزعي فهو من اجلك واجل اصحابك والله لو ان لي طلاع الارض ذهبا لافتديت به من
عذاب الله عز وجل قبل ان اراه الغزالي لما قرأ عمر اذا الشمس كورت فانتهى الى قوله واذا الصحف نشرت
خر مغشيا عليه الغزالي مر عمر بدار انسان وهو يصلي ويقرأ سورة الطور فوقف يستمع فلما بلغ قوله ان
عذاب ربك لواقع نزل عن حماره واستند الى حائط فمكث زمانا ورجع الى منزله فمرض شهرا يعوده الناس
ولا يدرون ما مرضه الخوف من العقوبة في الدنيا احمد بن حنبل عن فروخ مولى عثمان ان عمر وهو يومئذ
امير المؤمنين خرج الى المسجد فرأى طعاما منثورا فقال ما هذا الطعام قالوا طعام جلب الينا قال بارك الله فيه
وفيمن جلبه قيل يا امير المؤمنين فانه قد احتكر قال ومن احتكره قالوا فروخ مولى عثمان وفلان مولى عمر فارسل
اليهما فدعاهما فقال ما حملكما على احتكار طعام المسلمين قالا يا امير المؤمنين نشتري باموالنا ونبيع
فقال عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من احتكر على المسلمين طعامهم ضربه الله عز وجل بالافلاس او
بجذام فقال فروخ عند ذلك يا امير المؤمنين اعاهد الله واعاهدك ان لا اعود في الطعام ابدا واما
مولى عمر فقال انما نشتري باموالنا ونبيع قال ابو يحيى فلقد رأيت مولى عمر مجذوما الذنب من الطبع
الذنوب قال عمر رضي الله عنه الطابع معلق بقائمة العرش فاذا انتهكت الحرمات واستحلت المحارم ارسل
الطابع فطبع على القلوب بما فيها الخشية من الله عز وجل الغزالي اخذ عمر تبنة من الارض و
قال يا ليتني كنت هذه التبنة يا ليتني لم تلدني امي الجمع بين الرجاء والخوف الغزالي قال عمر لو نودي
ليدخل النار كل الناس الا رجلا واحدا لرجوت ان اكون انا ذلك الرجل ولو نودي ليدخل الجنة كل

الناس الا رجلا واحدا لخشيت ان اكون انا ذلك الرجل علامات الخوف من الله عز وجل الغزالي قال

من خاف الله لم يشف غيظه ومن اتقى الله لم يصنع ما يريد ولولا يوم القيمة لكان غير ما ترون [illegible]

منه عن الخوف مثل الرجاء ابو طالب قال عمر رحم الله صهيبا لو لم يخف الله لم يعصه قال ابو طالب يعني ترك

المعاصي للمحبة لا للخوف والرجاء فوائد الزهد الغزالي قال عمر الزهادة في الدنيا راحة القلب والجسد

الآفات المتولدة من حب المال ابو طالب عرض عمر بيت المال فقال [illegible] الدراهم الا ان تخرج [illegible] رقبتها

المحاسبة الغزالي قال عمر حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا وزنوها قبل ان توزنوا وتاهبوا للعرض الاكبر

الغزالي كتب عمر الى ابي موسى حاسب نفسك في الرخاء قبل حساب الشدة الغزالي قال عمر لكعب الاحبار خوفنا

من كتاب الله تعالى قال ويل لديان الارض من ديان السماء فعلاه بالدرة وقال الا من حاسب نفسه فقال كعب

والله يا امير المؤمنين انها الى جنبها في التورية ما بينهما حرف الا من حاسب نفسه رؤية التقصير في العمل

البخاري عن ابي بردة عامر بن ابي موسى قال قال لي عبد الله بن عمر هل تدري ما قال ابي لابيك قال قلت لا قال

فان ابي قال لابيك يا ابا موسى هل يسرك ان اسلامنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهجرتنا معه وجهادنا معه

وعملنا كله معه برد علينا وان كل عمل عملناه بعده نجونا منه كفافا راسا براس فقال ابوك لا والله قد جاهدنا

بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلينا وصمنا وعملنا خيرا كثيرا واسلم على ايدينا بشر كثير وانا لنرجو ذلك

قال ابي ولكني والذي نفس عمر بيده لوددت ان ذلك برد لنا وان كل شيء عملناه بعده نجونا منه كفافا راسا

براس فقلت ان اباك والله كان خيرا من ابي التوكل احمد بن حنبل عن ابي تميم الجيشاني سمع عمر يقول سمعت

النبي صلى الله عليه وسلم يقول لو انكم توكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا وتروح

بطانا التسبب بالاسباب مع اثبات التوكل ما كان في قصة سرغ حين تقرر راي عمر على الرجوع من الشام

اجل الوباء قال ابو عبيدة افرارا من قدر الله فقال عمر لو غيرك قالها يا ابا عبيدة نعم نفر من قدر الله الى

قدر الله ارايت لو كانت لك ابل فهبطت واديا له عدوتان احديهما مخصبة والاخرى جدبة

اليس ان رعيت الخصبة رعيتها بقدر الله وان رعيت الجدبة رعيتها بقدر الله [illegible] احمد

بن حنبل عن ابن عمر قال سمعت عمر يقول كان النبي صلى الله عليه وسلم يعطيني العطاء فاقول اعطه افقر اليه

منى حتى اعطاني مرة مالا فقلت اعطه من هو افقر اليه مني فقال النبي صلى الله عليه وسلم خذه فتموله وتصدق به

فما جاءك من هذا المال وانت غير مشرف ولا سائل فخذه وما لا فلا تتبعه نفسك ... ابو ...

روى باسناده عن عمر بن الخطاب قال ما ابالي على اي حال اصبحت من شدة ورخاء فعليكم بالاخوة في الله عز وجل فانه

عنهم ... ولا يغضب احد ... الا قد ... لو ان عبدا صام ... بين الركن والمقام يعبد الله عز وجل عمره يصوم

نهاره ويقوم ليله ثم لقي الله عز وجل ولم يحب في الله ولم يبغض في الله ... موالاة لاولياء الله عز وجل ومعاداة لاعدائه لما نفعه

ذلك شيئا ابو طالب عن عمر ان ... الاسلام ولم يزالوا في ادبار ... فيه عددا و ... نقص

كبير ابو طالب عن عمر بن الخطاب قال على المنبر بعد الاسلام ... ابو طالب قال اذا رأى احدكم

وداً من اخيه فليتمسك به فقلما يصيب ذلك ترك الحقوق على الاخوان ابو طالب ابن ... بردة ... الى عمر بن

الخطاب فقسمها بين اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بردا بردا ثم صعد المنبر يوم جمعة فخطب الناس وعليه حلة

منها والحلة عند العرب ثوبان من جنس واحد فكان ذلك احسن زينتهم فقال الا اسمعوا الا اسمعوا ووعظ

الناس فقال سلمان فقال والله لا نسمع قال ولم ذاك قال انك اعطيتنا ثوبا ثوبا وخرجت في حلة فقد

تفضلت علينا بالدنيا فتبسم ثم قال عجلت يا ابا عبد الله رحمك الله اني كنت غسلت ثوبي الخلق فاستعرت

بردة عبد الله بن عمر فلبسته مع بردي فقال سلمان الآن نسمع ... ابو طالب

روى ان عمر خطب الناس فقال ان الله ... اعلم في ... الا اخبرني به فقام ... فقال ... فقال

وما هو رحمك الله قال تميل بين بردتين وتجمع بين الادامين قال فما ذيل بين بردتين وما جمع بين ادامين

حتى لقي الله عز وجل فقبل قول الناصح وان شدد ابو ... عمر بمال الذي بعث اليه ابو موسى وكان الف

الف درهم وفضلت منه فضلة فاختلفوا عليه حيث يضعها فقام خطيبا فحمد الله واثنى عليه فقال

يا ايها الناس قد بقيت لكم فضلة بعد حقوق الناس فما تقولون فيها فقام صعصعة بن صوحان وهو غلام

شاب فقال يا امير المؤمنين انما يشاور الناس فيما لم ينزل الله فيه قرآنا فاما ما انزل الله به القرآن ووضعه

مواضعه فضعه في مواضعه التي وضعه الله فيها فقال صدقت انت مني وانا منك ... قال عمر

في مجلس فيه المهاجرون والانصار ارايتم لو ترخصت في بعض الامور ما ذا كنتم فاعلين فسكتوا فقال ذلك

...دن او ملتنا لو صرفناكم في بعض الامور ماذا كنتم فاعلين قال بشير بن سعد لو فعلت ذلك لقومناك تقويم

القدح فقال عمر انتم اذا انتم الالطف مع الاخوان الغزالي يعني ابو ... بن الخطاب فضاقه وقبل يده

دا نتهما يبكيان ... ابن زبير ... فقال ... الكعبة ...

... فقال ... الكعبة ... الملاحظة عند خوف الفتنة ... الى ...

عياله ... قال ... حفظ الغضب الشيخ ابو طالب المكي في قوت القلوب قال عمر

الى امرائنا ... احفظوا ... المطيعين ... امور ... وحب النبي صلى الله عليه وسلم

من نفسه عن عبد الله بن هشام قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو آخذ بيد عمر بن الخطاب فقال له عمر

يا رسول الله لأنت أحب إلي من كل شيء إلا من نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده حتى أكون

أحب إليك من نفسك فقال له عمر فإنه الآن والله لأنت أحب إلي من نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم

الآن يا عمر حفظ الله المؤمن اذا صدقت نيته ابو بكر عن عاصم بن عمر قال كان عمر يقول يحفظ الله المؤمن

كان عاصم بن ثابت بن الأقلح نذر أن لا يمس مشركا ولا يمسه مشرك فحفظه الله ... امتنع منهم في

الصدق في الأحوال والكذب فيها ابو بكر عن حجير بن ربيعة قال قال عمر ... باسه

الى حاجبه الا ان ... معناه ان الحال الصادقة لا يزال كل حين يتزايد آثارها و

الحال الكاذبة كل حين ينقص آثارها تفاوت مراتب الأعمال بحسب تفاوت الأحوال احمد بن حنبل

عن فضالة بن عبيد يقول سمعت عمر بن الخطاب انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الشهداء اربعة رجل مؤمن

جيد الإيمان لقي العدو فصدق الله عز وجل حتى قتل فذلك الذي يرفع الناس اليه اعينهم يوم القيامة هكذا ورفع

رسول الله صلى الله عليه وسلم رأسه حتى وقعت قلنسوته أو قلنسوة عمر ورجل مؤمن جيد الإيمان لقي العدو

فكأنما ضرب ظهره بشوك طلح أتاه سهم غرب فقتله هو في الدرجة الثانية ورجل مؤمن خلط عملا صالحا

وآخر سيئا لقي العدو فصدق الله عز وجل حتى قتل فذلك في الدرجة الثالثة لبس المرقع مالك عن ابن

اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس انه قال رأيت عمر وهو يومئذ امير المؤمنين وقد رقع بين كتفيه برقع ثلاث

لبد بعضها فوق بعض در كشف المحجوب مذكور است از عمر مي آيد كه گفت بهترين جامه‌ها آن بود كه مؤنت

او سبکتر

الشفقة على خلق الله أبو الليث رحمه الله عن الشعبي عن عمر أنه قال إن الله تعالى لا يرحم على من لا يرحم ولا يغفر لمن لا يغفر

ولا يتوب على من لا يتوب الخ [illegible] عن عمر بن عبد الله وهو يصلي ويقرأ سورة الطور فوقعت حتى وجبت

القلب وهي قسمان غلبة وجدانية وغلبة داعية الحب أبو بكر قال يا أمير المؤمنين [illegible] رضي قال إني [illegible]

من الله بها فأمر به [illegible] جميعا [illegible] فلا أدري [illegible] عمر رضي [illegible] الإسلام [illegible]

الله [illegible] عليه وسلم لما أن أراد أن يصالح المشركين عام الحديبية فوثب حتى أتى أبا بكر رضي الله عنه فقال أليس

برسول الله صلى الله عليه وسلم قال بلى قال أولسنا بالمسلمين قال بلى أليسوا بالمشركين قال بلى قال فعلام نعطي

الدنية في ديننا فقال أبو بكر الزم غرزه فإني أشهد أنه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر وأنا أشهد أنه

رسول الله ثم غلب عليه ما يجد حتى أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له مثل ما قال لأبي بكر وأجابه النبي صلى الله

عليه وسلم كما أجابه أبو بكر رضي الله عنه قال أنا عبد الله ورسوله لن أخالف أمره ولن يضيعني قال وكان

عمر يقول فما زلت أصوم وأتصدق وأعتق وأصلي من الذي صنعت يومئذ مخافة كلامي الذي تكلمت به

رجوت أن يكون خيرا [illegible] عليه صلى الله عليه وسلم [illegible] على عبد الله بن أبي قال عمر فتحولت حتى قمت

في صدره وقلت يا رسول الله أتصلي على هذا وقد قال يوم كذا كذا وكذا أعدد أيامه حتى قال أخر عني يا عمر إني خيرت

فاخترت وصلى عليه فعجبت لي وجرأتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم السماع أبو بكر عن خوات بن جبير قال خرجنا

حجاجا مع عمر بن الخطاب فسرنا في ركب فيهم أبو عبيدة بن الجراح وعبد الرحمن بن عوف فقال القوم غننا من شعر

ضرار فقال عمر دعوا أبا عبد الله فليغن من بنيات فؤاده يعني من شعره قال فما زلت أغنيهم حتى كان

السحر فقال عمر ارفع لسانك فقد أسحرنا الفصل السادس في تثقيف أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي

الله عنه على مثال تربية النبي صلى الله عليه وسلم أمته قال الله تبارك وتعالى ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة

وهذا التثقيف يكون تارة بالأمر بالواجب والمندوب والنهي عن الحرام والمكروه وتارة بالإرشاد إلى

تهذيب الباطن من الرذائل وتحليته بالفضائل وتارة بتأثير مجرد الصحبة ويكون تارة حفظا بالحاضرين

وتارة كتابا بالغائبين وقد أعطى النبي صلى الله عليه وسلم تهذيب عمر بن الخطاب كثيرا من ذلك

قول النبي صلى الله عليه وسلم حين راجع العباس بن عبد المطلب في أخذ الصدقات مراجعة شديدة أما شعرت

بان ابن الخطاب ابن عم الرجل صوابه ومن ذلك ما روى الدارمي بسنده عن جابر ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه اتى رسول
الله صلى الله عليه وسلم بنسخة من التوراة فقال يا رسول الله هذه نسخة من التوراة فسكت فجعل يقرأ ووجه رسول الله صلى
الله عليه وسلم يتغير فقال ابو بكر ثكلتك الثواكل ما ترى ما بوجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر عمر الى وجه رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله رضينا بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد نبيا فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده لو بدا لكم موسى فاتبعتموه وتركتموني لضللتم عن سواء السبيل ولو كان
موسى حيا وادرك نبوتي لاتبعني البخاري عن ابي الدرداء رضي الله عنه قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه
وسلم اذ اقبل ابو بكر رضي الله عنه آخذا بطرف ثوبه حتى ابدى عن ركبته فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما صاحبكم
فقد غامر فسلم وقال اني كان بيني وبين ابن الخطاب شيء فاسرعت اليه ثم ندمت فسألته ان يغفر لي فابى
علي فاقبلت اليك فقال يغفر الله لك يا ابا بكر ثلاثا ثم ان عمر ندم فاتى منزل ابي بكر فسأل أثم ابو بكر فقالوا لا
فاتى النبي صلى الله عليه وسلم فسلم فجعل وجه النبي صلى الله عليه وسلم يتمعر حتى اشفق ابو بكر فجثا على ركبتيه فقال يا رسول
الله والله انا كنت اظلم مرتين فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله بعثني اليكم فقلتم كذبت وقال ابو بكر
صدقت وواساني بنفسه وماله فهل انتم تاركو لي صاحبي مرتين فما اوذي بعدها البخاري عن ابن ابي مليكة
قال كاد الخيران ان يهلكا ابو بكر وعمر رفعا اصواتهما عند النبي صلى الله عليه وسلم حين قدم عليه ركب بني
تميم فاشار احدهما بالاقرع بن حابس اخي بني مجاشع واشار الآخر برجل آخر قال نافع لا احفظ اسمه فقال ابو بكر
لعمر ما اردت الا خلافي قال ما اردت خلافك فارتفعت اصواتهما في ذلك فانزل الله يا ايها الذين آمنوا
لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الآية قال ابن الزبير فما كان عمر يسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذه
الآية حتى يستفهمه ولم يذكر ذلك عن ابيه يعني ابا بكر السهروردي باسناده عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه
وسلم اتي بطعام وهو بمر الظهران فقال لابي بكر وعمر كلا فقالا انا صائمان فقال ارحلوا لصاحبيكم اعملوا
لصاحبيكم ادنوا فكلا يعني انكما ضعفتما بالصوم عن الخدمة فاجمعا الى من يخدمكما فكلا [illegible]
ومن ذلك تمييز النبي صلى الله عليه وسلم لهما بالغلبتين ونزعه اياه الفرق بينهما حتى صدق في التمييز وصار
محمدا تاما وقد تقدم بعض ذلك في تفضيله رضي الله عنه رغبة متواتر المعنى مسلم عن ابي هريرة قال

بينما

بينا عمر بن الخطاب يخطب الناس يوم الجمعة اذ دخل عثمان بن عفان فعرّض به عمر فقال ما بال رجال يتأخرون بعد النداء

فقال عثمان يا امير المؤمنين ما زدت حين سمعت النداء ان توضأت ثم اقبلت فقال عمر والوضوء ايضا

الم تسمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل ابو بكر عن [illegible] [illegible] ابن عمر

بن الخطاب لما حضر قال ادعوا لي عليا وطلحة والزبير وعثمان وعبد الرحمن بن عوف وسعدا قال فلم يكلم احدا منهم

الا عليا وعثمان فقال يا علي لعل هؤلاء القوم يعرفون لك قرابتك وما آتاك الله من العلم والفقه فاتق الله وان وليت

هذا الامر فلا ترفعن بني فلان على رقاب الناس وقال لعثمان يا عثمان ان هؤلاء القوم لعلهم يعرفون لك صهرك من

رسول الله صلى الله عليه وسلم وسنك وشرفك فان انت وليت هذا الامر فاتق الله ولا ترفعن بني فلان على

رقاب الناس قال ادعوا صهيبا فقال صل بالناس ثلاثا وليجتمع هؤلاء الرهط فليخلوا فان اجمعوا على رجل فاضربوا

راس من خالفهم احمد بن حنبل عن [illegible] عن سعيد بن [illegible] ان علي بن ابي طالب سبح بعد العصر ركعتين في طريق مكة

فرآه عمر فتغيظ عليه ثم قال اما والله لقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عنها ابو بكر عن اسلم

[illegible] انه حين بويع لابي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان علي والزبير يدخلان

على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيشاورونها ويرتجعون في امرهم فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب

خرج حتى دخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله ما من الخلق احب الينا من ابيك وما من احد احب الينا بعد ابيك منك

وايم الله ما ذاك بمانعي ان اجتمع هؤلاء النفر عندك ان امرتهم ان يحرق عليهم البيت قال فلما خرج عمر جاؤوها فقالت

تعلمون ان عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وايم الله ليمضين لما حلف عليه فانصرفوا

راشدين فروا رايكم ولا ترجعوا الي فانصرفوا عنها فلم يرجعوا اليها حتى بايعوا لابي بكر مالك عن اسلم

مولى عمر ان عمر بن الخطاب رأى على طلحة بن عبيد الله ثوبا مصبوغا وهو محرم فقال عمر ما هذا الثوب المصبوغ يا طلحة

فقال طلحة يا امير المؤمنين انما هو مدر فقال عمر انكم ايها الرهط ائمة يقتدي بكم الناس فلو ان رجلا جاهلا رأى

هذا الثوب فقال ان طلحة بن عبيد الله قد كان يلبس الثياب المصبغة في الاحرام فلا تلبسوا ايها الرهط شيئا

من هذه الثياب المصبغة احمد بن حنبل عن جابر بن عبد الله قال سمعت عمر بن الخطاب يقول لطلحة بن عبيد الله

ما لي اراك قد شعثت واغبرت منذ توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلك ساءك يا طلحة امارة ابن

ثم قال سألت الله أني ما يمنعكم منه إلا أني كنت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إني لأعلم كلمة

لا يقولها عبد عند الموت إلا وجد روحه لها روحا حين يموت .. وكانت له نورا يوم القيامة

فلم أسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عنها فلم يخبرني بها فذلك الذي دخلني فقال عمر فأنا أعلمها فقال

الله هي قال هي الكلمة التي أراد بها عمه لا إله إلا الله قال طلحة صدقت مالك عن عبد الله بن عباس أن عمر

بن الخطاب أتي على ظهره فأعجبوا عليه فقال أبو عبيدة أفرارا من قدر الله فقال له لو غيرك قالها

يا أبا عبيدة نعم نفر من قدر الله إلى قدر الله أرأيت لو كانت لك إبل فهبطت واديا له عدوتان إحداهما

خصبة والأخرى جدبة أليس إن رعيت الخصبة رعيتها بقدر الله وإن رعيت الجدبة رعيتها بقدر الله

الحديث كتب أبو عبيدة بن الجراح إلى عمر يذكر له جموعا من الروم وما يتخوف منهم فكتب إليه عمر أما بعد فإنه مهما

ينزل بعبد مؤمن من منزل شدة يجعل الله بعده فرجا وإنه لن يغلب عسر يسرين وإن الله تعالى يقول في كتابه يا

أيها الذين آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون المحب الطبري عن عروة بن رويم اللخمي

قال كتب عمر بن الخطاب كتابا إلى أبي عبيدة بن الجراح كتابا يقرؤه على الناس بالجابية أما بعد فإنه لا يقيم أمر الله

في الناس إلا حصيف العقدة بعيد الغرة ولا يطلع الناس منه على عورة ولا يحنق في الحق على جرة ولا يخاف في

الله لومة لائم والسلام وفي رواية ولا يحابي في الحق قرابة مكان ولا يحنق في الحق على جرة شرح حصيف

العقدة أي مستحكمها وأصل الحصف الشيء المحكم والحصيف الرجل المستحكم العقل ويكنى بذلك عن الاعتماد في

الله وقوة الأيات بعد الغرة الاعتماد المحب الطبري كتب عمر بن الخطاب إلى أبي عبيدة بن الجراح أما بعد فإني

كتبت إليك كتابا لم آلك ونفسي فيه خيرا الزم خمس خصال يسلم لك دينك وتحظ بأفضل حظك إذا حضرك

الخصمان فعليك بالبينات العدول والأيمان القاطعة ثم أدن الضعيف حتى ينبسط لسانه ويجترئ قلبه

وتعاهد الغريب فإنه إذا طال حبسه ترك حاجته وانصرف إلى أهله وإن الذي أبطل حقه من لم يرفع به رأسا واحرص

على الصلح ما لم يتبين لك القضاء والسلام عليك ابن بكير عن عبيد الله بن عبد الله بن عمر أن عبد الرحمن بن عوف

جارية له كان يقع عليها قبل أن يستبرئها فظهر بها حمل عند الذي اشتراها فخاصمه إلى عمر فقال عمر كنت تقع

عليها قال نعم قال فبعتها قبل أن تستبرئها قال نعم قال ما كنت لذلك بخليق فدعا القافة فنظروا إليه فألحقوه

أحمد بن حنبل عن عباية بن رفاعة قال بلغ عمر رضي الله عنه أن سعدا لما بنى القصر قال انقطع الصويت فبعث إليه محمد بن مسلمة
فلما قدم أخرج زنده وأورى ناره وابتاع حطبا بدرهم وقيل لسعد إن رجلا فعل كذا وكذا فقال ذاك
محمد بن مسلمة فخرج إليه فحلف بالله ما قاله فقال نؤدي عنك الذي تقول ونفعل ما أمرنا به فأحرق الباب ثم أقبل يعرض
عليه أن يزوده فأبى فخرج فقدم على عمر فهجّر إليه فسار ذهابه ورجوعه تسع عشرة فقال لولا حسن الظن بك
لرأينا أنك لم تؤد عنا قال بلى أرسل يقرأ السلام ويعتذر ويحلف بالله ما قاله قال فهل زودك شيئا قال لا قال
فما منعك أن تزودني أنت قال إني كرهت أن آمر لك فيكون لك البارد ويكون لي الحار وحولي أهل المدينة قد
قتلهم الجوع وقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يشبع الرجل دون جاره الطبري عن [illegible]
[illegible] أن سعد بن أبي وقاص كتب إلى عمر وهو على الكوفة ليستأذنه في بناء منزل ليسكنه فكتب إليه ابن ما يسترك
من الشمس ويكنك من الغيث الدارمي عن سليم بن حنظلة قال أتينا أبي بن كعب لنتحدث إليه فلما قام قمنا
نمشي خلفه فرهقنا عمر فتبعه فضربه عمر بالدرة قال فاتقاه بذراعيه فقال يا أمير المؤمنين ما تصنع قال أوما
ترى فتنة للمتبوع مذلة للتابع الدارمي عن محمد بن سيرين قال قال عمر لابن مسعود ألم أنبأ أو أنبئت أنك
تفتي ولست بأمير ولِّ حارها من تولى قارها الدارمي عن تميم الداري قال تطاول الناس في البناء في زمن عمر فقال
عمر يا معشر العريب الأرض الأرض إنه لا إسلام إلا بجماعة ولا جماعة إلا بإمارة ولا إمارة إلا بطاعة فمن سوده
قومه على الفقه كان حياة له ولهم ومن سوده قومه على غير فقه كان هلاكا له ولهم الحاكم عن عبد الله بن مسعود قال
لما قبض النبي صلى الله عليه وسلم استخلفوا أبا بكر رضي الله عنه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذا إلى
اليمن فاستعمل أبو بكر رضي الله عنه عمر على الموسم فلقي معاذا بمكة ومعه رقيق فقال ما هؤلاء فقال هؤلاء أهدوا لي
وهؤلاء لأبي بكر فقال له عمر إني أرى لك أن تأتي بهم أبا بكر قال فلقيه من الغد فقال يا ابن الخطاب لقد رأيتني
البارحة وأنا أنزو إلى النار وأنت آخذ بحجزتي وما أراني إلا مطيعك قال فأتى بهم أبا بكر فقال هؤلاء
أهدوا لي وهؤلاء لك قال فإنا قد سلمنا لك هديتك فخرج معاذ إلى الصلاة فإذا هم يصلون خلفه فقال لمن
تصلون قالوا لله عز وجل قال فأنتم له فأعتقهم أبو حنيفة عن حذيفة بن اليمان أنه تزوج يهودية
بالمدائن فكتب إليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه أن خل سبيلها فكتب إليه أحرام هي يا أمير المؤمنين فكتب إليه

اعرض عليك الا تضع كتابي حتى تحمل الناس عليها فاني اخاف ان يقتدي بك المسلمون فيحتاروا وانت الى القدوة بحاجة
كفى بذلك فضله لمنشأ للمسلمين ابو بكر عن سعيد بن ابي بردة قال كتب عمر الى ابي موسى اما بعد فان اسعد
الرعاة من سعدت به رعيته وان اشقى الرعاة عند الله من شقيت به رعيته واياك ان ترتع فيرتع عمالك
فيكون مثلك عند الله مثل البهيمة نظرت الى خضرة من الارض فرتعت فيها تبتغي بذلك السمن وانما حتفها
في سمنها والسلام عليك ابو بكر عن سفيان قال كتب عمر الى ابي موسى الاشعري انك لن تنال الآخرة بشيء
افضل من الزهد في الدنيا آخر قطني ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري اما بعد فان القضاء
فريضة محكمة وسنة متبعة فافهم اذا ادلي اليك بحجة وانفذ الحق اذا وضح فانه لا ينفع تكلم بحق لا نفاذ له
آس بين الناس في وجهك ومجلسك وعدلك حتى لا ييأس الضعيف من عدلك ولا يطمع الشريف في حيفك
البينة على من ادعى واليمين على من انكر والصلح جائز بين المسلمين الا صلحا احل حراما او حرم حلالا لا يمنعك
قضاء قضيته بالامس فراجعت فيه نفسك وهديت فيه لرشدك ان تراجع الحق فان الحق قديم ومراجعة الحق
خير من التمادي في الباطل الفهم الفهم فيما يختلج في صدرك مما لم يبلغك في الكتاب والسنة واعرف الامثال
والاشباه ثم قس الامور عند ذلك فاعمد الى احبها الى الله عز وجل واشبهها بالحق فيما ترى واجعل
لمن ادعى بينة امدا ينتهي اليه فان احضر بينة اخذت بحقه والا وجهت القضاء عليه فان ذلك اجلى
للعمى وابلغ في العذر المسلمون عدول بعضهم على بعض الا مجلودا في حد او مجربا في شهادة زور او
ظنينا في ولاء او قرابة ان الله تولى منكم السرائر ودرا عنكم بالبينات واياك والقلق والضجر
والتأذي بالناس والتنكر للخصوم في مواطن الحق التي يوجب الله بها الاجر ويحسن بها الذخر فانه
من تصلح نيته فيما بينه وبين الله ولو على نفسه يكفه الله ما بينه وبين الناس ومن تزين للناس بما يعلم
الله تعالى منه غير ذلك شانه الله فما ظنك بثواب الله عز وجل في عاجل رزقه وخزائن رحمته والسلام عليك
وروي انه كتب الى ابي موسى الاشعري اما بعد فان للناس نفرة عن سلطانهم فاعوذ بالله ان تدركني
واياك عمياء مجهولة وضغائن محمولة واهواء متبعة ودنيا مؤثرة اقم الحدود واجلس للمظالم ولو
ساعة من نهار واذا عرض لك امران احدهما لله والآخر للدنيا فابدا بعمل الآخرة فان الدنيا

تفنى

تفنى والآخرة تبقى ولكن منهما لا يعجز ويحمل على غيره واخف الفساق واجعلهم يدا يدا ورجلا رجلا وإذا
كانت بين القبائل نائرة [illegible] يا آل فلان فإنما تلك نجوى الشيطان فاضربهم بالسيف حتى يفيئوا إلى
أمر الله وتكون دعواهم إلى الله وإلى الإسلام وقد بلغني أن ضبة تدعو يا آل ضبة وإني والله ما أعلم أن ضبة ساق
الله بها خيرا قط ولا منع بها من سوء قط فإذا جاءك كتابي هذا فأنهكهم ضربا وعقوبة حتى يفرقوا إن لم يفقهوا
والصق بغيلان ابن خرشة من بينهم وعد مرضى المسلمين واشهد جنائزهم وافتح لهم بابك وباشر أمورهم
بنفسك فإنما أنت رجل منهم غير أن الله جعلك أثقلهم حملا وقد بلغني أنه فشا لك ولأهل بيتك هيئة في
لباسك ومطعمك ومركبك ليس للمسلمين مثلها فإياك يا عبد الله بن قيس أن تكون بمنزلة البهيمة التي
مرت بواد خصب فلم يكن لها همة إلا السمن وإنما حتفها في السمن واعلم أن للعامل مردا إلى الله فإذا
زاغ العامل زاغت رعيته وإن أشقى الناس من شقيت به رعيته والسلام أبو بكر [illegible] قال
قال كتب عمر بن الخطاب إلى أبي موسى أما بعد فإن القوة في العمل أن لا تؤخروا عمل اليوم لغد فإنكم إذا
إذا فعلتم ذلك تداركت عليكم الأعمال فلم تدروا بأيها تأخذون فأضعتم فإذا خيرتم بين أمرين أحدهما
للدنيا والآخر للآخرة فاختاروا أمر الآخرة على أمر الدنيا فإن الدنيا تفنى وإن الآخرة تبقى كونوا
من الله على وجل وتعلموا كتاب الله فإنه ينابيع العلم وربيع القلوب وكتب أبو موسى الأشعري إنا
[illegible] فكتب إليه عمر [illegible] فكتب إليه أبو موسى [illegible] جزية كثيرة وكثيت فكتب إليه عمر ليس
[illegible] وقد [illegible] الله ولا أن تستقصي في الدين وقد [illegible]
أنا [illegible] أمر الله بأن يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون فكتب أبو موسى أن [illegible]
[illegible] فكتب إليه عمر [illegible] والسلام وكتب إلى معاوية إياك والاحتجاب دون الناس وائذن للضعيف
وأدنه حتى ينبسط لسانه ويجترئ قلبه وتعهد الغريب فإنه إذا طال حبسه [illegible] ضعف قلبه وترك حقه
وكتب إلى سعد بن أبي وقاص يا سعد سعد بني أهيب إن الله إذا أحب عبدا حببه إلى خلقه فاعتبر منزلتك من
الله بمنزلتك من الناس واعلم أن ما لك عند الله مثل ما لله عندك وسأل رجل عمر عن شيء فقال الله أعلم فقال
قد شقينا إن كنا لا نعلم أن الله أعلم إذا سئل أحدكم عما لا يعلم فليقل لا أدري وقال عمر [illegible] عبد الله [illegible]

عنده ولا عبدا مصلحا فقال انما نزلنا [illegible] قال [illegible] فقال [illegible] [illegible]

[illegible] الاكل كلما [illegible] عمر رضي الله عنه على [illegible] [illegible] فقال [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وكره [illegible] سقط [illegible] [illegible] قال [illegible]

محمد [illegible] يحيا الحق اسد [illegible] واقرضوا الله [illegible] واشكره [illegible] اعلم انه لا [illegible]

[illegible] ولا عمال [illegible] وكتب عمر رضي الله عنه الى عمرو بن العاص [illegible]

[illegible] ولم يكن لك قبله مال ولا [illegible] [illegible]

السابقين الاولين منهم [illegible] فاذا كان عمالك [illegible]

[illegible] السلام فكتب اليه عمرو بن العاص قرات كتاب امير المؤمنين [illegible]

فاما ما ذكرت [illegible] بلدة [illegible] رخيصة [illegible] كثيرة [illegible] فضول [illegible]

ذلك فما ذكر امير المؤمنين والله يا امير المؤمنين لو كانت خيانة [illegible] ما خنتك حيث ائتمنتنا

فاقصر عنا [illegible] فان لنا احسابا اذا رجعنا اليها اغنتنا عن العمل [illegible] من عندك ممن

السابقين الاولين فهلا استعملتهم فوالله ما رفعت لك بابا فكتب عمر اما بعد فاني لست من تسطيرك

وتشقيقك الكلام في شيء انكم معشر الامراء اكلتم الاموال [illegible] تأكلون النار

وتورثون العار وقد وجهت اليك محمد بن مسلمة ليشاطرك ما في يديك والسلام فلما قدم عليه محمد

اتخذ له طعاما وقدمه اليه فابى ان ياكل فقال ما لك لا تاكل طعامنا قال انك عملت لي طعاما هو تقدمة

للشر ولو كنت عملت لي طعام الضيف اكلته فابعد عني طعامك واحضر لي مالك فلما كان الغد احضره [illegible]

فجعل محمد ياخذ شطرا ويعطي عمرا شطرا فلما راى عمرو ما حاز محمد من المال قال يا محمد اقول قال قل ما تشاء

قال لعن الله يوما كنت فيه واليا لابن الخطاب والله لقد رايته ورايت اباه وعلى كل واحد منهما عباءة

قطوانية مؤتزرا بها ما تبلغ مابض ركبتيه وعلى عنق كل واحد منهما حزمة من حطب والعاص بن وائل

لفي مزررات الديباج فقال ايها يا عمرو فعمر والله خير منك وأما ابوك وابوه ففي النار [illegible]

لولا

لولا ما دخلت فيه من الاسلام لالفيت معتقلا شاة يسرك غزرها ويسوءك بكاؤها قال ما بعثت ما كتم

علي قال روى احمد بن حنبل عن ابن عباس وذكر لعمر بن الخطاب ان سمرة باع خمرا قال قاتل الله سمرة ان رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها احمد بن حنبل عن عياض الاشعري

قال شهدت اليرموك وعلينا خمسة امراء ابو عبيدة بن الجراح ويزيد بن ابي سفيان وابن حسنة وخالد بن

الوليد وعياض وليس عياض هذا الذي حدث سماكا قال وقال عمر اذا كان قتال فعليكم ابو عبيدة قال

فكتبنا اليه انه قد جاش الينا الموت واستمددناه فكتب الينا انه قد جاءني كتابكم تستمدونني واني ادلكم على

من هو اعز نصرا واحضر جندا الله عز وجل فاستنصروه فان محمدا صلى الله عليه وسلم قد نصر يوم بدر في اقل من عدتكم

فاذا اتاكم كتابي هذا فقاتلوهم ولا تراجعوني قال فقاتلناهم فهزمناهم وقتلناهم اربع فراسخ الغزالي دخل عمر على يزيد

بن ابي سفيان وهو ياكل الوان الطعام فقال عمر ليرفا اذا علمت انه قد حضر عشاؤه فاعلمني فاعلمه فدخل فقرب

عشاءه فجاء بثريد لحم فاكل معه عمر ثم قرب الشواء فبسط يزيد يده وكف عمر يده وقال الله الله يا يزيد بن

ابي سفيان اطعام بعد طعام اما والذي نفس عمر بيده لئن خالفتم عن سنتهم ليخالفن الله بكم عن طريقهم ابو عمر قال

عمر اذ دخل الشام ورأى معاوية هذا كسرى العرب وكان قد تلقاه معاوية في موكب عظيم فلما دنا منه قال له

انت صاحب الموكب العظيم قال نعم يا امير المؤمنين قال مع ما يبلغني عنك من وقوف ذوي الحاجات

ببابك قال مع ما يبلغك من ذلك قال ولم تفعل هذا قال نحن بارض جواسيس العدو بها كثير فيجب ان نظهر

من عز السلطان ما نرهبهم به فان امرتني فعلت وان نهيتني انتهيت فقال عمر يا معاوية ما اسألك عن شيء

الا تركتني في مثل رواجب الضرس ان كان حقا ما قلت انه لرأي اريب وان كان باطلا انها لخدعة اديب

قال فمرني يا امير المؤمنين قال لا آمرك ولا انهاك فقال عمرو يا امير المؤمنين ما احسن ما صدر الفتى عما اوردته

فيه قال لحسن مصادره وموارده جشمناه ما جشمناه الطبري عن ابي عوانة قال كتب عمر بن الخطاب

الى عبد الله بن عمر اما بعد فانه من اتقى الله وقاه ومن توكل عليه كفاه ومن اقرضه جزاه ومن شكره زاده

ولتكن التقوى عماد عملك وجلاء قلبك فانه لا عمل لمن لا نية له ولا مال لمن لا رفق له ولا جديد لمن لا خلق له وروي

انه قال في خطبة له يا معشر المهاجرين لا تكثروا الدخول على اهل الدنيا وارباب الامارة والولاية فانه مسخطة

[illegible] والكلام [illegible] فإنما كتبت على الصلاة معقودة للحج يوم رتبة للستر ان الله يبغض الحبر السمين

[illegible] بالعقد [illegible] فانه امن من الصلاح في يوم الشرف اقوى على عبادة الله ولن يهلك عبد حتى

يؤثر شهوته على دينه وقال تعلموا ان الطمع فقر وان الياس غنى ومن يئس من شيء استغنى عنه والتؤدة في كل

شيء [illegible] من امر الآخرة وقال انه لن يسلم [illegible] ومنعها فان الله يعطي ما يريد ولا يوم القيامة

عليه بالصبر [illegible] ان عمر خطب فقال اما بعد فاني اوصيكم بتقوى الله الذي يبقى ويفنى ما سواه والذي بطاعته

ينفع اولياءه وبمعصيته يضر اعداءه انه ليس لهالك هلك عذر في تعمد ضلالة حسبها هدى ولا ترك حق حسبه

ضلالة قد ثبتت الحجة ووضحت الطريقة وانقطع العذر ولا حجة على الله عز وجل الا ان احق ما تواعد به الراعي

رعيته ان يتعاهدهم بالذي لله تعالى عليهم في وظائف دينهم الذي هداهم به وانما علينا ان نامركم بما امركم

الله به من طاعته وننهاكم عما نهاكم الله عنه من معصيته وان نقيم امر الله في قريب الناس وبعيدهم ثم لا

نبالي على من مال الحق ليقام الحق ويعطى المريط [illegible] المقتدي وقد علمت ان اقواما يتمنون في

انفسهم ويقولون نحن نصلي مع المصلين ونجاهد مع المجاهدين الا ان الايمان ليس بالتمني ولكنه بالحقائق

قائم على الفرائض وسد ثلمته واتقى الله فذلكم الناجي ومن زاد اجتهادا وجد عند الله مزيدا وانما

المجاهدون الذين جاهدوا اهواءهم والجهاد اجتناب المحارم الا ان الامر جد وقد يقاتل اقوام لا يريدون

الا الاجر وان الله رضي منكم باليسير واثابكم على اليسير الكثير الوظائف الوظائف ادوها تؤدكم الى

الجنة السنة السنة الزموها تنجكم من البدعة تعلموا ولا تعجزوا فانه من عجز تكلف وان شرار الامور محدثاتها

وان الاقتصاد في السنة خير من الاجتهاد في الضلالة فافهموا ما توعظون به فان الحريب من حرب دينه وان السعيد

من وعظ بغيره وعليكم بالسمع والطاعة فان الله قضى لها بالعزة واياكم والتفرق والمعصية فان الله قضى

لها بالذلة اقول قولي هذا واستغفر الله العظيم لي ولكم اخرجه المحب الطبري عن سالم بن عبد الله بن عمر قال كان عمر اذا

نهى الناس عن امر دعا اهله فقال اني نهيت الناس عن كذا وكذا وانما ينظر الناس اليكم نظر الطير الى اللحم فان

وقعتم وقع الناس وان هبتم هاب الناس وانه والله لا يقع احد منكم في شيء نهيت الناس عنه الا اضعفت له

العقوبة لمكانه مني اخرجه المحب الطبري [illegible] قال كنا نلزم [illegible] الخولاني [illegible]

افاه

أتاه فجيء إلى الشام فشكا عنه بعض من قدم عليه فقال ما حملك على هذا فقال إن الشيطان قال له قال إنه قارئ الكتاب

حتى وقع في الأرض فقال إذا رفعت الأرض [illegible] فأذن فكتب إليه عمر بسم الله الرحمن الرحيم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم

غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب ذي الطول لا إله إلا هو إليه المصير ثم عاتبه [illegible] فلما قرأ الكتاب بكى وقال صدق الله ونصح عمر [illegible]

ونختم الفصل الثاني في بيان سلاسل الصحبة الصوفية المتداولة من النبي صلى الله عليه وسلم إلى يومنا

[illegible] أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه ولنذكر منها سلسلة أهل العراق فإنهم أكثر المسلمين [illegible] السلسلة صحبة الصوفية

والمقدم منها [illegible] لا بد من استحضاره وهي أن الناس في زمن الصحابة والتابعين وأتباعهم لم يكن أمرهم [illegible]

تمسكهم بالبيعة ولا بالخرقة وإنما كانوا [illegible] بالصحبة وما كانوا يقتصرون على شيخ واحد ولا سلاسلهم في واحدة بل

[illegible] لأحدهم صحبة كثيرة [illegible] تتعدد فلا [illegible] سلاسلهم ترتقي إلى واحد بعينه من الصحابة [illegible]

[illegible] سلسلة [illegible] أعرفهم بأنه صحبة واحد منهم في نفوسهم أو شهرتهم بأنهم أصحاب فلان حيث

ذلك [illegible] أو طول صحبتهم مع واحد منهم أخبرني [illegible] أبو طاهر الشيخ حسن العجيمي المكي قال [illegible] الشيخ

عيسى المغربي فقلت له يكون للطالب شيخ [illegible] فهل [illegible] أن يدخل في شيء آخر قال [illegible] واحد والأحكام [illegible]

وإذا تمهدت هذه النكتة فاعلم أن عبد الله بن مسعود من كبار الصحابة وممن بشره النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

عظيمة واستخلف في أمته بعده في قراءة القرآن والفقه والموعظة وكان من ألزم الصحابة بصحبة النبي صلى الله عليه

وسلم وخدمته وكان يعرف في الصحابة بصاحب السواد وصاحب السواك والمطهرة وشهد له رسول الله صلى الله

عليه وسلم بالجنة كما رواه ابن عبد البر من طريق سفيان الثوري في حديث العشرة المبشرة وقال خذوا القرآن من أربعة

من ابن أم عبد فبدأ به ثم ذكر آخرين وقال تمسكوا بعهد ابن أم عبد وقال رضيت لكم ما رضيه ابن أم عبد وسخطت لكم

ما سخط ابن أم عبد وقال له أنت من أهل هذه الآية ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا

رواه الترمذي وشهد له حذيفة كما روى البخاري عن عبد الرحمن بن يزيد قال سألنا حذيفة أخبرنا برجل قريب السمت

والهدي والدل من رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى نأخذ عنه فقال ما أعلم أحدا أقرب سمتا وهديا ودلا من رسول الله

صلى الله عليه وسلم من ابن أم عبد وشهد له عمر في كتابه إلى [illegible] أهل الكوفة حيث كتب إليهم إني

بعثت إليكم عمارا أميرا وعبد الله بن مسعود معلما ووزيرا وهما من النجباء من أصحاب رسول الله صلى الله عليه

وسلم من اهل بدر فما قعدوا بها وهم وراءه فوليها وقد آثرتكم بعبد الله على نفسي وقال عمر فيه كنيف ملئ علما

ذلك كنز مناقب الخصي ونحو ذلك صح عن امير المؤمنين عمر بن الخطاب شهد بانه مهيبة في نفسه اكبر وقال

ابن مسعود لو وضع علم احياء العرب في كفة ميزان ووضع علم عمر في كفة لرجح علم عمر ولقد كانوا يرون انه ذهب

[illegible] العلم ولهذا كنت اجلس من عمر اوثق في نفسي من عمل سنة وهو القائل اذ سلك الناس واديا وسلك عمر

شعبا لسلكت شعب عمر ابو عمر لما مات عتبة بن مسعود بكى عليه اخوه عبد الله فقيل له اتبكي فقال نعم اخي في النسب وصاحبي

مع رسول الله صلى الله عليه وسلم واحب الناس الي الا ما كان من عمر بن الخطاب ولعبد الله بن مسعود اصحاب يعرفون باصحاب

عبد الله بن مسعود ليس لهم همة الا هذا صحبوه طويلا واحبوه جميلا واثنوا عليه جزيلا منهم مسروق وعلقمة بن قيس والاسود

بن يزيد النخعي وعمرو بن ميمون الاودي وربيع بن خثيم ومرة الطيب ولهولاء اصحاب يعرفون ليس لهم همة الا صحبة اصحاب

عبد الله بن مسعود منهم ابراهيم النخعي وابو اسحاق السبيعي والاعمش ومنصور وصحبهم سفيان الثوري طويلا واخذ عنهم جزيلا

وكذلك فضيل بن [illegible] صحب سفيان الثوري وجماعة منهم [illegible] نصر الطائي وابراهيم بن ادهم البلخي وصحب داود

الطائي معروف وصحبه السري السقطي وصحب جنيد البغدادي ولهم سلسلة اشهر من ان يحتاج الى بيان ولنذكر بعض ما تيسر

لنا من روايات عبد الله واصحابه وغيرهم اخرج ابو بكر بن ابي شيبة حكم عبد الله ومواعظ منها هذه التي نذكرها

بحسب المرء من العلم ان يخاف الله وبحسبه من الجهل ان يعجب بعلمه وقال من اراد الآخرة اضر بالدنيا ومن اراد

الدنيا اضر بالآخرة يا قوم فاضروا بالفاني للباقي وقال من استطاع منكم ان يجعل كنزه في السماء حيث لا ياكله

السوس ولا يناله السرق فليفعل فان قلب الرجل مع كنزه واوصى ابنه عبد الرحمن فقال اوصيك بتقوى الله

وليسعك بيتك املك عليك لسانك وابك على خطيئتك وقال لوددت اني اعلم ان الله غفر لي ذنبا من ذنوبي

واني لا ابالي اي ولد آدم ولدني وقال ان الجنة حفت بالمكاره وان النار حفت بالشهوات فمن اطلع الحجاب واقع ما

وراءه وقال مثل [illegible] ان حال مثل قوم نزلوا منزلا ليس به حلوب ومعهم لحم فلم يزالوا يلغطون حتى جمعوا

ما انضجوا به لحمهم وقال لا تقلدوا احدا دينكم فان الرجل يعجبك اليوم ويسوؤك غدا ويسوؤك اليوم ويعجبك

غدا وان العباد يعبرون والله يغفر الذنوب يوم القيامة والله لا يعباده يوم ياتيه من ادم واحد فرئت له

في الارض في يوم فاخذت تلتمس قبرها فان كانت لذعة كانت بها وان كانت سوءة كانت بها وقال

وددت أني من الدنيا فرد كالغادي الرائح. وقال كفى بخشية الله علما وكفى بالاغترار به جهلا وقال

لا إله غيره ما أصبح عند آل عبد الله شيء يرجون أن يعطيهم الله به خيرا أو يدفع عنهم به سوءا إلا أن الله قد علم أن عبد الله

لا يشرك به شيئا. وقال والله الذي لا إله غيره ما أضر عبدا يصبح على الإسلام ويمسي عليه ما أصابه من الدنيا. فخرج أصحاب

ابن مسعود [illegible] أن يجيء [illegible] فأصبح أبو عبد الرحمن [illegible] صائما

ثم أصبح في اليوم الثالث صائما. وقال إني لا أخاف عليكم في الخطأ ولكني أخاف عليكم في العمد لا أخاف عليكم

أن تستقلوا أعمالكم ولكني أخاف عليكم أن تستكثروها. وقال دعوا الحكاكات فإنها الإثم. وقال المؤمن يرى ذنبه كأنه

صخرة يخاف أن تقع عليه والفاجر يرى ذنبه كذباب وقع على أنفه فطار. وقال قولوا خيرا تعرفوا به

واعملوا به تكونوا من أهله ولا تكونوا عجلا مذاييع بذرا. وقال [illegible] الجنة وإن رجلا [illegible] أحب

أن أكون رمادا [illegible] أن أكون رمادا. وقال لا تغتروا [illegible]. وقال وددت أني صولحت على [illegible] سيئا

وحسنة. وقال المؤمن مألف ولا خير فيمن لا يألف ولا يؤلف. وقال إن الله يعطي الدنيا من يحب ومن لا يحب ولا يعطي

الإيمان إلا من يحب فإذا أحب الله عبدا أعطاه الإيمان. وقال يجمع الله الناس يوم القيامة على ثلاثة دواوين ديوان

فيه الحسنات وديوان فيه النعيم وديوان فيه السيئات فيقابل بديوان الحسنات ديوان النعيم فيستفرغ النعيم

الحسنات وتبقى السيئات مشيئتها إلى الله إن شاء الله عذب وإن شاء غفر. وقال تعلموا تعلموا فإذا علمتم فاعملوا

وقال [illegible] الزي [illegible] تشرب القلوب [illegible]. وقال إن من رأس التواضع أن ترضى بالدون من شرف المجلس

وأن تبدأ بالسلام من لقيت. وقال أنتم أكثر صياما وأكثر صلاة وأكثر اجتهادا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه

وسلم وهم كانوا خيرا منكم قالوا لم يا أبا عبد الرحمن قال كانوا أزهد في الدنيا وأرغب في الآخرة. وقال إن هذه القلوب أوعية

فاشغلوها بالقرآن ولا تشغلوها بغيره. وكان يقول في خطبته إن أصدق الحديث كلام الله وأوثق العرى كلمة

التقوى وخير الملل ملة إبراهيم وأحسن القصص هذا القرآن وأحسن السنن سنة محمد وأشرف الحديث ذكر الله وخير الأمور

عزائمها وشر الأمور محدثاتها وأحسن الهدى هدي الأنبياء وأشرف الموت قتل الشهداء وأعمى الضلالة

الضلالة بعد الهدى وخير العلم ما نفع وخير الهدى ما اتبع وشر العمى عمى القلب واليد العليا خير من اليد السفلى وما قل

وكفى خير مما كثر وألهى ونفس تنجيها خير من إمارة لا تحصيها وشر العذرة عند حضرة وشر الندامة ندامة يوم

... ومن الناس من لا يأتي الصلوة الا دبرا ومن الناس من لا يذكر الله الا هجرا واعظم الخطايا اللسان
الكذوب وخير الغنى غنى النفس وخير الزاد التقوى وراس الحكمة مخافة الله وخير ما القي في القلب اليقين والريب
من الكفر والنوح من عمل الجاهلية والغلول من جمر جهنم والكنز كي من النار والشعر من مزامير ابليس والخمر جماع الاثم
والنساء حبالة الشيطان والشباب شعبة من الجنون وشر المكاسب كسب الربا وشر المأكل مال اليتيم والسعيد
من وعظ بغيره والشقي من شقي في بطن امه وانما يكفي احدكم ما قنعت به نفسه وانما يصير الى موضع اربع اذرع والامر
الى آخره وملاك العمل خواتيمه وشر الروايا روايا الكذب وكل ما هو آت قريب وسباب المؤمن فسوق وقتاله كفر
واكل لحمه من معاصي الله وحرمة ماله كحرمة دمه ومن يتال على الله يكذبه ومن يغفر يغفر الله ومن يعف يعف الله عنه
ومن يكظم الغيظ يأجره الله ومن يصبر على الرزايا يعقبه الله ومن يعرف البلاء يصبر عليه ومن لا يعرفه ينكره ومن يستكبر
يضعه الله ومن يتبع السمعة يسمع الله به ومن ينو الدنيا تعجزه ومن يطع الشيطان يعص الله ومن يعص الله يعذبه
وقال اتقوا الله حق تقاته وحق تقاته ان يطاع فلا يعصى وان يذكر فلا ينسى وان يشكر فلا يكفر وايم الله
على حبه ان تؤتيه وانت صحيح شحيح تأمل العيش وتخاف الفقر وفضل صلوة الليل على صلوة النهار كفضل صدقة السر على صدقة
العلانية وقال لا تنفع الصلوة الا من اطاعها ثم قرأ ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله اكبر
فقال عبد الله ذكر الله العبد اكبر من ذكر العبد لربه وقال كفى بالمرء من الشقاء او من الخيبة ان يبيت وقد
بال الشيطان في اذنه فيصبح لم يذكر الله وقال لا ارى اليوم احدا منكم الا وهو ضيف وماله عارية فالضيف
مرتحل والعارية مؤداة وقال موسع عليه في الدنيا وموسع عليه في الآخرة ومقتور عليه في الدنيا ومقتور
عليه في الآخرة وموسع عليه في الدنيا مقتور عليه في الآخرة مستريح ومستراح وقال التوبة النصوح ان يتوب
ثم لا يعود وقال اني لامقت الرجل ان اراه فارغا ليس في شيء من عمل الدنيا ولا من عمل الآخرة [illegible] عن
مسروق قال اتي عبد الله بشراب فقال اعطه علقمة قال اني صائم ثم قال اعطه الاسود فقال اني صائم ثم اخذه
فشربه ثم تلا هذه الآية يخافون يوما تتقلب فيه القلوب والابصار ابو بكر عن ابي يعلى قال كان الربيع بن خثيم
اذا اتى المجلس يقول قولوا خيرا وافعلوا خيرا وداوموا على صالحة ولا تقسو قلوبكم ولا يتطاول عليكم الامد
ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون ابو بكر عن ابي يعلى قال كان الربيع اذا قيل له كيف اصبحت

يقولها مجونا ضعفا منه نبي ما كلا رزاقنا ونحفظ اجالنا ابو بكر نا ابن يعلى عن ربيع قال احب ما استا
العبد ربه بقول رب تقضيت على نفسك ان من غضب على نفسك تنزه وما استعد العبد رب فقد اديت ما عليه
واد ما عليك ابو بكر عن بكر بن ماعز قال قال الربيع بن خثيم يا بكر اخزن عليك لسانك الا مما لك ولا عليك
فاني اتهمت الناس على ديني اطع الله فيما علمت وما استؤثر به عليك فكله الى عالمه لانا عليكم في العمد اخوف
مني عليكم في الخطا ما خيركم اليوم بخير ولكنه خير من اخر شر منه ما تتبعون الخير كل اتباعه ولا تفرون من الشر
حق فراره ما كل ما انزل الله على محمد صلى الله عليه وسلم ادركتم ولا كل ما تقرءون تدرون ابو بكر عن ابيه عن [illegible]
الربيع بن خثيم قال اقلوا الكلام الا من تسع تسبيح وتهليل وتكبير وتحميد وسوالك الخير وتعوذك من الشر
وامرك بالمعروف ونهيك عن المنكر وقراءة القرآن ابو بكر عن الشعبي قال ما جلس الربيع بن خثيم في مجلس
منذ ما ائتزر بازار قال اخاف ان يظلم رجل فلا انصره او يفتري رجل على رجل فاكلف عليه الشهادة ولا اغض
البصر ولا اهدي السبيل او يقع الحامل فلا احمل عليه ابو بكر عن سعيد بن جبير عن مسروق قال ما من الدنيا شيء اسى عليه
الا السجود لله ابو بكر عن الاعمش عن مسروق قال ان المرء لحقيق ان يكون له مجالس يخلو فيها فيذكر فيها ذنوبه فيستغفر
منها ابو بكر عن الاعمش عن مسروق قال ان احسن ما اكون ظنا حين يقول الخادم ليس في البيت قفيز ولا
درهم ابو بكر عن ابي الضحى عن مسروق قال اقرب ما يكون العبد الى الله وهو ساجد ابو بكر عن هلال بن يساف
قال قال مسروق من سره ان يعلم علم الاولين والآخرين وعلم الدنيا والآخرة فليقرا سورة الواقعة ابو بكر عن عامر
... كان يجلس الى مسروق يعرف وجهه ولا يسمي اسمه قال فتبعه قال فكان في آخر من ودعه فقال انك
قريع القراء وسيدهم وان زينك لهم زين وشينك لهم شين فلا تحدثن نفسك بفقر ولا طول امل ابو بكر
عن مسلم عن مسروق قال كفى بالمرء من الجهل ان يعجب بعلمه وبحسبه من العلم ان يخشى الله ابو بكر عن مسلم عن مسروق قال
كان رجل بالبادية له كلب وحمار وديك قال فالديك يوقظهم للصلاة والحمار ينقلون عليه الماء وينتفعون
به ويحمل لهم خباءهم والكلب يحرسهم قال فجاء الثعلب فاخذ الديك فحزنوا لذهاب الديك وكان الرجل صالحا فقال عسى ان
يكون خيرا قال فمكثوا ما شاء الله ثم جاء ذئب فشق بطن الحمار فقتله فحزنوا لذهاب الحمار فقال الرجل الصالح عسى
ان يكون خيرا ثم مكثوا بعد ذلك ما شاء الله ثم اصيب الكلب فقال الرجل الصالح عسى ان يكون خيرا فلما اصبحوا فاذا

وقد نسي من حولهم بغفلتهم قال فاما الغزو والدليل ما كان عندهم من الصوت والتلبية ولم يكن عندهم [illegible]

ما يذهب قد ذهب كلهم وجاءتهم ودعتكم الاخبر عن حصين قال لنا مرة لغلان عنه فقالوا امرة الطيب فلما جيء

عليه قد حصبه نفسي عشرة سنة ابو بكر عن الاعمش عن عمارة في اسود قال ما كان الا راهبا من الرهبان

ابو بكر عن الشعبي قال سئل عن الاسود قال كان صواما قواما حاجا ابو بكر عن [illegible] عن مرة [illegible]

من الربانيين ابو بكر عن ابي معمر قال دخلنا على عمرو بن شرحبيل فقال انطلقوا بنا الى اشبه الناس هديا

[illegible] فدخلنا على علقمة ابو بكر عن ابي اسحق عن عمرو بن ميمون قال كان يقال بادروا بالعمل اربعا بالحياة قبل

الموت وبالصحة قبل السقم وبالفراغ قبل الشغل ولم احفظ الرابعة ابو بكر عن ابي اسحق قال حج عمرو بن ميمون

ستين من بين حجة وعمرة ابو بكر عن ابي [illegible] قال كان عمرو اذا لقي الرجل من اخوانه [illegible] السلام

من الصلوة كذا [illegible] وكذا الذهبي قال الاعمش كنت عند ابراهيم وهو يقرأ

في المصحف [illegible] فغطى المصحف وقال لئلا يظن اني اقرأ فيه كل ساعة الذهبي عن [illegible] امرأة ابراهيم

النخعي ان ابراهيم كان يصوم يوما ويفطر يوما [illegible] عن ابراهيم انه كان لا يتكلم الا ان يسأل الذهبي

عن [illegible] كان ابراهيم يتوقى الشهرة ولا يجلس الى اسطوانة الذهبي عن عيسى بن يونس لم نر نحن ولا

القرن الذين كانوا قبلنا مثل الاعمش وما رأيت الاغنياء والسلاطين عند احد احقر منهم عنده مع فقره

وحاجته وقال يحيى القطان كان من النساك وكان محافظا على الصلاة [illegible] وكيع كان الاعمش قريبا من

سبعين سنة لم تفته التكبيرة الاولى اختلفت اليه قريبا من ستين ما رأيته يقضي ركعة وقال الخريبي

ما خلف الاعمش يوم مات اعبد منه وكان صاحب سنة الذهبي قال عبد الرحمن بن مهدي

ربما كنا نكون عند سفيان فكأنه [illegible] للحساب فلا نجترئ ان نكلمه فنعرض بذكر الحديث فاذا

جاء الحديث ذهب ذلك الخشوع فانما هو حدثنا وحدثنا [illegible] رجلا [illegible] كنت ارمقه في الليلة

ينهض مرعوبا ينادي النار النار شغلني ذكر النار عن النوم والشهوات وقال الوليد بن مسلم اخبرني عطاء

الخفاف قال ما لقيت سفيان الا باكيا فقلت ما شأنك قال اخاف ان اكون في ام الكتاب شقيا وكان

علي بن الفضيل بن عياض [illegible] الثوري ساجدا [illegible] البيت [illegible] سبعة [illegible] قبل ان يرفع راسه

ابن الاثير

ما من الاشیر فضیل بن عیاض من بلاد المشرق العالیة وادی الهیم العالیة روی عنه منصور و عطاء بن

السائب الاعمش شیخ الاسلام گفت فاه بسر مکه فضیل عیاض گفت منه الله را بسر و سیتی را

که فضیلم که بد سم التهمی یسنی و انما الطاعی بجد مسلک فقال السهسی الحما انت اذا اراد ان یفیق ادرسکه

الله فاذا فتح عمو فتح الله فهو کاب باب العراق الهل فاذا فتی معروف فیتی یعمل شیخ الاسلام

گفت معروف استاد الیه رسائی قدیم است هیچ وقت و فتوت معروف با داود طائی صحبت کرده بود امام

ابو القاسم القشیری ابو الحسن سری السقطی استاد الجنید و هم اداده و کان تلمید معروف الکرخی کان اوحد

زمانه فی الورع و الاحوال السنیة و علوم التوحید ابو القاسم القشیری ان السری السقطی کان یکون فی

السوق و هو من اصحاب معروف الکرخی جاء معروف یوما و معه صبی یتیم فقال اکس هذا الیتیم فکسوته ففرح

به معروف و قال بغض الله الیک الدنیا و اراحک مما انت فیه فقمت من الحانوت و لیس شیء ابغض

الی من الدنیا و کلما انا فیه من برکات معروف شیخ الاسلام گفت که ابراهیم بن ادهم از اهل بلخ است

از ابنای ملوک امیرزاده بود بجوانی توبه کرد و فتی بصید بیرون رفته بود هاتفی وی را آواز داد گفت

ابراهیم نه این کار را ترا آفریده اند وی را از خلق تقلیه پدید آمد و دست در طلب نیکو زد در

زهد و ورع و توکل و سیاحت بمکه رفت آنجا با سفیان ثوری و فضیل بن عیاض و ابو یوسف غسولی

صحبت کرد و قال النضیر عفی عنه و لا اتوهم کبار اصحاب عبد الله بن مسعود قام الحسن البصری بهذا الشان و کان

از اصحاب بعال الهم اصحاب الحسن البصری الذهبی کانت ام سلمة رضی الله عنها تعلم الحسن فی حاجة فیبکی

فتلبهه شدیدا و اخرجته الی عمر رضی الله عنه فدعا له فقال اللهم فقهه فی الدین و حببه الی الناس

و قال بلال بن ابی بردة و الله ما رایت احدا اشبه باصحاب محمد صلی الله علیه و سلم من هذا الشیخ یعنی الحسن

و قال حمید بن هلال قال لنا ابو قتادة اکرموا هذا الشیخ فما رایت احدا اشبه رایا بعمر منه یعنی الحسن

الذهبی قال مطر سمعت ابو الشعثاء رجلا من اهل البصرة فلما ظهر الحسن جاء رجل کانما کان فی الآخرة فهو

یخبر عما رای و عاین و قال اصبغ بن زید سمعت العوام بن حوشب قال ما اشبه الحسن الا بنبی اقام فی قومه

ستین عاما یدعوهم الی الله و قال مجالد عن الشعبی قال ما رایت الذی کان اسود من الحسن الذهبی

قال حوشب سمعت الحسن يقول والله يا ابن آدم لئن قرأت القرآن ثم آمنت به ليطولن في الدنيا حزنك

وليشتدن في الدنيا خوفك وليكثرن في الدنيا بكاؤك وقال جعفر بن سليمان حدثنا ابراهيم بن عيسى

اليشكري قال ما رأيت احدا اطول حزنا من الحسن ما رأيته قط الا حسبته حديث عهد بمصيبة الذهبي قال

من ثابت عن الحسن يقول ما ذا ان المؤمن يعني الحكمة حتى يلقى بها وكان اذا ذكر ابو جعفر محمد بن علي

ذاك يشبه كلامه كلام الانبياء وقال جعفر بن سليمان حدثنا هشام سمعت الحسن يحلف بالله ما اعز احد الدرهم الا اذله

الله مسلم والذهبي عن قتادة والله ما حدثنا الحسن عن بدري مشافهة الذهبي كان الحسن يدلس فيقول عن فلان

وما سمع منه وفي ترجمة عبد الله بن مغفل كان من اصحاب الشجرة ثم تحول منها الى البصرة اروى الناس عنه الحسن

قال الحسن كان عبد الله بن مغفل احد العشرة الذين بعثهم الينا عمر يفقهون الناس وكان من نقباء اصحابه يونس

عن الحسن عن عبد الله بن مغفل قال اني لممن يرفع اغصان الشجرة عن وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي

الذهبي قال الحسن ايوب سيد الفتيان وقال مرة ايوب سيد شباب اهل البصرة وقال شعبة حدثنا ايوب

وكان سيد الفقهاء ما رأيت مثله مثل يونس وابن عون وقال سعيد بن عامر عن سلام كان ايوب السختياني

يقوم الليل يخفي ذلك فاذا كان عند الصبح رفع صوته كأنه قام تلك الساعة وقال ابن عون لما مات ابن سيرين

قلنا من لنا فقال ايوب وعن عبد الواحد بن زيد قال كنت مع ايوب السختياني على حراء فعطشت عطشا حتى رأى

ذلك في وجهي فقال ما الذي ارى بك قال العطش قد خفت على نفسي قال تستر علي قلت نعم فاستحلفني فحلفت له

لا اخبر عنه ما دام حيا فغمز برجله على حراء فنبع الماء فشربت حتى رويت وحملت معي منه الماء الذهبي عن ايوب

السختياني وهو من شيوخ سفيان قال ما بقيت كوفيا افضله على سفيان الذهبي حبيب بن محمد العجمي كان

تاجرا يعطي الدراهم فمر ذات يوم بصبيان يلعبون فقال بعضهم قد جاء آكل الربا فنكس رأسه وقال يا رب

قد افشيت سري الى الصبيان فرجع فلبس مدرعة من شعر وغل يده ووضع ماله بين يديه وجعل يقول يا رب اني

اشتريت نفسي منك بهذا المال فاعتقني فلما اصبح تصدق بالمال كله واخذ في العبادة فلم ير الا صائما او قائما

او ذاكرا فمر ذات يوم باولئك الصبيان فقال بعضهم لبعض اسكتوا فقد جاء حبيب العابد فبكى وقال يا رب هذا كله

من عندك فبلغ من فضله انه كان مستجاب الدعاء واتاه ابن ... هارب من الحجاج فقال يا ابا محمد احفظني الشرط ...

انزى

الثوري فقال أتحب [illegible] يا [illegible] عن [illegible] من السفه ما تدعو [illegible] الحب [illegible] ودخل [illegible]

على أثره فلم يسره فذكر [illegible] فقال أهل [illegible] في نحبه وكل [illegible] قال المصنف عفا الله عنه [illegible]

[illegible] احفظوا [illegible] صحبة المحمد وقال حمزة بن السيد [illegible] كان [illegible]

[illegible] العرب [illegible] على جبل فسقط ميتا قال المصنف عفا الله عنه [illegible]

الناس [illegible] وحسبوا [illegible] العرب كلها [illegible] قام الجنيد

[illegible] فاحكموا السلسلة الصوفية بالصحبة [illegible] وكان منهم المرقعات والسماع والكلام على الناس والإنكار

[illegible] وهذا [illegible] أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه

الذي صحبت الصوفية [illegible] أبو عبد الرحمن عبد الله بن عمر صحب النبي صلى الله عليه وسلم وصحب بعده أباه [illegible] وتفقه [illegible]

كما صحبه سالم ابنه ونافع مولاه وصحب سالم الزهري [illegible] وصحب نافعا مالك وغيره [illegible] وجماعة ومنهم

أسلم مولى عمر صحب عمر بن الخطاب [illegible] صحبه ابنه زيد بن أسلم وصحبه مالك وأبو حازم وغيرهما ومن أقوال ابن عمر

نقلتها من مصنف ابن أبي بكر [illegible] عن ابن عمر قال لا يصيب أحد من الدنيا إلا نقص من درجاته عند الله وإن

كان عليه كريما وقال لا يكون الرجل من أهل العلم حتى لا يحسد من فوقه ولا يحقر من دونه ولا يبتغي بعلمه ثمنا وقال

لا يبلغ عبد حقيقة الإيمان حتى يعد الناس حمقى في دينه وقال يستقبل المؤمن عند خروجه من قبره أحسن [illegible]

[illegible] فيقول [illegible] أنا الذي كنت معك في الدنيا [illegible] أدخلك الجنة وقال ما

وضعت لبنة على لبنة ولا غرست نخلة منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال [illegible] إن [illegible]

[illegible] دينار ولا درهم إنما يجازى الناس بأعمالهم وكان يقول إني لقيت

أصحابي على أمر وإني إن خالفتهم خشيت أن لا ألحق بهم [illegible] ابن عمر نقلتها من مصنف ابن أبي بكر

عن جابر قال ما منا أحد أدرك الدنيا إلا مال بها ومالت به غير عبد الله بن عمر وكان ابن عمر إذا رآه أحد

ظن أن به شيئا من تتبعه آثار النبي صلى الله عليه وسلم وكان يكره [illegible]

تجارة عن نافع قال كان ابن عمر يتبع في حاجته آثار النبي [illegible] الناس وكان في طريق مكة يقود

برأس راحلته يثنيها ويقول لعل خفا يقع على خف يعني خف راحلة النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

ثم من اصحابه على عبد الله بن عامر بن كريز وهو مريض فقالوا له ابشر فانك حفرت الحياض بعرفات يشرب منها
الحاج وحفرت الآبار بالفلوات قال وذكروا خصالا من خصاله فقالوا انا نرجو لك خيرا
ان شاء الله وابن عمر جالس لا يتكلم فلما ابطأ عليه بالكلام قال يا ابا عبد الرحمن ما تقول فقال اذا طابت المكسبة زكت
النفقة وسترد فتعلم ومر ابن عمر في خربة ومعه رجل فقال اهتف بهم فقال يا خربة ما فعل اهلك فقال ابن عمر
ذهبوا وبقيت اعمالهم الذهبي قال ابن المسيب كان عبد الله اشبه ولد عمر به وكان سالم بن عبد الله اشبه ولد عبد الله به
الذهبي عن ميمون بن مهران قال دخلت على ابن عمر فقومت كل شيء في بيته فما وجدته يسوى مائة درهم ودخلت
مرة على سالم فوجدته على مثل حالة الذهبي دخل سالم على سليمان بن عبد الملك وعليه ثياب غليظة رثة فما قعد معه على سريره
فقال رجل لعمر بن عبد العزيز ما استطاع خالك ان يلبس ثيابا فاخرة يدخل فيها على امير المؤمنين قال وعلى المتكلم
ثياب لها قيمة فقال عمر ما رأيت ثيابه وضعته ما رأيت ثيابك رفعتك الى مكانه قال احمد وهو اشبه الا انه
ازهد منه ما اشبه الذهبي قال ابو حازم لعبد الرحمن بن زيد بن اسلم لقد رأيتنا في مجلس ابيك اربعين حبرا
فقيها ادنى خصلة منا التواسي بما في ايدينا وكان ابو حازم يقول اللهم انى انظر الى زيد فاذكر بالنظر اليه القوة
على عبادتك وكان زيد يقول ابن آدم اتق الله يحبك الناس وان كرهوا الذهبي قال ابو حازم انظر كل عمل تكره
الموت من اجله فاتركه ثم لا يضرك متى مت قال يسير الدنيا يشغلك عن كثير الآخرة وقال لنشأ اذا احببت
ان تصيب خير الدنيا والآخرة فخالف ما تكره اذا احبه الله وتترك ما تحب اذا كرهه الله ونهاية آخر ما اردنا ايراده
في هذا الفصل وبتمامه تمت مقالات امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه والحمد لله وحده اولا وآخرا
ظاهرا وباطنا بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين اما بعد فهذه
كلمات امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه في سياسة الملك وتدبير الممالك ومعرفة الاخلاق احببنا
ان لا نخلي كتابنا منها وان كانت يسيرة بالنسبة الى ما نقل عنه في هذه الابواب البخاري وابو بكر واللفظ
لابي بكر قال عمر حين طعن اوصي الخليفة من بعدي بتقوى الله والمهاجرين الاولين ان يعرف لهم حقهم ويحفظ
لهم حرمتهم واوصيه باهل الامصار خيرا فانهم ردء الاسلام وغيظ العدو وجباة الاموال ان لا يؤخذ
منهم الا فضلهم عن رضى منهم واوصيه بالانصار خيرا الذين تبوءوا الدار والايمان ان يقبل من محسنهم

ويتجاوز

دينا ويرد على سيبهم واوصيه بالاعراب خيرا فانهم اصل العرب ومادة الاسلام ان يؤخذ من حواشي اموالهم فيرد
على فقرائهم واوصيه بذمة الله وذمة رسوله ان يوفي لهم بعهدهم وان لا يكلفوا الا طاقتهم ابو بكر بن محمد بن
بن قدامة ... فلما كان العام الذي اصيب فيه عمر قال فخطب فقال اني رايت ان ديكا نقرني نقرتين او ثلاثا
ثم لم يكن الا جمعة او نحوها حتى اصيب ... اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم اذن لاهل المدينة ثم
اذن لاهل الشام ثم اذن لاهل العراق ... فدخلنا عليه ... بطنه معصوب ببرد اسود والدماء تسيل كلما دخل قوم
بكوا واثنوا عليه ... فقال عليكم بكتاب الله فانكم لن تضلوا ما اتبعتموه
واوصيكم بالمهاجرين فان الناس سيكثرون ويقلون واوصيكم بالانصار فانهم شعب الايمان لجأ اليه واوصيكم
بالاعراب فانها اصلكم ومادتكم واوصيكم باهل ذمتكم فانها ذمة نبيكم ورزق عيالكم قوموا عني فما زادنا على هولاء
الكلمات ابو بكر عن المسور بن مخرمة قال سمعت عمر بن الخطاب ... ويقول
يا معشر قريش اني لا اخاف الناس عليكم انما اخافكم على الناس اني قد تركت فيكم ثنتين لن تبرحوا بخير ما لزمتموها
العدل في الحكم والعدل في القسم واني قد تركتكم على مثل مخرفة النعم الا ان يتعوج قوم فيعوج بهم ابو بكر بن
محمد قال لعثمان ان ولاك الله وان وليت شيئا من امور الناس فلا تحمل بني ابي معيط على رقاب الناس وقال
لعلي ان ولاك الله وان وليت شيئا من امور الناس فلا تحملن بني هاشم على رقاب الناس وقد وردت في وصية الخليفة
هذه بعض الروايات شتى اشبعها فيما اري ما وجدت في بعض كتب التاريخ اوصى عمر رضي الله عنه عند طعنه الى الخليفة
من يستخلفه على المسلمين بعده من اهل الشورى فقال اوصيك بتقوى الله لا شريك له واوصيك بالمهاجرين الاولين
خيرا ان تعرف لهم سابقتهم واوصيك بالانصار خيرا اقبل من محسنهم وتجاوز عن مسيئهم واوصيك باهل الامصار
خيرا فانهم ردء العدو وجباة الفيء لا تحمل فيئهم الا عن فضل منهم واوصيك باهل البادية خيرا
فانهم اصل العرب ومادة الاسلام ان يؤخذ من حواشي اموالهم فيرد على فقرائهم واوصيك باهل الذمة
خيرا ان تقاتل من ورائهم ولا تكلفهم فوق طاقتهم اذا ادوا ما عليهم للمسلمين طوعا او عن يد وهم صاغرون
واوصيك بتقوى الله وشدة الحذر منه ومخافة مقته ان يطلع منك على ريبة واوصيك ان تخشى الله في
الناس ولا تخشى الناس في الله واوصيك بالعدل في الرعية والتفرغ لحوائجهم وثغورهم ولا تؤثر غنيهم

على غيرهم فإن تعهدك ما أذن الله به لك [illegible] أن تكون خيرا في عاقبة أمرك وإياك أن تشدد

أمر الله في حدوده والزجر عن معاصيه على قريب الناس وبعيدهم ولا تأخذك الرأفة والرحمة في أحد منهم حتى

تنتهك منه مثل ما انتهك واجعل الناس عندك سواء لا تبالي على من وجب الحق ولا تأخذك في الله لومة لائم وإياك والأثرة

والمحاباة فيما ولاك الله مما أفاء الله على المسلمين فتجور فتظلم وتحرم نفسك من ذلك ما قد وسعه الله عليك وقد أصبحت

في منزلة من منازل الدنيا وأنت إلى الآخرة جد قريب فإن اقترفت في دنياك عفة وعدلا [illegible] بسط لك اقترفت

رضوانا وإيمانا وإن غلب عليك الهوى اقترفت فيه سخط الله [illegible] وإياك أن لا ترخص لنفسك ولا لغيرك شيئا

في ظلم أهل الذمة وأعلم أني قد أوصيتك ونصحتك [illegible] ابتغي بذلك وجه الله والدار الآخرة وجدتك

إياك [illegible] نفسي فإن عملت بالذي وعظتك [illegible] انتفعت إلى الذي أمرتك [illegible] نفسا وفزت حظا

وإن لم تقبل ذلك ولم [illegible] عاملا في الأمور عندي التي يرضى الله بها عنك يكن ذلك

انتقاما [illegible] مشتركة [illegible] الداعي إلى كل [illegible] قد أضل القرون التي

[illegible] أوردهم النار وليس أعني أن يكون [illegible] مواعدة [illegible] الداعي إلى معاصيك

الحق [illegible] العثرات [illegible] كما [illegible] إلى جماعة المسلمين [illegible] كبيرهم [illegible]

[illegible] لا [illegible] بالعي فتغضبهم ولا تحرمهم عطاياهم عند محلها فتفقرهم ولا

تجمرهم في البعوث فتقطع نسلهم ولا تجعل الأموال دولة بين الأغنياء منهم ولا تغلق بابك دونهم فيأكل قويهم

ضعيفهم هذه وصيتي إليك وأشهد الله عليك وأقرأ عليك السلام والله على كل شيء شهيد المحب الطبري كتب عمر

إلى أبي عبيدة بن الجراح أما بعد فإنه لا يقيم أمر الله في الناس إلا حصيف العقدة بعيد الغرة لا يطلع الناس

منه على عورة ولا يحنق في الحق على جرة ولا يخاف في الله لومة لائم المحب الطبري كتب عمر إلى أبي عبيدة أما بعد

فإني كتبت إليك كتابا لم آلك ونفسي فيه خيرا الزم خمس خصال يسلم لك دينك وتحظ بأفضل حظك إذا حضر

الخصمان فعليك بالبينات العدول والأيمان القاطعة ثم أدن الضعيف حتى ينبسط لسانه ويجترئ قلبه وتعاهد

الغريب فإنه إذا طال حبسه ترك حاجته وانصرف إلى أهله وإنما الذي أبطل حقه من لم يرفع به رأسا واحرص على

الصلح ما لم يتبين لك القضاء والسلام عليك وروي أن عمر كتب إلى [illegible] أما بعد فإن للناس

نفرة

نفرة من سلطانهم فاعوذوا بالله من ذلك [illegible] غضبا مجموعا وفتنا محمولة وابواب المنعة ودنيا موثرة

ثم المعصية [illegible] ظالم [illegible] فاذا عرض لك امران احدهما [illegible] الدنيا فابدا [illegible]

فان [illegible] ان الله [illegible] على [illegible] [illegible] ما [illegible]

[illegible] الشيطان [illegible]

[illegible] او [illegible]

[illegible] الا [illegible] الضعيف [illegible]

[illegible] اذا [illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible] امرأة [illegible]

[illegible] امرأة [illegible] اللسان [illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible] عمر بن الخطاب يقول النساء

ثلاث امرأة هينة لينة عفيفة مسلمة ودود ولود تعين اهلها على الدهر ولا تعين الدهر على اهلها

وقلما تجدها [illegible] امرأة [illegible] فقال [illegible]

[illegible] الرجال [illegible] رجل عفيف مسلم [illegible] اذا اقبلت [illegible]

فخرج منها برأيه ورجل عفيف مسلم لا رأي له فاذا وقع الامر اتى ذا الرأي والمشورة فشاوره

ثم نزل عند امره ورجل حائر بائر لا يأتمر رشدا ولا يطيع مرشدا الفقيه ابو الليث عن مكحول ان عمر كتب الى اهل

الشام ان علموا اولادكم السباحة والرماية والفروسية [illegible]

الليث عن عمر قال جاءت امرأة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ما حق الزوج

على المرأة فقال لا تمنع نفسها وان كانت على ظهر قتب ولا تصوم يوما الا باذنه الا رمضان فان

فعلت كان له الاجر وعليها الوزر ولا تخرج الا باذنه فان فعلت لعنتها ملائكة الرحمة وملائكة

العذاب حتى ترجع الفقيه ابو الليث ذكر في الخبر ان رجلا جاء الى عمر يشكو منه زوجته فلما بلغ سمع امرأته

ام كلثوم تطاولت عليه فقال الرجل اني اريد ان اشكو اليه [illegible] البلوى مثل ما بي فرجع [illegible]

عن عذار فقال إني لا أحب أن تكلمني بشيء فلما سمعت من زوجتك ما سمعت سمعت فقال إني أحب

من الموت لها على أربعة أوجه أولها أنها تستر بيتي وبين الناس فيسكن قلبي بها عن الحرام والثاني أنها حافظة لي

إذا خرجت من منزلي يكون حافظ بابي والثالث أنها صارت ثيابي والرابع أنها ... ولدها

ما يستر بها جنازة وطيبا خشبي فقال له الرجل إن لي مثل ذلك ... منها القرآن ... شهد عند عمر رضي الله عنه

رجل فقال ائتني بمن يعرفك فأتاه برجل فأثنى عليه خيرا فقال له عمر أنت جاره الأدنى الذي يعرف مدخله ومخرجه فقال

لا فقال كنت رفيقه في السفر الذي يستدل به على مكارم الأخلاق قال لا قال فعاملته بالدينار والدرهم

الذي يستدل به على ورع الرجل قال لا قال أظنك رأيته قائما في المسجد يهمهم بالقرآن يخفض رأسه طورا ويرفعه طورا

قال نعم قال اذهب فلست تعرفه وقال للرجل اذهب فائتني بمن يعرفك وكان يقول ليت شعري متى أشفي غيظي أحين

أقدر فيقال لي لو عفوت أم حين أعجز فيقال لي لو صبرت وقيل إن أعرابيا صلى صلاة خفيفة فلما قضاها قال اللهم

زوجني الحور العين فقال له أسأت النقد وأعظمت الخطبة وقيل لبعضهم ما بال الناس في الجاهلية يعدونها

ومطلبهم ... فقال ... كان ... بينهم ... وأما الآن

فالساعة موعدهم والساعة أدهى وأمر ... يشغلهم ... بالكفر

من كانت الخيرة في يده ... أمر أخيك ... حتى يأتيك منه ما يغلبك ... ولا تظن بكلمة خرجت من أخيك

المسلم شرا وأنت تجد لها في الخير محملا وعليك بإخوان الصدق فأكثر اكتسابهم فإنهم زينة في الرخاء وعدة

عند البلاء ولا تتهاون بالحلف فيهينك الله ولا تعترض بما لا يعنيك واعتزل عدوك واحذر صديقك إلا

الأمين فإن الأمين من الناس لا يعادله شيء ولا تصحب الفاجر فيعلمك من فجوره ولا تفش إليه سرك و

استشر في أمرك الذين يخشون الله ... ثلاث يصفين لك ود أخيك ... وإن

عليك ... وقال ... يصفين لك ود أخيك أن تبدأه بالسلام إذا لقيته وأن

تدعوه بأحب أسمائه إليه وأن توسع له في المجلس وقال ينبغي أن يكون الرجل في أهله كالصبي وإذا التمس

ما عنده كان رجلا وبينا عمر رضي الله عنه ذات يوم إذ رأى شابا يخطر بيديه ويقول أنا ابن بطحاء مكة كديها

وكداها فناداه عمر فجاءه فقال إن يكن لك دين فلك كرم وإن يكن لك عقل فلك مروءة وإن يكن لك

قال

الذي تكنت فيه للدنيا [illegible] سعادة وقال ما بعث الله نبيا [illegible] الا [illegible] الدنيا [illegible]

[illegible] فانه [illegible] الصلاة [illegible] للسنن [illegible]

[illegible] فانه [illegible] الاصلاح [illegible] فوق على عبادة [illegible]

[illegible] على [illegible] وقال [illegible] الدنيا من [illegible]

[illegible] لم [illegible]

لم [illegible] اليوم [illegible] وقال لي لا اعلم احدا من الناس واعلم الناس [illegible]

[illegible] الا [illegible] ولا [illegible]

[illegible] وقال [illegible] العرب [illegible] ما ترعرعت في [illegible]

[illegible] على [illegible] وقال [illegible]

[illegible] على [illegible] وقال [illegible]

[illegible] الكوفة [illegible] عليهم [illegible]

[illegible] عليهم فقال [illegible] امير المؤمنين [illegible]

قال عبد الله بن عمر [illegible]

[illegible] منذ الآن لا اسمعك الا السائل فقام الرجل فخرج [illegible] الى سعد بن [illegible]

[illegible] الى [illegible]

[illegible] امراة [illegible]

[illegible] انت [illegible]

بالمدينة قال عمرو بن ميمون رأيت عمر بن الخطاب قبل ان يصاب بايام [illegible] على حذيفة بن اليمان

وعثمان بن حنيف وهو يقول لهما اتخافان ان تكونا حملتما الارض ما لا تطيق فقالا انما حملناها

امرا هي له مطيقة وما عليها [illegible] النظر ان تكونا حملتما الارض ما لا تطيق فقالا لا فقال عمر

لئن [illegible] لادعن ارامل العراق لا يحتجن بعدي ابدا الى رجل فما اتت عليه رابعة حتى اصيب [illegible]

[illegible] اذا استعمل عاملا كتب عليه كتابا واشهد عليه رهطا من المسلمين الا يركب برذونا ولا [illegible]

ولا يلبس رقيقا ولا يغلق بابه دون حاجات المسلمين ثم يقول اللهم اشهد [illegible]

[illegible] وقال الاحنف بن قيس قدم على عمر [illegible]

[illegible]

[illegible] عمر رضي الله عنه [illegible]

[illegible] رجل فقال [illegible] فقال [illegible]

[illegible]

عليه فتركت ما امرت به وارتكبت ما نهيت عنه ثم [illegible]

اذهبا اليه فسلا فان كان كذب عليه [illegible]

[illegible] عنه [illegible] فصدق [illegible]

[illegible]

رسول امير [illegible] فلما [illegible] عليا [illegible]

[illegible] عمر [illegible]

[illegible] فقال [illegible] قال [illegible] ركبت ما نهيت عنه وتركت ما امرت به

والله لا [illegible] عقوبة [illegible]

فقال [illegible]

[illegible] في [illegible] يوم [illegible]

شيئا الا آل عمر فاني لا اعلم احدا من آل عمر اصاب من المال غير الصدقة [illegible] فلما ذهب [illegible]

وقال [illegible] الارض فقال يا امير المؤمنين لا استطيع [illegible]

عنقي قال فان رددتك فاي رجل تكون قال فوالله لا يبلغك بعدها الا ما تحب فرده فكان نعم الوالي

عمر رضي الله عنه والله لا [illegible] رجلا اذا رآه الفاجر فرق [illegible]

[illegible]

[illegible] عمر رضي الله عنه في الليلة التي دفن فيها أبو بكر رضي الله عنه فقال إن الله تعالى نهج سبيله وكفانا به

[illegible] الحمد لله الذي ابتلاني بكم وابتلاكم بي وأبقاني بعد صاحبي وأعوذ

بالله أن أزل أو أضل فأعادي لكم وليا أو أوالي لكم عدوا ألا وإن صاحبي [illegible] فعلوا

فأخذ الله بهم [illegible] مضيا [illegible] سبيل الأعلام فلم يزل عن الطريق ولم يجر

السبيل [illegible] اللهم [illegible] سبيله [illegible] صاحبيه

[illegible] سلكت سبيلهما [illegible] اللهم [illegible] الأحداث

[illegible] اللهم [illegible]

اللهم إني [illegible] اللهم إني ضعيف فقوني اللهم [illegible]

[illegible] اللهم لا تكثر لي

من الدنيا فأطغى ولا تقلل لي فأنسى فإن ما قل وكفى خير مما كثر وألهى وقال علي عن [illegible] قوم من أهل العراق

[illegible] فقال [illegible]

[illegible] في البطون

[illegible] في آخرتنا [illegible]

[illegible] مثل [illegible]

[illegible] قال لقوم [illegible] أمرا

فعلوه إذ [illegible] الدنيا [illegible] في هذا الأمر [illegible] أردت [illegible] أضررت

بالآخرة وإن أردت الآخرة أضررت بالدنيا وإذا [illegible] الأمر كذا فأضروا بالفانية [illegible]

[illegible] الرجال [illegible] الكامل [illegible] الكامل [illegible] شيء [illegible] الرأي [illegible] الناس [illegible]

إلى رأيه [illegible] الكامل ذو الرأي [illegible] الرأي [illegible] والنساء ثلاث

امرأة [illegible] على الدهر ولا تعين الدهر على أهلها [illegible] وامرأة [illegible] الولد [illegible]

الثالثة [illegible] الله في رقبة من يشاء [illegible] إذا [illegible] عمر رضي الله عنه [illegible]

بما أهلكت البصرة قال يا أبا الفضل [illegible] يا أمير المؤمنين ما أكلت [illegible] على الساقي قال فخرجت أبكي

[illegible] قال أتقول إن بني فلان خير من بني فلان [illegible] ولا تفضل أحدا [illegible]

يا أمير المؤمنين [illegible] قال [illegible] قلت نعم يا أمير المؤمنين إني في خطبة [illegible] قال [illegible]

[illegible] كما قد علمت [illegible]

في ذلك قلت فلا [illegible] قال ابن عباس كنت عند عمر رضي الله عنه فتنفس نفسا ظننت أن أضلاعه

قد انفرجت فقلت له ما أخرج هذا النفس منك يا أمير المؤمنين إلا هم شديد قال إي والله يا ابن عباس

إني فكرت فلم أدر فيمن أجعل هذا الأمر بعدي ثم قال لعلك ترى صاحبك لها أهلا قلت وما يمنعه من ذلك

مع جهاده وسابقته وقرابته وعلمه قال صدقت ولكنه امرؤ فيه دعابة قلت فأين أنت عن طلحة

قال ذو البأو وبإصبعه المقطوعة قلت فعبد الرحمن قال رجل ضعيف لو صار الأمر إليه لوضع خاتمه في يد امرأته

قلت فالزبير قال شكس لقس يلاطم في النقيع في صاع من بر قلت فسعد بن أبي وقاص قال صاحب

سلاح ومقنب قلت فعثمان قال أوه ثلاثا والله لئن وليها ليحملن بني أبي معيط على رقاب الناس ثم

لتنهض إليه العرب فتقتله ثم قال يا ابن عباس إنه لا يصلح لهذا الأمر إلا حصيف العقدة قليل الغرة لا تأخذه

في الله لومة لائم يكون شديدا من غير عنف لينا من غير ضعف سخيا من غير سرف ممسكا من غير وكف

قال ابن عباس وكانت هذه صفات عمر قال ثم أقبل علي بعد أن سكت هنيهة وقال إن أحراهم إن

وليها أن يحملهم على كتاب ربهم وسنة نبيهم لصاحبك أما إنه إن ولي أمرهم حملهم على المحجة البيضاء والصراط

المستقيم جاء عيينة بن حصن والأقرع بن حابس إلى أبي بكر فقالا يا [خليفة] رسول الله إن عندنا أرضا سبخة ليس

فيها كلأ ولا منفعة إن رأيت أن تعطيناها لعلنا نحرثها ونزرعها ولعل الله أن ينفع بها بعد اليوم فقال

أبو بكر لمن حوله من الناس ما ترون قالوا لا بأس فكتب لهما بها كتابا وأشهد فيه شهودا وعمر ما كان

حاضرا فانطلقا إليه ليشهد في الكتاب فوجداه قائما يهنأ بعيرا فقالا إن خليفة رسول الله صلى الله عليه

وسلم كتب لنا هذا الكتاب وجئناك لتشهد على ما فيه أفتقرأ أم نقرأه عليك قال أعلى الحال التي تريان

إن شئتما فاقرءاه وإن شئتما فانتظرا حتى أفرغ قالا بل نقرأه عليك فلما سمع ما فيه أخذه منهما

ثم تفل عمر فيه فمحاه فتذمرا وقالا له مقالة سيئة فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتالفكما والاسلام
يومئذ ذليل وان الله قد اعز الاسلام فاذهبا فاجهدا جهدكما لا ارعى الله عليكما ان رعيتما فجاءا
الى ابي بكر وهما يتذمران فقالا والله ما ندري انت الامير ام عمر فقال بل هو لو كان شاء . وجاء عمر رضي
الله عنه وهو مغضب حتى وقف على ابي بكر فقال اخبرني عن هذه الارض التي اقطعتها هذين الرجلين
اهي لك خاصة ام هي بين المسلمين عامة فقال بل بين المسلمين عامة فقال ما حملك على ان تخص بها هذين دون
جماعة المسلمين قال استشرت الذين حولي فاشاروا علي بذلك فقال افكل المسلمين اوسعتهم مشورة ورضى فقال
ابو بكر رضي الله عنه فقد كنت قلت لك انك اقوى على هذا مني ولكنك غلبتني وقال عمر رضي الله عنه
في خلافته لئن عشت ان شاء الله لاسيرن في الرعية حولا فاني اعلم ان للناس حوائج تقطع دوني اما عمالهم
فلا يرفعونها الي واما هم فلا يصلون الي فاسير الى الشام فاقيم بها شهرين ثم اسير الى الجزيرة فاقيم بها شهرين
ثم اسير الى الكوفة فاقيم بها شهرين ثم اسير الى البصرة فاقيم بها شهرين والله لنعم الحول هذا وقال اسلم
بعثني عمر رضي الله عنه بابل من ابل الصدقة الى الحمى فوضعت جهازي على ناقة منها فلما اردت ان
اصدرها قال اعرضها علي فعرضتها عليه فراى متاعي على ناقة حسناء فقال لا ام لك عمدت الى ناقة
تغني اهل بيت من المسلمين فهلا ابن لبون بوالا او ناقة شصوصا وقيل لعمر رضي الله عنه ان ههنا رجلا
من الانبار نصرانيا له بصر بالديوان لو اتخذته كاتبا فقال لقد اتخذت اذا بطانة من دون المؤمنين
وقال وقد خطب الناس والذي بعث محمدا بالحق لو ان جملا هلك ضياعا بشط الفرات خشيت ان يسال الله عنه
آل الخطاب قال عبد الرحمن بن زيد بن اسلم يعني بآل الخطاب نفسه ما يعني غيرها وكتب
الى ابي موسى انه لم يزل للناس وجوه يرفعون حوائجهم فاكرم من قبلك من وجوه الناس وبحسب
المسلم الضعيف من بين القوم ان ينصف في الحكم وفي القسم اتى اعرابي عمر رضي الله عنه فقال ان
ناقتي بها نقبا ودبرا فاحملني فقال له والله ما ببعيرك من نقب ولا دبر فقال اقسم بالله ابو حفص عمر
ما مسها من نقب ولا دبر فاغفر له اللهم ان كان فجر فقال عمر اللهم اغفر لي ثم دعاه فحمله جاء رجل الى
عمر رضي الله عنه وكانت بينهما قرابة يساله فزبره واخرجه فكلم فيه فقيل يا امير المؤمنين

يساكت غيرته وما عرضته قال ابنه ما لقي منا الا بد فاعدني اذا القيت كما عليا خلوه ما لقي منا ثم بعث

الف خمسين منه بالبصرة وكان يقول في عماله اللهم اني لم ابعثهم ليأخذوا اموال المسلمين ولا ليضربوا ابشارهم من ظلمه

اميره فلا امرة عليه ومن ذلك بينا عمر رضي الله عنه ذات ليلة يعس سمع صوت امرأة من سطح وهي تقول

تطاول هذا الليل وازور جانبه وليس الى جنبي خليل الاعبه فوالله لولا الله تخشى عواقبه لزعزع من هذا السرير

جوانبه مخافة ربي والحياء يكفني واكرم بعلي ان تنال مراكبه فقال عمر لا حول ولا قوة الا بالله ما صنعت

يا عمر بنساء المدينة ثم جاء فضرب الباب على حفصة ابنته فقالت ما جاء بك في هذه الساعة قال اخبريني كم

تصبر المرأة المغيبة عن بعلها قالت اقصاه اربعة اشهر فلما اصبح كتب الى امرائه في جميع النواحي ان لا تجمر البعوث

وان لا يغيب رجل عن اهله اكثر من اربعة اشهر وعن اسلم قال كنت مع عمر يعس بالمدينة اذ سمع امرأة تقول لابنتها

قومي يا بنية الى ذلك اللبن فامذقيه فقالت اوما علمت ما كان من عزمة امير المؤمنين بالامس قالت وما

هو قالت انه امر مناديا فنادى ان لا يشاب اللبن بالماء قالت فانك بموضع لا يراك امير المؤمنين ولا

منادي امير المؤمنين فقالت لا اطيعه في الملا واعصيه في الخلاء وعمر يسمع ذلك فقال يا اسلم

اعرف الباب ثم مضى في عسسه فلما اصبح قال يا اسلم امض الى الموضع فانظر من القائلة ومن المقول

لها وهل لها من بعل قال اسلم فاتيت الموضع فنظرت فاذا الجارية ايم واذا بنت امها وليس لهما بعل فاخبرته

فجمع عمر ولده وقال هل فيكم من يريد ان يتزوج امرأة فازوجه امرأة صالحة فتاة ولو كان في ابيكم حركة

الى النساء لم يسبقه احد اليها فقال عاصم ابنه انا فبعث الى الجارية فزوجها ابنه عاصما فولدت له بنتا

هي المكناة ام عاصم وهي ام عمر بن عبد العزيز بن مروان حج عمر رضي الله عنه فلما كان بضجنان قال لا اله الا الله

العظيم المعطي ما شاء لمن شاء اذكر واثرا عن ابن الخطاب بهذا الوادي في مدرعة صوف وكان فظا يتعبني

اذا عملت ويضربني اذا قصرت وقد اصبحت اليوم وليس بيني وبين الله احد ثم تمثل لا شيء مما يرى

تبقى بشاشته يبقى الاله ويودي المال والولد لم تغن عن هرمز يوما خزائنه والخلد قد حاولت عاد فما خلدوا

ولا سليمان اذ تجري الرياح له والانس والجن فيما بينها برد اين الملوك التي كانت لعزتها من كل

اوب اليها وافد يفد حوض هنالك مورود بلا كذب لا بد من وروده يوما كما وردوا وامر عمر منذا

بمنز

بنشد قول طرفة فلولا ثلاث هن من عيشة الفتى وجدك لم احفل متى قام عودي فمنهن سبقي العاذلات

بشربة كميت متى ما تعل بالماء تزبد وكري اذا نادى المضاف محنبا كسيد الغضا في الجنب المتورد

وتقصير يوم الدجن والدجن معجب ببهكنة تحت الطراف المعمد فقال والله لولا ثلاث هن من عيشة

الفتى وجدك لم احفل متى قام عودي احمل على جياد في سبيل الله وان اضع وجهي في التراب لله وان اجالس

قوما ينتقون طيب القول كما ينتقى طيب التمر وروى عبد الله بن بريدة قال كان عمر رضي الله عنه [illegible]

[illegible] فيقول ادع لي فلانا لم [illegible] بعد وكان عمر رضي الله عنه كثير المشاورة وكان يشاور في امور المسلمين

حتى المراة قال عمر رضي الله عنه والله ما ادري اخليفة انا ام ملك فان كنت ملكا فقد ورطت

في امر عظيم فقال له قائل يا امير المؤمنين ان بينهما فرقا وانك ان شاء الله على خير قال كيف قلت قال ان الخليفة

لا ياخذ الا حقا ولا يضعه الا في حق وانت بحمد الله كذلك والملك يعسف الناس وياخذ مال هذا فيعطيه هذا

فسكت عمر [illegible] قال كان الرجل لا يزال ياخذ [illegible] فاخذ يوما

منه [illegible] على يده فاذا فيها شيء فقال ان الملق من الكذب [illegible] فقال عمر

[illegible] وقف اعرابي على عمر رضي الله عنه فقال يا ابن الخطاب جزيت الجنة اكس بنياتي

وامهنه اقسم بالله لتفعلنه فقال ان لم افعل يكون ماذا قال اذا ابا حفص لامضينه فقال اذا ذهبت

يكون ماذا قال يكون عنهن حالي لتسالنه يوم تكون الاعطيات جنة والواقف المسؤول بينهنه اما الى نار واما جنة

فبكى عمر ثم قال لغلامه اعطه قميصي هذا لذلك اليوم لا لشعره والله ما املك غيره وسمع عمر رضي الله عنه

صوت بكاء في بيت فدخل وبيده الدرة فمال عليهم ضربا حتى بلغ النائحة فضربها حتى سقط خمارها ثم قال

لغلامه اضرب النائحة ويلك اضربها فانها نائحة لا حرمة لها انها لا تبكي بشجوكم انها تهريق دموعها على

اخذ دراهمكم انها تؤذي امواتكم في قبورهم واحياءكم في دورهم انها تنهى عن الصبر وقد امر الله به وتامر بالجزع

وقد نهى الله عنه ومن كلامه من اتجر في شيء ثلاث مرات فلم يصب فيه فليتحول عنه الى غيره قال عمر ان الاعجاز

في المعيشة اخوف عندي عليكم من العيال انه لم يبق مع الفساد شيء ولا يقل مع الاصلاح شيء وكان عمر يقول

ادبوا الخيل وانتضلوا واقعدوا في الشمس ولا يجاورنكم الخنازير ولا تقعدوا على مائدة يشرب عليها الخمر و[illegible]

عليها الصليب حياكم واقلعه النجم ولا يحل للمؤمن ان يدخل الحمام الا بمؤتزر ولا امرأة الا من

سقم واذا وصفت المرأة محاسن امرأة في غير بيت زوجها فقد هتكت الستر بينها وبين الله وكان يكره ان

يتزيا الرجال بزي النساء وان لا يغير الرجال لحاهم وان يكتفي بلحيته وشاربه كما تحلق المرأة وسمع سائلا

يقول من يعشي السائل فقال عشوا سائلكم ثم جاء الى دار ابل الصدقة يعشيها فسمع صوته مرة اخرى فقال من

هذا السائل الم آمركم ان تعشوه قالوا قد عشيناه فارسل اليه عمر واذا معه جراب مملوء خبزا فقال انك لست

سائلا انما انت تاجر تشتري لاهلك فاخذ بطرف الجراب فنثره بين يدي الابل ونظر الى شاب فنكس راسه خشوعا

فقال يا هذا ارفع راسك فان الخشوع لا يزيد على ما في القلب فمن اظهر للخلق خشوعا فوق ما في قلبه فانما اظهر نفاقا

ومن كلامه احبكم الينا ما لم نركم احسنكم اسما فاذا رأيناكم فاحبكم الينا احسنكم اخلاقا فاذا بلوناكم فاحبكم

الينا اعظمكم امانة واصدقكم حديثا وكان يقول لا تنظروا الى صلاة امرئ ولا صيامه ولكن انظروا الى عقله

وصدقه ومن كلامه ان العبد اذا تواضع لله رفع الله حكمته وقال انتعش نعشك الله فهو في نفسه صغير وفي اعين

الناس عظيم واذا تكبر وعتا وهصه الله الى الارض وقال اخسأ اخسأك الله فهو في نفسه عظيم وفي اعين الناس

حقير حتى يكون عندهم احقر من الخنزير وقال لا تتعلم العلم لثلاث ولا تتركه لثلاث لا تتعلمه لتماري به

ولا لتباهي به ولا لترائي به ولا تتركه حياء من طلبه ولا زهادة فيه ولا رضا بالجهل منه وقال تعلموا انسابكم

تصلوا ارحامكم وقال اني لا اخاف عليكم احد الرجلين مؤمنا قد تبين ايمانه وكافرا قد تبين كفره ولكني اخاف

عليكم منافقا يتعوذ بالايمان ويعمل بغيره ومن كلامه ان الرجف من كثرة الزنا وان قحوط المطر من قضاة السوء

وائمة الجور وقال في النساء استعينوا عليهن بالعري فان احداهن اذا كثرت ثيابها وحسنت زينتها اعجبها

الخروج ومن كلامه ان المنية السحر وان الطاغوت الشيطان وان الجبن والشجاعة غرائز تكون في الرجال يقاتل الشجاع

عمن لا يعرف ويفر الجبان عن امه وان كرم الرجل دينه وحسب الرجل خلقه وان كان فارسيا او نبطيا وقال تعلموا

العربية فانها تزيد في العقل وتزيد في المروءة وقال ما يمنعكم اذا رأيتم السفيه يخرق اعراض الناس ان

تعربوا عليه قالوا نخاف لسانه قال ذلك ادنى ان لا تكونوا شهداء ورأى رجلا عظيم البطن فقال ما هذا

فقال بركة من الله قال بل عذاب من الله وقال اذا رزقت مودة من اخيك فتشبث بها ما استطعت

يقوم

لقوم يحصدون الزرع ان الله جعل الاخلاق بينكم [illegible] فلا تعودوا [illegible] وقال ما ظهرت قط نعمة

على احد الا وجد لها حاسد ولو ان الامر كان اقوم من قدح لوجدت له غامزا وقال اياكم والبغي فانه البغي

وقال يعجبني [illegible] من الرجل [illegible] فصيح اللسان وانه يكون في الرجل [illegible]

[illegible] فوق [illegible] وقال [illegible] ان يؤذي جليسه [illegible]

ويعيب الناس بما ياتي مثله ويظهر لهم ما يخفي عليه نفسه وقال احترسوا من الناس بسوء الظن وقال لا يعجبكم

لا يعجبكم من الرجل طنطنته ولكن من ادى الامانة وكف عن اعراض الناس فهو الرجل وقال انا [illegible]

[illegible] وقال ان [illegible] فقيل [illegible] رجل [illegible] عند عمر رضي الله عنه

فقال له [illegible] في السفر [illegible] وقال لان اموت

بين شعبتي رحلي [illegible] احب الي من ان اموت غازيا وقال

عمر رضي الله عنه [illegible] العامري [illegible]

[illegible] بالدرة [illegible]

[illegible] فانه [illegible]

وقال من [illegible] يقول الرب [illegible]

[illegible] فهو في النار [illegible] فقيل يا امير المؤمنين [illegible]

[illegible] اربع عشرة [illegible]

[illegible] وعشرين [illegible] لاربعين وكتب الى ابي موسى وهو بالبصرة

بلغني انك تاذن للناس الجم الغفير فاذا جاءك كتابي هذا فاذن لاهل الشرف واهل القرآن والتقوى والدين

فاذا اخذوا مجالسهم فاذن للعامة ولا تؤخر عمل اليوم لغد فتداركك الاعمال فتضيع [illegible]

فان للناس نفرة [illegible] ودنيا مؤثرة وضغائن محمولة [illegible]

[illegible] والغبطة [illegible] الى الندامة [illegible]

في الناس الا [illegible] على [illegible]

لو عند الاثم الملتزم ارجع فقال الاسلم لكم في بيت بخطابا فصل خطك اذا احضر القضا فعليك بالبينات العدول
والايمان القاطعة ثم ادن الضعيف حتى ينبسط لسانه ويجترئ قلبه وتعاهد الغريب فانه اذا طال حبسه ترك
حاجته وانصرف الى اهله، وادرئي الصلح ما لم يبين لك القضاء، والسلام عليك. وكان يعجل حد الاقضا
لا يبرا ان سبعا لعمر فقد مر الى ان جاء ابن جبير خصم له فجعل في اثناء الكلام يقول يا امير المؤمنين اقض
القضاء بيني وبينه كما فصل محمد الجزء فرفع عمر يده الى يده حتى خفت على نفسي فصنت عليه فكتب
الى عماله انا جيدا ... فاسها من الرسا ثم لم اقبل الشهادة فيما بعد ولا الغيرة وكان عمر يقول اكتبوا
عن الزاهدين في الدنيا ما يقولون فان الله عز وجل وكل بهم ملائكة واضعة ايديهم على افواههم فلا يتكلمون
الا بما هياه الله لهم وروى ابو جعفر الطبري في تاريخه كان عمر يقول جردوا القرآن ولا تفسروه واقلوا
الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا شريككم قلت معناه لا تكتبوا في المصحف مع القرآن تفسيره
وشرح غريبه ولا تكثروا من الحديث الا ما اجتمعتم على صحته وقت التحمل ووقت الاداء ولا بد من ذلك
... فلا ... الراوي بعلته ... ولم يجز رواية ما لا يعتمد على صحته قال ابو جعفر وكان اذا اراد
عمر ان ينهى الناس عن شيء تقدم الى اهله فقال اني نهيت الناس عن كذا وكذا وان الناس ينظرون اليكم نظر الطير
الى اللحم فايم الله لا اجد احدا من اهلي فعله الا اضعفت له العقوبة قال ابو جعفر وكان عمر رضي الله عنه شديدا
على اهل الريب وفي حق الله حتى يستخرجه ولينا سهلا فيما يلزمه حتى يؤديه وبالضعيف رحيما وروى زيد بن اسلم
عن ابيه ان نفرا من المسلمين كلموا عبد الرحمن بن عوف فقالوا كلم لنا عمر بن الخطاب فانه قد والله اخشانا حتى
ما نستطيع ان نديم اليه ابصارنا فذكر عبد الرحمن له ذلك فقال او قد قالوا ذلك والله لقد لنت لهم
حتى تخوفت الله في ذلك ولقد اشتددت عليهم حتى خشيت الله في امرهم وايم الله لانا اشد فرقا منهم لي
وروي ان رجلا من سعد ان عمر رضي الله عنه اتى بمال فجعل يقسم بين الناس فازدحموا عليه فاقبل سعد بن ابي
وقاص يزاحم الناس حتى خلص اليه فعلاه بالدرة فقال انك اقبلت لا تهاب سلطان الله في الارض
فاحببت ان اعلمك ان سلطان الله لا يهابك قالت الشفاء ابنة عبد الله ورأت فتيانا من
النساك يقصدون في المشي ويتكلمون رويدا ما هؤلاء فقيل نساك فقالت كان عمر بن الخطاب هو

الناسك

الناس [illegible] كلامه اذا تكلم اسمع واذا مشى اسرع واذا ضرب اوجع ورأى عمر رضي الله عنه رجلا [illegible] فقال

ارفع [illegible] لا تمت علينا ديننا اماتك الله ومن كلامه القوة في العمل ان لا تؤخر عمل

اليوم لغد والامانة ان لا تخالف سريرتك علانيتك والتقوى بالتوقي ومن يتق الله يقه وقال عمر رضي الله عنه

كنا نعد المقرض بخيلا انما كانت المواساة اتى بعض الصحابة عمر رضي الله عنه فقالوا يا امير المؤمنين كثرت علينا عيالنا واشتدت

مؤنتنا فزدنا في اعطياتنا فقال فعلتموها جمعتم بين الضرائر واتخذتم الخدم من مال الله اما لوددت انى

واياكم في سفينتين في لجة البحر تذهب بنا شرقا وغربا فلن يعجز الناس ان يولوا رجلا منهم فان استقام

اتبعوه وان جنف قتلوه فقال طلحة وما عليك لو قلت وان تعوج عزلوه فقال لا القتل انكل لمن بعده احفظوا عني

قريش ان [illegible] الا على [illegible] ولتحكم عنه العقب [illegible] وروي ان الاحنف

قال لي عبد الله بن [illegible] الناس فقال عمر [illegible] فقال من انت فقال عبد الله بن عمير

ابوك استشهد يوم حنين فقال يا يرفأ اعطه ستمائة دينار فاعطاه ستمائة فلم يقبلها ورجع الى عمر

فاخبره فقال يا يرفأ اعطه ستة حلل فاعطاه فلبس الحلة التي كساه عمر ورمى [illegible] فقال له

خذها [illegible] وروى اياس بن سلمة عن ابيه قال مر عمر في

السوق ومعه الدرة فخفقني خفقة فاصاب طرف ثوبي فقال أمط عن الطريق فلما كان في العام

المقبل لقيني فقال يا سلمة اتريد الحج قلت نعم فاخذ بيدي فانطلق بي الى منزله فاعطاني ستمائة درهم

وقال استعن بها على حجك واعلم انها بالخفقة التي خفقتك قلت يا امير المؤمنين ما ذكرتها قال و

انا ما نسيتها خطب عمر رضي الله عنه فقال ايها الرعية ان لنا عليكم حقا النصيحة بالغيب والمعاونة

على الخير انه ليس من حلم احب الى الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه وليس جهل ابغض الى الله

ولا اعم ضررا من جهل امام وخرقه انه من يأخذ بالعافية ممن بين ظهرانيه يرزقه الله

العافية من فوقه وروى المغيرة بن سويد قال خرجنا مع عمر في حجة حجها فقرأ بنا في الفجر الم تر كيف

فعل ربك باصحاب الفيل ولايلاف قريش فلما فرغ رأى الناس يبادرون الى مسجد هناك فقال ما بالهم

قالوا مسجد صلى فيه النبي صلى الله عليه وسلم فالناس يبادرون اليه فناداهم فقال هلك اهل الكتاب

فقال لا تتخذوا الا ثاري بعد ابنيهم بها من عرضت له صلوة في المسجد فليصل ومن لم تعرض له صلوة فليمض وقال
رجل من المسلمين الى عمر فقال انا لما فتحنا المداين اصبنا كتابا فيه علم من علوم الفرس وكلام معجب فدعا بالدرة
فجعل يضربه بها ثم قرا نحن نقص عليك احسن القصص ويقول ويلك اقصص احسن من كتاب الله انما هلك من كان قبلكم
لانهم اقبلوا على كتب علمائهم واساقفتهم وتركوا التورية والانجيل حتى درسا وذهب ما فيهما من العلم
ودخل رجل على عمر رضي الله عنه فقال ان صبيغا التميمي لقيناه يا امير المومنين فجعل يسالنا عن تفسير حروف
من القرآن فقال اللهم امكني منه فبينا عمر يوما جالس يغدي الناس اذ جاءه الصبيغ وعليه ثياب وعمامة
فتقدم فاكل حتى اذا فرغ قال يا امير المومنين ما معنى قوله والذاريات ذروا فالحاملات وقرا فقال عمر
انت هو فقام اليه فحسر عن ذراعيه فلم يزل يجلده حتى سقطت عمامته فاذا له ضفيرتان فقال والذي
نفس عمر بيده لو وجدتك محلوقا لضربت راسك ثم امر به فجعل في بيت ثم كان يخرجه كل يوم فيضربه
مائة فاذا برئ اخرجه فضربه مائة اخرى ثم حمله على قتب وسيره الى البصرة وكتب الى ابي موسى يحرم
عليه الناس مجالسته وان يقوم في الناس خطيبا ثم يقول ان صبيغا ابتغى العلم فاخطاه فلم يزل وضيعا في
قومه وعند الناس حتى هلك وقد كان من قبل سيد قومه وقال عمر على المنبر الا ان اصحاب الراي اعداء السنن
اعيتهم الاحاديث ان يحفظوها فافتوا بارائهم فضلوا واضلوا الا وانا نقتدي ولا نبتدي ونتبع
ولا نبتدع انه ما ضل من تمسك بالاثر وروى الليث بن سعد ان عمر رضي الله عنه افتقد امرا فوجد فتى ملقى
على وجه الطريق فسال عن امره واجتهد فلم يقف له على خبر فشق عليه فكان يدعو ويقول اللهم اظفرني بقاتله
حتى اذا كان راس الحول او قريبا من ذلك وجد طفلا مولودا ملقى في موضع ذلك القتيل فاتي به عمر فقال ظفرت
بدم القتيل ان شاء الله فدفع الطفل الى امراة وقال لها قومي بشانه وخذي منا نفقته وانظري من ياخذه
منك فاذا وجدت امراة تقبله وتضمه الى صدرها فاعلميني بمكانها فلما شب الصبي جاءت جارية فقالت
للمراة ان سيدتي بعثتني اليك لتبعثي اليها بهذا الصبي فتراه وترده اليك قالت نعم اذهبي به اليها
وانا معك فذهبت بالصبي حتى دخلت على امراة شابة فجعلت تقبله وتفديه وتضمه اليها فاذا هي
شيخ من الانصار من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاءت المراة فاخبرت عمر فاشتمل على سيفه واقبل

الى

الى منزلها فوجد رجلا متكئا على الباب فقال له ما الذي تقيم ههنا فقال ابنتك في ما عرف الناس كمن الله عنده
ابنها مع حسنها ودينها وصباحتها والعفاف بدينها فقال عمر اني احب ان ادخل اليها فاذن له فرغبته
في منزله فدخل الشيخ ثم خرج فقال ادخل يا امير المؤمنين فدخل وامرها ان تخرج كل من في الدار الا اياها ثم سالها
عن الصبي فلجلجت فقال لتصدقني ثم انتضى السيف فقالت على رسلك يا امير المؤمنين هو والله لصدقنك
عجوزا كانت تدخل علي فاتخذتها اما وكانت تقوم في امري بما تقوم به الوالدة وكانت لها منزلة البنت
فلبثت كذلك حينا ثم قالت انه قد عرض لي سفر ولي بنت اخوف عليها الضيعة هاهنا وانا احب ان اضمها اليك
حتى ارجع من سفري ثم عمدت الى ابن لها امرد فهياته وزينته كما تزين الجارية واتتني به فلا اشك انه جارية
فكان يرى مني ما ترى المراة فاستغفلني يوما وانا نائمة فما شعرت به حتى علاني وخالطني فمددت يدي الى شفرة
كانت عندي فقتلته ثم امرت به فالقي حيث رايت فاشتملت منه على هذا الصبي فلما وضعته القيته في موضع
ابيه والله خبير على ما اعلمتك فقال عمر رضي الله عنه صدقت بارك الله فيك ثم اوصاها ودعا لها وخرج
وروى اسمعيل بن خالد قال قيل لعثمان الا تكون مثل عمر قال لا استطيع ان اكون مثل لقمان الحكيم وذكرت
عائشة عمر فقالت كان والله احوذيا نسيج وحده قد اعد للامور اقرانها جاء عبد الله بن سلام بعد ما صلى
الناس على عمر فقال ان كنتم سبقتموني بالصلوة فلن تسبقوني بالثناء عليه ثم قال نعم اخو الاسلام كنت
يا عمر جوادا بالحق بخيلا بالباطل ترضى حين الرضا وتسخط حين السخط لم تكن مداحا ولا مغتابا طيب الطرف
عفيف الطرف وذكر ابو جعفر الطبري في تاريخه بعض خطب عمر فمنها خطبة خطبها حين ولي
الخلافة وهي بعد حمد الله والثناء عليه وعلى رسوله ايها الناس اني وليت عليكم ولولا رجائي ان اكون
خيركم لكم واقواكم عليكم واشدكم استضلاعا بما ينوب من مهم اموركم ما توليت ذلك منكم ولكفى عمر مهما محزنا
انتظار موافقة الحساب باخذ حقوقكم كيف آخذها ووضعها اين اضعها وبالمسير فيكم كيف اسير
فربي المستعان فان عمر لم يصبح يثق بقوة ولا حيلة ان لم يتداركه الله برحمته وعونه ايها الناس
ان الله قد ولاني امركم وقد علمت انفع ما بحضرتكم لكم واسال الله ان يعينني عليه وان يحرسني عنده كما حرسني
عند غيره وان يلهمني العدل في قسمكم كالذي امر به فاني امرؤ مسلم وعبد ضعيف الا ما اعان الله

ولن يغير الذي وليت من خلافتكم من خلقي شيئا ان شا الله انما العظمة لله وليس للعباد منها شي فلا يقولن
احدكم ان عمر تغير منذ ولي اعقل الحق من نفسي واتقدم وابين لكم امري فايما رجل كانت له حاجة
او ظلم مظلمة او عتب علينا في خلق فليوذني فانما انا رجل منكم فعليكم بتقوى الله في سركم وعلانيتكم وحرماتكم
واعراضكم واعطوا الحق من انفسكم ولا يحمل بعضكم بعضا على ان تحاكموا الي فانه ليس بيني وبين احد
هوادة وانا حبيب الي صلاحكم عزيز علي عنتكم وانتم اناس عامتكم حضر في بلاد الله واهل بلد لا زرع فيه
ولا ضرع الا ما جاء الله به اليه وان الله عز وجل قد وعدكم كرامة كبيرة وانا مسول عن امانتي وما انا فيه
ومطلع على ما بحضرتي بنفسي ان شا الله لا اكله الى احد ولا استطيع ما بعد منه الا بالامنا واهل النصح منكم للعامة
ولست اجعل امانتي الى احد سواهم ان شا الله وخطب عمر رضي الله عنه مرة اخرى فقال بعد حمد الله والصلوة على
رسوله ايها الناس ان بعض الطمع فقر وان بعض الياس غنى وانكم تجمعون ما لا تاكلون وتاملون ما لا تدركون
وانتم موجلون في دار غرور وقد كنتم على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم توخذون بالوحي فمن اسر شيا
اخذ بسريرته ومن اعلن شيا اخذ بعلانيته فاظهروا لنا احسن اخلاقكم والله اعلم بالسراير فانه من
اظهر لنا قبيحا وزعم ان سريرته حسنة لم نصدقه ومن اظهر لنا علانية حسنة ظننا به حسنا واعلموا ان بعض الشح
شعبة من النفاق فانفقوا خيرا لانفسكم ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون ايها الناس اطيبوا
مثواكم واصلحوا اموركم واتقوا الله ربكم ولا تلبسوا نساكم القباطي فانه ان لا يشف فانه يصف
ايها الناس اني والله لوددت ان انجو كفافا لا لي ولا علي واني لارجو ان عمرت فيكم يسيرا او كثيرا
ان اعمل فيكم بالحق ان شا الله وان لا يبقى احد من المسلمين وان كان في بيته الا اتاه حقه ونصيبه من
مال الله وان لم يعمل اليه نفسه ولم ينصب اليه بدنه فاصلحوا اموالكم التي رزقكم الله فلقليل في رفق خير من
كثير في عنف واعلموا ان القتل حتف من الحتوف يصيب البر والفاجر والشهيد من احتسب نفسه
واذا اراد احدكم بعيرا فليعمد الى الطويل العظيم فليضربه بعصاه فان وجده حديد الفواد فليشتره
وخطب عمر مرة اخرى فقال ان الله سبحانه وبحمده قد استوجب عليكم الشكر واتخذ عليكم الحجج
فيما اتاكم من كرامة الدنيا والاخرة من غير مسالة منكم ولا رغبة منكم فيه اليه فخلقكم تبارك

حتى حيا تكونوا ... البعث ... وكان قادرا ان يجعلكم لا يحصون خلقه عليه فجعل لكم علامة خلقه ولم

يجعلكم شيئا ... وسخر لكم ما في السموات وما في الارض واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة وحملكم في البر والبحر

ورزقكم من الطيبات لعلكم تشكرون وجعل لكم سمعا وابصارا وافئدة ونعم الله عليكم ... بني آدم ومنها ما خص

بها اهل ... منها ما ... النعم ... اصحابها ... دنياكم ... النعيم ... وصلت الى

اجزاء فانت الا ... واصل اليه منها ... من الناس ... العظيم ... وقد ... حقها الا ... الا

باسعد ... فانتم ... الارض ... الا ... الله ... الا

امة ... الاسلام ... يستحقوه ... مع ... عليهم الا

... ينظرون ... في كل يوم ويبيت ... فليس

... الله ... العيش واستفاضة المال

ومنابع ... النعم باذن الله ... الجليلة العامة التي ... على احسن ... كان

الاسلام ... العظام ... بالله ... واتمها

المجتهدين مع هذه النعم التي لا تحصى عددها ولا ... قدرها ولا تستطاع ... حقها الا بعون الله ورحمته

... فان الله الذي ... ما ... الطاعة والمسارعة الى مرضاته واذكروا ...

بلاء الله عندكم واستتموا نعم الله عليكم ... فان الله عز وجل قال لموسى عليه السلام اخرج

قومك من الظلمات الى النور وذكرهم بايام الله وقال لمحمد صلى الله عليه وسلم واذكروا اذ انتم قليل مستضعفون

في الارض فكنتم اذ كنتم مستضعفين محرومين من خير الدنيا على شعبة من الحق تؤمنون بها وتنتحلون اليها

مع المعرفة بالله وبدينه وترجون الخير فيما بعد الموت وذلك فانكم كنتم اشد الناس معيشة واعظم

الناس بالله جهالة ... الذي ... في دنياكم ... التي

اليها ... المنقلب وانتم ... المعيشة على ما كنتم عليه ... على نصيبكم منه ...

... لكم فضيلة الدنيا وكرامة الآخرة ... ذلك منكم فاذكركم الله ...

... قلوبكم الا ما عرفتم حق الله ... على طاعته ... مع ...

وابتغيتهم وجلا منهم يطلبها فانه لا ينبغي ان يسلب للنبوة منه كفوا نهما فعال التكرار [illegible]

للزيادة [illegible] في امركم [illegible] وروى ابو عبيدة معمر بن المثنى في كتاب [illegible]

[illegible] ربيعة الباهلي [illegible] النعمان بن مقرن ان في [illegible] العرب [illegible]

[illegible] في الطلب [illegible]

[illegible] فضحها [illegible] قال كان عمر [illegible]

وروى ان [illegible] في هذا [illegible] قدم عمرو بن معديكرب والاشعث بن قيس [illegible] على عمر

[illegible] فقال [illegible] يوم الخميس قال [illegible] المنبر [illegible]

ثم كانت الجمعة ثم غدونا عليك اليوم [illegible] فقال [illegible] عمرو

بن معديكرب يا [illegible] هذا الاشعث [illegible] المرة البعيدة القعرة [illegible]

واحدا [illegible] فقال عمر للاشعث [illegible]

في وجهه [illegible] فقال الاشعث يا امير المؤمنين تركت الناس خلفي [illegible]

[illegible] فما رايا منك الا من [illegible]

فقال ما منعك ان تقول لي ما قال صاحبك [illegible] قال ما رايت منه وجهك قال لقد [illegible]

اما انك لو قلت مثل الذي قال [illegible]

[illegible] لو سلمت لكم [illegible] عليكم امورکم [illegible]

[illegible] الهرمزان [illegible]

الا [illegible] وحمل الى عمر [illegible] المسلمين منهم الاحنف بن قيس وانس بن مالك

فادخلوه المدينة في هيئته وعليه تاج الذهب وكسوته فوجدوا عمر نائما في جانب المسجد فجلسوا

عنده ينتظرون انتباهه فقال الهرمزان واين عمر قالوا هو ذا قال واين حراسه وحجابه قالوا

لا حارس له ولا حاجب قال فينبغي ان يكون نبيا قالوا انه يعمل عمل الانبياء واستيقظ عمر فقال

الهرمزان قالوا نعم قال لا اكلمه حتى لا يبقى منه حليته شيء فرموا بالحلية والبسوه ثوبا صفيقا

فقال

فقال عمر [illegible] صالح المسلمين مرة ثم ثلث فقال يا عمر انا داكم في [illegible]

ان لم [illegible] الله [illegible] عليكم فقال ما عذرك في انك [illegible] فاني [illegible]

[illegible] فلما [illegible] ما [illegible] وجعلت بيده [illegible] والى [illegible] فقال

[illegible] فقال ما [illegible] عليه [illegible]

[illegible] عليه [illegible] فلم اكن فقال الناس صدق يا امير المؤمنين [illegible]

[illegible] والله [illegible] في [illegible] الا [illegible] فقلت [illegible]

[illegible] عليك [illegible] المسلمين [illegible] الناس [illegible] المهاجرين وقال تخدعني والله لا تخدعني

[illegible] بعث عمر عمير بن سعد الانصاري عاملا على حمص فلبث حولا [illegible]

ثم كتب [illegible] الى [illegible] المسلمين [illegible] زاده و تقصعه

[illegible] من [illegible] المدينة وقد [illegible] وجهه [illegible] على

على عمر فسلم فقال [illegible] البلاد [illegible]

فقال [illegible] قال [illegible] منها الا [illegible]

و [illegible] قال [illegible]

[illegible] فقال نعم لم يكن لي دابة [illegible] في [illegible]

[illegible] المسلمين [illegible] قال عمير اتق الله يا عمر [illegible] الاخيرا قد نهاك الله عن الغيبة وقد [illegible]

[illegible] فاذا صنعت في [illegible] قال [illegible] سبحان الله قال اما [illegible] اعلم [illegible]

[illegible] في مواضعه [illegible] قال [illegible]

لما فقال [illegible] فقال ان [illegible] شيئا [illegible] لا [illegible] والله ما كنت اسلم بل لم اسلم [illegible]

[illegible] انصرف [illegible] في الانصراف [illegible]

[illegible] المدينة [illegible] عمر [illegible] ثم بعث رجلا يقال له الحارث فقال انطلق الى عمير بن سعد [illegible]

[illegible] فان رأيت اثر شيء فاقبل به وان رأيت حالا شديدة فادفع اليه هذه المائة [illegible] فانطلق

فلبست موضع [illegible] فيطلع على [illegible] الى جانب حائط فلم يلتفت اليه فقال له عمر رحمك الله فقال [illegible]

[illegible] من المدينة قال كيف تركت امير المؤمنين قال صالحا قال كيف تركت المسلمين قال صالحين قال السلام عليهم

[illegible] وقال [illegible] على [illegible] فقال [illegible] عمر [illegible] الا على [illegible]

[illegible] ايام [illegible] الا قرية [illegible] كانوا [illegible] كل [illegible] فقال عمر [illegible]

[illegible] ان [illegible] فاحسن [illegible] الى [illegible] فقال [illegible] يا امير المؤمنين

[illegible] فقالت المراة [illegible] فقال [illegible]

[illegible] ثم خرج [illegible] الشهداء [illegible] الحارث

[illegible] فقال رحمه الله ثم لم يلبث ان هلك فعظم هلاكه على عمر وخرج مع [illegible] من اصحابه ماشيا الى بقيع

الغرقد فقال لهم [illegible] تمنوا فتمنى كل واحد منهم شيئا [illegible] الى عمر فقال وددت

ان لي رجالا مثل عمير بن سعد استعين بهم على اعمال المسلمين ومن كلام عمر اياكم وهذه المجازر فان لها ضراوة كضراوة

الخمر وقال اياكم والراحة فانها غفلة وقال السمن [illegible] وقال لا تسكنوا نساءكم الغرف ولا تعلموهن الكتابة و

استعينوا عليهن بالعري وعودوهن قول لا فان نعم تجرئهن على المسألة وقال واني [illegible] الناس في كل شيء حتى

في عقله فاذا رايته يتعفف على [illegible] ويحمي من مطعمه ومشربه عرفت ذلك في عقله وما سألني

رجل شيئا قط الا تبين لي عقله فيه ذلك وقال ان للناس حدودا ومنازل فانزلوا كل رجل منزلته وضعوا

كل انسان في حده واحملوا كل امرئ على قدره وقال اعتبروا عزيمة الرجل بحميته وعقله بمتاع بيته [illegible]

ابو عثمان [illegible] ليس [illegible] ان يكون [illegible] وقال من يئس من شيء استغنى

عنه وهو المؤمن استغنى عن الناس وقال لا يقيم امر الله الا من لا يصانع ولا يضارع ولا يتبع المطامع

وقال لا [illegible] فاني لم ار شيئا اقعد [illegible] من ضعف [illegible] ووعظ رجلا فقال لا يلهك الناس

عن نفسك فان الامر اليك دونهم ولا تقطع النهار سادرا فانه محفوظ عليك واذا اسات فاحسن فاني

لم ار شيئا اشد طلبا ولا اسرع ادراكا من حسنة حديثة لذنب قديم وقال [illegible] فلتات [illegible] اكثروا

[illegible] وقال كل عمل كرهت من اجله

الموت

[illegible] ات وقال لا تقلم [illegible] فانه كريم [illegible] [illegible] والذنوب [illegible]

السيف [illegible] بغضاب [illegible] على العرق وساعده فقال [illegible] [illegible] وقال [illegible]
الشدة [illegible] الصعبة [illegible] عليكم قدري وقال [illegible] فانه [illegible] اكثر [illegible]
وقال [illegible] [illegible] واعلم [illegible] بعد [illegible] والحلم [illegible] بالسلام [illegible]
[illegible] وقال [illegible] [illegible] وقال [illegible]
[illegible] فلم [illegible] به الناس وذكر [illegible]
في كتاب مقاتل الفرسان ان سعد بن ابي وقاص [illegible] عمرو بن معديكرب بعد فتح القادسية [illegible]
كيف [illegible] فقال يا امير المؤمنين [illegible] اعرابي [illegible] اسد
[illegible] وكان [illegible]
فقال عمر [illegible] ابت [illegible]
[illegible] فقال [illegible] قال [illegible]
[illegible] فقال [illegible]
[illegible] قال [illegible] قال [illegible]
[illegible] فقال [illegible] عنها [illegible]
كما قال الشاعر [illegible]
[illegible]
قال سل عما شئت منه قال الرمح قال اخوك وربما خانك قال النبل قال منايا تخطئ وتصيب قال الترس
قال ذاك المجن وعليه تدور الدوائر قال الدرع قال مشغلة للراكب متعبة للراجل وانها لحصن حصين قال
قال هناك قارعتك [illegible] قال بل امك قال [illegible] والحمى اضرعتني لك [illegible] سليمان بن [illegible]
[illegible] فكان لا يعقل [illegible] الا [illegible] عمرو بن معديكرب [illegible] طليحة [illegible]
[illegible] قال عمر [illegible] فقال [illegible]
[illegible] الى عمر فكتب اليه اما بعد يا ابن [illegible] ولقد بلغني ان [illegible]

... اسفا ... واقسم بالله ليوضعن بين اذنيك الاعلى حتى يخرج من فمك وكتب

الى ... قال ابو جعفر محمد بن جرير الطبري في التاريخ سعى عبد الرحمن بن ابي بكر ...

... قال ... فقال اما جعلت

... فاذا هو على رمال سرير ليس فيه شي فقلت لبيك قال ...

... قال ... قال فوضع الدرة ثم ...

... قال ابو جعفر ... وقال ...

... وذكروا انه حرم المتعة في ... قال ابو جعفر ... حلال لم يحرمها رسول الله صلى الله عليه وسلم

... وقال ايها الناس اذا اعتمرتم في اشهر الحج رايتموها مجزئة من حجكم ...

... وذكروا انه حرم متعة النساء ...

... قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم احلها في زمان ضرورة ثم رجع

الناس الى السعة ثم لم اعلم احدا من المسلمين عاد اليها ولا عمل بها فالان من شاء نكح بقبضة ...

... بطلاق وقد اصبت قال وذكروا انه ... الطين ...

قال ... الا ... قال ... وشدة النهم ...

... وقال وانا زميل محمد صلى الله عليه وسلم في غزاة قرقرة الكدر

... واسوق

... ولولا ذلك

... قال ابو جعفر ... اذا حدث بهذا الحديث ... قال

... بالرجل ... فقال ... ثم ...

قال ... واجعلوا الراس ... واصلحوا ... قبل ان ... واكتب الى خالد بن الوليد انه بلغني انك دخلت حماما بالشام و

ان من بها من الاعاجم اعدوا لك دلوكا عجن بخمر واني اظنكم ال المغيرة ذرء النار ...

ذرء النار

[illegible] الى رفقة اليمن فقال عامر الاولاة تقدمت [illegible] مع كلام [illegible] من اهل

[illegible] فانه لا يصلح [illegible] فقال [illegible] الموعظة ما كنت [illegible] ابن

ناجية فلقيت [illegible] الا على نصف [illegible] ودار جارية [illegible] الامر

فقالوا الا فلان فضربها بالدرة ضربات [illegible] بالدواسر وسمع [illegible]

الوقت فقال [illegible] اعيذكم من الضيعة [illegible] الا وعدوا قال [illegible]

اموالكم واولادكم فتنة وقال يا ابا [illegible] احدكم [illegible] ساقة [illegible] امرأة [illegible]

وتحدث اليه [illegible] بالحبة [illegible] على [illegible] قال ابن قتيبة [illegible]

[illegible] عليكم ان [illegible] للسلم [illegible] عند اسد [illegible]

[illegible] فقال [illegible] على [illegible] وكيف [illegible] [illegible]

[illegible] في حديثه لا تنظروا الى صلوة الرجل وصيامه

ولكن من اذا حدث صدق واذا ائتمن ادى واذا اشفى ورع وخطب الناس فقال ايها الناس لينكح الرجل

منكم لمته من النساء ولتنكح المرأة لمتها من الرجال وفي حديثه انه استعمل رجلا على اليمن فوفد اليه وعليه حلة

مشهرة وهو مرجل دهين فقال [illegible] ثم [illegible]

عن ولايته ثم [illegible] فرده على عمله ووفد اليه بعد ذلك [illegible] الشعث [illegible] الملابس فقال لا

كل هذا ان عاملنا ليس بالشعث ولا [illegible] كلوا واشربوا وادهنوا انكم لتعلمون الذي اكره من امركم

وقال تعلموا السنة والفرائض واللحن كما تعلمون القرآن ومر على راع فقال يا راعي [illegible]

فانك راع وكل راع مسؤول وفي حديثه ان من الناس من يقاتل رياء وسمعة ومنهم من يقاتل وهو يريد

الدنيا ومنهم من [illegible] القتال فلم يجد بدا ومنهم من يقاتل صابرا محتسبا اولئك الشهداء وفي حديثه انه

ارسل الى ابي عبيدة رسولا فقال له حين رجع كيف رأيت ابا عبيدة قال رأيت [illegible]

[illegible] ثم ارسل اليه وقال للرسول حين قدم كيف رأيته قال [illegible] فقال رحم الله ابا عبيدة بسطنا

له فبسط وقبضنا فقبض وفي حديثه انه رأى في المنام فسئل عن حاله فقال [illegible]

... بحيا وفي حديث ... المشي ان ... نعوذ بالله من الارض ... قالوا كان عليه
غليظا كان ... فقال لي ... ذلك من ... شيئا ... قال ...
... معناه الا ... الى الطين ... منها ...
... وفي حديث ... قبل ان يكون ... ثم يكون حطاما وفي حديث
... وفي حديث ان ... مولى عثمان قال ... مع مولاي عمر ...
... عثمان وابن عمر ... انا وابن الزبير في ... معا ...
... على ان ... كذلك لا ... فقال لرباح بن المغترف ...
... فلم يجد ... شيئا حتى اذا كان في وجه السحر ...
... وفي حديث انه كتب ... الى بعض عماله ... ولا تحبس
الناس ... فان الرجل ... عليها شديد ... فاذا ... الرجل ... فلا تحتم
... ولا ... الصدقة ... واذا وجب على الرجل ... يجدها في ابله ...
تلك السن ... في ابله ... انظر ... فتنكب ... فانها ...
حديث ... كان يلتقط الذي ... الطريق والنكت ... وقال ليأكل ...
... وفي حديث ثلاث من الفواقر جار مقامة ان رأى حسنة دفنها وان رأى سيئة
اذاعها وامرأة ان دخلت عليها ... وان غبت عنها لم تأمنها وامام ان احسنت لم يرض
عنك وان اسات قتلك وفي حديث من ... وفي حديث ان العباس بن عبد
المطلب سأله عن الشعراء فقال امرؤ القيس سابقهم خسف لهم عين الشعر فافتقر عن معان عور اصح بصرا
عن ابي عثمان النهدي قال اتانا كتاب عمر بن الخطاب ونحن باذربيجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا
وارتدوا وانتعلوا والقوا الخفاف والقوا السراويلات وعليكم بلباس ابيكم اسمعيل واياكم والتنعم
وزي العجم وعليكم بالشمس فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخشوشنوا واقطعوا
الركب وانزوا نزوا وارموا الاغراض ... وانزوا على ظهور الخيل نزوا واستقبلوا ...

الشمس

الشمس فانها حمامات العرب وتمعددوا قيل هو من الغلظ يقال للغلام اذا شب وغلظ وقيل معناه
تشبهوا بعيش معد وكانوا اهل غلظ وقشف يقول كونوا مثلهم ودعوا التنعم وزي العجم واخشوشنوا
امر بالخشونة في اللبس والطعم وروي اخشوشبوا بالباء فمعناه الصلابة يقال اخشوشب الرجل اذا
كان صلبا خشنا وروي بالجيم اخشوشبوا في الخشونة في المطعم ابو عمر قال عمر في وقته لو كنتم عندي
للناس من سره ان يكون منه كلام فليجر طاسه فيها ابو عمر قال عمر انما نتبع في قدوة سعد
لا ندري ما هو ابو عمر حمل عمر بن الخطاب سعد بن حضير من بني عبد الاشهل حتى دفنه بالبقيع وكان عليه دين فوصى
الى عمر فنظر عمر في وصيته فوجد عليه اربعة آلاف درهم فباع ثمره اربع سنين باربعة آلاف وقضى دينه
ابو عمر كان لامية بن الاسكر الجندعي ابنان هاجرا منه فبكى بهما ... وكان شاعرا فقال شعرا في ذلك
فرزها عمر بن الخطاب ... ابو عمر في جرير بن عبد الله البجلي
لولا جرير هلكت بجيلة نعم الفتى وبئست القبيلة فقال عمر ما مدح من هجي قومه وكان عمر يقول جرير
عبد الله يوسف هذه الامة ابو عمر قدم جرير على عمر من عند سعد بن ابي وقاص فقال له كيف تركت
سعدا في ولايته فقال تركته اكرم الناس مقدرة واحسنهم معذرة هو لهم كالام البرة يجمع لهم كما تجمع الذرة
مع انه ميمون الاثر مرزوق الظفر اشد الناس عند الباس واحب قريش الى الناس قال فاخبرني عن حال
الناس قال هم كسهام الجعبة منهم القائم الرائش ومنهم العضل الطائش وابن ابي وقاص ثقافها يغمز
عقلها ويقيم ميلها والله اعلم بالسرائر يا عمر قال فاخبرني عن اسلامهم قال يقيمون الصلوة لاوقاتها
ويؤتون الطاعة لولاتها فقال عمر الحمد لله اذا كانت الصلوة اوتيت الزكوة واذا كانت الطاعة
كانت الجماعة ابو عمر مر عمر بحسان وهو ينشد الشعر في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انشد
الشعر في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له حسان قد كنت انشد فيه وفيه من هو خير منك ابو عمر
حاطب بن ابي بلتعة نحر رقيقه ناقة لرجل من مزينة فقال عمر اراك تجيعهم فاضعف عليه القيمة على
جهة الادب والردع ابو عمر قدم حابس بن سعد الطائي ... على عمر فرأى كان الشمس والقمر يقتتلان
ومع كل واحد منهما كوكب فقال مع ايهما كنت قال مع القمر قال لا تلي لي عملا ابدا اذا كنت مع

الآية المحمودة فتقتل وتدع معاوية بصفين. أبو عمر: الحر بن قيس قدم على عمر فقال يا أمير المؤمنين فقلتي على الوليد

عيينة عمه فقال له هي يا ابن الخطاب لا ينبغي فقال الا افعل فاحتمل على عمر فقال يا ابن الخطاب فوالله

تقسم بالعدل ولا تعطي الجزل فغضب عمر غضبا شديدا حتى هم ان يوقع به فقال الحر يا أمير المؤمنين ان الله

تعالى يقول في كتابه خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين وان هذا من الجاهلين قال فخلى سبيله عمر

وكان وقافا عند كتاب الله عز وجل. أبو عمر: كتب عمرو بن العاص الى عمر يستمده بثلاثة آلاف فارس

فأمده بخارجة بن حذافة والزبير بن العوام والمقداد بن الأسود. أبو عمر: سأل عمر خبابا عما لقي من

المشركين فقال يا أمير المؤمنين انظر الى ظهري فنظر فقال ما رأيت كاليوم فقال خباب لقد أوقدت لي

نار وسحبت عليها فما أطفأها الا ودك ظهري. أبو عمر: قال عوف بن جبير خرجنا حجاجا مع عمر بن الخطاب

فنزلنا في ركب فيهم الجراح وعبد الرحمن بن عوف فقال القوم غننا من شعر ضرار فقال عمر دعوا

أبا عبد الله فليغن من بنيات فؤاده يعني من شعره قال فما زلت أغنيهم حتى كان السحر فقال عمر ارفع

من لسانك فهذا السحر. أبو عمر: استشهد زيد بن الخطاب يوم اليمامة فحزن عليه عمر حزنا شديدا قال عمر

ما هبت الصبا الا وأنا أجد منها ريح زيد. قال متمم بن نويرة لعمر لو أن أخي ذهب على ما ذهب عليه أخوك

ما حزنت عليه فقال عمر ما عزاني أحد بأحسن مما عزيتني به وقال عمر لما نعي اليه أخوه زيد رحم الله أخي سبقني

الى الحسنيين أسلم قبلي واستشهد قبلي. أبو عمر: هجا شاعر الزبرقان بقوله دع المكارم لا ترحل لبغيتها

واقعد فانك أنت الطاعم الكاسي فشكاه الزبرقان الى عمر فسأل عمر حسان بن ثابت عنه فوزنه

فقضى انه هجو وضعة منه فألقاه عمر في المطمورة حتى شفع عبد الرحمن بن عوف والزبير فأطلقه

بعد أن أخذ عليه عهدا أو عقدا الا يعود الى الهجاء أبدا. أبو عمر: قال للبيد بن ربيعة يا أبا عقيل أنشدني شيئا

من شعرك فقال ما كنت لأقول شعرا بعد أن علمني الله البقرة وآل عمران فزاده عمر في عطائه خمسمائة

وكان ألفين. أبو عمر: قال مالك بلغني أنه ورد على رسول الله صلى الله عليه وسلم كتاب فقال من يجيب عني

فقال عبد الله بن الأرقم أنا فأجاب عنه وأتى به اليه فأعجبه وأنفذه وكان عمر حاضرا فأعجبه ذلك من

عبد الله بن الأرقم فلم يزل ذلك في نفسه يقول أصاب ما أراد رسول الله صلى الله عليه وسلم وأهله

عمر وهو على بيت المال وكان عمر يقول ما [illegible] اصحاب [illegible] من عبد الله بن الارقم وقال له عمر لو كان لك مثل

سابقة القوم ما قدمت عليك احدا [illegible] فجعل [illegible] الى [illegible] راحلته حتى قطعه [illegible]

[illegible] الكتب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] في [illegible] قد [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب عبد الله بن مسعود الى الكوفة مع عمار بن ياسر وكتب اليهم اني قد بعثت اليكم

عمار بن ياسر اميرا وعبد الله بن مسعود معلما ووزيرا وهما من النجباء من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل

بدر فاقتدوا بهما واسمعوا من قولهما وقد آثرتكم بعبد الله على نفسي قال عمر في عبد الله بن مسعود كنيف ملئ

علما ابو عمر كان عمر يحب ابن مسعود [illegible] [illegible] [illegible] الصحابة وكان عمر يقول ان [illegible]

في [illegible] لسان [illegible] وقلبه يقول وكان عمر [illegible] للمصلحة [illegible] عمر [illegible] من المسلمين اجمعهم كان

خالف معاوية عبادة بن الصامت في شيء انكره عليه عبادة من [illegible] [illegible] في القول فقال

عبادة لا اساكنك بارض واحدة ابدا ورحل الى المدينة فقال [illegible] ما اقدمك فاخبره فقال ارجع الى

مكانك فقبح الله ارضا لست فيها وامثالك وكتب الى معاوية لا امرة لك على عبادة ابو عمر كان عروة

بن مسعود الثقفي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه مثله [illegible] مثل صاحب يس في قومه فقال فيه شعرا

[illegible] ابو عمر كان عتبة بن غزوان اول من نزل البصرة من المسلمين وهو الذي اختطها وقال له عمر لما

[illegible] اليها [illegible] اني اريد ان اوجهك لتقاتل بلد الحيرة لعل الله يفتحها عليكم فسر على بركة الله ويمنه

اتق الله ما استطعت واعلم انك تأتي حومة العدو وارجو ان يعينك الله عليهم ويكفيكهم وقد كتبت الى

العلاء الحضرمي ان يمدك بعرفجة بن هرثمة وهو ذو مجاهدة للعدو ومكايدة فشاوره وادع الى الله

من اجابك فاقبل منه ومن ابى فالجزية عن يد وهو صاغر والا فالسيف في غير هوادة واستنفر

من مررت به من العرب وحثهم على الجهاد وكايد العدو واتق الله ربك فافتتح عتبة بن غزوان الابلة

ثم اختط البصرة ابو عمر قال الشعبي كان ابو بكر شاعرا وكان عمر شاعرا وكان علي اشعر الثلاثة ابو عمر

في حديث الشعبي ان عدي بن حاتم قال لعمر اذ قدم عليه ما اظنك تعرفني قال كيف لا اعرفك [illegible]

بيضت وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم صدقة طي اعرفك آمنت اذ كفروا ووفيت اذ غدروا

وأخرج احمد عن ... ابا جعفر ... سعيد بن عامر الجمحي بعثنا جبار الشام فبلغ عمر انه قد اصابته فاقة ... بالمعروف

عليه ... فلم ... الا ... ودراهم ... وقعها فقال ... الا ... فقال ...

ذا اكثر ... خادم ... احمل ... زادي ... اكل منه فقال عمر ... كان الا ...

... بها نصيبك ... حضرت ... حين ... على ... فرشيت ... عيبهم ... ذكرت ...

... صح بعشي على فقال عمر ارجع الى عملك ... ما سدت الا ... فقيل انه ...

جميعهم ... اليها الى الاعمال ... الحارث بن هشام وسهيل بن عمرو على عمر جلسا وهو

بينهما ... المهاجرون الاولون ... فيقولون ... يا سهيل ... يا حارث ... الا ...

... فينحيهما عنه ... حتى صارا في آخر الناس فلما خرجا من عند عمر قال الحارث لسهيل

الم تر ما صنع بنا ... رجل لا لوم عليه ينبغي ان نرجع باللوم على انفسنا دعي القوم فأسرعوا

ودعينا فأبطأنا ... اتياه فقالا يا امير المؤمنين قد رأينا ما فعلت بنا اليوم وعلمنا

انه اتينا من قبل انفسنا فهل من شيء ... ما فاتنا من الفضل فقال لا اعلمه الا هذا الوجه

واشار لهما الى ثغر الروم فخرجا الى الشام ... فماتا بها فلم يبق من ولد سهيل الا ابنته تركها بالمدينة

... حتى عتبة بن سهيل فقدم بها على عمر فزوجها من عبد الرحمن بن الحارث بن هشام وقال

... الثريد ... فعلوا ... الله ... اكلوا ... اصحاب رسول الله

صلى الله عليه وسلم ... فقال ... على ... فقالوا عبد الرحمن ...

عمر فقال ... بن ... فكساه اياه وهذا آخر ما اردنا ايراده من حكم امير المؤمنين

عمر بن الخطاب رضي الله عنه. الحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا اما بعد ...

در ... آنحضرت صلى الله عليه وسلم وامت ... تبليغ قرآن عظيم ونشر آن ... واقع

شده که ... از آن ... بسبب ... هر که قرآن میخواند از طوائف مسلمین منت ...

اعظم ... کردن ... اگر این ... است شکر الله تبارک و ... قیام نمود واگر ندانست ...

عصبیت ... کمان ... من لم یشکر الناس لم یشکر الله کفران نعمت ورزید چون

آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم اندر ارتفاع [illegible] انتقال فرمود قرآن کریم [illegible] مصحف مجموع بوده نبود

آیات و سور او متفرق [illegible] که منتشر شده بود

بود [illegible] بود [illegible] کنار دو آن

صحابه [illegible] حضرت [illegible] شهید [illegible] آن [illegible]

[illegible] که بعد از [illegible] تمام

[illegible] مضمون [illegible]

[illegible] أرسل إلي أبو بكر رضي الله عنه

مقتل أهل اليمامة فإذا عمر بن الخطاب عنده قال أبو بكر إن عمر أتاني فقال إن القتل قد استحر يوم اليمامة بقراء القرآن

وإني أخشى إن استحر القتل بالقراء بالمواطن فيذهب كثير من القرآن وإني أرى أن تأمر بجمع القرآن قلت لعمر

كيف تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عمر هو والله خير فلم يزل عمر يراجعني حتى شرح الله صدري

لذلك ورأيت في ذلك الذي رأى عمر قال زيد قال أبو بكر إنك رجل شاب عاقل لا نتهمك وقد كنت تكتب الوحي

لرسول الله صلى الله عليه وسلم فتتبع القرآن فاجمعه فوالله لو كلفوني نقل جبل من الجبال ما كان أثقل علي مما

أمرني به من جمع القرآن قلت كيف تفعلان شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هو والله خير فلم

يزل أبو بكر يراجعني حتى شرح الله صدري للذي شرح له صدر أبي بكر وعمر فتتبعت القرآن أجمعه من العسب واللخاف

وصدور الرجال أخرج البخاري عن أنس بن مالك أن حذيفة بن اليمان قدم على عثمان وكان يغازي أهل

الشام في فتح أرمينية وأذربيجان مع أهل العراق فأفزع حذيفة اختلافهم في القراءة فقال حذيفة لعثمان يا

أمير المؤمنين أدرك هذه الأمة قبل أن يختلفوا في الكتاب اختلاف اليهود والنصارى فأرسل عثمان إلى

حفصة أن أرسلي إلينا بالصحف ننسخها في المصاحف ثم نردها إليك فأرسلت بها حفصة إلى عثمان

فأمر زيد بن ثابت وعبد الله بن الزبير وسعيد بن العاص وعبد الرحمن بن الحارث بن هشام فنسخوها في المصاحف

وقال عثمان للرهط القرشيين الثلاثة إذا اختلفتم أنتم وزيد بن ثابت في شيء من القرآن فاكتبوه بلسان قريش

فإنما نزل بلسانهم ففعلوا حتى إذا نسخوا الصحف في المصاحف رد عثمان الصحف إلى حفصة وأرسل إلى كل

انه مصحف بما نسخ ... بسيانه منه القرآن ... عن عبيدة ... ان يحرف ... اخرجه البخاري ... قال البغوي في شرح

السنة في شرح ... صلى الله عليه وسلم ... العرضة الاخيرة ... الا ... رسول الله

صلى الله عليه وسلم ... لا يعرفون ما ... التي اقرأهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ويقنعهم بأنه

... الى ان ... الاختلاف بين القراء في زمن عثمان بن عفان واشتد الامر فيه حتى اظهر بعضهم اكفار بعض

... منه ... والفرقة واستشار عثمان رضي الله عنه الصحابة في ذلك فجمع الله تعالى الامة بحسن اختيار

الصحابة على مصحف واحد هو آخر العرضات من رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ابو بكر الصديق رضي الله عنه

امر بكتبه جمعا بعدما كان ... مفرقا في الرقاع ... الصحابة ... القتل بقراء القرآن يوم اليمامة فبقي

في ... بيت ... فامر بجمعه في مصحف واحد ... المسلمين ... اليه ويعتمدون عليه فأمر

عثمان بنسخه في المصاحف وجمع القوم عليه وامر بتحريق ما سواه قطعا لمادة الخلاف فكان ما يخالف الخط

المتفق عليه في حكم المنسوخ والمرفوع كسائر ما نسخ ورفع منه باتفاق الصحابة عليه والمكتوب بين اللوحين هو المحفوظ

من الله عز وجل للعباد وهو الامام للامة ... ليس لاحد ان يعدو في اللفظ الى ما هو خارج من رسم الكتابة والسواد فاما

القراءة باللغات المختلفة مما يوافق الخط والكتاب فالفسحة فيها باقية والتوسعة قائمة بعد ثبوتها وصحتها بنقل

العدول عن الرسول صلى الله عليه وسلم على ما قرأ به القراء المعروفون بالنقل الصحيح عن الصحابة رضي الله عنهم وروي

عن خارجة بن زيد بن ثابت قال القراءة سنة قال ابو عبيد ... اتباع من قبلنا في الحروف وفي

... القراءة سنة متبعة لا يجوز مخالفة المصحف الذي هو امام ولا مخالفة القراءات التي هي مشهورة وان كان

غير ذلك سائغا في اللغة اجتمعت الصحابة والتابعون ومن بعدهم على هذا ان القراءة سنة ليس لاحد ان يقرأ حرفا

الا باثر صحيح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم موافق لخط المصحف اخذه لفظا وتلقيا بعد از آنکه قرآن عظیم در

... مجموع شد فاروق اعظم سالها در فکر تصحیح او صرف نمود مناظره با صحابه میکرد کاهی حرفی

ظاهر میشد ... آنرا باقی میگذاشت ... از اختلاف ... باز میداشت ... خلاف مکتوب ظاهر میشد

در مصحف مکتوب ... حکم ... بجای وی ... محقق ... می نوشت میان این دو ... عمر بن

الخطاب ... و هو یقول السابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم

ورضوا

ومصغوا منه الى آخر الآية فوقف عليه عمر فقال انصرف فلما انصرف قال له عمر من اقرأك هذه الآية قال
اقرأنيها ابي بن كعب قال انطلقوا بنا اليه فانطلقوا اليه فاذا هو متكئ على وسادة يرجل رأسه فسلم عليه فرد
السلام فقال يا ابا المنذر قال لبيك قال اخبرني هذا اكذا اقرأت هذه الآية قال صدق تلقيتها من رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال عمر انت تلقيتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم انا تلقيتها من رسول الله صلى الله عليه
وسلم ثلاث مرات كل ذلك يقوله قال في الثالثة وهو غضبان والله لقد انزلها الله على جبريل وانزلها جبريل على
محمد فلم يستأمر فيها الخطاب ولا ابنه فخرج عمر وهو رافع يديه وهو يقول الله اكبر الله اكبر اخرجه الحاكم ومعنى این حدیث
آنست که فاروق اعظم و اد در و الذین اتبعوهم باحسان و بعد مناظره ابی بن کعب ظاهر شد که صحیح وجه او ست
در مصحف ... صحیح را اثبات نمود وعن ابی ادریس عن ابی بن کعب انه کان یقرأ اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم
الحمیة حمیة الجاهلیة ولو حمیتم کما حموا لفسد المسجد الحرام فانزل الله سکینته علی رسوله فبلغ ذلک عمر فاشتد علیه فبعث
الیه وهو یهنأ ناقة له فدخل علیه فدعا ناسا من اصحابه فیهم زید بن ثابت فقال من یقرأ منکم سورة الفتح فقرأ زید
علی قراءتنا الیوم فغلظ له عمر فقال له ابی [illegible] فتکلم فقال [illegible] انی کنت ادخل علی النبی صلی الله علیه وسلم
ویقرئنی وانتم بالباب فان احببت ان اقرئ الناس علی ما اقرأنی اقرأت والا لم اقرئ حرفا ما حییت قال بل
اقرئ الناس اخرجه الحاکم ومعنی این حدیث آنست که لو حمیتم کما حموا متواتر نیست بلکه قراءة شاذه است پس اگر آنرا
در قرآن داخل نکردند بعد از آن قراء صحابه را امر فرمود بدرس قرآن وعوام را تحریض نمود بر اخذ از ایشان
ودرین باب مبالغه تمام بکار برد وسلسله بیان مردم در قراءة الیوم باقیست عنه عمر بن الخطاب انه خطب
الناس فقال من اراد ان یسأل عن القرآن فلیأت ابی بن کعب الحدیث اخرجه الحاکم وعنه عبد الرحمن بن عبد القاری
فی قصة التراویح فجمعهم علی ابی بن کعب الحدیث اخرجه الشیخان وعنه عمر انه قال علی اقضانا وابی اقرأنا وانا لندع بعض
ما یقول ابی وابی یقول اخذته من رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا ادعه وقد قال الله تعالی ما ننسخ من آیة او ننسها اخرجه
الحاکم وعن حارثة بن مضرب قال قرأت کتاب عمر الی اهل الکوفة اما بعد فانی بعثت الیکم عمار امیرا وعبد الله
بن مسعود معلما ووزیرا وهما من النجباء من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فاسمعوا لهما واقتدوا بهما قال
قد آثرتکم بعبد الله علی نفسی اثرة اخرجه ابو عمر وعن شبیب بن مروان فی قصة طویلة ان عمر رضی الله عنه قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان يقرأ القرآن رطبا كما انزل فليقرأه على قراءة ابن ام عبد اخرجه احمد
في مسنده والقراءة المعروفة التي يسندونها القراء الى الصحابة فعبد الله بن كثير وحده يسندها الى ابي بن كعب
وعبد الله بن عامر يسندها الى عثمان بن عفان وعاصم الى علي وعبد الله بن مسعود وزيد وحمزة الى عثمان
و[illegible] قرؤوا على النبي صلى الله عليه وسلم وعن الاعمش قال قرأت القرآن على يحيى بن وثاب [illegible] قرأ
يحيى على علقمة وقرأ علقمة على عبد الله وقرأ عبد الله على رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] اخرجه الحاكم عن
احمد بن محمد بن القاسم بن ابي بزة قال سمعت عكرمة بن سليمان يقول قرأت على اسمعيل بن عبد الله بن قسطنطين فلما
بلغت والضحى كبر حتى ختم واخبره انه قرأ على عبد الله بن كثير فامره بذلك واخبره عبد الله بن كثير انه قرأ على مجاهد فامره
بذلك واخبره مجاهد ان ابن عباس امره بذلك واخبره ابن عباس ان ابي بن كعب امره بذلك واخبره ابي بن كعب
ان النبي صلى الله عليه وسلم امره بذلك اخرجه الحاكم وعن الشافعي انه قال حدثنا اسمعيل بن عبد الله بن قسطنطين
قال قرأت على شبل واخبر شبل انه قرأ على عبد الله بن كثير [illegible] انه قرأ على مجاهد واخبر مجاهد انه قرأ على
ابن عباس واخبر ابن عباس [illegible] على ابي بن كعب [illegible] ابي على النبي صلى الله عليه وسلم قال
الشافعي وقرأت على اسمعيل بن عبد الله بن قسطنطين اخرجه الحاكم بعد از آن عوام را بتاكيد تمام امر كرد كه قرآن
را اند نكنند الا از نسخه كه استناد صحيح باصحاب آنحضرت صلى الله عليه وسلم داشته باشد بعد از آن در عهد فاروق اعظم
قراءة طويله اختيار ميكردند تا كه در استماع اين با [illegible] كويا [illegible] بجهت آنكه مسلمانان قراءة
او را شنوند و در [illegible] پيدا كنند بعد از آن بحرف [illegible] مسلمين را بتعلم لحن يعني نحو ولغت مامور كرد
[illegible] عن موسى [illegible] قال عمر بن الخطاب تعلموا الفرائض واللحن والسنن كما تعلموا القرآن اخرجه الدارمي
في الكشاف [illegible] في تفسير قوله ان الله بريء من المشركين ورسوله حكي ان اعرابيا سمع رجلا يقرأ ان الله
[illegible] بريء من المشركين ورسوله فقال ان كان الله بريء منه فانا بريء منه فلبب الرجل الى عمر فحكى الاعرابي قراءته فعندها امر عمر بتعلم العربية
اين همه سعي فاروق اعظم در حفظ نظم قرآن عظيم اما تفسير قرآن پس [illegible] آن بر دست حضرت
فاروق [illegible] آنانكه است نزول بسياري از آيات قرآن موافق راي او رضي الله عنه وفصلي
از بيان اين بعبارات كرديم وآنانكه است واسطه شدن حضرت فاروق در ميان آنحضرت صلى الله عليه وسلم

فامت ادود رسوال مسئله كه مبنى نزول آيات كنت عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية والذين يكنزون
الذهب والفضة كبر ذلك على المسلمين فقال عمر رضي الله عنه انا افرج عنكم فانطلق فقال يا نبي الله انه كبر على
اصحابك هذه الآية فقال ان الله لم يفرض الزكوة الا ليطيب ما بقي من اموالكم وانما فرض المواريث وذكر كلمة
لتكون لمن بعدكم قال فكبر عمر ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اخبرك بخير ما يكنز المرء المرأة الصالحة اذا نظر اليها
سرته واذا امرها اطاعته واذا غاب عنها حفظته اخرجه الحاكم وازاكابر تفسير بسيار از مشكلات قرآ
عن مسلم بن يسار الجهني ان عمر بن الخطاب سئل عن هذه الآية واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم
على انفسهم الست بربكم قالوا بلى شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين فقال عمر بن الخطاب سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عنها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق آدم ثم مسح ظهره بيمينه
فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية فقال
خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعملون فقال الرجل ففيم العمل يا رسول الله قال فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة فيدخله
الله الجنة واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخله الله النار
اخرجه الترمذي وعن يعلى بن امية قال قلت لعمر انما قال الله تعالى ان تقصروا من الصلوة ان خفتم وقد امن
الناس فقال عمر عجبت مما عجبت منه فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدقة تصدق الله بها
عليكم فاقبلوا صدقته اخرجه الترمذي وعن عبيد بن عمير ان عمر سأل اصحاب النبي صلى الله عليه فيم ترون
انزلت ايود احدكم ان تكون له جنة فقالوا الله اعلم فغضب فقال قولوا نعلم ولا نعلم فقال ابن عباس في نفسي
منها شيء يا امير المؤمنين فقال عمر قل يا ابن اخي ولا تحقر نفسك قال ابن عباس ضربت مثلا لعمل فقال عمر اي
عمل فقال لعمل فقال عمر رجل غني يعمل الحسنات ثم بعث الله له الشياطين فعمل بالمعاصي حتى اغرق اعماله كلها
اخرجه الحاكم وعن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال ان الشراب كانوا يضربون على عهد رسول الله
صلى الله عليه وسلم بالايدي والنعال والعصي حتى توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانوا في خلافة
ابي بكر رضي الله عنه اكثر منهم في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر لو فرضنا لهم حدا فتوخى نحو ما

كانوا يضربون على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان ابو بكر رضي الله عنه يجلدهم اربعين حتى توفي ثم قام
بعده عمر فجلدهم كذلك اربعين حتى اتى برجل من المهاجرين الاولين وقد كان شرب فامر به ان يجلد فقال
لم تجلدني بيني وبينك كتاب الله عز وجل فقال عمر رضي الله عنه في اي كتاب الله تجد ان لا اجلدك فقال له
ان الله تعالى يقول في كتابه ليس على الذين امنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا الآية فانا من الذين آمنوا
وعملوا الصالحات ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا شهدت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرا و
الحديبية والخندق والمشاهد فقال عمر رضي الله عنه الا تردون عليه ما يقول فقال ابن عباس ان هؤلاء
الآيات انزلت عذرا للماضين وحجة على الباقين لان الله عز وجل يقول يا ايها الذين آمنوا انما الخمر والميسر
والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه ثم قرأ حتى انفذ الآية الاخرى فان كان من الذين
امنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا فان الله عز وجل قد نهى ان يشرب الخمر
فقال عمر رضي الله عنه صدقت فماذا ترون فقال علي رضي الله عنه نرى انه اذا شرب سكر واذا سكر هذى
واذا هذى افترى وعلى المفتري ثمانون جلدة فامر عمر رضي الله عنه فجلد ثمانين اخرجه الحاكم وعن جعفر بن
سليمان قال سمعت ابا عمران الجوني يقول مر عمر بن الخطاب بدير راهب قال فناداه يا راهب يا راهب
قال فاشرف عليه فجعل ينظر اليه ويبكي قال فقيل له يا امير المؤمنين ما هذا قال ذكرت قول الله عز وجل في كتابه
عاملة ناصبة تصلى نارا حامية تسقى من عين آنية فذلك الذي ابكاني اخرجه الحاكم در آخر این مبحث نکته
می باید دانست که مرضی شارع در آیات صفات مثل وجه و ید عدم خوض بود در تفسیر آن و در آیات
محتمله الاشکال عدم تعیین مراد علی وجه الجزم تا تضییق امت لازم نیاید بلکه سوال را در مثل این مبحث نمی
پسندید نه فی المشکوة عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اعظم المسلمین
فی المسلمین جرما من سأل عن شیء لم یحرم علی الناس فحرم من اجل مسألته متفق علیه و چون قرآن بالمرة
است بزبان قریش نازل شده در قرن اول که هنوز زبان ایشان مختلط نشده بود و اهل عراق
و همین شام با ایشان نه پیوسته بودند چندان محتاج بشرح غریب نبودند و از اسباب نزول آگه و سبب
المحبت است در فن تفسیر اکثر مردم مبتدی هستند و اکثر محتاج الیه بود از جهت آنکه اشارات قرآن

بهمان نکته که نظر دارد و العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب در نزول و این همه بر آن حمل نمی‌کنند و آن را از قبیل قصص
و اسرائیلیات شمرده حکم نمی‌کنند بالجمله همه امور سبب آن شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مباحث را اهتمام
تمام نفرمودند حالانکه بیان قرآن بمنصب نبوت داخل بود قال الله تبارک و تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم
و همه جا مجتهدین باشند که در زمن اعظم آنها را در تکلم این مباحث نماید و الله اعلم و در حدیث
اما توسط فاروق اعظم در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امت او در تبلیغ حدیث پس بوجهی خوب تر شد
که زیاده از آن متصور نباشد در تعلیم لابد است از تمهید دو نکته نکته نخستین صحابه رضوان الله علیهم
باعتبار کثرت و قلت حدیث بر چهار طبقه اند مکثرین که مرویات ایشان هزار حدیث باشد فصاعدا
و متوسطین که مرویات ایشان پانصد حدیث باشد فصاعدا مثل ابو موسی و براء بن عازب و جمعی که مرویات
ایشان چهل حدیث باشد فصاعدا تا پانصد و چهار صد در حدیث من حفظ علی امتی اربعین
حدیثا حشر مع العلماء او کما قال و مقلین که مرویات ایشان تا چهل نمیرسد جمهور اهل حدیث گفته اند که
مکثرین از صحابه شش کس اند مانند ابو هریره و عائشه صدیقه و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و عبدالله
بن العاص و انس و جابر و ابو سعید خدری و از متوسطین عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود
و ابو موسی الاشعری و براء بن عازب و امثال ایشان را شمرده اند که از هر یکی زیاده از پانصد کمتر
از هزار در دست مردم موجود است و این فقیر در تمهید مقدمه تحقیقی دارد و آن این است که چون حدیث فاروق
اعظم و علی مرتضی و عبدالله بن مسعود بسیار یافته میشود الخ موقوفات ظاهرا و مرفوع است حقیقة
از این عزیزان نقل بسیاری در باب فقه و در باب احسان و در باب حکمت یافته میشود که بوجوه بسیار
مرفوع است باز در لفظ ایشان اشارتی خفیه ادراک نموده می آید و اول برفع آن بمقتضای
قاعده اصول حدیث که پیش جمهور این فن منقح شده اکثری از احادیث موقوفه بتحقیق مرفوعات
پس این عزیزان از مکثرین باشند و شواهد این مقدمه بسیار است لیکن بسط مقال در آن باب
فرصتی مطلوب و متفطن بسبب آنکه جای نیست که آنچه در فقه و احسان ذکر کرده ایم بر احادیث
مرفوعه مثبته در اصول عرض کند و قواعد کلیه شیخ ابن حجر در شرح نخبه مذکور ساخته بر دست

کسی ندانسته باشد که کدام کدام حدیث مرفوع است نکته دوم بعض صحابه مثل ابن عباس و ابو هریره

حدیثی را که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نقل میکرد بصیغه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و نحو

النبی صلی الله علیه وسلم و امرنا النبی و نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن امرنا بکذا و نهینا عن کذا و من امثال

آن و بحقیقت اکثر احادیث مسموعه ایشان نبوده است از جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه بواسطه

اصحاب کبار روایت میکردند گاهی الواسطه را ذکر میکردند و گاهی راه اختصار می پیمودند در

بسیاری از حدیث اختلاف رواة بر ابن عباس دیده باشی یکی میگوید عنه ابن عباس عن میمونه عن

النبی صلی الله علیه وسلم دیگری عنه ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت میکنند و دیگری عنه

ابن عباس عن الفضل بن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم و یکی عنه ابن عباس عن ابی طلحه عن النبی صلی الله علیه وسلم

نقل میکنند [illegible] تجویز ارسال و اسناد است [illegible] بسیاری از مرویات امیر

المومنین عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود [illegible] کردی با امثال آنها

با بن عمر [illegible] مشغول [illegible] نتوانند بود تا آنکه فاروق اعظم بسیاری از امهات فن حدیث

روایت کرده است [illegible] مردم تا امروز باقی است بعد از آن فاروق اعظم علما صحابه را باقلیم

دار الاسلام [illegible] ساخته امر کرد باقامت در شهرها و بروایه حدیث در آنجا عن حارثة بن

مضرب قال قرأت کتاب عمر الی اهل الکوفة اما بعد فانی بعثت الیکم عمارا امیرا و عبد الله بن مسعود معلما

و وزیرا الحدیث فی الاستیعاب قال الاوزاعی اول من ولی قضاء فلسطین عبادة بن الصامت

وکان معاویة قد خالفه فی شیء انکره علیه عبادة من الصرف فاغلظ له معاویة فی القول فقال له عبادة

لا اساکنک بارض واحدة ابدا و رحل الی المدینة فقال له عمر ما اقدمک فاخبره فقال ارجع الی مکانک فقبح

الله ارضا لست فیها و امثالک و کتب الی معاویة لا امرة لک علیه و عن الحسن قال کان عبد الله

بن المغفل احد العشرة الذین بعثهم عمر الینا یفقهون الناس ذکره فی الاستیعاب و عن الحسن عن ابی موسی

انه قال حین قدم البصرة بعثنی الیکم عمر بن الخطاب اعلمکم کتاب ربکم و سنتکم و انظف طرقکم اخرجه

الدارمی بعد از آن تاکید [illegible] رواة حدیث را تا در این امر خطیر تساهل نکنند عنه مالک عن

ربیعه

ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن غير واحد من علمائهم ان ابا موسى الاشعري جاء يستاذن على عمر بن الخطاب
فاستاذن ثلثا ثم رجع فارسل عمر بن الخطاب في اثره فقال ما لك لم تدخل فقال ابو موسى الاشعري سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الاستيذان ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال عمر ومن
بن الخطاب ومن يعلم هذا لئن لم تأتني بمن يعلم ذلك لافعلن بك كذا وكذا فخرج ابو موسى حتى جاء مجلسا في المسجد
يقال له مجلس الانصار فقال اني اخبرت عمر بن الخطاب اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الاستيذان
ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال لئن لم تأتني بمن يعلم هذا لافعلن بك كذا وكذا فان كان سمع
ذلك احد منكم فليقم معي فقالوا لابي سعيد الخدري قم معه وكان ابو سعيد اصغرهم فقام معه فاخبر بذلك
عمر بن الخطاب فقال عمر لابي موسى اما اني لم اتهمك ولكني خشيت ان يتقول الناس على رسول الله صلى الله عليه وسلم
رواه في الموطا واخرج احمد عن معاوية بن ابي سفيان انه قال عليكم من الاحاديث بما كان في زمن
عمر بن الخطاب فانه كان يخيف الناس في الله عز وجل اي اعمال العباد از تفتيش عمر در بسياري از
احاديث با تعامل آن برآمد عن المغيرة بن شعبة قال سأل عمر الناس من سمع من النبي صلى الله عليه وسلم
احد منكم في الجنين فقام المغيرة فقال قضى فيه بعبد او امة فنشد الناس ايضا فقام المقضي له فقال
قضى النبي صلى الله عليه وسلم فيه بعبد او امة فنشد الناس ايضا فقام المقضي عليه فقال قضى النبي صلى الله
عليه وسلم علي بغرة عبد او امة فقلت اتقضي علي فيما لا اكل ولا شرب ولا استهل ولا نطق ان تطل فهو
احق ما يطل فقال النبي صلى الله عليه وسلم اسجع مع سجع الشعر فقال عمر لولا ما بلغني من قضاء النبي صلى الله عليه وسلم
لجعلته دية بين ديتين اخرجه الدارمي بعد از آن بسياري را از احاديث تصحيح كرد كه مفهوم با شاره احتياج
بران اخرج احمد عن ابن عباس قال خطب عمر بن الخطاب فكان من خطبته وانه سيكون من بعدكم قوم يكذبون
بالرجم وبالدجال وبالشفاعة وبعذاب القبر وبقوم يخرجون من النار بعد ما امتحشوا بعد از آن بسيار
را از سنن رواج داد بمثابت آنكه در بسياري از احاديث خوانده باشي فعل ذلك رسول صلى الله عليه
وسلم وابوبكر وعمر بالجمله فاروق اعظم در نيابت سعي بليغ فرموده است واكثر انها را اقصى الغاية رسانيد
تا آنكه فرمود در خطبه اخيره از آن جمله است تركتكم على طريقة واضحة ليلها كنهارها الا ان تضلوا كذا

و بکرامت عظمای صحابه [illegible] ... عبد الله بن مسعود [illegible]

[illegible] و [illegible] الدارمی ... عمرو بن میمون ... [illegible]

[illegible] ... آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] ... تقریر کنیم ... [illegible]

[illegible] ... از [illegible]

[illegible] ... [illegible]

آنچه [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] انه یجمع العالم فی الواحد [illegible] ... [illegible]

این [illegible] ... [illegible] احوال [illegible]

بحث می نمایند مشغول باید ساخت تا [illegible] ... [illegible] مال

کرده اعلای کلمة الله [illegible] اعدای الله [illegible] جزیه [illegible] کرده اند و فتح بلدان [illegible] ایمان

بر دست ایشان [illegible] شده با مسلمانان [illegible] ایشان [illegible] اند [illegible]

علوم دینیه از ایشان ظاهر شده و محققین فقها که حل معضلات فتوی و احکام نموده اند و عالمی از ایشان

مستفید گشته تقلید ایشان پیش گرفته اند مانند فقهای اربعه و ثقات محدثین که حفظ مذهب حضرت

خیر البشر صلی الله علیه وسلم نموده اند و صحیح را از سقیم ممتاز ساخته اند مثل بخاری و مسلم و امثال ایشان و کبار

مفسرین که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان توجیه و ذکر اسباب نزول نموده اند و در این باب

گوی مسابقت از اقران خود ربوده مانند واحدی و بغوی و بیضاوی و غیرهم و عظمای قرا که نظم

قرآن را پاس گرفته اند و در مشق ادای آن عمر بسر برده و بمردمان تعلیم آن فرموده اند مانند نافع و عاصم

و غیرهما و مشایخ صوفیه که به یمن صحبت با برکت ایشان ضالان را به راه نجات آورده مصدر کرامات

عجیب کشفها و معاملات شگفت ظاهر گردید از این عزیزان ظاهر گردیده مثل سیدی عبد القادر و خواجه نقشبند

و در عهد دیگر وی کلامی که در حکمت عملی از اعتبارات ذوقیه امتیاز و در گوش سامعان انداخته اند مانند

مولانا جلال الدین رومی و شیخ العین شیرازی و شیخ ابن عربی که در مرتبت عرفی از خویش ...

شعرا آن مناطق میشوند چه در ترتیب سخن و طرز سخن کلام از منزله خانه نقش کرده که در هائی مختلف

و در عهد صاحب کمال شنت در یکی ... پیکنند و الفقر ... با آنکه مطلقه کمال گیری و هوای ...

همچو چهره جریم زده ... اعدا در دیگر چند او بیشتر و اولیا با تحمیه ... ولیکن در رتبت ... تعداد کی

اگر چه ... در تهجیت فضایل حضرت فاروق سواد ... و در دیگر ابو حنیفه امام یا مالکی

یا ... تمام ... فتاوی و احکام و در دیگر مرشدی مثل سیدی عبد القادر یا خواجه بهاء الدین و در دیگر

محدثی مثل ابو هریره و ابن عمر و در دیگر قاری مثل نافع یا عاصم و در دیگر حکیمی مانند مولانا

جلال الدین رومی یا شیخ فرید الدین عطار و مردان کرد اگر دایجانه الستاره اند و هر محتاجی حاجت خود

را از ایشان بخواهد ... و کامیاب میگردد چون انبیا صلوات الله و سلامه علیهم

گذشتی کدام فضیلتی خواهد بود که از این فضیلت بالاتر باشد نکته دوم معلوم بالقطع است که پیش از

ظهور آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسلام نبود و بعد ظهور اسلام ... و با قول ... قرآن و شرایع

اسلام را ... الحال که در هر قطر از نفت زمین اسلام شده و اکثر اقالیم معتدله دار الاسلام گشته

اول حقیقتی این مسئله کوشش آنحضرت صلی الله علیه و سلم و واسطه این سلسله کوشش صدیق اکبر رضی الله عنه

که با مرتدین قیام نمود و مضمون آیه سوف یأتی الله بقوم ... صادق آمد با عرب ... جهاد نمودند

و فارس ... و جنود ... آیه ستدعون الی قوم اولی بأس شدید بر وی راست آمد

و در جمع قرآن شروع نمود آن اول ظهور ... علیا جمعه و قرآنه ... بعد از صدیق اکبر فاروق

اعظم رضی الله عنهما آن نقش صدیق را درست ساخت و به مساعی او تکمیل نمود آنچه در زمان حضرت

صدیق مجمل بود در عهد حضرت فاروق مفصل گشت الحال هر چه طوائف مسلمین بهر چه مشغول اند از علوم فقه

و تصوف و حکمت عملی به سعی فاروق اعظم ترتیب یافته و شوکت کسری و قیصر در ایام او برهم خورد

در قانون ملکت داری سنت سیر این در خلافت چندم مرتبه اعلی منت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و تکمیل آن
ثابت شد در مرتبه ثانیه و در جمیع این امور منت شیخین بر ایشان لازم آمد بسبب آنکه بنای این امور متفرقه
مسلمانان شد [illegible] قصه گذشت پیش ازین منت [illegible] و قدر این منت کمی شناسند ما شناسند آنکه اهل به وجد
[illegible] ادراک منت شیخین [illegible] یا اهل حجاب است [illegible] که معروف میبایند اهل حضرت
[illegible] و مستمر [illegible] معنی این مضمون [illegible] چنید که مولانا روم قدس
سره افاده فرموده سر شکر دین از آن برافراخت کز بدیها [illegible] یافتی [illegible]
[illegible] یافت [illegible]
اللیل [illegible] وفات حضرت فاروق رضی الله عنه [illegible] اخرج ابوبکر بن ابی شیبة حدثنا محمد بن بشر
حدثنا محمد بن عمرو حدثنا ابو سلمة ویحیی بن عبد الرحمن بن حاطب [illegible] عمر بن الخطاب فی المنام
فقال رأیت کأن دیکا احمر نقرنی ثلاث نقرات بین الثندوة والسرة قالت اسماء بنت عمیس [illegible]
[illegible] فلیوص وکان [illegible] الجمعة [illegible] المجوسی
عبد المغیرة بن شعبة فقال ان المغیرة قد جعل علی من الخراج ما لا اطیق [illegible] علیک کذا وکذا قال [illegible]
قال اجوب الارحاء قال وما ذاک علیک بکثیر [illegible] الا تصنع لی رحی قال بلی والله لأصنعن
لک رحی یسمع بها اهل الآفاق فخرج عمر الی الحج فلما صدر اضطجع بالمحصب وجعل رداءه تحت رأسه فنظر الی القمر
فاعجبه استواؤه وحسنه فقال بدأ ضعیفا ثم لم یزل الله یزیده وینمیه حتی استوی فکان احسن ما کان ثم
هو ینقص حتی یرجع کما کان وکذلک الخلق کله ثم رفع یدیه فقال اللهم ان رعیتی قد کثرت وانتشرت فاقبضنی
الیک غیر عاجز ولا مضیع فصدر الی المدینة فذکر له ان امرأة من المسلمین ماتت بالبیداء مطروحة علی الارض
یمر بها الناس لا یکفنها احد ولا یواریها احد حتی مر بها کلیب بن البکیر اللیثی فاقام علیها حتی کفنها وواراها
فذکر ذلک لعمر فقال من مر علیها من المسلمین فقالوا لقد مر علیها عبد الله بن عمر فیمن مر علیها من الناس فدعاه
وقال ویحک مررت علی امرأة من المسلمین مطروحة علی ظهر الطریق فلم تواراها ولم تکفنها قال ما شعرت
بها ولا ذکرها لی احد فقال لقد خشیت ان لا یکون فیک خیر فقال من واراها وکفنها قال کلیب بن البکیر اللیثی

قال

قال واستوى ان يصيب كلب عقبا فخرج عمر يوقظ الناس بدرته للصلاة الصبح فلقيه ابو لؤلؤة فطعنه ست

طعنات بين الثندوة والسرة وطعن كليب بن البكير بالخنجر فقتله وصاح الناس فرجع ... ثم اضطجعه

الله وحمل عمر الى الدار فصلى عبد الرحمن بن عوف بالناس ثم قيل لعمر الصلاة فصلى وجرحه يثعب قال اما انه لا حظ في الاسلام

لمن ترك الصلاة فصلى ودمه يثعب ثم انصرف الناس عليه فقالوا يا امير المؤمنين انه ليس بك باس وانا لنرجو ان

الله في اثرك ويؤخرك الحين او الى حين فدخل عليه ابن عباس وكان يعجبه فقال اخرج فانظر من صاحبي

ثم خرج فجاء فقال ابشر يا امير المؤمنين صاحبك ابو لؤلؤة المجوسي غلام المغيرة بن شعبة فكبر حتى خرج صوته من

الباب ثم قال الحمد لله الذي لم يجعله رجلا من المسلمين يحاجني بسجدة سجدها لله يوم القيامة ثم اقبل على القوم فقال

اكان هذا عن ملا منكم فقالوا معاذ الله والله لوددنا انا فديناك بآبائنا وزدنا في عمرك من اعمارنا انه ليس

بك باس قال اي يرفا ويحك اسقني فجاءه بقدح فيه نبيذ حلو فشربه فالصق رداءه ببطنه قال فلما وقع الشراب

في بطنه خرج من الطعنات قالوا الحمد لله هذا دم استكن في جوفك فاخرجه الله من جوفك قال اي يرفا ويحك اسقني لبنا

فجاءه بلبن فشربه فلما وقع في جوفه خرج من الطعنات فلما راوا ذلك علموا انه هالك قالوا جزاك الله خيرا قد كنت

تعمل فينا بكتاب الله وتتبع سنة صاحبيك لا تعدل عنها الى غيرها جزاك الله احسن الجزاء قال بالامارة تغبطونني

فوالله لوددت اني انجو منها كفافا لا علي ولا لي قوموا فتشاوروا في امركم امروا عليكم رجلا منكم فمن خالفه

فاضربوا راسه قال فقاموا وعبد الله بن عمر مسنده الى صدره فقال عبد الله اتؤمرون وامير المؤمنين حي فقال

عمر لا وليصل صهيب ثلاثا وانتظروا طلحة وتشاوروا في امركم فامروا عليكم رجلا منكم فان خالفكم فاضربوا

راسه قال اذهب الى عائشة فاقرا عليها مني السلام وقل ان عمر يقول ان كان ذلك لا يضر بك ولا يضيق عليك

فاني احب ان ادفن مع صاحبي وان كان يضر بك ويضيق عليك فلعمري لقد دفن في هذا البقيع من اصحاب رسول

الله صلى الله عليه وسلم وامهات المؤمنين من هو خير من عمر فجاءه الرسول فقالت ان ذلك لا يضر بي ولا يضيق علي

قال فادفنوني معهما قال عبد الله بن عمر فجعل الموت يغشاه وانا امسكه الى صدري قال ويحك ضع راسي بالارض

قال فاخذته غشية فوجدت من ذلك فافاق فقال ويحك ضع راسي بالارض فوضعت راسه بالارض فعفره

بالتراب فقال ويل عمر وويل امه ان لم يغفر الله له قال محمد بن عمرو واهل الشورى علي وعثمان وطلحة والزبير وسعد

وعبد الرحمن بن عوف وفي البخاري حدثنا موسى بن اسمعيل حدثنا ابو عوانة عن حصين عن عمرو بن ميمون قال

رايت عمر بن الخطاب رضي الله عنه قبل ان يصاب بالمدينة ووقف على حذيفة بن اليمان وعثمان بن حنيف

قال كيف فعلتما اتخافان ان تكونا قد حملتما الارض ما لا تطيق قالا حملناها امرا هي له مطيقة ما فيها كبير فضل قال

انظرا ان تكونا حملتما الارض ما لا تطيق قالا لا فقال عمر ان سلمني الله لادعن ارامل اهل العراق لا يحتجن الى

رجل بعدي ابدا قال فما اتت عليه الا رابعة حتى اصيب قال اني لقائم ما بيني وبينه الا عبد الله بن عباس غداة

اصيب وكان اذا مر بين الصفين قال استووا حتى اذا لم ير فيهن خللا تقدم فكبر وربما قرا سورة يوسف

او النحل او نحو ذلك في الركعة الاولى حتى يجتمع الناس فما هو الا ان كبر فسمعته يقول قتلني او اكلني الكلب حين طعنه

فطار العلج بسكين ذات طرفين لا يمر على احد يمينا وشمالا الا طعنه حتى طعن ثلاثة عشر رجلا مات منهم سبعة فلما

راى ذلك رجل من المسلمين طرح عليه برنسا فلما ظن العلج انه ماخوذ نحر نفسه وتناول عمر يد عبد الرحمن بن عوف

فقدمه فمن يلي عمر فقد راى الذي ارى واما نواحي المسجد فانهم لا يدرون غير انهم قد فقدوا صوت عمر وهم

يقولون سبحان الله سبحان الله فصلى بهم عبد الرحمن بن عوف صلوة خفيفة فلما انصرفوا قال يا ابن عباس انظر من

قتلني فجال ساعة ثم جاء فقال غلام المغيرة قال الصنع قال نعم قال قاتله الله لقد امرت به معروفا الحمد لله الذي

لم يجعل ميتتي بيد رجل يدعي الاسلام قد كنت انت وابوك تحبان ان تكثر العلوج بالمدينة وكان العباس اكثرهم

رقيقا فقال ان شئت فعلت اي ان شئت قتلنا قال كذبت بعدما تكلموا بلسانكم وصلوا قبلتكم وحجوا

حجكم فاحتمل الى بيته فانطلقنا معه وكان الناس لم تصبهم مصيبة قبل يومئذ فقائل يقول لا باس وقائل يقول

اخاف عليه فاتي بنبيذ فشربه فخرج من جوفه ثم اتي بلبن فشربه فخرج من جوفه فعرفوا انه ميت فدخلنا عليه

وجاء الناس يثنون عليه وجاء رجل شاب فقال ابشر يا امير المؤمنين ببشرى الله لك من صحبة رسول الله صلى الله

عليه وسلم وقدم في الاسلام ما قد علمت ثم وليت فعدلت ثم شهادة قال وددت ان ذلك كفاف لا علي

ولا لي فلما ادبر اذا ازاره يمس الارض قال ردوا علي الغلام قال يا ابن اخي ارفع ثوبك فانه انقى لثوبك

واتقى لربك يا عبد الله بن عمر انظر ما علي من الدين فحسبوه فوجدوه ستة وثمانين الفا او نحوه قال ان وفى له

مال آل عمر فاده من اموالهم والا فسل في بني عدي بن كعب فان لم تف اموالهم فسل في قريش ولا تعدهم الى

غيرهم

منهم فادعني يا ابن عمر انطلق الى عائشة ام المومنين فقل يقرأ عليك عمر السلام ولا تقل امير المومنين فاني

لست اليوم للمومنين اميرا وقل يستاذن عمر بن الخطاب ان يدفن مع صاحبيه فسلم واستاذن ثم دخل عليها

فوجدها قاعدة تبكي فقال يقرأ عليك عمر بن الخطاب السلام ويستاذن ان يدفن مع صاحبيه فقالت كنت

اريده لنفسي ولاوثرن به اليوم على نفسي فلما اقبل قيل هذا عبد الله بن عمر قد جاء قال ارفعوني فاسنده رجل

اليه فقال ما لديك قال الذي تحب يا امير المومنين اذنت قال الحمد لله ما كان شي اهم الي من ذلك فاذا انا

قضيت فاحملوني ثم سلم فقل يستاذن عمر بن الخطاب فان اذنت لي فادخلوني وان ردتني فردوني الى مقابر

المسلمين وجاءت ام المومنين حفصة والنساء تسير معها فلما رايناها قمنا فولجت عليه فبكت عنده ساعة و

استاذن الرجال فولجت داخلا لهم فسمعنا بكاءها من الداخل فقالوا اوص يا امير المومنين استخلف قال ما اجد

احدا احق بهذا الامر من هولاء النفر او الرهط الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمى

عليا وعثمان والزبير وطلحة وسعدا وعبد الرحمن وقال يشهدكم عبد الله بن عمر وليس له من الامر شي

كهيئة التعزية له فان اصابت الامرة سعدا فهو ذاك والا فليستعن به ايكم ما امر فاني لم اعزله عن عجز

ولا خيانة وقال اوصي الخليفة من بعدي بالمهاجرين الاولين ان يعرف لهم حقهم ويحفظ لهم حرمتهم واوصيه

بالانصار خيرا الذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم ان يقبل من محسنهم وان يعفى عن مسيئهم واوصيه باهل

الامصار خيرا فانهم ردء الاسلام وجباة المال وغيظ العدو وان لا يوخذ منهم الا فضلهم

عن رضاهم واوصيه بالاعراب خيرا فانهم اصل العرب ومادة الاسلام ان يوخذ من حواشي اموالهم ويرد على

فقرائهم واوصيه بذمة الله وذمة رسوله ان يوفى لهم بعهدهم وان يقاتل من ورائهم ولا يكلفوا الا

طاقتهم فلما قبض خرجنا به فانطلقنا نمشي فسلم عبد الله بن عمر قال يستاذن عمر بن الخطاب قالت ادخلوه

فادخل فوضع هنالك مع صاحبيه فلما فرغ من دفنه اجتمع هولاء الرهط فقال عبد الرحمن اجعلوا امركم الى

ثلاثة منكم قال الزبير قد جعلت امري الى علي فقال طلحة قد جعلت امري الى عثمان وقال سعد قد جعلت امري

الى عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ايكما تبرأ من هذا الامر فنجعله اليه والله عليه والاسلام لينظرن افضلهم في

نفسه فاسكت الشيخان فقال عبد الرحمن افتجعلونه الي والله علي ان لا آلو عن افضلكم قالا نعم فاخذ بيد احدهما

قال بعث قرابة من رسول الله صلى الله عليه وسلم والقدم في الاسلام ما قد علمت فالله عليك لئن امرتك
لتعدلن ولئن امرت عثمان لتسمعن ولتطيعن ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك فلما اخذ الميثاق قال ارفع
يدك يا عثمان فبايعه وبايع له علي وولج اهل الدار فبايعوه اما مآثر امير المؤمنين عثمان بن عفان
رضي الله عنه پس از آنجمله است آنکه در میان قریش نسبی عالی داشت چه از جهت آبا و چه از جهت
طرف امهات في الاستيعاب وغيره هو عثمان بن عفان بن ابي العاص بن امية بن عبد شمس بن عبد
مناف وامه اروى بنت كريز بن ربيعة بن حبيب بن عبد شمس وام اروى البيضاء ام حكيم بنت عبد
المطلب عمة رسول الله صلى الله عليه وسلم و از آنجمله آنکه قبل از اسلام در میان قریش ثروتی داشت
و جاهی و منصبی نسبی و حیا و عفت قيل في وجه التسمية بذي النورين كان يقال له سخي قبل الاسلام
وسخي بعده كذا في الرياض و از آنجمله آنکه فطرة سلیمه او پیش از اسلام از بسیاری از امور جاهلیه او را
باز داشته بود و این دلیل است بر نسبت او با انبیاء علیهم الصلوة در اصل فطرت في الاستيعاب
في ترجمة ابي بكر رضي الله عنه انه كان قد حرم الخمر في الجاهلية هو وعثمان رضي الله عنهما وعن عثمان رضي الله عنه انه
كان قد حرمها انه قال ما زنيت في جاهلية ولا اسلام ولا سرقت و از آنجمله است آنکه چون آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مبعوث شد وی از سابقان بود در اسلام مثل ابو عبیدة بن الجراح و عبد الرحمن بن عوف و دیگر
اسلام آورده بدلالت صدیق اکبر رضی الله عنهما و وی از آن جماعه است که با نضمام حضرت فاروق عدد
ایشان بچهل رسید کذا في الرياض وغیره و از آنجمله آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکبار دختر خود رقیه را
بعد دخول او در اسلام با او عقد بست و بدامادی برگزید و از حسن سلوک با او مبتهج و مسرور می بود و آنکه
چون کفار قریش بعداوت مسلمین برخاستند هجرت نمود بجانب حبشه و وی اول کسی است که با اهلیه خود هجرت
فرموده بعد حضرت ابراهیم و حضرت لوط علیهما السلام و چندان ایام خبر صحت و سلامت ایشان نرسید
رسید خاطر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت متفکر ماند في الرياض عن انس قال اول من هاجر الى
ارض الحبشة عثمان وخرج معه بابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فابطا على رسول الله صلى الله عليه
وسلم خبرهما فجعل يتوكف الخبر فقدمت امرأة من قريش من ارض الحبشة فسألها فقالت رأيتهما فقال

علی ما کان ... فقالت یا ... فجعلها علی حاجته ... وارث ... فقال النبی صلی الله
علیه وسلم ... ان عثمان لاول من هاجر الی الله عز وجل بعد لوط اخرجه ... عبد الرحمن بن ...
... سعد فی هذه القصة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا بکر انهما لاول من هاجر بعد ابراهیم و از آنجمله
آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب مدینه هجرت نمود نزدیکی حضرت عثمان رضی الله عنه بعد ... و ...
بخلاف جعفر و اصحاب سفینه که قدموا ... بعد واقعه خیبر بوده است نیز آنکه صحیح شده است که ...
به بیمارداری رقیه بنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشغول بود و از جهت تخلف نمود اخرج البخاری فی حدیث
عبید الله بن عدی بن الخیار قال عثمان اما بعد فان الله تعالی بعث محمدا بالحق وکنت ممن استجاب لله ولرسوله فآمنت
بما بعث به ثم هاجرت الهجرتین وصحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ورایت هدیه وفی روایة ونلت
صهر رسول الله صلی الله علیه وسلم وبایعته فوالله ما عصیته ولا غششته حتی توفاه الله تعالی ثم ابو بکر ثم عمر
مثله الحدیث و از آنجمله آنکه چون جهاد مشروع شد و مجاهد حنین بوجود آمد در جمیع غزوات همپای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بوده است الا ... و از آنجمله آنکه چون غزوه بدر پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
او را بجهت بیماری رقیه در مدینه گذاشتند و اجر و غنیمت بدر داد او را از جهت در بدریین معدود است عن
ابن عمر اما تغیبه عن بدر فانه کان تحته بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وکانت مریضة فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان لک اجر رجل ممن شهد بدرا وسهمه اخرجه البخاری و از آنجمله آنکه چون غزوه احد
پیش آمد و شیطان بعض اصحاب را بر فرار از آن مشهد حین حامل شد و وی نیز از آنجمله بود رحمت الهی
تدارک غیر معهود و آن ذنب را محو نمود چنانچه در قرآن عظیم تصریح بآن رفته تا هیچ طاعن را مجال طعن نماند
عن ابن عمر اما فراره یوم احد فاشهد ان الله عفی عنه اخرجه البخاری وزاد غیره وتلی ان الذین تولوا منکم
یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفی الله عنهم و از آنجمله آنکه چون آنحضرت صلی
الله علیه وسلم خواستند که مستضعفین مکه را در حدیبیه تسلیه کنند غیر عثمان [illegible] آن امر [illegible] او را با آن
فرستادند و وی آنجا [illegible] محنت بجا آورد و [illegible] ترک عمره موافقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فی [illegible]
عن ایاس بن سلمة بن الاکوع عن ابیه قال اشتد البلاء علی من کان فی ایدی المشرکین من المسلمین قال

فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فقال يا عمر هل انت مبلغ عني اخوانك من اسارى المسلمين فقال لا والله
والله ما لي بمكة عشيرة وغيري اكثر عشيرة مني فدعا عثمان فارسله اليهم فخرج عثمان على راحلته حتى جاء عسكر
المشركين فعبثوا به واساؤا له القول ثم اجاره ابان بن سعيد بن العاص ابن عمه وحمله على السرج وردفه
خلفه فلما قدم قال يا ابن عم طف قال يا ابن عم ان لنا صاحبا لا نبتدع امرا الا يكون هو الذي يحدثه فنتبعه
قال يا ابن عم ما لي اراك متحشفا اسبل قال وكان ازاره الى انصاف ساقيه قال له عثمان هكذا ازرة
صاحبنا فلم يدع احدا بمكة من اسارى المسلمين الا ابلغهم ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن اياس
بن سلمة عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم بايع لعثمان احدى يديه على الاخرى فقال الناس هنيئا لابي عبد الله
الطواف بالبيت امنا فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو مكث كذا ما طاف حتى اطوف و ازانجا كه چون
مشهد حديبيه پيش آمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را بمكه فرستادند بجهت رسانيدن پيغام صلح و تسليه
مستضعفين آنگاه آوازه قتل او شايع گشت و انجمعی ببيع بيعة قتال شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم
يك دست مبارك خود را عوض دست حضرت عثمان برگذاشتند كه هذه يدي و هذه يد عثمان و اين تشريف
عظيم بود حضرت عثمان را و از جهت او همه اهل بيعت رضوان داخل شدند عن ابن عمر واما تغيبه عن بيعة الرضوان
فلو كان احد اعز ببطن مكة من عثمان لبعثه فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان وكانت بيعة
الرضوان بعد ما ذهب عثمان الى مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده اليمنى فضرب بها على يده
فقال هذه لعثمان و ازانجا كه چون رقيه بنت آنحضرت صلى الله عليه وسلم وفات يافت و وى
رضي الله عنه از ين واقعه محزون گشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ام كلثوم را در نكاح وى آوردند
اين فضيلتيست كه كسی را در هيچ وقتی ميسر نيايد اخرج الحاكم عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لقي عثمان
وهو مغموم فقال ما لك يا عثمان فقال بابي انت وامي وهل دخل على احد ما دخل علي توفيت بنت
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم انقطع الصهر فيما بيني وبينك الى الابد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم تقول
ذلك يا عثمان وهذا جبرئيل يامرني عن امر الله عز وجل ان ازوجك اختها ام كلثوم على مثل صداقها وعلى مثل
عدتها فزوجه النبي صلى الله عليه وسلم اياها وفي رواية عند الحاكم على مثل صداقها وعلى مثل صحبتها و ازانجا كه

آنکه

انکه چون ام کلثوم متوفی شد فرمودند تزویج کنید عثمان را اگر می بود مرا دختر سیوم میدادم باو رضحٰر

بعد دختری لولی کنتا لکها فی الریاض عنه علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان

عندی اربعون ابنة لزوجت عثمان واحدة بعد واحدة حتی لا یبقی منهن واحدة از آنجمله آنکه چون آنحضرت

صلی الله علیه وسلم ترغیب نمودند بر تجهیز جیش العسرة نصیب اوفر ربود باوفی و اکمل وجه قال عثمان فی خطبته

یوم الدار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نظر فی وجوه القوم فقال من یجهز هولاء غفر الله له یعنی جیش العسرة فجهزتهم

حتی لم یفقدوا عقالا ولا خطاما قالوا اللهم نعم و این ذکر در حدیث الاحنف بن قیس و ابی عبد الرحمن

السلمی و ابی سلمة بن عبد الرحمن وغیرهم آمده بعضها البخاری و الترمذی و بعضها النسائی و بعضها غیرهم

و عن عبد الرحمن بن خباب قال فی هذه القصة فانا رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل عن المنبر و هو یقول

ما علی عثمان ما عمل بعد هذه ما علی عثمان ما عمل بعد هذه اخرجه الترمذی و عن عبد الرحمن بن سمرة فی هذه القصة

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضر عثمان ما عمل بعد الیوم مرتین اخرجه الترمذی و از آنجمله آنکه سبیل نمود

بئر رومه را قال عثمان فی خطبته یوم الدار اذکرکم بالله هل تعلمون ان رومة لم یکن یشرب منها احد الا

بثمن فابتعتها فجعلتها للغنی والفقیر وابن السبیل قالوا اللهم نعم روی ذلک عنه الاحنف بن قیس

و ابو سلمة و ابو عبد الرحمن السلمی وغیرهم بعض الروایات فی البخاری و از آنجمله آنکه توسیع نمود مسجد

آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قال عثمان فی خطبته یوم الدار انشدکم بالله الذی لا اله الا هو اتعلمون

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من یبتاع مربد بنی فلان غفر الله له فابتعته بعشرین الفا او بخمسة وعشرین

الفا فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم فاخبرته فقال اجعله فی مسجدنا و اجره لک روی ذلک الاحنف بن

قیس و ابو سلمة و ابو عبد الرحمن السلمی وغیرهم و از آنجمله آنکه در غزوه تبوک مخمصه شدیده پیش آمده بود

کشف آن نمود عن سالم بن عبد الله بن عمر فی حدیث طویل ثم کان منه جهازه جیش العسرة ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم غزا غزوة تبوک فلم یلق فی غزاة من غزواته ما لقی فیها من المخمصة والظمأ وقلة الظهر

فبلغ عثمان فاشتری قوتا وطعاما وادما وما یصلح لرسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحابه فجهز الیه عیرا فنظر رسول

الله صلی الله علیه وسلم الی سواد فقال ای شیء هذا قالوا قد جاءکم بخیر فانیخت الرکاب و وضع ما علیها من الطعام

وابواب دم وما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم حال اصحابه رفع يديه الى السماء وقال اني قد رضيت عن عثمان
فارض عنه ثلاث مرات ثم قال لاصحابه ايها الناس ادعوا لعثمان فدعا له الناس جميعا مجتهدين ونبيهم
صلى الله عليه وسلم وازانجمله آنكه در بسيارى از احيان بكتابت وحى و نامهاى كه افشاى آن نميخواستند قيام
مينمود في الرياض عن عائشة قالت والله لقد كان قاعدا عند نبي الله صلى الله عليه وسلم وان رسول الله
صلى الله عليه وسلم لمسند ظهره الي وان جبرئيل ليوحي اليه القرآن وانه يقول اكتب يا عثيم فقد في الرياض عنها
في قصة قتله انهم لما قطعوا يده بالسيف قال اما والله انها لاول يد خطت المفصل قلت يا حفص المفصل
يذكر بانه اول ما نزل من القرآن وازانجمله آنست كه او اول كسيست كه خبيص پخت براى آنحضرت صلى الله
عليه وسلم واصحاب او را بجهت خاطر ايشان نزد بدعاى خويش با بال ساخت في الرياض عن ليث بن ابي سليم
قال اول من خبص الخبيص في الاسلام عثمان بن عفان قدمت عليه عير تحمل الدقيق والعسل فخلط بينهما و
بعث به الى رسول الله صلى الله عليه وسلم الى منزل ام سلمة فلما جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم قدمت بين
يديه فاكل فاستطابه فقال من بعث بهذا فقالت عثمان يا رسول الله بعث به قال اللهم ان عثمان يترضيك
فارض عنه وعن عبدالسلام قال قدمت عير من طعام فيها جمل لعثمان بن عفان عليه حوارى
وسمن وعسل فاتى بها النبي صلى الله عليه وسلم فدعا فيها بالبركة ثم دعا ببرمة فنصبت على النار وجعل
فيها من العسل والدقيق والسمن ثم عصد حتى نضج او كاد ينضج ثم انزل فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم كلوا هذا الشيء تسميه فارس الخبيص وازانجمله آنكه در وقتى از اوقات اهل بيت آنحضرت را صلى الله
عليه وسلم گرسنگى ربود او رضي الله عنه در گذشت آن سعي بليغ نمود في الرياض النضرة عن عائشة قالت
مكث آل محمد صلى الله عليه وسلم اربعة ايام ما طعموا شيئا حتى تضاغوا صبياننا فدخل رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال يا عائشة هل اصبتم بعدي شيئا فقلت من اين ان لم يأتنا الله عز وجل به على يديك فتوضأ
وخرج متشحا يصلي ههنا مرة وههنا مرة يدعو قالت فاتى عثمان من آخر النهار فاستأذن فهممت
ان احجبه ثم قلت هو رجل من مكاثير الصحابة لعل الله عز وجل انما ساقه الينا ليجري على يديه خيرا فاذنت
له فقال يا اماه اين رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا بني ما طعم آل محمد من اربعة ايام شيئا ودخل رسول

الله

الله صلى الله عليه وسلم ستعيذا من امر السلطان فاخبرته بما قال لها وبما ردت عليه قالت فبكى عثمان بن عفان ثم قال

معاذ الله يا امه قال يا ام المومنين ما كنت لحقيقة ان تنزل بك يعني بها ثم لا تذكريه لي فبعث الى عبد الرحمن بن

عوف فقال له ما شئت بما تبيعني فخرج فبعث اليها باحمال من الدقيق واحمال من الحنطة

وباحمال من التمر والمسلوخ وبثلاثمائة درهم في صرة ثم قال لها يبطئ عليكم ثم بعث بخبز وشواء كثير فقال كلوا

انتم واخبئوا لرسول الله صلى الله عليه وسلم حصته ثم اقسم علي ان لا يكون مثل هذا الا اعلمته قالت ودخل

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا عائشة هل اصبتم بعدي شيئا قلت يا رسول الله قد علمت انك انما خرجت

تدعو الله عز وجل وقد علمت ان الله عز وجل لن يرد عن سؤالك قال فما اصبتم قلت كذا وكذا احمال حنطة

وكذا وكذا احمال تمر وثلاثمائة درهم في صرة ومسلوخا وخبزا وشواء كثيرا فقال ممن فقلت من عثمان بن عفان

قالت وبكى وذكر الدنيا بمقت واقسم علي ان لا يكون مثل هذا الا اعلمته قال فلم يجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم

حتى خرج الى المسجد ورفع يديه وقال اللهم اني قد رضيت عن عثمان فارض عنه اللهم اني قد رضيت عن عثمان

فارض عنه و از آنجمله آنکه در اوقات بسیار آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او دعا فرموده در این باب

تمام منعه فی الریاض عن ابی سعید الخدری قال رمقت رسول الله صلی الله علیه وسلم من اول اللیل الی

طلوع الفجر یدعو لعثمان بن عفان یقول اللهم عثمان رضیت عنه فارض عنه وعن یوسف بن سهل بن سعد

الانصاری عن ابیه عن جده قال خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال فی خطبته اللهم ارض عن عثمان بن

عفان وعن جابر بن عطیة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غفر الله لک یا عثمان ما قدمت وما اخرت

وما اسررت وما اعلنت وما اخفیت وما ابدیت وما هو کائن الی یوم القیمة اخرجه البغوی فی معجمه وخرجه

ابن عرفة العبدی وقال ما کان وما هو کائن وجزای عز وجل ذی النورین را از اعمال مقربه نصیب کامل

وحظ وافر عطا فرموده بود جمع کرده بود قرآن را یعنی حفظ کرده بود آنرا در زمان آنحضرت صلی

الله علیه وسلم وبه ثابت قوی بود حفظ او فی الریاض عن حدیث ابی نوفل عنه عثمان ولقد جمعت القرآن

علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال ابو عمر عن محمد بن سیرین وعثمان بن عبد الرحمن التیمی وغیرهما انه کان

یحیی اللیل کله برکعة یجمع فیها القرآن ودر باب طهارت اعضا تمام داشت واز جناب نبوة علیه الصلوة

از سلبیات صفت وضو و فضایل آن بشهادت حال تلقی نمود چنانکه حدیث حمران در جامع عن عثمان در صحیحین
نحو ما تقدم بالتسبیح و اخرج مسلم فی بعض طرق هذا الحدیث قال ابن شهاب و کان علماؤنا یقولون هذا الوضوء اسبغ ما توضأ
به احد للصلوة و فی بعض طرقها قال حمران بن ابان کنت اضع لعثمان طهوره فما اتی علیه یوم الا و هو یفیض
نطفة یعنی یغتسل بها قلیل کل یوم و در صیام و قیام ید طولی داشت عن مولاة لعثمان قالت کان عثمان
یصوم الدهر و عن الزبیر بن عبد الله عن جدته قال کان عثمان یصوم الدهر و یقوم اللیل الا هجعة من اوله ذکره
فی الریاض و در صدقه مرتبه عالیه چنانکه حدیث ... تعالی اوست اخرج ابن عباس نقل کرده عن ابن عباس
قال قحط الناس فی زمان ابی بکر فقال ابو بکر لا تمسون حتی یفرج الله عنکم فلما کان من الغد جاء البشیر الیه قال
قدمت لعثمان الف راحلة برا و طعاما قال فغدا التجار علی عثمان فقرعوا علیه الباب فخرج الیهم و علیه ملاءة
و قد خالف بین طرفیها علی عاتقیه فقال لهم ما تریدون قالوا قد بلغنا انه قدم لک الف راحلة برا و طعاما
بعنا حتی نوسع به علی فقراء المدینة فقال لهم عثمان ادخلوا فدخلوا فاذا الف وقر قد صب فی دار عثمان
فقال لهم کم تربحونی علی شرائی من الشام فقالوا العشرة اثنی عشر قال قد زادونی قالوا العشرة اربعة عشر قال
قد زادونی قالوا العشرة خمسة عشر قال زادونی قالوا من زادک و نحن تجار المدینة قال
درهم عشرة عندکم زیادة قالوا لا قال فاشهدکم معشر التجار انها صدقة علی فقراء المدینة قال عبد الله
فلما کان اللیل اذا انا برسول الله صلی الله علیه و سلم فی منامی و هو علی برذون اشهب یستعجل و علیه حلة من نور و بیده
قضیب من نور و علیه نعلان شراکهما من نور فقلت له بابی انت و امی یا رسول الله لقد طال شوقی الیک فقال
صلی الله علیه و سلم انی مبادر لان عثمان تصدق بالف راحلة و ان الله قد قبلها منه و زوجه بها عروسا
فی الجنة و انا ذاهب الی عرس عثمان و در اعتاق پایه بلند داشت فی الریاض عن عثمان قال ما اتت علی جمعة
الا و انا اعتق رقبة منذ اسلمت الا ان لا اجد تلک الجمعة فاجمعها فی الجمعة الثانیة و در ادای حج
و عمره گوی مسابقت برده مالک انه بلغه ان عثمان ربما کان یعتمر فلا یحط رحله حتی یرجع و در صله
ارحام از اقران درگذشته قالت عائشة و لقد قتلوه و انه لمن اوصلهم للرحم و اتقاهم للرب عز
و جل و قال علی بن ابی طالب بخوانم ذلک در خدای عزوجل او را جوال سینه قلبیه برگزیده بود فنن

خوفه في المشكوة عنه عثمان انه كان اذا وقف على قبر بكى حتى تبل لحيته فقيل له تذكر الجنة والنار فلا تبكي
وتبكي من هذا فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان القبر اول منزل من منازل الآخرة فان نجا منه
فما بعده ايسر منه وان لم ينج منه فما بعده اشد منه قال وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما رأيت منظرا
قط الا والقبر افظع منه رواه الترمذي وابن ماجه وفي الرياض عنه ابي الفرات قال كان لعثمان رضي الله عنه عبد
فقال له اني كنت عركت اذنك فاقتص مني فاخذ باذنه ثم قال عثمان اشدد يا حبذا قصاص في الدنيا
لا قصاص في الآخرة ومن ورعه عنه قال لو اني بين الجنة والنار ولا ادري الى ايتهما يؤمر بي لاخترت ان اكون
رمادا قبل ان اعلم الى ايتهما اصير ومن عزوفه عنه شهوات الدنيا عن شرحبيل بن مسلم قال كان عثمان
يطعم الناس طعام الامارة ويأكل الخل والزيت. وعن عبد الله بن شداد قال رأيت عثمان يوم الجمعة
يخطب وهو يومئذ امير المؤمنين وعليه ثوب قيمته اربعة دراهم او خمسة دراهم وعن الحسن وقد سأله رجل ما كان
رداء عثمان قال قطري قال بكم ثمنه قال ثمانية دراهم قال كان ممتقه (?) قال السنبلاني قال كم ثمنه قال ثمانية
دراهم قال ونعلاه معقبتان مخصرتان لهما قبالان ذكرهما الملا في الرياض ومن [illegible]
بن زيد قال رحم الله امير المؤمنين عثمان حوصر نيفا واربعين ليلة لم تبد منه كلمة يكون لمبتدع فيها
[illegible] ذكره في الرياض ومن تواضعه في الرياض عنه الحسن قال رأيت عثمان نائما في المسجد ورداؤه
تحت رأسه فيجيء الرجل فيجلس اليه ثم يجيء الرجل فيجلس اليه كأنه احدهم وفي رواية رأيت عثمان نائما في
المسجد في ملحفة ليس حوله احد وهو امير المؤمنين وفي رواية رأيت عثمان يقيل في المسجد ويقوم واثر الحصا
في جنبه فيقول الناس هذا امير المؤمنين وعن علقمة بن وقاص ان عمرو بن العاص قام الى عثمان وهو يخطب
الناس فقال يا عثمان انك قد ركبت بالناس المهابير وركبوها منك فتب الى الله عز وجل وليتوبوا
قال فالتفت اليه عثمان وقال وانت هناك يا ابن النابغة ثم رفع يديه واستقبل القبلة وقال اتوب الى الله
[illegible] اللهم اني اول تائب اليك ومن شفقته على رعيته في الرياض عنه سليمان بن موسى ان عثمان بن عفان
دعي الى قوم كانوا على امر قبيح فخرج اليهم فوجدهم قد تفرقوا ورأى امرا قبيحا فحمد الله اذ لم يصادفهم
واعتق رقبة ومن حسن معاشرته لاهله وخدمه في الرياض عنه عبد الله الزبير بن عبد الله عن جدة له [illegible] لعثمان

أن عثمان كان لا يوقظ أحدا من أهله من الليل إلا أن يجده يقظان فيدعوه فيناوله وضوءه وكان يصوم الدهر وأخرج [illegible] عن أبي ثور الفهمي قال قدمت على عثمان فبينا أنا عنده فخرجت فإذا وفد أهل مصر قد رجعوا فدخلت عليه فأعلمته قال كيف رأيتهم قلت رأيت في وجوههم الشر وعليهم ابن عديس البلوي فصعد ابن عديس منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى بهم الجمعة وتنقص عثمان في خطبته فدخلت عليه فأخبرته بما قام فيهم فقال كذب والله ابن عديس ولولا ما ذكر ما ذكرت ذلك إني والله لرابع أربعة في الإسلام ولقد أنكحني رسول الله صلى الله عليه وسلم ابنته ثم توفيت فأنكحني ابنته الأخرى ما زنيت ولا سرقت في الجاهلية ولا في الإسلام ولا تغنيت ولا تمنيت منذ أسلمت ولا مسست فرجي بيميني منذ بايعت بها رسول الله صلى الله عليه وسلم ولقد جمعت القرآن على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا أتت علي جمعة إلا وأنا أعتق رقبة منذ أسلمت إلا أن لا أجد في تلك الجمعة فأجمعها في الجمعة الثانية ومن صبره رضي الله عنه ما أخرج [illegible] عن عبد الرحمن بن مهدي كان لعثمان شيئان ليسا لأبي بكر وعمر صبره نفسه حتى قتل مظلوما وجمعه الناس على المصحف ومن مقامه الحياء نعت رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه بالحياء أخرج مسلم من حديث عائشة في قصة ألا أستحيي ممن تستحيي منه الملائكة يعني عثمان وفي حديث طويل يجمع مناقب الصحابة وأصدقهم حياء عثمان

اقتضاء طبيعت وقلبيت نور ایمان را وفوق حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در حق او عیاره [illegible] شد زیرا که هر بار که اسباب هیجان قوة سبعیه وشهویه بظهور آید یا فتنه مهیا شد حضرت عثمان رضی الله عنه از امضای آن تقاعد نمود وامتنع [illegible] تا شیء سبب از انجام نفس [illegible] مقتضیات جوش وخروش نفس بغلبه نور ایمان [illegible] صلوات الله وسلامه علیه بلفظ حیا نعیم والشهادة روي عن عثمان من طرق متعددة في خطبته يوم الدار أذكركم بالله هل تعلمون أن حراء حين انتفض قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك إلا نبي أو صديق أو شهيد قالوا نعم [illegible] تلك الخطبة أبو سهل وأبو عبد الرحمن السلمي وثمامة بن حزن القشيري وغيرهم وروى ذلك جماعة من الصحابة وكونه رفيقا للنبي صلى الله عليه وسلم في الجنة أخرج الحاكم عن زيد بن أسلم عن أبيه قال شهدت عثمان يوم حصر في موضع الجنائز فقال أنشدك الله يا طلحة أتذكر يوم كنت أنا وأنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكان كذا وكذا ليس معه

من أصحابه

من اصحابي خلقا [illegible] فقال [illegible] بعثمان [illegible] لا ولكن رفيق منه امته معه في الجنة وان عثمان رفيقي
ومعي في الجنة صلى الله عليه وسلم قال الحاكم صحيح ذكر رفاقت در رفيقان محقق است که منتسب باشد بآن
حضرت صلى الله عليه وسلم در اعمال بطريق [illegible] و اخلاق مرضيه که از حواريه اتمام کلي است در افراد امت او
[illegible] مرا رفيق موافقت است در اعمال و اخلاق اخرج الحاكم عن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان
عن المطلب بن عبد الله عن ابي هريرة قال دخلت على رقية [illegible] ومن طريق [illegible] منه عن ابي هريرة قال
دخلت على رقية بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وبيدها مشط فقالت خرج رسول الله صلى الله عليه
وسلم من عندي آنفا رجلت راسه فقال لي كيف تجدين عثمان قالت قلت بخير قال اكرميه فانه من اشبه
اصحابي بي خلقا وفي الحديث اشكال ظاهر وهو ان ابا هريرة انما جاء بعد خيبر وقد توفيت رقية عليها
السلام [illegible] بدر لكن الحديث [illegible] من طرق متعددة وقال الحاكم ولا اشك ان ابا هريرة روى هذا الحديث
عن متقدم من الصحابة انه [illegible] كيسي طلبت جوهري فلم اجده في الوقت قلت وفي حديث آخر
النبي صلى الله عليه وسلم قام الى [illegible] فاعتنقه وقال هو كفوي معنى الكفو بها معنى الرفيق وكونه يحب الله
[illegible] ويحبه الله ورسوله اخرج الحاكم عن ابن عباس عن ام كلثوم بنت النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت
يا رسول الله زوج فاطمة خير من زوجي قال فسكت النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال زوجك ممن يحب الله
ورسوله ويحبه الله ورسوله فولت فقال لها هلم ماذا قلت قالت زوجي ممن يحب الله ورسوله ويحبه
الله ورسوله قال نعم وازيدك دخلت الجنة فرايت منزله ولم ار احدا من اصحابي يعلوه في منزله اقول
ذلك من ثواب صبره على البلوى بالجمله آنحضرت صلى الله عليه وسلم تصريح نمودند بآنکه [illegible] مقامات او را
و اينها تصريح [illegible] از آنکه اين اوصاف در نفس نفيس او راسخ شده و سر تا پا ايشان گرفته و [illegible]
گشته چنانکه اطوار و احوال شبانروزي او دلالت بر آن ومن كراماته في الرياض روى ان رجلا دخل
على عثمان وقد نظر امراة اجنبية فلما نظر اليه قال ما بال احدكم يدخل علي وفي عينه اثر الزنا فقال رجل اوحي
بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا ولكن قول حق وفراسة صدق [illegible] ان جهجاه الغفاري تناول
عصا عثمان وكسرها على ركبته فاخذته الاكلة في رجله [illegible] قال كنت في رفقة بالشام سمعت

وقت عمل بعمل العبودية ... فقصد اليه وافاد رجل مغفل ... [illegible]

شكيا ابو حبيب ما لبس حتى قال الا كنت ممن دخل على عثمان الدار قال لا ولكن عنده مرضت ثم غضبت فلطمتها

فقال الكفن فلي الله يديك وعطلك اعمى عينيك وادخلك النار قال فنحن [illegible] عدة عظيمة و [illegible]

واصابني الحمى فلم يبق منه دوائه الا النار قال فجعلت ابعد الكث [illegible] ما [illegible]

من حبسه كوكب فقال انه يسمع [illegible] رجل صالح فكان ادريسه [illegible] في الصواعق عنه [illegible] ابي حبيب

بلغني ان جماعة الركب الذين ساروا الى عثمان [illegible] علامات [illegible]

[illegible] فقال [illegible] از [illegible] الاصحاب [illegible]

الصلوات المباركات قوله يا جرد الله [illegible] ومنها قول العبودية محافظة بالحدود والوفاء بالعهود

الرضا بالموجود والصبر عند المفقود ومنها [illegible] ولا عليه ومنها الا ان الدنيا

طويت على الغرور فلا تغرنكم الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور ومنها [illegible] الدنيا ظلمة [illegible] الآخرة نور

ومنها الهدية من العامل اذا عزل [illegible] الهدية منه اذا عمل ومنها خير الناس [illegible] واعتصم بكتاب الله

ومنها من علامات العارف ان يكون قلبه بالخوف والرجا ولسانه مع الحمد والثناء وعيناه [illegible]

الاستغفار وارادته مع الترك والرضا ومنها من علامات المتقي انه يرى [illegible]

ملك ومنها قوله من اصبح الاشياء عمر طويل لا يتزود صاحبه لسفر الآخرة ومنها من كانت [illegible]

راحته وفوز لو طهرت قلوبكم ما شبعت من كلام الله تعالى اما الحجة لذي الالباب [illegible]

النورين رضي الله عنه [illegible] در باب [illegible] قرآن عظيم [illegible] اختلاف هر يكى كه [illegible]

بالفاظ خود [illegible] خويش نوشته بودند حاضر ساخت [illegible] مصحف [illegible]

[illegible] سالها [illegible] تمام [illegible] ام المؤمنين حفصه رضي الله عنها

داشت و از وى [illegible] نسخ متعدده نويسانده [illegible] قرآن [illegible]

باطراف [illegible] تا موجب [illegible] از [illegible] اهل [illegible] قراءات [illegible]

از قراءات شاذه امتياز [illegible] جميع مسلمين بر يك مصحف متفق شدند [illegible] تمام [illegible]

الو

سوم آنکه ... مسئلهٔ اختلاف ایشان ... أخرج البخاري عن أنس بن مالك أن حذيفة بن اليمان قدم
على عثمان وكان يغازي أهل الشام في فتح أرمينية وأذربيجان مع أهل العراق فأفزع حذيفة اختلافهم في
القراءة فقال حذيفة لعثمان يا أمير المؤمنين أدرك هذه الأمة قبل أن يختلفوا في الكتاب اختلاف اليهود
والنصارى فأرسل عثمان إلى حفصة أن أرسلي إلينا بالصحف ننسخها في المصاحف ثم نردها إليك فأرسلت بها حفصة
إلى عثمان فأمر زيد بن ثابت وعبد الله بن الزبير وسعيد بن العاص وعبد الرحمن بن الحارث بن هشام
فنسخوها في المصاحف وقال عثمان للرهط القرشيين الثلاثة إذا اختلفتم أنتم وزيد بن ثابت في شيء من
القرآن فاكتبوه بلسان قريش فإنما نزل بلسانهم ففعلوا حتى إذا نسخوا الصحف في المصاحف رد عثمان
الصحف إلى حفصة وأرسل إلى كل أفق بمصحف [illegible] وأمر بما سواه من القرآن في كل صحيفة أو مصحف أن يحرق حكم آنکه
جمیع از قراء سبعه اگرچه [illegible] سلسلهٔ قراءة او تا حال باقیست فی عامة البلاد القراء المعروفون أسندوا
قراءتهم إلى الصحابة فعبد الله بن كثير ونافع أسندا إلى أبي بن كعب وعبد الله بن عامر أسند إلى عثمان بن عفان
وأسند عاصم إلى علي وعبد الله بن مسعود وزيد وأسند حمزة إلى عثمان وعلي وهؤلاء قرأوا على النبي صلى الله
عليه وسلم سیوم آنکه قراءة طیله در زمان او [illegible] مسلمین قراءة قرآن معیار تلفظ الکتاب الله
بوده اخرج مالک أن الفرافصة بن عمير الحنفي قال ما أخذت سورة يوسف إلا من قراءة عثمان بن عفان
إياها في الصبح من كثرة ما كان يرددها چهارم آنکه در اول نزول قرآن کتابت آن اشتغال ... بعد سه
سوره آمد ... بعبارت ... متقدم و ... بخط المفصل پنجم آنکه در معرفت
تفسیر قرآن ومتی انزلت وفیم انزلت ... أخرج الترمذي عن ابن عباس قال قلت لعثمان
ما حملكم أن عمدتم إلى الأنفال وهي من المثاني وإلى براءة وهي من المئين فقرنتم بينهما و
لم تكتبوا بينهما سطر بسم الله الرحمن الرحيم ووضعتموها في السبع الطول ما حملكم على ذلك فقال عثمان كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم مما يأتي عليه الزمان وهو تنزل عليه السور ذوات العدد وكان إذا نزل
عليه الشيء دعا بعض من كان يكتب فيقول ضعوا هؤلاء الآيات في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا
فإذا نزلت عليه الآية فيقول ضعوا هذه الآية في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا فإذا

زلت عليه الآية فيقول ضعوا هذه الآية في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا وكانت الانفال من
اوائل ما نزلت بالمدينة وكانت براءة من آخر القرآن وكانت قصتها شبيهة بقصتها فظننت انها
منها فقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يبين لنا انها منها فمن اجل ذلك قرنت بينهما ولم اكتب
بينهما سطر بسم الله الرحمن الرحيم فوضعتها في السبع الطوال اخرج ابوبكر بن ابي شيبة عن محمد بن سيرين
قال لما نزلوا عليهم عثمان من الغضب فقال ائتوني رجلا اتاليه كتاب الله فاتوه بصعصعة بن صوحان
وكان شابا فقال ما وجدتم احدا تاتوني به غير هذا الشاب فتكلم صعصعة بكلام فقال له
عثمان اتل فقال صعصعة اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير فقال كذبت
ليست لك ولا لاصحابك ولكنها لي ولاصحابي ثم تلا عثمان اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على
نصرهم لقدير حتى بلغ ولله عاقبة الامور واخرج ابوبكر بن ابي شيبة في قصة مناظرته مع وفد
مصر قالوا ادع بالمصحف فدعا بالمصحف فقالوا افتح السابعة وكانوا يسمون سورة يونس السابعة
فقرأها حتى اتى على هذه الآية قال ارأيتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا
قل آلله اذن لكم ام على الله تفترون قالوا ارأيت ما حميت من الحمى آلله اذن لك ام على الله تفتري فقال امضه
انزلت في كذا وكذا واما الحمى فان عمر حمى الحمى قبلي لابل الصدقة فلما وليت زادت ابل الصدقة فزدت في الحمى لما
زاد من ابل الصدقة فجعلوا ياخذونه بالآية فيقول امضه نزلت في كذا وكذا وعقد بابي تخريج حديث اكثر زياده
بصد و چهل حدیث در کتب معتبره با سانید جيده بواسطه کبار صحابه و تابعين مسند او در دست مردم موجود
چون فضل حفظ چهل حدیث تا آن درجه باشد که روز قیامت از علما محشور شود پس حیثیت کسانی تو در
قدر صد و چهل حدیث هرگاه در ضبط تخریج بیان فضایل اعمال میفرمودند و در حافظین کرامی شد اخرج البخاري
عن ابي عبد الرحمن السلمي عن عثمان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خيركم من تعلم القرآن وعلمه قال واقرأ
ابو عبد الرحمن في امرة عثمان حتى كان الحجاج قال وذاك الذي اقعدني مقعدي هذا و در علم با جادت هذا
ید بلیغ داشت و فطرة سلیمه از آنرا معاودت تمام میفرمود واخرج احمد عن عطاء بن فروخ مولى القرشيين
ان عثمان اشترى من رجل ارضا فابطأ عليه فلقيه فقال ما منعك من قبض مالك قال انك غبنتني فما القى

من الناس احدا الا دعوته قال اوذلك يسبقك قال نعم قال فاختر بينه او بينك ثم قال قال رسول

صلی الله علیه وسلم ادخل الله رجلا کان سهلا مشتریا وبائعا وقاضیا ومقتضیا واخرج احمد عن محمود بن لبید ان

عثمان اراد ان یبني مسجد المدینة فکره الناس ذلك واحبوا ان یدعوه علی هیئته فقال انما سمعت رسول الله

صلی الله علیه وسلم یقول من بنی مسجدا لله عز وجل بنی الله له في الجنة مثله و در باب فتاوی و احکام آنکه در وقت

خود از وی استفتا مینمودند فقها یا یاران ... رفع میکردند بسیر فتوی صادر و تفصیل ... این باب آن

بیشتر است که درین رساله آنرا استقصا کنیم بطریق مثال مسائل چند برشماریم درباب وضوء مما مست النار

از جانب مختلفه وارد شده است و عمل صحابه نیز مختلف درین باب طاری گشته حضرت ذی النورین کشف آن به

نمود و بیان واضح فرمود که عمل بر وضوء ... آثار مشترک است اخرج احمد عن ... حمران قال رأیت

عثمان بن عفان جلس علی المقاعد ... عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فدعا بکتف فتعرقها ثم قام فصلی ولم یتوضأ

ثم قال جلست مجلس النبي صلی الله علیه وسلم واکلت ما اکل النبي صلی الله علیه وسلم وصنعت ما صنع النبي صلی الله علیه

وسلم واخرج احمد عن سعید بن المسیب یقول رأیت عثمان قاعدا في المقاعد فدعا بطعام مما مسته النار

فاکله ثم قام الی الصلوة فصلی ثم قال قعدت مقعد رسول الله صلی الله علیه وسلم واکلت طعام رسول الله صلی

الله علیه وسلم وصلیت صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم واخرج احمد عن رباح قال زوجني اهلي امة لهم

رومیة فوقعت علیها فولدت لي غلاما اسود مثلي فسمیته عبد الله ثم وقعت علیها فولدت لي غلاما

اسود مثلي فسمیته عبید الله ثم طبن لها غلام لاهلي رومي یقال له یوحنس فراطنها بلسانه

یعني بالرومیة فوقع علیها فولدت له غلاما احمر کانه وزغة من الوزغات فقلت لها ما هذا فقالت هذا

لیوحنس فارتفعنا الی عثمان بن عفان فسألهما فاعترفا فقال عثمان اترضون ان اقضي بینکم بقضیة رسول الله صلی

الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قضی ان الولد للفراش حسبته قال وجلدها وجلده و تحقیق آنکه

استلام رکن عراقی و رکن شامی سنت نیست اخرج احمد عن یعلی بن امیة قال طفت مع عثمان فاستلمنا الرکن

قال یعلی فکنت مما یلي البیت فلما بلغنا الرکن الغربي الذي یلي الاسود جررت بیده لیستلم فقال ما شأنك

فقلت الا تستلم قال فقال الم تطف مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت بلی قال افرأیته یستلم هذین الرکنین

عز وجل قلت لا قال فلیک فیه اسوة حسنة قلت بلی قال فاغتنم و بیان شد که پوشیدن معصفر
مردان را درست نیست احمد عن ابی هریرة قال راح عثمان الی مکة حاجا و دخلت علی محمد بن جعفر بن ابی طالب
امرأته فبات معها ثم غدا و علیه ردع الطیب و ملحفة معصفرة مفدمة فادرک الناس بملل قبل ان یروحوا
فلما رآه عثمان انتهره و افف و قال أتلبس المعصفر و قد نهی عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له
علی بن ابی طالب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم ینهه و لا ایاک انما نهانی مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله
عن مالک بن ابی عامر ان عثمان کان یقول فی خطبته قل ما یدع ذلک اذا خطب اذا قام الامام یخطب یوم
الجمعة فاستمعوا و انصتوا فان للمنصت الذی لا یسمع من الحظ مثل ما للمنصت السامع فاذا قامت الصلوة فاعدلوا
الصفوف و حاذوا بالمناکب فان اعتدال الصفوف من تمام الصلوة لا یکبر حتی یأتیه رجال قد وکلهم بتسویة
الصفوف فیخبرونه ان قد استوت فیکبر مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن حزم عن عبد الرحمن بن ابی عمرة الانصاری
انه قال جاء عثمان بن عفان الی صلوة العشاء فرأی اهل المسجد قلیلا فاضطجع فی مؤخر المسجد ینتظر الناس ان یکثروا
فأتاه ابن ابی عمرة فجلس الیه فسأله من هو فاخبره فقال ما معک من القرآن فاخبره فقال له عثمان من شهد العشاء فکانما
قام نصف لیلة و من شهد الصبح فکانما قام لیلة مالک انه بلغه ان العلاء ربی فی زمان عثمان بن عفان ... ثم
عثمان حج است و ما ثبت ... مالک عن نافع عن نبیه بن وهب اخی بنی عبد الدار ان عمر بن عبید الله ارسل الی
ابان بن عثمان و ابان یومئذ امیر الحاج و هما محرمان انی قد اردت ان انکح طلحة بن عمر ابنة شیبة بن جبیر
فاردت ان تحضر فانکر ذلک علیه ابان و قال سمعت عثمان بن عفان یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا ینکح المحرم و لا ینکح و لا یخطب علی نفسه و لا علی غیره مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عبد الله بن عامر بن ربیعة
قال رأیت عثمان بالعرج و هو محرم فی یوم صائف قد غطی وجهه بقطیفة ارجوان ثم اتی بلحم صید فقال لاصحابه
کلوا فقالوا او لا تأکل انت فقال انی لست کهیئتکم انما صید من اجلی مالک عن ابن شهاب عن قبیصة بن ذؤیب ان
رجلا سأل عثمان عن الاختین من ملک الیمین هل یجمع بینهما فقال عثمان احلتهما آیة و حرمتهما آیة اخری فاما انا
فلا احب ان اصنع ذلک قال فخرج من عنده فلقی رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فسأله عن ذلک
فقال لو کان لی من الامر شیء ثم وجدت احدا فعل ذلک لجعلته نکالا قال ابن شهاب اراه علی بن ابی طالب

رضی الله

رضي الله عنه مالك عن ابن شهاب عن طلحة بن عبد الله بن عوف قال وكان اعلمهم بذلك وعن ابي سلمة بن
عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف طلق امراته البتة وهو مريض فورثها عثمان بن عفان منه بعد
انقضاء عدتها مالك عن عبد الله بن الفضل عن الاعرج ان عثمان بن عفان ورث نساء ابن مكمل منه و
كان طلقهن وهو مريض مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى قال كانت عند جدي حبان امرأتان هاشمية وانصارية
فطلق الانصارية وهي ترضع فمرت بها سنة ثم هلك عنها ولم تحض فقالت انا ارثه لم احض فاختصما الى
عثمان بن عفان فقضى لها بالميراث فلامت الهاشمية عثمان فقال هذا عمل ابن عمك هو اشار علينا بهذا يعني
علي بن ابي طالب مالك عن ابي الزناد عن سليمان بن يسار ان نفيعا مكاتبا كان لام سلمة زوج النبي صلى الله عليه
وسلم او عبدا كانت تحته امراة حرة فطلقها اثنتين ثم اراد ان يراجعها فامره ازواج النبي صلى الله عليه
وسلم ان ياتي عثمان بن عفان فيسأله فلقيه عند الدرج آخذا بيد زيد بن ثابت فسألهما فابتدراه
جميعا فقالا حرمت عليك حرمت عليك مالك عن عبد الله بن ابي بكر عن عبد الملك بن ابي بكر بن عبد الرحمن
الحارث بن هشام عن ابيه انه اخبره ان العاص بن هشام هلك وترك بنين له ثلاثة اثنان لام ورجل لعلة
فهلك احد اللذين لام وترك مالا وموالي فورثه اخوه لابيه وامه ماله وولاء مواليه ثم هلك الذي ورث المال
وولاء الموالي وترك ابنه واخاه لابيه فقال ابنه قد احرزت ما كان ابي احرز من المال وولاء الموالي وقال
اخوه ليس كذلك انما احرزت المال واما ولاء الموالي فلا ارايت لو هلك اخي اليوم الست ارثه انا فاختصما
الى عثمان بن عفان فقضى لاخيه بولاء الموالي مالك انه بلغه عن جده مالك بن ابي عامر ان عثمان بن عفان
قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبيعوا الدينار بالدينارين ولا تبيعوا الدرهم بالدرهمين
مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان قضيا في امراة غرت رجلا بنفسها وذكرت انها
حرة فولدت له اولادا فقضيا ان يفدي ولده بمثلهم مالك انه بلغه ان عثمان بن عفان اتي بامراة قد
ولدت في ستة اشهر فامر بها ان ترجم فقال له علي بن ابي طالب ليس ذلك عليها ان الله تبارك وتعالى
يقول في كتابه وحمله وفصاله ثلاثون شهرا وقال والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين لمن
اراد ان يتم الرضاعة فالحمل يكون ستة اشهر فلا رجم عليها فبعث عثمان في اثرها فوجدها قد رجمت

اکثر عن عبد الرحمن بن ابی بکر عن عمرة بنت عبد الرحمن ان سارقا سرق فی زمان عثمان اترجة فامر بها
عثمان ان تقوم فقومت بثلثة دراهم من صرف اثنی عشر درهما بدینار فقطع عثمان یده مالک عن عمه ابی
سهیل بن مالک عن ابیه انه سمع عثمان بن عفان وهو یخطب وهو یقول لا تکلفوا الامة غیر ذات الصنعة
الکسب فانکم متی کلفتموها ذلک کسبت بفرجها ولا تکلفوا الصغیر الکسب فانه اذا لم یجد سرق وعفوا اذ اعفکم
الله وعلیکم من المطاعم بما طاب منها و تسایبی از سنن بسبب علم او در میان مسلمین رواج یافت فی
الموطا عن عبد الرحمن بن یزید قال افضت مع ابن مسعود من عرفة فلما جاء المزدلفة صلی المغرب والعشاء کل واحدة
منهما باذان واقامة وجعل بینهما العشاء ثم نام حتی اذا طلع الفجر قائل یقول طلع الفجر وقائل یقول لم یطلع الفجر قال ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال ان هاتین الصلوتین اخرتا عن وقتهما فی هذا المکان المغرب والعشاء فان الناس لا
یاتون ههنا حتی یعتموا واما الفجر فهذا الحین ثم وقف . . . فقال لو ان امیر المومنین السنة
دفع قال فما ادری عبد الله حتی دفع ودفعه الی عثمان الزهری قال کسفت الشمس فی عهد عثمان وبالمدینة
عبد الله بن مسعود قال فخرج عثمان فصلی بالناس تلک الصلوة رکعتین وسجد سجدتین فی کل رکعة قال ثم
انصرف ودخل داره وجلس عبد الله الی حجرة عائشة وجلسنا الیه فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یامر بالصلوة عند کسوف الشمس والقمر فاذا رأیتموه قد اصابها فافزعوا الی الصلوة فانها
ان کانت التی تحذرون کانت وانتم علی غیر غفلة وان لم تکن کنتم قد اصبتم خیرا واکتسبتموه رواهما
احمد اما فتوحی که در زمان ذی النورین واقع شد پس دو قسم است قسمی آنکه بعد وفات حضرت فاروق
اعظم بعضی بلدان عهد خود را نقض نمودند حضرت ذی النورین در تجدید فتح آن بلاد سعی بلیغ بتقدیم
رسانید مانند فتح همدان در اواخر زمان حضرت فاروق رضی الله عنه از انجمله اهل همدان نقض عهد نمودند
بر خدمت مغیرة بن شعبه فتح آن مجدد شد و اهل ری فتنه برپا آوردند باز ابو موسی
و براء بن عازب باز در حوزه اسلام آمدند و اهل اسکندریه بر خلاف . . . بسعی عمرو
بن العاص رایت ایشان منکوس گشت و اهل آذربایجان را از عهد بیرون نهادند ولید بن
عقبه کار بر ایشان تنگ ساخت و مضطر بصلح گردانید و در اثنای بعضی مواضع قریب آذربایجان

نیز مفتوح

نیز مفتوح شد و ولید بن عقبه سلمان ... سعید العاص را به ارمینیه فرستاد از آن بلاد غنایم بسیار

آورد و عثمان بن ابی العاص برادر ... شهر کازرون در نواحی آن روان فرمود و جمیع آن نواحی را بطریق

مصالحه فتح کرد عثمان بن ابی العاص از آنجا هرم بن حیان را با جماعتی بسعید روان ساخت و

مابقی شهرها تا آنچه بدان مملکت مفتوح گشت اما قسم ثانی از آنچه بسبب فتح افریقیه بر دست عبدالله

سعد بن ابی سرح امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه عبدالله بن سعد را بجهت فتوح امارت مصر تفویض فرمود

و خمس الخمس غنایمی که بسعی او حاصل شود تنفیل نمود حاکم افریقیه در آن ایام از قبیل قیصر روم

جرجیر نام بود از طرابلس تا ... در تحت حکومت منسلک شده و ... دیگر فرستاده نزدیک بصد

و بیست هزار سوار ... ساخت امیر المؤمنین عثمان لشکری آماده که طایفه از اشراف صحابه مثل عبدالله

بن عباس و عبدالله بن عمر ... بعد ... بکمک عبدالله بن سعد فرستاد و او نیز جمعی

عظیم از غزاة مصر ... بهیئت اجتماعی بجانب افریقیه روان شد مدت چهل روز تا بین

الفریقین واقع شد از صباح تا نصف النهار بمقاتله مشغول میبودند بعد از آن هر یکی بمعسکر

خویش ... امیر المؤمنین عثمان بن عفان بعد مسافت موضع قتال ... بلاد مسلمین ... عبدالله بن زبیر

را با جمعی کثیر مدد فرستاده بعد ... تعجیل تمام طی منازل نموده ... مجمل قتال ...

ورود ایشان چهل روز در این محاربه گذشته بود مسلمانان را از غایت ...

... عبدالله بن زبیر در میان لشکر اسلام عبدالله بن سعد را ندید تفحص حال او کردند

جرجیر در لشکر خود منادی داده که هر که سر ابن ابی سرح را بجهت وی آرد صد هزار دینار زر سرخ او را دهد

و دختر خود را در حباله عقد او درآورد از این سبب ... بر وی مستولی شده و مختفی گشته عبدالله بن الزبیر

مشورت داد که تو نیز در لشکر خود منادی فرما که هر کس سر جرجیر پیش تو آرد هزار دینار زر سرخ از

غنیمت لشکر باو دهی و دختر جرجیر را ... بهای ... گردند تا در بنای ... جرجیر

تنزلی قوی افتاد بعد از آن هنگام مقاتله در عقب لشکر خود باز معرکه می ایستاد تا از ... ابن الزبیر

جماعتی را مسلح و مکمل ساخته در معام ... در قتال داد جد بلیغ دادند و در نصف

انهار هم نگذاشتند که اعدا انجام مقصود کنند تا هر دو فریق کاسه و رنگ محاربت وقت [illegible]
بازگشتند آنجا عبد الله بن سعد از خیام بیرون آمده ناگاه در حالت غفلت بر آن ملاعین تاختند و شکست کلی
بر ایشان افتاد و جرجیر بدست ابن الزبیر مقتول شد آنگاه بر شهر سبیطله که قاعده افریقیه بود نزول
کردند و آن را نیز بجنگ تمام مفتوح ساختند و جمیع اهل افریقیه بمصالحه پیش آمدند گویند سهم فارس
آنجا سه هزار دینار و سهم راجل هزار دینار بود بعد دفع جرجیر و مال خطیر بموجب وعده عبد الله که
ابن الزبیر دادند و این حرکت او را از افعال [illegible] میگویند که صاحب قلب عبد الله بن سعد بن ابی سرح بود و در میمنه
عبد الله بن عمر و در میسره عبد الله بن الزبیر و در مقدمه عبد الله بن عباس بود بعد فتح افریقیه ابن ابی سرح ابتدا
به نافع بن حصین و عبد الله بن نافع بن عبد القیس را بجانب [illegible] فرستاد آنجا بعد اشتعال نایره حرب و
قتال هزیمت بر کفار افتاد امیر المؤمنین ایالت اندلس به عبد الله بن نافع بن الحصین داد و از آنگاه
اندلس اسلام در مغرب بیرون حاصل شد و از آنجمله فتح جزیره قبرس و سواحل آن بود معاویه بن ابی سفیان
بعرض امیر المؤمنین عثمان رسانید که بر سواحل بحر روم قری و امصار متصل است که وصول آن بلاد از راه
خشکی نتواند شد اگر اجازت باشد از راه بحر بر آن جماعت لشکر کشیم در سابق چندین بار این دعاوی بعرض
حضرت فاروق رسانیده بود بملاحظه خطر دریا و عدم اطلاع بر جنود آن سواحل و نفوذ شوکت قیصر
باقی بود فاروق اعظم اجازت نداده بود ذی النورین [illegible] این رای موافق [illegible] رخصت
آن سفر داده نوشته فرستاد که مردم را در این سفر از تکلیف بگذرند و قرعه نیندازند بلکه [illegible]
هر که بطوع و رغبت همراه تو برود و معاویه بن ابی سفیان چون رخصت حاصل کرد لشکری گران ترتیب داده
متوجه آن صوب گشت و ابوذر غفاری و عباده بن الصامت و زوجه او ام حرام و غیر ایشان
از صحابه در آن لشکر بودند گفت در اثنای بحر باشند و چند حمله از اعدا [illegible] کرد [illegible]
حاکم جزیره قبرس بطرف قسطنطنیه [illegible] ملاقی شد [illegible] تعرض آورد
تعرضه مسلمانان در آن غزوه در میان بحر در سر جاه معرکه محاربه کردند و کار بسیار کردند و بسیار
بسیار بدست اهل اسلام افتاد و آخر بر مبلغی خطیر که هر سال به بیت المال فرستند مصالحه واقع

شد و بعد

بعد از فتح جزیره قبرس جزیره [illegible] را فتح کردند و غنایم دریا یا این جزیره با جزیره
[illegible] بسیار بدست مسلمانان افتاد و جمع کردند و اخماس با امیر المؤمنین روان ساختند
و ام حرام [illegible] که از صحابیات [illegible] بود در آن غزو [illegible] مرتبه شهادت یافت
با قوت شمشیر مفتوح گشت [illegible] از صحابیات النبی بودست اخرج البخاری عن انس بن مالک
قال حدثتنی ام حرام ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوما فی بیتها فاستیقظ وهو یضحک قلت یا رسول الله ما یضحکک
قال عجبت من قوم من امتی یرکبون البحر کالملوک علی الاسرة فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم
فقال انت معهم ثم نام فاستیقظ وهو یضحک فقال مثل ذلک مرتین او ثلاثا قلت یا رسول الله ادع الله
ان یجعلنی منهم فیقول انت من الاولین فتزوج بها عبادة بن الصامت فخرج بها الی الغزو فلما رجعت
قربت دابة لترکبها فوقعت فاندقت عنقها و اخرج البخاری ایضا عن عمیر بن الاسود العنسی عن
ام حرام رضی الله عنها انها سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اول جیش من امتی یغزون البحر قد اوجبوا
قالت ام حرام قلت یا رسول الله انا فیهم قال انت فیهم قالت ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم اول جیش
من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم فقلت انا فیهم یا رسول الله قال لا ذکر فتح فارس و خراسان
بر دست عبد الله بن عامر بن کریز چون اهل بصره از ابو موسی اشعری شکایت کردند امیر المؤمنین عثمان
او را معزول ساخت و عبد الله بن عامر را بجای او نصب نمود اولا امیر المؤمنین خبر رسید که اهل فارس نقض
عهد نموده عبید الله بن معمر والی آن بلاد را کشتند و جمعی کثیر مجتمع شده اصطخر را معسکر ساختند عبد الله
[illegible] نوشت که با لشکر بصره و عمان متوجه فارس شود القصه در حدود اصطخر تلاقی فریقین واقع
شد بر میمنه لشکر اسلام ابو برزه اسلمی و بر میسره معقل بن یسار و بر خیل عمران بن حصین [illegible]
گشته [illegible] جنگ [illegible] یافته بعد از قتال عظیم لشکر اسلام غلبه یافت و جیش فارس منهزم شد و قلعه
اصطخر مفتوح گشت عبد الله بن عامر از آنجا در غایت شوکت و تمکن بدار ابجرد نهضت نمود چه
اهالی آنجا نیز نقض عهد نموده بودند با سهل وجه فتح آن دیار میسر آمد و از آنجا بشهر جور که بقول بعضی
عبارتست از فیروزآباد شیراز است و بقول بعضی از اعمال کرمان است توجه نمود و بعد از محاربه [illegible]

و بعد از آن ماهیار [illegible] بر عقب عبد الله [illegible]

و نصب مجانیق نموده و قتال [illegible] فتح کردند [illegible]

فرستاد [illegible] از فتح [illegible]

عبد الله [illegible] امیر المؤمنین [illegible] در غزوه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

لشکر گران ترتیب داده از راه کرمان بولایت خراسان روان شد در راه [illegible]

[illegible] مسعود [illegible] فرستاد تا [illegible] مشغول باشند تا آنکه فتح میسر آید [illegible]

متوجه شد [illegible] و احنف بن قیس بطرف [illegible] با [illegible]

[illegible] تا آنکه [illegible]

انهزام [illegible] شد از آنجا [illegible]

لشکر [illegible]

[illegible]

آخر الامر مرزبان طوس [illegible]

اهل [illegible] هزار درهم [illegible] صلح [illegible]

اقامت کرد و لشکری بجانب [illegible] فرستاد آنجا [illegible]

آخر [illegible] بر آن شرط که [illegible] مرزبان [illegible]

[illegible] اهل لشکر [illegible]

دیگر بجانب هراة روان شد مرزبان هراة قبل از وصول لشکر [illegible]

[illegible] آن متعهد شد بعد از آن مرزبان مرو [illegible] قبول کرد [illegible]

جوزجان و طالقان و فاریاب فرستاد [illegible] فتح کرد و بعد از آن طرف [illegible]

عبد الله بن عامر سالم و غانم مراجعت کرد و در آن ایام محاربه دیگر با قسطنطین [illegible] افریقیه [illegible]

مستولی شدند و سواحل را انتزاع [illegible] غرق [illegible]

بجور

مشهور تواریخ است که بکشتن محمد بن ابی حذیفه از مصر و عبد الله بن سعد بن ابی سرح از مصر بقصد مدافعت او متوجه شده بود

مثل آنکه بعد از التقای مصاف اتفاق شد بضرب سیوف و خناجر و انداختن سهام بر مشتی عناصر مستغرق شدند معامله

عظمی سهم در صوبت و اکثر لشکر مصر کشته شدند و نه ملاحظه فرار نمودند بعد از آنکه حضرت شیخ الفقها

مفهوم شد که بیرون نمیشد و در مدد ابن نصر که هلاک شد و نه فضیلت بعده ظفر یافتند محمد در خود بعد سپاه عاقبت

آن جماعت اولیس در کتب سیره کرده باشند با اندک با حسن وجوه وجهت الا آنکه در انتها

نکته گیری فاش شده در زبان عوام شایع گشت که مرا کسی عثمان را عیب اورده باشد نظر بر جواب هم کرده اند

جهت مصالح نفس تا معلوم شد ابو عمر في الاستيعاب عن مبارك بن فضالة قال سمعت الحسن يقول سمعت عثمان يخطب

يقول يا ايها الناس ما تنقمون علي وما من يوم الا وانتم تقسمون فيه خيرا قال الحسن وشهدت مناديا ينادي يا

ايها الناس اغدوا على اعطياتكم فيغدون فيأخذونها وافرة يا ايها الناس اغدوا على ارزاقكم

فيغدون فيأخذونها وافية حتى والله لقد سمعته اذناي يقول اغدوا على كسوتكم فيأخذون الحلل

اغدوا على السمن والعسل قال الحسن ارزاق دارة وخير كثير وذات بين حسن ما على الارض مؤمن يخاف مؤمنا

الا يوده وينصره ويألفه فلو صبر الانصار على الاثرة لوسعهم ما كانوا فيه من العطاء والرزق ولكنهم لم

يصبروا وسلوا السيف مع من سل فصار عن الكفار مغمدا وعلى المسلمين مسلولا الى يوم القيمة اول حادثه که

بعد از ان شد آن بود که عبید الله بن عمر بن الخطاب آنکه در قتل حضرت فاروق شرکتی دارند جمعی را از ضعیف الاسلام

مثل هرمزان و جمعی از نصاری مثل جفینه بقتل آورد و در اول خلافت این قضیه را پیش حضرت ذی النورین

مرافعه نمودند از هر طرف کشتن افتاد حضرت ذی النورین از خاص مال خود مبلغی از دیات مقتول

داد خصومت را از میان مسلمانان کیفما اتفق فرو نشاندند و در قاعده عقل تدبیری بهتر از آن که کار کنند وجود

عزم افریقیه و رحلت مبارک بشتم شد عمرو بن العاص را معزول ساخت عبد الله بن ابی سرح را عامل مصر

کردانید و منشأ المحن همین که بسبب او عامل شد شغل شد بعض نکته گیران این معنی را محل عجب قرار داده

اند و در حقیقت عجب رشید درین عزل و نصب ظاهر است هر کسی که فتح افریقیه داند سبب آن می بر آید.

رشید ... کرده خواهد بود و همچنین عزل ابو موسی و نصب عبد الله بن عامر بر بصره که منشأ فتح خراسان

اینده را رسند آنچه جز تسبیح خواندیم بعد وفات عبد الرحمن بن عوف ... میان

انفاق امیر المؤمنین ... ابو ذر غفاری ...

میرود ... طلب دنیا ... که آن نیز موجود ...

... واقع آمده ... ذی النورین ... حاجی ...

... در قواعد ... در زمانه ... استاذن علی عثمان فاذن له

بیده عصاه فقال یا کعب ان عبد الرحمن توفی وترک مالا فما تری فیه فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا

باس علیه فرفع ابو ذر عصاه فضرب کعبا وقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا

انفقه ویتقبل منی اذر خلفی منه ست اواق انشدک بالله یا عثمان اسمعته ثلث مرات قال نعم رواه احمد

اخرج البخاری عن زید بن وهب قال مررت بالربذة فاذا انا بابی ذر فقلت له ما انزلک منزلک هذا

قال کنت بالشام فاختلفت انا ومعاویة فی الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله

قال معاویة نزلت فی اهل الکتاب فقلت نزلت فینا وفیهم فکان بینی وبینه فی ذلک فکتب الی عثمان

یشکونی فکتب الی عثمان ان اقدم المدینة فقدمتها فکثر علی الناس حتی کانهم لم یرونی قبل ذلک فذکرت

لعثمان فقال لی ان شئت تنحیت فکنت قریبا فذلک الذی انزلنی هذا المنزل ولو امروا علی حبشیا لسمعت

واطعت واخرج البخاری عن الاحنف بن قیس قال جلست الی ملأ من قریش فجاء رجل خشن الشعر ... حتی

قام علیهم فسلم ثم قال بشر الکانزین برضف یحمی علیه فی نار جهنم ثم یوضع علی حلمة ثدی احدهم حتی یخرج من

نغض کتفه ویوضع علی نغض کتفه حتی یخرج من حلمة ثدیه یتزلزل ثم ولی فجلس الی سارية وتبعته وجلست الیه

وانا لا ادری من هو فقلت له لا اری القوم الا قد کرهوا الذی قلت قال انهم لا یعقلون شیئا قال لی خلیلی قلت

ومن خلیلک قال النبی صلی الله علیه وسلم یا ابا ذر اتبصر احدا قال فنظرت الی الشمس ما بقی من النهار وانا

اری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرسلنی فی حاجة له قلت نعم قال ما احب ان لی مثل احد ذهبا انفقه کله الا

ثلثة دنانیر وان هؤلاء لا یعقلون انما یجمعون الدنیا والله لا اسألهم دنیا ولا استفتیهم عن دین حتی القی

الله واز سیاست امر ملت یکی آنست اذان ثالث روز جمعه افزود اخرج البیهقی عن السائب بن یزید

الاذان

الاذان كان اوله حين يجلس الامام على المنبر على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابى بكر وعمر فلما كان

خلافة عثمان وكثر الناس [illegible] زاد النداء الثاني فاذن به فثبت الامر على ذلك وزوراء [illegible]

[illegible] حضرت عثمان [illegible]

ساخت [illegible] آخر [illegible]

كه [illegible] امير المومنين [illegible] كه [illegible]

[illegible] كه [illegible] گرفته باشند [illegible]

باب [illegible] مقرر نمايند [illegible]

[illegible] مراد [illegible]

يقول كانوا يفضلون [illegible] افضل [illegible] وكان في [illegible]

[illegible] صلى الله عليه وسلم توسيع نموده بعبارة قوى مبنى ساخت اخرج

البخاري عن عبد الله بن عمر رضي الله عنه ان المسجد كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم مبنيا باللبن وسقفه

الجريد وعمده خشب النخل فلم يزد فيه ابو بكر شيئا وزاد فيه عمر وبناه على بنيانه في عهد رسول الله صلى الله عليه

وسلم باللبن والجريد واعاد عمده خشبا ثم غيره عثمان فزاد فيه زيادة كثيرة وبنى جداره بالحجارة المنقوشة والقصة

وجعل عمده من حجارة منقوشة وسقفه بالساج واخرج البخاري عن عبيد الله الخولاني انه سمع عثمان رضي الله عنه

يقول عند قول الناس فيه حين بنى مسجد الرسول صلى الله عليه وسلم انكم اكثرتم واني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

يقول من بنى مسجدا قال بكير حسبت انه قال يبتغي به وجه الله بنى الله له مثله في الجنة اما بيان [illegible] حضرت

ذي النورين رضي الله عنه وجواب اشكالاتي كه اهل زمان ايشان بر ايشان وارد نمودند در بيان قبح صنيعي كه

[illegible] پس [illegible] مقدمه [illegible] آنست كه آنحضرت

صلى الله عليه وسلم جدا جدا [illegible] كه بروايت رجال عن رجال ثابت شده بيان فرموده اند كه در خارج

بمقتضاى حكمت الهى اختلاف بر ذي النورين واقع خواهد شد واو را خواهند كشت ودى در آن حالت بر حق خواهد

بود ومخالفان او بر باطل وآنحضرت صلى الله عليه وسلم اين مضمون را باوضح وجوه ارشاد فرموده اند تا آنكه

وجبت التخلف بالحسنين تمام شد و هيچ خلاف نيست و در حكم الله عذر جهالت نماند [illegible] گر [illegible] خلافت شد
و في السنن [illegible] عهدا [illegible] و دايره سعد بر اعدا او و داير گشت [illegible] في الصحيح
عن ابي [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم قال في المرة الثالثة [illegible] افتح له وبشره بالجنة على بلوى تصيبه ومنه حديث [illegible]
[illegible] رأى [illegible] سببا واصلا من السماء الى الارض فاخذ به النبي
صلى الله عليه وسلم فعلا ثم اخذ رجل بعده ثم انقطع بالثالث ثم وصل [illegible] الصديق رضي الله عنه [illegible]
على [illegible] الثالث ومنه حديث ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال يقتل فيها هذا مظلوما لعثمان
اخرجه الترمذي ومنه حديث عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله يقمصك قميصا فان ارادوك
على خلعه فلا تخلعه لهم اخرجه الترمذي ومنه حديث مرة بن كعب [illegible] قام خطيبا [illegible] سمعته من رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما قمت وذكر الفتن فقربها فمر رجل مقنع في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدى فقمت اليه
فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجهه فقلت هذا قال نعم اخرجه الترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح
ومنه حديث جابر قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم بجنازة ليصلي عليها فلم يصل عليه فقيل يا رسول الله ما رأيناك تركت
الصلوة على احد قبل هذا قال انه كان يبغض عثمان فابغضه الله اخرجه الترمذي ومنه حديث عثمان يوم
الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عهد الي عهدا وانا صابر عليه ومنه حديث كعب بن عجرة قال ذكر
رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها فمر رجل مقنع رأسه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا يومئذ على
الهدى فوثبت فاخذت بضبعي عثمان ثم استقبلت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت هذا قال هذا
اخرجه ابن ماجه وفي الرياض عن ابي حبيبة قال سمعت ابا هريرة وعثمان محصور استأذن في الكلام
فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انها ستكون فتنة واختلاف او اختلاف وفتنة قلنا يا
رسول الله فما تأمرنا قال عليكم بالامين واصحابه واشار الى عثمان وفي الرياض عن كعب قال والذي نفسي بيده
ان في كتاب الله المنزل محمد صلى الله عليه وسلم ابوبكر الصديق عمر الفاروق عثمان الامين فالله الله يا
معاوية في امر هذه الامة ثم نادى الثانية ان في كتاب الله المنزل ثم اعاد الثالثة وفي الرياض
عن ابي قلابة قال كنت في رفقة بالشام فسمعت صوت رجل يقول يا ويلاه النار قال فقمت اليه فاذا

رجل

رجلا مقطوع اليدين والرجلين من الخلاف أعمى العينين منكبا على وجهه [illegible] فقال إني كنت ممن دخل على عثمان

الدار فلما دنوت منه صرخت زوجته فلطمتها فقال ما لك قطع الله يديك ورجليك وأعمى عينيك وأدخلك

النار فأخذتني رعدة عظيمة وخرجت هاربا وأصابني ما ترى ولم يبق من دعائه إلا النار قال فقلت له بعدا

لك وسحقا [illegible] عثمان قال [illegible] سعيد بن المسيب [illegible]

فإذا هو مسود الوجه [illegible] فقال إن هذا كان يسب عليا وعثمان فكنت أنهاه فلا ينتهي فقلت

اللهم إن هذا يسب رجلين قد سبق لهما ما تعلم اللهم إن كان يسخطك ما يقول فيهما فأرني فيه آية فاسود وجهه

كما ترى وعن كثير بن الصلت قال أغفى عثمان في اليوم الذي قتل فيه فاستيقظ فقال لولا أن يقول الناس

تمنى عثمان أمنية لحدثتكم قال قلنا أصلحك الله حدثنا فلسنا نقول ما يقول الناس فقال إني رأيت رسول الله صلى

الله عليه وسلم في منامي هذا فقال إنك شاهد معنا الجمعة أخرجه الحاكم ومنه حديث عبد الله بن حوالة الأزدي عن

رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث من نجا منهن فقد نجا قالوا ماذا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال موتي

وقتل خليفة مصطبر بالحق يعطيه من الدجال أخرجه الحاكم وصححه وعن ابن عمر رضي الله عنه أن عثمان أصبح فحدث

فقال إني رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في المنام الليلة فقال يا عثمان أفطر عندنا فأصبح عثمان صائما فقتل

من يومه رضي الله عنه أخرجه الحاكم وعن ابن عباس قال كنت قاعدا عند النبي صلى الله عليه وسلم إذ أقبل

عثمان بن عفان رضي الله عنه فلما دنا منه قال يا عثمان تقتل وأنت تقرأ سورة البقرة فتقع قطرة من دمك

على فسيكفيكهم الله ويغبطك أهل المشرق وأهل المغرب وتشفع في عدد ربيعة ومضر وتبعث يوم القيامة

أميرا على المؤمنين على كل خاذل أخرجه الحاكم وعن النعمان بن بشير عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

يا عثمان إن ولاك الله هذا الأمر يوما فأرادك المنافقون أن تخلع قميصك الذي قمصك الله فلا تخلعه يقول

ذلك ثلاث مرات قال النعمان فقلت لعائشة ما منعك أن تعلمي الناس بهذا قالت أنسيته والله أخرجه

ابن ماجه وعن قيس بن أبي حازم عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه وددت

أن عندي بعض أصحابي قلنا يا رسول الله ألا ندعو لك أبا بكر فسكت قلنا ألا ندعو لك عمر فسكت قلنا

ألا ندعو لك عثمان قال نعم فجاء عثمان فخلا به فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يكلمه ووجه عثمان يتغير قال قيس

حدثني أبو سهلة مولى عثمان أن عثمان بن عفان قال يوم الدار إن رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد إليّ عهداً

وأنا صابر إليه [illegible] وأنا صابر عليه قال قيس فكانوا يرون ذلك اليوم أخرجه ابن ماجة وفي

الاستيعاب [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] أن قال [illegible]

[illegible] فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] فتنة

[illegible] يا رسول الله قال [illegible]

[illegible] هذا [illegible]

قال [illegible] فقال [illegible] غير الإمام عليه

الصلوة والسلام [illegible] الإمام المرتضى علي بن أبي طالب رضي الله عنه

أخرج الحاكم من طريق الحسن عن قيس بن عباد قال شهدت عليا يوم الجمل يقول كذا اللهم إني أبرأ إليك من

دم عثمان ولقد طاش عقلي يوم قتل عثمان وأنكرت نفسي وجاؤوا إليّ للبيعة فقلت والله إني لأستحيي

من الله أن أبايع قوما قتلوا رجلا قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا أستحيي ممن تستحيي منه الملائكة وإني

لأستحيي من الله أن أبايع وعثمان قتيل الأرض لم يدفن بعد فانصرفوا فلما دفن رجع الناس إليّ فسألوني

البيعة فكأنما صدع قلبي فقلت اللهم خذ مني لعثمان حتى ترضى ومن طريق الحاكم عن عبد الرحمن بن

محمد عن أبيه في قصة طويلة قال محمد بن حاطب فقلت يا أمير المؤمنين إنا قادمون المدينة والناس

سائلون عن عثمان فماذا تقول فيه قال فأخذ عمار بن ياسر ومحمد بن أبي بكر فقالا وقالا فقال لهما علي

يا عمار ويا محمد تقولان إن عثمان استأثر وأساء الإمرة وعاقبتم والله فأسأتم العقوبة وستقدمون

على حكم عدل يحكم بينكم ثم قال يا محمد بن حاطب إذا قدمت المدينة وسئلت عن عثمان فقل كان والله

من الذين آمنوا ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا وأحسنوا والله يحب المحسنين وعلى الله فليتوكل المؤمنون

ومن [illegible] حديث هارون بن عنترة عن أبيه قال رأيت عليا رضي الله عنه بالخورنق وهو على سرير وعنده

أبان بن عثمان [illegible] إني لأرجو أن أكون أنا وأبوك من الذين قال الله عز وجل ونزعنا ما في صدورهم

من غل إخوانا على سرر متقابلين ومن طريق حصين الحارثي قال جاء علي بن أبي طالب إلى زيد بن أرقم

الى دار

رضي الله عنها يعوده وعنده قوم فقال لعائشة كيف انت قالت لقد ... اطرقت على ما صنع بعثمان
والذي فلق الحبة وبرء النسمة ما قتلت ولا امرت بقتله ومنها اقوال سيد شباب اهل الجنة الحسن بن علي ما اخرجه ابو يعلى
انه قام خطيبا فقال ايها الناس رأيت البارحة في منامي عجبا رأيت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله
صلى الله عليه وسلم حتى قام عند قائمة من قوائم العرش فجاء ابو بكر فوضع يده على منكب رسول الله صلى
الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على منكب ابي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده رأسه فقال رب سل عبادك
فيم قتلوني فانثعب من السماء ميزابان من دم في الارض قال فقيل لعلي الا ترى ما يحدث به الحسن
قال يحدث بما رأى واخرج الحاكم عن قتادة عن رجل قال سمعت الحسن بن علي رضي الله عنه اخرج من
دار عثمان جريحا ومنها اقوال احد العشرة المبشرة سعيد بن زيد عن قيس قال سمعت سعيد بن زيد يقول
والله لقد رأيتني وان عمر لموثقي على الاسلام قبل ان يسلم عمر ولو ان احدا ارفض للذي صنعتم بعثمان
لكان ... رواه البخاري ومن اقوال فقيه الامة عبد الله بن مسعود قال قال عبد الله والله لئن قتلوا عثمان لا
يصيبوا منه خلفا ومنها اقوال صاحب سر رسول الله صلى الله عليه وسلم حذيفة بن اليمان ما اخرجه ابو بكر
عن جندب الخير قال اتينا حذيفة حين سار المصريون الى عثمان فقلنا ان هؤلاء قد ساروا الى هذا الرجل فما
تقول قال يقتلونه والله قال قلنا فاين هو قال في الجنة والله قال قلنا فاين قتلته قال في النار والله
ومنها اقوال عالم الكتابين عبد الله بن سلام ما اخرجه ابو بكر عن يوسف بن عبد الله بن سلام عن ابيه قال لا
تسلوا سيوفكم فلئن سللتموها لا تغمد الى يوم القيامة وما اخرجه ابو بكر ايضا عن بشير بن شغاف في
كلام طويل عن عبد الله بن سلام قال اما اني قد قلت لهم لا تقتلوه ... والله لئن قتلتموه لقد
عشرة ... فلم يقتل نبي الا قتل به سبعون الفا من الناس ولم يقتل خليفة
الا قتل به خمسة وثلثون الفا وما اخرجه ابو عمر في الاستيعاب انه قال لقد فتح الناس على انفسهم بقتل
عثمان باب فتنة لا ينغلق عليهم الى قيام الساعة ومنها اقوال زاهد الامة ابو ذر ما اخرجه ابو بكر
انه قال لو امرني عثمان ان امشي على راسي لمشيت ومن اقوال كاتب الوحي زيد بن ثابت ما اخرجه
ابو بكر عن زيد بن علي قال زيد بن ثابت ممن بكى على عثمان يوم الدار ومنها اقوال حافظ الحديث

علي ثم والامة الى يوم القيامة حدثنا ابو بكر ... محمد بن عبد الرحمن بن ابي ذئب قال قال ابو هريرة والله

لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا والله ليقعن القتل والموت في هذا الحي من قريش حتى يأتي الرجل

... قال ابو اسامة [illegible] فيجدها نعل قرشي ... فقال [illegible] عبد الله بن عباس ما ذكره

ابو عمر في الاستيعاب قال لو اجتمع الناس على قتل عثمان لرموا بالحجارة كما رمي قوم لوط جميعا [illegible]

[illegible] تعجلوا اسباب الفتنة فناس [illegible] وافواه الناس [illegible]

قال [illegible] حميد [illegible] الاطلاع [illegible] ابو بكر عن ابن عون [illegible] قال الكنانا

[illegible] امير المؤمنين [illegible] ان يكون [illegible] بين يدي عثمان قال فرايت

حلقه [illegible] يوم الدار دار عثمان قال بعثني امير المؤمنين عثمان قال ادع لي

الاشتر فجاء قال ابن عون اظنه قال فطرحت لامير المؤمنين وسادة فقال يا اشتر ما يريد الناس

مني قال ثلاث ليس من احدهن بد قال ما هن قال يخيرونك بين ان تخلع لهم امرهم فتقول هذا امركم اختاروا له

من شئتم وبين ان تقص من نفسك فان ابيت هذين فان القوم قاتلوك قال اما من احداهن بد

قال لا قال اما ان اخلع لهم امرهم فما كنت اخلع سربالا سربلنيه الله عز وجل ابدا قال ابن عون وقال

غير الحسن لان اقدم فتضرب عنقي احب الي من ان اخلع امر امة محمد صلى الله عليه وسلم بعضها على بعض

قال ابن عون وهذا اشبه بكلامه واما ان اقص لهم من نفسي فوالله لقد علمت ان صاحبي بين يدي كانا

يعاقبان من القصاص وما يقوم بدني بالقصاص واما ان تقتلوني فوالله لئن قتلتموني لا تتحابون بعدي ابدا

ولا تقاتلون بعدي عدوا جميعا ابدا قال فقام الاشتر فانطلق فمكثنا فقلنا لعل الناس ثم جاء رويجل

كانه ذئب فاطلع من الباب ثم رجع وقام محمد بن ابي بكر في ثلاثة عشر حتى انتهى الى عثمان فاخذ بلحيته فقال

بها حتى سمعت وقع اضراسه وقال ما اغنى عنك معاوية ما اغنى عنك ابن عامر ما اغنت عنك كتبك

فقال ارسل لي لحيتي يا ابن اخي ارسل لي لحيتي يا ابن اخي قال فانا رايت السعدي رجلا من القوم [illegible] فقام

اليه بمشقص حتى وجاء به في راسه فاثبته قال ثم مه قال ثم دخلوا عليه حتى قتلوه واخرج ابو بكر عن ابي نضرة

عن ابي سعيد مولى ابي اسيد الغفاري قال سمع عثمان ان وفد اهل مصر قد اقبلوا فاستقبلهم فلما سمعوا

قرية

قرية خارجا من المدينة له كذا قال فلما سمعوا به اقبلوا نحوه الى المكان الذي هو فيه قال اراه

قال وكره ان يقدموا عليه المدينة او نحوا من ذلك فاتوه فقالوا ادع بالمصحف فدعا به فقالوا افتح

السابعة وكانوا يسمون سورة يونس السابعة فقراها حتى اذا اتى على هذه الآية قل ارايتم ما انزل الله لكم

من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا قل آلله اذن لكم ام على الله تفترون قالوا ارايت ما حميت من الحمى

آلله اذن لك ام على الله تفتري فقال امضه نزلت في كذا وكذا واما الحمى فان عمر حمى الحمى قبلي لابل الصدقة

فلما وليت زادت ابل الصدقة فزدت في الحمى لما زاد من ابل الصدقة فجعلوا ياخذونه بالآية فيقول امضه

نزلت في كذا وكذا والذي يلي كلام عثمان يومئذ في سنك يقول ابو نضرة يقول لي ذلك ابو سعيد قال

ابو نضرة وانا في سنك يومئذ قال ولم يخرج او لم يستو وجهي يومئذ لا ادري لعله قال مرة اخرى وانا يومئذ

في ثلاثين سنة ثم اخذوه باشياء لم يكن عنده منها مخرج فعرفها فقال استغفر الله واتوب اليه فقال لهم ما

تريدون قالوا ناخذ ميثاقك قال فكتبوا عليه شرطا قال واخذ عليهم ان لا يشقوا عصا ولا

يفارقوا جماعة ما اقام لهم بشرطهم او كما اخذوا عليه فقال لهم ما تريدون فقالوا نريد ان لا ياخذ اهل

المدينة عطاء قال لا انما هذا المال لمن قاتل عليه ولهذه الشيوخ من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم فرضوا واقبلوا

معه الى المدينة راضين فقام فخطب فقال والله اني ما رايت وافدا هم خير لحوباتي من هذا الوفد الذين

قدموا علي وقال مرة اخرى حسبت انه قال من هذا الوفد من اهل مصر الا من كان له زرع فليلحق بزرعه ومن

كان له ضرع فليحتلب الا انه لا مال لكم عندنا انما هذا المال لمن قاتل عليه ولهذه الشيوخ من اصحاب

محمد صلى الله عليه السلام فغضب الناس وقالوا هذا مكر بني امية ثم رجع الوفد المصريون راضين فبينا هم

في الطريق اذا هم براكب يتعرض لهم ثم يفارقهم ثم يرجع اليهم ثم يفارقهم ويسبهم فقالوا له ان لك

الامر ما شانك قال انا رسول امير المؤمنين الى عامله بمصر ففتشوه فاذا هم بالكتاب على لسان عثمان عليه

خاتمه الى عامل مصر ان يصلبهم او يقطع ايديهم وارجلهم فاقبلوا حتى قدموا المدينة فاتوا عليا فقالوا

الم تر الى عدو الله امر فينا بكذا وكذا والله قد احل دمه قم معنا اليه فقال والله لا اقوم معكم

قالوا فلم كتبت الينا قال لا والله ما كتبت اليكم كتابا قط قال فنظر بعضهم الى بعض ثم قال بعضهم لبعض

الينا اقتلوه او ... بذا التعقبون وانطلق محمد فخرج من المدينة الى قرية له او قرية له فانطلقوا حتى دخلوا
على عثمان فقالوا اكتبت فينا بكذا وكذا فقال انما هما اثنان ان تقيموا علي رجلين من المسلمين او يمينا
بالله الذي لا اله الا هو ما كتبت ولا امليت وقد تعلمون ان الكتاب يكتب على لسان الرجل وينقش
الخاتم على الخاتم فقالوا قد والله احل الله دمك ونقضت العهد والميثاق قال فحصروه فاشرف
عليهم فقال السلام عليكم قال فما اسمع احدا رد السلام الا ان يرد رجل في نفسه فقال انشدكم
بالله هل علمتم اني اشتريت بئر رومة بمالي لاستعذب بها فجعلت رشائي فيها كرشاء رجل من المسلمين قيل
نعم قال فلم تمنعوني ان اشرب منها حتى افطر على ماء البحر قال انشدكم بالله هل علمتم اني اشتريت
كذا وكذا من الارض فزدته في المسجد قيل نعم قال فهل علمتم احدا من الناس منع ان يصلي فيه قبلي
قال فانشدكم بالله هل سمعتم نبي الله صلى الله عليه وسلم يذكر كذا وكذا اشياء من شانه وذكر اري
كتابته المفصل قال ففشا النهي وجعل الناس يقولون مهلا عن امير المؤمنين وفشا النهي وقام الاشتر
فلا ادري يومئذ ام يوما آخر فقال لعله قد مكر به وبكم قال فوطئه الناس حتى بلغ كذا وكذا ثم انه اشرف
عليهم مرة اخرى فوعظهم وذكرهم فلم تاخذ فيهم الموعظة وكان الناس تاخذ فيهم الموعظة اول ما
يسمعونها فاذا اعيدت عليهم لم تاخذ فيهم الموعظة ثم فتح الباب ووضع المصحف بين يديه قال فحدثنا
الحسن ان محمد بن ابي بكر دخل عليه فاخذ بلحيته فقال له عثمان لقد اخذت مني ماخذا او قعدت مني مقعدا
ما كان ابو بكر لياخذه او ليقعده قال فخرج وتركه قال وفي حديث ابي سعيد فدخل عليه رجل فقال
بيني وبينك كتاب الله فخرج وتركه ودخل عليه رجل يقال له الموت الاسود فخنقه وخنقه ثم خرج
فقال والله ما رايت شيئا قط هو الين من حلقه والله لقد خنقته حتى رايت نفسه مثل نفس الجان تردد
في جسده ثم دخل عليه آخر فقال بيني وبينك كتاب الله والمصحف بين يديه فاهوى اليه بالسيف
فاتقاه بيده فقطعها فلا ادري ابانها او قطعها فلم يبنها فقال اما والله انها لاول كف
خطت المفصل وحدثت في غير حديث ابي سعيد فدخل عليه التجيبي فاشعره بمشقص فانتضح
الدم على هذه الآية فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم وانها في المصحف ما حكت واخذت بنت

الفرافصة

انظر قصته في حديث ابي سعيد عليها فوضعته في حجرها وذكرت قبل ان تقتل ما اشتروا وقالوا
خافت او تعاقبت قال بعضهم انها اسد ما اعظم مخرجها فعرفت ان اعداء الاسلام
[illegible] فجاءهم رجلان من بني فهر فقالا انا نشهد بهذا الامر فان جاء سعد و
عمار [illegible] فاتيانا فانا نريد ان نذكر لك اشياء احدثتها او اشياء فعلتها قال
فارسل اليهما ان انصرفا اليوم فاني مشتغل وميعادكم يوم كذا وكذا حتى اشرف قال ابو محصن
اشرف [illegible] قال فانصرف سعد وابى عمار ان ينصرف قالها ابو محصن مرتين قال فتناوله رسول
عثمان فضربه قال فلما اجتمعوا اليه وشهدهم قال لهم عثمان ما تنقمون مني قالوا ننقم عليك ضربك عمارا
قال فقال عثمان جاء سعد وعمار فارسلت اليهما فانصرف سعد وابى عمار ان ينصرف فتناوله رسولي من غير
امري فوالله ما امرت ولا رضيت فهذه يدي لعمار فليصطبر قال ابو محصن يعني يقتص قالوا ننقم عليك
انك جعلت الحروف حرفا واحدا قال جاءني حذيفة فقال ما كنت صانعا اذا قيل قراءة فلان وقراءة فلان
وقراءة فلان كما اختلف اهل الكتاب فان يك صوابا فمن الله وان يك خطا فمن حذيفة قالوا ننقم عليك
انك حميت الحمى قال جاءتني قريش فقالت انه ليس من العرب قوم الا لهم حمى يرعون فيه غيرنا ففعلت ذلك
لهم فان رضيتم فاقروا وان كرهتم فغيروا او قال لا تقروا شك ابو محصن قالوا وننقم عليك انك استعملت
السفهاء اقاربك قال فليقم اهل كل مصر يسالوني صاحبهم الذي يحبونه فاستعمله عليهم واعزل عنهم الذي
يكرهون قال فقال اهل البصرة رضينا بعبد الله بن عامر فاقره علينا وقال اهل الكوفة اعزل سعيدا او قال
الوليد شك ابو محصن واستعمل علينا ابا موسى ففعل وقال اهل الشام قد رضينا بمعاوية فاقره علينا وقال
اهل مصر اعزل عنا ابن ابي سرح واستعمل علينا عمرو بن العاص ففعل قال فما جاؤوا بشيء الا خرج منه قال فانصرفوا
راضين فبينما بعضهم في بعض الطريق اذ مر بهم راكب فاتهموه ففتشوه فاصابوا معه كتابا في اداوة
الى عاملهم ان خذ فلانا وفلانا فاضرب اعناقهم قال فرجعوا فبدؤوا بعلي فجاء معهم الى عثمان فقالوا
هذا كتابك وهذا خاتمك فقال عثمان والله ما كتبت ولا علمت ولا امرت قال فمن تظن قال ابو محصن
تتهم قال اظن كاتبي غدر واظنك به يا علي فقال له علي ولم تظنني بذاك قال لانك مطاع عند القوم ثم

ثم لم تردهم عني قال يا بني ان القوم قد الحوا علي حتى صدوه قال فاشرف عليهم وقال انهم ستقتلوني فيحي فمهم
ما حل دم امرء مسلم الا باحدى ثلث رجل زنى بعد الاحصان او ثيب زان او قتل نفس بغير نفس والله ما علمتها
منهم منذ اسلمت قال فالح القوم عليه وناشدهم عثمان الا سمعوا لا احرق فيه بمجلس منهم فلقد رايت
ابن الزبير يحرضهم عليهم في كتيبة حتى يهزمهم لو شاؤا ان يقتلوهم لقتلوهم قال ثابت سعيد بن الاسود
الهمتري وانه ليضرب ببطن السيف لعثمان ان لا يقتله وذلك عثمان قد عزم على الناس فامسكوا فدخل
عليه ابو عمرو بن بديل الخزاعي والتجيبي قال فطعنه احدهما بمشقص او داجه وعلاه الاخر بالسيف فقتلوه
ثم انطلقوا مرابا يسيرون بالليل ويكمنون بالنهار حتى اتوا بلدا بين مصر والشام قال فكمنوا في غار فجاء
نبطي من تلك البلاد معه حمار قال فدخل ذباب في منخر الحمار قال فنفر حتى دخل عليهم الغار وطلبه صاحبه
فرآهم فانطلق الى عامل معاوية قال فاخبره بهم قال فاخذهم معاوية فضرب اعناقهم ورا احاديث اخرى التو
حقيت ما نسب بعضه را با دفع بيان وكشف شبهات قوم را تا انكه ملزم شدند وحجت بر ايشان
قائم گشت ليس بروايات خبر نقل بر كنيم اخرج ابو بكر من طريق عبد الملك بن ابي سليمان قال سمعت ابا
ليلى الكندي يقول رايت عثمان اطلع الى الناس وهو محصور فقال يا ايها الناس لا تقتلوني واستعتبوا
فوالله لئن قتلتموني لا تقاتلون جميعا ابدا ولا تجاهدون عدوا ابدا ولتختلفن حتى تصيروا هكذا وشبك
بين اصابعه يا قوم لا يجرمنكم شقاقي ان يصيبكم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح وما
قوم لوط منكم ببعيد قال وارسل الى عبد الله بن سلام فسأله فقال الكف الكف فانه ابلغ لك في الحجة
فدخلوا عليه فقتلوه واخرج ابو بكر ايضا ابن عون عن محمد بن سيرين قال اشرف عليهم عثمان من القصر فقال
ائتوني برجل اتاليه كتاب الله فاتوه بصعصعة بن صوحان وكان شابا فقال اما وجدتم احدا تاتوني
به غير هذا الشاب قال فتكلم صعصعة بكلام فقال له عثمان اتل فقال اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا
وان الله على نصرهم لقدير فقال كذبت ليست لك ولا لاصحابك ولكنها لي ولاصحابي ثم تلا عثمان اذن للذين
يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير حتى بلغ ولله عاقبة الامور واخرج ايضا عن ابن
سيرين قال جاء زيد بن ثابت الى عثمان فقال هذه الانصار بالباب قالوا ان شئت ان نكون انصار

منذ شهر تقريبا فقالوا لعثمان فقال واخرج ايضا عن الحسن قال لما نشب الانصار عثمان فقالوا يا امير المؤمنين
ننصرك مرتين كما نصرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وننصرك قال لا حاجة لي في ذلك ارجعوا قال الحسن والله
لو ارادوا ان يمنعوه بارديتهم لمنعوه واخرج الترمذي وحسنه عن ابي اسحق عن ابي عبد الرحمن السلمي قال لما حصر
عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد قالوا نعم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في جيش العسرة من ينفق نفقة متقبلة والناس مجهدون معسرون فجهزت
ذلك الجيش قالوا نعم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان رومة لم يكن يشرب منها احد الا بثمن فابتعتها فجعلتها
للغني والفقير وابن السبيل قالوا اللهم نعم واشياء عددها واخرج ايضا عن ابي مسعود الجريري عن ثمامة بن حزن
القشيري قال شهدت الدار حين اشرف عليهم عثمان فقال ائتوني بصاحبيكم اللذين البّاكم علي قال فجيء بهما
كانهما جملان او كانهما حماران قال فاشرف عليهم فقال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قدم المدينة وليس بها ماء يستعذب غير بئر رومة فقال من يشتري بئر رومة فيجعل دلوه مع دلاء
المسلمين بخير له منها في الجنة فاشتريتها من صلب مالي فانتم اليوم تمنعوني ان اشرب منها حتى اشرب من ماء
البحر قالوا اللهم نعم فقال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان المسجد ضاق باهله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من يشتري بقعة آل فلان فيزيدها في المسجد بخير له منها في الجنة فاشتريتها من صلب مالي وانتم اليوم تمنعوني ان
اصلي فيها ركعتين قالوا اللهم نعم قال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون اني جهزت جيش العسرة من مالي
قالوا اللهم نعم قال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على ثبير مكة ومعه
ابو بكر وعمر وانا فتحرك الجبل حتى تساقطت حجارته بالحضيض قال فركضه برجله فقال اسكن ثبير فانما عليك نبي و
صديق وشهيدان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر شهدوا لي ورب الكعبة اني شهيد ثلاثا واخرج احمد من طريق
يحيى بن سعيد عن ابي امامة بن سهل قال كنا مع عثمان وهو محصور في الدار فدخل مدخلا كان اذا دخله سمع
كلامه من على البلاط قال فدخل ذلك المدخل وخرج الينا فقال انهم يتوعدوني بالقتل آنفا قال قلنا يكفيكهم
الله يا امير المؤمنين قال ولم يقتلونني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يحل دم امرئ مسلم الا باحدى ثلاث

رجل كفر بعد إسلامه أو زنى بعد إحصانه أو قتل نفساً فيقتل بها فوالله ما أحببت أن لي بديني بدلاً منذ

هداني الله ولا زنيت في جاهلية ولا إسلام ولا قتلت نفساً فبم تقتلونني وأخرج أحمد من طريق

ابن [illegible] أبي عن محمد بن عبد الملك بن مروان أن المغيرة بن شعبة دخل على عثمان وهو محصور

فقال إنك إمام العامة وقد نزل بك ما ترى وإني أعرض عليك خصالاً ثلاثاً اختر إحداهن إما أن تخرج فتقاتلهم

فإن معك عدداً وقوة وأنت على الحق وهم على الباطل وإما أن تخرق لك باباً سوى الباب الذي هم عليه فتقعد

على رواحلك فتلحق بمكة فإنهم لن يستحلوك وأنت بها وإما أن تلحق بالشام فإنهم أهل الشام وفيهم معاوية فقال

عثمان أما أن أخرج فأقاتل فلن أكون أول من خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم في أمته بسفك الدماء وأما أن

أخرج إلى مكة فإنهم لن يستحلوني فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يلحد رجل من قريش بمكة يكون عليه نصف

عذاب العالم فلن أكون أنا إياه وأما أن ألحق بالشام فإنهم أهل الشام وفيهم معاوية فلن أفارق دار هجرتي ومجاورة

رسول الله صلى الله عليه وسلم وأخرج أحمد من طريق أبي عوانة عن عمرو بن جاوان قال قال الأحنف انطلقنا

حجاجاً فمررنا بالمدينة فبينما نحن في منزلنا إذ جاءنا آت فقال الناس من فزع في المسجد فانطلقت أنا وصاحبي

فإذا الناس مجتمعون على نفر في المسجد قال فتخللتهم حتى قمت عليهم فإذا علي بن أبي طالب والزبير وطلحة وسعد بن

أبي وقاص رضوان الله عليهم قال فلم يكن ذلك بأسرع من أن جاء عثمان رضي الله عنه يمشي فقال أههنا علي

قالوا نعم قال أههنا طلحة قالوا نعم قال أههنا سعد قالوا نعم قال أنشدكم بالله الذي لا إله إلا هو أتعلمون

أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يبتاع مربد بني فلان غفر الله له فابتعته فأتيت رسول الله صلى

الله عليه وسلم فقلت إني قد ابتعته فقال اجعله في مسجدنا وأجره لك قالوا نعم قال أنشدكم بالله الذي لا إله

إلا هو أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يبتاع بئر رومة فابتعتها بكذا وكذا فأتيت

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت إني قد ابتعتها يعني بئر رومة فقال اجعلها سقاية للمسلمين وأجرها لك

قالوا نعم قال أنشدكم بالله الذي لا إله إلا هو أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نظر في وجوه القوم

يوم جيش العسرة فقال من يجهز هؤلاء غفر الله له فجهزتهم حتى ما يفقدون خطاماً ولا عقالاً قالوا اللهم

نعم قال اللهم اشهد اللهم اشهد ثم انصرف وأخرج أحمد من طريق أبي عبادة الزرقي عن زيد بن أسلم

عن ابيه قال شهدت عثمان يوم حوصر في موضع الجنائز ولو القي حجر لم يقع الا على راس رجل فرايت عثمان
اشرف من الخوخة التي تلي مقام جبرئيل عليه السلام فقال ايها الناس افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس
افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحة فقام طلحة بن عبيد الله
فقال له عثمان الا اراك ههنا ما كنت ارى انك تكون في جماعة قوم تسمع ندائي آخر ثلث مرات
ثم لا تجيبني انشدك الله يا طلحة تذكر يوم كنت انا وانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في موضع
كذا وكذا ليس معه احد من اصحابه غيري وغيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يا طلحة انه ليس من
نبي الا ومعه من اصحابه رفيق من امته معه في الجنة وان عثمان هذا يعني رفيقي معي في الجنة قال
طلحة اللهم نعم ثم انصرف وازين حديث استدلال كرده اند بر امير المؤمنين عثمان رضي الله عنه ايراد نموده اند يكي آنست
كه قدح كرده اند در وي با آنكه او [illegible] در مشهد بدر حاضر نشد ودر احد فرار نمود ودر بيعة رضوان غائب
بود عبد الله بن عمر متصدي جواب آن باحسن وجوه شد اخرج البخاري عن عثمان هو ابن موهب قال جاء رجل
من اهل مصر وحج البيت فراى قوما جلوسا فقال من هولاء القوم فقالوا هولاء قريش قال فمن الشيخ فيهم
قالوا عبد الله بن عمر قال يا ابن عمر اني سائلك عن شيء فحدثني هل تعلم ان عثمان فر يوم احد قال نعم قال
تعلم انه تغيب عن بدر ولم يشهدها قال نعم قال تعلم انه تغيب عن بيعة الرضوان فلم يشهدها قال نعم قال
الله اكبر قال ابن عمر تعال ابين لك اما فراره يوم احد فاشهد ان الله عفى عنه وغفر له واما تغيبه
عن بدر فانه كان تحته بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت مريضة فقال له رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان لك اجر رجل ممن شهد بدرا وسهمه واما تغيبه عن بيعة فلو كان احد اعز ببطن مكة من عثمان
لبعثه مكانه فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان وكانت بيعة الرضوان بعدما ذهب
عثمان الى مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده اليمنى هذه يد عثمان فضرب بها على يده
فقال هذه لعثمان فقال له ابن عمر اذهب بها الآن معك وحضرت عثمان خود نيز از آن جواب
سابق داده اخرج احمد عنه عن شقيق قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عقبة فقال
له الوليد ما لي اراك قد جفوت امير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن ابلغه اني لم افر يوم عينين

قال هاصم تعلم يوم احد ولم اتخلف يوم بدر ولم اترك سنة عمر قال فانطلق فخبر ذلك عثمان فقال اما قوله
اني لم افر يوم حنين فكيف يعيرني بذنب قد عفا الله عنه فقال ان الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان انما
استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم واما قوله اني لم اتخلف يوم بدر فاني كنت امرض
رقية بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ماتت وقد ضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهمه ومن
ضرب له رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهمه فقد شهد واما قوله اني لم اترك سنة عمر فاني لا اطيقها ولا
هو فاتيه فحدثه بذلك و از آنجمله آنکه نهی میفرمود از تمتع حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمتع کرده
اند و صحابه را با استعمال تمتع حضرت ذی النورین نیز منع اخرج احمد عن سعید بن المسیب قال خرج عثمان
حاجا حتی اذا کان ببعض الطریق قیل لعلی رضی الله عنه انه قد نهی عن التمتع بالعمرة الی الحج
علی رضی الله عنه لاصحابه اذا ارتحل فارتحلوا فاهل علی واصحابه بعمرة فلم یکلمه عثمان رضی الله عنه فی
ذلک فقال له علی رضی الله عنه الم اخبر انک نهیت عن التمتع قال فقال بلی قال فلم تسمع رسول الله صلی الله
علیه وسلم تمتع قال بلی واخرج احمد عن شعبة عن قتادة قال سمعت عبد الله بن شقیق یقول کان عثمان
ینهی عن المتعة وعلی یلبی بها فقال له عثمان قولا فقال له علی لقد علمت ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم فعل ذلک قال عثمان اجل ولکنا کنا خائفین قال شعبة فقلت لقتادة ما کان خوفهم قال لا
ادری و تحقیق مقام آنست که اینجا بسبب اشتراک لفظ تمتع در معانی بسیار صعوبت مقام بهم رسید
گاهی لفظ تمتع اطلاق کرده میشود بر فسخ حج بعمره اگر طواف بیت [illegible] باشد
کما هو مذهب ابن عباس واین فسخ مخصوص بود بسال حجة الوداع بسبب لجاج قوم در باب عمره در ایام
حج و برای ابطال رسم جاهلیة و همین است مقصود حضرت عمر و عثمان جای که نهی میکردند از تمتع بطریق
تاکید قوله لکنا کنا خائفین اینجا خوف از عدو مراد نیست بلکه خوف از استمرار عادة و رسوخ آن
در دلها است و گاهی اطلاق کرده میشود برادای طواف قدوم پیش از طواف زیارة
و تقدیم سعی بین الصفا والمروة بر طواف زیارة تا آنکه صورت عمره پیدا شود واین
مجمع علیه قوم است و گاهی اطلاق کرده میشود برادای عمره در اشهر حج و حلال شدن از وی

[illegible] را چرا می‌کرد از جوف کعبه باشد و حضرت عمر و عثمان رضی الله عنهما از تمتع حج و عمره

[illegible] منع فرموده‌اند علیحده علیحده میدانستند و این تمتع را مفضول با وجود قول

[illegible] فالحاصل [illegible] حضرت فاروق مفصلاً مذکور کردیم بالجمله بعد تأمل صحیح

[illegible] اشکال و مثل شیئی میگردد اخرج احمد عن عبد الله بن الزبير

قال [illegible] عثمان بالجحفة ومعه رهط من اهل الشام فيهم حبيب بن مسلمة الفهري اذ قال

عثمان وذكر له التمتع بالعمرة الى الحج ان اتم الحج والعمرة ان لا يكونا في اشهر الحج فلو اخرتم هذه العمرة حتى

تزوروا هذا البيت زورتين كان افضل فان الله قد وسع في الخير وعلي بن ابي طالب [illegible]

[illegible] الذي قال عثمان فاقبل حتى وقف على عثمان فقال أعمدت الى سنة سنها

رسول الله صلى الله عليه وسلم ورخصة رخص الله بها للعباد في كتابه تضيق عليهم فيها وتنهى عنها وقد

كانت لذي الحاجة ولنائي الدار ثم اهل بحجة وعمرة معا فاقبل عثمان على الناس فقال [illegible]

عنها [illegible] [illegible] [illegible] آنجا که در صحف

[illegible] در منی اتمام [illegible] آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شیخین رضی الله

عنهما قصر [illegible] وقد اخرج البخاري [illegible] عبد الرحمن بن يزيد قال صلى عثمان بمنى اربعا

فقال عبد الله صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم ركعتين ومع ابي بكر ركعتين ومع عمر ركعتين ثم تفرقت

بكم الطرق [illegible] در کتب [illegible] بترین وجهی تحریر [illegible] و حاصل کلام

آنست که قصر صلوة سنت است و اتمام جائز حضرت عثمان و حضرت عائشه و مسعود بن مخرمه و عبد الرحمن

بن الاسود [illegible] و سعید بن المسیب اتمام صلوة جائز میدانند و همین است ظاهر کتاب و سنت

و [illegible] کل ذلک فعل النبي صلى الله عليه وسلم اتم في السفر وقصر باز گفته که تمام مذهب ابن

مسعود و ابن عمر [illegible] صلی ابن مسعود مع عثمان اربعا فقيل له اتحدثنا ان النبي صلى الله عليه

وسلم صلى ركعتين و ابا بكر و عمر فقال بلى ولكن عثمان كان اماما اذا خالفه والخلاف شر وعن نافع عن

ابن عمر ان كان يصلي [illegible] الا بمنى اربعا فاذا صلى لنفسه صلى ركعتين [illegible] اتمام

حضرت عثمان ببین وجه را اختیار نمود و اینجا قول دیگر هست در عذر اتمام بیهقی تخریج نموده
عن الزهري ان عثمان بن عفان اتم الصلوة بمنى من اجل ان الاعراب كثروا عامئذ فصلى
بالناس اربعا ليعلمهم ان الصلوة اربع و ذكر ابو داود عن يونس عن الزهري لما اتخذ عثمان الاموال
بالطائف واراد ان يقيم بها صلى اربعا و روى مغيرة عن ابراهيم ان عثمان صلى اربعا لانه اتخذها
وطنا و تقرير جواب بهر دو قول بر وجهی است که مخالفت ندارد کویم اتمام جایز است و قصر سنت لیکن حضرت
عثمان جایز را بر سنت بجهت عارضه اختیار نمود و آن عارضه قصد اعراب است در یک صورت و سبب
وجه بیعتی در یک صورت اقامت والله اعلم بالصواب و آنچه گفته که اکل محرم لحم صیدیکه غیر محرم شکار کرده
او را بامر و اعانت او صید کرده باشد تجویز کرد اخرج احمد عن عبد الله بن الحارث قال كان ابي الحارث
على امر من امر مكة في زمن عثمان فاقبل عثمان الى مكة فقال عبد الله بن الحارث فاستقبلت عثمان بالنزل
بقديد فاصطاد اهل الماء حجلا فطبخناه بماء وملح فجعلناه عراقا للثريد فقدمناه الى عثمان واصحابه
فامسكوا فقال عثمان صيد لم اصطده ولم نامر بصيده اصطاده قوم حل فاطعموناه فما باس فقال
عثمان من يقول في هذا فقالوا علي فبعث الى علي فجاء قال عبد الله بن الحارث فكاني انظر الى علي
حين جاء وهو يحت الخبط عن كفيه فقال له عثمان صيد لم نصطده ولم نامر بصيده اصطاده قوم حل فاطعموناه
فما باس قال فغضب علي وقال انشد الله رجلا شهد رسول الله صلى الله عليه وسلم حين اتي بقائمة حمار
وحش فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا قوم حرم فاطعموه اهل الحل قال فشهد اثنا عشر رجلا
من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال علي انشد الله رجلا شهد رسول الله صلى الله عليه وسلم حين
اتي ببيض النعام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا قوم حرم اطعموه اهل الحل قال فشهد
دونهم من العدة من الاثني عشر قال فثنى عثمان وركه عن الطعام فدخل رحله واكل ذلك الطعام اهل
الماء. الحاصل در این باب بنا بر سنت اجماع بموافقت حضرت عثمان منعقد شده و امام شافعی در کتاب خود
این مبحث را به بسطی لا مزید علیه تحریر کرده و بحدیث ابی قتاده متمسک شده و از حدیث صعب بن
جثامه باحسن وجه تفصی نموده و آنکه گفته که اکثر بنی امیه را در عطایا بر سایر ناس ترجیح میداد

فقه

اخرج احمد عن سالم بن ابی الجعد قال دعا عمر ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فیهم عمار

بن یاسر فقال انی سائلکم وانی لاحب ان تصدقونی انشدکم الله اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه

وسلم کان یوثر قریشا علی سائر الناس ویوثر بنی هاشم علی سائر قریش فسکت القوم فقال عمر

لکن لو بیدی مفاتیح الجنة لاعطیتها بنی امیة حتی یدخلوا من عند آخرهم فبعثت الی طلحة والزبیر فقال عمر

لاحدثکما عنه یعنی عمارا اغلظت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخذ بیدی نمشی فی البطحاء حتی اتی

علی ابیه وامه وعلیه یعذبون فقال ابو عمار یا رسول الله الدهر هکذا فقال له النبی صلی الله علیه وسلم

ثم قال اللهم اغفر لآل یاسر وقد فعلت و ازانجمله آنکه اصحاب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از حکومت

بلاد معزول ساخته [illegible] اسلام را نقصان رسانید عاملی کرد مانند عزل ابو موسی

و عبد الله بن مسعود [illegible] ابو عبیده و عزل عمرو بن العاص از مصر با ابن ابی سرح وجواب این اشکالات که عزل

و نصب را خدای عزوجل برای خلیفه باز گذاشته است می باید که خلیفه تحری کند در مصالح مسلمین و نصرت

اسلام در بر حسب آن تحری عمل آرد اگر اصابت کرد فله اجران و اگر در تحری خطا واقع شد فله

اجر واحد و همین از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتواتر رسیده و در بعض احیان متولی را معزول

ساختند و دیگری را بجای او نصب نمودند برای مصلحتی چنانکه در غزوه فتح رایت انصار از سعد

عباده گرفتند بسببی که از زبان او برآمده بود و به پسر او قیس بن سعد دادند و گاهی شخصی را

منصوب میساختند [illegible] چنانکه اسامه را امیر لشکر فرموده کبار مهاجرین را تابع او ساختند

در آخر حال و همچنین [illegible] در ایام خلافت خود عمل آوردند و بعد حضرت عثمان حضرت مرتضی و دیگر

خلفا همیشه همین دستور کرده اند پس حضرت ذی النورین از همین جهت باز خواست نیست در عمل کردی

خود شخصی را از عمال والی گردانیده باشد و شخصی از قدما اصحاب را معزول ساخت ضد این

قصص که نقل کرده اند چون تامل کرده می آید اصابت رای ذی النورین اوضح من الشمس فی رابعة النهار

بظهور میرسد زیرا که هر عزلی و هر نصبی با متضمن احکام فتنه اختلاف چند مدت و وجه با منع

[illegible] انا فالیم و از اکابر [illegible] ابصار مستدعین را اعمی ساخته   و من مطاعنهم [illegible]

کلیه و تلون عیون الستة بمنزله نصارا و با و آنچه بر گشته مطلع سازد که اشاعه بنی امیه بیان جاری شده که اقران
خلیفه و همسران او که مصحح بخلافت ادا شده اند نمر خلیفه علانیت او را بدوست باز میکشند بلکه در ابتدا
بخت نیام خلافت ایشان چنانچه [illegible] که در جمیع [illegible] احکام را تعجیل جاری شده آمده است لیکن
[illegible] خلاف [illegible] بنی امیه [illegible] حضرت فاروق رضی الله عنه
[illegible] فرمود [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] توفیق [illegible]
او [illegible] برکت صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] از انقباض خاطر علی [illegible]
مصائب خلیفه [illegible]
بنی امیه [illegible] خدای عز وجل [illegible] طاهرات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم [illegible] و انقباض خاطرها فرود آمد
و مثل ذلک ما ایس الشیطان من کفر العرب [illegible] فی التحریش بینهم فلا الیس [illegible] ضلال المؤمن العامه
فی حدیث [illegible] فقال النبی صلی الله علیه وسلم ذلک صریح الایمان در بسیاری از احادیث خواهی گذشت
بر آنچه دلالت میکنند بر انقباض خواطر و عدم اتمام نصرت جمیع [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و سوابق اسلامیه ایشان [illegible] ندارند [illegible] ایشان [illegible]
میکردند و بر محامل فاسده حمل مینمایند [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حفظ و سوابق اسلام هرگز ندیده است [illegible] میکردند و عذر
[illegible] فضائل [illegible] والتفصیل العظیم اخرج ابوبکر بن ابی شیبة قال حدثنا
[illegible] شعبة عن عمرو بن مرة قال سمعت ذکوان ابا صالح یحدث عن صهیب مولی العباس قال ارسلنی
العباس الی عثمان ادعوه قال فاتیته فاذا هو یغدی الناس فدعوته فاتاه فقال افلح الوجه ابا
الفضل قال ووجهک یا امیر المؤمنین قال ما زدت ان اتانی رسولک وانا اغدی الناس فغدیتهم
ثم اقبلت فقال العباس اذکرک الله فی علی فانه ابن عمک واخوک فی دینک وصاحبک مع [illegible]

الله صلی الله علیه وسلم وصهرک فشأنه فقد بلغنی انک تریدان تقوم بعلی واصحابه فاعف عنه ذلک یا امیر

المؤمنین [illegible] فقال انا اول من اعتبک ای قد شغفک ای شفیت ما کان ارید دونه ولکنه ابی الا رأیه

وبعث الی علی فقال اذکرک الله فی ابن عمک وابن عمتک واخیک فی دینک وصاحبک مع رسول الله

الله صلی الله علیه وسلم وولی بیعتک فقال والله لو امرتنی ان اخرج منه داری خرجت فاما ان ادهن ان

لا یقام کتاب الله فلم اکن لافعل قال محمد بن جعفر سمعته ما لا احصی وعرضته علیه غیر مرة وهذا الاسناد

صحیح قوی کالشمس [illegible] و آنچه آنکه در حق جماعه از کبار مهاجرین وانصار مثل ابوذر غفاری وعبد الله بن

مسعود [illegible] صحبت [illegible] بیشتر در آن اگر اذیتی رسانیده [illegible] از باب [illegible] آنکه

که حضرت ذی النورین را زین زواجر وتهدید بدست [illegible] الا بنا بر رعایت مصلحت جمهور امت اصلاح

امر [illegible] ابوذر را بجهت آنکه رخنه در قواعد مقرره شرعیه افتد وعبد الله بن مسعود را برای آنکه تا در

احتیاط [illegible] مصحف [illegible] خلل نشود از جای خویش [illegible] عمار بن یاسر را خشونتی که با خلیفه

میکرد زجر فرموده [illegible] بسیار [illegible] اکتفا نموده از انواع ملاطفات کرد

[illegible] مشهور است [illegible] ذی النورین [illegible] تعجب آنکه خود این عزیزان [illegible]

ذی النورین [illegible] حیات قایل بوده اند [illegible] ناصر [illegible] شرم دارند

و نه از منصب [illegible] ذکر میکنند از اسراف در بیت المال

وحمی [illegible] محض [illegible] وبعض از آن قبیل که در [illegible] افترا [illegible]

شده [illegible] از آنجمله آنکه در اقامت حد شرب

بر ولید بن عقبه [illegible] نمود تا آنکه قیل و قال در میان بلند شد فی الحقیقه این اشکال منحنی نیست زیرا که

یک [illegible] در اقامت حد [illegible] بعد تحقیق حال اقامت حد فرمود چنانچه آنحضرت

صلی الله علیه وسلم [illegible] توقف فرموده اند تا آنکه از شبهات تبریه نموده [illegible]

قبلت وحضرت عمر [illegible] را اقامت حد شرب بر قدامه بن مظعون تاخیر کرد تا وقتی که واضح شد اخرج البخاری

عن عروة ان عبید الله بن عدی بن الخیار اخبره ان المسور بن مخرمة وعبد الرحمن بن الاسود بن عبد

بنوزت قالا ما يمنعك ان تكلم عثمان رضي الله عنه في اخيه الوليد فقد اكثر الناس فيه قال فقصدت لعثمان
حتى خرج الى الصلوة قلت ان لي اليك حاجة وهي نصيحة لك قال يا ايها المرء منك قال اراه قال اعوذ بالله منك
فانصرفت فرجعت اليهم اذ جاء رسول عثمان فاتيته فقلت ان الله سبحانه بعث محمدا صلى الله عليه وسلم
بالحق وانزل عليه الكتاب وكنت ممن استجاب لله ورسوله فهاجرت الهجرتين وصحبت رسول الله صلى الله عليه
وسلم ورايت هديه فقد اكثر الناس في شان الوليد قال ادركت رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت لا ولكن
خلص الي من علمه ما يخلص الى العذراء في سترها قال اما بعد فان الله بعث محمدا صلى الله عليه وسلم بالحق فكنت ممن استجاب لله ولرسوله
وآمنت بما بعث به وهاجرت الهجرتين كما قلت وصحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم وبايعته فوالله ما عصيته ولا غششته
حتى توفاه الله عز وجل ثم ابو بكر مثله ثم عمر مثله ثم استخلفت افليس لي من الحق مثل الذي لهم قلت بلى قال فما هذه
الاحاديث التي تبلغني عنكم اما ما ذكرت من شان الوليد فسناخذ فيه بالحق ان شاء الله تعالى ثم دعا عليا رضي الله
عنه فامره ان يجلده فجلده ثمانين واخرج ابو داود حدثنا عبد الله الداناج حدثنا حضين بن المنذر الرقاشي وهو ابو
ساسان قال شهدت عثمان بن عفان واتي بالوليد بن عقبة فشهد عليه حمران ورجل آخر فشهد احدهما انه رآه
شربها يعني الخمر وشهد الآخر انه رآه يتقيؤها فقال عثمان انه لم يتقياها حتى شربها فقال لعلي رضي الله
عنه اقم عليه الحد فقال علي للحسن اقم عليه الحد فقال الحسن ول حارها من تولى قارها فقال لعبد الله بن جعفر اقم عليه الحد
فاخذ السوط فجلده وعلي يعد فلما بلغ اربعين قال حسبك جلد النبي صلى الله عليه وسلم اربعين احسبه قال وجلد ابو بكر
اربعين وعمر ثمانين وكل سنة وهذا احب الي وختم مآثر حضرت ذي النورين رضي الله عنه به بيان یک
نکته کنیم وآن نکته اینست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث بسیار تصریح وتلویح فرموده اند که خلافت
خاصه بعد حضرت عثمان منتظم نخواهد شد وانتظام را باید [illegible] و طرق متغایره مبعوث بعوث [illegible]
که اصلا محل اشتباه نماند وانچنین در خارج بظهور انجامید نبینی که حضرت مرتضی رضی الله عنه با وجود
ادعای خلافت خاصه در روی [illegible] سبقت قدم ایشان در سوابق اسلامیه متمکن نشد در خلافت و در
انظار رعیت حکم او نافذ نگشت و هر روز دائره سلطنت تنگ تر میشد تا آنکه در آخر ایام محبوبه

و ما حول آن محل که مصلحت نماند و مقاومت با ابی سفیان هر چند بر حکم او مجتمع شد و فرقه جنود مسلمین از میان

برخاست ... مناقب خلافت خاصه که بعد حضرت ... اسلامیه ... نسبت سایر مهاجرین و انصار

اخرج البخاری من حدیث شقیق عن حذیفة قال کنا جلوسا عند عمر رضی الله عنه اذ قال ایکم یحفظ قول النبی

صلی الله علیه وسلم فی الفتنة قال فتنة الرجل فی اهله وماله وولده وجاره تکفرها الصلوة والصدقة

والامر بالمعروف والنهی عن المنکر قال لیس عن هذا اسألک ولکن التی تموج کموج البحر قال لیس علیک منها بأس یا امیر

المؤمنین ان بینک وبینها بابا مغلقا قال عمر ایکسر الباب ام یفتح قال بل یکسر قال عمر اذا لا یغلق ابدا قلت

اجل قلنا لحذیفة اکان عمر یعلم الباب قال نعم کما اعلم ان دون غد اللیلة وذلک انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط

فهبنا ان نسأله من الباب فامرنا مسروقا فسأله فقال من الباب قال عمر و تحقیق این حدیث آنست که معنی ان بینک

وبینها بابا مغلقا مراد همین آنست که وجود عمر حائل است در میان فتنه و در میان مردم باز گفت ایکسر الباب مراد

از وی آنست که بعد از حضرت امیر المومنین نوبت ظهور فتنه آید اما باز نشکند متوقع است یا نه ... تکسیر

فتنه متوقع باشد ... و اگر ... تشبیه ... این ... از کسر باب ... حایل

میان فتنه ... مردم که دلالت ... حضرت عمر رضی الله عنه و ... مذکور شده مراد ... باشد ...

وکذلک ... رضی الله عنه اخرج احمد عن ... الانصاری ... عثمان ... قال ... مسعود ...

... فاستمع ... انی ... سمعت ... رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال ... امیر ... وانی ... عمر ... اما ... عمر ... الله

تجتمع علی ... اخرج ابو داود عن الحسن عن ابی بکرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ذات یوم من رأی منکم رؤیا

فقال رجل انا رأیت کأن میزانا نزل من السماء فوزنت انت وابو بکر فرجحت انت بابی بکر ووزن ابو بکر

وعمر فرجح ابو بکر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان فرأینا الکراهیة فی وجه رسول الله صلی الله علیه

وسلم واخرج ایضا من طریق ... عن ابی بکرة هذا الحدیث وفیه فاستاء لها رسول الله صلی الله علیه وسلم

یعنی فساءه ذلک فقال خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء واخرج ابو داود وعن سمرة بن جندب

ان رجلا قال یا رسول الله رأیت کأن دلوا دلی من السماء فجاء ابو بکر فاخذ بعراقیها فشرب شربا ضعیفا ثم

جاء عمر فاخذ بجزاميها فضرب حتى تقطع ثم جاء عثمان فاخذ بجزاميها فضرب حتى تقطع ثم جاء علي فاخذ بجزاميها
فاختلفت ولم ينضح عليها منها بشيء واخرج الحاكم عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رحى
الاسلام ستزول بعد خمس وثلثين او ست وثلثين او سبع وثلثين سنة فان يهلكوا فسبيل من هلك وان
لم يقم لهم دينهم يقم سبعين عاما قال عمر رضي الله عنه يا نبي الله مما مضى او بما بقي قال بل بما بقي وتحقيق اينكه
حديث مذكور مطابق وقايع تاريخي در سنه خمس وثلثين حضرت عثمان مقتول شد وامر جهاد بهم خورد
وباز در شناسائي حضرت معاويه بن ابي سفيان باتفاق تا ... امر جهاد قائم گشت واز آن تاريخ بعد هفتاد سال
دولت بني امية منقضي شد واخرج الحاكم عن انس بن مالك قال بعثني بنو المصطلق الى رسول الله صلى
الله عليه وسلم الى من ندفع صدقاتنا بعدك قال فاتيته فسألته فقال الى ابي بكر فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا
ارجع اليه فاسأله فان حدث بابي بكر حدث فالى من فاتيته فسألته فقال الى عمر فقالوا ارجع اليه فسله
فان حدث بعمر حدث فالى من فاتيته فسألته فقال الى عثمان فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع اليه فاسأله
فان حدث بعثمان حدث فالى من فاتيته فسألته فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر فتبا و[تبا]
الرياض عن سهل بن ابي حثمة قال بايع اعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي للاعرابي ائت النبي صلى الله
عليه وسلم فاسأله ان اتى عليك اجلك من يقضيه فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال يقضيك ابو بكر
فخرج الى علي فاخبره فقال ارجع فاسأله ان اتى على ابي بكر اجله من يقضيه فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم
فسأله فقال يقضيك عمر فقال علي للاعرابي الى من بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال علي للاعرابي ائت النبي صلى
الله عليه وسلم فسله ان اتى عثمان اجله من يقضيه فقال صلى الله عليه وسلم اذا اتى على ابي بكر اجله وعمر اجله
وعثمان اجله فان استطعت ان تموت فمت وفيه من حديث ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم
بايع اعرابيا بقلائص الى اجل فقال يا رسول الله ان عجلتك منيتك فمن يقضيني قال ابو بكر قال فان
عجلت بابي بكر منية فمن يقضيني قال عمر قال فان عجلت بعمر منية فمن يقضيني قال عثمان قال فان عجلت
بعثمان منية فمن يقضيني قال ان استطعت ان تموت فمت والله اعلم واخرج الحاكم عن ابي هريرة
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الخلافة بالمدينة والملك بالشام وفي المشكوة عن عمر قال قال

رسول الله

رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيت عمودا من نور خرج من تحت رأسي ساطعا حتى استقر بالشام وبعض
حوادث واقع شد كه بدلالت حال فيها چند كه آثار وقاعه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نزديك كرد
حضرت عثمان متعلق بود في المشكوة عن ابي هريرة قال اتيت النبي صلى الله عليه وسلم بتمرات فقلت
يا رسول الله ادع الله فيهن بالبركة فضمهن ثم دعا لي فيهن بالبركة قال خذهن فاجعلهن في مزودك
كلما اردت ان تأخذ منهن شيئا فادخل فيه يدك فخذه ولا تنثره نثرا فقد حملت من ذلك التمر كذا وكذا
من وسق في سبيل الله فكنا نأكل منه ونطعم وكان لا يفارق حقوي حتى كان يوم قتل عثمان فانه
انقطع اخرجه الترمذي وعن سعيد بن المسيب ان زيد بن خارجة توفي في زمن عثمان بن عفان فسجي بثوب ثم انهم سمعوا
جلجلة في صدره ثم تكلم فقال احمد احمد في الكتاب الاول صدق صدق ابو بكر الصديق الضعيف في نفسه
القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الامين في الكتاب الاول صدق
صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت اربع وبقيت سنتان اتت الفتن واكل الشديد الضعيف وقامت
الساعة وسيأتيكم خبر بئر اريس وما بئر اريس ثم هلك رجل من بني خطمة فسجي بثوب فسمعوا جلجلة في صدره
ثم تكلم فقال ان اخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق اخرج البخاري عنه نافع عن ابن عمر قال اتخذ
رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من ورق وكان في يده ثم كان بعد في يد ابي بكر ثم كان بعد
في يد عمر ثم كان بعد في يد عثمان حتى وقع في بئر اريس نقشه محمد رسول الله واخرج البخاري عن انس رضي
الله عنه قال كان خاتم النبي صلى الله عليه وسلم في يده وفي يد ابي بكر بعده وفي يد عمر بعد ابي بكر قال
فلما كان عثمان جلس على بئر اريس فاخرج الخاتم فجعل يعبث به فسقط قال فاختلفنا ثلاثة ايام
مع عثمان فنزح البئر فلم يجده واخرج ابو عمر قال قام عامر بن ربيعة يصلي من الليل حين نشب الناس
في الطعن على عثمان فصلى من الليل ثم نام فاتي في المنام فقيل له قم فاسأل الله ان يعيذك
من الفتنة التي اعاذ منها صالح عباده فقام فصلى ودعا ثم اشتكى فما خرج بعد الا بجنازته
واخرج ابو عمر ان ثمامة بن عدي امير عثمان على الصنعاء خطبهم يوم بلغه موت عثمان فاطال البكاء
ثم قال هذا حين انتزعت خلافة النبوة من امة محمد صلى الله عليه وسلم وصارت ملكا

من غلب على شئ اكل مآثر امير المؤمنين وامام الاشجعين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب رضي
الله عنه پس از انجمله آنست که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرابت قریبه داشت در شرافت
نسب مناصب شد علی بن ابی طالب بن عبد المطلب وام او فاطمه بنت اسد بن هاشم قال الجوهری
اول هاشمية ولدت هاشميا من حنين واضحه آن او اول زنان هاشميه است که از جانب پدر و مادر
هاشمی باشد و بعد از وی حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما و بعد از ایشان امام محمد باقر و عبد الله
محض اخوه او بهمین صفت بوده اند و جناب نبوی صلی الله علیه وسلم در باب فاطمه بنت اسد منقبه
وکرامت امی بعد امی ولدتنی ان اباطالب کان یصنع الصنیع ویکون له المأدبة وکان یجمعنا
علی طعامه فکانت هذه المرأة تفضل منه نصیبا فاعود فیه ... از مناقب علی رضی
الله عنه در حین ولادت او ظاهر شد یکی آنست که در جوف کعبه معظمه تولد یافت قال الحاکم فی ترجمة
حکیم بن حزام وقول مصعب فیه لم یولد قبله ولا بعده فی الکعبة احد وهم من مصعب والامر الاخیر
فقد تواترت الاخبار ان فاطمة بنت اسد ولدت امیر المؤمنین علیا فی جوف الکعبة واز انجمله آنکه
عنایت الهی جل جلاله در صغر سن شامل حال او گشت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکفل وی رضی الله
عنه بر ذمه گرفتند و از نعمت اسلام و نماز گذاردن با جناب مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم
پیش از اوان بلوغ بهره یافت و بسیاری از صحابه و تابعین باین رفته اند که اول اسلام آورده بعد
خدیجه رضی الله عنها و فضلی از ... ابوبکر صدیق اکبر رضی الله عنه گفته اند. قال محمد بن اسحاق
وحدثنی عبد الله بن ابی نجیح عن مجاهد بن جبر ابی الحجاج قال کان من نعمة الله علی علی بن ابی طالب رضی الله
عنه ما صنع الله له واراده به من الخیر ان قریشا اصابتهم ازمة شدیدة وکان ابوطالب ذا عیال
کثیر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم للعباس عمه وکان من ایسر بنی هاشم یا عباس ان اخاک ابا
طالب کثیر العیال وقد اصاب الناس ما تری من هذه الازمة فانطلق بنا الیه فلنخفف من عیاله آخذ من
بنیه رجلا وتأخذ انت رجلا فنکفلهما عنه قال العباس نعم فانطلقا حتی اتیا اباطالب فقالا
له انا نرید ان نخفف عنک من عیالک حتی ینکشف عن الناس ما هم فیه فقال لهما ابوطالب اذا ترکتما

لی عقیلا

في صحيفة قال ابن هشام عقيلا وطالبا فاصنعا ما شئتما فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا فضمه

اليه واخذ العباس جعفرا فضمه اليه فلم يزل علي رضي الله عنه مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

حتى بعثه الله نبيا فاتبعه علي وآمن به وصدقه ولم يزل جعفر عند العباس حتى اسلم واستغنى عنه قال ابن

اسحق وذكر بعض اهل العلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا حضرت الصلاة خرج الى شعاب مكة

وخرج معه علي بن ابي طالب مستخفيا من ابيه ابي طالب ومن جميع اعمامه وسائر قومه فيصليان الصلوات

فيها فاذا امسيا رجعا فمكثا كذلك ما شاء الله ان يمكثا ثم ان ابا طالب عثر عليهما يوما وهما يصليان

فقال لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن اخي ما هذا الدين الذي اراك تدين به فقال اي عم هذا دين الله ودين ملائكته

ودين رسله ودين ابينا ابراهيم او كما قال بعثني الله به رسولا الى العباد وانت اي عم احق من بذلت له

النصيحة ودعوته الى الهدى واحق من اجابني اليه واعانني عليه او كما قال فقال ابو طالب اي ابن اخي

اني لا استطيع ان افارق دين آبائي وما كانوا عليه ولكن والله لا يخلص اليك بشيء تكرهه ما بقيت

وذكروا انه قال لعلي اي بني ما هذا الدين الذي انت عليه فقال يا ابت آمنت برسول الله صلى الله عليه

وسلم وصدقته بما جاء به وصليت معه لله واتبعته فزعموا انه قال اما انه لم يدعك الا الى خير فالزمه واخرج

احمد عن حبة العرني قال رأيت عليا ضحك على المنبر لم اره ضحك ضحكا اكثر منه حتى بدت نواجذه

ثم قال ذكرت قول ابي طالب ظهر علينا ابو طالب وانا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نصلي ببطن

نخلة فقال ماذا تصنعان يا ابن اخي فدعاه رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاسلام فقال ما بالذي

تصنعان بأس او بالذي تقولان بأس ولكن والله لا تعلوني استي ابدا فضحك تعجبا لقول ابيه

ثم قال اللهم لا اعترف ان عبدا لك من هذه الامة عبدك قبلي غير نبيك ثلث مرات لقد صليت

قبل ان يصلي الناس سبعا وبدانكه آنچه گفته شد كه چون ابو طالب وفات يافت آنحضرت صلى الله عليه

وسلم در تعزيه وتسليه حضرت مرتضى چند پاى پيش براى او رضي الله عنه كمال وجه شفقت مينمود

احمد اخرج عن علي رضي الله عنه قال لما توفي ابو طالب اتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت ان

ت قال اذهب فواره ثم لا تحدثن شيئا حتى تأتيني قال فواريته ثم اتيته فقال

اذهب فاغتسل ثم ما تقربن شيئا حتى تأتيني قال فاغتسلت ثم اتيته قال فدعا لي بدعوات ما يسرني
ان لي بها حمر النعم وسودها وكان علي اذا غسل الميت اغتسل واز انجمله آنکه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بسبیل انذار بموجب وانذر عشیرتک الاقربین کرد که انعام طعام فرمود چنانچه آورده امام احمد
فی کتاب المناقب عن ربیعة بن ناجذ قال قال رجل لعلی رضی الله عنه یا امیر المؤمنین بم ورثت ابن عمک
دون عمك قال جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم او قال دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم بني عبد المطلب فصنع
لهم مدا من طعام قال فاكلوا حتى شبعوا وبقي الطعام كما هو كان لم يمس ثم دعا بغمر فشربوا حتى رووا
وبقي الشراب كانه لم يمس ولم يشرب فقال يا بني عبد المطلب اني بعثت اليكم خاصة والى الناس عامة
وقد رايتم من هذه الاية ما قد رايتم فايكم يبايعني على ان يكون اخي وصاحبي ووارثي فلم يقم اليه
احد فقمت اليه وكنت اصغر القوم قال اجلس ثم قال ثلث مرات كل ذلك اقوم اليه فيقول اجلس
حتى كان في الثالثة ضرب بيده على يدي ثم قال فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي واخرج النسائي
عن علي رضي الله عنه قال انطلقت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اتينا الكعبة فصعد رسول الله
صلى الله عليه وسلم على منكبي فنهض به علي فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم ضعفي قال لي اجلس
فجلست فنزل نبي الله صلى الله عليه وسلم وجلس لي وقال لي اصعد على منكبي فصعدت على منكبيه فنهض
بي قال علي عليه السلام انه يخيل الي اني لو شئت لنلت افق السماء فصعدت على الكعبة وعليها تمثال
صفر او نحاس فجعلت ازاوله عن يمينه وعن شماله ومن بين يديه ومن خلفه حتى اذا استمكنت منه
قال لي نبي الله صلى الله عليه وسلم اقذف به فقذفت به فتكسر كما تتكسر القوارير ثم نزلت فانطلقت انا
ورسول الله صلى الله عليه وسلم نستبق حتى توارينا بالبيوت خشية ان يلقانا احد واز انجمله آنکه چون
کفار مجتمع شدند بر ایذای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هجرت از مکه بمدینه تصمیم یافت حضرت مرتضی
مامور شدند تا بر فراش آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخسپند و ردای مبارک آنجناب صلی الله علیه
وسلم بالای خود بپوشند تا کفار در غلط افتند و بر رفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاع نیابند
و بعد از آن عنقریب بآنحضرت ملحق گشت وقال ابو ... فی قصة ال

... أمر النبي صلى الله عليه وسلم فأتى جبريل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له لا تبيت
[illegible] بيته فلما كانت العتمة من الليل اجتمعوا [illegible] يرصدونه متى ينام فيثبون عليه فلما رأى رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال لعلي بن أبي طالب رضي الله عنه نم على فراشي وتسج ببردي هذا الحضرمي الأخضر
فنم فيه فإنه لن يخلص إليك شيء تكرهه منهم وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينام في برده ذلك
إذا نام قال فخرج عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخذ حفنة من تراب في يده فجعل ينثر التراب على
رؤوسهم وهو يقرأ سورة يس والقرآن الحكيم إنك لمن المرسلين على صراط مستقيم إلى قوله فأغشيناهم فهم
لا يبصرون حتى فرغ رسول الله صلى الله عليه وسلم من هؤلاء الآيات ولم يبق منهم إلا رجل وقد وضع على رأسه
ترابا ثم انصرف إلى حيث أراد أن يذهب فأتاهم آت ممن لم يكن معهم فقال ما تنتظرون ههنا قالوا محمدا
قال خيبكم الله قد والله خرج عليكم محمد ثم ما ترك منكم رجلا إلا وقد وضع على رأسه ترابا وانطلق لحاجته
أفما ترون ما بكم قال فوضع كل واحد منهم يده على رأسه فإذا عليه تراب ثم جعلوا يتطلعون فيرون عليا على
الفراش متسجيا ببرد رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقولون والله إن هذا لمحمد نائما عليه برده فلم يبرحوا
كذلك حتى أصبحوا فقام علي عن الفراش فقالوا والله لقد كان صدقنا الذي حدثنا ثم قال محمد بن إسحاق
و[illegible] بعد مقدم النبي صلى الله عليه وسلم وأقام علي بمكة ثلاث ليال وأيامها حتى أدى عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم الودائع التي كانت عنده للناس حتى إذا فرغ منها لحق برسول الله صلى الله عليه
وسلم فنزل على كلثوم بن هدم [illegible] از جمله آنكه چون [illegible] باصحاب مواخاة واقع شد آنحضرت صلى الله
عليه وسلم حضرت مرتضى را رضي الله عنه برادر خود خواند أخرج الترمذي عن ابن عمر قال آخى رسول الله صلى
الله عليه وسلم بين أصحابه فجاء علي تدمع عيناه فقال يا رسول الله آخيت بين أصحابك ولم تؤاخ بيني
وبين أحد فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم أنت أخي في الدنيا والآخرة ومنها آنكه در جهد
[illegible] حضرت مرتضى رضي الله عنه [illegible] ابن [illegible] و[illegible] آورد آنكه چون بكب
[illegible] رسيد [illegible] را براى خبر گرفتن لشكر اعدا فرستادند حضرت مرتضى از آنجا [illegible]
قال محمد بن إسحاق فلما أمسى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث علي بن أبي طالب والزبير بن العوام

سعد ابي وقاص في نفر من اصحابه بان يلتمسوا له الخبر فاصابوا راوية قريش فيها اسلم غلام بني الحجاج
وعريض ابو يسار غلام بني العاص بن سعيد فاتوا بهما رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] کردند [illegible]
درآمدند حضرت [illegible] قال محمد بن اسحق وخرج الاسود بن عبد الاسد المخزومي وكان
رجلا شرسا سيء الخلق فقال اعاهد الله لاشربن من حوضهم او لاهدمنه او لاموتن دونه فلما خرج
خرج اليه حمزة بن عبد المطلب فلما التقيا ضربه حمزة فاطن قدمه بنصف ساقه وهو دون الحوض فوقع
على ظهره تشخب رجله دما نحو اصحابه ثم حبا الى الحوض حتى اقتحم فيه يريد ان يبر يمينه فاتبعه حمزة فضربه
حتى قتله في الحوض ثم خرج بعده عتبة بن ربيعة بين اخيه شيبة بن ربيعة وابنه الوليد بن عتبة حتى اذا
فصل من الصف دعا الى المبارزة فخرج اليه فتية من الانصار ثلاثة وهم عوف ومعوذ ابنا الحارث
وامهما عفراء ورجل آخر يقال له عبد الله بن رواحة فقالوا من انتم قالوا رهط من الانصار فقالوا
ما لنا بكم من حاجة ثم نادى مناديهم يا محمد اخرج الينا اكفاءنا من قومنا فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم قم يا عبيدة بن الحارث وقم يا حمزة وقم يا علي فلما قاموا ودنوا منهم قالوا من انتم قال
عبيدة انا عبيدة وقال حمزة انا حمزة وقال علي انا علي قالوا نعم اكفاء كرام فبارز عبيدة
وكان اسن القوم عتبة بن ربيعة وبارز حمزة شيبة بن ربيعة وبارز علي الوليد بن عتبة فاما حمزة
فلم يمهل شيبة ان قتله واما علي فلم يمهل الوليد ان قتله واختلف عبيدة وعتبة بينهما ضربتين
كلاهما اثبت في صاحبه وكر حمزة وعلي باسيافهما على عتبة فذففا عليه واحتملا صاحبهما فحازاه
الى اصحابه [illegible] جبرئيل با ميكائيل همراه [illegible] اخرج الحاكم عن ابي صالح عن علي رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بدر لي ولابي بكر عن يمين احدكما جبرئيل ومع الآخر ميكائيل
واسرافيل ملك عظيم ويكون في الصف محمد بن اسحق [illegible] فقال [illegible] فقال [illegible]
بعض با جبرئيل و بعض با اسرافيل [illegible] واختلاف [illegible] قتلهم [illegible] اخرج البخاري عن ابراهيم بن عبيد بن
رفاعة بن رافع الانصاري عن ابيه عن جده قال اقبلنا من بدر ففقدنا رسول الله صلى الله عليه

وسلم ابنته ذات الزهراء فعرضها [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم تفرقوا حتى جاء رسول الله
صلى الله عليه وسلم عند علي بن ابي طالب فقال يا رسول الله فداك فقال يا ابا الحسن وقد [illegible]
في بطنها [illegible] عليه [illegible] از آنجا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را بحضرت فاطمه رضی الله عنها
[illegible] شرف عظیم و تعظیم عظیم کرامت شد اخرج احمد [illegible] سعید [illegible] محمد بن سماک
بن حرب ابا هاشم يقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة علي بن ابي طالب بعد [illegible]
بنتها يوم تزوجها خمس عشرة سنة وخمسة اشهر ونصف وسن علي يومئذ احدى وعشرين سنة
وخمسة اشهر [illegible] اکثر آنکه تزویج حضرت فاطمه قبل احد بعد بعثت [illegible]
میکنند که [illegible] حضرت فاطمه را در [illegible] احد [illegible] بغیر تزویج [illegible]
دارد [illegible] اخرج النسائي في خصائص علي رضي الله عنه عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال خطب
ابوبكر وعمر فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انها صغيرة فخطبها علي عليه السلام
فزوجها منه واخرج النسائي ايضا عن اسماء بنت عميس قالت كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلى الله
عليه وسلم فلما اصبحنا جاء النبي صلى الله عليه وسلم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن فقال كان في لسانها لكنة
[illegible] صوت النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] اختبأت واختبيت انا في ناحية فقال [illegible]
عليه السلام فدعا له النبي صلى الله عليه وسلم ونضح عليه من الماء ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام
[illegible] فقال قد انكحتك احب اهل بيتي الي ودعا لها ونضح عليها من الماء فخرج رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرأى سوادا فقال من هذا قلت اسماء قال ابنة عميس قلت نعم قال كنت في زفاف
فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم تكرمينها قلت نعم قالت فدعا لي و از آنجا که [illegible]
الله فضایل عظیمه نصیب او آمد مصعب بن عمیر که صاحب لوای آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم وقتی که شهید شد
رسید جناب اقدس نبوی صلی الله علیه وسلم لوا را بحضرت مرتضی دادند و در آن حالت با صاحب لوای
قریش مبارزت نمود و او کشت قال ابن اسحق وقاتل مصعب بن عمیر دون رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى قتل وكان الذي قتله ابن قمئة الليثي وهو يظن انه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجع الى قريش [illegible]

يقول قلت فيك عدا [illegible] فقتل مصعب بن عمير فاعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم اللواء علي بن ابي طالب وقاتل [illegible]
ابي طالب في رجال من المسلمين قال ابن هشام وحدثني مسلمة بن علقمة المازني قال لما اشتد القتال يوم احد جلس رسول الله
صلى الله عليه وسلم تحت راية الانصار وارسل الى علي بن ابي طالب ان قدم الراية فتقدم علي فقال انا ابو القصم
ويقال ابو الفصم فيما قال ابن هشام فناداه ابو سعد بن ابي طلحة صاحب لواء المشركين هل لك يا ابا القصم في البراز
من حاجة قال نعم فبرزا بين الصفين فاختلفا ضربتين فضربه علي عليه السلام فصرعه ثم انصرف عنه ولم يجهز عليه
فقال له اصحابه افلا اجهزت عليه فقال انه استقبلني بعورته فعطفتني عنه الرحم وعلمت ان الله قد قتله
ويقال ان ابا سعد بن ابي طلحة قد خرج بين الصفين فنادى انا قاصم من يبارز براز فلم يخرج اليه احد فقال يا اصحاب
محمد زعمتم ان قتلاكم في الجنة وقتلانا في النار كذبتم واللات لو تعلمون ذلك حقا لخرج الي بعضكم
فخرج اليه علي بن ابي طالب فاختلفا ضربتين فضربه علي عليه السلام [illegible] تسعه نفر از كفار جاهلية
شمرده اند قتلهم علي بن ابي طالب [illegible] تحقيق بيشتر اكثر و بسيارى از صحابه درين وقت بدرجه شهادت
رسيدند و بعضى به در آن هنگام از آنجناب صلى الله عليه وسلم اطلاع نبود چنانچه بعد ازانكه بر مكان
حضرت صلى الله عليه وسلم مطلع شدند و جماعه از سابقان اسلام بطرف آنحضرت صلى الله عليه وسلم دويدند
[illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] حضرت مرتضى [illegible]
اسحاق فلما عرف رسول الله صلى الله عليه وسلم المسلمون نهضوا اليه ونهض معهم نحو الشعب معه علي بن
ابي طالب وابو بكر وعمر وطلحة والزبير والحارث بن الصمة ورهط من المسلمين [illegible]
خدمت آن [illegible] از حضرت مرتضى سر انجام يافت اخرج البخاري عن سهل بن سعد انه
يسال عن جرح رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن كان يسكب الماء وبما دووي فقال كانت فاطمة
بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم تغسله وعلي يسكب الماء بالمجن فلما رات فاطمة رضي الله عنها ان الماء لا
يزيد الدم الا كثرة اخذت قطعة من حصير فاحرقتها فالصقتها فاستمسك الدم قال ابن اسحق فلما انتهى
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اهله ناول سيفه ابنته فاطمة فقال اغسلي عن هذا دمه يا بنية فوالله
لقد صدقني اليوم وناولها علي بن ابي طالب سيفه وقال [illegible] فوالله لقد صدقني اليوم

فقال والله اني لاعرف من كان يغسل جرح رسول الله صلى الله عليه وسلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم فلئن كنت صدقت القتال فلقد صدق معك سهل بن حنيف وابو دجانة

قال وكان [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم ذو الفقار قال ابن هشام حدثني اهل العلم ان ابن ابي نجيح قال

نادى مناد يوم احد لا سيف الا ذو الفقار ولا فتى الا علي [illegible] اگر [illegible] در غزوه خندق [illegible]

[illegible] خندق [illegible] کردند [illegible] حضرت مرتضى با عمرو بن عبد ود [illegible]

[illegible] قال ابن اسحق [illegible] فتحت [illegible]

[illegible] الخندق وسلع فخرج علي بن ابي طالب [illegible] حتى اخذوا عليهم الثغرة التي اقتحموا

منها خيلهم واقبلت الفرسان تعنق نحوهم وكان عمرو بن عبد ود قد قاتل يوم بدر حتى اثبتته الجراحة فلم

يشهد يوم احد فلما كان يوم الخندق خرج معلما ليرى مكانه فلما وقف هو وخيله قال من يبارز فبرز اليه علي

[illegible] يا عمرو انك كنت عاهدت الله لا يدعوك رجل من قريش الى احدى خلتين الا اخذتها

منه قال اجل فقال له علي بن ابي طالب فاني ادعوك الى الله والى رسوله والى الاسلام قال لا حاجة لي بذلك

قال فاني ادعوك الى النزال فقال له يا ابن اخي [illegible] فقال له علي والله احب ان اقتلك

فحمي عمرو عند ذلك فاقتحم عن فرسه فعقره وضرب وجهه ثم اقبل على الامام علي بن ابي طالب فتنازلا وتجاولا

فقتله علي وخرجت خيلهم منهزمة حتى اقتحمت من الخندق هاربة فقال علي بن ابي طالب في ذلك [illegible]

نصر الحجارة من سفاهة رايه ونصرت رب محمد بصواب فصددت حين تركته متجدلا كالجذع بين دكادك وروابي

وعففت عنه ثيابه ولو انني كنت المقطر بزني اثوابي لا تحسبن الله خاذل دينه ونبيه يا معشر

الاحزاب [illegible] وقت محاصره بني قريظه يکی از اسباب [illegible] آنها [illegible] حضرت مرتضى بود

قال ابن اسحاق حدثني من لا اتهم من اهل العلم ان علي بن ابي طالب صاح وهم محاصر بني قريظة يا كتيبة الايمان

وتقدم هو والزبير بن العوام وقال والله لاذوقن ما ذاق حمزة او لافتحن حصنهم فقالوا يا محمد ننزل على حكم

سعد بن معاذ [illegible] در بيعت رضوان [illegible] صلح [illegible] و مكتوب [illegible] قال ابن اسحق

وكان [illegible] الصحيفة [illegible] آوردند [illegible] علي

[illegible] فقالوا يا محمد [illegible]

جيرانا قد ذهبوا ليس لهم رغبة في الدين ولا رغبة في الفقه انما فروا من ضياعنا واموالنا فارددهم الينا

فقال لابي بكر ما تقول قال صدقوا انهم لجيرانك فتغير وجه النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال لعمر ما تقول

قال صدقوا انهم لجيرانك وحلفاؤك فتغير وجه النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال يا معشر قريش والله ليبعثن

الله عليكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه للايمان فليضربن رقابكم على الدين او يضرب بعضكم قال ابو بكر انا هو يا رسول

الله قال لا ولكن هو الذي يخصف النعل وقد كان اعطى عليا نعله يخصفها وازانجمله يكى غزوه

خيبر در فتح حصنى از حصون در رنك قلاع شد بابت بدست حضرت بنفس نفيس واد ودر باكى سببى اوه فتح

فتح آن حصن بدست او محقق كشت قال محمد بن اسحق حدثني بريدة بن سفيان عن ابيه عن سلمة بن

الاكوع قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم برايته الى بعض حصون خيبر فقاتل ورجع ولم يكن فتح وقد جهد

ثم بعث من الغد عمر فقاتل ثم رجع ولم يكن فتح وقد جهد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاعطين الراية

غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كرار غير فرار لا يرجع حتى يفتح الله على يديه قال فدعا

علي عليا وهو ارمد العينين فتفل في عينيه ثم قال خذ هذه الراية فامض بها حتى يفتح الله عليك قال

يقول سلمة فخرج بها يهرول هرولة وانا خلفه نتبع اثره حتى ركز رايته في رضم من حجارة تحت الحصن فاطلع

اليه يهودي من راس الحصن فقال من انت قال انا علي بن ابي طالب قال يقول اليهودي علوتم وما انزل على

موسى او كما قال فما رجع حتى فتح الله على يديه قال ابن اسحق حدثني عبد الله بن حسن عن بعض اهله عن ابي رافع مولى

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خرجنا مع علي بن ابي طالب حين بعثه رسول الله صلى الله عليه وسلم برايته

فلما دنا من الحصن خرج اليه اهله فقاتلهم فضربه رجل من يهود فطرح ترسه من يده فتناول علي بابا كان عند الحصن

فترس به عن نفسه فلم يزل في يده وهو يقاتل حتى فتح الله على يديه ثم القاه من يده حين فرغ فلقد

رايتني في نفر سبعة انا ثامنهم نجهد على ان نقلب ذلك الباب فما نقدر اخرج البخاري عن سلمة بن الاكوع قال

كان علي بن ابي طالب رضي الله عنه تخلف عن النبي صلى الله عليه وسلم في خيبر وكان رمدا فقال انا

اتخلف عن النبي صلى الله عليه وسلم فلحق به فلما بتنا الليلة التي فتحت قال لاعطين الراية غدا او ليأخذن

غدا الراية رجل يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه فنحن نرجوها فقيل هذا علي فاعطاه ففتح عليه

٦

و اینها آنکه در عهد القضا میان حضرت مرتضی و جعفر و زید منافست واقع شد در باب حضانت بنت

حمزه [illegible] قال لما اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم فی ذی القعدة ومضی الاجل خرج النبی صلی الله علیه وسلم

فتبعته ابنة حمزة تنادی یا عم یا عم فتناولها علی فاخذ بیدها وقال لفاطمة دونک ابنة عمک حملتها

فاختصم فیها علی وزید وجعفر قال علی انا اخذتها وهی بنت عمی وقال جعفر ابنة عمی وخالتها تحتی وقال زید

بنت اخی فقضی بها النبی صلی الله علیه وسلم لخالتها وقال الخالة بمنزلة الام وقال لعلی انت منی وانا منک

وقال لجعفر اشبهت خلقی وخلقی وقال لزید انت اخونا ومولانا و منها آنکه چون [illegible]

نجران [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی و حضرت زهرا و حسنین را برای مباهله

حاضر ساخت [illegible] عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآیة ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا

ونساءکم الآیة دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا وفاطمة وحسنا وحسینا فقال اللهم هؤلاء اهلی

و منها آنکه چون [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را با جماعه روانه فرمود

تا مکتوبی که حاطب بن ابی بلتعه نوشته [illegible] آوردند اخرج البخاری عن علی رضی الله عنه

یقول بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم انا والزبیر والمقداد فقال انطلقوا حتی تأتوا روضة خاخ فان

بها ظعینة معها کتاب فخذوه منها قال فانطلقنا تعادی بنا خیلنا حتی اتینا الروضة فاذا نحن با

الظعینة قلنا اخرجی الکتاب قالت ما معی کتاب فقلنا لتخرجن الکتاب او لنلقین الثیاب قال فاخرجته

من عقاصها فاتینا به رسول الله صلی الله علیه وسلم الحدیث و منها آنکه چون از سعد بن عباده که صاحب

رایت [illegible] سر زد که ناپسند مبارک افتاد رایت را از وی گرفتند و بحضرت مرتضی دادند قال

ابو عمر [illegible] زعم بعض اهل العلم ان سعدا حین [illegible] قال الیوم یوم الملحمة الیوم تستحل الحرمة

رجل من المهاجرین [illegible] عمر بن الخطاب فقال یا رسول الله اسمع ما قال سعد بن عبادة فانا ما نأمن ان

یکون فی قریش صولة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی بن ابی طالب خذ الرایة منه فکنت انت تدخل

بها قال [illegible] فجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسجد فقام الیه الامام علی بن ابی طالب رضی

الله عنه و مفتاح الکعبة فی یده فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اجمع لنا الحجابة مع السقایة

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اين عثمان بن طلحة فدعي له فقال هاك مفتاحك يا عثمان اليوم يوم بر ووفاء

ودیگر از آنجمله آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم خالد بن ولید را بطرف بنی جذیمه فرستاد بعد وقوع ماجرا که مخالف

امر آنحضرت بود برای تدارک آن علی را عقب او فرستاد قال ابن اسحاق

فحدثني حكيم بن حكيم عن ابي جعفر محمد بن علي قال ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب فقال يا علي

اخرج الى هؤلاء القوم فانظر في امرهم واجعل امر الجاهلية تحت قدميك فخرج علي رضي الله عنه حتى جاءهم و

معه مال قد بعث به رسول الله صلى الله عليه وسلم فودى لهم الدماء وما اصيب لهم من الاموال حتى انه ليدي لهم ميلغة

الكلب حتى اذا لم يبق شيء من دم ولا مال الا وداه بقيت معه بقية من المال فقال لهم علي بن ابي طالب

حين فرغ منهم هل بقي لكم دم او مال لم يود لكم قالوا لا قال فاني اعطيكم هذه البقية من هذا المال احتياطا

لرسول الله صلى الله عليه وسلم مما لا يعلم ولا تعلمون ففعل ثم رجع الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره

الخبر فقال اصبت واحسنت ثم قام رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستقبل القبلة شاهرا يديه حتى انه

ليرى ما تحت منكبيه ويقول اللهم اني ابرأ اليك مما صنع خالد بن الوليد ثلاث مرات ودیگر از آنجمله آنکه در غزوه

حنین چون هزیمت بر لشکر مسلمین افتاد حضرت علی رضی الله عنه در آنجا ثابت ماند قال ابن

اسحاق وممن ثبت معه من المهاجرين ابو بكر وعمر ومن اهل بيته علي بن ابي طالب والعباس وابو سفيان بن الحارث وابنه

والفضل بن العباس وربيعة بن الحارث واسامة بن زيد وايمن بن ام ايمن قال ابن اسحاق حدثني عاصم بن

عمر عن عبد الرحمن بن جابر عن ابيه جابر بن عبد الله قال بينا ذلك الرجل من هوازن صاحب الراية

على جمله يصنع ما يصنع اذ هوى له علي بن ابي طالب رضي الله عنه ورجل من الانصار يريدانه قال فاتى علي من

خلفه فضرب عرقوبي الجمل فوقع على عجزه ووثب الانصاري على الرجل فضربه ضربة اطن قدمه بنصف ساقه

فانجعف عن رحله واز آنجمله آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون متوجه غزوه تبوک شدند برای

تعهد حال عیال خود حضرت مرتضی را در مدینه گذاشتند و در ضمن آن تشریفی عظیم کرامت فرمودند

قال محمد بن اسحاق وخلف رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب على اهله وامره بالاقامة

فيهم فارجف به المنافقون وقالوا ما خلفه الا استثقالا وتخففا منه فلما قال ذلك المنافقون

اخذ علي

[illegible] ثم خرج حتى أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو نازل بالجرف فقال يا نبي الله زعم المنافقون
أنك إنما خلفتني أنك استثقلتني وتخففت مني فقال كذبوا ولكني خلفتك لما تركت ورائي فارجع فاخلفني في أهلي وأهلك أفلا
ترضى يا علي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي فرجع علي إلى المدينة ومضى رسول الله
صلى الله عليه وسلم على سفره قال ابن إسحاق وحدثني محمد بن طلحة بن يزيد بن ركانة عن إبراهيم بن سعد بن أبي
وقاص عن أبيه سعد أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي هذه المقالة أخرج البخاري [illegible]
[illegible] رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج إلى تبوك واستخلف عليا فقال أتخلفني
في الصبيان والنساء قال ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه ليس نبي بعدي [illegible]
[illegible] ثم حجت أبو بكر [illegible] الحج [illegible] رضي الله عنه [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible] يا بني [illegible]
[illegible]
[illegible] قال محمد بن إسحاق وحدثني حكيم
بن حكيم بن عباد بن حنيف [illegible] قال لما نزلت براءة على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد كان بعث أبا بكر
ليقيم للناس الحج فقيل له يا رسول الله لو بعثت بها إلى أبي بكر فقال لا يؤدي عني إلا رجل من أهل بيتي ثم دعا علي بن
أبي طالب فقال اخرج بهذه القصة من صدر براءة وأذن في الناس يوم الحج الأكبر إذا اجتمعوا بمنى
أنه لا يدخل الجنة كافر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ومن كان له عهد عند رسول الله
صلى الله عليه وسلم عهد فهو إلى مدته فخرج علي بن أبي طالب رضي الله عنه على ناقة رسول الله صلى الله عليه
وسلم العضباء حتى أدرك أبا بكر بالطريق فلما رآه قال أمير أم مأمور قال بل مأمور ثم مضيا فأقام
أبو بكر للناس الحج والعرب إذ ذاك في تلك السنة على منازلهم من الحج التي كانوا عليها في الجاهلية
حتى إذا كان يوم النحر قام علي بن أبي طالب رضي الله عنه فأذن في الناس بالذي أمره به رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال أيها الناس إنه لا يدخل الجنة كافر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت

عریان و من کان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد فهو الی مدته فاجل الناس اربعة اشهر من یوم اذن
فیهم لیرجع کل قوم الی مأمنهم و بلادهم ثم لا عهد لمشرک و لا ذمة الا احد کان له عند رسول الله صلی
الله علیه وسلم عهد الی مدة فهو له الی مدته فلم یحج بعد ذلک العام مشرک و لم یطف بالبیت عریان ثم قدما
علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فکان هذا من براءة فیمن کان من اهل الشرک من اهل العهد العام و اهل المدة
الی الاجل المسمی و [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را رضی الله عنه بجهت آنکه خصلت از
خصال [illegible] معزول ساختن [illegible] متوجه حضرت مرتضی شد از خصوصیات
[illegible] حضرت مرتضی را با بعض مردم [illegible] سالکاهنه وی رضی الله عنه
بحضور اقدس نبوی صلی الله علیه وسلم [illegible] صلی الله علیه وسلم در حق حضرت مرتضی کلمات
[illegible] بیان فرموده مردم را از شکایت او منع فرمودند اخرج الترمذی عن ابی جعفر قال بعث النبی صلی
الله علیه وسلم جیشین و امر علی احدهما علی بن ابی طالب و علی الآخر خالد بن الولید فقال اذا کان القتال
فعلی قال فافتتح علی حصنا فاخذ منه جاریة فکتب معی خالد کتابا الی النبی صلی الله علیه وسلم یشی به قال
فقدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم فقرأ الکتاب فتغیر لونه ثم قال ما تری فی رجل یحب الله و رسوله
و یحبه الله و رسوله قال قلت اعوذ بالله من غضب الله و من غضب رسوله انما انا رسول فسکت
قال ابن اسحاق حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر بن [illegible] سلیمان بن محمد بن کعب عن عمته زینب و کانت عند ابی سعید
الخدری قال اشتکی الناس علیا فقام خطیبا فقال ایها الناس لا تشکوا علیا فوالله انه لاخشن فی ذات
الله او فی سبیل الله و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را حاکم یمن کردند آداب قضا
تعلیم فرمودند و دعا نمودند که قضا بر وی فتح شود اخرج ابو داود عن علی رضی الله عنه قال بعثنی النبی
صلی الله علیه وسلم قاضیا فقلت تبعثنی الی قوم و انا حدیث السن و لا علم لی بالقضاء فوضع یده
علی صدری [illegible] ثبتک الله و سددک [illegible] فما اعیانی قضاء بین اثنین
و از آنجمله آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد حجة الوداع فرمودند وی رضی الله عنه در یمن
بود و از آنجا اراده [illegible] و بسیار آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] احرام با بهیئت منعقد ساخت

[illegible]

که ابلات بما ابل به رسول الله صلی الله علیه وسلم دربا هدی کثیر که قدوم نمود و بهاب یعنی صلی الله

علیه وسلم [illegible] رضی الله عنه اخذ و در هدی شریک ساخت اخرج مسلم عن عبد الله بن الحارث الکندی

قال [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع واتی المنحر فقال ادعوا لی یا ابا حسن فدعی له علیا

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] حجة الوداع [illegible]

[illegible] عن زید بن ارقم [illegible] رسول الله

[illegible] درجات [illegible]

[illegible] اکبر [illegible] الاخر کتاب الله [illegible] وعترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما [illegible]

[illegible] علی [illegible] ثم قال ان الله عز وجل مولای وانا ولی کل مؤمن ثم اخذ بید علی رضی الله عنه فقال

من کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم

[illegible] بعالم [illegible] انتقال فرمودند حضرت مرتضی [illegible] اهل بیت متصدی غسل و دفن شدند

قال محمد بن اسحق حدثنی عبد الله بن ابی بکر وحسین بن عبد الله [illegible] ان علی بن ابی طالب

رضی الله عنه والعباس بن عبد المطلب والفضل بن العباس وقثم بن العباس واسامة بن زید وشقران

مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم هم الذین تولوا غسله وان اوس بن خولی احد بنی الخزرج قال لعلی بن

ابی طالب انشدک الله یا علی وحظنا من رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان اوس من اصحاب

رسول الله صلی الله علیه وسلم واهل بدر قال ادخل فدخل فحضر غسل رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان

فاسنده علی الی صدره والفضل وکان الفضل والعباس وقثم یقلبونه معه واسامة بن زید وشقران

مولیاه هما اللذان یصبان الماء علیه وعلی بن ابی طالب یغسله وقد اسنده الی صدره وعلیه قمیصه یدلکه

منه من ورائه لا یفضی بیده الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلی یقول بابی انت وامی ما اطیبک حیا ومیتا

ولم یر من رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یری من المیت ثم قال ابن اسحق وکان الذین نزلوا فی قبر رسول

الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب والفضل بن العباس وقثم بن العباس وشقران مولی رسول الله

صلی الله علیه وسلم است سوای آنکه امیر حضرت مرتضی رضی الله عنه را احادیث دیگر متضمن بیان مناقب و فضایل که

کرم الله وجهه زیاده از آنست که احصای آنها معقول باشد بلکه [illegible] از آن احادیث صحیح الاسناد فی

بهر تقدیر اخرج الحاکم عن احمد بن حنبل قال ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم من الفضائل ما جاء لعلی

بن ابی طالب [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و در سوای [illegible] که [illegible] بیان کردیم [illegible] قرابت او با آنحضرت صلی

الله علیه وسلم و انتساب [illegible] الصلوة والسلام او صل بارحام و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حضرت مرتضی را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] مرتبه قرابه

[illegible] باشد و ذکر [illegible] [illegible] [illegible] و کرده [illegible] الله عنه [illegible] حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها

[illegible] [illegible] [illegible] فضیلت [illegible] [illegible] در ایام خلافت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] احادیث [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] این فتنه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از جهت دایره روایات احادیث فضایل

او [illegible] [illegible] بعض [illegible] و بعضا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جماعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احادیث [illegible] کردند [illegible] [illegible] وسیعلم الذین

ظلموا ای منقلب ینقلبون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در مرتبه صحت و حسن است یا ضعیف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

المتواتر انت منی بمنزلة هارون من موسی [illegible] [illegible] سعد بن ابی وقاص و اسماء بنت عمیس [illegible] علی

بن ابی طالب و عبد الله بن عباس و غیرهم و من المتواتر حدیث انا من علی و علی منی اللهم وال من والاه

و عاد من عاداه رواه زید بن ارقم و بریده و عمران بن حصین [illegible] [illegible] و غیرهم و من المتواتر

حدیث لما نزلت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم

[illegible] [illegible] روی ذلک حدیث سعد و ام سلمة و [illegible] و عبد الله بن جعفر و انس بن مالک و من المتواتر

اعطاء الرایة یوم خیبر قال لاعطین [illegible] یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله رواه عمر و علی و سعد و [illegible]

ويحيى بن سعيد عن بكير ... وغيرهم أخرج مسلم عن عامر بن سعد بن أبي وقاص عن أبيه قال أمر معاوية بن
أبي سفيان سعدا فقال ما منعك أن تسب أبا تراب قال أما ما ذكرت ثلاثا قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم
فلن أسبه لأن تكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له وقد خلفه
في بعض مغازيه فقال له علي يا رسول الله خلفتني مع النساء والصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم
أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبوة بعدي وسمعته يقول يوم خيبر لأعطين هذه
الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال فتطاولنا لها فقال ادعوا لي عليا فأتي به أرمد فبصق في
عينيه ودفع الراية إليه ففتح الله عليه ولما نزلت هذه الآية قل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم دعا رسول الله
صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء أهلي وأخرج الإمام أحمد والنسائي عن عمرو بن
ميمون قال إني لجالس عند ابن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا يا ابن عباس إما أن تقوم معنا وإما أن تخلونا
[illegible] هؤلاء فقال ابن عباس بل أنا أقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمى قال فابتدؤوا فتحدثوا فلا
ندري ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وتف وقعوا في رجل له عشر فضائل ليست لأحد غيره
وقعوا في رجل قال له النبي صلى الله عليه وسلم لأبعثن رجلا لا يخزيه الله أبدا يحب الله ورسوله ويحبه الله و
رسوله فاستشرف لها مستشرف فقال أين علي فقالوا إنه في الرحى يطحن قال وما كان أحدكم ليطحن قال فجاء
وهو أرمد لا يكاد أن يبصر قال فنفث في عينيه ثم هز الراية ثلاثا فأعطاها إياه فجاء بصفية بنت
حيي قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم فلانا بسورة التوبة فبعث عليا خلفه فأخذها منه
وقال لا يذهب بها إلا رجل هو مني وأنا منه فقال ابن عباس وقال النبي صلى الله عليه وسلم لبني عمه أيكم يتولاني
في الدنيا والآخرة قال وعلي جالس معهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وأقبل على رجل رجل منهم فقال أيكم
يواليني في الدنيا والآخرة فأبوا فقال لعلي أنت وليي في الدنيا والآخرة قال ابن عباس وكان علي أول
من آمن من الناس بعد خديجة رضي الله عنها قال وأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة
وحسن وحسين وقال إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا قال ابن عباس وشرى
علي نفسه فلبس ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال ابن عباس وكان المشركون يرمون رسول الله

صلى الله عليه وسلم فجاء أبو بكر رضي الله عنه وعلي نائم قال وأبو بكر يحسب أنه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
فقال يا نبي الله فقال له علي إن نبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فأدركه قال فانطلق أبو بكر فدخل معه الغار
قال وجعل علي رضي الله عنه يرمى بالحجارة كما كان يرمى نبي الله صلى الله عليه وسلم وهو يتضور وقد لف رأسه في
الثوب لا يخرجه حتى أصبح ثم كشف عن رأسه فقالوا إنك للئيم كان صاحبك نرميه فلا يتضور وأنت تتضور
وقد استنكرنا ذلك فقال ابن عباس رضي الله عنهما وخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك وخرج الناس
فقال له علي أخرج معك قال فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا فبكى علي فقال له أما ترضى أن تكون مني بمنزلة
هارون من موسى إلا أنه ليس بعدي نبي إنه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي قال ابن عباس وقال له رسول الله صلى
الله عليه وسلم أنت ولي كل مؤمن بعدي ومؤمنة قال ابن عباس وسد رسول الله صلى الله عليه وسلم الأبواب
المسجد غير باب علي فكان يدخل المسجد جنبا وهو طريقه ليس له طريق غيره قال ابن عباس وقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فإن مولاه علي قال ابن عباس وقد أخبرنا الله عز وجل في القرآن أنه
رضي عنهم عن أصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل أخبرنا أنه سخط عليهم بعد ذلك قال ابن عباس وقال نبي الله صلى
الله عليه وسلم لعمر رضي الله عنه حين قال ائذن لي فأضرب عنقه قال وكنت فاعلا وما يدريك لعل الله قد اطلع
إلى أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم وأخرج الحاكم عن أبي هريرة قال قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه لقد أعطي
علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن تكون لي خصلة منها أحب إلي من أن أعطى حمر النعم قيل وما هي يا أمير المؤمنين
قال تزويجه فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وسكناه المسجد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يحل له
فيه ما يحل له والراية يوم خيبر وأخرج الحاكم عن ابن عباس قال لعلي رضي الله عنه أربع خصال ليست لأحد غيره
هو أول عربي وعجمي صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الذي كان لواؤه معه في كل زحف وهو
الذي صبر معه يوم المهراس وهو الذي غسله وأدخله قبره وأخرج الحاكم عن أم سلمة قالت لأبي عبد الله الجدلي
أيسب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيكم قال فقلت معاذ الله أو سبحان الله أو كلمة نحوها قال قالت سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سب عليا فقد سبني وعن أبي بكر بن عبيد الله بن أبي مليكة عن أبيه
قال جاء رجل من أهل الشام فسب عليا عند ابن عباس فحصبه ابن عباس وقال يا عدو الله آذيت رسول الله صلى

الله عليه

الله عليه وسلم ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا لو كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم [illegible] رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي ان لك كنزا في الجنة
وانك ذو قرنيها فلا تتبع النظرة النظرة فان لك الاولى وليست لك الآخرة وعن عائشة رضي الله عنها قالت
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادعوا لي سيد العرب فقلت يا رسول الله الست سيد العرب قال انا سيد ولد آدم
وعلي سيد العرب وعن [illegible] الجهني قال سمعت عليا رضي الله عنه يقول كنت اذا سألت رسول
الله صلى الله عليه وسلم اعطاني واذا سكت ابتدأني وعن زيد بن ارقم قال كانت لنفر من اصحاب رسول الله صلى
الله عليه وسلم ابواب شارعة في المسجد فقال يوما سدوا هذه الابواب الا باب علي قال فتكلم في ذلك ناس فقام
رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله واثنى عليه ثم قال اما بعد فاني امرت بسد هذه الابواب غير باب علي فقال فيه
قائلكم واني والله ما سددت شيئا ولا فتحته ولكن امرت بشيء فاتبعته وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد المدينة فليأت الباب وعن جابر بن عبد الله يقول
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليأت الباب
وعن زيد بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان يحيى حياتي ويموت مماتي ويسكن جنة الخلد
التي وعدني ربي فليتول علي بن ابي طالب فانه لن يخرجكم من هدى ولن يدخلكم في ضلالة وعن ابي ذر قال ما
كنا نعرف المنافقين الا بتكذيبهم الله ورسوله والتخلف عن الصلوات والبغض لعلي بن ابي طالب وعن ابي هريرة قال
قالت فاطمة رضي الله عنها يا رسول الله زوجتني من علي بن ابي طالب وهو فقير لا مال له فقال يا فاطمة اما ترضين
ان الله عز وجل اطلع الى اهل الارض فاختار رجلين احدهما ابوك والآخر بعلك وعن علي في قوله انما
انت منذر ولكل قوم هاد قال علي رسول الله المنذر وانا الهادي وعن ام سلمة رضي الله عنها ان النبي صلى
الله عليه وسلم كان اذا غضب لم يجترئ منا احد يكلمه غير علي بن ابي طالب رضي الله عنه وعن سلمان قال
قيل لسلمان ما اشد حبك لعلي قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من احب عليا فقد احبني ومن
ابغض عليا فقد ابغضني وعن ابن بريدة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله امرني
بحب اربعة من اصحابي واخبرني انه يحبهم قال قلنا من هم يا رسول الله وكلنا يحب ان يكون منهم فقال الا

ان عليا منهم ثم سكت ثم قال الا ان عليا منهم ثم سكت وعن انس بن مالك رضي الله عنه قال كنت اخدم
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقدم لرسول الله صلى الله عليه وسلم فرخ مشوي فقال اللهم ائتني باحب خلقك
اليك ياكل معي من هذا الطير قال فقلت اللهم اجعله رجلا من الانصار فجاء علي رضي الله عنه فقلت ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم على حاجة ثم جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افتح فدخل فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ما حبسك علي فقال ... فقلت يا رسول الله سمعت دعاءك فاحببت ان يكون رجلا من قومي فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الرجل قد يحب قومه قال الترمذي غريب وصححه الحاكم باسانيد صحيحة ... العزاء ...
وعن عمار بن ياسر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي طوبى لمن احبك وصدق فيك وويل لمن
ابغضك وكذب فيك وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولكم ورودا على الحوض
اولكم اسلاما علي بن ابي طالب رضي الله عنه وعن زيد بن ارقم رضي الله عنه قال ان اول من اسلم مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب رضي الله عنه وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان النبي صلى الله
عليه وسلم دخل على فاطمة رضي الله عنها فقال اني واياك وهذا النائم يعني عليا وهما يعني الحسن والحسين لفي
مكان واحد يوم القيمة وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشتاقت الجنة الى ثلاثة
علي وعمار وسلمان وعن ابن ابي اوفى رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سالت ربي عز وجل
ان لا ازوج احدا من امتي ولا اتزوج اليه الا كان معي في الجنة فاعطاني وعن عبد الله بن اسعد بن زرارة
عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اوحى الي في علي ثلاث انه سيد المؤمنين وامام المتقين
وقائد الغر المحجلين وعن علي بن ابي طلحة قال حججنا فمررنا على الحسن بن علي بالمدينة ومعنا معاوية بن
حديج فقيل للحسن ان هذا معاوية بن حديج الساب لعلي فقال علي به فاتي به فقال انت الساب لعلي
فقال ما فعلت والله قال ان لقيته وما احسبك تلقاه يوم القيمة لتجده قائما على حوض رسول الله صلى
الله عليه وسلم يذود عنه رايات المنافقين بيده عصا من عوسج حدثنيه الصادق المصدوق صلى
الله عليه وسلم وقد خاب من افترى وعن علي رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا علي الا اعلمك كلمات اذا قلتهن غفر لك وانك مغفور لك لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا

الحليم

3

الحليم الكريم سبحان الله رب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين وعن أم سلمة رضي الله عنها قالت والذي

أحلف به إن كان علي لأقرب الناس عهدا برسول الله صلى الله عليه وسلم عدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

غداة بعد غداة يقول جاء علي مرارا فقالت فاطمة رضي الله عنها كأنك بعثته في حاجة قالت فجاء بعد

قالت أم سلمة فظننت أن له إليه حاجة فخرجنا من البيت فقعدنا عند الباب فكنت من أدناهم إلى الباب

فأكب عليه علي فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم يساره ويناجيه ثم قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم من يومه

ذلك فكان أقرب الناس به عهدا وعنه رضي الله عنه قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم آخذ بيدي

ونحن في سكك المدينة إذ مررنا بحديقة فقلت يا رسول الله ما أحسنها من حديقة قال لك في الجنة أحسن منها

وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النظر إلى وجه علي عبادة وعن زيد

بن أرقم عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعلي وفاطمة وحسن وحسين أنا حرب لمن حاربتم وسلم لمن سالمتم وعن

بريدة قال كان أحب النساء إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة ومن الرجال علي وعن جميع بن عمير

دخلت مع أمي على عائشة فسمعتها من وراء الحجاب وهي تسألها عن علي فقالت تسألني عن رجل والله ما أعلم

رجلا كان أحب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم من علي ولا على الأرض امرأة كانت أحب إلى رسول

الله صلى الله عليه وسلم من امرأته أخرج هذه الأحاديث كلها الحاكم في المستدرك وأخرج [illegible]

عبد الرحمن بن أبي ليلى عن أبيه قال لعلي وكان يسير معه إن الناس قد أنكروا منك أن تخرج في البرد

في الملاءتين وتخرج في الحر في الحشو والثوب الغليظ فقال أولم تكن معنا بخيبر قال بلى قال فإن رسول الله

صلى الله عليه وسلم بعث أبا بكر وعقد له لواء فرجع وبعث عمر وعقد له لواء فرجع بالناس فقال رسول الله

صلى الله عليه وسلم لأعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ليس بفرار فأرسل إلي و

أنا أرمد فتفل في عيني فقال اللهم اكفه أذى الحر والبرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك ولا بردا وأخرج

أبو جعفر محمد بن علي عن إبراهيم بن سعد بن أبي وقاص عن أبيه قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم

وعنده قوم جلوس فدخل علي كرم الله وجهه فلما دخل خرجوا فلما خرجوا تلاوموا فقالوا والله

ما أخرجنا وأدخله فرجعوا فدخلوا فقال والله ما أنا أدخلته وأخرجتكم بل الله أدخله وأخرجكم

عن علي رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم أما أنت يا علي فصفيي وأميني وأخرج عن علي رضي الله عنه
قال والله الذي فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبي صلى الله عليه وسلم إلي أن لا يحبني إلا مؤمن ولا يبغضني
إلا منافق وأخرج عن [illegible] قال [illegible] وأنه [illegible] فقال ألا تستحي وكن نظر إلي
بيته من بعيد رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فإني [illegible] ما أبغضك الله وأخرج عن أبي ذر [illegible]
[illegible] عن عبد الله بن نجي سمع عليا رضي الله عنه يقول كنت أدخل على النبي صلى الله عليه وسلم كل
ليلة فإن كان يصلي سبح فدخلت وإن لم يكن يصلي أذن لي فدخلت وأخرج [illegible]
زادوا قال يا علي رضي الله عنه كنت [illegible] فإذا [illegible] وأخرج
عن محمد بن أسامة بن زيد عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أما أنت يا علي فختني وأبو ولدي
أنت مني وأنا منك وأخرج عن سليمان بن عبد الله بن الحارث عن جده علي كرم الله وجهه قال مرضت
فأتاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل علي وأنا مضطجع فاتكأ إلى جنبي ثم سجاني بثوبه فلما رآني قد
هويت قام إلى المسجد يصلي فلما قضى صلاته جاء فرفع الثوب وقال قم يا علي فقمت وقد برئت كأنما
لم أشتك شيئا قبل ذلك فقال ما سألت ربي شيئا في صلاتي إلا أعطاني وما سألت لنفسي شيئا إلا قد
سألت لك وأخرج عن علي بن علقمة عن علي رضي الله عنه قال لما نزلت يا أيها الذين آمنوا إذا ناجيتم
الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي رضي الله عنه مرهم أن يتصدقوا
قال بكم يا رسول الله قال بدينار قال لا يطيقون قال فنصف دينار قال لا يطيقون قال فبكم قال بشعيرة
فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم إنك لزهيد فأنزل الله تعالى أأشفقتم أن تقدموا بين يدي نجواكم
صدقات الآية وكان علي رضي الله عنه يقول خفف بي عن هذه الأمة وأخرج الترمذي مسلسلا بالآباء
الأشراف قال حدثنا نصر بن علي الجهضمي نا علي بن جعفر بن محمد قال أخبرني أخي موسى بن جعفر بن محمد
عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن حسين عن أبيه عن جده علي بن أبي طالب أن النبي
صلى الله عليه وسلم أخذ بيد حسن وحسين قال من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما كان معي في درجتي
يوم القيامة وأخرج الحاكم مسلسلا بالسادة الأشراف حدثنا أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن أخي طاهر

العلوي

الحسيني الحسني ثنا اسمعيل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين حدثني عمي علي بن جعفر بن محمد حدثني

الحسين بن زيد عن عمر بن علي عن ابيه علي بن الحسين قال خطب الحسن بن علي الناس حين قتل علي فحمد الله واثنى

عليه ثم قال لقد قبض في هذه الليلة رجل لا يسبقه الاولون بعلم ولا يدركه الاخرون قد كان رسول الله

صلى الله عليه وسلم يعطيه رايته فيقاتل وجبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره فما يرجع حتى يفتح الله عليه وما

ترك على الارض صفراء ولا بيضاء الا سبعمائة درهم فضلت من عطاياه اراد ان يبتاع بها خادما لاهله

ثم قال ايها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا الحسن بن علي وانا ابن النبي وانا ابن الوصي وانا

ابن البشير وانا ابن النذير وانا ابن الداعي الى الله باذنه وانا ابن السراج المنير وانا من اهل البيت الذي

كان جبريل ينزل الينا ويصعد من عندنا وانا من اهل البيت الذي اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا

وانا من اهل البيت الذي افترض الله مودتهم على كل مسلم فقال تبارك وتعالى ومن يقترف حسنة

نزد له فيها حسنا فاقتراف الحسنة مودتنا اهل البيت واخرج النسائي هذا الحديث من طريق اخر الى قوله لاهله

فقط واخرج الترمذي عن ابي سعيد الخدري قال انا كنا لنعرف المنافقين نحن معاشر الانصار ببغضهم

علي بن ابي طالب وعن ام سلمة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يحب عليا الا منافق ولا

يبغضه مؤمن وعن جابر قال دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا يوم الطائف فانتجاه فقال الناس

لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انتجيته ولكن الله انتجاه وعن ابي سعيد

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي يا علي لا يحل لاحد ان يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك

وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بسد الابواب الا باب علي وعن علي قال لقد عهد الي النبي

صلى الله عليه وسلم النبي الامي انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق وعن ام عطية قالت بعث

النبي صلى الله عليه وسلم جيشا فيهم علي قالت فسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو رافع يديه

يقول اللهم لا تمتني حتى تريني عليا بالجمله مجمل احوال حضرت مرتضى رضي الله عنه وفضايل او انكه

در اصل جبلت او آن قوت كه فحول رجال را مي بايد داشت از شجاعت و قوة و همت و وفا

پس جمع الهي است اخلاق را و جمع صفات خويش مرتب بود و از هر خلق كه داشت با متياز فيض يافتى

سواى متولد شد حجت تولد مقامات از اخلاق در مناقب حضرت فاروق اعظم رضى الله عنه
مبين شد و فى الرياض كان اذا مشى يكفأ و اذا امسك بذراع رجل امسك بنفسه فلم يستطع
يتنفس و جوهرى بالسيف شديد الساعد واليد و اذا مشى [illegible] و الحرب [illegible] و از جملة قوى
صاحب اعدا [illegible] الامر [illegible] منصور على منه لا جاه [illegible] از جملة اخلاق قويه او و تابع حب [illegible]
اسراف [illegible] گفته باشد [illegible] محبت براى او مسلم شد قال النبى صلى الله عليه وسلم فيما تواتر عنه في على
الراية غدا رجلا يحبه الله و رسوله و يحبه الله و رسوله فاعطاها عليا و از انجمله مبارزت فرمان
و مكافحه [illegible] سوابق اسلاميه او [illegible] در آخرت ثمره عجيبه از آن
متولد گشت و آيه كريمه هذان خصمان اختصموا الآية در شان وى و رفقاى وى نازل شد
اخرج البخارى عن على بن ابي طالب رضي الله عنه انه قال انا اول من يجثو بين يدى الرحمن للخصومة يوم
القيامة و قال قيس و فيهم انزلت هذان خصمان اختصموا في ربهم هم الذين تبارزوا يوم بدر حمزة
و على و عبيدة او ابو عبيدة بن الحارث و شيبة بن ربيعة و عتبة و الوليد بن عتبة و از انجمله
خشونت و صرامت و از كسى پروا نداشتن و داعيه خود را بسبب مداراة و مداهنة فرو نشكستن
جهه الهى اكثر را در نهى منكر و حفظ بيت [illegible] منعه اخرج الحاكم عن ابي سعيد الخدري قال اشتكى
على بن ابي طالب الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام فينا خطيبا فسمعته يقول ايها الناس
لا تشكوا عليا فوالله انه لاخيشن في ذات الله او في سبيل الله و اخرج احمد عن اسحاق بن كعب بن
عجرة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على مخشوشن في ذات الله و از انجمله حميت قوم
و اين هم [illegible] اهتمام [illegible] منصب [illegible] براى نصرت [illegible] قوت [illegible] بكار بردن و [illegible]
[illegible] در اشراف [illegible] مخلوق [illegible] فيض الهى داعيه اعلاى كلمة الله [illegible] و فرو ريخت از
ميان اخلاق [illegible] خدمت او [illegible] على [illegible] ساخت پس مقامى [illegible]
كه تعبير از آن [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم موالاة او بلفظ [illegible] وارث [illegible]
كرده [illegible] اخرج الحاكم عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ايكم يتولاني في الدنيا و

فقال يا محمد هل لك ... فقال علي أما أنه لو كنت ... الآخرة فقال أنت رفيقي في الدنيا والآخرة تفصيل

[illegible] ... الى حضرت مرتضى گذشت واخرج الحاكم عن ابن عباس قال كان علي يقول في حياة

رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله يقول أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم والله لا ننقلب على

أعقابنا بعد إذ هدانا الله والله لئن مات أو قتل لأقاتلن على ما قاتل عليه حتى أموت والله إني لأخوه

ووليه وابن عمه فمن أحق به مني واخرج الحاكم عن أبي إسحاق قال سألت قثم بن العباس كيف ورث علي

رسول الله صلى الله عليه وسلم دونكم قال لأنه كان أولنا به لحوقا وأشدنا به لزوقا [illegible]

[illegible] فرق [illegible] مفرطين و مفرطين ... مي گويد كه حضرت ... قوم ... [illegible]

[illegible] ... والله اعلم و آنرا ... [illegible]

[illegible] اخرج أبو عمر عن رجل من همدان قال قال معاوية لضرار الصدائي يا ضرار صف لي

عليا قال أعفني يا أمير المؤمنين قال لتصفنه قال أما إذا لا بد من وصفه فكان والله بعيد المدى شديد

القوى يقول فصلا ويحكم عدلا يتفجر العلم من جوانبه وتنطق الحكمة من نواحيه يستوحش من الدنيا وزهرتها

ويأنس بالليل ووحشته وكان غزير العبرة طويل الفكرة يعجبه من اللباس ما قصر ومن الطعام ما خشن وكان

فينا كأحدنا يجيبنا إذا سألناه وينبئنا إذا استفتيناه ونحن والله مع تقريبه إيانا وقربه منا

لا نكاد نكلمه هيبة له يعظم أهل الدين ويقرب المساكين لا يطمع القوي في باطله ولا ييأس الضعيف من عدله

وأشهد لقد رأيته في بعض مواقفه وقد أرخى الليل سدوله وغارت نجومه قابضا على لحيته يتململ

تململ السليم ويبكي بكاء الحزين ويقول يا دنيا غري غيري إلي تعرضت أم إلي تشوقت هيهات هيهات

قد باينتك ثلاثا لا رجعة فيها فعمرك قصير وخطرك حقير آه من قلة الزاد وبعد السفر ووحشة الطريق

فبكى معاوية وقال رحم الله أبا حسن كان والله كذلك فكيف حزنك عليه يا ضرار قال حزن من ذبح

واحدها في حجرها اخرج أبو عمر عن عبد الله بن أبي الهذيل قال رأيت عليا خرج وعليه قميص غليظ رازي

إذا مده بلغ الظفر وإذا أرسله صار إلى نصف الساعد ... آنحضرت ... [illegible]

[illegible] اخرج أبو بكر بن أبي شيبة عن أم كلثوم بنت علي رضي الله عنهما قالت [illegible]

امير المؤمنين اتي [illegible] فقسمه [illegible] ثم امر به فقسم [illegible] واخرج [illegible]

قال كان علي يسير في السوق [illegible] الى الكوفة فالقسم [illegible] عليه لم يبق منه شيئا الا [illegible] ولم يترك

بيت المال منذ [illegible] ويقول يا صفراء ويا بيضاء غري غيري [illegible] في بيتي ولا يكون

[illegible] بلغه عن احد خيانة كتب اليه

قد جاءتكم موعظة من ربكم فأوفوا الكيل والميزان بالقسط ولا تبخسوا الناس أشياءهم ولا تعثوا في الأرض مفسدين

بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين وما انا عليكم بحفيظ اذا اتاك كتابي هذا فاحتفظ بما في يدك من عملنا

حتى نبعث اليك من يتسلمه منك ثم يرفع طرفه الى السماء فيقول اللهم انك تعلم اني لم آمرهم بظلم خلقك ولا بترك

حقك وأخرج ابو عمر عن مجمع التيمي ان عليا قسم ما في بيت المال ثم امر به فكنس ثم صلى فيه رجاء ان

يشهد له يوم القيامة وأخرج ابو عمر عن عاصم بن كليب عن ابيه قال قدم على علي مال من اصبهان فقسمه سبعة

اسباع ووجد فيه رغيفا فقسمه سبع كسر وجعل على كل جزء كسرة ثم اقرع بينهم ايهم يعطي اولا وأخرج ابو عمر

عن معاذ بن العلاء اخي ابي عمرو بن العلاء عن ابيه عن جده قال سمعت علي بن ابي طالب يقول ما اصبت من

فيئكم الا هذه القارورة اهداها الي الدهقان ثم نزل الى بيت المال ففرق كل ما فيه ثم جعل يقول افلح من كانت

له قوصرة يأكل منها كل يوم مرة وأخرج ابو عمر عن ابي حيان التيمي عن ابيه قال رأيت علي بن ابي طالب على المنبر

يقول من يشتري مني سيفي هذا فلو كان عندي ثمن ازار ما بعته فقام اليه رجل فقال انا اسلفك ثمن ازار قال

عبد الرزاق وكانت بيده الدنيا كلها الا ما كان من الشام وأخرج ابو بكر عن ابي البختري قال قال علي لام

فاطمة بنت اسد اكفي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم الخدمة خارجا سقاية الماء والحاجة وتكفيك

العمل في البيت العجن والخبز والطحن وأخرج ابو بكر عن علي قال [illegible] وأخرج ابو بكر

عن [illegible] قال قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابنته فاطمة بخدمة البيت وقضى على علي بما كان

خارجا من البيت وأخرج احمد عن عطاء بن السائب عن ابيه عن علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما زوج

فاطمة بعث معها بخميلة ووسادة من ادم حشوها ليف ورحيين وسقاء وجرتين فقال علي لفاطمة رضي

الله عنها ذات يوم والله لقد سنوت حتى لقد اشتكيت صدري قال وقد جاء الله اباك بسبي فاذهبي فاستخدميه

2

زادك الله فقد جعت حتى جلست حيالي قالت النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا جابر الملك جئت ف

جئت السلام عليك فالتمست شيئا فلم اجد فقال اطلب قالت استحييت ان اسأله فاتيناه جميعا فقال

علي يا رسول الله ما لنا منذ ثلاث ... قالت فاطمة ما لك ... قد جلست حيالي وقد جاء

الله بسبي فاخدمنا فقال والله لا اعطيكما وادع اهل الصفة تطوى بطونهم لا اجد ما انفق عليهم ولكن

ابيعهم وانفق عليهم اثمانهم فرجعا فاتاهما النبي صلى الله عليه وسلم وقد دخلا في قطيفتهما اذا غطيا رؤوسهما

تكشفت اقدامهما واذا غطيا اقدامهما تكشفت رؤوسهما فثارا فقال مكانكما ثم قال الا اخبركما بخير مما

سألتماني قالا بلى فقال كلمات علمنيهن جبريل فقال تسبحان في دبر كل صلاة عشرا وتحمدان عشرا وتكبران

عشرا واذا اويتما الى فراشكما فسبحا ثلاثا وثلاثين واحمدا ثلاثا وثلاثين وكبرا اربعا وثلاثين قال فوالله ما

تركتهن منذ علمنيهن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له ابن الكواء ولا ليلة صفين فقال قاتلكم الله يا اهل العراق

نعم ولا ليلة صفين واخرج احمد عن مجاهد قال قال علي جعت مرة بالمدينة جوعا شديدا فخرجت اطلب العمل

في عوالي المدينة فاذا انا بامرأة قد جمعت مدرا فظننتها تريد بله فاتيتها فقاطعتها كل ذنوب على تمرة فمددت

ستة عشر ذنوبا حتى مجلت يداي ثم اتيت الماء فاصبت منه ثم اتيتها فقلت بكفي هكذا بين يديها فعدت

لي ستة عشر تمرة فاتيت النبي صلى الله عليه وسلم فاخبرته فاكل معي منها واخرج احمد عن محمد بن كعب القرظي ان

عليا رضي الله عنه قال لقد رأيتني مع رسول الله صلى الله عليه وسلم واني لاربط الحجر على بطني

من الجوع وان صدقتي اليوم لاربعون الفا ... ان الحجر ... من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم

محفوظ ... حاجب ... وكان عمر يتعوذ من معضلة ليس لها ابو حسن

واخرج الشيخ السهروردي في العوارف عن عبد الله بن الحسن قال حين نزلت هذه الآية وتعيها اذن

واعية قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي رضي الله عنه سألت الله ان يجعلها اذنك يا علي قال علي رضي الله

عنه فما نسيت شيئا بعده وما كان لي ان انسى واخرج احمد عن ابي البختري عن علي قال قال عمر بن الخطاب للناس

ما ترون في فضل فضل عندنا من هذا المال فقال الناس يا امير المؤمنين قد شغلناك عن اهلك وضيعتك وتجارتك

فهو لك فقال لي ما تقول انت فقلت قد اشاروا عليك فقال قل فقلت لم تجعل يقينك ظنا وعلمك

... جلست ... اهل ... الا حدثني ... اذكر ... نبي الله صلى الله عليه وسلم ساعيا ...

بن عبد المطلب فجئت صدقت وكان ... فقلت انطلق معي الى النبي صلى الله عليه وسلم فدعاه

من جهاز عندنا ... فقال ... اني قد علمت ان علم الرجل ...

... الذي ... من ... في اليوم الثاني ...

في اليوم ... الصدقة ... فكان الذي ...

النبي ... نفسي فقال عمر صدقت والله لا ... الدنيا والآخرة واخرج ... عن سعيد

بن المسيب قال كان عمر يتعوذ بالله من معضلة ليس لها ابو حسن قال ابو عمر وقال في المجنونة التي امر برجمها

وفي التي وضعت لستة اشهر فاراد عمر رجمها فقال له علي ان الله تعالى يقول وحمله وفصاله ثلاثون شهرا الحديث

وقال له ان الله رفع القلم عن المجنون الحديث فكان عمر يقول لولا علي لهلك عمر واخرج ابو عمر عن عبد الله بن

مسعود كنا نتحدث ان اقضى اهل المدينة علي بن ابي طالب واخرج ابو عمر عن سعيد بن المسيب قال ما كان احد

من الناس يقول سلوني غير علي بن ابي طالب واخرج ابو عمر عن ابي الطفيل قال شهدت عليا يخطب وهو يقول

سلوني عن كتاب الله فوالله ما من آية الا وانا اعلم بليل نزلت ام بنهار ام في سهل ام في جبل واخرج ابو عمر

عن عبد الله بن عباس قال والله لقد اعطي علي بن ابي طالب تسعة اعشار العلم وايم الله لقد شارككم في العشر

العاشر ... وقد

ثبت عن النبي صلى الله عليه وسلم من وجوه قال اقضاكم علي واخرج ابو عمر عن ابن عباس عن عمر انه قال اقضانا

علي واقرؤنا ابي ... رضي الله عنه عجائب ... اخرج ابو عمر عن عاصم

عن زر بن حبيش قال جلس رجلان يتغديان مع احدهما خمسة ارغفة ومع الآخر ثلاثة ارغفة فلما وضعا الغداء

بين ايديهما مر بهما رجل فسلم فقالا اجلس للغداء فجلس واكل معهما واستوفوا في اكلهم الارغفة الثمانية فقام

الرجل فطرح اليهما ثمانية دراهم وقال خذاها عوضا مما اكلت لكما ونلته من طعامكما فتنازعا فقال صاحب

الخمسة الارغفة لي خمسة دراهم ولك ثلاثة وقال صاحب الارغفة الثلاثة لا ارضى الا ان تكون الدراهم

بيننا نصفين فارتفعا الى امير المؤمنين علي بن ابي طالب فقصا عليه قصتهما فقال لصاحب الثلاثة قد عرض

عليك

فلك صاحبك ما عرض وخبزه اكثر من خبزك فارض بالثلثة فقال لا والله لا رضيت منه الا بمر الحق فقال علي ليس
لك في مر الحق الا درهم واحد وله سبعة فقال الرجل سبحان الله يا امير المؤمنين هو يعرض علي ثلثة فلم ارض
واشرت علي باخذها فلم ارض وتقول لي الآن انه لا يجب لي في مر الحق الا درهم واحد فقال له علي عرض عليك
صاحبك ان تاخذ الثلثة صلحا فقلت لم ارض الا بمر الحق ولا يجب لك في مر الحق الا واحد فقال له الرجل فعرفني
بالوجه في مر الحق حتى اقبله فقال علي اليس للثمانية الارغفة اربعة وعشرون ثلثا اكلتموها وانتم ثلثة انفس ولا
يعلم الاكثر منكم اكلا ولا الاقل فتحملون في اكلكم على السواء قال بلى قال فاكلت انت ثمانية اثلاث وانما لك تسعة
اثلاث واكل صاحبك ثمانية اثلاث وله خمسة عشر ثلثا اكل منها ثمانية ويبقى له سبعة واكل لك واحدة
من تسعة فلكما واحد بواحدك وله سبعة فقال له الرجل رضيت الآن وفي الرياض عن محمد بن الزبير قال دخلت مسجد
دمشق فاذا انا بشيخ قد التوت ترقوتاه من الكبر فقلت يا شيخ من ادركت قال عمر قلت فما غزوت قال
اليرموك قلت فحدثني بشيء سمعته قال خرجت مع فتية حجاجا فاصبنا بيض نعام وقد احرمنا فلما قضينا
نسكنا ذكرنا ذلك لامير المؤمنين عمر فادبر وقال اتبعوني حتى انتهى الى حجر رسول الله صلى الله عليه وسلم فضرب
حجرة منها فاجابته امرأة فقال اثم ابو حسن قالت لا فمر في المقثاة فادبر وقال اتبعوني حتى انتهى اليه
وهو يسوي التراب بيده فقال مرحبا يا امير المؤمنين فقال ان هؤلاء اصابوا بيض نعام وهم محرمون قال الا
ارسلت الي قال انا احق باتيانك قال يضربون الفحل قلائص ابكارا بعدد البيض فما نتج منها اهدوه
قال عمر فان الابل تخدج قال علي والبيض يمرض فلما ادبر قال عمر اللهم لا تنزل بي شديدة الا وابو حسن الى جنبي
وعن الحسن بن سعد ان رجلين اتيا امرأة من قريش فاستودعاها مائة دينار وقالا لا تدفعيها الى واحد
منا دون صاحبه حتى نجتمع فلبثا حولا ثم جاء احدهما اليها وقال ان صاحبي قد مات فادفعي الي الدنانير
فابت فثقل عليها باهلها فلم يزالوا بها حتى دفعتها اليه ثم لبثت حولا آخر فجاء الآخر فقال ادفعي الي
الدنانير فقالت ان صاحبك جاءني وزعم انك قد مت فدفعتها اليه فاختصما الى عمر فاراد ان يقضي
عليها وروي انه قال لها ما اراك الا ضامنة فقالت انشدك الله ان لا تقضي بيننا وارفعنا الى علي
ابن ابي طالب فرفعها الى علي وعرف انهما قد مكرا بها فقال اليس قلتما لا تدفعيها الى واحد منا دون صاحبه

قال علي قال ان ابا بكر ... فبيني بصاحبك ... الكتاب وعن علي رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله

عليه وسلم بعثه الى اليمن فوجد اربعة وقعوا في حفرة حفرت ليصطاد فيها الاسد سقط اولا

رجل فتعلق بآخر ... حتى تساقطوا الاربعة فجرحهم الاسد فماتوا من جراحته فتنازع اولياءهم حتى

كادوا ان يقتتلوا فقال علي انا اقضي بينكم فان رضيتم فهو القضاء والا حجز بعضكم عن بعض حتى تأتوا

رسول الله صلى الله عليه وسلم ليقضي بينكم اجمعوا من القبائل الذين حفروا البئر ربع الدية وثلث الدية

ونصف الدية والدية كاملة فللاول ربع الدية لانه هلك من فوقه والذي يليه ثلثها لانه اهلك من فوقه وللثالث

النصف لانه اهلك من فوقه وللرابع الدية الكاملة فابوا ان يرضوا فاتوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فلقوه

عند مقام ابراهيم فقصوا عليه القصة فقال انا اقضي بينكم ... فقال رجل من القوم ان عليا قضى

فينا فقصوا عليه القصة فاجازه وعن الحارث عن علي انه جاءه رجل بامرأة فقال يا امير المؤمنين دلست

علي هذه وهي مجنونة قال فصعد علي بصره وصوبه وكانت امرأة جميلة فقال ما يقول هذا فقالت والله يا

امير المؤمنين ما بي جنون ولكني اذا كان ذلك الوقت غلبتني غشية فقال علي خذها ويحك واحسن اليها فما انت

لها باهل وعن زيد بن ارقم قال اتي علي في اليمن بثلثة نفر وقعوا على جارية في طهر واحد فولدت ولدا فادعوه

فقال علي لاحدهم تطيب به نفسا لهذا قال لا وقال للآخر تطيب به نفسا لهذا قال لا قال اراكم شركاء متشاكسين

اني مقرع بينكم فمن اصابته القرعة اغرمته ثلثي الدية والزمته الولد فذكروا ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال

ما اجد فيها الا ما قال علي وعن حميد بن عبد الله بن يزيد المدني قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم قضاء قضى

به علي فاعجب النبي صلى الله عليه وسلم فقال الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة اهل البيت ... بنفس نفيس

او رضي الله عنه مطرح اشعه بركات حضرت نبويه عليه الصلوة والسلام والتحية گشته و در حق او رضي الله عنه

تجربت بارها ... كشوف ظهور فرمود و فيض الهي همت نبوت را در كار او مصروف داشت تا بسياري از معجزات

نبي كريم ... از جمله آنكه ... بفضل قضايا و حق را از طرف ... التماس كرد يا

رسول الله تبعثني الى قوم ... وانا شاب لا علم لي بالقضاء قال فوضع يده على صدري فقال ان الله

سيهدي قلبك ويثبت لسانك ... الى آخره قال فما شككت في قضاء بعد ذلك ... [illegible]

زيادتي حافظت و اصحاب حديث بعد از قرآن ختم بر هدايت ترمذي آورده که نماز تعليم فرمودند

عن ابن عباس انه قال بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ جاء علي بن ابي طالب فقال بابي انت وامي

تفلت هذا القرآن من صدري فما اجدني اقدر عليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا الحسن افلا اعلمك كلمات

ينفعك الله بهن وينفع بهن من علمته ويثبت ما تعلمت في صدرك قال اجل يا رسول الله فعلمني قال اذا كان

ليلة الجمعة فان استطعت ان تقوم في ثلث الليل الآخر فانها ساعة مشهودة فان لم تستطع فقم في اولها فصل

اربع ركعات تقرأ في الركعة الاولى بفاتحة الكتاب وسورة يس وفي الركعة الثانية بفاتحة الكتاب وحم

الدخان وفي الركعة الثالثة بفاتحة الكتاب والم تنزيل السجدة وفي الركعة الرابعة بفاتحة الكتاب وتبارك

المفصل فاذا فرغت من التشهد فاحمد الله واحسن الثناء على الله وصل علي واحسن وعلى سائر النبيين واستغفر

للمؤمنين والمؤمنات ولاخوانك الذين سبقوك بالايمان ثم قل في آخر ذلك اللهم ارحمني بترك المعاصي ابدا

ما ابقيتني وارحمني ان اتكلف ما لا يعنيني وارزقني حسن النظر فيما يرضيك عني اللهم بديع السموات

والارض ذا الجلال والاكرام والعزة التي لا ترام اسالك يا الله يا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تلزم قلبي

حفظ كتابك كما علمتني وارزقني ان اتلوه على النحو الذي يرضيك عني اللهم بديع السموات والارض

ذا الجلال والاكرام والعزة التي لا ترام اسالك يا الله يا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تنور بكتابك

بصري وان تطلق به لساني وان تفرج به عن قلبي وان تشرح به صدري وان تغسل به بدني فانه لا يعينني

على الحق غيرك ولا يؤتيه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم يا ابا الحسن تفعل ذلك ثلاث جمع او خمسا

او سبعا تجب باذن الله والذي بعثني بالحق ما اخطأ مؤمنا قط قال ابن عباس فوالله ما لبث علي الا

خمسا او سبعا حتى جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم في مثل ذلك المجلس فقال يا رسول الله اني كنت فيما

خلا لا آخذ الا اربع آيات ونحوهن فاذا قرأتهن على نفسي تفلتن وانا اتعلم اليوم اربعين آية او

ونحوها فاذا قرأتها على نفسي فكانما كتاب الله بين عيني ولقد كنت اسمع الحديث فاذا رددته تفلت

وانا اليوم اسمع الاحاديث فاذا تحدثت بها لم اخرم منها حرفا فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم

عند ذلك مؤمن ورب الكعبة ابا الحسن در باب حفظ سنت دعا فرموده که بر عقد يا اذن او اذن

داعیه کردان و برای منع ... ودعا کرد قال علی یا رسول الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم ...

اخر ... ودعا ... دعا فرمود اللهم اذهب عنه حره وبرده و عبد الله بن عباس ...

صیف ودر ... زمستانها ... می‌پوشید ... وهو ... برای ...

دعا فرمود فی ... باحضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها تزویج کرد دعا فرمود جعل

منکما الکثیر الطیب وبارک علیکما قال انس فوالله لقد اخرج الله منهما الکثیر الطیب و ...

مرتضی ... دعا فرمود تا آفتاب باز گشت قرئ علی شیخنا ابی طاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی

وانا اسمع فی بیته بظاهر المدینة المشرفة سنة ١١٤٣ قال اخبرنی ابی الشیخ ابراهیم بن الحسن الکردی ثم المدنی

اخبرنا شیخنا الامام صفی الدین احمد بن محمد المدنی عن الشمس الرملی عن الزین زکریا عن عز الدین عبد الرحیم

بن محمد الفرات عن ابی الثنا محمود بن خلیفة المنبجی عن الحافظ شرف الدین عبد المؤمن بن خلف الدمیاطی

عن ابی الحسن علی بن الحسین ابن المقیر البغدادی عن الحافظ ابی الفضل محمد بن ناصر السلامی الحنبلی بسماعه

علی الخطیب ابی طاهر محمد بن احمد بن محمد ابی الصقر الانباری سنة ... اخبرنا ... ابی البرکات احمد بن

عبد الواحد بن الفضل بن نظیف بن عبد الله الفراء بمصر سنة ... بسماعه علی ابی محمد الحسن بن رشیق

العسکری ثنا ابو بشر محمد بن احمد بن حماد الانصاری الدولابی قال حدثنی اسحاق بن یونس ثنا سوید

بن سعید عن المطلب بن زیاد عن ابراهیم بن حبان عن عبد الله بن الحسن عن فاطمة بنت الحسین عن اسماء ابنة

عمیس قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ... فی حجر علی وکان یوحی الیه فلما سری عنه قال یا علی صلیت

العصر قال لا قال اللهم انک تعلم انه کان فی حاجتک وحاجة رسولک فرد علیه الشمس فردها علیه فصلی وغابت

الشمس قرئ علی شیخنا ابی طاهر وانا اسمع عن ابیه الشیخ ابراهیم الکردی عن احمد بن محمد المدنی الشهیر

بالقشاشی عن الشمس محمد بن احمد بن حمزة الرملی اجازة عن الشیخ زین الدین زکریا عن ابن الفرات عن

عمر بن حسن المراغی عن الفخر بن البخاری عن ابی جعفر الصیدلانی عن فاطمة بنت عبد الله الجوزدانیة عن ابی

بکر محمد بن عبد الله ... الاصبهانی ... عن الحافظ ابی القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی فی الکبیر ثنا جعفر بن احمد بن سنان

الواسطی ثنا علی بن المنذر ثنا محمد بن فضیل ثنا فضیل بن مرزوق عن ابراهیم بن الحسن عن فاطمة بنت

2

...

على عن اسماء بنت عميس قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نزل عليه الوحي يكاد يغشى عليه فانزل الله
عليه يوما ورأسه في حجر علي حتى غابت الشمس فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم رأسه فقال له صليت العصر يا علي
[illegible] فدعا الله فرد عليه الشمس حتى صلى العصر قالت فرأيت الشمس بعد ما غابت حين ردت
صلى العصر قال الحافظ جلال الدين السيوطي في جزء كشف اللبس في حديث رد الشمس ان حديث رد الشمس معجزة
نبينا محمد صلى الله عليه وسلم صححه الامام ابو جعفر الطحاوي وغيره وافرط الحافظ ابو الفرج بن الجوزي فاورده
في كتاب الموضوعات وقال تلميذه المحدث ابو عبد الله محمد بن يوسف الدمشقي الصالحي في جزء مزيل اللبس
عن حديث رد الشمس اعلم ان هذا الحديث رواه الطحاوي في كتابه شرح مشكل الآثار عن اسماء بنت عميس من
طريقين وقال ان هذين الحديثين ثابتان ورواتهما ثقات ونقله القاضي عياض في الشفا والحافظ ابن
سيد الناس في بشرى اللبيب والحافظ علاء الدين مغلطاي في كتابه الزهر الباسم وصححه الحافظ ابو الفتح
الازدي وحسنه ابو زرعة العراقي وشيخنا الحافظ جلال الدين السيوطي في الدرر المنتثرة في الاحاديث المشتهرة
وقال الحافظ احمد بن صالح وناهيك به لا ينبغي لمن سبيله العلم التخلف عن حديث اسماء لانه من اجل علامات النبوة
وقد انكر الحفاظ على ابن الجوزي ايراده الحديث في كتاب الموضوعات قلت واخرجه الطحاوي في
مشكل الآثار من طريقين احدهما طريق فضيل بن مرزوق عن ابراهيم بن الحسن عن فاطمة بنت الحسين نحو الذي كتبنا
بمعناه والثاني حدثنا علي بن عبد الرحمن بن محمد بن المغيرة ثنا احمد بن صالح ثنا ابن ابي فديك حدثني محمد بن موسى
عن عون بن محمد عن امه ام جعفر عن اسماء بنت عميس ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر بالصهباء ثم ارسل
عليا في حاجة فرجع وقد صلى النبي صلى الله عليه وسلم العصر فوضع النبي صلى الله عليه وسلم رأسه في حجر علي فلم
يحركه حتى غابت الشمس فقال النبي صلى الله اللهم ان عبدك عليا احتبس بنفسه على نبيك فرد عليه شرقها
قالت اسماء فطلعت الشمس حتى وقعت على الجبال وعلى الارض ثم قام علي فتوضأ وصلى العصر ثم غابت
وذلك في الصهباء قال الطحاوي محمد بن موسى المدني المعروف بالفطري وهو محمود في روايته وعون
عون بن محمد هو عون بن محمد بن علي بن ابي طالب وامه هي ام جعفر ابنة محمد بن جعفر بن ابي طالب ثم
[illegible] الحديث مما روي من طريق عن ابي هريرة [illegible] لم تحبس الشمس الا على احد الا ليوشع [illegible]

واجاب بانه يمكن ان يكون المخصوص ليوشع ... يوشع ... من الغيبوبة ثم ترد الى
بعد سقوطها ... انتهى حاصل كلام ... وحكمت اوبيش ...
... [illegible] ... انه صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة
العلم وعلي بابها لكن ... [illegible] ... قال علي كلمات لو رحلتم
المطي فيهن لانضيتموهن قبل ان تدركوا مثلهن لا يرجو عبد الا ربه ولا يخاف الا ذنبه ولا يستحيي من لا
يعلم ان يتعلم ولا يستحيي العالم اذا سئل عما لا يعلم ان يقول الله اعلم واعلموا ان منزلة الصبر من الايمان كمنزلة الرأس من
الجسد فاذا ذهب الرأس ذهب الجسد واذا ذهب الصبر ذهب الايمان وعن يزيد بن الحارث عن علي بن ابي طالب
قال ان اخوف ما اخاف عليكم اثنين طول الامل واتباع الهوى فان طول الامل ينسي الاخرة وان اتباع
الهوى يصد عن الحق وان الدنيا قد ترحلت مدبرة وان الاخرة مقبلة ولكل واحد منهما بنون فكونوا
من ابناء الاخرة فان اليوم عمل ولا حساب وغدا حساب ولا عمل وعن الحسن ... قال علي طوبى لكل عبد
نومة عرف الناس ولم يعرفه الناس وعرفه الله منه برضوان اولئك مصابيح الهدى يجلي عنهم كل فتنة
مظلمة ويدخلهم في رحمته ليسوا بالمذاييع البذر ولا بالجفاة المرائين وعن عطاء بن ابي رباح
قال كان علي بن ابي طالب اذا بعث سرية ولى امرها رجلا فاوصاه فقال اوصيك بتقوى الله لا بد لك
من لقائه ولا منتهى لك دونه وهو يملك الدنيا والاخرة وعليك بالذي يقربك الى الله فان فيما عند الله خلفا
من الدنيا وعن زيد بن وهب ان جعدة عاتب عليا في لباسه فقال يقتدي المؤمن ويخشع القلب وعن عمرو بن كثير
الحنفي عن علي قال اكظموا الغيظ واقلوا الضحك لا تميتوا القلوب وعن الحارث عن علي قال مثل الذي جمع الايمان
والقرآن مثل الاترجة طيبة الريح طيبة الطعم ومثل الذي لم يجمع الايمان ولم يجمع القرآن مثل الحنظلة
خبيثة الريح مرة الطعم وعن محمد بن عمر بن علي قال قيل لعلي ما شانك يا ابا الحسن جاورت المقبرة قال اني اجدهم جيران
صدق يكفون السيئة ويذكرون الاخرة اخرج هذه الاحاديث كلها ابو بكر بن ابي شيبة وفي الصواعق
من كلامه كرم الله وجهه الناس نيام اذا ماتوا انتبهوا الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم لو كشف
الغطاء ما ازددت يقينا ما هلك امرؤ عرف قدره قيمة كل امرئ ما يحسنه من عرف نفسه فقد عرف ربه

[illegible] مجهولة لسانه من عذب لسانه كثر اخوانه [illegible] يستعبد الحرص بالعقل مجاورة اوداء

[illegible] الجزع عند البلاء تمام المحنة لا ظفر مع البغي لا ثناء مع الكبر لا صحة مع النهم

لا شرف مع سوء الادب لا راحة مع الحسد لا سودد مع الانتقام لا صواب مع ترك المشورة

لا [illegible] مع الكذب ولا كرم اعز من التقوى لا شفيع انجح من التوبة [illegible] لباس اجمل من العافية لا داء اعيى

من الجهل [illegible] اسلم [illegible] قدره [illegible] عذره اعادة الاعتذار تذكير بالذنب النصح بين الملأ

تقريع [illegible] على مزلة [illegible] الغضب [illegible] اكبر الاعداء اخفاهم مكيدة الحكمة ضالة

المؤمن البخل جامع لمساوي العيوب اذا علت المقادير ضلت التدابير عبد الشهوة اذل من عبد الرق الحاسد

مغتاظ على من لا ذنب له كفى بالذنب شفيعا للمذنب السعيد من وعظ بغيره الاحسان يقطع اللسان افقر

الفقر الحمق اغنى الغنى العقل الطامع في وثاق الذل ليس العجب ممن هلك كيف هلك العجب ممن نجا

كيف نجا اكثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع اذا وصلت اليكم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة

الشكر اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكرا للقدرة عليه ما اضمر احد شيئا الا ظهر في فلتات لسانه

وعلى صفحات وجهه البخيل يستعجل الفقر ويعيش في الدنيا عيش الفقراء ويحاسب في الآخرة حساب

الاغنياء لسان العاقل وراء قلبه وقلب الاحمق وراء لسانه العلم يرفع الوضيع والجهل يضع الرفيع العلم

خير من المال العلم يحرسك وانت تحرس المال العلم حاكم والمال محكوم عليه قصم ظهري عالم متهتك وجاهل

متنسك فالجاهل يغش الناس بتنسكه والعالم ينفرهم بتهتكه اقل الناس قيمة اقلهم علما اذ قيمة كل امرئ ما يحسنه

ومن كراماته ما ذكره صاحب الرياض عن الاصبغ قال اتينا مع علي فمررنا بموضع قبر الحسين فقال ها هنا مناخ

ركابهم وها هنا موضع رحالهم وها هنا مهراق دمائهم فتية من آل محمد صلى الله عليه وسلم يقتلون بهذه

العرصة تبكي عليهم السماء والارض وعن جعفر بن محمد عن ابيه قال عرض لعلي رجلان في خصومة فجلس في اصل

جدار فقال رجل يا امير المؤمنين الجدار يقع فقال له علي امض كفى بالله حارسا فقضى بين الرجلين فقام

فسقط الجدار وعن [illegible] الحارث قال كنت مع علي بن ابي طالب بصفين فرأيت بعيرا من اهل الشام جاء وعليه راكبه

[illegible] فالقى ما عليه وجعل يتخلل الصفوف حتى انتهى الى علي فوضع مشفره ما بين رأسه ومنكبه

وجبل تحرکها بحراء فقال علی ... العلامة ... رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ...
ذلک الیوم والحسن والحسین وعنه علی ... ان علیا حدث حدیثا فکذبه رجل فقال علی ادعو
علیک ان کنت صادقا قال نعم فدعا علیه فلم ینصرف حتی ذهب بصره وعن ابی ذر رضی الله عنه قال
بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ادعو علیا فاتیت بیته فنادیته فلم یجبنی فعدت فاخبرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لی عد الیه ادعه فانه فی البیت قال فعدت انادیه فسمعت صوت رحی
تطحن فشارفت فاذا الرحی تطحن ولیس معها احد فنادیته فخرج الی منشرحا فقلت له ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم یدعوک فجاء ثم لم ازل انظر الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وینظر الی ثم قال یا اباذر
ما شأنک فقلت یا رسول الله عجب من العجب رایت رحی تطحن فی بیت علی ولیس معها احد یدیرها فقال یا
اباذر ان لله ملائکة سیاحین فی الارض وقد وکلوا بمعونة آل محمد صلی الله علیه وسلم وعنه فضالة بن
ابی فضالة قال خرجت مع ابی الی ینبع عائدا لعلی وکان مریضا فقال له ابی ما یسکنک بهذا المنزل لو هلکت
لم یلک الا اعراب جهینة فاحمل الی المدینة فان اصابک قدر ولیک اصحابک وصلوا علیک وکان ابو فضالة
من اهل بدر فقال علی انی لست میتا من وجعی هذا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد الی ان لا اموت حتی
اؤمر ثم تخضب هذه یعنی لحیته من هذه یعنی هامته فقتل ابو فضالة مع علی بصفین واخرج ابو عمر عن عبیدة
قال کان علی کثیرا ما یقول ما یمنع اشقاها او ما ینتظر اشقاها ان یخضب هذه من دم هذا ویقول والله لیخضبن
هذه من دم هذا ویشیر الی لحیته ورأسه خضاب دم لا خضاب عطر ولا عبیر و نصیب او از احیاء علوم دینیه آنست
که جمع کرد قرآن را بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ترتیب داده بعد آنرا لیکن تقدیم ... آن
سند اخرج ابو عمر عن محمد بن عثمان و علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود من المهاجرین و سالم مولی ابی حذیفة
بن عتبة بن ربیعة معلی انهم لیس من المهاجرین و باز جمعی از تابعین قرآن را از وی روایت کرده اند
... ان جمع ما جاء بالسنة ... قال البغوی فی شرح السنة و القراء المعروفون اسندوا قراءتهم الی الصحابة
... عبد الله بن کثیر و نافع اسند الی ابی بن کعب و عبد الله بن عامر اسند الی عثمان بن عفان و عاصم الی علی و عبد
الله بن مسعود و زید و اسند حمزة الی عثمان و علی و هولاء قرؤا علی النبی صلی الله علیه وسلم فثبت

القرآن

الا ابن کمال مجبور ما مجوز فاسد فی مسعد الرجال از ایام حیوة النبی صلی الله علیه وسلم روی رضی الله عنه از
حامل حدیث و از مشهورهای این حدیث و مبادی الرای قریب صحیح حدیث در کتب معتبره از احادیث
مرفوعه رضی کرم الله وجهه مذکور است و فی الصحیح مرفوعات لا تعتبر از [illegible] سوال عایشه آن حدیث را
در [illegible] علی رضی الله عنه که مذکور دیدم فی الجمع الجوامع حدیث شبل از وی روایت کرده
و در [illegible] اول [illegible] آیات [illegible] مبارک علیه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم و کذا در اوقات [illegible] روز
آنکه [illegible] خصایل [illegible] تمامی بروایت حضرت حسنین رضی الله عنهما امام حسن رضی الله عنه حدیث
طویل آورده در بعض روایات ضعیفه آمده عن ابن عمر ان الیهود جاؤوا الی ابی بکر فقالوا صف لنا صاحبک
فقال یا معشر الیهود لقد کنت معه فی الغار کاصبعی هاتین ولقد صعدت معه جبل حراء وان خنصری لفی خنصره ولکن
الحدیث عنه صلی الله علیه وسلم شدید وهذا علی بن ابی طالب فاتوا علیا فقالوا یا ابا الحسن صف لنا ابن عمک
فقال لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم بالطویل الذاهب طولا ولا بالقصیر المتردد کان فوق الربعة ابیض اللون مشربا
حمرة جعد الشعر لیس بالقطط یفرق شعره الی اذنیه اجلی الجبین ادعج العینین دقیق المسربة براق الثنایا
اقنی الانف کان عنقه ابریق فضة له شعرات من لبته الی سرته کانهن قضیب مسک اسود ولیس فی جسده
ولا فی صدره شعرات غیرهن وکان شثن الکف والقدم واذا مشی کانما یتقلع من صخر واذا التفت
التفت بمجامع بدنه واذا قام غمر الناس واذا قعد علا الناس واذا تکلم انصت الناس واذا خطب
ابکی الناس وکان ارحم الناس بالناس للیتیم کالاب الرحیم وللارملة کالزوج الکریم اشجع الناس وابذلهم کفا
واصبحهم وجها لباسه العباء وطعامه خبز الشعیر وادامه اللبن ووساده الادم محشو بلیف النخل سریره ام غیلان
مرمل بالشریط کان له عمامتان احدیهما تدعی السحاب والاخری العقاب وکان سیفه ذو الفقار ورایته
الغراء وناقته العضباء وبغلته دلدل وحماره یعفور وفرسه مرتجز وشاته برکة وقضیبه الممشوق ولواءه الحمد
وکان یعقل البعیر ویعلف الناضح ویرقع الثوب ویخصف النعل [illegible] نماز حاجت که در تحصیل تمام حاجات
[illegible] موثر است و هر که بر آن مواظبت کند نورانیت او را دریابد و منها [illegible] بدر اخرجه الترمذی عن
[illegible] الاعرج عنه عبید الله بن ابی رافع عن علی مبسوطا و از انجمله نوافل اوقات یومیه از ضحی و صلوة الزوال

و مثل آنکه باب اوقات ابواب تطوع را ثابت ساخته اخرج احمد عن عاصم بن ضمرة قال سألنا عليا عن تطوع النبي

صلى الله عليه وسلم بالنهار فقال انكم لا تطيقونه قال قلنا اخبرنا به نأخذ منه ما اطقنا فقال كان النبي صلى

الله عليه وسلم اذا صلى الفجر امهل حتى اذا كانت الشمس من ههنا يعني من قبل المشرق مقدارها من صلوة العصر

من ههنا من قبل المغرب قام فصلى ركعتين ثم يمهل حتى اذا كانت الشمس من ههنا يعني من قبل المشرق مقدارها من

صلوة الظهر من ههنا من قبل المغرب قام فصلى اربعا واربعا قبل الظهر اذا زالت الشمس وركعتين بعدها واربعا

قبل العصر يفصل بين كل ركعتين بالتسليم على الملائكة المقربين والنبيين ومن تبعهم من المؤمنين والمسلمين قال علي

تلك ست عشرة ركعة تطوع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالنهار وقل من يداوم عليها و از مسائل عبادات

و احکام بسیاری نقل کرده شد خصوصا در کتب امام شافعی و در مصنف عبد الرزاق و مصنف ابی بکر بن

ابی شیبه مجموع افراد مذکور است و در مبحث توحید و صفات ربانی دلائل واضح و آن مبحث در کتب شیعی

رضی الله عنه یافته میشود و در بعضی خطب او نظیر بیانی که گویا آن زبان معروف است گویا در باب توحید

صفات از فن کلام متکلم اول اوست و هیچ در آن مقالات از اهل اعتزال که سنة ابیات

برون رفته لیکن متاخران بعد آن مقولات اعتبار کرده اند و کیمیا در سلک افتاده اند و در باب تصوف تحریر

بعد بیان روح اما اشتغال او در ایام خلافت بجهاد الخ رضی الله عنه از تفصیل آن باز داشت قال الجنید

رحمه الله شیخنا فی الاصول والبلاء علی المرتضى رضی الله عنه در رسم فصاحت و بلاغت در خطب آورده

اوست خلفای سابق بآن مشغول نشده اند باز در زمان شیخین تشبیه در مسائل و ... و وزیر در تدبیر

ملکیه آن بود دلیل بر تعظیم و توقیر او در روایات و مناقب و فضائل المرتضى رضی الله عنه واضح

ساخته اند فصلی از کلام ایشان درینجا بیان کردیم باید دانست که ابتدای حضرت مرتضى رضی الله عنه

وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذشت تا آخر عمر همه آن وقایع آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار فرموده

بعد از وصول آن حوادث ... در غنیة الطالبین مذکور است که حضرت مرتضى گفت لم یخرج النبی صلی الله

علیه و سلم من الدنیا حتی عهد الی ان ابا بکر یلی الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی فلا یجتمع علی و این حدیث

هر چند بحسب ظاهر بعید می نماید لیکن بعد استقصاء ... از تصریحات و تلویحات آنحضرت صلی

[illegible] مطلب خواهد بود عبارت [illegible] مثل [illegible] ميكردد تا [illegible] آخره كه
[illegible] از شواهد آن [illegible] حضرت ذي النورين مذكور كرديم در اينجا خواهيم آورد
واخرج احمد عن فضالة بن ابي فضالة الانصاري وكان ابو فضالة من اهل بدر قال خرجت مع ابي عائدا لعلي
من مرض اصابه ثقل منه قال له ابي ما يقيمك بمنزلك هذا لو اصابك اجلك لم يلك الا اعراب
جهينة تحمل الى المدينة فان اصابك اجلك وليك اصحابك وصلوا عليك فقال علي ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم عهد الي ان لا اموت حتى اؤمر ثم تخضب هذه يعني لحيته من دم هذه يعني هامته فقتل وقتل ابو فضالة
مع علي يوم صفين واخرج احمد عن علي قال قيل يا رسول الله من نؤمر بعدك قال ان تؤمروا ابا بكر تجدوه
امينا زاهدا في الدنيا راغبا في الآخرة وان تؤمروا عمر تجدوه قويا امينا لا يخاف في
الله لومة لائم وان تؤمروا عليا ولا اراكم فاعلين تجدوه هاديا مهديا ياخذ بكم الطريق المستقيم وفي الخصائص
اخرج الطبراني وابو نعيم عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي انك مؤمر مستخلف وانك
مقتول وان هذه مخضوبة من هذه يعني لحيته من راسه واخرج الحاكم عن علي رضي الله عنه قال ان مما عهد الي
النبي صلى الله عليه وسلم ان الامة ستغدر بي بعده واخرج الحاكم عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
لعلي اما انك ستلقى بعدي جهدا قال في سلامة من ديني قال في سلامة من دينك اخرج ابو يعلى عن علي
بن ابي طالب قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم آخذ بيدي ونحن نمشي في بعض سكك المدينة اذ اتينا على
حديقة فقلت يا رسول الله ما احسنها من حديقة قال لك في الجنة احسن منها ثم مررنا باخرى فقلت يا
رسول الله ما احسنها من حديقة قال لك في الجنة احسن منها حتى مررنا بسبع حدائق كل ذلك اقول ما احسنها
ويقول لك في الجنة احسن منها فلما خلا له الطريق اعتنقني ثم اجهش باكيا قال قلت يا رسول الله ما يبكيك
قال ضغائن في صدور اقوام لا يبدونها لك الا من بعدي قال قلت يا رسول الله في سلامة من ديني قال في
سلامة من دينك واخرج احمد عن اياس بن عمرو الاسلمي عن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه سيكون بعدي اختلاف
او امر فان استطعت ان تكون السلم فافعل پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم در بسيار از احاديث
جمة اثره مروية بطرق متعدده بيان فرموده اند كرامت بر حضرت مرتضى جمع نشده كه از آنجا حديث الخلافة

بالمدینة [illegible] و اشار [illegible] بعد حضرت عثمان [illegible]

و قد ذکرنا جملة منها فتنی الشام اخرج البزار و البیهقی و صححه عن ابی الدرداء [illegible] صلی الله

علیه وسلم قال بینا انا نائم رأیت عمود الکتاب احتمل من تحت راسی فظننت انه مذهوب به فاتبعته بصری

فعمد به الی الشام الا وان الایمان حین تقع الفتن بالشام و اخرج نحوه من حدیث عمر بن الخطاب [illegible]

[illegible] آن انه واقعه جمل خبر داد اخرج ابو بکر و ابو یعلی و احمد و غیرهم من طریق اسمعیل عن قیس بن ابی حازم

قال مرت عائشة بماء لبنی عامر یقال له الحوأب فنبحت علیه الکلاب فقالت ما هذا قالوا ماء الحوأب [illegible] فقالت [illegible]

ردونی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کیف باحداکن اذا نبحت علیها کلاب الحوأب و اخرج الحاکم

من حدیث یحیی بن سعید عن الولید بن عیاش عن ابراهیم عن علقمة قال ابن مسعود رضی الله عنه قال لنا رسول الله

صلی الله علیه وسلم احذرکم سبع فتن تکون بعدی فتنة تقبل من المدینة و فتنة بمکة و فتنة تقبل من الیمن و فتنة

تقبل من الشام و فتنة تقبل من المشرق و فتنة من بطن الشام و هی السفیانی قال فقال ابن مسعود منکم من یدرک

اولها و من هذه الامة من یدرک آخرها قال الولید بن عیاش فکانت فتنة المدینة من قبل طلحة والزبیر

و فتنة مکة فتنة عبد الله بن الزبیر و فتنة الشام من قبل بنی امیة و فتنة المشرق من قبل هؤلاء باز از وقائع

صفین خبر داد اخرج الشیخان عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تقتتل

فئتان عظیمتان تکون بینهما مقتلة عظیمة دعواهما واحدة و [illegible] اشارت رفت بآنکه اهل شام مصیب [illegible]

دانستند که در میان ما و شما این قرآن است و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن قرآن صامت است و من قرآن ناطقم

باز از واقعه تحکیم اخبار فرمود فی المصابیح اخرج البیهقی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بنی

اسرائیل اختلفوا فلم یزل اختلافهم فیما بینهم حتی بعثوا حکمین فضلا و اضلا و ان هذه الامة ستختلف فلا یزال

اختلافهم بینهم حتی یبعثوا حکمین ضلا و ضل من اتبعهما مراد از ضلا آنست که خطا کردند در اجتهاد خود

و مراد از ضل من اتبعهما آنست که این خطا موجب مفاسد کثیره گشت از انجمله خروج خلافت از دست

مهاجرین اولین بسوی [illegible] قریش و از انجمله بر آمدن خوارج متمسک بآنکه حکم در دین الله صحیح نبود باز

از واقعه نهروان اعلام فرمود و این حدیث متواتر است اخرج احمد عن عبید الله بن عیاض بن عمرو القاری

قال جاء

جاء عبد الله بن شداد فدخل على عائشة ونحن عندها جلوس مرجعه من العراق ليالي قتل علي فقالت له
يا عبد الله بن شداد هل أنت صادقي عما أسألك عنه تحدثني عن هؤلاء القوم الذين قتلهم علي قال وما لي لا
أصدقك قالت فحدثني عن قصتهم قال فإن عليا لما كاتب معاوية وحكم الحكمان خرج عليه ثمانية آلاف من
قراء الناس فنزلوا بأرض يقال لها حروراء من جانب الكوفة وإنهم عتبوا عليه فقالوا انسلخت من قميص ألبسكه
الله واسم سماك الله به ثم انطلقت فحكمت في دين الله فلا حكم إلا لله فلما أن بلغ عليا ما عتبوا عليه
وفارقوه عليه فأمر مؤذنا فأذن أن لا يدخل على أمير المؤمنين إلا رجل قد حمل القرآن فلما أن امتلأت
الدار من قراء الناس دعا بمصحف إمام عظيم فوضعه بين يديه فجعل يصكه بيده ويقول أيها المصحف
حدث الناس فناداه الناس فقالوا يا أمير المؤمنين ما تسأل عنه إنما هو مداد في ورق ونحن نتكلم بما روينا منه فماذا
تريد قال أصحابكم هؤلاء الذين خرجوا بيني وبينهم كتاب الله عز وجل في كتابه في امرأة ورجل وإن خفتم
شقاق بينهما فابعثوا حكما من أهله وحكما من أهلها إن يريدا إصلاحا يوفق الله بينهما فأمة محمد صلى الله عليه
وسلم أعظم دما وحرمة من امرأة ورجل ونقموا علي أن كاتبت معاوية كتب علي بن أبي طالب وقد
جاءنا سهيل بن عمرو ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالحديبية حين صالح قومه قريشا فكتب
رسول الله صلى الله عليه وسلم بسم الله الرحمن الرحيم فقال سهيل لا تكتب بسم الله الرحمن الرحيم فقال كيف
نكتب فقال اكتب باسمك اللهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكتب محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال لو أعلم أنك رسول الله لم أخالفك فكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله قريشا يقول الله عز وجل في
كتابه لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر فبعث إليهم علي عبد الله
بن عباس فخرجت معه حتى إذا توسطنا عسكرهم قام ابن الكواء يخطب الناس فقال يا حملة القرآن إن هذا عبد الله
بن عباس فمن لم يكن يعرفه فأنا أعرفه من كتاب الله ما يعرفه به هذا ممن نزل فيه وفي قومه قوم خصمون
فردوه إلى صاحبه ولا تواضعوه كتاب الله فقام خطباؤهم فقالوا والله لنواضعنه كتاب الله فإن
جاء بحق نعرفه لنتبعنه وإن جاء بباطل لنبكتنه بباطله فواضعوا عبد الله الكتاب ثلاثة أيام فرجع
منهم أربعة آلاف كلهم تائب فيهم ابن الكواء حتى أدخلهم على علي الكوفة فبعث علي إلى بقيتهم

قد كان عندنا مرارا وانما انا [illegible] فقد اتيتم [illegible] على لسان محمد صلى الله عليه وسلم حينئذ و

الا تشغلوا [illegible] وتخلفوا [illegible] فقال [illegible] غنمهم فقد [illegible]

[illegible] فقال [illegible]

[illegible] قال الحمد لله الذي لا اله الا هو [illegible]

[illegible] اهل العراق [illegible] يقولون هو الذي [illegible] قال هذا [illegible] على [illegible]

[illegible] قال فتعرفون [illegible] اكثر [illegible] يقول رأيته في مسجد بني فلان يصلي [illegible]

فهذا [illegible] قالت فما قول علي حين قام [illegible] كما يزعم اهل العراق

قال سمعته يقول صدق الله ورسوله قالت هل سمعت منه انه قال غير ذلك قال اللهم لا قالت اجل صدق

الله ورسوله يرحم الله عليا انه كان من كلامه لا يرى شيئا يعجبه الا قال صدق الله ورسوله فيذهب اهل

العراق يكذبون عليه ويزيدون عليه في الحديث اخرج [illegible] قال كنا مع علي الى

الخوارج فقتلهم ثم قال انظروا فان نبي الله صلى الله عليه وسلم قال انه سيخرج قوم يتكلمون بالحق لا يجاوز

حلقهم يخرجون من الحق كما يخرج السهم من الرمية سيماهم ان منهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود

ان كان هو فقد قتلتم شر الناس وان لم يكن هو فقد قتلتم خير الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا

المخدج فخررنا سجودا وخر علي معنا ساجدا غير انه قال يتكلمون بكلمة الحق [illegible]

رضي الله عنه [illegible] اخرج الحاكم عن ابي الاسود الديلي عن علي رضي الله عنه قال اتاني

عبد الله بن سلام وقد وضعت رجلي في الغرز وانا اريد العراق فقال لا تأتي العراق فانك ان اتيته

اصابك به ذباب السيف قال علي وايم الله لقد قالها لي رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلك قال ابو الاسود

فقلت في نفسي يا لله ما رأيت كاليوم رجل محارب يحدث الناس بمثل هذا اخرج الحاكم عن زيد بن وهب

قال قدم على علي وفد من اهل البصرة وفيهم رجل من الخوارج يقال له الجعد بن نعجة فحمد الله واثنى عليه وصلى

على النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال اتق الله يا علي فانك ميت فقال علي لا ولكن مقتول ضربة على

هذه تخضب هذه قال واشار علي الى رأسه ولحيته بيده قضاء مقضي وعهد معهود وقد خاب من

افترى

اقتتلتم ما بت علياً فقيل يا رسول الله فقال ليست بما بنيا منه اذا فقال ان ابني هذا العبد الكبير واجلاده

تحت على المسلمين واخرج الحاكم عن انس بن مالك رضي الله عنه قال دخلت مع النبي صلى الله عليه وسلم على علي

يعوده وهو مريض وعنده ابو بكر وعمر رضي الله عنهما فتحولا حتى جلس رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقال احدهما لصاحبه ما اراه الا هالك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لن يموت الا مقتولا ولن

يموت حتى يملأ غيظا واخرج الحاكم في حديث طويل عن عمار بن ياسر رضي الله عنه قال كنت انا وعلي رفيقين

في غزوة ذي العشيرة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا احدثكما باشقى رجلين قلنا بلى يا رسول الله

قال [illegible] عاقر الناقة والذي يضربك يا علي على هذه يعني قرنه حتى تبل منه هذه يعني لحيته باب از اصلاح

حضرت امام حسن رضي الله عنه ومعاوية بن ابي سفيان خبر داد اخرج البخاري عن الحسن قال لقد سمعت ابا

بكرة رضي الله عنه قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب جاء الحسن فقال النبي هذا سيد ولعل الله ان يصلح به

بين فئتين من المسلمين باب از استقلال معاويه بپادشاهي خبر داد في الخصائص اخرج ابن ابي شيبة عن

معاوية قال ما زلت اطمع في الخلافة منذ قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا معاوية ان ملكت فاحسن

واخرج البيهقي عن عبد الله بن عمير قال قال معاوية والله ما حملني على الخلافة الا قول النبي صلى الله عليه

وسلم يا معاوية ان وليت امرا فاتق الله واعدل فما زلت اظن اني مبتلى بعمل لقول النبي صلى الله

عليه وسلم واخرج الطبراني عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمعاوية كيف بك لو قد قمصك الله

قميصا يعني الخلافة فقالت ام حبيبة يا رسول الله وان الله مقمص اخي قميصا قال نعم ولكن فيه هنات

وهنات وهنات واخرج ابن عساكر عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا معاوية ان الله ولاك

من امر هذه الامة فانظر ما انت صانع قالت ام حبيبة او يعطي الله اخي ذلك قال نعم وفيها هنات وهنات

وهنات واخرج احمد عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا معاوية ان وليت امرا فاتق الله واعدل

قال فما زلت اظن اني مبتلى بعمل لقول النبي صلى الله عليه وسلم حتى ابتليت واخرج ابو يعلى من حديث معاوية مثله

واخرج ابن عساكر من طريق الحسن عن معاوية قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انك ستلي

امتي بعدي فاذا كان ذلك فاقبل من محسنهم وتجاوز عن مسيئهم فما زلت ارجوها حتى [illegible]

الديلمي عن الحسن بن علي قال سمعت عليا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تذهب الايام والليالي
حتى يملك معاوية واخرج ابن عدي وابن عساكر عن مسلمة بن مخلد قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لمعاوية
اللهم علمه الكتاب ومكن له في البلاد وقه العذاب واخرج ابن عساكر عن عروة بن رويم قال جاء اعرابي
الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال صارعني فقام اليه معاوية فقال انا اصارعك فقال النبي صلى الله عليه وسلم
لن يغلب معاوية ابدا فصرع الاعرابي فلما كان يوم صفين قال علي لو ذكرت هذا الحديث ما قاتلت معاوية
بعد انه تم امر الملك بجوار ان قريش يزداد في انقضائه واخرج الحاكم والبيهقي عن ابي سعيد الخدري قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بلغ بنو ابي العاص ثلاثين رجلا اتخذوا دين الله دغلا
وعباد الله خولا واخرج البيهقي عن ابن موهب انه كان عند معاوية فدخل عليه مروان فقال اقض حاجتي يا امير
المؤمنين فوالله ان مؤنتي لعظيمة واني ابو عشرة وعم عشرة واخو عشرة فلما ادبر مروان وابن عباس
جالس مع معاوية على السرير فقال معاوية يا ابن عباس اما تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا بلغ
بنو الحكم ثلاثين رجلا اتخذوا مال الله بينهم دولا وعباد الله خولا وكتاب الله دغلا فاذا بلغوا سبعة وتسعين
واربعمائة رجل كان هلاكهم اسرع من لوك تمرة فقال ابن عباس اللهم نعم وذكر مروان حاجة له فرد مروان عبد الملك
الى معاوية فكلمه فلما ادبر عبد الملك قال معاوية يا ابن عباس اما تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر هذا
فقال ابو الجبابرة الاربعة فقال ابن عباس اللهم نعم واخرج الحاكم عن ابي ذر سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول
اذا بلغت بنو امية اربعين اتخذوا عباد الله خولا ومال الله نحلا وكتاب الله دغلا واخرج ابو يعلى والحاكم عن
ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال رايت في النوم بني الحكم ينزون على منبري كما تنزو القردة قال فما
راى النبي صلى الله عليه وسلم ضاحكا مستجمعا حتى توفي واخرج البيهقي عن ابن المسيب قال راى النبي صلى الله عليه وسلم
بني امية على منبره فساءه ذلك فاوحي اليه انما هي دنيا اعطوها فقرت عينه واخرج الترمذي والحاكم والبيهقي
عن الحسن بن علي قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد راى بني امية يخطبون على منبره رجلا رجلا فساءه
ذلك فنزلت انا اعطيناك الكوثر ونزلت انا انزلناه في ليلة القدر وما ادراك ما ليلة القدر ليلة القدر
خير من الف شهر يملكها بنو امية قال القاسم بن الفضل فحسبنا ملك بني امية فاذا هي الف شهر لا

بشر بود تا نقض عهد آن حضرت لازم آید و جهاد و حرب قوم منوط به حکم خدا در زمان حضرت مرتضی را اخبار غیبیه داد اخرج الحاکم
عن علی رضی الله عنه قال دعانی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا علی ان فیک من عیسی علیه السلام مثلا ابغضته
الیهود حتی بهتوا امه واحبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی لیس لها ثم قال علی الا انه یهلک
فی محب مطری یفرطنی بما لیس فی ومبغض مفتر یحمله شنآنی علی [illegible] یبهتنی الا انی لست بنبی ولا یوحی الی
ولکنی اعمل بکتاب الله وسنة نبیه صلی الله علیه وسلم ما استطعت فما امرتکم من طاعة الله فحق علیکم
طاعتی فیما احببتم وکرهتم وما امرتکم بمعصیة انا وغیری فلا طاعة لاحد فی معصیة الله عز وجل انما الطاعة
فی المعروف پس ثابت شد که حکم هر حادثه از آن حوادث از لفظ صحیح لا طاعة مستنبط میشود
و علمای اهل سنت بهمان حکم مهتدی شده هر چند با خدا ایشان غیر از عدم استنباط از لفظ این احادیث
بوده باشد اما آنکه خلافت حضرت مرتضی رضی الله عنه منعقد شد بسبب آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نهی کرده بودند از مفارقه حضرت مرتضی رضی الله عنه اخرج الحاکم عن ابی ذر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
یا علی من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقک یا علی فقد فارقنی واخرج الحاکم عن ام سلمة رضی الله عنها
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض واخرج
الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار و اما آنکه
حضرت عائشه و طلحه و زبیر رضی الله عنهم مجتهد مخطی [illegible] بودند از آن قبیل که من اجتهد فقد اخطأ
فله اجر واحد بسبب آنکه متمسک ایشان بود شبهه هر چند دلیل دیگر راجح از وی بود موجب آن شبهه
خبر بیعت نکردن آنکه خلافت برای حضرت مرتضی منعقد نشد زیرا که اهل حل و عقد عن اجتهاد و نصیحة للمسلمین بیعت
نکرده اند اخرج ابوبکر بن ابی شیبة عن معتمر بن سلیمان عن ابیه قال حدثنا ابو نضرة ان ربیعة کلمت طلحة
فی مسجد بنی سلمة فقالوا کنا فی نحر العدو حتی جاءتنا بیعتک هذا الرجل ثم انت الآن تقاتله او کما قالوا
قال فقال انی ادخلت الحش ووضع علی عنقی اللج وقیل بایع والا قتلناک قال فبایعت وعرفت انها
بیعة ضلالة قال التیمی وقال الولید بن عبد الملک ان منافقا من منافقی اهل العراق جبلة بن حکیم قال للزبیر
فانک قد بایعت فقال الزبیر ان السیف وضع علی قفای فقیل لی بایع والا قتلناک قال فبایعت و...

ابو بکر عن محمد بن [illegible] قال [illegible] عبد الله [illegible] قالت کنت عند ام [illegible]

فاتاها علي فدعت له بطعام فقال يا ام [illegible] لا ارى عندكم بركة يعني الشاة قالت فقالت سبحان الله والله

[illegible] الا هذه الشاة قالت فنزلت فلقيت رجلا في الدرجة فسمعته [illegible] صاحبه

[illegible] [illegible] من [illegible] الرجلان فقالوا طلحة والزبير قالت فاني

سمعت [illegible] فقال [illegible] فانا [illegible]

[illegible] قصاص [illegible]

قصاص [illegible] حضرت مرتضی نیز [illegible] حکم [illegible]

اخرج ابو بکر عن ابی البختری قال سئل علی عن اهل الجمل قال قیل امشرکون هم قال من الشرک فروا قیل

امنافقون هم قال ان المنافقين لا يذكرون الله الا قليلا قيل فما هم قال اخواننا بغوا علينا و قال عليا

اني لارجو ان يكون من الذين قال الله عز وجل ونزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين

[illegible] فاستعيد [illegible] اخرج [illegible] ابو بکر و اگر خصم قبول کند این روایت را [illegible] از خطای [illegible]

بلکه از [illegible] قال الله تعالى فالذين هاجروا واخرجوا من ديارهم واوذوا في سبيلي وقاتلوا

وقتلوا لاكفرن عنهم سيئاتهم ولادخلنهم جنات تجري من تحتها الانهار ثوابا من عند الله الآية و قال النبي

صلى الله عليه وسلم لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم واخرج ابو بكر بن ابي شيبة

عن عبد الله بن زياد قال قال عمار بن ياسر ان امنا سارت مسيرنا هذا وانها والله زوجة محمد صلى الله

عليه وسلم في الدنيا والآخرة ولكن الله ابتلانا بهذا ليعلم ايانا نطيع ام اياه واخرج مسلم عن ابي هريرة

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على حراء هو وابو بكر وعمر وعثمان وطلحة والزبير فتحركت الصخرة فقال

اهدأ فما عليك الا نبي او صديق او شهيد واخرج ابو بكر عن ابي نضرة قال ذكروا عليا وعثمان وطلحة و

الزبير عنده [illegible] فقال اقوام سبقت لهم سوابق واصابتهم فتنة فردوا امرهم الى الله [illegible]

[illegible] اخرج ابو بکر عن عائشة رضی الله عنها قالت [illegible]

کنت [illegible] ان علیا قال یوم الجمل [illegible]

[illegible] الذي [illegible] التي صلى الله عليه [illegible] فقالت [illegible] فوالله [illegible]

[illegible] ابوبکر وعمر [illegible] فقال ابن [illegible] المعرکة [illegible]

[illegible] فی رکبته [illegible] الدم [illegible]

[illegible] فقال [illegible] ارسل الله قالت واخرج الحاکم عن ثوبان [illegible]

[illegible] فقال [illegible] علی فقال [illegible]

[illegible] فاخبرته فقال الله اکبر صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] الجنة الا [illegible] فی عنقه و اما آنکه معاویه مجتهد مخطی معذور بود لیس الا بجهت آنکه [illegible]

بشبهه [illegible] دلیل دیگر [illegible] ترجیح [illegible] آنچه در خصوص ایشان تقریر کردیم بار دیگر

استشهاد و آن آنست که معاویه و اهل شام بیعت نکرده بودند و میدانستند که [illegible] خلافت به تسلط و تغلب

حکم است [illegible] ثابت شد بامر تحکیم [illegible] در حدیث صحیح آمده [illegible]

آنکه اهل عراق [illegible] باطل بودند و [illegible] کفر یا فسوق [illegible] اعاذنا الله من ذلک [illegible] که احادیث [illegible]

در باب حروریه وارد شده است که یمرقون من الدین مروق السهم من الرمیة رواه سهل بن حنیف

وعن عبد الله بن مسعود و ابوذر و ابو سعید وغیرهم باقی ماند مسئله [illegible] که قدم [illegible] در آن

لغزیده است و آن آنست که متخلفین از بیعت حضرت مرتضی مجتهد مصیب بودند یا مجتهد مخطی معذور

وآنچه در پیش بنده محقق شده است آنست که [illegible] مصیب بودند [illegible] از روایات صحیحه

متواتر المعنی اخرج الترمذی عن ام مالک البهزیة قالت ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنة فقربها

قالت یا رسول الله من خیر الناس فیها قال رجل فی ماشیته یؤدی حقها ویعبد ربه ورجل آخذ برأس فرسه

یخوف العدو ویخوفونه واخرج الترمذی عن بسر بن سعید ان سعد بن ابی وقاص قال عند فتنة عثمان

بن عفان اشهد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انها ستکون فتنة القاعد فیها خیر من القائم والقائم

خیر من الماشی والماشی خیر من الساعی قال قلت افرأیت ان دخل علی بیتی وبسط یده الی لیقتلنی قال

کن کابن آدم واخرج الترمذی عن عدیسة بنت اهبان بن صیفی الغفاری قال جاء علی بن ابی طالب الی ابی

ثم عاد في الثوب فقال ان خليلي وابن عمك عهد الي اذا اختلف الناس ان اتخذ سيفا من خشب
فقد اتخذت فان شئت خرجت به معك قالت فتركه. واخرج الترمذي عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه
قال في الفتنة كسروا فيها قسيكم وقطعوا فيها اوتاركم والزموا فيها اجواف بيوتكم وكونوا كابن
آدم. واخرج البخاري عن شقيق بن سلمة قال كنت جالسا مع ابن مسعود وابي موسى وعمار رضي الله عنهم فقال ابو
مسعود ما من اصحابك احد الا لو شئت لقلت فيه غيرك ما رايت منك شيئا منذ صحبت النبي صلى الله عليه وسلم اعيب عندي
من استسراعك في هذا الامر فقال عمار يا ابا مسعود وما رايت منك ولا من صاحبك هذا شيئا منذ صحبتما
النبي صلى الله عليه وسلم اعيب عندي من ابطائكما في هذا الامر فقال ابو مسعود وكان موسرا يا غلام هات
حلتين فاعطى احداهما ابا موسى والاخرى عمارا وقال روحا فيه الى الجمعة. واخرج البخاري عن حرملة مولى اسامة
قال ارسلني اسامة الى علي رضي الله عنهما وقال انه سيسالك الان فيقول ما خلف صاحبك فقل له يقول لك
لو كنت في شدق الاسد لاحببت ان اكون معك فيه ولكن هذا امر لم اره فلم يعطني شيئا فذهبت الى
حسن وحسين وابن جعفر فاوقروا لي راحلتي. واخرج ابو يعلى في حديث طويل فيه قتل الخوارج عبد الله
بن خباب قالوا انت عبد الله بن خباب صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم قالوا فهل سمعت من
ابيك حديثا تحدثناه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ذكر فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم
فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي قال فان ادركت ذلك فكن عبد الله المقتول قال ايوب
ولا اعلمه الا قال ولا تكن عبد الله القاتل قالوا انت سمعت هذا من ابيك يحدثه عن رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال نعم قال فقدموه على ضفة النهر فضربوا عنقه فسال دمه كانه شراك نعل. واخرج الحاكم عن عمرو بن وابصة
الاسدي عن ابيه عن عبد الله بن مسعود سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تكون فتنة النائم المضطجع فيها
خير من القاعد والقاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الراكب والراكب خير من
المجري قلت يا رسول الله ومتى ذلك قال ذلك ايام الهرج حين لا يامن الرجل جليسه قلت فبم تامرني ان ادركت
ذلك الزمان قال اكفف نفسك ويدك وادخل دارك قال قلت يا رسول الله ارايت ان دخل علي
داري قال فادخل بيتك قال قلت ارايت ان دخل علي بيتي قال فادخل مسجدك واصنع هكذا وقبض

يجيء ما يجيء و قال لي يا سعد تموت على ذلك و اخرج الحاكم عن ابي هريرة رضي الله عنه قال ايها الناس اظلتكم
فتن كانها قطع الليل المظلم انجى الناس فيها او قال منها صاحب شاء ياكل من رسل غنمه او رجل من وراء الدرب
آخذ بعنان فرسه ياكل من سيفه و اخرج الحاكم عن ابي موسى الاشعري رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ان بين يديكم فتنا كقطع الليل المظلم يصبح الرجل فيها مؤمنا و يمسي كافرا و يمسي مؤمنا
و يصبح كافرا القاعد فيها خير من القائم و القائم فيها خير من الماشي و الماشي فيها خير من الساعي قالوا فما
تامرنا قال كونوا احلاس بيوتكم و اخرج الحاكم عن ابي بكرة رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انها ستكون فتنة ثم تكون فتنة القاعد فيها خير من القائم و القائم فيها خير من الماشي و الماشي
فيها خير من الساعي فاذا نزلت الامر كان له ابل فليلحق بابله و من كان له غنم فليلحق بغنمه و من كانت
له ارض فليلحق بارضه فقال رجل يا رسول الله ارايت ان لم يكن له ابل و لا غنم و لا ارض قال فليات
حجرا فليدق به على حد سيفه ثم لينج ان استطاع النجاة ثم قال اللهم هل بلغت ثلثا فقال رجل يا رسول الله
ارايت ان اكرهت حتى ينطلق بي الى احد الصفين او الى احدى الفئتين فيرميني رجل بسهم او يضربني
بسيف فيقتلني قال يبوء باثمه و اثمك و يكون من اصحاب النار قالها ثلثا و اخرج الحاكم عن سعد بن مالك
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم و
القائم فيها خير من الماشي و الماشي فيها خير من الساعي و الساعي خير من الراكب و الراكب خير من
الموضع و اخرج الحاكم عن محمد بن مسلمة قال قلت يا رسول الله كيف اذا اختلف المصلون قال تخرج
بسيفك الى الحرة فتضربها به ثم تدخل بيتك حتى تاتيك منية قاضية او يد خاطئة انتهى شبهه [illegible]
كه هر گاه حضرت علي مرتضى خليفه برحق است لازم شد اعانت او پس تخلف از حضرت سعد رضي الله عنه
چگونه مرضي الهي خواهد بود گوييم آنحضرت صلى الله عليه وسلم دانستند كه حضرت مرتضى هر چند خليفه بر
حق است اما نصرت او متعذر است و در غيب مصمم شده كه كار از دست او بيرون رود و اجتماع
ناس در نفاذ حكم او در بلاد اسلام اصلا منتظم نمي شود پس خلاف نمودن مردم موجب تاكد فتنه
خواهد بود نصرت خليفه برحق در جاي مطلوب است كه منصور شدن او مظنون باشد چون با قطع

معلوم شد که نصرة او فایده نخواهد بخشید بنا بر اقوام بجهة قتال و متبع الشیطان میرای بعد ابن شیخه
نظیر آن واقع در صحت که مطلوب الله نیست اجل معلومات بیرو ظاهر بعضی کنند کما اینکه از طریق
آنحضرت صلی الله علیه و سلم تکلیف فرمود قتال امر فرمود اخرج الحاکم عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم یا اباذر قلت لبیک یا رسول الله و سعدیک قال کیف انت اذا اصاب الناس
جوع تأتی مسجدک فلا تستطیع ان ترجع الی فراشک و لا تستطیع ان تنهض الی مسجدک قلت
الله و رسوله اعلم او ما خار الله لی و رسوله قال علیک بالعفة ثم قال یا اباذر قلت لبیک یا رسول الله
و سعدیک قال کیف انت اذا رأیت احجار الزیت قد غرقت بالدم قلت ما خار الله لی و رسوله
قال تلحق بمن انت منه او قال علیک بمن انت منه قلت افلا آخذ سیفی فاضعه علی عاتقی قال شارکت
اذا قلت فما تأمرنی قال تلزم بیتک قلت ارأیت ان دخل علی بیتی قال فان خشیت ان یبهرک شعاع
السیف فالق رداءک علی وجهک یبوء باثمه و اثمک و اگر سائلی عود کند و گوید اگر چنین است میبایست
که حضرت مرتضی و اقارب ایشان نیز از منع سیف معذور باشند و از قتال باز ماندند گوییم مسلم در حق حضرت مرتضی
وجهی دیگر یافته شد موجب تصلب او در قتال و آن آنست که حضرت مرتضی خلافت را خلیفه کنند و در
احکام قواعد آن سعی کلی بجا آورد تا رفته رفته در زمره خلفا معدود شود نظیر قصه ذی النورین رضی الله
عنهما و اقارب او لازم می آید که بحق صله ارحام قیام نمایند و خدمت خلیفه برحق بجا آرند و عمار بن یاسر
نیز در حکم اقارب است انچه از شبهه شده لزوم الصحبت سبب در حق حضرت مرتضی و اقارب او انسب اقرب
بصواب است و در حق جماعه که قرینه نداشتند آن نزد دیگر بصواب اقرب است هر سخن وقتی و هر نکته مکانی
دارد تا آنکه از حضرت مرتضی رضی الله عنه قبل از قتال جمل و صفین و بعد از این هر دو قتال اقوال
مختلفه متباینه مروی شده ظاهرا از جهت شدة تورع و ملاحظه قوة دلیل جانب خلاف منبعث باشد
اخرج الحاکم عن طارق بن شهاب قال رأیت علیا علی رحال رث بالربذة و هو یقول للحسن و الحسین ما لکما
تحنان حنین الجاریة والله لقد ضربت هذا الامر ظهره البطن فما وجدت بدا من قتال القوم او الکفر بما
انزل الله علی محمد صلی الله علیه و سلم و روی عن الحسن بن علی بطرق متعددة و عن ابی صالح و غیره قال

3

علیهم

على يوم الجمل وددت اني كنت مت قبل هذا بعشرين سنة أخرج بعض طرقه ابو بكر والحاكم أخرج ابو بكر

عن عمار قال لو ضربونا حتى يبلغونا سعفات هجر لعلمنا انا على الحق وانهم على الضلالة وأخرج ابو بكر

عن سليمان بن مهران قال حدثني من سمع عليا يوم صفين وهو عاض على شفته لو علمت ان الامر

يكون هكذا ما خرجت اذهب يا ابا موسى فاحكم ولو بحز عنقي وأخرج ابو بكر عن الشعبي عن الحارث قال لما

رجع علي من صفين علم انه لا يملك ابدا فتكلم باشياء كان لا يتكلم بها وحدث باحاديث كان لا يتحدث

بها فقال فيما يقول ايها الناس لا تكرهوا امارة معاوية فوالله لو قد فقدتموه لقد رايتم الرؤس

تندر من كواهلها كالحنظل تمت تمت تمت م م م

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده وبعد فقد وقع الفراغ من تحرير هذا الكتاب اللطيف المسمى بازالة

الخفاء في خلافة الخلفاء للشيخ النحرير المشتهر بشاه ولي الله بيد الفقير الحقير المفتقر الى رحمة الله فتح الدين عرف

حافظ كليم الله الى طلب المحقق المدقق راس المحققين قدوة الآخرين اسمه الشريف مولوي عبد الرحيم اللهم اجعله هاديا

للمضلين واغفر له وللمؤمنين والمؤمنات بحرمة حبيبه رحمة للعالمين برحمتك يا ارحم الراحمين م م م

قال عمدة المحدثين وزبدة العلماء الراسخين وقدوة العرفاء الكاملين سيدنا وشيخنا الشيخ ولي الله بن عبد
الرحيم الدهلوي العمري الفاروقي في كتاب الانتباه في سلاسل اولياء الله قدس الله تعالى سره واما من [illegible]
دلائل الخيرات فاخبرنا به شيخنا ابو طاهر عن الشيخ احمد النخلي عن السيد عبد الرحمن الادريسي الشهير بالمحجوب عن
السيد احمد عن جده السيد محمد عن ابيه السيد احمد عن مؤلفه السيد الشريف محمد بن سليمان الجزولي رحمه الله
واما قصيدة البردة فاخبرنا بها شيخنا ابو طاهر عن الشيخ احمد النخلي عن الشيخ محمد بن العلاء البابلي عن الشيخ
سالم السنهوري عن الشيخ نجم الدين الغيطي عن شيخ الاسلام زين الدين زكريا عن [illegible]
الشيخ صلاح الدين محمد بن محمد بن الحسن الشاذلي عن الشيخ علي بن جابر الهاشمي عن ناظمها الشيخ شرف
الدين محمد بن سعيد بن حماد البوصيري رحمة الله عليه